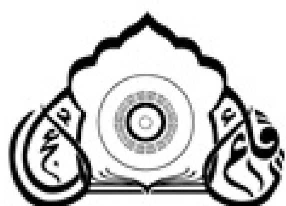


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

خلدبرین

(ایران در روزگار صفویان)

تألیف محمدیوسف واله اصفهانی

کوشش میرهاشم محدث



بسم الله الرحمن الرحیم

خلد برین

نویسنده:

محمدیوسف واله اصفهانی

ناشر چاپی:

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلد برین

مشخصات کتاب

سرشناسه : واله اصفهانی، محمد یوسف بن حسین، ۹۸۸؟ - ق.

عنوان و نام پدیدآور : خلد برین(ایران در روزگار صفویان)/ تالیف محمدیوسف واله اصفهانی؛کوشش میرهاشم محدث.

مشخصات نشر : تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری[: ۹۰۴]ص.: نمونه.

فروست : مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی؛ ۴۳.

شابک : ریال ۶۸۰۰

یادداشت : این کتاب" روضه هشتم "از هشت روضه کتاب" خلد برین "است.

یادداشت : کتابنامه:ص [۸۹۸]-۹۰۰؛همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : نثر فارسی-- قرن ۱۱ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ق.

شناسه افزوده : محدث، هاشم، ۱۳۳۱ -

رده بندی کنگره : DSR۱۱۷۶/و۲۷خ۸ ۱۳۷۲

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷

شماره کتابشناسی ملی : م۷۲-۱۶۴۷

[مقدمه مصحح]

تکمله سوم

کتبی که بـا بودجه این موقوفـات طبع و توزیع می‌شود بایـد کاملا- منطبق بـا نیت واقف و هـدف وقفنـامه باشـد. اگر همه تألیفـات و مجموعه‌هائی که به قلم واقف منتشر شده یا می‌شود صد در صد این مطابقت را ندارد، بسبب این است که واقف قصد چاپ آنها را بـا مـال خود داشـته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصا برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست بعهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشـد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشـتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهـد شـد که هـدف غائی واقف را که ترویـج زبان دری و تحکیم وحـدت ملی ایران است در بر داشته باشد، کتبی که بوئی از «نـاحیه‌گرائی» و «جـدائی طلبی» و حکـایت از رواج زبانهـای خارجی بقصـد تضـعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روشها و سیاستهای فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شایـد برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسـی که دایره ماننـد یعنی «انسـیکلوپدی» باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمـد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانونا قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یـادداشت واقف) منتشـره در جلـد سوم «افغـان نـامه» نگاشـتم که «کتب و رسالا-تی که بـا بودجه این موقوفات چاپ

می‌شود بایـد منزه باشـد از تحریکات سیاسـی، مخصوصا آلوده نباشـد به اغراض سیاسـی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی و ایرانشناسـی ...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشـتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواسـته و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمـده مخاطب این یادآوریهـا بنیـاد موقوفـات خود مـاست نه مؤسـسات انتشـاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسـنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملا آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاء الله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

واپسین نوشته واقف تکمله و تبصره یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشـتگان یا آینـدگان که با سـرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنـامه باشـد، و مروج زبـان دری در قلمرو این زبـان و تحکیم وحـدت ملی و تمـامیت کشور ایران باشـد و بوئی از نـاحیه‌گرائی و جدائی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضـعیف زبان فارسـی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات بایـد منزه باشد از روشـهای تفرقه‌آمیز و سیاسـتهای فتنه‌انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصا نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی بفارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسـمت سودمند آنها ترجمه شود قسـمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشـد، نه «شانتاژ» و هوچی گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی:

خلـد برین، مقدمه، ص: ۶ چو نتوان راسـتی را درج کردن‌دروغی را نبایـد خرج کردن برای چـاپ و انتشـار کتب و رسالـت نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه بسـبب اهمیت و فوق العـاده سودمنـد بودن کتـاب جـایزه نیز می‌پردازیم. این بنیـاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسـلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شایـد بعضـی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم «ملا نصـر الدین» باشد که تخم‌مرغ می‌خرید دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنـگ می‌کرد و می‌فروخت یـک شاهی! عقیـده ما بر اینست که اگر در این سود ضـرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیـده خود را که ترویـج زبان دری و تحکیم وحـدت ملی و تمامیت ارضـی ایران است رواج می‌دهیم. این زیان را به حساب مصارف وقفی در راه «ایده‌آل» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعـات و توضـیحات بیشتر لطفـا به تکمله‌هـای منتشـر شـده در ابتـدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهائی با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذر ماه ۱۳۶۲

نظر واقف درباره جایزه‌های ادبی- تاریخی

گراس ۴/ ۸/ ۷۸ جوائز- جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی

بوسیله تعمیم زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی خواه به زباهای دیگر، خواه بوسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالا اصول آن را یادداشت می‌کنم. (دنباله مطلب نانوشته مانده است).

جایزه‌های داده شده ۱۳۶۸- دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)

۱۳۶۹- دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)

۱۳۶۹- دکتر امین عبد المجید بدوی، دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی

۱۳۷۰- دکتر محمد دبیر سیاقی، دانشمند ایرانی

۱۳۷۰- دکتر ظهور الدین احمد، دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)

خلد برین، مقدمه، ص: ۷

رقبات موقوفه و مصارف آن

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۱ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه‌های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد.

واقف در سال ۱۳۵۲ به ملاحظه وحدت منظوری که میان کارهای دانشگاه تهران و نیات خود دید قسمتی از رقبات موقوفات را به دانشگاه تهران سپرد تا آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه‌ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت‌نامه دهخدا اختصاص یافت زیرا کارهای آن مؤسسه با مفاد ماده ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظورهای واقف (ماده ۲۵) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می‌کنند.

جز این، محل کتابخانه‌ای که در ماده ۳۹ پیش‌بینی شده است با کتابهای موجود در آن به اختیار دانشگاه تهران گذاشته شد که محققان در رشته‌های تاریخی از آن استفاده کنند.

وضع سی و دو رقبه موقوفات و چگونگی استفاده از هر یک از آنها در حال حاضر به شرح زیر است:

الف- در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش‌بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرارداد برای استفاده رایگان سازمان لغتنامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است. در سال ۱۳۶۹ شورای تولیت موافقت کرد که قسمتی دیگر از باغ به دانشگاه سپرده شود تا با تخریب بنای کهنه، ساختمان جدیدی برای مؤسسه لغتنامه دهخدا و مرکز بین المللی آموزش زبان فارسی به سرمایه مشترک دانشگاه تهران و موقوفه ایجاد شود.

۲- ساختمان و باغ (ماده ششم وقفنامه چهارم) که برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش‌بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه‌داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است.

محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) بر اساس قرارداد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.

۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه: درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.

۴- ساختمان «متولی‌خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵- ساختمان «تولیت‌خانه»: طبق موافقت‌نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.

۶- دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعا ۱۰۲۳۹ متر است.

۷- هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجله آینده، دو شماره در متولی خانه، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی، دو شماره در مؤسسه لغت‌نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۸- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری المیاه قنات باغ فردوس: به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب- در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر: طبق موافقت قبلی و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

خلد برین، مقدمه، ص: ۸

۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰۰ متر در کنار رقبه پیشین: طبق تصمیم شورای تولیت برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیر کبیر واگذار شده و اکنون در حال احداث ساختمان برای ایجاد استخر سرپوشیده و کتابخانه است.

ج- در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷۰ متر مربع که طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته فعلا در اجاره به زارعان صاحب نسق است. اما بر اساس تصمیم شورای تولیت و عقد قرارداد مقدار ۲۷۰۵۱۴ متر مربع جهت خانه‌سازی برای فرهنگیان به شرکت تعاونی مسکن فرهنگیان شهرستان ری به اجاره واگذار شده و بقیه (بالغ بر ۱۱۱۵۵۶ متر) به حالت پیشین باقی است.

۲- یک قطعه باغ به مساحت ۵۰/ ۳۵۱۸۱ متر مربع با حقابه رودخانه کرج طبق موافقت‌نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده. بر اساس پیشنهاد دانشگاه تهران و تصویب شورای تولیت اکنون مقرر است دانشگاه تهران پس از دریافت موافقت مقامات مسئول در آن به خانه‌سازی برای دانشگاهیان اقدام نماید.

۳- یک قطعه زمین به مساحت ۱۵۲۰ متر متصل به آن باغ که طبق ماده ۳۱ وقفنامه برای گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان بود به مناسبت مجاز نبودن دفن در محدوده شهری، شورای تولیت موافقت کرده است این رقبه به رقبه ردیف دوم منضم باشد.

د- در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزجان ییلاق مشهور یزد که به اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار گرفته و دبستان به نام محمدافشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولیت آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

۱- تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸ وقفنامه). تا زمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله، برای اهداء رایگان به دانشمندان، و ایران شناسان و کتابخانه‌های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ وقفنامه اول و ماده ۴ وقفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۳۴ وقفنامه). از سال ۱۳۶۸ دادن جایزه آغاز شده است.

۴- اهدای مقداری (حداکثر ۱۵٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه‌های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایرانشناسان خارجی (ماده ۲۶ وقفنامه).

انتشارات و یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمله‌های آن درباره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می‌باید به چاپ برسد، به خواسته و تأکید آن مرحوم همیشه به چاپ می‌رسد تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

شورای تولیت، پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) مقرر داشت بنیاد موقوفات بر اساس وقفنامه و نیات واقف رأسا به اداره امور انتشارات بپردازد. بدین منظور آیین‌نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولیت گذشت و برای گزینش کتاب، هیأتی مرکب از یک نفر از متولیان مخصوص و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت تعیین شد.

جایزه‌های ادبی و تاریخی

ماده ۳۴ وقفنامه اول- چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابلی افزایش یابد واقف یا شورای تولیت می‌توانند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان و دانش‌پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده. بنابر این باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات و مسابقه‌ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می‌دهد، سپس با هیئت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از هیئت مدیره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ وقفنامه پنجم- به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخیص امور مربوطه بدان جوائز طبق ماده ۳۴ وقفنامه اول مورخ دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصرا به عهده واقف و سپس شورای تولیت است که می‌توانند از اهل بصیرت یاری بخواهند.

خلد برین، مقدمه، ص: ۹

از آئین‌نامه‌های اجرائی مصوب شورای تولیت

۱- در هر سال یک جایزه «۱» به نام «جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار برای زبان فارسی و وحدت ملی ایران» به شخصی که

دارای آثار شعری یا نثری برجسته یا تحقیقات ارزشمندی باشد و کاملا با مقاصد واقف مطابقت داشته باشد، داده می‌شود.

۲- مقدار جایزه نباید از میزانی که هیئت مدیره در هر سال آن را تعیین و برای تصویب شورای تولیت پیشنهاد می‌کند تجاوز نماید. در صورتی که درآمد موقوفه در سال برای دادن تعداد بیشتری جایزه کفایت داشته باشد شورای تولیت تعداد جوایز مخصوص آن سال را معین خواهد کرد.

۳- در صورتی که کسی حائز دریافت جایزه در یک سال نباشد مبلغ جایزه به حساب موقوفه منظور خواهد شد.

۴- برنده جایزه منحصرا بر اساس رسیدگی به گزارشها و پیشنهادهایی که توسط اعضای هیأت رسیدگی و یا سرپرست انتشارات و جوایز در هیأت رسیدگی طرح خواهد شد تعیین می‌شود. هیچ گونه اعلام قبلی برای اطلاع داوطلبان ضرورت ندارد.

۵- سرپرست انتشارات و جوایز موظف است در هر سال گزارشی که حاوی دلائل و جهات لازم در مورد شایستگی شخصی که می‌تواند برنده جایزه باشد به هیأت رسیدگی ارائه نماید.

۶- در انتخاب دانشمندان کشورهای خارجی در صورت تساوی شرایط، اولویت با دانشمندان کشورهای قلمرو زبان فارسی است.

۷- در مورد دانشمندان خارجی که برنده جایزه شوند مراتب باید به اطلاع وزارت امور خارجه برسد و از آن طریق اقدامات لازم معمول گردد.

۸- به برنده جایزه منشوری که گویای جهت دریافت جایزه است به امضای رئیس شورای تولیت و رئیس هیئت مدیره و سرپرست عالی در محل موقوفات در روز سالگرد فوت واقف ضمن مراسم پذیرائی داده خواهد شد. ضمنا گزارش آن در جراید و مجلات ادبی و رسانه‌های گروهی اعلام و جزوه‌ای هم که گویای اطلاعاتی درباره شرح حال واقف و نیات واقف و شرح حال برنده جایزه باشد منتشر خواهد شد.

۹- جایزه به تناسب ارزش خدمات ادبی و تاریخی برنده آن عبارت خواهد بود از:

الف- جایزه نقدی.

ب- چاپ یکی از تألیفات برنده جایزه و یا کمک به انتشار تألیف او. درین مورد باید در کتاب مذکور به عبارت مناسبی قید شود که کتاب از محل اعتبار جایزه دکتر محمود افشار طبع شده است.

ج- نام‌گذاری یکی از انتشارات موقوفه دکتر محمود افشار به نام برنده جایزه.

د- چاپ مجموعه مقالات تحقیقاتی مرتبط با زبان فارسی و یا تاریخ ایران به نام برنده جایزه مانند آنچه «جشن نامه» یا «نامواره» گفته شده است.

ه- خرید مقداری از اثر برنده جایزه در صورتی که شخص بمناسبت اثر مذکور برنده شده باشد.

و- تشکیل مجامع تحقیقاتی و ادبی و فرهنگی به نام برنده جایزه و به ریاست او در زمینه مسائل زبان فارسی و تاریخ ایران.

بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار یزدی

---

(۱) شورای تولیت بعدا آن را به دو جایزه تغییر داد. یکی برای دانشمندان ایران و دیگری برای دانشمندان خارجی.

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۰

شورای تولیت

متولیان مقامی رئیس مجلس- رئیس دیوانعالی کشور- وزیر فرهنگ- وزیر بهداری (رئیس شورای تولیت)- رئیس دانشگاه تهران

(یا معاونان اول هر یک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوص در هر مورد ابتدا نام متولی منصوص که در وقفنامه است آورده شود و سپس به ترتیب تاریخ نام کسی که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.

۱- مرحوم اللهیار صالح (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱)- دکتر مهدی آذر- دکتر یحیی مهدوی- دکتر منوچهر مرتضوی.

۲- مرحوم حبیب الله آموزگار (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱)- دکتر جمشید آموزگار- دکتر علی محمد میر (از اسفند ۱۳۶۴)- دکتر حسین نژادگشتی.

۳- مرحوم دکتر محمد علی هدایتی (منصوص در وقفنامه، از ۱۳۴۱)- دکتر جواد شیخ الاسلامی (از سیزدهم آذر ۱۳۶۳) (نایب رئیس شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت).

۴- بهروز افشار، به انتخاب واقف، از چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ [دبیر شورای تولیت به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

متولیان منسوب (فرزندان)

۵- ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه‌ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷].

۶- مهندس نادر افشار (طبق وقفنامه‌های ۴ و ۵).

بازرسان موقوفات آقای دکتر محمد رحیمیان رئیس دانشگاه تهران- ایرج افشار.

هیأت مدیره به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از مهر ماه ۱۳۶۹.

دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا و رئیس سازمان گسترش زبان فارسی.

دکتر جواد شیخ الاسلامی، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت: جانشین رئیس هیأت مدیره.

نعمت الله فیض‌بخش: مدیر عامل.

دکتر محمد ذو الریاستین، از سازمان لغتنامه دهخدا: دبیر.

نظام الدین شفائی نیاکی: از دانشگاه تهران: خزانه‌دار حسابدار.

هیأت گزینش کتاب و جایزه دکتر یحیی مهدوی- دکتر سید جعفر شهیدی- دکتر جواد شیخ الاسلامی- ایرج افشار (که طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت سرپرست امور انتشارات است).

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۱

فهرست انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه) تألیف دکتر محمود افشار تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین

۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم) به مدیریت دکتر محمود افشار

۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم) به مدیریت دکتر محمود افشار

۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم) به مدیریت دکتر محمود افشار

۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم) به مدیریت دکتر محمود افشار

۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی) تألیف دکتر محمود افشار

۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار واقف و دیگران) گردآوری دکتر محمود افشار

۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف درباره قرارداد

۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی اکبر داور

۹- افغان نامه (جلد اول) تألیف دکتر محمود افشار

۱۰- افغان نامه (جلد دوم) تألیف دکتر محمود افشار

۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران تألیف مهندس ناصح ناطق

۱۲- زبان دیرین آذربایجان تألیف دکتر منوچهر مرتضوی

۱۳- افغان نامه (جلد سوم) تألیف دکتر محمود افشار

۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان تألیف نجیب مایل هروی

۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم) اشعار دکتر محمود افشار

۱۶- پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است) نگارش دکتر محمود افشار

۱۷- ایران از نگاه گوبینو نوشته مهندس ناصح ناطق

۱۸- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله) گردآوری ایرج افشار

۱۹- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله) همه جلدها با همکاری کریم اصفهانیان

۲۰- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله)

۲۱- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)

۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول) تألیف پرویز اذکائی

۲۳- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله)

۲۴- وهرود وارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری ترجمه دکتر داود منشی‌زاده

و تاریخی ایران شرقی) از ژرف مارکوارت

۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعه مقالات) گردآوری ایرج افشار

۲۶- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم) ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی

۲۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید) تألیف دکتر محمود افشار

۲۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابو الحسن قندهاری) تصحیح محمد آصف فکرت

۲۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (نوشته ماروین انتنر) ترجمه احمد توکلی

۳۰- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم) به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه

۳۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب به کوشش غلامرضا طباطبائی

(از امیر محمود بن خواندمیر)

۳۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخ او تألیف غلامرضا رشید یاسمی

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۲

۳۳- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمد یوسف ریاضی هروی) تصحیح محمد آصف فکرت

۳۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی تألیف دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی

۳۵- گنجینه مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی) تألیف دکتر محمود افشار

۳۶- شاعران همعصر رودکی تألیف احمد اداره‌چی گیلانی

۳۷- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد ششم، (۳۳ مقاله)

۳۸- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز تألیف عزیز دولت‌آبادی

۴۰- ادبیات فارسی در هندویان (تألیف دکتر سید عبد الله استاد فقید پاکستانی ترجمه دکتر محمد اسلم خان دانشگاه دهلی)

۴۱- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)

۴۲- تاریخ روابط ایران و روس سید محمد علی جمالزاده

۴۳- خلد برین از محمد یوسف واله اصفهانی به کوشش میر هاشم محدث

۴۴- آذربایجان وارّان دکتر عنایت اللّه رضا

زیر چاپ و در دست آماده سازی ۱- ممالک و مسالک (ترجمه کهن دیگر از متن مسالک و ممالک اصطخری): به کوشش ایرج افشار

۲- ناموارہ دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)

۳- نامه‌های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی زاده، محمد قزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)

۴- بلوچستان در دوره قاجار: از عبد الرضا سالار بهزادی

۵- نامه‌های خان احمد خان گیلانی: تصحیح فریدون نوزاد

۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)

۷- کاشان: اللهیار صالح

۸- زبان فارسی در شعر فارسی

۹- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکائی (جلد دوم)

۱۰- معاهدات و قراردادها: غلامرضا طباطبائی

۱۱- دیوان اشرف مازندرانی: تصحیح دکتر حسن سیدان

۱۲- نوشته‌های ادبی، تاریخی: غلامرضا رشید یاسمی

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۳

پیش گفتار

به نام خدا تقدیم به برادرم سید عباس محدث به پاس محبتهایش یکی از کتب تاریخی مهم که در عصر صفوی نگاشته شده کتاب خلد برین تألیف محمد یوسف واله اصفهانی است «۱».

این کتاب تاریخ عمومی قطوری است در هشت روضه و یک خاتمه به شرح زیر:

روضه یکم: در تاریخ پیامبران و پادشاهان پیش از اسلام.

روضه دوم: در تاریخ پیامبر اسلام (ص) و امامان شیعه.

روضه سوم: در تاریخ خاندان اموی و عباسی.

روضه چهارم: در تاریخ دودمانهای همروزگار خلفای عباسی.

روضه پنجم: در تاریخ چنگیزخان مغول و خاندان او.

روضه ششم: در تاریخ تیمور و جانشینان او.

روضه هفتم: در تاریخ سلسله‌های قراقویونلو و آق‌قویونلو و دیگر بازماندگان تیمور.

و بالاخره روضه هشتم که بیشترین بخش کتاب را شامل می‌شود در پادشاهی صفویان است.

روضه هشتم خود دربرگیرنده هفت «حدیقه» بدین ترتیب است:

حدیقه اول: در سرگذشت شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۵ تا ۹۳۰ ه. ق) و شرح احوال مشاهیر سادات عظام و فحول علمای کرام و شعراء و ارباب کمال.

حدیقه دوم: در سرگذشت شاه طهماسب (۹۳۰ تا ۹۸۴ ه. ق) و شرح احوال امرای عظام و خوانین کرام و سادات عالی درجات و علمای اعلام و سایر هنرمندان آن عصر.

حدیقه سوم: در سرگذشت شاهزاده مظفر و شاه اسماعیل دوم و شاهزادگان دیگر.

حدیقه چهارم: در سرگذشت سلطان محمد (۹۸۵ ه. ق).

حدیقه پنجم: در سرگذشت شاه عباس اول (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ه. ق).

حدیقه ششم: در سرگذشت شاه صفی (۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ ه. ق).

حدیقه هفتم: در سرگذشت شاه عباس دوم (۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ ه. ق).

و خاتمه کتاب در شرح حال شاه سلیمان صفوی است.

مؤلف این کتاب میرزا محمد یوسف واله اصفهانی برادر میرزا محمد طاهر وحید قزوینی و پسر میرزا حسین‌خان قزوینی است. وی نیز مانند برادرش وحید قزوینی برای احراز مقامهای دیوانی تربیت شده بود و به کارهای دولتی اشتغال داشت. او در آغاز مجلس‌نویس (محرر ارقام) بود. در پایان عهد شاه عباس دوم و چند سالی از

---

(۱)- همانطور که بعد گفته خواهد شد مؤلف این کتاب را محمد طاهر وحید قزوینی نیز نوشته‌اند که اشتباه است.

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۴

دوران شاه سلیمان وزیر توپخانه شد. شعر می‌گفت و واله تخلص می‌کرد «۱». در سال ۱۰۵۸ در لشکرکشی شاه عباس دوم به قندهار که به فتح آن شهر انجامید در رکاب شاه بود و در آن هنگام بیش از هفتاد سال داشت «۲». بنابر این تاریخ ولادت وی در سال ۹۸۸ هجری بوده است. «۳»

کتاب خلد برین مانند دیگر تواریخی که در عصر صفوی نوشته شده از کتابهای قبل از خود تأثیر پذیرفته بخصوص از عالم آرای عباسی و فتوحات امینی و صفوهٔ الصفا و نفحات الانس و حبیب السیر و احسن التواریخ و ... و همان طور که استاد بزرگوار جناب آقای دکتر احسان اشراقی در مقدمه خلاصهٔ التواریخ قاضی احمد مرقوم فرموده‌اند خلد برین به طور غیر مستقیم از خلاصهٔ التواریخ «۴» تأثیر پذیرفته است «۵».

اما این که دانشمند محترم جناب آقای احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی به این کتاب و مؤلف آن حمله کرده و چنین مرقوم فرموده‌اند: «واله در خلد برین از کتابهای دیگر که پیش از او در تاریخ صفویه نوشته شده بوده استفاده کامل کرده که از آن جمله است تاریخ عالم آرای عباسی ولی از ذکر مآخذ و منابع خویش خودداری کرده است» «۶» درست نیست و اینکه در معرفی این کتاب مرقوم فرموده‌اند: «تاریخی است مشتمل بر هشت روضه و هر روضه شامل چندین حدیقه و هر حدیقه دارای چند مجلس «۷»» فقط روضه هشتم کتاب دارای هفت حدیقه است و از عنوان «مجلس» اثری نیست.

تاریخ تألیف خلد برین سال ۱۰۷۸ است اما نمی‌دانم چرا علامه فقید شیخ آغا بزرگ طهرانی در اثر ماندنی و عظیم خود «الذریعه» تألیف این کتاب را در دو مورد سالهای ۱۰۷۱ و ۱۱۰۱ دانسته‌اند «۸». جزین در جلد سوم همان کتاب (ص ۲۵۱) آن را از محمد طاهر وحید قزوینی دانسته‌اند. به هر حال برای اطلاع بر احوال کتاب خلد برین و نگارنده آن می‌توان به کتب زیر مراجعه کرد:

۱- آتشکده آذر، ص ۱۲۲۱.

۲- تذکره روز روشن ص ۷۴۸.

۳- تذکره نصرآبادی، ص ۸۲.

۴- تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۳۴۸.

۵- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۱۷ تا ۶۲۰.

---

(۱)- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵ بخش ۲، ص ۱۳۴۸.

(۲)- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ج ۵ بخش ۲، ص ۱۳۴۸.

(۳)- فهرست نسخه‌های خطی فارسی از استاد احمد منزوی، ج ۶، ص ۱۴۵۰ و ادبیات فارسی بر مبنای تألیف دستوری، ترجمه به فارسی از آقایان یحیی آرین‌پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز، تحریر احمد منزوی، ص ۶۲۶.

(۴)- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۵)- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۶)- همان کتاب، ص ۶۱۶.

(۷)- الذریعه، ج ۷، ص ۲۳۹ و نیز ج ۳، ص ۲۵۱.

(۸)- مقدمه خلاصة التواریخ، ص بیست و سه.

خلد برین، مقدمه، ص: ۱۵

گویا مؤلف قصد داشته است نام این کتاب را «حدائق الخلد» بگذارد چون در صفحه اول از حدیقه اول از روضه هشتم این کتاب نام بالا دیده می‌شود اما بعد منصرف شده و نام «خلد برین» را برگزیده است که چندین بار در حدیقه‌های مختلف دیده می‌شود.

برای تصحیح این کتاب آن را با احسن التواریخ و عالم آرای عباسی و خلاصة- التواریخ قاضی احمد قمی مقابله کردم و اختلافات را در حاشیه نمایاندم.

از این کتاب نسخه‌ای کامل در یک جا دیده نشده بلکه هر روضه یا هر حدیقه آن در کتابخانه‌ای است. برای درک بهتر این مطلب به فهرست نسخه‌های خطی فارسی و نیز ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری مراجعه شود. بنابر این به دست آوردن عکس یا فیلم کل کتاب در شرایط حاضر محال و غیر ممکن است. چند سال پیش عکس حدیقه‌های اول تا چهارم از روضه هشتم این کتاب را که در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۲۵۲ نگاه‌داری می‌شود به لطف ریاست کتابخانه، دانشمند محترم جناب آقای عبد الحسین حائری به دست آوردم، و از همان موقع مشغول به تصحیح آن شدم.

«۱» همان طور که گفته شد این قسمت از کتاب خلد برین از روی نسخه خطی شماره ۲۵۲ کتابخانه مجلس شورا استنساخ و برای چاپ آماده شد. این نسخه در ۱۸۳ برگ ۲۸ سطری است که در سال ۱۲۷۰ هجری به قلم محمدرضا نجف آبادی اصفهانی کتابت شده. یک برگ از اول آن و مقداری از آخر حدیقه سوم و ابتدای حدیقه چهارم و چند جا به طور پراکنده سفید است و چون نتوانستم به نسخه دیگر این کتاب- که گویا نسخه‌ای هم در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است و شاید نسخه‌هائی در جاهای دیگر- دسترسی پیدا کنم به ناچار کتاب را از روی همین نسخه به چاپ رساندم.

زبانم برای ادای تشکر از اساتید محترم و بزرگوار جنابان آقایان دکتر یحیی مهدوی و دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر جواد شیخ الاسلامی و ایرج افشار که با چاپ این کتاب موافقت فرمودند قاصر است. از محبتهای مسؤول محترم حروفچینی پیشگام جناب آقای شبستری و همکاران مؤدب و بردبارشان نیز تشکر می کنم که رهین منتشان هستم.

میر هاشم محدث

تهران. سوم مهرماه ۱۳۷۱

(۱)- اگر ایشان با دادن عکس حدیقه پنجم خلد برین هم که در آن کتابخانه است موافقت کنند آن حدیقه را هم تصحیح و چاپ می‌کنم.

خلد برین، متن، ص: ۱

[دیباچه]

... گاهی که دامن فرصتی به دست می‌آمد همان پای طلب را در شاهراه حصول مطلب، گرم تکاپو می‌نمود و افتان و خیزان خود را به سر منزل مقصود می‌کشانید تا رفته رفته دیده دید و چشم امید، محو تماشای بهشتی لعبتان جهان شناخت گردید و دست تمنا به دامن وصال بسیاری از پریچهرگان حجال خیال رسید. و با آن که پیوسته گوهر کش لآلی منظوم و منثور بود در قلمرو خط نیز که کلید قفل بستگی کار اهل قلم است فی الجمله نافذ فرمان گردید و این امر شگرف را به جائی رسانید که دستی که در دفتر بشکسته بسته قلم شکسته خو کرده بود قدم جرأت به معرکه گوهرنگاری گذاشت و سره خطی قلم علم رقم نویسی در میدان امتیاز افراشت و به تقریب این والا- خدمت، سالها فرمانفرمای سواد اعظم خدمتگزاری بود تا به وسیله این نیکو بندگی منظور نظر تربیت ولی نعمت و پادشاه و مرشد و خداوندگاری که خاک پایش تاج سر سلاطین روی زمین می‌شایست که دیده به مدارج ترقیات گوناگون رسید، قطره ناچیز بود دریای بی‌کران شد، ذره بی‌بها بود خورشید عالم آرا گشت، در این والا پایگی

خلد برین، متن، ص: ۲

فراوان دانشها بر فراز پیدائی وجود برآمد و نقد کامل عیار خدمتگزاری به سکه قبول رسید.

و چون سنین عمر از حدود ستین درگذشت و ضعف پیری قوت گرفته اوان ز بول نشو و نما گشت و مزاج بهانه طلب را سر و برگ مطالعه و مباحثه نماند چنانچه در صدر این صحیفه سعادت قرین ایمائی به آن شد طراح گلستان همیشه بهار خلد برین و چمن آرای روضات هشتگانه این حدیقه مینو آئین گردید و لله الحمد و المنهٔ که از روزگار چندان امان یافت که به اهتمام خامه بدایع نگار، هفت روضه از این گلزار سراپا حسن بهار آب و رنگ، تمامی در جویبار دید و اثمار اغصان اشجارش در شاخسار انجام به کام دل رسید.

اکنون وقت آن است که به روشنائی شمع نیم سوز حیات، چراغ فراغ خاطر در شبستان اندیشه، فروزان داشته در طراحی روضه هشتمین قدم اهتمام فشرده گلهای رنگین در این روضه خلد قرین به بار آورد.

چنانچه در مفتتح این هنر نامه اشعاری به آن شده خیال گلچین را به آئینی در این روضه ... گلهای رنگارنگ جواهر واقعات زمان دولت ابد مدت پادشاهان خاندان نبوت و رسالت و شهریاران دودمان امامت و هدایت یعنی سلاطین جنت مکین علیه صفویه- انار الله براهینهم الجلیه- گرداند که سزاوار گونه گونه آفرین و تحسین باشد. لیکن چون از راه پریشان خاطریها جمعیت آباد حواس روی به انهدام نهاده و اندیشه نشیب و فراز روزگار ناساز، ابواب تفرقه و تشویش بر روی فکر دوراندیش گشاده بیم آن است که ازاهیر و انوار این حدیقه مینو نشان چنانچه دلخواه خاطر آگاه باشد بر اغصان اشجار آن جلوه خودنمائی نکند. اما چون روزگار بی‌مروت چندان مهلت یافته که پرتو انوار پذیرائی این امر شگرف بر در و دیوار خانه دل تافته به امید آن که شاید در اثنای انتظام این روضه مینو نظام، ایام محنت فرجام تفرقه خاطر به انجام رسد آغاز طراحی این گلستان بی‌خزان که به «حدائق الخلد» موسوم و بلند آوازه است نمود

خلد برین، متن، ص: ۳

و به آراستن حدائق ذات بهجه که تفصیل و ترتیب آن بدین عنوان است ابواب تمامی بر روی آب و رنگ این غیرت هفت اورنگ «۱» گشود. امید که گلهای رنگارنگ این حدائق بهجت نشان از تندباد تصرف بیجای کوتاه‌نظران در امان بوده خامه عنبرین شمامه را سیر نزهت آباد این گلستان بی‌خزان چنانچه شایان شیوه غرایب نگاری باشد روزی گردد بمنه وجوده.

حدیقه اولی از حدائق هفتگانه این روضه خلد آئین در گلشن- طرازی ظهور دولت این خاندان والا- شان و طلوع نیر جهان افروز سلطنت عظمی و خلافت کبری از مطلع جلالت و اقبال نخستین نوباوه بوستان جاه و جلال و اولین گلدسته گلستان عظمت اجلال جهان جهان ستانی و عالم کشور گشائی، دل جگر داری و دیده بینائی ضرغام آجام شیر شکاری بسالت، حسام خون آشام دست و بازوی شجاعت، فرازنده تخت شهریاری و سروری، فروزنده چراغ ابد فروغ مذهب حق جعفری، خاقان سکندر شان و سلطان سلاطین نشان، برگزیده کردگار جلیل، پادشاه غازی و تاجدار تخت سرفرازی، ابو المؤید شاه اسماعیل بهادرخان.

حدیقه ثانیه در بیان وقایع زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان، لنگر پا برجائی سفینه دریائی سلطنت جاودان، سریرآرای اورنگ کشورستانی، تخت‌نشین ممالک جهانبانی، فرازنده مسند شهریاری به اوج سپهر مینائی، فروزنده چراغ تاجداری به نور دیده بینائی، دستور العمل سلاطین کشورستان ابو البقا شاه طهماسب بهادرخان.

حدیقه ثالثه در وقایعی که [۲] بعد از ارتحال خاقان جنت مکان به روضه رضوان و بهشت جاویدان روی نمود و کیفیت حال شاهزادگان عالی شان و ارتفاع کوکب اقبال شاهزاده مظفر لوا اسماعیل میرزا.

حدیقه رابعه در ذکر سلطنت و پادشاهی خاقان خاقان‌نشان، گرامی گوهر بحر مکرمت و احسان، نخل برومند سلطنت پایدار، مهر درخشان فلک اقتدار، مطلع خورشید سپهر گیتی ستانی، مشرق

---

(۱)- در نسخه: «هفتورنگ».

خلد برین، متن، ص: ۴

انوار آفتاب سلطنت و جهانبانی، پادشاه والاجاه معدلت‌پناه سلطان محمد پادشاه.

حدیقه خامسه در چمن‌آرائی گلستان همیشه بهار سلطنت مصون از زوال، زیبنده سریر سلطنت و جلال، برازنده اورنگ عظمت و اجلال، خاقان اقبالمند مملکت پیرای و شهریار عدو بند کشورگشای، عارج معارج شهریاری، بانی مبانی عدل نوشیروانی و اقبال اسکندری، خورشید جهان‌تاب اوج اقبال، مهر درخشان برج عظمت و جلال، خدیو خداشناسی که گرامیترین القاب همایونش به اعتقاد آن سرور «خاک آستانه خیر البشر»، «مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر»، «غلام به اخلاص امیر المؤمنین حیدر» بود. طرازنده اورنگ سلطنت به اوج کیوان، خاقان گیتی ستان فردوس مکان، بنیان رفیع الشان سلطنت جاودان را ممهد اساس، شاه دین پناه شاه عباس.

حدیقه سادسه در ذکر جواهر واقعات زمان دولت ابد مدت، حامی حوزه اسلام و پاسبان شریعت سید الانام، بحرین عدل و انصاف را گرامی گوهر، آسمان سیادت و عصمت را فروزان اختر، رافع رایات عدل و احسان، ماحی آیات ظلم و عدوان، عالم اسرار جلی و خفی، شاه فلک مرتبه سلطان صفی.

حدیقه سابعه در عد مناقب و مفاخر بحر گوهر خیز سلطنت و کشورستانی، آفتاب عالم‌تاب اوج معدلت و جهانبانی، سیف مسلول معرکه جهانگشائی، جوهر شمشیر اقلیم‌گیری و کشور خدائی، قوت بازوی پر دلی و شجاعت، نیروی سر پنجه خصم افکنی و جلالت، رافع اعلام کیخسروی و نوشیروانی، ماحی آثار چنگیزخانی و قاآنی، جرأت سرشار و قوت دل جگرداران میدان دلاوری، ما صدق مفهوم جهانداری و رعیت پروری، قدردان متاع گرانبهای هنر هنرمندان، پایه‌شناس مدارج قدر والای گلدسته گلهای رنگارنگ سلطنت صوری و معنوی، مجموعه مناقب و مفاخر عدل نوشیروانی و اقبال کیخسروی، هنگام بخشش ابر دریا نوال از

کف دریا دلش در انفعال، به گاه احسان حاصل بحر و کان در دست احسانش چون رنگ حنا سریع-

خلد برین، متن، ص: ۵

الزوال، اورنگ‌آرای سریر کیان، تاجبخش سلاطین ادوار و ازمان، طراز مسند کشور ستانی، شه صاحبقران عباس ثانی.

چون به چابکدستی خامه عنبرین شمامه اسامی سامی و القاب گرامی این اورنگ‌آرایان تخت فیروز بخت ایران به ترتیب جلوس بر اورنگ شهریاری بر تخت ظهور و اظهار برآمد مناسب آن نمود که از القاب این عارجان معارج سلطنت پایدار آنچه مناسب سیاق سخن باشد و به تقریب گزارش واقعات ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام هر یک در اثنای کلام در هر جا و هر مقام درج افتد نگاشته کلک بیان گردد لاجرم در این دار الضرب وقایع‌نگاری، زر کامل عیار این مقصد راستی را چنان به سکه ظهور و اظهار می‌رساند که از القاب همایون پادشاه غازی، شاه اسماعیل ماضی- انار الله برهانه- به «خاقان سکندر شان» و از نام نامی شهریار گردون وقار شاه طهماسب- نور الله مضجعه- به «خاقان جنت مکان»، و از اسم سامی شاهزاده مظفر لوا اسماعیل میرزا به «شهریار رستم شعار»، و از پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد پادشاه- طاب الله ثراه- به «خاقان علیین آشیان»، و از مروج مذهب حق ائمه اثنی‌عشر، غلام به اخلاص امیر- المؤمنین حیدر، شاه عباس ماضی- روح الله روحه- به «خاقان گیتی ستان فردوس مکان»، و از عالم اسرار جلی و خفی شاه صفی- طاب- الله مرقده- به «خاقان رضوان مکان» و از ولی نعمت جهان و جهانیان شاه عباس ثانی بهادرخان- انار الله برهانه- به «خاقان صاحبقران خلد مکان» اکتفا می‌رود تا به سبب طول کلام، عقد گوهر سخن از نظام و انتظام نیفتد و بر حسب مرام، جواهر زواهر نظم کلام به رشته انتظام پیوندد. و بنابر آن که خاک پاک ملک فسیح الفضای ایران، گوهرخیز و پیوسته این گلستان بی‌خزان از گلهای رنگارنگ وجود وافر الجود ارباب اعتبار صوری و معنوی لبریز می‌باشد و در عهد هر یک از این کشور خدایان جهان‌ستان، گروهی انبوه از سادات عالی- درجات و علما و فضلای منیع البرکات و ارکان دولت روز افزون و ارباب مناصب سلطنت ابد مقرون و وزرای صائب رای کفایت اندیشه

خلد برین، متن، ص: ۶

و مستوفیان کاردان راستی پیشه و امراء و حکام کرام و امناء و صاحبان پایه و مقام، بی‌حد و پایان بر سریر عزت و اعتبار و مسند اقتدار و اشتهار متمکن بوده‌اند هر یک از این حدائق خلدنشان را مذیل به ذکر اکابر عظام از طوایف انام می‌سازد تا ناظران این منظر را معرفت تمام به حال این طایفه کرام به هم رسد. و من الله العصمة و التأیید.

خلد برین، متن، ص: ۷

حدیقه اول در طلیعه طلوع مهر درخشان دولت ابد مدت این خاندان والاشان و بیان ارتفاع آفتاب سلطنت و اقبال خاقان سکندرشان

اشاره

خلد برین، متن، ص: ۹

چون سنة الله به آن جریان یافته که تا ابر بهاری نگرید غنچه، لب به خنده شادی نگشاید و شب تیره [تا] بار سفر نبندد روز روشن چهره جهان آرا ننماید، تا شاهدان گلستان از سرمای زمستان روی خنکی نبینند از گرمی بهار عالم افروز گلهای مراد نچینند، اگر پستی نباشد بلندی خودنمائی نکند، تا خون عدوی شب ریختنی نشود آفتاب تابان تیغ نکشد، بنابر این در حینی که دست تطاول روزگار از آستین بی‌پروائی برآمد و فتنه و غوغا آرام و اطمینان را از پای درآورد و سلاطین تراکمه آق قوینلو چنانچه در طی جواهر واقعات زمان ایشان ایمائی به آن شد به هم در افتادند و نهب و غارت و تاخت و تاراج و ظلم و ستم در عالم شیوع یافت، و

دست تعدی و طغیان به مال مسلمانان دراز شد، و امنیت مفقود و راهها مسدود گردید، و کار مملکت و ولایت به خرابی و ویرانی کشید، و به شآمت ظلم و ستم، آفت طاعون و وبا و محنت قحط و غلا نیز اضافه علت شد و خلقی بی‌نهایت از رهگذر این دو علت به عالم آخرت رفتند و آنان که پای فرار داشتند جلای وطن اختیار نموده در اقطار آفاق متفرق

خلد برین، متن، ص: ۱۰

شدند و تفرقه و پریشانی تمام به حال خلایق راه یافت، و احوال عالم دگرگون شد و سلسله نظام جهان از انتظام افتاد، شعشعه نیر عالم افروز سلطنت عظمی و خلافت کبری از مطلع عدل و احسان بر ساحت حال زمانه و زمانیان درخشیدن آغاز نهاد و نسیم عنایت الهی از مهب مرحمت نامتناهی بر وسعت آباد جهان خراب وزیدن گرفت، آفتاب جهان تاب اوج سلطنت کشورستانی از افق عظمت و جلال طالع گردید و طنطنه کوس خلافت و پنج نوبت دولت ابد مدت به شش جهت هفت اقلیم رسید جنیبت کشان تقدیر، ادهم روز و اشهب شام را پیش پیش سمند صبا خرام عزم شاهنشاهی دوانیدند، و علمداران قضا، اعلام ظفر فرجام خسروی را یک سر و گردن از علم کاویان کیخسروی گذرانیدند، ... جهانداری همدوش چرخ زمردپوش گشت و قبه بارگاه سلطنت و جاه از اوج مهر و ماه بگذشت به آبیاری سحاب عدل و احسان، خراب‌آباد جهان به تخصیص ملک فسیح الفضای ایران معمور و آبادان شد و سواد اعظم خاطرها که به صرصر نوایب زمان از زلف بتان پریشانتر بود جمعیت آباد امن و امان گردید، نظم:

سزد که سلطنت اکنون کند سرافرازی‌که سایه بر سرش افکند خسرو غازی یعنی تخت فیروز بخت ایران به جلوس همایون حجت پروردگار و ذو الفقار صاعقه بار حیدر کرار، قوت بازوی اقلیم گیری و جهانگشائی و نیروی سرپنجه خصم افکنی و دشمن ربائی، مؤید به تأییدات ملک منان، خاقان سکندرشان همدوش آسمان گردید و شعشعه تیغ جهانگشائیش چون پرتو خورشید از مشرق به مغرب رسید. هر چند عد مناقب و شرح مفاخر این آفتاب اوج کشور خدائی و جهانداری از احاطه تقریر و تحریر بیرون است اما به اشاره مالا یدرک کله لا یترک کله کام آرزوی خامه مطلب نگار را به شرح بعضی از صفات حمیده و اخلاق پسندیده این پادشاه غازی و این آفتاب اوج سرافرازی شیرین می‌سازد و مرآت معنی نمای عبارت آرائی را به این تقریب از زنگ نارسائی می‌پردازد.

خلد برین، متن، ص: ۱۱

گفتار در ذکر بعضی از خصایص ذات و جلایل صفات این شهریار پسنده سمات

چون اراده پادشاه علی الاطلاق- جل جلال کبریاء قدسه- به ارتفاع آفتاب دولت خاندانی جلیل الشأن و دودمانی رفیع مکان تعلق گیرد در مبادی طلیعه طلوع نیر جهان افروز آن دولت پایدار، نخست رایت اقتدار بلند اقبالی را به اوج جاه و جلال برافرازد که ذات پسندیده سماتش را شایستگی آن بود که چون بر اورنگ سلطنت و جهانبانی و سریر عظمت و کشورستانی عروج نماید عتبه آستان جلالش بوسه‌گاه جباه سروران جهان و گردنکشان دوران تواند گردید و به زور سرپنجه عدل نوشیروانی و نیروی بازوی قهر جهان- ستانی، سرهای گردنکشان آفاق را به ربقه اطاعت و فرمان تواند کشید. بنابر این چون وقت آن رسید که به آبیاری سحاب مرحمت باری، گلزار همیشه بهار ملت زهرای جعفری و گلستان مصون از آفت خزان مذهب بیضای اثنی عشری که گلهای رنگارنگش از دیرباز در هجوم سبزه بیگانه [۳] عقاید فاسده ارباب تعصب و عناد و خس و خار اقتدار ملوک و سلاطین روزگار در اطراف دیار و بلاد پنهان بود به شکفتگی و طراوت گراید و این آفتاب عالم‌تاب، نقاب سحاب تقیه را از رخسار عالم‌آرا دور نماید دریای رحمت بی‌منتها موج زد و گرامی گوهری از بحرین خاندان نبوت و رسالت و دودمان امامت و کرامت به کنار آورد که تا جوهری سپهر گوهر رخشان ماه و مهر را بر بساط ظهور و اظهار جای داده به این آب و رنگ، گوهری از دریای وجود به ساحل مقصود نرسیده و پیر دیر سال سپهر که چشم جهان‌بین به عینک ماه و مهر روشن دارد شبیه و نظیرش را در گنج- خانه ابداع ندیده، نظم:

هم سیادت در نسب هم پادشاهی در حسب‌کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

خلد برین، متن، ص: ۱۲

زهی والائی نسب این پادشاه گرامی حسب که نسبت نسبش به خاندانی می‌رسد که به مقتضای صدق مؤدای لولاک لما خلقت الافلاک، جهان و هر چه در اوست موجود به طفیل وجود اوست. و طلوع این آفتاب عالم‌تاب به مطلعی می‌پیوندد که به منطوق خبر صدق اثر انا و علی من نور واحد. آب حیات هستی مکونات از عین الحیات وجود با وجود آن بحر گوهر خیز ولایت و هدایت در جوست و فی الحقیقه در محکمه عقل حقیقت اساس، والائی نسب این خدیو خداشناس به دو شاهد عدل به ثبوت می‌رسد و از دو راه به یک نور باهر الظهور می‌پیوندد. جهان پناهی که تا از راه شرف سیادت و ولایت و طریقه منقبت کرامت و هدایت چنانچه بعد از این به تفصیل گزارش یابد به تاج و تخت سلطنت صوری و معنوی سرافراز گردید با اتصاف صفات کمال و نعوت جلال از تمامی پادشاهان جهان و صاحب کلاهان دوران، شرف امتیاز یافت. صاحب کلاهی که تا بر حسب حسب بر اورنگ تاجداری و تخت شهریاری نشست سلاطین آفاق و پادشاهان به استحقاق، غبار آستان گردون‌شانش را جواهر سرمه دیده اعتبار خود شناختند و جبین نیاز را به سجده درگاه فلک پیشگاهش چون جبهه خورشید نورانی ساختند. تا آفتاب دولت بی- زوالش از مشرق کمال طالع نشد پرتو انوار عدل و احسان بر ساحت جهان نتافت و تا ماهچه رایت ظفر آیتش پرتو اقلیم گشائی و کشور- ستانی بر اطراف و اکناف دیار و بلاد نینداخت گلزار ملک و ملت از تابش آفتاب حوادث، امان نیافت. تا بر سمند عزم جهانگشائی سوار نشد سرهای گردنکشان آفاق از مرکب تن پیاده نگردید و تا مهر درخشان تیغ گوهر نشانش از افق نیام طلوع ننمود کوکب اقتدار سلاطین بلند اقبال به مغرب زوال نرسید. چون در بسیط جهان، شادروان جلالت و شأنش همدوش آسمان آمد دواعی هرج و مرج از ساحت مملکت روز افزون، خیمه به سرحد تواری کشید، و چون بر تخت سلطنت پایدار متمکن گردید به نیروی بازوی جهان‌ستانی، پنجه اقتدار قوی دستان شهرستان بغی و طغیان را تاب داد، و تا به

خلد برین، متن، ص: ۱۳

پایه والای جهانداری عروج نمود به نردبان بلند اقبالی، رسوم مذموم و قوانین مبتدعه را که چهار دانگ عالم به رعایت استمرار آن خراب و ویران بود بر طاق نسیان نهاد. در تشیید مبانی دین مبین و تأکید قواعد ملت مستبین، قوانین متین اساس انداخت و آب حیات بخش تبرا از اعدای اهل بیت عصمت و طهارت را که در ظلمات اقتدار سلاطین روزگار پنهان بود بر سیراب دلان مناهل عرفان گوارا ساخت. به میامن تأیید الهی و قوت بازوی حیدری و نیروی اقبال اسکندری، رواج و رونق مذهب حق جعفری را به جائی رسانید که شیعه علیه امامیه و فرقه ناجیه اثنی عشریه که از بیم معاندان چون گوهر وجود عنقا در درج خفا و اختفا پنهان بودند شهر روان جهان ظهور و اظهار گردیدند و به بانگ بلند بر سر بازار، اعلان و اظهار تبرا از اعدای اهل بیت نبوت و رسالت را به گوش زمانه و زمانیان رسانیدند.

الحاصل آنچه خدیو خداشناس را به میامن الطاف الهی در پادشاهی روزی شد دست اقتدار هیچیک از سلاطین روی زمین به آن نرسید و آن مایه مکنت و اقتدار که آن شهریار جهاندار را در عرض مدت اقلیم‌گیری و جهان‌ستانی، فتوح روزگار فرخنده آثار گشت عشر عشیر آن نصیب پادشاهان عظیم الشان نگردید. در شجاعت و مردانگی و صولت و فرزانگی به مرتبه‌ای بود که با معدودی چند از پیاده و سواره خود را بر قلب چندین هزار مبارز نامدار می‌زد و به نیروی بازوی جهانگشا و زور سرپنجه اقبال رسا، سلک جمیعت لشکرهای گران را پریشان می‌کرد و چون شاهباز بلند پرواز عزم شاهانه را در صیدگاه، پرواز می‌داد به تنهائی در شکار شیر و پلنگ قدم جرأت پیش می‌نهاد. به هنگام رزم چون مهر درخشان، تکینه بر قلب دشمنان می‌تاخت و پروین جمعیت ایشان را بنات النعش سان پریشان می‌ساخت و در مجلس بزم که با اقبال اسکندری و عدل نوشیروانی و شکوه کیخسروی و بخشش قاآنی همنشین می‌شد چنان

خلد برین، متن، ص: ۱۴

زرین کلاهـان «۱» آسـتان گردون‌شـان چوب منع از کف خاقـان می‌گرفتنـد و بر سـر قیصـر می‌شکسـتند و صوفیـان صـافی طویت و غازیان بهرام صولت که پیوسته سایه مثال دنباله‌رو آفتاب جاه و جلالش بودند از مهابت حضرتش یارای آن نداشتند که بی‌رخصت، قـدم جرأت به پیشـگاه ایوان جلالـش گذارنـد یـا حرفی از امور ملـک و ملت بی‌اشاره ایسـتادگان کریاس گردون مماسـش بر زبان آرند.

بالجمله اگر گردون خرده‌دان به نظر امعان در اوضاع و اطوار این پادشاه غازی و این آفتاب اوج سرافرازی نگرد به علم یقینی بر وی عیان شود که پیوسـته پرتو تأیید آفتاب ازل بر ساحت ضـمیر منیر مهر تنویر این شـهریار کشورگیر تابان بوده و ابواب حصول اسـباب سلطنت و کشورگشائی را به الهام ربانی و اعلام آسـمانی بر روی دوام دولت بی‌زوال می‌گشوده و الا به بـدیهه اندیشه صائب، توان دانست که حوصله مدرک انسانی را از اهتزاز ازاهیر زندگانی و عنفوان ایام خردسالی و جوانی، گنجائی آن ندارد که حامل چندین لطف و عنف و قهر و کین و عـدل و احسان و نظایر آن تواند گردید و به کنه کمال هر کاری از لوازم شـهریاری و مراسم تاجداری تواند رسید. ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ «۲». مصرع: با خود آورده از آنجا نه به خود بر بسته.

چون برهـان این مـدعا در طی گزارش حـال فرخنـده مآل این پادشاه مرتضوی خصال به مسامع ارباب حال و اصـحاب کمال خواهد رسـید و صـدق مقـال نگارنـده این نقش ارتنـگ خیـال بر نـاظران این منظر ظاهر خواهـد گردیـد در این باب زیاده اطناب نمی‌رود. امیدواری به کرم باری آن که جواهر زواهر واقعات زمان فرخنده اوان این سلطان سلاطین نشان و این خاقان سکندر شان را چنان به رشته بیان کشد که هر گوهری از آن همدوش کامیابی گوهر دیگر گردد. نظم:

یا رب این آرزوی من چه خوش است‌تو بدین آروز مرا برسان

---

(۱)- در نسخه: «کلاه».

(۲)- سوره مائده آیه ۵۴.

خلد برین، متن، ص: ۱۵

عنفوان صحیفه بیان مشحون به ذکر شمه‌ای از نسب والای این فرمانفرمای ربع مسکون

هر چند علو شان و سـمو مکان این مظهر لمعان انوار الهی و این مظهر شعشـعه اشـراقات جناب جلال پادشاهی از آن والاتر است که جلالت قـدر نسب آبای نامـدار و اجـداد بزرگوار عالی مقدار را در اعتلای‌شان و ارتفاع مکان این ابو الابای سـلطنت پایدار مدخلی باشد یا ساحت جلال شـعاع خورشـید، محتاج به پرتو شـمع و چراغ مشتری و ناهید بود اما چون به منطوقه کریمه وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا «۱» رسـمی است به آسـتانی که خداونـدان انسـاب گرامی به ضـبط سلسـله نسب خود پرداخته از راه والاـ نسبی رایت افتخار و اعتبار بر افراخته‌اند.

ناظمان مناظم اخبار و عارجان معارج آثار که خوشه‌چینان خرمن افاده علمای انسابند و خامه عنبرین شمامه را به تقریب عد مناقب و شرح مآثر این شـهریار رفیع مقـدار و این تاجـدار سپهر اقتـدار، گوهر بار ساخته‌اند افتتاح کلام به ذکر آبای عظام و اجداد کرام این سلطـان سـلاطین غلاـم نموده‌انـد. لاجرم بزم‌آرای این بو العجب هنگامه نیز گام بر گام ایشان نهاده نخست به دستیاری کلک گوهر سلـک به شـرح شـمه‌ای از عـد منـاقب آبـای عالی‌شان و اجـداد رفیع مکان این تاجبخش باج‌سـتان می‌پردازد و این گنجنامه غرایب گوهرنگـاری را به ذکر اسـامی سـامی آبـاء و اجـداد والا نژاد این اورنگ آرای سـلطنت خـداداد همچشم دکان جوهری و همرنگ بساط گوهری می‌سازد.

بالجمله گوهر طرازان بحار معارف، عقـد گوهر سلسـله نسب این پادشاه والا حسب را که از بحرین نبوت و ولایت به کنار آمـده در

درج مؤلفات خود به این نظم و ترتیب در سلک تحریر کشیده‌اند که:

برگزیده کردگار جلیل المؤید شاه اسماعیل بهادرخان ابن سلطان

(۱)- سوره حجرات آیه ۱۳.

خلد برین، متن، ص: ۱۶

حیدر ابن سلطان جنید ابن امیر شیخ ابراهیم ابن امیر خواجه علی ابن امیر صدر الدین موسی ابن مهر منیر فلک تجرید و بدر مستنیر سپهر تفرید، سیاح دیار معارف، سباح بحار معارف، واقف مواقف اسرار ازلی، عارف معارف انوار لم یزلی، فروزان شمع شبستان کرامت، تابان اخیر آسمان [۴] هدایت، قطب الاولیاء فی الافاق شیخ صفی الدین اسحاق ابن شیخ امین الدین جبرئیل ابن شیخ صالح ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ صلاح الدین رشید ابن محمد الحافظ ابن عوض بن فیروزشاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد ابن ابراهیم بن جعفر بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابو القاسم بن حمزة بن الامام [موسی الکاظم] «۱» علیه و علی آبائه الف الف التحیة و السلام. زهی والائی نسب که نورش ساطع از طور سینای امامت و نارش مقتبس از وادی ایمن هدایت باشد. چه از آفتاب روشنتر است که مهر جان افروز نسب امام علیه السلام را بیت الشرف والائی خاندان نبوت و رسالت و مشرق پیشوائی و افق راهنمائی دودمان هدایت بنیان امامت و هدایت است و چون گلهای رنگارنگ عد مناقب و ذکر مآثر این راهنمایان شاهراه هدی و این دستگیران درماندگی روز جزا در روضه دویم از کتاب افادت قرین خلد برین بر شاخسار ظهور و اظهار، شکفتگی دارد، بنابر احتراز از شائبه تکرار، خامه وقایع نگار در این حدیقه غرایب آثار به ذکر بعضی از آباء و اجداد این نامدار شهریار والاتبار می‌پردازد و چراغ تمامی در این بزم روحانی به شعله شمع شیوا بیانی روشن می‌سازد. و بنا بر آن که علو شان و سمو مکان سادات عالی درجات موسوی به تخصیص امامزاده عالی مقام ابو القاسم حمزه- علیه التحیة و الاکرام- که در سوسفد ترشیز مدفون و مرقد منورش مطاف مردم آن دیار است از احاطه شرح و بیان بیرون و هر یک از این سلسله علیه، گوهر درج ولایت و اختر برج هدایتند، اگر طوطی شکرخای کلک واسطی میلاد به شرح مناقب

(۱)- در نسخه سفید است.

خلد برین، متن، ص: ۱۷

و نشر مآثر تمامی این فرقه والانژاد که سلسله نسب همایون این پادشاه ربع مسکون به ذکر اسامی سامی ایشان مشحون گردید شیرین کلامی از سر نگیرد و پیروی چهره‌گشایان عرایس اخبار، اختیار نموده بر سبیل تیمن و تبرک، افتتاح کلام به ذکر مجلمی از احوال سعادت مآل جناب ولایت‌مآب کرامت انتساب امیر فیروز شاه نماید و بعد از ذکر جمیل آن جناب به نشر مآثر اولاد امجاد کرامت مآبش پردازد هر آینه به انتظام کلام و اتساق مرام نزدیکتر باشد. و منه الابتداء و الیه الانتهاء.

ذکر شمه‌ای از مآثر امیر فیروزشاه زرین کلاه

نخستین فیروز بختی که بر تخت کرامت و ارشاد، افسر زرین کلاهی بر سر نهاد و ابواب آمد و شد ارباب ارادت را به مهمانخانه انعام عام خود گشاد فروزان گوهر بحر وجود و گرامی صدف گوهر مقصود، امیر فیروزشاه زرین کلاه بود. بلند اختری از برج سیادت و هدایت تابان و گرامی گوهری از درج ارشاد و کرامت فروزان، اشعه انوار سیادت و سروری از چهره روزگار فرخنده آثارش ظاهر و انوار کرامت و برتری از جبهه حال فرخنده مآلش باهر. به مکارم اخلاق موصوف و به محاسن اوصاف معروف. به وفور ثروت و سامان محسود ابنای زمان و به شمول بخشش و احسان، کیسه پرداز گنجینه بحر و کان. جواری و غلمانش از حد

شمار افزون و مواشی و اغنامش از چراگاه اندیشه بیرون.

درویش توکل بن اسماعیل مشهور به «ابن بزاز» که به میانجی خامه وقایع طراز، کتابی مشتمل بر نشر مناقب و مآثر آباء و اجداد این شهریار والا نژاد و مشعر بر عد کرامات و مقامات مشایخ کرام و ذکر خوارق عادات این سلسله عالی مقام در عهد قطب الاولیاء شیخ صدر الدین موسی تألیف و به «صفوة الصفا» موسوم نموده در مفتتح آن کتاب که افتتاح کلام به ذکر امیر فیروز شاه نموده می‌گوید که آن مسند نشین سریر ارشاد را که به حسب ثروت و سامان شایستگی

خلد برین، متن، ص: ۱۸

سلطنت صوری نیز داشت یکی از احفاد سلطان الاولیاء فی العالم سلطان ابراهیم ادهم که در آن زمان بر سریر سلطنت صوری و معنوی متمکن بود و بنا بر ظهور بغی و طغیان مردم موغان و اران «۱» پیوسته با ایشان طریق غزا و جهاد می‌پیمود به حکومت دار الارشاد اردبیل و توابع آن ممتاز و سرافراز فرمود. و چون ساحت بیرون از مساحت آن ولایت بنا بر وفور مکنت و ثروت و افزونی دواب و اغنام آن صاحب جاه و منزلت، فسحت و وسعت از دیده مور به عاریت می‌گرفت به ضرورت از آنجا به بیشه کنار گیلان نهضت نمود و در موضعی که چون نامش رنگین بود بار اقامت گشود و سالها مردم آن ولایت بر سر خوان احسان آن حضرت میهمان بوده مسائل مشکله معارف دینی و عوارف یقینی خود را از آن مسند نشین سریر ارشاد استفاده می- نمودند. و چون وقت آن آمد که تنگ‌چشمیهای روزگار غدار، سفره انعام و احسان حضرتش را برچیند و در دار الارشاد بقا بر سریر سلطنت پایدار نشیند به تهیه سفر ناگزیر پرداخت و بهین نوباوه نخل حیاتش عوض الخواص کام جان ارباب ارادت و اخلاص را به موایدگوناگون هدایت و ارشاد شیرین ساخت. و بنا بر آن که بعد از ارتحال پدر ستوده سیر اقامت در آن کشور بر آن سرور گران بود به موضع اسفرنجان از توابع اردبیل نقل مکان نمود و در آنجا رحل اقامت افکنده به سنت پدر بزرگوار، ابواب مهمان‌نوازی بر روی عموم سکنه آن دیار گشود. و بعد از مدتی که سفره هستی را از مهمانخانه خداپرستی برچید فرزند ارجمندش محمد الحافظ به جای پدر نیکو نهاد میزبان دار الضیافه ارشاد گردید.

ارباب اخبار از غرایب آثار این ابو الابای سلطنت پایدار در مؤلفات خود چنین اخبار نموده‌اند که آن سرور در سن هفت سالگی از دولتسرای پدر غایب و مفقود الخبر گشت و چندان که منتسبان آن دودمان در طلبش بیشتر شتافتند کمتر یافتند. و چون نشانی از آن گوهر نایاب ندیدند از حیاتش مأیوس و به تعزیت وی مشغول

---

(۱)- در نسخه: «آران».

خلد برین، متن، ص: ۱۹

گردیدند. و چون از فقدان آن گرامی گوهر هفت سال دیگر به سرآمد بی‌خبر در سن بدر انور، دستاری سفید بر سر و جامه عنابی در بر، مصحفی حمایل کرده در دولتسرای پدر ظاهر شد و به قدوم مسرت لزومش عزای آن خاندان به عروسی تبدیل یافته به خدمتش شتافتند و چون از کیفیت احوالش پرسیدند جواب شنیدند که طایفه‌ای از جنیان که متحلی به حلیه ایمان و متصف به صفات پسندیده علم و عرفان بودند مرا به میان خود برده بودند و لوازم رعایت و خدمت نسبت به من به جای می‌آوردند و در این مدت در میان ایشان به اکتساب فضایل و تعلم علم قرائت و حفظ قرآن مشغول بودم. مریدان سلسله علیه ورود مسعودش را وسیله حصول به سر منزل مقصود شمرده در خدمتش می‌بودند تا آن سرور نیز متوجه عالم دیگر گردید و منصب والای سجاده‌نشینی و اطعام فقرا به فرزند رشیدش صلاح الدین رشید رسید.

آن جناب نیز آفتابی بود عالم تاب. چون از افق ارشاد طالع گردید طریقه پدر عالی گهر پیش گرفته مریدان را بر سر خوان احسان میهمان گردانید و بعد از فوت پدر بزرگوار در قریه کلخوران اردبیل توطن اختیار نموده چون زراعت دوست بود منتسبان دودمان

کرامت را به تکثیر زراعت تحریص و ترغیب می‌فرمود و پرتو انوار حسن ظاهری را با اشعه اشراقات جمال باطنی جمع آورده تخم محبت و دلجوئی در مزرع قلوب اکابر و اصاغر می کاشت. و چون هفتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد روزگار بی‌مروت، روزگار زندگانیش را به حال خود نگذاشت و چون به همسفران جهان جاودان پیوست فرزند ارجمندش امیر قطب الدین به رسم و آئین به جای پدر نشست.

و این قطب فلک جلالت و این بدر سماء کرامت نیز در کلخوران جانشین پدر عالی‌شان بود تا زمانی که به سبب هجوم کفره گرجستان، به شهر اردبیل نقل نمود. و صورت این واقعه عبرت افزا آن بود که در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از سرکردگان کفار گرجستان با لشکری گران از کفره گرج علی الغفلهٔ به ولایت اردبیل

خلد برین، متن، ص: ۲۰

تاخت آورد. چون این خبر محنت اثر به کلخوران رسید امیر قطب- الدین با عیال و اطفال رخت اقامت به شهر اردبیل کشید و تا اولاد امجاد و منتسبان دودمان کرامت و ارشاد از آسیب دست‌انداز آن طایفه بی‌ایمان در امان باشند خانه‌ای به جهت اقامت ایشان در زیر زمین مرتب داشته خاطر از رهگذر ایشان مطمئن گردانید و خود در گوشه‌ای نشسته شب و روز به دعا و زاری از آن بلیه رستگاری طلب می‌نمود. اتفاقا در حالتی که جوانی از خویشاوندان آن حضرت نزدیک به در آن سردابه ایستاده بود گرجیان بی‌ایمان چون سیل بی‌امان به شهر ریختند و دست بی‌شرمی به قتل و غارت مسلمانان دراز کرده گرد فتنه انگیختند و بنا بر آن که یکی از گرجیان می- خواست که قدم جرأت به آن زیرزمین گذارد آن جوان رستم‌وش تیغ از کفش برآورده بر گردنش زد و شر آن پلید را از سر پردگیان حریم حرم امیر قطب الدین واکرد و پس از آن به نحوی که توانست در آن سردابه را از نظر نامحرمان پنهان کرده منتظر ادراک سعادت شهادت بایستاد دتا کفره گرج هجوم آورده آن نونهال چمن زندگی را به آرزوئی که داشت رسانیدند.

در خلال این احوال امیر قطب الدین جهت تحقیق آن قیل و قال، قدم جرأت از کنج اختفا بیرون نهاد. از قضا جمعی از گرجیان به وی رسیده زخمی منکر بر گردن آن سرور زدند چنانچه از پای درافتاد و گرجیان به گمان آن که کارش را ساخته‌اند از وی در گذشته به طرف دیگر رفتند. بعد از رفع آن حادثه جمعی از ارباب ارادت به سر وقت آن جناب رسیده [۵] خدمتش را به آن سرداب رسانیدند و منتسبان آن دودمان به معالجه زخم وی مشغول گردیده مزاج قدسی به مرتبه صحت رسید و پس از آن مدتی مدید بر مسند ارشاد متمکن بود و سرگشتگان بوادی غوایت را به شاهراه هدایت، بلدی می‌نمود. تا اوان ارتحال آن امیر ستوده خصال رسیده فرزند رشیدش متحمل بار گران ارشاد و هدایت گردید. و از جمله جلایل نعمای الهی به آن صاحب تأیید یکی آن بود که ولادت با سعادت نبیره صفوت نژادش

خلد برین، متن، ص: ۲۱

صفی الحق و الحقیقهٔ و الدین اسحاق- اسکنه الله فی اعلی علیین- در زمان سجاده نشینی آن جناب اتفاق افتاده سالها دیده به دیده گرامیش روشن داشت.

القصه چون بار سفر آخرت بست فرزند ارجمندش شیخ صالح به جای پدر نشست. و چون این خلف صالح قائم مقام پدر گردید زیاده از پدران دستگیری درماندگان از پا افتاده را منظور نظر هدایت اثر داشته مهمانخانه نوال را از آمد و شد فقراء و محتاجان خالی نمی- گذاشت. و چون ندای فرح افزای وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ «۱» را به گوش جان شنید گرامی خلفش شیخ امین الدین جبرئیل به جای پدر ستوده سیر بر مسند سجاده نشینی و ارشاد متمکن گردید.

و آن سرور که در نظر حقیقت بین ملکی بود در لباس بشر، بعد از آن که پدر ستوده سیر را در دار الایمان کلخوران مدفون ساخت در آن دار هدایت و کرامت رحل اقامت انداخت. و چون این بحر گوهر خیز و این صدف دردانه ریز بر بساط بیدائی ظهور برآمد

درگاه هدایت پناهش مطاف روشنان عالم پاك و مرجع روشندلان ظلمتكده خاك گردیده زمزمه تسبیح معتكفان دار العباده ارادتش به گوش مسبحان عبادتخانه افلاك رسید. و چون صیت بلند آوازگی مقامات علیه‌اش مانند پرتو خورشید عالم‌تاب در اطراف اقطار انتشار یافت و شعشعه انوار هدایتش بر در و دیوار دلهای آگاه تافت از اكابر و اشراف آن دیار عمر بارقی نام سعادتمندی را هوای سعادت پیوند با آن سرور در سر افتاده یكی از بنات مكرمات خود را كه از دولتمندی دولتی نام داشت در سلك ازدواج آن بحر مواج معرفت انسلاك داد. و چون دولتی چنان نصیب آن عابده زمان و رابعه دوران گردید چهره گشایان تماثیل غیبی نقشی بدیع بر آب زده صدف رحم آن پاكیزه سیرت بلقیس سریرت را از سحاب نیسان صلب مطهر آن قدوه ارباب رشد و رشاد به گوهر وجود گوهر طراز بحار معارف و شاهنشاه دار الملك عوارف، برهان الاولیاء فی الافاق شیخ صفی-

(۱)- سوره یونس، آیه ۲۵.

خلد برین، متن، ص: ۲۲

الدین اسحاق گرانبار نمودند. و چون آن در شاهوار در درج رحم آن رابعه روزگار قرار گرفت جمال حالش به پرتو نور وجود آن مولود سعادت ورود چنان جهان افروز شد كه در مدتی كه متحمل بار امانت بود هر كس به نظر حقیقت‌بین در آینه جبهه نور آئین آن عابده روی زمین نظر می‌كرد پرتو انوار قدس و شعشعه مشكوة انس از جبین مبینش واضح و لایح می‌دید و روایح نسایم گلزار جنان از شمایم نفحات تسبیح و تهلیلش به گوش جان گوش بر آواز آن ندای فرح- افزای آن گوهر بحر عرفان می‌رسید.

مولف كتاب صفوة الصفا ابن بزاز از مولانا محیی الدین كه از جمله اولاد امجاد و اعاظم فضلا و عرفای زمان شیخ صدر الدین موسی بوده چندان آثار عجیبه و علامات غریبه در مدت حمل و هنگام ولادت و ایام رضاع آن گرامی گوهر خورشید شعاع از آن مریم سیرت بلقیس سریرت روایت نموده كه شرح عشر عشیر آن از احاطه تحریر و تقریر بیرون است.

بالجمله چون آن مولود عاقبت مسعود قدم در سراچه وجود نهاد و ابواب مسرت و خوشدلی بر روی والد فرشته خصال و منتسبان خاندان هدایت و ارشاد گشاد به اشاره ملهم غیب و منهی لاریب اسم سامی و نام نامیش صفی الحق و الحقیقة و الدین اسحاق و كنیت همایونش ابو الفتح اتفاق افتاد. و چون در كنار مادر مهربان ایام رضاع را به سر آورده شش مرحله از مراحل زندگانی طی كرد سایه عطوفت پدر بزرگوار از فرق همایونش دور شد و آن دلیل شاهراه ارشاد از این مرحله عنا و دار فنا رخت اقامت به دار القرار جنات تجری [من] تحتها الانهار «۱» كشید. نظم:

قطره‌ای بود به دریا پیوست‌ذره‌ای بود به خورشید رسید بعد از سنوح این واقعه جانگزا پردگیان حریم عفت و طهارت و منتسبان دودمان هدایت و كرامت به مراسم سوگواری و تعزیت پرداخته نعش محفوف به مغفرتش را در همان موضع در جوار والد

(۱)- مواضع مختلف از قرآن كریم.

خلد برین، متن، ص: ۲۳

بزرگوار مدفون ساختند و قبه‌ای رفیع و گنبدی منیع بر سر مرقد معطر و مشهد منورش اساس نهاده در اندك زمانی ابواب تمامی بر روی آن قبه عرش‌سا گشادند و سالها آن قبه نورپاش، مطاف طایفان عالم بالا و مرجع صوفیان صافی طویت بسیط غبرا بود تا در عهد خجسته و زمان فرخنده مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر، غلام خاص به اخلاص امیر المؤمنین حیدر یعنی نواب گیتی‌ستان فردوس مكان و شهریار اقلیم‌گیر جهان‌ستان آن قبه منور در نظر كیمیا اثر خاقان بحر و بر مختصر نمود و به معماری همت والا نهمت مقرر فرمود كه آن گنبد را برداشته به جای آن گنبدی عالی‌شان و قبه‌ای نورفشان در كمال رفعت و شان به آسمان افراشتند و فرش تمامی در ساحت حریمش انداخته مهبط انوار كرامتش ساختند و اكنون آن مرقد پاك، مطاف روشنان عالم بالا و مرجع

روشندلان بسیط غبر است و پیوسته ارباب ارادت و اصحاب کرامت از اقطار آفاق به طواف آن مرقد منور می‌شتابند و در آنجا دلخواه خود را به دعا درمی‌یابند.

گفتار در ذکر شمه‌ای از مناقب آثار مقتدای آفاق شیخ صفی الدین اسحاق

جلایل ذات وافر السعادات و کرایم صفات جلیل البرکات این آفتاب اوج کرامت و این گرامی گوهر بحر ولایت از آن والاتر است که به نردبان پایه خیال به ساحت جلال آن توان رسید یا به دستیاری خامه تنک گام، گرد تکاپوی این وادی بی‌انتها توان گردید. آفتابی بود عالمتاب از مطلع جلالت و شأن تابان و بدر منیری از افق سیادت و هدایت، لمعان، شعشعه انوار قدس از جبین مبینش ظاهر و بارقه لوامع انس از گوهر ذات سعادت قرینش باهر. نخستین پله سلم بلند پایه جلالش اعتلا بر معارج قبول، آخرین مرحله شاهراه کمالش ارتقا بر مدارج وصول، کلام در نظامش گوشوار گوش قبول سلاطین گردون

خلد برین، متن، ص: ۲۴

وقاد، آستان کرامت پاسبانش مرجع صغار و کبار اهل روزگار. قبه عرش‌سای صومعه تجریدش، کرسی‌نشین فیوضات غیبی، عتبه هدایت مرتبه زاویه تفریدش بوسه‌گاه آگاه‌دلان اشراقات لاریبی. محراب طاعتش پیشطاق دولتخانه رستگاری، حبل المتین اطاعتش دست‌آویز مرحمت باری.

و چون آن گرامی گوهر بحر کرامت و هدایت به ساحل وجود رسید هنوز کام و زبان از شیر مادر پاک نشسته بود که دست از آلایش هر آنچه غیر مقصد و مقصود حقیقی بود شست و در سن صبی پیشوای شیرمردان بیشه حق‌طلبی گردیده انوار تجلیات غیبی از روزن اشراقات لاریبی بر سراچه دل سعادت منزلش تابید و اوقات فرخنده ساعات را پیوسته به صنوف طاعات و عبادات مصروف داشته قدم بر پایه پایه سلم بلند پایه وصول حقیقی گذاشت و بعد از ارتحال والد ستوده خصال که والده قدسیه‌اش متکفل حال پروردن آن پیشوای ارباب کمال بود روز بروز بر مراتب وصول به عرش المرتبه وصال ترقی می‌نمود تا در اوان کودکی به مرتبه کمال پیری رسید و در ظرف قطرگی دریای بی‌کران گردید. و چون ابواب تجلیات انوار هدایت و مکاشفات اسرار کرامت مانند کشف قبور و علم بر احوال موتی و امثال آنها بر روی خاطر قدس مناظرش باز می‌شد و صورت آن حالت را به عرض والده مقدسه می‌رسانید آن کاشف اسرار غیب و شهود، گرامی فرزند سعادتمند را به ادراک مراتب بلند و ارتقا بر معارج ارجمند بشارت می‌داد و گوهر خوابهای آن جناب را که در آن اوان می‌دید در سلک تعبیر می‌کشید. از آن جمله آن که شبی در خواب دید که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است و در آن اثنا آفتابی طالع می‌بیند که نور آن آفتاب از مشرق به مغرب می‌رسد و اقطار آفاق را روشن می‌سازد و چون به نظر تأمل در آن آفتاب می‌نگرد آفتاب طلعت نورانی خود را به نظر در می‌آورد. بعد از بیداری از آن خواب آگهی تعبیر که صورت واقعه را به والده محترمه تقریر نمود آن مخدره عفت قباب در تعبیر آن خواب فرمود که ای نور دیده! تعبیر

خلد برین، متن، ص: ۲۵

این خواب مشعر است به آن که نور ولایت از جمال حال تو به مرتبه‌ای در لمعان آید که پرتو آن چون نور آفتاب، مشرق و مغرب را فرو گیرد و شعشعه این نور الهی بر اطراف و اکناف عالم تابان شود.

همچنین در حینی که دیده معنی بینش به مشاهده شاهدان عوالم ملک و ملکوت مشغول بود چون چشم جهان‌بین از تماشای جهان ظاهر می‌پوشید و با دل بیدار با پردگیان عالم ارواح و اشباح همصحبت می‌گردید در آن اوقات نوبتی در خواب دید که شمشیری طویل عریض در کمر و کلاه سموری بر سر دارد. و چون این حالت را در عالم رؤیا می‌بیند هم در حالت خواب با خود می‌گوید که شمشیر و کلاه سمور به پسر سید امین الدین جبرئیل چه نسبت دارد؟ و قصد گشودن شمشیر از کمر و برداشتن کلاه از سر

می‌نماید. و چون دستش به گشودن شمشیر نمی‌رسد عزم آن می‌کند که کلاه را از سر واکند و بعد از برداشتن کلاه، آفتابی از فرق همایونش طالع می‌گردد که پرتوش چون نور آفتاب عالمگیر می‌شود [۶] و چون آن کلاه را بر سر می‌گذارد آن نور مستور می‌گردد، و باز چون برمی‌دارد آن آفتاب انور از سرش طالع می‌گردد. بعد از بیداری چون صورت واقعه را با پیر طریقت خود شیخ زاهد در میان می‌گذارد آن بیدار دل‌آگاه چنین به تعبیر آن خواب تقریر می‌نماید که آن شمشیر و آفتاب عالمتاب علامت ظهور و خروج صاحبدولتی است از صلب تو که عن قریب آفتاب طلعت همایونش از مشرق جهان‌ستانی طالع گردد و چون تخت سلطنت و اورنگ پادشاهی به جلوس فرخنده‌اش رشک طارم چارم گردد شعشعه اقبال خورشید مثالش بر ذات کاینات تافته مشرق و مغرب عالم را سایه‌نشین عدل و احسان خود کند و به آب تیغ جهانگشا شعله سرکش ظلم و طغیان را فرو نشاند.

القصه چون از مرحله صبی به منزل شباب نقل مکان نمود مدتی به اکتساب فضایل ظاهری و کمالات صوری بر مدارج آگهی افزود.

عاقبت هوای ملک فسیح الفضای سیر و سلوک و ارتقا بر مدارج کمال معنی، سلسله جنبان شده شعله شوق محبت الهی از باطن قدس

خلد برین، متن، ص: ۲۶

مواطنش زبانه به کره اثیر رسانیده و طالب مرشدی کامل گردید که به مجاورت معاشرت و همصحبتی وی سراچه دل را مهبط انوار غیب و محل نزول اسرار لاریب گرداند و به این عزیمت قدم همت در شاهراه طلب نهاده جویای خدمت راهنمای آگاه و مقتدای خاطر خواه گردید و چون می‌شنید که شاهبازان اوج حقیقت و عرفان در فضای دار العلم شیراز در طیرانند و یکی از آن بلند پروازان اوج کرامت شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی است به بهانه ملاقات برادر ستوده صفات خود صلاح الدین رشید که از آن سرور بزرگتر بود و در آن دیار در عد رسمیان روزگار درآمده یکی از بنات مکرمات اشراف آن ولایت را به حباله خویش درآورده به این تقریب در آن دیار توطن اختیار نموده بود و در کمال عزت و اعتبار روزگار می‌گذرانید عزم توجه به آن حدود جزم نمود و به دستوری والده قدسیه به تهیه سفر شیراز پرداخت. به عزم دریافت خدمت صحبت خداجویان آگاه در شاهراه جستجو گرم تکاپو گردید و در راه هر جا به صحبت اهل الله و درویشان خدا آگاه می‌رسید از ایشان جویای منزل مقصود می‌گردید.

و چون از هر گوشه توشه برگرفته به شیراز رسید و شنید که شیخ نجیب الدین پیش از این سفر ناگزیر اختیار نموده در خانقاه شیخ عبد الله خفیف منزل گزید و هر چند برادر ارجمندش صلاح الدین رشید خواست که آن حضرت را به خانه خود برده لوازم دلجوئی و تفقد و مراسم میزبانی و میهمان‌نوازی به جای آورد آن جناب راضی نگردید و هم در آن بقعه شریفه به ادای وظایف طاعات و مراسم عبادات مشغولی گزید. و در مدت اقامت شیراز بسیاری از گرامی اوقات را صرف ملاقات مشایخ آن دیار فرموده با شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از سالکان مسالک طریقت صحبت داشت و چون پایه و قدر خود را از ایشان برتر می‌دید به هیچیک از ایشان دست ارادت نداد.

و هم در آن دیار به مجلس درس مولانا رضی الدین که از علمای صاحب حال بود رسیده روزگار فرخنده آثار صرف مباحثه علم تفسیر

خلد برین، متن، ص: ۲۷

و حدیث نمود و از آن عالم ربانی اجازت درس تفسیر و حدیث یافت.

و چون درویشان و گوشه‌نشینان آن ولایت، آن حضرت را جویای مرشد کامل می‌دیدند خدمتش را به جانب میر عبد الله فارسی که فارس میدان خدا آگاهی بود اشارت کردند و بعد از ادراک ملاقات آن جامع صفات کمال چون خدمتش را مظهر انوار جمال و جلال دید شرح حال خود را از مبدأ تا منتها به عرض وی رسانید و آن سید جلیل لحظه‌ای به خود فرو رفته پس از آن سر برآورد و

گفت ای جوان ترک! آنچه ترا در مجاهدات و مکاشفات حاصل شده تا اکنون دست امید ما به دامن دریافت آن نرسیده و آن گوهر گرانبها که تو در طلب آن سرگردانی در بازار این دیار نایاب است، امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو می‌تواند نمود و ترا به خاطرخواه دل تو می‌تواند رسانید عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در گیلان قریب به ولایت شما بر لب دریا خلوتی دارد. لاجرم آن حضرت از بواطن قدسی مواطن اولیای شیراز و مشایخ فارس استمداد همت نموده به وداع ایشان پرداخت و از آنجا به عزم تفحص حال شیخ زاهد به جانب اردبیل شتافته نوبت دیگر شرف خدمت والده مقدسه را دریافت و بعد از آن که چهار سال دیگر در شاهراه طلب به انواع ریاضت و تعب، روزگار گذرانید از شخصی که او را محمد ابن ابراهیما می‌گفتند و از اردبیل جهت نقل و تحویل برنج به گیلان رفته بود شنید که شیخ جلیل در قریه هلیه‌گران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد. بنابر این شوق ملاقات شیخ زاهد آن جناب را چناب بی‌تاب کرد که در فصل زمستان و اوان شدت سرما پیاده و تنها قدم در راه طلب نهاد. مقارن آن شیخ زاهد به نور مکاشفه و حضور باطن این معنی را دریافته روی به مریدان آورد و فرمود که از سالکان طریق حق‌طلبی جوانی از اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از او تا رب العزهٔ حجابی بیش نمانده.

القصه آن شاهسوار بادیه پیاده‌روی در ماه مبارک رمضان به مقصد رسیده در خانقاه کرامت نشان شیخ زاهد نزول نمود و در

خلد برین، متن، ص: ۲۸

گوشه‌ای از صومعه به ادای نماز و عرض نیاز مشغول گردیده دامن دل از ماسوی درکشید. و چون قاعده و دستور شیخ زاهد در ایام صیام آن بود که در خلوت نشسته تا روز عید با هیچیک از مریدان و طالبان ملاقات نفرماید، در آن روز که آن حضرت به خانقاه شیخ زاهد نزول فرمود به دستور معهود آن جناب در خلوت بود اما به نور کرامت از وصول آن زبده دودمان امامت خبر یافته خادمی را که موسوم به محمد خلیلان بود طلب نمود و فرمود که آن جوان کپنک‌پوش را که سر حلقه حق طلبان و میهمان عزیز ماست و در گوشه زاویه نماز می‌گذارد به خلوت خاص من درآور. محمد خلیلان به موجب فرمان عمل نموده آن حضرت را به خلوتخانه خاص شیخ زاهد درآورد. و چون آن سالک شاهراه کرامت به ملاقات شیخ زاهد فایز گردید آن خلوت‌گزین جهان معارف به دیده بصیرت، انوار ولایت را در بشره همایونش لایح دید و هم در آن خلوت به تلقین و ارشاد آن حضرت پرداخته گنجینه ضمیر منیرش را مخزن لآلی اسرار لا یزالی ساخت و به همگی همت در تربیتش اهتمام نموده ابواب فیوضات غیبی بر روی خاطر قدس مناظرش گشود و آن مقتدای ارباب کرامت، قدم در میدان مجاهده و ریاضت نهاده کار را به جائی رسانید که در هفته‌ای یک بار افطار می‌کرد و در شبها اصلا پهلوی مبارک بر زمین نمی- نهاد و در روز از کوه و صحرا به جهت مطبخ شیخ زاهد هیمه به دوش می‌آورد. و چند سال فرخنده مآلش بدین منوال گذران بود و به هنگام افطار به لقمه‌ای برنج خشک اکتفا نموده از اکل لحوم و دسوم «۱» اجتناب می‌فرمود تا به اندک زمانی قدم بر معارج ترقیات گوناگون نهاد و انواع فتوحات و خوارق عادات، خدمتش را روی داد. و چون از راه ریاضت و مجاهدت به اعلی مدارج کمال مرتقی گردید شیخ زاهد به تدریج آن جناب را از مشقت ریاضت و تعب مجاهدت باز آورده به اکل لحوم و افطار یومی اشاره فرمود. و بدین آئین آن آفتاب اوج کرامت در سایه تربیت شیخ زاهد قطع درجات و منازل راه

---

(۱)- دسم- چربی، پیه.

خلد برین، متن، ص: ۲۹

طریقت می‌فرمود تا به اعلی مدارج کمالات علیه برآمد و صاحب مقامات و خوارق عادات گشت. و شیخ زاهد با وجود آن که فرزندان صاحب کمال داشت آن زیبنده سریر هدایت را بر مسند سجاده‌نشینی و ارشاد خلایق متمکن گردانید و یکی از بنات مکرمات خود را که به همنامی بتول عذرا- صلوات الله علیها- نیکنام دنیا و آخرت بود با آن حضرت در سلک ازدواج کشید.

مؤلف کتاب صفوهٔ الصفا روایت نموده که چون شیخ زاهد منصب جلیل الشأن ارشاد و سجاده نشینی را به آن سلطان جهان معارف تفویض نمود نایره رشک و حسد در بواطن بعضی از مریدان و خلفا اشتعال یافته در خلوت به عرض شیخ زاهد رسانیدند که اگر مسند ارشاد و سجاده‌نشینی به شیخ صفی الدین تفویض یابد هر آینه خدمتش در اردبیل به این مهم جلیل پردازد و طالبان از اطراف به آستان ارشاد مطافش توسل جسته بعد از آن رواج و رونقی در خاندان والا نماند، پس اولی و انسب آن است که حضرت شیخ ولد رشید خود جمال الدین علی را که متصف به صفات کمال صوری و معنوی است بر سریر ارشاد و سجاده‌نشینی قائم مقام خود فرماید تا سالکان شاهراه هدایت از اطراف به این آستان کرامت بنیان جمع آمده دست انابت در دامن متابعت مخدوم زاده خود زنند و این سلسله از هم گسیخته نگردد. شیخ رحمه الله فرمود که مرا نیز مراد و مقصود همین بود اما دست عنایت، تاج هدایت بر سر شیخ صفی الدین نهاد و زمام مهام سالکان شاهراه [۷] هدایت را به قبضه درایت او داد، اکنون من از برای ازاله شک و شبهه و اطمینان خاطر شما چنان سازم که حقیقت امر بر شما ظاهر شود. آنگاه از ایشان پرسید که خلوت جمال الدین علی کجاست؟ گفتند به خلوت شما اتصال دارد. باز سؤال نمود که خلوت صفی الدین در کدام گل زمین است؟ جواب دادند که در کنار دریا در موضعی واقع است که از آنجا تا اینجا نیم فرسنگ راه است. شیخ فرمود که هر دو را آواز می‌دهم تا بر شما ظاهر گردد که کدامیک جواب خواهند داد. پس سه مرتبه پسر خود جمال الدین

خلد برین، متن، ص: ۳۰

علی را به آواز بلند خوانده جوابی نشنید. آنگاه آن آگاه شاهراه کرامت را آواز داد و آن جناب جواب داده در زمان قدم در صومعه نهاد. شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی؟ جواب داد که در خلوت.

گفت سبب آمدنت چه بود؟ فرمود که ندای روح افزای شما را شنیدم و به خدمت رسیدم. پس شیخ مریدان را مخاطب ساخته بر زبان الهام بیان گذرانید که آنچه نظر من بر آن است حق تعالی به صفی داده نه به جمال الدین و من در امانت خیانت نکرده به صاحبش سپرده‌ام. لاجرم آن جماعت سر خجالت در پیش افکنده به وفور فضل و کمال آن قافله سالار شاهراه ارشاد اعتراف نمودند.

بالجمله آن جناب هم در زمان حیات شیخ زاهد به دستوری وی به اردبیل شتافت و به ارشاد و هدایت ارباب بغی و غوایت مشغول گردید اما هر گاه که شوق ملاقات شیخ زاهد بر خاطر شریفش غلبه می‌کرد از راه کمال ارادت و اخلاص روی توجه به گیلان می‌آورد و این معنی موجب ارتفاع شان و علو مکان آن حضرت می‌گردید. و شیخ زاهد نیز گاهی به اردبیل تشریف می‌برد و نسبت به آن حضرت کمال محبت به جای می‌آورد.

در صفوهٔ الصفا از شیخ صدر الملهٔ و الدین که گرامی گوهر آن بحر عرفان بود مروی است که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصه اردبیل را به نور حضور خود منور ساخته در زاویه‌ای که خلوت من بود منزل نمود در وقتی که پدرم با بسیاری از طالبان راه حق و اعیان اردبیل در خدمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه برآورده فرمود که مرغ دل من هر چند به بال همت در هوای فضای جهان پرواز نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی می‌باید که در این سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه‌ای عمارت نمائی که عتبه جلالش آشیان طایران عالم بالا و ساحت با مساحتش مطاف طایفان بسیط غبرا گردد. و بر تو لازم است که کافه مردمان را به شاهراه دین قویم و ملت مستقیم هدایت نمائی و ندای فرح افزای اجیبوا داعی الله را به شش جهت هفت اقلیم رسانی و یقین دانی

خلد برین، متن، ص: ۳۱

که جناب جلال سبحانی خلق را به تو و ترا به خلق حواله کرده است.

همچنین باید که احتمال مشاق اسفار نموده ساکنان اقطار را به دار الامان ارشاد هدایت نمائی و خلفا به اطراف آفاق فرستاده ابواب

اهتدا بر روی ساکنان دیار و امصار گشائی، و این معنی امانتی بود که به من سپرده و فرموده بودند که چون وقت آن رسد به تو بسپارم.

اکنون به موجب فرموده عمل نمودم. آن جناب لآلی کلمات قدسیه شیخ زاهد را گوشوار گوش قبول فرموده به ارشاد خلایق پرداخت و خلفا به اطراف و اکناف عالم فرستاده دعوت طوایف انام را پیشنهاد همت عالی نهمت ساخت و در اندک زمانی صیت بلندآوازگی هدایت و ارشاد آن حضرت به اقطار آفاق رسیده طالبان ادراک سعادت و حق و طالبان شاهراه هدایت روی توجه به آستان سعادت پاسبانش نهادند و کثرت و ازدحام خاص و عام در دار الارشاد اردبیل به حدی رسید که شرح آن در وسعت‌آباد اندیشه نگنجد. مؤید این مقال آن که صاحب صفوة الصفا از خواجه محیی الدین که از جمله اولاد و نقبای آن بالانشین زاویه رشد و رشاد بوده روایت نموده که نوبتی از ولایات عراق و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت چندان به آستان هدایت آشیان آمده بودند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر شد و بعد از آن که آن جماعت به ارشاد آن حضرت در خلوت نشستند چنان مقرر شد که من در هر شام جهت افطار هر یک از ایشان گرده نانی مهیا سازم و مرا هر روز پنج هزار گرده مهیا می‌بایست نمود که معاش ایشان باشد.

و هم در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی در قریه دارود به زاویه پیر محمدی دارودی در یک روز قرب بیست هزار کس بر دست آن حضرت توبه کرده در سلک سایر مریدان انتظام یافتند. و از مولانا عبد اللطیف که در نماز، امامت ارباب ارادت آن حضرت می‌کرد مروی است که گفت شبی از آن جناب شنیدم که فرمود اکنون مرا دو هزار مرید صاحب مال است که از مقام خوف و خطر گذشته به منزل

خیر انجام أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ «۱» رسیده‌اند.

همچنین از مولانا عبد الملک بن مولانا شمس الدین پرنیقی روایت نموده که گفت من نوبتی مردمی را که از راه پرنیق به پای ارادت متوجه ملازمت آن حضرت بودند تعداد می‌کردم. در عرض سه ماه سیزده هزار نفر به شمار آمد و عدد مردمی را که در آن سه ماه از سایر طرق و شوارع به آستان کرامت نشان توسل جسته بودند به غیر از علام الغیوب کس نمی‌دانست.

و بر این منوال زیاده از سی سال عتبه علیای آن مقتدای ارباب حال، مرجع و مطاف ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار کس از حق‌طلبان به برکات انفاس قدسیه آن ذات مقدس به مأمن امن و اطمینان می‌رسیدند. و چنانچه به صحت پیوسته هر که را نظر بر پیشانی آن مهر انور و آن آفتاب ذره‌پرور می‌افتاد شعشعه انوار معرفت بر کاشانه دلش تافته بی‌اختیار جبین ارادت بر آستان کرامت بنیانش می‌نهاد و بوارق انوار الهی و لوامع اسرار نامتناهی از مطالع عتبه علیای کرامت و هدایتش چنان در لمعان که هر کس به آن آستان سعادت بنیان می‌رسید آفتاب نور ازل از مطلع دلش طالع می- گردید و پادشاهان گردون‌شان و سلاطین رفیع مکان که در آن اوان فرمانفرمای جهان بودند چون ابواب دخول به دار السلام ادراک سعادت صحبتش می‌گشودند از شکوه ذات ملکی صفاتش مجال دم زدن نداشتند و تا از پرده‌دار ادب، رخصت دخول به حریم حرمتش نمی- یافتند قدم جرأت به خلوت قدس منزلتش نمی‌گذاشتند. و سلاطین مغول که از احفاد پادشاه جهان ستان چنگیزخان بودند پیوسته ابواب ارادت و اخلاص به زاویه سدره مرتبه کرامتش می‌گشودند و به اشاره وافی بشاره آن حضرت، ترک سیاست و ایذای بسیاری از مردمان می‌نمودند.

و چون صیت بلند آوازگی کرامت و ارشاد این غوث زمان و قطب دوران، شش جهت هفت اقلیم را فرو گرفت و خلقی بی‌نهایت

---

(۱)- سوره یونس، آیه ۶۲.

به نور ارشـاد آن حضـرت، سالـک شاهراه نجات شدنـد بنابر آن که مهر درخشان را از کسوف زوال و ماه تابان را از خسوف انتقال ناچار می‌باشـد بعـد از آن که آفتاب عالمتاب هـدایت و ارشادش به اوج کمال پیوست و وقت آن آمـد که این خورشـید اوج کمال روی به مغرب زوال نهـد و یوسف جـان عزیزش از زنـدان علاـیق تن و زنجیر عوایق بـدن رهائی یافته همسـفر کاروانسالار مصـر بقا گردد لا جرم در اواخر ایام حیات، امراض متضاده بر شهرسـتان وجود وافر الجودش هجوم آورده ضـعف مزاج قوت گرفت و دسـت کارکنان قوا و حواس از تدبیر و تصـرف ملک بدن کوتاه گردید و کار ناتوانی به جائی رسید که روزی در ایام قوت ضعف بر زبان الهـام بیـان گذرانیـد که به گوش هوش از هـاتف غیب شـنیدم که گفت هر مرضـی که در تمامی کتب اطبا مـذکور است بر بـدنت نهاده‌اند و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را دهند به تو داده. و آن والی شهرستان ولایت با وجود تزاحم آلام و تراکم اسقام در آن ایـام از برای هر نمـازی به تجدیـد وضـو می‌پرداخت و به گـاه نمـاز در قعـود و قیـام، جمعی از نزدیکـان را ممـد و معـاون خـود می‌ساخت. و به هنگام اشتداد مرض چون از شـدت وجع بی‌آرام می‌شد به موضـعی که اکنون مرقد معطر و مضـجع منور آن سـرور است تشـریف قدوم ارزانی داشته در آن مکان مقدس می‌آسود. و چون حلیله جلیله‌اش که صبیه شیخ زاهد و مادر شیخ صدر الدین موسـی بود آن حضـرت را به خـانه می‌آورد دیگر بـاره از شـدت آلاـم می‌فرمود که مرا به خـانه من بریـد. و چون منتسـبان دودمـان کرامت می‌گفتنـد که شـما در دولتسـرای عز و شـرف خودیـد در جواب می‌فرمود که خانه اصلی من آن است که شیـخ را در آنجا سپرده‌اند.

و در حین قرب وصول به عـالم وصـال، منتسـبان خانـدان کرامت و ملتزمان عتبه علیای هـدایت را جمع آورده منصب ولایت عهـد و ارشاد ارباب ارادت و اعتقاد را به گرامی خلف خود شیـخ صدر الدین موسی که نبیره دختری شیخ زاهد بود کرامت نمود و اولاد و اصحاب را به متابعت آن حضرت و اعلای معالم دین مبین و پیروی طریقه مشایخ و

خلد برین، متن، ص: ۳۴

گستردن خوان انعـام و احسان و میزبانی فقرا و محتاجان وصـیت فرمود و سـید جمال الـدین اصـفهانی را متکفل امور غسل و مراعی آداب و سـنن آن گردانیـده پس از آن به تلاـوت کلام ملک علام مشـغول گردیـد و بعـد از دو روز که به شـهد شـکر این موهبت، شیرین کام بود کلامش به کریمه صـلوا علیه و سـلموا تسـلیما ختم شد و قریب به نصف النهار روز دوشـنبه دوازدهم شهر محرم سنه خمس و ثلاثین و سـبع مائه در عهد سلطنت سلطان ابو سعید خان، گرامی خلف پادشاه سعید سلطان محمد خدابنده اولجایتو سلطان طایر روح مقدسش از دار الارشاد روی به حظایر انس نهاد و ابواب دخول دار السلام بر روی آرزوی دیر سال گشاد.

[۸] از سـنوح این هایله جانگزا و به وقوع این واقعه صبر و طاقت فرسا فزع روز قیامت آشـکارا گردید و سـیل سرشک پیر و جوان به دامن آسمان رسید. اولاد امجاد و اقوام و اقربای آن جناب، بنیان صبر و طاقت را از گریه خونین به آب دادند و خلفا و ارباب ارادت و اصـحاب ارشـاد که در آن اوان شـاگرد دار الارشـاد بودنـد در بحر اضـطراب و گرداب تب و تـاب افتادنـد. و چون دوای آن درد بی‌درمان را در بیمارسـتان عالم امکان نایاب دانسـتند بعد از تقدیم لوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری، دست صـبوری بر دل نهـاده ابواب تجهز و تکفین بر روی نعش محفوف به مغفرتش گشادنـد. و سـید جمـال الـدین اصـفهانی بر حسب وصـیت آن محرم حرمسـرای مغفرت سبحانی به غسل آن حضرت اقدام و به لوازم سنن و آداب آن قیام نمود و در آن حالت بر حسب ضرورت به انـدک اشـارتی از این پهلو به آن پهلو می‌گردیـد و اگر می‌خواسـتند که بنشـیند بی‌نگاهدارنـده می‌نشـست. در آن اثنا چون زبان الهام بیانش را در دهان، گردان دیدند گوش فرا دادند که گوهر کلامش را گوشوار گوش جان سازند.

اول بر زبان فرخنده‌اش کلمه طیبه «الله» گذشت و بعد از آن گفت:

«هو» و در سیم بار به لفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت. و امثال این قسم امور که از خوارق عادات اصـحاب کرامات است در نظر عقل

خلد برین، متن، ص: ۳۵

معامله‌شناس چندان غریب و بعید نیست.

القصه بعد از فراغ از لوازم تجهز و تکفین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردند و در چاشتگاه روز سه‌شنبه در مکانی که مختار آن قدوه ابرار بود و اکنون مطاف ملاء اعلی و مرجع اکابر خطه غبر است مدفون ساختند.

از غرایب وقایع آن که در روز ارتحال آن قدوه خاندان فضل و افضال، حرم محترم آن سفر گزین عالم وصال چون خود را از زوج خود فرد دید به هنگام اشتعال نایره حزن و ملال، زبان سؤال به درگاه ایزد متعال گشاده گفت الهی! به سوز سینه شیخ زاهد و به علو قدر و منزلت شیخ صفی الدین اسحاق که بیشتر از آن که یک ماه از این واقعه جانکاه بگذرد مرا هم به جوار رحمت خود واصل گردانیده به آن سفر گزین ملک بقا رسان. تیر دعای بی‌ریای آن رابعه زمان به هدف اجابت رسیده بعد از هیجده روز بر اثر آن سفر گزین شهرستان علیین متوجه خلد برین گردید و آن منبع عین الحیات کرامت از راه استجابت دعوت، رخت اقامت به جوار دریای رحمت بی‌نهایت کشید.

از احوال سعادت اشتمال خیر مآل قدوه محرمان سرایر حال مستغرق بحار مغفرت جناب جلال سبحانی شیخ زاهد گیلانی چنانچه از مؤلفات ارباب سیر به نظر رسیده آن که گوهر وجود آن بحر بی- کران کشف و شهود از صدف صلب شیخ ربانی امیر بابل بن شیخ بیداد الکردی السنجانی «۱» قدم بر بساط زندگانی گذاشته و تاج الدین ابراهیم نام داشته و خرقه و ارشاد از سید جمال الدین گیلانی رحمه- الله یافته و نسبت خرقه سید جمال الدین به عارف معارف کشف و شهود شیخ شهاب الدین محمود اهری و از آن جناب به هفت واسطه به شیخ الطائفه جنید بغدادی و ازو به سری سقطی می‌رسد و خدمتش سند ارشاد خود را به معروف کرخی که خادم آستان عرش نشان امام مفترض الطاعة واجب العصمة ابو الحسن علی بن موسی الرضا

---

(۱)- در خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی (چاپ دکتر احسان اشراقی، ص ۱۳):

«امیر بن ابل بن شیخ بیدار الکردی السبحانی».

خلد برین، متن، ص: ۳۶

- سلام الله علیهما- بوده می‌رساند. و چنانچه در مجاری حالات سلطان دار الملک ارشاد شیخ صفی الدین اسحاق سبق ذکر یافت سالها بر مسند سجاده‌نشینی و ارشاد متمکن بود و بعد از آن که زاویه ارشاد شیخ زاهد به ورود آن سلطان شهرستان کرامت، مجمع البحرین حقیقی گردید و شیخ بزرگوار آن جناب را قائم مقام و جانشین خود ساخته پرتو التفات بر ساحت حال ارشاد مآل آن مسندنشین زاویه فضل و افضال انداخته چون زمان ارتحالش به جهان جاودان نزدیک رسید در سنه سبع مائه به موضع سرور مرده «۱» که از توابع شروان است مریض گردید و چون نفحات ریاض قدس در آن بیماری به مشام جان عزیزش می‌رسید خضر نامی را از ارباب کشف و شهود که به الیوانی ملقب بود طلب نمود و فرمود که می‌خواهم که به یک روز از اینجا به اردبیل طریق تعجیل پیش گیری و روز دیگر صفی را به ما رسانی. و چون الیوانی انگشت قبول خدمت بر دیده نهاد شیخ جلیل دست حق‌پرست خود را بر پشت و هر دو زانوی وی فرود آورد و الیوانی در صبح روز دیگر راه اردبیل را سر کرده هشت روزه راه را به برکت دست مبارک شیخ بزرگوار در یک روز طی نمود و به هنگام شام در قریه [کلخوران] خدمت مقتدای آفاق سرافراز گردیده سبب آمدن خود را به عرض رسانید و آن قدوه ابرار صبح روز دیگر بر اسب جریده که داشت سوار شده الیوانی ملتزم رکاب سعادت انتساب گردید و به هنگام نماز خفتن به مقصد رسیده آن دو گوهر شبتاب از صحبت هم کامیاب گردیدند و شیخ علیل، مقتدای جلیل را مخاطب ساخته فرمود که ای صفی! طایر روح عرش پرواز متوجه آشیانه عالم قدس و جهان راز است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من مکانی اختیار می‌نمایند، رای صوابنمای تو در این باب چیست؟

آن جناب جواب داد که چون گیلان مسکن مألوف حضرت شیخ است از برای این کار مناسبتر از سایر بلاد و امصار می‌نماید. این سخن دلخواه آن پیشوای آگاه افتاده در صحبت آن حضرت روی به راه نهاد

---

(۱)- خلاصهٔ التواریخ: «سورمرده».

خلد برین، متن، ص: ۳۷

و جناب جلالت مآب، شیخ بزرگوار را به ساورد گیلان رسانیده آن مسافر شهرستان بقا بعد از چهارده روز متوجه سرابستان قدس گردید. و آن حضرت بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین و مراسم تعزیت به رسم و آئین حظیره متبرکه‌اش را عمارت فرموده رایت مراجعت به اردبیل برافراخت.

گلدسته‌بندی کلک چمن پیرا در گلزار اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد امجاد آن گرامی خلف خاندان اهتدا

اشاره

هر چند در سلسله والا نسبی، فخر اولاد و احفاد به شرف آباء و اجداد می‌باشد اما عقد گوهر نسب والای این خاندان عالی شان چندان که در قوس نزولی به آفتاب اوج سرافرازی پادشاه غازی یعنی خاقان سکندر شان نزدیکتر می‌شود بر مدارج ترقیات گوناگون عروج می‌نماید. از اینجاست که گرامی گوهر بحر معرفت و یقین، شیخ صدر الدین، که بر آسمان کرامت آفتابی بود درخشان و از افق ارشاد بدری فروزان، در سلسله نسب این والا- دودمان به علو شان و سمو مکان ممتاز جهانیان گردید و والائی نسبش از دو راه به معراج سر- بلندی و امتیاز رسید. چه از جانب پدر والا گهر، فروزان اختر اوج سیادت و کرامت و از طرف مادر ستوده منظر تا هفتمین پدر، تابان گوهر درج ارشاد و هدایت بود.

از صاحب صفوهٔ الصفا مروی است که در آن روز که شیخ بزرگوار شیخ زاهد صبیه محترمه خود را در سلک ازدواج بحر مواج عرفان شیخ صفی الدین منسلک می‌ساخت در مجلس عقد برخاست و بنشست و چون بعضی از مریدان سبب آن را از آن واقف اسرار نهان پرسیدند در جواب فرمود که در عالم ارواح، فرزند زاده‌های مرا که از صفی به هم رسند بر من عرض کردند. در آن میان فروزنده اختری صاحب نور کرامت و ارشاد به نظرم درآمد که قائم مقام من و صفی

خلد برین، متن، ص: ۳۸

خواهد گردید، لا- جرم به تعظیم او برخاستم. و چون آفتاب طلعت همایون شیخ صدر الدین موسی از برج ولادت طالع گردید مقتدای اولیای آفاق شیخ صفی الدین اسحاق بر زبان گوهر بار گذرانید که این همان مولود سعادت ورود است که شیخ زاهد در مجلس عقد به تعظیم او برخاست و نشست.

بالجمله آن حضرت چندین سال در خدمت والد ستوده خصال به کسب کمالات صوری و معنوی پرداخته مجمع البحرین شریعت و طریقت گردید و در ارتقاء بر مدارج علوم ظاهری و باطنی به درجه کمال رسید. و در آن زمان که جناب سلطان الاولیاء رخت اقامت به سرابستان چنان می‌کشید آن حضرت در سفر سلطانیه بود. و چون خبر ارتحال پدر سعادت سیر در سلطانیه به آن سرور رسید به دار- الارشاد اردبیل بازگردید و منتسبان خاندان کرامت، ادراک خدمتش را سرمایه سعادت دنیا و آخرت شمرده از لباس سوگواری و تعزیت برآمدند. و از رشحات غمام افضالش، حدایق آمال مسترشدان شاهراه ارشاد و ریاض آمال گلدسته بندان گلستان رشد و رشاد، نضارت و سرسبزی از سر گرفت و عتبه علیای کرامتش محل ورود سالکان مسالک کشف و شهود ... «۱» والای سجاده نشینی و ارشاد به آسمان رسید. در خلال این احوال از مال حلال خود به تأسیس بنیان بقعه منوره و حظیره معطره والد

بزرگوار پرداخته آسمانی دیگر در زمین طرح انداخت. و چون فرش تمامی ساحت سعادت مساحتش گسترده گشت مهبط انوار قدس و مطاف طایفان بیت الحرام انس گردیدی، حسن اهتمام آن حضرت به پایه والای معموری و آبادانی صوری و معنوی رسید. هر چند مناقب علیه و ... «۲» سنیه صدر الدین موسی از احاطه شرح و بیان بیرون است اما تا این گنجنامه آثار سلطنت پایدار را جواهر زواهر اخبار آن قدوه اخیار به تهیدستی نام بر نیاورد خامه وقایع نگار را به ذکر بعضی از آنها گویا می‌گرداند.

صاحب کتاب نفحات الانس در عد مناقب پرده‌دار حریم اسرار،

---

(۱)- در نسخه سفید است.

(۲)- در نسخه سفید است.

خلد برین، متن، ص: ۳۹

شاه قاسم انوار می‌گوید که معلوم نیست که در عرصه جهان بعد از ائمه طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- کسی به مرتبه و مقدار سید قاسم انوار یافت شود و آن حضرت با آن همه قدر و منزلت، طریقه طریقت و سلسله ارادت خود را به جناب شیخ صدر الدین اردبیلی می‌رساند و از جمله مریدان [۹] آن کاشف اسرار نهان بوده.

مؤلف کتاب صفوة الصفا روایت کرده که در ولایت اردبیل دو قریه هست که یکی را تول و دیگری را الارق نام است و از دیرباز در میان ساکنان آن دو محل نایره جنگ و جدال و نایره خصومت و نزاع ارتفاع داشت و چون رایت کرامت سلطان الاولیاء در آن ولایت افراخته گردید به زلال مواعظ و نصایح، شعله خصومت و نزاع ایشان را منطفی گردانید، و چون سایه آفتاب پایه آن خورشید اوج کمال از سر مردم آن دیار دور و آن حضرت به جوار رحمت بی‌نهایت نزدیک شد ماده سودای نزاع و خصومت مردم تول در هیجان آمده یعقوب نامی را امیر بر خود ساخته رایت مخالفت الارقیان افراختند، و چون مردم الارق طاقت مقاومت ایشان نداشتند در حصاری که داشتند محصور گردیده رایت مخالفت افراشتند. در اثنای این قیل و قال پیر زکریا نامی که از خلفای سلطان الاولیاء بود شبی آن حضرت را در عالم رؤیا دیده فرمود که صدر الدین را بگو که دو مرد ریش سفید را نزد تولیان فرستد که ایشان را نصیحت نموده از مخالفت الارقیان منع نمایند، اگر آن سخن را قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه باید کرد. چون پیر زکریا صباح روز دیگر به قصد گذاردن پیغام آن سرور، ادراک خدمت شیخ صدر الدین نمود پیشتر از آن که از خواب خود حرفی بر زبان آرد آن بیدار دل‌آگاه او را مخاطب ساخته فرمود که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب بزاز که هر دو از جمله ریش سفیدانند نزد تولیان رفته زبان به نصیحت ایشان گشایند، اگر ترک مقاتله کنند فهو المطلوب والا حضرت شیخ داند که با ایشان چه کند. بعد از رسیدن فرمان به آن دو پیر عزیز، هر دو به اتفاق نزد تولیان رفته لوازم نصحیت به جای آوردند اما

خلد برین، متن، ص: ۴۰

فایده‌ای بر آن مترتب نشد و این معنی باعث ازدیاد اشتعال نایره قتال و جدال گردید. و چون الارقیان از مصالحه به یأس و حرمان منسوب گردیدند به نیروی بازوی مردانگی، تیغ انتقام از نیام برکشیده به جد و جهد تمام متوجه حرب تولیان گردیدند و به امداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت شیخ صدر الدین- قدس سرهما- بر تولیان تاخته بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف طریق انهزام سپرده به زحمت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند. و چون سبب انهزام را از ایشان پرسیدند گفتند که به هنگام اشتعال نایره قتال و جدال، سواری سبزپوش که بر اسبی بور سوار بود و نیزه‌ای در دست داشت از طرف الارقیان بر ما حمله آورد و ما چون آن سوار را دیدیم دیگر خود را ندیدیم و از بأس و مهابت آن سوار دست و دل ما از کار مانده طریق فرار گزیدیم.

همچنین به صحت پیوسته که چون آن حضرت بر مسند سجاده- نشینی و ارشاد متمکن گردید وصیت بلندآوازگی و خوارق

عاداتش به دور و نزدیک رسید سلاطین سلسله چنگیزیه و امراء و اعیان مغول قدم در دایره اطاعت آن حضرت نهاده دست ارادت به آن حضرت دادند و ابواب اعتقاد به دار الارشاد کرامت آن گنجور گنجینه رشد و رشاد گشادند و تا سلطان ابو سعید خان از نژاد چنگیزخان بر تخت سلطنت ایران متمکن بود این قاعده پسندیده در میان ایشان استمرار داشت. و چون روزگار دولت آن شهریار گردون اقتدار به سر آمد و بعد از وی از آن سلسله پادشاهی، نافد فرمانی بر تخت سلطنت ایران ننشست ملوک طوایف سر برآوردند و در آذربایجان ملک اشرف چوپانی نبیره امیر چوپان رایت اقتدار بر افروخت. و با آن که در مبادی سلطنت و جهانبانی نسبت به شیخ صدر الدین لوازم حسن اعتقاد و ارادت رعایت می‌کرد و هر گاه به شرف ملازمت آن حضرت مشرف می‌گشت از سر بوسیدن پای مبارکش نمی‌گذشت اما در اواخر حال از راه خریت و نادانی درآمده شرارت نفس پلیدش، عیار ارادت

خلد برین، متن، ص: ۴۱

را به غبار عداوت مغشوش گردانید و آن بحر گوهرخیز را به تبریز طلب داشته هر چند به ظاهر حال، کمال ادب و آداب و لوازم تعظیم و احترام به تقدیم می‌رسانید اما باطنا در صدد انطفای چراغ نورستان کرامت درآمده نوبتی زهری جانگزا به محرمی داد تا در مطعوم و مشروب تعبیه نموده بر سر خوان مهمان نوازی آن حضرت گذارد. و چون شاهد این مدعا از پرده خفا سر بدری پیش گرفته خبر این جرأت به آن حضرت رسید دامن معاشرت از صحبت وی درچید و این معنی باعث ارتفاع غبار نقار گردیده آن مردود غدار، آن بحر کرامت‌خیز را در تبریز متوقف نموده رخصت معاودت به صوب اردبیل نداد.

مقارن آن یکی از محرمان آن خر نادان در شبی سلطان الاولیاء شیخ صفی الدین اسحاق را در خواب دید که عصائی از خانواده عصای موسی- علی نبینا و علیه التحیة و الثناء- در دست گرفته بر سر ملک اشرف تاختن آورده به او می‌گوید که چرا فرزند مرا در این شهر بازداشته نمی‌گذاری که به جا و مکان خود بازگردد؟ من مملکت آذربایجان را به تو می‌توانم گذاشت و تو یک پسر مرا به من روا نمی‌توانی دید؟ و آن مستحق نکال و عذاب در جواب می‌گوید که باعث بر نگاهداشتن مخدومزاده آن است که می‌خواهم به صحبت فیض منزلتش تیمن و تبرک جویم. آن جناب دیگر باره در جواب وی می- گوید که پسرم را رها کن که به منزل خود رود و چون سه مرتبه این سخن را بر زبان الهام بیان می‌گذراند آن عصا را چنان بر دیوار خانه‌ای که مکان آن نادان بوده می‌زند که از سقف تا قاعده شکافته می‌گردد. و چون ملک اشرف آن ضرب دست را می‌بیند ترسان و لرزان سر در قدم آن سلطان دار الملک ارشاد می‌گذارد و زبان به تمهید معذرت می‌گشاید و پس از آن آن جناب می‌فرماید که راست می‌گوئی؟ و او می‌گوید بلی. آنگاه آن حضرت به همان عصا آن خانه را به حال نخست آورده آغاز رفتن می‌کند و می‌گوید که اگر فرزند مرا رها کنی فهو المراد و الا دانم که با تو چه باید کرد.

خلد برین، متن، ص: ۴۲

چون روز دیگر آن محرم صورت واقعه را با آن مجرم بی‌ادب در میان نهاد هراسی عظیم بر خاطرش هجوم آورده آن حضرت را در خلوت طلبیده داد عذرخواهی داد و خدمتش را مرخص فرموده به مرافقت اعزاز و احترام تمام به دار الارشاد فرستاد. و چون چندگاه بر این قضیه بگذشت دیگر باره خبث سیرت و سوء سریرت آن خر نادان، سلسله جنبان شده ارغون شاه نامی را به احضار آن حضرت فرمان داد و آن صدرنشین صفه ارشاد از ما فی الضمیر وی خبر یافته پیشتر از آن که ارغون به اردبیل رسد بقعه منوره را وداع نموده روی توجه به جانب گیلان نهاد و اشرف خر از توجه آن سرور باخبر گشته هر چند خواست که به لطایف الحیل و زبان دل آسا آن برگزیده کردگار جلیل را به اردبیل بازگرداند تا پس از آن به مدعای دل، اذیتی که تواند به آن حضرت رساند اثری بر آن مترتب نگشت و آن سرکرده ارباب رشد و رشاد بر آن سخنان اعتماد ننمود. و هم در آن دیار روزگار فرخنده آثار را به مراسم طاعات و لوازم عبادات مصروف می‌داشت تا آن زمان که فریادرس درماندگان، محنت را به راحت و شدت را به رخا تبدیل داده دوستکام روی توجه به وطن مألوف نهاد.

و چنانچه در روضه چهارم از این گلستان بی‌خزان ایمائی به آن شد در همان اوقات جانی بیک خان از جانب دشت قبچاق لشکر به آذربایجان کشید و شعله اقتدار ملک اشرف را به آب تیغ درخشان فرو نشانیده آن حضرت در نهایت عزت و احترام متوجه مستقر سریر کرامت گردید و دیگر باره خطه اردبیل به لوامع اشراقات باطن ارشاد مواطنش مطلع خورشید جهان آرا گشت.

و بعد از آن که روزگار فرخنده آثارش به دستور والد بزرگوار در رضاجوئی خالق و خشنودی خلایق سپری گردیده به همسفران شاهراه جنان رسید در ایام عرض مرض، تازه گل گلزار رشد و رشاد یعنی فرزند ارجمند خود خواجه علی را که از جامه خانه تربیت پدر بلند اختر، تشریف والای فضل و افضال در بر داشت بر مسند سجاده نشینی و ارشاد، قائم مقام خویش گردانید.

خلد برین، متن، ص: ۴۳

[سلطان خواجه علی]

آن جناب بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین، آن سفر گزین ملک بقا را در حظیره مقدسه سلطان الاولیاء مدفون ساخته به مراسم تعزیت و سوگواری آن سالک شاهراه رستگاری پرداخت. و چون بر مسند هدایت و ارشاد متمکن گردید ابواب مجاهده و ریاضت نفس و تزکیه و تصفیه باطن بر چهره حال سعادت مآل خود مفتوح داشته به منطوق الولد الحر یقتدی بآبائه الغر طریقه آباء و اجداد عظام و مشایخ کرام را پیشنهاد خاطر فیض مظاهر گردانید و آفتاب عنایتش سایه تربیت بر سر صوفیان صافی طویت سلسله علیه صفویه انداخت و هر یک از ایشان را به مجاهدات و ریاضات، محرم حرمسرای کشف و کرامات ساخت، و پیوسته آن گروه سعادت نشان، استفاضه انوار فیض از آن فروزان شمع انجمن کرامت و ارشاد نموده خوارق عادات از آن مستجمع کمالات صوری و معنوی مشاهده نمودند، و مؤلف تاریخ عالم آرا که جواهر زواهر واقعات زمان دولت ابد مدت خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان را در سلک تحریر کشیده مرقوم قلم افادت رقم نموده که سلطان خواجه علی را سه مرتبه در عالم کشف و شهود به صورت مثالی با صاحبقران مبرور [۱۰] امیر تیمور اتفاق ملاقات اتفاق افتاده بود:

یک مرتبه در وقتی که به عزم یورش خراسان از جیحون عبور می‌نمود تازیانه‌اش در آب افتاد. مقارن آن درویشی بر وی ظاهر شده تازیانه‌اش را از آب برآورده به دست وی داد. آن پادشاه ستوده خصال این معنی را به فال نیکو گرفته از احوال شریف آن کشتی‌نشین بحر افضال پرسید. آن جناب جواب داد که موطن من اردبیل و محل ظهورم دزقول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود.

مرتبه دیگر در سالی که آن شهریار صاحب تأیید از بغداد لشکر به خوزستان کشیده بود بر سر قنطره دزقول درویشی ژنده‌پوش که پلاس سیاهی بر دوش داشت بر وی ظاهر شده و گفت من همان

خلد برین، متن، ص: ۴۴

درویشم که تازیانه‌ات را از جیحون برآورده به دستت دادم. یکبار دیگر وعده ملاقات ما و تو در اردبیل خواهد بود.

و چون روزگاری بر این برآمد و صاحبقران قضا هجوم از سفر روم با بسیاری از سبایای آن مرز و بوم مراجعت نموده به اردبیل رسید بنا بر آن که صیت بزرگواری سلطان الاولیاء شیخ صفی الدین و آوازه کشف و کرامات و خوارق عادات آن حضرت را شنیده بود به زیارت مرقد مطهرش شتافته بعد از ادراک شرف طواف آن روضه ملایک مطاف، جویای حال سجاده‌نشینان آن بقعه مینو نشان گردید.

و چون در آن زمان مسند ارشاد به جلوس سلطان خواجه علی نمونه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ «۱» بود آن پادشاه نیکو نهاد را از سجاده‌نشینی حضرتش خبر دادند و شوق سعادت صحبت خدمتش را عازم ملاقات آن حضرت ساخته روی به خلوت سرای آن مقتدای آفاق نهاد. و مقارن ورود آن پادشاه عاقبت محمود آن حضرت در محراب کرامت، سجاده‌نشین طاعت و عبادت بود و چندان که مریدان و خادمان، خدمتش را از قرب ورود صاحبقران زمان آگهی می‌دادند آن مسندنشین صفه کرامات

به آن التفات نمی‌فرمود و از راه ورود آن عالی‌جناب چون زاهدان دنیا پرست، ابواب اضطراب بر روی خاطر آگاه نمی گشود تا آن که پادشاه به صومعه شیخ درآمده سلام داد و آن جناب به جواب التفات نموده تکلیف جلوس فرمود. بعد از نشستن پادشاه آن سلطان آگاه در گنجینه حقایق را گشوده گوش هوش آن شهریار گردون وقار را به درر موعظه و نصایح، گرانبار کردند. و چون صاحبقران مبرور به هنگام عزم ملاقات با خود قرار داده بود که اگر آن حضرت از سه چیز که با خود مخمر کرده خبر دهد دست ارادت به دامن هدایت آن حضرت استوار سازد و آن سه چیز بر حسب دلخواه آن پادشاه آگاه به ظهور پیوست لاجرم دست ارادت به آن حضرت داده آرزوی آن نمود که چیزی از وی طلب نماید و چون در گنجینه احسان پادشاهان، گوهری که مرغوب خاطر خدا آگاهان باشد

---

(۱)- سوره فجر، آیه ۸.

خلد برین، متن، ص: ۴۵

یافت نمی‌شود آن حضرت قفل خموشی بر در درج طلب زده لب مبارك به هیچ حاجتی نگشود و چون در این باب مبالغه و الحاح پادشاه از حد گذشت طلبا لمرضات الله اطلاق اسیران روم را که پادشاه همراه داشت از وی درخواست، و آن پادشاه آگاه انگشت قبول بر دیده نهاده در زمان به اطلاق اسیران فرمان داد و قری و مزارع مرغوب از مال حلال خود در کوره اردبیل و آن حدود خریداری و بر حظیره متبرکه وقف نمود و آن مکان مقدس را بست و مأمن ارباب جرایم فرمود و منتسبان دودمان کرامت را معاف و مسلم داشته خراج آن ولایت را به سلسله علیه باز گذاشت. و از آن تاریخ اعقاب و اخلاف سبایای دیار روم که در حقیقت آزاد کرده‌های خاندان کرامت نشانند در سلك مریدان پاك اعتقاد و صوفیان صافی نهاد این سلسله علیه انتظام دارند.

و بعد از ایراد کلامی که مفادش رقمزده کلك گوهر بار شد می گوید که بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدر الدین موسی اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکور از آن حضرت ظهور یافته اما اصح این است که سلطان خواجه علی بوده. و اگر چه این روایت در کتب تواریخ و سیر منظوم و منثور این سلسله به نظر این ذره احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه آن را مطابق واقع دانسته به تحریر آن پرداخت. و طومار وقفیه امیر تیمور نیز به خط قدیم موشح به التمغای مغولی و علامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیراند خود که به دست غازیان افتاده بود به نظر اشرف اعلی حضرت ظل اللهی رسید و مقامات علیه و ظهور کرامات سلطان خواجه علی با بعضی از آن مقدمات در صحیفه مذکوره مسطور بود. انتهی کلامه.

بالجمله چون آن سالك شاهراه کعبه مقصود در هر حالی که بود مشغول طواف بیت الحرام کشف و شهود بود، در اواخر ایام زندگانی بنا بر تشیید مبانی حیات جاودانی که عبارت از اطاعت شرع انور و ملت ازهر است به تهیه سفر خیر البلاد پرداخته گرامی گوهر بحر

خلد برین، متن، ص: ۴۶

کرامت و ارشاد شیخ ابراهیم خلف صدق خود را بر مسند سجاده- نشینی و لزوم خدمت حظیره مقدسه و مراقبت حال مریدان و درویشان قائم مقام خود ساخت و با طایفه‌ای از اعاظم صوفیه و اکابر دین مبین قدم در شاهراه حق‌طلبی و خداجوئی نهاده محمل آرای سفر حجاز گردید. و هنوز آن سالك شاهراه کعبه مقصود در مراحل نخست آن سفر میمنت اثر بود که بانی مبانی کعبه شوق، شیخ ابراهیم یعنی فرزند ارجمندش تاب مفارقت خدمت پدر والا گهر نیاورده بعد از چند روز بر اثر آن محرم حریم توفیق قدم سعی در بادیه طلب نهاده و مراحل و منازل پیموده در هیچ مکان زمانی نمی‌آسود تا در حوالی حریم سعادت زیارت کعبه آمال یعنی شرف پای بوس والد ستوده خصال دریافت و پدر و پسر به مرافقت یکدیگر به مناسك حج اسلام و طواف بیت الله الحرام و

زیارت رکن و مقام قیام نموده از آنجا ناقه عزیمت را به ادراک شرف زیارت آستان سدره نشان شاهنشاه کشور رسالت و محرم حریم کعبه جلالت- علیه شرایف التحیات و کرایم التسلیمات- گرم رفتار ساختند. و بعد از دریافت آن موهبت از آن آستان جلیل رخت اقامت به قدس خلیل کشیده در آن مکان ملایک پاسبان به شرف زیارت مسجد اقصی و روضات خلد آیات انبیاء- علیهم التحیهٔ و الثناء- سرافراز گردیدند.

و چون وقت آن رسید که عنان به صوب مراجعت معطوف گردانند سعادت جاوید دامنگیر سلطان خواجه علی گردیده به عارضه چند روزه رخت اقامت به جهان جاودان و سرابستان کشید و فرزند ارجمندش به لوازم تجهیز و تکفین پدر سعادتمند پرداخته جسد مطهرش را در آن ارض مقدس مدفون ساخت و چون منتسبان دودمان ولایت نشان را چشم به راه معاودت خود می‌دید به مرافقت گونه گونه تأیید، عنان به صوب دار الارشاد اردبیل معطوف گردانید و بعد از قطع مراحل آن راه دور و دراز چون به مقصد رسید به جای پدر عالی گهر بر مسند سجاده‌نشینی و ارشاد متمکن گردید. اما سلطان شیخ ابراهیم که در میان اجداد سلاطین جنت مکین این سلسله علیه به

خلد برین، متن، ص: ۴۷

«شیخ شاه» اشتهار دارد بعد از مراجعت از سفر خیر البلاد چون قدم بر مسند کرامت و ارشاد نهاد ابواب رشد و رشاد بر چهره حال سالکان شاهراه طریقت گشاد و خود را گنجور گنجینه وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ «۱» شمرده متابعت آباء و اجداد والانژاد را پیشنهاد همت والا- گردانید و حق طلبان خداجوی را در طریق ارادت و ارشاد به صراط مستقیم متابعت دین قویم دعوت فرمود و خلفا و داعیان به جهت ارشاد کافه عباد به اطراف دیار و بلاد فرستاد و در کم زمانی خلقی بسیار از هر دیار احرام حریم طوف خدمتش بسته به عتبه سپهر مرتبه کرامت و ارشاد پیوستند و آستان سدره نشانش مطاف جباه کافه عباد الله و خاک درگاه فلک پیشگاهش جواهر سرمه دیده‌وران آگاه گردید. در زمان فرخنده اوان کرامت و ارشادش از هجوم ارباب ارادت، راه تردد بر نسیم سبکروح مسدود شد و بر زایران بیت الحرام طلب دور باش ادب قائم مقام چوب دربان گردید.

فرمان واجب الاذعانش با حکم حتم قضا مطابق افتاد و مجال تخلف از مثال لازم الامتثالش محال نمود. سفره انعام عامش به پهنای پرده آفتاب گسترده گشت و قبه شادروان علو شانش از شمسه آفتاب تابان درگذشت. مهر جهانتاب سلطنت صوری و معنوی در عهد خجسته‌اش از یک مطلع طلوع نمود و خوان احسان بی‌کرانش از ظروف طلا و نقره غیرت صحن آسمان گردید. دست گوهر بارش به کلید احسان وجود، در گنجینه بحر و کان بگشود و غنی و فقیر در مهمانسرای جود و احسانش بر سر یک خوان نشستند. شمایل رضیه‌اش شاهانه و خصایل مرضیه‌اش پادشاهانه گردید.

و چون روزگاری بر این برآمد زمانه در استراد خویش بهانه- جوی شد و امراض متضاده بر شهرستان بدن بی‌بدیلش تاختن آورد.

و چون از تمادی عرض مرض، آفتاب عمر عزیز را مشرف بر زوال و متوجه مغرب انتقال دید منتسبان خاندان کرامت و صوفیان صفوتکده هدایت را جمع آورد و آن گروه سعادت پژوه را از قرب وقوع واقعه

---

(۱)- سوره یوسف، آیه ۳۸.

خلد برین، متن، ص: ۴۸

ناگزیر خود خبر داد و بعد از تبلیغ مواعظ و نصایح سودمند، دلهای رمیده آن طایفه علیه را [۱۱] به کمند اطاعت و انقیاد فرزند ارجمند و جانشین بی‌مثل و مانند خود سلطان جنید صید نمود. و چون از شرایط نصیحت و لوازم وصیت بازپرداخت طایر بلند پرواز روح پر فتوحش بر شاخسار سدره و طوبی آشیان ساخت و فرزند ارجمند سلطان جنید به لوازم تجهیز و تکفین آن سفر گزین شهرستان علیین قیام نموده در جوار آبای عظام و اجداد عالی مقام مدفون گردانید.

سلطان جنید

شاهین بلند پرواز اوج کرامت و هدایت و شاهباز شکارانداز فضای دلگشای سلطنت و جلالت بود. اشعه انوار کرامت و هدایت از جبین مبینش ظاهر و شعشعه لوامع سلطنت و شهریاری از ناصیه حال سعادت اشتمالش باهر. آفتابی عالمتاب از مطلع بلند اقبالی طالع و بدری عالم‌افروز از مشرق بی‌مثالی لامع.

چون نوبت سجاده‌نشینی و ارشاد به موجب وصیت پدر به آن سرور رسید جامع خلافت صوری و معنوی و مبدع سلطنت ظاهر و باطن گردیده افسر سروری و تاج صاحب کلاهی و پادشاهی بر سر نهاد. سالکان شاهراه ارادت و اخلاص از اطراف و اکناف روی توجه به آستان جلالش آوردند و سده سدره مرتبه جنابش مجمع-البحرین سلطنت و کرامت گردید و روز بروز بر جمعیت صوفیان صافی طویت و مریدان اخلاص طینت می‌افزود تا کار به جائی رسید که میرزا جهانشاه ترکمان که در آن زمان فرمانفرمای عراق و آذربایجان بود از زوال مملکت خود اندیشیده از بیم بدنامی چون قدم در میدان محاربه آن حضرت نمی‌توانست گذاشت به کرات کسان فرستاده آن حضرت را از مملکت خود عذر خواست و آن جناب از راه مصلحت وقت، عزم توجه به جانب دیار بکر جزم فرموده با بسیاری از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافی طویت آن خاندان

خلد برین، متن، ص: ۴۹

علیه امضای آن عزیمت نمود. و چون ماهچه رایت ظفر آیتش بر ساحت ولایت حصن کیفا که به «حسن کیف» اشتهار دارد پرتو جاه و جلال افکند امیر کبیر ابو النصر حسن بیک آق‌قیونلو که در السنه و افواه از آن جناب به «حسن پادشاه» تعبیر می‌رود و در آن اوان والی نصف دیار بکر بود و پیوسته با میرزا جهانشاه طریق معادات می‌پیمود ورود موکب مسعود آن فرمانفرمای کشور غیب و شهود را وسیله سرافرازی نهال مقصود خود شمرده به حصول مآرب صوری و معنوی امیدوار گردید و با جهان جهان مسرت و انبساط به استقبال آن فروزان گوهر بحر اجلال اقبال نموده منزل خود را به نزول آن سرمایه حصول مقاصد، بیت الشرف آفتاب تابان و نورستان ظلمتکده جهان گردانید و از برای هر یک از امراء و اعیان سلسله صوفیه سرائی خوب و منزلی مرغوب در خور قدر و پایه ایشان سامان داده در کشور مهمان‌نوازی، هر یک را به خانه خود فرستاد و به کمند ارادت و اخلاص‌مندی سلطان جنید صید مرام خود را به دام درآورد و ابواب حسن خدمت و میزبانی بر چهره آمال و امانی آن مرکز دایره جهانبانی مفتوح داشته دقیقه‌ای از دقایق حسن عقیدت و اخلاص فرونگذاشت. و چون انوار سیادت و هدایت و آثار سلطنت و جلالت از ناصیه روزگار فرخنده آثارش تابان و نمایان دید اساس صداقت و دوستی را به انضمام قواعد مصاهرت و خویشی مشید و مستحکم گردانید و خواهر پاکیزه گوهر خود را که فروزنده اختر برج سلطنت و شهریاری و گرامی گوهر درج تخت‌نشینی و تاجداری بود و خدیجه بیگم نام داشت در سلک ازدواج آن حضرت انتظام داد و به این پیوند ارجمند، ابواب حصول مرام بر روی روزگار سلطنت پایدار خود گشاد. و چون قران سعدین زهره زهرا و مشتری خورشید سیما در برج سلطنت و شهریاری به وقوع انجامید از اتصال آن دو کوکب سعادت، پرتو درخشنده خورشیدی از افق ولادت طالع گردید که شعشعه آفتاب رخسارش چون پرتو مهر منیر، اقطار آفاق را فرو-گرفت و دیده روزگار که پیوسته در انتظار ظهور مظهر موعود بود

خلد برین، متن، ص: ۵۰

به ولادت این مولود عاقبت مسعود، مطلع خورشید نورانی شد و پدر عالی گهر، آن فروزنده اختر را به سلطان حیدر موسوم نموده ابواب رعایت و تربیت بر چهره روزگار فرخنده آثارش گشود.

بالجمله سلطان جنید مدتی با آن بلقیس سیرت مریم سریرت در حسن کیف به خوشدلی روزگار می‌گذرانید تا آرزوی وطن مألوف، سلسله جنبان عزم مراجعت آن حضرت به صوب صواب اردبیل گردیده به دستوری حسن پادشاه رو به راه نهاد و در اندک

زمانی ظل ظلیل عاطفتش بر مفارق مردم آن دیار سایه افکن گردیده به ورود آن شهریار عاقبت مسعود از تابش آفتاب حوادث امان یافتند.

و چون میرزا جهانشاه از پیوند ارجمند آن حضرت با حسن پادشاه و انتقال آن آفتاب اوج عظمت و جلال به بیت الشرف خود آگاه گردید نایره حقد و حسد که پیوسته از هر راه در کانون خاطر عداوت مآثرش مکنون بود زبانه کشیده توهمش از پیشتر بیشتر گردید و به همگی همت در صدد انطفای نور هدایت و کرامت درآمده اندیشه‌های بیجا درباره استیصال آن نونهال بوستان جاه و جلال به خاطر می‌گذرانید تا رفته رفته آن حضرت از غدر و مکیدت میرزا جهانشاه آگاه گردیده غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه پای عزیمتش را در رکاب جهانستانی درآورد و در این باب با خواص اصحاب و اجله احباب خود مشورت نموده چون آن گروه سعادت پژوه تصویب رای عالم آرای آن جناب نمودند مسرعان تیز سیر به احضار صوفیان صافی طویت و اجتماع ارباب اخلاص و ارادت به اطراف دیار و بلدان روان ساخت و در اندک زمانی زیاده بر ده هزار سوار جرار نیزه‌گذار، نظم:

همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت‌همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار بر دربار آسمان کردار آن شهریار گردون وقار جمع آمدند و نخست ادراک مثوبات غزا و جهاد را پیشنهاد خاطر والا ساخته با آن لشکر گران به عزم غزای چرکس، رایت ظفر آیت به صوب شروان

خلد برین، متن، ص: ۵۱

برافراخت. و به رغم بعضی از ارباب اخبار، منظور نظر کیمیا اثر آن سرور در آن سفر تسخیر مملکت شروان بود.

بر هر تقدیر چون خبر توجه آن حضرت به امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود رسید به اغوای طاغیان تبر سران در صدد مخالفت و مدافعت آن حضرت درآمده مانع توجه آن جناب به جانب ولایت چرکس گردید و با سپاهی کینه خواه سر راه بر آن حضرت گرفت و آن شهریار دریا دل که دفع شر آن اشرار بی‌حاصل را در حقیقت به منزله دفع صایل می‌شمرد در برابر لشکر شروان صف آرای شده نیران محاربه را اشتعال داد و صوفیان غزا پیشه که بجز سر دادن در راه مرشد کامل اندیشه‌ای نداشتند قدم جرأت به معرکه نبرد گذاشتند و لشکر شروان نیز که اضعاف مضاعف سپاه ظفر پناه بودند رایت مدافعه و محاربه افراشته چون بحر جوشان و رعد خروشان به میدان تاختند. گوی سر سروران به تیغ چوگان مثال مبارزان در میدان غلطان شد و عرصه مصاف از بس تن‌های بی‌سر که بر سر یکدیگر افتاد نمونه کوه قاف گردید. از گرد و غبار معرکه کارزار، چشم جهان بین آفتاب تیره و تار شد و غریو کوس و نفیر کرنای و های و هوی دلیران و گیرودار مبارزان، زلزله در چرخ آبنوس انداخت. و چون هنگام طلوع نیر جهان‌افروز سلطنت خاندان صفوی و دمیدن صبح دولت دودمان مرتضوی نرسیده بود آن سلطان غازی و آن شهسوار معرکه سرافرازی به منطوق کریمه وَ لاـ تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ «۱» را پیشنهاد همت والا ساخته با تیغ خونچکان به معرکه میدان تاخت و به نیروی قوت بازوی حیدری زلزله در زمین و زمان انداخت. و لشکر شروان آن مرکز دایره جلالت و شان را دایره سان در میان گرفته سمند سپهر مانندش را از پای درآوردند. و آن سرور در اثنای کر و فر چون مهر انور که از چرخ اخضر بر زمین افتد از مرکب کوه پیکر در افتاد و چون منشور سعادتش به طغرای شهادت رسیدنی بود طایر روح عرش پروازش به

(۱)- سوره بقره، آیه ۱۵۴.

خلد برین، متن، ص: ۵۲

بال شهادت از ساحت میدان روی به روضات جنان نهاد و جمعی از ارباب ارادت و صوفیان صافی طویت به مرافقت آن حضرت از دست ساقی شهادت، ساغر حیات ابد، نوش و از غمهای اجل فراموش کردند و برخی از راه تأخیری که در اجل ایشان بود گریزان از میان بیرون رفته از دریای حادثه روی به کنار آوردند.

بعد از وقوع این داهیه عظمی به زعم مؤلف تاریخ عالم آرا جمعی از مردم تبرسران که از جمله هواخواهان این دودمان والا بودند جسد مطهر آن سرور را از جنگ‌گاه به کنار آورده در محلی مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مرقد پاک مطاف مردم آن ولایت است.

اما در فتوحات یمینی مسطور است که صوفیان خاندان ولایت و کرامت نعش محفوف به مغفرت آن حضرت را نقل دار الارشاد اردبیل و در روضه مقدسه سلطان الاولیاء دفن نمودند.

سلطان حیدر

القصه چون طومار حیات آن سلطان شهید به توقیع کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ «۱» موشح گردید فرزند رشیدش سلطان حیدر مسندنشین سریر کرامت و اورنگ‌آرای تخت سلطنت گردید. آن جناب آفتابی بود عالمتاب از افق هدایت و کرامت طالع گردیده و گوهری بود با آب و تاب از صدف شهریاری و دریای [۱۲] تاجداری به کنار رسیده.

و این بدر منیر فلک سیادت و سروری و مهر درخشان اوج سلطنت و برتری و این تازه نهال گلستان امامت و کرامت و دلکش ثمر نخل برومند سلطنت و جلالت اعز و ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده شهریار آگاه حسن پادشاه بود و بعد از آن که والد بزرگوارش به سرابستان جنان نقل مکان نمود آن حضرت ابواب کرامت و ارشاد به روی روزگار ارباب ارادت و اصحاب رشد و رشاد گشود و پیوسته احیای سنن آباء و اجداد و ادراک مثوبات غزا و جهاد را پیشنهاد همت والا داشت و نقش فرمانفرمائی بلاد و عباد

---

(۱)- سوره رحمان، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۵۳

بر صحیفه خاطر قدس مناظر می‌نگاشت. و چون دست اقتدار حسن پادشاه بساط دولت دو پادشاه والاجاه را که یکی سلطان ابو سعید گورکان و دویم میرزا جهانشاه ترکمان بود به نیروی بازوی وصلت و پیوند این والا دودمان چنانچه در محل خود ایمائی به آن شد در نوردید نظر به سلطان حیدر بیشتر از پیشتر بساط ارادت و اخلاص و مردمی و اختصاص مبسوط گردانید و به تجدید سلسله پیوند خود را با این دودمان والا شان استحکام داده صبیه صفیه خود علیمه بیگم «۱» را که گوهر صدف عفت بود با آن در دریای کرامت در سلک ازدواج کشید و به این پیوند ارجمند، پایه و قدر سلطان حیدر [بیشتر] از پیشتر به ذروه چرخ اخضر رسیده درگاه گردون انتباهش مطاف جباه کافه انام و محل اجتماع خواص و عوام گردید و روز بروز کوکب اقبالش بر مدارج سروری و معارج بلند اختری صعود می‌نمود تا سلطنت صوری علاوه پادشاهی معنوی شد و خرقه درویشی به تشریف پادشاهی و طاقیه ترکمانی به تاج شاهی تبدیل یافت چه در آن روزها شبی در خواب مأمور به آن گردید که از سقرلاط قرمزی تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشری بودن است ترتیب داده به آن سرفرازی نماید و تارک اتباع خود را نیز به آن افسر سربلندی بیاراید. بنابر این آن تاجبخش تخت‌نشین، طاقیه ترکمانی را که در آن زمان سرفرازی مردمان به آن بود به تاج دوازده ترک حیدری تبدیل فرمود و منتسبان خاندان کرامت و صوفیان صفوت نشان دودمان هدایت اقتدا به آن حضرت کرده به این افسر امتیاز از سایر- الناس ممتاز و در میان مردمان به «قزلباش» مشهور گردیدند.

بالجمله اسباب حشمت و جلالت آن حضرت ساعت به ساعت زیادت می‌شد و روز بروز ارباب ارادت و اخلاص در عتبه گردون مناص به پایه والای اقتدار اختصاص می‌یافتند تا اسباب سلطنت و جهانبانی مهیا گردید و پایه تخت شهریاری به اوج ثریا رسید. و تا حسن پادشاه خال آن حضرت بر تخت سلطنت متمکن بود روزگار

(۱)- عالم آرای عباسی و خلاصهٔ التواریخ: «حلیمه بیگم».

خلد برین، متن، ص: ۵۴

فرخنده آثارش بر حسب دلخواه می‌گذشت و چون زمانه بساط سلطنت و کامرانی خدمتش را چنانچه شرح آن در مکان خود گذشت در نوشت و پسرش سلطان خلیل نیز که بعد از پدر مالك تخت و کشور گردیده بود بدرود جهان گذران نمود و بعد از وی پسر دیگرش سلطان یعقوب بر اورنگ فرمانفرمائی برآمده زیاده بر ده سال بر سریر سلطنت و اقبال فارغبال بنشست اعمال حسنه خود را به افعال سیئه تبدیل نمود و با منتسبان خاندان نبوت و رسالت طریق نفاق پیمود.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که در اواخر ایام حیات، سلطان حیدر را ادراك مثوبات غزا و جهاد از خاطر انور سر برزده عزم یورش داغستان و ولایت چرکس که ساکنانش از حلیه ایمان عاری بودند جزم نمود و مسرعان به احضار صوفیان صافی نهاد و غازیان پاکیزه سیرت پاك اعتقاد به اطراف دیار و بلاد فرستاد و در کم فرصتی خلقی انبوه و گروهی گردون شکوه روی ارادت و اخلاص به کریاس گردون مماس برآورده بر اطراف عتبه اقبال، بساط جمعیت گستردند و آن سرور بعد از جمع آمدن سپاه و لشکر، رایت عزیمت به صوب مقصد برافراخت و از این رهگذر تزلزل در ارکان ثبات و قرار فرخ یسار پسر امیر خلیل الله شروانی که در آن اوان «شروانشاه» بود انداخت، چه گمان آن غدار آن شد که سلطان حیدر قاصد آن کشور و طالب خون پدر گردیده به آن بوم و بر لشکر می‌کشد. و بنا بر آن که مقاومت با ارباب اخلاص و ارادت سلسله علیه صفویه را از حوصله طاقت خود بیرون می‌دید به خدعه و افسون سلطان یعقوب را که داماد وی بود ممد و معاون خود گردانید و کسان به نزد وی فرستاده پیغام داد که اگر چه سلطان حیدر به ظاهر عزم غزای چرکس دارد اما بیم آن است که چون به حدود در بند و ولایت تبرسران رسد عنان عزیمت به تسخیر ولایت شروان معطوف گرداند و امروز که مالك مملکتی و والی ایالتی نیست لشکری فراهم آورده که در ساحت این ولایت بلکه در وسعت آباد اندیشه نمی‌گنجد، هر گاه مملکتی چنین به حیطه تسخیر درآورد بالبدیهه شاهباز

خلد برین، متن، ص: ۵۵

عزیمتش در هوای فضای جهان ستانی به پرواز آید و قصد مملکت آذربایجان و سایر ممالك ایران کند و از این راه بنیان شوکت و جلال آن بلند اقبال اختلال پذیرد.

و سلطان یعقوب که از دو جهت نسبت پیوندش به آن شهریار ارجمند اتصال داشت به شآمت بخت برگشتگی، رعایت صله رحم و مراقبت خاطر آن حضرت را کان لم یکن انگاشت و سلیمان بلخی اوغلی را با چهار هزار سوار از لشکر شقاوت اثر ترکمان به مدد سپاه شروان فرستاده ابواب بدنامی دنیا و آخرت بر روی دودمان خود گشاد. شروانشاه به امداد لشکر ترکمان مستظهر و مستمال رایت قتال و جدال برافراخت و حدود شماخی را لشکرگاه ساخته در آنجا رحل اقامت انداخت.

اما سلطان حیدر با لشکر ظفر اثر از راه شکی که سمت شمال شروان است روان شده به آن کشور درآمد و چون مرور و عبور سپاه منصورش از پای قلعه دربند بود اهالی آنجا از در سرکشی و طغیان درآمده دست جرأت به قتل و غارت جمعی که از معسکر ظفر اثر قدم بیرون نهاده بودند گشادند و چون گوشمال آن طایفه زیاده- سر بر ذمت همت شهریار دادگر لازم آمد غازیان غزا پیشه را به تسخیر حصار دربند فرمان داد و با آن که از غایت رفعت و نهایت حصانت و متانت، کمند اقتدار سلاطین گردون اقتدار آسان آسان به کنگره تسخیر آن قلعه سپهر مانند نمی‌رسید از جرأت سرشار غازیان ظفر شعار در اندك زمانی نزدیك به آن رسید که تزلزل در ارکان ثبات و قرار آن راه یابد و قلعه‌دارش با کلید باب الابواب به دربار اقبال شتابد.

مقارن آن پیری بیك قاجار که از جمله هواخواهان دودمان کرامت و ارشاد و بر ساقه لشکر ظفر شعار بود به ایلغار رسیده خبر رسانید که فوجی از لشکر ترکمان به قصد محاربه و مقاتله سپاه ظفر پناه از آب گذشته به شروانشاه و سپاه شقاوت پناه وی ملحق

شده‌اند.

هنوز سخن در دهن وی بود که متعاقب یکدیگر خبر قرب ورود آن

خلد برین، متن، ص: ۵۶

گروه مردود در معسکر ظفر شعار به حد تواتر رسید و شهریار دیندار بالضروره از پای حصار برخاسته متوجه معرکه پیکار و میدان کارزار گردید و در حدود دتبر سران آن دو لشکر جرار و آن دو سپاه خونخوار به یکدیگر رسیده صف آرای گردیدند و شیرشکاران بیشه جنگ و نامداران معرکه نام و ننگ دست جرأت از آستین جلادت برآورده جگردلانه قدم دلاوری به معرکه نهاده به شعله تیغ و سنان. خرمن حیات یکدیگر را به باد فنا دادند و تنور حرب به حدتی افروخت که بهرام خنجرگذار را دل بر کشتگان معرکه کارزار سوخت و به هنگام اشتعال نایره قتال و جدال، سلیمان بلخی اوغلی که سرکرده و سردار ترکمانان بود با جمعی از دلاوران، مرکب تهور به میدان جهانیده سر راه بر شهریار عالی گهر سلطان حیدر گرفت و آن سرور به نفس نفیس مباشر حرب آن بد اختر گردیده به سنان جان‌ستان از خانه زین بر زمینش انداخت و چون وی را شناخت از سر قتلش درگذشته مرکب جلادت به جانب دیگر تاخت و آن غدار بر مرکب فرار سوار شده جان از آن ورطه خونخوار به کنار برد و چون ملتزمان رکاب اقدس باعث جان‌بخشی آن ناکس را از آن ذات مقدس پرسیدند فرمود که چون پیمانه‌اش پر نشده بود این صورت روی نمود لیکن چه سود که در خمخانه تقدیر، پیمانه من پر شده و خون من در جوش خواهد بود تا آن زمان که تیغ حیدری از نیام برآید و آفتاب عالمتاب دولت این خاندان از مشرق جهان ستانی طلوع نماید.

القصه در اثنای گیرودار که به هر طرف می‌تاخت و به تیغ و سنان از کشته پشته می‌ساخت از شست قضا تیری جانگزا بر مقتل آن سلطان مظفر لوا رسیده کشتی حیاتش به یک چوبه تیر در دریای شهادت لنگر انداخت. از وقوع این واقعه عبرت افزا دست و دل صوفیان صفوتکده صفا و غازیان معرکه هیجا از کار مانده بسیاری از ایشان دست و پا گم کرده بر اثر آن سرور به عالم دیگر شتافتند و به دولت متابعت آن حضرت ملک بقا به خونبها یافتند و بقیهٔ السیف آواره دیار فرار گردیده در گوشه و کنار دم درکشیدند تا آن زمان

خلد برین، متن، ص: ۵۷

که ذو الفقار صاعقه‌بار حیدری چون خورشید فروزان از افق نیام طالع شد و رایت اقتدار پادشاه غازی به اوج سرافرازی رسید.

بالجمله چون این هایله عظمی در سنه خمس و تسعین و ثمان مائه روی نمود صوفیان صافی طویت نعش مطهر آن سرور را در تبرسران مدفون ساختند اما ارباب سیر را در نقل آن به حظیره مقدسه خلاف است و تحقیقی که مؤلف تاریخ عالم‌آرا نموده مشعر است به آن که آن حضرت را از مدفن مبارک خود حرکت روی ننموده و بنا بر مصلحت وقت و بیم اعداء در آن زمان شهرت داده‌اند که جسد مطهر آن سرور را به اردبیل نقل کرده در جوار مراقد آبای بزرگوارش مدفون ساخته‌اند و بنای مخالفت ارباب اخبار بر آن شهرت بوده و العلم عند الله.

الحاصل از آن شهریار و الاتبار سه شاهزاده عالی مقدار به یادگار [۱۳] ماند و از آن بحر گوهربار سه دردانه شاهوار به کنار رسید: نخست سلطانعلی میرزا که بین الجمهور به سلطانعلی پادشاه اشتهار دارد. دویم پادشاه غازی و آفتاب اوج سرافرازی اسماعیل میرزا. سیم سید ابراهیم میرزا.

اما سلیمان یلخی اوغلی چون از معرکه طبرسران با فتح و ظفر همعنان به تبریز بازگردید خاطر سلطان یعقوب را از رهگذر خروج سلطان حیدر مطمئن گردانید.

گفتار در ذکر احوال خیر اشتمال سلطانعلی پادشاه و وقوع شهادت آن والاجاه به تقدیر اله

گوهرکشان لآلی اخبار، جواهر زواهر این داستان را چنین در رشته بیان کشیده‌اند که بعد از شهادت سلطان حیدر، صوفیان صفوتکده اخلاص و ارادت که جویای خدمت مرشد کامل بودند از حیات و بقای شاهزادگان عالی گهر یعنی اولاد امجاد سلطان حیدر

خلد برین، متن، ص: ۵۸

با خبر شده از اطراف دیار و بلاد روی به دار الارشاد نهادند و بنابر صغر سن پادشاه غازی، برادر بزرگتر آن زیور آرای سریر و افسر سلطانعلی پادشاه را سزاوار مسند سرافرازی دیده دست ارادت به آن حضرت دادند و ابواب آمد و شد به عتبه علیای کرامتش گشاده دل بر متابعت و مبایعتش نهادند و در اندک زمانی دار الارشاد از کثرت صوفیان سلسله علیه، جمعیت آباد رشد و رشاد شد. و چون این خبر به سمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام صوفیان و آمد و شد ایشان به آستان کرامت نشان به غایت بترسید و دیده حق‌بین از دیدن حق قرابت و خویشی و رعایت خاطر علمشاه بیگم خواهر خود که والده مقدسه شاهزادگان والانژاد بود پوشیده یکی از امرای عظیم- الشان را با گروهی انبوه از سپاه ترکان به اردبیل فرستاد تا آن لآلی درج کامکاری را با والده محترمه ایشان به اصطخر فارس برده به منصور بیک پرناک حاکم آن دیار سپارد تا روزگاری در قلعه اصطخر به حبس و قید گرفتار بوده دست ارباب ارادت به دامن دولت ایشان نرسد، و از این معنی غافل و بی‌خبر که گوهر تا روزگاری در زندان صدف به سر نبرد زیب افسر پادشاهان بلند اختر نگردد، و تا مهر انور در زندان تاریکی، شب و روز نگذراند صبح جهانگشائیش از افق مراد طالع نشود، آفتاب اوج کنعان تا به زندان جفای برادران و محنت چاه و زندان گرفتار نشود به پایه والای عزیزی مصر سلطنت نرسد، و ساکن بیت الاحزان تا در زندان مفارقت نور دیده خرد دیده از جهان نپوشد چشم امیدش به بوی پیراهن یوسفی روشنی از سر نگیرد. ما در روزگار، صبح راحت را بعد از شام محنت زاده و باغبان ایام، گلبن طراوت گل را از جویبار خواری خار آب داده، اوج رفعت بعد از قطع گریوه مذلت بر سر راه سالک آید و روز روشن بعد از گذشتن شب تیره چهره نماید. اگر پادشاه غازی و آفتاب اوج سرافرازی در صغر سن و عهد صبی یوسف آسا گرفتار زندان ملال گردد از آن چه ملال، بسی بر نیاید که بر تخت

خلد برین، متن، ص: ۵۹

فیروز بخت وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ «۱» برآید و به کلید تیغ جهان‌ستانی، ابواب سلطنت پایدار بر روی جهان و جهانیان گشاید.

القصه چون تراکمه به اردبیل رسیدند سلطانعلی پادشاه طریق رضا و تسلیم سپرده به اتفاق برادران و والده بلقیس مکان همراه ترکمانان به جانب اصطخر روان شد و در سنه ست و تسعین و ثمان مائه کلیه احزان زندان به نزول آن گلدسته گلزار کرامت و هدایت، رشک روضه رضوان و غیرت بهشت جاویدان گردید و منصور بیک پرناک اگر چه در نظر ظاهر بینان، تنگنای زندان را به نزول آن والا گوهران یوسفستان نمود اما در خفیه و نهان ابواب رفاه حال و فراغ بال بر روی روزگار فرخنده آثار ایشان گشود و از در عقیدت و اخلاص درآمده سعادت خدمت آن ولینعمت‌زادگان را شرف روزگار خود شمرده گوی سعادت را از میدان اخلاص و ارادت ربود و در روزگاری که آن لآلی آبدار در صدف زندان گرفتار بودند اکثر اوقات، قدرشناسان متاع گرانبهای مردمی و مروت، سلطان یعقوب را از آن حرکت منع و به اطلاق شاهزادگان عالی تبار ترغیب می- نمودند اما اثری بر آن مترتب نمی‌گردید تا وقت آن رسید که به شآمت آن جرأت و جسارت، نخل حیاتش به دهره انتقام از پای درآید و گوهر والای درج شهریاری بر اورنگ سلطنت پایدار صعود نماید.

لاجرم چنانچه در محل خود ایمائی به آن شد در زمستان سنه ست و تسعین و ثمان مائه در قشلاق سلطان پورقراباغ سفر آخرت اختیار کرده اساس دولت آن خاندان روی به اندراس نهاد و دست قضا ابواب انواع مصائب و رزایا چنانچه سبق ذکر یافت بر روی روزگار آن خاندان گشاد و امرای ترکمان بیراهه روی پیش گرفته جمعی رقم سلطنت بر نام مسیح میرزا برادر سلطان یعقوب کشیدند و گروهی بایسنغر میرزای پسرش را به ولایت عهد و پادشاهی گزیدند و این معنی سلسله جنبان مواد نزاع و کلفت شده بین

الفریقین مهم به محاربه و مقاتله انجامید و بایسنغریان به ظفر و نصرت اختصاص

(۱)- سوره مریم، آیه ۱۲.

خلد برین، متن، ص: ۶۰

یافته مسیح میرزا در معرکه به قتل رسید و بایسنغر میرزا چون منازعی نماند بر اورنگ سلطنت و اقتدار متمکن گردیده رستم میرزا پسر مقصود میرزای عم خود را که وارث ملک می‌شمرد و در معرکه کارزار گرفتار شده بود به جرم متابعت و مرافقت مسیح میرزا به قلعه النجق فرستاد و فرمان داد که خدمتش را به قرق سیدی علی کوتوال آنجا سپرده خاطر از فتنه و فساد وی جمع نمایند. و چون روزگار بر این برآمد ایبه سلطان که از جمله عظمای امرای بایندری بود به تقریبی که در محل خود ایراد یافته به حدود قلعه النجق رفت و کوتوال مذکور را به لطایف الحیل با خود متفق ساخته رستم میرزا را از تنگنای زندان رهائی داد و خدمتش را به پادشاهی برگزیده بر تخت سلطنت متمکن گردانید.

و چون صیت سلطنت و پادشاهی رستم میرزا به دور و نزدیک رسید لشکری گران در ظل رایت فتح آیتش مجتمع گردیده به اتفاق ایبه سلطان و قرق سیدی علی کوتوال روی توجه به تبریز و محاربه بایسنغر میرزا نهاد. چون این اخبار به بایسنغر میرزا رسید متوجه دفع فتنه ایشان گردید و بعد از ورود به مرند هر کس را به قراولی فرستاد طریق بی‌وفائی سپرده به معسکر رستم میرزا پیوست و از این راه تفرقه و پریشانی تمام به حال عامه سپاه راه یافته اردوی او چنان به هم برآمد که از ضبط آن عاجز شد. بنابر این بالضروره اسباب سلطنت و پادشاهی را بجا گذاشته با معدودی چند از اهل خدمت روی به وادی فرار نهاد و از راه اهر قراجه داغ به شروانشاه که خال وی بود پیوست و رستم میرزا کامیاب و کامران به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست و امرای ترکمان عموما قدم در طریق متابعت وی نهاده کوکب اقبالش به اعلی درجه ارتفاع پیوست.

و چون به انهای منهیان مسموع رستم میرزا گردید که شروانشاه در صدد تربیت و معاونت خواهرزاده و داماد خود درآمده عزم آن دارد که خدمتش را با لشکر گران به تسخیر آذربایجان فرستد رستم میرزا نیز امرای بایندری را جمع آورده در باب دفع و رفع بایسنغریان

خلد برین، متن، ص: ۶۱

مشورت گزید و بعد از قیل و قال بسیار، آرا بر آن قرار گرفت که لآلی گرانبهای درج سلطنت را از صدف زندان قلعه اصطخر برآورده رایت اقتدار سلطانعلی پادشاه را به تربیت از گنبد دوار بگذرانند و خدمتش را با لشکر گران به دفع فتنه بایسنغر میرزا و طلب خون جد و پدر به جانب شروان روان گردانند چه در این صورت اگر آن حضرت غالب و اگر مغلوب گردد مطلوب رستم میرزا به حصول پیوندد. بناء علی هذا رضاجوئی خاطر عمه محترمه خود و قرابت قریبه و رعایت صله رحم را وسیله ساخته به احضار شاهزادگان والانژاد فرمان داد و از نقود و اجناس و اسباب بزرگی و برتری آنچه در خور آن لآلی درج والاـ گوهری دانست به استقبال ایشان فرستاد. و چون ذراری سپهر تاجداری به تبریز رسیدند رستم میرزا، سلطانعلی پادشاه را به انواع نوازش و احسان دلجوئی نموده در ازدیاد مواد جلالت و شان آن حضرت اهتمام فرمود. و چون این خبر به اطراف دیار و بلاد رسید منتسبان دودمان ولایت و یکجهتان خاندان کرامت که در زوایای گمنامی خزیده بودند روی ارادت به آستان سدره نشانش آوردند و در اندک زمانی لشکری گران از صوفیان صفوت نشان و مریدان عقیدت بنیان در عتبه سدره مرتبه‌اش به هم پیوست. و مقارن آن خبر توجه بایسنغر میرزا با لشکر شروان به جانب آذربایجان متواتر گشت و رستم میرزا، سلطانعلی پادشاه را به مرافقت ایبه سلطان بایندری و فوجی از سپاه ترکمان به دفع فتنه بایسنغریان روان نمود و چون به معبر آب کر رسیدند و سیاهی سپاه مخالف را در آن طرف رود دیدند رحل اقامت انداختند و از هر دو جانب کنار آب را به توره وجر مضبوط ساخته رایت مخالفت و مدافعت یکدیگر برافراختند.

و چون چند گاه راه آمد و شد بر روی یکدیگر بسته در برابر هم نشستند و صورت فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو لشکر چهره ننمود از امتداد طول اقامت به ستوه آمده بایسنغر میرزا به شروان بازگشت و سلطانعلی پادشاه به تبریز آمد.

خلد برین، متن، ص: ۶۲

و هم در آن اوقات بنا بر آن که کوسه حاجی بایندری حاکم اصفهان با رستم میرزا طریق مخالفت و عصیان پیش گرفت و خطبه به نام بایسنغر میرزا خواند دیگر باره هوای تسخیر آذربایجان در سر بی‌مغز بایسنغر جایگیر آمده با لشکری بی‌شمار روی به آن دیار نهاد و رستم میرزا به تجدید سلطانعلی پادشاه و ایبه سلطان را با لشکر گران به دفع فتنه ایشان فرستاد و در حدود اهر آن دو دریای پر شور و شر به یکدیگر رسیده نایره قتال و جدال را اشتعال دادند و در این نوبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت آن سلطان سریر ولایت وزیده بایسنغر میرزا در دست ایبه سلطان به قتل رسید و بایسنغریان منکوب و مقهور، آواره دیار فرار گردیده سلطانعلی پادشاه در کمال عظمت و جاه به تبریز آمد و رستم میرزا نسبت به آن حضرت از در دلجوئی و مباسطت درآمده ذراری سپهر تاجداری را [۱۴] در غایت اعزاز و احترام به دار الارشاد اردبیل فرستاد تا به دستور آبای عظام و اجداد عالی مقام خود در آن دار الامان رشد و رشاد بر سریر هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب ارادت و اصحاب سعادت را از بادیه ضلالت به شاهراه هدایت ارشاد نمایند و ایشان بار دیگر به آن خطه فردوس بنیاد شتافته دار الارشاد را از پرتو انوار هدایت و رشاد، روضه رضوان و بهشت جاویدان ساختند و مسند اقتدا و ارشاد که سالها از وجود وافر الجود اولاد امجاد سلطان الاولیاء شیخ صفی الدین اسحاق عاری و عاطل بود دیگر باره به جلوس همایون سلطانعلی پادشاه همدوش سپهر برین گردید. و چون صیت این بشارت به اطراف بلاد و اکناف آفاق رسید بسیاری از ارباب ارادت و اخلاص روی به آستان گردون مناص آن حضرت آوردند و دار الارشاد، جمعیت آباد رشد و رشاد گردید.

و چون خبر ازدحام خواص و عوام به درگاه سلطانعلی پادشاه به رستم میرزا رسید از مخالفت آن حضرت و زوال ملک اندیشیده به غایت متوهم و خائف گردید و کس به احضار شاهزادگان فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی‌گهر را به اردوی خود آورد و با آن که در

خلد برین، متن، ص: ۶۳

ظاهر کار رعایت و مراقبت جانب ایشان می‌نمود اما در خفیه و نهان جمعی از معتمدان خود را تعیین کرده بود که ایشان را به چشم نگاهداشته نگذارند که هیچکس از طبقه صوفیه و غازیان قزلباش به خدمت سلطانعلی پادشاه آمد و شد نمایند. لیکن در آن اوان که آن سه عالی گهر در اردوی رستم میرزا به سر می‌بردند صوفیان صفوتکده اخلاص و ارادت همچنان روی عقیدت به آستان سدره نشان ایشان آورده پنهان از مردمان، نذورات از سیم و زر و در و گوهر و اجناس نفیسه و سایر مرغوبات می گذرانیدند و چون بر حسب فرمان رستم میرزا نمی‌توانستند که در اردو اقامت نمایند به منازل خود باز می- گردیدند. آخر الامر رستم میرزا از هجوم طبقه صوفیه هراس بی‌قیاس به خود راه داده در سنه تسع مائه که از قشلاق خوی متوجه ییلاق بود قصد قطع رحم کرده خواست که سلطانعلی پادشاه را شربت شهادت چشاند و کوس شهرت لعن یزید را به نام خود بلندآوازه گرداند. یکی از خدمت پیشگان مجلس، آن جناب را از اندیشه ناصواب وی آگاه گردانید و آن مقتدای آفاق نیز بنا بر اندیشه ارباب غدر و نفاق به مقتضای الفرار مما لا- یطاق عمل نموده به اتفاق برادران عالی شان به جانب اردبیل به تعجیل روان شد و صوفیان صافی طویت و مریدان صاحب حقیقت که در آن نواحی و حوالی بودند کمر ارادت و خدمت بر میان جان بسته به موکب همایون پیوستند و به جد و اهتمام تمام به تهیه اسباب مدافعه و محاربه اعداء پرداخته رایت جرأت و جلادت افراختند.

رستم میرزا بعد از اطلاع بر رفتن ذراری سپهر شهریاری آغاز اضطراب و بی‌قراری نموده از راه جهل و نادانی پسر خال خود را که موسوم بود به حسین بیک علیخانی به اتفاق ایبه سلطان و لشکری گران بر اثر شاهزادگان روان گردانید، و آن سرگشتگان بادیه

غوایت و طغیان در روزی که نزدیک به اردبیل رسیدند و سلطانعلی پادشاه از آمدن ایشان آگاه گردید پیشتر از آن که فریقین به یکدیگر رسند چون به نور ولایت دانسته بود که از دست بد مستان خمخانه

خلد برین، متن، ص: ۶۴

طغیان، ساغر ناگوار نیستی گرفته شربت شهادت خواهد چشید و بعد از آن به اندک زمانی تخت سلطنت و سرافرازی به جلوس سعادت مأنوس پادشاه غازی به ذروه چرخ برین خواهد رسید لاجرم امرای نامدار سلسله جلیله صوفیه را به سده سدره مرتبه طلبیده ایشان را از شهادت خود و خلافت صوری و معنوی خاقان سکندر شان خبر داد و تاج و هاج را از سر خود برداشته بر سر آن درهٔ التاج اورنگ تاجداری نهاد و حضرتش را در همان ساعت به اردبیل فرستاد.

مقارن آن ایبه سلطان جمعی را در مکامن غدر جای داده خود با بقیه سپاه روی به آوردگاه نهاد. و سلطانعلی پادشاه را چون نظر فرخنده اثر بر آن لشکر و سپاه افتاد در برابر ایشان صف‌آرا گردیده چون شیر خشمگین و ببر غرین عنان توجه به معرکه میدان معطوف گردانید و بر آن قوم بی‌پا و سر حمله‌آور گردیده به زور سرپنجه دلاوری و قوت بازوی حیدری، عقد جمعیت ایشان را پریشان ساخت و حسین بیک علیخانی و ایبه سلطان را طاقت مقاومت با شیرشکاران بیشه سربازی نمانده مرکب فرار به وادی ادبار جهانیدند و لشکر ظفر تلاش قزلباش از غدر دشمن قوی بازو غافل به اخذ غنیمت و جمع‌آوری اسباب معاش مشغول گردیدند. مقارن آن جمعی از مخالفان که در کمین فرصت منتظر روزی چنین بودند تیغ انتقام از نیام کشیده بر سر مردمی که به غارت قیام داشتند تاخته تمامی را طعمه شمشیر آبدار ساختند. و چون آن یگانه گوهر دریای شهریاری، حال لشکر ظفر مآل را بدان منوال دید با آن که بیش از سیصد نفر از جانبازان معرکه فتح و ظفر بر سر نداشت و چون در دیوان قضا منشور سعادتش به توقیع شهادت متوشح شده بود در اثنای اسب تاختن و مبارز انداختن، سمند هامون نوردش به نهری که بر سر راه واقع بود افتاد و از این راه کسری به گردن مبارکش راه یافته سر زیبنده افسرش را مخالفان از تن جدا کرده به تحفه نزد رستم میرزا فرستادند.

بعد از وقوع این واقعه اندوه‌فزا شیرشکاران بیشه هیجا را دست

خلد برین، متن، ص: ۶۵

و دل از کار بازمانده قدم فرار در وادی اضطرار نهادند و پروین جمعیت ایشان، بنات النعش دیده روزگار گردید. و نعش مطهر آن سرور را حسین بیک لله و خلیفهٔ الخلفا که در آن وقت به «خادم بیگی» اشتهار داشت از خاک مذلت و هوان به روضه رضوان یعنی حظیره متبرکه و بقعه منوره صفیه صفویه نقل نموده در جوار مرقد آبای عظام و اجداد کرامش مدفون ساختند. و این واقعه عظمی بعد از سه سال از شهادت سلطان حیدر روی نمود.

خلد برین، متن، ص: ۶۶

آغاز اهتزاز ازاهیر مطلب نگاری به ذکر مبادی احوال خجسته مآل تازه نهال چمن کامکاری و نخستین دوحه گلستان شهریاری و وقایعی که بعد از شهادت مستغرق بحار مغفرت باری، سلطانعلی پادشاه روی نمود

گلدسته بندان گلستان اخبار و چمن‌آرایان حدایق آثار، گلهای رنگارنگ این داستان را چنین به رشته بیان دسته بسته‌اند که بعد از شهادت جناب مغفرت پناه سلطانعلی پادشاه که صوفیان صافی طویت، نعش محفوف به مغفرت آن حضرت را نقل دار الارشاد نمودند والده قدسیه‌اش علمشاه بیگم را دو مصیبت روی داد: نخست تعزیت و سوگواری آن سفر گزین جهان سرافرازی، دویم تفرقه خاطر از رهگذر پادشاه غازی. چه آن گوهر بحر سلطنت و اقبال، چنانچه ایمائی به آن شد، قبل از وقوع قتال و جدال، متوج به تاج ارشاد و مشرف به تشریف رشد و رشاد از ییلاق روی توجه به دار الارشاد

خلد برین، متن، ص: ۶۷

نهاده بود و آن گرامی گوهر با برادران دیگر در اردبیل بر سر روضه منوره و حظیره مقدسه مجاور بودند و بعد از سنوح آن داهیه عظمی سپاه روسیاه ایبه سلطان چنانچه رسم و عادت ایشان بود دقیقه‌ای از دقایق اسر و نهب و غارت، فوت و فرو گذاشت نمی‌نمودند.

لاجرم آن بانوی عظمی مصیبتی چنان را فراموش کرده به فکر حال خود و فرزندان عالی‌شان افتاده سر رشته صبر و طاقت را از کف داده بود. و چون شعله بیداد آن طایفه بد نهاد در دار الارشاد به کره اثیر رسیده هر کس به حال خود گرفتار گردید گنجور گنجینه تُؤْتِي- الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ «۱» گوهر گرانبهای ذات اقدس خاقان سکندر شان را از نظر مردم پنهان و هیچکس را بجز مهد علیا شاه پاشا که از بنات مکرمات سلطان جنید بود علم به احوال آن تخت- آرای سریر سلطنت و اقبال نبود و با آن که در بدایت امر، سپاه روسیاه تراکمه را گمان آن بود که صوفیان صفوت نشان آن والا دودمان، آن گرامی گوهر را از اردبیل به طرفی به در برده‌اند و در جستجوی آن سرور چندان مبالغه نمی‌نمودند اما بعد از آن که معلوم کردند که آن حضرت در دار الارشاد اردبیل اقامت دارد به اهتمام تمام جویای مقام آن والا احترام گردیدند و بعد از تفحص و تجسس بسیار و پیروی بی‌شمار بر آن طایفه غدار ظاهر گردید که حضرتش را عورتی نگاهداشته و بعد از آن چون راه به آن عورت نمی‌بردند و خصوص آن شخص را نمی‌دانستند سرگردان در طلب آن گوهر نایاب به هر طرف می‌تاختند و قرعه اختیار خبرداری به نام هر کس می‌انداختند.

بالجمله آن گوهر درج ولایت سه روز در خانه قاضی احمد کاکلی از نظرها مستور بود و بنا بر آن که قاضی مذکور در جوار حظیره مقدسه و محل عبور و مرور مخالفان و راه تردد مردمان بود به توهم آن که مبادا چشم‌زخمی روی نماید به وساطت یکی از اهل

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۶۸

سعادت، آن گوهر صدف کرامت به خانه عورتی خان‌جان نام نقل مکان نمود و مدت یک ماه مانند چشمه حیوان که از نظرها پنهان می‌باشد در منزل آن مستوره از دیده مردمان مستور بود. بعد از آن آن گوهر والا را به صوابدید خاتون عظمی شاه پاشا، آبه نام عورتی از طایفه ذو القدر که در ایام رضاع، خدمتکار آن گوهر خورشید شعاع بود به خانه خود که در محل رومیان اردبیل بود برده چند روزی نگاه داشت و از بیم آن که مبادا پرتو آن آفتاب و نور آن چراغ از روی آن خانه سر به دری پیش گیرد و غمازان خبردار شوند آن در شاهوار را به جوار مسجد جامع اردبیل به گنبدی که به «مقبره الله و یرمیش آقا» اشتهار دارد نقل نموده چند روزی نیز در آنجا لوازم حفظ و حراست به تقدیم رسانید. و در ایامی که آن آفتاب برج اقبال را از برجی به برجی انتقال روی می‌نمود والده قدسیه‌اش را از هیچ راه اطلاع بر احوال سعادت اشتمال آن آرایش افسر و گاه نبود و از این رهگذر، هر روزه آتش حزن و اندوه از کانون خاطر محزونش بیشتر [۱۵] شعله‌ور می‌گشت تا آبه را از حال آن گرفتار گونه گونه رنج و ملال اطلاع حاصل شده خود را به خدمت آن بلقیس سیرت مریم سریرت رسانید و صورت حال آن شاهباز اوج اقبال و بشارت صحت و عافیت آن حضرت را معروض گردانید.

و بنا بر آن که از جانب رستم میرزا بر سبیل تعاقب و توالی فرامین به صدور می‌پیوست که کسان ایبه سلطان از هر راه که توانند در استیصال خاندان حیدری اهتمام تمام به تقدیم رسانند آن گمراهان مردود در طلب گوهر مقصود مبالغه را از حد بردند و از این رهگذر آبه را خوف و هراس بی‌قیاس روی نموده در صدد آن درآمد که آن آفتاب اوج سروری را به برج دیگر راهبری کند و آن فروزنده گوهر را در درج مکان دیگر مخزون سازد. در آن اثنا به حسب اتفاق یکی از صوفیان و غازیان که در رکاب سلطانعلی

پادشاه به حرب ایبه سلطان رفته زخمدار فرار نموده بود و بعد از آن واقعه در مسجد جامع اردبیل مجروح و مختفی به سر می‌برد از راه استعلاج به نزد

خلد برین، متن، ص: ۶۹

آبه آمد و آن امانت‌دار گوهر مقصود، در گنجینه درد دل را در نزد وی گشود و کیفیت حال شهریار بلند اقبال را با وی در میان نهاده آن حضرت را به او نمود و آن صوفی صافی طویت این بشارت را مرهم زخم نهان خود شمرده به صوابدید آبه خود را به رستم بیک قرامانلو عم بیرام بیک که او نیز از جمله فراریان معرکه حرب و در بغرو ساکن بود رسانید و خدمتش را از حقیقت حال شاهزاده بلند اقبال مطلع گردانید. و آن سرکرده ارباب ارادت و اخلاص نیمشبی خود را به حوالی مسجد جامع اردبیل رسانید و شهریار جلیل را با خود ردیف ساخته متوجه بغرو گردید. و به زعم بعضی از نقله اخبار، هشتاد سوار از جنگ ایبه سلطان فرار نموده در بغرو جمعیت داشتند. چون بشارت صحت ذات قدسی سمات آن سرور به ایشان رسید به مرافقت رستم بیک به شهر آمده آن گوهر تابان را به قریه کرکان بردند و سه روز خانه خطیب آنجا فرخزاد کرکانی از ورود آن حضرت رشک روضه رضوان بود. و صاحب خانه چون خانه خود را بیت الشرف خورشید نورانی دید از شادمانی در پوست نگنجید و به شکرانه آن در آن سه روز لوازم بندگی و میزبانی به تقدیم رسانید.

بعد از آن اعاظم امرای صوفیه مثل منصور بیک قبچاق و لله بیک و قزق سیدی علی و گوگ علی و چلپان بیک و خلفا بیک که از معرکه حرب به سلامت بیرون آمده بودند در باب آن گرامی گوهر با یکدیگر مشورت سر کردند و هر یک از ایشان از در خیراندیشی و مصلحت- کیشی درآمده از هر باب سخنان در میان آوردند. عاقبت بنا بر تأسیس مبانی صداقت و مودت فی ما بین محمد بیک زوج خاتون عظمی شاه پاشا و امیره اسحاق والی رشت، آراء بر آن قرار گرفت که آن آفتاب ذره‌پرور را چند روزی بر ساحت ولایت رشت سایه‌گستر گردانند و آن بحر مکرمت و احسان را به دیار گیلان رسانند.

لاجرم رستم بیک و محمدی بیک و احمدی بیک برادر وی به اتفاق هشتاد نفر از صوفیان صفوتکده ارادت و اخلاص و سالکان مسالک عقیدت و اختصاص، آن فروزنده گوهر درج شهریاری را به این

خلد برین، متن، ص: ۷۰

عزیمت به تول آوردند و روزی چند منزل امیره مظفر والی تول و ناد به نزول آن شهریار والانژاد نمونه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ «۱» گردید. و امیره مظفر چون آفتاب دولتی چنین را بر سر خود سایه‌گستر دید کمر خدمتکاری و نطاق فرمانبرداری به دست عقیدت و جان‌سپاری بر میان بست و نقش مرامش در انجام لوازم خدمت میزبانی آن چنان گرامی میهمان مطابق دلخواه نشست.

و چون پرتو آفتاب تابان بی‌اختیار بر در و دیوار معموره روزگار تابان می‌گردد خبر اقامت آن برگزیده کردگار جلیل در منزل امیره مظفر در اردبیل به ایبه سلطان نادان رسید، آن مردود پلید به میانجی مراسله و پیغام، ابواب وعد و وعید بر چهره حال امیره مظفر مفتوح گردانید و جاگیر بیک پرناک که حاکم خلخال و از جمله ارباب غدر و نفاق بود در این مراسله و پیغام با آن مردود نمک به حرام اتفاق نمود. مضمون پیغام هر دو آن که چنین مسموع ما شد که پسر سلطان حیدر را که به تو متوسل و ملتجی شده به خانه خود راه داده ابواب رعایت و مراقبت و مهمان‌نوازی بر روی وی گشاده و خبر نداری که این جرأت و جسارت دود از دودمان تو برمی‌آورد، اکنون سزاوار به روزگار تو آن است که از کرده پشیمان باشی و او را با جمعی که متابعت و مرافقت وی اختیار نموده به آن حدود آمده‌اند مقید و مغلول به درگاه رستم پادشاه فرستی و عذر جرأت بیجای خود بخواهی، شاید که این نیکوخدمتی عذرخواه گناه تو گردد و پس از آن ترا به افسر انجاح مطالب، سربلند گرداند.

چون فرستادگان آن بد اختر به امیره مظفر رسیده پیغام‌گزار گردیدند آن خانه خدای سرای حسن عقیدت و اخلاص از راه صدق

نیت و صفای طویت درآمده انکار بودن آن حضرت در آن ولایت نمود و فرستادگان را مشمول عواطف و احسان با خود همزبان ساخته رخصت مراجعت کرامت فرمود.

(۱)- سوره فجر، آیه ۸.

خلد برین، متن، ص: ۷۱

و بنا بر ظهور مخالفت جاگیر بیک پرناک و اتصال مملکت وی به آن و ولایت، توقف آن فروزنده گوهر چون از آن بیشتر در منزل امیره مظفر موافق مصلحت نبود صوفیان ارادت‌کیش و فدویان مصلحت‌اندیش از آنجا عزم سفر نموده آن گرامی گوهر را به جانب کسکر بردند و امیره مظفر به مشایعت آن سرور سایه مثال، دنباله‌رو آفتاب جاه و جلال بود تا ماهچه رایت عزیمت آن آفتاب ذره‌پرور بر ساحت قریه دیناچار که از توابع کسکر است پرتو افکن گردید. و چون در آن اوان امیره سیاوش که والی ولایت کسکر بود از ملازمان خود الوش نامی «۱» را به حفظ و حراست آن محل فرستاده بود امیره مظفر او را طلبیده سفارش نمود که خاقان بحر و بر را با ملتزمان رکاب فتح و ظفر به امیره سیاوش والی کسکر رساند. و چون محمدی بیک و احمدی بیک در تول از راه ضرورت و مصلحت وقت، عزم مراجعت و طلب رخصت نموده بودند، اگر چه رجعت ایشان ملایم مزاج آن فروزنده تخت و تاج نبود و از آن رهگذر، ابواب اندوه و ملال بر روی خاطر مبارکش گشود اما به ضرورت رخصت رجعت کرامت فرمود. ایشان کتابات مشعر بر رعایت و مراقبت آن حضرت به امیره اسحاق والی رشت در قلم آورده مراجعت کرده بودند.

رستم بیک و سایر صوفیان در رکاب نصرت نشان متوجه کسکر گردیدند.

و چون خبر توجه آن سرور به امیره سیاوش والی کسکر رسید از سر قدم ساخته به استقبال موکب جاه و جلال شتافت و در لوازم تعظیم و احترام و مراسم تبجیل و اکرام، اهتمام تمام مرعی داشته دقیقه‌ای از دقایق حسن خدمت و نیکو بندگی فرو نگذاشت. و بعد از سه روز که آن آفتاب گیتی‌فروز در منزل وی پرتو افکن بود کمر مرافقت و همراهی آن فروزنده اختر برج شاهی را بر میان بسته آن سرور را به رشت رسانید. و امیره اسحاق که نسبت به این دودمان

(۱)- در احسن التواریخ: «انوش».

خلد برین، متن، ص: ۷۲

والا قافله سالار سالکان شاهراه وفا و وفاق بود از راه اخلاص و اعتقاد به استقبال آن نیر جهان افروز سلطنت و اقبال شتافت و جان و مال و اهل و عیال را به رسم پای‌انداز، نثار مقدم گرامی آن خورشید اوج نیکنامی شمرده سعادت جاوید یافت. و در عرض سه روز که آن مهر عالم افروز منزل او را به نزول همایون، رشک روضه رضوان داشت در لوازم جانفشانی و مراسم میزبانی دقیقه‌ای فرو نگذاشت.

القصه چون پادشاه غازی و آفتاب اوج سرافرازی به قولی به اتفاق فروزان اختر اوج کرامت ابراهیم میرزای برادر بزرگتر خود و به روایتی به مرافقت ذراری سپهر کرامت و ثانی درج خلافت سید حسن میرزا و سید سلیمان میرزا و سید داود میرزا و سید محمود میرزا سایر برادران وارد رشت گردید در مسجدی که به «مسجد سفید» موسوم بود نزول اجلال فرمود و بنابر آن که طرح و وضع و لطافت هوا وسعت فضا و صفای آن مسجد، مرغوب خاطر همایون افتاد در آن مسجد بار اقامت گشاد و هر چند امیره اسحاق و سایر معارف آن دیار التماس نمودند که خاقان سکندر شان به منازل ایشان نقل مکان نماید مسئول به اجابت موصول نشد. و از اهالی رشت، زرگری میرنجم نام که در حوالی آن مسجد در دکان زرگری گشوده بود از راه قرب جوار پیوسته ملازمت خدمت آن در شاهوار را اختیار نموده بود و روز بروز ابواب حسن خدمت و نیکو بندگی به تقریب گذرانیدن تحف و هدایای مرغوب بر روی

خواهش آن آفتاب اوج اقتدار می گشود. و آن حضرت را به صحبت امیر نجم زرگر مؤانستی تمام روی نموده در اوقاتی که رشت به نزول آن گلدسته باغ اجلال، غیرت گلگشت بود امیر نجم ساعتی از خدمت مفارقت نمی‌نمود.

در خلال این احوال کارکیا میرزا علی والی لاهیجان که از اجله سادات عالی شان و به عظم شان و علو مکان و اخلاق حمیده و صفات پسندیده از اعاظم سلاطین و ولات گیلان بود از ورود خاقان سکندر شان به بلده رشت اطلاع حاصل نمود و دانست که آن حضرت از دار کرامت بنا بر وقوع گونه گونه آفت به آن ولایت نهضت

خلد برین، متن، ص: ۷۳

فرموده و امیره اسحاق چنانچه شاید و باید از عهده محافظت و خدمت آن حضرت بیرون نمی‌تواند آمد جمعی از نزدیکان خود را به آستان سدره‌نشان فرستاده استدعای قدوم مسرت لزوم آن سرور به لاهیجان نمود. و چون شهریار آفاق، استشمام حسن وثاق از گلزار هواخواهی و اتفاق آن والی به استحقاق فرموده بود با آن که پیوسته توقف رشت در ضمیر الهام تخمیر می گذشت بعد از آن که زیاده بر هفت روز و به قولی بیست روز و به روایتی یک ماه در رشت اقامت فرموده بود بلاتأمل متوجه لاهیجان گشت. و چون بشارت این موهبت به کارکیا میرزا علی والی آن ولایت رسید گلهای رنگارنگ مسرت [۱۶] و شادمانی از گلزار خاطر عقیدت ذخایرش بشکفت و با جهان جهان خوشدلی و عالم عالم شادمانی به استقبال آن متکی را یک جاه و جلال شتافته به زبان حال گفت، نظم:

رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست و چون آن آفتاب ذره‌پرور، سایه بر سر آن کشور انداخت کمر خدمتداری و جان‌سپاری بر میان بسته به لوازم میزبانی و مراسم میهمانی پرداخت و به جهت اقامت آن حضرت منزلی در نهایت فسحت و وسعت و غایت سعت و منزلت در میدان لاهیجان در برابر مدرسه کیا فریدون معین ساخته شهریار دریا دل در آن منزل رحل اقامت انداخت.

اما ایبه سلطان نادان چندان در اردبیل توقف نمود که خبر وصول خاقان سکندر شان به لاهیجان متواتر گردید و چون تیر تدبیرش در جستجوی شهریار با فرهنگ بر سنگ آمد آبه را به دست آورده با خود به دار السلطنه تبریز برد و بعد از ادراک خدمت رستم میرزا که کماهی حالات را به عرض رسانید به موجب فرمان آن ظالم بی‌باک، آبه بیچاره را در میدان تبریز از حلق آویخته هلاک کردند و اموال وجهات محمدی بیک و احمدی بیک بنا بر ظهور حسن ارادت و اخلاص ایشان نسبت به خاقان سکندر شان به

خلد برین، متن، ص: ۷۴

دیوان رستم میرزا منسوب گردید. عاقبت به شفاعت قره‌دده، دده رستم بیک، ترجمان ایشان به سی هزار تنکه قرار یافته تقصیر ایشان به عفو و اغماض مقرون شد.

ذکر وقایعی که در ایام توقف خاقان سکندر- شان در لاهیجان به وقوع انجامید

چون پادشاه غازی و آفتاب اوج سرافرازی یعنی خاقان سکندر- شان، سایه خورشید پایه بر سر دیار لاهیجان انداخت و آن بقعه ارم- نظیر را دار اقامت و محل استقرار خود ساخت به زعم مؤلف حبیب- السیر که در آن سفر سعادت اثر سید ابراهیم میرزا برادر بزرگتر آن سرور ملازم رکاب همایون بوده بعد از چند گاه سید ابراهیم را هوای ملازمت والده قدسیه و آرزوی طرف حظیره مقدسه در سر افتاده تا در عرض راه از شر اعادی در پناه باشد تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروری است به طاقیه ترکمانی تبدیل نموده به دار الارشاد اردبیل مراجعت فرمود، و آن حضرت با معدودی چند از خدمت پیشگان جان سپار در آن دیار رحل اقامت انداخت. و در آن وقت سنین عمر گرامی آن گوهر درج نیکنامی زیاده بر هفت نبود، چه ولادت آن حضرت روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمان مائه به دو سال بعد از فوت حسن پادشاه اتفاق افتاده بود.

بالجمله چون خاطر اقدس دلنهاد توقف لاهیجان گردید کارکیا- میرزا علی از دل و جان کمر خدمتگزاری و جان سپاری آن فروزان گوهر درج تاجداری را بر میان بسته روز بروز بر مواد اخلاص و یکجهتی می‌افزود و ابواب گونه گونه رعایت و حسن خدمت بر روی روزگار فرخنده آثار آن نوباوه دودمان شاه دلدل سوار می گشود. در اثنای این حالات اکثر اوقات صوفیان صافی عقیدت از هر ولایت به تخصیص از دیار روم و قراجه داغ و تومان مشکین با تحف و هدایا و نذورات به سده سدره مرتبه می‌شتافتند و هدایای خود را به نظر

خلد برین، متن، ص: ۷۵

کیمیا اثر رسانیده به مقتضای مصلحت به زودی رخصت مراجعت می‌یافتند. و آن حضرت پیوسته در خلوت و کثرت با کارکیا سلطان حسن و امیر هاشم- برادران کارکیا میرزا علی- و امیر نجم زرگر که عیار اخلاص و حسن خدمتش در مدت اقامت رشت به محک قبول رسیده بود همصحبت می‌بود و به مخالطت و مجالست ایشان انس تمام داشت. و بنا بر آن که نقد کامل عیار را در بوته امتحان از گداز ناچار است در مدت اقامت لاهیجان قرب یک سال مزاج وهاج را از منهج اعتدال انحراف روی نمود و مولانا نعمهٔ الله طبیب که جالینوس زمان خود بود در ازاله مرض، ید طولی به کار برده بعد از انقضای آن مدت از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین نوشداروی صحت عاجل کرامت شد.

و بعد از آن که مزاج همایون به صحت و عافیت مقرون گردید چون آن حضرت را رغبتی تمام به نان زیره بود مقرر فرمود که خاتون عظمی شاه پاشا که عمه محترمه آن سرور و حلیله جلیله محمد بیک بود در اردبیل سامان داده بر سبیل تعجیل به گیلان فرستد.

و آن مخدره بر حسب فرمان به تهیه آن پرداخته به انضمام بعضی تبرکات و هدایا مصحوب جمعی از اقوام و مخصوصان خود به گیلان روان ساخت. و چون فرستادگان به رشت رسیدند و خبر وصول ایشان بر آینه ضمیر قدسی، عکس‌پذیر گردید فرمان والا صادر شد که کوک‌علی به استقبال ایشان شتافته آن جماعت را به درگاه معلی آورد. حسب الفرمان قضا جریان، کوک‌علی عازم رشت گردیده چون به آن بلده فاخره رسید امیر نجم زرگر که مقارن ورود آن جماعت به دستوری آن حضرت در رشت بود به اتفاق میر حسن ولد میر موسی و امیر جهانگیر رشتی که وکلای امیره اسحاق بودند طریق مرافقت فرستادگان پیموده بار اقامت در لاهیجان گشودند. و شهریار روزگار، اخی مهماندار را به رعایت و مراقبت آن جماعت فرمان داده از آن هدایا و تبرکات نصیبی وافی به رسم یادبود به جهت کارکیا میرزا علی و برادران و جمعی از اشراف و اعیان لاهیجان فرستاده و

خلد برین، متن، ص: ۷۶

فرستادگان تا مدت سه روز بر سر خوان احسان ولی نعمت جهانیان مهمان بودند. و بعد از انقضای آن مدت که رخصت مراجعت حاصل کرده عازم صوب اردبیل گردیدند کارکیا میرزا علی و برادران و آنان که شیرین کام نعم الوان آن یادبود شده بودند به ازای آن عاطفت، تحف و هدایای گرانبها از اقمشه و امتعه نفیسه و مرغ و ماهی و نارنج و امثال آن که ارمغان گیلان می‌باشد مصحوب فرستادگان از راه یادآوری به جهت مهد علیا فرستادند. و چون جماعت مذکوره به قریه کودیم از قرای اردبیل رسیدند و وصول ایشان مسموع محمد بیک و حلیله جلیله وی گردید متوجه قریه مذکوره شدند و آن تحف و هدایا را وسیله استخلاص املاک و جهات خود که رستم میرزا به جرم بیگناهی به ضبط آن پرداخته بود ساخته به تبریز شتافتند و دیگر باره به قراده ملتجی شده به وساطت وی هدایا را از نظر رستم میرزا گذرانیدند و به موقع قبول رسیده به تقریب آن مالک و جهات و اموال خود گردیدند و از دیوان رستم میرزا حکمی حاصل نمودند که بعد الیوم احدی مزاحمت به حال ایشان نرساند.

گفتار در ذکر مبدأ طلوع نیر عالم‌افروز سلطنت و جهانبانی و اول اهتزاز ازاهیر ریاض اقلیم گیری و جهان ستانی و بیان بیرون آمدن خاقان سکندر شان از لاهیجان و رفتن به گوگچه دنگیز و ملاقات با سلطان حسین بارانی

چمن آرایـان گلستان غرایب اخبـار و چهره گشایـان صور بـدایع آثار، گلدسـته نظم این داسـتان را به رشـته ظهور و اظهار چنین بر یکدیگر بسته‌اند که چون از مبادی انکشاف صبح جهان افروز صبی

خلد برین، متن، ص: ۷۷

و مفتتح اهتزاز ازاهیر بسـتان سرای نشو و نما پیوسته مکنون ضمیر منیر مهر تنویر و مخزون خاطر خطیر آینه نظیر این شهریار عالمگیر و این تاجـدار بی‌شـبه و نظیر آن بود که به آبیـاری سـحاب تیغ درخشـان، گلزار ملـك و ملت را سـرسبز و شاداب و بنیان شوکت و اسـاس اقتـدار گردن فرازان روزگار را به باد حمله جهان‌سـتانی ویران و خراب گردانـد، لاجرم بعـد از آن که چنـد گاه در لاهیجان رایت اقـامت برافراشت و با کارکیا میرزا علی والی آنجا طریق مودت و اتحاد مسـلوك داشت و چنانچه در السـنه و افواه سایر و دایر است در اوایل طلوع نیر عالم افروز سـلطنت از افق لاهیجان رستم میرزای ترکمان کسان به جویائی آن گرامی گوهر درج خلافت به لاهیجان فرسـتاد و کارکیا میرزا علی به معاذیر دلپذیر توسل جسـته انکار بودن آن ذات مقدس در زمین گیلان نمود و فرستادگان را بنده فرمان جود و احسان خود ساخته بی‌نیل مقصود بازگردانید.

و [چون] به اشارات غیبی و بشارات لاریبی وقت آن رسـید که این ذو الفقار حیـدری به عزم جهان‌سـتانی از نیام برآیـد و این آفتاب جهان‌تـاب اقبـال اسـکندری از افق لاهیجان طلوع نمایـد به بلـدی دولت بیـدار، عزم آن نمود که چون از دیار غربت به این نیت والا آفتـاب- آسـا تیغ کشـد نخست سایه دلجوئی بر سـر ساکنان دار الارشاد اردبیل انـدازد و رضاجوئی والـده مخـدره و ادراك شـرف زیارت روضه منوره و حظیره مقـدسه را وسـیله وصول به مـدارج علیای سـلطنت و جهانبانی سازد. بنابر این آن نقاوه خانـدان ارشاد، یکی از مقربـان بسـاط قرب را جهت حصـول رخصت به نزد کارکیـا میرزا علی که نشیب و فراز روزگـار را به اقـدام تجربه پیمـوده ابواب ارادت و اخلاص ته دلی این والا دودمان را بر روی روزگار خود گشوده بود فرستاد و مکنون خاطر والا و مخزون ضمیر منیر معلی را به آن والی خطه صدق و صـفا پیغام داد و آن دانادل آگاه از عظم شان اهل طغیان و کثرت و عدت جنود ایشان و صغر سن و قلت سپاه آن زیور آرای افسر و گاه اندیشیده در جواب آن جناب پیغام فرستاد که اگر چند گاه

خلد برین، متن، ص: ۷۸

دیگر بـا روزگـار از در مواسـا و مـدارا درآینـد و دری را کـه وقـت گشـودن آن نرسـیده باشـد به دست جرات نگشاینـد هر آینه به مصـلحت دولت ابد مدت اقرب خواهد بود، و در این عزیمت، شـتاب و عجله را حلقه بیرون درشـمرده مطمئن باشـند که چون وقت آن در رسد فاتح ابواب مرادات، آن در بسته را به کلید تیغ جهانگشائی ایشان خواهد گشود.

چون این جواب به عرض شـهریار کامیاب رسـید به جهت استرضای خاطر آن راهنمای طریق خیر خواهی روزی چند آن عزیمت را به تعویق افکند. و چون دمیدن صـبح سعادت از افق سلطنت روز- افزون به نزدیک رسیده بود آن خورشید اوج جهان‌ستانی زیاده بر آن صبر نتوانست نمود و به نفس نفیس به آن والی ولاـیت عقیـدت و اخلاـص ملاقـات فرموده زبـان الهـام بیان به حصول رخصـت گشود و در این نوبت هر چند آن دانای رموز اخلاص کیشـی از راه خیر اندیشـی درآمده به براهین واضحه و دلایل ساطعه خواست که آن حضـرت را از آن اراده متقاعـد سـازد صورت نبست و چنـدان که [۱۷] در این باب به ترتیب مقـدمات پرداخت نتیجه نـداد، لاجرم به حکم ضرورت زبان به ادای رخصت گشاد.

و آن آفتـاب عالمتاب سـپهر سـرافرازی در شـهور سـنه ست و تسع مائه که ممالك ایران به مصالحه در میان سلطان مراد بن سـلطان یعقوب و میرزا الونـد بن میرزا یوسف نبیره‌های حسن پادشاه که ابنای اعمام یکـدیگر بودنـد انقسام پـذیرفت و مدت اقامت شـهریار بلنـد اقبال در گیلان به شـش سال و نیم رسـید تصـمیم عزیمت به صوب مقصـد جزم نمود و، مصـراع: به ساعتی که تولا کند به آن تقویم، از لاهیجـان همعنـان دولت و همرکـاب سـعادت به صوب ارجوان از توابع ولاـیت آسـتارا نهضت فرمود. و کارکیا میرزا علی والی لاهیجـان که جـدائی از سـعادت خـدمت آن حضـرت را دشوارتر از جـدائی جان می‌دانست از راه اضـطرار، طریق مشایعت آن

نقاوه خاندان سلطنت پایدار را اختیار نموده به قدر دو فرسنگ راه همراه

خلد برین، متن، ص: ۷۹

بود و در عرض راه زبان به ادای وصایای ارجمند گشوده آن سرور را از نشیب و فراز روزگار ناساز آگاه نمود و پس از طی آن مسافت چون زیاده بر آن حرکت بی‌فایده بود به دستوری آن حضرت مراجعت فرمود. و خاقان سکندر شان در ضمان حفظ ملک دیان به صوب مقصد روان شده نخست سایه وصول بر سر دیلمان انداخت و از آنجا رایت ظفر آیت، ولایت طارم را رشک طارم چارم ساخته در آنجا به ملاحظه عرض ملتزمان رکاب نصرت انتساب پرداخت. و شمار لشکر ظفر شعار که اکثر ایشان از صوفیان مملکت روم و دیار شام بودند به هزار و پانصد سوار رسیده در آنجا بنا بر آن که امیره حسام الدین حاکم طارم را سالک طریق خلاف و عناد می‌دانست الویه جاه و جلال متوجه خلخال گردید و به فیروزی و اقبال در قریه بریده از اعمال خلخال نزول اجلال روی نمود، و روز دیگر مزرعه شایلو «۱» به نزول موکب همایون غیرت حصار فیروزه‌گون گردون شده از آنجا گذار موکب اقبال به قریه گذار خلخال افتاد. و چون خربزه آن موضع در لطافت و حلاوت زبانزد جهانیان بود بنا بر میلان خاطر اقدس به سیر بساتین خربزه چند روز در آن مکان، اقامت روی نمود. و در آن منزل شیخ قاسم که بر آن محل حاکم بود طرح ضیافتی انداخت که تا خوانسالار قضا، گرده ماه و مهر را بر سر خوان سپهر گذاشته و می‌گذارد هیچ میزبانی به آن رنگینی سفره‌ای نینداخته و بر سر خوان مهمان‌نوازی بر سر یک خوان چهل گوسفند بریان نساخته.

و چون ماهچه علم نصرت پرچم بر قریه کوی خلخال پرتو افکن گردید خانه ملک مظفر توقاچی سلطانعلی پادشاه که به خلفا بیک مشهور بود به نزول همایون، رشک خانه خورشید و غیرت کاشانه ناهید شد و مدت یک ماه آن آفتاب اوج سرافرازی در آن منزل مقام نموده بعد از انقضای مدت مذکوره رایت نصرت آیت از آنجا به

---

(۱)- در احسن التواریخ: «شاملو».

خلد برین، متن، ص: ۸۰

جانب اردبیل نهضت فرمود و بعد از نزول به قریه صیصاباد سایه وصول به قریه الادرق از توابع دار الارشاد انداخت. و روز دیگر که علم ضیا پرچم آفتاب انجم حشم، سایه بر سر این سبز طارم افکنده ماهچه رایت ظفر آیت آفتاب اوج سرافرازی یعنی پادشاه غازی به قصد ادراک شرف زیارت آباء و اجداد والانژاد بر ساحت دار الارشاد پرتو افکن گردید و بعد از آن که مدتی مدید و عهدی بعید به ضرورت در کلفت‌آباد غربت روزگار گذرانیده بود قرین الطاف رحیم رئوف به جمعیت آباد وطن مألوف رسید. و چون شوق طواف روضه ملایک مطاف سلطان الاولیاء فی الافاق شیخ صفی الدین اسحاق و سایر آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار، بیشتر از آرزوی شرف ادراک خدمت والده قدسیه بر ضمیر آینه نظیر عکس‌پذیر بود از گرد راه به حظیره منوره و بقعه معطره آن مقتدای آفاق شتافت و به رسم و آئین سالکان مسالک حق و یقین به لوازم طواف و مراسم زیارت پرداخت و آنچه از جواهر زواهر حاجات دینی و دنیوی در گنجینه ضمیر الهام‌پذیر به ودیعت سپرده بود بر بساط ظهور و اظهار جای داده به تقریب مناجات زبان گوهربار به عرض حاجات گشاد. و بعد از فراغ از دعا و زاری و بر افروختن چراغ امیدواری که پیشانی خضوع و خشوع از سده سدره مرتبه آن بقعه معطره برداشت به عزم ادراک سعادت خدمت والده قدسیه روی توجه به منزل همایون گذاشت.

و بعد از استلذاذ به موائد صحبت آن مریم سیرت بلقیس سریرت چون هر نوشی را نیشی در دنبال می‌باشد سلطانعلی بیک چاکرلو که از قبل الوند میرزای ترکمان بر اردبیل و مضافات فرمانفرما بود از وصول نیر جهان افروز اوج شهریاری به بیت- الشرف خویش خبردار شده کس نزد آن حضرت فرستاد و پیغام داد که چون بودن دو سردار در یک دیار و اقامت دو سرور در یک کشور و گنجیدن دو تیغ در یک نیام امری است محال، مناسب آن است که آن سرور از این کشور به دیار دیگر سفر کند و الا مهیای قتال و

خلد برین، متن، ص: ۸۱

جدال باشد که الوند میرزا این ولایت را به بندگان اعلی نخواهد گذاشت. وصول این پیغام هر چند به ظاهر غبار انگیز مرآت خاطر قدس مناظر می‌شایست اما چون به دیده حق‌بین، چراغ خورشید تابان را از سیر و سفر فروزان می‌دید خوشدل و گشاده‌پیشانی روز دیگر از اردبیل کوچ فرموده در قریه مرنی نزول نمود و بنا بر آن که طایفه طوالش و مردم آستارا از دیرباز بنا بر قرب جوار، ریزه-خوار خوان احسان این خاندان عالی شان بودند کس نزد میرزا محمد طالش حاکم آن ولایت فرستاده پیغام داد که چون رایت نصرت آیت متوجه آن حدود است محلی مناسب جهت نزول موکب مسعود تعیین نماید. و چون بشارت این عنایت به میرزا محمد رسید کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و بلا توقف از سر، قدم ساخته به آستان اقبال شتافت و به شرف سجده و بساط بوس استسعاد یافته به زبان حال، مضمون این مقال به ادا رسانید که، نظم:

بلند چون نشود قدر آستانه ماکه آفتاب قدم می‌نهد به خانه ما و روز دیگر مانند ستاره سحر، پیشرو آفتاب انور شده آن مهر سپهر جلالت و شان را به ارجوان رسانید و از دل و جان، کمر جان- سپاری و خدمتکاری بر میان بسته منزل خود را به نزول خاقان سکندرشان، غیرت باغ جنان نمود و منازل مرغوب به جهت ملتزمان آستان جلالت پاسبان معین فرموده ابواب استرضای خاطر ملکوت ناظر بر روی روزگار خود گشود. و چون فضای دلگشا و هوای طرب‌افزای آن دیار با مزاج خاقان کامکار، داد موافقت داد در آن سال قشلاق در ارجوان اتفاق افتاد و میرزا محمد در آن مدت رضا- جوی خاطر اقدس اعلی بوده آنچه دلخواه خاطر والا بود مهیا می‌نمود.

اما در آن اثنا امری روی نمود که وقوع آن باعث ملال منتسبان دودمان سلطنت و اقبال بود. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که در آن ایام که رایت آفتاب اشراق به عزم قشلاق در ارجوان اقامت داشت اکثر اوقات شهریار آفاق به عزم شکار ماهی در کنار دریا با نزدیکان طوف می‌کرد و به بهانه شکار ماهی، صید خوشدلی را به

خلد برین، متن، ص: ۸۲

دام درمی‌آورد. و چون سلطانعلی بیک چاکرلو پیوسته در صدد تحقیق حال خیر مآل آن شهریار ستوده خصال بود بر این معنی مطلع گردیده خواست که آن نهنگ دریای ذخار را به دریا انداخته خود را از دام اقتدار آن شهریار عالی مقدار برهاند. بنابر این اندیشه خطا کس نزد مادر میرزا محمد فرستاده به بذل اسباب و اموال با آن زال بدسگال قرار داد که در حالتی که آن شهریار شیرشکار، خود را به صید ماهی مشغول سازد آن مکاره پر فن به هر حیله که تواند آن دام انتظام اوضاع را به دریا اندازد. و بنا بر آن که از یک دست صدائی برنمی‌خیزد آن عجوزه کم خرد حمزه نام طالشی را که راتق فاتق مهام دولت میرزا محمد بود به لطایف الحیل با خود متفق نمود و آن دو بی‌سعادت در مرصد انتظار، منتظر فرصت بودند که دولت بیدار شهریار گردون اقتدار، پرده از رخ کار ایشان برداشت و میرزا محمد که در اوایل حال از اندیشه باطل ایشان خبردار نبود از حرکات و سکنات مادر مهربان از آن خیال محال خبردار شد و از بیم آن که مبادا این خبر از پرده سر به دری پیش گیرد و از این رهگذر، غبار ملالی بر آینه خاطر انور خاقان بحر و بر نشیند در خفیه آن دو کم خرد نادان را طلبیده به زجر و منع بلیغ، ایشان را از آن اراده متقاعد گردانید و خود از بیم آن که مبادا سخن به درازا کشد پیوسته در اخفای آن می‌کوشید اما به مصدوقه کل سر جاوز الاثنین شاع در همان نزدیکی امیره آقای گیلانی از این معنی باخبر شده صورت این ماجرا را به تقریبی به الله بیک و خادم بیک در میان نهاد و آن دو صوفی صافی اعتقاد، صورت واقعه را در خلوت به عرض شهریار والا نژاد رسانیدند. و چون میرزا محمد شنید که صورت حال به عرض شهریار ستوده خصال رسید خود را از راه حسن عقیدت به آستان گردون‌شان رسانید و در حضور خاقان سکندرشان قسم یاد نمود که او را به هیچوجه از آن اراده فاسده خبر نبوده. و چون صورت حال عقیدت و اخلاص وی مصدق صدق مقال او بود غبار ملالی که از این رهگذر بر خاطر انور شهریار بحر و بر نشسته بود

خلد برین، متن، ص: ۸۳

زدوده گشت و دیگر باره میرزا محمد منظور نظر تربیت و عنایت گردیده نقد کامل عیار اخلاصش به سکه قبول رسید.

و بعضی این حکایت را به این طریق روایت کرده‌اند که محمد- بیک برادر احمدی بیک که عمه محترمه خاقان سکندرشان را در حباله داشت در آن اوان به ضرورت، ملازمت میرزا محمد اختیار کرده بود و الوند میرزای ترکمان به گمان آن که چراغ آفتاب به باد دامن حیله و تزویر ذره‌ای حقیر منطفی می‌تواند شد بالش نرمی از وعده ایالت اردبیل و خلخال در زیر سر [۱۸] میرزا محمد و محمد بیک نهاد مشروط بر آن که خاقان سکندرشان را گرفته به نزد آن نادان فرستند. و چون بیم آن بود که سودای سروری در سر میرزا محمد افتاده قدم از شاهراه عقیدت و اخلاص بیرون گذارد لاجرم محمد بیک دستگیری وی نمود و زبان به نصیحت وی گشوده گفت که غیرت طایفه طالش کجا روا دارد که کسی از برای حکومت چند روزه دنیای فانی مرتکب امری چنین شود و آب روان عمر گذران را به اندیشه این قسم امور، غبارآلود کلفت گرداند. میرزا محمد به آن نصایح سودمند از آن مستی سرشار، هشیار و از خواب غفلت بیدار شده ترک آن اندیشه خطا نمود. و محمد بیک صورت واقعه را در خلوت به عرض خاقان عالی‌شان رسانیده خاطر مبارکش را از رهگذر غدر میرزا محمد مطمئن گردانید.

بعد از آن فرخ یسار والی شروان در صدد اغرا و اغوای میرزا محمد درآمده مکتوبی به این مضمون به وی نوشت که هزار تومان نقد به جایزه آن که خاقان سکندرشان را با برادران گرفته نزد من فرستی از برای تو می‌فرستم. چون خبر مراسله شروانشاه به عرض شهریار آگاه رسید دیگر باره از رهگذر میرزا محمد اندیشناک گردید و مقارن با آن منهیان خبر رسانیدند که میرزا محمد از بیشه کنار که منزل قرار و مقام استقرار اوست عازم درگاه آسمان- جاه و در راه است. چون این خبر در معسکر ظفر اثر انتشار یافت ارکان دولت قاهره مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و خادم بیک و

خلد برین، متن، ص: ۸۴

بیرام بیک قرامانلو صلاح در آن دیدند که چون میرزا محمد به معسکر ظفر اثر نزدیک رسد غازیان ظفر تلاش قزلباش به اتفاق جمعی از صوفیان روم و شام که به عزم طواف به درگاه آسمان مطاف آمده‌اند زره در زیر جامه پوشیده مهیا باشند که اگر میرزا محمد و مردم وی اندیشه دستبردی داشته باشند ایشان نیز قدم جرأت پیش نهاده دمار از روزگار ایشان برآورند. بعد از ورود میرزا محمد با کثرتی بیش از حد حسب الفرمان قضا جریان خادم بیک لله و ابدال بیک دده استقبال را بهانه ساخته به جهت تحقیق حال، به سر راه ایشان رفتند تا معلوم نمایند که آمدن میرزا محمد از راه وفا و وفاق است یا از طریق غدر و نفاق؟

اما میرزا محمد را چون از دور نظر بر ارکان دولت قاهره افتاد پیاده گردید و از راه عقیدت و اخلاص پیش آمده با ایشان مصافحه نمود و به تجدید، یکجهتی و دولتخواهی و سربازی و جان‌سپاری خود را به منصه ظهور رسانید. امرا صورت ماجرا را معروض داشته بعد از آن به اتفاق میرزا محمد قدم در کریاس گردون اساس گذاشتند و میرزا محمد بعد از ادراک شرف سجده و سعادت پای- بوس، مکتوب شروانشاه را به نظر کیمیا اثر رسانیده به تجدید در مجلس بهشت آئین، مصحف مجید طلبید و بندگی و جان‌سپاری خود را به ایمان غلاظ شداد مؤکد گردانید و به عرض رسانید که بحمد الله تعالی و المنة که از روزی که قدم در طریق هواخواهی و اخلاص عتبه گردون مناص نهاده‌ام هرگز نقصی در مبانی اخلاص و جانفشانی خود ندیده‌ام اما چون دانستم که وصول مکتوب شروانشاه به عرض خاقان گردون بارگاه رسید و بیم آن بود که از این راه گمان غدر و بی‌وفائی به این بنده بلا اشتباه برده باشند از سر، قدم ساخته به آستان گردون‌شان شتافتم تا غبار این اندیشه را از آینه ضمیر قدسی به آستین ظهور بندگی و جانفشانی بزدایم و امیدوارم که چون به کرات، نقد کامل عیار اخلاص و صوفیگری این بنده جان سپار به محک امتحان رسیده خالص و کامل عیار برآمده

خلد برین، متن، ص: ۸۵

بعد الیوم امثال این قسم سخنان درباره من مسموع نیفتد. و خاقان پوزش‌پذیر به آن سخنان، زنگ بدگمانی را از آینه ضمیر مهر تنویر زدوده خدمتش را به تجدید مشمول عنایت بی‌غایت و منظور انظار عاطفت فرمود و قامت قابلیتش را به تشریفات خسروانه سرافرازی داده از برای هر یک از مردم او خلاع گرانمایه فرستاد.

و بعد از انقضای مجلس بهشت آئین، آن روز را در موکب ظفر قرین گذرانیده روز دیگر به دستوری شهریار بنده‌پرور با مردم خود به جانب بیشه کنار مراجعت نمود. و بعد از رفتن میرزا محمد، خاقان مظفر لوا صوفیان دیار روم و مملکت شام را که در درگاه جهان پناه بودند مرخص فرمود که به جا و مقام خود روند.

دیگر از وقایعی که در آن سال در یورت قشلاق اتفاق افتاد نزول لشکر دی و وصول سپاه سرما در ساحت آن دیار بود. خلاصه این مقال آن که بعد از نوروز سلطانی که عالم پیر، جوانی از سر گرفته بود و گل پیرهنان بهار، جلوه خودنمائی بر اطراف جویبار آغاز نهاده زمستانی صعب و سرمائی شدید بر ساحت گلستان تاختن آورد و ابر آزاری که پیوسته کارش گوهرباری بود از دمسردی دی روی درهم کشیده برفی باریـد که کوه و صحرا را با یکدیگر برابر کرد و از شدت سرما و با در چرندگان صحرا و پرندگان هوا افتاده متاع جان در بازار روزگار روی به کسادی نهاد و کار به جائی رسید که غازیان شیر شکار از انواع شکاری که بر روی برف افتاده به ناکامی جان داده بودند هر روزه به خروار به نظر خاقان سپهر اقتدار می‌رسانیدند، و آن حضرت چون در هیچ زمان سرمائی به آن شدت ندیده بود تعجب می‌فرمود. در اثنای گرمی هنگامه سرما هوای تماشای جنگ قلعه و حصار از خاطر قدس مناظر شهریار رفیع مقدار آشکارا شده فرمان داد که فرمان‌پذیران، قلعه‌ای از برف اساس نهادند و بدن و شیر- حاجی و خاکریز و مرور و مزقل و امثال آن در آن قلعه ترتیب دادند و بر آن قلعه که با حصار فیروزه‌گون افلاک دعوی مساوات می‌کرد

خلد برین، متن، ص: ۸۶

از سه طرف دروازه‌ها گشادند و تا رسم و آئین قلعه‌گیری و قلعه- داری منظور نظر شهریاری گردد به موجب فرمان، جمعی از غازیان قلعه‌دار و گروهی قلعه‌گشای گردیده به رسم معهود آن قلعه را مسخر گردانیدند و به منطوق، نظم:

نگویند از سر بازیچه حرفی‌کزو پندی نگیرد صاحب هوش از تسخیر آن قلعه بو العجب، نیرنگ رسم و آئین روز جنگ پیشنهاد ضمیر مهر تنویر گردید.

القصه بعد از آن که خسرو زرین سریر آفتاب، نقاب سحاب از رخسار عالم‌آرا برداشت و یکتنه با تیغ و سپر بر قلب لشکر سرما تاخته رایت فتح و فیروزی افراشت و از سبزه و گل، صحن گلستان، غیرت باغ جنان گردیده مژده ورود سلطان بهار به دشت و کهسار رسید رایت آفتاب اشراق از یورت قشلاق عازم صوب گوگجه تنگیز و قراباغ گردید و ماهچه علم نصرت پرچم نخست بر ساحت لنگر- کنان پرتو وصول انداخته در منزل شهسوار بیک نزول نمود و روز دیگر آفتاب رایت ظفر پیکر از قریه مایتان طالع شده خانه نوشیر- بیک طالش را که حاکم مغانات بود بیت الشرف خورشید عالم افروز فرمود و از آنجا عنان عزیمت به صوب گنجه و قراباغ معطوف گردید. در اثنای راه به مسامع علیه رسید که یکی از احفاد میرزا جهانشاه موسوم به سلطان حسین بارانی به هوای جهانستانی اطراف آن ولایت را تاخته و جمعی از مردم شریر فتنه‌انگیز را با خود متفق ساخته در حدود گوگجه تنگیز رایت اقامت افراخته است.

خاقان سکندرشان با امرای عالی شان در باب دفع فتنه وی مشورت می‌فرمود که قاصدی از جانب مشار الیه به آستان گردون شان آمده نامه او را به نظر کیمیا اثر رسانید. مضمون نامه آن که چون بارقه عنایت الهی از مشرق انوار نامتناهی درخشیده و شعشعه طلوع نیر جهانافروز شاهی بر ساحت این دیار پرتو افکن گردیده اگر بنده فرمان‌پذیر خود را در سلک بندگان حقیر منتظم شمرده سایه آفتاب عنایت بر سر وی اندازند و عنان عزیمت شاهانه را به این دیار

خلد برین، متن، ص: ۸۷

معطوف سازند هر آینه او نیز در لوازم نیکو بندگی و خدمتگزاری و مراسم یکجهتی و جان‌سپاری، بذل جهد به تقدیم رسانیده غاشیه اطاعت و فرمانبرداری بر دوش جان خواهد کشید.

چون دیده حقیقت‌بین شهریار روی زمین به سواد خط پیشانی دوست و دشمن روشن بود در هر سطری از آن نامه کتابی از غدر و نفاق به نظر شهریار آفاق درآمد و مسئول وی به شرف حصول موصول نشده همان منزل را که از توابع گوگجه تنگیز بود محل نزول معسکر همایون فرمود. و بعد از چند روز که خورشید عالم افروز اوج تاجداری بر ساحت آن ولایت تابان بود سلطان حسین بارانی از توقف آن سرور در آن کشور باخبر شده با فوجی از مردم بی‌پا و سر به درگاه پادشاه هفت کشور شتافت و بعد از تقبیل عتبه علیای سلطنت که شرف پای‌بوس و راه سخن گفتن یافت به زبان نیاز عرضه داشت که اگر سلیمان روزگار از راه ذره پروری قدم به خانه چشم این مور ضعیف گذارد و این فدوی ارادت کیش اخلاص آئین را به این وسیله از خاک بردارد هر آینه ستاره طالع طایفه قراقوینلو را که عمرها گرفتار حضیض وبال بوده به ذروه شرف و اوج کمال رساند و به نوعی بنیان عقیدت و اخلاص‌مندی این طایفه را نسبت به دودمان کرامت و ولایت به این عنایت مشید و مستحکم سازد که دست حوادث روزگار، آسیب تزلزل به ارکان آن نرساند. چون به مقتضای وقت، مصلحت در اجابت دعوت بود خاقان سکندرشان مسئول او را به اجابت مقرون و روز دیگر موکب همایون در ضمان امان سبحانی به صوب اردوی سلطان حسین بارانی توجه نمود.

مقارن آن صوفیان صافی طویت و غازیان بهرام خاصیت از اطراف و اکناف عازم درگاه خلایق مطاف شده مانند جداول و انهار که به بحر ذخار و دریای بی‌قعر و کنار پیوندند فوج فوج به معسکر ظفر اثر می‌پیوستند و به شرف [۱۹] سجده و پای‌بوس سرافرازی یافته از دل و جان کمر خدمت بر میان می‌بستند چنانچه در وقت نهضت رایت ظفر آیت به صوب منزل سلطان حسین غدار هزار و

خلد برین، متن، ص: ۸۸

پانصد پیاده و سوار در معسر ظفر آثار جمع آمده بودند.

و چون ماهچه اعلام نصرت فرجام بر نواحی اردوی آن غدار گمنام پرتو احترام افکند بنابر آن که خسرو گردون غلام، دام تزویر آن منافق نکوهیده فرجام را گسترده می‌دید فرمان نافذ گردید که سراپرده جلال شاهی و شادروان اجلال پادشاهی را در یک جانب اردوی آن فتنه‌جوی با سرادق سپهر مینائی همدوش سازند و امرای عظام و غازیان ذوی العز و الاحترام نیز خیام اقامت بر اطراف دولتخانه خسروانه برافرازند و نوعی نمایند که معسکر همایون از اردوی او بیرون بوده به یکدیگر اتصال نیابد. فرمان پذیران به موجب فرمان عمل و ابواب آمیزش را به معسکر نکبت اثر وی مسدود نمودند و سه روز خسرو جم اقتدار در حوالی اردوی آن غدار، روزگار فرخنده آثار را به عشرت و شادمانی گذرانیده سلطان حسین بارانی در آن سه روز لوازم خدمتگزاری و میزبانی و مراسم یکجهتی و جانفشانی به تقدیم رسانید.

و چون بر آینه ضمیر مهر تنویر شهریار کشورگیر عکس‌پذیر شده بود که از ابر وفاق و اتفاق بارانی جز باران غدر و نفاق نخواهد بارید و نهال اقبال بی‌زوال جویبار جوادش سرسبز و شاداب نخواهد گردید لاجرم از آن منزل عزم ارتحال و خیال انتقال فرمود.

و چون خبر داعیه خاطر انور در باب توجه به کشور دیگر مسموع آن بد اختر گردید امرای عظام و اکابر کرام معسر ظفر احتشام را به مجلس تفقد و مهربانی طلب داشته مکنون خاطر خود را با ایشان در میان گذاشت و به زبان خدعه و نیرنگ اظهار ارادت و اخلاص و عقیدت و اختصاص نموده گفت که مصلحت دولت ابد مدت مقتضی آن است که دامن مرافقت این دولتخواه بلا اشتباه را از دست ندهند و رایت عزیمت به هر طرف که افرازند مرافقت مرا پیشرو موکب جاه و جلال سازند تا من نیز طریقه سربازی و جانفشانی پیش گرفته در قلع و استیصال نهال اقبال اعدای دولت بی‌زوال اهمال و اغفال روا ندارم و تا رمقی از حیات باقی باشد در ارتفاع آفتاب اقبال

خلد برین، متن، ص: ۸۹

بی‌زوال، مساعی جمیله مبذول شمارم. و چون امراء می‌دانستند که قلب روی اندود سخنان آن منافق حسود در دار الضرب ارادت و اخلاص از سکه قبول بهره‌ای ندارد بر وجهی در صدد جواب وی درآمدند که چون آفتاب بر او روشن شد که بعد از این اقامت شهریار گرون اقتدار در آن دیار احتمال ندارد. امرای عظام چون سخن را بر آن ناتمام تمام کردند عازم ادراک سعادت خاقان سکندرشان شده به آن موهبت سرافراز گردیدند و آنچه در میان ایشان و آن سرکرده ارباب خذلان روی نموده بود مشروح به عرض رسانیدند.

بعد از رفتن امراء چون بارانی دید که از ابر تزویر وی بارانی که به کار سرسبزی روزگار وی آید نبارید به خاطر گذرانید که آفتاب عالمگیر را به دام حیله و تزویر اسیر و دستگیر کند و بدر منیر را که شبچراغ دیده ایام است گرفتار زندان وبال و گوشه‌گیر زنجیر ملال گرداند. هیهات! چون خورشید عالم افروز، تیغ خودنمائی از نیام افق برکشد ابر تیره دل را چه حد که شعشعه جهانگشائیش را به سپرداری از نظرها متواری گرداند و چون صبح عالم‌آرا از گریبان مشرق سر برآورد سحاب مشکین نقاب را کدام یارا که آن نور پرورد الهی را به زندان احتجاب کشاند؟ به کمند پشمین، شکار شیر عرین امری است محال و با تیغ چوبین مصاف با ببر خشمگین خیالی دور از وسعت آباد احتمال.

القصه آن دست‌آموز ملاعبه اطفال خیال به آن اندیشه محال، طرح صحبتی انداخت و امراء و مقربان آستان گردون‌شان را بر سر خوان خود مهمان ساخت و از ایشان درخواست که سلیمان زمان را به خانه مور ناتوان به مهمانی برند و به این بهانه سایه عنایت آفتاب عالم‌آرا را بر سر ذره بی‌بها گسترند. و چون امرای عالی- مقدار از اندیشه دور از کار آن منافق غدار خبردار بودند آن سرو نوخیز ریاض سلطنت پایدار را به بهانه عارضه‌ای که فی الحقیقه عارض ذات ستوده صفاتش نبود در دولتخانه همایون بر سریر سلطنت روز افزون متمکن گذاشته حسین بیک لله را در ملازمتش

خلد برین، متن، ص: ۹۰

بازداشتند و باقی ارکان دولت قاهره مانند عبدی بیک و خلفا بیک و امثال ایشان به منزل آن گمراه از سعادت غافل حاضر شدند و به زبان عذرخواهی گفتند که چون مزاج همایون شاهی از منهج اعتدال انحراف جسته بود میسر نشد که امروز صدرنشین این مجلس خلد آئین گردد. و چون پیوسته آن آفتاب اوج جهانبانی در سایه عنایت سبحانی از آسیب اصابه عین الکمال در امان بود بارانی آن سخنان را به صدق و راستی حمل نمود و در آن روز با امراء، انجمن- آرای عشرت و نشاط گردیده در لوازم ضیافت و میهمانی و مراسم اظهار صداقت و مهربانی اهتمام تمام به تقدیم رسانید.

و چون روز به آخر رسید و بزم صحبت به نهایت انجامید امرای عظام رخصت انصراف یافته به ملازمت ولی نعمت خود شتافتند و بعد از ادراک سعادت خدمت، مصلحت در آن دیدند که بی‌رخصت و صلاح سلطان حسین از آن منزل کوچ کرده متوجه چخور سعد شوند.

بنابر این چون شب شد و مشعل زرین خورشید عالم افروز را پیشکاران قضا به نهانخانه مغرب بردند و شمع و چراغ ثوابت و سیار در لگن زمرد نگار سپهر دوار فروزان شد به فرمان خسرو روی زمین ملتزمان آستان سپهر آئین به افروختن شمع و چراغ و مشاعل سیمین و زرین، معسکر ظفر قرین را رشک نگارخانه چین و غیرت بهشت برین گردانیدند و مطبخیان در معسکر ظفر نشان دیگها بر بار نهاده آتش در زیر آنها افروختند تا از دور در نظرها چنان نماید که هر کس در معسکر ظفر شعار به کار خود مشغول است و رایت ظفر آیت در آن ولایت قصد اقامت دارد. پس از آن چابکدستان قوی بازو شتران بار بردار و اشتران برق رفتار را در زیر بار کشیده در رکاب همایون خسرو جسم اقتدار، گرم رفتار گردیدند. و چون بارانی و اتباع او از دور شمع و چراغ بسیار در موکب ظفر شعار مشاهده می‌نمودند در آن شب به خاطر آسوده در مهد آسایش و آرام غنودند و روز دیگر که شعشعه مهر انور، شمع و چراغ کواکب را از شبستان چرخ اخضر برچید و بر بارانی و اتباع او نهضت

خلد برین، متن، ص: ۹۱

شهریار عالی گهر ظاهر گردید نایره غضب آن بداختر شعله‌ور شده بر اثر خاقان بحر و بر به رسم ایلغار طریق تعاقب سر کرد و چون نزدیك به معسکر ظفر اثر رسید جانشین سریر جمشید و اسکندر، کثرت و عدت آن لشکر قیامت اثر را به نظر در نیاورده چون شیر نر و پلنگ مردم در، به صوب ایشان برگردید و پیشتر از آن که جگر- گوشه ذو الفقار را در معرکه کارزار صاعقه بار فرماید یا دست و بازو به خون کسی از آن طایفه غدار گشاید رعب و هراس بی‌قیاس سر راه بر آن گروه حق ناشناس گرفته آواره وادی مراجعت گردیدند و خورشید آسمان جلالت در ضمان امن و عافیت بر ولایت چخور سعد تابان شد و روزی چند در آن حدود به فراغت گذرانیده بیشتر از آن مصلحت اقامت در آن ولایت ندید و فضای دلگشای دقوزآلام «۱» را از غبار موکب جهان‌پیمای مشکسای گردانیده مصراع: ظفر ملازم و نصرت رفیق و بخت قرین، رخت اقامت به آن ولایت کشید.

ذکر وصول قراجه الیاس به کریاس گردون اساس و گوشمال ساکنان قلعه منتش به نیروی بازوی اقبال شهریار لشکرکش

چون صیت ظهور دولت بی‌زوال شاهی ظل اللهی در اقطار آفاق بلند آوازه گردید و شعشعه طلوع این مهر جهان افروز چون پرتو آفتاب عالمتاب از مشرق به مغرب رسید آنان که نسبت به این سلسله والا و خاندان معلی طریق عقیدت و اخلاص می‌سپردند از شش جهت هفت اقلیم از سر، قدم ساخته روی توجه به آستان کرامت نشان آوردند و هر کس را هوای دلگشای جانبازی در سر افتاد از چهار گوشه جهان، جبهه نیاز بر عتبه اقبال شهریار سرافراز نهاد. از آن جمله قراجه الیاس بود که از راه وفور ارادت و اخلاص با فوجی از صوفیان مرز و بوم روم متوجه کریاس گردون اساس و محرم کعبه

---

(۱)- در احسن التواریخ: «دوقوزاولم».

خلد برین، متن، ص: ۹۲

حاجات و قبله مرادات گردید و به اقدام سعی، طی نشیب و فراز آن راه دور و دراز را پیموده به مرحله شوره گل رسید و به عزم آن که روز دیگر در چخور سعد جبهه نیاز را به خاکبوس عتبه اقبال شهریار سرافراز رسانده در آن منزل اقامت گزید. از قضا بهادری مانند شعله سرکش موسوم به منتش در آن نواحی قلعه داشت و پیوسته قدم جرأت در طریق راهزنی می‌گذاشت و چون آتش به هر چه می‌رسید از خود می‌پنداشت. ناگاه خبر مرور و عبور قراجه الیاس و رفقای وی به آن حق‌ناشناس رسیده به رسم استعجال به استقبال ایشان اقبال نمود و از در دلجوئی و مردمی درآمده نخست ابواب ضیافت و میهمانی بر روی ایشان گشود و هر چند نفر از صوفیان را در منزلی فرود آورده پس از آن به جای خوان احسان، سفره شعله تیغ و برق سنان بر روی ایشان کشید و ملازمان خود را که از جمله راهزنان بودند به غارت و تاراج ایشان مأمور گردانید. و چون صوفیان دیدند که کار به کجا رسید ایشان نیز تیغ جرأت از نیام انتقام کشیدند و به قدر مقدور در دفع و رفع آن جماعت کوشیده به سعی بسیار، جان از آن ورطه به کنار و خود را به دربار آسمان کردار رسانیدند [۲۰].

و قراجه الیاس بعد از ادراك شرف تقبیل عتبه گردون اساس، شکوه آن حرامی حق‌ناشناس را معروض ایستادگان کریاس گردون- مماس گردانید.

چون پرتو این خبر به پیشگاه ضمیر انور تافت شعله غضب جهانسوزش که اشد نار الحجیم ابردها از آن حکایت می‌کند در اشتعال آمده با فوجی از شیرشکاران بیشه دلاوری به جانب حصار منتش خاکسار شتافت. و آن گمنام بعد از آن که از توجه شهریار گردون غلام خبردار شد مجال اقامت در آن ولایت ندیده قلعه را به معتمدان خود سپرد و قدم در وادی فرار نهاده جان از آن ورطه به سلامت بیرون برد. مقارن فرار آن غدار، ماهچه رایت ظفر شعار شهریار گردون وقار به هنگام دمیدن صبح نورانی چون آفتاب

انور از افق آن ولایت سر زد و شاه جم جاه با سپاه ظفرپناه به ظاهر آن

خلد برین، متن، ص: ۹۳

قلعه و حصار رسیده جنود سعادت ورود، دست جرأت به نهب و غارت گشودند و مردم حصار چون ابر بلا را بر آن دیار صاعقه‌بار دیدند جمعی به عزم فرار و گروهی به قصد گیرودار از آن حصار گردون آثار بیرون دویدند و قهرمان قهر، خاقان سکندرشان به قتل و غارت ایشان فرمان داده بسیاری از ایشان به آتش تیغ درخشان غازیان، خرمن زندگانی به باد داده بر خاک مذلت و هوان افتادند و بقیهٔ السیف شکسته و زخمدار روی آوارگی به وادی فرار و بیابان ادبار نهادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم نامتناهی از راه قاقزمان به صوب ترجان راهی گردیده از آنجا رخت اقامت به ییلاق ساروقایه «۱» و در آنجا قبه بارگاه فلک پیشگاه به اوج مهر و ماه پیوسته سپاه ظفرپناه خیام اقامت برافراختند.

و در آن مرغزار خلد آئین به عرض شهریار روی زمین رسید که در این نواحی خرسی مهیب قوی هیکل به مغاره‌ای خزیده و راهزن طریق آمد و شد مردم آن دیار گردیده. و چون پادشاهان عدالت شعار را دفع گزند از مردم هر دیار ناچار است شهریار شیر شکار به عزم دفع آن درنده مردم آزار بر سمند صبا رفتار سوار شده به جانب آن مغاره رایت اقتدار بر افراخت و سپاه ستاره شمار چون قریب به مغار آن راهزن بی‌زنهار رسیدند غلغله تهلیل و تکبیر به گوش فلک پیر رسانیدند و آن یادگار دب اکبر و آن بد شکل عفریت منظر از غلغله لشکر ظفر اثر جان به سر گردیده قدم از مغاره به در نهاد و مقارن آن نهنگ دریای وغا و پلنگ کهسار معرکه هیجا یعنی جگر- گوشه شیر خدا و نیروی بازوی خاندان اصطفا و ارتضا با آن که سنین عمر مبارکش در مدارج چهارده سرگرم اعتلا بود سمند جرأت و مرکب جلادت را به میدان جهانید و به یک چوبه تیر، کشتی سراپا لنگر هیکل آن عفریت منظر را به غرقاب فنا کشانید. و چون صوفیان صافی عقیدت و غازیان بهرام صولت در اثنای جانگزاری، کمانداری

---

(۱)- در احسن التواریخ: «ساروقیا».

خلد برین، متن، ص: ۹۴

چنان از شهریار روی زمین دیدند از اطراف و جوانب غلغله آفرین و تحسین به گوش چرخ برین رسانیدند. و روشنان عالم بالا که به عزم تماشا سر از دریچه این گنبد خضرا برآورده بودند بر آن دست و بازو آیت وَ إِنْ یَکادُ «۲» گذرانیدند.

و چون شهریار جهان بلائی چنان را از سر مردمان رفع نمود مدت دو ماه دیگر در آن مرغزار خلد آثار ابواب عشرت و شادمانی بر روی روزگار دولت پایدار گشوده پس از آن به صوب ارزنجان نهضت فرمود.

گفتار در ذکر عزیمت خاقان سکندر شان و شهریار اقلیم‌گیر جهان‌ستان به صوب ولایت شروان و بیان فتح منتش و غزو گرجستان

چون آفتاب دولت بلند اقبالی از مطلع جاه و جلال آغاز دمیدن کند نخستین درجه ارتفاع به ذروه کمالش آن بود که به هر جا توجه نماید ظفر و نصرت دو اسبه به استقبال موکب جاه و جلالش آید و هر گرهی که در رشته دولت پایدارش پدید آید آن عقده را به ناخن تدبیر رای صائب به اندک تاملی گشاید. مبین این مدعا و مصدق این دعوا صورت حال سعادت اشتمال این برگزیده درگاه لا یزال است که از آغاز طلیعه طلوع صبح اقبال و مبدأ اهتزاز ازاهیر بستان- سرای جاه و جلال، رایت عزیمت به هر طرف که افرازد سرهای گردنکشان را چون گوی در خم چوگان دست و پای اشهب گردون- خرام خود اندازد و به هر جانب که ادهم اقلیم‌گیری تازد جهانی را به نیروی بازوی جهان‌ستانی مسخر خود سازد. و با آن که این آفتاب فروزان از روزی که از افق گیلان تابان گردیده تا امروز که به

(۲)- آیه ۵۱، سوره قلم.

خلد برین، متن، ص: ۹۵

ارزنجان رسیده هر گامی در راه دولت بی‌زوالش کامی و هر قدمی در طریق برآمد آمالش مقام آرامی بوده اما پیشرس ثمر نهال سلطنت بی‌زوالش تسخیر ولایت شروان و اولین گوهر بحر جلالت و اقبالش فتح این دیار غرابت بنیان است. اگر ارباب اخبار، این فتح نامدار را طراز فتوحات سلاطین کامکار و خواقین گردون اقتدار شمرند به جا و اگر گوهرکشان لآلی آثار، جواهر زواهر خامه بدایع نگار را نثار نگارش این فتح غرایب اطوار نمایند سزاست.

بالجمله باعث بر تصمیم عزیمت این شهریار کشورستان به تسخیر ولایت شروان آن گردید که چون زمین ارزنجان از یمن ورود موکب مسعود به آسمان رسید در بهار سنه ست و تسع مائه معسکر ظفر نشان به نزول صوفیان و مریدان خاندان ولایت بنیان، غیرت گلزار جنان گردید و شمار غازیان استاجلو و شاملو و روملو و تکلو و ورساق و ذو القدر و قاجار و افشار و صوفیه قراجه داغ به هفت هزار انجامید و فرمان لازم الاذعان به نفاذ پیوست که جمعی از امرای عالی شان با سران و سروران سپاه ظفر نشان مطارحه نمایند که توجه رایت ظفر آیت به صوب کدام ولایت موافق مصلحت دولت ابد مدت است؟ امراء حسب الفرمان والا انجمن آرا شده سران سپاه و گردنکشان معسکر ظفرپناه را به مجلس مشورت طلب داشته فرمان جهان مطاع را با ایشان در میان گذاشتند و هر یک از ایشان را رای دوربین به راهی رفت و اندیشه مصلحت گزین طریقی پیش گرفت.

بعضی گفتند که اگر در ارزنجان قشلاق اتفاق افتد به صواب اقرب است، چه می‌شاید که بسیاری از صوفیان عقیدت کیش و مریدان صداقت اندیش در این زمستان به موکب ظفرنشان پیوندند. و گروهی بر زبان آوردند که مناسب آن است که در این زمستان رایت عزیمت به نیت غزا و جهاد به صوب ولایت قرقره افرازیم و نشیب و فراز آن دیار را پی سپر مراکب مواکب اقبال سازیم. فرقه‌ای دیگر قشلاق را در چخور سعد مناسب شمردند و طایفه‌ای از راه اندیشه رخت اقامت را به دیار بکر بردند. بعد از آن از جمله امراء خلیفهٔ-

خلد برین، متن، ص: ۹۶

الخلفا و حسین بیک لله اختلاف آرای سرداران لشکر ظفر لوا را به عرض اشرف اعلی رسانیده منتظر صدور فرمان گردیدند، و آن حضرت رای هیچیک از آن جماعت را صواب نشمرده بر زبان الهام بیان گذرانید که مصلحت دولت ابد مدت در آن است که تردد خاطر خود را به رای صوابنمای آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار خود یعنی ائمه اطهار- علیهم صلوات الله الملک الجبار- عرضه دارم و منتظر نفاذ فرمان ایشان باشم تا بدانچه اشاره فرمایند به تقدیم رسانم. روز دیگر که شعشعه خورشید انور بر بحر و بر تابان گردید خاقان بر و بحر، امرای بهرام قهر را به مجلس همایون طلب نمود و فرمود که شب گذشته به راهنمائی ارواح مقدسه پیشوایان شاهراه حق و یقین و امنای دین مبین یعنی ائمه معصومین- صلوات الله علیهم اجمعین- عزم توجه رایات ظفرقرین به صوب ولایت شروان جزم گردید و سروش غیبی مژده فتح ولایت شروان را به گوش هوش رسانید.

امراء این بشارت لاریبی را به مسامع سران و سروران سپاه ظفرپناه رسانیده غازیان جانفشان را آرزومند فتح شروان گردانیدند، و جنود ظفر ورود به طالع مسعود از ارزنجان به صوب شروان روان شدند. چون موکب ظفر قرین شهریار روی زمین به منزل پارسین «۱» رسید رای اصابت آئین چنین اقتضا نمود که به سنت سنیه خیر البریه- علیه الف الف تحیهٔ- افتتاح جهانستانی نخست به ادراک مثوبات غزا و جهاد فرموده پس از آن شاهباز عزیمت به صوب تسخیر ولایت شروان پرواز دهند. لاجرم خلفا بیک را با فوجی از عساکر ظفر نشان و موجی از دریای جلالت و شان به غزو گرجستان و تخریب بلاد و دیار آن بد مستان روان نمود. و ایشان بر حسب فرمان لازم الاذعان به دیار گرجستان درآمده بسیاری از آن بی‌دینان را معروض تیغ جهاد گردانیدند و با مساعی مشکور و خلد برین متن ۹۶ گفتار در ذکر عزیمت خاقان سکندر شان و شهریار اقلیم‌گیر جهان‌ستان به صوب ولایت شروان و بیان فتح منتش

و غزو گرجستان ..... ص : ۹۴

---

(۱)- در احسن التواریخ: «پاسین».

خلد برین، متن، ص: ۹۷

غنایم نامحصور به معسکر جاه و جلال باز گردیدند.

و چون فاتحه کتاب کشور ستانی، ادراک حصول موهبت جهاد گردید هم در آن اثنا الیاس بیک ایغور اوغلی را سردار و لشکرکش کرده با زمره‌ای از سپاه ظفرپناه به فتح قلعه منتش فرستاد. و چون خبر ورود امیر الیاس بی‌خوف و هراس به آن حصار گردون اساس رسید منتش دوباره یاغی دیگر باره از در قزاقی درآمده قلعه را به یکی از معتمدان خود سپرد و رایت هزیمت بر افراشته رخت اقامت از آن حصار بیرون برد و سپاه ظفر قرین به حوالی آن حصن حصین رسیده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند. و اقوام و متعلقان منتش کار قلعه‌داری را چون خاطر خود مشوش دیدند فریاد الامان به حصار فیروزه‌کار چرخ دوار رسانیدند و با تیغ و کفن به معسکر ظفر اثر آن سردار خصم افکن شتافته لطف او را عذرخواه جرایم خود ساختند.

و آن امیر صاحب تدبیر قلعه را به حیطه تسخیر آورده ابواب عفو و بخشایش بر روی متوطنان حصار منتش گشاد و رؤسا و سران ایشان را به آستان اقبال آشیان خاقان سکندر شأن و شهریار دور و زمان فرستاد و آن حضرت به نظر عفو و عاطفت در آن جماعت نگریسته کوتوالی و ضبط حصار منتش را به دستور سابق به ایشان کرامت فرمود و هر یک از اقوام و اقارب منتش را به خلاع فاخره مفتخر و مباهی و به صوب قلعه راهی گردانید. و چون ماهچه رایت آفتاب اشراق، سایه وصول به منزل اختاباد انداخت منتش را از کرایم احسان و انعام شهریار گردون غلام، شرف اعلام روی نموده به قصد احراز سعادت زمین بوس از سر، قدم ساخت [۲۱] و بعد از وصول به کعبه امانی و آمال، جبهه نیاز بر عتبه علیای کرامت و هدایت سوده عفو جرایم و زلات گذشته را از آن دریای عفو و احسان مسئلت نمود. شهریار خطابخش جرم‌پوش، جراید جرایم او را به زلال عفو و احسان سفیدروئی کرامت و از کردار ناهنجار وی فراموش فرموده از جامه خانه انعام عام، قامت قابلیتش را به تشریف خاص اختصاص داده به احسان، تاج زرنگار و کمر مرصع افسر

خلد برین، متن، ص: ۹۸

سربلندی بر سرش نهاد و محسود امرای عالی شان و سلاطین رفیع- مکان به جا و مقام خودش فرستاد.

گفتار در ذکر گذشتن شهریار خصم افکن و خاقان صف‌شکن از بحر پرشور و شر رود کر و ارس به امداد ناخدائی عنایت خدای فریادرس و عبور لشکر ظفر اثر خاقان بحر و بر از آن دریای پر شور و شر

کشتیبان سفینه وجود و ناخدای کشتی غیب و شهود- جل جلال قدسه- چون خواهد که زورق حیات کشتی‌نشینان دریای حادثات را به ساحل نجات رساند نخست بر افراختن بادبان اقتدار یکی از سلاطین روزگار را که همت بلند را با نیت ارجمند و شرف دودمان را با اعتلای شان و والائی نسب را با جلالت حسب و جرأت سرشار را با دولت بیدار یکجا جمع آورده باشد لنگر پابرجائی آن کشتی دریائی گرداند تا به میامن دستگیری سفینه اقبال آن ناخدای دریای سلطنت و جلال، متاع هستی و اسباب خداپرستی کافه خلایق از این بحر طوفانی به بندر امن و اطمینان رسد و آن اورنگ آرای سریر اقبال را به نوعی سرگرم پژوهش حال رعایا و زیردستان گرداند که اگر در پذیرائی امور کشور خدائی، راهش بر دریای آب و آتش افتد از آن نیندیشد و به موکب بلند اقبالی چون باد وزان از آن بگذرد.

مصدق این مقال صورت حال خجسته مآل این اورنگ آرای سریر سلطنت و جلال است که بعد از آن که از ارزنجان رایت عزیمت

به صوب شروان بر افراخت بیرام بیک قرامانی را با فوجی از مردم تکلو و ذو القدر پیشتر از موکب فتح و ظفر به ساحل دریای پرشور و شر رود ارس و کر روان ساخت و فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست

خلد برین، متن، ص: ۹۹

که از معبر قویین اولمی عبور و بر گذر قیری و قیلساقی مرور نموده هر معبری را که قابل عبور موکب منصور شناسند فوجی از لشکر ظفر اثر را به محافظت آن معبر قرار دارند تا شروانیان نتوانند که مانع گذشتن سپاه خصم افکن و لشکر دشمن‌شکن گردند.

بیرام بیک به مقتضای فرمان چون سیل شتابان به جانب آن دریای جوشان و بحر خروشان روان شده چون هیچیک از آن گذرها را در خور عبور موکب منصور ندید غریق دریای تفکر گردید و هر چند خواست که زورق اندیشه را در بحر فکرت، بادبان بر افراخته معبری به جهت عبور لشکر منصور معین سازد باد مرادی نوزید و فکرش به جائی نرسید. عاقبت مصلحت در آن دید که جنود مسعود منقسم به دو قسم شده در موضع اتصال هر دو رود از دو جانب فرود آیند و به تهیه اسباب عبور از آن بحرین پر شر و شور قیام نمایند. سپاه ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده جمعی به فکر ترتیب کشتی و سفینه اوفتادند و زمره‌ای دل بر سامان کلک و زورق و امثال آن نهادند و هر کس را در تعیین معبر، خیالی در سر افتاده بود که ناگاه شعشعه طلوع نیر عالم افروز الویه اقبال از افق جلال فروزان گردید، و آن گرامی گوهر دریای جهانگشائی به ساحل آن بحر جوشان رسید.

و چون بر اندیشه دور و دراز غازیان سرافراز از ساختن کشتی و امثال آن آگهی یافت چون باد مراد به جانب دریا شتافت و سمند صرصر تک را به جای زورق و کلک در آن بحر پر شور و شر شناور ساخت، و چون باد بهار که بر ساحت گلزار گذرد از آن دریای خونخوار در ضمان حفظ و تأیید پروردگار گذشته مانند گوهر آبدار از آن بحر ذخار به کنار آمد. و سپاه ظفر قرین که از بهر عبور از آن دریای پرشور در بحر اندیشه کشتی‌نشین بودند چون گوهر مقصود خود را مانند باد مراد در دریا مشاهده نمودند بر اثر آن ناخدای سفینه فتح و ظفر، مرکبان را در دریا شناور کرده به سلامت از آن بحر پرشور و شر به در آمدند. ظهور این امر غیر مقدور اگر چه در نظر کوته نظران جهان خرد مستبعد نمود اما در دیده ارباب دید

خلد برین، متن، ص: ۱۰۰

چون یگانه گوهر دریای فتح و فتوح به منطوق خبر صدق اثر مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح کشتی رستگاری جهانی از غرقاب هلاک بود چندان بدیع و غریب ننمود.

بالجمله بعد از عبور شاه و سپاه از آن بحر ناآشنا با شنا روز دیگر که زورق زرین مهر انور در دریای چرخ اخضر شناور شد خاقان بحر و بر و شهریار هفت کشور به عزم رزم خصم کینه‌ور، تیغ جهانگشائی بر کمر و افسر اقلیم‌ستانی بر سر از ساحل آن بحر پر- شور و شر کوچ و از دو آب دیگر که هر یک از آن دریای پر خوف و خطر کمتر نبود عبور فرمود و چون در عرض راه به عرض ایستادگان درگاه خلایق پناه رسید که اهالی شکی را در نماز اطاعت شهریار سرافراز، شکی در خاطر به هم رسیده سر از سجده آستان گردون شان پیچیده‌اند لاجرم فوجی از اطاعت پیشگان محراب اطاعت به اشاره ابروی تیغ، آن جماعت بی‌عاقبت را از سهوی که کرده بودند خبردار نمودند، و چون آتش سوزان و برق درخشان با تیغ و سنان بر آن گروه نافرمان تاخته بسیاری از آن سرکشان را از لباس حیات عریان ساختند.

در اثنای این گیرودار یکی از منهیان که به جهت تحقیق اخبار به جانب شروان روان شده بود بر مرکب ایلغار سوار به دربار آسمان کردار رسیده به عرض رسانید که بخار پندار نه چنان در کاخ دماغ فرخ یسار جایگیر آمده که ازاله آن جز با یارج تیغ غازیان کشورگیر صورت‌پذیر تواند گردید چه در حین رسیدن خبر توجه خاقان بحر و بر به آن کشور، بلند پروازی سر کرده با مجلسیان خود گفته بود که اگر آن سرور به این بوم و برآید هر آینه از لشکر این کشور بدو آن رسد که به پدر وی رسیده بود. خسرو دادگر از این خبر بیشتر از پیشتر به کین آن بد اختر کمر بسته رایت ظفر پیکر به صوب کلید گیلان بر افراخت وصیت جهانگشائی

را در اطراف جهان به تخصیص مملکت شروان بلند آوازه ساخت. و در آن منزل به عرض شهریار دریا دل رسید که فرخ یسار با لشکر بی‌شمار به

خلد برین، متن، ص: ۱۰۱

عزم گیرودار در پای قلعه نشسته و ابواب صلح و صلاح و فوز و فلاح را بر روی خود بسته، بنابر این شهریار زمین و زمان از راه شیریان عازم گوشمال آن زیاده سر نادان گشت و در اثنای راه یکی از ملتزمان موکب والا را که موسوم به قلی بیک و ملقب به حبش- میرزا بود به صوب قصبه شیریان روان نمود که اهالی آنجا را از سطوت سرپنجه بازوی اقلیم‌گشا مطمئن ساخته مژده امن و امان به ایشان رساند. حبش میرزا به فرمان والا- بادیه‌پیما گشته ساکنان آنجا را از بأس و سطوت سپاه مظفر لوا ایمن و مطمئن گردانید.

و رایت ظفر آیت شهریار گردون بسطت در اثنای طی مسافت بر سر راهی که سالك آن به شماخی می‌رسید به بلدی رای رزین، عنان عزیمت را از صوب شیریان به جانب شماخی و شروان معطوف گردانید. و چون ماهچه رایت ظفر آیت بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند بنا بر آن که عموم سکنه و متوطنین آن دیار فرار بر قرار اختیار کرده رخت اقامت به ولایات دور دست و قلل جبال سپهر تمثال کشیده بودند بیش از دو روز اعلام گیتی فروز در آن ولایت اقامت ننمود.

و چون در آن اثنا به عرض شهریار مظفر لوا رسید که فرخ- یسار با خیل و سپاه بیرون از اندازه شمار در بیشه‌ای که فی ما بین قلعه گلستان و حصار بیقرد «۱» واقع است قرار و استقرار دارد و اطراف معسکر خود را به چپر و امثال آن استحکام داده شهریار عالی مقدار به عزم رزم فرخ یسار نابکار رایت اقتدار بر افراخته موضع جبانی را معسکر ظفر شعار ساخت.

---

(۱)- در متن: «بیفرده».

خلد برین، متن، ص: ۱۰۲

گفتار در بیان محاربه خاقان سکندر شان با فرخ یسار والی شروان و ظفر یافتن بر وی به تایید پادشاه پادشاهان

سبحان من له العظمهٔ و الکبریا که چون به منطوق کریمه تُؤْتِی- الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ «۱» قامت قابلیت سعادتمندی را از جامه خانه انعام عام خود به تشریف والای سلطنت و تاجداری بیاراید نخست به کلید عنایت بی‌غایت، ابواب حصول کام و وصول به اعلی درجه مرام را بر روی دولت ابد مدتش بگشاید، و چون به مصدوقه وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ «۲» وقت آن رسد که افسر سروری را از سر ستمگری شقاوت- اثر برگرفته از لباس جهانبانیش عریان گرداند صورت زوال دولت و اقبالش در آینه ظهور و اظهار به وی نماید. از اینجاست که چون آفتاب تیغ کشد شب تیره سپر اندازد و چون خسرو خاور به میدان آسمان تازد سپاه کواکب را منهزم و پریشان سازد. بنابر این چون نیر جهان افروز سلطنت بی‌زوال این شهریار مرتضوی خصال از افق جاه و جلال طالع شد کوکب اقبال بسیاری از پادشاهان والا شان روی به مغرب زوال نهاد، و چون معمار قضا به تأسیس بنیان دولتسرای این دولت والا پرداخت قصر شوکت انبوهی از فرمانـدهان جهان را ویران ساخت. از آن جمله انهدام قصر شوکت و اقتدار شروانشاه بود که در مبادی طلوع نیر جهان‌افروز اقبال بی‌زوال این اورنگ‌آرای سریر اقبال روی نمود.

تفصیل این اجمال آن که چون ماهچه رایت ظفر آیت شهریار خورشید منزلت گردون بسطت بر ولایت شروان پرتو جهان‌ستانی افکنده موضع جبانی مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و خبر قرب ورود پادشاه دین پناه به شروانشاه رسید رعب و هراس به نوعی بر

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

(۲)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۱۰۳

وی هجوم آورد که بی‌اختیار سررشته تدبیر از کفش بیرون رفت و از بیشه‌ای که در میان قلعه گلستان و حصار بیقرد واقع و به حصانت و استحکام معروف و مقام اقامتش بود بی‌سببی به صوب قلعه گلستان نقل مکان نمود و قائد قضا، عنان مرکب ادبارش را گرفته بی‌اختیار به موضع جبانی که محل نزول موکب همایون بود رسانید. و چون شهریار صاحب تأیید از قرب [۲۲] ورود وی خبردار گردید به دمیدن صبح فیروزی از مطلع عالم‌افروزی امیدوار به تعبیه و تسویه سپاه ظفر شعار که شمار ایشان در آن اوان به هفت هزار می‌رسید پرداخت. شروانشاه نیز از راه اضطرار با هشت هزار سوار و شش هزار پیاده که در موکب ادبار داشت بر فراز پشته برآمده رایت تسویه صفوف و تعبیه لشکر برافراشت. بعد از تسویه صفوف و آراستگی هر دو سپاه که گرد و غبار از معرکه کارزار به سقائی ابر آزاری و فراشی باد بهاری برخاست و ساحت میدان را پرچم رنگارنگ الویه و اعلام معرکه ننگ و نام چون صحن گلستان بیاراست از جانبین غریو کوس و نفیر کرنای و جوش و خروش مبارزان نبرد آزمای به گوش چرخ آبنوس رسید، و مراکب باد رفتار در زیر ران شیرشکاران بیشه گیرودار، گرم رفتار گردید، و از گرد و غبار معرکه کارزار آسمانی دیگر پدیدار گشت و غلغله گیرو دار و ولوله بگیر و مگذار از اوج سپهر دوار در گذشت مبارزان بهرام انتقام و بهادران معرکه ننگ و نام، سمند جرأت و جلادت به میدان کین تاختند و دلیران جنگجوی از های و هوی دلاورانه زلزله در زمان و زمین انداختند. تیغ مغفر شکاف به قصد ترک و تارک گردنفرازان میدان مصاف از غلاف برآمد و اژدهای سنان به طعن پیر و جوان، زبان آتش افشان دراز کرد. خدنگ فیروز جنگ از چله‌خانه کمان روی به معرکه میدان نهاد و کمان گوشه‌گیر به اشاره گوشه ابرو، عقاب تیر را در فضای هوا پرواز داد. کمند شست خم، سرهای گردنکشان میدان را در دام پیچ و تاب گرفتار کرد و سپر فراخ دامن از دست تیغ مبارزان صف شکن، گریبان چاک زد.

خلد برین، متن، ص: ۱۰۴

شیرشکاران موکب ظفرنشان، سپر تأیید الهی بر سر، تیغ جهاد از نیام اعتقاد بر کشیده سمند جرأت بر فراز پشته دوانیدند و بهادران سپاه شروان با تیر و کمان از فراز پشته عازم نشیب گردیدند.

باران تیر از سحاب کمان شروانیان به مثابهی باریدن گرفت که از سهم سهام خون‌آشام ایشان مریخ خنجر گذار، سپر آفتاب را بر سر کشید و شعله تیغ و سنان غازیان جانفشان به نوعی سر به ثریا کشید که شرار آن به خرمن مهر و ماه رسید.

و چون رسمی است دیرین که گلچین تا سرزنش از خار جفا نبیند به کام دل از گلبن مراد، گل نچیند بنا بر این سپاه ظفر قرین پادشاه روی زمین که چون دعای مستجاب میل به فراز داشتند از تیرباران پیادگان لشکر شروان که چون قضای آسمان عزم نشیب داشتند به هم برآمد و شروانشاه خیره شده با سواران سپاه به یکبار بر لشکر ظفرپناه حمله آورد و پیادگان لشکر شروان در زیر دست و پای ستوران به حال خود درمانده کمانداری را بر طاق نسیان نهادند و شیرشکاران بیشه جنگ از آسیب خدنگ تیزآهنگ نجات یافته با تیغ و سنان چون آتش سوزان و برق فروزان به جانب دشمنان شتافتند، و سپاه ظفر مآل از اصابه عین الکمال فارغ بال به اشتعال نایره قتال و جدال اقبال نمودند. شروانیان نیز به قدر طاقت و توان در آن بازار جان، پای ثبات افشرده دست به استعمال تیغ و سنان و تیر و کمان و امثال آن گشودند. سرهای سروران چون گوی در زیر دست و پای چوگان مثال مرکبان غلطان شد و تنهای گردنفرازان از زخم عمود گران سنگ بهادران فیروز جنگ، بی‌منت بیل و کلنگ در خاک نهان گردید. و بنا بر آن که تا آفتاب تیغ نکشد سپاه شب تیره پشت ننماید فرار آن گروه برگشته روزگار را حمله شهریار شیرشکار در کار بود.

در اثنای آن گیرودار پادشاه سپهر اقتدار، فرزند رشید ذو الفقار را از نیام انتقام برکشیده چون شیر عرین و ببر خشمگین با فوجی از

دلاوران لشکر ظفر قرین بر آن طایفه بی‌دین حمله آورد

خلد برین، متن، ص: ۱۰۵

و به نیروی بازوی شجاعت و زور سرپنجه دست ولایت، زلزله در زمین و زمان افکنده عاقبت چون پشه ناتوان را در پیش حمله باد وزان و مور ضعیف را در برابر حشمت سلیمان پای ثبات و قرار پایدار نمی‌ماند شروانیان پیش تیغ ذو الفقار پیکر خاقان بحر و بر سپر انداختند کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ «۱» به حال تباه و روز سیاه، مرکب اضطرار به وادی فرار تاختند و نسیم فرح افزای فتح و فیروزی از مهب تأیید الهی بر پرچم اعلام ظفر جام شاهنشاهی وزید و طنطنه کوس سلطنت جهانگشائی و آوازه بأس و سطوت اعلی حضرت شاهی ظل اللهی به شش جهت هفت اقلیم رسید. و چون نسیم عنایت بی‌غایت، خاک نکبت در دیده شروانشاه و سران سپاه او پاشید بسیاری از ایشان در معرکه به تیغ غازیان جان سپردند و بقیهٔ السیف که مجروح و زخمدار طریق فرار پیمودند بیشتر ایشان به آن زخمهای کاری از دست اجل جان نبردند. و شروانشاه که به حال تباه و روز سیاه گریزان عزم آن داشت که خود را به حصار بیقرد رساند جمعی از عساکر ظفر مآل که تعاقب فراریان می‌نمودند در حوالی قلعه به وی رسیدند و غافل از آن که آن روسیاه شروانشاه است به جای آحاد لشکر و سپاه از مرکب جلال و جاهش پیاده کرده سرش را از تن جدا ساختند و با سرهای دیگر در پای سمند صبا خرام شهریار گردون غلام انداختند و روز دیگر که شناختن اسب و یراقش در معسکر ظفر اثر از کشته شدن وی خبر داد قهرمان قهر، حکم به احراق وی فرموده جسد خبیثش را با سر پیوند داده بسوختند و از سرهای گردنکشان شروان که سر در سر زیاده‌سری کرده به آستان گردون‌شان شتافته بودند منارها ساختند.

چون خاطر خطیر کیمیا تأثیر خاقان کشورگیر از رهگذر سرکشی شروانشاه روسیاه و سپاه وی اطمینان یافت در همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه را به اوج مهر و ماه افراخت و

---

(۱)- سوره مدثر، آیه ۵۰.

خلد برین، متن، ص: ۱۰۶

فرمان والاـ به آراستن مجلس شاهانه و بزم خسروانه به نفاذ پیوسته امراء و مقربان درگاه جای به جا فراخور قدر و مرتبه بر مسند عزت نشستند و غازیان جانفشان و شیرشکاران معرکه میدان فوج فوج به شرف سجده و سعادت پای بوس مشرف شده به جلدو و جایزه سربازی به نوازشات گوناگون سرافرازی می‌یافتند، و تا سه روز هر روز آن آفتاب گیتی‌فروز از افق آن محفل خلد مشاکل طالع شده سایه تفقد و دلجوئی بر سر فدویان جان نثار و غازیان جلادت آثار می‌انداخت و دامن آرزوی ایشان را به انواع انعام و احسان، رشک گریبان بحر و کان می‌ساخت. بعد از انقضای آن سه روز که خاطر قدس مناظر خاقان بلند اقبال از پژوهش حال عساکر ظفر مآل فارغ گردید پیشکاران دولت ابد مدت، الویه دولت و اعلام فتح و نصرت را به صوب شماخی حرکت دادند. و چون خبر قرب وصول خاقان بحر و بر به ساکنان و متوطنان آن کشور رسید سادات عظام و علمای اعلام و قضات اسلام و کافه طبقات انام به استقبال رایات جاه و جلال استعجال نموده از دل و جان، دست و زبان به نثار و مبارکباد گشادند.

و بعد از آن که آن بلده فاخره از فر طلعت همایون، رشک فرمای گنبد گردون گردید به مسامع جلال رسید که فرزند رشید شروانشاه که موسوم به شیخ ابراهیم و ملقب به شیخشاه است و در روز جنگ در اثنای گیرودار از معرکه کارزار فرار اختیار نموده اکنون در شهر نو که در کنار دریا واقع است قرار و استقرار دارد و به خیال محال زیاده‌سری و اندیشه دور از کار سروری، لشکری از فراریان معرکه جنگ و حشری از بی‌سر و پایان کشور نام و ننگ بر سر خود جمع آورده عزم آن دارد که پای جرأت از حد ادب فرا گذارد. بنابر- این شهریار روی زمین خلفا بیک را با فوجی از سپاه جلادت آئین، پیشرو موکب ظفر قرین فرموده بر سر شیخشاه روان نمود. و متعاقب جنود مسعود، رایات ظفر ورود نیز به آن صوب نهضت فرموده ابواب رعب و هراس بر روی شیخشاه گشود. و

چون خبر قرب وصول خاقان

خلد برین، متن، ص: ۱۰۷

بحر و بر در آن کشور شیوع یافت شیخشاه چاره کار خود را منحصر در فرار دیده با اتباع و اشیاع، کشتی‌نشین دریای هزیمت گردید و عنان بادبان سفینه نجات خود را به دست باد مراد داده خود را به گیلان رسانید.

چون خبر فرار شیخشاه به خلفا بیک و سایر سران و سروران سپاه ظفرپناه رسید به تعجیل متوجه شهر نو گردیدند، و روز دیگر بر اثر ایشان ماهچه رایت ظفر آیت پرتو وصول بر ساحت آن ولایت انداخته منزل شیخشاه را دار کرامت و دولتسرای استقامت ساخت.

و اهالی و اکابر شهر نو که به هنگام ورود امراء از در اطاعت و انقیاد درآمده سالک طریق فرمانبرداری شده بودند با پیشکشهای سزاوار به دربار آسمان کردار شتافته به وساطت خلفا بیک به نظر کیمیا اثر رسانیده کلانتران ایشان به انعام تاج وهاج و خلع فاخره سرافراز گردیدند. و بعد از چند روز شهریار دوست نواز دشمن گداز خلفا بیک را به حکومت شهر نو مباهی و سرافراز ساخته به عزم قشلاق، رایت ظفر آیت به صوب محمود آباد بر افراخت. در آنجا به عرض ایستادگان درگاه فلک پیشگاه رسید که قلعه‌داران حصار باکو که طایفه‌ای بدخو و گروهی جنگجویند به حصانت قلعه و متانت حصار و تهیه آلات حرب و پیکار مستظهر و امیدوار پشت بر دیوار نافرمانی داده ابواب مخالفت بر روی اولیای دولت ابد مدت گشاده‌اند و چنانچه باید از عهده خراجگزاری و فرمانبرداری بیرون نمی‌آیند.

از شنیدن این خبر آتش خشم جهانسوز خاقان بحر و بر شعله‌ور شده فرمان والا- به نفاذ پیوست که از امرای عظام محمد بیک استاجلو و الیاس بیک ایغور اوغلی خنسلو با فوجی از غازیان شیر صولت جنگجو به جانب باکو روان شده در تسخیر حصار و گوشمال ارباب تمرد و انکار لوازم سعی و اهتمام به تقدیم رسانند. امراء به فرمان والا به صوب مقصد روان شده چون به پای آن قلعه فلک شکوه رسیدند حصاری دیدند سر به حصار استوار چرخ دوار افراشته و پای متانت و استحکام بر دوش گاو زمین گذاشته.

درباره بروجش کریمه

خلد برین، متن، ص: ۱۰۸

وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ «۱» آیتی و از ارتفاع دیوارش فصیل گردون و سد اسکندر کنایتی. از سه طرف دریائی ژرف قائم مقام خندقش گشته، از یک جانب [۲۳] که متصل به صحراست عمق خندقش از تحت الثری گذشته.

القصه امرای عالی شان با عساکر ظفر نشان حسب الفرمان قضا جریان آن قلعه فلک شان را دایره سان در میان گرفتند و به اهتمام بیش از پیش طریق محاصره و محاربه پیش گرفته آغاز تسخیر حصار نمودند. و محصوران از بیم جان در برج و باره حصار پای ثبات و قرار افشرده دست به انداختن تیر و سنگ برآوردند و لشکر ظفر شعار هر روز که آفتاب گیتی فروز بر سبز خنگ فلک سوار می‌شد سپر جرأت و جلادت بر سر کشیده با اسباب قلعه گشائی به پای حصار می‌شتافتند و تا زمانی که خسرو انجم از فراز این سبز طارم، عازم نهانخانه مغرب می‌شد دست از داروگیر انداختن ناوک و تیر برنمی‌داشتند. و بنا بر آن که تسخیر این قلعه فلک مثال به قتال و جدال در نظر احتمال محال می‌نمود و کلید فتح الباب آن در کف اقبال شهریار بی‌شبه و همال بود بعد از چند روز ماهچه رایت سلطنت و جلال پرتو قلعه‌گشائی بر ساحت آن دیار افکنده موکب همایون به اردوی امراء ملحق گردید. و چون پیوسته پیشنهاد خاطر و الا آن بود که کافه برایا در مهاد امن و امان آسوده و از دست‌انداز نوایب دوران بر کران بوده باشند نخست بر آینه ضمیر الهام تخمیر عکس‌پذیر گردید که به رشحات زلال مواعظ و نصایح سودمند، آن غنودگان خواب غفلت را که متانت حصار و حصانت دیوار، پرده دیده آگهی ایشان شده شرف انتباه و بیداری کرامت کند شاید که به نظر عاقبت‌بین در چیره‌دستی قدرت قاهره نگریسته از در اطاعت و فرمان‌پذیری درآیند و ابواب قتل و غارت عساکر ظفر مآل را بر روی جان و مال و اهل و عیال خود نگشایند. لاجرم محرمی را به قلعه

(۱)- سوره بروج، آیه ۱.

خلد برین، متن، ص: ۱۰۹

نزد زوجه غازی بیک که ولد فرخ یسار والی شروان و حاکم آن ولایت بود و در غیبت زوج خود به حکومت قلعه قیام داشت فرستاد که آن نامرد را به نصایح و مواعظ بلیغه سالک شاهراه فرمانبرداری گرداند. و چون مقدر و مقرر آن بود که ابواب مغلقه آن حصار خیبر- آثار به مقالید سیف و سنان سپاه نصرت شعار جگر گوشه صاحب ذو الفقار گشوده گردد آن کم خرد ناقص عقل، فرستاده را به قتل رسانید. و بعد از آن ابو الفتاح بیک نامی که از قبل غازی بیک داروغه باکو بود از راه خیرخواهی نزد آن مغروره پر فن رفته آغاز نصیحت و گفتگو نمود. و چون استظهار مردم آن دیار به حصانت قلعه و متانت دیوار بیشتر از آن بود که به امثال این مقال، ترک عناد و استکبار نمایند آن بیگناه را نیز بر اثر فرستاده شاه جمجاه به راه انداختند.

چون اخبار مذکوره به مسامع علیه خاقان گردون اقتدار رسید از شدت غضب چون آتش برافروخت و چون دریا به جوش آمد و پرتو اهتمام بر تسخیر آن حصار استوار انداخته شیر شکاران بیشه گیر و دار را به تسخیر آن قلعه سپهر آثار مأمور ساخت. و حکم لازم- الاتباع به نفاذ پیوست که طایفه‌ای از عساکر ظفر مآل به اشتعال نیران قتال و جدال اشتغال نموده گروهی دیگر به دستیاری تیشه و تیر راههای پهناور از نقب و جو به جهت مرور و عبور لشکر ظفر اثر در زیر زمین بگشایند. حسب الفرمان قضا جریان گروهی از فرمان پذیران به افروختن آتش جنگ و افروختن رایت نام و ننگ آهنگ و فوجی به دستیاری بیل و کلنگ به کندن نقب و جو رخنه در دل سنگ کردند. آنان که به نقب و جو شاهراه فتح و ظفر می‌گشودند در اثنای چابکدستی قطعه سنگی به مسافت فرسنگی سر راه بر ایشان گرفت و غازیان جان سخت به نیروی بازوی جلادت، اجزای آن کوهپاره را به سرکه تند متلاشی ساخته آن سنگ را از سر راه خود دور انداختند و از این رهگذر یکی از بروج آن قلعه سپهر منظر که با فلک البروج دعوی سرافرازی می‌نمود جبین افتادگی بر زمین

خلد برین، متن، ص: ۱۱۰

خاکساری سود و راهی پهناور به جهت عبور و مرور مقدمه لشکر فتح و ظفر در نظر جلوه‌گر گشت. با وجود شکستی چنین، محصورین آن رخنه را به نمد آلاچوق و امثال آن انباشته سه روز دیگر سر در سر قلعه داری کردند و مانند چراغی که به هنگام مردن خانه روشن کند سد آن رخنه را باعث گشاد کار خود شمرده از بالای حصار آغاز گیر و دار کردند. و غازیان معسکر ظفرنشان را از جرأت و جلادت ایشان آتش غیرت شعله‌ور شد و به یکبار از در یورش درآمده چون سیل بهار روی به آن کهن دیوار نهادند و به فرمان والا به انباشتن خندق پرداخته به ریختن خاک و سنگ، آن بحر عمیق را سرکوب حصار ساختند و پس از آن به نیروی اقبال بی‌زوال شاهی بل به فضل و مرحمت نامتناهی الهی ابواب آن قلعه آسمان پیوند را که دست اقتدار سلاطین روزگار به دامن خاکریز آن نمی‌رسید به مقالید سیف و سنان بر روی دولت ابد مدت گشادند تا باعث عبرت دیگران و سبب گوشمال سایر زیاده سران شود. به شعله تیغ درخشان خرمن حیات بسیاری از آن خون گرفتگان را بر باد دادند. و چون اهالی و اعیان قلعه دیدند که کار مستحفظان حصار به کجا رسید هفتاد کس از ایشان قرآن مجید و فرقان حمید را شفاعتخواه گناه خود ساخته مصاحف بر کف دست از دل و جان فریاد الامان به ایوان کیوان و هزار تومان به رسم خونبها به خزانه عامره رسانیدند. و شهریار خطابخش جرم‌پوش ذیل عفو و اغماض بر جرایم ایشان پوشیده از گفتار و کردار آن جماعت فراموش کرد.

و چون امیر خلیل الله پدر شروانشاه به تیغ جرأت باعث شهادت حضرت ولایت منقبت سلطان جنید شده بود صوفیان دودمان علیه صفویه قبر وی را شکافته آنچه از جسد خبیث و استخوانهای پوسیده او یافتند بر آتش زده بسوختند تا بر عالمیان، مزد آن کار نمایان عیان گردد. به هنگام نبش قبر آن غدار، سیم و زر بسیار در مدفن آن ظالم جفاکار، فتوح روزگار غازیان ظفر شعار گردید.

القصه بعد از تسخیر قلعه بادکوبه خاقان سکندر شان عنان

خلد برین، متن، ص: ۱۱۱

عزیمت به صوب قلعه گلستان منعطف گردانیده مقرر فرمود که خلفا بیک خزاین و دفاین سلاطین شروان را که در قلعه بادکوبه مخزون و مذخر بود نقل خزانه عامره نماید. خدمتش به فرموده عمل نموده مجموع آن نقود و اجناس را روانه کریاس گردون مماس نمود و بعد از انجام مهام مرجوعه به درگاه جهان‌پناه شتافته به مزید عنایت و احسان اختصاص یافت.

گفتار در ذکر بواعث فسخ عزیمت تسخیر قلعه گلستان و بیان توجه شهریار زمین و زمان به صوب مملکت آذربایجان

چون در اثنای محاصره حصار باکو به مسامع علیه شهریار جنگجو رسیده بود که بسیاری از فراریان لشکر شروان گریزان خود را به قلعه گلستان رسانیده در آن حصار سپهر اقتدار متحصن گردیده‌اند لاجرم بعد از آن که خاطر خطیر خاقان کشورگیر از تسخیر حصار باکو فراغت یافت به عزم گوشمال آن سرکشان گریز پا عنان عزیمت به صوب قلعه گلستان تاخت. و چون قبه بارگاه سلطنت و جلال در حوالی آن قلعه سپهر تمثال به اوج مهر و ماه افراخته گردید بنا بر عادت مستمره عطوفت ذاتی و مرحمت جبلی که مبادا به غفلت، موری [پی] سپر مراکب مواکب جهانگشای گردد یکی از ملتزمان عتبه علیا را به آن حصار فلک‌فرسا فرستاد تا به تخویف و انذار ساکنان حصار پرداخته آن گروه زیاده سر را از در اطاعت و فرمان- پذیری درآورد. اهالی قلعه گلستان، مقدم فرستاده را گرامی شمرده به ایستادگان آستان جلال پیغام دادند که هرگاه قلعه سرخاب و قلعه بیقرد که در تصرف غازی بیک و پسر او استقرار دارد به تصرف اولیای دولت پایدار درآید ما نیز به طوع و رغبت قلعه را سپرده قدم در دایره فرمانبرداری می‌گذاریم.

خلد برین، متن، ص: ۱۱۲

و بنا بر آن که چمن‌آرایان گلشن سلطنت و اقتدار نظر به گلزار همیشه بهار سلطنت پایدار، فتح قلعه گلستان را برگ سبزی بیش نمی‌شمردند و مقدور و مقرر شده بود که این تازه نهال گلستان جاه و جلال در آغاز بهار کامرانی و اول فروردین جهانستانی، گلهای رنگارنگ حصول آمال و امانی از تسخیر مملکت آذربایجان به کام دل چیند لاجرم در اثنای محاصره قلعه گلستان امری چند به وقوع انجامید که باعث فسخ عزیمت تسخیر قلعه گلستان و سبب توجه به صوب صواب آذربایجان گردید. از آن جمله آن که روزی در اثنای محاصره حصار، خاقان جم اقتدار نزدیک به قلعه در پای درختی تنها نشسته به تماشای آن قلعه فلک‌فرسا مشغول بود. مقارن آن شخصی به نظر انور درآمد که سر از حصار برآورده به اشاره عجز و نیاز خود را ظاهر می‌سازد و به آن سرور اظهار می‌کند که در این وقت از تسخیر قلعه گلستان بگذر و روی توجه به تسخیر مملکت دیگر آور. بنابر این از این رهگذر فی الجمله تزلزلی در ارکان عزیمت شهریار رعیت‌پرور به هم رسیده دست اهتمام از تسخیر حصار برداشت.

دیگر آن که در آن روزها شبی بیداردلی در خواب دید که شخصی از مردم قلعه گلستان به وی می‌گوید که این گرامی گوهر بحر هدایت و کرامت که اکنون چندین مبالغه در تسخیر قلعه گلستان دارد مگر به خاطر ندارد که به هنگام عبور از دریای پرشور رود ارس و کر با خدای خود شرط کرده بود که اگر بر ولایت شروان و شروانشاه ظفر یابد ساکنان قلعه گلستان را مشمول عواطف بی‌کران گرداند و از هیچ راه آسیبی به ایشان نرساند؟ روز دیگر آن بیدار دل‌آگاه صورت واقعه را به عرض پادشاه عالم‌پناه رسانیده شهریار بیدار را از خواب خود خبردار گردانید و آن سرور خواب وی را رؤیای صالحه شمرده فرمود که آنچه در خواب به تو گفته‌اند من در حین عبور از آب با خود قرار داده بودم که بعد از فتح شروان، ساکنان قلعه گلستان را منظور نظر عاطفت و احسان داشته از هیچ رهگذر

خلد برین، متن، ص: ۱۱۳

آسیبی به ایشان نرسانم و تا امروز آن راز سربسته که به هیچکس اظهار آن نکرده بودم از آینه خاطر محو شده بود اکنون از پای این

قلعه کوچ می‌نمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی ساکنان قلعه گلستان نمی گشایم.

بعد از وقوع این وقایع با آن که شهریار روی زمین، منظور نظر حق‌بین آن داشت که نسیم‌آسا از آن گلستان به جانب دیگر [۲۴] روان شود اما حرکت از آن ولایت را به مشورت امرای صایب اندیشه و امنای کرامت پیشه موقوف فرموده بود که رایت ظفر آیت به هر راهی که مصلحت ایشان باشد حرکت کند. از قضا در آن اثناء بی‌منت مشورت امراء و مصلحت امناء یکی از راهنمایان شاهراه هدی و دستگیران از پا افتادگی روز جزا- علیهم التحیهٔ و الثناء- در عالم رؤیا به خاقان مظفر لوا اشاره فرمودند که از پای قلعه گلستان برخاسته عنان عزیمت به صوب آذربایجان معطوف سازد و به نیروی بازوی اقلیم‌گیری و زور سرپنجه جهانگشائی کمند تسخیر بر کنگره قلاع و دیار آن ولایت اندازد. لاجرم صباح روز دیگر که آفتاب انجم حشم سر از بالین افق برداشته، دیده جهان‌بین از خواب احتجاب بگشود شهریار بیداردل، ارکان دولت قاهره و امرای عالی- شان را به مجلس بهشت آئین احضار فرمود و حسین بیک لله و ابدال بیک دده و محمد بیک استاجلو و عبدی بیک شاملو و خادم بیک و سایر امرای نامدار به دربار سپهر مدار شتافته به سعادت دریافت خدمت استسعاد یافتند.

بعد از جمعیت امراء خاقان مظفر لوا به ایشان خطاب فرمود که مملکت آذربایجان می‌خواهید یا قلعه گلستان؟ ایشان متفق الکلمه به عرض رسانیدند که مملکت آذربایجان، آنگاه آن حضرت ایشان را از خواب خود بیداری کرامت فرموده بر زبان الهام بیان گذرانید که شب گذشته به ما از امامان دین و هادیان شاهراه یقین چنین رسید که اگر تخت آذربایجان می‌خواهی از پای قلعه گلستان برخیز. و چون حالت خواب و بیداری آن سریرآرای اورنگ تاجداری در نظر

خلد برین، متن، ص: ۱۱۴

سالکان مسالک اخلاصمندی و جان‌سپاری یکسان بود امرای عالی شان از آن خواب کلاه شادمانی بر آسمان انداخته زبان به تهنیت و مبارکباد فتح آذربایجان گویا ساختند. و خاقان کشورستان چون گل شکفته و چون غنچه خندان از پای قلعه گلستان به صوب آذربایجان نقل مکان نمود.

از غرایب اتفاقات آن که مقارن توجه رایت ظفر آیت به صوب آن ولایت قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که حسب الفرمان قضا جریان به جهت تحقیق احوال ارباب بغی و طغیان به جانب قراباغ رفته بود رسیده به موقف عرض رسانید که امیرزاده الوند با لشکری افزون از چون و چند به عزم رزم سپاه ظفر پیوند از تبریز به نخجوان آمده و محمود قراجه را با فوجی از سپاه ترکمان و لشکر آذربایجان به جانب گنجه فرستاده و فرمان داده که از قوئین اولمی گذشته به بلاد شروان درآید. و همچنین حسن بیک شکراوغلی را با حشری از سپاه و لشکر مقرر کرده که در گرمارود قراجه‌داغ دست جرأت به قتل و غارت گشاید.

و چون خاقان سکندر صولت از کید اعدای دین و دولت خبردار گردید فسخ عزیمت تسخیر قلعه گلستان را بر ذمت خسروانه واجب و لازم گردانید و پیشتر از آن که اعلام فتح و ظفر به جانب آذربایجان روان شود حبش میرزا را به بستن جسر بر معبر جواد فرمان داده به آن طرف فرستاد، و خاقان بحر و بر با دریا دریا سپاه و لشکر بر اثر وی روان شده چون به کنار آب رسید و جسر را بسته دید از آن معبر با لشکر قیامت اثر گذشته متوجه دفع اعادی دین و

خلد برین، متن، ص: ۱۱۵

گفتار در ذکر مخالفت امیرزاده الوند با شهریار سعادتمند و بیان محاربه لشکر منصور با سپاه مقهور در موضع شرور

امیرزاده الوند بن یوسف میرزای ابن حسن پادشاه که در آن زمان فرمانفرمای ممالک آذربایجان بود از فتوحاتی که شهریار ربع مسکون را در مملکت شروان روی نمود به فکر مآل خود افتاده با خود قرار داد که پیشتر از آن که شهریار ممالک ستان رایت عزیمت به صوب تسخیر مملکت آذربایجان برافرازد به دستیاری جمع آوردن لشکر و سپاه، کار استقرار دولت خود را بر وجه

دلخواه سازد. لاجرم لشکری گران و حشری بی‌پایان از طوایف ترکمان و جنود آذربایجان فراهم آورده در نخجوان خیام اقامت بر افراخت و چنانچه ایمائی به آن شد لشکرها به صوب گنجه و قراجه داغ روان ساخت. و چون شهریار نیکو نهاد از معبر خود گذشته عازم صوب آذربایجان گشت، به مسامع علیه رسید که حسن بیک شکر اوغلی که به فرمان الوند میرزا به جانب گرمرود و قراجه داغ مرحله پیما شده بود به آن ولایت درآمده ابواب جور و بیداد بر روی مردم آن دیار و بلاد گشاده است.

بنابر این فرمان قضا جریان نافذ گردید که پیری بیک قاجار با فوجی از غازیان تکلو به دفع فتنه شکراوغلی پرداخته دست اقتدار او را از آن دیار کوتاه سازند. پیری بیک نامدار با لشکر جرار به طریق ایلغار، خود را به شکراوغلی تلخ روزگار رسانیده نیران گیرودار مشتعل گردانید و چون میدان‌داری شعله و خار در معرکه کارزار دور از کار می‌باشد شکراوغلی غدار را پای ثبات و قرار از جای رفته به ناچار فرار بر قرار و آوارگی دیار ادبار اختیار کرده در نخجوان به امیرزاده الوند پیوست و پیری بیک قاجار با جوانمردان معرکه گیرودار به تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار بازماندگان

خلد برین، متن، ص: ۱۱۶

شکراوغلی برآورده با غنایم بسیار و اموال و اسباب بی‌شمار در ارباب اوغلی «۱» به معسکر ظفر شعار ملحق گردید و حسن خدمات شایسته وی در نظر شهریار بنده‌پرور موقع قبول و استحسان یافته خدمتش را مشمول عنایت بی‌غایت گردانید.

و چون آوازه این فتح و ظفر در آن کشور بلند آوازه گشت قرچقای بیک نامی از اتباع الوند میرزا که در آن حوالی با فوجی از ترکمانان لا‌ابالی، معرکه میدان را از شیرشکاران بیشه بلند اقبالی خالی دیده طریق زیاده‌سری و دست درازی گزیده بود یارای اقامت در آن ولایت ندیده او نیز هراسان و گریزان خود را در نخجوان به امیرزاده الوند رسانید. و شهریار کشورگشای بعد از فرار قرچقای و وقوع آن فتح نمایان که مقدمه فتوحات بی‌کران بود خوشحال و خندان عنان عزم شاهانه به صوب مقصد معطوف گردانیده از راه سلطان پور قزل‌آغاج عازم نخجوان گردید.

و چون در عرض راه به مسامع جلال پیوست که عثمان نامی از طایفه موصلو به فرمان الوند نادان با لشکری گران به استقبال موکب ظفر نشان روان شده شهریار شیرشکار دیگر باره پیری بیک قاجار و حلواچی اوغلی امیر شکار را با فوجی از غازیان جان نثار به ایلغار بر سر راه ایشان فرستاد و بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش جانبین، نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت ظفر آیت پیری بیک وزیده عثمان بدنام و بسیاری از اتباع برگشته ایام وی به دام اسار گرفتار گردیدند، و سپاه بهرام صولت، قرین فتح و نصرت، اسیران را گرفتار بند گران و زنجیر خذلان مصحوب خود گردانیده با سرهای گردنکشان و غنایم بی‌کران به آستان اقبال- آشیان ملحق گردیدند. و قهرمان قهر، خاقان بر و بحر به قتل اسیران فرمان داده به این سیاست ابواب رعب و هراس بر روی جهانیان گشاد.

---

(۱)- در احسن التواریخ: «باب‌اوغلی» با نسخه بدل: «بابا ارکلی».

خلد برین، متن، ص: ۱۱۷

و چون این خبر وحشت اثر به الوند بی‌جگر رسید از باس و سطوت لشکر قیامت اثر چون برگ بید بر خود بلرزید و هراسان و ترسان با لشکری به شمار برگ درختان و قطرات باران رخت اقامت به چخور سعد کشید و موضع شرور را که به زعم وی از آفات و شرور دور بود معسکر لشکر نکبت اثر نمود و با سی هزار پیاده و سوار که از اشرار روزگار فراهم آورده بود دلنهاد محاربه خاقان والا نژاد گردیده اسباب گیرودار مهیا گردانید و ندانست که کوه الوند هر چند بلند باشد در برابر آسمان با زمین یکسان است و خودنمائی شمع و چراغ چندان است که آفتاب عالمتاب در نقاب احتجاب پنهان است.

القصه چون خاقان سکندر شان به نخجوان رسید از الوند و لشکریان وی اثری ندید و به انهای منهیان متحقق گردید که رخت اقامت به موضع شرور کشیده و در آنجا مهیای قتال و جدال گردیده، شهریار بلند اقبال، به قصد گوشمال وی عنان عزیمت به آن

طرف معطوف گردانید و آخر روزی با هفت هزار سوار جرار نیزه گذار که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند نزدیک به معسکر اعدا رسیده قبه بارگاه به اوج مهر و ماه افراخته گردید و روز دیگر که علمداران قضا و قدر، علم ضیا پرچم خسرو انجم حشم را شقه جهانگشائی گشوده به دو دانگه میدان آسمان دوانیدند آفتاب رایت ظفر آیت خاقان قضا صولت قدر بسطت از افق معرکه کارزار طالع گردید و تواچیان بهرام صولت به تسویه صفوف و تعبیه لشکر قیامت اثر پرداخته ساحت میدان را به پرچم رنگارنگ اعلام نصرت فرجام، رشک گلستان و غیرت باغ و بستان ساختند. خاقان کشور- گشای سوار مرکب بادپای مانند نسیم صبا که بر طرف گلستان گذرد بر صفوف سپاه ظفرپناه گذشته بر انغار و جوانغار لشکر نصرت آثار را به سرداری و سرکردگی امرای عالی مقدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک دده و بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک و محمد بیک استاجلو و عبدی بیک شاملو و قراجه الیاس بای بردلو و پیری بیک قاجار و سارو علی مهردار محکم و استوار گردانید و بعد

خلد برین، متن، ص: ۱۱۸

از آراستگی و زینت و زیب لشکر قیامت نهیب، خود زراندود جهانگشائی بر سر و زره داودی حفظ حافظ حقیقی در بر در قلب لشکر ظفر اثر اقامت گزید.

از آن طرف امیرزاده الوند نیز به تعبیه سپاه هزیمت پناه و تسویه لشکر شقاوت اثر پرداخته مقرر کرد که تمامت شتران معسکر نکبت اثر وی را جمع آورده به زنجیر بر یکدیگر بستند و تا راه گریز ارباب ستیز مسدود باشد در عقب لشکر چون سد اسکندر بازداشتند.

بعد از تسویه صفوف و تعبیه لشکر در آن دشت پرشور و شر، شیرشکاران هر دو کشور به تیغ و سنان و کمند و کمان و زوبین و خنجر و تیر و تبر آهنگ حرب یکدیگر کردند، و بحر بلا- و دریای هیجا به باد حمله نهنگان لجه دغا به موج درآمده غریو کوس حربی و نعره نای رزمی و های و هوی دلیران و گیردار مبارزان، گوش سپهر نیلی‌پوش را کر ساخت، و از گرد و غبار معرکه کارزار در جست و خیز مراکب باد رفتار و ستیز و گریز جگرداران معرکه گیر و دار و بی‌جگران میدان فرار، آسمانی دیگر بر روی زمین [۲۵] آشکار گشت، و تیر تیز پرواز چون گوهر راز در صدف سینه‌ها جایگیر آمد، و کمان گوشه‌گیر که از آمدن تیر به خانه خود شانه‌گیر بود به هر خدنگی که آهنگ جنگ کرد صدای زه و تحسین به گوش چرخ برین رسانید. نیزه خطی که در قلمرو کشورگشائی علم می‌باشد بر خط سرنوشت از پای درافتادگان معرکه نبرد قلم کشید، و کمند شصت زخم که به درازی شهره عالم است پای بر سر گردنکشان میدان گیر و دار نهاد، و عمود قیامت ورود که از دست‌انداز مبارزان به قربوس زین گریزان بود پای به معرکه نهاده از مغز سر و خون‌جگر دلیران خبر داد. سپر فراخ دامن که پیش از این چون بالین در زیر سر دلیران صف شکن جای داشت قدم بر سر خود و مغفر جگرداران معرکه فتح و ظفر گذاشت. خنجر زبان‌آور که در سراسر خیابان میدان فتح و ظفر دست در کمر دلاوران صاحب جگر زده از داستان رستم دستان خبر می‌داد به فکر

خلد برین، متن، ص: ۱۱۹

گره‌گشائی عقده‌های سردرگم زره و خفتان گردنکشان زیاده سر افتاد. با آن که سنان جان‌ستان و پیکان آتش‌فشان و کمند پرچین و کمان، گوشه‌نشین و گرز سنگین دل نام مبارزان را از صحیفه وجود محو و باطل می‌کرد همان به سپرداری جرأت و جلادت اعدای دین و دولت، مهم داروگیر مبارزان بهرام صولت به نهایت نمی‌رسید.

عاقبت مغفر شکاف روز مصاف و شیرشکار معرکه لاف آفتاب عالمتاب اوج دشمن‌کشی و عدو شکاری و هلال یک شبه برج صاحب جوهری و جگرداری یعنی شمشیر آبدار صاعقه بار و تیغ گوهر نگار ذو الفقار آثار، پرده از رخ کار برداشت و سر از نیام انتقام برآورده در دست شیرشکاران بیشه گیر و دار، پای جرأت به معرکه کارزار گذاشت.

و چون مهر منیر شمشیر غازیان از افق نیام برآمد ستاره بلند اقبال امیرزاده الوند روی به مغرب زوال نهاد و لشکری قیامت اثر که از برگ درختان و ریگ بیابان بیشتر بودند به صدمه حملات جیش منصور که در برابر ایشان از هر کمی کمتر به نظر درمی‌آمد از

یکدیگر پاشید و چون اوراق خزان و باران نیسان در اقطار آفاق متفرق و پراکنده گردید. و از اعاظم امرای الوند، لطیف بیک و سید غازی بیک و موسی بیک و قرچقای بیک که رکن رکین دولت او بودند به جوهر شمشیر غازیان کشورگیر در معرکه دار و گیر به قتل رسیدند. و الوند خسارت پیوند، کمند بلند را غنیمت شمرده از معرکه میدان گریزان روی آوارگی به ارزنجان نهاد و بعد از گرفتن سرکرده و سردار که فراریان معرکه گیر و دار از راه اضطرار، عنان به صوب فرار تافتند چون به صف شتران باربردار رسیدند طریق نجات و خلاص مسدود یافتند و سپاه ظفرپناه از عقب رسیده یک یک از ایشان را به خدنگ جان‌ستان از روی زمین برچیدند و معدودی از آن طایفه گمنام که به جان کندن تمام از سهام خون‌آشام عساکر نصرت فرجام خلاصی یافته متاع گرانبهای حیات را از آن غرقاب حادثات به ساحل نجات رسانیدند در اثنای فرار و اضطرار به سیاه- آبی رسیده در آن گرداب بلاـ غریق بحر فنا گردیدند و چندان از زر

خلد برین، متن، ص: ۱۲۰

و سیم و اموال و اسباب و اسب و استر و شتر و اجناس نفیسه و اوانی ذهب و فضه فتوح روزگار غازیان نصرت شعار شد که عشر عشیر آن در گنجخانه خیال هیچیک از پادشاهان بلند اقبال نمی‌گنجید.

و شهریار اقلیم‌گیر جهان‌ستان بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان به بر افراختن شادروان جلالت و شان فرمان داده در آن منزل نزول اجلال فرمود و زبان گوهر بیان به لوازم شکر و سپاس پادشاه پادشاهان گشوده شیرشکاران بیشه جانفشانی را به خلاع فاخر و انعامات وافر و عنایات متکاثر دلجوئی فرمود و آن شب را که در نظر ارباب دید، نمودار روز نوروز و شب عید بود به گونه گونه خوشدلی و کامرانی به سرآورده روز دیگر که علم نور پیکر مهرانور از کناره افق سر بر زد رایت بیضا ضیای شهریار کشورگشای به صوب صواب دار السلطنه تبریز مرحله پیما گردید و در آن خطه ارم نظیر چنانچه از سیاق کلام آینده به وضوح خواهد پیوست تخت فیروز بخت سلطنت آذربایجان را به جلوس همایون پایه سربلندی بخشید.

گفتار در بیان جلوس همایون شهریار جم اقتدار بر تخت سلطنت پایدار و ارتفاع آفتاب ملت زهرای جعفری و مذهب بیضای اثنی عشری به نیروی قوت بازو و جوهر شمشیر غازیان حیدری

تخت‌آرای ملک فسیح الفضای تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ «۱» چون خواهد که به مقتضای حکمت بالغه و قدرت کامله، ریاض آمال بندگان را به رشحات سحاب امن و اطمینان سر- سبز و ریان، و گلزار همیشه بهار ملک و ملت را به آبیاری چشمه-

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۱۲۱

سار عنایت و احسان، غیرت باغ جنان سازد رایت دولت بلند اقبالی را از دودمان جلالت و شان به اوج آسمان برافرازد که در تأسیس مبانی دین مبین و اعلای معالم ملت مستبین به معماری رای رزین و فکر دوربین دولتخانه‌ای اساس اندازد که به مرور دهور و تعاقب اعوام و شهور، گرد فتور و غبار اندراس به آن ننشیند و سعادت آبادی بنیاد نهد که از سیلاب حوادث زمان روی انهدام نبیند.

مصدق این مقال صورت حال این شهریار بلند اقبال و این برگزیده درگاه لا یزال است که چون آفتاب دولت بی‌زوالش از مطلع جاه و جلال، درخشیدن آغاز نهاد چون پیشنهاد خاطر قدس مناظرش رواج و رونق مذهب حق جعفری و قرارداد ضمیر الهام پذیرش ارتفاع بنیان شوکت ملت حیدری بود به هر طرف که چون خورشید جهانتاب تیغ کشید ظفر و نصرت، دو اسبه به استقبال موکب

اقبالش استعجال نمود و به هر دیاری که چون فصل بهار روی آورد ابواب عیش و نشاط بر روی ساکنان آن دیار گشود. ماهچه رایت ظفر آیتش به هر ولایت که پرتو انداخت کار اعدای دیو سیرت و دشمنان ثعلب سریرت را بر وجه دلخواه ساخت. از اینجاست که چون به دستور معهود، جنود ظفر ورود را در موضع شرور فتح و فیروزی روی نمود الوند بد پیوند که خود را کوه بلند می‌شمرد به آن رسوائی طریق فرار پیمود.

القصه خاقان گردون غلام از آن مقام خوشدل و دوستکام و خوشحال و مقضی المرام متوجه دار السلطنه تبریز شده در روزی که نوروز سال خوشدلی بود در آن خطه دلپذیر نزول اجلال فرمود و سادات عظام و اکابر آن بلده مینو نظام چون بخت بلند و طالع ارجمند به استقبال آن اورنگ آرای سریر اجلال اقبال نموده به شرف سجده و پای‌بوس سرافرازی یافتند و به ساعت مسعود که مختار رصد بندان فلک دقیقه شناسی بود و سعدین از آن سعادت و نیرین از آن میمنت کسب می‌نمودند سریرآرای اورنگ جهان‌ستانی تخت سلطنت آذربایجان را به جلوس همایون، همدوش سپهر

خلد برین، متن، ص: ۱۲۲

بوقلمون گردانید و افسر تاجداری و کشورستانی را به برکت وصول به فرق فرقدسای به تاج کیانی و افسر نوشیروانی سرافرازی بخشید.

جهانیان از تابش آفتاب حوادث به سایه چتر همایون فالش استظلال جستند و متوطنان آذربایجان که از تراکم ظلم و جور تراکمه به جان آمده بودند در ظل ظلیل عدل و احسانش عیش رغید و زندگانی جاوید از سر گرفتند. و چون همگی همت والا نهمت خاقان سپهر اقتدار به ارتفاع آثار ائمه اطهار- علیهم صلوات الله الملك الجبار- و تقویت مذهب علیه امامیه اثنی عشریه و تمشیت مهام شریعت مطهره خیر البریه مصروف و معطوف بود هم در روز جلوس همایون فرمان اجابت مقرون شهریار ربع مسکون شرف نفاذ یافت که در تمام مملکت آذربایجان رئوس منابر و وجوه دراهم و دینار به نام نامی حضرات ائمه اثنی عشر- علیهم سلام الله الی یوم المحشر- و القاب گرامی این شهریار دیندار زیب و زیور یابد، و خطبای اسلام و مؤذنان شعار شریعت خیر الانام کلمه شریفه اشهد ان علیا ولی الله و فقره طیبه حی علی خیر العمل را که از عهد طغرل بیك سلجوقی و فرار بساسیری تا اوان جلوس همایون که سنه سبع و تسع مائه و قریب به پانصد و بیست و هشت سال است به ضرورت استیلا و اقتدار سلاطین روی زمین از فصول اذان و بلاد اسلام برطرف شده بود به فقرات اذان انضمام دهند و پیشنمازان در اقامت صلوات مکتوبه و سایر عبادات معلومه به بانگ بلند از اعدای اهل بیت عصمت و طهارت به تخصیص ملاعین ثلاثه معینه تبرا نمایند و بلند آوازان در مساجد و معابر و اسواق و گذرگاهها کام زبان خود را به شهد طعن و لعن ابابکر و عمر و عثمان شیرین سازند و هر کس بر خلاف آن سر کند سرش از تن بیندازند. غازیان بهرام صولت مذهب بیضای حیدری و صوفیان صافی عقیدت ملت زهرای جعفری که عمر دراز در آرزوی چنین روزی به سرآورده بودند تیغ زبان و شمشیر خونچکان بر سنیان متعصب و خارجیان متصلب آخته بسیاری از ایشان را در کوچه و بازار روانه درکات نار ساختند. و کار به

خلد برین، متن، ص: ۱۲۳

جائی رسید که از مدارس و معابد اهل سنت و جماعت رسوم مذمومه مبتدعه ایشان به نوعی برافتاد که کسی بعد از آن در جهان از ایشان نشان نداد. و چون متاع دکان افاده و استفاده علمای اعلام امامیه و فقهای کرام اثنی عشریه یعنی کتب فقه و حدیث در بازار روزگار کمیاب بود و مردمان به مسائل حق جعفری و قواعد و قوانین متین ائمه اثنی عشری محتاج بودند جلد اول قواعد الاسلام عمده مشایخ کرام علامهٔ العلماء شیخ جمال الدین مطهر حلی را در میان کتابهای قاضی نصر الله زیتونی به دست آوردند و مدار تعلیم و تعلم و افاده و استفاده مدتی بر آن کتاب بود تا آن که به اقبال روزافزون این شهریار ربع مسکون، روز بروز انوار حقیقت آثار آفتاب مذهب ائمه اثنی‌عشر بر شرق و غرب عالم تافت و طریقه حقه امامیه که در این مدت مدید و عهد بعید چون هلال شب

عید در زیر ابر تقیه از نظرها ناپدید بود گوشه ابرو به نظربازان جهان حق- طلبی نمود.

و شهریار آفاق در آن زمستان در خطه دلپذیر تبریز قشلاق فرموده به رشحات غمام انعام عام، کشت مرام فدویان جان نثار و شیرشکاران معرکه کارزار را سرسبز و سیراب گردانید و نهال آمال هر یک از صوفیان صافی نهاد و غازیان پاکیزه [۲۶] اعتقاد را فراخور پایه و قدر جانفشانی به اوج سربلندی رسانید و منصب والای وکالت نفس نفیس به حسین بیک لله و وزارت و صاحبدیوانی به جناب امیر زکریای کججی و صدارت و ضبط موقوفات ممالک محروسه به قاضی شمس الدین گیلانی تفویض یافت و سایر امراء و ارکان دولت به مناصب مناسب، ممتاز و سرافراز گردیدند و متوطنان آن خطه مینو نشان را در دار الامان عدل و احسان جای داده در آن زمستان ابواب گرمی و دلجوئی بر روی ایشان گشاد.

خلد برین، متن، ص: ۱۲۴

ذکر توجه رایات ظفر پیوند دیگر باره به دفع فتنه میرزا الوند و بیان لشکر کشیدن آن مهر سپهر جهان‌ستانی به عزم انهدام بنیان شوکت آن آواره دیار بی‌نام و نشانی نوبت ثانی

چون کوکبه سلطان بهار به دروازه چمن رسید و خسرو انجم حشم و خاقان زرین علم، شادروان جلال در بیت الشرف خود به اوج آسمان رسانید، به انهای منهیان معسکر ظفرنشان ظاهر گردید که دیگر باره امیرزاده الوند خود را به خیال محال و اندیشه دور از کار خرسند کرده و در ارزنجان لشکری گران و سپاهی بی‌پایان فراهم آورده به تهیه اسباب قتال و جدال اشتغال دارد. لاجرم دفع شر آن بد اختر بر ذمت همت خاقان بحر و بر واجب و لازم گردیده در دار السلطنه تبریز با سپاهی خونریز و لشکری سراپا ستیز به عزم استیصال الوند بد فعال، الویه جاه و جلال به صوب ارزنجان مرتفع گردانید و به طالع سعد و ساعت مسعود، روز دوشنبه بیست و چهارم شوال همعنان دولت و همرکاب اقبال، از راه ییلاق اله داغ به صوب مقصد توجه نمود و تا یکشنبه بیستم ماه ذیحجهٔ الحرام تمامی مسافت آن مرغزار ارم آثار را شکار کنان به اقدام اهتمام پیموده در چمن لکزی که در حوالی ترجان واقع است نزول اجلال فرمود.

و چون خبر ورود جنود مسعود به سمع الوند بی‌جگر رسید مجال ثبات و قرار در خود ندیده عنان عزیمت به دست هزیمت داد و روی ادبار به وادی فرار نهاده صباح روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور از چمن لکزی گریزان به هنگام زوال در یورت قوچ احمد قریب به درون کوهی سپهر مثال بار اقامت گشاد.

و چون خبر فرار الوند دوباره یاغی به مسامع علیه شهریار جم اقتدار پیوست قهرمان قهر، به قتل جمعی از مخالفان که از اطراف و جوانب گرفتار کمند اقتدار لشکر ظفر شعار شده بودند فرمان داد.

بعد از آن عساکر ظفر مآل، سبزه‌زار چمن مذکور را چندان که حدود

خلد برین، متن، ص: ۱۲۵

و جوانب آن را از کوه و پشته مد نظر احاطه تواند نمود به افراختن سراپرده‌های سفید، رشک شکوفه‌زار باغ و بهار گردانیدند. و چون روز به آخر رسید و آفتاب عالمتاب چون ستاره بخت تراکمه آق قوینلو در نقاب غروب مختفی گردید خبر رسید که الوند بد پیوند با لشکری فزون از چون و چند در حوالی ساروقیه ارزنجان تحصن اختیار نموده‌اند بنابراین خاقان روی زمین با لشکر ظفر قرین، پای دولت در رکاب سعادت درآورده چون بحر جوشان و دریای خروشان به عزم گوشمال آن طایفه خسران مآل به طریق استعجال روان شده در آن شب بیست و یک فرسنگ راه قطع فرمود و صباح روز دیگر که چون آفتاب انور سایه وصول بر یورت مخالفان افکند به وضوح پیوست که لشکر الوند [بد] پیوند از راه رعب و هراس بی‌قیاس، تمامی اغرق خود را به جا گذاشته رایت گریز به جانب تبریز افراشته است.

بعد از آن که جنود ظفر ورود اموال و جهات ایشان را غنیمت شمرده به حیطه ضبط و تصرف درآوردند شهریار جم اقتدار به ایلغار عازم تبریز گردید. و چون به حدود حصار باکو رسید با فوجی از ابطال رجال بر سبیل استعجال به جانب تبریز ایلغار فرمود.

و بعد از آن که موکب همایون جلوریز به حدود تبریز رسید الوند ترکمان در آن خطه مینو نشان مجال اقامت ندیده چون تیر از کمان از ولایت آذربایجان بیرون جسته از راه همدان به بغداد گریخت. و خاقان کشورستان چون به اوجان رسید و بر کیفیت گریز الوند از تبریز مطلع گردید چندان در آن مکان اقامت گزید که سپاه ظفر ورود احمال و اثقال مخالفان را که از راه استعجال طریق فرار در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند. آنگاه الویه دولت و اعلام فتح و نصرت دیگر باره بر سر تبریز پرتو وصول افکنده به تجدید از غبار سم سمند صبا رفتار شهریار روزگار، خاک آن دیار نافه‌گشای و عنبربیز گردید.

در زمستان سنه ثمان و تسع مائه به دستور سال گذشته قشلاق در دار السلطنه تبریز اتفاق افتاد.

خلد برین، متن، ص: ۱۲۶

اما الوند نکوهیده پیوند چون روزی چند بار اقامت در دار- السلطنه بغداد گشاد به سبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود در آنجا نیز مجال اقامت ندیده متوجه صوب دیار بکر گردید و در آن دیار کارکنان قضا مرضی صعب بر وی گماشته متاع حیاتش را به بندر ممات روانه داشتند و از منت شبگیر و ایوار «۱» بسیار و فرار بی‌شمار خلاصی یافت.

ذکر ارتفاع رایت آفتاب اشراق به صوب تسخیر ممالک عراق و بیان محاربه شهریار والانژاد با سلطان مراد نامراد و وقایعی که در آن اوقات دست داد

چون مملکت آذربایجان چنانچه ایمائی به آن شد به حیطه تسخیر خاقان سکندر شان درآمد سلطان مراد پسر یعقوب میرزای ابن حسن پادشاه که فرمانفرمای عراق عجم و فارس و کرمان بود و شهریار جم اقتدار بنا بر آن که سوادخوان خط سرنوشت وی بود به زبان الهام ترجمان از او به «نامراد» تعبیر می‌فرمود اندیشه نمود که پیشتر از آن که خدیو کشورستان عنان عزیمت به صوب ممالک عراق و فارس و کرمان معطوف سازد به مقتضای آن که دست پیش، زوال ندارد قدم جرأت پیش گذارد و به نیروی بازوی جرأت و جلادت، سرپنجه اقتدار غازیان ظفر شعار را تاب دهد. لا جرم در آن زمستان که قشلاق شهریار به استحقاق در دار السلطنه تبریز اتفاق افتاده بود در دلیجان قشلاق نموده مسرعان به اطراف و اکناف آفاق فرستاده به احضار عساکر هزیمت مآثر خود فرمان داد، و پیشتر از آن که علم ضیا پرچم شهریار انجم حشم عازم بیت الشرف خود گردد پنج هزار پیاده از ولایت عراق طلب داشته مادر خود را که دختر شروانشاه بود و گوهر سلطان خانم نام داشت به نزد اسلمس بیک

---

(۱)- ایوار- هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب (معین).

خلد برین، متن، ص: ۱۲۷

فرمانفرمای دار المؤمنین قم فرستاد که از هر راه که تواند اسلمس- بیک را با پسر بد گوهر خود متفق گرداند. و آن مکاره پر فن چون وارد دار المؤمنین قم گردید با اسلمس بیک ملاقات نموده زبان به شکوه لشکر منصور گشوده گفت شنیده باشی که لشکر قزلباش که بیشتر ایشان اجامره و اوباشند عزم این دیار دارند و این جماعت همان طایفه بی‌مروتند که پدرم شروانشاه و بسیاری از شهریاران والا جاه را از تخت به تخته تابوت کشیدند و امروز اگر در معاونت و امداد سلطان مراد مساهله و اهمال روا داشته قدم جرأت پیش نگذارند اهل و عیال و زنان و فرزندان خود را در عرصه تلف آرند.

اسلمس بیک به این دمدمه و افسون با لشکری گران از قم بیرون رفته خود را به معسکر هزیمت مقرون سلطان مراد نامراد رسانید و نامراد را به ورود وی استظهار تمام دست داده در اواخر فصل شتا با هفتاد هزار پیاده و سوار از بقایای تراکمه آق‌قوینلو که در

زوایای گمنامی در هر قطری از اقطار خزیده بودند و لشکر عراق و فارس و کرمان از موضع دلیجان رایت عزیمت به صوب صواب همدان برافراشت.

و چون صیت بلند آوازگی جاه و جلال و کثرت و عدت سپاه هزیمت مآل سلطان مراد نامراد به مسامع اقبال شهریار والا نژاد رسید به دستور مقرر نخست مصلحت در آن دید که یکی از طرزدانان رسوم سفارت را به رسم رسالت به نزد وی فرستد تا به زلال مواعظ و نصایح سودمند، آن مدهوش باده زیاده‌سری را از گران خواب غفلت، بیداری و از مستی این شراب هوش‌ربا، هشیاری دهد. بنا بر این قنبر نامی را از غلامان پدر بزرگوار خود که شایسته و سزاوار این کار بود به نزد نامراد فرستاد. نصایح سودمند قنبر در آن مغرور از خود بی‌خبر کارگر نیامده او را با جوابی چند پریشان به خدمت شهریار زمین و زمان روان کرد و بر ذمت همت شاهانه تنبیه و گوشمال خود را لازم آورد. لاجرم خاقان اقلیم‌گیر کشور- گشای با شیر شکاران بیشه جنگ و سربازان معرکه نام و ننگ به

خلد برین، متن، ص: ۱۲۸

صوب صواب عراق مرحله پیمای شد و از معبر قزل اوزن عبور نموده مراحل و منازل می‌پیمود تا در آلمه قولاغی همدان به سعادت و اقبال نزول اجلال فرمود. سلطان مراد نامراد نیز با لشکری از قطرات امطار و اوراق اشجار بیشتر متوجه معرکه نبرد گردیده در برابر معسکر ظفر اثر فرود آمد. آن شب هر دو لشکر به پاسداری و تهیه اسباب میدان‌داری قیام نموده صباح روز دیگر که رایت شعاع پیکر مهر انور به دودانگه میدان چرخ اخضر رسید و سپاه ثوابت و سیار به ضرب تیغ شعاع خورشید منهزم و آواره دیار مغرب گردید خاقان بحر و بر، مغفر جهان‌ستانی بر سر و جوشن اقلیم‌گشائی در بر، برابرش صرصر تک آهو خرام سوار، تعبیه لشکر ظفر شعار و تسویه سپاه فیروزی آثار اختیار فرموده خلفا بیک و منصور بیک قبچاقی را چرخچی نمود و شیر بیشه گیر و دار پیری بیک قاجار را با هزار و پانصد سوار از جمله دوازده هزار سوار جرار نیزه‌گذار که در آن روز در ظل رایت ظفر شعار شهریار کامکار قرار داشتند طرح گذاشته ابدال بیک دده و حسین بیک لله و محمد بیک استاجلو و بیرام- بیک قرامانلو و عبدی بیک شاملو و یکان بیک تکلو و ساروعلی مهردار و سایر امرای نامدار سرکرده و سردار بر انغار و جرانغار سپاه نصرت مدار فرمود. و چون قلب، مقام ورود اشعه لمعان گوهر مقصود می‌باشد خود به نفس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام آرام اختیار نمود.

از طرف دیگر سلطان مراد بی‌جگر نیز به تعبیه سپاه و لشکر پرداخته قلب و جناح سپاه کینه‌خواه را به جرأت مردن کار و جلادت شیران بیشه گیر و دار استحکام داد و خود در قلب قرار گرفته از رعب و هراس بی‌قیاس که از لشکر ظفر اساس در خاطر داشت [۲۷] پیشخانه را به قوشخانه فرستاد و اسلمس بیک را چرخچی و علی بیک ترکمان را سرکرده برانغار و مراد بیک را سردار جرانغار گردانید.

و چون از بأس و سطوت شهریار جم اقتدار، عنان اختیار و سر رشته کار و بار خود را از دست داده بود به جد و سعی تمام در پیش سپاه

خلد برین، متن، ص: ۱۲۹

و لشکر خود عرابه‌ها مرتب داشته اطراف را به تخته و زنجیر مستحکم نمود. و در روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجهٔ الحرام سنه ثمان و تسع مائه آن دو لشکر قیامت اثر و آن دو دریای تیغ و خنجر و آن دو گرداب شور و شر و آن دو کشتی بی‌لنگر روی توجه به قلع و قمع یکدیگر آوردند. از گرد و غبار معرکه کارزار، عینک دورنمای آفتاب عالمتاب تیره و تار گشت و از اشعه تیغ و سنان مبارزان، دیده دوربین چرخ برین خیرگی پذیرفت. تیغ یمانی آغاز سرافشانی و سنان ثعبان مثال، بنیاد جان‌ستانی نموده عقاب تیر از آشیان کمان، بال پرواز گشود. اسلمس بیک با فوجی از دلاوران ترکمان از راه جانفشانی بر جنود ظفر ورود حمله آورده چرخچیان جیش منصور را از جای برگرفته به قلب رسانیدند.

مقارن آن شیر بیشه کارزار و نهنگ دریای گیر و دار پیری بیک قاجار با فوجی از غازیان جان نثار بر اسلمس بیک نابکار تاخته او را با مردمش از پشت زین بر روی زمین انداختند. و شهریار دشمن شکار را از مشاهده این گیرو دار در قلب یارای ثبات و قرار نمانده چون شعله آتش سوزان و مانند برق درخشان و باد وزان بر قلب مخالفان حمله‌آور گردیده آثار روز قیامت را بر ایشان ظاهر گردانید و شیر شکاران بیشه دارو گیر بر اثر خاقان کشورگیر چون سیل بهار بر آن گروه خاکسار تاختن آورده نایره قتال و جدال را به نوعی اشتعال دادند که شرار آن به خرمن مهر و ماه رسید. عاقبت نسیم فتح و نصرت از مهب وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ «۱» بر پرچم رایت ظفر آیت وزیده آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه کینه خواه تراکمه واضح و لایح گردید و سلطان مراد نامراد به اتفاق امراء و اعیان، عنان به صوب هزیمت و وادی فرار منعطف گردانیده شیرشکاران لشکر ظفر قرین چون شیر غرین و ببر خشمگین، طریق تعاقب فراریان پیمودند و قرب هزار کس از آن بادپیمایان را به

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۱۳.

خلد برین، متن، ص: ۱۳۰

شعله تیغ درخشان و برق سنان جان ستان بر خاک هلاک انداخته دود از دودمان برآوردند و اسلمس بیک و علی بیک به زخم رمح جان‌ستان غازیان از صدر زین بر زمین افتاده خرمن حیات بر باد دادند. و نامراد زشت بنیاد با معدودی چند که در اجل ایشان فی- الجمله تأخیری بود به حال تباه و روز سیاه طریق فرار پیموده به جانب شیراز در تک و تاز آمد. شهریار جم اقتدار به شکرانه این فتح نامدار زبان به ادای ستایش و نیایش کریم کارساز، گوهر بار ساخته جمعی از غازیان جانفشان را که در معرکه میدان، آثار جرأت و جلادت از ایشان به ظهور رسیده بود مشمول عواطف بی‌کران فرمود، و فرمان والا به اصدار فتحنامه‌ها نافذ گردیده منشیان بلاغت نشان به تحریر آن کلک وقایع نگار را گوهر بار گردانیدند. و هر یک از آن بشارتنامه‌ها را مسرعان سبک سیر به اطراف و اکناف ممالک رسانیده و وسیله نشاط و انبساط گوش بر آواز آن مژده این فتح نامدار گردیدند.

و چون صیت بلند آوازگی این فتح ارجمند که به تازگی روی نموده مانند پرتو خورشید عالمتاب از مشرق به مغرب رسید ماهچه رایت ظفر آیت شهریار جهان بر چمن همدان و دامن کوه الوند پرتو افکن گردید و در آن مرغزار خلد آثار، قبه بارگاه سپهر اشتباه را به اوج مهر و ماه برافراخته آن مقام فرح‌افزا را محل نزول موکب همایون ساختند. و کرایم غنایم آن فتح نمایان بیشتر از آن بود که محاسب وهم و خیال به تعداد یکی از صد هزار آن جرأت تواند نمود. ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ «۱».

ذکر توجه رایت ظفر طراز پادشاه سرافراز به صوب صواب شیراز و وقایعی که در اثنای قطع نشیب و فراز آن راه دور و دراز دست داد

چون شهریار اقبالمند روزی چند در دامن کوه الوند به دسته

---

(۱)- سوره حدید، آیه ۲۱.

خلد برین، متن، ص: ۱۳۱

بستن گلهای نشاط و انبساط پرداخته در آن مرغزار همیشه بهار از گلهای رنگارنگ شکفتگی و کامرانی، جیب اندیشه را دامن گلچین ساخت به انهای منهیان بر آینه خاطر والا عکس‌پذیر گردید که نامراد بعد از شکستی چنان که او را دست داد گریزان و هراسان به صوب شیراز تاخته و در آنجا به عزم ضبط ممالک فارس و توابع رحل اقامت انداخته. لاجرم رای صوابنمای خسرو گیتی‌گشای اقتضای آن نمود که بیشتر از آن که شرر، شعله سرکش و شعله، دریای آتش گردد ابر دریا بار هجوم لشکر ظفر شعار

سایه بر سر آن دیار انداخته سرکشیهای آن شرار بی‌اعتبار را از پای درآورد. به این نیت رایت عزیمت به صوب دار الملک شیراز در اهتزاز آمده با سپاه بحر جوش رعد خروش از همدان به صوب تختگاه سلیمان روان شد. و در عرض راه چون خبر عصیان و طغیان حسین کیای چلاوی به مسامع جلال پادشاه سلیمان دستگاه رسید الیاس بیک ایغود اوغلی خنوسلو را با فوجی از سپاه نامجو به دفع و گوشمال او مأمور گردانید و رایات ظفر طراز کوچ بر کوچ از راه اصفهان عازم شیراز گردید.

چون خبر قرب وصول شهریار والا نژاد به سلطان مراد نامراد رسید مانند پشه‌ای ضعیف که بی‌اختیار از باد وزان گریزان می‌باشد به شوشتر گریخت، در آنجا نیز یارای ثبات و قرار در خود ندیده به طریق هزیمت رخت اقامت به بغداد کشید. و خاقان کشور ستان، کامیاب و کامران به دار الملک شیراز رسیده بر سریر سلطنت فارس متمکن گردید و زیبا عروس سراپا نگار آن دیار را بی‌شائبه کلفت اغیار در آغوش تسخیر و تصرف کشید و گلزار همیشه بهار خطه خلد آثار شیراز را که به سالهای دراز از تندباد جور و دست‌انداز تراکمه به مرتبه کمال افسردگی رسیده بود به آبیاری سحاب عدل و احسان سرسبز و ریان گردانید.

و چون مژده وصول موکب همایون شهریار ربع مسکون به حکام و فرماندهان سایر بلاد و قلاع فارس رسید با پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته و مفاتیح حصون و قلاع سپهر ارتفاع به

خلد برین، متن، ص: ۱۳۲

دربار آسمان کردار شتافتند و از خاقان ملک بخش اقلیم ستان به ازای طاعت و فرمان‌پذیری، منشور حکومت و سروری و افسر سرافرازی و تشریف برتری یافتند.

و چون خاطر عاطر ملک پیرا از انتظام مهام ممالک فارس بازپرداخت خاقان اقلیم‌گشای، اعلام جهان‌ستانی به صوب تسخیر ممالک عراق برافراخت. و نخست ماهچه رایت ظفرنشان بر ساحت ولایت دار المؤمنین کاشان پرتو وصول انداخته شکارکنان در عرض راه، فضای کوه و صحرا را از صید و شکار خالی ساخت. و چون مردم کاشان به قرب ورود موکب مسعود امیدوار شدند گلهای رنگارنگ خوشدلی و شادمانی از چمن آمال و امانی ایشان شکفتن آغاز نهاد و ارباب حرف و اصحاب صناعت دست به بستن آذین گشاده تمام شهر و بازار را رشک نگارخانه چین و غیرت بهشت برین ساختند، و اشراف و اعیان آن بقعه ارم نشان مانند قاضی محمد و مولانا جلال الدین مسعود که از اعاظم فضلای آن عهد و اوان بودند به استقبال الویه اقبال و اعلام جاه و جلال استعجال نمودند.

و شهریار روی زمین بعد از ورود به آن بقعه ارم آئین، ابواب خوشدلی و نشاط به گستردن بساط انبساط بر روی ساکنان کاشان گشوده مجلسی عالم افروز چون صبح عید و روز نوروز در فضائی خلدآسا و مرغزاری طرب افزا مرتب فرمود و دختر رز را که تا آن زمان از راندگان درگاه بود به آن مجلس بهشت آئین طلب نمود و ساقیان شکر لب شورانگیز، گردن صراحی و غبغب ساغر در دست، پای دلربائی به آن بزم روحانی نهاده به دادن ساغرهای مالامال، داد کامروائی دادند، و مطربان خوش‌آواز و مغنیان بدایع طراز، ساز و آواز را با یکدیگر دمساز کرده ابواب خوشدلی بر روی مجلسیان آن بزم ارم تزئین گشادند. و در آن روز فیروز، شهریار گیتی فروز بر سریر سرافرازی و اورنگ تاجداری جلوس فرموده پرتو احسان مجلس آرای هر یک از امراء و مقربان و حکام دیار و بلدان و اشراف و اعیان ملک فسیح الفضای ایران را که در آستان گردون شان بودند

خلد برین، متن، ص: ۱۳۳

فراخور قدر و پایه‌ای که داشتند در آن انجمن عیش و شادمانی جای دادند، و سایر خواص و مقربان درگاه فلک پیشگاه جای به جا منتظر صدور فرمان ایستادند. و چون سر سروران از باده نشاط و انبساط گرم گردید خوانسالاران به موجب فرمان، سفره نوال گسترده موائد گوناگون افزون از چند و چون بر سر خوان حاضر آوردند. و بعد از رفع خوان و شستن دست از آلایش اطعمه الوان، شهریار جهان هر یک از مجلسیان را به خلعتی خاص اختصاص بخشید. و چون بحر مکرمت و احسان به موج آمده بود شمول این

انعام، عموم تمام پیدا کرده در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و عامه اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان به تشریفات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردیدند.

بعد از انقضای آن جشن و سور که جمهور مردمان از نزدیک و دور، خوشدل و کامران به جا و مقام خود روان شدند الویه اقبال و اعلام جاه و جلال به صوب صواب دار المؤمنین قم مرحله پیمای شده در آن خطه دلپذیر به عزم قشلاق رحل اقامت انداخت. و در مدت اقامت یورت قشلاق شهریار هفت اقلیم خواجه شرف الدین محمودجان دیلمی قزوینی را با امیر زکریای کججی در امر وزارت شریک و سهیم گردانید و سروران اطراف و حکام اکناف را که روی امید به آستان خلایق مطاف آورده بودند به الطاف شاهانه و اعطاف خسروانه به پایه والای خوشدلی رسانید.

ذکر توجه خاقان مظفر لوا به جانب قلعه گلخندان و فیروز کوه و استا و بیان اسبابی که باعث شد بر آن نهضت والا

سبق ذکر یافت که قبل از توجه رایات ظفر [۲۸] طراز به جانب شیراز بنا بر ظهور بغی و طغیان حسین کیای چلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود خاقان سکندر شان الیاس بیک ایغود اوغلی خنوسلو را به حکومت آن ولایت سرافراز و

خلد برین، متن، ص: ۱۳۴

با فوجی از سپاه جنگجو به دفع فتنه او روان نمود. الیاس بیک چون عازم آن دیار گشت حسین کیای غدار با جمعی کثیر از دیوساران مازندران و رستمدار بر سر وی ایلغار نموده خدمتش چون از توجه مخالفان خبردار گردید از راه رعایت حزم، رخت اقامت به قلعه ورامین کشید و اعادی بی‌دین از راه خشم و کین، حصار ورامین را چون نگین انگشتر در میان گرفته به سعی هر چه تمامتر آغاز محاصره نمودند. بعد از چند گاه که به محاصره و محاربه پرداخته کاری نساختند دام حیله و تزویر بر راه شیرشکاران بیشه حزم انداخته به ارسال رسل و رسایل، رایت صلح و صلاح افراختند. و الیاس بیک ساده دل که همه کس را در پاس عهد و میثاق چون خود می‌پنداشت گوش بر دمدمه و افسون ایشان گذاشت و به عهد و پیمان با تمام غازیان از قلعه بیرون آمده به آن دیوساران پیوست. حسین کیای غدار آن عهد را نابسته و آن پیمان را شکسته انگاشته به تیغ غدر و مکر، الیاس بیک و اتباع او را در منزل رأس الوادی که به «ایوان کیف» و «کبود گنبد» اشتهار دارد از میان برداشت. این خبر ملالت- اثر در قشلاق دار المؤمنین قم به عرض خاقان دادگر رسیده دریای غضب آن سرور چون بحر قلزم متلاطم گردید و در اوایل فصل بهار که آغاز اهتزاز ازاهیر و انوار گلزار روزگار بود و به هبوب نسیم بهاری بر شاخسار گلبن غنچه گل خندان می‌نمود و عندلیب خوش الحان به هزار دستان داستان قلعه گلخندان می‌سرود، آفتاب اوج شهریاری را از شنیدن آن خبر، دیگر یارای خودداری نمانده مقرر فرمود که رایت ظفر طراز به صوب قلعه گلخندان فیروزکوه که جا و مقام رستمداریان بی‌شکوه بود در اهتزاز آمده غازیان جان نثار، داستان رستم و اسفندیار را به مردم آن دیار آشکار نمایند. و به این عزیمت شهریار گردون بسطت در روز یکشنبه نهم ماه مبارک رمضان سال نهصد و نه مطابق تنکوزئیل از قشلاق قم پای دولت در رکاب سعادت درآورده از راه دیروکاج چون دریای مواج به ولایت ری درآمد و از آنجا عنان جهان‌ستانی به صوب قلعه گلخندان معطوف

خلد برین، متن، ص: ۱۳۵

گردانید.

و چون ماهچه رایت ظفر آیت خسرو جم اقتدار بر حوالی ولایت ری و شهریار پرتو وصول افکند طلیعه طلوع صبح جهان افروز کشورستانی با هبوب نسیم سحری نوروز سلطانی یکجا جمع آمده به جهت اقامت مراسم آن روز فیروز، مجلس همایون منعقد گشت و قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک مولانا شمس الدین محمد گیلانی گشت و روز بروز بر مدارج ترقیات صعود می‌نمود تا امارت را با صدارت جمع فرمود. و در آن مجلس بهشت آئین به مقتضای خبر صدق اثر ارباب الدول ملهمون بر

زبان گوهر بیان خاقان روزگار گذشت که فتح قلعه گلخندان در روز عید رمضان واقع خواهد شد. و چون صوفیان صفوت قرین و غازیان عقیدت گزین فرموده‌های آن حضرت را به منزله وحی منزل، محض صدق و عین یقین می‌شمردند و تا روز عید روزی چند در میان فاصله بود به آهستگی قطع مسافت می‌نمودند.

در خلال این احوال به مسامع جلال رسید که محمد حسین میرزا خلف سلطان حسین میرزای بایقرا از دار المؤمنین استراباد احرام خدمت خاقان والا نژاد بسته چون به سمنان می‌رسد به یک حمله قلعه و حصار آنجا را مسخر می‌سازد، و افراسیاب چلاوی که از قبل حسین کیا کوتوال حصار آنجا بوده پناه به ارک و نارین قلعه برده خبر به حسین کیا می‌رساند و آن مغرور جنگجو به اتفاق مراد بیک جهانشاهلو و جمعی از دلاوران آق قوینلو علی الفور به جانب سمنان روان شده بی‌خبر بر سر لشکر جغتای تاختن آورده عقد جمعیت ایشان را پریشان می‌سازد و بعد از فرار ایشان با غنایم بسیار به دیار خود بازمی گردد.

وصول این خبر نیز دامن‌زن شعله غضب شهریار عدالت گستر گردیده چون مهر انور شبگیر و ایوار سر کرد و روز شنبه بیست و نهم ماه مبارک رمضان بود که موکب همایون در حوالی قلعه گلخندان نزول اجلال فرمود. و آن قلعه‌ای است به حصانت مشهور و به متانت

خلد برین، متن، ص: ۱۳۶

در السنه و افواه مذکور. حصارش در بلندی با چرخ اخضر برابر و درباره بروج آسمان پیوندش داستان ارتفاع دو پیکر حدیثی مختصر.

و چون گشادکاری در طالع کوتوال حصار نبود ابواب آن قلعه را چون در دولت بر روی خود مسدود نمود. و غازیان موکب ظفر نشان به موجب فرمان لازم الاذعان، آن قلعه فلک شان را دایره سان در میان گرفتند و روز اول به ترتیب و تهیه اسباب قلعه گیری پرداخته صباح روز دیگر که مهر انور با تیغ و سپر بر فراز حصار چرخ اخضر برآمد از چهار طرف جنگ درانداختند و به نیروی اقبال بی‌زوال خاقان ستوده خصال در روز عید سعید چنانچه بر زبان گوهر بیان آن گرامی گوهر بحر جلالت و شان گذشته بود قلعه را به قهر و غلبه مفتوح ساختند و کار محصوران به جان و کاردشان به استخوان رسیده فریاد «الامان» به اوج کیوان رسانیدند. و چون امان گروه خذلان پژوه حکم ایمان یأس داشت اثری بر آن مترتب نشد. و در روز دویم شوال از موقف جلال حکم به قتل عام ایشان نافذ گردیده صغیر و کبیر و برنا و پیر در دست غازیان قلعه گشای کشور گیر به قتل رسیدند و به مقتضای کریمه کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ «۱» در آن حصار فلک شان از ذی حیات نشان نماند و این شعله عالم سوز به دماوند نیز سرایت کرد.

فتح قلعه فیروزکوه به مقالید سیف و سنان خاقان والا شکوه

چون خاطر خطیر شهریار اقلیم‌ستان از فتح قلعه گلخندان فراغت یافت رایت عزیمت به صوب تسخیر قلعه فیروزکوه افراخت.

و آن قلعه‌ای است که از بس حصانت و متانت، کمند اقتدار هیچیک از فرمانده‌هان روزگار، کنگره تسخیر آن حصار استوار را ندیده و دست تسلط پادشاهان والا شان به دامن خاکریزش نرسیده.

---

(۱)- سوره رحمان، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۱۳۷

و چون موکب جاه و جلال در پانزدهم شهر شوال به حوالی آن قلعه فلک مثال نزول اجلال فرمود کوتوال حصار، علی کیای ضماندار که از قبل حسین‌کیا قلعه‌دار آن حصار استوار بود به اظهار مخالفت، ابواب زوال بر روی روزگار خود گشوده بر مخالفت اصرار نمود.

و چون خبر سرکشیهای علی کیای زیاده سر به عرض خاقان بحر و بر رسید اثر خشم و کین بر جبین مبینش ظاهر گردیده عساکر نصرت مآثر را به تسخیر حصار مأمور گردانید و امرای نامدار و غازیان شیرشکار آن حصار استوار را مرکزوار در میان گرفتند و به ضرب ناوک دلدوز و خدنگ آتش افروز، رخنه در بنیان ثبات و قرار اهل حصار انداخته لوح وجود بسیاری از ایشان را از نقش هستی پرداختند. و مدت ده روز حال بر این منوال گذشته از جانبین نیران قتال و جدال در اشتعال بود و صباح روز یازدهم، نسیم فتح و فیروزی از مهب تأیید إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۱» بر پرچم علم شهریار کشورگشا وزیده سپاه مظفر لوا حصار فیروزکوه را تالی قلعه گلخندان گردانیدند. و در آن ایام که سپاه نصرت فرجام رایت تسخیر قلعه را به حصار فیروزه‌فام افراخته بودند شهریار گردون- غلام به نفس نفیس از صباح تا رواح و از بام تا شام به سهام خون- آشام، دفع مخالفان می‌فرمود و به خدنگ جان ستان، ابواب فنا و زوال بر چهره حال ایشان می‌گشود چنانچه شمار تیری که آن سرور از شست پاک به جانب آن گروه ناپاک گشاد داده بود به هزار رسیده بود. و در روزی که شاهد فتح و ظفر در آینه ظهور جلوه‌گر می‌گشت مردم حصار از سهم سهام خون‌آشام خسرو کیخسرو غلام و شیر- شکاران بیشه ننگ و نام، سر در زیر سپر دیوار آن حصار سپهر آثار کشیده در پناه برج و باره خزیده بودند. و قبل از توجه غازیان بعضی از شرقات برجی از بروج آن قلعه فلک شان، مجاور زمین و با خاک رهگذار همنشین شده بود. بنابر این به فرمان شهریار روی

---

(۱)- سوره فتح، آیه ۱.

خلد برین، متن، ص: ۱۳۸

زمین، غازیان ظفر قرین از ممر آبی که از پایان حصار می‌گذشت عازم تسخیر آن قلعه متین گشتند، و پیشتر از تمامی دلاوران معرکه گیرودار، شیر بیشه پیکار محمود بیک قاجار به تنهائی بر باره آن حصار استوار برآمده رستمداریان بی‌نام و نشان را متفرق و پریشان ساخت و بهادران قلعه‌گشا از راهی که آن نهنگ دریای وغا بر فراز حصار برآمده بود هجوم آورده شهر بند نخست را به حیطه تسخیر درآوردند. و محصوران از هول جان به نارین قلعه گریزان شده فریاد الامان برآوردند. و علی کیای ضماندار دست توسل به دامن التفات نجم بیک زرگر زده خدمتش را عذرخواه گناه خود گردانید، و به شفاعت آن فدوی اخلاص آئین، دریای مرحمت خاقان جرم‌بخش خطاپوش به جوش آمده از خون وی و رعایا و متوطنان حصار درگذشت. اما فرمان والا- به قتل عام سپاهیان قلعه‌دار نافذ گشت و روز دیگر که غره ماه ذی القعده بود علی‌کیا ترسان و هراسان از قلعه بیرون آمده به شرف آستان بوس مشرف گردید و کلید قلعه را به نظر انور پادشاه هفت کشور رسانیده مراحم خسروانه رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم وی کشید. اما چون قهرمان قهر، به قتل عام سایر سپاهیان فرمان داده بود غازیان ظفر نشان تیغ قلعه- گشائی از نیام انتقام برآورده تمامی آن جماعت را معروض تیغ سیاست گردانیدند.

بعد از تسخیر حصار فیروزکوه شهریار والا شکوه همت والا به دفع شر حسین کیا که در قلعه استا تحصن اختیار نموده رایت اقتدار افراخته بود گماشت و رایت عزم خسروانه به استیصال آن گریزپای سر به هوا و تسخیر قلعه استا افراشت.

ذکر فتح قلعه استا و قتل حسین‌کیا

پیش از ظهور شعشعه آفتاب دولت این مهر درخشان اوج جهانستانی در هر سر هوائی و در هر دل سودائی به هم رسیده روز گرم بازاری خیال خام پختن بود. حسین کیای چلاوی نیز که در

خلد برین، متن، ص: ۱۳۹

دیگ [۲۹] خودسری، جوش پهلوانی می‌زد و در روز جنگ و پیکار و هنگام رزم و گیر و دار، رستم و اسفندیار را به نظر در

نمی‌آورد و به حکومتی که داشت خود را پادشاه نافذ فرمان می‌انگاشت از در دعوی بی‌معنی سروری و صاحب کلاهی درآمده پیوسته با دوازده هزار پیاده و سوار جرار که از ولایت مازندران و رستمدار و اجامره و اوباش هر دیار جمع آورده بود قزاقانه به هر طرف می‌تاخت و به قدر مکنت و توان به تسخیر قلاع و دیار می‌پرداخت. در آن اوان که آفتاب اقبال بی‌زوال این زیورآرای اورنگ جاه و جلال بر ساحت ولایت عراق پرتو افکن گردید و خبر زیاده‌سری حسین کیا به مسامع علیه رسیده واقعه قتل الیاس بیک نیز دامن‌زن آتش غضب شهریار عجم و عرب گردید بعد از فتح قلعه گلخندان و حصار فیروزکوه عنان عزیمت به صوب تسخیر قلعه استا و گوشمال حسین کیا معطوف گردانید. و آن مغرور غدار که به سبب وفور آلات حرب و پیکار و بسیاری اسباب و ادوات زمان گیر و دار، هیچکس را مرد میدان کارزار خود نمی‌شمرد چون از توجه موکب همایون خبر یافت از راه زیاده‌سری قدم جرأت از قلعه بیرون گذاشت و با فوجی از دلیران نامی و بهادران گرامی در کمینگاهی به قصد دستبرد، سر راه بر سپاه ظفرپناه گرفت. و چون شیرشکاران بیشه نبرد، روز مصاف را بر شب زفاف ترجیح می‌دادند به سر وقت حسین کیا رسیدند و از چشمه‌سار تیغ بران و جویبار سنان جان‌ستان، بسیاری از لشکریان او را سیراب آب حیات گردانیدند. آن مغرور زیاده‌سر با بقیهٔ السیف گریزان و هراسان به جانب قلعه برگشت و به اتفاق مراد بیک جهانشاهلو از امرای طبقه آق قوینلو به اهتمام تمام به تهیه اسباب قلعه‌داری پرداخته در برج و باره حصار، رایت گیر و دار بر افراخت و اعلام جاه و جلال پادشاه بلند اقبال در بیست و چهارم شهر شوال به ظاهر قلعه استا رسیده قبه بارگاه عظمت و جلال را به اوج مهر و ماه رسانید. و آن قلعه‌ای است که اساس پابرجائی آن بر قله کوهی فلک شکوه اتفاق افتاده و فصیلش در برابر حصار چرخ اخضر، داد

خلد برین، متن، ص: ۱۴۰

سربلندی و خودنمائی داده و به جای خندق، رود هبلرود در دامن حصارش روان و قلعه‌دارش در برج و باره حصار همنشین کیوان. و چون به فرمان شاه گردون بارگاه ظفر پناه در حوالی قلعه خیمه و خرگاه به اوج مهر و ماه برافراشتند فرمان والا شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی مآثر از راه دربندی که به قلعه اتصال دارد قدم جرأت به قلعه‌گیری پیش گذارند و آن حصار استوار را به زور سرپنجه اقتدار به حیطه تسخیر درآورند. بر حسب فرمان جهان- مطاع، جنود ظفر ورود یک‌یک از آن راه تنگ طریق عبور پیش گرفته به دشواری تمام بر فراز آن کوه سپهر احتشام برمی‌آمدند.

ناگاه فوجی از آن دیوساران که در قلعه جا و مقام داشتند از عبور و مرور لشکر منصور خبردار شده قدم ممانعت پیش گذاشتند و جانبازانه رایت محاربه و مقاتله افراشتند. و از امرای نامدار عبدی بیک تواچی با جمعی از طایفه شاملو که محکوم حکم او بودند و بیرام بیک امیر دیوان و سایر مبارزان بهرام انتقام بر آن گروه گمنام تاخته تیغ زمرد فام از نیام انتقام آختند. و بنابر آن که در آن تنگنا جای گردش رنگ بر روی دلیران با نام و ننگ تنگ بود تا به اسب تاختن و تیغ آختن چه رسد، عبدی بیک به تیر یکی از مردم رستمدار زخمدار شد و آن دیوساران را از آن مکان بیرون نتوانستند نمود. از این رهگذر آتش غضب خاقان بلند اختر شعله‌ور و دریای حمیت آن سرور طوفان اثر شده از راه دیگر که اهل حصار را از آن خبر نبود در پایان حصار با دویست سوار نزول اجلال فرمود. و در آن حین از دیوساران مازندران و رستمدار زیاده بر سه هزار پیاده و سوار در دامن آن حصار استوار [مشغول] گیر و دار بودند و چون قلت عساکر ظفرمآل را به نظر درآوردند عزم آن کردند که قدم جرأت و جلادت پیش نهاده نایره حرب را اشتعال دهند. شهریار جم اقتدار چون از حرکات ناهنجار آن گروه خاکسار از اندیشه دور از کار ایشان خبردار شد بی‌محابا با تیغ ذو الفقار آسا بر آن گروه بی‌سر و پا حمله‌آور گردید و ملتزمان رکاب همایون بر اثر شهریار

خلد برین، متن، ص: ۱۴۱

ربع مسکون بر آن طایفه دون تاخته عقد جمعیت ایشان را پریشان ساختند. و چون به کرات آن جمع پریشان جرأت و جانبازی غازیان ظفرنشان را در معارک دیده چاشنی تیغ و سنان جان ستان ایشان را چشیده بودند با آن عدت و کثرت، پای ثبات و قرار

ایشان متزلزل گردیده گریزان خود را به قلعه رسانیدند و آنان که در عقبه راه در بند، مانع عبور امرای ارجمند و لشکر ظفر پیوند بودند چون از صورت حال آگهی یافتند ایشان نیز از راه فرار به قلعه شتافتند.

و بعد از فرار ایشان امرای عالی‌شان و عساکر ظفرمآل به فراغ بال به معسکر جاه و جلال پیوسته راه تردد بر آمد شد باد صبا و شمال بستند.

بعد از اتصال عساکر نصرت مآثر به یکدیگر به فرمان خاقان بحر و بر، اردوی ظفر ورود در کنار رود هبلرود فرود آمده خیام اقامت برافراختند و چند روز سپاه فیروز از صباح تا رواح و از بام تا شام، تیغ اقلیم‌گیری و قلعه‌گشائی از نیام انتقام آخته با مردم حصار لوای گیر و دار می‌افراختند. و چون خاطر محصوران از رهگذر وفور آب و آذوقه اطمینان تمام داشت لشکر منصور کاری نمی‌ساختند. عاقبت به الهام ربانی و انهای آسمانی بر آینه ضمیر خاقان کشورگیر عکس‌پذیر گردید که آب آن رود را که ماده انتعاش آن طایفه بد معاش است به جانب دیگر جاری سازند و به این وسیله آن طایفه بی‌باک را چون ماهی خشک لب بر خاک هلاک اندازند.

لاجرم حسین بیک لله با جمعی از نهنگان دریای محاربه و مقاتله به تمشیت این مهم عظیم مأمور شده به اندک زمانی نهری عریض عمیق در بالای رود حفر نموده آب هبلرود را به آن نهر گشودند. از وقوع این حال کشتی طاقت اهل قلعه دریائی اندوه و ملال گردیده فریاد العطش ساکنان حصار به گوش کیوان رسید. حسین کیا را از مشاهده این حال زورق اندیشه در گرداب پیچ و تاب افتاده روز سیوم از بستن آب که محصوران چون ماهی در شبکه اضطراب بودند به نارین قلعه که جا و مقام آن گمنام بود نقل مکان نمودند. و عساکر

خلد برین، متن، ص: ۱۴۲

نصرت مآثر بیشتر از پیشتر از چهار طرف به تسخیر ارک هجوم‌آور شده سه روز دیگر نیران محاربه در میانه شعله‌آور بود. آخر الامر به نیروی اقبال بی‌زوال شهریار ستوده خصال، حصار نارین قلعه نیز که ماده استظهار آن گروه خاکسار بود در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه ذی القعده سال مذکور به حیطه تسخیر عساکر ظفرمآل درآمد و به فرمان قهرمان قهر، قلعه را خراب و ویران کرده تمامی محصوران، معروض تیغ سیاست غازیان بهرام انتقام گردیدند. از آن جمله قرب هزار کس از مشاهیر سپاهیان ایشان مثل مراد بیک جهانشاهلو و ساتلمیش بیک ترکمان و اقوام و اقربا و متعلقان و منسوبان حسین‌کیا بودند که به یاسا رسیدند، و گوشت مراد بیک جهانشاهلو را به جای گوشت آهو در کام غازیان شیر شکار لذت داده استخوانهایش را به آتش قهر بسوختند.

بعد از این واقعه عبرت‌افزا حسب الفرمان والا- حسین کیا را بوم آسا در قفس آهنین محبوس گردانیدند و موکب ظفر احتشام در سیوم ماه ذی الحجهٔ الحرام از آن مقام کوچ بر کوچ عازم ولایت ری و ساوخ بلاغ گردید. و حسین‌کیای دغا مانند جغد خرابه نشین در قفس آهنین قطع مسافت می‌نمود. در اثنای راه حارسان و پاسبانان خود را غافل کرده زخمی بر خود زد که شاید به بال و پر آن زخم از آن قفس تنگ رهائی یابد. اما زخم کارگر نیامد و موکلان خبر شده در اضرار و آزار آن مردود غدار بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و آن زخم کم، اندک اندک ناسور و بسیار می‌گردید تا نوبت طلوع ماهچه رایت ظفر آیت به خرمی و شادی به افق راس الوادی که عبارت از ایوان کیف و کبود گنبد باشد رسید. از غرایب اتفاقات آن که چون الیاس بیک در همین منزل به تیغ غدر آن سفاک بی‌باک بر خاک هلاک افتاده بود مرغ روح شوم آن بوم مرز و بوم گرفتاری نیز به فرمان قهرمان سیاست جبار شدید الانتقام در همین مکان از قفس تنگ بدن پرواز کرده از قفس آهنین به درکات سجین پیوست و جثه خبیثش را در منزل قوهه ری بر آتش زدند. و به روایت مؤلف حبیب-

خلد برین، متن، ص: ۱۴۳

السیر در روزی که به فرمان شهریار دادگر در میدان دار السلطنه اصفهان خرمن حیات محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق

عصیان، روشناس آتش قهر قهرمان غضب، خاقان سکندر شان می‌شد قفس حسین کیای پلید را از باروط پر کردند و آتش در او زدند و آن قفس به قوت هر چه تمامتر بر هوا رفت و بعد از زمانی قفس خالی بر زمین آمد.

القصه بعد از فتوحات مذکوره رایات نصرت آیات در ولایت ری و توابع پرچم گشا بود و در منازل خوب و مراحل مرغوب به لوازم عیش و نشاط اشتغال می‌فرمود و سران و سروران که محرم کعبه جلالت و شان شده بودند در هر منزل و مکان به آستان اقبال آشیان می‌پیوستند و پیشکشهای شایسته و هدایای بایسته از نظر کیمیا اثر گذرانیده از دل و جان کمر بندگی و سربازی بر میان می‌بستند، از آن جمله محمد محسن میرزای ولد خاقان مظفر لوا سلطان حسین میرزای بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی پادشاه لاهیجان از گیلان با تحف و هدایای فراوان به آستان جلالت آشیان آمده سعادت سجده و شرف پای‌بوس دریافتند و به اصناف عواطف شاهانه و انواع مراحم خسروانه سرافرازی یافته خوشدل و شادمان به مکان و منزل خود شتافتند. همچنین امیر سهراب چلاوی حاکم قلعه اردسند در ساوخ بلاغ شرف آستان بوس شهریار به استحقاق دریافته منظور نظر عنایت و اشفاق گردید.

و چون نوبت نزول موکب همایون به ییلاق خرقان رسید مردم قلعه [۳۰] استناوند و کوتوال آن حصار آسمان پیوند در آنجا به موکب والا پیوسته نطاق فرمانبرداری بر میان جان بستند. و چون الویه دولت و اعلام فتح و نصرت شهریار خورشید خاصیت در آنجا به جانب ییلاق سورلوغ نهضت فرمود در آن منزل خبر طغیان محمد کره به مسامع جلال پیوسته از آنجا رایات ظفر نشان به صوب صواب دار السلطنه اصفهان پرچم جهان‌ستانی گشود.

خلد برین، متن، ص: ۱۴۴

ذکر ظهور عصیان و طغیان محمد کره حاکم ابرقوه در دار العباده یزد و توجه شهریار اسکندر شکوه به عزم گوشمال آن زیاده سر بد فعال از دار السلطنه اصفهان به جانب دار العباده مذکور

پیشتر از آن که ماهچه رایت تسخیر شهریار کشورگیر بر ولایات عراق عجم پرتو افکن گردد حکومت دار العباده یزد با مراد بیک بایندری بود و بعد از ظهور شعشعه آفتاب دولت بی‌زوال و توجه معسکر ظفر طراز به جانب شیراز و شکست نامراد و تسخیر بسیاری از دیار و بلاد، مراد بیک مذکور از بیم شهریار هفت اقلیم، سه طلاق بر گوشه چادر عروس حکومت یزد بسته گریزان به هرات پیوست. و در غیبت مراد بیک، خواجه سلطان احمد ساروئی که وزیر وی بود جمعی از مردم هر جائی را با خود متفق ساخته به ضبط شهر پرداخت. و چون خورشید جهان‌افروز رایت آفتاب اشراق بر ولایت عراق پرتوافکن گردید و خاقان والانژاد تخت سلطنت فارس و عراق را به جلوس همایون مزین گردانید حکومت یزد را به حسین بیک لله کرامت فرموده خدمتش از قبل خود شعیب آقا نامی را از ملازمان قدیم خود، یا چوقه بیک‌نامی را از طوایف شاملو- علی اختلاف- القولین- به داروغگی آنجا تعیین نمود و در حینی که گماشته مذکور روانه دار العباده یزد می‌گردید منشور عاطفت به اسم شاه تقی الدین محمد که از اجله اعاظم اصفهان بود عز صدور یافت که به یزد رفته سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف و عناد بگذراند.

حسب الفرمان والا شاه تقی الدین محمد به یزد رفته به حسن اهتمام در میان ایشان به تشیید مبانی صلح و صلاح پرداخت و سلطان احمد را به عهد و پیمان مطیع و منقاد خاقان سکندر شان ساخت. و گماشته حاکم یزد به خاطر جمع به دار العباده مزبور درآمده چند روزی به مهم مرجوعه قیام نمود.

خلد برین، متن، ص: ۱۴۵

و چون سلطان احمد، عروس حکومت آنجا را که سالها هماغوش مدعای وی بود در کنار اغیار نمی‌توانست دید دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده شعیب آقا را در حمام به قتل رسانید و کسان او را نیز به همان شربت که در کام جان وی ریخت از میان

برداشته من حیث الاستقلال بر مسند حکومت متمکن گردید. اما به مقتضای کما تدین تدان در همان اوان در دست محمد کره- که بی‌باکی چون او در کره خاک نبود- به قتل رسید.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که محمد کره در زمان سلاطین آق قوینلو داروغه ابرقوه بود و در حین توجه رایات ظفر طراز به عزم دفع فتنه نامراد به صوب صواب شیراز پیشکش و هدایای کرامند به درگاه آسمان پیوند فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود.

و شهریار بنده‌نواز ابواب عواطف بی‌کران بر روی او گشوده حکومت ابر قوه را به وی کرامت فرمود. و محمد کره روزی چند سالک طریق فرمانبرداری و چاکری بود اما عاقبت با فزونی مال و کثرت رجال، مغرور گشته بیراهه روی پیش گرفت و از ابرقوه با گروهی بی‌شکوه ایلغار کرده نیم‌شبی به دروازه یزد رسید و به هر طریق که توانست خود را به یزد انداخته سلطان احمد را به قتل رسانید و به ضبط شهر پرداخته رایت استقلال برافراخت و حقوق تربیت و رعایت خاقان گردون بسطت را کان لم یکن انگاشته قدم جرأت در طریق زیاده‌سری و اعلان کلمه عصیان گذاشت.

و چون اخبار مذکوره در ییلاق سورلوغ به عرض شهریار به استحقاق رسید در ماه رجب سال نهصد و ده با لشکری ستاره عدد و سپاهی بیرون از حد از راه اصفهان متوجه تسخیر دار العباده یزد گردید. و موکب همایون شهریار ربع مسکون در حینی به ظاهر دار- العباده یزد رسید که از تاب حرارت هوا، نهنگان بحر وغا در میان زره و خفتان، ماهی‌آسا در تابه دریا بریان می‌شدند و شدت گرما خود زراندود دلیران صاحب جگر را حباب دریای اخگر به نظر بیننده در می‌آورد. و چون شعله خشم جهانسوز شهریار گیتی‌فروز

خلد برین، متن، ص: ۱۴۶

از بیراهه‌رویهای آن گمنام تیره‌روز نه چنان سرکشی پیش گرفته بود که حرارت هوا و شدت گرما مانع التهاب و اشتعال آن گردد، لاجرم در روز ورود موکب مسعود، فرمان والا به صدور پیوست که شیرشکاران بیشه مردی و مردانگی و غازیان معرکه جرأت و فرزانگی، حصار شهر را دایره سان در میان گیرند و به تهیه اسباب قلعه‌گیری پرداخته رایت حصار گشائی از اطراف و جوانب برافرازند. لاجرم لشکر ظفر شعار بر حصار شهر محیط شده دست جرأت به انداختن تیر و سنگ گشودند و محصوران نیز به برج و باره حصار برآمده نیران محاربه را اشتعال دادند و تا ماه مبارک رمضان هر روز از وقتی که رایت زرنگار خسرو انجم بر این فیروزه‌گون طارم، پرچم شعاع می‌گشود تا آن زمان که طایر زرین بال مهر منیر، عزم آشیانه مغرب می‌نمود خدنگ دلدوز جنود مسعود چون دعای مستجاب در صعود، و تیر تدبیر شهریان چون قضای نازل در نزول بود و دیوار حصار به ضرب تیر کمانداران سپاه ظفر شعار مانند آشیان زنبور در نظر مشبک می‌نمود.

و چون به زخم تیر و سنگ و توپ و تفنگ شیر شکاران بیشه جنگ، رخنه‌ها در برج و باره حصار شهر به هم رسید سپاه نصرت شعار به یکبار از اطراف حصار در شهر ریختند و رایت فتح و نصرت افراخته بسیاری از اتباع محمد کره را به ضرب تیغ بران و سنان جان ستان بر خاک هلاک انداختند. و آن مخذول مردود با معدودی چند به نارین قلعه پناه برده در آنجا پای ثبات و قرار فشرده غازیان جانفشان چون آتش سوزان خود را به حصار نارین قلعه رسانیده نیران گیر و دار را مشتعل گردانیدند و بعد از یک ماه دیگر که لشکر ظفر اثر در تسخیر آن حصار استوار، داد جرأت و جلادت دادند ابواب آن قلعه سپهر مانند را نیز بر روی دولت شهریار اقبالمند گشادند.

و محمد کره چون دید که کار حصار شهر و نارین قلعه به کجا رسید به برجی بلند که تا آن زمان به سبب رفعت و متانت از

خلد برین، متن، ص: ۱۴۷

کمند گزند در امان و در میان مردم یزد به نقاره‌خانه معروف بود تحصن جست و از مضمون کریمه أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ

لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ «۱» غافل و ذاهل افتاد. و غازیان اقلیم گیر قلعه- گشای، صورت حال را به عرض ایستادگان آستان جاه و جلال رسانیده رای صوابنمای خاقان مظفر لوا اقتضای آن کرد که به شراری از شعله غضب، خرمنی از نار ذات لهب برافروزد و آن سزاوار درکات جحیم را در همانجا که تحصن اختیار کرده بود بسوزد. لاجرم فرمان قضا توام شهریار عرب و عجم نافذ گردید که از برای سامان آن کار هیزم بسیار جمع آوردند و بر زبر یکدیگر چیده کوهی از هیمه آشکار کردند و به شراری از شعله خشم جهانسوز خاقان گیتی‌فروز، آتش در آن کوه هیزم زده شرار آن را به کره اثیر رسانیدند. و چون شعله آتش سرکش به وی رسید مضطرب و مشوش به روزنه‌ای از آن برج منزل گزید. و غازیان جانفشان در میان آتش سوزان، نردبان بر آن روزنه جای داده کره را با دو سه مفلوک دیگر که در آن برج به سر می‌بردند به زیر آوردند و به موجب فرمان خاقان روی زمین در قفس آهنین جانشین حسین کیای چلاوی گردید. و تا از شهد شیرینکاریهای روزگار، کام جانش بیشتر خبردار گردد عسل بر بدن پلیدش می‌مالیدند تا از نیش زنبوران، لذت کام دل حاصل کند! و اسباب جمعیت تابعانش را به آتش قهر سوخته اثر از آن طایفه بی‌پا و سر نگذاشتند. و آن مردود نابکار در بدترین حالی در قفس آهنین گرفتار بود تا آن زمان که خاقان سکندر شان از یورش طبس مراجعت نمود و به موجب فرمان هیزم فراوان در میدان دار- السلطنه اصفهان جمع آورده کره را با جمعی از اتباعش که عبدی- بیک تواچی از ابر قوه آورده بود بزرگانه بر سر آن کوه هیزم جای دادند و از چهار طرف آتشبازان چابکدست، مصراع: به سوی هیمه چون آتش دویدند، و آتش در خرمن آن کوه هیزم زده آن سرکشان بی‌باک را در دنیا به آتش عقبی کشیدند.

---

(۱)- سوره نساء، آیه ۸۷.

خلد برین، متن، ص: ۱۴۸

گفتار در بیان ایلغار شهریار جم اقتدار به جانب طبس و مراجعت فرمودن بعد از قتل چندین هزار کس و وقایع متنوعه که در آن اوقات دست داد

در آن اوان که شهریار جهان و جهانیان به محاصره دار العباده یزد اشتغال داشت خاقان منصور سلطان حسین میرزای بایقرا، امیر کمال الدین حسین صدر را با نامه محبت ختامه و تحف و هدایای دوستانه روانه آستان جلالت آشیان نموده بود. چون در ظاهر دار- العباده یزد شرف آستان بوس دریافته به وسیله امراء مکتوب صداقت اسلوب و تحف و هدایای مرغوب را از نظر کیمیا اثر گذرانید بنا بر آن که در آن صحیفه صداقت مقرون، جواهر زواهر القاب همایون شهریار ربع مسکون به عبارات مشحون به تعظیم و احترام در سلک تحریر انتظام نیافته بود نامه‌آور منظور نظر التفات شهریار هفت کشور نگشت و اندیشه یورش خراسان در خاطر انور خاقان بحر و بر گذشت. بنابر این بعد از تسخیر یزد و حبس محمد کره در محبس قفس، نخست عبدی بیک تواچی را با فوجی از سپاه والا شکوه به تسخیر حصار ابرقوه مأمور فرموده پس از آن به طریق ایلغار در اوایل ماه شعبان از راه بیلبان یزد به صوب طبس مسینان «۱» نهضت نمود. و در آن اوقات ولایت مذکور به حکم خاقان منصور به سیورغال امیر محمد ولی بیک مقرر و از قبل وی امیر تردی بابا نامی از ملازمان مشار الیه در آن سرحد به سر می‌برد. چون وی از ورود موکب مسعود به آن حدود خبر یافت از مقامی که داشت به جانب قلعه شتافت و سپاه ظفر پناه از گرد راه به قلعه طبس تاخته بسیاری از مردم شهر و حصار را [۳۱] به تیغ ذو الفقار آثار بر خاک هلاک

---

(۱)- در متن: «مینا».

خلد برین، متن، ص: ۱۴۹

و بوار انداختنـد و غنایم نامحصور، فتوح روزگار سپاه منصور گردیـده به آن قتل و غارت کمال اقتـدار خود را ظاهر گردانیدنـد. و چـون قرب هفـت هزار کس از مردم طبس بـه قتـل رسـیده بودنـد وقـوع ایـن معنی آبی بر آتش غضب شـهریار عجم و عرب زده به تسـخیر قلعه التفـات ننمود و عنـان عزم شاهـانه [را] به صوب مراجعت انعطـاف داده در دار العبـاده یزد نزول اجلاـل فرمود. و بعـد از توقف چند روزه رایت ظفر آیت از آن ولایت به صوب صواب دار السلطنه اصفهان روان شده ابواب عدل و احسان بر روی متوطنان آن معموره جنت نشان گشود.

مقارن آن عبدی بیک که به تسخیر ابرقوه مأمور و روان شده بود قرین فتح و فیروزی از آنجا مراجعت نمود و بسیاری از اتباع محمد کره را اسـیر بند و زنجیر به پایه سـریر سـلطنت مصـیر رسانیده به ازای آن نیکوخدمتی به تجدید مشـمول عواطف بی‌دریغ خسـروانه گردید.

و مقـارن وصول موکب ظفرنشـان به دار السـلطنه اصـفهان رسولی زبانـدان با نامه صـداقت عنوان و تحف و هـدایای بی کران از نزد سلطان بایزید قیصـر روم به آسـتان جلالت آشیان رسیده به تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مفتخر و مباهی گردید و نامه و پیشکشی که همراه داشت از نظر کیمیا اثر گذرانیـده از زبان قیصـر به عرض اظهار لوازم اخلاص و اتحاد سـرافراز گردید و شـهریار تاجبخش باج‌سـتان، رسول قیصـر را به انعام تاج و کمر و زر و زیور و اسب و استر و تشـریفات گوناگون سربلندی بخشیده احراق حسین کیا و محمد کره و اتباع او در حضور ایلچی مذکور به وقوع انجامید.

بنابر این فرستاده سلطان بایزید بعد از رخصت انصراف در کمال خوف و اندیشه متوجه دیار روم گردیده بعد از وصول به آن مرز و بوم آنچه از اشـتعال نیران غضب پادشاهی دیده بود به عرض سـلطان بایزید رسانید. بعد از مراجعت رسول قیصر، خاقان بحر و بر در آن زمستان به عزم قشلاق در دار السلطنه اصفهان رایت اقامت

خلد برین، متن، ص: ۱۵۰

افراخت و اکثر اوقات فرخنده ساعات را به تجرع اقداح راح ریحانی و استماع اصوات و اغانی مصروف ساخت.

دیگر از وقـایع سـال مـذکور آن که در آن اوقـات به سـبب هجوم خلایق از هر مرز و بوم در دار السـلطنه اصـفهان نایره قحط و غلا استعلا پـذیرفته آتش جوع، دود از دودمانهـا برآورد. و چون به مسـامع علیه رسـیده بود که اکثر اربابان صاحب ثروت و سامان، غله بسـیار در انبـار دارنـد که از راه احتکار به بازار مبایعه نمی‌آرنـد لاجرم خاقان رعیت پرور میر غیاث الـدین محمـد نامی را از اربابان طلب کرده فرمود که چرا در این زمستان غله فراوان خود را که در انبارداری به عساکر نصرت نشان و سایر مردمان نمی‌فروشی؟ میر بی‌نظیر قسم یـاد نمود که در انبار این فقیر چنـدان غله به هم نمی‌رسـد که معاش اهل و عیال مرا کافی باشـد. شـهریار گردون سـریر چـون می‌دانست که سوگنـد میر محض کـذب و خطـاست به قتـل وی فرمـان داد و غازیـان گرسـنه چشم به شـعله تیغ خشم، دود از خرمن حیات وی برآورده چندان غله از انبارهای وی به درآوردند که آن شدت و مشقت به سعت و راحت مبدل گشت.

همچنین چون به عرض اقدس رسید که شاه تقی الدین محمد در خفیه و نهان ابواب مکاتبات و مراسلات با محمد کره مفتوح داشته و در طریق اطـاعت و فرمان‌پـذیری او را به حـال خود نمی گذاشـته لاـجرم رقم قتـل بر صـحیفه حیـات وی کشـید و قهرمان قهر، تیغ سیاست را به خون او رنگین گردانید.

ذکر توجه خســرو کیخســرو اورنگ به عزم صید و شکار به فضای فرح افزای کهیز النگ و بعد از فراغ از نشاط صید و شکار، به بسط بساط انبساط پرداختن و رایت ظفر نشان به صوب صواب همدان افروختن

از معظمات امور سلطنت و شهریاری و جزایل خصایل مسند-

خلد برین، متن، ص: ۱۵۱

آرایان اورنگ تاجداری یکی نشاط صید و شکار است که سلاطین گردون اقتدار را از آن ناچار است. چه این کشور خدایان جهان آسایش و اطمینان از اقامت مراسم صید افکنی و شکاراندازی، نخست پیشنهاد خاطر والا آن را دارند که لشکر قیامت اثر و سپاه ظفرپناه به اسب تازی و صید اندازی خو کرده به هنگام کار که کارستان دشمن شکاری باشد از تن‌پروری و کسالت روزگار بیکاری در آزار نبوده باشند. بنابر این پیوسته مطمح نظر شهریاران عدالت- گستر آن می‌باشد که به هنگام فراغ بال و رفاه حال، احتمال مشقت صید و شکار فرموده شاهباز عزم خسروانه را به بهانه صید افکنی در شکارگاه پرواز دهند تا صید حصول این مدعا را به دام خواهش دل در آورند.

مصدق این مقال آن که چون شهریار بلند اقبال، زمستان آن سال را در عشرت آباد بهشت بنیاد اصفهان به پایان رسانید و پیشخانه سلطان بهار بر بختیان کوه کوهان ابر آذاری بار به ساحت دشت و کهسار رسید نشاط شکار فرموده حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که حکام و لشکریان و اکابر و اعیان تمامی ممالك فارس و عراق به رسم جرگه جانوران شکاری را تا وسعت‌آباد کهیز النگ برانند و تواچیان بهرام صولت به جهت تمشیت این خدمت به اطراف روان شده موکب ظفرنشان نیز از دار السلطنه اصفهان به طریق جرگه روان شد. و خاقان گردون بسطت به آهستگی قطع مسافت فرموده بر هر دشت و کهسار که چون فصل بهار می‌گذشت به یمن مقدم همایونش نمونه جنات تجری تحتها الانهار می‌گشت و در هر گل زمینی که زمانی از بهر تماشا می‌نشست بهار گلچین از اطراف آن گونه گونه گلهای رنگین دسته می‌بست.

به این آئین شهریار روی زمین زمانی چون بوی گل بر باد سوار و ساعتی چون نسیم گلزار، سیار دشت و کهسار بود تا جرگه شکار به معسکر ظفر شعار پیوست. و به فرمان شهریار سرافراز از قم تا شیراز امراء و کلانتران ولایات بر تمامی کوه و صحرا محیط شده

خلد برین، متن، ص: ۱۵۲

جانوران شکاری را در کهیز النگ به جرگه خاقان فیروز جنگ رسانیدند و چندان از اصناف جانوران شکاری مانند شیر و ببر و پلنگ و آهو و گرگ و خرگوش و بز کوهی و گاو صحرائی سر به حلقه دام جرگه درآوردند که میر شکار وهم و خیال از تعداد آن به عجز اعتراف نمود. آنگاه شهریار شیر شکار بر سمند برق رفتار سوار تنها به میان جرگه تاخته بسیاری از انواع شکاری را گاهی به تیر دلدوز در اثنای مرکب تاختن و زمانی به شمشیر شعله افروز به گاه دست و بازو افراختن بر خاك هلاك انداخت و به خون نخجیر گوناگون از آهو و شیر و پلنگ، دشت کهیز النگ را با لعل بدخشانی و یاقوت رمانی همرنگ ساخت. بعد از آن بر حسب فرمان لازم الاذعان، ارکان دولت قاهره و امرای عالی‌شان و مقربان آستان جلالت آشیان و سایر اشراف و اعیان به میان جرگه درآمده کامران و کامیاب، اسب تازی و صید اندازی پیش گرفتند و از انواع شکاری چندان که خواستند به زخم تیر و ضرب شمشیر بر خاك هلاك انداختند. و بعد از شکار افکنی امراء و ارباب احتشام، دستوری عام از شهریار گردون غلام به عساکر ظفر فرجام و سپاه ظفر پناه رسید. لشکریان شروع در اسب تاختن و صید انداختن کردند و به چشم بر هم زدنی دشت کهیز النگ به خون شکاری گلرنگ گردید چنانچه در آن روز شمار انواع جانوران شکاری به پنجاه و شش هزار و هفتصد سر رسیده بود که تواچیان به موجب فرمان آنها را بر امراء و اعیان و اکابر و اشراف معسکر ظفر نشان قسمت کردند.

بعد از فراغ از صید و شکار به فرمان خسرو جم اقتدار از رئوس جانوران شکاری منارهها به اوج سپهر برافراختند و رایات ظفر آیات به بعضی از ییلاقات اصفهان نقل مکان نموده شاه و سپاه در تابستان آن سال که سنه احدی عشر و تسع مائه بود به بسط بساط عشرت و نشاط پرداختند. و هنوز هنگامه تابستان در ییلاق شهریار آفاق گرم بود که رای صوابنما اقتضای توجه به صوب صواب

خلد برین، متن، ص: ۱۵۳

همدان نموده در آن دیار در مرغزاری جنت آثار نزول اجلال فرمود و روزی چند در آن مکان نزهت بنیان کامیاب و کامران به بسط بساط عدل و احسان پرداخته از آنجا رایت عزیمت به صوب ادراك سعادت زیارت مهبط انوار فیض ازلی یعنی مرقد معطر

امامزاده سهل علی- حفت بالانوار الجلی- بر افراخت و در آن مقام لازم الاحترام به مراسم زیارت و طواف اقدام نموده مجاوران و خدام آن آستان عرش احترام را به اعطای صلات و صدقات دلجوئی فرمود. و بنا بر آن که اساس عمارت آن بقعه لازم الاحترام روی به اندراس نهاده بود فرمان والا نافذ گردید که مهندسان و معماران پایه‌شناس گنبدی عالی و عمارتی متعالی بر سر آن مرقد معطر، اساس نهادند و در اندک فرصتی ابواب تمامی بر روی آن گشاده در نادره کاری، داد چابکدستی دادند. و چون به میامن ورود شاهنشاه جلیل در آن بقعه کعبه مرتبه چشمه عذبی مانند زمزم از اثر مقدم اسماعیل به هم رسید قبه عالی شان بر فراز آن چشمه کوثر مثال به ارتفاع آسمان برافراختند. و نزدیک به آن عین الحیات سعادتمندان، دریاچه‌ای همچشم چشمه حیوان و دریای عمان در کمال تکلف و شان ساختند و تا آن عمارت و چشمه سار نمونه جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «۱» تواند بود بر اطراف آن چهار باغی دلگشا و بوستانی فرح افزا طرح انداختند، و از انواع گلهای رنگارنگ و اقسام اشجار غرایب آثار، چهار خیابانش را نمونه ارم ذات العماد، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي- الْبِلادِ «۲» ساختند.

و چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از تأسیس و تعمیر آن بنای خلد تأثیر فراغت یافت رایت عزیمت به صوب صواب ییلاق سورلوغ بر افراخت. و چون بقیه ایام تابستان را گاهی به صید و شکار و زمانی به شرب اقداح راح خوشگوار و صحبت ساقیان گلچهر لاله عذار به سرآورده چون باد خزان، دامن زن آن گلستان گردید عنان عزیمت به صوب قشلاق معطوف گردانید.

---

(۱)- مواضع فراوان از قرآن کریم.

(۲)- سوره فجر، آیه ۸.

خلد برین، متن، ص: ۱۵۴

گفتار در بیان سرکشی و گردنفرازی امیره حسام- الدین والی رشت و مأمور شدن فوجی از غازیان ظفر قرین به آن سرزمین و مطیع شدن امیره حسام الدین و ذکر توجه شیرشکاران بیشه دستبرد به دفع شر صارم کرد و وقایعی که در خلال این احوال روی نمود

[۳۲] در فصل خزان که خسرو سیارگان در منزل میزان عازم قشلاق زمستان گردید شهریار زمین و زمان زمستان سال مذکور را در قشلاق طارم گذرانید. و چون در آن اثنا به مسامع علیه رسید که امیره حسام الدین والی رشت و فومن در طریق اطاعت و فرمانبرداری بیراهه روی پیش گرفته از راه خودرائی و زیاده‌سری، گردن از ربقه فرمان پیچیده لاجرم شهریار گردون بسطت به تجدید، تسخیر آن ولایت را پیشنهاد همت والا نهمت ساخته جمعی از امرای بلند اقبال را از راه خلخال بر سر امیره حسام الدین فرستاده خود به نفس نفیس از راه طارم، رایت نصرت آیت به آن طرف برافراخت. بعد از ورود موکب مسعود به آن حدود که عساکر بهرام انتظام، حسام خون‌آشام را از نیام انتقام کشیده مانند شیر عرین به بیشه‌های آن سرزمین درآمدند امیره حسام الدین چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده جبین عبودیت بر آستان گردون‌شان نهاد و ایلچی زباندان با تحف و هدایای فراوان به درگاه فلک پیشگاه فرستاده امیر نجم زرگر را که از اعاظم مقربان آستان جلالت آشیان بود عذرخواه گناه خود نمود. و شهریار دوست‌پرور دشمن گداز به شفاعت امیر نجم، رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم وی کشیده به تجدید خدمتش را منظور نظر احسان و مشمول عواطف بی کران گردانید و فرستاده را با منشور دارائی آن ولایت و تشریف شاهانه رخصت انصراف ارزانی

خلد برین، متن، ص: ۱۵۵

داشته به نفس نفیس از حدود رشت رایت مراجعت برافراشت.

و چون در آن اوقات به فرمان قهرمان قهر مقرر شده بود که هر کس به جنگ سلطان حیدر رفته باشد بعد از ثبوت، معروض تیغ سیاست گردد و تحقیق و پرسش آن به عهده ابدال بیک دده که قورچی باشی بود شده بدین سبب بسیاری از مردمان به قتل

رسیدند و بعد از چندین سال از نهال اعمال زشت خود میوه ناکامی به کام دل چیدند.

و از جمله اخباری که در قشلاق طارم به عرض شهریار خورشید علم رسید خبر فترت گیلان و مخالفت پادشاهان آن دیار بود. بیان این سخن آن است که در آن ولاـ جمعی از مردم گیلاـن بـا کارکیا میرزا علی والی لاهیجان در خفیه اتفاق کرده در شب پنجشنبه چهارم شهر رمضان سال مذکور در رانکوه بر سر کار کیا سلطان حسن برادر کارکیا میرزا علی که والی ولایت رانکوه و یکسال و نیم بود که حاکم آن دیار بود رفته او را در جامه خواب به قتل رسانیدند. در همان شب خبر این واقعه به لاهیجان رسیده روز دیگر امرای کارکیا سلطان حسن بـا امرای لاهیجـان اتفـاق نمـوده بر سر کارکیـا میرزا علی که در رانکـوه بود هجوم آورده خـدمتش را همسفر برادر گردانیدند.

و کارکیا میرزا علی مذکور از جمله اعاظم سلاطین آن سرزمین و پادشاهی زاهد عابد با داد و دین بود. ولادتش در روز جمعه نونزدهم شهر رمضان سنه سبع و اربعین و ثمان مائه اتفاق افتاده. اوقات حیاتش شصت و چهار سال و زمان سلطنتش به استقلال بیست و هشت سال بود و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر به تقریب ولایت عهد سلطنت لاهیجان به او تعلق داشت.

القصه چون این اخبار به مسامع علیه شهریار جم اقتدار رسید کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا سلطان حسن را که در اردوی همایون بود منظور نظر تربیت و اعزاز و به سلطنت گیلان سرافراز فرمود و فوجی از سپاه ظفرپناه را به همراهی او مأمور نموده مقرر گردید که طریق مرافقت وی منظور داشته او را بر تخت سلطنت

خلد برین، متن، ص: ۱۵۶

متمکن گرداننـد. و چون پادشاه جدیـد به حـدود رانکوه رسید امرای پـدرش که به قتل وی جرأت کرده بودنـد به استقبال او اقبال نمودنـد و چون به نزدیک رسیدند و از مرکبان پیاده گردیـده خواستند که پابوس نمایند کارکیا سلطان احمد به قتل تمامی ایشان فرمان داد و خون دو پادشاه بی‌گناه یکجا گریبان جان ایشان را گرفت. آنگاه در رانکوه بر تخت سلطنت نشسته مدت بیست و نه سال بر مسند جاه و جلال متمکن بود و در روز دوشنبه دویم شهر شعبان سنه اربعین و تسع مائه بدرود جهان گذران نمود.

دیگر از وقایعی که در مدت اقامت یورت قشلاق روی نمود آن بود که چلپا بیک خلخالی که حاکم طارم بود بنا بر تقصیری نمایان به غضب شهریار جهان گرفتار شده معروض تیغ سیاست گردید.

همچنین از اخباری که در این سال به عرض خاقان ستوده خصال رسید ارتحال خاقان منصور سلطان حسین میرزای بایقرا در شانزدهم ذی الحجه سال مذکور بود، چنانچه در محل خود مسطور گردید.

و چون دم سردی زمستان به پایان رسیده آفتاب انجم حشم، علم شعاع پرچم به صوب بیت الشرف خود برافراخت شهریار جم اقتدار در بهار سنه اثنی عشر و تسع مائه از قشلاق طارم عازم صوب صواب سلطانیه گردیده ماهچه رایت ظفر نشان در تابستان آن سال شکارکنان بر مملکت آذربایجان پرتو جلالت و شان افراخت و به هنگامی که باد خزان، دامن‌زن آتش افسرده گلهای گلستان گردیـد به مسامع علیه خاقان سکندر شان رسید که صارم کرد جمعی از قاطعان را رفیق خود ساخته به طریق راهزنی اموال هر فریق را ماده معاش و وسیله انتعاش خود می‌شمارد. لاجرم شهریار گردون غلام جمعی از امرای عظام را به دفع فتنه آن گمنام روان نمود. چون امراء با سپاه ظفرپناه به حوالی جا و مقام آن گمراه رسیدند صارم کرد چاره کار خود را منحصر در فرار دانسته احمال و اثقال را بر جای گذاشت و رایت هزیمت به جانب قلل جبال سپهر تمثال افراشت. و لشکر قیامت اثر تمامت جهات صارم کرد و اتباعش را غنیمت گرفته

خلد برین، متن، ص: ۱۵۷

جمعی کثیر از کردان بی‌ایمان را که در آن ولایت بودند معروض تیغ هلاک گردانیدند.

و در آن سال قشلاق شهریار به استحقاق در خوی اتفاق افتاده در آنجا به مسامع جلال پیوست که صارم کرد دیگر باره جمعی از

اکراد بد نهاد را فراهم آورده در موضع اورمی به افروختن نایره فتنه و فساد اشتغال دارد. بنابر این شهریار هفت کشور، خلیفهٔ الخلفا و بیرام بیک قرامانی را با فوجی از شیرشکاران بیشه کشورستانی به دفع دستبرد صارم کرد به صوب اورمی روان نمود. و چون خبر توجه امراء و لشکریان به صارم کرد رسید از آنجا گریزان رخت اقامت به کردستان کشیده به قله کوهی آسمان شکوه پناه برد و در آن قله کهسار و موضع استوار، متشمر حرب و پیکار گشته پای ثبات و قرار افشرد و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام، طریق تعاقب اکراد بد بنیاد پیموده در دامن آن کوه فلک شکوه نیران قتال و جدال را اشتعال دادند و حربی در نهایت صعوبت روی نموده از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند. و از امرای نامدار سپاه ظفر شعار عبدی بیک شاملو و سارو علی مهردار تکلو در آن معرکه به قتل رسیده خلیفهٔ الخلفا و بیرام بیک قرامانلو مظفر و منصور به معسکر ظفر اثر برگردیدند.

القصه بعد از گیر و دار بسیار و ستیز و آویز بی‌شمار، نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام امرای عالی مقدار وزیده صارم کرد روی به وادی فرار آورده غازیان ظفر شعار، پسر و برادران و بعضی از سرداران لشکرش را اسیر و دستگیر به نظر کیمیا تأثیر شهریار کشورگیر رسانیدند و جمعی کثیر از متابعانش را به قتل رسانیده تمامی ایل و الوسش را به جاروب نهب و غارت رفته سالما غانما عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیدند و در قشلاق خوی به پایه سریر خلافت مصیر رسیده خلیفهٔ الخلفا کیفیت وقوع آن محاربه را مفصلا به عرض خاقان اقلیم‌گیر رسانید و به موجب فرمان، غازیان ظفر نشان جمعی را که اسیر دام تقدیر به پایه سریر سلطنت مصیر

خلد برین، متن، ص: ۱۵۸

رسانیده بودند بر سر اردو بازار برده هر یک را به عقوبتی که از آن بدتر نباشد معروض تیغ سیاست گردانیدند.

ذکر لشکر کشیدن شهریار تاجور بر سر علاء الدوله ذو القدر و گرفتن آن بد اختر

در آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای روزگار که به ورود سلطان بهار، چهار باغ عناصر و ارکان گلریزان شد و ابر آذاری بر سر نورسیدگان بهاری گوهر باری پیش گرفت رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از یورت قشلاق به جانب ییلاق روان شده در مرغزاری همیشه بهار نزول اجلال فرمود. و بر حسب فرمان شهریار جهان و جهانیان، فرمان‌پذیران به تهیه جشن نوروزی و ترتیب اسباب آن روز فیروز پرداختند. فروزنده اورنگ کیانی به عزم آراستن بزم نوروز سلطانی سایه بر سر سریر عشرت و کامرانی انداخت و در آن روز خوشدلی و نشاط از سر نو به بسط انبساط فرمان داده ساقیان شکر لب شیرین گفتار به پیمودن ساغرهای سرشار، ابواب جشن بهار بر روی آن مجلس خلد آثار گشادند.

بعد از انقضای آن جشن نوروزی شهریار کشورگشای به مبارکی و فیروزی متوجه انتظام مهام ملکداری گردید. به مسامع جلال رسید که نامراد بد بنیاد که از تاریخ فرار در بغداد به سر می‌برد از آنجا نیز طریق گریز سر کرده روی امید به علاء الدوله ذو القدر آورده آن یاغی زیاده سر و آن طاغی بد اختر رعایت خاقان بحر و بر را به نظر در نیاورده دختر خود را در سلک ازدواج وی درآورده و از این راه از شاهراه متابعت پادشاه جم جاه انحراف ورزیده و به خیال محال امداد داماد سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری کشیده و داعیه آن دارد که پای جرأت به ممالک محروسه گذارد.

بنابر این شهریار روی زمین به احضار عساکر نصرت قرین فرمان داد و لشکر ظفر شعار که پیوسته گوش بر آواز صدور فرمان خسرو جم اقتدار می‌باشند چون از نفاذ فرمان والا خبردار گردیدند در

خلد برین، متن، ص: ۱۵۹

اندک زمانی خلق جهانی از مملکت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان به معسکر ظفر نشان پیوستند. بعد از جمع آمدن لشکر ظفر اثر، خاقان بلند اختر رفع شر اشرار ذو القدر را مطمح نظر اصابت اثر ساخته رایت جلالت و شان به

صوب ارزنجان برافراخت.

و چون ماهچه رایت خورشید آیت، پرتو وصول بر ساحت آن ولایت انداخت و مآل حال علاء الدوله در آن مرز و بوم از هجوم لشکر قضا هجوم معلوم گردید که بعضی از قلاع دیار بکر را که در آن مدت به حیطه ضبط و تسخیر درآورده بود به جمعی از ملازمان معتمد خود سپرده عنان هزیمت به صوب البستان معطوف گردانیده.

و چون خبر انهزام وی به شهریار گردون غلام [۳۳] رسید بلا- تأخیر و توقف رایت عزیمت به تعاقب وی افراخته در اسرع اوقات ماهچه علم ظفر پرچم، سایه وصول بر سر آن ولایت انداخت. و علاء الدوله چون از ورود موکب مسعود به آن حدود مطلع گردید صلاح کار روزگار خود را در هزیمت و فرار دانسته جمعی از متعلقان خود را به جانب روم و گروهی را به طرف شام روان کرده خود با معدودی چند رخت اقامت به قله کوه درنا کشید. و خاقان سکندرشان که بر سبیل تعاقب بر اثر وی روان بود در اوایل تابستان به جانب البستان نهضت فرموده مراحل و منازل می‌پیمود تا از حدود قیصریه که به سلطان بایزید قیصر روم متعلق بود عبور فرموده اصلا از مرور عساکر منصور، تعرضی به سکان آن ولایت نرسید و به هر جا که می‌رسید ابواب عدل و احسان بر روی ساکنان آن دیار و بلاد مفتوح می‌گردانید تا کنار رود البستان محل ورود موکب ظفر نشان گردید.

و شهریار جهان، لله بیک را با فوجی از غازیان به کنار آب جهان روان فرموده تا به جهت عبور لشکر منصور، معبری پیدا کرده لشکر ظفر اثر از آن معبر بگذرند. لله بیک گذار پیدا کرده از آب عبور و در آن حوالی نزول نمود و اکثر غازیان به تحصیل علیق چهارپایان در اطراف آن ولایت متفرق و پریشان بودند که مقارن آن ساروقپلان

خلد برین، متن، ص: ۱۶۰

پسر علاء الدوله ذو القدر با فوجی از دلیران جوشن در بر [بر] سر لشکر ظفر اثر تاختن آورد و لله بیک با آن مردم اندک پای ثبات و قرار فشرده سر راه بر ایشان بگرفت و نیران قتال و جدال به نوعی اشتعال یافت که کار دلاوران، از دست رفته دستشان از کار باز ماند و لشکر ذو القدر از راه کثرت و عدت بر سپاه نصرت اثر غالب آمده در اثنای کر و فر، لله بیک را از مرکب در انداختند. مقارن آن خلیل آقا جان خود را فدای وی کرده اسب خود را به حسین بیک لله رسانید و خدمتش بر اسب خلیل آقا سوار خود را بر آن دریای ذخار زده به مشقت بسیار از آن بحر خونخوار به کنار رسید. و گروه ذو القدر خلیل آقا را با سیصد نفر از شیر صولتان بیشه فتح و ظفر به قتل رسانیده عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیدند.

بعد از وقوع چشم زخمی چنان در حوالی البستان امیر بیک بن گلابی بیک بن امیر بیک موصلو که از قبل سلاطین آق قوینلو سالها والی دیار بکر بوده با اقوام و اتباع متوجه تقبیل عتبه علیا و درگاه معلی گردیده خود را به شرف سجده و پای‌بوس، مشرف گردانید و آن حضرت به نظر عاطفت در وی نگریسته منصب جلیل القدر مهر- داری را به وی کرامت فرمود.

و چون علاء الدوله جرأت مقابله و معارضه با سپاه ظفرپناه نتوانست نمود شهریار فرزانه او را به «اله دانه» ملقب گردانید. و موکب ظفر نشان بعد از آن که غازیان عظام، الکاء مخالفان را به آتش قهر سوخته دود از دودمان ایشان برآوردند متوجه خوی گردید.

و چون در اثنای راه به عرض پادشاه والا جاه رسید که فوجی از طایفه ذو القدر در یکی از قلاع آن بوم و برکه «قلعه خربوز» «۱» نام دارد هجوم‌آور گردیده به حصانت حصار و متانت دیوار و آذوقه بسیار مستظهر و امیدوار، طریق راهزنی پیش گرفته مضرت بی‌شمار به آینده و رونده می‌رسانند، فرمان والا به تسخیر آن حصار

---

(۱)- در احسن التواریخ: «خرپرد» با نسخه بدلهای: «ضرپرد» و «خردپرد». و در خلاصة التواریخ: «جزیره» با نسخه بدل: «جریره».

خلد برین، متن، ص: ۱۶۱

استوار نافذ گردید و چون لشکر ظفر شعار، قلعه را مرکزوار در میان گرفته آغاز گیر و دار نمودند اهل قلعه از مشاهده تسلط و

اقتدار غازیان شیرشکار، ترک عناد و استکبار نموده روی اطاعت به درگاه فلک پیشگاه آوردند و شهریار روزگار، اشرار آن طایفه خاکسار را به قتل رسانیده اخیار ایشان را رعایت و تربیت فرمود و ایالت ولایت دیار بکر را به محمد خان استاجلو عنایت نموده خدمتش را متوجه آن ولایت گردانید. و بعد از روانه شدن محمد خان، رایت ظفر آیت عازم ولایت اخلاط گردیده در عرض راه شرف الدین بیک حاکم بتلیس با پیشکشهای نفیس به درگاه جهان- پناه شتافته شرف بساط بوس دریافت و منظور انظار لطف و احسان و مشمول عواطف بی‌کران خاقان سکندر شان و انیس و جلیس سایر نزدیکان آستان سلطنت آشیان گردید. و بعد از آن که خسرو آفاق روزی چند در ولایت اخلاط به بسط بساط انبساط پرداخت به عزم قشلاق، رایت آفتاب اشراق به جانب خوی برافراخت.

ذکر محاربه خان محمد استاجلو با ساروقپلان پسر علاء الدوله ذو القدر و قتل آن بد اختر

چون پرتو آفتاب عنایت بی‌غایت سایه بر سر خان محمد انداخته خدمتش را به حکومت دیار بکر روانه ساخت بعد از ورود خان محمد به آن ولایت قایتمس بیک برادر امیر بیک موصلو که حاکم آنجا بود و چنانچه ایمائی به آن شد به آستان گردون شان شتافته منصب والای مهرداری یافت رایت مخالفت بر افراخت و به ضبط شهر و حصار پرداخته غازیان شیرشکار را محتاج به خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه ساخت و از این راه سپاه ظفرپناه در صحرا قشلاق نمودند.

و این معنی باعث جرأت و دلیری اکراد دیار بکر و وسیله ارتفاع غبار نزاع ایشان گردیده به تاخت اطراف اردو می‌پرداختند و هر که را می‌دیدند از لباس حیات عریان می‌ساختند. رفته رفته از این رهگذر کار به جائی رسید که خوردنی در معسکر ظفر اثر مانند

خلد برین، متن، ص: ۱۶۲

کبریت احمر نایاب گردید و قوت مردمان بنا بر عدم قوت روی به نقصان نهاد و محمد خان از ضیق معاش غازیان به جان آمده بر سر کردان و جا و مقام ایشان لشکر کشید. و چون آن طایفه بدبخت، محکمهای سخت و بیشه‌های پر درخت داشتند و از این راه دست مکنت و اقتدار سپاه ظفرپناه به دامن استیصال ایشان نمی‌رسید خان محمد و غازیان ظفر نشان به حکم الحرب خدعة پشت بر ایشان کرده روی به وادی فرار آوردند و کردان نادان، هزیمت غازیان را غنیمت شمرده جلو ریز طریق تعاقب ایشان پیش گرفتند. و چون از هر پست و بلندی که بود گذشته قدم جرأت به هموارى دشت نهادند محمد خان به اتفاق غازیان چون آتش سوزان و برق فروزان خود را بر ایشان زده جمعی کثیر از اکراد بد بنیاد را به جهان نیستی و صحرای عدم فرستادند. آن طایفه بی‌باک نیز چون خود را در معرض هلاک و بوار دیدند به ضرورت، حسام خون‌آشام از نیام انتقام کشیدند و چند تن را از سر بی‌خبر ساخته بر خاک هلاک انداختند.

آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام دلاوران بهرام انتقام وزیده اکراد بد بنیاد پشت نهادند و شمایم نصرت و ظفر، دماغ جان محمد خان را مشک اندود و معطر ساخته لشکر منصور، قرب هفت هزار کس از آن گروه مغرور را بر خاک هلاک انداختند و دست جرأت به نهب و غارت منازل و مساکن ایشان دراز کرده از اقوات و مطاعم چندان غنیمت گرفتند که مدتهای مدید، خاطرشان از رهگذر آزوقه و خوردنی مطمئن گردید.

در خلال این احوال خبر رسید که قایتمس بیک حاکم حمید کس فرستاده از علاء الدوله ذو القدر استمداد طلب لشکر نموده تا شهر را به وی سپارد و علاء الدوله، قاسم بیک پسر خود را که بنا بر اتصاف به جرأت و جلادت به «ساروقپلان» معروف و به کرات با لشکر شام و روم حرب در پیوسته ظفر یافته بود سردار ده هزار سوار جرار نیزه‌گذار کرده به اتفاق اردوانه بیک پسر دیگر خود به مدد قایتمس بیک روان نمود. و ایشان چون به حوالی اردوی خان محمد

خلد برین، متن، ص: ۱۶۳

رسیده فرود آمدند خدمتش بعد از تقدیم مشورت با سران سپاه چون خیمه و خرگاه مخالفان اندک به نظر درمی‌آمد و آن گروه بی- شکوه را فوجی قلیل تصور می‌کردند قرار به گیر و دار معرکه کارزار دادند و روز دیگر که علم شعاع پیکر مهر انور را به میدان چرخ اخضر دوانیدند خان محمد با دو هزار کس از غازیان ظفر نشان، رایت نصرت آیت به معرکه میدان برافراشت و قرابیک برادر خود را با هشتصد سوار، چرخچی و مقدمه لشکر گردانیده خود با هزار و دویست نفر در قلب لشکر، صف‌آرای گردید. از آن جانب ساروقپلان و اردوانه بیک پسران علاء الدوله با ده هزار سوار ذو القدر به ترتیب و تهیه لشکر پرداخته با مجموع مبارزان معرکه کارزار به یکبار بر قلب سپاه چرخچی تاختند و قرابیک را با آن هشتصد سوار گزین از پشت زین بر روی زمین انداختند. و دلیران چرخچی با آن که به طعن سنان مخالفان از مراکب بادپیمای برق عنان افتاده بودند چون شعله آتش از جای جسته سرکشی پیش گرفتند و تیغهای یمانی آخته به سینه مرکبان لشکر ذو القدر فرو بردن گرفتند. مقارن آن یکه‌تاز معرکه میدان، محمد خان، با سایر دلاوران از قلب گران رکاب و سبک عنان نیزه‌های افعی کردار بر گوش مرکبان باد رفتار نهاده طنطنه نعره و خروش الله به گوش مهر و ماه رسانیدند و بی‌محابا خود را بر قلب لشکر نکبت اثر ذو القدر زده از این رهگذر اسبهای ایشان بر یکدگر خوردند، و چون زمین معرکه از دم سردی لشکر شتا سراپا یخ بسته بود پای ثبات و قرار اسبان ایشان از جای رفته به سر در غلطیدند و دره‌ای که رهگذار پیاده و سوار بود از مرد و مرکب مملو گردیده ساروقپلان که با سیصد سوار از آن جمله بودند پیاده آغاز گیر و دار نمودند. خان‌محمد وی را شناخته فرمان داد تا غازیان ظفرنشان او را با برادرش اردوانه بیک اسیر و دستگیر به نظر وی رسانیدند، و تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی کرده قرب هفتصد کس نامی و سی امیر گرامی را که صاحب طبل و علم بودند به قتل رسانیدند.

خلد برین، متن، ص: ۱۶۴

و چون ساروقپلان و برادرش منظور نظر محمد خان گردیدند دست در دامن عجز و فروتنی زده به التماس از وی درخواستند که ایشان را زنده به آستان گردون شان روان کنند. خان محمد به مقتضای مصلحت وقت قبول آن نموده بعد از آن به تحریک جمعی از غازیان هر دو برادر را سر کرده و رئوس ایشان را با سرهای دیگران به درگاه عرش اشتباه روان گردانید. و فرستاده محمد خان در قشلاق خوی سرها را [۳۴] به معسکر ظفر نشان رسانیده کیفیت آن فتح نامدار را به عرض خاقان جم اقتدار رسانید. و آن حضرت قاصد را به جزایل مواهب و احسان خشنود و شادان ساخته رخصت انصراف کرامت فرمود. و فرستاده چون به خدمت خان محمد رسید غایت عنایت بی‌غایت را که از خاقان سکندر شان نسبت به آن خان عالی- شان مشاهده نموده بود معروض گردانید.

بعد از آن خان محمد فتح قلعه حمید را پیش دید دیده امیر ساخته رایت عزیمت به تسخیر آن حصار گردون آثار برافراخت. و قایتمس بیک روزی چند به شرایط قلعه‌داری پرداخته عاقبت احمد چلبی کلانتر شهر به دلالت خضر توفیق و بخت بلند از قایتمس روی گردان شده به دستگیری کمند، غازیان را از برجی سپهر مانند بالا کشیده قلعه مسخر و قایتمس بیک اسیر و دستگیر و به عقوبت تمام مقتول گردید. و بعد از تسخیر قلعه حمید آن امیر دلیر در آن ولایت به حکومت متمکن گردیده آوازه شوکت و جلالت و صیت عظمت و بسالت وی به اقطار آفاق رسید.

اما علاء الدوله بعد از شنیدن خبر قتل فرزندان و شکست لشکریان چون خوک تیر خورده خشمناک، سیلاب سرشک از دیده نمناک و شعله فغان از دل صد چاک عیان ساخت و بار دیگر لشکری از ریگ بیابان و برگ درختان بیشتر فراهم آورده به سرکردگی دو پسر دیگر خود که بزرگتر را کورشهرخ و آن دیگر را احمد بیک می‌خواندند به خونخواهی فرزندان که به بلدی تیغ غازیان پیشتر از این طریق سفر پیموده بودند بر سر خان محمد روان نمود. و خان

خلد برین، متن، ص: ۱۶۵

مذکور در آن اوان به ییلاق ماردین نزول نموده برادر خود قرابیک را به تاخت ولایت جزیره فرستاده قرابیک در آن ولایت، داد قتل و غارت داده و با غنیمت فراوان در ییلاق ماردین به معسکر ظفر قرین خان پیوسته بود. در آن اثنا خبر آمد آمد پسران علاء

الـدوله با لشـکر گران متواتر گردید. خدمتش بعد از اسـتماع این خبر اندوه اثر از ییلاق مذکور به قلعه حمید آمد و با سه هزار سوار جرار که هر یک در معرکه کارزار، رسـتم ثانی و اسـفندیار بودنـد در برابر لشـکر ذو القـدر پرچم اعلام فتـح و ظفر گشودند. از آن جانب کور شاهرخ و احمد بیک با یازده هزار سوار جرار روی به معرکه کارزار آورده آغاز تعبیه لشکر و تسویه صفوف نمودند.

امـا سـبب کوری کور شـاهرخ آن بود که در سـال هشـتصد و نود و چهار بوداق بیک ذو القـدر اوغلی به سـلطان بایزیـد قیصـر روم پیوسـته از وی لشـکر گرفت و بر سر کور شاهرخ شبیخون آورده او را بگرفت و میل کشید و علاء الدوله از در انتقام درآمده با سپاه روم جنگ عظیم کرد و اگر چه بوداق بیک فراری از معرکه بیرون رفت اما اسکندر بیک محال اوغلی که سردار رومیان بود گرفتار گردیده او را به نزد سلطان قاینسا و پادشاه مصر فرستاد.

بالجمله از غرایب اتفاقات آن که قبل از اشـتعال نایره حرب و قتال و اسـتعمال سـیف و سـنان تمامی سگهای شکاری از تازی و توله که در هر دو لشـکر بودند در میان هر دو صف با یکدیگر آغاز مجادله نمودند و بعد از گیر و دار بسـیار سـگهای لشکر ذو القدر از کلاب طایفه اسـتاجلو گریزان شـده روی به وادی فرار نهادند. سپاه ظفر- مآل از مشاهده این حال به دیدن پیکر فتح و ظفر مسـتمال گردیده تیغ جرأت از نیام انتقام برکشـیدند و لشـکر ذو القدر نخست به افروختن نایره قتال و جدال اشـتعال نموده بر قلب لشکر ظفر اثر تاختن آوردنـد. و چون به فرمان خان عالی شان سـپاه ظفر نشان مرکزوار پای ثبات و قرار اسـتوار گردانیـده از جای خود حرکت نمی‌نمودند بعد از آن که به غازیان جان‌فشان رسیدند و حرکتی از

خلد برین، متن، ص: ۱۶۶

ایشان ندیدند از خوف و هراس، جلو اسبان خود را کشـیده در معرکه میدان حیران گردیدند. بعد از آن به موجب فرمان خان عالی شـان، بهـادران لشـکر منصور دست جرأت از آستین جلادت برآورده به یکبار بر ایشان تاختنـد و جمعی کثیر را از مراکب باد رفتار انداخته زمین معرکه را از خون کشـتگان، ساحل دریای بدخشان ساختند. در این نوبت نیز بعد از ستیز و آویز، شـکست بر لشکر ذو القـدر افتاده روی به وادی گریز نهادنـد و غازیان ظفرنشان به تعاقب ایشان روان شـده بسـیاری از طایفه ذو القدر را بر خاک هلاک انداختند. از سـرداران معتبر ذو القدر که اسـیر سلسـله تقدیر گشـتند کور شاهرخ و احمد بیک پسران علاء الدوله و محمد بیک ولد عزیز آقـا و مراد بیک و اورکمزبیک و قایتمس بیک بودنـد. از نوادر وقایع آن که در میان لشـکر اسـتاجلو کوری بود که پیوسـته به خـدا می‌نالیـد و می گفت بار خدایا، کور را اسـیر کور گردان! و به حسب اتفاق کور شاهرخ اسـیر آن کور گردید. بالجمله اورکمز بیک و قایتمس بیک را زنده گذاشـته آن سه نفر دیگر را سـر کرده رئوس ایشان را با آن دو نفر به درگاه پادشاه دادگر فرستادند و به این فتـح نامدار، شوکت و اقتدار خان محمد یکی هزار شده و سالها حکومت آن دیار- چنانچه از سـیاق سـخنان آینده به وضوح خواهد پیوست- بر آن امیر صائب تدبیر پایدار ماند.

القصه چون به تجدیـد، عروس فتـح و نصـرت هم‌آغوش آن امیر صاحب شوکت گردیـد به مراسم شـکرگزاری و پاسـداری پرداخته یکی از نزدیکـان خود را بـا عرضه داشت مشـعر بر وقوع آن فتـح مبین به درگاه پادشاه روی زمین روان ساخت. و چون در آن اوان رایت آفتاب اشـراق شـهریار به اسـتحقاق از قشـلاق خوی روی توجه به صوب عراق آورده بود فرستاده خان محمد عریضه وی را با گرفتـاران و سـرهای دشـمنان که حمـل آن به دسـتور به یکران گران (؟) بود در ییلاـق همـدان به نظر خاقان سـکندر شان رسانیـده کیفیت جنگ را به زبانی به تفصیل معروض گردانید. و خاقان والا نژاد اورکمز بیک و قایتمس-

خلد برین، متن، ص: ۱۶۷

بیک را آزاد گردانیده به پایه والای ملازمت رسانید و خان محمد را به تاج زر دوز و کمر شمشیر مرصع سـرافراز فرموده مصحوب فرستاده مشار الیه به جهت او روان نمود.

اما علاء الدوله ذو القدر بعد از شـنیدن این خبر ملالت اثر ترک قرار و آرام و بالین و بستر کرده سیلاب سرشک از چشمه سار دیده

تر فرو بارید و نمدی سیاه در بر کرده امراء و سپاه نیز پلاسهای سیاه در گردن انداختند و به مراسم تعزیت و سوگواری پرداخته از آن مصیبت گریبان جان، چاک ساختند. و بعد از آن علاء الدوله چون دانست که طمع در مملکت دیار بکر داشتن تخم امید در شوره‌زار کاشتن است منتظر زوال ملک و انتقال دولت خود می‌بود تا اخبار شکست وی پی در پی به قیصر روم رسید و چون کینه دیرینه از او در سینه داشت لشکری قیامت اثر بر سر وی کشید و آن بد روز برگشته بخت چنانچه در محل خود ایمائی به آن خواهد شد در اثنای جنگ رومیان به زخم تیغ یکی از ایشان کشته گردید و بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه ترک سر کرده بقیهٔ السیف روی سرگردانی به اطراف جهان آوردند. و نامراد ملازمت قیصر اختیار کرده عازم دیار روم گشت و از گلزار همیشه بهار دولت پایدار، خار اضرار آن خوار مردم آزار بی‌ارتکاب نهضتی و غایله مشقتی دور شده گلبن امانی و آمال جهانیان به آبیاری سحاب عدل و احسان شهریار جهان شکفتگی پیش گرفت. و آن بهار و تابستان آفتاب اوج شاهی از افق سیر متنزهات ولایت همدان طالع بود و پیوسته در دامن الوند ابواب عیش و نشاط بر روی روزگار فرخنده آثار می‌گشود.

در خلال این احوال کوکب بخت و ستاره اقبال امیر نجم زرگر درخشیدن آغاز نهاده به اوج شرف و کمال رسید و به منصب وکالت و امیر الامرائی سرافراز و مهرش در دیوان اعلی بالانشین همه مهرها گردید. و این امیر نجم چنانچه گذشت در بدایت حال که آفتاب اوج سلطنت و اقبال در حین توجه به لاهیجان از افق رشت طالع گشت در جوار مکانی که محل نزول آن حضرت بود دکان زرگری

خلد برین، متن، ص: ۱۶۸

داشت و این گرامی گوهر درج شهریاری گاهی از راه بیکاری سایه وصول به دکان امیر نجم مذکور افکنده پایه قدر و منزلت وی را بلند می‌گردانید. و چون مدت اقامت خاقان سپهر منزلت در ولایت گیلان به سر آمده از آنجا پای عزیمت در رکاب جهانگشائی نهاد و صیت ظهور دولت ابد مدتش چون پرتو خورشید جهان‌افروز از مشرق به مغرب رسیده گلزار همیشه بهار ملت زهرای جعفری به آبیاری سحاب عدل و احسانش شکفته و ریان گردید امیره اسحاق سپهسالار والی رشت از راه عداوت زیاد که پیوسته در میان شیعه و سنی می‌باشد بنا بر غلوی که در مذهب تسنن داشت شخصی را به قتل امیر نجم که در ظهور تشیع چون ماه عید انگشت‌نما بود برگماشت و خدمتش از این معنی باخبر شده روی امید به درگاه شهریار صاحب تأیید آورده به هنگام توجه رایات ظفر نشان به صوب صواب شروان به موکب همایون پیوست و پیوسته منظور نظر تربیت و احسان خاقان سکندر شان می‌بود تا در این سال فرخنده فال، پرتو آفتاب عنایت بی‌غایت بر وجنات احوالش تافته به منصب والای وکالت نفس همایون سربلندی یافت، و از راه وفور فراست و کیاست و کاردانی و شمول فضایل نفسانی و روحانی و اتصاف به حلاوت گفتار و محاسن کردار، قدم بر مدارج اعتلای شان و معارج اقتدار و اختیار نهاد و درگاه عالی جاهش آرامگاه اشراف و اعیان جهان گشته در دیوان اعلی بر بالای همه مهرها مهر زد و اختلالی را که در بدایت حال به بعضی از محال راه یافته بود به قدر امکان تدارک نمود.

ذکر لشکر کشیدن شهریار والا نژاد به صوب صواب دار السلام بغداد و تعداد بعضی از وقایع که در آن اوان دست داد

چون نامراد بعد از استیصال علاء الدوله ذو القدر ملازمت قیصر روم اختیار کرده روی به آن مرز و بوم نهاد باریک نامی از اعاظم

خلد برین، متن، ص: ۱۶۹

طایفه پرناک بر دار السلام بغداد استیلا یافت و از در زیاده‌سری درآمده روی اطاعت و انقیاد به آستان جلال خاقان بلند اقبال نیاورد، بنابر این شهریار روی زمین، [۳۵] شاهباز همت بلند و نیت ارجمند را در هوای فضای دلگشای بغداد پرواز داده نخست از راه مصلحت دولت، خلیل آقای یساول را در پائیز سنه اربع عشر و تسع مائه با تاج و خلعت شاهانه به بغداد روانه نمود که به حسن مقال و زبان دل‌آسا باریک را به اطاعت خدام آستان گردون احتشام دلالت نماید و به فرمان‌پذیری وی ابواب امن و امان بر روی

ساكنان دار السلام گشايد.

و چون خبر قرب وصول خليل آقا در بغداد اشتهار و انتشار يافت و مسموع باريك گرديد كه تاج و خلعت شاهى كه باعث سرافرازى سلاطين گردون فراز است همراه دارد با تمام اكابر و اعيان دار السلام به استقبال سربلندى و اقبال خود شتافت و در باغ ميرزا پير بوداق پسر امير قرايوسف تركمان كه در دار السلام بغداد نمونه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ «۱» بود به پوشيدن تاج و خلعت شاهى مفتخر و مباهى گشت و جميع مردم خود را تاج پوشانيده به اظهار شعار مذهب حق جعفرى مأمور گردانيد و درباره خليل آقا لوازم تعظيم و احترام مرعى داشته مقدم او را گرامى شمرد و پيشكشهاى شاهانه و تحف و هداياى پادشاهانه مهيا و مرتب داشته در حين انصراف خليل آقا از بغداد مصحوب ابو اسحاق شيره‌چى كه از جمله اعاظم امراى دار السلام بود به پايه سرير سلطنت مصير فرستاد. خليل آقا و ابو اسحاق به اتفاق روى به آستان خسرو آفاق نهاده در همدان به عز بساط بوس سرافرازى يافتند و ابو اسحاق پيشكش و تحف و هدايائى را كه همراه داشت از نظر كيميا اثر گذرانيده به موقع قبول و مقام استحسان رسانيد و مشمول عواطف بى‌كران، رخصت انصراف يافته متوجه بغداد گرديد. بعد از مراجعت

---

(۱)- سوره فجر، آيه ۸.

خلد برين، متن، ص: ۱۷۰

ابو اسحاق رايت آفتاب اشراق شهريار آفاق به جانب دار السلام بغداد حركت فرمود.

و چون خبر قرب ورود موكب مسعود به باريك مردود رسيد دفتر اظهار متابعت خاقان سكندر شان را بر طاق نسيان نهاده ابواب مخالفت و قلعه دارى بر روى حال خود گشاد و به جهت جمع آوردن ذخيره، غله بسيارى بر توابع و مضافات دار السلام حواله داشت و محصلان شديد به جهت حصول و وصول آن به اطراف آن ديار فرستاد. و مقارن آن بنا بر توهمى كه از عمده اعاظم سادات عالى- درجات سيد محمد كمونه كه ابا عن جد در سلك اعاظم نقبا و اجله اشراف نجف اشرف- على ساكنيها الف الف تحية و تحف- انتظام داشت به خاطر راه داد خدمتش را مأخوذ و مقيد و در چاهى تيره و تار محبوس گردانيد. آنگاه تاج را كه افسر سرورى و علامت نيك- اخترى وى بود از سر واكرده به اهتمام تمام، سالك طريق نافرمانى گرديد.

و چون منغلاى لشكر اقليم‌گشاى كه به سركردگى حسين بيك لله در مقدمه سپاه ظفر پناه روان بود به حدود دار السلام رسيد تزلزل در اركان ثبات و قرار وى راه يافته عنان هزيمت به جانب حلب معطوف گردانيد. و روز ديگر مردم بغداد بر سر چاهى كه محبس سيد محمد كمونه بود شتافته آن يوسف مصر سيادت را از قعر چاه برآورده به اوج جاه رسانيدند و زمام انتظام مهام مملكت دار السلام را به قبضه كفايت آن نقاوه دودمان خير الانام داده ابواب متابعت و دولتخواهى شهريار گردون غلام را بر روى خود گشادند. و مقارن آن رايت ظفر آيت لله بيك در روز جمعه از جمعات به ظاهر بغداد رسيده در چهار باغ پير بوداق قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانيد.

و سيد محمد كمونه در آن روز فيروز نخست به مسجد جامع رفته رئوس منابر را به نام و القاب همايون شهريار ربع مسكون زيب و زينت بخشيده بعد از اداى نماز و عرض نياز عازم ملاقات لله بيك گرديد.

خلد برين، متن، ص: ۱۷۱

و چون خبر فتح بغداد به عرض شهريار والا نژاد رسيد به فتح و فيروزى متوجه دار السلام گرديده به آهستگى قطع مسافت مى‌فرمود تا در حدود بغداد نزول اجلال فرمود. و چون ماهچه رايت ظفر آيت شهريار گردون بسطت بر ساحت آن ولايت پرتو افكن گرديد سيد محمد كمونه با تمامى اعيان و اشراف دار السلام به استقبال موكب جاه و جلال استعجال نموده دست و زبان به نثار و دعاى شهريار گردون اقتدار گشودند و آن حضرت به نظر مرحمت در ايشان نگريسته هر يك را به عنايتى خاص اختصاص بخشيد و در

بیست و چهارم شهر جمادی الاخر سنه اربع عشر و تسع مائه نزول اجلال شهریار به استحقاق در چهار باغ میرزا پیر بوداق اتفاق افتاد، و تمامی اهل بغداد را در ظل ظلیل عاطفت خود جای داده ابواب تفقد و دلجوئی بر روی روزگار سید محمد کمونه گشاد و تولیت روضه منوره و بقعه مطهره نجف اشرف و حکومت بعضی از دیار عراق عرب را با طبل و علم به وی مسلم داشته رایت سرافرازی خادم بیک امیر دیوان را به تفویض ایالت دار السلام بغداد و لقب خلیفهٔ الخلفائی به اوج اقتدار افراشت، و فرمان قضا جریان به قتل مردم پرناک نافذ گردیده بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند، و کار به جائی رسید که به جای آب، خون در دجله روان گردید.

بعد از انتظام مهام دار السلام، عنان اشهب گردون خرام خسرو کیخسرو غلام به عزم طواف مشاهد عطرسا و مراقد خلد آسای مصابیح دجی و شفعای روز جزا که در آن خاک پاک، قائم مقام قباب افلاکند معطوف گردیده در هر یک از آن عتبات عالیات سدره مرتبات عرش درجات، لوازم زیارت و طواف به تقدیم رسانید و در آن روضات مقدسه زبان مناجات به عرض حاجات خود گشاده مجاوران آن بقاع سپهر ارتفاع را به انعام وصلات شاهانه سرافرازی داد و در زیب و زینت هر یک از آن بقاع خورشید ارتفاع، مساعی جمیله به تقدیم رسانیده ضریح مقدس هر یک را چون آفتاب، زربفت‌پوش گردانیده و در و دیوار آن اماکن خلد آثار را به پرده‌های زرتار و قنادیل طلا

خلد برین، متن، ص: ۱۷۲

که هر یک در نور و ضیاء چون خورشید جهان‌آرا انگشت‌نما بودند حسن و بها فزوده نمونه گلزار همیشه بهار نمود. و حریم حرم و عمارات متصله به آن مقام محترم را به قالیهای ابریشمین و فرشهای رنگین تزئین داده ابواب آراستگی بر هر یکی از آن اماکن خلد قرین گشود. و جاروب کشی هر یک از آن روضات جنت آیات را به مژگان اخلاص به خود اختصاص داده حفاظ و مؤذنان و چراغچیان و بخور- سوزان و سایر خدام کرام که در هر یک از آن اماکن خلد آثار در کار بود معین فرمود، و حاصل و محصول و مال و منال بعضی از محال عراق عرب را بر آن روضات جنت آیات مسلم داشته به خدام آن عتبات مقدسات باز گذاشت.

و بعد از اتساق و انتظام آن حظایر ملایک مقام، عنان عزیمت خاقان گردون غلام به صوب صواب دار السلام معطوف گردیده به تجدید، ظل ظلیل عاطفت و احسان بر سر ساکنان آن دیار مبسوط گردانید. و بعد از وصول به دار السلام عمارتی را که قبل از آن به فرمان والا- در جوار دروازه قراقاپو بنا نهاده بودند و در مدت اقامت آن ولایت ابواب تمامی بر روی آن گشاده به نور قدوم مسرت لزوم، پیرایه چرخ اخضر در بر کرد، و از آنجا به تماشای طاق کسری که از غرایب آثار سلاطین روزگار است توجه نموده بعد از فراغ از سیر و تماشای آن اعجوبه ازمان و ادوار، نشاط شکار فرمود. و چون در آن نزدیکی به مسامع جلال پیوسته بود که در آن حوالی بیشه‌ای است که در آن بیشه شیری ناخن دلیری دراز کرده آزار و اضرار به مردم آن ولایت می‌رساند بنا بر این شهریار کشورگیر پلنگ افکن به جانب بیشه آن شیر پیلتن، سمند صرصر تک آهو خرام را به جولان درآورده، و هر چند شیرشکاران بیشه دلاوری و نهنگ طغیا [نا] ن دریای جلادت گستری به عجز و التماس از خاقان ضیغم افتراس درخواستند که قدم جرأت به میدان آن شیر غران و آن نمونه قضای آسمان گذارند صورت نبست و خود به نفس همایون کمر دفع آن همچشم شیر گردون را بر میان جرأت و دلیری بست. و چون به

خلد برین، متن، ص: ۱۷۳

نزدیک آن دور کرد بیشه نبرد رسید به یک چوبه تیر از شست پاک، آن شیر خشمناک را بر خاک هلاک انداخت. مقارن آن آوازه زه از گوشه کمان و صدای تحسین از زمین و آسمان برخاست. و چون کمان دعوی آن قدر انداز آماج سرافرازی را چابکدستان آماجگاه قضا بر پیشطاق ایوان آسمان آویختند و شهریار دلیر از شکار شیر به پایه سریر سلطنت مصیر مراجعت فرمود اعلام ظفر فرجام به صوب یورش خوزستان پرچم جهانگشائی گشود.

ذکر توجه خاقان بحر و بر به تسخیر حویزه و دزفول و شوشتر و بیان سوانح آن سفر خیر اثر

بر روشنگران مرآت حقیقت‌نمای آگهی مسطور نیست که قوم مشعشع، طایفه‌ای از اعراب حویزه‌اند که اعاذنا الله من شرور عقایدهم وکیل کارخانه خدا را خدا می‌دانند و شاهنشاه کشور امامت و ولایت را پادشاه لم یزل و لا یزال می‌خوانند، و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت به عبادتی که دارند حالتی به ایشان دست می‌دهد که در آن حالت هیچ حربه‌ای بر بدن آن جماعت کارگر نمی-افتد چنانچه به کرات مشاهده نموده‌اند که نوک شمشیر را بر سینه خود نهاده قبضه آن را در زمین دفین می‌سازند و به قوتی که دارند خود را بر سر آن شمشیر می‌اندازند و تیزی آن شمشیر بر بدن برهنه ایشان تأثیر نکرده به زور ایشان شمشیر می‌شکند یا چون کمان خم می‌شود. و رأس و رئیس ایشان در آن زمان اکثر اوقات یکی از سادات عالی درجات آن دیار می‌بوده و در آغاز طلیعه طلوع آفتاب سلطنت بی‌زوال، سید محسن نامی بر ایشان حاکم و صاحب فرمان بود. و در آن اوان که دار السلام بغداد و دیار عراق عرب به حیطه تسخیر خاقان سکندر شان درآمد به مسامع جاه و جلال پیوست که شعشعه آفتاب دولت سید محسن در نقاب احتجاب تراب پنهان و پرتو انوار ایالت طایفه مشعشع از جبهه حال سید فیاض پسرش تابان

خلد برین، متن، ص: ۱۷۴

شده و بیشتر از پیشتر رقم نسخ و بطلان بر احکام و اوامر شرع انور کشیده [۳۶] به عقیده فاسده سالک طریق غوایت و ضلالت گردیده. بنابر این رفع شر آن جماعت بی‌دین بر ذمت همت پادشاه روی زمین واجب و لازم آمده از دار السلام بغداد روی توجه به جانب حویزه که در آن اوان دار الملک حکام مشعشع بود نهاد.

و چون سلطان فیاض از توجه شهریار سرافراز آگهی یافت به کام و ناکام دست از دامن عروس سلطنت کوتاه کرده جلوریز به وادی گریز شتافت و خاقان کیوان رفعت بی‌غائله تعب و مشقت به تسخیر آن ولایت پرداخته یکی از امرای صاحب معدلت را حاکم آن ولایت ساخت.

مقارن آن به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید که ملک- رستم حاکم لرستان طریق بغی و طغیان پیش گرفته ظلم و ستم را شعار روزگار خود ساخته، لاجرم فرمان قدر قدرت قضا توأم نافذ گردید که امیر نجم زرگر گیلانی و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک لله با قرب ده هزار سوار از غازیان شیر شکار به عزم گوشمال ملک رستم، علم نصرت پرچم برافرازند و آن سرکش گردنفراز را مطیع و منقاد شهریار بنده‌نواز سازند. امراء به موجب فرمان والا عازم لرستان و خاقان سکندر شان متوجه دزفول و سایر ممالک خوزستان گردیدند.

و چون خبر توجه شهریار هفت کشور به حکام شوشتر و دزفول رسید دیده عاقبت‌بین بر مآل حال خود افکنده هر یک با پیشکش فراوان و تحف و هدایای بی‌کران متوجه آستان سلطنت آشیان شده جبین نیاز بر عتبه سدره مرتبه شهریار سرافراز نهادند و قلاع و دیار خود را به تصرف کارکنان دولت والا دادند. و خاقان کشور- ستان، ایشان را منظور نظر عاطفت و احسان و مشمول نوازش بی‌کران فرموده از امرای عالی شان دو نفر را به حکومت دزفول و شوشتر مقرر فرمود. اما امرای عالی‌شان که متوجه لرستان بودند چون بار اقامت در حدود آن ولایت گشودند و ملک رستم از قرب

خلد برین، متن، ص: ۱۷۵

ورود جنود مسعود آگهی یافت چاره کار را منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال برخاست و به بعضی از قلل جبال آسمان تمثال تحصن اختیار نموده ابواب امن و امان بر چهره حال خود گشود.

و مقارن فرار ملک رستم به موجب فرمان مرحمت شیم، امیر نجم عازم درگاه فلک پیشگاه گردیده در ظاهر قلعه سلاسل از قلاع سپهر ارتفاع شوشتر به پای بوس خاقان بحر و بر رسید و سایر امرای ظفر ورود در حوالی کوهی که ملک رستم تحصن اختیار نموده

بود فرود آمده آغاز محاصره آن کوه فلک شکوه نمودند. و چون ملک رستم دید که کار وی در آن تنگنا به کجا رسید یکی از اعیان ولایت لرستان را از راه عجز و فروتنی به نزد امرای عالی شان فرستاده امان طلبید.

ایشان فرستاده وی را مشمول نوازش و احسان فرموده به عهد و پیمان، ملک رستم و مردم لرستان را امان داده ابواب امن و اطمینان بر روی ایشان گشادند. و چون قاصد خوشحال و خندان از نزد امراء مراجعت نموده مژده امن و امان رسانید ملک رستم در میان خوف و رجاء سرگردان به خدمت امرای عالی شان شتافت و ایشان مقدم وی را گرامی شمرده خدمتش را خوشدل و شادان به آستان خاقان گردون شان بردند. و هنوز حدود شوشتر معسکر ظفر اثر بود که امرای عالی‌قدر، منصور و مظفر ملک رستم را منظور نظر کیمیا اثر خاقان بحر و برگردانیدند و شهریار هفت کشور به حکم کریمه خذ العفو جراید جرایم والی لرستان را به رقم عفو و احسان خط بطلان کشیده خدمتش را به اعطای تاج و هاج و خلعت خاص اختصاص بخشید. و از محاسن اطوار شهریار مرحمت شیم نسبت به ملک رستم یکی آن بود که محاسنش را به لآلی آبدار گوهر نگار و جواهر، [درر] بار نموده مدتی به آن هیأت در خدمت سده سدره مرتبت می‌بود. و چون پادشاه سرافراز روزی چند به تماشای آن ریش دراز پرداخت زمام مهام ایالت خرم آباد و لر کوچک را در کف کفایتش نهاده بر آن ولایت حاکم مطلق العنانش ساخت.

و چون خاطر قدس مناظر شهریار عالی مآثر از فتح حویزه و

خلد برین، متن، ص: ۱۷۶

شوشتر و سایر بلاد خوزستان و تسخیر لرستان و تعیین ولات و حکام بر ولایات مذکوره فارق گردید عنان اشهب گردون خرام را در آن زمستان به عزم قشلاق به جانب شیراز معطوف گردانید. و چون در عرض راه به مسامع جلال شاه دین پناه پیوسته بود که بز کوهی که فادزهر حیوانی است در کوههای قصبه دار ابجرد بسیار می‌باشد نشاط شکار از ضمیر مستنیر شهریار روزگار سر بر زد و به فرمان والا از چند روزه راه سپاه ظفر پناه بر کوه و صحرا و تلال و جبال محیط گشته به راندن جانوران شکاری پرداختند و چندان از وحوش و سباع سر به دام آن جرگه درآورد که جای وسعت را بر صحرا و بیابان تنگ کرد. و بعد از پیوستن جرگه به یکدیگر شهریار شیر شکار بر سمند برق تاز صبا رفتار سوار به میان جرگه تاخته گاهی به تیر و کمان و زمانی به تیغ و سنان و ساعتی به گرز و کمند و لحظه‌ای به اقبال بلند به صید اندازی و شکار افکنی پرداخت. و چون خاطر قدسی را از اسب تاختن و صید انداختن ملالت روی نمود به دستور معهود مقرر فرمود که نخست امراء و اعیان و خواص و مقربان و بعد از ایشان قاطبه سپاه و لشکریان سر به حلقه جرگه درآورده شکاری از پای درآوردند. و به موجب فرمان فوج فوج به جرگه تاخته شکار می‌انداختند تا چندان از انواع جانوران بر خاک هلاک افتاد که محاسب وهم و خیال از تعداد آن به عجز اعتراف نمود.

القصه شهریار شیر شکار در آن زمستان در شیراز کامران و سرافراز قشلاق نموده در بهار سال جدید متوجه آذربایجان گردید.

و از جمله وقایعی که در آن زمستان و بهار، عبرت افزای دیده اعتبار گردید قتل قاضی محمد کاشی بود که در دیوان اعلی منصب صدارت را با امارت یزد و کاشان و بسیاری از محال عراق عجم فراهم آورده در آن اوقات حکومت شیراز نیز به او متعلق شده بود. چون در اکثر مهمات به کار سلطنت دخل می‌فرمود و خونهای ناحق ریخته ... به ارتکاب انواع فسوق بر انگیخته کوکب طالعش از اوج اقبال روی به حضیض وبال نهاده به فرمان قهرمان قهر، معروض

خلد برین، متن، ص: ۱۷۷

تیغ سیاست گردید و منصب صدارت بعد از قتل قاضی محمد بلا- مشارکت غیری به امیر سید شریف شیرازی که از دخترزاده‌های میر سید شریف علامه بود تفویض یافت.

همچنین در این سال خاقان بلند اختر در ماه صفر ابدال بیک دده را که حاکم دار الموحدین قزوین و ری و ساوخ بلاغ بود عزل کرده امارت و الکای او را به زینل خان شاملو عنایت فرمود.

دیگر آن که در مدت توقف قشلاق، امیر یار احمد اصفهانی که از جمله اعاظم بود به یمن اهتمام امیر نجم منظور تربیت پادشاه والا جاه گشته به منصب وزارت سرافراز گردید.

ذکر توجه خاقان سکندر شان به جانب آذربایجان و لشکر کشیدن آن حضرت نوبت ثانی به صوب شروان و وقایع و سوانح آن زمان

چون فصل زمستان در دار العلم شیراز به آخر آن رسید شهریار جم اقتدار در بهار سنه خمس عشر و تسع مائه از راه اصفهان متوجه صوب صواب آذربایجان گردید و بعد از وصول به دار السلطنه اصفهان چون میدان آن روضه خلد نشان در نظر همت خاقان گردون بسطت تنگتر از دیده مور منظور می‌شد فرمان عالی‌شان عز صدور یافت که کارگزاران به وسعت و فسحت آن پرداخته ساحت میدان را چون فضای اندیشه همت بلندان وسیع و گشاده سازند. و چون فرمان‌پذیران بر حسب فرمان عالی‌شان به وسعت عرصه میدان پرداختند و شهریار جهان، روزی چند در عرصه میدان به اسب تازی و چوگان بازی و قبق‌اندازی، گوی خوشدلی و سرافرازی از میدان سلاطین دوران بود الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به صوب صواب همدان نهضت فرمود و فصل تابستان را شهریار سعادتمند در صید و شکار دامن الوند گذرانیده چون باد خزان، دامن‌زن آتش گلستان گردید موکب جهانگشای به جانب آذربایجان مرحله پیمای گشت. و چون روزی چند اوقات فرخنده ساعات در آن دیار به عیش و نشاط

خلد برین، متن، ص: ۱۷۸

گذشت به ورود موکب مسعود، عرصه دلگشای خوی به عزم قشلاق، غیرت گلزار همیشه بهار گشت. در اثنای راه مزاج کثیر الابتهاج امیر نجم الدین مسعود که در دیوان خاقان سکندرشان به منصب وکالت سرافراز بود از منهج اعتدال انحراف جسته در موضع خمنه- که در هشت فرسخی تبریز واقع است- به مرض ذات الجنب بدرود جهان گذران نمود. از رهگذر انتقال آن فدوی ستوده خصال، آینه خاطر شهریار بلند اقبال، غبار آلود حزن و ملال گردیده نعش محفوف به مغفرت آن مخلص عقیدت شعار را فرمان‌پذیران چون قطره به دریای نجف واصل و متواصل گردانیدند. بعد از ارتحال آن امیر صائب تدبیر امیریار احمد خوزانی اصفهانی را که بر مسند وزارت متمکن بود به منصب والای وکالت سرافراز و به «نجم ثانی» ملقب فرمود و پایه اعتبار اقتدارش به این منصب والاـ از فرق فرقدان گذشته محسود تمامی امرای عالی شان و وزراء و ارکان دولت رفیع مکان گشت و مولانا امید [ی] طهرانی قصیده‌ای به اسم وی در سلک نظم کشید که این چند بیت از آن قصیده است، نظم:

زهی جوهرت گوهر آسمانی‌توئی عقل اول توئی نجم ثانی

رواق حرم را تو رکن عراقی‌عراق عجم را سهیل یمانی

بگو تیغ زرکار پر جوهرت راکز آبش بود آتش فتنه فانی

بود طرفه بحری که از آب و آتش‌تتق بسته بر وی بخار دخانی

چه ماهیتی ماهی جوهرش راکه در آب و آتش کند زندگانی دیگر از وقایع این سال آن بود که خاقان [۳۷] سکندر شان در اوان توقف دار السلطنه تبریز حسین بیک لله را که به منصب جلیل- الشان امیر الامرائی سرافراز بود از نظر اعتبار افکنده عزل نمود و محمد بیک سفره‌چی استاجلو را به این منصب ارجمند سربلند ساخته ملقب به «چایان سلطان» فرمود.

القصه چون رایت ظفر آیت به عزم قشلاق به جانب خوی مرحله- پیمای شده ماهچه علم نصرت پرچم بر آن عرصه دلگشای پرتو وصول

خلد برین، متن، ص: ۱۷۹

افکند به مسامع جلال شهریار بلند اقبال پیوست که دیگر باره شیخ شاه در طریق بندگی و سرافکندگی راه گم کرده روی آوارگی به بیدای ناپیدای عصیان و طغیان آورده در ادای باج و خراج مساهله و اهمال می‌نماید. بنا بر آن شهریار زمین و زمان در میان

زمستان که از بیم سرما شرار در زمستانخانه بیدرسنگ خزیده و شعله سرکش از دم سردی دی در درون آتش پای در دامن پیچیده بود عزم یورش شروان جزم نموده رایت ظفر آیت از خوی به صوب آن ولایت نهضت فرمود. و موکب همایون بعد از طی مسافت کوه و هامون چون به ساحل دریای کر رسیده از معبری که پیش از این جمعی از امراء به فرمان والا بر معبر جواد بسته بودند عبور فرمود شیخ شاه از قرب ورود موکب مسعود آگاه شده پناه به قلعه بیغرد برد و چون پشه‌ای ناتوان که از نهیب باد وزان گریزان می‌باشد از راه فرار به آن قلعه استوار درآمده دیوار آن را حصار عافیت خود شمرد.

چون خبر انهزام شیخ شاه به معسکر ظفرپناه رسید شهریار آگاه جمعی از امراء و مقربان درگاه را به راه شماخی روان نمود که به ضبط آن ولایت پرداخته حسن سعی و اهتمام خود را در آن باب ظاهر سازند و خود به نفس همایون با سپاه جنگجو به جانب باکو در حرکت آمد. و چون دیده بخت قلعه‌دار حصار باکو بیدار بود با تحف و هدایای سزاوار به دربار آسمان کردار شتافته به جلایل عنایات خسروانه اختصاص یافت. و شهریار جهان از آنجا کامیاب و کامران به جانب شابران روان شده والی آن ولایت نیز از راه اطاعت و انقیاد به استقبال موکب جاه و جلال اقبال نموده مشمول عواطف بی‌کران گردید.

و چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از تسخیر قلاع مذکوره فارغ گردید و آوازه عظمت و شوکت آن حضرت به سایر قلعه‌داران دیار شروان رسید ایشان نیز از در فرمان‌پذیری درآمده با پیشکشهای شایان و مفاتیح قلاع به کریاس گردون اساس شتافتند.

و چون کوتوالان قلعه باب الابواب در بند تکیه بر حصانت حصار

خلد برین، متن، ص: ۱۸۰

و متانت دیوار کرده روی اطاعت و متابعت به درگاه عرش اشتباه نیاوردند بر ذمت همت شاهانه گوشمال ایشان لازم آمده علم نصرت- پرچم به صوب دربند نهضت فرمود و بعد از وصول به ظاهر آن حصار آسمان پیوند- که به زعم بعضی از نقله اخبار از آثار اسکندر است و در حصانت و متانت مقابل کوب حصار چرخ اخضر- اطراف و جوانب آن را بر غازیان قلعه‌گشای و دلاوران نبرد آزمای قسمت کرده هر کس در جا و مقام خود فرود آمد و روز دیگر که رایت زرنگار شهریار ثوابت و سیار را بر بام این فیروزه حصار پرچم گشودند شیرشکاران بیشه جنگ مهیای حرب و جنگ گردیده از چهار طرف به جانب حصار دویدند و یار احمد آقا و محمد بیک که کوتوالان قلعه بودند با فوجی از مردان کار و دلیران معرکه کارزار با اسباب قلعه‌داری بر فراز حصار برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ و توپ و تفنگ کردند. و از این جانب شیرشکاران بیشه نام و ننگ و نامداران آهنین چنگ جنگ در پیوسته به چابکدستی کمر به بردن جو و نقب محکم بر بستند و برج و باره حصار به زخم سهام خون‌آشام عساکر ظفر فرجام مانند دام مشبک گردیده کار اهل حصار به اضطرار کشید. و کوتوالان چون دیدند که پنجه در پنجه دولت بی‌زوال افکندن با خویشتن دشمنی کردن است با تیغ و کفن به آستان خاقان صف‌شکن شتافته به مراحم بی‌کران سرافرازی یافتند و شهریار دوست‌نواز دشمن گداز قلم عفو و اغماض بر جراید جرایم یار احمد آقا و محمد بیک کشیده ایشان را به خلاع فاخره سرافراز گردانید. و بعد از تسخیر حصار دربند، منصور بیک را که از اعاظم امرای فیروز جنگ بود به حکومت قلعه دربند سربلند ساخته رایت مراجعت به صوب صواب دار السلطنه تبریز برافراخت.

و چون در حین توجه به صوب آذربایجان فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که نعش مطهر گرامی گوهر دریای کرامت و ولایت سلطان حیدر را که تا آن زمان در دیار تبرسران مدفون بود به مراقد آبای نامدار و اجداد رفیع مقدار نقل کنند فوجی از صوفیان صافی

خلد برین، متن، ص: ۱۸۱

طویت به قبول آن خدمت سربلند شده آن گوهر پاك را که از دست جفای افلاك بی‌جا به خاك افتاده بود به دار الارشاد اردبیل نقل نمودند. و با آن که این ارتحال و انتقال بعد از بیست و دو سال روی نمود جسد مطهرش از هم نریخته پرتو آفتاب رخسارش بر

وجهی تابان بود که در روز نخست از مطلع کمال طالع شده بود. اما چنانچه در واقعه شهادت آن حضرت ایمائی به آن شد ارباب سیر را در نقل جسد مطهر آن سرور به حظیره مقدسه خلاف است و تحقیقی که مؤلف تاریخ عالم‌آرا نموده مشعر است به آن که نعش محفوف به مغفرت آن حضرت را از مدفن مقدس خود حرکت روی ننموده و در حینی که خاقان کشورگیر به تسخیر حصار دربند و سایر قلاع و دیار پرداخته بنا بر مصلحت وقت و بیم اعداء آوازه در انداخته‌اند که حسب الفرمان قضا جریان، نعش مطهر آن سرور را به اردبیل نقل کرده در جوار مراقد آبای بزرگوارش مدفون ساخته‌اند. و الله تعالی اعلم بحقیقهٔ الحال.

القصه چون خاطر قدس مناظر خاقان کشورگشای از انجام مهام مملکت شروان و نقل نعش مطهر سلطان الاولیاء فراغت یافت رایت عزیمت به صوب آذربایجان برافراخت. و هم در آن زمستان از معبر جواد عبور نموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود و متوطنان آن بقعه مسرت‌انگیز ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی روزگار خود گشوده تمامی شهر و بازار را به بستن آذین و آراستن دکاکین، رشک نگارخانه چین نمودند. و خاقان گردون بسطت به بسط بساط عیش و عشرت پرداخته تابستان آن سال را بر اهل آن دیار نمونه بهار و غیرت لاله‌زار ساخت.

آغاز داستان فتح خراسان و بیان محاربه خاقان جهان ستان با شیبک خان اوزبک نادان

سپه آرایان میدان بلاغت‌گستری که از نیزه خطی، قلم عنبرین رقم علم کاویان امتیاز در معرکه بیان برافراشته‌اند آغاز این داستان

خلد برین، متن، ص: ۱۸۲

غرایب آئین را چنین بر صحیفه اظهار و اعلان نگاشته‌اند که از آن زمان که شیبک خان اوزبک از راه سازگاری ادوار فلک چنانچه در مقام خود ایمائی به آن شد بر ملک فسیح الفضای خراسان استیلا یافته به بلدی تباهی عنان به وادی گمراهی تافته بود شهریار غازی و آفتاب اوج سرافرازی پیوسته پیشنهاد همت والا و قرارداد نیت معلی آن داشت که به نیروی بازوی سلطنت پایدار، پنجه شوکت و اقتدار او را تاب داده خار آزار و اضرار آن زیاده سر غدار را از رهگذار مردم آن دیار به شعله تیغ گوهر بار آتش شرار دور سازد اما به مقتضای مصلحت وقت و وقوع وقایع متنوعه آن عزیمت در جلبات اختفا و استتار مستور می‌بود تا در سنه ست عشر و تسع مائه که به اقبال روزافزون و امداد سلطنت ابد مقرون، خاطر همایون را از رهگذر ضبط و تسخیر ممالک عراق و فارس و کرمان و آذربایجان و شروان و دیار بکر و عراق عرب تفرقه و دغدغه نماند و صیت بلند- آوازگی استیلای آن اوزبک به درک بر خراسان و بدخشان و تاشکند و ماوراء النهر و ترکستان به کرات به مسامع جلال رسید به جهتی چند که از نظم لآلی کلام به وضوح می‌پیوندد گوشمال آن بی‌ادب زیاده سر بر ذمت همت شهریار دادگر واجب و لازم گردید:

نخست آن که چون بدمستی باده هوش‌ربای سروری و حکمرانی، شیبک خان شیبانی را به دردسر زیاده‌سری و بلندپروازی گرفتار کرده بود از این رهگذر دفتر عدل و داد را که از خصایل رضیه و شمایل مرضیه سلاطین ستوده اعتقاد است بر طاق نسیان نهاده آن شیوه پسندیده را به ظلم و بیداد تبدیل داده بود و به خیال محال کشورگشائی و جهان‌ستانی، ابواب فتنه و فساد بر روی عجزه و مساکین گشاده و دست قوی بازوی مذهب حق امامیه و مسلک پسندیده شیعه اثنی عشریه را به زور سرپنجه عصبیت از منهج قویم تاب داده بود.

دیگر آن که با این همه تباهی و گم کرده راهی بدانچه روزگار غلط بخش از ملک و سلطنت به او داده بود قناعت نمی‌کرد و عزم

خلد برین، متن، ص: ۱۸۳

جهانگشائی جزم کرده با منتسبان خاندان کرامت و ولایت از در خلاف و عناد درآمد، و در سالی که موکب ظفر نشان نوبت ثانی عازم شروان شد جمعی از لشکر هزیمت اثر خود را از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده به ورود ایشان انواع خرابی و قتل و غارت به آن ولایت رسانید. و این حرکت ناپسند را مستمر داشته هر روز بی- سببی فوجی از سپاه به درک اوزبک را به حدود ممالک

محروسه می‌فرستاد تا دست بی‌باکی گشاده داد نهب و غارت و تاخت و تاراج می‌دادند.

دیگر آن که اکثر اوقات طریق آمد شد را به حکایات وحشت‌انگیز کوتاه و سررشته سخن را در تحریر مکاتبات به روایات دراز می‌کرد چنانچه از مضمون یکی از مکاتیب که سواد آن را بر دوش خامه گهربار به نمونه بار کرده به وضوح می‌پیوندد و هو هذا:

«اسماعیل داروغه به عنایت بلا نهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکتداری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی و تکثیر افیاض بدایع خیرآسا و رونق بقاع خیر جانفرسا از عهد ازل فیاض لم یزل به قبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار [۳۸] سعید شهید ما- طاب الله ثراه و جعل الجنهٔ مثواه- درآمده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت و عطوفت جهان‌پناهی به خطبه سیاست ما قیام رفته، و سکه شیر مردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشح گشته، و صدای امامت و خلافت از هاتف غیب به ما رسیده پس به دلیل معلوم می‌شود از قول حضرت رسالت- پناه- صلی الله علیه و آله و سلم- که الولد سرابیه مقرر است که میراثی که از پدر ماند به پسر می‌رسد و مستحق و سزاوار است و دیگری از روی اصطلاح عقلی آن که شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند به تخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریبا از سر کوه بالا آمد و رنگ خود را زرد نمود و ساعتی لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون صبح صادق دمیدن گرفت به همان محل که برآمده بود فرو می‌رود همچنین ظهور ما از

خلد برین، متن، ص: ۱۸۴

جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند.

دیگر آن که چون زیارت کعبه معظمه تشریفا و تعظیما رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههائی را که متعلق به راه کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نماید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند و ساوری و پیشکش طیار نمایند و سکه به القاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازند و در مساجد جمعه به القاب جهانگیری ما خطبه ملقب سازند و خود متوجه پایه سریر اعلی شود و الا که از حکم همایون نفذه الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد فرزند ارجمند دلبند سعادتمند، ینابیع سلطنت و جهانداری، مبارز ظفر اقتداری، سیاوش کاوس هوش چنان که وارد است، شعر:

جوان و جوانبخت و روشن ضمیربه دولت جوان و به تدبیر پیر

به دانش بزرگ و به همت بلندبه بازو دلیر و به دل هوشمند ابو المبارز عماد الدین عبید الله بهادر خان- ابقاه الله تعالی- با جماعتی از لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکدری و غور و غرجستان به سر او خواهم فرستاد تا او را به قهر سیاست مقهور سازد، و اگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان، مقصود سلطنت دوران، حافظ بلاد امن و امان، قامع الکفر و الطغیان، آن که مرکب ظفر به هر جانب که دوانید مقصود و کشور به فتح و فیروزی مفتتح گردانید، شعر:

دولتش اندر رکاب و فتح استقبال اوهر کجا رو می‌نهد جوق ملایک لشکرش

در تک دریا نهنگ از بهر تیغش می‌جهدبیشه‌ها از شیر خالی از سیوف عسکرش «۱» ابو الفوارس تیمور بهادر سلطان را- اطال الله اعماره- با

(۱)- در متن: «از خیوف پیکرش».

خلد برین، متن، ص: ۱۸۵

جماعتی از امراء و لشکریان سرحد قندز و بقلان و حصار شادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان متوجه شوند تا آن ولایت به کف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند. و اگر چنانچه نعوذ بالله دیگر باره متعذر شود رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهیم

فرمود.

اول فرزند اعز، غنچه گل مراد و تسکین جان و قوت جگر و فؤاد، آن که مشهور شده ضرب دلاوری [او] به هر جا، هزبر بیشه هیجا، شعر:

ز ضرب سنانش فلک پشت خم‌اسیر کمندش دو صد جاه جم

در آوردگه تیغ چون برکشدسر سرکشان را به خون درکشد ابو النصر کمال الدین سونجک محمد بهادرخان- اطال الله تعالی- با جماعتی امراء و مقربان تعیین فرمائیم و فرزند درة التاج شجاع- الدوران بمساح جیحون الصلابة فی المیدان حمزه بهادرخان در بر انغار، و فرزند عمدة الملک فی الافاق و تهمتن به استحقاق، سلیم الدین مهدی بهادر خان در جرانغار با اجتماع امراء و دلاوران و عساکر دین که از اندجان [و] شاهرخیه و تاشکند و شهر سیر و سبران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنار و کاشغر و منقت تا نواحی قبچاق و قلماق مقرر شده که استادگی نمایند و با مخالفان حربا حرب نمایند و اعیان دولت که در آن معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین تهور نگاه دارند، باشد که به توفیق الله تعالی از خزانه وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً «۱» نصرت استقبال نماید و باید که اعلام نمایند که در چه محل، مکان مقاومت خواهد بود. و السلام».

بعد از تصمیم عزیمت به صوب خراسان، فرمان عالی شان به احضار عساکر ظفر توأمان نافذ گردیده تواچیان بهرام صولت جهت اجتماع لشکر ظفر خاصیت به اطراف و اقطار بلاد و دیار ممالک محروسه در حرکت آمدند و الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به

---

(۱)- سوره فتح، آیه ۳.

خلد برین، متن، ص: ۱۸۶

مبارکی و فیروزی از دار السلطنه تبریز به صوب صواب سلطانیه روان شده بعد از قطع منازل در النگ خرقان نزول اجلال اتفاق افتاد و عساکر نصرت شعار به عدد اوراق اشجار و قطرات امطار مانند جداول و انهار که به دریای ذخار پیوندند در النگ سلطانیه به موکب ظفر شعار پیوسته اعلام نصرت فرجام از آنجا به طرف الکای ری پرچم‌گشا گردید و در آنجا به ملاحظه عرض لشکر قیامت اثر پرداخته سپاهی به عرضگاه درآمد که از روزی که سپهسالار این فیروزه حصار در ایوان بی‌خم، چشم جهان‌بین به تماشای لشکرهای بی‌کران گشوده تا آن زمان در هیچ زمان جمعیتی به آن آراستگی و پیراستگی ندیده و گوش زمانه در عهد هیچیک از سلاطین روی زمین لشکری به آن آئین نشنیده.

و چون خاطر والا- از تهیه و تدارک اسباب یورش خراسان فراغت یافت عنان عزیمت از ولایت ری به صوب دامغان تافته ماهچه رایت ظفر آیت بر آن ولایت پرتو انداخت. و چون سلطان احمد حاکم دامغان که داماد شیبک خان بود از توجه موکب ظفر ورود اطلاع حاصل نمود صرفه روزگار خود را در فرار دانسته گریزان خود را در دار السلطنه هرات به شیبک خان رسانید. همچنین خواجه احمد قنقرات که حاکم استراباد بود مجال ثبات و قرار در خود ندیده عنان هزیمت به صوب خوارزم معطوف گردانید و ارباب و اهالی استراباد مثل سید رفیع و بابانودر و امثال ایشان با پیشکش فراوان و تحف و هدایای بی‌کران، احرام حریم سلطنت بسته در حینی که رایت ظفر خاصیت در ولایت بسطام مأوا و مقام داشت به بیت الحرام امن و امان یعنی موکب ظفرنشان پیوستند و بعد از احراز سعادت زمین- بوس، مشمول جلایل اعطاف خسروانه رخصت انصراف یافته بار سفر به صوب منازل خود بربستند. و جناب دستور الوزراء خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در اوان گرمی آن هنگامه در دیار کبود جامه بود، چون چتر زرنگار خاقان روزگار بر دیار جاجرم سایه افکن گردید خواجه مظفر به مرافقت بخت بلند و طالع ارجمند مانند فتح و ظفر

خلد برین، متن، ص: ۱۸۷

به استقبال موکب جاه و جلال شتافته شرف ادراک زمین‌بوس و سعادت دریافت خدمت خاقان گردون بسطت دریافت. و آن

گرامی گوهر دریای کرامت و هدایت به نام نامی آن دستور گرامی تفأل فرموده خدمتش را به منصب والای وزارت و صاحبدیوانی سرافراز نمود. و با آن که تا آن زمان هیچیک از وزرای عالی شان رخصت مهر زدن بر فرامین و احکام مطاعه نیافته بودنـد به جناب دستوری دستوری کرامت فرمودند که بعد الیوم بر احکام مطاع و فرامین لازم- الاتباع مهر می‌زده باشد.

از آن جانب محمد خان شـیبانی که پیش از این لشکر به قندهار و دفع سرکشان آن دیار کشیده بود و در آن اوقات از یورش هزاره با دلی صـد پاره باز گردیـده در باغ جهان‌آرا مقیم بود که احمد سـلطان داماد وی گریزان و هراسان به هرات رسـید و در خلوتی به عرض شیبک خان رسانید که شهریار غازی و آفتاب اوج سرافرازی با لشکری قیامت اثر و سپاهی ظفرپناه که شمار آن در نگارخانه خیال نگنجد و کمیت آن را میزان اندیشه برنسنجد، نظم:

همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت‌همه سپه شکن و دیو بند و شـیر شکار عزم رزم جزم کرده وارد ولایت خراسان گردیده [اند]. شیبک- خان با آن که پیوسته زبان به لاف و گزاف گشوده این نغمه می‌سرود که عن قریب لشکر به عراق و خراسان خواهیم کشید و بعد از تسخیر ولایات مذکوره متوجه تسخیر حجاز خواهیم گردید چندان خوف و هراس بر وی استیلا یافت که پیشتر از آن که ماهچه رایت ظفر شعار بر ولایت سبزوار پرتو افکن گردد و در آخر ماه رجب سال مذکور در روزی که قمر در طریقه محترقه به حـال خود درمانـده بود طریق آوارگی پیش گرفته خاک ادبار بر فرق دولت خود بیخت و به بـدترین حالی از احوال یعنی، مصـراع: حال سگ حال گربه حال شغال، از دار السلطنه هرات به حصار اسـتوار مرو گریخت. بعـد از فرار شـیبک- خان، جان وفا میرزا که خویش و از قبل او حاکم مملکت هرات بود

خلد برین، متن، ص: ۱۸۸

طریق پیروی وی را از کف نـداده بـا بسیاری از مردم مـاوراء النهر که طریق متـابعت وی می‌سپردنـد روی فرار به جانب مرو نهاد. و شیبـک- خـان گریزپـا بعـد از وصول جـان وفـا میرزا به حصـار اسـتوار مرو با خود قرار قلعه‌داری داده رعیت بیرون شـهر را به شـهر درآورد و در اسـتحکام برج و باره قلعه مرو اهتمام تمام مرعی داشـته بنای آن کار را بر جـد و جهد بی‌اندازه گذاشت. و چون خاطر از حصانت و متانت حصار مرو بازپرداخت مسـرعان سبکسـیر به طلب عبید خان برادرزاده و تیمور سلطان پسر خود به جانب سمرقند و بخارا روان ساخت.

اخبار مذکوره در نواحی طوس به مسامع جلال خاقان بلند اقبال رسـیده به هر یک از آن اخبار به فتوحات بی‌شمار امیدوار گردید و به پیشـانی گشـاده و خـاطر آزاده، حکـام و داروغگـان کـاردان بر محـال خراسـان گماشـته به هر جانب روانه داشت و خود به نفس نفیس، احرام طوف آستان ملایک آشیان، نظم:

امـامی که روبنـد خـاک درش راخلاـیق به مژگـان ملایک به شـهپر بسـته بعـد از وصول به آن بقعه مطهره منوره و آن روضه عرش درجه سدره مرتبه به تقبیل عتبه [۳۹] علیای امامت و کرامت سرافرازی یافته از در اخلاص و اعتقاد به آن روضه قدس بنیاد درآمد و به لوازم طواف و مراسم زیـارت پرداخته به ادراک آن سـعادت، کار دنیا و آخرت خود را ساخت. و بعـد از فراغ از زیارت و نماز و عرض راز به زبـان نیـاز به درگـاه کریم کارسـاز، سـادات عظـام و نقبای کرام و مجاوران و خـدام آن سـده سـدره مقام را به جزایل احسـان و انعـام دلجوئی نمـوده هر یـک را به صـنوف صـلات و ادرارات بنـواخت. و چـون نعـل ابرش پریوش از شوق آن که پـای جهان‌پیمای بر سـر دشمن سرکش گذارد در آتش بود رایت فیروزی آیت از مشهد معلی از راه سرخس به صوب مقصد مرحله پیما گردید. و در اثنای توجه موکب جهانگشای، قراولان لشکـر ظفرجام که به حدود جام رفته بودند چند تن از سـران و سـروران لشکر دشمن را اسیر و دستگیر کرده به آستان خاقان خصم‌افکن آوردند و از تقریر ایشان فرار

خلد برین، متن، ص: ۱۸۹

شیبک خان غدار به حصار مرو متحقق شده عزم حرکت رایت نصرت- آیت به آن طرف جزم گردید.

و چون فضـای دلگشای سـرخس سایه نشـین چتر فلک فرسای خاقان کشورگشای شـد دانه محمـد بیک افشار را با فوجی از غازیان جرار نبردآزمـای به رسم منغلاـی به جانب مرو روان نمود و فرمود که دانه- محمـد دیگر ما را نخواهـد دیـد و سر کلام معجز نظام ارباب الدول ملهمون ظاهر شده در آن سفر دانه محمد به عز شهادت رسید.

بـالجمله چون شـیبک خـان از قرب ورود منغلاـی سپاه نبرد آزمـای خبردار شـد جـان وفا میرزا و قنبربی را که از عظمای امرای وی بودنـد بـا گروهی از بهادران لشـکر اوزبک به دفع دانه محمـد و سپاهی که با وی بودنـد نامزد نمود و تلاقی فریقین در نواحی قریه طاهرآباد اتفاق افتاده حربی در غایت شدت و نهایت صعوبت دست داد و چنانچه بر زبان گوهربار شهریار روزگار گذشته بود دانه محمد به زخم تیر یکی از اوزبکان شریر به عز شهادت رسید. و با وجود کشته شدن سردار، لشکر ظفر شعار به زور بازوی دولت پایـدار خاقـان روزگـار رایت اقتـدار افراخته جنـود هزیمت ورود اوزبکیه را متفرق و پریشـان ساختنـد و دست از تعـاقب ایشـان بـاز نداشتند تا آن گروه بی‌بصیرت پای فرار به درون قلعه مرو نگذاشتند.

مقارن این احوال، رایات جاه و جلال شـهریار بلنـد اقبال در بیستم شعبان سایه وصول بر ظاهر حصار استوار مرو انداخته قبه بارگاه جاه و جلال را به اوج مهر و ماه افراختند، و هنوز کردان نبردآزمای خیام اقامت بر پای نکرده بودند که از غازیان ظفر تلاش قزلباش دیو سـلطان روملو و چایـان سـلطان اسـتاجلو و بادنجـان سـلطان روملو و زینـل خان شاملو و میرزا محمـد طالش با فوجی از دلاوران دشـمن‌کش، تیغ جلادت آخته به طرف دروازه تاختند و گروهی از سپاه دل سیاه اوزبک به عزم مدافعه و محاربه، مرکب جرأت از دروازه بیرون جهانیده سـر راه بر غازیان ظفرپناه گرفتند و نایره قتال و جدال اشـتعال یافته جمعی کثیر از جانبین به شعله تیغ درخشان و

خلد برین، متن، ص: ۱۹۰

برق سـنان جـان سـتان، خرمن زنـدگانی را به بـاد فنـا دادنـد. و چون علم شـعاع پرچم آفتـاب انجم حشم در نهانخـانه مغرب مختفی گردیـد، دلاوران هر دو لشـکر دست از گریبان جان یکـدیگر برداشـته روی به آرامگاه خود گذاشـتند و در منازل خود نزول نموده رایت پاسداری برافراشـتند. و روز دیگر که رایت نور پیکر آفتاب انور از افق مشـرق به میدان چرخ اخضـر درآمد امرای نامدار سوار گشـته روی جلادت به مخالفـان تیره روزگـار آوردنـد و اوزبکـان بی‌ایمـان نیز از دروازه بیرون تـاخته هنگـامه ستیز و آویز را گرم ساختند. آن روز نیز تا زمانی که خورشید نورانی سر در نقاب شب ظلمانی کشید دلاوران هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور چون بحر اخضر از جوش و خروش نیاسودند و تا توانستند به ناخن تیغ و سنان گره از کار زندگی هم گشودند. و چون کشش و کوشش به حـد افراط پیوست و ظلمت ظلام راه تردد و طریق آمـد شـد را بر نور نگاه بست دیگر باره مبارزان دست از گریبان جان یکدیگر کوتـاه کرده روی بـه آرامگـاه آوردنـد و تـا زمـانی کـه عابـد سـفیدپوش صـبح صـادق، سـجاده عبـادت را در پیشـطاق محراب افق بگسترانیـد پاسداران هر دو لشـکر چون شب- زنده‌داران، اختر دیده بر یکدیگر ننهادند و به لوازم پاسداری قیام نموده داد بیداری و خبرداری دادنـد. و بر این قیاس مـدت هفت شبانه‌روز حال آن دو لشـکر جرار کینه‌گـذار بـدین منوال می‌گـذشت تا به میامن تدبیر صائب خاقان بلند اقبال، صبح ظفر از افق جاه و جلال طالع گشت.

ذکر وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر جهان- افروز فتح و ظفر از مطلع اقبال تخت‌آرای اورنگ جهان‌ستانی و کشته شدن شیبک خان شیبانی

شهریاران اقلیم‌ستان که ساحت جهان را به جوهر تیغ یمانی و نیروی بازوی کشورستانی، خورشید سان به حیطه ضبط و تسخیر

خلد برین، متن، ص: ۱۹۱

درآورده‌اند نخست به مقتضای صدق مؤادی، نظم

به شمشیری یکی تا ده توان کشت‌به رأیی لشکری را بشکنی پشت عمل نموده به سر انگشت تدابیر صائبه ابواب فتح و فیروزی بر چهره دولت بی‌زوال خود گشوده‌اند و به چوگان حیله گری و چاره‌سازی، گوی سرافرازی از میدان دشمنان قوی بازو ربوده، لاجرم چون خاقان اقبالمند روزی چند به محاصره حصار گردون آثار مرو پرداخت و همای همایون فال فتح و فیروزی سایه بر فرق فرقد سای اقبال بی‌زوالش نینداخت به همدستی حسن تدبیر بر آینه ضمیر مهر تنویرش عکس‌پذیر گردید که یک دو کوچ بازپس نشیند تا شیبک- خان «۱» شیبانی آن حرکت را حملی بر فرار و هزیمت نموده طریق تعاقب جنود مسعود گزیند و چون به این حیله و تدبیر، خصم قوی بازو را دلیر کرده از ورای استتار حصار به معرکه نبرد و میدان کارزار آورد عنان فتح و فیروزی به صوب وی انعطاف داده سزای روزگارش را در کنار گذارد. و به این رای رزین و فکر دوربین عمل نموده نخست مکتوبی به خان شیبانی به این مضمون روان فرمود که تو به کرات به ما نوشتی که به تقریب گزاردن حج اسلام، اتفاق ملاقات در عراق و آذربایجان خواهد افتاد، اثری بر آن مترتب نشد و ما به وعده‌ای که با تو نموده بودیم وفا کرده به خراسان آمدیم و مع ذلک در اینجا نیز قدم جرأت پیش نگذاشتی. اکنون بنا بر بعضی قضایا که در آذربایجان سانح شده توجه رایات منصور به آن صوب صواب ضرور است بنا بر این کوچ کرده می‌رویم تا هر وقت که اراده الهی به آن متعلق باشد ملاقات روی دهد. آنگاه در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه شعبان سال مذکور، الویه دولت و اعلام فتح و نصرت از ظاهر مرو در حرکت آمد و قبه بارگاه در نواحی قریه محمود آباد که از آنجا تا شهر سه فرسنگ راه است همدوش مهر و ماه گردانید. و یک روز و دو شب در آن مرحله رحل اقامت افکنده

---

(۱)- در متن: «محمد خان».

خلد برین، متن، ص: ۱۹۲

روز دیگر امیر بیک موصلوی ترکمان را با سیصد سوار جانفشان بر سر پل محمودی باز داشته مقرر فرمود که چون سیاهی سپاه اوزبک را از دور مشاهده نماید بلا- توقف فرار بر قرار اختیار نموده به موکب ظفر شعار پیوندد تا مخالفان دلیر شده بی‌تفرقه و تشویش از سیاه- آبی که در عرض راه واقع است بگذرند و مرکب تعاقب را به مهمیز جرأت گرم کرده از شهر دور افتند.

از آن جانب چون خان شیبانی معلوم نمود که اعلام جهان‌ستانی شهریار اقلیم‌گشا به صوب مراجعت مرحله‌پیما گردید به گمان آن که آن حضرت یکران برق تاز را تا حدود عراق و آذربایجان باز نخواهد کشید عازم تعاقب جنود سعادت ورود گردید، و روز اول بنا بر رعایت حزم و احتیاط، قدم از حصار بند مرو بیرون ننهاده در باب تعاقب سپاه ظفرپناه ابواب مشورت بر روی دولتخواهان خود گشاد.

جان وفا میرزا و قنبربی که از اعاظم امرای وی بودند عرض نمودند که اگر دو سه روز دیگر سپر احتیاط بر سر کشیم و از حصار امن و اطمینانی که داریم پای جرأت بیرون نگذاریم به صلاح وقت و مصلحت دولت، اقرب و انسب خواهد بود، چه به قراین معلوم می‌گردد که کوچ کردن قزلباش از راه فریب و تزویر است نه از رهگذر عجز و ناتوانی. خان شیبانی از سخنان ایشان بر آشفته آغاز سفاهت و دشنام نمود و بنا بر عجب و غروری که بر وی مستولی بود سخن ناصح مشفق را به گوش قبول نشنود و جان وفا میرزا و قنبر بی خموشی اختیار نموده مغول خانم زوجه خان شیبانی زبان صدق بیان گشوده گفت که شما به کرات کتابات تغیرآمیز به این شهریار جم اقتدار که اکنون به ظاهر، راه گریز در پیش دارد نوشتید و به لافهای گزاف، او را به جنگ طلب نمودید و او با لشکری وامانده و رنجور از راه دور به طاق ابروی لاف گزاف شما به مرو آمد و شما خاک بی‌ناموسی و غبار ادبار بر فرق روزگار خود بیخته قدم جرأت از شهر بیرون ننهادید و امروز که از راه ضرورت، عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیده صلاح دولت شما در آن است که جبن و

خلد برین، متن، ص: ۱۹۳

بـد دلی و رعب و هراس به خاطر خود راه نـداده با دلی قوی و املی فسیح و عزمی ثابت و نیتی راسخ تعاقب وی پیش گیرید و قدم در میدان محاربه وی گذاریـد که در وقت کار، جبن و بـد دلی عیب و عار مردان است و ترک سر در معرکه فتح و ظفر، جانشین افسر زر ایشان. و اگر پاس سر، ابواب رعب و هراس بر روی مردان گشاید از برای آن سر، معجر زنان بهتر نماید.

چون مغول خانم از ادای آن نوع سخنان فارغ گردید عرق غیرت و حمیت شیبک خان [۴۰] در حرکت آمده با لشکری بی‌شمار به شمـار اوراق اشـجار و قطرات امطـار در صـباح روز جمعه قـدم از دروازه حصـار بیرون نهـاد و به کام و ناکام خود را در کام نهنگ جای داد.

و چون به قریه محمود آباد رسـید امیر بیک موصـلوی مهردار ترکمان که به موجب فرمان، مهیای عطف عنان به صوب معسکر ظفر نشان بود گریزان گردیده خود را به آستان جلالت آشیان رسانید و شیبک- خان از فرار غازیان دلیرتر شده سرعت سیر از برق و باد استعاره نمود و از سیاه آبی که در عرض راه واقع بود چون آتش سوزان بگذشت، و جمعی از چابکدستان موکب ظفرنشان که در کمین تخریب بنیان قصر شوکت مخالفان بودند بر سر پل محمودی تاخته به زور بازوی دولت خاقان جنگجوی پل را خراب و ویران ساختند.

اما شـهریار ربع مسکون بعد از رسیدن امیر بیک به موکب همایون با امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که شمار ایشان در آن زمان به سه چهـار هزار می‌رسـید و پیوسـته سـایه مثـال و دنبـاله‌رو آفتـاب جـاه و جلاـل بودنـد به هیـأت اجتماعی عنان به صوب مخالفان معطوف گردانیدند. و چون شیبک خان لشکر ظفر مآل را مهیای گیرودار و مستعد قتال و جدال دید سیلی‌خور دریای حیرت گردید و چون عنـان اختیار را از دست داده بود به ناچار اظهار تجلـد نموده خواجه محمود وزیر را طلب داشـته نزد جان وفا میرزا فرسـتاد و گفت که او را بر محـاربه و مقـاتله ترغیب و تحریص نمـای و از زبـان من بـا وی بگـوی که دل قوی‌دار که لشـکر قزلبـاش را منهزم می‌سازیم.

خلد برین، متن، ص: ۱۹۴

چون خواجه به مراسم سـفارت قیام نمود جان وفا میرزا زبان به سـفاهت و دشنام گشوده گفت که به خان بگوی که این لشکر بیشتر از آن پر زور است که مار صد همچو ما را بر ایشان دست باشد، دریغ که نصایح سودمند ما را قبول نکردی و خود و ما را به کشـتن دادی و دست لشکر قزلباش را به اسر و نهب عیال و اطفال ما گشادی.

القصه خان شیبانی چون گریزگاهی نداشت به مصدوقه، نظم:

وقت ضـرورت چه نماند گریزدست بگیرد سـر شمشـیر تیز همگی همت به تسویه صفوف و تعبیه لشکر گماشت و قنبربی و جان وفا میرزا را در میمنه و میسـره لشـکر هزیمت اثر بازداشته خود به نفس نفیس در قلب، رایت اقامت افراشت. و شهریار جم اقتدار به تعبیه لشـکر ظفر شـعار پرداخته بر انغـار و جرانغـار را به سـرکردگی امرای نامـدارماننـد نجم ثـانی و بیرام بیـک قرامـانی و چایان سـلطان اسـتاجلو و دیو سـلطان روملو و حسین بیک لله و ابدال بیک دده و زینل خان شاملو و بادنجان سلطان روملو استحکام داد و علم اژدر پیکر شاهنشاه بحر و بر را در قلب لشـکر، پرچم گشوده بعد از تسویه صفوف، مبارزان از دو جانب آهنگ جنگ نمودند و از صهیل مرکبان باد رفتار و های و هوی دلیران معرکه کارزار و نفیر کرنای و نعره هندی درای، ولوله روز محشـر آشکار و قیامت خفته بیدار گردیـد و خروش کوس روئین و نعره نای زرین به گوش چرخ آبنوس رسـیده گرد و غبار معرکه کارزار سـر به دیده دوربین مهر و ماه کشید.

نظم:

در زمین افتاد از سم ستوران زلزله‌وز غریو کوس گوش آسمان گردید کر

از زمین و آسـمان برخاست گرد رسـتخیزفتنه و آشوب محشـر آشـکارا شـد مگر بعـد از آن تیغ یمانی آغاز سـرافشانی کرد و سـنان

جان‌ستان، شیرشکاران بیشه جنگ را از پای درآورد. سهام خون آشام در دلها

خلد برین، متن، ص: ۱۹۵

چون مهر فرزند آرام گرفت و عمود گران چون مغز در سر سروران جایگیر آمد.

در اثنای گیرودار شهریار شیر شکار دستار از تاج و هاج باز کرده فرزند رشید ذو الفقار را از نیام انتقام بیرون آورد و سمند صبا رفتار دلدل نژاد را چون برق و باد به جولان درآورده بر مخالفان حمله‌آور گردید. در اثنای دار و گیر گاهی به سفر تیر و زمانی به زبان‌آوری شمشیر، پیغام اجل به گوش هوش اوزبکان دیو سیرت عفریت سریرت می‌رسانید و به هر طرف که می‌تاخت از کشته پشته می‌ساخت. عاقبت به زور سرپنجه تأیید الهی و نیروی بازوی اقبال بی‌زوال پادشاهی، دم شمشیر جرأت اعدای دین و دولت مانند بخت ایشان برگشت و جرأت سرشار غازیان ظفر شعار به حمله شهریار جم اقتدار یکی هزار شده سپاه کینه خواه اوزبک را به تیغ آتشبار و سنان افعی کردار تارومار و آواره دیار ادبار و سرگردان وادی فرار گردانیدند. و از اعیان خراسان خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین دیوان و خواجه عبد الله هروی با بسیاری از معارف سپاه اوزبک به قتل رسیده قنبربی و جان‌وفا میرزا اسیر و دستگیر غازیان دلیر گردیدند. و چون به هنگام اشتعال نایره قتال و جدال، آن دو مغرور زیاده‌سر را به نظر انور خاقان بحر و بر رسانیدند به فرمان قهرمان قهر، خون ایشان در پای علم نصرت پرچم ریخته آمد و بقیهٔ- السیف که به ناچار، عار فرار اختیار نموده به هر طرف می‌گریختند چون از راه اضطرار به سیاه آب رسیدند به امید خلاص و نجات، بی‌محابا خود را به آن منجلاب حادثات ریختند و کار به جائی رسید که از کثرت مرد و مرکب که بر سر هم غلطید رود محمودی با زمین برابر گردید و عبور و مرور آینده و رونده بر بالای مرد و مرکب به هزار تعب روی می‌نمود. و خان شیبانی که به ناچار طریق فرار اختیار کرده عازم دیار سرگردانی بود در اثنای فرار از غایت سراسیمگی و اضطرار خود را در نواحی سیاه آب به چهار دیواری رسانید که راه به در شد نداشت. مقارن آن بورون سلطان با فوجی از غازیان، آن

خلد برین، متن، ص: ۱۹۶

چهار دیوار را مرکزوار در میان گرفته به تیر و کمان و سیف و سنان روی جلادت به ایشان نهادند. و اوزبکان از راه ازدحام و دست و پا گم کردگی به آنجا رسیده بر سر هم می‌افتادند و در زیر دست و پای مرکبان ترک سر گفته جان به حسرت می‌دادند تا گروهی انبوه و خلقی بی‌نهایت در زیر دست و پا هلاک شدند و آنان که نفسی چند از مهلت چند روزه باقی داشتند چون به سعی و جان کندن بسیار پای بر بالای مردگان نهاده بر سر آن چهار دیوار بر می‌آمدند به راهنمائی تیغ خونریز غازیان به دیار عدم می‌رفتند.

و چون مردم آن چهار دیوار به تمامی عرضه تیغ و تیر غازیان شیر شکار گردیدند فوجی از افواج مرکب ظفر نشان، جسد خبیث شیبک خان را که از ازدحام عام، نفس در قفس وی پیچیده مرغ روح پلیدش به شجره زقوم رسیده بود از زیر چندین تن بی‌جان به در آورده کشان کشان به نظر شهریار جهان و جهانیان رسانیدند و حسب الفرمان قضا جریان همان لحظه سر پرشور و شرش را از تن جدا کرده پوستش را پر کاه کرده به درگاه سلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و کاسه سرش را در طلا گرفته «ساغر زرین مجلس بهشت آئین» نام نهادند. مشهور است که در حینی که کاسه سر شیبک خان زیاده سر لبریز شراب روحپرور در کف خاقان بلند اختر بود از وزیر مشار الیه که اسیر و دستگیر به نظر کیمیا اثر آورده بودند پرسید که این قدح را می‌شناسی؟ او در جواب عرض نمود این سر کسی است که هنوز دولت در سر دارد که لبریز شراب در دست چون تو شهریاری عالی جناب است! و به این حاضر جوابی، وزیر مذکور منظور نظر عفو و بخشایش گردیده به پایه والای تربیت رسید.

القصه چون نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام نصرت فرجام وزیده گلزار مملکت خراسان از خس و خار وجود آن طایفه ناپاک غدار پاک گردید و قرب ده هزار کس از امراء و سران سپاه آن مخذول روسیاه در معرکه رزمگاه به قتل رسید خاقان سکندر شان

رایت نصرت آیت به جانب مرو بر افراخت و رعایا و متوطنان آن دیار

خلد برین، متن، ص: ۱۹۷

را سایه‌نشین آفتاب عاطفت و احسان خود ساخته ظل ظلیل عفو و بخشایش بر مفارق ایشان انداخت و جهات و اموال شیبک خان و امراء و ارکان دولت او را که سالها به ظلم و عدوان اندوخته بودند و محاسب و هم از شمار آن به عجز اعتراف می‌نمود بر امرای عظام و غازیان نصرت فرجام مسلم داشته بر ایشان قسمت فرمود، و ایالت ولایت مرو را به دده بیک عنایت کرده منشیان بلاغت نشان فتحنامه‌ها به خامه سحر ختامه در قلم آوردند و مسرعان قمر سیر به اطراف و انحای ممالک محروسه روان شده مژده آن فتح نامدار را به ساکنان ولایات عراقین و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان و گیلان و مازندران رسانیدند.

بعد از انجام این مهام، اعلام ظفر احتشام به عزم قشلاق متوجه دار السلطنه هرات گردید. و بعد از آن فتح نمایان عبید خان که به فرمان شیبک خان به مدد و کومک وی می‌آمد وقتی رسید که لشکر هزیمت اوزبک از هم پاشیده بود و دستش به جائی نمی‌رسید. لاجرم مغول خانم زوجه شیبک خان را برداشته هراسان و گریزان به جانب بخارا باز گردید و در آنجا رایت سلطنت افراخته مغول خانم را به عقد خود درآورد. و بعد از قتل شیبک خان، تیمور سلطان پسر وی در سمرقند رایت سلطنت بلند کرد و جانی بیک سلطان ولایت کرمیه «۱» را به تصرف درآورده بر آن ولایت فرمانفرما گردید.

ذکر توجه رایات ظفر آیات به عزم قشلاق به صوب صواب دار السلطنه هرات و وقایعی که در خلال این احوال دست داد

چون به فرمان شهریار جم اقتدار فتحنامه‌ها به اطراف اقطار رقمزده کلک بدایع نگار منشیان بلاغت آثار گردید حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که فتحنامه دار السلطنه هرات را قلی خان بیک ملازم

---

(۱)- در احسن التواریخ: «کرمینه» و در خلاصة التواریخ: «کرمینیه».

خلد برین، متن، ص: ۱۹۸

امیر نجم ثانی به آن خطه دلپذیر رسانیده عموم متوطنان آن دیار را به رسانیدن مژده فتح خراسان مسرور و شادان گرداند. و مژده ورود قلی خان بیک مذکور در شب هفتم ماه مبارک رمضان به اکابر و اعیان دار السلطنه هرات رسیده به جهت [۴۱] تهیه و سامان پیشکش و ساوری در یکجا جمع آمدند و جمعی از ایشان طریق استقبال قلی خان بیک پیش گرفته آنان که به جهت انجام بعضی از مهام در شهر توقف نمودند ابواب مشورت در هر باب بر روی یکدیگر گشودند. و مقارن آن زمره‌ای از اجامره و اوباش از در فتنه و پرخاش درآمده با تیغهای کشیده به مجمع اکابر و اعیان رسیدند و محمد- لکور را که شحنه شهر بود با محمد علی عسس که با مردم بر وجه پسندیده معاش نمی‌نمودند در حضور اکابر به قتل رسانیدند و مواد فتنه و غوغا در هیجان آمده قرب صد کس از جماعتی که اندک نسبتی به طایفه اوزبک داشتند عرضه تیغ تلف گشتند. غبار این فتنه و غوغا ارتفاع تمام داشت که قلی خان بیک در آخر همان روز قدم به شهر گذاشت و خلایق را به وفور مراحم بی‌کران خاقان سکندر شان مستمال و امیدوار گردانیده شعله فتنه و آشوبی [را] که ارتفاع یافته بود فرونشانید و فتحنامه همایون را که به اسم هرویان عز صدور یافته بود به اکابر و اعیان آن خطه خلد نشان رسانید، و روز دیگر خواص و عوام با مسرت و انبساط تمام به مسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی به جهت قرائت آن منشور عاطفت بر منبر برآمد و بعد از خواندن آن منشور موفور السرور چون زبان به طعن و لعن خلفای جور و زور نگشود گوش بر آوازان مطاعن اعدای شاه مردان و شیر یزدان که در پای منبر جمعیت داشتند پای جرأت بر پایه‌های منبر گذاشتند و دست انداخته گریبان جان حافظ مذکور را به دست دینداری گرفته به زیر کشیدند و قلی خان بیک خون وی را هدر شمرده در همان پای منبر، چهره تیغ زمردفام را به خون آن گمنام گلگون ساخت. از این رهگذر رعبی تمام و خوفی ما لا کلام بر خواطر

خواص و عوام هجوم آورده ترسان و لرزان از مسجد متفرق

خلد برین، متن، ص: ۱۹۹

گردیدند.

در خلال این احوال آوازه قرب وصول شهریار بلند اقبال در میان مردمان انتشار یافته خواجه سیف الدین مظفر بتکچی نخست به آن بلده فاخره درآمد و فرمان والا را که در باب استمالت رعایا و تقویت احکام و اوامر شریعت غرا و ملت بیضا عز صدور یافته بود به اکابر و اشراف رسانید و در جمعه‌ای از جمعات به مسجد جامع هرات رفته پیشتر از ادای نماز، خطیب بلند آواز بر منبر بر آمده آن منشور لازم الاعزاز را به مسامع حاضران رسانید. آنگاه میر جمال- الدین عطاء الله پیشنماز بر منبر برآمده خطبه نماز جمعه را به ذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر- علیهم صلوات الله الملک الاکبر- و اسم سامی و القاب گرامی زبده و نقاوه خاندان خیر البشر یعنی شهریار بحر و بر زیب و آرایش داد و غلغله تهنیت و مبارکباد از اطراف و جوانب مسجد روی به ذروه چرخ برین نهاد.

مقارن آن در منتصف ماه مبارک رمضان امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود به حدود هرات رسیده سادات عالی درجات و علماء و قضات منبع البرکات و سایر اکابر و اعیان دار السلطنه هرات به استقبال ایشان شتافته آن دو امیر عالی‌شان را به شهر در آوردند. و امیر نجم ثانی به سعادت و کامرانی در باغ سفید نزول نموده ابواب امن و امان از قبل شهریار جهان بر روی مردمان گشود. و چون تا اوان ورود ایشان خواجه خرد کوتوال قلعه اختیار الدین قلعه را به اولیای دولت روز افزون نسپرده بود خواجه کمال الدین محمود مکتوبی نصیحت اسلوب مصحوب یکی از نزدیکان خود به خواجه خرد روان نمود و خواجه خرد به دیده عاقبت بین در مضامین آن نگریسته از در اطاعت و انقیاد درآمد و قلعه را سپرده در سلک منتسبان دودمان والا منتظم گردید و امیر نجم ثانی کوتوالی حصار اختیار الدین را به ویس بیک تکلو مرجوع فرموده ابواب خوشدلی به تهیه استقبال شهریار ستوده خصال بر روی حال متوطنان آن خطه خلد مثال گشود.

و چون خبر قرب وصول موکب همایون متواتر گردید ارباب

خلد برین، متن، ص: ۲۰۰

حرف و اصحاب صناعت، دست نادره‌کاری به بستن آذین و آراستن بازارها و دکاکین گشاده مجالس بهشت آئین ترتیب دادند، و در صباح روز بیستم ماه ارباب و اهالی و اصحاب مجد و معالی با عموم سکنه و متوطنان آن بلده ارم نشان به عزم استقبال موکب جاه و جلال، خندان و خوشحال از شهر بیرون رفتند و در حدود چشمه خیزدوک به ادراک سعادت زمین بوس پادشاه ربع مسکون سرافراز گردیده جبهه اطاعت و انقیاد بر خاک راه نهادند. و خاقان خاقان غلام به عظمت و حشمت تمام از راه کوچه خیابان به باغ جهان نما نزول اجلال فرموده بر سریر سلطنت خراسان که تکیه‌گاه خواقین گردون- شان بود جلوس نموده به این جلوس سعادت مأنوس، قوایم اورنگ سلطنت به قائمه عرش برین همدوش گردید و قبه بارگاه عدل و احسان به ذروه مهر و ماه رسید. اهل خراسان به ظل عاطفت این سایه آفتاب عنایت رحمان پناه بردند و چشمه‌سار عنایت تشنه لبی را در آن دیار، همچشم عنقا و کیمیا گردانید. به آبیاری سحاب مکرمت، کشت آرزوی مردم آن ولایت سرسبز و ریان شد و به پاسداری پرتو آفتاب عدالت، نهال آمال ساکنان آن دیار به میوه مقصود رسید. آفتاب جهان‌تاب ملت بیضای جعفری از مشرق جهانگیری طالع شد و رسوم مبتدعه اهل ضلال که خیال بطلان آن در نظر مردمان محال می‌نمود به ضرب تیغ غازیان حیدری لکدکوب طعن و لعن و پایمال وبال و نکال گردید. شاهد بر این مدعا آن که شیخ- الاسلام هراتی که در علم تفسیر و حدیث و فقه یگانه روزگار خود و قرب سی سال در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا شیخ الاسلام خراسان بود در اواخر ماه مذکور به علت تسنن به قتل رسید و بعد از قتل آن مردود، نام خلفای گمنام از هیچگونه زبانی نگذشت که از طعن و لعن پلاس سیاهی بر سر نداشت (؟).

بالجمله به ظهور این نور موفور السرور جهان پیر، جوانی از سر گرفت و تبرائیان، داد دل موالیان خاندان عصمت و طهارت را از اهل

بدعت و ضلالت گرفتند و خاقان بحر و بر و شهریار رعیت-

خلد برین، متن، ص: ۲۰۱

پرور بعد از انجام مهام انام، داروغگی و حکومت هرات را به حسین- بیک لله تفویض فرموده در باب مراعات رعایا و زیردستان، ابواب نصایح سودمند بر روی وی گشود. و چون ایام صیام به انجام رسید و به کلید زرین، هلال قفل دهان روزه‌داران گشوده گردید پادشاه والا جاه به عیدگاه تشریف قدوم ارزانی داشته به لوازم آداب و سنن روز عید قیام نمود و بعد از مراجعت از عیدگاه به لوازم جشن عیش و عشرت آن روز سعید اشارت فرمود.

القصه قشلاق شهریار آفاق در آن زمستان در دار السلطنه هرات اتفاق افتاده امور متعلقه به دولت پایدار در آن دیار بسیار دست داد. از آن جمله در باب امر معروف و نهی منکر به مثابهی مبالغه نمود که جمعی از اشراف و اعیان را معروض تیغ سیاست فرمود.

دیگر آن که حکام و ولات و سران و سروران معموره جهان جهت اقامت مراسم تهنیت فتح خراسان از اطراف و اکناف به درگاه خلایق مطاف شتافتند و به خوشدلی و شادمانی شرف تقبیل قوایم سریر سریر سلطنت مصیر دریافتند. از آن جمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود بن شهریار سعید میرزا سلطان ابو سعید مشهور به «خان میرزا» بود که از بدخشان با پیشکش و هدایای بی‌کران به آستان جلالت آشیان پیوسته در باغ جهان‌آرا به تقبیل انامل فیاض سرافراز گشت و به مؤانست و مجالست خاص، شرف اختصاص یافته پایه قدرش به وفور مراحم بی‌کران از فرق فرقدان گذشت و بعد از چند روز منشور سلطنت حصار شادمان و ختلان و بدخشان از دیوان پادشاهی به نام وی ترقیم یافته مشمول نوازشات گوناگون از انعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اصناف تجملات سزاوار، خوشحال و شادمان به دیار خود شتافت. همچنین جناب نقابت مآب امیر نظام الدین- عبد الباقی که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت امیر شاه نعمهٔ الله- ولی انتظام داشته از آن جمله بوده که افسر سروری عنایت شاهی بر سر به دیار و بلاد خود مراجعت نموده.

خلد برین، متن، ص: ۲۰۲

ذکر توجه رایت ظفر آیت شهریار بهرام قهر به صوب ولایت ماوراء النهر و وقایعی که در خلال این احوال روی نمود

چون فصل زمستان به پایان رسید و علم شعاع پرچم آفتاب انجم- حشم متوجه بیت الشرف خود گردید شهریار جم اقتدار به تهیه اسباب جشن نوروزی اشارت فرموده پیشکاران دولت والا در فضای جانفزای حوض ماهیان که بر بالای خیابان دار السلطنه هرات واقع است به بسط بساط انبساط پرداختند و مجلسی به رنگینی بزم بهار و جشن لاله‌زار ترتیب داده آن محفل خلد مشاکل را رشک نگارخانه چین و غیرت خلد برین ساختند. و تخت‌آرای سریر کشورستانی در صباح نوروز سلطانی به آن بزم روحانی تشریف حضور ارزانی داشته انجمن افروزی را در آن روز فیروز چون شعشعه آفتاب نورانی بر طاق بلند گذاشت. و چون در آن روز جهان افروز ساغر مرام مجلسیان آن بزم ارم نشان لبریز راح روح افزای عنایت بی‌غایت شهریار گردون غلام گردید و بزم ارم آئین پادشاه روی زمین به مسرت و خوشدلی تمام به انجام رسید دیگر باره خیال جهانگشائی از خاطر انور سر برزده عازم تسخیر ممالک ماوراء النهر گردید و رایات ظفر آیات در سنه سبع عشر و تسع مائه از بلده فاخره هرات متوجه آن ولایات شد.

و چون ماهچه اعلام موکب همایون پادشاه [۴۲] ربع مسکون به میمنه و فاریاب رسید و سلاطین اوزبک از توجه لشکر ظفر یزک «۱» خبردار گردیدند تیمور سلطان بن شیبک خان که بعد از قتل پدر بر تخت سلطنت سمرقند متمکن بود و عبید خان برادرزاده وی که در بخارا حکومت می‌نمود و جانی بیک سلطان که بر ولایت کرمیه و توابع والی بود به یکدیگر پیوسته بعد از تقدیم لوازم مشورت، صلاح روزگار خود را در آن دیدند که از در عجز و نیازمندی درآمده به

(۱)- یزک- مقدمه لشکر، پیشقراول (معین).

خلد برین، متن، ص: ۲۰۳

وسیله ارسال رسل و رسایل و اهدایا تحف و هدایا ابواب عواطف شاهانه را بر روی حال خود بگشایند و بدین موجب عمل نموده ایلچیان ایشان با پیشکش فراوان و تحف بی‌پایان به معسکر ظفر- نشان پیوسته عرایض ایشان را که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود با پیشکش و هدایا به نظر انور خاقان مظفر لوا رسانیدند و از قبل سلاطین خود عرض نمودند که حالا بلاد ماوراء النهر حکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب متوجه تسخیر ولایات مذکوره گردند؟ خاقان کشورستان جهت تشیید مبانی عهد و پیمان، خواجه کمال الدین محمود صاحبدیوان را مصحوب ایلچیان ایشان به جانب ماوراء النهر روان نمود. تیمور سلطان و عبید خان مقدم شریف خواجه را گرامی شمرده مبانی عهد و پیمان را به قواعد مؤکده ایمان مشروط به آن استحکام دادند که چون شهریار عالی- جناب، این طرف آب را به ما مسلم دارد هرگز قدم از جاده اطاعت و فرمانبرداری بیرون نگذاریم و لوازم اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی آن حضرت را بر خود واجب و لازم شماریم. و صاحبدیوان ایشان را به اصناف الطاف شهریار ستوده اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده به معسکر ظفرمآب که در حدود مهنه و فاریاب اقامت داشت بازگردید و کیفیت مهمی [را] که صورت‌پذیر گردیده بود به عرض شهریار جم اقتدار رسانید. آن حضرت ملتمسات ایشان را به عز قبول موصول نموده ممالک ماوراء النهر را به سلاطین اوزبک عنایت فرمود و ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبورغان و چچکتو «۱» و مهنه و فاریاب و غرجستان و مرغاب را به بیرام بیک قرامانی ارزانی داشته رایت مراجعت به صوب ملک عراق برافراشت.

---

(۱)- نام این محل در متون به صورتهای: «ججکتو» و «جیججکتو» و «چیچکتو» نیز آمده.

خلد برین، متن، ص: ۲۰۴

ذکر فوت آقا رستم روز افزون و وصول آقا محمد ولد وی به اتفاق امیر عبد الکریم به موکب همایون

پیشتر از آن که علم نصرت پرچم خاقان انجم حشم به چرخ اعظم رسد آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی از محال مازندران مستولی شده بود و از راه برگشتگی بخت و عدم مساعدت طالع چنانچه سزاوار بود اطاعت فرمان لازم الاذعان نمی‌نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بر زبان گذرانیده بود که دست من است و دامن شیبک خان! و این سخن مسموع خاقان سکندر شان گردیده بنا بر آن در آن اوان که شیبک خان در نواحی مرو از پای درآمد به موجب فرمان واجب- الاذعان، درویش محمد آقای یساول دیوان یک دست او را به ساری برده در دامن آقا رستم مشهور به «روز افزون» اندازد و بگوید که شهریار ربع مسکون می‌فرماید که چون تو پیوسته می‌گفتی که دست من است و دامن شیبک خان، چون دست تو به دامن او نرسید ما دست او را به دامن تو رسانیدیم! یساول مذکور به موجب فرمان آن دست بریده را بر دوش کشیده به ساری برد و در روزی که آقا رستم مجلسی مشحون به وجوه اکابر و اعیان مازندران ترتیب داده ابواب عیش و عشرت بر روی خود گشاده بود آن دستبرد را به او نموده به تقریر پیغام زبان گشود. آن حکم زهره شکاف، زهره آقا رستم را آب کرده از بیم حدت شعله غضب قیامت لهب همان شب تب کرد و روز به روز ضعف و ناتوانی وی قوت می‌گرفت تا بعد از سه چهار روز به هزار سالها برابر گردید.

چون این خبر در مملکت خراسان به عرض شهریار دادگر رسید اشارت علیه صادر گردید که خواجه سیف الدین مظفر صاحبدیوان جهت حصول و وصول مال چندین ساله به مازندران رود. و بعد از آن که خواجه مظفر به فرمان خاقان بحر و بر وارد آن کشور شد آقا- محمد پسر آقا رستم و میر عبد الکریم والی آمل و بار فروش ده ادراک

خلد برین، متن، ص: ۲۰۵

ملازمت نموده با یکدیگر بر سر سلطنت آن ولایت طریق مخاصمت پیمودند و چون رفع نزاع ایشان موقوف به فرمان فرمانفرمای جهان بود صاحبدیوان هر دو را مصحوب خود گردانیده در نواحی سمنان به معسکر ظفرنشان پیوست و حکام مازندران را با پیشکش و نثار فراوان منظور نظر عاطفت و احسان خاقان سکندر شان گردانیده کیفیت منازعت ایشان را به مسامع علیه رسانید، و شهریار جم اقتدار به مقتضای عدالت کامله جای پدر را به پسر و سایر محال را به آن دیگر کرامت فرموده فرق افتخار آن دو سردار را به افسر زرنگار به اوج سپهر دوار و قامت قابلیتشان را به جامه‌های سزاوار به اوج سپهر دوار همدوش نمود. و اشارت علیه به صدور پیوست که مال چندین ساله آن ولایت را که تا غایت ادا نکرده بودند به خزانه عامره رسانند و هر دو سردار بعد از قال و قیل بسیار مبلغ بیست هزار تومان به رسم پیشکش قبول نمودند که به خزانه واصل سازند و به سعی و اهتمام صاحبدیوان که بار دیگر به مازندران شتافت وجه مذکور حصول و وصول یافت.

ذکر توجه رایت آفتاب اشراق از خراسان به جانب عراق و توجه موکب والا به دار المؤمنین قم به عزم قشلاق

چون خاقان به استحقاق، خاطر انور از انتظام مهام خراسان فارغ ساخت رایت عزیمت به صوب ولایت عراق افراخت. و در خلال این احوال که شادروان جلال شهریار جم اقتدار در شهریار همدوش فلك دوار گردید قرب پانزده هزار کس از شاهیسون طایفه تکلو از دیار روم به معسکر ظفرنشان پیوستند. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که شاهقلی بابای تکلو از ولایت منتشا و کرمیان «۱» که به «تکه ایلی» اشتهار دارد با گروهی انبوه از صوفیان خاندان

---

(۱)- در نسخه: «کرامیان».

خلد برین، متن، ص: ۲۰۶

حیدری، سالك شاهراه اطاعت گستری شده روی توجه به صوب آذربایجان نهاد. و حاکم ولایت تکه ایلی که ملازم سلطان بایزید قیصر روم بود چون از توجه بابا به صوب درگاه معلی واقف گردید با چهار هزار سوار جرار، عنان به دفع صوفیان معطوف گردانید. شاهقلی بابا و سایر صوفیان به استقبال رومیان تاخته نیران محاربه را مشتعل ساختند و به نیروی بازوی دست ولایت ارباب هدایت بر اصحاب غوایت ظفر یافته سردار آن جماعت به معرکه میدان به قتل رسید و بسیاری از رومیان که به قید اسار گرفتار شده بودند به فرمان بابا معروض تیغ خونریز گردیدند.

و چون خبر فتح و ظفر بابا به مریدان خاندان ولایت و کرامت رسید از هر طرف و هر جا مکمل و مسلح به بابا ملحق شده به عزم تسخیر ولایت قرامان با هم یکدل و یکزبان شدند. و چون خبر توجه صوفیان به قراکوز پاشا که از قبل سلطان بایزید حاکم قرامان بود رسید با لشکری گران عازم دفع فتنه ایشان گردید و بعد از تقارب فئتین و اشتعال نایره شور و شین که گروهی انبوه از جانبین بر خاك هلاك افتادند در این نوبت نیز شاهقلی بابا و صوفیان صافی طویت به فتح و نصرت اختصاص یافته عسکر روم به اتفاق قراکوز پاشا به وادی فرار شتافتند و صوفیان طریق تعاقب فراریان در پیش، اموال پاشا و لشکریان او را به رسم غنیمت از خویش شمرده تا سیواس عنان باز نکشیدند.

و چون خبر دهشت اثر شکست پی در پی عسکر آن مرز و بوم به سلطان بایزید قیصر روم رسید متوجه دفع و رفع فتنه بابا گردیده خادمعلی پاشا وزیر اعظم خود را با پنجاه هزار سوار جرار نیزه گذار به حرب صوفیان مأمور گردانید. و چون شاهقلی بابا از توجه اعداء و قرب ورود ایشان خبردار شد با لشکری که داشت رایت عزیمت به حرب رومیان و دفع فتنه پاشا افراشت. بعد از تقارب فئتین به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته هزار غلام حبشی خود را در پیش سپاه نصرت‌پناه بازداشت و میمنه و میسره لشکر را آراسته روی به

خلد برین، متن، ص: ۲۰۷

معرکه نبرد گذاشت. و لشکر روم چون سیل بهار که از کهسار منحدر گردد به یکبار بر پیاده‌های سپاه بابا هجوم آورده قرب پانصد نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و بقیهٔ السیف هراسان و گریزان خود را به قلب رسانیده دلنهاد مرافقت جگرداران قلب گردیدند. و چون شاهقلی بابا حال پیادگان را بدان منوال مشاهده نمود جناحین را با قلب انضمام داده روی جلادت به خادمعلی پاشا نهاد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده سنان جانستان چون اژدهای آتشفشان روی به رومیان آورد. مقارن آن نسیم فتح و فیروزی از مهب تأیید الهی بر پرچم علم صوفیان وزیده رومیان آواره دیار فرار گردیدند و صوفیان تکلو با تیغهای آخته و نیزه‌های افراخته از عقب رومیان تاختند و خادمعلی پاشا و بسیاری از رومیان را بر خاک هلاک انداختند. در اثنای داروگیر، بابا نیز هدف تیر تقدیر گردیده شربت شهادت چشید و صوفیان بعد از قتل بابا، خلیفه او را بر خود سردار و سالار گردانیده متوجه ارزنجان گردیدند. و در حدود ارزنجان مسموع ایشان شد که کاروانی با امتعه فراوان و اسباب بی‌پایان از تبریز به جانب ولایت [۴۳] روم روان شده به آن حوالی رسیده‌اند.

این خبر قوت طامعه صوفیان را به حرکت آورده چون بلای ناگهان بر سر آن بازرگانان که زیاده بر پانصد نفر بودند تاختند و آن بیچارگان را به تمامی معروض تیغ ستم ساخته بر خاک هلاک انداختند و به نهب و تاراج اموال ایشان پرداخته رایت توجه به صوب معسکر ظفرنشان شهریار جهان افراختند و در ولایت شهریار- چنانچه ایمائی به آن شد- به عز زمین بوس شهریار جم اقتدار سرافرازی یافتند. و چون قبل از ورود ایشان خبر قتل بازرگانان به مسامع جلال خاقان بلند اقبال پیوسته بود قهرمان قهر را به سیاست سروران ایشان مأمور و سایر صوفیان را به امراء قسمت فرمود و به موجب فرمان لازم الاذعان در سلک ملازمان انتظام یافتند.

و از آنجا موکب همایون شهریار مظفر لوا به صوب صواب دار المؤمنین قم مرحله‌پیما گردیده چون ماهچه علم نصرت پرچم بر

خلد برین، متن، ص: ۲۰۸

ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند سپاه سرما و لشکر شتا به استقبال موکب جاه و جلال شتافته شهریار آفاق در آن بلده طیبه به عزم قشلاق، قبه بارگاه به اوج مهر و ماه افراخت. و مقارن وصول شهریار آفاق به یورت قشلاق، ایلچیان سلطان مصر قنصور «۱» و قیصر روم سلطان بایزید و اکابر و اشراف ممالک محروسه با تحف و هدایای بی‌کران و پیشکشهای فراوان به جهت تهنیت و مبارکباد فتح خراسان به موکب ظفرنشان پیوسته منظور نظر انعام و اکرام، بار مراجعت به دیار خود بستند.

دیگر از وقایعی که در مدت توقف قشلاق روی نمود نشاط شکار شهریار شیر شکار بود که نوبتی به فرمان واجب الاذعان خاقان سکندرشان، ملازمان آستان جلالت آشیان بل قاطبه متوطنان آن دیار نزاهت بنیان بر صحاری و قفار و دشت و کهسار محیط شده جانوران شکاری را به جانب خندق آن بلده راندند و پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون رفته در همان روز جرگه به هم پیوست و شهریار گردون اقتدار به عزم شکار بر سمند صبا رفتار سوار شده امراء و ارکان دولت قاهره از یمین و یسار به رسم معهود به میان جرگه درآمدند و در عرض یک دو ساعت بیست و شش هزار شکاری به قتل رسید. و بعد از اندک زمانی دیگر باره به عزم شکار جرگه، خاقان فریدون- شان متوجه صحراهای فراهان گردیده امرای عالی مقدار و عساکر نصرت شعار و رعایا و مردم جلادت آثار مدت دوازده شبانه روز در اطراف دشت و کهسار به راندن شکار قیام نموده شاه فلک اقتدار به دستور استمرار به عزم شکار، سوار مرکب باد رفتار به میان جرگه درآمد و در آن روز- العهدهٔ علی الراوی- چهل و پنج هزار آهو و دوازده هزار گور به ضرب سهام خون‌آشام و تیغ زمرد فام خاقان گردون غلام و عساکر نصرت فرجام بر خاک هلاک افتادند. پس از آن دو نوبت دیگر شهریار تاجور در حدود ساوه شکار افکن گردیده در

---

(۱)- این نام در متون تاریخی به صورتهای: «قانصاو» و «قانیساو» و «قانسو» نیز آمده.

خلد برین، متن، ص: ۲۰۹

کرت اول شانزده هزار و در نوبت ثانی پانزده هزار شکاری به قتل رسید.

در اثنای این امور خواجه سیف الدین مظفر صاحبدیوان که به اتفاق حکام مازندران به جهت حصول و وصول وجه تقبل ایشان به آن معموره جنت نشان رفته بود به اتفاق حکام مذکوره به معسکر ظفر- نشان مراجعت نمود و ده هزار تومان که از جمله وجه تقبل به حصول و وصول رسانیده بود تحویل صاحب جمع خزانه عامره نمود و حکام مذکوره به موجب فرمان شهریار جهان آن زمستان را در موکب ظفر نشان گذرانیدند.

دیگر از وقایعی که در یورت قشلاق به وقوع انجامید ورود محمد جان آقای ایشک آقاسی امیر نجم ثانی بود که قبل از این به جهت تمشیت مهمی به سمرقند رفته بود. بیان این سخن آن است که چنانچه در روضه ششم از روضات هشتگانه خلد برین در طی نگارش خلاصه احوال محمد بابر میرزا ایمائی به آن شد در این سال، ماهچه رایات بابری بر سر حصار شادمان و بدخشان و قندوز و بقلان پرتو وصول افکنده خدمتش را با حمزه سلطان و مهدی سلطان حکام آن ولایات محاربه صعب اتفاق افتاده و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام بابری وزیده حمزه سلطان و مهدی سلطان به قتل رسیدند و محمد بابر میرزا در کمال عظمت و جلال بر بدخشان استیلا یافته جمعی از طرزدانان رسوم سفارت را به آستان گردون شان خاقان سکندر شان روان و عرض نمود که اگر آن حضرت فوجی از عساکر نصرت خاصیت را به امداد و اسعاد وی مأمور فرمایند هر آینه ولایت سمرقند و بخارا به تصرف این محب درآمده سکه و خطبه به نام نامی و القاب گرامی آن والا القاب موشح و مزین خواهد گشت. بنابر آن شهریار جم- اقتدار، احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی از غازیان شیر شکار به مدد آن نقاوه دودمان گورکانی به آن دیار مأمور گردانید، و جناب بابر محمد میرزا به استظهار لشکر ظفر- شعار بر سر تیمور سلطان و عبید خان- سلاطین اوزبک- روان شده

خلد برین، متن، ص: ۲۱۰

چون ایشان را یارای ثبات و قرار نبود به جانب ترکستان فرار نمودند و موکب ظفر نشان بابری به اتفاق غازیان شیر شکار به دار الملک سمرقند نزول نموده به طریق معهود خطبه به اسم سامی و القاب گرامی به نیکنامی خوانده شد، و سکه را به اسامی سامی ائمه اثنی عشر- علیهم صلوات الله الملک الاکبر- و القاب گرامی خاقان هفت کشور زیب و بها فزودند، و دیگر باره محمد بابر میرزا به امداد پادشاه مظفر لوا در تختگاه آباء و اجداد قدم بر سریر سروری نهاده بر طبق فرمان واجب الاذعان، ایالت ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را به سلطان ویس مشهور به «خان میرزا» ارزانی داشته خدمتش را به آن ولایت فرستاد و بر بلده بخارا و سایر بلاد ماوراء- النهر سلاطین معدلت آئین تعیین نموده احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ- بیک افشار را به انعامات و تکلفات سرشار، کامران و کامکار به دربار آسمان کردار رخصت انصراف کرامت فرمود و مصحوب ایشان تحف و هدایای سزاوار و پیشکشهای فزون از اندازه حصر و شمار، تحفه مجلس همایون نمود، اما در باب رعایت محمد جان آقای مذکور اهمال و تغافل ورزیده این معنی باعث آن گردید که چون مشار الیه در دار المؤمنین قم به اردوی همایون رسید به مسامع علیه رسانید که جناب بابری میل سرکشی و خیال سروری در سر دارد. از استماع این خبر، شهریار هفت کشور را هوای گوشمال میرزا بابر در سر افتاد و امیر نجم ثانی که وکیل اعلی حضرت جهانبانی بود مصلحت چنان دید که خدمتش را به دفع فتنه بابر میرزا مأمور و با فوجی از لشکر بهرام قهر به جانب دیار ماوراء النهر روان گرداند. شهریار جم اقتدار ملتمس او را مبذول داشته مقرر فرمود که از امرای نامدار زین العابدین بیک صفوی و پیری بیک قاجار و بادنجان سلطان روملو به مرافقت نجم ثانی روانه ماوراء النهر گردند و امیر نجم با شوکت تمام و عظمت مالا کلام و عجب و غرور بیش از اندازه اوهام متوجه مقصد گردید.

و هم در این سال میر سید شریف شیرازی که به منصب والای

خلد برین، متن، ص: ۲۱۱

صدارت سرافراز بود به عزم ادراک سعادت زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات به دستوری شهریار ستوده صفات متوجه عراق عرب شده در اوایل ذی الحجه سال مذکور منصب صدارت به امیر عبد الباقی یزدی که از احفاد عارف ربانی امیر نعمهٔ الله کرمانی بود مفوض و مرجوع گردید.

و هم در آن ایام حکام مازندران را که در آن زمستان در آستان گردون شان بودند مشمول عواطف بی کران فرموده رخصت انصراف کرامت نمود و مقرر شد که تتمه وجه تقبل را به محصلی خواجه مظفر صاحبدیوان به خزانه عامره رسانند و ایشان مقضی الاوطار به دیار خود روان شدند.

ذکر توجه امیر نجم ثانی به صوب ماوراء النهر و وقایعی که فی ما بین محمد بابر میرزا و سلطان اوزبک روی نمود

چون شهریار کشورگشا چنانچه ایمائی به آن شد امیر نجم ثانی را با لشکری گران و حشری بی‌پایان به صوب ماوراء النهر [روانه] نمود قبل از آن که وارد آن حدود گردند در سنه ثمان عشر و تسع مائه چنانچه در محل خود ایمائی به آن شده عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک سلطان بعد از استماع خبر مراجعت امرای عظام به درگاه خاقان گردون غلام دیگر باره خیال تسخیر ماوراء النهر به خاطر آورده با سپاهی گران و لشکری بی‌پایان، رایت نهضت به صوب بخارا افراختند و منغلای لشکر ایشان نواحی آن بلده را تاخته شعله ظلم و بیداد در آن ولایت انداختند. و چون این خبر به سمع محمد بابر میرزا رسید با اندك لشکری که داشت روی توجه به دفع اوزبکان گذاشت و با آن که محمد مزید ترخان مانع آمده عرض نمود که بی‌جمع آمدن لشکر دشمن‌شکن، رفتن شهریاران بر سر دشمن موافق مصلحت و لایق دولت نیست قبول نفرموده به دفع دشمنان نهضت نمود. و بنابر آن که در حدود بخارا شنید که سلاطین اوزبک

خلد برین، متن، ص: ۲۱۲

چند منزل پس نشسته‌اند این معنی خدمتش را دلیرتر کرده طریق تعاقب ایشان پیمود. و چون دو سه منزل بر اثر ایشان روان شد عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک سلطان پای ثبات و قرار پایدار داشته با لشکری جرار نیزه‌گذار روی به معرکه کارزار گذاشتند و محمد بابر میرزا وقتی خبردار شد که سپاه کینه‌خواه اوزبک سر راه بر وی گرفتند و خدمتش نیز چون گریزگاهی نداشت روی جلادت به آن طایفه بی‌زینهار گذاشت و نیران قتال و جدال اشتعال یافته دلاوران هر دو لشکر و بهادران هر دو کشور بر یکدیگر تاختند و حربی صعب به وقوع پیوسته دلیران جغتای، لشکر اوزبك را گریزان ساختند. و چون از نامداران سپاه اوزبك، اروس بی [۴۴] و کپك‌بی و خواجه احمد قنقرات اسیر سرپنجه استیلای سپاه جغتای گردیده به فرمان جناب بابری به قتل رسیده بودند عبید خان در اثنای فرار با دویست مبارز نامدار در مغاکی مختفی شده منتظر فرصت گردید. و جناب بابری چون از لشکر کینه‌ور اوزبک در معرکه فتح و ظفر اثری ندید لشکری را که در قلب بود بر اثر دیگران به تعاقب اوزبکان روان نمود و زیاده بر پانصد نفر بر سر آن سالار صاحب جگر نمانده روزگار، گرد ادبار بر سر لشکر جغتای فشاند، و عبید خان چون آتش سوزان و برق فروزان با بهادران جانفشان از کمینگاهی که داشت قدم جرأت بیرون گذاشت و مانند پلنگ زخم خورده و شیر خشم آلوده بر رایت ظفر آیت بابری فرود آمده به شعله حملات پی‌درپی دود از دودمان پا بر جائی لشکر جغتای برآورد. محمد بابر میرزا بعد از آن که چشم امید به مشاهده شاهد فتح و ظفر منور ساخته بود دل از عروس ملك برداشته به صد درد و داغ به اغیار دل‌آزار گذاشت و گریزان و هراسان، سر خویش و راه بخارا در پیش گرفت. و عبید- خان از غایت دانائی بعد از طلوع کوکب فیروزی و ظفر، حیله‌ای دیگر پیش گرفته علم خود را خوابانید و رایت ظفر آیت بابری را بر سر خود بلند گردانید تا از لشکر جغتای آنان که تعاقب سپاه اوزبك نموده باشند به هنگام مراجعت، رایت پادشاه خود را دیده به

خلد برین، متن، ص: ۲۱۳

خاطر آسوده به پای علم شتابند و به جایزه فتح و ظفر، تیغ بران و سنان جان ستان یابند. تدبیر آن مزور مغرور موافق تدبیر افتاده زیاده بر پانصد سوار از لشکر جغتای را به این حیله بر خاک هلاک انداختند.

و محمد بابر میرزا چون به بخارا رسید مصلحت در اقامت آنجا ندیده رخت فرار به دیار سمرقند کشید و در آنجا نیز مجال توقف ندیده پردگیان حریم حرم و منسوبان و متعلقان را مصحوب خود گردانیده متوجه حصار شادمان گردید. و سلاطین اوزبک هر یک به جا و مکان خود رفته در جمادی الاولی سال مذکور دیگر باره به یکدیگر پیوستند و با لشکری گران و سپاهی بی‌پایان بر سر حصار شادمان روان شدند و جناب بابری به اتفاق جان [وفا] میرزا ارک حصار را مضبوط ساخته کس به بلخ فرستاده از بیرام بیک قرامانی طلب کومک و مدد نمودند، و خدمتش امیر محمد شیرازی را با فوجی از سالکان طریق جانبازی به مدد ایشان روان نمود. سلاطین اوزبک چون از وصول غازیان مطلع گردیدند از حرکت خود پشیمان، عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیدند.

ذکر وصول امیر نجم ثانی به دیار ماوراء النهر و محاربه نمودن با عبید خان و بیان چشم زخمی که روی نمود

بر مرآت قلوب حقانیت سرشت ارباب دانش و شعور مخفی و مستور نیست که بیچاره آدمی در مدت مهلت چند روزه، دشمنی بی‌آبروتر از دنیای دون و خصمی قوی بازوتر از اقبال روزگار بوقلمون ندارد. چه با وجود عجز بشریت و احتمال ملاقات با گونه گونه آفت و بلیت چون به مقتضای قضا و اراده خالق ارض و سماء، روزگار نامساعد از در مساعدت وی درآید و روزی چند بر سبیل ریشخند، پنبه‌های رنگارنگ از برآمد کام و حصول مرام بر ریش وی چسبانیده ابواب انجاح مآرب بر روی روزگارش گشاید چنان از

خلد برین، متن، ص: ۲۱۴

باده هوشربای دولت چند روزه مست و مدهوش گردد که هشیاری را به خواب نبیند و خار عجب و غرور به نوعی در دامنش آویزد که به کام دل، گلی از گلزار خودشناسی نچیند.

مصدق این مقال صورت حال کثیر الاختلال امیر یار احمد اصفهانی است که چون از راه وفور فر است و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ملقب به «نجم ثانی» و متکفل حل و عقد و ضبط و ربط امور سلطنت جاودانی گردید یکباره از دهقنت و دشتبانی فراموش کرده عجب و غرور دولت را به جائی رسانید که جز خود هیچکس را شایسته هیچ اعتباری ندید و بنا بر آن که سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال به وکالت شهریار ستوده خصال پرداخته رایت جاه و جلال به سبب جمع آوردن اسباب عظمت و حشمت به عرش الکمال اجلال افراخته بود پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه از اکثر سلاطین نافد فرمان در گذشت چنانچه شمار ملازمانش به پنج هزار سوار نامدار رسیده وفور خزاین و اموالش از اندیشه حساب و کتاب متجاوز گشت، و در یورش ماوراء النهر با آن که تمامی اسباب تجمل خود را از آب آمویه نگذرانیده بود هر روز قرب صد سر گوسفند سوای بره و مرغ و غاز و اردک و امثال آن در مطبخ وی صرف شیلان می‌شد و سایر اسباب طبخ را از برنج و روغن و غیر آن بر این قیاس می‌توان کرد. دیگر از اسباب تجمل وی که ارباب اخبار از آن اخبار کرده‌اند آن که هر روز سینزده دیگ نقره خام از برای طبخ طعام در مطبخ وی در آن سفر بر بار می‌نهادند و آن اطعمه رنگارنگ را در ظروف چینی فغفوری و طاق زرین و سیمین بر سفره وی می‌فرستادند. و از قرار تقریر حویجدار «۱» سرکار وی هر روزه ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و سایر ادویه حاره در مطبخ وی به مصارف وجوب مصروف می‌گردید.

القصه چون کوکب جاه و حشمت آن امیر گردون بسطت به این

---

(۱)- حویجدار- آشپز، طباخ (معین).

خلد برین، متن، ص: ۲۱۵

پایه و مرتبت بر مدارج اعتلاء صعود نمود به کثرت جاه و حشمت و وفور اسباب تجمل و شوکت مغرور شده از پادشاه مؤید منصور، رخصت فتح ماوراء النهر طلب نمود و آن امر عظیم و خطب جسیم را سهل و آسان شمرده ابواب نهضت به آن طرف گشود.

بالجمله چون اخبار استیلای سلاطین اوزبک بر دیار ماوراء النهر مسموع وی گردید دفع و رفع سپاه کینه خواه اوزبک را پیشنهاد همت بلند مرتبت ساخته با ده دوازده هزار سوار جرار، رایت عزیمت به صوب خراسان افراخت و بعد از ورود به حدود دار السلطنه هرات، حسین بیک لله که حاکم آن دیار بود با فوجی از شیرشکاران بیشه جنگ، آهنگ استقبال امیر نجم کرده به اردوی او ملحق گردیدند و بعد از جمعیت سپاه و لشکر به اتفاق یکدیگر متوجه ماوراء النهر شدند. و در عرض راه از سایر ولایات خراسان، حکام و داروغگان طریق متابعت پیموده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند.

و چون ماهچه علم ظفر پرچم ایشان از راه جام و کنار آب مرغاب بر ولایت بلخ پرتو افکن گردید بیرام بیک قرامانلو که فرمانفرمای آن دیار بود به لوازم استقبال و شرایط ضیافت و میزبانی نجم ثانی قیام نمود. و چون ظاهر بلخ محل نزول سرادق عظمت و جلال امیر نجم گردید قریب بیست روز در آن مکان بساط اقامت مبسوط گردانیده فوجی از سرداران سپاه را به کنار آب فرستاد تا کشتی بسیار در گذار ترمد جمع آورند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف را که به اتفاق اعیان خراسان طریق استقبال امیر نجم پیموده به موجب فرمان وی در آن یورش همراه بود مقرر فرمود که به حصار شادمان رفته محمد بابر میرزا را به عنایت بی‌غایت شهریار گردون اقتدار امیدوار به معسکر ظفر شعار رساند و بعد از آن با لشکری از اوراق اشجار و قطرات امطار فزون در ماه رجب سال مذکور از جیحون عبور نموده در آن طرف آب نزول نمود. مقارن آن امیر غیاث الدین محمد که به حصار شادمان رفته بود معاودت نموده خبر قرب ورود موکب مسعود بابری را به امیر نجم رسانید و خدمتش

خلد برین، متن، ص: ۲۱۶

به اتفاق جمعی از امرای عظام و فوجی از عساکر نصرت فرجام به استقبال موکب جاه و جلال آن نقاوه خاندان گورکانی استعجال نموده در تنگ جکجک که به «دربند آهنین» اشتهار دارد به عز ملاقات آن شهریار عالی مقدار رسیده از جانبین لوازم تعظیم و احترام یکدیگر به تقدیم رسانیدند.

از آن جانب چون سلاطین اوزبک از عبور لشکر نجم بیک با خبر گردیدند غلات و حبوبات را به درون کشیده برج و باره هر یک از آن قلاع را مستحکم گردانیدند و نجم ثانی در کمال عظمت و کامرانی نخست لشکر به جانب حصار خزار کشید و فولاد سلطان که حاکم آن مکان بود در مقام مصالحه درآمده بعد از تأسیس مبانی عهد و پیمان با اعیان و کلانتران آنجا از قلعه بیرون آمدند و آن روستائی تازه به شهر آمده، دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده به قتل ایشان و تمام مردم قلعه فرمان داد. و چون خاطر از قتل عام مردم خزار باز پرداخت رایت عزیمت به صوب قرشی افراخت.

و چون خبر توجه آن بی‌رحم بی‌محابا به شیخم میرزا حاکم آنجا رسید از در قلعه‌داری درآمده برج و باره حصار را مضبوط و مستحکم گردانید و سربازان معرکه جانفشانی به فرمان نجم ثانی حصار قرشی را مرکزوار در میان گرفته به ضرب توپ و زخم تفنگ، رخنه‌ها در برج و باره حصار آشکار کردند. و چون کار بر اهل حصار دشوار گردید غازیان جلادت شعار به یکبار در شهر ریخته غبار فتنه و گرد بلا انگیختند و شیخم میرزا اسیر سرپنجه استیلای سپاه ظفرپناه شده سادات عالی درجات آن ولایت با عیال و اطفال، پناه به مسجد جامع بردند و سایر مردمان از خرد و بزرگ و پیر و جوان قرب پانزده هزار کس به حکم قتل عام که از موقف جلال آن روستائی خودنشناس صادر گردید به قتل رسیدند. و سادات که دوحه شجره طیبه نبوت و ولایتند چون دیدند که شعله بیداد امیر سفله نهاد دود از دودمانها برآورد چون شعله بر حیات خود لرزان به امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف پیغام

دادند که ما از منتسبان

خلد برین، متن، ص: ۲۱۷

خانـدان امامت و ولایتیم و یقین که لشـکر ظفر تلاش قزلباش [۴۵]، خود را از محتاجان خاندان شاه مردان و شـیر یزدان می‌شـمارند امیـدواریم که خون مـا را از امیر نجم درخواهی و عیـال و اطفـال مـا را از قتـل ایمن و مطمئن سـازی. آن سـید عزیز با آن روسـتائی بی‌تمیز ملاقات نموده زبان به درخواست خون سادات با برکات گشود اما اثری بر آن التماس مترتب نگردیـده در جواب خود شـنید که غازیان، ملکی را که به جنگ می‌گیرند در قتل ایشان ملاحظه سید و غیر سید نمی- کنند و خرد و بزرگ و پیر و جوان ایشان را به قتل می‌رسانند. و چون لشـکر بهانه‌جوی از آن بی‌رحم بیهده‌گوی این سـخن شـنیدند با تیغهای عریان چون بلای ناگهان و قضای آسمان به جانب مسجد دویدند و تمامی سادات را با اهل و عیال در خاک و خون کشیدند.

و چون قتل عام قرشـی بر حسب دلخواه امیر گمراه به انجام پیوست بعـد از آن به اتفاق محمد بابر پادشاه و امراء و غازیان دولتخواه، رایت عزیمت به صوب دیار بخارا که محل نزول و مقام وصول عبیـد- خان و جانی بیک سـلطان بود و پیوسـته هوای مقابله و مقاتله غازیان در سـر داشـتند افراشـتند. و چون به دو فرسخی بخارا رسیدند امیر نجم ثانی به انهای منهیان معلوم نمود که تیمور سلطان ولد شیبک خان و ابو سـعید سـلطان ولـد کوچم خان از سـمرقند با سپاهی چون غمزه خوبان کشـند بیرون آمـده عزم این حـدود دارند. لاجرم نجم ثانی، بیرام بیک قرامانی را با سپاهی آراسته و لشکری پیراسته به استقبال ایشان روان نمود. سلاطین مذکور چون از قرب وصول سـپاه منصور خبردار گردیدند رخت اقامت به قلعه غجدوان که در سـمت راه واقع بود کشـیدند و بیرام بیک صورت واقعه را به عرض امیر نجم رسانیـده خـدمتش با تمام عساکر ظفر فرجام به صوب قلعه غجدوان روان شده بعد از وصول به ظاهر حصار، قلعه را مرکزوار در میـان گرفته غازیان ظفر تلاش قزلباش که روز مصاف را بر شب زفاف راجـح می‌شـمردند آغاز قلعه‌گشائی نموده در بردن جو و نقب و سیبه پای ثبات و قرار افشردند. و سلاطین اوزبک که در حصار محصور بودند

خلد برین، متن، ص: ۲۱۸

هر روز جمعی را از قلعه بیرون فرسـتاده ابواب گیر و دار بر روی لشـکر ظفر شـعار می‌گشادنـد و از هر طرف گروهی انبوه، ضـایع و ناچیز شـده بر خاک هلاک می‌افتادنـد. و چون چنـد روز لشـکر ظفر قرین با اوزبکان بی‌دین بـدین آئین طریق نزاع و جدال و قهر و کین پیمودنـد و تنگی و گرانی در اردوی نجم ثانی به هم رسیـده کار تحصـیل آذوقه بر غازیان ظفر شـعار دشوار شـد در خلال این احوال خواجه کمـال الـدین محمود که بلـد اطوار سـلاطین اوزبک بود به امیر نجم عرض نمود که در این زمسـتان بنا بر آن که قلعه غجـدوان بـه ذخیره بسیار و وفور بهـادران شـیر شـکار و کـثرت آلاـت رزم و پیکـار مشـحون است فایـده‌ای بر محاصـره آن مـترتب نمی‌گردد و اگر چنـد روز دیگر حال بـدین منوال گـذران باشـد بیم آن است که چشم زخمی روی نمایـد که تـدارک آن به سالها نتوان کرد. اکنون مقرون به صـلاح دولت روز افزون شهریار ربع مسکون آن است که از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده خیام اقامت در نواحی قرشـی و خزار بر افرازیم و در ولایات مذکوره طرح قشلاق دراندازیم تا مردم اردو بازار و تجار خیر مدار از ولایات قریبه و سرکار بلـخ اجناس بی‌قیاس به معسکر ظفر اساس آورند و چون زمسـتان به پایان رسد و ذخیره مخالفان روی به نقصان گذارد و علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود به خاطر جمع متوجه تسخیر قلاع و بلاد و عازم دفع اضداد بد نهاد شویم.

امیر نجم در جواب گفت که اگر مـا از ظـاهر حصار غجـدوان کوچ کرده به طرف دیگر روان شویم هر آینه به خاطر اوزبکان چنان رسـد که این حرکت از ما بنا بر خوف و هراس به وقوع می‌انجامـد و شایـد که این معنی باعث جرأت و جسارت ایشان گردد. هنوز این سخنان در میان بود که محمد بابر میرزا به مجلس امیر نجم تشریف قدوم ارزانی داشته همان سخنان را به مبالغه و تأکید تمام در میـان آورد و امیر نجم به حسب ظـاهر، انگشت قبول بر دیـده نهـاده بر آن قرار داد که روز دیگر از ظـاهر غجـدوان عنان عزیمت به صوب قرشی و خزار

خلد برین، متن، ص: ۲۱۹

معطوف گرداند. و به روایتی دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهاده فرمود که فردا طرح جنگ سلطانی خواهیم انداخت.

بر هر تقدیر چون روزگار بو العجب نیرنگ در آن باب، رنگ دیگر ریخته بود در صباح همان روز که وعده جنگ و یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان سال مذکور بود طلیعه سپاه کینه خواه اوزبک از میان درختان ظاهر غجدوان ظاهر شد و کار از اندیشه و تدبیر گذشت. بیان این سخن آن که چون در بخارا به مسامع عبید خان و جانی بیک سلطان رسید که کار نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمی‌رود و هر روز لشکریان را به جهت تحصیل آذوقه و علیق چهار- پایان متفرق و پریشان می‌باید شد عزم رزم جزم کرده با لشکری بیرون از حیز شمار مهیای گیرودار و آماده کارزار به طریق ایلغار متوجه غجدوان گشتند، و بعد از وصول به حدود آن دیار ابو سعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند به ایشان پیوسته روی به میدان کارزار آوردند. و نجم ثانی چون حال بر آن منوال دید به ناچار مهیای قتال و جدال گردیده در برابر لشکر اوزبک صف کشید و بعد از تعبیه لشکر و تسویه صفوف، قرب دویست بهادر نامدار از برانغار سپاه اوزبک بر جرانغار لشکر امیر نجم تاختن آورده به باد حمله دلاورانه آتش حرب و پیکار را فروزان کردند و بیرام بیک قرامانی که سردار میسره سپاه نجم ثانی بود با فوجی از لشکریان به دفع ایشان سمند جرأت را گرم جولان ساخته به معرکه میدان تاخت.

در اثنای داروگیر از شصت قضا تیری بر هدف سینه وی رسیده بر خاک هلاک غلطید و این معنی باعث زیادتی جرأت و جسارت اوزبکان گردیده به یکبار بر سپاه نجم ثانی حمله آوردند، و امرای قزلباش بنا بر عداوتی که با عجب و غرور امیر نجم داشتند بی‌آن که اراده معارضه نمایند همان زمان رایت هزیمت به صوب خراسان افراشتند. لاجرم بقیه لشکر امیر نجم ثانی طریق فرار پیش گرفته آواره دیار سرگردانی گردیدند. و محمد بابر میرزا با لشکر خاصه خود متوجه حصار شادمان شد و نجم ثانی در دست اوزبکان گرفتار

خلد برین، متن، ص: ۲۲۰

گردیده به فرمان عبید خان به قتل رسید و روزگار غدار در اثنای آن حال به صد هزار زبان به گوش هوش وی رسانید که، نظم:

این همه باد در بروت که چه؟این تکبر ز من یموت که چه؟

ای تو اندر جهان پیچاپیچ‌هیچ بن هیچ بن هزاران هیچ و بقیهٔ السیف که عار فرار اختیار کرده بودند بسیاری از ایشان به هنگام عبور از آب آمویه غریق دریای هلاک و بوار شدند.

و چون نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت سلطانان اوزبک وزید و اسباب محاربه و مقاتله خود را آماده و مهیا دیدند عازم تسخیر مملکت خراسان گردیدند و نخست جانی بیک سلطان با سپاه گران از جیحون عبور نموده به عزم تسخیر هرات تا النگ کهدستان عنان باز نکشید. و حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی و امیر غیاث الدین محمد که از دریای ذخار معرکه کارزار به تعب و مشقت بی‌شمار به کنار آمده وارد هرات شده بودند هر یک به جد و جهد تمام شروع در تهیه اسباب محافظت و استحکام شهر و حصار نمودند، و از جمله ایشان احمد بیک صوفی اوغلی که حسب الحکم شهریار روزگار حاکم آن دیار بود در قلعه اختیار الدین به ضبط و محافظت آن حصار استوار مشغول گردید، و حسین بیک لله در شهر هرات برج میرزا سلطان احمد را مضبوط و مستحکم گردانید، و امیر عماد الدین محمود اصفهانی که به موجب فرمان، وزیر خراسان بود روی توجه به ضبط برج و باره و محافظت دروازه فیروزآباد نهاد، و امیر غیاث الدین محمد به اتفاق سایر امراء و حکام به ضبط دروازه ملک و استحکام آن بلده مینو نظام داد مبالغه داد، و دروازه خوش به امیر سلطان محمود ولد امیر غیاث الدین محمد باغبان و دروازه عراق به دیگری از اعیان خراسان استحکام پذیرفت. و مردم جانی بیک سلطان از جانب باغ سفید دو نوبت خود را به نزدیک خندق رسانیده به ضرب سهام خون‌آشام غازیان، زخمدار و مجروح بی‌نیل مقصود به جا و مقام خود بازگردیدند. همچنین سه چهار بار دیگر از سمت دروازه

خلد برین، متن، ص: ۲۲۱

فیروز آباد رایت گیرودار افراخته در برابر تیغ و سنان جرأت و جلادت ملازمان امیر عماد الدین محمود سپر عجز انداختند. و بابا-عشقی تبرائی که از اعدای اهل بیت عصمت و طهارت به بانگ بلند تبرا می‌کرد در یکی از آن معارک به دست اوزبکان بی‌ایمان افتاده به شعله تیغ تعصب ایشان خرمن زندگانی را به باد داد.

در خلال این احوال عبید خان با لشکر بی‌کران و سپاه بی‌پایان به ظاهر هرات رسیده در قریه ساق سلمان رایت اقامت برافراخت و لشکریانش به کرات قریب به کوچه بند هرات آمده دلیرانه حرب درپیوستند اما به میامن اقبال بی‌زوال، تیر تدبیرشان بر سنگ آمده کاری از پیش نبردند، و زمان محاصره آن دو سلطان گمراه مدت دو ماه امتداد یافته به علت امتداد ایام محاصره و قلت محصول ولایت هری در آن سال قحط و غلاـو تنگی در میان مردم شهر پدید آمد. و این اخبار وحشت آثار در یورت قشلاق به عرض شهریار آفاق رسیده به تجدید، عزم یورش خراسان و دفع و رفع ظلم و بیداد سپاه کینه- خواه اوزبک پیشنهاد همت عالی نهمت گردید.

و چون فصل شتا و ایام زمستان به پایان رسید و بهار عالم‌آرا رخت اقامت به ساحت گلستان [۴۶] کشید نشاط شکار جرگه از خاطر دریا مقاطر شهریار گردون وقار سر برزده به رسم و آئین سلاطین عازم شکار گردید و در حوالی راسفیجان از حدود ساوه جرگه به هم پیوسته خاقان روزگار به دستور معهود عزم شکار نمود و قرب بیست و چهار هزار شکاری در آن هنگامه عشرت و کامکاری به شمار پیوسته مرکب همایون از آنجا به عزم ییلاق بیش بارماق بار سفر بست و بعد از وصول به آن مکان نزاهت بنیان، بعد از چند روز نقش مرام ییلاق سورلوق به ورود موکب همایون مطابق مأمول نشست.

و چون فصل تابستان به سر آمده باد خزان، دامن زن آتش گلهای گلستان گردید به عزم قشلاق عنان عزیمت به صوب دار السلطنه اصفهان معطوف گردانید.

خلد برین، متن، ص: ۲۲۲

ذکر فرستادن خاقان کامجو نور علی خلیفه روملو را به دیار روم و بیان اسبابی که باعث شد بر خرابی آن مرز و بوم

از جمله اسبابی که سبب تخریب دیار روم گردید اشتعال سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید قیصر روم بود که چون جماعت ینگچری بنا بر آن که در زمان دولت او از سلاطین مصر و غیر ایشان شکست بسیار به آن مرز و بوم رسیده بود بر سلطنت سلطان سلیم پسرش که حاکم دارا بوزون بود اتفاق کرده خدمتش را به استنبول آورده بر تخت سلطنت متمکن گردانیدند و دست سلطان بایزید از دامن عروس ملک کوتاه شد. از این غصه بیمار گردیده به همسفران جهان جاودان پیوست. بعد از فوت وی سلطان احمد پسر دیگرش در اناتولی خطبه به اسم خود خوانده بر سریر سلطنت نشست. و سلطان سلیم که در اسلامبول سریر آرای اورنگ سلطنت شده بود در صدد دفع برادر درآمده حیله‌ای انگیخت و از زبان پاشایان درگاه مکتوبی به سلطان احمد به این مضمون در قلم آورد که هرگاه آن حضرت خود را به استنبول رساند بندگان، کمر خدمت بر میان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را بر مسند سلطنت متمکن می‌سازیم. آن مغرور ساده‌لوح سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار رایت عزیمت به صوب استنبول بر افراشت. و چون خبر قرب ورود سلطان احمد به سلطان سلیم رسید با لشکری گران به استقبال برادر شتافته او را به قتل رسانید و بعد از آن لشکری زیاد به دفع سلطان مراد فرستاده او را نیز مغلوب و منهزم گردانید. و سلطان مراد چون برق و باد خود را به آستان شهریار والا نژاد رسانیده به ایالت بعضی از ولایات فارس ممتاز و سرافراز گردید و در عرض راه رشته عمرش کوتاه افتاده روی به جهان جاودان نهاد.

و چون خبر انقلاب دیار روم به معسکر ظفر اثر رسید شهریار

خلد برین، متن، ص: ۲۲۳

نامجو نور علی خلیفه روملو را به جهت جمع‌آوردن صوفیان صافی طویت روانه آن ولایت گردانید. و چون خلیفه مذکور به قراحصار «۱» رسید از صوفیان اخلاص شعار آن دیار قرب سه هزار سوار نامدار با خانه کوچ به وی ملحق گردیدند، و خلیفه به وجود ایشان مستظهر و امیدوار به جانب ملط [- ملطیه] ایلغار نمود. چون فایق بیک که از قبل سلطان سلیم حاکم آن دیار بود از قرب ورود خلیفه خبردار گردید با هزار سوار جرار نیزه‌گذار به استقبال وی شتافته در موضع توقاط سر راه بر خلیفه گرفت و به باد حمله مبارزان هر دو لشکر نایره حرب اشتعال یافته بعد از ستیز و آویز بیش از پیش عسکر روم راه گریز پیش گرفتند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت خلیفه نامدار وزیده اموال بسیار و اسباب بی‌شمار، فتوح روزگار صوفیان جلادت آثار گردید. و چون مردم شهر توقاط از در اطاعت و فرمانبرداری به خدمت خلیفه آمده به نام نامی و القاب گرامی خاقان سکندر شان [خطبه] خواندند خلیفه متعرض مال ایشان نشده از راه آئینه بازاری «۲» به قازچایری آمد، و در این منزل سلطان مراد مذکور که از سلطان سلیم گریزان عازم درگاه عرش اشتباه بود با ده هزار سوار به خلیفه پیوست و آن دو سعادت یاور به اتفاق یکدیگر متوجه شهر توقاط شدند. در این نوبت مردم آنجا سپر مخالفت بر سر کشیده از در نافرمانی درآمدند و از این رهگذر شعله خشم آن دو نیک اختر شعله‌ور شده حکم به احراق شهر فرموده از آنجا متوجه بلده نیک سر گردیدند. و سلطان مراد در آنجا از خلیفه مرخص و عازم درگاه جهان‌پناه شده و چنانچه ایمائی به آن شد روزگارش به سر آمد. و خلیفه فوجی از غازیان ظفرنشان را به رسم تاخت بر سر حشم شیخ حسنلو فرستاده ایشان در آن مهم، داد جرأت و جلادت دادند و با اموال و اسباب بی‌اندازه و فتح و نصرت بلند آوازه روی توجه به خدمت خلیفه نهادند. و خدمتش بعد از وصول غازیان

---

(۱)- در متن: «غلبه حصار». در خلاصهٔ التواریخ: «قلعه حصار».

(۲)- در خلاصهٔ التواریخ نیز چنین است اما در احسن التواریخ: «آدینه بازاری».

خلد برین، متن، ص: ۲۲۴

متوجه ارزنجان گردیده چون به موضع ایویازی رسید خبر آمد که قرب پانزده هزار سوار جرار نیزه‌گذار از عسکر روم به سرکردگی سنان پاشا و حسین بیک و تاج الدین بیک طریق تعاقب غازیان ظفر- نشان پیموده در آن نزدیکی نزول نموده‌اند. لا جرم خلیفه رایت معاودت و مراجعت افراخته در برابر عسکر روم لنگر اقامت انداخت و فوجی از غازیان را چرخچی نموده به حرب رومیان مأمور ساخت.

و سنان پاشا و سایر سرداران روم با آن لشکر قضا هجوم خود را به پشته‌ای کشیده به تسویه صفوف و تعبیه لشکر مشغول گردیدند و بعد از انجام صف‌آرائی و اتمام خودنمائی به هیأت اجتماعی جلوریز بر چرخچی لشکر منصور حمله آورده ایشان را به قلب رسانیدند. و خلیفه چون دید که کار فوج چرخچی به کجا رسید چون شیر عرین و ببر خشمگین با فوجی از شیرشکاران بیشه قهر و کین و جمعی از بهادران لشکر ظفر قرین، خود را بر آن دریای لشکر و بحر پرشور و شر زده به تیغ آتشبار، نیران قتال و جدال را اشتعال داد.

و چون سنان پاشا دید که تیغ و سنان شیرشکاران بیشه میدان، برق خرمن سوز حیات مخالفان است خوف و هراس بی‌قیاس بر وی استیلا یافته به هنگام غروب آفتاب با دل پر آتش و چشم پر آب از معرکه حرب عنان تاب و آواره دیار ادبار گردید و لشکر ظفر تلاش قزلباش طریق تعاقب فراریان پیش گرفته سنان پاشا را با هزار و پانصد کس از آن جماعت به قتل رسانیدند و بقیهٔ السیف که از برق تیغ درخشان غازیان به جان امان یافتند از برگشتگی بخت در اثنای گریز از جنود مسعود به خشک رودی رسیدند و شب در آنجا به قصد آسایش و اطمینان آرمیده پشته عظیمی بر سر ایشان فرود آمده قرب هزار و پانصد نفر دیگر از این رهگذر بر اثر

همسفران به جهان جاودان روان شدند.

بعد از وقوع این فتوحات، خلیفه رئوس رومیان را با غنایم فراوان مصحوب معتمدان خود به آستان گردون شان روان نمود و خود در ارزنجان که به تیول او مقرر بود اقامت فرمود.

خلد برین، متن، ص: ۲۲۵

ذکر توجه خاقان سکندر شان نوبت ثانی به صوب صواب خراسان و فرار عبید خان

چون عبید خان با لشکر بی‌کران چنانچه ایمائی به آن شد به محاصره هرات پرداخت در عرض امتداد ایام محاصره رایت عجز افراخت و لشکر قحط و غلا- بر مردم شهر هجوم آورده کار را بر محصوران دشوار ساخت بارقه‌ای از بوارق عنایات جناب جلال کبریا- عمت نعماؤه- بر ساحت حال محصوران تافته در سیوم ماه محرم الحرام سنه تسع عشر و تسع مائه که مطابق نوروز سلطانی بود میان عبید خان و جانی بیک سلطان نزاع و مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو سردار از ظاهر هرات کوچ نموده متوجه دیار خود گشتند و محصوران هرات از تنگنای محاصره نجات یافته بر سر قری و مزارع و بساتین خود که در ظاهر شهر داشتند خوشدل و شادمان شتافتند.

جانی بیک سلطان در بلاد خراسان توقف ننموده بعد از عبور از جیحون به کرمینه نزول نمود، اما هم در آن ایام تیمور سلطان از آب گذشته بدین جانب آمد و در حدود مرغاب به عبید خان پیوسته او را از رفتن به صوب بخارا منع نمود و به اتفاق یکدیگر به مشهد مقدس آمده تا اسفرایین در زیر نگین درآوردند.

چون این خبر به هرات رسید حسین بیک لله و احمد بیک صوفی- اوغلی مصلحت در اقامت ندیده از راه بیابان طبس روی توجه به صوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و جمعی دیگر از هواخواهان طایفه به درک اوزبک به ضبط شهر و حصار پرداخته مسرعان جهت ایصال بشارت به مشهد مقدس روان ساختند، و تیمور سلطان همعنان برق و باد روی به هرات نهاده در باغ مراد نزول نمود و خطبه به نام خود خوانده به اغوای متعصبان اهل سنت و جماعت، بسیاری از تبرائیان را در خاک و خون نشاند و به امید تمام دل بر مواصلت عروس ملک خراسان بسته بر سریر سلطنت و اورنگ شهریاری نشست.

خلد برین، متن، ص: ۲۲۶

و چون اخبار شورش ملک خراسان به شهریار جهان و جهانیان رسید از دار السلطنه اصفهان با سپاه فراوان به قصد دفع و رفع اوزبکان روانه خراسان گردید. و چون ییلاق کالپوش محل نزول سپاه بحر جوش رعد خروش گردید حاکم شیراز خلیل سلطان ذو القدر به فرمان خاقان بحر و بر با سپاهی سراپا دل و جگر از لشکر آن کشور به صوب مشهد مقدس نهضت نمود و چون به یک فرسخی آن بلده طیبه رسید عبید خان را مجال اقامت در آن ولایت نمانده عنان هزیمت به صوب بخارا معطوف گردانید و تیمور سلطان نیز صرفه در گریز دیده رخت اقامت به سمرقند کشید، و هنوز موکب همایون شهریار ربع مسکون در ییلاق کالپوش بود که گلزار دیار خراسان از خس و خار وجود اوزبکان به مثابهی پاک شد که از ایشان در آن دیار دیار نماند.

بعد از فرار [۴۷] تیمور سلطان، ابو القاسم نخشبی «۱» که از عهد سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا تا آن زمان در سلک امرای عالی مثال منتظم و از جمله هواخواهان سلاطین اوزبک و در آن ولا در بادغیس می‌بود هزار سوار فراهم آورده از راه بیراهه روی و زیاده سری به هرات آمد. مردم شهر از راه خشم و قهر در صدد رفع فتنه وی در آمده سر راه بر آن گمراه گرفتند و مقارن دار و گیر و ستیز و آویز ایشان منغلای لشکر ظفر طراز به سرکردگی پیری سلطان روملو با فوجی از غازیان خصم سوز دشمن گداز در باغ سرافراز به معرکه رسیده سیصد نفر از اتباع آن بد اختر را بر خاک هلاک انداختند و ابو القاسم مذکور من‌نجی برأسه فقد ربح- گویان از باغ مذکور که از آنجا تا شهر نیم‌فرسنگ راه است به جانب غرجستان گریزان شد.

و چون ماهچه رایت ظفرنشان از خبوشان به النگ رادکان پرتو وصول افکند حسب الفرمان خاقان ممالک ستان دده بیک حاکم مرو را که از بیم سپاه اوزبک مملکت را به دشمن گذاشته رایت فرار افراشته

---

(۱)- در خلاصهٔ التواریخ و احسن التواریخ: «بخشی».

خلد برین، متن، ص: ۲۲۷

بود محاسن تراشیده به جای آن گلگونه و سفیداب و غازه مالیده معجر بر سر وارونه بر خری سوار به زاری زار و خواری خوار در اردو- بازار گردانیدند و بلند آوازان به بانگ بلند این خبر عبرت اثر را به دور و نزدیک رسانیدند.

بعد از این تأدیب خسروانه موکب ظفر نشانه به جانب بادغیس روانه گردیده چون در آنجا به مسامع علیه رسید که مردم آن ولایت به تیغ جرأت، خون جمعی از غازیان را که از معرکه نجم بیک گریزان به آن دیار رسیده بودند ریخته و آزار بسیار به بعضی از ایشان رسانیده‌اند حکم به قتل عام ایشان نافذ گردید و به فرمان قهرمان قهر، چوهه سلطان تکلو با فوجی از غازیان، کمر قتل آن جاهلان بی‌باک را بر میان بسته خرد و بزرگ و پیر و جوان ایشان را به قتل رسانید.

و بعد از انجام قتل عام، اعلام نصرت فرجام به صواب النگ بابا- خاکی که مرغزاری است در غایت فرح و طربناکی، روان شده آن مکان نزاهت بنیان را در آن تابستان محل نزول موکب ظفر نشان و یورت ییلاق گردانیدند. و شهریار به استحقاق در یورت ییلاق حکومت بلخ و توابع را به دیو سلطان عنایت فرموده خدمتش را روانه آن حدود نمود. قبل از ورود مشار الیه مردم‌اند خود قرابقال نام شخصی از جهال را بر خود امیر و حاکم ساخته لوای مخالفت افراخته بودند. چون دیو سلطان وارد آن ولایت گردید سرکشان را به تیغ از پای درآورده قرابقال را اسیر و دستگیر به آستان جاه و جلال روانه گردانید.

و هم در آن اوان چون خبر فرار شجاع بیک پسر بزرگ امیر ذو النون ارغون که به فرمان شهریار ربع مسکون در قلعه اختیار الدین محبوس بود به مسامع علیه رسید به فرمان شهریار روزگار شاهرخ- بیک افشار به طریق ایلغار عازم دار القرار قندهار گردیده به تاخت و تاراج آن دیار پرداخت و بعد از فراغ از نهب و غارت، رایت مراجعت به موکب ظفر خاصیت افراخت.

خلد برین، متن، ص: ۲۲۸

و چون شهریار ربع مسکون بر حسب مصلحت دولت روز افزون از انجام مهام خراسان فارغ گردید حکومت دار السلطنه هرات را به زینل‌خان شاملو کرامت فرموده از بابا خاکی عنان عزیمت به صوب دار السلطنه اصفهان به عزم قشلاق معطوف گردانید.

ذکر ولادت با سعادت شاهزاده عالم و عالمیان ابو البقا طهماسب میرزا

در اواخر این سال فرخنده مآل که محروسه جنت نشان اصفهان محل قشلاق شهریار به استحقاق بود از افق جاه و جلال، کوکبی بلند اقبال و ستاره‌ای آفتاب تمثال طالع گردید که ابواب جهانگیری و جهانداری و آثار اورنگ‌آرائی و تاجداری از غره ناصیه همایونش ظاهر و اشعه بوارق پادشاهی و سروری و شعشعه لوامع عدالت و دادگستری از جبین مبینش باهر بود یعنی به تاریخ روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه تسع عشر و تسع مائه شاهزاده جهان و جهانیان ابو الفتح طهماسب میرزا در قریه شاه آباد من اعمال دار- السلطنه اصفهان سرابستان وجود را به نور طلعت همایون خود نور و بها فزود، و خاقان والا نژاد به شکرانه میلاد با اسعاد آن فروزان گوهر درج رشد و شاد، دست دریا نوال به بذل اموال بگشاد و آنچه دلخواه ارباب استحقاق و استیهال بود در کنار آرزوی ایشان نهاد.

و ورود آن مولود عاقبت محمود وسیله خوشدلی و شادمانی و باعث ابتهاج و کامرانی کافه مردمان گردیده ابواب عشرت و انبساط بر روی خود گشودند، و امرای نامدار و وزرای رفیع مقدار بدره‌های سیم و زر و عقدهای در و گوهر به رسم نثار، ایثار مهد همایون

شاهزاده والا تبار نموده چند روز بر اسباب جشن و سرور و عیش و حضور افزودند و اسم سامی و نام نامی آن گرامی گوهر درج نیکنامی «طهماسب» و کنیت همایون آن حضرت «ابو الفتح» گشته قوابل حور- سرشت به ارضاع آن سرور سرافراز گردیدند.

خلد برین، متن، ص: ۲۲۹

ذکر مخالفت سید سلیمان بن سلطان حیدر با خاقان بحر و بر و شهریار هفت کشور و وقایعی که در آن اوان بر منصه ظهور جلوه‌گر گشت

چون رایت آفتاب اشراق از مرغزار بابا خاکی به عزم قشلاق متوجه صوب صواب دار السلطنه اصفهان گشت قبل از ورود موکب مسعود به آن حدود از رهگذر زیاده‌سریهای سید سلیمان بن سلطان حیدر در آذربایجان شورشی روی نمود. تفصیل این اجمال آن که در آن زمستان که قشلاق شهریار آفاق در دار السلطنه اصفهان اتفاق می‌افتاد سید سلیمان نادان از مضمون صدق مشحون، نظم:
با ولی‌نعمت ار برون آئی گر سپهری که سرنگون آئی غافل و ذاهل افتاده با پادشاه و مرشد و ولی‌نعمت حقیقی خود از در مخالفت و عصیان درآمد و خلقی بی‌نهایت از اهل هر ولایت بر سر بی‌مغز وی جمعیت نموده خدمتش را به خدعه و دستان بر آن داشتند که بنا بر آن که شهریار جهان و جهانیان عنان عزیمت به صوب خراسان معطوف داشته و مملکت آذربایجان را از میامن عدل و احسان خود بی‌بهره گذاشته دار الملك تبریز را به حیطه ضبط و تسخیر درآورد. و آن بی‌ادب گستاخ به آن سخنان بی‌مغز از راه رفته بخار غرور و پندار به کاخ دماغ راه داد و با آن گروه فتنه‌انگیز به تهیه ستیز و آویز پرداخته تسخیر دار السلطنه تبریز را پیشنهاد اندیشه غلط پیشه ساخت و به رسم ایلغار متوجه آن دیار گردید.
چون خبر زیاده‌سری وی به حاکم تبریز رسید به اتفاق مردم شهر، محلات را کوچه‌بند ساخته در شوارع و طرق، آب انداخت تا به مجاورت برودت هوا یخ بسته کار بر تردد سوار دشوار گردد. و سید سلیمان از راه نادانی با لشکر بی‌کران به درون خیابان درآمد و اجامره و اوباش تبریز با آن گروه فتنه‌انگیز از در ستیز و آویز

خلد برین، متن، ص: ۲۳۰

درآمده دیوارهای خیابان را به قدر ضرورت مشابه خانه زنبور نموده از ابر آن سوراخها باران تیر و تفنگ بر آن طایفه بی‌نام و ننگ باران ساختند. این معنی باعث قتل عام آن گروه گمنام گردیده سید سلیمان با سپاه اندك و اندوه فراوان گریزان، عنان هزیمت به جانب آب شور معطوف گردانید و پهلوانان شهر و شیربچگان پلنگ قهر دست از گریبان جان ایشان برنداشته چون بلای ناگهان و قضای آسمان، رایت تعاقب آن طایفه بی‌سر و سامان افراشتند، و چون آتش سوزان و برق فروزان خود را در شنب غازان به ایشان رسانیده نیران محاربه را مشتعل گردانیدند. و آن گمراهان چون بحر بلا را بر خود محیط دیدند به ناچار مانند مور و مار صف برکشیدند و یتیمان تبریز به باد حمله پی در پی آتش ستیز و آویز را تیز کرده سید سلیمان را از اسب انداختند. و آن مغرور زیاده‌سر با وجود آن حال دست از قبضه کمال باز نداشته شانزده تن را به ضرب تیر جان- ستان زخمدار و پریشان کرد و نزدیك به آن رسید که یتیمان تبریز روی به وادی گریز آورند که مقارن آن منتشا سلطان که در آن زمان در سلك قورچیان عظام انتظام داشت خود را به آن مغرور بی‌باك رسانیده به ضرب تیغ آبدار آتش شرار، او را هلاك گردانید.
و چون آتش آن فتنه ناگهان به آب تیغ جرأت اولیای دولت ابد توأمان منطفی گردیده بشارت آن فتح نمایان با مژده ورود سلطان بهار در دار السلطنه اصفهان به عرض خاقان سکندر شان رسید الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به صوب همدان روان گردید و در ییلاقات نزاهت بنیان آن خطه خلد نشان باده خوشدلی در جام و روزگار کامیابی به کام، عشرت پیرا و نشاط افزا بودند که خبرامد آمد سلطان سلیم قیصر روم در آن مرز و بوم به سرحد تواتر رسید و اعلام نصرت فرجام متوجه محاربه وی گردید.

خلد برین، متن، ص: ۲۳۱

گفتار در ذکر محاربه خاقان سکندر شان با سلطان سلیم خواندگار روم در موضع چالدران مسبوق به ذکر مجملی از احوال قیاصره روم تا زمان سلطنت سلطان سلیم و بیان اسباب مخالفت او با فرمانفرمای هفت اقلیم

چون صاحبقران مغفور امیر تیمور چنانچه در محل خود سبق ذکر یافته بعد از فوت ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن آدرخان بن عثمان بیک بن ارطغرل ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی ارزانی داشت و خدمتش رایت عزیمت به صوب آن ولایت افراشت فی ما بین او و برادر و برادرزادگان بر سر دارائی و سلطنت، غبار نقار [۴۸] ارتفاع یافته به هم در افتادند و رفته رفته نقش مراد سلطان مراد بن کرشحی بن ایلدرم بایزید مطابق مأمول نشسته سلطنت مملکت روم بر او قرار گرفت و در عرض مدت سی و [یک] سال که کوکب سلطنت و اقبال وی در اوج کمال بود از حدود روس تا کفه و قرم به حیطه ضبط و تسخیر درآورده بر اکثر کفار آن بلاد و دیار جزیه قرار داد. همچنین لشکر به جانب مصر کشیده با سلطان فرج بن برقوق به شفاعت شرفای حرمین شریفین- زاد هما الله شرفا و تعظیما- به شرط آن صلح کرد که بعد از آن هر ساله سلطان مراد خانه کعبه را جامه بپوشاند و مقتضی الاوطار به دیار خود بازگردید.

و چون آفتاب دولت وی به مغرب زوال پیوست فرزند ارجمندش سلطان محمد فاتح بر تخت سلطنت به جای پدر نشست. و او پادشاهی بود به عدل و نصفت موصوف و به وفور بأس و سطوت معروف.

پیوسته ادراک سعادت غزا و جهاد پیشنهاد همت والا داشتی و همواره نقش محاربه و مقاتله کفار اشرار بر لوح ضمیر نگاشتی،

خلد برین، متن، ص: ۲۳۲

و روزگار اقتدارش از این قرار گذران بود تا رفته رفته کوکب اقبالش بر مدارج اعتلا مرتقی گشت و پایه جاه و اقتدارش به مراتب شتی از آباء و اجداد در گذشت، و چون دار الملک قسطنطنیه را که به اسلامبول و استنبول زبانزد جهانیان است مفتوح ساخت به «سلطان محمد فاتح» مشهور گردیده آن شهر معظم را پایتخت دولت و دار الملک سلطنت خود گردانید. و بعد از سی و هشت سال که روزگار دولتش به سرآمد خلف ارجمندش سلطان بایزید بر اورنگ سلطنت برآمد.

او نیز در زمان دولت خود به عدل و انصاف اتصاف داشت و رعایت جانب منتسبان این دودمان عالی شان را فرو نمی‌گذاشت، و بعد از سی و دو سال که روزگار دولت را به کامرانی و اقبال گذرانید پسرش سلطان سلیم که حاکم دارا بوزون بود به معاونت جماعت ینگچری- چنانچه ایمائی به آن شد- دست پدر را از دامن عروس ملک کوتاه کرده خود بر سریر سلطنت نشست. و سلطان بایزید از رهگذر این غصه و اندوه مریض شده به همسفران عالم باقی پیوست.

و چون سلطان سلیم بر تخت سلطنت روم متمکن گردید و آوازه اقتدار وی به شش جهت هفت اقلیم رسید سالک طریق مخالفت و عصیان منتسبان دودمان ولایت نشان گردیده به سببی چند که خامه وقایع نگار را اظهار آن ناچار است طریق عصیان و طغیان منتسبان دودمان ولایت نشان پیش گرفته عازم محاربه خاقان سکندر شان گردید:

باعث قوی بر مخالفت آن سیاه مست شراب دولت آن بود که چون خان محمد استاجلو بر دیار دیار بکر استیلا یافته قدم اقتدار بر معارج حکومت آن دیار نهاد به کرات بسیاری از لشکر ذو القدر را با مردم اندک شکست داد، و دلودوراق ملازم او نیز سیصد نفر از غلامان سلطان قانیصا و پادشاه مصر را که هر یک در بیشه جرأت و دلاوری، همبیشه شیر عرین و بر قلل جبال جلادت و بهادری مشابه ببر خشمگین بودند و در آن دیار شهرت شجاعت و مردانگی ایشان ماحی آثار رستم و اسفندیار و اسامی ایشان روزی چند زبانزد

خلد برین، متن، ص: ۲۳۳

خامه ابنای روزگار بود و با هفتاد تن از بهادران صف‌شکن و چابکسواران خصم افکن شکست داده مغلوب و منهزم به دیار مصر فرستاد. بدین جهات بخار عجب و غرور به کاخ دماغ وی راه یافته به وادی بیراهه روی و زیاده‌سری شتافت و عظمت و جبروت و

باد- بروتش از حیز اعتدال متجاوز گردیده به سلطان سلیم مکاتیب بی‌ادبانه مشتمل بر وعد و وعید روانه می‌گردانید، و به این جرأت قناعت نکرده لباس زنان از معجر و غیر آن که هر یک از آنها به تنهائی دامن‌زن آتش چندین فتنه و فساد می‌توانست شد به وی فرستاده سلسله جنبان ترغیب و تحریک او به محاربه و مقاتله می‌گردید.

باعث دیگر بر اشتعال نایره شور و شر آن مغرور زیاده‌سر آن بود که چون نور علی خلیفه روملو حسب الفرمان خاقان سکندر شان به جهت جمع آوردن صوفیان اخلاص نشان به صوب دیار روم روان شد بعد از وصول به آن مرز و بوم به شرحی که سبق ذکر یافت شهر توقاط را روشناس شعله قهر و غضب گردانیده خرابی بسیار به آن دیار رسانید.

باعث دیگر بر اظهار مخالفت قیصر، پناه آوردن سلطان مراد برادرزاده وی به درگاه پادشاه بحر و بر و ملتجی شدن وی به آستان خاقان فریدون فر بود چنانچه رقمزده کلک وقایع‌نگار گشت.

بالجمله چون مواد وحشت آن کم فرصت به جهات مذکوره در هیجان آمد لشکرهای ولایات قرامان و انادولی و منتشا و کرمیان ایلی و کفه و دارا بوزون و سمن دره و افلاق و برسا و موره و صرف [- سرب] را جمع آورده با آن لشکر قیامت اثر و آن بحر مواج خوف و خطر زیاده بر دویست هزار پیاده و سوار و افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار، هر یک آماده گیر و دار و مهیای معرکه کارزار به عزم قتال و جدال شهریار بلند اقبال، رایت عزیمت به صوب ارزنجان افراشت، و در اثنای راه جمعی از مردم آگاه را به رسم سفارت به درگاه جهان‌پناه فرستاده مکنون خاطر خود را در اعلای اعلام حرب و قتال بر ورق اظهار نگاشت. فرستادگان وی در ولایت همدان به آستان

خلد برین، متن، ص: ۲۳۴

جلالت آشیان خاقان سکندرشان پیوسته مراسم سفارت به جای آوردند.

و چون نامه قیصر به نظر شهریار هفت کشور رسیده بر مکنون خاطر وی مطلع گردید بر زبان الهام بیان گذرانید که ما نیز مهیای گیر و دار و مستعد کارزاریم و اندیشه‌ای از قیصر روم و لشکر آن مرز و بوم نداریم و در هر جا که ملاقات روی نماید آنچه در جلباب کمون مستور باشد هر آینه به حیز ظهور آید، و فرستادگان قیصر را خلعت و رخصت داده مسرعان به دیار بکر نزد خان محمد استاجلو فرستاد که هر چند زودتر خود را با لشکر آن بوم و بر به معسکر ظفر اثر رساند آنگاه علم شیر پیکر خاقان بحر و بر با لشکری سراپا جرأت دل و قوت جگر به عزم گوشمال قیصر، شقه‌گشای گردیده از همدان به جانب آذربایجان روان گردید. و چون الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به دار السلطنه تبریز رسید به تحقیق انجامید که سلطان سلیم بی‌شائبه خوف و بیم، کوچ بر کوچ بر سبیل ایلغار متوجه معرکه کارزار است و شهریار تاجدار بی‌آن که انتظار جمعیت لشکر ظفر- شعار کند کریمه وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «۱» را پیشنهاد همت گردون نهمت ساخته به زور بازوی حیدری و اقبال بی‌زوال اسکندری مغرور از راه فراغت و حضور، رایت توجه به دفع قیصر روم افراخت و در اوایل رجب المرجب سال مذکور، رایات منصور در موضع چالدران که در بیست فرسنگی تبریز واقع است در برابر لشکر قضا هجوم روم نزول اجلال نمود. و چون قاعده و دستور قیاصره روم و سلاطین آن مرز و بوم آن است که به هنگام اشتعال نایره قتال و جدال، اطراف و جوانب سپاه خود را به عرابه و زنجیر استحکام تمام داده حصاری استوار و دیواری پایدار بر گرد خود اساس می‌گذارند که در کار حفظ و حراست ایشان، کار حصنی حصین و دیواری آهنین می‌کند و توپچیان آتشباز و تفنگچیان قدر انداز در درون آن شعله و حصار آتش، سمندروار قرار گرفته به انداختن توپ و تفنگ و

---

(۱)- سوره طلاق، آیه ۳.

خلد برین، متن، ص: ۲۳۵

ضربزن باعث گرمی هنگامه کارزار می‌گردند و مهارت ایشان در انداختن توپ و تفنگ و ضربزن و امثال آن به حدی است که دیده مور را در شب تار از یک فرسنگ راه بر پلاس سیاه هدف تیر خود می‌سازند و به اصابت نظر در کمانداری توپ، رخنه در سد سکندر می‌اندازند.

و پیشتر از آن که لشکر قیامت اثر روم به تأسیس بنیان آن حصار آهنین پردازند و اطراف و جوانب خود را به آن دیوار متین مستحکم سازند خان محمد استاجلو و نور علی خلیفه روملو و جمعی از غازیان جنگجو که طور و طرز رومیان را نیکو می‌دانستند به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسانیدند که مصلحت دولت ابد مدت را در آن می‌دانیم که قبل از آن که مخالفان به حفظ و حراست خود پردازند از بالای چالدران بر سر ایشان تازیم و کار آن ناتمامان را تمام سازیم. مقارن آن دورمیش خان شاملو آن رأی رزین و فکر دوربین را نپسندیده خان محمد را مخاطب ساخت و گفت که کدخدائی و کاردانی تو در دیار بکر می‌گذرد، آنگاه به عرض اقدس رسانید که ما چندان صبر می‌کنیم که ایشان در محافظت و محارست خود آنچه لازمه سعی و اهتمام باشد به تقدیم رسانند بعد از آن مردانه قدم در میدان می‌گذاریم و دمار از روزگار ایشان برمی‌آریم.

خاقان مروت‌کیش به مقتضای فحوای، مصراع: دلجوئی دشمن در توفیق گشاید، تصویب رای دورمیش خان [کرده] چندان توقف نمود که دشمنان کم فرصت در حفظ و حراست خود آنچه لازمه سعی و اهتمام بود از قوت به فعل آوردند و سلطان سلیم در پشته چالدران نزول نموده در بر افراختن آن حصار آهنین از برای برافروختن آتش قهر و کین اهتمام تمام فرمود و چون اطراف لشکر را به عرابه و جر مشابه سد اسکندر ساخت و به جد هر چه تمامتر به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پر شور و شر پرداخت و برانغار و جرانغار لشکر قیامت آثار خود را به سرکردگی پاشایان نامدار [۴۹] مانند سنان‌پاشا و مصطفی پاشا مشهور به «بیقلو چاوش» و فرهادپاشا و قراجه پاشا و

خلد برین، متن، ص: ۲۳۶

علی بیک ذو القدر اوغلی مشهور به «ولد شهسوار بیک» استحکام داده ملقوج اوغلی را که در میان رومیان خود را فزون از رستم دستان و سام نریمان می‌شمرد چرخچی گردانید و دوازده هزار ینگچری کماندار را فرمان داد که در پیش لشکر نبردآزمای صف‌آرای شده به کار خود مشغول باشند، و زیاده بر صد هزار سوار مرسوم خوار اهرمن دیدار نهنگ کردار را به معرکه کارزار فرستاد. از این جانب خاقان قیصر غلام بر سمند صبا خرام سوار، میمنه لشکر ظفر- شعار را به وجود امرای نامدار مثل دورمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذو القدر و حسین بیک لله و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک استحکام و استقرار داد و حفظ و حراست میسره سپاه شجاعت آثار را در کف کفایت جرأت و جلادت خان محمد استاجلو و چایان سلطان استاجلو و غازیان شیرشکار دیار بکر نهاد و ماهچه علم نصرت پرچم از افق قلب طالع شده به موجب فرمان قضا جریان سید محمد کمونه و امیر عبد الباقی و امیر سید شریف در سایه رایت ظفر آیت در قلب اقامت گزیدند، و ساروپیره قورچی‌باشی با فوجی از شیر شکاران بیشه پر دلی چرخچی گردیده شهریار شیرگیر خصم شکار با جمعی از صوفیان فدویت شعار و قورچیان جلادت آثار در یک جانب به رسم طرح، صف‌آرای گردید که هر یک از افواج بحر امواج لشکر ظفر- شعار را که به مدد و کومک محتاج بیند طریق معاونت و امداد ایشان گزیند.

و چون لشکر ظفر تلاش قزلباش همه شیر صولت صف‌شکن و تمامی ببر هیأت پیلتن چون سد اسکندر و دیوار آهن در برابر لشکر دشمن، صف‌آرای گردیدند مبارزان هر دو لشکر و بهادران هر دو کشور آهنگ جنگ یکدیگر کردند.

در السنه و افواه جهاندیدگان آگاه سایر و دایر است- و العلم عند الله- که چون نظر اصابت اثر خاقان جهان‌پناه بر کثرت و عدت سپاه کینه‌خواه روم و تحصن ایشان در قلعه آتشین و حصار آهنین و افروختن نایره جنگ به شعله پردود توپ و تفنگ آن طایفه پر مکر

خلد برین، متن، ص: ۲۳۷

و نیرنگ افتاد و شیرشکاران جنود مسعود را که زیاده بر بیست هزار نبودند در برابر ایشان چون قطره در مقابل بحر بی کران مشاهده نمود یکی از ملتزمان رکاب نصرت انتساب را به نزد سلطان سلیم قیصر روم فرستاده پیغام داد که چون در معرکه نبرد تمییز و تشخیص مرد از نامرد، تیغ بران و سنان جان‌ستان می‌نماید چگونه عقل سلیم تجویز آن تواند کرد که در روز جنگ و هنگام ظهور نام و ننگ، مردان به حربه نامردان که عبارت از توپ و تفنگ است توسل جسته به دستیاری آن با مردان مرد از در معارضه درآیند؟ چون پیغام شهریار هفت اقلیم به سلطان سلیم رسید به عهد و یمین بر خود لازم گردانید که پای توپ و تفنگ به هنگام اشتعال نایره جنگ در میان نباشد. و چون فرستاده به معسکر ظفر قرین بازگردیده صورت عهد و یمین را به عرض شهریار روی زمین رسانید غازیان ظفر قرین که از دست مهابت ایشان خدنگ جان‌ستان در چله‌خانه کمان، گوشه- نشین می گردید به خاطر جمع متوجه میدان کین گشتند. از آن جانب عسکر قیصر نیز چون بحر پر شور و شر به تموج درآمده با تیغ و سنان و کمند و کمان به معرکه میدان شتافتند. گرد و غبار معرکه کارزار، دیده دوربین ثوابت و سیار را تیره و تار کرد و از صهیل مراکب بادپای و های و هوی دلیران نبردآزمای سر رشته رفتار از کف چرخ بی‌مدار بیرون برد و غریو کوس و نفیر کرنای و نعره روئینه خم و هندی‌درای، گوش آسمان را کر ساخت و جوش و خروش مبارزان شیر صولت و فریاد و فغان بهادران پلنگ خاصیت، چرخ نیلی‌پوش را از هول روز قیامت در گمان انداخت. از بیم تیغ دلیران، دل در بر شیران بیشه جنگ و جان در تن نهنگان لجه نام و ننگ چون عکس خورشید در آب روان طپان و مانند برگ بید از باد وزان لرزان گردید، و از سهم سهام خون آشام که در چله‌خانه بیدر کمان گوشه‌گیر بود جگر پردلان و زهره صاحب جگران آب شده بر خاک معرکه چکید. سنان نیزه‌های درازدست سران را از پای درآورد و حلقه‌های کمند شصت خم در گردن سروران، کار لقمه گلوگیر کرد.

خلد برین، متن، ص: ۲۳۸

گرز گران بر سپرهای فراخ دامن، بازار آهنگران را رواج داد و خنجر زره‌شکاف از راه خونگرمی قدم در سراچه دلها نهاد.

و چون به باد حمله مبارزان، تنور حرب فروزان و دلهای مبارزان چون آتش سوزان گردید نخست ساروپیره قورچی باشی استاجلو که مقدمه لشکر قیامت اثر خاقان بحر و بر بود از در شور و شر درآمده بر منغلای عسکر قیصر حمله‌آور شده آن فوج را از مقام خود زایل گردانیده به قلب رسانید و جگرداران قلب دشمن، دلیرانه سر راه بر وی گرفته فوج چرخچی را به تیپ سپاه ظفرپناه رسانیدند. و چون جرأت و جلادت رومیان و دستبرد ایشان منظور نظر شهریار زمین و زمان گردید چون دریا از غیرت جوشان و چون شعله از غضب خروشان با فوجی از شیر صولتان بیشه جنگ که از صدمه قهرشان زهره در تن شیر و جگر در بر پلنگ آب شدی بر ایشان تاخته عقد جمعیت ایشان را که مانند ثریا یکجا جمع آمده بودند بنات النعش سان پریشان ساخت.

مقارن آن ملقوج اوغلی با تیغ مغفر شکاف به معرکه مصاف تاخته سر راه بر آن حضرت گرفت و زبان به لاف گزاف گشوده آغاز خود- ستائی نمود. اما حمیت شاهانه و غضب خسروانه امانش نداده یادگار ذو الفقار را چنان بر سرش فرود آورد که مغفر با سر سپرداری نکرده جوهر تیغ آن سرور از سینه و جگر آن بد اختر خبر آورد و لشکر قیصر از آن ضرب دست که در مدت عمر خود از هیچکس ندیده و در داستانها نیز نشنیده بودند به هم برآمده با جهان جهان خوف و بیم به قلب لشکر سلطان سلیم گریزان گردیدند. گویند که چون جسد خبیث ملقوج‌اوغلی را ملازمان او به نظر قیصر رسانیدند سلطان سلیم انگشت تعجب به دندان گزیده بر زبان گذرانید که غیر از کسی که به فرزندی مظهر العجائب سربلند باشد هیچ آفریده را یارای آن نیست که این نوع تیغ کار تواند فرمود.

مقارن آن ضرب دست که باعث شکست دل دشمن گشت برانغار لشکر ظفر شعار نیز بر جرانغار عسکر روم که به نیروی بازوی

خلد برین، متن، ص: ۲۳۹

جرأت و جلادت سنان پاشا استحکام داشت هجوم آورده ایشان را نیز پریشان از پشته چالدران گذرانیدند. در این حالت بر سلطان روم و امرای آن مرز و بوم آثار قیامت ظاهر شد و دلها در سینه‌ها چون دل در بردرا (؟) طپان گردید. و چون سنان پاشا و سایر پاشایان دیدند که کار به کجا رسید هراسان و ترسان خود را به سلطان سلیم رسانیدند و فریاد برکشیدند که گرداب بلا بر سپاه روم محیط گشت و کار از رعایت عهد و پیمان گذشت، اگر سلطان با پادشاه ایران عهد و پیمان در میان دارد ما را با کسی عهد و پیمانی در میان نیست و از نزد وی به درآمده حکم به انداختن توپ و تفنگ کردند، و توپچیان و تفنگچیان که مترصد فرمان بودند به یکباره به صد هزار توپ و تفنگ ماشه خوابانیده قیامت خفته را بیدار گردانیدند.

مقارن آن خان محمد که از میسره لشکر ظفر شعار، میمنه عسکر روم را از جای برداشته به قلب رسانیده بود به ضرب گلوله توپی که به وی رسید بر خاک هلاک افتاد و لشکر قیامت اثر روم از این رهگذر، خیرگی سر کرده به یکبار هجوم آوردند و دست راست لشکر ظفر تلاش قزلباش را شکست داده به جانب قلب گریزان ساختند، و چون به تیپ رسیدند تیپ را نیز از ترتیب انداختند. و چون خاقان سکندر شان دید که رومیان دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته معرکه میدان را به انداختن توپ و تفنگ و دریای آتش، سوزان ساختند شعله خشم و غضبش زبانه به کره اثیر کشید و با تیغ مغفر شکاف متوجه معرکه مصاف گردید و هر که را بر سر زد تا جگر شکافت و هر که را بر کمر نواخت چون جوزا دو پیکر ساخت، و هلال تیغش مانند آفتاب در مغرب هر سپر و مغفر که غروب کرد از افق میان مبارزان طالع شد، و سنان جان ستانش چون اژدهای آتشفشان به هر که روی آورد پشت پا به دنیا زده مصراع: ناکام به کام وی فرو رفت. ناوک دلدوزش چون تیر شهاب به هر طرف که شتاب کرد فوجی از مرده شیاطین از آن لشکر هزیمت قرین را از آسمان زین بر زمین افکند، و کمند افعی مانندش بر کمر هر دلاوری

خلد برین، متن، ص: ۲۴۰

که حلقه زد گره‌گشای رشته حیاتش گردید، و عمود بیستون نمودش بر سر هر سپری که سایه انداخت مرد و مرکب را چون دانه در دل خاک نهان ساخت. و چون غازیان ظفر قرین، پادشاه روی زمین را مانند آفتاب یک تنه با تیغ خونریز سرگرم ستیز و آویز دیدند سایه مثال خود را دنباله‌رو آن آفتاب اوج جلال گردانیدند و آن سایه مرحمت پروردگار، خورشیدوار از افق هر طرف که طلوع نمود خیل اعدا را چون کواکب ثابت و سیار آواره دیار فرار گردانیده به آن حصار آتشین رسانید، و به هر جانب که رخش رخشان و سمند برق عنانش در تک و تاز آمد لشکر بی‌حد روم پناه به آن حصار معلوم بردند [۵۰].

القصه هر بار که در آن بازار جان، تیغ ظفر پیکر شهریار جهان خریدار متاع حیات مخالفان می‌شد و ایشان گریزان خود را به آن قلعه روان و حصار آتشفشان رسانیده ابواب دخول آن را بر روی جرأت و جلادت خاقان جهانستان می‌بستند و حلقه‌های زنجیر عرابه را به قلابهای متین استوار می‌کردند، آن شهسوار مضمار گیر و دار بر سر عرابه می‌تاخت و به شمشیر صاعقه‌بار آتش شرار، زنجیران را قلم کرده رخنه در آن حصار استوار می‌انداخت، و محصوران از بیم جان به توپچیان و تفنگچیان پناه برده ایشان چند هزار توپ و تفنگ را به یکبار آتش می‌دادند و شهریار روزگار به ناچار عنان مرکب باد رفتار را به جانب دیگر منعطف می‌گردانید و فوجی تازه را به آن حصار بلند آوازه می‌دوانید. همچنین ایشان نیز طریق دیگران پیش گرفته به امداد توپ و تفنگ، خسرو فیروز جنگ را باز می- گردانیدند. و از آن زمان که آفتاب انور با تیغ و سپر به میدان چرخ اخضر درآمد تا آن وقت که رایت ارتفاعش بر فراز این قبه نیلوفری به حد استوا رسید شهریار گردون سریر، هفت نوبت خود را به عرابه و زنجیر رسانیده به ضرب شمشیر، حلقه‌های آن را برید. و چون سرداران عسکر روم دیدند که خسرو فریدون‌فر مانند سمندر از آن دریای شعله و شر روی برنمی‌گرداند قرب هزار ینگچری قدرانداز

خلد برین، متن، ص: ۲۴۱

را بر فراز پشته‌ای که مشرف بر لشکر ظفر اثر بود فرستاده کمانداری بنیاد نهادند و از این رهگذر کار بر لشکر ظفر شعار دشوار

گردیده طریق فرار گزیدند. و رومیان چون بنیان ثبات و قرار لشکر ظفر- نشان را متزلزل و پریشان ساختند سمند جرأت و جلادت به میدان تاخته بر گرد آن مرکز دایره عدل و احسان محیط گشتند و آن جوهر تیغ مردانگی و آن آفتاب اوج فرزانگی، هجوم و ازدحام آن طایفه گمنام را به چیزی نشمرده همچنان به تیغ زمردفام بر هر طرف که دست و بازو می‌افراخت از کشته پشته می‌ساخت و به هر جانب که می‌تاخت بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک می‌انداخت.

و چون امرای عالی شان دیدند که هجوم لشکر روم چون گردش افلاک و نجوم از حد احصا بیرون است و به هر چشم بر همزدنی صد هزار توپ و تفنگ متوجه معرکه جنگ، به هر دو دست در عنان شهریار جهان آویخته رنگ مراجعت ریختند. و چون آن آفتاب ذره- پرور دید که در چنین حالتی معارضه با لشکر قیصر، معارضه مشت و درفش است سخن امراء را به سمع رضا اصغا نموده عنان به صوب معاودت معطوف گردانید و به فرمان آن حضرت کرنای کشیده سیصد تن از شیرشکاران قلب شکن، هاله سان اطراف آن بدر آسمان جلال را در میان گرفتند و رایت ظفر آیت به صوب مراجعت حرکت کرده به فوجی از عسکر قیصر که قلب لشکر ظفر پیکر را شکسته بودند رسیدند و صفوف ایشان را شکافته روانه گردیدند. و همچنین عقد جمعیت افواج آن لشکر بحر امواج را که بر سر راه می‌آمدند پریشان کرده می‌گذشتند تا از راه اصابه عین الکمال، سمند برق‌تاز پادشاه سرافراز به سیاه آبی رسیده در گل و لای فرو رفت و مقارن آن خضر- آقای استاجلو مرکب هامون نورد خود را پیش کشیده آن سرور سوار و روانه گردید.

در خلال این احوال جگرداران لشکر روم که در قلب سپاه جویای پادشاه خورشید کلاه بودند سلطانعلی میرزای افشار را که در میان غازیان ظفر شعار فی الجمله مشابهتی به شهریار روزگار داشت

خلد برین، متن، ص: ۲۴۲

گرفته به گمان آن که آن حضرت است نزد سلطان سلیم بردند و چون پرده از رخ کار برخاست و به تحقیق پیوست که آفتاب را نمی‌توان بست و آن که سر به دام تسخیر ایشان درآورده یکی از غازیان جانفشان است [....] جرأت کردند. و مقارن آن میمنه لشکر ظفر- تلاش قزلباش که میسره عسکر روم را شکسته طریق تعاقب ایشان پیموده بودند مراجعت نموده چون حال را بدان منوال دیدند خود را بر قلب لشکر سلطان سلیم زده جنگ‌کنان از میان معرکه بیرون رفتند. و سلطان سلیم چون می‌دانست که مراجعت شهریار هفت اقلیم از راه خوف و بیم نیست به گمان آن که مبادا لشکر ظفر تلاش قزلباش، حیله کرده باشند فرمان داد که هیچکس تعاقب سپاه قزلباش نکند و احدی دست به غارت و تاراج نگشاید. و چون قریب به غروب آفتاب معلوم شد که از لشکر ظفر اثر در آن حدود اثری باقی نمانده دست جرأت به غارت و ضبط اموال و اسباب گشادند. و بعد از آن که آن دو دریای لشکر دست از گریبان جان یکدیگر کشیده متوجه آرامگاه گردیدند به وضوح پیوست که از طرفین پنج هزار کس که از آن جمله سه هزار از سپاه سلطان سلیم بوده عرضه تیغ تلف گشته‌اند. و از مشاهیر جنود مسعود که در آن معرکه هولناک به تیغ قضا بر خاک هلاک افتادند ساروپیره قورچی‌باشی و حسین بیک لله و سید محمد کمونه و امیر عبد الباقی و امیر سید شریف بودند «۱».

القصه بعد از انطفای نایره خشم و کین، شهریار روی زمین به عزم تلافی و تدارک و جمع‌آوردن لشکر ظفر قرین متوجه درجزین گردید و سلطان سلیم از آنجا به تبریز آمد، و نخست به مسجد حسن- پادشاه که در میدان صاحب‌آباد واقع است رفته نماز گزارد. گویند که در آن روز چون خطیب به خطبه پادشاه رسید بر زبان گذرانید که: «السلطان بن السلطان بن السلطان ابو المظفر اسماعیل بهادر- خان» و چون رومیان خواستند که به تأدیب خطیب پردازند سلطان

---

(۱)- خان‌محمد استاجلو نیز در ردیف این کشتگان بوده است.

خلد برین، متن، ص: ۲۴۳

سلیم مـانع گردیـده نگـذاشت که اذیتی به وی رسانند و گفت زبانش به آن عادت کرده است. همچنین بر زبان گذرانیـد که حیف شـد که سه سـید عالی‌شان در جنگ چالـدران شربت شـهادت چشیدند. و بعـد از هشت روز اقبال بی‌زوال شاهی و امـداد عنایت و الطاف نامتناهی الهی به سروقت سلطان سلیم رسیده به حکم وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ «۱» خدمتش را با جهان جهان خوف و بیم از تبریز به جانب روم فرستاد.

و چون به آماسیه رسـید به عزم قشـلاق متوقف گردید. بعد از مراجعت قیصر، خاقان بحر و بر از درجزین عازم تبریز گردیده در ماه شعبان به آن بلده عشرت‌خیز رسید و قشلاق آن سال در آنجا اتفاق افتاده ابواب عدل و احسان بر روی ساکنان آن دیار گشاد.

ذکر ارتفاع کوکب طالع جمعی از ملتزمان آستان ولایت‌نشان و سرافرازی یافتن ایشان به مناصب جلیل الشان و بیان بعضی از حوادث زمان و سوانح دوران

چون هوای فضـای طرب‌انگیز دار السـلطنه تـبریز به غبـار مقـدم همـایون شـهریار ربع مسـکون عبیرآمیز و غـالیه‌بیز گردیـد جمعی از ملتزمـان رکـاب ظفر انتسـاب را که قامت قابلیتشان مطرز به طراز صوفیگری و جانفشانی بود منظور نظر تربیت و احسان گردانیـده به مناصب بلنـد و مـدارج ارجمنـد رسانیـد، از آن جمله منصب امیر- الامرائی را به چایان سـلطان اسـتاجلو و مهم نظارت دیوان اعلی و رتق و فتق امور جمهور را به بانی مبانی کاخ کاردانی میرزا شاه حسین اصفهانی تفویض فرمود، و منصب والای صدارت را به دوحه بوسـتان سـیادت امیر عبد الله لاله که از اجله سادات عالی درجات آذربایجان بود کرامت نموده هم در آن اوقات چون خدمتش کما ینبغی از عهده سرانجام آن منصب والا بیرون نتوانست آمد آوارگان شاهراه

(۱)- سوره احزاب، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۲۴۴

دینـداری را هادی، امیر جمال الـدین محمـد استرابادی به آن منصب ارجمنـد سـربلند گردیـد. همچنین قرابیک برادر خان محمد به حکومت دیار بکر ممتاز و به لقب والای خانی سـرافراز شده گلزار همیشه بهار ملك و ملت به رشـحات غمام اهتمام ایشان سرسبز و ریان گشت.

و چون فصل زمسـتان به پایان و کوکبه سـلطان بهار در سـنه احدی و عشرین و تسع مائه به دروازه گلستان رسید شهریار جهان عازم سیر متنزهات صـحرای اوجان گردید. و چون در آنجا از راه قرب جوار، شمیم روحبخش مراقد قدسیه آبای نامدار و اجداد بزرگوار به اسـتقبال مشام شوق آن متکی سریر سلطنت پایدار شتافت احرام طواف آن مراقد قدس مطاف بسته عنان عزیمت به صوب صواب دار الارشاد اردبیل تافت و بعـد از ورود به آن خطه خلد مانند به دسـتور معهود به لوازم طواف و زیارت آن آسودگان ریاض قدس قیام نموده در اعطای اصناف عواطف و الطاف مجاوران آن سده سدره مرتبه اهتمام فرمود. و بعد از ادراك سعادت زیارت آن بقعه قـدس منزلت، ییلاق سـهند به ورود آن خاقان ارجمند سـربلند گردیده فصل تابسـتان و موسم خزان را در آنجا به پایان رسانید و در فصل زمسـتان دیگر- باره هوای تبریز را به وصول مقدم همایون مشـکبیز گردانیده در آن بلده خلد نشان طرق قشـلاق انداخت. و از کرایم جلایـل الطـاف بی- منتهـا در آن زمسـتان گوهری گرانبهـا از دریـای سـلطنت و جلاـل به کنار آمـده خاقان جم اقتـدارش به القاسب میرزا موسوم ساخت.

امـا وقـایعی که بعـد از واقعه چالـدران روی نمود از آن جمله واقعه تخلف محمـد زمـان میرزای بن بـدیع الزمـان میرزای بن سـلطان حسـین میرزا از معسکر ظفر نشان خاقان سکندر شان بود. بیان این سخن آن است که چون به اصابه عین الکمال واقعه چالدران خال رخسار دولت بی‌زوال گردیـد محمد زمان میرزای مذکور خود را از طریق مردمی و رعایت حقوق نعمت دولت ابد مدت دور دیده

از موکب همایون شهریار ربع مسکون تخلف گزید و حشری بر سر خود گرد آورده لشکر به استراباد کشید. و چون خبر شور و شر وی به پیر-

خلد برین، متن، ص: ۲۴۵

غیب بیک حاکم آن دیار رسید مجال ثبات و قرار در خود ندیده منهزم گردید و محمد زمان میرزا بی‌غائله هیچگونه مانع و مزاحمی رخت اقامت به استراباد کشید و بر سریر حکومت متمکن گردید.

مقارن آن برون سلطان تکلو [۵۱] حاکم اسفرایین و خواجه مظفر بتکچی به اتفاق یکدیگر به دفع فتنه آن زیاده سر کمر بستند و چون به سبب وصول سلطان سلیم به دار السلطنه تبریز اراجیف و اخبار غیر واقع در میان خلایق بسیار بود در حرکت مسارعت ننموده به آهستگی قطع مسافت می‌نمودند. چون به قریه خورشاه رسیدند قرااویس قورچی ورساق از درگاه پادشاه به استحقاق وارد گردیده خبر بهجت اثر مراجعت قیصر را به اهالی آن بوم و بر رسانید و ایشان خوشحال و خندان لشکر به جرجان کشیده محمد زمان میرزا را مغلوب و منهزم گردانیدند و میرزا طریق فرار پیموده در غرجستان به امیر اردوشاه حاکم آنجا توسل نمود.

دیگر از وقایع، قحط و غلا در ولایت خراسان به تخصیص دار السلطنه هرات بود. ملخص این مقال آن که در این سال به سبب وفور عبور لشکرها و اشتهار و انتشار بعضی از خبرها که باعث قلت زراعت و تفرقه رعیت گردید قحط و غلائی شدید در تمام مملکت خراسان به تخصیص دار السلطنه هرات به وقوع انجامید و التهاب این شعله تابناک خلقی بی‌نهایت را به دام بوار و هلاک کشیده کار به جائی رسید که مردمان به بهای یاد نان جان می‌دادند و به هوای گوشت در مرتع آسمان، چشم حسرت به بره حمل و بزغاله جدی می‌گشادند. و در آن اوقات در بعضی از محلات بیرون هرات گرگان آدمی‌خوار به هم رسیده در کوچه‌های خلوت کمین می‌کردند و چون بیچاره‌ای تنها به آنجا می‌رسید به هر دو دست در وی اویخته از پایش در می‌آوردند و خون وی را ریخته روزی چند به گوشت آن بیچاره شکمپرستی می‌کردند. عاقبت پرده از رخ کار ایشان برخاست و خبر به زینل‌خان حاکم آن دیار رسیده به جد و جهد تمام متفحص حال آن طایفه گمنام گردید و مجموع ایشان را به دست آورده در

خلد برین، متن، ص: ۲۴۶

پای دار مکافات به قتل رسانید. تمام آن سال و سال دیگر حال بدین منوال بود تا به سبب امتداد قحط و غلا ویرانی هرات با توابع و مضافات به حدی انجامید که روزها می‌گذشت که در اسواق و محلات نشان از ذی‌حیات نمی‌یافتند و با وجود آن اثر تاخت طایفه به درک اوزبک به بعضی از حدود آن ولایت می‌رسید و زینل‌خان حاکم هرات را دفع ایشان میسر نمی‌گردید. عاقبت چون کار مردم خراسان به جهات مذکوره به اضطرار کشید در اواخر سنه احدی و عشرین و تسع مائه امیر سلطان حاکم ولایت قاین احرام کعبه امانی و آمال یعنی آستان جلال خاقان روی زمین بسته در حینی که رایت آفتاب اشراق به عزم قشلاق در تبریز اقامت داشت به عز بساط بوس شهریار به استحقاق سرافراز گردید و شمه‌ای از خرابی ولایت خراسان را به عرض رسانید.

مقارن آن دیو سلطان روملو نیز از ولایت بلخ با بخت شور و زندگانی تلخ ایلغار کرده به آستان جلالت پاسبان رسید و صندوقچه‌ای را که از پیکان اوزبکان پر کرده بود و در معارکی که برایشان غالب آمده از مرد و مرکب برآورده به شهریار جهاندار نمود و بعد از آن زبان به ذکر شمه‌ای از اختلال احوال خراسان و عدم استقلال زینل‌خان گشوده قصه محمد زمان میرزا و فراروی به جانب غرجستان و توسل به امیر اردوشاه حاکم آنجا را بر آن افزود. بنابر این شهریار روی زمین انجام مهام آن ولایت را پیشنهاد همت والا ساخته پرتو التفات بر پژوهش حال ساکنان آن دیار انداخت.

گفتار در ذکر تفویض سلطنت ملک فسیح الفضای خراسان به شاهزاده بلند مکان طهماسب میرزا و بیان بقیه سوانح و قضایا

چون از جامه‌خانه غیب تشریف والای سلطنت بی‌زوال بر قامت

خلد برین، متن، ص: ۲۴۷

قابلیت این شاهزاده بلند اقبال راست آمده بود در آغاز اهتزاز ازاهیر بستانسرای جوانی و اول نشو و نمای نهال خوشدلی و کامرانی، انوار شهریاری و سروری و آثار مملکتداری و رعیت‌پروری از جبین مبینش چون بوارق نور از جبهه خورشید نورانی لامع و ساطع بود و از این رهگذر در دیده حقیقت بین پدر عالی گهر پیوسته منظور نظر تربیت و عنایت بر مدارج اعتلا عروج می‌فرمود تا در این اوقات با برکات که شمه‌ای از اختلال احوال مردم خراسان به مسامع جلال رسید به تجدید، آن گوهر درج سلطنت و اقبال را منظور نظر تربیت و احسان فرموده سلطنت ملک فسیح الفضای خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه به آن حضرت کرامت فرمود و به تهیه اسباب سلطنت و شهریاری آن زیبنده اورنگ سروری فرمان داده رایت اقتدارش را به چرخ برین افراخت.

و چون شاهزاده جوانبخت جهاندار بر سریر سلطنت پایدار متمکن گردید بارقه‌ای از بوارق عواطف بی‌کران بر ساحت حال امیر خان ترکمان که از جمله امرای عالی شان بود پرتو افکن گردیده خدمتش را به منصب والای للگی آن حضرت سرافراز گردانید. و چون کارکنان دولت والا به تهیه اسباب سلطنت و تدارک لوازم سفر شاهزاده بلند اختر پرداختند آن سرور به طالع سعد و ساعت مسعود در سنه احدی و عشرین و تسع مائه رایت عزیمت به صوب صواب خراسان افراخت و در مفتتح سنه اثنی و عشرین و تسع مائه ماهچه علم ظفر پرچم شاهزاده انجم حشم بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکنده تشنه لبان بوادی نامرادی را به زلال عدل و احسان سیراب ساخت.

و چون خبر قرب ورود موکب مسعود شاهزاده جوانبخت به دار- السلطنه هرات رسید زینل خان متوجه درگاه خلایق پناه گردیده خود را به عز بساط بوس رسانید و اشراف و اعیان هرات به ورود شاهزاده ستوده صفات دست به بستن آذین و نمودن اعجوبه‌های غرابت آئین گشوده به تهیه مراسم استقبال و تدارک لوازم نثار و پای انداز

خلد برین، متن، ص: ۲۴۸

استعجال نمودند و آن بلده مینو نظیر را در نظر تماشائیان، حسن بهار و رنگینی لاله‌زار کرامت فرمودند. و چون ورود شاهزاده نامدار با وصول کوکبه سلطان بهار مطابق افتاده بود روزگار نیز چون صد هزار نگار، خود را آراسته در نظر شاهزاده کامکار جلوه‌داد. و در روزی که روز استقبال موکب جاه و جلال بود از هجوم مردمان و ازدحام تماشائیان پرتو ماه و خورشید به زمین نرسید و دعای مستجاب، راه آسمان را گم کرد. و شاهزاده جهاندار به آئینی که سلاطین رفیع مقدار و خواقین گردون اقتدار در انتظار چنین روزی روزگار گذرانند امرای عالی مقدار بر یمین و یسار به دار السلطنه هرات رسیده در باغ شهر بر سریر سلطنت پایدار متمکن گردید. و در آن بهار عالم‌آرا به یمن مقدم شاهزاده خورشید لوا فیضان غمام انعام الهی و برکات انعام و افضال جناب جلال پادشاهی بر کشتزار امانی و آمال مردم خراسان متواتر و متوالی گردیده قحط و غلاء به خصب و رخا و شدت و محنت به راحت و فراغت انجامید و چون آب رفته خوشدلی به جویبار حال مردم آن دیار بازگردید امیر خان لله، امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف را حسب الفرمان پادشاه جهان بر مسند صدارت شاهزاده عالمیان متمکن ساخت و وزارت خود و ضبط اموال و توالی ممالک خراسان را به شیخ مجد الدین محمد کرمانی ارزانی داشت.

دیگر از جمله قضایا نفاذ فرمان خاقان سکندر شان به قتل خلیل سلطان ذو القدر حاکم شیراز است، و باعث بر این سیاست آن گردید که با آن که به یمن تربیت آن حضرت شاه شجاع وقت خود بود در معرکه چالدران که کافه مردمان در راه پادشاه جهان جان فدا می- کردند آن بی‌مروت کافر نعمت با فوجی آراسته از لشکر فارس در یک جانب میدان عنان کشیده تماشائی معرکه کارزار بود و اندیشه جنگ و خیال نام و ننگ بر خاطرش خطور نمی‌نمود. مشاهده این حال باعث تعجب شهریار بلند اقبال گردیده با آن که به کرات کسان به نزد وی فرستاده پیغام داد که آهنگ معرکه جنگ نماید آن گمنام

خلد برین، متن، ص: ۲۴۹

از جای خود نجنبید، و چون کار آن دو لشکر خونخوار به جائی رسید که رسید آن کم فرصت بی‌مروت پیشتر از همه کس آواره وادی فرار گردید. بالجمله این حرکت از آن بی‌مروت، غبار انگیز مرآت خاطر قدس مناظر بود تا در اوایل سنه احدی و عشرین و تسع مائه کیفیت نافرمانی وی به خاطر اقدس خطور نموده کور سلیمان قورچی را به قتل وی مأمور فرمود و قورچی مذکور آن راه دور را در اندک فرصتی به پایان برده وقتی به شیراز رسید که خلیل سلطان مجلسی رنگین ترتیب داده با امراء و مقربان خود باده خوشدلی در جام و روزگار عشرت طلبی را به کام داشت. چون کور سلیمان مانند بلای ناگهان به آن مجلس درآمده چشم عبرت به شوکت و اقتدار خلیل سلطان گشود اندیشه نمود که مبادا اظهار ما فی الضمیر در آن انجمن باعث خون ریختن وی گردد لاجرم قدم جرأت پیش نهاد و آهسته به گوش وی گفت که حکم شاه دین پناه است که ترا به ضرب دوازده چوب تأدیب نموده بازگردم و می‌ترسم که اگر در این مجلس مرتکب آن شوم باعث کسر حرمت تو شده باشم، اکنون مصلحت در آن می‌بینم که با هم به خلوتی درآئیم و من به موجب فرمان عمل نموده مراجعت نمایم و تو به عیش خود مشغول شوی. چون خلیل سلطان به مقتضای مصلحت وی عمل نمود کور سلیمان از دنبال وی رسیده فرمان والا را که در باب قتل وی داشت ظاهر گردانید و خلیل سلطان سر اطاعت در پیش افکنده به دو زانو نشست [۵۲] و کور سلیمان گردنش را زده سر آن زیاده‌سر را به آستان جلالت پاسبان رسانید و خاقان بحر و بر، علی بیک ذو القدر را منظور نظر عاطفت فرموده جانشین خلیل سلطان گردانید.

دیگر از وقایع سال مذکور آمدن سلطان سلیم بر سر قلعه کماخ و تسخیر آن حصار استوار و استیصال علاء الدوله ذو القدر است. مفصل این مجمل آن که چون سلطان سلیم عازم تسخیر قلعه کماح گردیده لشکر به آن دیار کشید یوسف بیک ورساق که به فرمان شهریار آفاق، کوتوال آن قلعه سپهر رواق بود مصلحت در اقامت

خلد برین، متن، ص: ۲۵۰

ندیده به ادراک شرف خاکبوس عتبه جلال مشتاق و عازم درگاه پادشاه به استحقاق گردید و محمد بیک نامی از ملازمان خود را با سیصد نفر به حفظ و حراست قلعه مأمور گردانید. و چون سلطان روم با سپاه قضا هجوم به حدود قلعه معلوم رسید کسان نزد غازیان قلعه‌دار فرستاده پیغام داد که در برابر لشکر ظفر اثر قیصر سینه سپر تیر بلا کردن از طریقه خرد مستبعد می‌نماید اولی آن که غازیان مستحفظ این حصار در مآل حال خود اندیشیده از در اطاعت و انقیاد درآیند تا ما نیز به ازای اطاعت پیشگی، ایشان را به افسر انجاح مآرب سربلند سازیم و الا از خود بینند آنچه بینند. و چون فرستادگان قیصر به ادای پیغام قیام نمودند غازیان ورساق به اتفاق در جواب گفتند که عقل معامله‌شناس کجا روا دارد که به مجرد اندک چشم‌زخمی که به ولی نعمت ما رسیده باشد ما بندگان حقوق تربیت و عنایت آن پادشاه عالی‌شان را کان لم یکن انگاشته قلعه را که به ما بر سبیل امانت سپرده باشد مانند خیانت پیشگان به دشمنان او باز- گذاریم؟

و چون فرستادگان این خبر را به قیصر رسانیدند شعله غضب وی زبانه به کره اثیر کشید و به عزم تسخیر حصار سوار شده با قرب صد هزار رومی جرار نیزه‌گذار متوجه معرکه کارزار گردید و فرمان داد که ینگچریان بر فراز پشته‌ای که بر قلعه مشرف بود برآمده به انداختن تفنگ، کار را بر مردم حصار دشوار نمودند و با آن که غازیان ورساق را در قلعه‌داری، طاقت طاق شده استحقاق سپردن قلعه به هم رسانیده بودند همچنان در لوازم صوفیگری و جانفشانی ثبات قدم نموده دست از انداختن تیر و سنگ نکشیدند تا رومیان قلعه را با خاک یکسان گردانید. بعد از تسخیر حصار، آن شیران بیشه کارزار جنگ کنان خود را به مسجد انداخته در آنجا رایت گیر و دار برافراختند و رومیان کم فرصت در اطراف مسجد جمعیت نموده دست به انداختن تیر و تفنگ گشودند. غازیان چون حال را بدان منوال دیدند به هیأت اجتماعی با تیغهای برهنه از

خلد برین، متن، ص: ۲۵۱

مسجد بیرون دویدند و هر یک به خون خود چندین خون گرفته را به قتل رسانیده عاقبت تمامی به مردی و مردانگی کشته

گردیدند و سلطان سلیم قلعه کماخ را به حیطه ضبط و تسخیر درآورده لشکر بر سر علاء الدوله ذو القدر برد. چه آن دوباره یاغی از خود بی‌خبر، مدار کار خود را بر حیله و تزویر نهاده ابواب مکر و نیرنگ بر روی قیصر روم و سلطان مصر گشاده بود، و چون رسولان قیصر به نزد آن بد اختر می‌آمدند جمعی از ملازمان خود را در لباس مردم مصر به مجلس درمی‌آورد و با ایشان معاتبات و مخاطبات فرموده ابواب آزار و اضرار بسیار بر روی ایشان می‌گشود و چون آن جماعت را از مجلس بیرون می‌کرد به ایلچیان قیصر می‌گفت که این جماعت ایلچیان سلطان قانیصا و پادشاه مصرند که با تحف و هدایای بسیار نزد من آمده‌اند و چون من تابع سلطان روم و از مصریان بیزارم از من چیزی به جز خفت و آزار به ایلچیان ایشان نمی‌رسد. خلد برین متن ۲۵۱ گفتار در ذکر تفویض سلطنت ملك فسیح الفضای خراسان به شاهزاده بلند مکان طهماسب میرزا و بیان بقیه سوانح و قضایا ..... ص : ۲۴۶

چنین طریق سلوکش با ایلچیان مصر نیز به این قاعده و آئین بود.

بنابراین از هر دو طرف زر بسیار می‌گرفت و بدین سبب پیوسته در مجالس و محافل می‌گفت که مرا دو مرغ زرین بال است که یکی طلا- بیضه می‌گذارد و دیگری نقره! و مرادش قیصر روم و سلطان مصر بود. و چون اندیشه قیصر ان بود که در این سال به صوب آذربایجان گذر کند آذوقه بسیار و ذخیره بی‌شمار در سرحد مرعش و آبلستان، «۱» که مملکت علاء الدوله ذو القدر بود جمع آورده و علاء الدوله فرصت غنیمت شمرده تمامی آن را به غارت و تاراج برده بود.

چون این خبر به قیصر رسید ترك عزیمت آذربایجان نموده روی توجه به دفع او آورد و علاء الدوله چون یارای مقاومت نداشت رایت گریز به جانب کوه درنا افراشت. و چون سلطان سلیم از فرار آن لئیم باخبر شد سنان پاشا را با چهل هزار سوار به تعاقب او مأمور گردانید. منغلای لشکر روم در میان کوهستان به آن نادان

---

(۱)- آبلستان- البستان، شهری در آسیای صغیر و در مشرق قیساریه.

خلد برین، متن، ص: ۲۵۲

رسیده صف‌آرای گردیدند و علاء الدوله با پسر خود سلیمان بیك از میان لشکر ذو القدر به درآمده بر عسکر قیصر حمله‌آور گردید و بعد از کشش و کوشش بسیار و ستیز و آویز بی‌شمار، شکست بر لشکر ذو القدر افتاده روی آوارگی به وادی فرار نهادند و گمنامی علاء- الدوله را به قتل رسانیده سرش را به نزد سردار لشکر برد و سنان- پاشا سر آن زیاده‌سر را بر سر نیزه کرده مصحوب قاتل به درگاه قیصر فرستاد. و آن مجهول گمنام، سری را که جز سر خود هیچ سری را شایسته افسر سروری نمی‌دانست به آستان سلطان روم برده بر زمین نهاد. و چون قیصر خواست که به ازای آوردن آن سر، آورنده سر را صاحب ملك و افسر گرداند به زبان تفقد و احسان از وی پرسید که آرزوی کدام منصب داری؟ آن فرومایه چون پایه آقای خود را مرتبه والا می‌شمرد منصب آقای خود را که از آحاد عسکر بود نام برد، و سلطان سلیم از آرزوی آن لئیم خندان گردیده آقای او را در سلك پاشایان منتظم و نوکر را قائم مقام او گردانید.

بالجمله چون قیصر بر تمام ولایت ذو القدر استیلا یافت از آن جماعت جمعی ملازمت وی اختیار نموده گروهی دیگر رخت اقامت به درگاه پادشاه هفت کشور کشیدند و فرقه‌ای از ایشان سر به دشت و بیابان گذاشته عاقبت به سلطان قانیصا و پادشاه مصر پیوستند و دولت سلاطین ذو القدر که مملکتشان مرعش و آبلستان و صاحب هشتاد هزار خانوار بودند به نهایت انجامید.

دیگر از وقایع این سال انتقال سلطان مراد نامراد نبیره حسن پادشاه است. بیان این سخن چنانچه ایمائی به بعضی از آن شد آن است که در آن زمان که خاقان سکندر شان عازم بغداد گردید باریك بیك پرناك او را مصحوب خود ساخته رخت اقامت به دیار شام کشید و سلطان مراد بعد از آن که روزگاری در ظل حمایت سلطان قانیصا و پادشاه مصر و شام به سر برد به علاء الدوله ذو القدر پیوسته نقش مرادش در آنجا مطابق دلخواه نشست، چه دختر علاء الدوله را خواستگاری نمود و از آن دختر پدر دو پسر گردید که

یکی را به حسن و دیگری را به

خلد برین، متن، ص: ۲۵۳

یعقوب موسوم گردانید. و در این سال که هوای معارضه با خاقان بحر و بر در سر قیصر افتاده عنان عزیمت به جانب آذربایجان انعطاف داد، سلطان مراد به عزم آن که در حرب شهریار هفت اقلیم ممد و معاون سلطان سلیم باشد روی به اردوی او نهاد، و بعد از وصول به معسکر قیصر چون ملازمانش هوای دیگر در سر داشتند ترک مرافقت قیصر کرده متوجه دیار بکر شد، و چون به اورفه رسید اچه سلطان قاجار که از قبل شهریار جم اقتدار حاکم آن دیار بود با وجود قلت اعوان و انصار و کثرت اعدای تیره روزگار، سر راه بر آن گمراه گرفته رایت گیر و دار برافراشت، و به میامن اقبال بی‌زوال خسرو گردون وقار بعد از کشش و کوشش بسیار، آن لشکر بی‌شمار را به ضرب تیغ آبدار روانه دیار فرار گردانیده سلطان مراد را به قتل رسانید و سر آن زیاده‌سر را با انگشتر وی به درگاه خلایق پناه فرستاد، و چون با هشتصد سوار هشت هزار مبارز نامدار را سرگردان بادیه فرار گردانیده بود به «قودورمیش سلطان» ملقب گردید.

دیگر از وقایع سال نهصد و بیست و یک هلاک باریک بیک- پرناک است که بعد از آن که پنج سال و کسری به استقلال حکومت عراق عرب کرده بود چون در معرکه چالدران با اعدای این خاندان همراه بود به جرم آن جسارت بعد از مراجعت از آذربایجان به هر دو چشم کور شد و چون دید که باطن دولت ابد مدت با چشم او چه کرد بعد از مدتی با جهان ندامت روی به عالم آخرت آورد.

همچنین در این سال مصطفی پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم دارا بوزون بود لشکر به ارزنجان کشید. و چون خبر آمدن وی به نورعلی خلیفه روملو رسید به اتفاق محمد بیک ایغوداوغلی عنان عزیمت به دفع فتنه وی معطوف گردانید و چون به حوالی چشمکزک رسید بیغلو چاوش که منغلای لشکر پر جوش و خروش روم بود نمایان گردیده نایره حرب را مشتعل گردانید و نورعلی خلیفه با هشتصد سوار که همراه داشت علم جرأت به دفع رومیان که زیاده بر ده هزار بودند افراشت و بعد از آن که به شعله تیغ درخشان وحدت

خلد برین، متن، ص: ۲۵۴

سنان جانستان، خرمن حیات بسیاری از ایشان را به باد فنا داد عسکر روم هجوم آورده خدمتش را به قتل رسانیدند. بعد از قتل نورعلی خلیفه، ایغوداوغلی و بقیه لشکر گریزان از میان بیرون رفتند و بیغلوچاوش مظفر و منصور به معسکر پاشا ملحق گشت.

دیگر از قضایای سال مذکور محاربه بیغلوچاوش با قراخان [۵۳] استاجلو است. سبق ذکر یافت که خاقان سکندرشان بعد از آن که خان محمد استاجلو در معرکه چالدران به قتل رسید قرابیک برادر وی را تربیت فرموده به جای برادر به حکومت دیار بکر و لقب خانی سرافراز گردانید. و قراخان از معسکر ظفر قرین رخت اقامت به ماردین کشیده در آنجا بر سریر سروری متمکن گردید و احمد چلبی نامی را از اعیان آن ولایت به حکومت آمد فرستاده زمام مهام آن دیار را در قبضه اختیار وی نهاد. و چون در سنه اثنی و عشرین و تسع مائه کسان قراخان به جهت حصول و وصول مال آن سال به آمد رفتند احمد چلبی از ادای مال مقرر سر باز زده کسان خان را خائب و خاسر بازگردانید. بعد از انتشار طغیان احمد چلبی، قراخان در صدد گوشمال وی درآمده مهیای قتال و جدال گردید. و چون احمد چلبی بر صورت واقعه مطلع گردید بیغلوچاوش را از دیاری که داشت به سرعت تمام طلبید و چون به نزدیک رسید به استقبال وی شتافته او را به قلعه آورده مفاتیح قلعه را به وی سپرد.

چون قراخان دید که کار به کجا رسید نخست به عزم آن که شاید به طریق مهربانی، مردم آمد را از راه نافرمانی بگرداند با جمعی از غازیان به آن طرف روان شد و بعد از ورود به آن حدود، شهریان را با رومیان متفق دیده به ناچار بازگردید و به ضبط طرق و شوارع پرداخته ابواب دخول آذوقه را بر شهریان مسدود ساخت. و چون کار مردم آمد به اضطرار کشید بیغلو چاوش از راه

ضرورت پنج هزار سوار به حرب غازیان نامدار فرستاد و قراخان با سپاهی همه تن تیغ و سنان بر ایشان تاخته تمامی ایشان را بر خاک هلاک انداخت و قراخان مظفر و منصور

خلد برین، متن، ص: ۲۵۵

به اردوی خود مراجعت نموده بیشتر از پیشتر در ضبط طرق و شوارع مبالغه فرمود. بعد از چند روز به انهای منهیان به وضوح پیوست که بیغلوچاوش از وقوع آن قتل نمایان چون دریا در جوش و خروش آمده از آمد با بیست و چهار هزار مبارز نامدار بیرون آمده، بنابر این قراخان حقیقت حال را معروض پایه سریر خلافت مصیر گردانیده با لشکری که داشت روی توجه به دفع فتنه بیغلوچاوش گذاشت. و چون به قورروق تپه ماردین رسید عازم آن گردید که به زودی روی توجه به دفع دشمن گذارد و با آن که مقارن آن فرمان لازم الاذعان به ظهور پیوسته بود که تا رسیدن مدد و کومک از دربار اقبال در امر قتال و جدال استعجال نکند و ارباب تجربه نیز سرعت در محاربه را جایز نمی‌شمردند قراخان به صوابدید قودورمیش سلطان که می گفت «دشمنان خاندان صفویه را بیش از این مهلت نمی‌توان داد» روی به معرکه میدان نهاد و برانغار و جرانغار را چنانچه باید و شاید آراسته، نیران محاربه را اشتعال داد. بیغلوچاوش نیز به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته دلاوران از هر دو جانب به میدان تاختند و غازیان شیر شکار بر لشکر روم تاخته میمنه و میسره ایشان را از ترتیب انداختند و به تیغ درخشان و سنان جان ستان و نیروی بازوی مردانگی و قوت سرپنجه فرزانگی کار را به جائی رسانیدند که بیغلوچاوش از هوش رفته عازم فرار گردیده می‌خواست که از معرکه ستیز و آویز روی به وادی گریز آورد.

از قضا در اثنای آن که قراخان به جانب قلب دشمن سبک عنان و گرم جولان می‌تاخت به تیر گلوله‌ای که از شصت دور انداز قضا گشاد یافت از پای در افتاد و این معنی باعث دلشکستگی غازیان نصرت قرین شده ترک ماردین کردند. و بیغلوچاوش بعد از آن که شکست یافته بود به فتح دیار بکر اقدام نمود و به جهت انهای این خبر غیر مکرر مسرعان به نزد قیصر فرستاده دست جرأت به ضبط آن کشور گشاد.

همچنین در این سال محاربه سلطان سلیم با سلطان قانیصا و

خلد برین، متن، ص: ۲۵۶

پادشاه مصر اتفاق افتاد. خلاصه این مقال آن که چون سلطان سلیم از بیم تیغ شهریار هفت اقلیم مجال اقامت در آذربایجان نیافته به مملکت روم شتافت امیر الامرای حلب که به خیر بیک موسوم بود و از سلطان قانیصا و پادشاه مصر توهمی داشت به ارسال رسل و رسایل، اظهار اطاعت و انقیاد سلطان سلیم را به تسلیم مملکت و خزانه آن دیار امیدوار گردانیده تعهد نمود که در تسخیر ولایت مصر نیز نهایت اطاعت و خدمت به تقدیم رساند. و سلطان سلیم با آن مملکت عظیم و سلطنت جسیم که داشت از راه زیادتی حرص و آز، رایت عزیمت به تسخیر ولایت مصر افراشت و فرمان داد که عسکر قضا- هجوم روم از اقصای حدود فرنگ تا سر حد قزلباش در اماسیه جمعیت نموده مهیای سفر مصر باشند و به ترتیب اسباب توپ و توپخانه که حصار آتشبار شعار سلاطین آن مرز و بوم است پرداخته لوازم اهتمام به تقدیم رسانند. و چون خبر اجتماع لشکر به قیصر رسید به عزم تسخیر مصر متوجه حلب گردید.

از آن جانب سلطان قانیصا و از عزیمت قیصر خبردار شده با لشکری به شمار قطرات امطار و اوراق اشجار، تمامی مسلح و مکمل و آماده معرکه کارزار، روی به دیار حلب نهاد و چون به مزار داود نبی- علی نبینا و علیه السلام- رسید در آنجا رحل اقامت انداخته آن مرحله را معسکر لشکر ظفر اثر ساخت. مقارن وصول سلطان مصر، قیصر روم نیز از گرد راه با لشکر و سپاه وارد گردیده در حوالی معسکر سلطان قانیصا و رایت اقامت افراخت و طلایه‌داران هر دو لشکر، شب را به حراست و پاسداری به سرآورده چون رایت زرنگار مهر انور را به معرکه چرخ اخضر دوانیدند آن دو دریای تیغ و سنان و آن دو بحر بی کران به موج درآمده به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداختند. قیصر میمنه لشکر را به قراجه پاشای قرامانی و میسره را به سنان پاشای ذو القدر اوغلی و علی بیک

ولد شهسوار سپرده پیش صف را به عرابه و توپ و ضربزن و امثال آن استحکام داد و ینگچریان چون بلای ناگهان پنج صف از عقب یکدیگر در پیش

خلد برین، متن، ص: ۲۵۷

عرابه‌ها ایستادند، و سلطان مصر به تسویه صفوف پرداخته خیر بیک امیر الامرای حلب را به برانغار و جان ویردی غزالی را که حاکم حمی بود به جرانغار نامزد فرمود و خود در قلب لشکر جای گرفته آسیای حربگردان شد. مقارن آن صد نفر از لشکر مصر بر فراز پشته‌ای که بر لشکر قیصر مشرف بود به عزم تماشای سپاه و عسکر برآمدند و قراجه‌پاشا پنج عرابه توپ بر سر ایشان فرستاده توپچیان توپها را آتش دادند و به آن آتش بی‌امان، خرمن حیات چهار نفر از ایشان سوخته باقی گریزان به صف سپاه ملحق گشتند. در آن اثنا جان ویردی غزالی با جمعی از دلاوران عرب از روی خشم و غضب بر میمنه لشکر قیصر تاخته قراجه پاشا دفع وی را وجهه همت ساخت و کاری نساخته از دستبرد مصریان شکست بر جرانغار لشکر قیصر افتاد، و مصریان از عقب لشکر سلطان سلیم درآمده قرب پنج شش هزار سوار را به سنان نیزه جان‌ستان از زین بر روی زمین انداختند و ایشان پیاده به جانب قلب لشکر قیصر گریزان شده از دست مصریان جان به در بردند.

مقارن آن جان‌ویردی غزالی با بهادران لا ابالی دیگر باره از قفای میسره لشکر روم درآمده هزار سوار را به نوك نیزه از مرکب سرنگون ساختند، و عسکر قیامت اثر روم فرار اختیار نموده تا پیش خواندگار در هیچ جا قرار نگرفتند، و غازیان مصر طریق تعاقب ایشان پیموده خود را به تیپ قیصر رسانیدند، اما چون فراریان پناه به حصار آتشین برده بودند بی‌نیل مقصود عازم مراجعت گردیدند، و ینگچریان که در پیش عرابه صف‌آرای بودند به ضرب تفنگ، بسیاری از غلامان مصر را بر خاك هلاك انداختند. و سلطان سلیم با آن که جناحین را از دست داده بود به پشتگرمی توپ و تفنگ، آهنگ معرکه جنگ کرد و لشکر قیامت اثر روم به یکباره بر سپاه مصر هجوم آورده گرد و غبار معرکه کارزار به چرخ دوار رسید. مقارن آن خیر بیك که منتهز فرصت بود صف را ویران کرده به قیصر پیوست. و سلطان قانیصا و چون حال را بدان منوال دید

خلد برین، متن، ص: ۲۵۸

دست از ستیز و آویز کشیده سالك طریق فرار گردید و رومیان طریق تعاقب ایشان پیموده بسیاری از سپاه مصر را بر خاك هلاك انداختند. و در آن گیر و دار سلطان مصر را در معرکه کارزار مرده یافته چندان که به نظر تأمل در جسد وی نظر کردند اثر زخم و جراحت در آن نیافتند. و اموال بسیار و غنائم بی‌شمار در آن گیر و دار به دست لشکر خواندگار افتاد و سلطان سلیم مظفر و منصور رایت عزیمت به صوب حلب افراخته اعیان و اشراف آنجا به استقبال وی شتافتند و مقالید خزاین و دفاین و مفاتیح قلعه و حصار را به کارگزاران دولت وی سپرده قدم در طریق متابعت و فرمانبرداری فشردند.

چون روزگاری بر این برآمد در سنه ثلاث و عشرین و تسع مائه هوای تسخیر ولایت مصر و شام در سر قیصر افتاده نخست لشکر به شام کشید. اشراف و اعیان دمشق از در اطاعت و انقیاد درآمده شهر را تسلیم وکلای سلطان سلیم نمودند و در روز جمعه در جامع بنی امیه خطبه به اسم وی خواندند. و بعد از تسخیر آن دیار شتر بسیار قریب به ده دوازده هزار آب بار کرده متوجه دیار مصر گردید، و چون به حدود آن دیار رسید مسموع وی شد که بعد از انهدام قصر حیات سلطان قانیصا و کسر لشکر آن کشور، امرای مملکت مصر خواهرزاده وی را که به «تومنی بیک» موسوم است قائم مقام سلطان قانیصاو و پادشاه خود ساخته به اهتمام تمام، رایت مخالفت افراخته‌اند. قیصر بعد از شنیدن این خبر به تهیه و تدارك اسباب راه سپاه پرداخته کوچ بر کوچ، سمند [۵۴] عزیمت مصر را گرم جولان ساخت. بعد از ورود به حدود دار الملك آن دیار شهریار جدید مصر خبردار شده با لشکری بیرون از اندازه شمار، تمامی در بیشه جنگ شیرشکار و در معرکه نبرد تیغ جوهردار به استقبال لشکر قیصر شتافته در خارج شهر صفوف قتال و جدال آراست. و چون تومنی بیك می‌دانست که مدار جنگ رومیان با توپ و تفنگ است او نیز توپ و ضربزن بسیار بر عرابه و میمونك

سوار در پیش

خلد برین، متن، ص: ۲۵۹

سپاه و لشکر بـازداشت. مقارن آن رمضان اوغلی که از امرای معتبر مصـر بود عرض نمود که صـلاح دولت پادشاه در آن است که دروازه- های شـهر را بسته بازوی مردانگی بگشائیم و زور سـرپنجه جرأت و جلادت خود را به لشکر قیصر بنمائیم. سلطان مصر که از راه و رسم لشکرکشـی و نبردآزمـائی بی‌خـبر بود قبول آن رای رزین و فکر دوربین ننمود و به وفور لشـکر و سـپاه مغرور در برابر لشـکر سـلطان سـلیم صف‌آرای شد. و چون وقت انهدام قصـر دولت سلاطین مصر رسیده بود در خلال این احوال غلامی از غلامان سلطان مصـر گریزان خود را به قیصـر رسانیده معروض گردانید که مصـریان چندان توپ و ضربزن و فرنگی در برابر لشکر شما مهیا نموده‌انـد که اگر در اثنای گیر و دار، فرصت انـداختن آنها را دریابند کار بر شـما دشوار گردد. بنابر این سـلطان روم با لشکر قضـا هجوم و توپ و توپخانه و ینگچریان قـدر انـداز، حیله دیگر ساز کرده از دنبال لشـکر مصـر درآمده نایره قتال و جدال اشـتعال داد و توپچیان و تفنگچیان، آن بی‌خبران خدعه جنگ را به توپ و تفنگ گرفتند. و مصریان چون توپهای خود را بر میمونک سوار کرده بودنـد از گردانیـدن به جـانب دشـمن عـاجز شـده به ناچـار طریق فرار پیمودنـد و سـلطان سـلیم بـا دلی فارغ از تفرقه و بیم، توپخانه مصریان را غنیمت شمرده لشکر به در شهر برد و کلانتران و اعیان مصر به قدم اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمده امان خواستند، و قیصر از سر جرایم ایشان گذشته سنان‌پاشا را با فوجی از لشکریان به درون شهر روان نمود که به محافظت شهر قیام نمایند.

و چون سـنان پاشـا در شـهر نزول نمود از نیامـد کار مردم آن دیار در نصف شب فوجی از غلامان و گروهی از مردمان عرب از راه شور و شـغب بر سـر سـنان پاشـا و لشـکریان وی ریختنـد و سـنان پاشا به ضـرورت رفع صایل، دست به قائمه تیغ انتقام برد و بعـد از کشـش و کوشـش بسیار با هشتصد کس از غلامان خواندگار به قتل رسید و باقی امراء و لشکریان جنگهای نمایان کرده نعش سنان پاشا را از

خلد برین، متن، ص: ۲۶۰

شهر بیرون بردند. روز دیگر که رایحه این خبر به مشام اطلاع قیصـر رسـید شعله خشم و غضب وی شعله‌ور گردیده به نفس خویش لشـکر به درون شهر کشید و در میدان مصر نزول نموده ینگچریان را مهیای قتال و جدال فرمود. و چون مردم شهر را در آن هنگامه تقصـیری چنان نبود بعد از آن که بسـیاری از اعیان را بر خاک هلاک انداختند بقیهٔ السیف، نیکنامی خود را خاطرنشان ساختند و از اعمال و افعال سـپاهیان مصر اظهار خجالت و انفعال نموده ابواب امن و امان بر روی خود گشودند. و سلطان سلیم جرایم مصریان را به عفو و اغماض مقرون داشـته جمعی را به تشـریفات شاهانه سر- افراز گردانید. و چون سلطان مصر و غلامان از اطاعت شهریان به یأس و حرمان منسوب شدند در پناه تاریکی شب از مصر فرار نموده رخت اقامت به جانب حبشه و زنگبار کشیدند.

و سـلطان سلیم با خاطر جمع و دل آسوده در آن سال در مصر قشلاق نمود و در فصل بهار سال دیگر تومنی بیک از حبشه و زنگبار با لشـکری جرار نیزه‌گذار به عزم انتقام روی به مصـر آورد و چون به حدود مصـر رسید قراجه‌پاشا را با لشکری قیامت اثر بر سر وی فرسـتاد. در اثنای راه آن دو سپاه کینه‌خواه به یکدیگر رسیده نیران محاربه را شعله‌ور ساختند و بعد از ستیز و آویز، غلامان مصر راه گریز پیش گرفته تومنی بیـک گرفتـار و معروض تیغ آبـدار گردیـد و تمـامی مصـر و شام و حلب و حجاز به حیطه تسـخیر و ضـبط سلطان سـلیم درآمده در حرمین شریفین خطبه به نام وی خواندند و به هنگام مراجعت، ایالت مصر را به خیر بیک و حکومت شام را به جـان‌ویردی غزالی که در آن ولاـ از مصـریان روی‌گردان شـده بـود تفـویض فرموده بـا غرور بسـیار و اموال بی‌شـمار به اسـتنبول معاودت نمود.

و چون وقت آن رسـید که روزگار کم فرصت به استرداد داده خویش پردازد در سال نهصد و بیست و شـش روزگارش به سرآمده به مرض طاعون از این سـرای دو در بیرون رفت. مدت سـلطنتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز، مملکتش اناطولی و روم ایلی

و

خلد برین، متن، ص: ۲۶۱

تکه ایلی و مرعش و کفه و شام و حلب و مصر و دیار بکر و در میان جبابره روم به قهاری موسوم بود. بعد از واقعه وی سلطان سلیمان پسرش را که در اماسیه به سر می‌برد به تعجیل و قدغن تمام به استنبول آورده بر تخت سلطنت قائم مقام پدر گردانیدند. اما سلطان قانیصاو قوری [- غوری] پادشاه مصر شهریاری فاضل باذل عالم- پرور بود و از راه قتل وی دولت سلاطین چراکسه که هیجده تن و مدت دولت ایشان دویست و هفتاد و پنج سال بود به پایان آمد و در این مدت این جماعت بر مملکت مصر و شام و حلب فرمانروا و در حرمین شریفین- زادهما الله شرفا و تعظیما- سکه و خطبه به نام ایشان بوده و با آن که تومنی بیک پسر سلطان قانیصاو بعد از پدر فی الجمله دست و پائی زده افسر سروری بر سر گذاشت اما چنانچه گذشت کاری نساخت.

گفتار در قشلاق فرمودن شهریار آفاق در دار السلطنه تبریز و ارسال دیو سلطان روملو به جانب گرجستان و وقایعی که در آن اوان روی نمود

چون در سنه اثنی و عشرین و تسع مائه خسرو به استحقاق، بهار و تابستان را در کمال جاه و جلال در ییلاقات آذربایجان گذرانید و دمسردی دی و لوای خنکی هوای زمستان رسید به عزم قشلاق متوجه دار السلطنه تبریز گردید. و چون خاک آن دیار به وصول موکب ظفر شعار، مشکبیز و غالیه بار شد به مسامع علیه رسید که در این سال در میان قرقره و منوچهر در دیار گرجستان کار به قتال و جدال کشیده و قرقره را پای ثبات و قرار متزلزل گردیده.

مقارن وصول این خبر قرقره به آستان خاقان هفت کشور رسیده بر هم خوردگی مملکت گرجستان و استیلای منازعان را به عرض رسانید. لاجرم فرمان قضا مضا عز اصدار یافت که دیو سلطان روملو

خلد برین، متن، ص: ۲۶۲

و چرکن حسن تکلو و نارین بیک قاجار و غازان بیک روملو و حسن- بیک جوته «۱» بر سبیل ایلغار متوجه آن دیار شوند و نوعی نمایند که خار وجود منوچهر خاکسار را که در آن گلزار همیشه بهار سرکشی پیش گرفته از بیخ و بن بر آورند. امراء بر حسب فرمان والا از راه شوره‌گل متوجه آق‌شهر گشتند و مانند قضای آسمان و بلای ناگهان اطراف آق‌شهر را دایره‌سان در میان گرفتند. و چون منوچهر زیاده- سر از ورود لشکر قیامت اثر باخبر شد پای ثبات و قرارش از جای رفته با فوجی از ازناوران «۲» که داشت رایت هزیمت به صوب قریه دل افراشت و در آنجا مصلحت روزگار خود را در طلب صلح و صلاح دیده ایلچیان در این باب به نزد امراء روانه گردانید. و چون فرستادگان وی به اردو رسیده از صلح و صلاح سخن گفتند امراء به زبان شمشیر جواب ایشان داده تمامی ایشان را به قتل رسانیدند و به رسم ایلغار متوجه دفع منوچهر خاکسار شدند. آن مردود از قرب ورود امراء به حدود قریه دل خبردار شده دل از ملک و مال و اهل و عیال برداشته رایت فرار به دیار روم افراشت و امرای نامدار از برق و باد، سرعت سیر استعاره نموده چون به حوالی قلعه تومک که در میان دره‌ای عمیق بر قله کوهی واقع بود رسیدند لشکر ظفر شعار را به محاصره آن حصار آسمان کردار مأمور گردانیدند، و شیر- شکاران بیشه کارزار با تیغهای آتشبار و سنانهای افعی کردار بر آن حصار استوار، دایره‌سان محیط شده آغاز گیر و دار نمودند و مدت چهارده روز در میان گرجیان بی‌دین و غازیان ظفر قرین نایره قتال و جدال اشتعال داشت. عاقبت به قوت دین مبین، مجاهدان نصرت آئین به نیروی بازوی جلادت و مردانگی، رخنه در آب انبار حصار انداخته گبران را مضطر و عاجز ساختند، و الزبار که به وکالت منوچهر گریزپای سردار آن طایفه خاکسار بود به اتفاق اکابر و

---

(۱)- در خلاصة التواریخ: «جوهه»، در احسن التواریخ: «قازاق بیک چوته».

(۲)- ازناور را دکتر محمد معین لغتی گرجی دانسته و به معنای شریف و بزرگ قوم، شجاع و دلیر و پهلوان ضبط کرده.

خلد برین، متن، ص: ۲۶۳

اعیان آن حصار با تحف و هدایای بی‌شمار به درگاه امراء آمده از کردار ناهنجار خود اظهار ندامت و استغفار نمودند. دیو سلطان حکومت گرجستان را به قرقره مسلم داشته رایت مراجعت بر افراشت.

و در آن یورش چرکن حسن به تقصیری که کرده بود معروض تیغ یاسای دیو سلطان گردید.

اما منوچهر بد گهر که گریزان به روم رفته بود به سلطان سلیم پیوست و خدمتش قزل احمد اوغلی را که از امرای وی بود با فوجی از عسکر روم به معاونت منوچهر فرمان داده مصحوب وی به گرجستان فرستاد. و قرقره والی گرجستان به پشتگرمی اقبال بی‌زوال خاقان سکندرشان در سال نهصد و بیست و سه با لشکر گران در قراجه اردهان با ایشان مصاف داد و بر آن جماعت بی‌عاقبت نصرت یافته قزل احمد اوغلی را با تمامی رومیان به قتل آورده دیگر باره منوچهر را به وادی فرار فرستاد. و دیو سلطان و امراء که در آن حوالی اقامت داشتند به نهب و غارت داو ایلی پرداخته از چخور سعد رایت مراجعت برافراشتند.

گفتار در ذکر استیلای محمد زمان میرزا بر ولایت بلخ [۵۵] و وقایعی که در خلال این احوال در خراسان روی نمود

محمد زمان میرزای بن بدیع الزمان میرزای بن سلطان حسین میرزای بایقرا در سنه اثنی و عشرین و تسع مائه بخار پندار در دماغ راه داده به اتفاق امیر اردوشاه و لشکر و سپاه روی به تسخیر بلخ نهاد و بعد از وصول به آن دیار، حصار بلخ را مرکزوار در میان گرفته آغاز محاصره نمودند. امیر محمد بهارلو ملازم دیو سلطان روملو که از قبل وی به محافظت و محارست آنجا قیام داشت به ضبط و استحکام حصار پرداخته رایت مقاومت و محاربت برافراخت. و

خلد برین، متن، ص: ۲۶۴

چون مدت محاصره به چند ماه کشیده کار بر محصوران دشوار گردید خواجه حیدر علی و سایر کلانتران، دروازه عکاشه را بر روی محمد- زمان میرزا باز کرده خدمتش را به شهر درآوردند، و امیر محمد- بهارلو پناه به ارک برده بعد از دو روز به عهد و پیمان از آنجا بیرون آمد و در سلک ملازمان میرزا منتظم گردید.

مقارن آن امیر جان [محمد] قاسم حاکم شبورغان نیز با پیشکش فراوان به قصد ملازمت به خدمت میرزا رسید. و چون امیر اردوشاه حکومت بلخ را به قوام بیک برادر خود ارزانی داشت بدین جهت غبار نقار در میان میرزا و امیر مشار الیه ارتفاع یافته جمعیت و اتفاق ایشان روی به کلفت و نفاق گذاشت. و روزگارشان به این عنوان گذران بود تا در سنه ثلاث و عشرین و تسع مائه محمدزمان میرزا، امیر اردوشاه را به قتل رسانید و قوام بیک برادر وی به ضبط و استحکام برج و باره حصار بلخ پرداخته رسولان به طلب مدد و کومک به نزد محمد بابر میرزا به کابل متواتر ساخت. و آن حضرت بدین جهت عزیمت بلخ جزم نموده چون وارد آن ولایت گردید قوام بیک مفاتیح قلعه و شهر را به ملازمان بابری سپرده به معسکر وی ملحق شد و رایت ظفر آیت بابری به عزم گوشمال محمدزمان میرزا به حرکت آمده به طریق ایلغار بر سر وی تاخت آورد. میرزا ملک و مال و اهل و عیال و اطفال را به ملازمان بابر پادشاه باز گذاشته رایت هزیمت به صوب غرجستان افراشت، و اعیان آن ولایت امیر- شاه محمد و سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی به شرایط استقبال اقبال نموده میرزا را بر مسند سلطنت آن ولایت متمکن ساختند. و بعد از دو روز الویه اقبال بابری سایه وصول بر سر آق گنبد افکنده چون تمامی مردم آن دیار غاشیه اطاعت میرزا را بر دوش جان کشیده بودند محمد بابر میرزا به کوهستان آنجا در نتوانست آمد و از راه فیروزکوه و غور به جانب کابل روانه گردید.

و چون به انهای منهیان خبر وصول محمد زمان میرزا بر ولایت غرجستان در دار السلطنه هرات به مسامع جلال شهریار بلند اقبال و

خلد برین، متن، ص: ۲۶۵

شاهزاده ستوده خصال طهماسب میرزا رسید ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار را با فوجی از لشکر ظفر شعار بر سر محمد-زمان میرزا به ایلغار مأمور گردانید. و چون غازیان در غرجستان به مخالفان رسیدند محمدزمان میرزا و سیف الملوک عازم آن گردیدند که رخت اقامت به قلل جبال و دره‌های محکم کشند اما جمعی از مغولان قانجی (؟) از این معنی سر باز زده گفتند که ما قتل خود را در این سرزمین می‌خواهیم، لاجرم پای ثبات و قرار افشرده با لشکر ظفرشعار شاهزاده کامکار از در گیر و دار درآمدند، و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام غازیان ظفر شعار وزیده غرجستانیان سالک طریق فرار گردیدند و محمد زمان میرزا گریزان خود را به ولایت سان و چهار یک رسانیده امراء مظفر و منصور مراجعت نموده وارد دار السلطنه هرات گردیدند.

چون خبر توقف میرزا در آن دیار اشتهار یافت امین بیک که از قبل بابر پادشاه حاکم بلخ بود به اتفاق جالیق بر سر وی لشکر کشیدند و میرزا با صد نفر از ملازمان، رایت محاربه ایشان افراخته بر مخالفان تاخت. در اثنای گیر و دار، خدمتش را از اسب انداخته یکی از مغولان دست و تیغ به قتل وی افراخت و میرزا سپری از اظهار نام خود بر سر کشیده آن مغول از حرکت خود پشیمان او را بر اسب خود سوار کرده به نزد امین بیک رسانید، و امین بیک، شاهزاده را مقید و مغلول، مصحوب کسان خود روانه کابل گردانید و در آنجا دیگر باره کوکب طالع وی روی به درجه ارتفاع نهاده محمد بابر میرزا بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان، صبیه خود را به وی داد و بعد از سه ماه، حکومت بلخ را به وی ارزانی داشته خدمتش را با طبل و علم و خیل و حشم به آن ولایت فرستاد، و چون وارد بلخ گردید به تحریک جمعی از ادانی به بسط بساط انبساط و کامرانی پرداخته به تجرع شراب ارغوانی و استماع اصوات و اغانی مشغول و از تدبیر امور مملکت غافل گردید.

و بعد از آن که اخبار مذکور در دار السلطنه هرات به مسامع

خلد برین، متن، ص: ۲۶۶

جلال شاهزاده بلند اقبال طهماسب میرزا رسید در سنه خمس و عشرین و تسع مائه دیگر باره ابراهیم سلطان موصلو را به تاخت ولایت غرجستان مأمور گردانید. و چون خبر ورود جنود مسعود به امیر شاه محمد رسید رخت اقامت به قلعه کشتی نور کشیده امیر-جعفرعلی را به رسم رسالت نزد ابراهیم سلطان فرستاده پیغام داد که ولایت مذکور را بر وی مسلم داشته مراجعت نماید. [ابراهیم] سلطان فرستاده را به قتل رسانیده بعد از سه روز با سپاه فیروز یورش نمود و نهنگ دریای پردلی سموراوغلی بر یکی از بروج صعود نموده شاه محمد سیف الملوک قلعه را گذاشته به طرف میمنه گریخت و [ابراهیم] سلطان قلعه را ویران کرده به جانب هرات مراجعت نمود.

گفتار در بیان میلاد با اسعاد شاهزادگان والا نژاد و وقایعی که در خلال آن احوال دست داد

چون به عدلین کتاب و سنت در نزد حاکم عقل به ثبوت پیوسته که کثرت اولاد از جزایل نعماء خالق مبدأ و معاد است و بقای نوع، منحصر در میلاد اولاد کافه عباد است لاجرم در سال فرخ فال ثلاث و عشرین و تسع مائه لآلی آبدار از بحرین عظمت و جلال به کنار آمده زیورآرای افسر اقبال گردیدند.

تفصیل این اجمال آن که چون خاقان ستوده خصال تابستان آن سال را در ییلاق سورلوق در کمال عظمت و جلال گذرانیده عنان توجه به صوب قشلاق نخجوان معطوف گردانید در عرض یک هفته از آن ایام سعادت فرجام سه اختر سعادت منظر از افق مرام شهریار هفت کشور به مشابه سه خورشید انور طالع گردید. چه ماهچه رایت ظفر آیت چون پرتو وصول به منزل سعادت ورود ورجه‌رود مراغه افکند به تاریخ روز سه‌شنبه بیست و یکم شعبان سال مذکور یکی از آن ذراری سماء

خلد برین، متن، ص: ۲۶۷

عظمت و شان از برج ولادت تابان و باعث اهتزاز ازاهیر بستان سرای عشرت و انبساط خاقان سکندرشان گردید. و بعد از آن که

شهریار جهان مجالس ارم نشان مرتب داشته آراستن بزم خوشدلی را بر طاق بلند گذاشتند و ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای عظام و مقربان بساط عشرت انتظام به لوازم تهنیت و نثار پرداختند شاهزاده والاتبار را به «سام میرزا» موسوم ساختند و امر للگی آن دوحه ریاض سلطنت را به عهده امیر عالی‌شان دورمیش‌خان مفوض گردانیده خان بلند مکان به شکرانه این موهبت خسروانه پیشکشهای شاهانه کشید.

و هنوز مشام روزگار به روایح مجالس عشرت و حبور این سور موفور السرور مشکبار بود که از مطلع سعادت در بیست و هشتم ماه مذکور اختری دیگر همچشم مهر انور طلوع نمود و به تازگی و مبارکی از دریای سلطنت پایدار، گوهری شاهوار به کنار آمد و گلهای عشرت و انبساط که در گلزار همیشه بهار مجالس خلد آثار، آغاز پژمردگی کرده بود به تجدید به ورود شاهزاده جدید شکفتگی و طراوت از سر گرفت و دیگر باره پرده‌نشین حجله مینا به همدستی ساقیان خورشید سیما آب رفته عشرت و نشاط را به جوی انبساط بازآورده و مطربان خوش الحان به شعله ساز و آواز، گرمی هنگامه خوشدلی را از سر گرفتند. و چون هنگام آن رسید که شاهزاده والا- مقام به اسمی سامی و نامی نامی نیکنام گردد خاقان گردون احترام، آن تازه‌نهال گلستان اقبال را به شاهزاده بهرام موسوم گردانید.

و به زعم صاحب کتاب افادت اثر حبیب السیر، گرامی اختری دیگر در میان این دو شاهزاده والاگهر در بیست و ششم ماه مذکور از افق ولادت طالع شده به رستم میرزا موسوم گردیده اما چون ارباب اخبار، اسم سامی وی را در عداد اولاد امجاد شهریار والانژاد نام نبرده‌اند شاید که پیش از والد بزرگوار از مهد رضاع به جهان پایدار سفر اختیار کرده باشد.

بالجمله بعد از انجام ایام عشرت و نشاط، رایات ظفر آیات

خلد برین، متن، ص: ۲۶۸

شهریار آفاق به عزم قشلاق متوجه نخجوان گردیده زمستان آن سال را به خوشدلی و کامرانی در آنجا گذرانید.

و از جمله وقایعی که در زمان توقف قشلاق اتفاق افتاد وصول ایلچیان شیخ شاه پادشاه شروان به آستان اقبال آشیان بود. بیان این سخن آن است که در این سال فرخنده مآل، شیخ شاه شروانی که سالک طریق نافرمانی بود به راهنمائی خضر توفیق، طریق انیق رستگاری پیش گرفت و نسبت به خاقان جم اقتدار از در اظهار اطاعت و انقیاد درآمده زبان اخلاص ترجمان به اعتذار و استغفار گشاد، و فرستادگان شیخ شاه با انواع تحف و هدایای شاهانه و اقسام پیشکشهای خسروانه به درگاه جهان‌پناه رسیدند و عرضه داشت وی را که مشتمل بر اظهار بندگی و دولتخواهی و مشعر بر معاذیر دلپذیر ایام گم کرده راهی بود به نظر کیمیا اثر [۵۶] رسانیدند. و پادشاه خطابخش جرم‌پوش، جراید جرایم شیخ شاه را به زلال عفو و احسان، سفیدروئی کرامت کرده از آنچه گذشته بود فراموش نمود. و تا یکباره خاطر شیخ شاه به عنایت عفو و اغماض پادشاه خورشید کلاه مطمئن گردد فرمان قضا مضا عز اصدار یافت که میرزا شاه حسین- اصفهانی و امیر جمال الدین محمد که به مناصب گردون مراتب وکالت و صدارت سرافراز بودند به شروان شتافته عواطف بی‌کران خاقان سکندرشان را به فرمانفرمای شروان رسانند. ایشان بر حسب فرمان به آئینی که در خور شان ایشان بود به خدمت مذکور قیام نموده ابواب امن و اطمینان بر روی خاطر شیخ شاه گشودند، و خدمتش صحبت آن دو رکن رکین دولت ابد مدت را غنیمت شمرده لوازم میزبانی و شرایط میهمانی به تقدیم رسانید. و چون آرزوی ادراک شرف پای‌بوس شهریار جهان و جهانیان، سلسله جنبان شده آن دو امیر گردون سریر عزم مراجعت نمودند شیخ شاه پیشکشی سزاوار از لآلی آبدار و جواهر شاهوار و سیم و زر بی‌شمار و اسبان تازی و شتران حجازی و سایر تنسوقات شایسته و تحف و هدایای بایسته مصحوب ایشان به آستان جلالت آشیان روان نمود و بر خود لازم آورد

خلد برین، متن، ص: ۲۶۹

که متعاقب ایشان خود نیز مهیای تقبیل قوایم سریر گردون نظیر بوده چون حکم همایون در این باب نفاذ یابد از سر قدم ساخته به

آستان اقبال شتابد. و میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد به موافقت جهان جهان خوشدلی طریق مراجعت پیموده هم در یورت قشلاق به شرف بساط بوس خسرو آفاق سرافراز گردیدند.

گفتار در ذکر فتح مازندران و رستمدار به حسن اهتمام دورمیش خان جلادت شعار

چون فصل زمستان به آخر آن آمد و کوکبه سلطان بهار به دروازه گلستان رسید و رایت ظفر آیت خاقان سپهر منزلت از نخجوان در حرکت آمده فضای خوش هوای ییلاق را حسن بهار و شکفتگی لاله‌زار کرامت فرمود در آن اثنا به مسامع جلال پیوست که والی مازندران آقا محمد روز افزون قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون نهاده و به پایمردی زیاده‌سری، داد خودسری داده. لاجرم فرمان لازم الاذعان نافذ گردید که دورمیش خان شاملو با فوجی از سپاه جنگجو به آن دیار ایلغار نموده به گوشمال آن زیاده‌سر پردازد. خان عالی‌شان با لشکر فراوان و سپاه بی‌پایان به جانب مازندران روان شدند. چون آقا- محمد از توجه لشکر ستاره عدد با خبر گردید قلعه اولاد و کلیس را مضبوط و مستحکم گردانید و جنود ظفر ورود در پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و تسع مائه به ظاهر قلعه کلیس رسیده حسب- الفرمان دورمیش خان قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و بعد از سه روز به تسخیر حصار پرداخته رایت فتح و نصرت به تسخیر قلعه اولاد افراختند. بعد از وصول به ظاهر آن حصار استوار چون خان عالی شان، آقا محمد را ترسان و هراسان طالب امان دید عمده اعاظم و اعیان قاضی جهان را با تشریف امن و امان و وثیقه عهد و پیمان به جهت آقا محمد به درون قلعه فرستاده درهای بسته آن حصار را به

خلد برین، متن، ص: ۲۷۰

کلید حسن تدبیر گشاد، و آقا محمد مطمئن و به عنایت خاقان عالی- مقدار امیدوار با تحف و هدایای بی‌شمار از حصار بیرون آمده قدم در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری نهاد.

و چون به میامن عنایت جناب مقدس باری، آقا محمد از حصار- داری نجات یافت خان والا شان عنان عزیمت به جانب ساری تافت و والی آن ولایت میر عبد الکریم از راه اضطرار خوف و بیم، پسر خود سید سلطان محمد را با مبلغ دو هزار تومان نقد و بعضی اجناس گرانبها به استقبال خان عالی شان روان نمود. و چون سیدزاده به شرف مجالست خان والاشان مشرف شد خان عالی‌قدر به نظر عنایت در وی نگریسته پدر را به اعطای تاج و کمر و پسر را به انعام خلعت و سیم و زر سرافراز فرموده به نزد پدر روان گردانید.

و چون این اخبار در آن دیار انتشار یافت سید حسین حاکم هزار جریب و ملک کاوس و ملک بهمن حکام رستمدار به عنایت خان رفیع مقدار امیدوار با تحف و هدایای بی‌شمار به دربار وی شتافتند و به دستور، منظور نظر دلجوئی و عنایت خان گردیده رخصت انصراف به دیار خود یافتند.

همچنین در این سال شیخ شاه پادشاه شروان و کارکیا سلطان احمد والی لاهیجان احرام حریم قرب خدمت بسته به معسکر همایون پادشاه ربع مسکون پیوستند.

و مقارن آن ملک قرقره والی گرجستان از راه ناسازی از ناوران به آستان گردون شان توسل جسته فرمانفرمای جهان، دیو سلطان را با لشکری گران در مصاحبت وی به صوب گرجستان روان گردانید و به اقبال بی‌زوال خاقان ستوده خصال بر قلاع لوری و صورم «۱» مستولی گردید.

---

(۱)- در خلاصهٔ التواریخ نیز چنین است اما در احسن التواریخ: «صولم».

خلد برین، متن، ص: ۲۷۱

گفتار در ذکر توجه رایت آفتاب اشراق از یورت قشلاق آذربایجان به صوب عراق و وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد

چون پیوسته شهریار ربع مسکون نشاط صید و شکار را پیشنهاد خاطر همایون داشت بعد از آن که فصل زمستان را در قشلاقات آذربایجان به پایان رسانید شاهباز عزم شاهانه را در شکارگاههای صوب عراق پرواز و اغرق همایون را مصحوب وکیل السلطنه میرزا شاه حسین به جانب دار المؤمنین قم مرحله پرواز گردانید.

و چون فصل بهار و تابستان در نشاط صید و شکار ییلاق سورلوق و آقار «۱» و شکار ماهی رودخانه تلوار به پایان رسید به عزم قشلاق متوجه دار المؤمنین قم گردید. و چون ماهچه رایت ظفر آیت پرتو وصول بر آن ولایت انداخت مزاج همایون چند روزی از منهج اعتدال انحراف جسته جهانی را مریض و رنجور ساخت و در ولایت ری از شفاخانه وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «۲» صحت عاجل، قرین شهریار روی زمین گردیده اخبار فتح مازندران و رستمدار به مسامع جلال رسید و حکام آن دیار چنانچه ایمائی به آن شد وارد معسکر ظفرنشان گردیده طوق مهر منجوق به عزم سیر متنزهات دار السلطنه اصفهان سر به عیوق کشید. و بعد از وصول به دار المؤمنین کاشان، طبیب علتهای نهان مولانا علاء الدین احمد طبیب «۳» که در حذاقت و تجربه سرآمد روزگار و از جمله مقربان بساط قرب شهریار جم- اقتدار بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده به مرض ذات الصدر گرفتار و در حدود دار السلطنه اصفهان در محال برخوار سفر ناگزیر اختیار

---

(۱)- در خلاصة التواریخ: «ایقاز».

(۲)- سوره شعراء آیه ۸۰.

(۳)- در نسخه: «محمد طبیب».

خلد برین، متن، ص: ۲۷۲

نمود. شهریار نامدار از ارتحال آن جالینوس روزگار قرین اندوه و ملال به دلجوئی بازماندگان وی پرداخت و خلف ارجمندش مولانا جلیل الدین را به عنایت بی‌غایت سرافراز و قائم مقام پدر ستوده اثر ساخت و از آنجا به عزم شکار جرگه متوجه صوب صواب اصفهان گردیده در چال سیاه هنگامه شکار گرم و دشت و هامون از خون انواع شکاری گلگون شد. و هنوز قبه بارگاه پادشاه والا جاه در چال سیاه همدوش مهر و ماه بود که دورمیش خان به پایه سریر گردون شان رسیده حکام رستمدار و مازندران را با پیشکش فراوان و اموال بی‌کران به عز بساط بوس سرافراز گردانید.

بعد از فراغ از نشاط صید و شکار شهریار گردون اقتدار به راه لاهیجان عازم دار المؤمنین قم گردیده زمستان سنه خمس و عشرین و تسع مائه را در آنجا به سور و سرور و عیش و حبور گذرانید. و چون کوکبه سلطان بهار بر اطراف دشت و کهسار سایه وصول انداخت شهریار گیتی‌فروز به لوازم جشن نوروز جهان‌افروز پرداخته دیگر باره سمند عزم شکارانداز را به دشت و کهسار ساوه برق‌تاز ساخت و از آنجا رایت ظفر آیت به صوب النگ خرقان نهضت فرموده بعد از وصول به آن منزل امیر عبد الکریم حاکم ساری با پیشکش فراوان در معسکر ظفر نشان بار اقامت گشود و به شرف تقبیل قوایم سریر گردون نظیر سرافراز گردیده خود را منظور نظر رعایت و تربیت پادشاه بنده‌نواز گردانید.

گفتار در بیان آمدن امیره دباج به آستان زیورآرای تخت و تاج

در آن ایام که خاقان گردون غلام، شادروان عظمت و شان در فضای دلگشای صحرای خرقان افراخته به بسط بساط انبساط می‌پرداخت به مسامع جلال پیوست که امیره دباج که بعد از ارتحال

خلد برین، متن، ص: ۲۷۳

امیره حسام الدین والد خود در الکای رشت و فومن بر اورنگ فرمانفرمائی متمکن شده ابواب عصیان و طغیان بر روی خود گشوده و به پای زیاده‌سری، طریق نافرمانی که طریقه او نبوده پیموده بنا- بر این فرمان شهریار روی زمین نافذ گردید که دورمیش خان و زینل خان حکام مازندران و رستمدار را با خود متفق ساخته از راه دریا کنار به لاهیجان ایلغار نمایند و به اتفاق مردم آن دیار، ابواب گوشمال امیره دباج را بر روی جرأت سرشار خود گشایند. و چون امراء به موجب فرمان به صوب مقصد روان شدند موکب همایون شهریار ربع مسکون نیز از خرقان به صوب صواب سلطانیه روان گردید که از آنجا به راه طارم متوجه امیره دباج گردد.

و چون اخبار مذکوره به وساطت منهیان به امیره دباج رسید از جرأت و جسارت بیجای خود نادم و پشیمان گردیده عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی را که از جمله اعاظم اعیان مملکت گیلان بودند با اصناف پیشکشهای شایسته و انواع تحف و هدایای بایسته [۵۷] و جهان جهان عذر و تقصیر به پایه سریر سلطنت مصیر روانه گردانید.

و چون کیا سلطان احمد والی لاهیجان در آن اوان در معسکر ظفر نشان سایه مثال دنباله‌رو آفتاب جاه و جلال بود به رقعه صدارت تحریر، خدمتش را شفاعتخواه گناه خود ساخته به معاذیر دلپذیر به لوازم عذر تقصیر پرداخت و فرستادگان در النگ سلطانیه به معسکر ظفر- نشان پیوسته به عز بساط بوس فایز گشتند و زبان به اعتذار و استغفار گشاده از قبل امیره دباج قرار به آن دادند که عجالة الوقت پنج هزار تومان به رسم پیشکش به خزانه عامره رسانیده بعد از آن سال به سال از عهده خراج مملکت بیرون آیند. و خاقان پوزش‌پذیر به وسیله عفو و اغماض شاهانه عذر تقصیر امیره دباج را پذیرفته سلطنت آن مملکت را به دستور سابق بر وی مسلم داشت. و فرستادگان مشمول عواطف بی‌کران به جانب گیلان بازگشته فرمان والا نافذ گردید که دورمیش خان و رفقا عنان به صوب مراجعت معطوف داشته به موکب والا ملحق شوند. و هنوز مرغزار سلطانیه محل نزول شهریار

خلد برین، متن، ص: ۲۷۴

جم اقتدار بود که امرای عالی مقدار از گیلان مراجعت نموده به عز بساط بوس، شرف امتیاز و افتخار یافتند.

و چون کسان امیره دباج از موکب ظفرنشان به جانب گیلان بازگشته خدمتش را به جلایل عفو و اغماض شاهانه و تشریفات و عنایات پادشاهانه مفتخر و سرافراز گردانیدند امیره دباج با جهان جهان امیدواری و عالم عالم احتیاج، احرام حریم قرب خدمت شهریار صاحب تخت و تاج بسته در حینی که خاقان سکندرشان در ییلاقات همدان عشرت پیرا و کامران بودند به معسکر ظفرنشان پیوست و به سعادت پای بوس سرافرازی یافته از تحف و هدایای مرغوب، پیشکشی از نظر کیمیا اثر گذرانید که دیده دوربین عقل مشکل پسند، محو تماشای هر یک از آنها گردید. و شهریار تاجدار چون نقد اخلاص و صوفیگری امیره دباج را در دار الضرب اعتبار، تمام عیار دید خدمتش را به انواع الطاف و اعطاف شاهانه و اقسام نوازش و انعام پادشاهانه از تاج و کمر و خلعت و افسر و عنایات دیگر سربلندی بخشید و دردانه‌ای از بنات مکرمات را که پرورده صدف عز و شرف بود نامزد سلک ازدواجش فرموده «۱» به «مظفر سلطان» ملقبش گردانید. و در حینی که موکب ظفر شعار از النگ همدان به عزم شکار ماهی متوجه رودخانه تلوار و از آنجا دیگر باره به هوای شکار دشت و کهسار عازم مراغه گردیده به نواحی آب قزل اوزن رسید به تجدید امیره دباج را به انعامات گوناگون اختصاص داده تاج اقتدار بر سر نهاد و با جهان جهان خوشدلی و شادمانی به گیلانش فرستاد.

ذکر توجه موکب ظفرنشان به صوب صواب همدان و وقایع متنوعه آن عهد و اوان

چون سیر و شکار پادشاه جهان و شهریار همه‌دان در متنزهات النگ خرقان به پایان رسید کامیاب و کامران متوجه ییلاقات همدان

---

(۱)- خاقان صاحب قران یکی از دختران خود را خانش خانم که در سلک عصمت و طهارت مندرج بود به عقد وی درآورد

(خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۱).

خلد برین، متن، ص: ۲۷۵

گردید. و چون ماهچه علم نصرت پرچم تخت‌آرای فریدون و جم، پرتو وصول به سلطانیه انداخت بنا بر آن که در آن اثنا به مسامع جلال پیوست که جمعی کثیر از سپاه قضا هجوم روم عزم آن دارند که قدم جرأت به تسخیر دار السلام بغداد پیش گذارند دورمیش خان و زینل- خان و جوجی سلطان حاکم کردستان را با لشکری گران به آن طرف روان ساخت که اگر آن خبر، پیرایه وقوع در برکند به امداد و اعانت شاه علی بیک حاکم دار السلام که ملقب به عوض سلطان شده قیام و اقدام و در دفع اعادی دین و دولت اهتمام تمام نمایند. و بعد از روانه شدن امراء، موکب جهان‌پیما به عزم شکار متوجه حدود کوه بیستون گشته اغرق همایون را مصحوب وکیل السلطنه میرزا شاه حسین به دار المؤمنین قم روانه گردانید و بعد از نشاط سیر و شکار، رایت ظفر شعار سایه وصول به دار المؤمنین مذکور افکنده روزی چند در آن معموره دلپسند به خوشدلی و کامرانی گذرانید و از آنجا موکب ظفرنشان عازم دار المؤمنین کاشان گردیده چون رایت ظفر آیت به آن ولایت رسید میرزا شاه حسین بنا بر آن که صاحب سیورغال آن مملکت بود به ترتیب طوی شاهانه و گذرانیدن پیشکشهای پادشاهانه قیام و اقدام نمود.

بعد از بسط بساط عشرت و انبساط، رایات ظفر آیات از دار المؤمنین کاشان به صوب معموره جنت‌نشان اصفهان به عزم قشلاق مرحله‌پیما شده ماهچه رایت ظفر علامت بر آن ولایت پرتو وصول انداخت. و پس از ده روز میرزا شاه حسین را به استخلاص مالی که حکام گیلان قبول نموده بودند مأمور فرموده به آن حدود روان ساخت.

و از وقایعی که در آن اوان از جلبات خفا به دار الظهور بروز رسید آن بود که چون ارباب حسد و اصحاب اغراض، وکیل السلطنه را از رکاب ظفر انتساب دور دیدند شروع در تقریر و ابواب وی نموده در محل فرصت به عرض شهریار جم اقتدار رسانیدند که میرزای مشار الیه مبلغ پنج هزار تومان به خلاف حکم و حساب از

خلد برین، متن، ص: ۲۷۶

مال دیوان تصرف نموده و متعهد آن شدند که چون خدمتش را در موقف بازخواست حاضر آورند ایشان آن مبلغ را خاطرنشان وی نمایند. خاقان قدردان از شنیدن این سخنان متأثر و متغیر گشته بر زبان گوهر بیان گذرانید که لله الحمد و المنة که وکیلی به ما عنایت نموده که از غایت علو همت می‌تواند که از مال ما پنجاه هزار تومان تصرف نموده به آن اسباب نیکنامی جاودان از برای ما اندوزد، و در همان مجلس آنچه از تاج و کمر و غیر آن در سر و بر داشت به جهت میرزا شاه حسین فرستاد و حساد و اضداد را به زجر بلیغ سزا در کنار نهاد.

و چون فصل شتا نزدیک به آخر آن رسید رایت ظفر آیت خاقان سپهر منزلت متوجه قم گردید و در آن بلده طیبه، نوروز فیروز را به دستور معهود به عیش و عشرت گذرانید و بعد از چند روز، شکفتگی فصل بهار و سرسبزی دشت و کهسار، شهریار عاشق شکار را به صید و شکار دیار ساوه از دار المؤمنین قم بیرون برد و بعد از فراغ از نشاط شکار جرگه عنان عزیمت به جانب ساوه منعطف ساخته در یک فرسخی آنجا شادروان اقامت بر افراخت. مقارن آن امراء که به جانب دار السلام بغداد رفته بودند مقضی المرام به آستان جلالت- آشیان مراجعت نمودند و موکب همایون شهریار ربع مسکون از ساوه به فراهان و از فراهان به کره رود و از آنجا به دامان کوهی که در دو فرسخی مزار کثیر الانوار امامزاده سهل علی واقع است نقل مکان نمود.

و در ایام توقف آن مکان که زیاده بر بیست روز امتداد یافت به عرض خاقان روزگار رسید که فوجی از سپاه ماوراء النهر به عزیمت مرور بر ولایت خراسان اندیشه عبور از آب آمویه نموده از این راه ابواب تفرقه و تشویش بر روی عجزه و رعایای خراسان گشوده‌اند.

بنابر این حسب الفرمان قضا جریان دورمیش خان به اتفاق زینل خان و سایر امرای عراق و مازندران به حدود فیروزکوه رفته مدت

دو ماه در ییلاقات فیروز کوه و لار در انتظار تحقیق خبر خراسان روزگار گذرانیدند. و بعد از روانه شدن امراء شهریار مظفر لوا ادراک

خلد برین، متن، ص: ۲۷۷

زیارت امامزاده واجب التعظیم نموده از راه سیلاخور به آق النگ همدان و توقف چند روزه در آن مکان نزاهت بنیان، نشاط شکار ماهی سلسله جنبان شده رایت ظفر شعار شهریار زمین و زمان به صوب رودخانه تلوار گرم رفتار شد. و در ایامی که به تقریب صید ماهی در ساحل آن رود، دام خوشدلی گسترده بود کارکیا سلطان احمد والی لاهیجان را که در دربار آسمان کردار بود رخصت انصراف به مملکت خویش کرامت فرمود.

و بعد از فراغ از نشاط شکارماهی، موکب جلال شاهنشاهی به صوب صواب مراغه راهی گشته چون در نواحی رود قزل اوزن نزول اجلال روی نمود چنانچه ایمائی به آن شد امیره دباج را متوج به تاج خوشدلی و ابتهاج، رخصت انصراف ارزانی داشت.

و بعد از آن که ماهچه رایت ظفر آیت بر نواحی مراغه پرتو وصول انداخت دورمیش خان حسب الفرمان قضا جریان جهت تشخیص مهام حکام گیلان از ییلاق فیروزکوه رایت مراجعت به معسکر ظفر- نشان افراخت. و خاقان گردون غلام در حدود مراغه ماه مبارک رمضان سنه ست و عشرین و تسع مائه را به قیام صیام و ارتکاب لوازم آن ماه والا احترام به پایان رسانیده و در روز جمعه غره شوال فرخنده فال بعد از ادای نماز عید و مجلس آرائی آن روز سعید، دورمیش خان را به دار المؤمنین قم که الکای وی بود مرخص گردانیده رایت ظفر آیت به عزم قشلاق متوجه دار السلطنه اصفهان گردید.

اما از جمله اخبار مسرت آثار که در این سال به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید خبر ارتحال سلطان سلیم قیصر روم بود که چنانچه اشعاری به آن شد در این سال فرخنده مآل به وقوع انجامید و مضمون این مقال صدق مآل که، مصراع: با آل علی هر که درافتاد برافتاد، مصداق حال گردید.

همچنین از اخبار این سال که به مسامع جلال پیوست توجه محمد بابر پادشاه به صوب دار القرار قندهار و به حیله و تزویر تسخیر آن دیار بود. خلاصه این مقال که در طی گزارش احوال وی

خلد برین، متن، ص: ۲۷۸

در روضه ششم به تفصیل سبق ذکر یافته به طریق اجمال آن که محمد بابر میرزا در این سال لشکر به قندهار کشید [۵۸] و شجاع بیک پسر امیر ذو النون ارغون را که حاکم آن دیار بود به بلای محاصره گرفتار گردانید. شجاع بیک کسان به دار السلطنه هرات فرستاده از امیر خان حاکم آنجا استمداد نمود و امیر خان به مقتضای مصلحت وقت، کسان به درگاه محمد بابر میرزا فرستاده التماس عفو جرایم و زلات شجاع بیک و استدعای ترک محاصره قندهار و مراجعت به دیار کابل نمود. جناب بابری در جواب فرمود که چون بنا بر ضرورت ناموس سلطنت، بی‌نیل مقصود به کابل مراجعت نمی‌توان نمود بعد از تسخیر قندهار شجاع بیک را با کلید قندهار به دربار شاهزاده والاتبار طهماسب میرزا خواهم فرستاد که این ولایت را به هر که خواهد عنایت کند. و چون فرستادگان امیر خان به جانب هرات مراجعت نمودند محمد بابر میرزا به همگی همت روی توجه به تسخیر دار القرار قندهار نهاد و شجاع بیک به دستیاری محصوران در قلعه- داری داد جرأت و جلادت می‌داد تا مدت محاصره به سه سال کشید و به علت قلت آذوقه و امتداد ایام محاصره کار بر محصوران دشوار گردید. و بعد از انقضای مدت مذکور که تیر دعای بی‌ریای گرفتاران زندان محاصره بر هدف اجابت آمد بنا بر بعضی اسباب که به عنایت الهی ایمائی به آن خواهد شد حسب الفرمان شهریار زمین و زمان دست اقتدار امیر خان از دامن ایالت ولایت هرات کوتاه و عمده امرای عالی شان دورمیش خان به حکومت آن ولایت سرافراز و وارد هرات گردید، خان عالی‌شان بعد از اطلاع بر حال مردم قندهار، مظفر بیک نامی را از ملازمان خود به رسم رسالت به نزد محمد بابر میرزا فرستاده التماس استخلاص محصوران قندهار از تنگنای محاصره نمود و جناب بابری که تسخیر آن دیار را سرسری

انگاشته مدتها در آن ولایت رایت اقامت افراشته بود قبول آن ملتمس را غنیمت شمرده رخت اقامت به دیار کابل برد. و چون مردم قندهار از تنگنای محاصره خلاصی یافتند شجاع بیک به عزم ادراک خدمت خاقان عالی شان متوجه

خلد برین، متن، ص: ۲۷۹

خراسان گردیده ملا باقی نامی را از ملازمان در قندهار جانشین و قائم مقام خود گردانید، و جناب مولوی مانند کسی که عمرها در انتظار حصول مقصدی باشد دفتر حقوق تربیت و رعایت چندین ساله شجاع- بیک را بر طاق نسیان نهاده مسرعان به طلب بابر پادشاه فرستاده و خدمتش فرصت را غنیمت شمرده به طریق ایلغار به قندهار آمد و بی‌غائله هیچگونه محنت و مشقتی آن ملک دلپذیر را به حیطه ضبط و تسخیر درآورده به فرزند ارجمند خود کامران میرزا سپرد، و چون خاطر از انتظام مهام آن ولایت جمع نمود به دیار کابل مراجعت فرمود.

ذکر توجه موکب ظفرنشان به صوب قشلاق نخجوان و رسیدن اخبار خراسان به مسامع جلال شهریار بلند اقبال و سایر وقایع و قضایا که در خلال این احوال اتفاق افتاده

چون خاقان سکندر شان در دار السلطنه اصفهان زمستان را به آخر آن رسانید در بهار سال دیگر که سنه سبع و عشرین و تسع مائه بود عنان اشهب گردون خرام را به سیر و شکار ییلاقات آذربایجان معطوف گردانید و فصل بهار و ایام تابستان را در متنزهات آن دیار کامیاب و کامران گذرانیده به عزم قشلاق متوجه صوب نخجوان گردید.

مقارن آن از جانب خراسان منهیان بر اثر یکدیگر رسیده به عرض خاقان بحر و بر رسانیدند که در این سال عبید خان با سی‌هزار اوزبک تنگ چشم زود خشم کینه‌گذار از آب آمویه عبور کرده به خراسان آمد و سوند وک بیک حاکم سرخس کس به جهت اخبار آن حادثه به هرات فرستاد. فرستاده مذکور در روز پنج‌شنبه شانزدهم شهر جمادی الاخره سال مذکور خبر ورود جنود نامسعود اوزبک را به امیر خان موصلو حاکم هرات رسانید و غازیان به استحکام قلعه و حصار مشغول گردیده پیری سلطان روملو با صوفیان خلیفه روملو به ضبط و استحکام دروازه عراق پرداختند و امیر محمد بن امیر یوسف که از اعاظم آن دیار است با تابعان، دروازه ملک را مستحکم

خلد برین، متن، ص: ۲۸۰

ساختند و مرجمک سلطان دروازه خوش و نخود بیک دروازه فیروزآباد را محافظت نمودند و امیر خان به اتفاق پانصد نفر از غازیان بهرام- قهر در باغ شهر قرار گرفت. سحرگاه روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور از قصبه چهل دختران خبر قرب ورود عبید خان به امیر خان رسیده خان مشار الیه از باغ شهر به باغ زاغان نقل مکان نمود، و صباح روز یکشنبه عبید خان با بسیاری از اوزبکان از راه دو برادران به سر خیابان آمده در حوالی ساق سلمان خیام اقامت برافراشت، و بعد از دو روز نیران محاربه را اشتعال داده از اطراف و جوانب روی به تسخیر حصار نهادند و فوجی از آن طایفه بی‌نام و نشان به طرف باغ زاغان روان شده گروهی به میان خیابان درآمدند، و چون نزدیک به مدارس سلطانی رسیدند امیر حسنعلی ملازم میر غیاث الدین محمد با فوجی از مردم شهر از دروازه بیرون تاخته در میان هر دو مدرسه رایت مدافعه و مقاتله افراختند و آن جمع پریشان را به ضرب تیر و تفنگ بازگردانیده گریزان ساختند. همچنین نوبت دیگر از طرف دروازه عراق جنگ درانداخته زخمهای کاری از دست غازیان حصاری خورده رایت مراجعت افراختند. و چون عبید خان دید که کاری نمی‌تواند ساخت در روز جمعه دویم شهر رجب از ظاهر حصار کوچ کرده به پل سالار رفت و از آنجا کوچ بر کوچ عنان به صوب بخارا معطوف گردانیده گرفتاران زندان محاصره مطلق العنان گردیدند.

دیگر از وقایع این سال که به مسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید قضایای سانحه در دیار روم بود. تفصیل این اجمال آن که چون خبر ارتحال سلطان سلیم به دیار شام رسید جان ویردی غزالی با سلطان سلیمان خلف ارجمندش که بعد از پدر وارث تخت و افسر

شـده بود از در مخالفت درآمـده با جمعی از امرای چرکس و مشایخ عرب در حدود حلب به عزم شور و شـغب نزول نمود و قراجه پاشـا که به فرمـان سـلطان سـلیم حـاکم حلب بود در شـهر متحصن گردیـده به اتفـاق چریـک شام، رایت مـدافعه و قلعه‌داری مرتفع گردانید، و قرب یک ماه

خلد برین، متن، ص: ۲۸۱

مـدت محاصـره امتـداد یـافته هر روزه در میـان مردم شـهر و سـپاه جان- ویردی غزالی محاربات شدیـد روی می‌نمود، عاقبت بی‌نیل مقصود طبل رحیل کوفته متوجه صوب دمشق گردیـد. قراجه پاشا صورت ماجرا را به عرض سـلطان سـلیمان رسانیده خدمتش فرهاد پاشا را به دفع فتنه جان ویردی غزالی مأمور گردانید و پاشای مذکور به اتفاق علی بیک ولد شـهسوار ذو القدر و لشکر قیامت اثر بر سر دمشق آمد و جان ویردی غزالی نیز با سپاهی فتنه‌انگیز به عزم ستیز و آویز به استقبال عسکر روم شتافته نیران قتال و جدال اشتعال یافت و بعد از گیر و دار بسیار، نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم سپاه قیصر وزیده جان ویردی غزالی در معرکه به قتل رسـید و فرهاد پاشـا قرین فتـح و ظفر مراجعت نموده در اسـتنبول به خـدمت قیصـر رسـید و زبان به شـکوه علی بیک ولـد شـهسوار بیک ذو القـدر گشوده بنا بر آن سـلطان سلیمان خدمتش را به دیار ذو القدر روان نمود. و چون فرهاد پاشا وارد آن ولایت شد به مکر و تزویر خود را بیمار ساخته در بستر ناتوانی انـداخت. و چون خبر بیماری پاشا به علی بیک رسـید عازم عیادت وی گردیـد و با آن که ولد بیک پسرش بـا پـدر گفت که صـلاح حـال مـا در آن است که به تیغ جرأت، پاشـا را که به مرض مکر و تزویر بیمـار است به قتل آورده اردوی او را غارت کنیم علی بیک نشنید و به عیادت پاشا رفته در آنجا به قتل رسید.

دیگر از وقایع این سال وقوع فتنه لوند خان حاکم گرجستان بود بیان این سخن آن است که لوند خان مذکور به زور باده هوشربای غرور، بـدمستی آغـاز کرده سر از ربقه اطـاعت و فرمـانبرداری کشـید و قـدم از دایره حـد خودشناسـی بیرون نهاده فوجی از گبران بی‌ایمان را به تاخت ولایت شـکی فرسـتاد. و چون شـعله عصیان و طغیان وی در آن دیار ارتفاع یافت حسن بیک حاکم آن ولایت، حقیقت حال را معروض ایسـتادگان سـده سـدره منزلت گردانیده از دربار اقبال منتظر ورود مدد و کومک گردید. و خاقان سـلیمان مکان، دیو سلطان را با جمعی از امرای عالی‌شان و فوجی از عساکر نصرت توأمان به مدد

خلد برین، متن، ص: ۲۸۲

وی روان نمود. دیو سـلطان از فانق و قبری «۱» عبور نموده ز کم و کرم «۲» را تاخته در موضع قبری خیام اقامت افراخت. لونـد خان چون از بـأس و سـطوت غازیان خبردار شـد از جرأت و جسارت خود نادم و پشـیمان کس به نزد دیو سـلطان فرسـتاد و پیغام داد که چون در این وقت به سـبب وقوع مخالفت و نافرمانی، دریافت خدمت فی الجمله صـعوبتی دارد اگر آن حضـرت به درگاه جهان‌پناه مراجعت نماید بعد از چند روز این بنده طریق زیاده‌سری و گریزپائی را گذاشته رایت عزیمت به صوب معسکر ظفر خاصیت خواهد افراشت. بنابر آن دیو سلطان عنان به صوب مراجعت معطوف داشته روی توجه به درگاه جهان‌پناه گذاشت.

دیگر از وقایع این سال فرار آقامحمـد روز افزون از موکب همایون شـهریار ربع مسـکون بود. مفصل این مجمل آن که در اثنای آن که محصلان در مازندران سرگردان وصول سه هزار تومان وجه تقبل وی بودند از اردوی کیهان پوی فرار نموده به مازندران شتافت و در میان [۵۹] او و امیر عبـد الکریم نایره قتال و جـدال اشـتعال یافته به نیروی دولت روز افزون امیر عبـد الکریم بر آقا محمد روز- افزون غـالب آمـد و آقـا محمـد گریزان روی به قلعه کلیس و اولاـد نهـاد و به اسـتحکام حصـار اولاـد پرداخته در آنجا رحل اقامت انداخت. و چون صورت حال به مسامع جلال شـهریار بلند اقبال پیوست فرمان قضا جریان نافذ گردید که چوهه سـلطان تکلو با سپاه عراق و کردسـتان به عزم گوشـمال او روان شونـد. چوهه با سـپاه جلادت نشان در عرض مدت یک هفته قلعه را گرفته آقا محمد را اسیر و دسـتگیر به پایه سـریر سلطنت مصیر رسانید و حکومت و ایالت مازندران بر امیر عبد- الکریم قرار گرفته خدمتش قبول نمود که هفت هزار تومان به خزانه عامره رساند.

(۱)- در نسخه: «قانق و غبری».

(۲)- در خلاصة التواریخ نیز چنین است ولی در احسن التواریخ: «گیرم».

خلد برین، متن، ص: ۲۸۳

دیگر از وقایع این سال آن که شیخ شاه والی شروان به فتح قلعه بلغراط «۱» پرداخته کفار فرنگ را که در آن دیار قرار و استقرار داشتند آواره دیار فرار گردانید و به ازاء این نیکو خدمتی، منظور انظار عواطف شهریار جم اقتدار گردیده آقا محمد را نیز از زندان قید و بند آزاد گردانید و مقرر شد که در آستان گردون شان روزگار می‌گذرانیده باشد و ایالت ولایت مازندران را به قید آن که مبلغ هفت هزار تومان کل تقبل ولات آن ولایت را به خزانه عامره رساند به امیر عبد الکریم کرامت فرمود.

در خلال این احوال، شیخ شاه والی شروان بعد از آن که در این سال به تسخیر قلعه بلغراط «۲» پرداخته کفار فرنگ آن دیار را آواره دیار فرار گردانیده بود احرام استلام عتبه سدره مرتبه بسته با جهان جهان حسن نیت و عالم عالم صفای طویت از شروان عزم آذربایجان نمود و در سلخ ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسع مائه در بناب مراغه به معسکر ظفرنشان پیوسته روز دیگر که به کلید رؤیت هلال ماه مبارک فال شوال قفل دهان روزه‌داران گشایش یافت و شهریار بلند اقبال به آراستن بزم عید و تهیه لوازم آن روز سعید اشارت فرمود به ادراک شرف پای‌بوس سرافراز گردیده دوش گاو زمین را به گذرانیدن اسبان تازی و شتران حجازی و گونه گونه تحف و هدایا از جواهر آبدار و سیم و زر بی‌شمار، گرانبار گردانید، و نقد اخلاصش در دار العیار نظر کیمیا اثر، حکم زر ده دهی به هم رسانیده انیس و جلیس مجلس خاص و محرم اسرار بزم اختصاص گردید و بعد از چند روز به ساغر الطاف شهریار گیتی‌فروز، تر دماغ و شادان رخصت انصراف یافته عنان عزیمت به صوب شروان معطوف گردانید.

(۱)- در نسخه: «بقراط».

(۲)- در نسخه: «بقراط».

خلد برین، متن، ص: ۲۸۴

گفتار در بیان شمه‌ای از احوال امیر خان ترکمان که مدبر امور ملک خراسان بود و وقایعی که در ایام ایالت وی در آن ولایت روی نمود

چون ساقی سپهر به ساغر سرشار ماه و مهر خواهد که حوصله یکی از باده‌گساران بزم دولت را بیازماید کلید میکده اقتدار را در انجاح مرام و برآمد کام در دست روزگار وی دهد تا چندان که دلخواه او باشد آن قفل بسته را به سر انگشت آرزوی خود گشوده بی‌هوشی و بی‌خبری را به جهانیان نماید. مصدق این بیان، صورت حال امیر- خان ترکمان پسر گلابی بیک بن امیر بیک موصلوست که پدرش از امرای سلطان یعقوب و جدش از مقربان درگاه حسن پادشاه بود، و چون کوکب اقبالش در زمان ارتفاع آفتاب جاه و جلال پادشاه مرتضوی خصال روی به ذوره کمال گذاشت و رایت بلند آوازگی به منصب ارجمند للگی شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا و حکومت خراسان برافراشت در بدایت حال که باده هوش‌ربای افزونی جاه و جلال، خدمتش را از هوش نبرده بود ابواب عدالت و رعیت‌پروری بر روی کافه مردم خراسان گشود و قرب دو سال به حسن کفایت شیخ مجد الدین محمد کرمانی که وزیر مشار الیه بود مملکت خراسان روی به معموری و آبادانی نهاده رعایای متفرق جمع آمده داد عمارت و زراعت دادند و اکثر قری و مزارع، مزروع و آبادان گشت. و چون وقت آن آمد که خان عدالت شعار به نشئه باده هوش‌ربای، عظمت و اقتدار بدمستی پیش گیرد نخست به اغوای بعضی از اقارب که حکم عقارب دارند دست تصدی وزیر صائب تدبیر را از تکفل امور

عدالت و رعیت‌پروری کوتاه کرده وزارت خود را به خواجه ملا میر سمرقندی داد و خدمتش در مقام کفایت و کاردانی درآمده بر اغنیا و ارباب سامان به مصادره و تحمیلات دست تعدی دراز کرد و

خلد برین، متن، ص: ۲۸۵

این معنی فی الجمله باعث پریشانی خاطرها و تفرقه رعایا گردیده مرغ دلها از شاخسار ولای خان عالی شان در رمید.

دیگر آن که در اواخر سنه ثلاث و عشرین و تسع مائه در معسکر همایون شهریار ربع مسکون جاسوسی از جواسیس روم گرفتار گردیده بعد از تحقیق و تفتیش اخبار نمود که چون در آن مرز و بوم خبر یاغیگری امیر خان اشتهار و انتشار یافته او را به جهت تحقیق این خبر به معسکر ظفر اثر فرستاده‌اند. و چون صورت حال به مسامع جلال خاقان بلند اقبال پیوست فرمان والا نافذ گردید که امیر خان، احرام قرب خدمت بر میان بسته به آستان گردون شأن آید تا بر جاسوس، اطاعت و فرمان‌پذیری وی ظاهر شده به روم مراجعت نماید، و اشاره علیه به صدور پیوست که تا آمدن خان، جاسوس را در موکب ظفر نشان نگاه دارند. و باتقور میرزا که حامل حکم والا بود در ذی الحجه سال مذکور به هرات رفته فرمان مطاع را به امیر- خان رسانید و چون بیم آن بود که در بهار سال آینده نهال احتمال آمدن سلاطین اوزبک در آن سرزمین گل کند امیر خان رفتن خود را به آستان سدره نشان مقرون به مصلحت دولت ابد مدت ندیده امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف را که به منصب صدارت شاهزاده بلند اقبال طهماسب میرزا سرافراز بود به اتفاق خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که حسب الفرمان قضا جریان، مهام کلی و جزئی خراسان به استصواب او فیصل‌پذیر می‌شد به درگاه جهان‌پناه فرستاد تا سبب توقف او را به مسامع علیه رسانند. و ایشان در ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسع مائه در بعضی از ییلاقات دار السلطنه تبریز به تقبیل عتبه علیا سرافرازی یافته سبب تعلل و توقف امیر خان و بعضی از اخبار خراسان را به موقف عرض رسانیدند. و چون صدر آرای انجمن سیادت و دینداری امیر غیاث- الدین محمد به حسن صورت و کمال سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق، یگانه آفاق بود و به کرات از طایفه به درک اوزبک بنا بر ظهور کمال اخلاص و دولتخواهی اعلی حضرت شاهی متضرر گردیده

خلد برین، متن، ص: ۲۸۶

بود شهریار بنده‌نواز خدمتش را به مزید عنایت و رعایت سرافراز و به انعام طبل و علم از سایر امرای عالی‌شان ممتاز گردانید و به تجدید منصب سامی وی ممضی و ضبط و ربط موقوفات ولایت خراسان علاوه آن گردید، و بعد از ارتقا بر مدارج عزت و اعتبار که جامع الریاستین صدارت و امارت شد رخصت انصراف یافته کامیاب و کامران رخت اقامت به ولایت خراسان کشید. و خواجه سیف الدین مظفر به لقب سلطانی سرافراز گردیده در معسکر ظفر- طراز اقامت گزیده از جمله مقربان بساط قرب گردید.

و چون اخبار مذکوره در دار السلطنه هرات مسموع امیر خان شد نایره حقد و حسد در کانون ضمیر بی‌تأثیرش زبانه به کره اثیر کشیده شراب ترقیات جناب صدر الاسلامی موافق مزاجش نیفتاد و پیشتر از آن که آن ذات کاملهٔ الصفات به هرات رسد میرزا ابراهیم برادر و وکیل خود را در شعبان سال مذکور جهت عرض بعضی مطالب و مقاصد به درگاه جهان پناه فرستاد و در غره ماه مبارك رمضان بی‌سبب و جهتی نمایان خواجه ملامیر وزیر را گیرانیده بعد از دو روز به قتل رسانید و بعد از قتل وی خواجه علی خان کرهرودی را به منصب وزارت خود محسود امثال و اقران گردانید.

و چون در اواخر ماه مذکور جناب صدارت مآب کامران و کامیاب به دار السلطنه هرات رسید امیر خان چنانچه شایان شیوه مردمی و احسان بود با وی سلوك ننمود.

اما ظهیر الدوله میرزا ابراهیم چون به آستان اورنگ آرای تخت و دیهیم رسیده مطالب و مدعیات برادر خود را به جواب صواب مقرون گردانید به عنایت بی‌کران و لقب سلطانی سرافراز به نزد امیر خان بازگردید. و بعد از ورود میرزا ابراهیم [امیر خان] صراط مستقیم عدل و احسان را از کف داده ابواب جور و طغیان بر روی حال عجزه و زیردستان گشاد و دست تصدی و تکفل جناب

صدر الاسلامی را در تمشیت اموری که حسب الفرمان عالی شان به عهده کاردانی و اهتمام وی بود کوتاه نمود و خواجه علی‌خان وزیر و پیر احمد بیک و

خلد برین، متن، ص: ۲۸۷

هـدایت بیک و قاسم بیک مهردار دست اقتدار گشاده بنیاد ظلم و طغیان نهادند و از این رهگذر که خان رعیت‌پرور به داد مظلومان نمی‌رسید اکثر رعایا در تفرقه و تشویش افتادند و هر گاه ابراهیم سلطان و امیر غیاث الدین محمد به زلال نصایح سودمند آبی بر روی بی- خبریهای خان دادگر می‌زدند متنبه نمی‌شد و از این رهگذر جرات عصیان و طغیان خواجه علی خان و دیگران از پیشتر بیشتر می‌گردید تا آن که ابراهیم سلطان تاب بی‌خبریهای برادر نیاورده به بهانه تمشیت بعضی از امور مرخص و متوجه درگاه خلایق‌پناه گردید و در هفدهم ماه مبارک رمضان سال نهصد و بیست و چهار به دربار آسمان کردار پیوسته منظور نظر تربیت و عنایت خاقان جم اقتدار و به منصب جلیل القدر مهرداری مهر همایون ممتاز و سرافراز گردید و با آن که از اطوار ناهنجار برادر بزرگوار پیوسته کوفته دل و آزرده خاطر [۶۰] بود از راه سلامت نفس و خیریت ذات چون در خدمت خاقان گردون منزلت راه سخن می‌یافت مقابح کردار امیر خان را در لباس محاسن اطوار، منظور انظار کیمیا آثار گردانیده سلسله جنبان عنایت بی‌غایت نسبت به وی می‌گردید تا رفته رفته تبدیل لقب سلطانی وی را به خانی استدعا نموده مسئول به قبول موصول و در آن باب حکم همایون به مهر مهر آثار نافذ گردید.

اما وصول نشان لازم الاذعان نیز دامن‌زن آتش جلال خان عالی- شان گردیده یکباره دست از مراعات عجزه و زیردستان کشید و بنا بر آن که مولانا نظام الدین طبسی که معلم شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا و از جمله مقربان خان بی‌پروا بود به امید آن که شاید سر کرده ارباب عمایم شود، اکثر اوقات محاسن افعال جناب صدارت مآب را در کسوت مقابح اعمال جلوه می‌داد و خدمتش را به تصرف در اموال اوقاف متهم می‌داشت امیر خان نسبت به آن صدر عالی شان یکباره از در بی‌التفاتی درآمد، و چون خدمتش را طاقت حمل آن خفت نبود صورت حال را به ایستادگان کریاس گردون مماس اعلام نمود.

لاجرم مقربان بساط قرب به تجدید حکم همایون حاصل نمودند که

خلد برین، متن، ص: ۲۸۸

امیر خان بدون استصواب جناب صدارت مآب در هیچ امری از امور و مهمی از مهام مملکت خراسان به خودسر مدخل نساخته از مخالفت فرمان والا احتراز لازم شمرد و معلمی فروزان اختر اوج سلطنت یعنی شاهزاده طهماسب میرزا را نیز علاوه مناصب جلیله وی شمرده مولانا نظام الدین طبسی را از این شغل ارجمند معزول العمل شناسند، و به جهت رسانیدن حکم همایون فرمان شهریار ربع مسکون نافذ گردید که مولانا ابو سعید اصفهانی مژده این عواطف گوناگون را به جناب صدر اسلامی رسانیده امیر خان را نیز از مخالفت فرمان واجب- الاذعان محترز و مجتنب گرداند. و مولانای مذکور در بیست و یکم ذی القعده سنه ست و عشرین و تسع مائه وارد دار السلطنه هرات گردیده به خدمتی که مأمور بود قیام نمود.

هر چند صدور این فرمان بر خاطر امیر خان گران آمد اما از بیم رسوائی سبکسری و بی‌مغزی تا مولانا ابو سعید در هرات بود اظهار اطاعت و انقیاد فرمان لازم الاذعان می‌نمود و بیشتر از پیشتر به تعظیم و احترام صدر الاسلام قیام می‌فرمود و چون جناب مولوی مرخص و متوجه درگاه جهان‌پناه شد به مقتضای رأی خطا- اندیش خویش، طریق نافرمانی پیش گرفت و در صدد آزار و اضرار آن سید بزرگوار درآمده حرکات ناهنجار پیش گرفت. چنانچه در ایامی که عبید خان چنانچه ایمائی به آن شد به محاصره هرات قیام داشت به سبب هجوم سپاه به درک اوزبک از هر طرف به دروازه ملک که جناب صدارت مآب به ضبط و استحکام آن قیام می‌نمود از امیر خان جویای مدد و کومک گردید جوابی بجز تغافل نشنید و این معنی موجب ملال خاطر وی شده با خود قرار داد که چون از تنگنای محاصره نجات یابد از سر، قدم ساخته به درگاه جهان پناه شتابد و زبان صدق بیان به شکایت زیاده‌رویهای امیر

خان گشوده شرح شمه‌ای از خرابی ولایت خراسان را نیز علاوه آن نماید، و چون عبید خان در محاصره کاری نساخته رایت مراجعت به دیار ماوراء النهر افراخت امیر خان بر مکنون خاطر آن سید عالی شان مطلع شده در صدد انهدام قصر

خلد برین، متن، ص: ۲۸۹

حیات آن زبده سادات عالی درجات درآمد و در روز ششم شهر رجب سنه سبع و عشرین و تسع مائه پیر احمد بیک و قاسم بیک مهردار و اسحاق بیک را با گروهی انبوه از خواصان خود به دولتخانه آن سید یگانه فرستاده فرمان داد که خدمتش را گرفته مقید و مغلول به حصار اختیار الدین برده به حبس آن جناب پرداختند. و بعد از زندانی شدن آن عزیز مصر عزت، سرای سعادت آن حضرت را با منازل اقوام و اقارب و منسوبان و متعلقان بلکه خانه‌های مصاحبان و همسایگان وی را به جاروب نهب و غارت رفته نمونه صحرای کربلا ساختند و آتش شور و شر در آن روز به مرتبه‌ای شعله‌ور گردید که شرار آن، دود از دودمانها برآورد و بسیاری از اصحاب آن جناب مقید و مؤاخذ گردیدند.

القصه آن سید والا نسب ستوده حسب، آن روز و آن شب را در کنج زندان به محنت و تعب تمام گذرانیده روز دیگر گوهر الفاظ این بیت را در سلک نظم کشیده در خدمت آن خان نادان، شفاعتخواه خون ناحق خود گردانید که، نظم:

به تیغ ظلم مرا می‌کشی و خواهی دیدکه عاقبت چه کند با تو خون ناحق من اما اثری بر آن مترتب نگشت و فایده‌ای به حال آن سید ستوده خصال نداد و با آن که روز دیگر اشراف و اعیان هرات به نزد امیر- خان رفته زبان به التماس خون ناحق آن سید بزرگوار گشودند نخل ملتمس ایشان ثمری نبخشود و به صوابدید قساوت قلب و صلاح خاصان بی‌مروت خویش در هشتم ماه مذکور قاسم بیک مهردار را با جمعی از اشرار به حصار اختیار الدین فرستاد تا به شعله تیغ بیداد، خرمن حیات آن منبع سعادات را به باد فنا دادند.

بعد از سنوح این هایله جانگزا اکابر و اشراف از اطراف جمع آمده به دستوری خان بیدادگر جسد مطهر آن سید عالی گهر را به رسم و آئین از قلعه اختیار الدین به خیابان شهر آورده بعد از تجهیز و تکفین و نماز به احترام و اعزاز به کوه مختار که مقبره آبای

خلد برین، متن، ص: ۲۹۰

بزرگوار آن سید عالی مقدار بود نقل نموده چون گنج در دل زمین دفین ساختند. اوقات با برکات حیات آن زبده سادات عالی درجات پنجاه و شش سال بود.

القصه امیر خان بعد از قتل آن سید بزرگوار از خواب آن بیهده کاری بیدار و از مستی آن تبه روزگاری هشیار گردیده بعد از سه روز اصحاب و اقارب وی را طلب داشته از در اعتذار و استغفار درآمد و ابواب لطف و دلجوئی بر روی روزگار ایشان گشوده بعضی از کتب آن سید شهید را به امیر خرد برادرزاده و داماد وی احسان نمود. و چون به یقین می‌دانست که بعد از وصول این خبر به مسامع جلال شهریار دادگر، آتش خشم و غضب آن سرور شعله‌ور خواهد گشت خواست که به آب تدبیر، آن آتش بی‌امان را فرونشاند، لاجرم انجمنی ساخت و آوازه در انداخت که امیر محمد چون دفتر حقوق تربیت ولی نعمت جهانیان را بر طاق نسیان نهاده می‌خواست که محمد بابر میرزا را به هرات آورده بر آن دیار فرمانروا کند از این راه به مکافات عمل خود رسیده دید آنچه دید. و بعد از انتشار و اشتهار این خبر در آن کشور شاهقلی نامی را از قورچیان به جهت رسانیدن خبر این افترا و بهتان به مسامع جلال خاقان سکندر شان روانه آستان عرش نشان گردانید و چون قورچی راهی گردید بنا بر آن که بعد از آن هر چه کند بر صدق قول او گواهی دهد عزم یورش قندهار جزم نموده روز یکشنبه هشتم ماه رمضان سال نهصد و بیست و هفت از هرات بیرون رفت و در النگ کهدستان خیام اقامت برافراخته در آن دیار آوازه سفر قندهار درانداخت. و هنوز امیر خان در النگ کهدستان در انتظار وصول شاهقلی قورچی روز می‌شمرد که مشار الیه در روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور وارد گردیده خبر اشتعال نایره غضب شهریار ستوده خصال را به سبب قتل آن سید پسندیده فعال رسانید. از این رهگذرخان و یکجهتان و امرای او دل از حکومت مملکت

خراسان برداشته رایت ظلم و تعدی برافراشتند و از غایت سراسیمگی از النگ کهدستان به پل مالان نقل مکان نموده

خلد برین، متن، ص: ۲۹۱

بعضی از امراء را که به درگاه شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا آمده بودند بی‌جهتی به اماکن ایشان مرخص فرمود.

مقارن آن جمعی از ملازمان خان عالی شان دورمیش خان که حسب الفرمان قضا جریان به ایالت ولایت خراسان سرافراز شده بود وارد دار السلطنه هرات گردیده خبر قرب ورود وی را شایع گردانیدند. انتشار این خبر خوف و خشیت امیر خان را بیشتر از پیشتر کرده بار دیگر در رکاب شاهزاده عالی گهر به جانب قندهار گرم رفتار شد. و چون ماهچه رایت ظفر علامت شاهزاده والا تبار بر ولایت اسفزار پرتو وصول انداخت دورمیش خان در پل مالان خیام اقامت افراخت.

گفتار در تفویض ایالت ولایت خراسان به شاهزاده عالمیان سام میرزا و سرافراز شدن عمده خوانین رفیع مکان دورمیش خان به حکومت دار السلطنه هرات

چون خبر قتل امیر محمد و اختلال احوال مردم خراسان از رهگذر طغیان امیر خان به عرض شهریار زمین و زمان رسید شعله خشم جهانسوزش که اشد نار الجحیم ابر دها از آن حکایت می‌کند سر به کره اثیر کشیده دست اقتدار امیر خان را از ایالت خراسان کوتاه و شاهزاده مظفر لوا طهماسب میرزا را به درگاه عالم‌پناه طلب فرمود و پایه قدر و منزلت خان عالی‌شان دورمیش خان را به تفویض ایالت آن ولایت به اوج رفعت رسانیده منشور سلطنت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه به اسم سامی شاهزاده گرامی سام- میرزا موشح و مزین گردانید. و حسب الفرمان یکی از مقربان بساط قرب به نزد دورمیش خان که در النگ خرقان خیام اقامت افراشته بود رفته بشارت این عنایت را به وی رسانید. و دورمیش خان از راه

خلد برین، متن، ص: ۲۹۲

اطاعت فرمان، رایت عزیمت به صوب خراسان افراخته به موجب فرمان والا دو منزل را یکی ساخت.

و چون بیم آن بود که امیر خان بعد از استماع خبر توجه وی به صوب خراسان [۶۱] از راه توهمی که به سبب قتل امیر محمد بر خاطر وی استیلا- یافته سالک طریق سرکشی و گریزپائی گردد در عرض راه مکتوب مرغوب به این اسلوب که ایالت خراسان به دستور معهود متعلق به آن جناب است و ما به عزم امداد و اسعاد ایشان به ولایت خراسان می‌آئیم در قلم آورده به نزد وی فرستاده بود اما خاطر امیر خان به آن اطمینان نیافته چنانچه گذشت عازم یورش قندهار گشت و در رکاب شاهزاده والا در قصبه اسفزار «۱» اقامت داشت که دورمیش خان به اتفاق زینل خان در پل مالان خیام اقامت برافراشت و نخست به آبیاری سحاب عدل و احسان، گلزار مملکت خراسان را که به صرصر ظلم و طغیان امیر خان و گماشتگان او ویران شده بود سرسبز و ریان گردانیده بعد از نظام و انتظام مهام آن دیار چون مسموع وی گردید که امیر خان سر زیاده‌سری می‌خارد و اندیشه مراجعت به هرات ندارد با فوجی از خواص ملازمان به جانب موکب ظفرنشان شاهزاده عالمیان گراب رکاب و سبک عنان گردید.

و چون به نواحی اسفزار رسید امیر خان در رکاب ظفر انتساب شاهزاده گردون جناب به استقبال وی شتافته ابواب ملاقات بر روی یکدیگر گشودند و همرکاب و همعنان یکدیگر به معسکر ظفر اثر شاهزاده والا گهر پیوستند، و بعد از ورود به منزل مقصود، بزم یکتا دلی گسترده با یکدیگر شراب خوشدلی در ساغر کردند. و خان خیر اندیش طریق دلجوئی امیر خان پیش گرفته چندان اظهار دوستی و مهربانی نمود که خاطر امیر خان از رهگذر عزل خود از ایالت خراسان اطمینان یافته عازم مراجعت گردید. و خان صواب اندیش

---

(۱)- در احسن التواریخ و خلاصة التواریخ: «سبزوار».

خلد برین، متن، ص: ۲۹۳

تا یکباره خاطر امیر خان از تفرقه و تشویش باز رهد از همانجا مظفر بیگ خویش خود را به نزد بابر محمد میرزا به التماس ترک محاصره قندهار فرستاده به شرحی که سبق ذکر یافت پیغامهای دوستانه داد. و بعد از ارسال مظفر بیگ الویه جاه و جلال شاهزاده بلند اقبال به صوب دار السلطنه هرات در حرکت آمده در نوزدهم ذی الحجه سال مذکور به مقصد رسید. و امیر خان به قاعده مستمره در باغ شهر فرود آمده دورمیش خان در منازل امیر محمد ولی بیگ نزول نمود و این معنی نیز علاوه اطمینان خاطر امیر خان گردیده به خاطر جمع بر سریر ایالت نشست.

و بعد از چند روز خضر بیگ نامی از نزد خواجه حبیب الله وزیر دورمیش خان که حسب الفرمان قضا جریان از معسکر ظفرنشان عازم صوب خراسان شده به آن حدود رسیده بود وارد هرات گردیده به خان عالی شان از خواجه مشار الیه پیغام رسانید که احکام جهان مطاع لازم الاتباع در باب مؤاخذه وزراء و مقربان امیر خان به سبب قتل امیر محمد عز صدور یافته اگر نواب خانی صلاح داند احکام مذکوره را به نظر امیر خان رساند. دورمیش خان حکم به اخفای آن نموده فرمود که من نمی‌خواهم که از قبل من اذیتی به امیر خان رسد. و چون فرستاده بازگشت روز دیگر جناب دستوری متوجه هرات گردید.

در عرض راه به امیر خان رسیده خان مشار الیه از روی اعراض و اعتراض از وی پرسید که من نسبت به خواجه شاه حسین چه بد کرده‌ام که دست از آزار و اضرار من برنمی‌دارد؟ خواجه در جواب گفت که شما بی‌تقریب به قتل سیدی چنان که می‌دانید اقدام نمودید و خواجه شاه حسین از محبان آن خاندان است. چون امیر خان جواب خود را شنید روی از خواجه تافته به منزل خود شتافت و خواجه وارد دار السلطنه هرات گردیده حکم همایون را که در باب ایالت دورمیش خان عز صدور یافته بود به نظر وی رسانید و امیر خان چون دید که کارش به کجا رسید از راه اضطرار در سیوم شهر صفر سنه ثمان و عشرین و تسع مائه در رکاب شاهزاده عالی جناب متوجه درگاه

خلد برین، متن، ص: ۲۹۴

آسمان جاه گردید و موکب همایون شاهزاده در نواحی قریه ساق سلمان منزل گزیده بعد از انقضای سه روز از آنجا کوچ بر کوچ روان و در عرض راه امیر خان به حکم مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ «۱» به مرض وجع مفاصل گرفتار شد و شدت وجع، قوت سواری از وی گرفته به پایمردی محفه قطع مسافت می‌نمود تا رایت ظفر آیت آن حضرت به حدود آذربایجان رسید.

و چون اعاظم امراء و ارکان دولت ابد مدت مژده قرب ورود شاهزاده گردون منزلت را شنیدند از سر قدم ساخته متوجه استقبال آن حضرت گردیدند و بعد از ادراک شرف پای‌بوس در بعضی از ییلاقات آذربایجان، گوهر رخشان را به دریای بی‌کران رسانیدند و شهریار دریا دل به ورود جگر گوشه ارجمند و فرزند سعادتمند خوشدل و خرسند گردیده بزم عشرت و شادمانی فرو چید و بقیه فصل تابستان را در ییلاقات مذکور به عیش و نشاط گذرانیده چون باد خزان آغاز خنکی نمود شهریار به استحقاق متوجه دار السلطنه تبریز گردید.

اما امیر خان همچنان مریض و ناتوان در موکب ظفرنشان روزگار می‌گذرانید تا در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان بساط زندگانی در نوشته متوجه سفر ناگزیر گردید.

اما دورمیش خان به معاونت رای رزین دستور کاردان در صدد آبادانی ولایت خراسان درآمده قری و مزارع ویران را مزروع و آبادان ساخت و به اشارت وافی بشارت شهریار جهان و جهانیان رایت اقتدار زینل خان را به تفویض ایالت استراباد به ذروه چرخ برین افراخت و زین الدین سلطان را به حکومت نیشابور و اسفرایین تعیین و احمد سلطان افشار را به حکومت فراه مسند نشین فرمود، و احمد بیگ را که از اعاظم امرای وی بود به التماس قدوم شاهزاده مظفر لوا سام میرزا و عرض بعضی از مهام خراسان به درگاه عرش-

(۱)- سوره نساء، آیه ۱۲۳.

خلد برین، متن، ص: ۲۹۵

اشتباه فرستاده رایت ظفر آیت شاهزاده والا گهر به دستوری خاقان عدالت گستر و التماس [شهریار] رعیت پرور روی به آن کشور نهاد و در سیوم ماه مبارک رمضان به دار السلطنه هرات رسیده دیده منتظران را به غبار سم سمند جهان فرسا روشن گردانید.

گفتار در ذکر واقعه پرشور و شین قتل میرزا شاه حسین و وقایعی که در سال ارتحال وی روی نمود

رسمی است دیرین که چون به یاوری بخت بلند و طالع ارجمند، سعادتمندی را ارتقا بر مدارج جاه و جلال به حد کمال رسد و اسباب حصول امانی و آمالش به اعلی درجه حصول پیوندد روزگار تنگ- چشم در صدد استرداد داده خویش درآمده به شعله رشک و حسد، دود از دودمانش برآورد. مصدق این مقال صورت حال شهادت مآل اورنگ‌آرای سریر جاه و جلال میرزا شاه حسین اصفهانی است که در عنفوان جوانی و آغاز اهتزاز ازاهیر زندگانی در دار السلطنه اصفهان به امر بنائی و شغل معماری قیام می‌نمود و چون به دستگیری بخت بلند بر مدارج ترقیات گوناگون صعود نمود نخستین پله سلم اعتبارات ظاهرش ارتکاب امور جزئیه مانند وزارت داروغه آنجا که ملازم دورمیش خان بود گردید و بعد از آن به تقریب خدمات شایسته منظور نظر کیمیا اثر خاقان بحر و بر پادشاه هفت کشور گردیده روز به روز از راه نیکو بندگی و جانفشانی پایه قدر و منزلتش می‌افزود تا به ذروه بلند و درجه ارجمند منصب عظیم القدر جلیل الشان وکالت شهریار زمین و زمان مرتقی گردید و فی الحقیقه مضمون مقال، مصراع: با خود آورده از آنجا نه به خود بربسته، مصدق حال این والا قدر بلند اقبال بود. چه از روزی که معمار کارخانه ایجاد و تکوین، به خشت سیمین و زرین‌ماه و مهر این رواق

خلد برین، متن، ص: ۲۹۶

نه طاق را اساس نهاده نظیر و شبیهش از مادر زمانه نزاده و مانند وی صاحب دولتی ابواب کامبخشی و کامرانی بر روی زمانه و زمانیان نگشاده. در میزان علو همتش خاک و زر با یکدیگر برابر بود و در زمان ارتقا بر مدارج جاه و جلال، هیچکس را از خزانه جود و احسان به یأس و حرمان موسوم نمی‌نمود چنانچه صلات و جوایز یک روزه آن صاحب جاه و سعادت اندوز را به شمار آوردند عقد جمعیت آن به هزار تومان پیوست.

القصه چون آفتاب جاه و جلالش به سبب حسن خدمت و نیکو- بندگی به درجه کمال رسید و آفتاب عنایت شهریار ربع مسکون را نظر به خود ذره پرور دید تکیه بر الطاف بی‌کران شاهنشاهی کرده هیچکس از امراء و ارکان دولت ابد مدت را به نظر در نمی‌آورد و تمامی ایشان را معدوم انگاشته وجودی نمی‌گذاشت و با وجود این حال در حصول و وصول مال دیوان از مؤدیان محاسبات به اقصی الغایه مبالغه می‌نمود و ابواب مدارا و مواسا در ایصال آن کمتر بر روی مؤدیان می‌گشود تا رفته رفته نایره حقد و حسد که لازمه سرشت ارباب دولت و اصحاب حشمت است در کانون ضمیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر سر به کره اثیر کشید و در انهدام بنیان قصر حیات آن بانی مبانی جلالت و شان با یکدیگر همداستان گشتند. اما میرزا شاه حسین در پناه حمایت عنایت شهریار گردون بسطت در برابر تیرباران کید دشمنان، سپر پاکی طینت بر سر کشیده از هیچکس پروائی نداشت و در حصول و وصول مال دیوان از مؤدیان دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشت، تا در زمستان سال مذکور که هوای دلگشای تبریز از غبار قرار و استقرار موکب همایون شهریار جم- اقتدار، عنبر بیز و عطرانگیز بود در صدد تشخیص محاسبات ایام تحویلداری مهتر شاهقلی صاحب جمع [۶۲] رکابخانه خاصه شریفه درآمده مبلغی گران که عبارت از هفت هزار تومان باشد باقی بر وی لازم آورد، و با آن که محصلان وجه باقی به فرموده میرزا با آن

خلد برین، متن، ص: ۲۹۷

مغرور بی‌پروا کمال مساهله و مدارا مرعی می‌داشتند شئامت ذات و ردائت صفات وی با تحریک حضرات یکجا جمع آمده آن مردود مطرود کاینات را بر آن داشت که به آستین غرور و بی‌پروائی در صدد انطفای چراغ دولت خدائی درآمده در کمین غدر منتهز فرصت می‌بود تا پیمانه گلهای بهاری از باده رنگ و بو لبریز شد و نسیم اردیبهشت، گریبان غنچه را تا دامن چاک زد.

از قضا در آن ولا پادشاه کامبخش کامروا در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الاولی بزمی چون بزم بهشت و بهار آراسته از ساقیان لاله عذار، می خوشگوار خواست، و بعد از انقضای مجلس بهشت آئین که هر یک از مجلسیان آن بزم ارم نشان از ایاغ عنایت و مرحمت شهریار آفاق، تر دماغ به وثاق خود رفتند میرزا- شاه حسین از ساغرهای مالامال شاهنشاه بلند اقبال، مستان از آن محفل خلد نشان بیرون آمده به جانب دولتسرای خود روان بود که شاهقلی رکابدار به تقریبی خود را از خدمت شهریار جم اقتدار به کنار کشیده از دنبال آن خون گرفته از مجلس همایون بیرون دوید.

و چون روز به آخر آن رسیده هر کس از دربار اقبال متوجه منزل خود گردیده بود به فراغ بال از دنبال آن نخل برومند بوستان کمال روان گردیده خنجری چون زبان مار از میان برکشید و بر شانه آن یگانه زمانه فرود آورده به جمعی از قورچیان که در آن زمان در عتبه سدره نشان حاضر بودند گفت که حکم شاه است که این خون گرفته را پاره پاره کنیم. لاجرم آن بی‌خبران نیز بنا بر آن که آن مردود بد- گهر را پیوسته در خدمت خاقان بحر و بر می‌دیدند و قتل چنان کسی را بدون فرمان فرمانفرمای جهان و جهانیان از قبیل و مقوله ممتنعات می‌شمردند به هیأت اجتماعی با تیغهای کشیده بر سر آن بسمل تیغ تسلیم دویدند و به صرصر بی‌پروائی، دفتر حیات آن یگانه زمانه را اوراق و ابتر گردانیدند.

و چون شاهقلی به تیغ مهملی آن مجموعه مکارم مخفی و جلی را از پای درآورد پیشتر از آن که خبر قتل آن جهان فضل و هنر به

خلد برین، متن، ص: ۲۹۸

مسامع جلال شهریار خورشید افسر رسد خود را به موکبی مانند باد صرصر رسانیده از تبریز راه گریز در پیش متوجه شروان گردید و متوسل به شروانشاه گردید که شاید به شفاعت وی پادشاه خطاپوش از جرم وی فراموش کند و شیخ شاه آن سراپا گناه گمراه را مصحوب مردم آگاه به درگاه پادشاه گردون بارگاه فرستاده حسب الفرمان قضا جریان در دست غلامان میرزا شاه حسین به شعله تیغ انتقام، خرمن زندگانی به باد داد. اما جمعی از قورچیان که به موافقت آن کم فرصت، تیغ جرأت آخته کار آن مجموعه اهلیت و آدمیت را ساخته بودند در روز دیگر این واقعه که صورت حال به مسامع جلال رسید معروض تیغ سیاست گردیدند. و بر حسب فرمان بدن بی‌بدیل آن جهان مردمی را نقل کربلای معلی کرده در روضه مقدسه حایریه- علی ساکنیها الف الف تحیهٔ- مدفون گردانیدند. نظم:

ذره‌ای بود به خورشید رسیدقطره‌ای بود به دریا پیوست و از جمله غرایب اتفاقات که قبل از واقعه شهادت میرزای مبرور به سه چهار روز روی نمود آن بود که قاضی عبد الرحمن ساوجی برادرزاده قاضی عیسی در عالم رؤیا مشاهده نمود که میرزای مغفور در حالتی که به آسمان عروج می‌نمود به یکبار بر زمین افتاده خرمن زندگانی را به باد فنا داد و او در خواب قرین حیرت و اضطراب بود که ناگاه شخصی در آن اثنا با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی به انجام رسیده، همین نام و کنیت تاریخ وفاتش گردید. آنگاه قاضی از خواب در آمده کلمات میرزا شاه حسین اصفهانی را به شمار درآورد و چون با آنچه در خواب با وی گفته بودند مطابق یافت حیرتش بر حیرت افزود و روز دیگر صورت واقعه را به عرض امیر جمال الدین صدر رسانیده هر دو متحیر بودند که ناگاه این واقعه روی نمود و وقوع آن ابواب حزن و ملال بر روی ارباب دانش و کمال گشود. و شعرای زمان اشعار خون چکان در مرثیه آن ممتاز جهانیان در سلک نظم کشیدند.

خلد برین، متن، ص: ۲۹۹

از آن جمله ارباب اخبار به ذکر مجملی از اشعار مرثیه خواجه ضیاء الدین میرم که محتوی بر تاریخ قتل آن یگانه زمانه است در مؤلفات خود اختصار نموده‌اند و این چند بیت از آن جمله است، نظم:

مهر سپهر لطف که از رای انورش آئینه فلک شده جام جهان نما

دریای جود شاه حسین آن که از شرف‌مثلش ندیده دیده ایام عمرها

در گلشن زمانه چو گل گشت غرق خون‌چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا

در کربلا که جنت عدن است شد مقیم‌فی جنهٔ مکرمهٔ عرضها السماء «۱»

تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست‌آمد ز غیب «شاه شهیدان کربلا» اما از قضایای این سال پر ملال یکی آن بود که بعد از ارتحال آن جهان فضل و افضال خواجه جمال الدین خواند امیر تبریزی که از تربیت کرده‌های میرزای مغفور بود منظور نظر تربیت شهریار بلند اقبال و قائم مقام آن سفر گزین جهان وصال گردید.

دیگر از وقایع که در دیار روم به وقوع انجامید آن بود که سلطان سلیمان پادشاه آن مرز و بوم بر سر کفار دیار اردوس که به کرات اظهار مخالفت وی کرده بودند لشکر کشیده بر آن دیار مستولی گردید و مولانا نیازی شاعر قصیده‌ای که از مصراع اول هر بیت، تاریخ جلوس و از مصراع ثانی فتح اردوس بیرون می‌آمد در مدح سلطان سلیمان در سلک نظم کشیده به موقف عرض رسانید و مطلع آن قصیده این است، نظم:

در اول جلوسی تو بر سرفرازی‌دویم فتح اردوس الا ای نیازی

---

(۱)- اشاره است به آیه ۲۱ از سورهٔ الحدید.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۰

گریبان چاکی و سیاه‌پوشی کلک وقایع نگار به تقریب ذکر واقعه هایله سانحه ناگوار شهریار گردون وقار و خاقان جم اقتدار انار الله- برهانه و جعل الجنهٔ مکانه

نظم:

جهان چون کمانخانه بی‌دری است‌که هر لحظه در قبضه دیگری است

گرت بال پرواز چون تیر نیست‌به این خانه رفتن ز تدبیر نیست

دو در دارد این باغ آراسته‌در و بند از این هر دو برخاسته

درآ زین در باغ و بنگر تمامز دیگر در باغ بیرون خرام خرد خرده‌دان که قافله سالار کاروان هستی و خضر طریق انیق خداجوئی و خدپرستی است آئینه بدن‌نمای هیکل انسانی را در طی نشیب و فراز مراحل زندگانی به مسافری نسبت داده که از روزی که از عدم آباد صرف و جهان بیرنگی بخت قدم به شهرستان وجود و دار الملک شهود می‌گذارد تا آن زمان که از این سرای دو در به عالم دیگر بار سفر می‌بندد در این راه پر خوف و خطر هر روزش مرحله‌ای و هر روزش منزلی و هر ساعتش مقامی و هر نفسش گامی است. از اینجاست که عقل معامله‌شناس، اساس پابرجائی و بنای دلبستگی در این رباط دو در نگذارد و شهد و شرنگ جهان پر- نیرنگ را به چیزی نشمارد. و چرا چنین نباشد که پایه قدر و منزلت نفس انسانی که قامت قابلیتش به تشریف والای لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ «۱» آراستگی دارد و از آن والاتر است که منزل عیش

---

(۱)- سوره تین، آیه ۴.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۱

و سرای تمتع او همین مرحله فانی و منزل جسمانی بود و لهذا گفته‌اند، نظم:

عرش است نشیمن تو شرمت نایدکائی و مقیم خطه خاک شوی و از شواهد این مقال صورت حال خیر مآل این پادشاه مرتضوی خصال بلند اقبال است که در اثنای طی مراحل زندگانی در شاهراه کامبخشی و کامرانی و قطع منازل جهان فانی در صراط مستقیم اقلیم‌گیری و جهانستانی در عنفوان شباب و ریعان جوانی دیده خواهش و چشم طمع از متلذات جسمانی و پادشاهی جهان فانی پوشیده با اورنگ آرایان سریر مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی الْأَرائِکِ «۱» تخت- نشین سلطنت ملک جاودان گردید و ندای فرح افزای یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً «۲» را به گوش جان شنید.

تفصیل این واقعه غم اندوز و تبیین این سانحه جگر سوز آن که بعد از انقضای فصل شتا و رسیدن ایام بهار و زمان نشو و نما پادشاه مظفر لوا به عزم صید و شکار و هوس تماشای دشت و کهسار از دار السلطنه تبریز عنان سمند سبکخیز را به جانب شکی معطوف و مقرر فرمود که سپاه ظفر لوا و لشکر ظفر اثر از مقر خویش ایلخیهای «۳» آن حدود را به رسم شکار جرگه رانده در یکی از مواضع آن سرزمین جمع آورند. و چون حسب الفرمان شهریار محتشم، جرگه شکار این وحشی غزالان به هم پیوست آن حضرت بعد از نشاط و صید اسبان صحرائی عازم دار الارشاد و بعد از ادراک سعادت زیارت آباء و اجداد متوجه جانب سراب شد. و چون موکب همایون پادشاه ربع مسکون به صاین گدوکی رسید در آن مرحله غم‌افزا مزاج کثیر- الابتهاج آن زیور آرای تخت و تاج از منهج اعتدال طبیعی منحرف

---

(۱)- سوره کهف، آیه ۳۱ و سوره انسان، آیه ۱۳.

(۲)- سوره فجر، آیه ۲۸.

(۳)- ایلخی- رمه اسب، چارپایانی که آنها را در صحرا برای چرا رها کنند (معین).

خلد برین، متن، ص: ۳۰۲

گردید و عرض مرض بر جوهر ذات ملکی ملکات آن حضرت مستولی گشته کار از معالجه و مداوا در گذشت، و هر چند اطبای حذاقت پیشه و حکمای مسیحا اندیشه در ازاله مرض و تقویت مزاج سعی نمودند فایده نداد و ساعت به ساعت مزاج، ضعیف [۶۳] می‌شد و ضعف قوت می‌گرفت تا در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب سنه ثلثین و تسع مائه آفتاب اوج اقبال از برج عظمت و جلال روی به مغرب زوال و نیر جهان‌افروز سپهر اقلیم‌گیری و جهانستانی از اوج کمال به سرحد غروب نقل مکان نمود. از سنوح این سانحه قیامت خفته بیدار شد و هول یوم النشور پدیدار گشت. بنای صبر و طاقت جهانیان را سیلاب اضطراب به آب داد و امن و اطمینان و آرام و آسایش روی به سرحد تواری نهاد. امراء و ارکان دولت با گریبان پاره و دل صد چاک خاک بر سر کنان فریاد و فغان برآوردند و شاهزادگان، افسر شهریاری از سر انداخته گریبان شکیبائی پاره کردند. و چون دوای این درد بی‌درمان را جز نوشداروی صبر ندیدند متوجه تجهیز و تکفین بدن بی‌بدیل شهریار روی زمین گردیدند. و امیر جمال الدین استرابادی با دل بی‌قرار و دیده خون بار متصدی تغسیل و تکفین آن سفر گزین جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «۱» گردیده نعش محفوف به مغفرت آن اورنگ‌آرای سریر سلطنت را از راه تعجیل به جانب دار الارشاد اردبیل روانه گردانیدند و مانند گوهر که به دریا رسد چون به آن روضه پاک رسید در جوار آباء و اجداد بزرگوار خود مدفون گردید. نظم:

ز ویرانه عالمش بود رنج‌نهان گشت در خاک مانند گنج چون صدر این صحیفه سامی و این حدیقه گرامی به گلهای رنگارنگ مناقب و مآثر این گلدسته محامد و مفاخر به رشته تحریر دسته بسته و نقش حصول مدعا در آنجا به کام دل نشسته لاجرم کلک گوهر نگار بنا بر شائبه تکرار در این مقام از بیان آن زبان در کام

(۱)- سوره بقره، آیه ۲۵.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۳

کشید و به ذکر آنچه ارباب اخبار را از اظهار آن ناچار است مشغول گردید.

بالجمله سنین عمر گرامی این تخت‌آرای سریر نیکنامی سی و هشت سال و زمان سلطنت سعادت مدتش بیست و چهار سال بود. قلمرو همایونش در حین ارتحال به جوار رحمت ذو الجلال، مملکت عراق عجم و عراق عرب و آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان و خوزستان و پیش از آن ولایت ارزنجان و دیار بکر نیز در زیر نگین این خسرو عدالت آئین بود. و با آن که از اقطار آفاق هر ساله حاصل بحر و کان به گنجوران خزاین دولتش می‌رسید بنا بر آن که به هنگام بخشش، ابری بود گوهر بار و زر و سیم در پیش کف کریمش چون خاک بی‌مقدار و بی‌اعتبار، اکثر اوقات خزانه‌اش خالی بود و گنجهای عالم به بخشش یک روزه‌اش وفا نمی‌نمود. و در میدان رزم شیری بود عرین و هژبری خشمگین، پیوسته چون خورشید انور با تیغ و سپر یک تنه بر قلب لشکرهای گران می‌تاخت و پروین جمعیت اعداء را بنات النعش سان متفرق و پریشان می‌ساخت. در ایام اقلیم- گیری و جهانگشائی در پنج معرکه چنانچه ایمائی به آن شد تیغ گوهربار صاعقه آثار آن مؤید کامکار کاری کرد که عشر عشیر آن از رستم و اسفندیار بر نیامده بود:

نخست: با فرخ یسار پادشاه شروان در موضع جبانی.

دویم: با امیرزاده الوند در شرور نخجوان.

سیم: با سلطان مراد نامراد در آلمه قلاغی همدان.

چهارم: با شیبک خان اوزبک در نواحی مرو.

پنجم: با سلطان سلیم قیصر روم در چالدران.

به صید و شکار میل تمام داشت و اکثر اوقات روزگار فرخنده آثارش در دشت و کهسار به صید و شکار پلنگ مصروف می‌گشت، و مقرر فرموده بود که هر کس خبر از جا و مقام شیر بیاورد به جایزه اسب با زین و لجام بستاند و هر که از منزل و مأوای پلنگ، خاقان فیروز جنگ را آگهی دهد به انعام اسب بی‌زین و لگام سرافراز گردد.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۴

اما اولاد امجاد آن حضرت چهار و بنیان قصر سلطنت والا به این چهار ارکان مشید و پایدار بود:

اول: قائم مقام و نایب مناب آن جناب نواب خاقان جنت مکان شاه طهماسب.

دویم: شاهزاده مظفر لوا سام میرزا.

سیم: قدر گوهر خودناشناس شاهزاده القاص که از راه گمراهی قدم در طریق بیراهه روی و تباهی نهاد.

چهارم: بهرام میرزا.

و بنات مکرمات آن خاقان ستوده صفات پنج بوده است:

اول: پردگی حریم حرمت خانش خانم.

دویم: گرامی گوهر درج سلطنت و فروزان اختر برج خلافت پریخان خانم.

سیوم: مهد علیا سلطانم که به «مهین بانو» موسوم بود.

چهارم: خدر معلی فرنگیس خانم.

پنجم: دری آسمان جلالت شاه زینب خانم.

و چون در ذکر بعضی از اولاد امجاد که در مهد رضاع و عهد صبی جان فدای پدر بزرگوار کرده‌اند چندان فایده نیست به ذکر اسامی ایشان جرأت ننمود.

اکنون وقت آن است که به مقتضای وعده‌ای که در صدر این حدیقه خلد آئین تبیین آن شده به ذکر مشاهیر سادات عظام و فحول علمای کرام و شعراء و ارباب کمال پردازد و بعد از انجام حال این طایفه کرام، صحایف بیان را به تحریر حدیقه دویم که محتوی بر مجاری حالات زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان است گوهربار سازد. و من الله الاعانهٔ و التوفیق.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۵

گفتار در ذکر طایفه‌ای از مشاهیر سادات عالی درجات و علمای اعلام و فضلای کرام و شعرای فصاحت پیشه و منشیان بلاغت اندیشه که بعضی از ایشان در زمان سلاطین آق‌قوینلو قدم به ذروه دانش و بینش نهاده جمعی دیگر در عهد سلطنت روز افزون ابد مقرون، ابواب اکتساب فضل و کمال بر روی اهل روزگار گشاده‌اند

اشاره

از جمله اعاظم سادات عالی درجات و فضلای منیع البرکات امیر صدر الدین محمد الحسینی است که در دار العلم شیراز از جمیع علمای دانشور و فضلای افادت اثر به جودت ذهن و دقت طبع، مستثنی و ممتاز بود. آن سرور، گوهر بحر پرشور امیر غیاث الدین منصور است که از اجله سادات عالی درجات فارس بوده و پیوسته ابواب دانش و کمال بر روی ارباب فضل و افضال می‌گشوده.

و امیر صدر الدین محمد در بدایت حال در حلقه درس مولانا قوام الدین کلباری حاضر می‌شد و چون بر مدارج کمال دانش مرتقی گردید و در تمامی فنون متداوله به درجه کمال رسید در محروسه شیراز به بنای مدرسه وسیع رفیع پرداخته در آنجا هنگامه درس و افاده را گرم ساخت. از جمله نتایج قلم افادت رقمش حاشیه اجد و حاشیه جدید تجرید، و اثبات واجب، و حاشیه مطالع، و حاشیه شمسیه، و رساله در تحقیق علم، در دوازدهم شهر رمضان سنه ثلث و تسع مائه از مجلس افاده رخت اقامت به جهان جاودان کشید. مدت عمر عزیزش هفتاد و پنج سال بود.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۶

مولانا جلال الدین محمد دوانی:

در جهان فضل و افضال آفتابی بود در اوج کمال و در عالم دانش و کمال دریائی از گوهر مالامال. تبحرش در علوم معقول و منقول بر غواصان لئالی معارف معلوم، و تقدمش بر مسندنشینان بزم ارم نشان علم و ایقان چون تقدم ماه و مهر بر سایر نجوم. در مباحث فروع و اصول بر جمیع علمای عالم و تمامی فضلای بنی آدم فایق و در تحقیق مسائل و تنقیح رسائل و توضیح براهین متقدمین و تبیین دلایل متأخرین گنجور گنجینه دقایق.

جناب مولوی خلف ارجمند مولانا سعد الدین اسعد است که در عهد خود از جمله دانشمندان جهان و فضلای دوران بود و در قریه دوان که از اعمال کازرون است به امر قضای آنجا قیام می‌نمود. در بدایت حال فرزند ارجمند در ملازمت والد سعادتمند به تحصیل کمال اشتغال داشت و چون پایه فضل و حالش مرتبه کمال یافت از قریه دوان به دار العلم شیراز شتافت و از در استفاده به مجلس درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال که در آن زمان از شاگردان محقق شریف به وفور علم و دانش از ابنای زمان ممتاز بودند درآمد و به اکتساب انواع علوم از معقول و منقول مشغول گردید و مطالعه و مباحثه بسیاری از متداولات را در مجلس درس مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد به پایان رسانید. و به هنگام اکتساب علم حدیث، خدمت شیخ صفی الدین ایجی را که سیدی دانشمند بود اختیار نموده در مجلس درس وی به اعلی مدارج ترقیات صعود

فرمود.

بالجمله آن عارف معارف ربانی در عهد شباب و ایام جوانی خود را به صدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهانشاه از سلاطین قراقوینلو مشغول کرده بود و چون پایه قدر خود را از آن والاتر می‌شمرد که اوقات فرخنده ساعات را به این قسم خدمات مصروف گرداند از آن منصب استعفا نموده به تدریس مدرسه بیگم که در آن

خلد برین، متن، ص: ۳۰۷

ایام به «دار الایتام» معروف بود اشتغال فرمود. چون نوبت سلطنت به سلاطین آق‌قوینلو رسید منصب قضای فارس من حیث الاستقلال به آن بحر گوهر خیز کمال تفویض یافت و بعد از آن که احمد پادشاه به امداد قیصر روم بر ولایت ایران مستولی گردید پایه قدر تعظیم و احترام جناب مولوی را به اعلی درجه کمال رسانید. و سلطان محمد- پادشاه روم نیز به کرات آن ستوده صفات را به اهدای تحف و هدایا خوشوقت و مسرور می‌گردانید. و چون قاسم بیک پرناک به حکومت فارس از خاک بی‌اعتباری برخاست بنا بر بغض و عداوت احمد پادشاه، آن دانش‌آموز آگاه را در مقام مصادره و بازخواست درآورده مالی خطیر از آن جناب بستد و چون از آن بلیه نجات یافت به جانب لار و جرون شتافت. و چون ابو الفتح بیک برادرزاده حاجی بیک بایندر از کرمان لشکر به فارس کشیده بر شیراز مستولی گردید و از آنجا عزیمت کازرون نمود جناب مولوی متوجه کازرون و در قول آبگینه [۶۴] به اردوی ابو الفتح بیک ملحق گردید و تعظیم و احترام بیش از پیش یافته در همان چند روز در ماه مبارک رجب سال نهصد و هشت به مرض اسهال به جهان جاودان شتافت و نعش آن جناب را به قریه دوان نقل نموده در جوار شیخ علی دوانی مدفون ساختند. مدت عمر عزیزش هفتاد و هشت سال بود.

از جمله مصنفاتش که در اواسط ایام زندگانی به تألیف آن پرداخت حاشیه قدیم بر شرح تجرید مولانا علی قوشچی است که چون به نظر شارح مذکور رسید از روی انصاف زبان به تعریف آن گویا گردانید. و سایر تصانیفش جدید و حاشیه اجد و شرح هیاکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول، و حاشیه مطالع در منطق، و اثبات واجب قدیم و جدید، و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری رقم‌زده کلک بلاغت نموده، و حاشیه شمسیه، و حاشیه انوار شافعیه، و رساله زوراء که در روضه منوره متبرکه سدره مرتبه عرش درجه امام المتقین و سید الوصیین امیر المؤمنین- سلام الله علیه و آله الی یوم الدین- در برابر ضریح نورانی آن کعبه آمال و امانی برپا

خلد برین، متن، ص: ۳۰۸

ایستاده در یک روز به تصنیف آن موفق و به این مناسبت به «زوراء» موسوم گشته، و شرح رساله زوراء و حاشیه بر تهذیب منطق، و سواد العین بر حکمة العین، و حاشیه بر اشارات و مباحثات میر صدر- الدین محمد بر حاشیه قدیم و رد اعتراضات آن جناب در حاشیه جدید و اجد از آن مشهورتر است که محتاج به شرح و بیان باشد.

و از جناب مولوی دو گرامی خلف مخلف گشت که یکی را مولانا سعد الدین اسعد و دیگری را مولانا عبد الهادی می‌نامیدند. پسر بزرگتر از دانشمندان دار العلم شیراز گردیده پسر دیگر مجال تحصیل کمال نیافت.

مولانا امام الدین بایزید:

دانشمندی متبحر و با مولانا جلال الدین محمد دوانی معاصر بود و چون چراغ در پیش آفتاب پرتوی نداشت، و در زمان اقتدار یعقوب میرزا در شیراز روی به عالم آخرت گذاشت.

مولانا شرف الدین علی سیفکی:

در عهـد خود از اجله علمای اعلام و فضـلای کرام بود. در مجلس درس مولانا محیی الدین کوشـکناری و مولانا قوام الدین کلباری به اسـتفاده قیام می‌نمود. تفسیر آیات احکام، و شـروح محرره، و شـرح ارشاد، و حاشـیه تیسـیره شافعیه از مصـنفات آن عالم سـتوده صفات است. و چون هنگام رحیل رسید در هرموز سنه سبع و تسع مائه متوجه سفر آخرت گردید.

از مولانا نیز دو گرامی خلف مخلف گشت: مولانا مرشد الدین عبد الله که در اواخر ایام دولت خاقان منصور سـلطان حسین میرزا از شیراز به هرات رفته در آنجا به منصب تـدریس سـرافراز شـد. و مولانا صـدر الدین محمد که به جهت انجام بعضـی از مهام به اتفاق نجم ثانی به ماوراء النهر شتافته در معرکه غجدوان فرمان یافت.

خلد برین، متن، ص: ۳۰۹

امیر حبیب الله:

از احفاد امیر شـریف الدین علی جرجانی و برادرزاده سـید شـریف الدین علی صدر است که در معرکه چالدران به عز شـهادت فایز شد.

و امیر حبیب الله مـذکور در عهـد خود به علو شـان و شـرف دودمـان از سـایر سادات مملکت فارس ممتاز و به منصب قضای شـیراز سرافراز بود. مآل حال و تاریخ انتقال وی معلوم نشد.

سید رضی الدین مرتضی بن سید شریف:

به قـدم دودمان و شـرف خاندان، یگانه زمان خود بود و در تحصـیل اسـباب دانش و کمال، عمر عزیزش به هفتاد سال رسـید. چون هنگام سفر ناگزیر پیش آمد در سنه تسع مائه متوجه جهان جاودان گردید.

محمد بن خاوند شاه بلخی مشهور به «امیر خواند»:

مورخ و صاحب تاریخ روضهٔ الصفا، از اجله ارباب سیر و اعاظم اصحاب خبر، و در عهد سطت خاقان منصور، منظور نظر تربیت امیر علیشیر بود. در دویم ذی القعده سنه ثلث و تسع مائه به جهان باقی انتقال نمود.

ملا میر حسین معمائی:

در فن معما یگانه روزگار خود و در عهد خاقان منصور، منظور نظر تربیت امیر مذکور بود. در سـنه اربع و تسع مائه به مرض اسـهال درگـذشت و «نـور رحمت» تاریـخ وفـاتش گشت. از جمله تصـانیفش رسـاله‌ای است در فن معمـا که دسـتور العمـل مهره این فن و سرمشق نگارندگان بدایع این نوع سخن است.

قاضی میر حسین میبدی یزدی:

در سلک افاضل علمای عراق انتظام داشت. از جمله مصنفاتش

خلد برین، متن، ص: ۳۱۰

شرح دیـوان معجز بیـان امیر مؤمنـان و پیشـوای متقیـان و قافله‌سالاـر سـفیدرویان- علیه سـلام الله الملـک المنـان- و شـرح هـدایه در حکمت، و حاشیه شمسیه در منطق، و شرح حکمهٔ العین، و حاشیه طوالع در کلام، و شرح کافیه، و رساله در فن معما.

از غرایب امور آن که بـا وجود وفور علم و دانش به تسـنن مشـهور بود لاـجرم در سـنه تسع و تسع مـائه به فرمـان قهرمان قهر، خاقان

سکندر شان مؤاخذ گشته به یاران و دوستان خود پیوست.

مولانا حسین واعظ سبزواری:

در علم انشاء و نجوم بلکه در سایر علوم سرآمد روزگار خود بود. مشهور است که نوبتی از راه اضطرار بنا بر تقلب روزگار و تصاریف لیل و نهار جناب واعظ الانام به کام و ناکام از سبزوار سفر هرات پیش گرفت و رعایت و مراقبت سزاوار از امیر علیشیر دیده بعد از مدتی به دیار خود بازگشت. سبزواریان اندیشیدند که مبادا جناب مولوی در مدت غیبت به مذهب اهل سنت رغبت کرده باشد لاجرم با یکدیگر مقرر کردند که در حینی که مولوی بر فراز منبر برآمده به موعظه مشغول گردد در صدد تحقیق عقیده وی درآیند و منتظر بودند تا مجلس وعظ مولوی در جمعه‌ای از جمعات منعقد گردید و خلق سبزوار به جهت تحقیق این مقدمه خود را به مسجد کشیدند و چون مولانا به موعظه مشغول شد پیری کهنسال از ارباب فضل و کمال از میان مردمان بر پای خاست و به آواز بلند از مولوی پرسید که جبرئیل امین چند نوبت بر امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد؟ مولانا بدون تفرقه و اضطراب جواب داد که صد و چهل هزار بار. پیر سؤال فرمود که مولوی را در این باب سندی هست؟ مولانا فرمود که سندی بهتر از حدیث صحیح «انا مدینهٔ العلم و علی بابها» می‌خواهید؟ چه به تحقیق پیوسته که جبرئیل امین- علیه السلام- هفتاد هزار بار بر جناب رسالت مآب- صلی الله علیه و آله- نازل شده و چون چنین باشد در هر آمد و رفت به مقتضای وَ أْتُوا الْبُيُوتَ

خلد برین، متن، ص: ۳۱۱

مِنْ أَبْوابِها «۱» دو بار به در خانه علم نازل شده خواهد بود. و به این جواب صواب، سبزواریان خاطر از صحت عقیده جناب مولوی مطمئن ساختند.

بالجمله خدمتش در سال نهصد و ده به بهشت جاویدان نقل مکان نموده ابواب سعادت باقی بر روی خود گشود. لئالی متلالی تصانیفش که بعد از وی زیور گوش و گردن روزگار گردیده نخست جواهر التفسیر است که گوهری به آن حسن و بها از درج تبحر هیچیک از علماء بر بساط ظهور جلوه‌نما نگشته. دیگر از مصنفاتش روضهٔ الشهداست که مثوبات تألیف آن از برای مولانا ذخیره روز جزاست. سایر مصنفاتش اختیارات، مصابیح القلوب، مخزن الانشاء، انوار سهیلی، و اخلاق محسنی است.

مولانا بنائی

از شعرای آن ایام بود و شیر علی نام داشت و در علم موسیقی و تصوف خود را یگانه زمانه می‌انگاشت. در زمان سلطان حسین میرزا از امیر علیشیر رنجیده به آذربایجان رفت و مدتی با سلطان یعقوب به سرآورده باز به خراسان بازگشت و بدخوئیها دیگر باره مولانا را بر سر خشم بیجا آورده در این بار به صوب سمرقند بار سفر بست و به سلطانعلی میرزای بن سلطان احمد میرزای بن میرزا سلطان ابو- سعید پیوسته هرویان را به زبان ایشان هجو نمود که این دو سه بیت از آن جمله است، نظم:

چونه هال و هوال تو لله جان‌خشی و نیکی میشی مرد کلان

چونه مخشولی تو آقه و میرچونکه هالت تو خواجه‌جان

تو به چوگان خط خهی بردن‌آقبت کوی حسن از میدان و چون شیبک خان بر سمرقند استیلا یافت به مصدوقه مصراع:

می‌رود چون کفش کج در پای کج، بنائی انیس مجلس خاص و مونس

---

(۱)- سوره بقره، آیه ۱۸۹.

خلد برین، متن، ص: ۳۱۲

بزم اختصاص وی گردید و بعد از قتل شیبک خان با تیمور سلطان پسر او به سر می‌برد تا در سنه ثمان عشر و تسع مائه که امیر نجم ثانی حکم به قتل عام قرشی نمود بنای حیات مولانا بنائی نیز به آب تیغ درخشان غازیان با خاک یکسان شد. در اواخر ایام حیات، تتبع دیوان بلبل دستان سرای شیراز خواجه حافظ می‌نمود و «حالی» تخلص می کرد.

مولانا سلطانعلی مشهدی:

از مشاهیر خوشنویسان زمان خود بود و حسن خط را در نستعلیق به جائی رسانید که دست هیچیک از خوشنویسان زمان به آن نرسید. با آن که خواجه میر علی تبریزی که از خط نسخ و تعلیق به اختراع خط نستعلیق پرداخت و گنجینه روزگار را به این لئالی غلطان و جواهر آبدار، مخزن درر شاهوار ساخت کاری که این استاد نادره کار کرد از دست وی برنیامد و هر چند در قلمرو خط میر بود به سلطان نرسید و نسبت خط مولانا جعفر و مولانا اظهر که به کلک گوهربار، رقم نسخ بر خط خوشنویسان روزگار کشیده بودند نظر به خط سراپا گوهر مولانا سلطانعلی حکم قطره به دریا و ذره به خورشید جهان‌آرا داشت.

گویند که در قدیم خط نبوده و طهمورث دیو بند ابداع آن نموده و به تلاحق افکار و مرور دهور، خطوط مختلفه به هم رسیده و هر یک از آنها به نامی به این تفصیل مشهور گردیده: عبری، بربری، اندلسی، چینی، قبطی، یونانی، حمیری، سریانی، رومی، کوفی، معقلی، [۶۵] هندی، فارسی. و از جمله خطوط سبعه که ثلث و نسخ و توقیع و رقاع و محقق و ریحان و تعلیق است خط ثلث و نسخ را در سیصد و ده هلالی ابن مقله که وزیر مقتدر و قاهر و راضی خلفای عباسی بود اختراع نمود و به شرحی که در روضه سیوم سبق ذکر یافت چون راضی بالله به قطع ید ابن مقله پرداخته دست او را از وزارت خود کوتاه کرد دختر وی به تعلیم پدر از

خلد برین، متن، ص: ۳۱۳

دیگران بهتر نوشت و بعد از آن علی بن بواع به اختراع محقق و ریحان پرداخته خواجه یاقوت غلام مستعصم عباسی خطوط سبعه را مکمل ساخت و شش تن از شاگردان وی، علم امتیاز در این فن افراخته خود را به استادی مشهور جهان ساختند: اول شیخزاده سهروردی که در بغداد می‌بود. دویم: ارغون کابلی که مولدش عراق عجم و مسکنش بغداد بود. سیوم: محمد صوفی. چهارم: مبارکشاه زرین قلم که در خدمت سلطان اویس به سر می‌برد. پنجم: نصر الله طبیب که طریق ملازمت سلطان احمد جلایر می‌سپرد. ششم: استاد یوسف مشهدی که در تبریز توطن اختیار نموده صیرفی از جمله شاگردان او بود.

اما جمعی دیگر از خوشنویسان که سرآمد ادوار و زمان بوده‌اند یکی حاجی محمد بنددوز شاگرد صیرفی است. دیگر ملا عبد الله طباخ که در خراسان می‌بود و عبد الحق سبزواری از شاگردان او است. دیگر خواجه میر علی تبریزی که واضع خط نستعلیق است.

دیگر مولانا جعفر که مولانا عبد الله ولد ملا سلطانعلی شاگرد او است. همچنین مولانا اظهر و سلطان محمد خندان و سلطان محمد نور و سلطان محمد ابریشمی و زین الدین محمود از خوشنویسان عراق و خراسان بوده‌اند.

و چون مولانا میر علی در حسن خط، قلم قط کرد رقم نسخ بر خطوط دیگران کشید. خدمتش در اوایل جوانی در پیش زین الدین محمود مشق می‌نمود و چون خط را به مرتبه کمال رسانید با مولانا سلطانعلی از در همکاری و برابری برآمد و چون شاگردان ملا-سلطانعلی دعوی وی را بر زیاده‌سری حمل می‌نمودند جناب مولوی نوبتی سه قطعه از خطوط مولانا سلطانعلی گرفته نقل نمود و اصل و نقل را با یکدیگر به نظر مولانا رسانیده مولانا ندانست که خط او کدام است و بعد از تأمل بسیار، خطوط ملا میر علی را برداشت.

از جمله شاگردان ملا میر علی، خواجه محمود سیاوشانی است که در حینی که از وی رنجیده بود به نظم این قطعه دلی خالی نموده.

نظم:

خواجه محمود اگرچه یک چندی‌بود شاگرد این فقیر حقیر

خلد برین، متن، ص: ۳۱۴ بهر تعلیم او دلم خون شدتا خطش یافت صورت تحریر

در حق او نرفت تقصیری‌لیک او هم نمی‌کند تقصیر

هر چه خود می‌نویسد از بد و نیک‌جمله را می‌کند به نام فقیر جناب استاد الکتاب در اواخر عمر به بخارا شتافته از عبد العزیز سلطان ولد عبیدخان رعایت بی‌نهایت دیده در آن ولایت فرمان یافت.

دیگر از خوشنویسان آن زمان خواجه سید احمد مشهدی-

شاگرد ملا میر علی- و قاسم شادیشاه و مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود و مولانا دوست هراتی و مولانا رستمعلی خواهر- زاده استاد بهزاد و حافظ باباخان تربتی بوده‌اند. و مولانا مالک قزوینی سرآمد خوشنویسان زمان خاقان جنت مکان بود و جمیع خطها را خوب می‌نوشت.

بالجمله مولانا سلطانعلی که به تقریب گزارش «۱» حال وی سخن به درازا کشید در سنه تسع عشر و تسع مائه متوجه عالم باقی گردید.

امیر اسماعیل شنب غازانی:

جامع فضایل و کمالات روحانی و نفسانی بود. در بدایت حال و ایام جوانی از مولانا علی قوشچی استفاده می‌نمود و بعد از رفتن مولانا به دیار روم به شیراز رفته در سلک تلامذه عالم ربانی مولانا جلال الدین محمد دوانی منسلک گردید و چون مدت عمرش به شصت و نه سال رسید در سال مذکور رخت اقامت به عالم باقی کشید. از جمله مصنفاتش شرحی است بر فصوص الحکم.

جامع کمالات انفسی و آفاقی امیر عبد الباقی از احفاد عالم ربانی شاه نور الدین نعمهٔ الله کرمانی بود و در انشاء و حسن نگارش نثر، گوی تفوق و رجحان از ابنای زمان می‌ربود. در اوایل زمان فرخنده نشان خاقان سکندرشان به منصب صدارت، شرف امتیاز داشت و چون حسن خدمتش بر خاقان دانشور پرور ظاهر گردید زمام

---

(۱)- در اصل: «گذارش».

خلد برین، متن، ص: ۳۱۵

حل و عقد و قبض و بسط امور ملکی و مالی را در قبضه اقتدار آن یگانه روزگار گذاشت و چون روزگارش به سر رسید در سال نهصد و بیست در معرکه چالدران چنانچه ایمائی به آن شد به عز شهادت فایز گردید.

ملک نجم الدین محمود دیلمی:

از اکابر زاده‌های خطه خلد قرین دار السلطنه قزوین بود. بعد از آن که مدتها وزارت یعقوب پادشاه کرده بود به منصب جلیل- الاعتبار وزارت خاقان سکندر شان سرافراز گردیده هم در سال مذکور از دار ملال به جهان وصال ارتحال نمود.

امیر سید شریف شیرازی:

از اجله سادات عالی درجات آن دیار و از جمله نبایر میر سید شریف علامه بود. منصب صدارت خاقان سکندرشان چندین سال به وی اختصاص داشت و در اعلای معالم مذهب حق جعفری دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشت تا رفته رفته به حسن اهتمام آن سید عالی مقام، دین مبین و مذهب تشیع رواج و رونق تمام یافت. و جناب سیادت مآب نیز در معرکه چالدران همسفر دیگران گردیده به عز

شهادت رسید.

خواجه آصفی:

چهره‌گشای عرایس افکار ابکار و ناظم مناظم اشعار آبدار بود.

خدمتش گرامی خلف خواجه نعمهٔ الله قهستانی است که در عهد میرزا سلطان ابو سعید به وزارت آن حضرت قیام می‌نمود. جناب آصفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسع مائه دیوان حیات را به شیرازه اختتام رسانیده متوجه جهان جاودان گردید.

سالکان طریق آگهی را هادی مولانا نظام الدین استرابادی دریای پرشور حقیقت را گرامی گوهر و آسمان والاشان علم و عرفان را فروزان اختر و از جمله مداحان ممدوح سوره مبارکه (هل اتی علیه-

خلد برین، متن، ص: ۳۱۶

من التحیات ازکاها) بود. چون روزگارش به پایان رسید در سال مذکور متوجه سفر آخرت گردید.

مشهور است که در نظم هر یک از قصاید غرا که موشح به نام نامی آن حضرت می‌ساخت صله و جایزه آن قصیده از عالم غیب به وی می‌رسید. چون قصیده مشهوره معروفه به «چرخیات» را در مدح آن قبله مآرب و کعبه حاجات به اتمام رسانید پیشتر از آن که صله آن را دریابد روزگارش به انجام رسید. و چون حال امثال این طایفه در دار ملال بر جهانیان ظاهر می‌باشد مادر وی که زالی کهنسال بود در تجهیز و تکفین مولوی عاجز مانده بود که مقارن آن صدای در برآمد و شخصی آواز داد که عزیزی هدیه جهت مولانا فرستاده کسی بیاید و آن را برگیرد. چون مادر جناب مولوی به پشت درآمد که صورت حال بازدارند آن شخص خرقه سربسته به وی سپرد که این اسباب دفن مولاناست که عزیزی به رسم تحفه فرستاده و چون مادر مولوی خواست که نام آن عزیز را از آن شخص بپرسد کسی را ندید و بر وی ظاهر شد که آن هدیه از عالم غیب به ازای صله قصیده مذکوره رسیده آنگاه به تجهیز و تکفین گرامی فرزند پرداخته خاطر از مهم وی فارغ ساخت.

بالجمله بجز از دیوان قصاید او نظم بلقیس و سلیمان نیز از جمله بدایع اشعار آبدار اوست.

مولانا ریاضی ساوجی:

از جمله شعرای آن زمان، و وقایع زمان دولت سلطان حسین میرزا را در سلک نظم کشیده بود. چون سنین عمرش از هشتاد متجاوز گردید او نیز در همین سال رخت اقامت به جهان جاودان کشید.

مولانا عبد الله مروارید:

در نظم لئالی اشعار آبدار، یگانه روزگار خود بود. در بدایت حال و عنفوان شباب ملازمت سلطان حسین میرزا اختیار نموده بر

خلد برین، متن، ص: ۳۱۷

مدارج ترقیات صعود می‌فرمود تا به پایه والای صدارت رسید و از آنجا نیز گام اهتمام فراتر نهاده در سلک امرای عظام منخرط گردید و بر فرامین و مناشیر به جای میر علیشیر مهر زد و بعد از ارتحال میرزا، مولانا کنج انزوا اختیار نموده به خوشدلی روزگار می- گذرانید تا در سنه اثنی و عشرین و تسع مائه متوجه سرای باقی گردید. مؤلفاتش بدین تفصیل است: تاریخ شاهی، دیوان قصاید و غزلیات، خسرو شیرین، تاریخ منظوم، منشآت.

خواجه مولانای اصفهانی:

از مشاهیر متعصبان اهل سنت و جماعت بود. چون آفتاب دولت مذهب حق جعفری از مطلع سعادت طالع شد و خورشید عالم‌تاب اوج شهریاری به تیغ جهانگشای، زنگ‌زدای مذهب باطله گردید مولانا را در وطن مألوف مجال اقامت نمانده خود را به هرات رسانید و در زمان استیلای شیبک خان بر خراسان ملازمت وی اختیار نموده پیوسته به مقتضای ویل لمن کفرهٔ نمرود به واسطه اظهار عداوت اهل بیت، مطعون خان بود تا در بخارا در پنجم جمادی الاولی سنه سبع و عشرین و تسع مائه میل ملاقات پیشوایان طریقه خود نمود. از جمله مؤلفاتش تاریخی است موسوم به عالم‌آرا.

مولانا عبد الله هاتفی:

از جمله شعرای زمان دولت سلطان حسین میرزا و خواهرزاده ملا جامی بود. او نیز در محرم این سال بدرود جهان گذران نمود. از جمله منظوماتش: خسرو شیرین، لیلی [و] مجنون، هفت منظر، تیمورنامه، شاهنامه مشتمل بر وقایع زمان [۶۶] خاقان سکندرشان.

خواجه جلال الدین خواند امیر تبریزی:

بعد از میرزا شاه حسین به منصب وزارت خاقان سکندر شان سرافراز گردیده در روزی که به این پایه والا رسید این رباعی بر

خلد برین، متن، ص: ۳۱۸

زبان گذرانید، رباعیه:

ای نور دو دیده جهان افروزم‌رفتی تو و چون شب سیه شد روزم

گویا من و تو دو شمع بودیم به هم‌کایام ترا بکشت و من می‌سوزم و تا اورنگ سلطنت جاودان به جلوس همایون نواب خاقان سکندرشان همدوش آسمان بود خدمتش من حیث الاستقلال بر مسند وزارت تمکن داشت. عاقبت در عهد خجسته خاقان جنت مکان در میان او و دیو سلطان روملو که امیر الامراء بود غبار نقاری ارتفاع یافته به شعله غدر و اقتدار امیر سراپا تزویر، خرمن زندگانی آن وزیر صایب تدبیر به باد فنا رفت. گویند که چون خواستند که خدمتش را در بوریا پیچیده بسوزانند این بیت را مناسب حال خود می‌خواند، نظم:

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش‌کسی کاو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد

مولانا اهلی شیرازی:

وحشی غزالان صحرای خیال را صیاد و در فنون سخنسرائی به وفور مهارت استاد بود. جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی و مثنوی سحر حلال جناب مولوی بر اثبات این مدعا حکم دو شاهد عدل دارند. در دار العلم شیراز بار سفر از سرای مجاز بر بست و سال انتقالش معلوم نگشت.

سید نعمهٔ الله ثانی:

از سادات عالی درجات و به کرایم ذات و محامد صفات در عهد خود ممتاز بود. خدمتش از اولاد عظام شاه نعمهٔ الله ولی است که در عهد خود یگانه زمان و قطب فلک علم و عرفان بود. در دار الامان کرمان رخت به جهان جاودان کشید و سال ارتحال آن سید ستوده خصال نیز معلوم نگردید.

خلد برین، متن، ص: ۳۱۹

امیر غیاث الدین محمد:

از جمله سادات دار السلطنه اصفهان، به علو نسب و سمو حسب و کثرت مکنت و ثروت ممتاز و مستثنی بود. در اوایل طلوع نیر جهان افروز دولت خاقان سکندر شان به بعضی از امور ناشایست متهم و مؤاخذ گردیده دست قضا منشور حیاتش در نوردید. خدمتش والد ماجد میرمیران است که از جمله سادات عالی درجات اصفهان بوده.

مولانا ضیاء:

از معاصرین یعقوب میرزا بود. در عنفوان شباب در طلب دانش و کمال و تحصیل فضل و حال از تبریز عزم دار السلطنه هرات نمود و بعد از چند گاه که در پناه عاطفت امیر علیشیر به سر برد دیگر- باره به هوای وطن مألوف در تبریز بار اقامت گشود. بالجمله به حقارت جثه و لطف طبع متصف بود و این مطلع از جمله اشعار اوست، نظم:

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با اورقیبان جمله بگریزند من مانم همی با او

قاضی نور الله:

خلف قاضی درویش محمد بن خواجه شکر الله وزیر و برادرزاده قاضی عیسی بود و به جودت طبع و حدت ذهن و اقسام فضایل و انواع کمالات اتصاف داشت و اشعار دلفریب و منشآت غریب بر صحیفه بیان می‌نگاشت. منصب قضای هرات در عهد حکومت امیر خان چندین سال با جناب اقضوی بود و در آن اوقات پیوسته ابواب مهمانخانه بر و احسان بر روی کافه مردمان می‌گشود. و چون وقت آن آمد که خلف ارجمند خود میر مخدوم را بر مسند قضا جانشین گرداند در اوایل شهر شعبان سنه سبع و عشرین و تسع مائه به تهیه سفر ناگزیر

خلد برین، متن، ص: ۳۲۰

پرداخته در گازرگاه هری مدفون گردید. مدت عمر عزیزش قریب به شصت سال بود.

قاضی عبد الرحمن:

برادر خرد قاضی نور الله و قریب بیست سال در زمان دولت ابد پیوند خاقان ستوده خصال اقضی القضاة دار السلطنه تبریز بود.

چون روزگارش به پایان رسید در اواخر شهور سنه تسع و عشرین و تسع مائه متوجه سفر آخرت گردید و کارکنان دولت والا به پژوهش حال بازماندگانش پرداخته ولد ارشدش قاضی شکر الله را بر مسند قضا جانشین پدر ساختند.

مولانا درویش دهکی:

از ارباب طبع معموره جنت قرین دار السلطنه قزوین بود. در بدایت حال کشکول درویشانه اهل و عیال را به امر خشت مالی از رزق حلال مالامال داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفه روزگار به یادگار می‌نگاشت. این مطلع از آن جمله است، نظم:

خواب دیدم کز هوا شاهین او صیدی ربودچون شدم بیدار مرغ دل به جای خود نبود مآل حال و سال انتقالش معلوم نگردید.

مولانا شهیدی قمی:

از جمله شعرای دار المؤمنین مذکور و به نظم اشعار هزل‌آمیز معروف و مشهور بود. این مطلع از نتایج افکار ابکار اوست، نظم:

بیا ای عشق و آتش‌زن دل افسرده ما رابه نور خویش روشن کن چراغ مرده ما را

سید جعفر:

از اجله سادات عالی گهر و ولد اکبر افتخار اولاد خیر البشر

خلد برین، متن، ص: ۳۲۱

سید محمد نوربخش و به لطف طبع و صفای ضمیر، روشناس امیر و وزیر و برنا و پیر بود. در زمان دولت سلطان حسین میرزا عازم هرات و منظور نظر التفات آن پادشاه ستوده صفات گردید و چون کارکنان آن دولت از خوان عنایت آن خاقان احسان خاصیت، قسمتی در خور قدر آن سید عالی منزلت افراز ننمودند به محقری که مقرر کرده بودند سر همت فرود نیاورده عازم عربستان گردیده در آن دیار روزگارش به پایان رسید و این مطلع از جمله اشعار آبدار اوست، نظم:

ترک من دست چو بر خنجر بیداد بردتشنه را آب زلال خضر از یاد برد

شاه قاسم نوربخش:

آن سرور نیز از جمله اولاد امجاد سید محمد نوربخش و برادر خردتر سید جعفر بود. سالها در سایه آفتاب عنایت سلطان حسین- میرزا روزگار فرخنده آثارش به عزت و اعتبار گذشت و چون آن پادشاه مستعد پرور از این سرای دو در عزم سفر کرد جناب سیادت- مآب را هوای وطن به ملک عراق آورده در ولایت ری مقیم گردانید.

و چون آفتاب عالم‌تاب دولت بی‌زوال شهریار بلند اقبال بر اقطار آفاق پرتوافکن گردید آن جناب را چنانچه شایسته و سزاوار بود به عنایت بی‌کران سربلند و به مزید انعام و اکرام خرسند گردانید و روزگار فرخنده آثارش به کام دوستان می‌گذشت تا در شهور سنه سبع عشر و تسع مائه متوجه جهان جاودان گشت. از جمله اولاد امجادش:

شاه بهاء الدوله:

به مزید علم و دانش از سایر سادات آن عهد و اوان ممتاز بود.

او نیز بعد از فوت سلطان حسین میرزا از خراسان به عراق شتافته از موايد انعام و احسان خاقان سکندرشان بهره کامل یافت و بعد از

خلد برین، متن، ص: ۳۲۲

دو سال که در کمال اعتبار روزگار گذرانید به مقتضای قضا مؤاخذ و متوجه سفر ناگزیر گردید.

مولانا امیدی:

از شعرای عهد و سخنوران زمان به جودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم چون مهر درخشان از سایر کواکب رخشان ممتاز بود.

چون خاقان سکندر شان حکومت مملکت خراسان را به خان عالی شان دورمیش خان کرامت فرمود مولانا در ملازمت وی عازم سفر خراسان شد و چند گاه در دار السلطنه هرات اوقات با برکات را با ارباب دانش و کمال گذرانیده در سال نهصد و بیست و نه قائد قضا عنان اختیار مولانا را از کفش ربوده به مبالغه و الحاح تمام از خان قدردان طلب رخصت نمود و چون به مملکت ری که وطن مألوفش بود رسید بعد از چند روز جمعی که از وی کینه دیرینه در سینه داشتند شبی با تیغهای آکنده روی به وی گذاشتند و خدمتش را به زخمهای پی در پی از میان برداشتند و روزگار بی‌مروت که پیوسته با ارباب کمال بر سر خصومت است قاتل آن بی‌گناه را نیز به دست نداد و هیچکس گرهی از این رشته سردرگم نگشاد.

و چون خامه وقایع نگار، ذکر حال جمعی از این طایفه جلیله را که ذکر ایشان در میان است بر صحیفه بیان می‌نگارد که در عهد خجسته و زمان فرخنده خاقان سکندر شان عزیمت ملک جاویدان نموده باشند بنابر این بیان حال جمعی از ایشان که ادراک زمان دولت ابد مدت خاقان جنت مکان نموده باشند در ذیل حدیقه دویم از این روضه خلد قرین تبیین خواهد یافت. ان شاء الله تعالی.

خلد برین، متن، ص: ۳۲۳

حدیقه دویم از روضه هشتم از کتاب افادت قرین خلد برین در مجاری واقعات زمان فرخنده نشان نواب خاقان جنت مکان ابو البقا شاه طهماسب انار الله برهانه و ذکر جلوس همایون آن حضرت بر تخت سلطنت جاودان

اشاره

خلد برین، متن، ص: ۳۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم [۶۷] چون به قلم اراده پادشاه علیم خبیر الذی لا وزیر له و لا مشیر و بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر بر پرنیان تقدیر، نقش‌پذیر شده بود که آفتاب جهان‌تاب دولت ابد مدت این خاندان رفیع الشان تا انقراض زمان و انقطاع دوران بر مفارق جهان و جهانیان تابان باشد، و زمان سلطنت سلاطین عدالت آئین این دودمان خلافت قرین به زمان دولت حجت پروردگار و لنگر پابرجائی سفینه دریائی روزگار علیه سلام الله مادام الفلک الدوار اتصال یابد بعد از واقعه ارتحال خاقان مرتضوی خصال که از قیام ساعت و ساعت قیام خبر می‌داد تا سر رشته نظام لیالی و ایام از هم نپاشد و سپهر بی‌مهر، بیش از این به ناخن بی‌مهری چهره خواص و عوام را نخراشد امرای عالی‌تبار و وزرای رفیع مقدار، گرامی گوهر بحر سلطنت روزافزون و نخستین ثمر نخل مثمر خلافت ابد مقرون، طهماسب میرزا را که اعز و ارشد اولاد امجاد آن پادشاه والا نژاد و گرامی درج سلطنت خداداد بود در چاشتگاه روز دوشنبه نونزدهم شهر رجب المرجب سنه ثلاثین و تسع مائه مطابق پیچی‌ئیل، مصراع:

به ساعتی که تولا کند به آن تقویم خلد برین، متن، ص: ۳۲۶

در حینی که سنین عمر مبارکش به ده سال و شش ماه و بیست و سه روز رسیده بود بر تخت جهانبانی و سریر کشور ستانی متمکن گردانیدند و طنطنه پنج نوبت سلطنت و کشورگشائی را به آوازه کوس شادی و مبارکبادی به شش جهت هفت اقلیم رسانیدند، پیشکاران دولت والا روی توجه به تزئین مجلس بهشت آئین جلوس همایون گذاشتند و در آراستن این بزم خوشدلی، افلاکیان با خاکیان دست یکی داشتند. زمانه و زمانیان را زبان و دست به تهنیت و نثار باز شد و ارکان دولت ابد مدت و امرای عظام عالی منزلت و وزرای صائب تدبیر و اکابر و اعیان پایه سریر گردون نظیر، کمر عبودیت و بندگی بسته در آن مجلس همایون، فراخور پایه و مقام خود ایستادند و نشستند و خسرو اورنگ طراز بر سریر سلطنت جاودان جلوس فرموده کافه مردمان را مشمول عواطف بی‌کران و مراحم بی- پایان خود نمود. و از جمله امرای عالی شان دیو سلطان روملو به منصب امیر الامرائی سرافراز و متصدی نظام و انتظام مهام سلطنت گردید، و قاضی جهان قزوینی که از اعاظم سادات دار السلطنه قزوین بود بعد از احراق خواجه جلال الدین محمد خواند امیر تبریزی به منصب والای نظارت دیوان اعلی رسید، و امیر قوام الدین حسین اصفهانی را در مهم عظیم القدر صدارت با امیر جلال الدین محمد استرابادی مشارکت داد، و حکومت مملکت خراسان را به دستور سابق در کف کفایت و رعیت‌پروری دورمیش خان نهاد.

و بعد از جلوس همایون این اورنگ‌آرای سریر سلطنت ربع مسکون که قائد اقبال روزگار بر هم خورده را به آرام و اطمینان رهنمون شد و گریبان جان ایرانیان از دست تفرقه و تشویش رهائی یافت شعرای بلاغت‌پیشه و بلغای فصاحت اندیشه جواهر اشعار آبدار مشعر بر ضبط تاریخ جلوس این شهریار کامکار در سلک نظم کشیدند از آن جمله تاریخ ارتحال خاقان سکندر شان است

که با جلوس همایون این شهریار عالی‌شان مطابق افتاده و هو هذا، شعر:

خلد برین، متن، ص: ۳۲۷ شاه گردون سریر اسماعیل آن که چون مهر در نقاب شده

از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ‌سایه تاریخ آفتاب شده و تاریخ جلوس همایون را چنین گفته، شعر:

طهماسب شاه عادل کز نصرت الهی‌جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی

جای پدر گرفتی کردی جهان مسخرتاریخ سلطنت شد «جای پدر گرفتی» و دیگری گفته: نظم:

شاهی که چو خورشید جهان گشت قرین‌بزدود غبار ظلم از روی زمین

تاریخ جلوس آن شه شیر کمین‌از خسرو دین طلب که شد «خسرو دین» و بنا بر وفور ظهور اخلاص و حسن اعتقاد این خاقان والا نژاد به سلطان سریر هدایت و آفتاب اوج هدایت که پیوسته به اظهار بندگی آن حضرت مفاخرت جسته خود را «بنده شاه ولایت» می‌نامیدند از اتفاقات [۶۸] حسنه تاریخ جلوس همایون «بنده شاه ولایت طهماسب» نیز به خاطر بعضی از ازکیا رسید. و چرا چنین نباشد که این شهریار گردون منزلت از پادشاهی و سلطنت و کامروائی و ابهت آنچه یافت به امداد بواطن قدس مواطن ائمه اطهار یافت و به آنچه رسید به پشتگرمی عنایت شاه ولایت به آن رسید. چه آن حضرت پادشاهی بود دین‌دار رعیت پرور و شهریاری شرع‌آرای عدالت‌گستر، مؤید به تأییدات الهی و موفق به توفیقات نامتناهی. در آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای جوانی، ترک مشتهیات نفسانی و خواهشهای لازمه سلطنت و کامرانی کرده در رعایت اوامر و احکام شرع مبین و احتراز و اجتناب از مناهی و محارم ملت مستبین کار را از پیران جهاندیده گذرانیده بود و آئین جهانداری و عدالت‌گستری و قوانین

خلد برین، متن، ص: ۳۲۸

شرع آرائی و دین‌پروری را به عرش الکمال تمامی رسانیده و در بدایت دولت ابد مدت که در میان امراء و ارکان دولت بر سر امر وکالت و تعصب اویماقیت منازعت پدید آمد به تعلیم معلم فطرت در حداثت سن به نوعی با ایشان از در مدارا و تغافل درآمد که مزیدی بر آن متصور نبود، و چون آفتاب دولت بی‌زوالش به اوج کمال رسید از راهی سر سرکشان را پایمال قهر و غضب گردانید که بجز آن احتمال طریق دیگر نداشت.

گفتار در ذکر شورش و انقلاب ملک خراسان در مبادی دولت ابد مدت خاقان جنت مکان و بیان لشکر کشیدن عبید خان برادرزاده شیبک- خان به تسخیر دار السلطنه هرات و وقایعی که در آن اثنا دست داد

عبید خان بن محمود سلطان که برادرزاده شیبک خان بود بعد از فوت پدر در بخارا بر مسند حکومت نشسته بود و پیوسته بعد از قتل شیبک خان هوای تسخیر خراسان در سر داشت اما نهیب تیغ درخشان خاقان سکندر شان نمی‌گذاشت که به این عزیمت قدم جرأت پیش گذارد و چون زمانه پر بهانه، محمل حیات آن شهریار یگانه را به سرابستان قدس روانه نمود عبید خان را میدان گاو تازی فراخ شده در همین سال که جلوس همایون شهریار ربع مسکون اتفاق افتاد با سلاطین چنگیزی نژاد از آب آمویه عبور کرده روی به ملک خراسان نهاد.

چون خبر جرأت عبید خان زیاده سر به دار السلطنه هرات رسید غازیان جانفشان از راه مشورت متوجه خان عالی‌شان دورمیش خان گردیدند و بعد از استخاره و استشاره، خاطر بر تحصن قرار داده از مجلس مشورت روی توجه به ضبط و استحکام قلعه و حصار نهادند،

خلد برین، متن، ص: ۳۲۹

و دستور آگاه خواجه حبیب الله به ضبط دروازه فیروزآباد پرداخته سمور اوغلی دروازه عراق را مستحکم ساخت و حسین میرزا برادر دورمیش خان محافظت دروازه ملک را پیشنهاد خاطر گردانیده سایر غازیان در رکاب دورمیش خان عازم خدمت شاهزاده

مظفر لوا سام میرزا گردیدند تا از هر طرف که به مدد و کومک احتیاج افتد حالت منتظره نبوده باشد.

روز دیگر عبید خان به موافقت کوچم خان و سایر سلطانان اوزبک از گرد راه رسیده شهربند آن خطه خلد مانند را دایره‌سان در میان گرفتند. و کوچم خان در قریه شایمانه شامیانه «۱» اقتدار برافراخت و عبید خان باغ آهو را منزل و مقام خود ساخت و سونجک سلطان باغ مراد را محل نزول گردانید و ابو سعید سلطان در قریه مران ساکن گردید و سپاه به درک اوزبک، سلاطین بد گهر خود را چون نگین انگشتر در میان گرفته از در شور و شر درآمدند و چون شنیده بودند که ضبط و استحکام دروازه فیروزآباد به عهده اهتمام دستور آگاه خواجه حبیب الله شده خدمتش را جزء ضعیف شمرده نخست مانند مرض مهلک روی به سوی او آوردند و آن جناب به اتفاق سران و سروران و سایر مبارزان که در رکاب وی اقامت داشتند از محلات و کوچه بندها روی به دروازه و دفع اوزبکان گذاشتند و از دروازه بیرون تاخته به ضرب تیر و تفنگ، آن گروه پر نیرنگ را در معرکه جنگ مغلوب و منهزم ساختند.

روز دیگر خان با لشکری گران و حشری بی‌پایان در مقام امتحان خود درآمده مرکب جرأت را گرم رفتار گردانید و خود را قریب به کوچه‌بند رسانید، او نیز به ضرب تیر و تفنگ غازیان فیروزجنگ، گریزان به مقام خود بازگردید. و چون به کرات هر یک از سلطانان اوزبک با لشکرهای گران به عزم تسخیر هرات از هر طرف قدم جرأت پیش نهاده ابواب عار فرار بر روی خود گشادند و نزد ایشان

---

(۱)- شامیانه سراپرده، خیمه (معین).

خلد برین، متن، ص: ۳۳۰

به تحقیق پیوست که به جنگ کاری از پیش نمی‌توانند برد از در طلب صلح درآمده سلسله موافقت را حرکت دادند و کوچم خان که قائم مقام شیبک خان و پادشاه نافذ فرمان بود نشانی به خان عالی شان دورمیش خان به این مضمون در قلم آورده به نزد وی فرستاد که تا چند خود را در مضیق محاصره گرفتار دارید؟ بیائید و ترک فساد و عناد کرده بر خود رحم کنید و از در امیدواری از شهر بیرون آمده مقالید حصار و مفاتیح خزاین را بسپارید تا ما نیز به ازای آن شما را در سلک امرای خود منتظم فرمائیم.

و چون از مضمون آن نشان، بوی خیری به مشام جان مستمعان نرسید دورمیش خان به ازاء آن نشان، فرمانی لازم الاذعان از زبان شاهزاده مظفر لوا سام میرزا به کوچم خان به این مضمون روان نمود که عمدهٔ الخواقین کوچم خان به عنایات بی‌غایات شاهانه مستظهر و مستمال بوده بداند که نشانی که به ﷲام دورمیش خان فرستاده بودی منظور نظر کیمیا اثر ما گردید، عجب از تو که با وجود دیدن معارک میدان و چشیدن گرم و سرد جهان و تجربه در امور جنگ و پاسداری نام و ننگ به امثال این گونه سخنان زبان گشائی و امری را که خیال آن نزد تو محال باشد استدعا نمائی. اکنون مقرون به صلاح حال تو آن است که بیش از این به ناخن بی‌شرمی چهره ناموس خود نخراشی و از غضب تیغ بندان درگاه شاهی محترز و مجتنب باشی و در روز کوچ کرده به مملکت خود روی و بیش از این از سلطانان زیاده‌سر که با تو همسفرند دور از کار نشنوی و با وجود وصول این منشور عاطفت، آن ترک بی‌حمیت ترک محاربت و منازعت ننموده بیشتر از پیشتر ابواب گیر و دار بر روی مردم حصار گشود.

مقارن آن روزی دورمیش خان با فوجی از مخصوصان بر فراز برج میرزا سلطان احمد که بر باغ مراد مشرف بود برآمد و فوجی از غازیان را به سرکردگی ایشک آقاسی به جانب باغ مراد فرستاده فرمان داد تا لشکر ظفر بنیاد روی توجه به باغ مراد نهادند.

و چون سپاه فیروزی امید به باغ سفید رسیدند با اوزبکان

خلد برین، متن، ص: ۳۳۱

روسیاه جنگی شدید به وقوع انجامید و آن گروه گمنام، تاب حمله شیرشکاران بیشه ننگ و نام نیاورده از معرکه ستیز و آویز راه گریز پیش گرفتند و غازیان ظفر تلاش قزلباش طریق تعاقب فراریان پیموده تا در باغ مراد هیچ جا نایستادند.

و به حسب اتفاق در آن روز عبید خان به دیدن سونجک محمد- سلطان آمده با یکدیگر صحبت می‌داشتند. ناگاه یکی از قوی دستان میدان مصاف به ضرب گرز خاراشکاف، در باغ را در یکدیگر شکسته سر راه بر جماعتی که در آنجا به سر می‌بردند بستند و کار بر اوزبکان دشوار گردیده جمعی از ایشان سراسیمه و مضطرب خود را به عبید خان و سونجک سلطان رسانیدند و فریاد برآوردند که چه نشسته‌اید برخیزید و بگریزید که لشکر قزلباش از روی پرخاش زورآورده در باغ را شکسته کمر به قتل شما بسته‌اند. چون عبید- خان و سونجک سلطان از صورت حال خبردار گردیدند سر و پای برهنه گریزان شدند و سونجک سلطان از غایت اضطراب در جوی آب افتاده عبید خان با خوف و هراس بی‌قیاس بر مرکب گریز سوار روی به معسکر خود نهاد و غازیان از همانجا بازگشته معلوم اوزبکان گردید که تسخیر هرات به جنگ از قبیل محالات و مقوله ممتنعات است لاجرم روز دیگر کوچ کرده روی به دیار خود آوردند.

گفتار در ارتفاع غبار نقار در میان امرای نامدار بر سر امر وکالت خاقان گردون اقتدار و وقوع گیر و دار در میان غازیان ظفر شعار

در سال دویم جلوس سعادت مأنوس که مطابق سنه احدی و ثلاثین و تسع مائه بود در میان دیو سلطان روملو و کپک سلطان استاجلو که هر یک خود را رکن رکین دولت ابد قرین می‌شمردند بر سر منصب وکالت منازعه و مناقشه روی نمود و بنابر آن که تبعه و ملازمان

خلد برین، متن، ص: ۳۳۲

دیو سلطان در آن زمان در چخور سعد به سر می‌بردند خدمتش از امرای استاجلو تنزل و فروتنی را مقرون به مصلحت وقت شمرده به بهانه دفع و رفع جماعت بی‌عاقبت اوزبک از اورنگ‌آرای سریر کیان مرخص و به جانب ییلاق لار روان گردید و بعد از وصول به آن مکان ابواب مکاتبات دوستانه به چوهه سلطان تکلو حاکم کلهر و علی سلطان ذو القدر والی شیراز و قراجه سلطان تکلو صاحب فرمان و نیولدار همدان و سایر امرای عظیم الشان مفتوح داشته به هر یک نامه‌ای محبت عنوان به این مضمون در قلم درآورد که چون حسب- الفرمان قضا جریان ما را با خیل و سپاه بی‌کران به قصد استیصال اوزبکان، سفر خیر اثر خراسان در پیش است اگر ایشان نیز [۶۹] از راه اتحاد و یگانگی با سپاه و لشکر در ییلاق لار در معسکر ظفر اثر به ما ملحق شوند طریق مصادقت و موالات مسلوک داشته خواهند بود.

و مکاتبات مذکوره را مصحوب مسرعان به هر طرف روان نموده خود در تابستان آن سال در ییلاق لار، خیام اقامت برافراخت.

و چون امرای نامدار با لشکر و سپاه بسیار به معسکر دیو سلطان پیوستند و حکام مازندران و هزار جریب و رستمدار نیز جمعی از ملازمان خود را با تحف و هدایا به نزد وی فرستادند دیو سلطان از در مهمان‌نوازی درآمده هر یک از ایشان را چنانچه شایان شیوه مردمی باشد مشمول عواطف و احسان خود ساخت و سفره انعام و اکرام خود را پیش هر یک از این طایفه بی‌کران به خوشدلی و مهربانی انداخت و مجالس رنگین مشحون به حضور ساقیان زهره‌لقا و مقرون به وفور ساغرهای غم‌زدا و مطربان راحت‌افزا به جهت امراء مرتب ساخت. و بعد از آن که مرغ دلها را به دانه دلجوئی و انعام به دام اطاعت خود درآورد، احکام مطاعه لازم الاطاعهٔ به حکام کاشان و قم و سایر ولایات عراق در قلم آورده به مهر مهر آثار خاقان روزگار که با خود داشت مزین فرمود و جوشن و امثال آن از ولایات مذکوره طلب نمود و چون اسباب مذکوره به معسکر وی رسید تمامی آنها را بر ملازمان امراء منقسم گردانید. و چون دید که امرای نامدار از

خلد برین، متن، ص: ۳۳۳

صمیم قلب متابعت و مطاوعت وی اختیار کردند پرده از رخ کار خود بر گرفت و با ایشان گفت که چون شاه دین‌پناه در صدد تربیت و رعایت من بود و به سبب افساد کپک سلطان کار بر من دشوار شد به بهانه رفتن خراسان از ولی‌نعمت جهان و جهانیان

مرخص شده از میان دشمنان بیرون آمدم، اکنون توقع من از شما آن است که از روی دلجوئی کمر امداد من بر میان بندید و طریق موافقت من مسلوک دارید شاید به معاونت شما منصب وکالت را از وی انتزاع نمایم.

امراء یک دل و یک زبان از در موافقت درآمده به عهد و پیمان متابعت وی اختیار نمودند. و دیو سلطان با امرای عالی شان و لشکر گران از ییلاق لار متوجه دیار آذربایجان گردید.

چون خبر قرب وصول وی در دار السلطنه تبریز به کپک سلطان رسید با مقربان خود طریق مشورت گزید و از میان ایشان قارنجه-بیک استاجلو آغاز سخن کرده گفت که دیو سلطان مردی است حق- ناشناس بی‌وفا، چه با وجود آن همه عواطف و احسان که از شهریار جهان نسبت به او به وقوع انجامید طریق کفران نعمت پیش گرفته با آن حضرت به این نوع سلوک می‌کند، صلاح در آن است که توکل بر کرم کریم بنده‌نواز کرده روی همت به دفع وی آوریم و از کثرت و عدت لشکری که بر سر وی جمعیت دارند نیندیشیم و به استقبال ایشان شتافته ابواب جنگ و جدال بر روی ایشان بگشائیم.

چون قارنجه بیک از تقریر آن سخنان بازپرداخت کپک سلطان تیغ زبان بر وی آخت و گفت هر گاه ما هر دو از غلامان شاه و محبان و یکجهتان این درگاه باشیم چگونه با یکدیگر از در نزاع و جدال توانیم درآمد؟ بنابر این با او از در خشم و کین در نمی‌آئیم تا ببینیم که کار ما با او به کجا می‌رسد. آنگاه به تهیه ملاقات دیو سلطان پرداخته تا ترکمان کندی به استقبال وی شتافت و بعد از ادراک ملاقات به اتفاق یکدیگر متوجه معسکر خاقان بحر و بر گردیده در چرنداب خود را به تقبیل رکاب ظفر انتساب و شرف ادراک خدمت شهریار گردون جناب رسانیدند.

خلد برین، متن، ص: ۳۳۴

مقارن آن دیو سلطان، قارنجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را که سلسله جنبان این فتنه و فساد بودند به قتل رسانیده قاضی جهان قزوینی را که وزیر و صاحب اختیار دیوان بود گرفته در قلعه لودی مقید و محبوس گردانید و کپک سلطان را با مجموع استاجلویان به غزای گرجستان مأمور نمود و بعد از رفتن ایشان تیولات اویماق- استاجلو را قطع نمود. و کپک سلطان به ازاء ترک مخالفت و نزاع، چشم آن می‌داشت که دیو سلطان او را در امر وکالت با خود شریک گرداند اما وقوع آن چون امری بود محال و خیالی دور از وسعت‌آباد احتمال، جلوه ظهور ننمود.

القصه امرای استاجلو به سبب قطع الکای خود آغاز مخالفت و نافرمانی کرده کپک سلطان در اوایل شهر رجب سنه اثنی و ثلاثین و تسع مائه از راه خلخال به سلطانیه آمد و منتشا سلطان و قلیج خان و کرد بیک و بدر بیک به او پیوسته به جد و اهتمام تمام، کمر به محاربه و مقاتله بستند.

چون خبر طغیان امرای استاجلو به دیو سلطان و چوهه سلطان رسید در رکاب ظفر انتساب شاهی با سپاهی که شمارشان بر اعداد لایتناهی گواهی دهد به صوب آن سالکان مسالک گمراهی راهی گردیدند. و چون ماهجه رایت ظفر آیت خاقان گردون منزلت بر موضع سکنجک پرتو وصول افکند مصلحت امراء مقتضی آن شد که نوبتی دیگر با کپک سلطان از در مصالحه درآیند شاید به آب تدبیر، نایره آن فتنه را که سر به کره اثیر کشیده منطفی توانند ساخت.

لاجرم قاسم خلیفه ورساق را به رسم رسالت به نزد امرای استاجلو فرستاده در باب تأسیس مبانی وفاق و تأکید قواعد اتفاق و احتراز از متابعت مخالفت و نفاق فصلی مشبع پیغام دادند و قاسم خلیفه از راه اصلاح ذات البین و فوایدی که به رعایت آن عاید طرفین می‌گردد به نزد کپک سلطان رفته هر چند خواست که به زلال نصایح و مواعظ سودمند، آبی بر آن آتش سرکش زند صورت‌پذیر نگردید و چندان که مفاسد خودرائی و سرکشی را به ادله عقلیه و نقلیه خاطر نشان

خلد برین، متن، ص: ۳۳۵

وی نمود به جائی نرسید و به مقتضای قضا به آب آن نصایح سودمند آتش آن فتنه و غوغا تیزتر شد و قطع رشته خصومت جز به

میانجی تیغ تیز و شمشیر خونریز تعلق نگرفت. و چون ناصح مهربان از میان ایشان بیرون آمد امرای زیاده سر با لشکری سراپا دل و جگر متوجه معرکه شور و شر گردیدند و لشکر ظفر اثر خاقان بحر و بر نیز از راه دفع صایل در مقابل امرای جاهل صف‌آرای شده قلب سپاه به عز طلعت شاه دین‌پناه آرایش گرفت و دیو سلطان و چوهه سلطان چون فتح و ظفر ملازمت رکاب خسرو خورشید فر اختیار نمودند، و میمنه میمنت انجام به وجود برون سلطان و قراجه سلطان و اخی- سلطان تکلویان استحکام یافت و میسره بایسر مقرون به سرکردگی دمری سلطان شاملو و محمد خان ذو القدر اوغلی نمونه سد اسکندر گردید.

جیش پر طیش استاجلو نیز به تسویه صفوف پرداخته کپک- سلطان در قلب قرار گرفت و سرکردگی برانغار به پایمردی جلادت منتشا سلطان و ضبط جرانغار به جرأت سرشار قازوق سلطان تعلق پذیرفت. و بدین آئین چون آن دو لشکر پر خشم و کین به قصد جان یکدیگر متوجه معرکه شور و شر گردیدند بهرام خون‌آشام تیغ از کف نهاده انگشت تعجب به دندان گرفت که چرا این دو لشکر نامور که به معاضدت یکدیگر چراغ فتح و ظفر می‌افروزند اکنون خرمن حیات هم را به شعله تیغ و خنجر می‌سوزند؟ و زمانه را دل از حسرت خون شد که این دو سپاه کینه‌خواه که پیوسته روز اعدای دین و دولت یک پادشاه را چون شب تیره سیاه می‌دانستند از چه راه روی بی- رحمی به دفع و رفع یکدیگر گذاشتند.

القصه چون صفوف قتال و جدال آراسته گردید نخست کپک- سلطان و منتشا سلطان مرکب جلادت به میدان تاخته بر امرای تکلو اسب انداختند و چون آتش سوزان و برق فروزان در جوش و خروش آمده چراغ زندگانی بسیاری از غازیان تکلو را به باد حمله پی‌درپی خاموش ساختند. در اثنای دار و گیر، برون سلطان و قراجه سلطان

خلد برین، متن، ص: ۳۳۶

طعمه تیغ آبدار شده شکست بر سپاه تکلو افتاد و استاجلویان طریق تعاقب ایشان پیموده فراریان قلب لشکر را سپر خود نمودند. چون خاقان گردون شان، طایفه تکلو را گریزان و هراسان دید با جمعی از قورچیان جان فشان بر استاجلویان حمله‌آور گردیده عقد جمعیت ایشان را پریشان گردانید. کپک سلطان را چون نظر بر چتر همایون فال شهریار بلند اقبال افتاد چون مرغ بال بسته که شاهباز بلند- پرواز را در دنبال خود بیند به پای اضطراب، قدم در وادی فرار نهاد و امرای استاجلو نیز شرط متابعت وی به جای آورده گریزان از عقب کپک سلطان روان شدند. قورچیان ظفرنشان به تعاقب ایشان مرکب برانگیخته خون بسیاری از ایشان را در عرض راه ریختند و بقیهٔ السیف هراسان و گریزان خود را به حدود ابهر رسانیده چون قورچیان را بر اثر خود شتابان دیدند در آنجا نیز مجال اقامت ندیده از راه اضطرار به ایلغار متوجه گیلان گردیدند و مظفر سلطان حاکم رشت ابواب امداد بر روی ایشان گشوده قریب هشت هزار پیاده به مدد استاجلویان روان نمود.

چون این خبر به معسکر ظفر اثر رسید خاقان خورشید فر اردوی همایون را در خلخال گذاشته از راه استعجال رایت عزیمت به صوب گیلان افراشت و دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر- اوغلی و اخی سلطان و دمری سلطان را به رسم مغنلای از پیش رواذنه گردانید. و چون امرای مذکوره به حوالی خرزویل رسیدند ناگاه کپک سلطان و منتشا سلطان و قازوق سلطان و کرد بیک و بدر بیک و قلیج خان با سپاهی گران میمنه و میسره آراسته چون شیر عرین و ببر خشمگین از جنگل گیلان زمین نمایان شده چون نزدیک [۷۰] رسیدند در برابر امرای منغلای صف کشیدند و در میان آن دو لشکر خونخوار و آن دو دریای ذخار، حربی دست داد که به مشاهده آن زال جهان دفتر اوصاف رستم را بر طاق نسیان نهاد. آخر الامر به تأیید ربانی و امداد آسمانی، نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت ظفر آیت امرای شاهی وزیده کپک سلطان و جمعی از استاجلویان طریق گم

خلد برین، متن، ص: ۳۳۷

کرده راهی گزیدند و سپاه ظفر نشان، بسیاری از گیلانیان را طعمه تیغ ثعبان مثال نموده مظفر و منصور مراجعت فرمودند و کپک سلطان و منتشا سلطان به زحمت و مشقت تمام از چنگال شاهین اجل رهائی یافته رخت اقامت به گیلان کشیدند و به کام و ناکام

روزگاری در آن دیار آرمیدند. و چون وقت آن رسید که به سزا و جزای کفران نعمت ولی نعمت خود گرفتار گردند در سنه ثلاث و ثلاثین و تسع مائه به خیال محال استرداد منصب وکالت که شب و روز شاهد بزم افروز اندیشه خطاپیشه کپک سلطان بود با لشکری گران از گیلان به جانب اردبیل روان شدند. و چون در آن اوان چراغ دولت استاجلویان خانه روشن می‌کرد در حدود دار الارشاد فتحی نمایان به ایشان روی آورد.

بیان این سخن آن که در آن اوان بادنجان سلطان روملو که نود مرحله از مراحل زندگانی طی کرده اساس عقل و تدبیرش از رهگذر هجوم سیلاب خرافت روی به اندراس آورده بود در دار الارشاد اردبیل به سر می‌برد و چون از قرب ورود استاجلویان آگهی یافت هوای پر افشانی در سر آورده به اتفاق ایغرت بیک روملو و مقصود بیک چپنی و امرای طالش و قرب سه هزار و هشتصد سوار جرار نیزه‌گذار به عزم مدافعه و مقابله به استقبال استاجلویان شتافت و هر دو لشکر در قراده به یکدیگر رسیدند و در برابر هم صف کشیدند. منتشا سلطان فرصت میدان به دیگران نداده با جمعی از شیر صولتان بیشه جنگ روی به میدان نهاد و چون آتش سوزان و برق فروزان بر قلب سپاه بادنجان سلطان تاخته شور یوم النشور را بر ایشان هویدا ساخت.

ناموسی بر فرق خود بیخته و آبروی شهرت نود ساله را بر خاک بی‌قدری ریخته از پیش اندک نفری گریزان گردید و استاجلویان به فتح و نصرت اختصاص یافته بر سبیل تعاقب بر اثر فراریان شتافتند. و احمد آقای چاوشلو که در آن اوان توقاچی قازوق سلطان بود در اثنای فرار به بادنجان سلطان رسیده آن پیر بی‌تدبیر را به قتل رسانید و سر پر شور و شرش را به نزد امرای استاجلو آورده

خلد برین، متن، ص: ۳۳۸

ایشان را به دخول دار الارشاد دلیر گردانید.

و چون استاجلویان به شهر درآمدند از راه خلوص نیت و صفای طویت عزم زیارت حظیره مقدسه و بقعه منوره سلطان الاولیاء فی-الافاق شیخ صفی الدین اسحاق را جزم کرده به آن روضه سدره مرتبه شتافتند و به ادب و آداب تمام و تعظیم و احترام مالا کلام شرف زیارت دریافتند و بعد از چند روز که در دار الارشاد اردبیل آرمیدند رخت اقامت به دار السلطنه تبریز کشیدند.

و چون اخبار مذکوره به مسامع جلال شهریار گردون اقتدار رسید دیو سلطان و چوهه سلطان و محمد خان ذو القدر اوغلی را با هشت هزار سوار نیزه‌گذار و هزار قورچی جان نثار به دفع فتنه ایشان مأمور گردانید و امرا به سرعت باد صبا بادیه پیما گشته چون خبر قرب وصول ایشان به استاجلویان رسید از تبریز راه گریز در پیش متوجه چخور سعد گردیدند. و چون خبر فرار ایشان به امرای عالی شان رسید شتابان از دنبال فراریان روان گردیدند و بعد از وصول به حدود شرور نخجوان ناگاه کپک سلطان با هزار مبارز نامدار که از بیم تیغ آبدار هر یک، کوه گران به عزم فرار از مکان خود زایل شدی و از نهیب سنان جان ستانشان شرر در نهانخانه بیدرسنگ سپر تواری بر سر کشیدی از گرد راه رسیدند و سر راه بر امراء گرفته به تسویه صفوف و آراستن سپاه مشغول گردیدند.

و امرای نامدار که مانند سپهر، زمانی از شبگیر و ایوار «۱» نمی‌آسودند چون حال بدان منوال دیدند قطب سان در آن مکان آرمیدند و به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته هر یک محل قرار و استقرار خود را معین و مقرر ساختند، و دیو سلطان که بر سایر امرای عالی شان رتبه تفوق و رجحان داشت در قلب، رایت اقامت افراشت و چوهه سلطان در میمنه اقامت نمود و محمد خان ذو القدر اوغلی در میسره پای ثبات و قرار افشرد. بعد از تسویه صفوف اول کسی که

---

(۱)- ایوار- هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب (معین).

خلد برین، متن، ص: ۳۳۹

مرکب جرأت و جلادت به میدان تاخت تاج الدین بیک بود که در میان استاجلویان به شجاعت و مردانگی امتیاز تمام داشت و چون قدم جرأت به معرکه ستیز گذاشت سمند جرأت برانگیخته بر قلب لشکر امراء حمله‌آور گردید و صفها را بر هم شکافته خود

را به کوتلها که در عقب قوشون اقامت داشتند رسانید. مقارن آن کپک سلطان و منتشا سلطان و بدر بیک و سایر استاجلویان بر اثر تاج الدین بیک حمله‌آور گردیدند و شعله تیغ درخشان و سنان جان ستان، خرمن حیات دلاوران را در میان گرفته موجه دریای خون به دامن آسمان رسید و در آن روز شیرشکاران هر دو لشکر و جگرداران هر دو کشور حربی در پیوستند که به مشاهده آن داستان رستم دستان در نظر اعتبار زال جهان، خوار و بی‌مقدار گشت. عاقبت محمد خان ذو القدر اوغلی در اثنای ستیز و آویز از یک جانب استاجلویان در- آمده به تیغ تیز و سنان خونریز بر ایشان حمله‌آور گردید و بنیان جمعیت ایشان را به ضرب تیغ درخشان ویران ساخته عقد جمعیت استاجلویان را پریشان گردانید.

در اثنای گیر و دار، کپک سلطان و تاج الدین بیک و درویش بیک با فوجی از دلاوران استاجلو به جزای کفران نعمت گرفتار گردیده به قتل رسیدند و منتشا سلطان و قازوق سلطان، صف لشکر را بر یکدیگر شکافته از میان به در رفتند و خود را به مشقت بی‌کران به گیلان رسانیدند و امرای عالی‌شان کامیاب و کامران با کرایم فتح و فیروزی و غنایم بی‌پایان متوجه آستان عرش نشان شده در زنجان- رود به شرف سجده و پای‌بوس سرافراز گردیدند.

گفتار در بیان وقایع متنوعه که در این دو سه سال در دربار اقبال و سایر محال روی نمود

در سنه احدی و ثلاثین و تسع مائه که پادشاه به استحقاق در

خلد برین، متن، ص: ۳۴۰

تبریز قشلاق نمود چون به صوابدید دیو سلطان، قاضی جهان قزوینی که به منصب نظارت دیوان اعلی سرافراز بود چنانچه ایمائی به آن شد مقید و محبوس و متوجه قلعه لوری گردیده تشریف والای منصب مذکور بر قامت قابلیت امیر جعفر ساوجی راست آمد و همچنین چوهه سلطان به جای کپک سلطان در دیوان مهر زد.

و هم در این سال چون خبر ارتحال دورمیش خان بن عبدی بیک شاملو حاکم هرات به دربار اقبال رسید حسین خان برادر او منظور نظر تربیت خاقان گردون منزلت و حاکم آن ولایت گردید. همچنین علی سلطان حاکم شیراز از سرای مجاز رخت بربسته مراد خان به حکومت آن دیار رسید.

و در سنه اثنی و ثلاثین و تسع مائه که قشلاق خاقان روی زمین در دار السلطنه قزوین اتفاق افتاد محمد بابر میرزا چنانچه در روضه ششم سبق ذکر یافت رایت ظفر آیت به تسخیر بلاد هند افراخت.

و در این سال فرخ فال، کارکیا احمد حاکم لاهیجان در یورت قشلاق به عز ملازمت پادشاه به استحقاق سرافرازی یافته منظور انظار الطاف و اعطاف به وطن خود شتافت.

و هم در این سال خواجه حبیب الله وزیر دورمیش خان به تیغ شعبده بازی روزگار به قتل رسید. خلاصه این مقال آن که خواجه مشار الیه روزی از روزها در سرای خود با یکی از حریفان به بازی نرد مشغول بود. مقارن آن جماعتی از شاملویان که مرسوم و علوفه به ایشان نرسیده بود بی‌محابا به منزل وی درآمده فریاد برکشیدند که چون مواجب ما را نمی‌دهی و از آن وجه چیزی به دست ما نمی‌آید همان بهتر که ما را از نوکری اخراج کنی. خواجه از جرأت ایشان برآشفته گفت که شما را رخصت دادم به هر جا که خواهید بروید.

ایشان با وی گفتند که در این باب چیزی بنویس که سند اخراجیت و خط راه ما باشد. خواجه از کمال غرور در این باب به خط خود وثیقه‌ای نوشته مهر کرده به ایشان داد و شاملویان در زمان آن نوشته را به نزد سرکرده و سردار خود که خلیفه یار احمد نام داشت برده

خلد برین، متن، ص: ۳۴۱

صورت ماجرا را با او در میان نهادنـد، و یار احمـد از جای آمـده با تمامی شاملویان به احاطه منزل خواجه پرداخت. ملازمان خواجه از در ممانعت درآمده از دو طرف نیران محاربه اشتعال یافت. عاقبت شاملویان هجوم آورده در خانه خواجه را بشکستند و دو پسر خواجه را بـا صـد نفر از اقربـا و ملازمـان وی به قتـل رسانیدنـد و درویش بیـک روملو، خواجه را گرفته می‌خواست که خـدمتش را همسفر دیگران کنـد. مقـارن آن خواجه به التمـاس از وی درخواست که او را به خـدمت شـاهزاده مظفر لوا سام میرزا برنـد که اگر کشتنی باشد شاهزاده به قتل وی فرمان دهد. درویش بیک التماس وی را قبول کرده جامه‌ای بر سـر او پوشید که کسی از شاملویان او را نشناسد. چون خواست که او را به نزد شاهزاده برد جمعی از سپاهیان او را شناخته آن دستور آگاه را پاره پاره ساختند.

گفتار در ذکر مرور و عبور عبید خان دیگر باره به خراسان و وقایعی که در آن اوان روی نمود

چون اخبار نزاع و جدال [۷۱] امرای درگـاه و قتل خواجه حبیب الله و فوت دورمیش خان و استیلای شاملویان و قتل برون سـلطان و شیوع تفرقه و تشویش در ولایت خراسان به سـمع عبید خان رسـید در سـنه اثنی و ثلاثین و تسع مائه از آب آمویه عبور نموده لشکر به مرو کشید و از آنجا با جمعی از سلطانان و بهادران و لشکری بی‌کران به جانب طوس روان شد، و چون به ظاهر شهر طوس رسید غازیـان بنـا بر آن که خـانه کوچ برون سـلطان در آن بلـده خلـدنشان بود از دروازه بیرون تـاخته دفع و رفع اوزبکـان را وجهه همت ساختنـد و زمـان مقـاتله و محـاربه از صـباح تـا رواح امتـداد یـافته چون سـپاه اوزبک بیش از آن بود که به دفع ایشان توان پرداخت غازیان رایت هزیمت افراخته به شهر درآمدند و عبید خان به محاصره ایشان

خلد برین، متن، ص: ۳۴۲

فرمان داده اوزبکان، حصار را مرکزوار در میان گرفتند و غازیان به اسـتحکام برج و باره حصار پرداخته رایت قلعه‌داری برافراختند و مسـرعان به طلب مـدد و کومک به نزد هر یک از امرای خراسان فرسـتاده به امیـد امداد ایشان دل بر محاصـره نهادند. و چون مدت محاصـره چند ماه امتداد یافت و از هیچ طرف کسی به فریاد نرسید و قحط و غلای شدید نیز به علت امتداد زمان محاصره علاوه آن گردیـد و محصوران را دیگر تاب و توان قلعه‌داری نماند جنود اوزبکیه هجوم آورده شـهر را بگرفتند و ولایت طوس به تصـرف آن طایفه بی‌ناموس درآمد و عبید خان آن ولایت را به یکی از معتمدان خود سپرده عازم تسخیر استراباد گردید.
بعـد از ورود آن خمیر مایه فتنه و فساد به آن بلاد، قراولان زینل خان حاکم استراباد که سـردار ایشان قیاپا بیگ قاجار بود سـر راه بر جنود آن مردود گرفته جنگهای مردانه کردنـد و با آن که جمعی از غازیان طاقت مقاومت نیاورده از گوشه و کنار طریق فرار اختیار کردند سـردار آن لشـکر جرار قیاپا بیک قاجار به شـعله تیغ آتشـبار، خرمن حیات اوزبکان را می‌سوخت و به سـنان جان‌ستان، نیران محـاربه را می‌افروخت و به هر طرف که می‌تـاخت جگرگـاه آن قـوم روسیاه را می‌شـکافت و به هر سوی که روی می‌آورد قیـامت خفته را بیـدار می‌کرد و بـدین عنوان، جوشـان و خروشان با اوزبکان قرب چهار فرسـنگ راه دست و گریبان بود اما چون امیـدی به رسیدن مدد و کومک نداشت به ضرورت، قدم جرأت پس گذاشت.
چون خبر انهزام وی به زینـل خان رسـید دست از دامن وصال عروس حکومت آن مملکت برداشـته با اهل و عیال و اسـباب و اموال متوجه ولایت ری گردید و عبید خان به ضـبط و تسـخیر استراباد پرداخته عبد العزیز سـلطان پسر خود را حاکم آن ولایت ساخت. و چون به عقیده فاسد خود در استراباد داد کشورگشائی داد به خاطر جمع روی معاودت به جانب بلخ نهاد.
مقارن آن اخی سلطان و دمری سلطان که حسب الفرمان خاقان

خلد برین، متن، ص: ۳۴۳

جنت مکان با لشکری گران به عزم کومک حکام خراسان مأمور و روان بودند در ولایت ری نزول نمودند و زینل خان ورود ایشان را مغتنم شـمرده به اتفـاق آن جنود سـعادت ورود به استرابـاد مراجعت نمود و عبـد العزیز سـلطان چون تاب مقاومت ایشان نداشـت

گریزان گردیده نالان و گریان روی به خدمت پدر گذاشت و چون به خدمت پدر بیدادگر رسید درد دل و شرح حال خود را به عرض وی رسانید.

عبید خان مردود را از استماع آن، دود حیرت به سر برآمد و چون آتش سوزان و بلای ناگهان عزم مراجعت جزم نموده به جانب بسطام روانه گردید. و منغلای آن سپاه رو سیاه که پیشرو لشکر پر شور و شر بودند به بسطام رسیده به نهب و غارت مشغول گردیدند و داروغه آنجا به قتل یکی از اوزبکان پرداخته سر آن بد اختر را به استراباد برده شاهد صدق قول خود به ورود آن طایفه مردود ساخت.

و چون نزد اخی سلطان و دمری سلطان که از جانب پادشاه جهان‌پناه به صوب خراسان روان بودند به تحقیق پیوست که مقدمه طایفه به درك اوزبك به بسطام رسیده سلاح بر خود راست کرده رخت اقامت به آن ولایت کشیدند و پیشتر از آن که وارد بسطام گردند از دور سیاهی سپاه عبید خان را در آن طرف بسطام دیده به ورود آن مردود متیقن گردیدند. دمری سلطان را چون نظر بر کثرت و ازدحام آن گروه گمنام افتاد از راه صواب اندیشی خود را به اخی- سلطان رسانید و گفت صلاح در آن است که خود را به شهر رسانیم و حقیقت حال را به عرض شاه دین‌پناه رسانیم. اخی سلطان به پشتگرمی زور بازوی خود آن رأی پسندیده را نپسندید و با دو هزار و پانصد سوار که همراه داشتند روی به حرب بیست هزار اوزبک تنگ چشم کماندار گذاشتند.

و چون عبید خان از ورود شیر شکاران لشکر ظفر شعار خبردار شد به تهیه سپاه روسیاه خود پرداخته برانغار را به زینش بهادر و جرانغار را به قنبر علی سپرده جای خود را در قلب مقرر ساخت. از این جانب اخی سلطان در قلب اقامت نموده میمنه را به دمری سلطان

خلد برین، متن، ص: ۳۴۴

و میسره را به شاه علی بیک استحکام داد و غازیان از وفور و هجوم دشمنان ترسان و هراسان روی به معرکه میدان نهاده نیران محاربه را اشتعال دادند. از غریو کوس و نفیر کرنای و صورن دوست و دشمن، گوش آسمان کر شد و از گرد و غبار معرکه کارزار، دیده دوربین ثوابت و سیار تیره و تار گردید. دمری سلطان به زخم سنان جان ستان، اوزبکان خیره سر را از جای کنده به قلب رسانید و عبید خان جمعی کثیر را به دفع وی نامزد فرموده آن شیر خشم‌آلود را از پای درآوردند. اخی سلطان نیز خود را بر قلب عبید خان زده در اثنای گیر و دار به زخم یکی از اوزبکان از اسب درافتاد، خدمتش را گرفته زنده به نزد عبید خان آوردند. چون چشمش بر عبید خان افتاد دشنامی چند کشنده‌تر از تیغ و سنان به وی داد. پس از آن مردانه به فرمان آن نامرد به قتل رسیده از گیر و دار روزگار فارغ گردید.

چون زینل خان آن خبر و اثر وحشت‌زا شنید دیگر باره استراباد را گذاشته رخت اقامت به فیروزکوه کشید و عبید خان حکومت استراباد را به زینش بهادر مسلم داشته خود به عزم تسخیر هرات رایت مراجعت برافراشت و بعد از ورود به آن حدود چون زمستان نزدیک بود در غوریان قشلاق نمود.

و چون حسین خان شاملو حاکم هرات از عزیمت آن جامع شأمت ذات و صفات آگهی یافت بعد از تعمیر برج و باره هرات به عزم ضبط و استحکام هرات به هر طرف شتافت و دروازه‌ها را به مردان کار و گذارها و کوچه‌ها را به شیرشکاران بیشه کارزار سپرده انتظار ورود آن نابکار می‌برد. و چون نسیم بهار، غنودگان چمن را از خواب خوش بیدار گردانید عبید خان نادان چون باد وزان که در فصل خزان بر طرف گلستان گذرد به صوب هرات روان گردید و قبه شامیانه و بارگاه را در قریه شایمانه که قریب به شهر بند آن خطه خلد مانند واقع است به اوج اقتدار رسانید و بعد از آن که در میان او و مردم هرات به کرات محاربات روی نمود بنابر استحکام

خلد برین، متن، ص: ۳۴۵

حصـار و مردی و مردانگی خـان قلعه‌دار و غازیـان ظفر شـعار کـاری از پیش نبرد و بر آن اوزبک به درک ظاهر گردیـد که گرفتن هرات به جنـگ ممکن نیست گروهی از ظلمه اوزبکیه را به ضـبط طرق و شوارع گماشـته نگـذاشت که از هیـچ راه چیزی از جنس مأکولات به درون هرات برنـد و انهار عـذوبت آثار را که داخل حصار می‌شد و دار- السـلطنه هرات به آنها نمونه روضات جنات و عین الحیات ساکنان آن بقعه خلد صفات بود از مجاری خود گردانیده به اودیه غیر ذی ذرع سر داد و از این راه ابواب قحط و غلا و شـدت و بلا بر روی سـکنه آن بلده خلد نشان گشاد. و از جمله بی‌نمکیهای منع آن اوزبک به درک آن که روزی شخصـی در زی اهـل سؤال با مشتی نمک داخل شـهر می‌شـد چون یکی از اوزبکان خبیث بر صورت حال آگهی یافت فرمان داد تا آن بیچاره را بر سر بازار آورده به زشت‌ترین وجهی بر دار فنا کشیدند.

القصه بعد از آن که عبید خان مدت چهار ماه روز مردم هرات را از شدت محاصـره سیاه کرده بود و در آن مدت به کرات شکستها از غازیان خورده پلیدی یاری نام که امیر الامرای وی بود در آن ایام از بخارا رسـیده تیغ زبان بر عبید خان کشـید و بر سبیل اعراض و اعتراض گفت که نشسـتن و انتظار کشـیدن و گاهی در کوچه بند جنگ کردن به تسـخیر هرات نمی‌پردازد در این دو روز جنگ سلطانی بایـد انـداخت و شـهر را به قهر و غلبه مسـخر باید ساخت. و بعد از تقریر این نوع مهملات به عزم تماشای کوچه‌بند با ابلهی چند سوار شده بعد از سـیر و دور بسیار و بلندپروازیهای دور از کار، گذارش به کوچه‌بند محاذات برج خاکستر افتاد. از قضا در آن اثنا یکی از توپچیان قدرانـداز، شاهینی به قصـد صـید جان پلیدش از فراز برج پرواز داد و تیر بر نشان آمده از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد و یار کماندار بر سر شکار خود تاخته سر پر شور و شرش را از تن جدا ساخت و با اسب و یراقی که داشت به نزد حسین خان آورد و چون نام و نسب مقتول، مجهول بود مهرش را بر کاغذی زدند از

خلد برین، متن، ص: ۳۴۶

نقش نگینش که «العبیـد یاری بن جان وفا میرزا» بود معلوم شد که هفت پشـتش به سگ آبی می‌رسد. اتفاقا یکی از ملازمان وی از پی تحقیق حال آن زیاده‌سـر خسـران مآل به شـهر آمده بود. چون شنید که زمانه با وی یاری نکرده و به تیر بی‌وفائی هوائی به قتلش آورده در زمان بازگردیـد و خبر به عبیـد خان پلیـد رسانید. و به حسب اتفاق [۷۲] در آن روز که قتـل این مفسـد روی نمود از نزد زینش بهادر از ولایت دامغان خبر قتل زینل خان به عبید خان مردود رسـیده بود و به شنیدن این خبر چندان اظهار مسرت و شادمانی نموده که محرمانش می‌گفته‌انـد که ما هرگز خان را به این شادمانی ندیده بودیم. چون در آخر آن روز خبر قتل آن تیره‌روز به وی رسـید آن بهجت و سـرور به ویل و ثبور مبـدل گردید چندان اظهار غم و اندوه نمود که همان محرمان می‌گفتند که اندوه آخر روز بیش از مسرت اول روز بود.

القصه چون مدت محاصـره امتداد یافت و کار محصوران به جان و کاردشان به اسـتخوان رسـید و شدت قحط و غلا تاب و توان در مردم بینوا نگذاشت حسین خان و اکابر و اعیان، صلاح در آن دیدند که از اوساط الناس، جمعی را که به تشیع شهرت نداشته باشند با عیال و اطفال از شـهر بیرون فرسـتند تا آذوقه ایشان علاوه ذخیره قلعه‌داران شـده کار بر ایشان دشوار نشود. آراء بر این قرار گرفته محصـلان شدید بر آن جماعت گماشتند تا مجموع ایشان را به خارج شهر روانه داشتند و درون هرات به نوعی از آن جماعت خالی شـد که در کوچه و بـازار از ایشـان نشان نمانـد. با وجود این همه اهتمام در ترفیه حال قلعه‌داران، یک من نمک به سـنگ هرات به سیصـد دینـار رسید و به هم نمی‌رسـید و ارباب ثروت و سامان که روا نمی‌داشـتند که گوهر گرانبهای الماس را در میان لباس نهان دارنـد پـارچه نمکی را در جیب و گریبان و میان دستار نهان می‌داشـتند و به هنگام خوردن طعام به آن نمک، میهمانی کام و زبان کرده بعد از فراغ به جای خود می‌گذاشتند.

محصوران هرات را حال بدین منوال گذران بود تا مدت محاصره

خلد برین، متن، ص: ۳۴۷

به هفت ماه کشید و کار بر مردم حصار بیشتر از آن که توان گفت دشوار گردید. ناگاه از مهب روحبخش منطوق کریمه لا تَقْنَطُوا مِنْ- رَحْمَةِ اللّهِ «۱» نسیم غمزدای راحت افزای آمد آمد رایات جهانگشای شاهنشاهی بر گلهای پژمرده امید امیدواران وزیده باعث سرسبزی نهال آمال محصوران و وسیله شکفتگی غنچه دلهای پریشان ایشان گردید. و وصول این خبر در معسکر اوزبک بیدادگر کاری کرد که هیچکس پا را از سر نشناخت و از این رهگذر به ماتم خود گرفتار بودند که مقارن آن رسیدن خبر قتل زینش بهادر از دامغان به تیغ اقلیم‌گشای منغلای جنود ظفر ورود شاهی کار ایشان را یکباره ساخت و چون بعد از آن مجال توقف محال بود عبید خان مردود با جهان جهان یأس و حرمان از ظاهر هرات کوچ نموده طریق فرار پیمود. و شرح طلوع ماهچه رایت ظفر آیت شاهی از افق مملکت خراسان و قتل زینش بهادر در ولایت دامغان عما قریب رقمزده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی.

گفتار در لشکر کشیدن کسکن قرا سلطان به دیار بلخ و آمدن جغتای بهادر به تاخت اسفرایین و خایب و خاسر بازگشتن آن اوزبک بی‌دین

کسکن قراسلطان ولد جانی بیک سلطان به هنگام حصاد محصول سال نهصد و سی و دو با لشکری گران به ظاهر بلخ آمد و چنانچه در روضه ششم در طی خلاصه احوال محمد بابر میرزا ایمائی به آن شد محمد زمان میرزا که والی بلخ بود در حصار آنجا تحصن اختیار نمود و بعد از دو سال که به تکلیف محمد بابر میرزا بلخ را گذاشته رایت عزیمت به صوب اگره افراشت کسکن قراسلطان بلخ را به حیطه

---

(۱)- سوره زمر، آیه ۵۳.

خلد برین، متن، ص: ۳۴۸

ضبط و تسخیر درآورد. اما جغتای بهادر که از جمله اوزبکان صاحب تهور بود در این سال با سه هزار سوار کماندار ایجین‌پوش سراپا جوش و خروش به تاخت خراسان آمده بعد از نهب و غارت آن ولایت، رایت مراجعت برافراشت. و چون خبر غارت و مراجعت وی به زین- الدین سلطان شاملو حاکم اسفرایین رسید جمعی از ملازمان خود را به سرکردگی محمود بیک نامی از نزدیکان خود به دفع فتنه جنود اوزبکیه روان نمود. فریقین در شش فرسخی اسفرایین به یکدیگر رسیده آتش گیر و دار را شعله‌ور ساختند و کشش و کوشش به حدی انجامید که از جیش محمود که ششصد سوار بودند سیصد تن بی‌سر شدند و از لشکر اوزبک که سه هزار نفر بودند هفتصد سر طریق سفر پیمودند. و چون علم شعاع پرچم خسرو انجم حشم روی به نهانخانه مغرب نهاد فریقین به میانجی تاریکی شب دست از گریبان یکدیگر برداشته لشکر اوزبک راه بخارا و غازیان ظفر قرین طریق مراجعت از اسفرایین پیش گرفتند.

گفتار در گیر و دار زینش بهادر نابکار با زینل خان و چکر که سلطان در دامغان و اخبار متنوعه که تا حین توجه خاقان جنت مکان به صوب خراسان به دربار اقبال رسید

سبق ذکر یافت که بعد از استیلای عبید خان بر استراباد، زینل- خان رخت اقامت به فیروزکوه کشیده در آنجا روزگار می‌گذرانید تا در سنه اربع و ثلاثین و تسع مائه زینش بهادر که از قبل عبید خان حاکم دامغان بود با جمعی از اوزبکان به فیروزکوه آمد. و به حسب اتفاق در آن اوان زینل خان به اتفاق چکر که سلطان و مصطفی سلطان و جمعی از ملازمان به رسم شکار سوار شده در دشت و کهسار سیار بودند که ناگاه زینش بهادر از راه تهور به ایشان رسید و غازیان را

خلد برین، متن، ص: ۳۴۹

شکاری‌وار در میان گرفته نایره حرب را فروزان گردانیـد و فریقین از جانبین به قصـد جان یکـدیگر دست به تیغ و سـنان برده حربی شدید به وقوع انجامید. مقارن آن یکی از غازیان، زینش بهادر را به ضـرب سـنان جان‌سـتان از مرکب تهور افکنده خواست که سـر بی‌مغزش را از مرکب بدن پیاده سازد و چون غایت حقارت جثه‌اش را دید دست از قتل آن متهور زیاده‌سر کشید. در آن اثنا جمعی از اوزبکان روسیاه از گرد راه رسیده زینش مردود به پشتگرمی ورود ایشان سوار شـده و فدائی‌وار به یکبار بر غازیان حمله آورده عقد جمعیت ایشان را بنات النعش‌وار از هم پاشیدند، و غازیان از راه اضطرار قدم در وادی فرار نهاده زینل خان و چکر که سلطان و مصطفی سلطان در معرکه به قتل رسیدند و زینش بد نهاد سرهای ایشان را به نزد عبید خان بی‌ایمان فرستاده خود روی مراجعت به دامغان نهاد.

دیگر از اخبار که به دربار شهریار گردون وقار رسید محاربه سلطان سلیمان خواندگار روم با کفار فرنگ بود. خلاصه این مقال آن که در سال نهصد و بیست و سه سلطان سلیمان قیصر روم، عسکر آن مرز و بوم را جمع آورده به عزم تسخیر دیار انکرس متوجه آن ولایت گردیـد و چون به کنار آب تونه رسیـد به کشتی پل بر آب بسـته بگـذشت و افرنـدیش قوال و ارذل‌بان که سـلاطین آن دیار بودند در کنار آب تونه در موضع مهاج سپاه خود را جمع آورده به عرابه و توپ جای خود را استحکام داده بودند. چون قیصر روم با لشکر و سپاه آن مرز و بوم نزدیک رسیدند کفار فرنگ سوار شده آهنگ جنگ کردند و بعد از تسویه صفوف جانبین، افرندیش بـدکیش بـا سـپاه خویش بر جرانغار لشـکر روم هجوم آورده ایشان را از مکان خود زایل گردانیـده به قلب رسانیـد و ارذل بان نیز با سپاه بی‌کران بر برانغار سپاه قیصـر تاخته فوج میمنه نیز به قلب رسید. مقارن آن ینگچریان و توپچیان کمانـدار به یکبار کره هوا را مستحیل به کره نـار کرده کفار اشـرار را آواره دیار فرار گردانیدنـد و عسـکر روم به تعاقب ایشان گران رکاب و سـبک عنان شـده بسیاری از فرنگیان را

خلد برین، متن، ص: ۳۵۰

به درکات نیران فرستادند و غنایم بی‌کران به دست رومیان افتاده در رکاب قیصـر متوجه شهر بودین که پایتخت ولایت انکرس بود شدند و افرندیش زاده سـر بر خط فرمان نهاده با پیشـکش فراوان به آسـتان سـلطان سلیمان آمده مفاتیح قلعه و شهر را بسپرد و قیصر حکومت آن کشور را به او ارزانی داشته به استنبول مراجعت نمود.

دیگر از وقـایع که در این سـال در دربـار اقبال روی نمود قتل دیو سـلطان بود که در روز پنجشـنبه دویم شـهر شوال به انگیز چوهه-سلطان روی نمود. و چون دیو سلطان به فرمان قهرمان قهر از مسند وکالت برخاست چوهه سلطان به موجب فرمان به جای او نشست و قوشون دیو سلطان را به سلیمان بیک روملو که یکی از ملازمان او بود عنایت نمود.

و در این سال قشلاق پادشاه به استحقاق در دار السلطنه قزوین اتفاق افتاد.

دیگر از وقایع این سال که خبر وقوع آن به مسامع جلال رسـید شورش بغداد و قتل ابراهیم خان حاکم آن دیار و بلاد به تبع جهل و جنون برادرزاده خویش ذو الفقار بـد نهاد بود. بیان این سـخن آن است که در آن زمان که شـعله ظلم و طغیان عبید خان بی‌ایمان و طـایفه به درک اوزبـک در مملکت خراسـان سـر به آسـمان کشـیده هر روزه اخبار اقتـدار ایشان معروض پایه سـریر سـلطنت مصیر می‌گردیـد و پیوسـته مکنون خـاطر خطیر شـهریار کشورگیر آن بود که هر چنـد زودتر به شـعله تیغ ذو الفقار، آثار بخار سرکشـی و پنـدار را از دماغ خانان اوزبک فرو نشاند در خلال این احوال به مسامع جلال رسـید که ذو الفقار پسـر نخود سـلطان که به حکومت کلهر سـر غرور می‌خاریـد بی‌سابقه کلفت و کدورتی به محض جهالت و جنون با گروهی از مردم دون بر سـر عم خود ابراهیم خان والی دار السـلام در حینی که در ییلاق ماهی‌دشت مقام داشت تاختن آورد، و پیش از ورود آن مردود هر چنـد غلامان ابراهیم خان به عرض وی رسانیدند که ذو الفقار غدار با سپاهی جرار به ایلغار می‌آید گوش به آن سخنان

خلد برین، متن، ص: ۳۵۱

نکرد و می‌پنداشت [۷۳] که شوق سرشار، برادرزاده را به دیدن عم بزرگوار می‌آورد! بنابر این مجلسی رنگین ترتیب داده با پنج شش نفر از مصاحبان در دیوانخانه فارغ البال بنشست و وقتی خبردار شد که ذو الفقار نابکار با دویست سوار از اشرار، اردوی او را تار و مار کرده با تیغ آبدار به دربار او رسید و چون کار از کار گذشته بود خان از بیم جان، خود را به حرمسرا انداخت! و آن سفاک بی‌باک پیاده گشته چست و چالاک طنابهای خیمه سرا را به تیغ قهر بریده خیمه را بر سر عم بزرگوار فرود آورد و پس از آن به ضرب تیغ صاعقه‌بار، برق خرمن حیات خان و پنج شش نفر از ملازمان وی گردیده تمامی را پاره پاره گردانید. سایر ملازمان خان چون حال بدان منوال دیدند ملازمت و متابعت ذو الفقار نابکار گزیدند. مقارن آن سید بیک کمونه با چهارصد نفر عرب نیزه‌دار از گرد راه رسیده به ضرورت به سپاه ذو الفقار پیوست و آن غدار بی‌زینهار بسیاری از لشکریان خود را چهار ضرب زده از سکه و صورت انداخت و از آنجا به در بغداد آمده بعد از محاصره مسخر ساخت. و بعد از تسخیر دار السلام مجموع اقوام خود را بکشت و والی تمام عراق عرب گشت.

گفتار در توجه خاقان جنت مکان به صوب صواب خراسان و وقوع محاربه آن اورنگ‌آرای سریر کیان در موضع جام با خانان ترکستان و به فتح و فیروزی اختصاص یافتن آن شهریار عالی‌شان

رسمی است دیرین که از سلاطین روی زمین چون یکی بعد از دیگری زیورآرای تخت و نگین گردد تا جوهر خود را مانند تیغ آبدار به مردم روزگار ننماید و رگ شریان گردنکشان زیاده‌سر را در معرکه فتح و ظفر به نیشتر بلارک سراپا جوهر نگشاید «۱» و چون در

---

(۱)- نسخه اصل در اینجا دو صفحه و نیم سفید دارد.

خلد برین، متن، ص: ۳۵۲

آن مکان مسموع ایشان گردید که خان احمد با سپاهی هزیمت مدد در دیلمان اقامت دارد امرای مذکور با سپاه منصور به رسم ایلغار بر سر آن گروه غلط کار تاختن آوردند. و چون خان احمد از قرب ورود جنود ستاره عدد باخبر گردید سیلی‌خور امواج اختلال حال به طریق استعجال خود را به لاهیجان رسانید.

مقارن آن سپاه ظفرپناه از گرد راه رسیده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه او را به حیطه ضبط و تصرف درآوردند و از این راه دیلمان و خرکام مسخر سپاه ظفر فرجام گردیده غازیان عظام در ولایات مذکوره اقامت گزیدند. معصوم بیک صفوی نیز با لشکری سراپا ستیز و آویز و سپاهی چون تیغ غمزه خوبان خونریز از راه دیگر به لاهیجان رسیدند. خان احمد چون دریای بلا را بر خود محیط دید به مصدوقه الغریق یتشبث بکل حشیش از راه ضرورت متوجه مقابله و مقاتله سپاه ظفر خاصیت گردید و امیر جهانگیر سپهسالار لاهیجان و امیر شاه منصور سپهسالار لشته‌نشا و دیلمان را با ده هزار پیاده و سوار به استقبال لشکر ظفر شعار ارسال نمود و ایشان در عرض راه به تنگنائی رسیده صلاح در آن دیدند که آن جای تنگ را به تخته‌بند استحکام داده در پناه آن مهیای قتال و جدال گردند.

و به این عزیمت چون در تمشیت آن مهم بی‌فایده اهتمام تمام به تقدیم رسانیدند به منطوق کریمه إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ «۱» آن همه سعی و اهتمام بی‌فایده برآمده بعد از قرب ورود جنود ظفر پیوند به آن تخته‌بند، بی‌استعمال سیف و سنان و تیر و کمان به حال پریشان گریزان گردیدند و لشکر ظفر اثر بر اثر آن قوم بداختر، مرکب جلادت برانگیخته سیصد و پنجاه نفر را اسیر و دستگیر و خون صد و پنجاه نفر را بر خاک هلاک ریختند و قرین فتح و نصرت به آن ولایت درآمده لاهیجان و لشته‌نشا و کیسم و اکثر دیار گیلان را به حیطه ضبط و تسخیر درآوردند.

(۱)- سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

خلد برین، متن، ص: ۳۵۳

و چون خبر این شکست نمایان به انهای بعضی از فراریان به خان احمد نادان رسید غریق دریای دهشت و حیرت گردیده مرکب هزیمت را در زیر بار عزیمت کشید و به مرافقت جهان جهان پریشانی و عالم عالم سرگردانی گریزان خود را به کوههای صعب- المسالک اشکور رسانید. و چون سپاه ظفر پناه راه به گریزگاه وی بردند صدر الدین خان صفوی و احمد سلطان و بایندر خان طالش و حمزه بیک طالش و امیره ساسان و میرزا کامران با فوجی از بهادران چون شاهین تیز پر بر آن کوه و کمر برآمده امیر بهادر را با چند امیر دیگر به تیغ و خنجر از سر واکردند و مظفر و منصور روی توجه به معسکر ظفر اثر آوردند. روز دیگر معصوم بیک صفوی فوجی از غازیان فدوی را به گرفتن ملوک و حکام گیلان که پناه به بیشه- های پر درخت و کوههای سخت برده بودند روان نموده غازیان بر راههای هولناک باریک و مغاره‌های پر دد و دام تاریک عبور و مرور و به نیروی دلاوری و زور سرپنجه مردانگی دست جرأت به افنا و اعدام ایشان گشودند و ساحت آن دیار از خس و خار اقتدار آن گروه دیوسار پاک گردیده به حیطه تصرف لشکر ظفر شعار درآمد.

و چون مقصد و مقصود از تک و تاز جنود ظفر ورود، گوشمال خان احمد بود نظر بیک استاجلو و امیر غیب بیک استاجلو و قوچعلی خلیفه مهردار و پیره محمد خان استاجلو و امیر اصلان بیک افشار و حیدر بیک ترکمان از راهی که چون رگ از دل سنگ عیان و گذارش بر کوههای گردون‌شان و گل و لای بی‌کران و جنگلهای پر درخت و کمرهای بسیار سخت بود روی به جستجوی او نهادند. و در اثنای مرور بر آن راه پر شر و شور ملک اویس رستمداری که داماد خان- احمد بود سر به کمند ذلت و خواری درآورده گرفتار گردید و ملازمان او را به ملک سلطان ابو سعید برادر مشار الیه سپرده تمامی اموال وجهات و اسباب متملکات ملک اویس را به جهت سرکار خاصه شریفه به حیطه ضبط درآوردند. و چون در آن کوه و کمر اثری از آن آواره در بدر ندیدند از راه ضرورت رخت اقامت به تنکابن کشیدند. و

خلد برین، متن، ص: ۳۵۴

خان احمد گمراه قرب سه ماه در کوههای گیلان حیران و سرگردان می‌گشت و از رشته درهم کار روزگار خود سر به در نمی‌آورد تا در آن اثنا چنان اتفاق افتاد که خاقان به استحقاق به فکر غدر و نفاق وی افتاده اللهقلی سلطان ایجک اوغلی و شاهقلی بیک روملو و میرزا علی بیک قاجار را با هشتصد سوار جرار نیزه‌گذار از قورچیان نصرت شعار از راه اشکور به گیلان و آن بوم و بر روان نمود.

غازیان بر حسب فرمان در اوایل جدی و آغاز شدت گرما [۷۵] و کثرت برف و باران به صوب مقصد روان گردیده در هر جا و هر مکان جویای خان احمد می‌بودند. عاقبت حسام بیک ولد بیرام بیک قرامانی با هیجده نفر از شیرشکاران بیشه فتح و ظفر قریب به نقاره سحر بی‌خبر بر سر وی رسیده خدمتش را از طویله‌ای که از بیم جان در آنجا پنهان بود بیرون آورده اسیر و دستگیر به نظر اللهقلی سلطان رسانیدند. و بعد از گرفتاری خان احمد امرای عظام که به تسخیر دیار گیلان مأمور بودند مظفر و منصور خدمتش را با خزاین و دفاین و سایر اموال و اسباب وی مصحوب خود گردانیده در روز سه‌شنبه ششم ماه رجب سال مذکور به نظر کیمیا اثر رسانیدند و خسرو گیتی‌پناه بعد از چند ماه از راه تنبیه و تأدیب، آن سرگردان تیه گمراهی را به صوب قلعه قهقهه راهی کرده خاطر والا از رهگذر زیاده‌سریهای وی مطمئن و حکومت مملکت گیلان را در میان اللهقلی سلطان ایجک اوغلی استاجلو و اسکندر بیک افشار و حمزه بیک طالش و زینل بیک ذو القدر و شرف خان کرد منقسم گردانید. مدت سلطنت احمد در آن دیار سی و دو سال بود و ارباب اخبار از این طبقه یازده تن را بدین تفصیل در عداد سلاطین آن دیار به شمار آورده‌اند:

کارکیا سید علی کیا، کارکیا رضا کیا، کارکیا میر سید محمد، کارکیا ناصر کیا، کارکیا سلطان محمد، کارکیا میرزا علی که در زمان حکومت او آفتاب جهانتاب سلطنت ابد مدت از افق لاهیجان طالع شد، کارکیا سلطان حسن، کارکیا سلطان احمد، کارکیا سید علی، کارکیا سلطان حسن، کارکیا خان احمد. و مدت سلطنت ایشان دویست و

خلد برین، متن، ص: ۳۵۵

پنج سال بود.

دیگر از سوانح اقبال که در این سال روی نمود آن بود که بعد از مراجعت رسول سلطان سلیم، خاقان هفت اقلیم مقرر فرمود که منشیان عطارد رقم مکتوبی بلاغت اسلوب مشعر بر استمرار و استقرار صداقت و ولا و استحکام بنیان عهد و پیمان و محتوی بر تهنیت جلوس بر اورنگ سلطنت روم به طول هفتاد گز در قلم آوردند و با تحف و هدایای خسروانه مصحوب شاهقلی سلطان استاجلو به آن مرز و بوم روانه نمود و مشار الیه به عنایت و تربیت خاقان محترم با خیل و حشم و طبل و علم و تهیه و تدارک تمام و تجمل مالاکلام به صوب مقصد روان گردیده در ادرنه نامه مودت ختامه را با تحف و هدایا به نظر سلطان سلیم رسانید و بعد از چند ماه رخصت مراجعت حاصل نموده قرین اعزاز و احترام به درگاه شهریار گردون غلام بازگردید.

دیگر از وقایع که در این سال روی نمود آن بود که مولانا عبد- الرزاق صدر که قبل از این در دار السلطنه قزوین گوشه نشین بند و زندان بود حسب الفرمان لازم الاذعان رخت گرفتاری به حصار قلعه خرسک کشید.

گفتار در ذکر لشکر فرستادن خاقان جنت مکان به عزم گوشمال همایون خان به گرجستان و گرفتار شدن آن زیاده‌سر نادان

چون پیوسته خاطر آفتاب اشراق از رهگذر غدر و نفاق سمایون خان والی گرجستان عازم آن بود که خار اقتدار آن مغرور زیاده سر را از سر راه حامیان حوزه اسلام دور سازد و بنا بر اشتغال به اشغال ضروری دولت بی‌زوال، نوبت به گوشمال وی نمی‌رسید در این سال فرخ فال که مطابق سنه ست و سبعین و تسع مائه بود این قفل دیر-

خلد برین، متن، ص: ۳۵۶

گشای به مفتاح اقبال ابدی الاتصال گشوده گردید. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که سرکرده ارباب کفر و ضلال، همایون بد فعال، بیشتر از پیشتر زیاده سری پیش گرفته پای جرأت از حد پایه- خودشناسی بیرون نهاد و دست تطاول و درازدستی به سرحد ممالک و قطع مسالک دراز کرده در تفلیس و توابع آن داد خرابی داد. چون رایحه این خبر به مشام اطلاع خاقان بحر و بر رسید فرمان لازم- الاذعان نافذ گردید که شمخال بیک چرکس و ابراهیم بیک الپاوت و علیقلی بیک قاجار به اتفاق داود خان برادر همایون و سپاهی از حد افزون، رایت عزیمت به صوب گرجستان افراخته همایون را اسیر و دستگیر روانه پایه سریر خلافت مصیر گردانند.

و چون همایون از قرب ورود جنود مسعود خبردار گردید از راه رعایت حزم و احتیاط خود را بر فراز کوهی فلک شکوه رسانیده به فراغ بال و خاطر جمع در آنجا متحصن گردید و امرای نامدار و لشکر ظفر شعار، آن کوه را مرکزوار در میان گرفته دایره کردار بر کفار اشرار محیط شدند و از دو طرف نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفته شیرشکاران بیشه گیر و دار، کار را بر کفار خاکسار دشوار کردند.

و چون همایون دید که کار کافران به کجا رسید از در بدمستی غرور درآمده با معدودی چند از ازناورانی که داشت روی جرأت به معرکه میدان گذاشت و از گرد راه بر سپاه ظفر پناه تاخته یکی از غازیان را به سنان جانستان از صدر زین بر زمین انداخت. مقارن آن شیر صولتی از سپاه ظفر خاصیت سر راه بر آن گمراه گرفته به مقتضای کما تدین تدان به سنان نیزه جانستان از مرکب عزت به خاک مذلتش افکنده دستش را به خم کمند بربست. و کفار اشرار چون سرکرده و سردار خود را گرفتار دام هلاک و بوار

دیدند به یکبار بر لشکر ظفر شعار حمله‌آور گردیدند و حامیان حوزه اسلام تیغ زمردفام از نیام انتقام برآورده صبح حیات را بر گبران، شام ممات گردانیدند و بجز آنان که به کمند تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند نقش هستی بقیه ایشان را از صحیفه وجود زدودند. بعد از این فتح

خلد برین، متن، ص: ۳۵۷

نمایان که در حقیقت زنگ‌زدای آینه ایمان مسلمانان بود امرای عالی‌شان از غزای گرجستان عنان به صوب مراجعت معطوف داشته همایون را به درگاه پادشاه ربع مسکون فرستادند.

همچنین از سوانح عبرت‌افزا که در این سال روی نمود آن بود که سید معصوم بیک صفوی که فدوی این دولت ابد مدت و وکیل- السلطنه خاقان گردون منزلت بود محرم کعبه صلاح و سداد و متوجه سفر خیر البلاد گردیده در اثنای راه در دست رومیان گمراه که ناگاه بر سر وی ریخته بودند با چهل و هشت نفر از ملازمان و رفقا به قتل رسید. بعد از سنوح این هنگامه تازه آوازه در انداختند که اعراب بادیه که قاطعان طریق حرمین شریفین‌اند مرتکب این جرأت شده‌اند.

بنابراین سلطان سلیم از راه تمهید معذرت، علی آقای چاوشباشی را به درگاه گردون منزلت فرستاده عذرخواهی تمام نمود و آن حضرت از کمال محبت و اتحاد فرستاده را به کرایم احسان و جلایل اشفاق دلجوئی نموده به دیار روم فرستاد.

گفتار در ذکر لشکر فرستادن خاقان ربع مسکون بر سر گرمسیرات جرون و سنوح بعضی از وقایع روزگار بوقلمون

چون اکثر اوقات ظلم ولات گرمسیرات جرون نسبت به مردم آنجا به مسامع جلال خاقان بلند اقبال می‌رسید مروت شاهانه و حمیت خسروانه عازم آن گردید که شعله اقتدار والیان آن دیار را به آب تیغ لشکر ظفر شعار فرونشاند. لاجرم در سال نهصد و هفتاد و هفت یعقوب بیک افشار والی دار الامان کرمان را با لشکر گران بر سر ارباب عصیان و طغیان فرستاد و ایشان از رهگذر سوء اعمال و قبح افعال خود خائف و هراسان خود را به قلعه مینا و بزرگ و شمول- که اکنون به شمل و مینا اشتهار دارد- انداخته رایت

خلد برین، متن، ص: ۳۵۸

مخالفت برافراختند. و چون قلاع مذکوره قلعه‌داری از شدت گرمی هوا دارد و ساکنانش به پشتگرمی آن از دست‌انداز اقتدار سلاطین روزگار در امان می‌بوده‌اند به خاطر جمع در آنجا قرار گرفتند. و غازیان چون قضای آسمان بر قلاع مذکوره نازل شده آغاز محاصره نمودند و محصوران پیشتر از آن که سپاه نصرت شعار دست جرأت به تسخیر حصار گشایند صورت حال فردا را در آینه امروز دیده رخت به دار الامان اطاعت و متابعت کشیدند و روز دیگر از در عجز و زاری درآمده با تیغ و کفن از قلاع مذکوره نازل گردیدند. و غازیان خصم افکن بر آن قلاع گردون ارتفاع استیلا یافتند.

و هم در این سال پادشاه و ندیک لشکر جرار از کفار اشرار به تاخت دیار روم فرستاد و قاسم بیک حاکم دیار خرسک به اتفاق فرهاد- بیک که از ولات آن ولایت بود به دفع فتنه کفار پرداخته به ضرب تیغ آبدار و سنان آتشبار، آن ملاعین خاکسار را آواره دیار فرار ساختند و رومیان بر اثر ایشان تازان خود را به توپخانه آن ملاعین رسانیده پنج قادرغه و بیست قالیان و دو بارجه به غنیمت گرفتند.

مقارن آن باخسه نام لعینی بی‌دین با سه هزار سوار از کفار اشرار به حرب حامیان حوزه دین مبین ایلغار نموده سر راه بر مجاهدان دین مبین گرفت و سپاه روم به ضرب توپهای آسمان‌کوب، آن گروه بی‌دین را نیز درهم شکسته منهزم گردانیدند.

دیگر از سوانح این سال آمدن اوزبک سلطان بن رستم سلطان ابن جانی بیک سلطان به تاخت خراسان بود. بیان این سخن آن که آن اوزبک گمنام با لشکری غارتگر قرار و آرام از مقام خود به صوب خراسان ایلغار نموده در قصبه جام بار اقامت گشود. و چون خبر شور و شر آن گروه کریه منظر به حاکم آن کشور زینل بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر رسید فوجی از غازیان نامور و بهادران

صاحب جگر را بر سر راه اوزبکان بد گهر [۷۶] فرستاد. و چون فریقین به یکدیگر رسیده نیران محاربه را مشتعل گردانیدند در اثنای کروفر، حمزه بیک تجراوغلی که وکیل زینل بیک بود به قتل رسیده

خلد برین، متن، ص: ۳۵۹

باعث دلشکستگی و شکست لشکر منصور گردید و اوزبکان با غنایم فراوان و اموال بی‌پایان به اوطان خود مراجعت نمودند. زینل بیک بعد از شکست غازیان در صدد تلافی و تدارک آن شکست نمایان درآمده از حکام خراسان استمداد نمود. مقارن آن امیر حسین و حاجی حسین کوتوال با قرب هزار و نهصد سوار جرار به مدد وی استعجال نمودند و وصول ایشان باعث استظهار زینل بیک شده از عقب اوزبکان به سرعت برق و باد روان گردید. و با آن که به کرات امیر حسین و حاجی سلطان آن مغرور بی‌پروا را از آن حرکت مانع آمده گفتند که صلاح دولت در آن است که ما در همین مقام توقف کرده به حفظ و حراست جا و مقام خود پردازیم آن زیاده سر از ایشان نشنید و تیغ زبان بر ایشان کشیده گفت که چون شما از اوزبکان خائف و هراسانید بر من است که ایشان را دست بسته به نزد شما حاضر گردانم. ایشان نیز به سخن آن جاهل نادان از راه رفته با او همراه گشتند و در عرض راه در هیچ مکان، زمانی نیارمیدند تا در پل خاتون به اوزبکان دون زبون رسیدند.

و چون خبر ایلغار زینل بیک و رفقا به اوزبک سلطان رسید فوجی از سپاه را بر سر راه ایشان فرستاده خود با هفت هزار سوار کماندار در مرصد انتظار قرار گرفت. و چون غازیان به آن فوج اندک رسیدند بی‌محابا بر ایشان حمله‌آور گردیدند و اوزبکان به طریق فریب، راه گریز در پیش خود را به کمینگاه اوزبک سلطان رسانیدند و آن مردود روسیاه ناگاه از کمینگاه بیرون تاخته کار را بر غازیان دشوار ساخت و به تیغ خصم شکار دمار از روزگار غازیان برآورده زینل بیک و امیر حسین را با هزار نفر دیگر از بهادران معرکه فتح و ظفر به عالم دیگر فرستادند و حاجی سلطان کوتوال به بدترین حالی از احوال گریزان از میان بیرون رفت و اوزبک سلطان مظفر و کامران سرهای مقتولان را از تن بریده به جانب اندخود و شبورغان روان گردید.

خلد برین، متن، ص: ۳۶۰

دیگر از وقایعی که در آن زمان روی نمود لشکر فرستادن سلطان سلیم به جزیره قبرس بود. تفصیل این اجمال آن که چون کفار اشرار جزیره قبرس در سوالف ایام باج ده و خراجگزار «۱» سلطان روم بودند بنا بر بدمستی شراب دولت بیراهه روی پیش گرفته قدم جرأت به بادیه طغیان و عصیان نهاده بودند بر ذمت همت خسروانه سلطان سلیم، گوشمال ایشان واجب و لازم گردید. بنابر این قیصر روم بعد از تقدیم مشورت با امرای آن مرز و بوم در سنه ثمان و سبعین و تسع مائه پرتو پاشای وزیر ثانی و احمد پاشای وزیر سیوم و حسین- پاشای امیر الامرای روم ایلی و مصطفی پاشای لله و علی پاشای حاکم مرعش و قاسم پاشای فرمانفرمای انادولی [- آناطولی] و بهرام- پاشای حاکم سیواس را با سپاهی بیرون از اندازه وهم و قیاس به تسخیر قلاع سپهر اساس آن طایفه حق ناشناس روان نمود، و پاشایان با سپاه قیامت دستگاه روم به کشتیها درآمده به جانب قبرس رایت عزیمت برافراختند و بعد از ورود بدان حدود قرب هفتاد قلعچه از حصون و قلاع کفار اشرار گشودند. و بعد از تسخیر آن دیار با لشکر بی‌شمار و اسباب تسخیر حصار روی توجه به تسخیر قلعه لعقوثه که از قلاع حصین کفار اشرار بود نهاده آن حصار استوار را دایره- کردار در میان گرفتند و بنا بر متانت و حصانت حصار و جرأت و جلادت کفار، قلعه در امتداد ایام محاصره به دو سال کشیده عاقبت به جرأت سرشار عساکر ظفر شعار دیار روم مسخر گردید و زنان و فرزندان و عیال و اطفال کافران با اموال و اسباب بی‌کران و غنایم بی‌پایان به دست مسلمانان افتاد.

بعد از تسخیر آن حصار آسمان کردار، پاشایان مظفر و کامران روی به تسخیر قلعه ماغوسه که از قلاع سبع شداد باج سربلندی می‌گیرد نهادند و چون و تن نام پلیدی که در آن قلعه به حکومت مدار می‌گذرانید از قرب ورود جنود ظفر ورود روم خبردار گردید متانت

(۱)- در متن: خراجگذار.

خلد برین، متن، ص: ۳۶۱

حصار را پرده دیده عاقبت بین شمرده از در قلعه‌داری درآمد و مدت محاصره آن قلعه سپهر تمثال به یک سال کشید. بعد از فقدان ذخیره و اسباب قلعه‌داری، و تن عهد شکن تیغ و کفن بر گردن به عهد و پیمان از قلعه بیرون آمد مشروط بر آن که احمال و اثقال خود را به کشتیها درآورده متوجه دیار ونديک شود. در آن اثنا یکی از اسرای روم از قید کفار به تقریبی نجات یافته خود را به پاشایان رسانید و معروض گردانید که کفار لعین از راه معادات دین مبین، قرب سیصد نفر از مسلمانان را به تیغ خشم و کین به عز شهادت رسانیده‌اند. بنابراین نایره غضب مصطفی پاشا شعله‌ور شده مقرر فرمودند که و تن پلید را پوست کنده سایر کفار اشرار را به تعذیبات گوناگون به قتل رسانیدند.

بعد از فتح آن دیار دیگر باره سلطان سلیم خواندگار، پرتو پاشا و علی پاشا را با لشکری ظفر لوا بر سر جزیره کرفوس روان نمود و ایشان جزیره کرفوس واکیه و کفالیه «۱» و کعنت را تاخته چهار قادرغه و سه بارچه از کفار فرنگ به غنیمت گرفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور به استنبول مراجعت نمودند.

همچنین در این سال عسکری خان تاتار به امر خواندگار به اتفاق پادشاه کفه و لشکر بی‌شمار و ده هزار پیلدار به فرمان یازی آمده به حفر نهری که به آن نهر آب اتل و آب تین به هم متصل گردد مشغول گردیدند. غرض سلطان سلیم از اجرای آن نهر آن بود که چون به اتمام رسد به کشتی نشسته از آن نهر به جانب حاجی ترخان لشکر توان کشید و آن ولایت را مسخر توان گردانید. و چون حاکم آن دیار که از قبل کناز ایوان پادشاه روس والی آن ولایت بود از ورود خاقان تاتار با آن گروه بی‌شمار خبردار گردید از اجرای نهری چنان که مملکتش را ویران می‌کرد مضطرب و حیران، تحفه- های مرغوب به خان تاتار فرستاد. و چون گرفتن حاجی ترخان نیز

(۱)- خلاصة التواريخ: اكفه و كريت.

خلد برین، متن، ص: ۳۶۲

مرضی طبع خان نبود به سلطان سلیم عرض نمود که اگر آب اتل به نهر تین که آب آن به قرادنگیز متصل است اتصال یابد بیم آن است که به هنگام طغیان، تمام استنبول را خراب و ویران کند. بنابر این قیصر آن اندیشه را از سر به در کرده از سر حفر آن نهر درگذشت و خان تاتار و پادشاه کفه هر یک به دیار خود بازگردیدند.

دیگر از سوانح دیار روم که در سال نهصد و هفتاد و نه روی نمود آن بود که سلطان سلیم بنابر آن که بعد از فوت سلطان سلیم- جد وی- مظهر لنگ بر بلاد یمن استیلا یافته بود سنان پاشا را با لشکری به شمار قطرات آب دریا به تسخیر دیار یمن روان نمود و پاشای مذکور با سپاه موفور رخت اقامت به دیار یمن کشیده به قهر و غلبه قلعه کوکبان و چهل قلعچه دیگر را مسخر گردانید.

هم در این سال به فرمان سلطان سلیم، دولت کرای خان تاتار پادشاه کفه لشکری قیامت اثر به دیار روس کشید. و چون خبر ورود لشکر تاتار به الغ بیک پادشاه آن دیار رسید ایوان بلیله امیر الامرای خود را با سپاه بی‌شمار از کفار اشرار به استقبال لشکر تاتار فرستاد و ایشان کنار آب قلوموله را گرفته مانع عبور لشکر تاتار شدند و مدت نوزده روز در میان ایشان نایره قتال و جدال در اشتعال بود و بر یکدیگر ظفر نمی‌یافتند. آخر الامر در روز بیستم دولت کرای خان چون بحر جوشان و سیل خروشان روی جرأت و جلادت به آن ملاعین نهاد و پای ثبات و قرار کفار اشرار از پیش رفته خود از دنبال عار فرار اختیار کردند. و چون خبر شکست سردار به الغ- بیک نابکار رسید اسباب سلطنت و پادشاهی را به جا گذاشته خود از بیم جان گریزان گردید و لشکر تاتار مانند سیل

بهار که از کهسار منحدر گردد به یکبار به شهر مسکاو ریخته گرد بلا انگیختند و مردم آن شهر را از صغیر و کبیر و برنا و پیر و بنده و آزاد و زن و مرد و کوچک و بزرگ به اسیری گرفتند و خانه‌های ایشان را به جاروب نهب و غارت رفته آنچه از در و گوهر و زر و زیور که به سالهای دراز اندوخته بودند تاراج نمودند. و چون در آن شهر ساکن داری

خلد برین، متن، ص: ۳۶۳

و نافخ ناری نماند آتش در منازل و مساکن ایشان افروخته چون اساس آنها از چوب و تخته بود در ساعت سوخت. و به آن آتش بی‌امان که لشکر تاتار در آن دیار زدند دود از خرمن حیات ایوان بلیله سردار با دویست هزار نفر از کفار اشرار برآمد و پیشتر از آن که به نار جحیم و عذاب الیم رسند لذت سوختن را در دنیا دریافتند. و دولت کرای خان بعد از این فتح نمایان با غنایم فراوان که از آن جمله نود هزار اسیر بود به دیار خود مراجعت نمود.

گفتار در ذکر محاربه قورچیان استاجلو و غریبلر با گیلانیان کریه منظر

سبق ذکر یافت که خاقان جنت مکان بعد از تسخیر مملکت گیلان حکومت آن دیار را به جمعی از امرای نامدار که یکی از ایشان اللهقلی سلطان استاجلو بود کرامت نمود اما سلطان چون قدم بر اورنگ حکومت گذاشت نفری چند [۷۷] از ملازمان خود را به حفظ و حراست لاهیجان بازداشته خود رایت عزیمت به صوب ییلاق افراشت. گیلانیان کم فرصت به این حرکت از جای درآمده آغاز مخالفت کردند و سید حسین نامی را بر خود حاکم و فرمانروا ساخته رایت طغیان و یاغیگری افراختند و آن حاکم رعیت‌پرور، دباج نامی را سپهسالار گردانیده خود به عیش و عشرت مشغول گردید، و دباج مردود به وجود لشکر و سپاه از راه رفته قدم در بادیه ظلم و طغیان نهاد و دست جرأت به نهب و غارت رعایا و زیردستان گشاده نایره فتنه و فساد را اشتعال داد و رفته رفته کارش به جائی رسید که بر سر غازیان و صوفیان که در قلعه لاهیجان بودند لشکر کشید و صوفیان از سر جان گذشته مردانه سینه سپر تیر بلا کردند اما به مقتضای، مصراع: پشه چو پر شد بزند پیل را، کاری نساختند و گیلانیان عنود به پشتگرمی اقتدار آن مردود، تمامی ایشان را با

خلد برین، متن، ص: ۳۶۴

عیال و اطفال و زنان و فرزندان به قتل آوردند و پس از آن بر سر بیکتاش بی‌جگر که پسر سلطان و در آن کشور قائم مقام پدر بود هجوم‌آور گردیده خدمتش بی‌غائله کروفر، طریق فرار سر کرد و متعلقان و منسوبان آن بی‌جگر نیز به شمشیر تیز آن طایفه خونریز از پای درآمدند. و چون خبر شور و شر آن گروه بد اختر به امیره ساسان والی کسکر رسید با سپاه و لشکر به اندیشه دفع فتنه گیلکان متوجه لاهیجان گردید و با آن که در معرکه گیرودار آن قوم تبه- روزگار، کاری کرد که داستان رزم [رستم] و اسفندیار را بر طاق نسیان نهاد اما دیوساران گیلان هجوم آورده خدمتش را گریزان ساختند و اکثر ملازمان و لشکریانش را بر خاک هلاک انداختند.

چون رایحه این اخبار به مشام شعور خاقان جم اقتدار رسید به صوابدید امراء و ارکان دولت در سال نهصد و هفتاد و نه قوچ خلیفه مهردار و امیر غیب بیک را با فوجی از امرای نامدار و عساکر نصرت شعار به دفع فتنه و فساد گیلانیان دیوسار به آن دیار روان نمود و فوجی از قورچیان استاجلو و غریبلر نیز با ایشان طریق موافقت می‌پیمودند. ناگاه در اثنای راه در میان قورچیان سخن از دلیری و بهادری در میان آمده این معنی دامن‌زن شعله جرأت و جلادت ایشان شد و صد و سی نفر از قورچیان استاجلو و غریبلر با یکدیگر اتفاق نموده بی‌صلاح و صوابدید امراء به صوب اعدا روان شده در حوالی لاهیجان بار اقامت گشودند. و چون خبر ورود غازیان معدود به گیلانیان عنود رسید فرصت غنیمت شمرده به هیأت اجتماعی متوجه حرب غازیان گردیدند و آن فوج قلیل، خود را به کردگار جلیل سپرده منطوق کریمه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ «۱» را به خاطر آوردند و چون بحر جوشان و سیل

خروشـان بـا تیغ و سـنان و تیر و کمـان روی به دیوسـاران گیلان نهادنـد و لشـکر گیل فوج فوج به تعجیل از دنبال هم رسـیده حمله می‌کردند و قورچیان شیرشکار، دمار

---

(۱)- سوره بقره، آیه ۲۴۹.

خلد برین، متن، ص: ۳۶۵

از روزگار ایشان برمی‌آوردند تا کار به جائی رسید که دباج پلید با تمامی گیلانیان خود را به معرکه میدان رسانیده به قصد غازیان، گرم جولـان گردیـد. و چون وکیـل کارخـانه خـدا، شـهسوار معرکه لافتی است غازیان، آن حضـرت را به مـدد خوانـده به یکبار بر گیلکان تاختند و از خون آن طایفه دون، جویها همچشم جیحون در معرکه میدان روان ساختند.

در اثنـای گرمی هنگـامه قتال و جـدال از شـست دست ولایت، تیری گشاد یافته بر سـینه پر کینه دباج پلیـد رسـید و کشتی جرأت و جلادت آن گروه کم فرصت به یک تیر، دریای موج تشویر گردیـد و به قتل آن مردود، دود از خرمن جمعیت گیلکان برخاسـته هر یک از ایشان به طرفی گریزان شدند و قورچیان شیرشـکار، به نیروی بازوی شاه دلدل سوار و زور سرپنجه دولت شهریار کامکار در معرکه کارزار قرب سه هزار کس را از گیلکان دیوسار به ضـرب تیغ آبـدار به دار البوار فرسـتادند و لشـکری که شـمار آن زیاده بر بیست هزار بود از پیش انـدک نفری از غازیـان شـیر شـکار روی به وادی فرار نهادنـد و غازیـان، مظفر و منصور بـا غنـایم نامحصور رخت اقامت به لاهیجان کشیده سرهای کشتگان را به درگاه فلک پیشگاه روان گردانیدند. و چون مژده این فتح و ظفر به شهریار دادگستر رسید به جایزه آن دستبرد نمایان، هر یک از قورچیان را منظور نظر تربیت و احسان و مشمول عواطف بی‌کران گردانید.

گفتار در ذکر وقایع و سوانح هر دیار که خبر وقوع آن به درگاه جهان‌پناه رسید

از جمله وقـایع که در سال نهصـد و هشـتاد هجری در دیار روم روی نمود آن بود که سـلطان سـلیم پادشاه آن مرز و بوم پرتوپاشا و علی پاشا را که در سال گذشته به تسخیر جزیره کرفوس فرستاده بود

خلد برین، متن، ص: ۳۶۶

به تجدیـد بـا کشتی بسـیار و توپ و تفنگ بیرون از حیز شـمار به تسـخیر آن دیار روان نمود و ایشان با سـیصد کشتی کلان و سپاه گران به جانب آن جزیره برق عنان شـده به تاخت اطراف و انحای آن ولایت پرداختنـد و بعد از نهب و تاراج آن دیار، عازم صوب کریـد گردیـده بعـد از تخریب آن ولایت رخت اقامت به جزیره انجیل کشـیدند. و از آن جانب‌داری فلیبی شـد «۱» والی وندیک و حاکم اسـفانیه و ابخوان نامی را از اعاظم امرای خود با صد و هشتاد قادرغه و شش بادنه و هزار توپ و بادلیج و توپچیان قدرانداز و سپـاهی با عـدت و ساز به حرب رومیان روان نمود. ایشان چون به حوالی جزیره انجیل رسـیدند لنگر اقامت انداختنـد و پاشایان روم بعـد از چند روز که در آن جزیره به سر برده بودند قراخواجه نامی را از اعیان رومیان با چند قادرغه به قراولی فرستاده فرمان دادند که تحقیق کمیت و کیفیت مخالفـان و اسـباب و ادوات حرب ایشان نموده از صورت حال، ایشان را خبر دهـد. قراخواجه به نزدیک معسـکر کفر رفته از دور سـفاین سپاه ونـدیک را دیـد اما معلوم وی نگردیـد که لشـکر اسـفانیه با ایشان همراهند و مراجعت نموده پاشایان را از صورت حال خبر داد و گفت که چون لوندان سـپاه ما به اوطان خود رفته‌اند و اسباب جنگ و توپ و تفنگ ما روی به نقصـان نهـاده و قادرغه‌هـای مـا در جنـب مـادنه فرنگیـان چـون زورق قطره در برابر کشـتی دریـاست صـلاح دولت در آن است که متعرض ایشان نشویم. علی پاشا گوش به آن سـخنان نگشوده فرمود که دست پیش زوال ندارد، قدم جرأت چرا پس گذاریم و خود را مطعون دوست و دشـمن شـماریم؟ سپاه روم به این بلندپروازیها از راه رفته به ریسمان پوسیده علی پاشا به چاه افتادند و کشتیها را بادبان افراخته روی جرأت به طرف فرنگیان نهادند.

(۱)- خلاصة التواریخ: واری قلی‌پی شدید.

خلد برین، متن، ص: ۳۶۷

و چون سفاین رومیان به کشتیهای مخالفان نزدیک شد نخست علی پاشا بر فرنگیان حمله کرد و وابخوان سفاین خود را از عقب کشتیهای رومیان درآورده در میان دریا نیران قتال و جدال از جانبین اشتعال یافت و به سنگ قزغان و گلوله توپ و تفنگ، آهنگ جنگ یکدیگر کردند. از آوای توپهای کوه صولت اژدر مهابت، گوش گردون کر شد و بر روی هوا از دود باروط، آسمانی دیگر هویدا گردید. در اثنای گیر و دار، کفار اشرار به ضرب توپهای صاعقه‌بار کشتیهای لشکر خواندگار را تارومار کرده رایت اقتدار برافراختند. مقارن آن جمعی از فرنگیان که در کشتی علی پاشا محبوس بودند از بند خلاص شده سر علی پاشا را از تن جدا و بر سرنـد هویدا ساختند و سپاه روم چون دیدند که بر سر علی پاشا چه آمد پای جرأت پس نهاده راه گریز پیش گرفتند و پس از آن فرنگیان به ضرب توپهای آتشفشان کشتی پرتو پاشا را نیز شکسته پاشا را در آب انداختند. مقارن آن رئیس خاکی که از سرداران سپاه روم بود به چستی و چالاکی پاشا را به چنگال از آب به کشتی خود درآورد و قلیچعلی نیز که از سرداران بود سه فروند کشتی از فرنگیان گرفته سفینه حیات خود را از آن غرقاب بلا به کنار برد. و کفار فرنگ، رومیان را تعاقب کرده قرب صد و هفتاد کشتی ایشان را به یغما بردند و از نامداران سپاه روم، قراخواجه و رئیس قاسم و رئیس صالح قرامانی را با بسیاری از عسکر آن مرز و بوم به قتل آوردند.

بعد از این شکست نمایان پرتو پاشا شکسته و نالان به حال پریشان به استنبول مراجعت نمود.

دیگر از سوانح این سال محاربه والی قرم با پادشاه روس است.

بیان این گیر و دار آن که عسکری خان پادشاه قرم به اتفاق دولت کرای خان پسر خود با لشکری گران روی توجه به دیار روس نهاد و کناز ایوان [۷۸] والی ولایت روس که به الغ بیک اشتهار دارد سپاه بسیار و لشکر بی‌شمار آن دیار را جمع آورده از آب آغه عبور نمود و چون به شهر سکه که سرحد مملکت شمساست رسید به عزم

خلد برین، متن، ص: ۳۶۸

مدافعه و محاربه متوقف گردید. و چون تقارب فریقین روی نمود آن دو خان عالی‌شان از دو جانب روی به حرب رومیان آورده بعد از ستیز و آویز [دولت] کرای خان اسیر و دستگیر و عسکری خان به حال پریشان گریزان گردید و کفار روس با طبل و کوس طریق تعاقب والی قرم پیموده بسیاری از لشکریانش را به قتل آوردند.

دیگر از وقایع این سال قیل و قال اوزبکان بد فعال است. تفصیل این اجمال آن که میرزا علی بیک نایمان از تنم خان والی بلخ روی- گردان شده به بخارا نزد عبد الله خان رفت و از در چرب‌زبانی و خوش‌آمد گوئی درآمده تسخیر بلخ را در نظر عبد الله خان سهل و آسان جلوه داد. بنابر این عبد الله خان با لشکر گران و سپاه فراوان از آب آمویه عبور کرده در حوالی بلخ خیمه اقامت برافراخت و تنم- خان چون طاقت مقاومت با سپاه بخارا نداشت بنای کار خود را بر تحصن و قلعه‌داری گذاشت و بعد از مدت هشت ماه که آن دو طایفه گمراه به محاربه و مقاتله روز زندگانی را بر یکدیگر سیاه کردند تنم خان به عهد و پیمان و سوگند قرآن از قلعه هندوان بیرون آمده با عبد الله خان ملاقات نمود و عبد الله خان حکومت بلخ را به میرزا علی بیک نایمان مسلم داشته با لشکر بیرون از حد و مر رایت عزیمت به صوب اندخود و شبورغان افراشت. و چون اوزبک سلطان والی آن ولایت از قرب ورود خان عالی‌شان خبردار گردید به ناچار دل از حکومت آن دیار بر گرفته بی‌غائله جنگ و جدال به استقبال خان شتافت و خان حکومت آن ولایت را به یکی از ملازمان خود داده روی معاودت به صوب بخارا نهاد.

دیگر از غرایب وقایع آن که در این سال در جنب قطب شمالی در آسمان آتشی فروزان شد و تا مدت نه ماه اشتعال آن امتداد یافته

بعد از آن از نظرها پنهان گردید. گویند که مانند این علامتی در عهد آنس پادشاه روم که معاصر قباد پدر انوشیروان بود در حوالی قطب شمالی روی نمود و هفت ماه امتداد یافته آخر به طریق خاکستر فرو ریخت و تأثیرش به زعم منجمان زمان به هم رسیدن علت وبا و

خلد برین، متن، ص: ۳۶۹

طاعون در دیار روم بود.

همچنین در این سال در شهر قاین شبیه به گندم چیزی بارید که مردمان از آن نان پخته خوردند.

گفتار در ذکر قیل و قال اجلاف تبریز و قتل ایشان به فرمان خاقان جنت مکان

سبب این سانحه بو العجب آن که چون حسب الفرمان خاقان جنت- مکان در سال نهصد و هشتاد و یک حکومت تبریز به اللهقلی بیک استاجلو تفویض یافت اهل آن خطه دلپذیر که پیوسته به دردسر زیاده‌سری گرفتارند پشیزی به بهای حکومت وی نداده دست جرأت به فتنه و فساد گشادند و ملازم وی را که در درب درجویه «۱» به خدمتی مأمور شده به آنجا رفته بود گرفته در اضرار و آزار وی، داد مبالغه و اهتمام دادند و حکومت پناه را چون پایه و دستگاهی نبود به ضرورت وقت از مردم آن محله تنزل نمود و به ملایمت و التماس، ملازم خود را از بند گزند ایشان خلاص کرده از بخت برگشتگی روی به تأسیس مبانی ظلم و طغیان آورد و بعد از چند روز به قتل گنهکاری فرمان داده اقربای مقتول در مزارات کجیل به دفن وی پرداختند.

و چون حاکم بی‌خبر را از مدفن وی خبر شد خواست که به نبش قبر وی پرداخته آن گنهکار را بر دار اعتبار کشد. جمعی از رنود و اوباش در صدد منع آن بد معاش درآمده رفته رفته کار به قتال و جدال کشید. و چون کار اشرار به استعمال تیغ آبدار و سنان جان شکار رسید حاکم ظالم را مجال مقاومت با ایشان نبوده گریزان در خانه خود حصاری گردید و شیاطین اجلاف از شیشه ضبط بیرون جسته کمر به قتل و غارت ملازمان و کسان وی بستند و بعد از آن دست به

---

(۱)- خلاصة التواریخ: ویجویه.

خلد برین، متن، ص: ۳۷۰

نهب و غارت مسلمانان و هتک عرض و ناموس ایشان دراز کرده زنان را در پیش شوهران و پسران را در حضور پدران و برادران، فضیحت و رسوائی بر سر آوردند، و سادات عالی درجات و علمای منیع البرکات و اکابر و اعیان و وضیع و شریف و قوی و ضعیف و فقیر و غنی و غریب و بومی از بیم ایشان سررشته زندگانی از دست داده پای در بادیه سراسیمگی و حیرانی نهادند و بسیاری از مردمان جلای وطن اختیار نموده در امن‌آباد غربت بار اقامت گشودند، و مدارا و مواسا از میان خلق عزلت گزیده بر هر کوچه یکی از آن مفسدان پلید فرمانروا گردید و محلات تبریز را بدین تفصیل در میان خود منقسم ساخته رایت بی‌شرمی و بی‌حیائی افراختند چنانچه اختیار و اقتدار درب سنجار به پهلوان یاری و محله درب درجویه به نشمی و درب سر به شرف پسر مصطفی و کوچه مهادمهن به پسر شال‌دوز و درب تقریر به آقا محمد و میدان به پهلوان عوض و درب اعلی به اصلان و محله شتربانان به میرزای ملکانی و کوکجه و کوچه شش کیلان [- ششکلان] به علای حسن جان رسیده مدت دو سال در میان آن قوم بد فعال نایره قتال و جدال مشتعل بود و در آن مدت با آن که به وساطت ارکان دولت ابد مدت به کرات، حقیقت طغیان و عصیان آن ملاعین به شهریار روی زمین می‌رسید اما آن حضرت به احتمال آن که شاید آن طایفه بد فعال بر خود رحم آورده ترک آن قیل و قال کنند و رعایا و زیردستان به تقریب تنبیه و تأدیب ایشان پایمال وبال و نکال نگردند در صدد گوشمال ایشان در نمی‌آمد. عاقبت چون آن گروه بی‌عاقبت از مدارا و مواسای خدیو کشورگشای به فکر مآل حال خود نیفتاده قدم در بادیه پشیمانی و انفعال ننهادند نایره

خشم جهان‌سوز آن حضرت شعله‌ور شده مقرر فرمود که یوسف بیک استاجلو که به رای و تدبیر، یگانه و بی‌نظیر بود به آن دیار رفته بر مسند حکومت متمکن گردد و از هر راه که به صواب اقرب باشد دست فتنه و فساد آن قوم کج نهاد را از سر مردم آن دیار و بلاد کوتاه سازد. خدمتش چون به دار السلطنه تبریز رسیده بر مسند حکومت

خلد برین، متن، ص: ۳۷۱

نشست به حکمت عملی، آن سالکان مسالک بی‌شرمی و دغلی را با یکدیگر عقد صداقت بست و تمام ایشان را به محکمه شرع انور فرستاده تا در حضور اهالی شریعت غرا قسم یاد نمودند که بعد الیوم ترک فتنه و فساد نموده قدم از طریق صلاح و سداد بیرون نگذارند و هر یک از آن روز برگشتگان را به کدخدایان محلات ضامن داده به اعتقاد خود ابواب امن و امان بر روی عجزه و زیردستان گشاد.

و چون چند روز از صلح و صلاح آن مفسدان بی‌باک بگذشت پهلوان یاری را هوای بیهده‌کاری در سر افتاده دیگر باره پای از حد خود فرانهاد و دو نفر از ملازمان حاکم را به قتل رسانیده باعث جرأت و جلادت دیگران گردید و به تجدید، تیغ خلاف اجلاف از غلاف برآمده دیگر باره کار خلایق به جان رسید. یوسف بیک در صدد تحقیق کمیت آن طایفه کم فرصت درآمده به وضوح پیوست که شمار ایشان زیاده بر چهارصد نفر نیست. و تمام مردم آن خطه دلپذیر به نزد وی آمده از ظلم و تعدی آن ملاعین زبان به شکوه و استغاثه گشادند و علمای اعلام نیز فتوی به خون آن طایفه دون دادند. این مراتب به تقریب عرضه داشت وی به مسامع جلال شهریار ستوده خصال رسیده فرمان والا نافذ گردید که سهراب بیک خلف خلیفه انصار قراداغلو با سپاهی جنگجو به یوسف بیک پیوسته در دفع و رفع اجلاف تبریز از سخن و صلاح او بیرون نرود. مشار الیه با سپاه خونریز، مکمل و مسلح به میدان صاحب‌آباد تبریز رسیده صف‌آرای گردیدند و یوسف- بیک نیز با کسان و ملازمان خود به عزم ستیز و آویز به ایشان پیوسته کمر به قتل اجلاف بربست.

و چون اجلاف آن دیار از جمعیت ایشان خبردار شدند دود حیرت و دهشت به کاخ دماغ ایشان راه یافته از پی تدبیر کار خود به هر طرف شتافتند و چون خود را شکاری‌وار در دام اقتدار غازیان ظفر شعار گرفتار دیدند به ناچار در بیغوله‌ها و سوراخها خزیده خود را از نظر مردمان پنهان گردانیدند. و یوسف بیک ضامنان ایشان را به دام شکنجه کشیده اجلاف را از ایشان طلبید و به تفحص و تفتیش

خلد برین، متن، ص: ۳۷۲

ضامنان، اکثر آن بدبختان را به دست آورده به قتل رسانیدند. و از سرداران ایشان کوکجه و نشمی و شرف و شیخی گازر و حسن چکمه‌دوز و حاجی دراز و شاهقلی چرتک و میرزای باباقلی و حسین سبزی‌فروش را بر دار فنا کشیدند. و بجز آن گروه فتنه‌گر چهارصد و پنجاه نفر دیگر سر در سر این کار کردند و پهلوان یاری و پهلوان عوض و علای حسن‌جان که بعد از گرفتاری در خانه سهراب بیک در حبس و زندان خواری به سر می‌بردند چند روزی خدمتش را تطمیع و حامی خود کرده بودند اما یوسف بیک، مفاسد آن حمایت را [۷۹] به ادله معقوله خاطر نشان وی کرده آن مفسدان را نیز از دنبال وی روان نمود.

و چون شعله فتنه و فساد آن طایفه بد نهاد به تمامی فرو نشست سرهای ایشان را در میدان صاحب آباد از دار عبرت آویختند. گویند که پهلوان عوض مدت سه سال قلابی را نگاه داشته بود و در آن وقت که چوب دار را می‌ساختند آن قلاب را آورده در دار به کار برده بودند. از نوادر اتفاقات روزی که سرهای اجلاف را بر دار می‌زدند سر آن سرمایه شور و شر به آن قلاب بند شد.

اما وقایعی که در اطراف اقطار به وقوع پیوسته اخبار آن به دربار آسمان کردار رسید. از آن جمله آن بود که در اوایل این سال خیر مآل فرمانفرمای دیار هندوستان جلال الدین اکبر پادشاه با جهان جهان لشکر و سپاه روی توجه به تسخیر گجرات نهاد و در عرض راه آن طرازنده اورنگ و گاه را با سپاه محمد ابراهیم میرزای نبیره سلطان حسین میرزای بایقرا حربی شدید اتفاق افتاده به نیروی

دولت، خدمتش را شکست داد و قرین فتح و فیروزی چون به بلده احمدآباد رسید حکومت آن ولایت را به میرزا عزیز کوکه مسلم داشته از آنجا رایت عزیمت به شهر اگره افراشت. و چون محمد حسین میرزای والی گجرات از توجه اکبر پادشاه به صوب اگره آگاه شد فرصت غنیمت شمرده لشکر به در احمدآباد برد. خبر شور و شر وی چون به سلطان اکبر رسید در عرض نه روز از اگره خود را با لشکر

خلد برین، متن، ص: ۳۷۳

ظفر بنیاد به احمدآباد رسانید و به حسب اتفاق وقتی وارد آن دیار و بلاد گردید که میرزا عزیز کوکه با محمد حسین میرزا از در ستیز و آویز درآمده داد جرأت و جلادت می‌داد. چون ماهچه طوق ظفر پیکر پادشاه والاجاه بر ساحت آن دیار پرتو وصول افکند شکست بر لشکر گجرات افتاده محمد حسین میرزا گرفتار گردید. در این فتح نمایان چندان در و گوهر و سیم و زر و غنایم دیگر فتوح روزگار لشکر ظفر- اثر سلطان اکبر گردید که شمار آن در گنجینه خیال نگنجید. بعد از این فتح نامدار، شهریار والاتبار حکومت آن دیار را به میرزا عزیز کوکه عنایت نموده رایت منصور به اگره مراجعت فرمود.

دیگر از وقایع حیرت‌افزا که در این سال روی نمود شیوع طاعون و وبا در دار الارشاد اردبیل بود چنانچه شمار سفرگزینان عالم بقا به وقوع آن داهیه عظمی به سی هزار رسید.

و هم در این سال سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی به منصب والای وزارت دیوان اعلی و میرزا شکر الله اصفهانی به خدمت استیفای ممالك سرافراز گردیدند.

گفتار در انحراف مزاج شهریار صاحب تخت و تاج از منهج اعتدال و صحت آن حضرت به نوشداروی عنایت ذو الجلال و بعضی از قضایا که در خلال این احوال اتفاق افتاد

چون به میامن اقبال بی‌زوال خاقان خجسته خصال، امنیت و آبادانی بلاد و فراغ بال و رفاه حال کافه عباد به حد کمال رسید به مصدوقه الشیء اذا جاوز عن حده انعکس الی ضده در سال نهصد و هشتاد و دو از رهگذر انحراف مزاج آن حضرت، امنیت و رفاهیت به کلفت و مشقت مبدل گردید و به سبب عارضه تب محرقی که عارض ذات پسندیده سماتش آمد آرام و اطمینان از دلها بیرون رفته

خلد برین، متن، ص: ۳۷۴

خاطرها پریشان و هراسان گشت و به سنوح این سانحه محنت‌فزا چنانچه بعد از این به تقریب واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر تحریر خواهد یافت دو هوائی در میان امرای عالی شان و ارکان دولت ابد بنیان به هم رسیده به کرات با یکدیگر از در خصومت و شور و شر درآمدند. عاقبت از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین نوشداروی صحت کامل به وساطت حذاقت مولانا غیاث الدین علی طبیب خاصه شریفه شامل حال مزاج اعتدال سرشت آن حضرت گردیده تفرقه و تشویش خلایق به پایان رسید و جهانیان که چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده بودند جان تازه یافتند.

مقارن آن ایلچیان پادشاه پرتکال که به زبان فرنگ آن دیار را «دان‌شبستا» خوانند با تحف و هدایا و بیلاکات «۱» مرغوب که دیده بیننده از دیدن آنها خیره و حیران می‌شد به آستان اقبال آشیان رسیده تبرکات و هدایای خود را به موقف عرض رسانیدند و بنا بر آن که در سوالف زمان از آن پادشاه بی‌ایمان بی‌ادبی چند از قبیل تخریب مساجد و احراق مصاحف سر زده به مسامع جلال شهریار دیندار رسیده بود ایلچیان و هدایای ایشان را منظور نظر التفات نفرمود و جمعی از امرای عالی شان را به تنبیه و گوشمال ایشان فرمان داد.

دیگر از سوانح این سال انتقال سلطان سلیم بن سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد ابن

سلطان محمد بن سلطان مراد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد ابن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیاالب قول بوقای بن بایندر بن اجولجوق بن طغیان بن قیدسون بن نویعقور بن باقی اقایب بن سونجق بن توقتمور بن لوستانی بن کوک علی بن اغوزخان بن قراخان از نژاد یافث اوغلان از جهان گذران به عالم جاودان بود. و سنوح این سانحه در ششم ماه مبارک رمضان در

(۱)- بیلک و بیلاک- تحفه، ارمغان، هدیه (وصاف).

خلد برین، متن، ص: ۳۷۵

محروسه استنبول اتفاق افتاده محمد پاشای وزیر اعظم به مقتضای مصلحت وقت، واقعه ارتحال وی را از امراء و ارکان دولت آل عثمان پنهان کرد و سلطان مراد پسر او را بی‌اطلاع امراء ناگاه به شهر درآورده به جای پدر بر تخت زر جای داد. و سلطان مراد چون پای اقتدار بر اورنگ سلطنت نهاد تمامی برادران خود را به نزد پدر فرستاد.

و چون گذار خامه وقایع‌نگار در سیر سرابستان کتب اخبار بدین مقام رسید مناسب نمود که مجملی از احوال سلاطین آل عثمان و زمان جلوس و مدت سلطنت و سال ارتحال هر یک را در سلک تحریر و تقریر کشد تا وسیله انتباه و آگهی ناظران این منظر گردد. بالجمله تا آن زمان از این طبقه چهارده نفر به پادشاهی رسیده بر تخت سلطنت متمکن گردیده‌اند:

اول سلطان عثمان بن ارطغرل که به اعتبار سلطنت وی پادشاهان این سلسله به «سلاطین آل عثمان» اشتهار دارند. آغاز بهار دولتش در سال ششصد و هشتاد و نه و ارتحالش از دار ملال مطابق هفتصد و بیست و هفت و مدت سلطنتش سی و هشت سال بود و از دیار و امصار بلده اونیک و شهر بورسا و قراحصار را او تسخیر نمود.

دویم: اورخان بن سلطان عثمان. جلوسش به جای پدر در سال هفتصد و بیست و هفت و فوتش در هفتصد و پنجاه و نه و مدت دولتش سی و دو سال. ولایاتی که در زمان سلطنت اورخان به حیطه تسخیر درآمد: یازی یولی، مدرنی، قورکرید، اونک مدی، طرقلی، اره‌بالی، کسری اولوباط، کلی بولی.

سیم: سلطان مراد بن اورخان. جلوسش در سال انتقال پدر و ارتحالش در هفتصد و نود و یک. مدت سلطنتش سی سال و ولایاتی را که خدمتش به حیطه تسخیر درآورد: بلده انگوریه، سلطان کوئی، رمه‌تولی، ابصره، بلده ادرنه، ولایت کاشان، کوملجه لقا، ولایت حمید، کومیان، سرزقره، قره ناصره، ولایت سلسک (؟)

چهارم: ایلدرم بایزید بن سلطان مراد. جلوسش در سال ارتحال

خلد برین، متن، ص: ۳۷۶

پدر و وفاتش در سال هشتصد و پنج، مدت سلطنتش چهارده سال، ولایات مفتوحه وی نخست قراادا که معدن نقره است، دنی آله شهر، سرخان ایلی، ایدن ایلی، بتکی لولی، سلی‌سلی، شهر سیواس ملاطیه، نصف ولایت قرامان، طرقلی دره.

پنجم: امیر سلیمان پسر بزرگتر ایلدرم بایزید. آغاز دولتش انجام حیات پدر، قتلش در سال هشتصد و دوازده، مدت سلطنتش هفت سال.

ششم: موسی چلبی پسر دیگر قیصر که بعد از قتل برادر به مشارکت برادر دیگر سلطان محمد به سلطنت رسید. مدت حکومتش سه سال بود.

هفتم: سلطان محمد بن ایلدرم بایزید. جلوسش در سال قتل سلیمان چلبی وفاتش در هشتصد و بیست و پنج. مدت سلطنتش سیزده سال.

هشتم: سلطان مراد بن سلطان محمد. ابتدای دولتش انتهای سلطنت پدر، ارتحالش در سال هشتصد و پنجاه و پنج، ایام دولتش سی سال. ولایات مفتوحه وی: منتشاایلی، سرخان ایلی، حمید ایلی، آیدین ایلی، مستوریه، حصار بروج سخن، ده نوابری قوجه، قوچ-

حصاری. خلد برین متن ۳۷۶ گفتار در انحراف مزاج شهریار صاحب تخت و تاج از منهج اعتدال و صحت آن حضرت به نوشداروی عنایت ذو الجلال و بعضی از قضایا که در خلال این احوال اتفاق افتاد ..... ص : ۳۷۳

م: سلطان محمد بن سلطان مراد که چون فتح قسطنطنیه در زمان دولت او روی نموده از او به سلطان محمد فاتح تعبیر می‌نمایند.

جلوسش در سال ارتحال پدر، انتقالش در هشتصد و هشتاد و شش و مدت سلطنتش سی و یک سال. دیار مفتوحه وی: دار الملک استنبول، ولایت لسنه، ولایت ارناوت، بلاد قرامان که هفت شهر است، ولایت اسفندیار که قسطمونیه و سنوب و جزیره عشاق است، ولایت حرسک، بلده کفه و موره، اغزبوره، جزیره‌مدلی، قراحصار، جانک اعلی، جانک سفلی، بلده علانیه، قلعه طرول، قونیلو حصار، ولایت اینوس، ولایت زرنوق، ولایت اماجره، ولایت غزنواعلی، ولایت منکوت که هر یک از ولایات مذکوره [۸۰] مشتمل بر قلاع و بلاد و قری و

خلد برین، متن، ص: ۳۷۷

مزارع است.

دهم: سلطان بایزید بن سلطان محمد فاتح. جلوسش در سال ارتحال پدر، وفاتش در نهصد و هجده، مدت دولتش سی و دو سال، ولایاتی که فتح کرده: آق کرمان، جزیره عینه، بحتی فزون و مطعون، قلعه کلی.

یازدهم: سلطان سلیم بن سلطان بایزید. آغاز سلطنتش انجام دولت پدر، وفاتش در نهصد و بیست و شش، ایام سلطنتش هشت سال، ولایات مفتوحه وی: شام علیا و سفلی که آن هفده شهر است، ولایت مصر که بیست و هفت شهر است، ولایت مرعش، بعضی از آذربایجان تا اخلاط. و اول کسی که از سلاطین آل عثمان در حرمین شریفین زادهما الله شرفا خطبه به نام او خواندند او بود.

دوازدهم: سلطان سلیمان بن سلطان سلیم که نقاوه آن دودمان و زبده آن خاندان بود. آغاز بهار سلطنتش انجام دولت پدر و خزان نخل حیاتش در سال نهصد و هفتاد و چهار، مدت دولت مقرون به سعادتش چهل و هشت سال. ولایات مفتوحه وی: عراق عرب، بصره شهرزور، قطیف، بلاد لحصا، بعضی از بلاد یمن، ولایت سواکن از گرجستان، دادایلی از آذربایجان، قلعه وان و اخلاط با توابع و لواحق، از کردستان بتلیس، و از دیار فرنگ بلقراط اره‌دوس، تودن که پایتخت پادشاه انکروس بوده، جزیره سفر، از مغرب زمین بلده طرابلس، بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب.

سینزدهم: سلطان سلیم بن سلطان سلیمان. جلوسش در سال انتقال سلطان سلیمان وفاتش در نهصد و هشتاد و دو، مدت سلطنتش هشت سال، ولایات مفتوحه وی: جزیره قبرس، حصار عاقل‌بند.

چهاردهم: سلطان مراد بن سلطان سلیم که بعد از پدر بر تخت زر متمکن گردید.

از غرایب اتفاقات آن که تا آن زمان هر یک از سلاطین آل عثمان که موسوم به سلیم بوده مدت هشت سال سلطنت نموده و هر کدام که سلطان مراد نام داشته سی سال رایت پادشاهی افراشته و هر یک از

خلد برین، متن، ص: ۳۷۸

ایشان که به بایزید موسوم بوده اسیر و دستگیر گردیده چه ایلدرم بایزید در عهد سلطنت صاحبقران مغفور امیر تیمور چنانچه در محل خود ایمائی به آن شد گرفتار گردید و بایزید ثانی به دست سلطان سلیم و بایزید ثالث که به سلطنت نرسید در دار السلطنه قزوین به دستور گرفتار گردید.

دیگر از سوانح اقبال که خبر وقوع آن در این سال به مسامع جلال رسید ارتحال سرکرده ارباب کفر و ضلال الوند خان بن گرگین-خان والی گرجستان بود. و چون آن سرگردان براری کفر و شقاق رخت اقامت به بئس المهاد کشید کیخسرو نبیره وی که از گرگین پسر آن مردود به وجود آمده بود قائم مقام و جانشین وی گردید و بعد از تمکن بر سریر فرماندهی با سپاهی از ازناوران کینه‌ور، کمر به دفع آل اسکندر بسته متوجه قرق شد. آل اسکندر از قرب ورود وی باخبر شده به دفع فتنه وی لشکر کشید. در

اثنای ستیز و آویز، سپاه کیخسرو راه گریز پیش گرفته کیخسرو به تیغ تیز آل اسکندر به قتل رسید و آل اسکندر به جای پدر بر مسند حکومت متمکن گردیده کسان خود را با عرضه داشت مشتمله بر وقایع مزبوره به درگاه جهان‌پناه روانه گردانید و شهریار روزگار، سلطنت گرجستان را به وی کرامت فرموده به جهت رسانیدن تاج و کمر و تشریف شاهانه و اسب با زین زر معصوم بیک صفوی را با منشور حکومت آل اسکندر به آن کشور روان نمود.

دیگر از سوانح آن زمان که در سال نهصد و هشتاد و سه به وقوع انجامیده خبر سنوح آن به دربار اقبال رسید آن بود که در اوایل این سال عبد الله خان اوزبک با عساکر بلخ و بخارا و حصار شادمان کوچ بر کوچ متوجه ترکستان «۱» گردیده به آب کوهک رسید. از آن جانب بابا سلطان ولد براق خان به اتفاق برادران سپاه فراوان به شمار ریگ بیابان و برگ درختان به دفع فتنه وی روان شد و چون

---

(۱)- متن: کردستان.

خلد برین، متن، ص: ۳۷۹

به کنار آب کوهک رسید به کشتی پل بسته عبور نمود و از این راه عبد الله خان را یارای قرار نمانده راه فرار پیش گرفت. بابا سلطان نیز بنا بر نفاق برادر خود درویش خان به دیار خود مراجعت نموده وی را به صوابدید امراء بگرفت و تاشکنت را متصرف شد.

هم در این سال حاجم خان والی خوارزم از راه دوستی و اخلاص، محمد قلی سلطان گرامی خلف خود را به آستان سپهر مناص فرستاد و حسب الفرمان قضا جریان شاهزادگان عظام و امرای کرام به استقبال وی اقبال نموده خدمتش را به اعزاز و احترام تمام به درگاه شهریار گردون غلام آوردند و منظور نظر تربیت و عنایت و مشمول کرایم عاطفت و احسان خاقان جهان گردید.

گفتار در ذکر بعضی از سوانح عبرت‌افزا که در اواخر ایام دولت خاقان جنت مکان از خفایای کمون به دار الظهور بروز رسید و وقوع داهیه کبری و سنوح واقعه عظمای انتقال آن حضرت از جهان گذران به سرابستان جنان و بهشت جاویدان و نبذی از مکارم اخلاق و محاسن اوصاف که ذات ستوده صفاتش به آن اتصاف داشت

بیدار دلان گران خواب وجود و مرض‌شناسان بیمارستان کشف و شهود که در سرای سپنج و آرام جای درد و رنج به پزشکی خرد والا از درد بی‌درمان جهل و نادانی فراتر شده به دیده عبرت‌بین مشغول تماشای شهد و شرنگ و غث و ثمین این دور و این مرحله پرشور و شرند ... «۱» لیل و نهار و آمد و رفت خزان و بهار و توالی

---

(۱)- یک لغت خوانده نشد.

خلد برین، متن، ص: ۳۸۰

لیالی و ایام و تعاقب شهور و اعوام را وسیله انتظام کارخانه تقدیر و باعث انجام اعمار برنا و پیر می‌شمرند در شاهراه بروز و ظهور اگر روز گیتی فروز سفر نکند شب را به چراغ نتوان یافت و اگر بهار عالم آرا از گلزار روزگار، رخت خودنمائی به کنار نکشد سایه گلستان گرمخوئی تابستان و سرد مهری خزان را در خواب نبیند. از اینجاست که چون ساقی خمخانه قضا پیمانه عمر عزیزی را از شراب زندگانی لبریز بیند، رخت پایداری آن کس را از انجمن هستی برچیده دیگری را به جای وی برگزینند. مصدق این مقال، صورت حال سعادت مآل خاقان جنت مکان است که چون وقت ارتحال آن شهریار ستوده خصال از دار ملال به جوار رحمت ذو الجلال نزدیک رسید در سال نهصد و هشتاد و دو که دو سال قبل از وقوع آن هایله مصیبت- مآل بود- چنانچه ایمائی به آن شد-

به علت انحراف مزاج صحت امتزاج آن حضرت از منهج اعتدال، سوانح عبرت‌افزا روی نمود.

تفصیل این اجمال آن که:

در ایام رنجوری آن ذات ستوده خصال بنا بر قوت ضعف و شدت مرض که روز بروز در تزاید بود ساعت به ساعت ابواب اختلال مزاج بر روی روزگار ناساز می‌گشود و چندین بار کار به جائی انجامید که طایر روح قدسی که پیوسته از آمد شد گرامی انفاس در تهیه سفر ناگزیر می‌باشد مشرف بر ارتحال گردیده خبر این واقعه محنت اثر به دور و نزدیک رسید و در عرض مدت بیماری آن گرامی گوهر بحر پایداری که قرب دو ماه متمادی گردید اطبای عیسوی انفاس و حکمای مرض‌شناس به شرف خدمت شبانه‌روزی کریاس گردون اساس اختصاص یافته به نوشداروی حذاقت، پاس قوت مزاج قدسی خاصیت می‌داشتند تا بعد از دو ماه به میامن تأثیر دعای بی‌ریای ارباب عقیدت و اخلاص و تدابیر شایسته حکمای حذاقت اساس، امراض متضاده که بر مزاج همایون هجوم آورده بودند آواره دیار تواری گردیدند و از دار الشفای وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ-

خلد برین، متن، ص: ۳۸۱

لِلْمُؤْمِنِینَ «۱» شربت صحت عاجل که به پزشکی مهربان طبیب علتهای نهان در عطارخانه وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ «۲» ترکیب یافته بود به ذات قدسی طینت کرامت شد و مزاج زمانه که به سبب رنجوری آن شهریار یگانه از اعتدال بیگانه شده بود رفته به حالت اصلی رجوع نمود.

اما در ایام بیماری آن حضرت، شاهزادگان والانژاد و امرای عالی شان که در پایه سریر سلطنت مصیر اقامت داشتند سررشته نظام و انتظام دولت ابدی اعتصام را از کف داده روی سرگردانی به راه بیراهه روی گذاشتند و دو هوائی در میان ایشان به هم رسید و هر یک بنای تأسیس مبانی سلطنت را بر رای رزین و خیال دوربین خود نهادند. و چون نخستین گوهر بحر سلطنت و اولین ثمر نخل دولت ابد مدت یعنی خاقان سکندر شان شاه سلطان محمد خدابنده را که خلف اکبر خاقان بحر و بر و بحر گوهر خیز سروری هفت کشور و در نظر اندیشه عقل معامله‌شناس، شایسته سریر و افسر بود بنا بر عارضه رمد که به چندین سال پیش از آن به آن سرور عارض شده و بدان سبب قوت ضعف باصره آن عین اعیان به جائی رسیده که چشم جهان‌بین از تماشای وضع جهان پوشیده بود سزاوار شغل خطیر سلطنت و پادشاهی و شایسته پایه و مقام ولیعهد و صاحب کلاهی نمی‌دانستند و نظام و انتظام مهام ممالک ایران و ضبط و ربط طوایف سرکش قزلباش را فزون از حوصله بأس و سطوت آن سرور می‌شمردند اکثر مردمان بالطبع خواهان سلطنت [۸۱] اسماعیل میرزا بودند و از این معنی غافل که در دار الملک تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ- تَشاءُ «۳» چوبک‌زن قضا، پنج نوبت سلطنت را به نام نامی آن حضرت و اولاد امجاد و اعقاب والا نژاد آن گرامی گوهر بحر سلطنت بلند- آوازه ساخته و بزم‌آرای انجمن ابداع، چهار بالش خلافت را تکیه گاه

---

(۱)- سوره اسراء، آیه ۸۲.

(۲)- سوره شعراء، آیه ۸۰.

(۳)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۳۸۲

جلالت قدر و علو منزلت آن سرور و اخلاف عظام او نموده، الویه عالمگیری و اعلام جهان‌ستانی ایشان را به ذروه چرخ برین برافراخته و عن قریب اورنگ سلطنت و سریر پادشاهی به جلوس همایون آن حضرت و دودمان عالی شان او همدوش چرخ برین گردیده صیت بلند اقبالی ایشان چون پرتو مهر منیر از مشرق به مغرب خواهد رسید.

بالجمله با وجود خواهش اکثر خلایق و عوام الناس به سلطنت اسماعیل میرزا امرای استاجلو که رکن رکین دولت ابد قرین و از

جمله اعیـان ایشـان مراد خـان سـفره‌چی باشـی و حسـین بیک یوزباشـی ولـد حسن بیک و پیری بیک قورچی تیر و کمان و اللهقلی سلطان ایجک اوغلی پیوسته ملازم رکاب همایون و مشـمول عواطف روز افزون شـهریار ربع مسکون بودند و از شاهزاده مشار الیه که قرب هجـده سـال بود که از راه بیراهه رویهـا به فرمـان لازم الاذعان والـد بزرگوارش در قلعه قهقهه گرفتار زنـدان نافرمانی پـدر عالی گهر بود خائف و هراسان به سـر می‌بردند به سـلطنت شاهزاده عالی گهر سـلطان حیدر- میرزا که بعد از اسماعیل میرزا به سال از سایر شاهزادگان بلنـد اقبال بزرگتر و پیوسـته منظور نظر عاطفت پـدر بزرگوار در دربار آسـمان کردار روزگار می‌گذرانید طریق اتفاق می‌پیمودنـد، و صـدر الدین- خان خلف معصوم بیک صـفوی که بعد از پدر به منصب والای وکالت و خدمت ارجمند للگی شاهزاده عالی گهر سـرافراز بود با اشـراف و اعیان طبقه شـیخاوند و اکابر و اعالی گرجیان که اقوام و خویشاوندان والده میرزا بودند در باب سلطنت میرزا با امرای استاجلو عهد و پیمان در میان آورده ابواب موافقت بر روی یکدیگر گشوده بودند.

همچنین از شاهزادگان رفیع مقدر سـلطان مصـطفی میرزا بنا بر آن که در میان امرای استاجلو نشو و نما یافته امرای مذکور به منصب للگی وی سـرافراز بودند و محبتی بیش از اندازه با سـلطان حیدر میرزا داشت به طوع و رغبت تمام به سـلطنت شاهزاده رضا داده در انجام آن اهتمام می‌نمود. و سلطان ابراهیم میرزا خلف بهرام- میرزا که به شرف مصاهرت خاقان گردون منزلت سرافراز و عمده

خلد برین، متن، ص: ۳۸۳

اعاظم ارکان دولت ابد طراز بود با شاهزادگان و امرای اسـتاجلو طریق موافقت می‌پیمود. و از امرای نامدار حسینقلی خلفای روملو و امیر اصـلان سـلطان چاتوق ترکمان با تمامی طایفه افشار قرعه اختیار سـلطنت پایـدار را به نام اسـماعیل میرزا انـداخته او را ولیعهد و قائم مقام پـدر بزرگوار ساخته بودنـد. و مهـد علیا و خـدرمعلی پریخان خانم که از جمله بنات مکرمات خاقان جنت مکان و به وفور عقـل و دانش در خـدمت شـبانه‌روزی پـدر عـالی‌گهر، محسود امثـال و اقران و از این رهگـذر پیوسـته منظور نظر عـاطفت و گنجور گنجینه اسـرار شـاهی و پرده‌نشـین حریم حرم قرب پادشاهی بود با سـلطان حیـدر میرزا که خود را شایسـته سـریر سـلطنت و سـزاوار ولیعهدی پدر بزرگوار می‌دانست چندان صـفائی نداشت و باطنا در میان ایشان ابواب کلفت و کدورت مفتوح و غبار نقار مرتفع بود و به سـعی و اهتمام تمام در نظام و انتظام مهام سـلطنت اسـماعیل میرزا بذل جهد می‌فرمود و میرزا نیز این معنی را دریافته پیوسـته به مهربانیهای خواهر مهربان مستظهر و شادان بود.

و از جمله شاهزادگـان سـلطان سـلیمان میرزا که با مهـد علیا از یک مادر بود و سـلطان محمود میرزا که در میان طایفه روملو به سـر می‌برد و سـلطان احمد میرزا که در میان طایفه افشار روزگار می- سپرد به موافقت شـمخال سلطان و طایفه چرکس که اقوام مادری خـدرمعلی بودنـد آنـان را که بر سـلطنت سـلطان حیـدر میرزا اتفـاق داشـتند به غـدر و نمک به حرامی منسوب ساخته به بانگ بلند می‌گفتنـد که ما بغیر از ولی نعمت و مرشد کامل خود در شاهراه اخلاص و صوفیگری، دیگری را نمی‌شناسـیم و تا آن حضـرت در حیات و بر سریر سلطنت متمکن باشد هیچکس را قائم مقام او نمی‌دانیم و اگر خدا ناکرده آن سرور را سفر ناگزیر پیش آید پادشاه و ولی نعمت ما آن کس است که به حکم وصـیت، ولیعهد و قائم مقام آن حضـرت باشد و اگر به فرض محال، واقعه ارتحال بی‌آن که یکی از فرزندان کامکار را وصی و ولیعهد گرداند روی نماید در طریقه صوفیگری و اخلاص

خلد برین، متن، ص: ۳۸۴

تا پسـر بزرگتر قائم مقام پدر تواند گردید اورنگ سلطنت به دیگران نخواهد رسید، و بنا بر آن که شاهزاده عالی گهر سلطان محمد میرزا که اکبر اولاد خاقان والانژاد است بنا بر ضـعف باصـره و عدم بینائی از عهده شغل خطیر سلطنت بیرون نمی‌تواند آمد اسماعیل میرزا که بعد از او اکبر اولاد آن سـرور است قائم مقام و جانشـین وی خواهد گردید و ما را در طریق اخلاص و صوفیگری مسـلکی بجز این نیست.

و به این سـخنان سـراپا تزویر خود را «شاهیسون» خطاب داده هوا- خواهان سـلطان حیـدر میرزا را «یکی بیرلو» نام نهادند و رفته رفته

این ترانه در میان هر دو فریق افسانه شده شاهد این راز از پرده سر به دری آغاز نهاد و این گفتگو نقل مجلس ترک و تاجیک و دور و نزدیک گردیده به مسامع امرای نامدار و اعیان قزلباش و ریش- سفیدان اویماقات که در پایه سریر سلطنت مصیر بودند رسید و ایشان نیز دو گروه شده جمعی جانب طبقه اولی و گروهی طرف طبقه ثانی را گرفتند و به کرات در دولتخانه مبارکه در میان ایشان سخنان خشونت آمیز در میان آمد.

القصه چون به نوشداروی عنایت بی‌غایت، مزاج اعتدال سرشت آن حضرت روی به مدارج صحت نهاده ابواب امن و اطمینان بر روی زمانه و زمانیان گشاد والده پریخان خانم به اغوای مهد علیا و برادران مادری وی خلاصه این سخنان را چنانچه دلخواه ایشان بود به عرض خاقان جنت مکان رسانیده خاطر اقدس آن حضرت را از سلطان حیدر میرزا منحرف گردانید و هواخواهان اسماعیل میرزا را صوفی و یکجهت و دولتخواه باز نموده ابواب حسن مقال درباره ایشان بر روی خسرو بلند اقبال گشود و بنا بر آن که بار یافتگان حریم قرب در ایام نقاهت آن حضرت از ورای حجاب پنجره حرم، راه سخن به خدمت آن خاقان محترم داشتند در آن ایام روزی کور شاه‌علی روملو که به رتبه یساولی صحبت سرافراز و از اعیان قزلباش بود زبان جرأت به عرض این مقدمات گشوده صورت ماجرا را به تفصیل خاطر نشان آن حضرت نمود و به کنایه و مدیح معروض داشت که

خلد برین، متن، ص: ۳۸۵

من بعد مناسب صلاح دولت آن است که ولی نعمت جهان و جهانیان، ذات اقدس خود را از شر کید و مکر این جماعت صیانت نمایند. و آن حضرت که معدن مکارم اخلاق و دریای حلم و اشفاق بودند اغراض فاسده هر دو فریق را به فطرت عالی و ذات متعالی دریافته زبان الهام بیان به منع تقریر آن سخنان گشودند و غبار ملالی که بی‌اختیار از این رهگذر بر آینه ضمیر انور نشسته بود به آستین وسعت حوصله و ژرفی بحر اندیشه زدوده اظهار آن را از پریخانه خیال محو فرمودند.

اما چون در آن ولا سلطان حیدر میرزا و هواخواهان وی در میان مردمان متهم به غدر و نفاق بودند به خاطر قدس مناظر خطور نمود که مبادا از رهگذر اغوای فرخ زاد بیک قراداغلوی ایشک آقاسی، خلیفه انصار حاکم قلعه قهقهه که او نیز قراداغلو و خویش مشار الیه است و از صلاح و صوابدید وی تجاوز نمی‌کند و ارباب نفاق بر سلطان حیدری بودن ایشان اتفاق دارند اندیشه غدری نسبت به اسماعیل- میرزا به خاطر گذراند لاجرم از قورچیان افشار دوازده تن را معین و مقرر فرمود که به قلعه قهقهه رفته به حفظ و حراست اسماعیل- میرزا قیام و اقدام نمایند.

این معنی فی الجمله باعث رواج کار و رونق بازار اسماعیل میرزائیان گردیده بیشتر از پیشتر تیغ زبان بر سلطان حیدریان کشیدند. مؤید این مقال آن که در اثنای این قیل و قال در روزی که به صوابدید حکما قرار یافته بود که آن حضرت به حمام تشریف حضور ارزانی دارد زال بیک گرجی که از بزرگزادگان گرجستان و همشیره‌اش در سلک پردگیان حریم حرم منسلک و مادر یک دو نفر از شاهزادگان عالی گهر بود و به فرمان خاقان گردون غلام پیوسته خدمت سرحمام آن حضرت به وی اختصاص داشت عازم آن بود که به رسم معهود به شغل مقرر خود پردازد. هواخواهان اسماعیل میرزا در مقام ممانعت وی درآمده به آواز بلند گفتند که زال بیک از فدویان سلطان حیدر و از جمله نمک به حرامان دولت ابد بنیان است

خلد برین، متن، ص: ۳۸۶

و در این وقت که ضعف و نقاهت بر مزاج اعتدال سرشت مرشد و ولی نعمت ما استیلا دارد ما صوفیان و دولتخواهان را کجا روا باشد که اعتماد بر وی کرده گذاریم که با آن حضرت به حمام رفته به خدمت سر حمام او اقدام نماید؟

در برابر این سخنان، زال بیک و گرجیان هواخواه وی به فریاد و فغان آمده می‌گفتند که از ما غلامان و فدویان کدام حرام نمکی و ناصوفیگری روی نموده که به سبب آن در صدد منع ما از خدمت مرجوعه‌ای که شرف روزگار ما به آن است درآمده‌اید؟ و مجموع شیخاوندان و استاجلویان و تمامی سلطان [۸۲] حیدریان ابواب امداد و معاونت بر روی زال بیک گشوده در این باب از در

گفتگو درآمدند و این قیل و قال چون آتش سوزان در میان ایشان انتقال داشت تا در شبی که صباحش روز وعده حمام بود حسینقلی خلفای روملو و امیر اصلان خان و سایر اعیان طبقه روملو و طایفه افشار و غیر ایشان از هواخواهان اسماعیل میرزا ممانعت زال بیک را از خدمت مرجوعه پیشنهاد اندیشه ساخته عازم آن گردیدند که روز دیگر با چهار پنج هزار نفر مسلح و مکمل غرق آهن و فولاد به در دولتخانه مبارکه آمده در صدد منع زال بیک از خدمت مرجوعه درآیند. همچنین از طایفه جلیله شیخاوند و گرجیان و استاجلویان و اتباع ایشان نیز قرب چهار پنج هزار کس جمعیت نموده عزم آن داشتند که به حمایت زال بیک مسلح و مکمل به در دولتخانه آمده نگذارند که احدی در صدد ممانعت زال بیک از خدمت مرجوعه درآید.

و چون مآل این حال احتمال مفاسد عظیمه در دنبال داشت حسین- بیک یوزباشی استاجلو که سرکرده هواخواهان سلطان حیدر بود آن شب را ملول و مکدر در اندیشه دفع آن شور و شر به سر آورده روز دیگر به عزم آن که شاید به آب تدبیر، آتش آن دار و گیر را فرونشاند با آن جمع کثیر و جم غفیر اسلحه و یراق نابسته به طریق معهود در رکاب سلطان مصطفی میرزا به در دولتخانه مبارکه آمد و با آن که جهال و کم خردان ارباب فتنه و فساد که در بیرون دولتخانه جمع آمده

خلد برین، متن، ص: ۳۸۷

بودند زبان به سخنان کنایه‌آمیز فتنه‌انگیز گشودند اما ایشان گوش به آن سخنان نداده روی به ایوان چهل ستون نهادند. و چون به آن ایوان جلالت بنیان درآمدند زبان اعتراض بر اسماعیل میرزائیان دراز کرده آن سخنان دور و دراز را در میان آوردند و حسین بیک مذکور حسینقلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان قزلباش انداخته‌ای؟ و چرا این گروه انبوه را اسلحه در بر کرده به در دولتخانه آورده‌ای؟ الحمد لله که سر مبارك پادشاه و مرشد و ولی‌نعمت ما و شما به سلامت است و ما و شما را حد و یارای آن نیست که پای از حد ادب فرا گذاشته به خود سر صاحب این اراده‌ها باشیم. و در اثنای گفتگو او را مفسد و فتنه‌جو خوانده خود را به صوفیگری و اخلاص نام برد. حسینقلی خلفا و پیروان وی نیز در برابر آن سخنان اگر چه کلمات خشونت آمیز و جوابهای درشت بر زبان آوردند اما به سبب حضور سلطان حیدر میرزا زیاده کاری از پیش نبردند.

رفته رفته خبر شور و شر آن دو گروه از مردمی بی‌خبر به مسامع جلال شهریار عالی‌گهر رسیده در اثنای قال و قیل ایشان مقرر فرمود که زال بیک به قاعده مقرر و طریق معهود بر سر حمام حاضر شده به خدمت معهوده خود قیام نماید. و به این مرحمت و عنایت، سلطان حیدریان را حیات تازه و خوشدلی بی‌اندازه روی نموده فی الجمله از زیر بار تهمت مفتریان و طعن حاسدان بیرون آمدند و هواخواهان اسماعیل میرزا را دیگر مجال دم زدن نمانده به قدر، خجلت زده و منفعل به منازل خود شتافتند.

بعد از آن قیل و قال که صحت عاجل شامل حال مزاج اعتدال- آئین خاقان روی زمین گردید و ذات اقدس به مرتبه کمال قوت رسید دیگر راه عرض امثال آن سخنان به کسی نداده پرده عفو و اغماض بر روی تحقیق و تفتیش آن پوشید اما به هر مدتی یکی از امراء و اعیان طایفه استاجلو را که از جمله هواخواهان سلطان حیدر میرزا بودند به تقریب خدمات شایسته از آستان قرب خدمت مهجور و از

خلد برین، متن، ص: ۳۸۸

اردوی معلی دور می‌فرمود چنانچه مرادخان استاجلو را که از جمله اعاظم و اعیان آن طایفه بود در آن اوقات به تسخیر قلعه کجور مأمور و روانه آن حدود نمود.

و همچنین چون در آن ایام خبر ارتحال سلطان سلیم قیصر روم که خلف سلطان سلیمان بود با خبر جلوس سلطان مراد پسر وی بر تخت سلطنت آن مرز و بوم به مسامع جلال پیوسته بود و در خاطر خطیر الهام‌پذیر می‌گشت که یکی از طرزدانان رسوم سفارت را به رسم رسالت به نزد سلطان مراد به دیار روم فرستد که به لوازم رسانیدن تعزیت سلطان سلیم و تهنیت جلوس سلطان مراد پردازد، در بادی الرأی قرعه اختیار به نام حسین بیک یوزباشی که سرکرده هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود افتاده خدمتش را به این

گرامی خدمت نامزد فرمود. و چون خبر ایلچیگری مشار الیه در میان مردمان انتشار یافت نزد هواخواهان سلطان حیدر میرزا به یقین پیوست که غرض شهریار روی زمین در تعیین یوزباشی مذکور به سفارت دیار روم، از هم گسیختن عقد جمعیت امرای استاجلوست که رؤسای اعوان و انصار شاهزاده‌اند. لاجرم حسین بیک را بر آن داشتند که تا تواند به عذری سزاوار، خود را از این خدمت متقاعد گرداند و مشار الیه در مقام تمهید معذرت به عرض اقدس رسانید که چون در اوقاتی که مرآت ذات مقدس از رهگذر انحراف مزاج، غبارآلود ملال بود جهت صحت ذات اشرف اعلی ادراک سعادت زیارت روضه مقدسه منوره متبرکه سدره مرتبه عرش درجه رضیه رضویه علی مشرفیها الف تحیهٔ را به عنوان نذر شرعی بر خود لازم ساخته‌ام و بر عمر اعتمادی نمی‌باشد امیدوارم که شرف رخصت کرامت فرمایند که به این موهبت سرافراز گردم. آن حضرت نیز عذر وی را پذیرفته محمدی خان تخماق بیگلر بیگی چخور سعد را که او نیز از امرای معتبر طایفه استاجلو بود به این خدمت سرافراز فرمود. لیکن حسین بیک در ادراک شرف زیارت بنا بر مصلحت وقت که مبادا در غیبت وی امری روی نماید که مقرون به خواهش وی نباشد تغافل ورزید و

خلد برین، متن، ص: ۳۸۹

شهریار خطاپوش نیز آن تغافل را به روی وی نیاورده از اظهار آن چشم پوشیده به دستور سابق در خدمت اشرف، مشیر و معتمد و راتق و فاتق امور بود و روز بروز بر مدارج اعتبارش می‌افزود تا در آن اثنا نظر سلطان، لله سلطان مصطفی میرزا که حاکم نطنز بود بدرود جهان گذران نموده للگی میرزا و ایالت ولایت نطنز به حسین- بیک مشار الیه تعلق گرفت و این معنی باعث ازدیاد مواد جاه و جلال وی گردیده شاهزاده را در ساعت سعد و زمان مسعود به منزل خود آورده و سایر شاهزادگان عظام به فرمان خسرو کیخسرو غلام به دیدن شاهزاده و تهنیت للگی حسین بیک به منزل مشار الیه تشریف حضور ارزانی داشتند و او نیز در میان امثال و اقران، خودنمائیها نموده مجلسهای خسروانه مرتب داشت و به جهت نثار مقدم شاهزادگان عالی‌تبار و پای‌انداز و پیشکش ایشان آنچه لایق و سزاوار بود بر طبق عرض گذاشت و به این وسیله فی الجمله شعله فتنه و فساد و غبار نقاری که در میان اویماقات ارتفاع یافته بود فرونشست و زبان هرزه نالان هر دو فریق از آن قیل و قال کوتاه گشت و تا دو سال دیگر که خاقان بحر و بر زیورآرای اورنگ و افسر بود از هیچ رهگذر اثری از آن سخنان در میان نبود.

و چون زمان ارتحال آن خسرو اورنگ طراز به نزدیک رسیده بود روزگار ناساز و سپهر شعبده‌باز، هنگامه بو العجب ساز کرد و بدون آن که عارضه‌ای عارض مزاج صحت امتزاج آن حضرت شده بالمآل سبب انتقال آن پادشاه ستوده خصال از دار ملال به عالم وصال گردد امری غریب روی داد که آن آفتاب اوج جهانداری روی به مغرب زوال نهاد. تفصیل این اجمال و تبیین این واقعه پر ملال آن که در سال نهصد و هشتاد و چهار مطابق سیچقان‌ئیل بعد از انقضای دو ماه از آن سال سراپا ملال بنا بر حدت نوره که در حمام، بعضی از اسافل بدن آن حضرت را سوخته مجروح ساخته بود اندک عارضه‌ای عارض ذات همایون گردید و فی الجمله آن جراحت، آغاز وجع نموده رفته رفته به تب انجامید و بی‌آن که کسی را خیال بیماری آن حضرت

خلد برین، متن، ص: ۳۹۰

در دل گذرد تا به واقعه‌ای ناگزیر چه رسد، مزاج اعتدال سرشت در شب سه‌شنبه چهاردهم ماه صفر از باب وضع مقرر منحرف گشت و آثار قلق و اضطراب و استیلای ضعف، شاهزادگان محترم و پردگیان حریم حرم را پروین آسا بر دور بستر ناتوانی آن فروزنده بدر سپهر جهانبانی جمع آورد.

و چون دهشت و اضطراب ایشان مانع آرام و استراحت آن حضرت می‌شد بعد از آن که نیمی از آن شب بگذشت شاهزادگان والا نژاد را رخصت داده بر زبان گوهر بار گذرانید که هر یک مطمئن و آسوده به خانه‌های خود روید که مرا از این عارضه چندان تشویشی نیست. و به روایتی سلطان حیدر میرزا را از میان شاهزاده‌ها شرف امتیاز ارزانی داشته به توقف اشاره فرمود.

و به زعم بعضی از ارباب اخبار، والده شاهزاده چون خاقان گردون سریر را در آن شب مهیای سفر ناگزیر می‌دید به احتمال آن که

مبادا بعد از وقوع آن داهیه پر ملال در بیرون دولتخانه مبارکه آسیبی از دشمنان به ذات بی‌مانند فرزند ارجمندش [۸۳] رسد شاهزاده را نگذاشت که به منزل خود رود و به زبان دل آسا با وی گفت که حال پدر بزرگوارت را دگرگون می‌بینم و احتمال قریب دارد که امشب روی توجه به سرابستان جنان آورده تاج و تخت سلطنت را به تو گذارد، زنهار که هوای رفتن از نزد پدر را از سر بدر کن و اگر جویای پادشاهی و طالب جانشینی آن سروری از بالین پدر به جای دیگر مرو که چون تیر از کمان جهد بار دیگر به کمان برنگردد چه بر تقدیر وقوع و لا وقوع آن نازله چندان مفسده‌ای بر توقف تو مترتب نیست اگر مزاج اقدس به صحت گراید رعایت دوستی و محبت آن حضرت کرده باشی و اگر خدا ناکرده واقعه هایله روی نماید فردا که خسرو خاور بر تخت سیمابی چرخ اخضر برآید تاج شاهی بر سر و چهارقب پادشاهی در بر در ایوان چهل ستون بر تخت سلطنت جلوس نمائی و عالم بر هم خورده را پیشتر از آن که از نظام و انتظام افتد به انوار عدل و احسان بیارائی و بنا بر آن که سپاه و لشکر را

خلد برین، متن، ص: ۳۹۱

که بنده فرمان سیم و زرند نظر بر زخارف دنیوی می‌باشد هر گاه کلید گنجهای روی زمین و مفاتیح کارخانجات و اسباب دولت ابد قرین در دست اقتدار تو باشد ابواب خزاین سیم و زر بگشائی، و سران و سرداران لشکر و یوزباشیان و قورچیان را که مقدمه جنود فتح و ظفرند به آنچه متمنای ایشان باشد دلجوئی نمائی و هواخواهان و انصار و اعوان تو چون به دولتخانه آیند و تو را بر تخت سلطنت و سریر پادشاهی متمکن بینند و آوازه جلوس تو در میان خلایق انتشار یابد لا محاله اسماعیل میرزائیان را که در این وقت دستشان از دامن مقصود به کوتهی انگشت نماست بجز اطاعت و متابعت، کاری از دست بر نیاید و به فرض محال اگر احدی از ایشان از در زیاده‌سری درآمده پای از حد ادب فرا گذارد بعد از آن که بر تخت سلطنت نشسته باشی گوشمال ایشان نزد تو آسان باشد.

شاهزاده ساده دل گوش به سخنان بی‌حاصل مادر مهربان نهاده با خود قرار توقف داد و به اختیار خود در دام بلا افتاده ابواب گونه- گونه محنت و بلا از چندین راه بر روی خود گشاد: نخست آن که به سخن زنان که به نقص عقل و کوتهی خرد، زبانزد جهانیانند عمل نمود. دیگر آن که تحقیق نکرد که در آن شب کشیکچیان دولتخانه مبارکه چه جماعتند چه اگر تحقیق می‌کرد و می‌دانست که آن شب کشیک از هواخواهان اسماعیل میرزاست به یقین توقف اختیار نمی- فرمود و خود را به دست خود به دام دشمنان نمی‌انداخت. و از این اندیشه نیز غافل افتاد که هر گاه اعادی، کشیکچی باشند احتمال تمام دارد که ابواب دولتخانه را مقفل ساخته هواخواهان او را از وصول به دولتخانه مانع آیند و آخر الامر آنچه به شاهزاده به دام دشمنان افتاده رسید از این راه رسید.

دیگر آن که گرامی خواهر وی پریخان خانم که پیر خرد را طفل دبستان رای و تدبیر خود می‌شمرد و مشیر و معتمد پدر عالی گهر بود با او طریق کلفت و کدورت می‌سپرد و پیوسته اظهار دوستی و ولای اسماعیل میرزا نموده ابواب امداد و اعانت بر روی هواخواهان

خلد برین، متن، ص: ۳۹۲

او می‌گشود. در آن شب چون کار از کار گذشت و شاهزاده در نظر تامل به دام نفاق و تزویر وی گرفتار گشت به ظاهر کار با برادر گرفتار اظهار عجز و تملق و اضطرار نمود و گوی مراد خود را به چوگان چاپلوسی از میدان ربوده معروض نمود که چون کوته‌اندیشی زنان و خفت عقل ایشان بر عالمیان ظاهر است اگر در این مدت تقصیری از این کمینه سر زده باشد محمول بر آن خواهد بود اکنون که از جرایم و زلات خود پشیمان، روی اخلاص و یکجهتی به آستان رفیع الشان آورده‌ام امیدوارم که رقم عفو و اغماض بر صحایف زلات و تقصیرات این خواهر گنهکار کشیده به حیات تازه امیدوار فرمایند تا بعد از آن به جهانیان ظاهر گردد که بندگی و عبودیت و انقیاد و اطاعت چه معنی دارد. بعد از تقریر این سخنان علی الفور خود را به پای شاهزاده افکنده به خضوع تمام پای آن بیچاره ناکام را بوسه داد و بعد از این همه چاپلوسی، مادر شاهزاده را مخاطب ساخته گفت که گواه باش که هیچکس

در پای بوس پادشاهی و تهنیت جلوس همایون بر من سبقت ندارد و اول کسی که به این موهبت سرافراز گردید منم.

و شاهزاده به دام تزویر افتاده چون آن همه عجز و فروتنی و اظهار اخلاص و یکتادلی از خواهر مهربان مشاهده نمود از راه ساده‌لوحی به ریسمان آن همه چاپلوسی به چاه افتاد و آغاز دلجوئی و مهربانی کرده در برابر آن سخنان به خواهر مهربان فرمود که هرگاه تو با من در مقام وفا و وفاق و دوستی و اتفاق باشی و برادر مادری خود سلیمان میرزا و خال خود شمخال سلطان را با من متفق و مهربان گردانی هر آینه در نزد من بیشتر از زمان پدر معزز و محترم باشی.

مهد علیا به ازای این عاطفت زمین خدمت بوسه داده التماس نمود که شاهزاده بر طبق این مدعا قسم یاد نماید تا وسیله امن و اطمینان وی گردد. و آن ساده‌لوح برگشته روز در آن شب، هیکل مصحف از جیب برآورده پیمان را به ایمان مؤکد گردانید.

و چون خاطر خواهر مهربان به عنایت برادر نادان اطمینان

خلد برین، متن، ص: ۳۹۳

یافت استدعای رخصت نمود که به منزل خود رفته برادر و خال خود را به دربار اقبال حاضر سازد. و آن گرفتار دام تقدیر، اعتماد بر قول خواهر سراپا تزویر کرده مهد علیا را مرخص فرمود و خدمتش دروازه‌ای را که از باغچه حرم به میدان اسب گشوده می‌شد باز کرده از آنجا بیرون رفت و در زمان، دروازه را مسدود ساخته کلید آن را به خال خود شمخال سلطان سپرد و آن بی‌رحم سنگین دل با سیصد نفر چرکس از خود بی‌رحمتر صاحب اختیار بست و گشاد دروازه حرم گردید و عاقبت از آن راه روز بر شاهزاده بی‌گناه سیاه گردید و معاندان و دشمنان از همان دروازه داخل حریم حرم که حکم وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً «۱» داشت گردیده آن نونهال ریاض سلطنت را به دهره «۲» تیغ ستم از پای درآوردند. و مهد علیا که عاقله روزگار بود به پاداش آن غدر و تزویر که با برادر عالی گهر [نمود] بعد از وی چندان تمتعی از عمر و دولت نیافت چنانچه شرح آن در حدیقه سیوم از این گلزار همیشه بهار به تفصیل گزارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی.

بالجمله از آن شب که به شور یوم النشور آبستن بود چون نیمی بگذشت ضعف تمام بر بشره همایون شهریار ایام ظاهر شده طایر روح شریفش به مرافقت جهان جهان فتح و فتوح به سرابستان جنان پرواز نمود. از سنوح این هایله در آن شب، هول یوم النشور سراسیمه از خواب جست و قیامت خفته بیدار و فزع اکبر پدیدار گردیده عقد انتظام نظام عالم از هم بگسست و سررشته تدبیر از دست امیر و وزیر و کبیر و صغیر و برنا و پیر بیرون رفت و چون روز دیگر واقعه شهادت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا روی نموده ابواب ناامنی و شورش و اضطراب بر روی خلایق گشود از تجهیز و تکفین شهریار روی زمین غافل و ذاهل افتادند. و بعد از آن نازله هایله که اسماعیل میرزائیان را دست یافت مسرعان به طلب وی فرستادند

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۹۷.

(۲)- دهره- نوعی حربه دسته‌دار که دسته‌اش آهنین و سرش مانند داس است، شمشیر کوچک دو دمه (معین).

خلد برین، متن، ص: ۳۹۴

علمای اعلام و فقهای کرام جمعیت نموده به تغسیل و تکفین خاقان جنت مکان و شاهزاده شهید نوجوان پرداختند و صندوق محفوف به مغفرت خاقانی را در خانه شیروانی که در درون دولتخانه واقع بود به امانت سپرده نعش شاهزاده شهید را در روضه متبرکه امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین- علیه التحیة و التسلیم- مدفون ساختند و تفصیل این قضایا چنانچه ایمائی به آن شد در حدیقه سیوم از مساعدت وقت مأمول است.

و چون واقعه ارتحال آن پادشاه رعیت پرور در پانزدهم شهر صفر روی نموده بود از غرایب اتفاقات «پانزدهم شهر صفر» تاریخ آن هایله عظمی گردید.

بالجمله آن حضرت در میان سلاطین جهان چون آفتاب تابان از سایر ستارگان متفرد و ممتاز و در اوقات سلطنت و جهانداری، آن زیبنده اورنگ شهریاری به یمن محاسن ذات و مکارم صفاتش ابواب امن و امان بر روی جهانیان باز بود و چهره مبارکش کشیده به صفرت مایل و قامت با استقامتش بلند معتدل، دستهای جوادش دراز و محاسن مبارکش تمام سفید. در اهتزاز ازاهیر شباب به خطاطی و نقاشی میل تمام داشت و پیوسته خوشنویسان بدایع نگار و نقاشان نادره‌کار ملازم خدمت شبانه‌روزی آن دستور العمل سلاطین روزگار بودند و به هنگام سیر و سواری اغلب اوقات از راه کوچک دلی و مراعات همسالان که پیوسته ملتزم رکاب همایون بودند بر خرهای مصری مزین به زینهای طلا و سرافسارهای مرصع و جلهای زربفت سوار می‌شد و بنابر این بوق العشق «۱» که یکی از شعرای ظرافت پیشه آن عهد خجسته بود [۸۴] به نظم این بیت جرأت کرده و گفته که، نظم:

بی‌تکلف خوش ترقی کرده‌اندکاتب و نقاش و قزوینی و خر و چون باده جوانی آن حضرت در خمخانه حیات از جوش نشست

---

(۱)- فرهنگ سخنوران: بوق العیش.

خلد برین، متن، ص: ۳۹۵

و کاروان شباب از روز و شب بار سفر بست در ایام کهولت از صبح تا شام دفتر مرور و عبور ایام در پیش به مهام سپاهی و رعیت و غنی و درویش می‌رسید و مجموع مهام کارخانه سلطنت به رای رزین و فکر دوربین آن حضرت نظام و انتظام می‌گرفت و هیچیک از وزراء و وکلاء و متصدیان امور دولت را بی‌دستوری و اذن آن حضرت رخصت نبود که به قلیل و کثیر داد و ستد نماید.

و از خصایص احوال آن حضرت یکی آن بود که اوقات فرخنده ساعات را در یک روز از صبح تا شام در حمام می‌گذرانید و در یک روز به چیدن ناخن مشغول می‌گردید. دیگر آن که از غایت لطافت، اکثر اشیاء را نجس می‌شمرد و باقی مانده طعام و شراب خود را در آتش و آب می‌ریخت و بدین جهت در مجالس بهشت آئین از اکل طعام و شراب اجتناب می‌فرمود و بعد از آن که به فرمان الهی چنانچه در محل خود ایمائی به آن شد از جمیع مناهی تائب گردید غلوی آن حضرت در ترک مستلذات جسمانی از شرب شراب و امثال آن به مرتبه‌ای رسید که قرب پانصد تومان تریاق فاروق را که خورشی از آن در خزانه هیچیک از پادشاهان نبود در آب حل کرده باطل نمود. و مبالغه آن سرور در اجرای امر به معروف و نهی از منکر به حدی پیوست که بزم آرایان مجالس لهو و لعب از قبیل قصه‌خوانان و ارباب معارک و اصحاب طرب از اشغال مقرره خود ممنوع شدند و به میامن عقیدت و اخلاص، زمان ارتفاع آفتاب دولت ابد مدتش به پنجاه و چهار سال رسید و روز بروز الویه اقبال و اعلام جاه و جلالش به اوج کمال می‌پیوست و پیوسته نقش مرامش در نظام و انتظام جهان و کسر شوکت دشمنان چنانچه در طی نگارش این روزنامچه فتح و ظفر گزارش یافت مطابق مأمول می‌نشست.

و از جمله محارباتی که آن حضرت را در مبادی سلطنت با اعدای دین و دولت دست داد، اول: جنگ امرای استاجلوست که در سال سیوم جلوس همایون در حوض کوثر از حدود خرزویل روی نمود.

دویم: جنگ جام است که با عبید خان و کوچم خان و سایر سلاطین

خلد برین، متن، ص: ۳۹۶

اوزبک در سال نهصد و سی و پنج در زورآباد جام اتفاق افتاده، فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین روی زمین تواند بود روی نمود و عبید خان نادان با وجود آن شکست نمایان تا جان داشت به امید مواصلت عروس ملک خراسان دست از دامن طلب برنداشت و پای جرأت از تاخت و تاراج آن مملکت نکشید و آن ملک دلپذیر پیوسته لگدکوب تفرقه و تشویر آمد و رفت آن مغرور نادان می‌بود تا آن که در آرزوی آن مملکت با جهان جهان حسرت به عالم آخرت رفت.

دیگر از فتوحات که آن حضرت را به زور سرپنجه دست ولایت و نیروی بازوی رای رزین و عقل دوربین روی نمود درآمد و رفت

سلطان سلیمان قیصر روم بود که در عهد دولت ابد مدت آن حضرت به هوای تسخیر ملک فسیح الفضای دلگشای ایران چهار نوبت لشکر به دیار عجم کشیده بی‌نیل مقصود، خائب و خاسر بازگردید. مرتبه اول در سال نهصد و چهل و یک به تحریک اولامه به درک که به تربیت و عنایت آن حضرت امیر الامرای آذربایجان شده بود و در سال پیش از این آستان رویگردان شده به روم گریخته بود. نوبت دویم در سال بعد از آن به اغوای غازی‌خان تکلو که آن کافر نعمت نیز از جمله فراریان این دولت بود. مرتبه سیوم به اغوای شاهزاده حق‌ناشناس میرزا القاص که در نظر تربیت و عنایت آن حضرت از سایر برادران عزیزتر بود. مرتبه چهارم به اغوای سکندر پاشای حاکم ارض روم.

و چون در هر آمد و رفت دستبردهای نمایان از سپاه ظفر پناه می‌دید عاقبت از آن حرکات بی‌فایده منفعل گردیده با آن حضرت از در صلح و صلاح درآمد و در سال نهصد و شصت و یک مبانی صلح و صلاح در میان آن سرور و قیصر استحکام یافت و قواعد مصالحه تا اواخر ایام حیات آن حضرت در عهد سلطنت سلطان سلیمان و سلطان سلیم پسر وی که بعد از او سریر آرای اورنگ سروری شده بود پایدار بود تا آن که در زمان دولت خاقان علیین آشیان شاه سلطان محمد خدابنده- انار الله برهانه- سلطان مراد پسر سلطان سلیم مزبور فرصت یافته به نقض عهد اقدام نمود.

خلد برین، متن، ص: ۳۹۷

دیگر از اسباب ارتفاع آفتاب دولت بی‌زوالش آن بود که در عهد سلطنت ابد مدتش سلاطین گردون شان و پادشاهان رفیع مکان به آستان گردون شانش توسل می‌جستند و به امداد و اعانت آن جناب کامیاب می‌شدند چنانچه آمدن همایون پادشاه و سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان و بسیاری از سلاطین اوزبک بر این مدعا دلیلی است روشن.

بالجمله آن حضرت در ایام تمادی روزگار سلطنت، زیاده بر سی سال به ترددات لایقه ملکداری پرداخته رایت اقتدار به دفع اعادی و غزو گرجستان و تسخیر شروان و گیلان و سایر قلاع و بلدان انداختند و بعد از فراغ از مشاغل ضروریه سلطنت بی‌زوال بیست و سه سال در معموره جنت قرین دار السلطنه قزوین رحل اقامت افکنده از مقام خود حرکت نفرمودند.

و از جمله ولایاتی که در عهد خجسته و زمان فرخنده آن حضرت به حیطه تسخیر اولیای دولت ابد مدت درآمد نخست ولایت شروان است که تمامی آن ولایت تا دیار شکی و طبرسران و باب الابواب و داغستان به تصرف امرای عالی شان قزلباش درآمد. دیگر مملکت گیلان است که به مرور دهور، مسخر سپاه منصور گردید. دیگر ولایت گرجستان کاخت و کارتیل بود که به تیغ غزا و جهاد مجاهدان دین مبین مفتوح شد.

القصه احوال خیر مآل آن پادشاه ستوده خصال در ایام ترک ترددات و اقامت دار السلطنه قزوین پیوسته به انتظام مهام ملک و ملت و ارتفاع اعلام دین و دولت و اعلای معالم شرع مبین و احیای سنن سنیه سید المرسلین و اتباع مناهج ائمه طاهرین- علیهم افضل صلوات المصلین- مصروف و نیت والا- به انجاح مطالب و اسعاف مآرب مستحقین و ایثار نقود جود و احسان معطوف بود و در رعایت و مراقبت سادات عالی درجات و علماء و فضلای منیع البرکات و رواج و رونق اماکن متبرکه و بقاع الخیر و تعمیر مساجد و مدارس و تأسیس مبانی رفیعه و ابداع عمارات عالیه لوازم جد و اجتهاد به

خلد برین، متن، ص: ۳۹۸

تقدیم رسانید. و حصار پایدار مشهد مقدس معلی و باروی بلده طیبه طهران ری و دولتخانه مبارکه و حمامات عالیه متعدده در دار السلطنه قزوین و مسجدی عالی در دار السلطنه تبریز و رباطی متعالی در پائین زنجان و سلطانیه از آثار معمار همت والا نهمت آن حضرت است. همچنین در رفاه حال کافه رعایا و عموم عجزه و زیر- دستان و فراغ بال سکنه قری و بلدان و امنیت طرق و شوارع و رفاهیت تجار و مترددین و تعدیل ذراع و موازین به اقصی الغایه می‌کوشید و در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام سلطنت پایدار بنا بر رفاه حال رعایا، تعیین داروغه و فرستادن به محال را از ممالک محروسه برطرف فرموده بود و از این راه پیوسته در میانه رعایای

مملکت آذربایجان غبار نقار ارتفاع داشت. و در زمان آن حضرت رفاهیت سپاهی و رعیت به نهایت رسیده به نوعی مطیع و منقاد و خواهان و بنده فرمان وی بودند که وصول رضای آن حضرت را بر حیات خود ترجیح می‌دادند و با آن که کارکنان دولت بی‌زوال، مواجب چهارده ساله لشکر ظفرمآل را در عهد فرخنده آن پادشاه ستوده خصال تنخواه نداده بودند سپاه منصور، رضای آن حضرت را منظور داشته از همه راه زبان حکایت ایشان کوتاه و هر روزه سعی و اهتمام ایشان در انجام خدمات مرجوعه در ترقی و تزاید بود تا آن که بعد از انتقال آن حضرت به سرابستان جنان، خاقان علیین آشیان سلطان محمد پادشاه به جهت ابراء ذمه والد بزرگوار خود مواجب چهارده ساله عساکر فیروزی مآثر را که حاصل گنجینه بحر و کان به آن وفا نمی‌کرد به یک دفعه از خزانه انعام و احسان عطا کردند.

دیگر آن که در ایصال خیرات و مبرات به ارباب استحقاق و ابتهال، قواعد پسندیده رسم فرموده از وجوه متیقن الاباحه ابواب بر و احسان بر روی محتاجان گشوده بود از آن جمله یکی آن بود که به جهت روز مولود هر یک از ارکان چهارده گانه دین مبین- سلام الله علیهم اجمعین- مبلغی کرامند نذر و مقرر فرموده بودند که هر ساله رسد روز هر مولودی را به طایفه‌ای از سادات عالی درجات که در

خلد برین، متن، ص: ۳۹۹

بلاد متیقن التشیع مانند مشهد مقدس معلی و سبزوار و استراباد و قم و اردبیل و تبریز مقیم و متوطن باشند مخصوص شمرده به ایشان واصل سازند.

دیگر آن که در اکثر شهرهای ممالک محروسه نان تصدق معین و مقرر فرموده بودند که هر روزه در آن شهر به مستحقان و محتاجان می‌رسانیدند.

دیگر آن که فرمان والا نافذ شده بود که در بلاد مذکوره متحقق- التشیع چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از ایتام [۸۵] اناث را از اموال حلال مأکول و ملبوس و سایر ما یحتاج داده معلم و معلمه پرهیزکار و خدمه و پرستاران دیندار تعیین می‌نموده باشند که تا هنگام رسیدن به حد بلوغ به تعلیم ایشان پرداخته پس از آن دختران را با پسران تزویج نموده سایر ایتام آن شهر را به جای ایشان به مقام تعلیم و تعلم درآورند.

و از جمله تخفیفات و تصدقات آن حضرت که نسبت به عامه رعایا و کافه برایا روی نموده یکی وجوه تمغای ممالک محروسه است که هر ساله از تجار و مترددین به حصول پیوسته حاصل آن تخمینا شصت هزار تومان تبریز می‌شد و به اشاره علیه حجت پروردگار و صاحب روزگار- علیه سلام الله مادام اللیل و النهار- در عالم منام، آن مبلغ خطیر را به تخفیف و تصدق مقرر فرمودند.

دیگر مال محترفه و مراعی و مواشی اکثر محال ممالک محروسه خصوصا بلاد شیعه است که با سایر وجوهی که صورت اباحت نداشت به تخفیف و تصدق رعایا مقرر داشت.

القصه در زمان فرخنده نشان آن معدن مروت و احسان، کافه مردمان از سپاهی و رعیت و ترک و تاجیک و دور و نزدیک و غریب و بومی و آشنا و بیگانه کامیاب رفاهیت وسعت عیش بودند و آرام و آسایش خلایق در عهد سلطنت آن حضرت به جائی رسیده بود که خیال پریشانی در جعد گیسوی مشکبوی بتان محال می‌نمود و قواعد و قوانین متین آن حضرت که هر یک باعث نظام و انتظام کارخانه

خلد برین، متن، ص: ۴۰۰

سلطنت ابد قرین است از آن بیشتر است که شرح آن در صحایف بیان گنجد، اکنون وقت آن است که خامه وقایع نگار به تفصیل اولاد امجاد گرامی نژاد آن حضرت و سایر شاهزادگان و احفاد و برادرزادگان پرداخته بعد از آن به مقتضای وعده‌ای که در صدر این صحیفه سامی شده مجملی از حال امرای عظام و اکابر و اعیان ذوی الاحترام زمان فرخنده اوان آن سلطان سلاطین نشان را بر

صحیفه بیان نگارد و هر طایفه و طبقه را در این حدیقه مینو نشان همدوش کامیابی هم شمارد. و من الله الاعانهٔ و الاستعانهٔ.

گفتار در ذکر اولاد امجاد خاقان والا نژاد و تعداد اسامی ایشان از ذکور و اناث

اشاره

گوهرکشان لآلی اخبار، عدد اولاد ذکور خاقان جنت مکان را در مؤلفات خود دوازده شاهزاده عالی گهر ایراد نموده‌اند از آن جمله سه نفر در زمان حیات پدر والاگهر نقد زندگانی را به رسم نثار، ایثار پدر بزرگوار نموده نه نفر دیگر در زمان ارتحال آن شهریار ستوده خصال متکی را یک جاه و جلال بودند.

اما شاهزادگان عالی مقدار که در حین وقوع واقعه پدر بزرگوار پایدار بودند:

اول: خاقان علیین آشیان سلطان محمد پادشاه که نخستین گوهر صدف شهریاری و اولین ثمر نخل برومندی تاجداری و اکبر اولاد امجاد آن حضرت بود و گوهر وجود وافر الجودش از بحر گوهر بار هستی ملکه ملکی صفات سلطانم صبیه سلطان موسی موصلوی ترکمان به کنار آمده. آن حضرت در حین ارتحال والد غفران مآل چهل و پنج سال داشت و به فرمان پدر عالی گهر در دار العلم شیراز به سر می‌برد.

دویم: اسماعیل میرزا که در عهد سلطنت والد بزرگوار جرأت و جلادت بی‌شمار در معارك کارزار از وی به منصه ظهور رسیده

خلد برین، متن، ص: ۴۰۱

اعز و ارشد اولاد آن حضرت گردید. عاقبت به شآمت زیاده‌سری و گردنفرازی به فرمان پدر عالی گهر در قلعه قهقهه محبوس گردیده مدت بیست سال در آن قلعه روزگار گذرانید. و صدف آن فروزنده گوهر نیز مهد علیا سلطانم مذکور و در حین واقعه خاقان جنت مکان چهل ساله بود.

سیم: سلطان حیدر میرزا که والده‌اش از بنات مکرمات سلاطین گرجستان و در سلك ازدواج مطهره خاقان جنت مکان منسلك بود و به هنگام نازله پدر بزرگوار، اوراق ازهار زندگانی را در بیست و دو سالگی چنانچه ایمائی به آن شد و بعد از این در حدیقه سیوم به تفصیل معلوم شود به باد فنا داد و معصوم بیک صفوی که به منصب وکالت خاقان گردون منزلت سرافراز بود به خدمت للگی شاهزاده شهید سربلندی داشت.

چهارم: سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمخال سلطان چرکس که او نیز در سلك زوجات طاهرات آن حضرت انسلاك داشت به وجود آمده به فرمان والد بزرگوار به منصب خادم باشیگری آستانه عرش درجه سدره مرتبه امام مفترض الطاعهٔ واجب العصمهٔ ثامن ضامن علیه التحیهٔ و الثنا سرافراز و در حین وقوع واقعه پدر عالی گهر بیست و یک ساله و در درگاه جهان پناه بود و چنانچه در مقام خود گزارش یابد به تیغ قطع رحم اسماعیل میرزا بدرود جهان گذران نمود.

پنجم: سلطان مصطفی میرزا که مادرش از بزرگزادگان گرجستان و از جمله سراری خاقان جنت مکان و در حین سنوح سانحه عظمی بیست ساله بود و در خدمت پدر بزرگوار روزگار می‌گذرانید. و چون شعله طغیان اسماعیل میرزا سرکشی پیش گرفت او نیز سر خویش پیش گرفته متوجه سرابستان جنان گردید.

ششم: سلطان محمود میرزا که والده وی نیز از جمله سراری و در آن وقت هجده ساله بود. والد والا- نژاد در اواخر زمان دولت خویش

خلد برین، متن، ص: ۴۰۲

خدمتش را به ایالت ولایت شروان «۱» سرافراز و از جمله امراء اورس خان را به منصب للگی وی ممتاز فرموده بود اما پیشتر از آن

که به صوب شروان روان شود به سبب سنوح داهیه کبری به تیغ بی‌رحمی قاطع رحم یعنی اسماعیل میرزا متوجه سرابستان جنان گردید.

هفتم: امامقلی میرزا که مادرش خواهر زال بیک گرجی خادم سرحمام خاقان گردون غلام و به فرمان آن حضرت والی لاهیجان و در آن زمان چهارده ساله و پیره محمدخان استاجلو حاکم گیلان به خدمت للگی وی سرافراز بود و آن نونهال چمن اقبال نیز در آن سال به دهره بی‌رحمی اسماعیل میرزا از پای درآمد.

هشتم: سلطان احمد میرزا که مادرش در سلک جواری اورنگ- آرای سریر تاجداری منتظم و در آن وقت سیزده ساله و امیر اصلان سلطان ارشلوی افشار به خدمت للگی وی سرافراز بود و خاقان والا نژاد، آن گراهی گوهر صدف والا نژادی را به سلطان احمد بغدادی خطاب می‌فرمود و آن غنچه ناشکفته گلزار جوانی نیز به تندباد بی‌رحمی برادر از مروت بی‌خبر پژمرده گردیده اوراق زندگانی را به باد فنا داد.

نهم: سلطان علی میرزا که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا و در آن وقت چهارده ساله و به فرمان والد بزرگوار فرمانفرمای گنجه و قراباغ و ابراهیم بیک زیاد اوغلی بیگلر بیگی قراباغ به منصب للگی شاهزاده سرافراز بود و آن بدر سپهر والا نژادی نیز در آن سال به بلای خسوف بی‌رحمی اسماعیل میرزا گرفتار و مکحول گردیده چشم از اسباب سلطنت و کامیابی پوشید.

اما ذراری سماء سلطنت که پیش از واقعه ناگزیر پدر بزرگوار به مغرب فنا پیوسته بودند:

نخست: سلطان مراد میرزا بود که خاقان والا تبار در صغر سن آن گرامی گوهر را از راه مهمان‌نوازی به مرافقت پادشاه والا جاه

---

(۱)- در متن: «شیروان».

خلد برین، متن، ص: ۴۰۳

همایون پادشاه به قندهار فرستاده بود و در آن دیار از جهان ناپایدار به دار القرار عالم پایدار نقل مکان نمود.

دویم: زین العابدین میرزا نام داشت و در صغر سن در دار السلطنه قزوین روی توجه به عالم باقی گذاشت.

سیم: سلطان موسی میرزا بود که او نیز مانند برادر در صغر سن در دار السلطنه مزبور به جهان دیگر انتقال نمود.

اما بنات مکرمات خاقان جنت مکان

در زمان ارتحال آن حضرت به جهان جاودان هشت نفر بودند:

اول: گوهر سلطان بیگم که پرده‌نشین حرم ازدواج ابراهیم میرزا خلف بهرام میرزا بود.

دویم: پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا بود و هنوز به منزل او نرفته بود.

سیم: خدیجه سلطان بیگم که در سلک ازدواج جمشید خان والی گیلان بیه پس انسلاک داشت.

چهارم: زینب سلطان بیگم که ولیه عصر و صاحبه دهر و شاهقلی بیک استاجلو قورچی شمشیر به منصب للگی خدمتش سرافراز بود و در زمان فترت اقتدار اسماعیل میرزا مهد علیا نامزد علیقلی- خان شاملو امیر الامرای هرات نواده دورمیش خان شد اما از حریم حرمت خود پای بیرون ننهاد و مدة العمر دست آرزوی کسی به ذیل عفت آن قدسی سریرت نرسید.

پنجم: مریم سلطان بیگم که خواهر مادری خدرمعلی زینب بیگم بود و به فرمان خاقان علیین آشیان در سلک ازدواج خان احمد والی گیلان انتظام یافت.

ششم: فاطمه سلطان بیگم که در عهد سلطنت خاقان علیین آشیان به حباله نکاح امیر خان موصلوی ترکمان حاکم تبریز درآمده از سرای وی به سرای جاودان انتقال نمود.

هفتم: خانش بیگم که هم در آن عهد خجسته در سلک ازدواج

خلد برین، متن، ص: ۴۰۴

سلمان خان ولد شاهعلی میرزای استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود انسلاک یافته از سرای او به بهشت جاودان شتافت.

هشتم: شهربانو بیگم که او نیز در آن زمان فرخنده به حباله نکاح شاه نعمهٔ الله خلف [۸۶] میرمیران یزدی درآمده روزگارش در خانه وی به سر آمد.

و گوهر وجود این لآلی گرانمایه از اصداف متعدده یعنی ازدواج و جواری مختلفه به کنار آمده بود که در ذکر اسامی ایشان چندان فایده‌ای نیست.

اما احفاد والا نژاد خاقان جنت مکان

یعنی اولاد شاهزادگان رفیع مکان در حین سنوح واقعه جانگزا بدین تفصیل سریر آرای انجمن وجود بودند:

اول ذراری سپهر شهریاری از اولاد امجاد خاقان علیین آشیان سلطان محمد پادشاه پنج گرامی گهر زیور گاه و افسر به سر می‌بردند:

نخست: سلطان حسن میرزا بود که از صبیه میر عبد العظیم که از سادات عالی درجات سیفی حسنی و داماد قاضی جهان قزوینی و از امرای معتبر گیلان بود به وجود آمده در آن وقت هجده ساله بود و در مازندران بهشت نشان کامیاب و کامران روزگار می گذرانید و مآل حال وی در زمان اقتدار اسماعیل میرزا رقمزده کلک وقایع نگار خواهد گردید.

دویم: گرامی گوهر بحر سلطنت پایدار سلطان حمزه میرزا که زاده صدف گرامی گوهری یعنی اصل اصیل دوحه ارجمندی مهد- علیا خیر النسا بیگم صبیه محترمه و کریمه قدسیه اورنگ‌آرای سریر سیادت و علو شان امیر عبد الله خان والی مازندران بهشت نشان بود و در آن زمان ده ساله در خدمت پدر بزرگوار در شیراز به سر می‌برد.

سیم: نواب گیتی‌ستان فردوس مکان که چراغ ابد فروغ دولت این خاندان عالی شان و مبدأ المبادی سلطنت ابد توأمان این دودمان رفیع مکان و مؤسس اساس سلطنت و شهریاری و مقنن قوانین

خلد برین، متن، ص: ۴۰۵

معدلت و جهانداری بود. آن آفتاب عالمتاب اوج گیتی‌ستانی نیز از افق وجود آن ملکه قدسی ملکات در دار السلطنه هرات طالع گردیده در زمان ارتحال جد بزرگوار، سنین عمر ابدی اعتصام آن حضرت به پنج سال و شش ماه پیوسته به سببی که در حدیقه پنجم این روضه خلد قرین تبیین خواهد پذیرفت در دار السلطنه مذکور بر سریر سلطنت خراسان تمکن داشت.

چهارم: ابو طالب میرزا که آن فروزنده اختر نیز با برادران والا گهر از یک برج طالع شده در آن وقت دو ساله بود.

پنجم: طهماسب میرزا که بعد از واقعه پادشاه سرافراز در دار العلم شیراز از مهد علیا به وجود آمده تشریف نیکنامی اسم سامی آن حضرت را در بر کرد.

اما اسماعیل میرزا زیاده بر یک دختر که از صبیه شاه نعمهٔ الله یزدی داشت و با مادر در دار العباده یزد به سر می‌برد فرزند دیگر نداشت. همچنین شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا را نیز بجز یک دختر فرزند دیگر نبود. و سلطان مصطفی میرزا نیز دو دختر و سلطان محمود میرزا یک پسر خرد موسوم به محمد باقر میرزا داشت و از سایر شاهزادگان عقبی در کتب سیر به نظر نرسید.

اما اولاد بهرام میرزا که برادر اعیانی اعلی حضرت خاقانی جنت مکانی بود سه گرامی پسر داشت:

اول: سلطان حسین میرزا که در عهد خجسته و زمان فرخنده آن حضرت به حکومت دار القرار قندهار سرافراز و پدر چهار پسر نامدار بود: نخست مظفر حسین میرزا که پیوسته در اردوی معلی به شرف ادراک خدمت خاقان گردون منزلت سرافراز و در حین سنوح واقعه هایله آن حضرت یازده ساله بود، و دو پسر دیگر که رستم میرزا و سنجر میرزا بودند. نخستین دوازده ساله و دویمین ده

ساله در دار القرار قندهار در خدمت پدر به سر می‌بردند. و چهارم ابو سعید میرزا نام داشت و شرح حال ایشان در طی نگارش واقعات زمان دولت ابد مدت خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان گزارش خواهد یافت ان شاء-

خلد برین، متن، ص: ۴۰۶

الله تعالی.

دویم از پسران بهرام میرزا سلطان ابراهیم میرزاست که به رتبه مصاهرت خاقان جنت مکان و منصب والای ایشک آقاسی باشیگری دیوان سرافراز و به عنایت بی‌غایت عم بزرگوار از سایر برادران ممتاز بود و بجز یک دختر فرزند دیگر نداشت.

سیوم: بدیع الزمان میرزا که به فرمان خاقان جنت مکان والی سیستان و تیمور سلطان استاجلو به خدمت للگی وی از امثال و اقران مستثنی و ممتاز بود. و آن گرامی گوهر را دو پسر یکی موسوم به سنجر میرزا بود و نام آن دیگر به نظر نرسید.

انجام این حدیقه مینو نظام

اشاره

در ذکر طبقات انام از امرای عظام و خوانین کرام و ارباب مناصب ذوی الاحترام و سادات عالی درجات و علمای اعلام و سایر اکابر و اعیان زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان که بعضی از ایشان در حین ارتحال آن حضرت بر مسند عزت و شان متمکن و گروهی قبل از واقعه جانگزای آن سرور، ابواب سفر به عالم دیگر گشوده نقد حیات را نثار زندگانی آن حضرت نموده بودند به ترتیبی که در کتب سیر به نظر رسیده مشتمل بر مجالس متعدده:

مجلس اول در ذکر امرای عظام و خوانین رفیع مقام

مؤلف تاریخ عالم‌آرا این طبقه جلیله را که در حین ارتحال خاقان جنت مکان اکثر ایشان از امرای محترم و صاحب طبل و علم بوده‌اند یکصد نفر به قلم آورده از آن جمله از هر طایفه آنچه را معلوم الانساب شمرده در آن صحیفه شریفه نام برده و چون در تفصیل اسامی و احوال همگی فایده ندیده خط نسیان بر آن کشیده لاجرم این دنباله‌رو کاروان اخبار باستان به ضرورت نابلدی، پیروی وی پیش گرفته آنان را که در بزم یادآوری مجلس نشین نموده طایفه به

خلد برین، متن، ص: ۴۰۷

طایفه به ذکر ایشان می‌پردازد و بنا بر آن که از تقریر دلپذیر کوچک دل بزرگ منشی که در این عهد خجسته و زمان فرخنده، قدردان متاع گرانبهای هنر و عیارشناس مس از زر و خزف از گوهر است و ذکر جمیل آن بزرگ خانواده صورت و معنی در مقام خود صحیفه بیان را گلریزان خواهد نمود و در این وقت به ضرورت وقت، مصراع: نامش نمی‌برم که دلم گوش می‌کند، به وضوح پیوسته که مجموع طایفه جلیله قزلباش ظفر تلاش، ترکمان و اختلاف اسامی اکثر طبقات ایشان بنا بر مغایرت اسامی دیار و بلاد است که در مبادی طلوع آفتاب دولت این خاندان والا- شان از راه صوفیگری و اخلاص به این آستان گردون اساس پناه آورده منظور نظر عواطف بی‌کران سلاطین جنت مکین این دودمان والا گردیده‌اند مانند شاملو و روملو و موصلو و قرامانلو که از شام و روم و موصل و قرامان، احرام بندگی این آستان بر میان بسته به موکب ظفر قرین پیوسته‌اند «۱».

نخست به ذکر طایفه رفیعه شاملو افتتاح بیان می‌نماید و بر لوح ابلاغ می‌نگارد که این طایفه جلیله، معظم طوایف قزلباش و سردفتر اویماقات و به قدم خدمت از تمامی این گروه ظفرپژوه در پیشند و در عهد خجسته خاقان سکندر شان و اوایل زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان، امرای بزرگ نامدار و خوانین جلیل القدر عالی مقدار در میان این طایفه رفیعه بسیار بوده بعضی از ایشان نیز به

شرف مصاهرت این دودمان والا بین الاقران ممتاز و سرافراز گشته‌اند. اما در آن زمان که عقد جمعیت دلها به سبب سنوح واقعه ناگزیر خاقان جنت مکان از هم گسیخته بود از اکابر و اعیان این طبقه سه نفر از امرای معتبر بودند:

اول: ولی خلیفه اوجی که کوکب طالعش به ایالت ولایت مشهد مقدس معلی در اوج کمال بود و بسیاری از امراء زاده‌ها و اکابر و عظمای این طایفه طریق ملازمت و خدمت وی می‌پیمودند.

---

(۱)- برای اطلاع بیشتر از قزلباشان می‌توان به تاریخ قزلباشان (به تصحیح میرهاشم محدث، چاپ سال ۱۳۶۱) مراجعه کرد.

خلد برین، متن، ص: ۴۰۸

دیوم: فولاد خلیفه که به حکومت همدان در میان امثال و اقران ممتاز جهانیان بود.

سیوم: سلیمان خلیفه که مدتها حاکم دار المؤمنین استراباد بود و چون حسب الفرمان قضا جریان، رقم عزل بر صحیفه حال وی کشیده آمد به درگاه جهان پناه شتافته دولت خدمت شبانه‌روزی یافت.

و از طایفه استاجلو چون در ذکر تمامی این طایفه چندان فایده نیست به شرح حال پانزده نفر که از جمله اعاظم امرای ایشان بودند اختصار نمود:

اول: از مشاهیر ایشان حسین بیک یوزباشی ولد حسن بیک که در آن زمان در سلک ارکان دولت قاهره انتظام داشت و چنانچه ایمائی به آن شد سرکرده هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود.

دویم: مرادخان سفره‌چی باشی که در آن زمان حسب الفرمان قضا- جریان با لشکر گران به تسخیر قلعه کجور مأمور و به جهت انجام خدمت مذکور از موکب منصور دور بود.

سیوم: اللهقلی خان ایجک اوغلی که مدتی به رتبه حکومت گیلان سرافراز و در آن زمان معزول و در بعضی از محال ممالک محروسه مترصد صدور فرمان بود.

چهارم: پیره محمد خان چاوشلو که به مرتبه بلند للگی شاهزاده ارجمند امامقلی میرزا و منصب والای امیر الامرائی گیلان محسود امثال و اقران بود.

پنجم: محمدی خان مشهور به «تخماق» که به ایالت و امیر- الامرائی ولایت چخور سعد شرف امتیاز داشت و در آن زمان چنانچه ایمائی به آن شد به رسم سفارت و ایلچیگری به دیار روم رفته بود.

ششم: پیره بیک قوجلو که به ایالت ولایت ری ممتاز جهان و جهانیان روزگار می‌گذرانید.

هفتم: شاهقلی سلطان یکان که از جمله امرای عظیم الشان و در آن زمان امیر الامرای خراسان و در دار السلطنه هرات مقیم بود.

هشتم [۸۷]: ابراهیم سلطان خلف امیر الامرای مذکور که به

خلد برین، متن، ص: ۴۰۹

حکومت ولایت سرخس سرافرازی داشت.

نهم: محمود خان صوفی اوغلی که به حکومت ولایت ترشیز رایت اقتدار می‌افراشت.

دهم: ولی خان سلطان شرفلو که به پایه والای چرخچی باشیگری لشکر ظفر اثر و حکومت خواف و باخرز در میان امثال و اقران ممتاز و سرافراز بود.

یازدهم: تیمور خان ولد مراد خان سفره‌چی باشی که به حکومت سیستان و دیار نیمروز سربلند و به خدمت للگی بدیع الزمان میرزا گرامی خلف بهرام میرزا ممتاز و سرافراز بود.

دوازدهم: ایقوت سلطان چاوشلو که در دار الملک فارس از امرای معتبر و حاکم دزفول و شوشتر بود.

سیزدهم: قارنجه اوغلی که به حکومت تفلیس از دیار گرجستان بین الاقران معروف و مشهور و به معاونت و امداد داود خان گرجی و تمشیت مهمات او مأمور بود.

چهاردهم: مصطفی سلطان ولد کچل شاهویردی که در آن زمان منظور نظر تربیت و احسان در خراسان اقامت داشت.

پانزدهم: مظفر سلطان اسایش اوغلی که از امرای جلیل القدر خراسان و حاکم کوسویه و غوریان بود.

و از طایفه ترکمان در آن زمان از مشاهیر و معارف ایشان شش نفر منظور نظر تربیت و احسان بودند:

اول: امیر خان موصول که نواده امیر خان قدیم و معظم این طایفه جلیله و به منصب والای للگی خاقان جنت مکان سرافراز بود و در آن زمان در خوار ری اقامت داشت.

دویم: محمد خان موصلو قوم او که در آن زمان از حکومت معزول شده در تربت جام مقام آرام داشت.

سیوم: مرتضی قلی خان پرناک که در معموره جنت نشان اصفهان به سر می‌برد.

چهارم: سلیمان خلیفه که در آن زمان در تون و طبس خراسان

خلد برین، متن، ص: ۴۱۰

روزگار می‌گذرانید.

پنجم: حیدر سلطان چاتوق که به رتبه ترخانی ممتاز و حاکم دار المؤمنین قم و از جمله اعاظم امرای درگاه پادشاه سرافراز بود.

ششم: ابو المعصوم سلطان ولد یادگار محمد خان که او نیز از امرای صاحب تدبیر و رای درگاه جهان پناه بود.

و از طایفه روملو در آن زمان چهار نفر معتبر بودند:

اول: اورس خان که معظم ایشان و امیر الامرای شروان بود.

دویم: حسینقلی خلفا که به منصب جلیل الشان خلیفهٔ الخلفائی سرافراز و پیوسته در درگاه جهان پناه محرم حرم قرب و محسود امرای نامدار و خوانین عالی مقدار بود.

سیوم: دلو بوداق که از خوی به درگاه پادشاه به استحقاق آمده در آن زمان در عتبه علیا و موکب معلی روزگار می‌گذرانید.

چهارم: قرامان سلطان که او نیز مقیم آستان جلالت آشیان و از جمله اکابر و اعیان آن زمان بود.

و از طایفه ذو القدر پنج نفر از امراء معتبر و منظور نظر تربیت خاقان بحر و بر بودند:

اول: محمد قلی خلیفه ولد شاهقلی خلیفه که به منصب والای مهرداری محسود ابنای روزگار و در دربار آسمان کردار از اعاظم ارکان دولت پایدار بود.

دویم: محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان که به حکومت دار المؤمنین استراباد سرافراز و ممتاز روزگار می‌گذرانید.

سیوم: ولی سلطان قلخانجی اوغلی که به منصب والای للگی خاقان علیین آشیان و حکومت دار الملك شیراز ممتاز و سرافراز بود.

چهارم: تبت آقا که در آن زمان حاکم جام بود و در خراسان به سر می‌برد.

پنجم: شاهقلی خلیفه مهردار که از امرای دیار فارس و حاکم دارابجرد بود.

خلد برین، متن، ص: ۴۱۱

و از طایفه افشار ارباب اعتبار بسیار بودند از آن جمله چهار نفر از ارباب اقتدار به شمار می‌آمدند:

اول: خلیل خان که به ایالت ولایت کوهکیلویه سرافرازی داشت.

دویم: اصلان خان که به حکومت دار الامان کرمان محسود امثال و اقران شده بود اما در درگاه آسمان جاه به سر می‌برد تا بعد از واقعه هایله در زمان اقتدار اسماعیل میرزا به پایه والای قورچی باشیگری پیوست.

سیوم: اسکندر خان که در ولایت هزار جریب روزگار می‌گذرانید.

چهارم: اسماعیل قلی سلطان که از جمله امرای خراسان و حاکم فراه بود.

و از طایفه قاجار سه تن از امراء نامدار بودند:

اول: یوسف خلیفه ولد زیاد اوغلی که در عوض برادر خود بیگلربیگی قراباغ و به خدمت للگی سلطانعلی میرزا سرافراز و هنوز در درگاه جهان پناه بود.

دویم: میرزا علی سلطان که از امرای معتبر درگاه والا و به رتبه دیوان بیگی گری سرافراز بود.

سیم: علی خلیفه آغجه قوینلو که به رتبه [حکومت] مملکت دامغان و بسطام سرافرازی داشت.

و از طایفه تکلو دو نفر معتبر بودند: یکی سولاغ حسین و دیگری اردوغدی خلیفه که هر دو در گیلان به سر می‌بردند.

و از طوالش نیز دو نفر از اعیان آن طایفه بودند: یکی بایندر- خان که به حکومت آستارا سرافرازی داشت و دیگری حمزه سلطان که از اعیان ایشان و حاکم شوره کل چخور سعد بود.

و از طایفه خنوسلو حسن جان سلطان و از جماعت اکراد شرف- خان حاکم تنکابن و از طایفه الوار، تیمور سلطان اردلان حاکم تلنکان «۱» و شاه رستم عباسی حاکم خاوه و امیر لرستان از امرای معتبر

---

(۱)- در عالم‌آرای عباسی: «پلکان».

خلد برین، متن، ص: ۴۱۲

آن زمان بودند.

و از طایفه شاه منصور خلیل خان حاکم سجاوند و توابع بود.

و از سایر اکابر و اعیان:

نخست صدر الدین خان صفوی ولد معصوم بیک که در سلک امرای عالی جاه درگاه جهان پناه منتظم و در خدمت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا به سر می‌برد.

دیگر سید سلطان مشهور به سید بیک کمونه که از اجله سادات و نقبای نجف اشرف و از جمله اولاد سید محمد کمونه بود که در عهد سلطنت خاقان سکندر شان بنا بر ظهور خدمات شایسته و دولتخواهیها که در فتح دار السلام بغداد از خدمتش به مصدر ظهور پیوسته بود منظور نظر تربیت و احسان و مشمول عواطف بی‌کران و در سلک امرای عالی شان انتظام داشت و چنانچه ایمائی به آن شد در معرکه چالدران به عز شهادت فایز گشت و سید بیک مذکور نیز منظور نظر تربیت خاقان جنت مکان و از امرای معتبر آن عهد و اوان و به منصب گرامی مهرداری مهر مبارک سرافراز بود.

بجز از امرای مسطوره از یوزباشیان و ارباب مناصب و قورچیان معتبر از هر طایفه و اویماق، گروهی انبوه در درگاه جهان پناه بودند که از آن جمله شمار قورچیان عظام به چهار هزار و پانصد و عدد دیگران به یکهزار و پانصد می‌رسید و اگر چه به مرتبه ایالت و امارت نرسیده بودند اما در میزان اعتبار کمتر از امرای نامدار نبودند.

مجلس دویم در ذکر سادات عالی درجات

اشاره

هر چند شایان شیوه ادب و آداب آن بود که خامه جادو خرام بنا بر رعایت لوازم اعزاز و اکرام این بالانشینان بزم احترام بعد از

شاهزادگان عظام به ذکر جمیل این طبقه رفیعه رطب اللسان گردد اما به مناسبت سیاق کلام و متابعت و پیروی ارباب خبر و ائمه سیر،

خلد برین، متن، ص: ۴۱۳

تحریر آن را مؤخر داشته ذکر جمعی از ایشان را که در زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان، علم اشتهار افراشته در حین ارتحال آن حضرت بعضی در درگاه فلک پیشگاه و برخی در ممالک محروسه و گروهی در بهشت جاودان روزگار می‌گذرانیدند بر صحیفه بیان نگاشت:

میر غیاث الدین محمد میر میران: از اجله سادات حسینی نسب دار السلطنه اصفهان و نقاوه دودمان مجد و علی و به منصب والای صدارت و نقیب النقبائی سرافرازی داشت.

میرزای مخدوم: عارج معارج انواع علوم و گرامی خلف میر- میران و از جمله دانشمندان جهان بود.

میرمیران یزدی: گرامی خلف شاه نعمهٔ الله که او نیز به میر- غیاث الدین محمد موسوم بود به شرف مصاهرت این دودمان والا شان سرافراز و به عنایت و تربیت خسروانه ممتاز، در دار العباده یزد به سر می‌برد و ملقب به «مرتضی ممالک اسلام» و مرجع خاص و عام آن بقعه مینو نظام بود و مریدان سلسله کاشف اسرار خفی و جلی شاه نعمهٔ الله ولی در شاهراه طریقت و حقیقت، طریق متابعت وی می‌سپردند. و آن سلسله علیه به مزید ثروت و سامان در آن زمان زبانزد جهانیان بودند چنانچه حاصل ادرارات و املاک ایشان به پنج هزار تومان می‌رسید. و خدمتش از اعاظم آن سلسله رفیعه بود.

شاه قاسم نوربخش: از جمله اجله سادات رفیع الدرجات نوربخشیه و احفاد سید محمد نوربخش است که در طرشت از توابع طهران ری مقام و مسکن داشت و خود در آستان گردون شان منظور نظر التفات خاقان جنت مکان و مرجع و معاد مریدان سلسله علیه نوربخشیه بود.

شاه غیاث الله «۱» اصفهانی: از اعاظم سادات عظام و پیوسته

---

(۱)- عالم آرا: عنایت الله.

خلد برین، متن، ص: ۴۱۴

منظور نظر تربیت شهریار گردون غلام و به منصب والای قضای معسکر مرجع خواص و عوام و به دینداری و پرهیزکاری شهره ایام بود.

سید حسین کرکی جبل عاملی: ابو الابای دودمان سیادت و والا- گوهری و انجمن آرای بزم اجتهاد و شریعت پروری و نبیره [۸۸] دختری شیخ عبد العالی و صاحب نفس قدسی و فطرت عالی بود. در عهد خجسته این شهریار عادل باذل از جبل عامل به آستان گردون شان آمده سالها در منصب والای شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات دار الارشاد اردبیل خلاصه اوقات عزیز را صرف تحصیل معارف و عوارف نموده بعد از ارتقاء بر مدارج تکمیل در درگاه خلایق پناه، بالانشین مسند اجتهاد و منظور نظر عنایت و مرحمت خاقان والا نژاد شد. از حقایق کونی و الهی، بحری بود پر گوهر و در طلاقت لسان به زبان عربی و فارسی و ترکی افصح فصحای این سه زبان، و در قوت حافظه محسود علمای دانشور بود و با آن که اذعان اجتهاد آن متکی را یک دانش و سداد بر دانشوران روزگار دشوار بود کتاب دار الفضل محکمه شریفه‌اش کلمات باهر الدلالات «خاتم المجتهدین» را علاوه القاب جنابش نموده پیوسته در اسانید شرعیه می‌نوشتند و کسی را یارای منع ایشان نبود و با آن که روزگار فرخنده آثارش اکثر اوقات به فیصل قضایای شرعیه و دعاوی ملیه مصروف می‌شد، تصانیف معتبر در فقه و حقیقت ائمه اثنی عشر و رد مذاهب مبتدعه بر صحایف روزگار به یادگار گذاشت. و اولاد امجاد و احفاد والا نژادش که تا جهان باد اورنگ‌آرای سریر دانش و سداد باشند خلفا عن

سلف الی یومنا هذا به مناصب بلند و مدارج ارجمند ممتاز و سرافراز بوده و خواهند بود.

میر فخر الدین سماکی:

از اجله سادات عالی درجات استراباد و عمده افاضل علمای صاحب صلاح و سداد و پیوسته در درگاه آسمان جاه، منظور نظر عاطفت شاه گردون بارگاه و ابواب دار العلم افادتش همه روزه بر

خلد برین، متن، ص: ۴۱۵

روی طلبه علوم معقول و منقول گشاده و نصیبه هر یک از خوان احسان کمالش مهیا و آماده بود.

میر رحمهٔ الله نجفی: از جمله سادات عظام آن بقعه عرش نظام و از تلامذه بی‌واسطه عارف معارف ربانی شهید ثانی و به مراحم بی‌کران شاهنشاهی سرافراز و در درگاه جهان پناه پیشنماز، و گوهر اشعارش به لغت تازی گوشوار گوش قبول ارباب کمال و در علم فقه و حدیث بالانشین انجمن فضل و افضال بود و اوقات عزیزش پیوسته به نشر معالم دینیه و معارف یقینیه مصروف می‌گشت و اکثر اوقات با برکاتش به مطالعه و مباحثه می‌گذشت.

میر علاء الملک مرعشی: از سادات مرعش معموره جنت قرین قزوین و جامع جوامع فضل و کمال و سردفتر ارباب فضل و افضال و در علم اصول و رجال، سرآمد روزگار خود بود و از دیوان شاهنشاهی به منصب صدارت گیلان سرافرازی داشت و به انواع کمالات در مجالس و محافل ازکیا قدم بر اعلی پایه خوش صحبتیها می‌گذاشت و در بذله سنجی و بدیهه‌گوئی مطبوع الطباع و محبوب- القلوب اعاظم روزگار و پیوسته در مجلس بهشت آئین به شرف مکالمه و همزبانی شهریار روی زمین بالا نشین بزم اعتبار بود.

میرزای مخدوم شریفی: خلف میر سید شریف شیرازی و دختر- زاده قاضی جهان قزوینی است و از ارباب استعداد آن عهد و اوان به فضل و کمال و طلاقت لسان و حسن مقال ممتاز جهانیان و پیوسته در آستان گردون شان محسود ابنای زمان بود و چون در علم تفسیر و حدیث درجه قصوی داشت در ایام شریفه و اوقات متبرکه در مسجد حیدریه قزوین زبان بلاغت ترجمان به گفتن وعظ می‌گشود و تلخی مواعظ بلیغه و نصایح سودمند را به شیرینی حسن محاوره در کام مستمعان گوارا می‌نمود. و بنا بر آن که اضداد و حساد، آب روان اعتقاد میرزای مشار الیه را در خدمت خاقان والا نژاد، غبار آلود شایبه تسنن ساخته فی الجمله خدمتش را از درجه اعتبار انداخته بودند و چنانچه باید عنایتی از آن حضرت شامل حال وی نمی‌شد، مهد علیا

خلد برین، متن، ص: ۴۱۶

پریخان خانم که بر حسن اعتقاد میرزا اطلاع تمام داشت گاهگاهی به عواطف بی‌کران نمی‌گذاشت که روزگار وی به اضطرار گذران باشد.

میر ابو الولی: گرامی خلف میر شاه محمود و از اجله سادات عظام اینجوی فارس و در عهد خود افقه فقهای امامیه و اعلم علمای شیعه اثنی عشریه بود. و چون تعصب و دینداری میر مشار الیه بر آینه ضمیر خورشید نظیر شهریار بی‌نظیر عکس‌پذیر شده بود در بدایت حال، خدمتش را به منصب والای تولیت آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه رضویه- علی ساکنیها الف تحیهٔ- سرافراز فرموده و بالاخره بنا بر ناسازی و منازعه‌ای که در میان او و ولی- سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدس معلی روی نمود حسب الفرمان قضا جریان دست از دامن آن موهبت کوتاه کرده به درگاه معلی درآمد.

و در آن اوان چون شاه ابو محمد برادر کهتر وی متولی موقوفات غازانی بود فرمان لازم الاذعان به صدور پیوست که میر مشار الیه به مشارکت برادر خود متصدی امور تولیت غازانی باشد تا به منصبی شایسته سرافراز گردد. و چون روزگاری بر این برآمد مدتی به

منصب تولیت حظیره متبرکه سلطان الاولیاء سرافرازی یافته روی توجه به دار الارشاد اردبیل نهاد و در اواخر زمان خاقان جنت مکان به درگاه عرش اشتباه آمده به قضای معسکر سرافراز گردید و عاقبت چنانچه در محل خود گزارش خواهد یافت در عهد خجسته و زمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان به پایه والای صدارت مرتقی گردیده در آن عهد و اوان روزگارش به پایان رسید.

شاه ابو محمد: برادر کهتر میر ابو الولی مذکور و در علم و دانش پیرو برادر از خود بزرگتر، و چنانچه گذشت متولی موقوفات غازانی و بعد از رفع مشارکت برادر من حیث الانفراد متصدی مهم مذکور گشت.

شاه مظفر الدین: او نیز از جمله اولاد میرشاه محمود و برادران میر ابو الولی اینجو بود و به منصب جلیل المرتبه شیخ الاسلامی

خلد برین، متن، ص: ۴۱۷

دار العلم شیراز و خدمت وکالت مالیات دیوانی شرف امتیاز داشت.

شاه تقی الدین محمد: از سادات نسابه شیراز است و با آن که در مراتب معقول از تلامذه شاه فتح الله شیرازی بود در عهد خود گوی دانش و کمال را به چوگان امتیاز از میدان استاد خود ربود و بسیاری از طلبه علوم عقلی از سایر مدارس شیراز به مدرسه میر مشار الیه نقل نموده ابواب استفاده بر روی حال خود می‌گشودند.

میر محمود شولستانی: از اجله سادات شولستان و به علم و عرفان، یگانه زمان و در مکارم اخلاق و محاسن اوصاف زبانزد جهانیان بود. در بدایت حال در خدمت علامهٔ العلماء میر غیاث الدین منصور شیرازی ابواب تحصیل علوم معلوم بر روی حال خود گشود و بعد از ارتقاء بر مدارج عقلانی به راهنمائی خرد والا جویای صراط مستقیم گردیده منصب والای شاگردی عالم معالم ربانی شهید ثانی اختیار نمود و به این وسیله در تفسیر و فقه و حدیث، گوی تفوق و امتیاز از علمای زمان ربود.

واقف اسرار مبدأ و معاد میر محمد باقر داماد فروزان گوهر درج عرفان و تابان اختر برج ایقان، عالم معالم معقول و منقول، صاعد مصاعد فروع و اصول بود و از اعاظم سادات دار المؤمنین استراباد و گرامی خلف مرحوم سید محمد داماد و دخترزاده مجتهد مبرور شیخ علی عاملی است. سبب اشتهار آن دانای غوامض اسرار به «داماد» بنا بر متابعت شهرت والد ماجد به دامادی شیخ بزرگوار بوده. چون جلایل ذات و محامد صفات آن مجموعه کمالات بیشتر از آن است که بیان آن به دستیاری خامه دو زبان امکان داشته باشد لهذا عطف عنان جواد قلم از آن وادی بی‌کران نموده بر صحیفه ابداع می‌نگارد که چون روشنگران نهانخانه تقدیر، آینه ضمیر جناب میرزا به تماثیل کمالات انفسی و آفاقی عکس‌پذیر گردانیده بودند در صغر سن و آغاز نشو و نما سفر خیر مشهد مقدس معلی اختیار نموده خود را چون قطره به دریا واصل ساخت و در آن ارض مقدس به صحبت بسیاری از افاضل علماء و مدرسان توسل جسته آینه خاطر

خلد برین، متن، ص: ۴۱۸

قدسی را به اکتساب انواع علوم از زنگ شکوک و شبهات خدا- جوئی و حق‌طلبی پرداخت و در عهد [و] فرصتی اندک، خدمتش را در مدارج انواع علوم ترقی بسیار روی نموده در زمان خاقان علیین آشیان به آستان گردون شان نقل مکان فرموده مدتی مدید در درگاه معلی با علمای زمان و دانشوران دوران به سر برده، خدمتش را با میر فخر الدین سماکی و سایر دانشمندان عتبه اقبال، مباحثات و مناظرات دست داد و روز بروز ابواب فیوضات غیبی و عوارف لاریبی بر روی ذهن وقادش می‌گشاد تا در علوم معقول و منقول، یگانه عهد و سرآمد روزگار گردید و در مدت حیات که در زمان خجسته و عهد فرخنده خاقان رضوان مکان امتداد یافت پیوسته پرتو انوار فضایل و کمالاتش چون آفتاب تابان بر ساحت آمال عارجان معارج کمال، درخشان بود و لمحه‌ای از مطالعه و مباحثه و لحظه‌ای از افاده و درس و بحث نمی‌آسود تا رفته رفته کار روزگار فرخنده- آثارش در اعلای معالم دین مبین [۸۹] و احیای مراسم ملت مستبین به جائی رسید که مصنفات جنابش در اکثر علوم، ماحی آثار علمای سلف گردیده مسند نشین سریر اجتهاد شد و تصانیف معتبره در تفسیر و حدیث و طب و حکمت و کلام و فنون ریاضی- بنا بر آن که در علوم مذکوره بالا نشین

بزم امتیاز بود- بر صحیفه روزگار به یادگار گذاشت و لآلی متلالی و جواهر زواهر که در انواع علوم از آن بحر ذخار عواطف بر بساط ظهور و اظهار پایدار مانده بدین تفصیل است: سدرهٔ المنتهی مشتمل بر تفسیر کتاب کریم و توضیح وافی کتاب کافی صراط المستقیم راهنما به ادراک مسائل حکمی، افق المبین مشرق مهر منیر مطالب کلامی، ایقاضات انتباه بخش از خلق اعمال، دیگر ایماضات و عیون المسائل، و ضوابط الرضاع، و حاشیه بر شرح مختصر اصول، و خلسه ملکوتیه، و سبع شداد، و رساله عسر و یسر، و چند رساله و کتب دیگر از جامه خانه ذهن وقاد آن حضرت، کسوت ظهور پوشیده و بسیاری از آنها لباس نامی در این مختصر در بر ندارند. و قوت حافظه آن گنجور گنجینه معارف به

خلد برین، متن، ص: ۴۱۹

حدی بوده که از مبادی تحصیل کمال تا زمان اتصال به عالم وصال، گوهر هر مطلبی را که در درج یاد داشت به امانت گذاشته دست جرأت نسیان به دامان تاراج آن نرسیده و در مجالس درس و بحث، منتی از مطالعه کتب مصنفه خود نکشیده، و با آن که پایه شعر و شاعری دون مرتبه کمال آن حضرت بوده گاهی زبان بلاغت ترجمان به نظم لآلی اشعار دلپذیر گشوده «اشراق» تخلص می‌فرموده و لآلی رنگین و مضامین بلاغت آئین در انواع نظم از درج طبیعت آن حضرت، گوشوار گوش ارباب استعداد می‌شده چنانچه مثنوی مشرق انوار هموزن مخزن اسرار از آن بحر ذخار بر این مدعا دلیلی است پایدار و گوهر این رباعی نیز در نعت جناب رسالت مآب از لآلی بحر گوهر- خیز طبع وقاد آن واقف اسرار مبدأ و معاد است که بر سبیل تیمن و تبرک ایراد می‌یابد، رباعیه:

ای ختم رسل دو کون پیرایه تستافلاک یکی منبر نه پایه تست

گر شخص ترا سایه نباشد چه عجب‌تو نوری و آفتاب در سایه تست و آن مهر درخشان جهان عرفان در اواخر ایام حیات در دار- السلطنه اصفهان پیوسته به احیای جمعه و جماعات و مشغولی به انواع طاعات و عبادات، روزگار فرخنده ساعات را مصروف می‌داشت تا به تقریب مرافقت موکب همایون خاقان رضوان مکان در سالی که خسرو پاشای وزیر اعظم خواندگار به عزم تسخیر دار السلام بغداد روی به این دیار نهاده بود در حوالی نجف اشرف در اثنای راه به همراهی دل آگاه بدرود جهان گذران نمود. رحمهٔ الله علیه رحمهٔ واسعهٔ.

میر محمد مؤمن استرابادی: گرامی گوهر صدف طهارت و پاکی و خواهرزاده میر فخر الدین سماکی است. بالانشین انجمن فضل و افضال و زینت بخش بزم ارم قرین ارباب استعداد و اهل کمال و از علمای زمان به مکارم اخلاق و محاسن اوصاف ممتاز و از شعرای

خلد برین، متن، ص: ۴۲۰

دوران به نظم لآلی اشعار آبدار به صله و تحسین و جایزه آفرین سرافراز بود. در زمان فرخنده اوان خاقان جنت مکان به منصب معلمی شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا سرافرازی داشت و به تقریب آن گرامی خدمت، تصنیفی شریف در عروض و قوافی بر صحیفه دهر به یادگار گذاشت. و چون واقعه هایله شاهزاده روی نموده استیلاـ و اقتدار اسماعیل میرزا نمک‌پاش آن جراحت گردیده خدمتش را در ایران مجال توقف نمانده رخت اقامت به هند دکن کشید و بنا بر آن که محمد قلی قطبشاه از سایر سلاطین دکن به تشیع و دینداری مشهور و معروف بود ملازمت وی اختیار نموده در آن دیار به اعلی مرتبه اعتبار و اقتدار رسید و رفته رفته به پایه والای پیشوائی عروج نموده ابواب تفقد و دلجوئی سلسله قطبشاهیه را بر روی مترددین و آینده و رونده دیار دکن گشود و از روزگار در آن دیار چندان مهلت یافت که پرتو انوار عدل و احسان نواب گیتی‌ستان فردوس مکان قرب سی سال بر ساحت مملکت ایران تافت و عاقبت هم در آن ولایت به عالم باقی و جهان جاودان شتافت.

میر کلان: از اعاظم سادات استراباد و از اقوام میر فخر الدین سماکی و گرامی گوهر صدف دانش و کمال و بزم آرای انجمن خوش- صحبتها و حسن مقال بود و به وفور صلاح و سداد و دینداری از معارف جهان، و در علم فقه و اطلاع بر اوامر و نواهی

شرعیه ممتاز جهانیان، روزگار می‌گذرانید و خان جنت مکان منصب نیابت تولیت محال موقوفه همشیره اعیانی خود را که از قرار شرط واقف به آن سرور و اولاد امجاد و احفاد والا نژاد آن حضرت که بعد از وی بر سریر سلطنت و اورنگ پادشاهی متمکن باشند و به آن حضرت متعلق بود به میر مشار الیه عنایت فرموده بود و من حیث الاستقلال و الانفراد به خدمت مذکور قیام می‌نمود.

میر سید علی خطیب: از اجله سادات استراباد و در درگاه فلک- پیشگاه پیوسته به منصب خطابت و گاهی به شغل احتساب ممالک سرافراز بود و مبالغه وی در اجرای امر به معروف و نهی از منکر

خلد برین، متن، ص: ۴۲۱

که از لوازم شغل احتساب می‌باشد به مرتبه‌ای رسید که در نظر ارباب دید مشتبه به ریا و اغراض دنیوی گردید و بنا بر حدت طبع و تندی مزاج میر محتسب، کافه اکابر و اعیان در صحبت شریفش به مساهله و مدارا محتاج بودند و با وجود آن از دست و زبان وی رهائی نداشتند.

میر طاهر کاشی: از سادات دار المؤمنین کاشان و در درگاه جهان پناه دامن‌زن شعله اقتدار و کارگزار مناقب میر سید علی مشار- الیه بود.

میر زین العابدین کاشی: او نیز از سادات عظام کاشان و داماد میر یحیی علوی قزوینی و به «میر دکله» معروف و محتسب دار السلطنه قزوین و پیرو طریقه میر محتسب و اتباع وی بود.

عارف معارف ربانی میر شجاع الدین محمود اصفهانی: بحر گوهر خیز سیادت و یکتا گوهری و کوکب رخشان اوج دینداری و شریعت‌پروری و عارج معارج علم و دانش و صاعد مصاعد فضل و بینش و سلسله علیاءش در معموره جنت‌نشان اصفهان به سادات خلفا که از احفاد والانژاد عارف معارف ربانی میر بزرگ مازندرانی‌اند بین الاقران مشهور و جناب مشار الیه به فطرت عالی و دقت طبع بر السنه جهانیان مذکور بود و پیوسته روزگار شریفش در اعلای معالم علوم معقول و منقول و احیای مراسم تحقیق مسائل فروع و اصول می‌گذشت و مجلس صحبت کیمیا خاصیتش از آمد و رفت طالبان مطالب عقلی و نقلی خالی نمی‌گشت و فیضش چون فیوضات ابر نیسانی عام و انعامش از خزانه حاصل املاک خود نسبت به طلبه علوم و سایر فقراء و درویشان تمام بود. و از آن بحر گوهربار لآلی آبدار علی مر الدهور و الاعصار به کنار آمده که در محل خود به مناسبت مقام، ایمائی به آن خواهد شد ان شاء الله تعالی.

عارف معارف ربانی میرزا ابراهیم همدانی: مهر درخشان اوج عرفان و کوکب رخشان برج ایقان و در آن زمان نونهال ریاض

خلد برین، متن، ص: ۴۲۲

سیادت و کمال و غنچه نوشکفته گلبن فضل و افضال بود. پدر عالی- گهرش از سادات عالی درجات حسنی «۱» است که در آن عهد خجسته به منصب قضا و تصدی شرعیات همدان سربلندی داشت و خدمتش در ایام حیات والد از همدان به عزم تحصیل به دار السلطنه قزوین نقل مکان نموده در حلقه درس میر فخر الدین سماکی ابواب استفاده معقولات بر روی ذهن وقاد گشود و خلاصه گرامی اوقات را صرف مطالعه و مباحثه و افاده و استفاده می‌نمود تا در حکمیات عارج معارج کمال امتیاز گردید و بسیاری از طالبان مطالب عقلانی از چشمه‌سار فضل و افضالش به آب زندگانی دانش و بینش رسیدند. در فنون حکمت، حواشی و تعلیقات دقیقه از آن نحریر یگانه بر صحیفه زمانه به یادگار پایدار ماند و حاشیه بر اثبات واجب علامه دوانی و شرح الهیات شفا و حاشیه بر شرح اشارات و رساله انموذج از آن جمله است.

بالجمله بعد از انتقال خاقان جنت مکان به بهشت جاودان به منصب قضای همدان که موروثی سلسله جلیله ایشان بود سرافراز گردیده رخت اقامت به آن ولایت کشید اما به مصدوقه مصراع: دریا داند که در دل دریا چیست، انجام مهام قضا را به نواب و کتاب محکمه شریفه رجوع نموده خود از بحر حکمت، لآلی آبدار به کنار می‌آورد. و چون تخت سلطنت ایران به جلوس همایون

نواب گیتی- ستان فردوس مکان همدوش آسمان گردید آن دانای غوامض اسرار الهی به کرات خود را ذره‌وار منظور نظر تربیت و عنایت آن آفتاب اوج شاهی گردانیده به انواع عنایات از سیور غالات و ادرارات و انعامات سرافراز گردید. مصدق این مقال آن که در یکی از آن نوبتها که به درگاه والاـ آمده بود گرانباری خدمتش به دیون و قروض غرما و قرضخواهان به مسامع علیه خاقان روزگار رسیده به انعام هفتصد تومان سرافراز و با جهان جهان سبکباری از مطالبه غرما به دیار

---

(۱)- در عالم‌آرا: «از سادات طباطباء الحسینی است».

خلد برین، متن، ص: ۴۲۳

خود بازگردید. عاقبت در سال [۹۰] هزار و بیست و پنج که رایات جهانگشای به عزم سفر گرجستان در اهتزاز آمده ابواب فتح و فیروزی بر روی دولت ظفر طراز باز می‌شد آن یگانه زمانه که در آن یورش اقبال مثال، دنباله‌رو آفتاب جاه و جلال بود به جانب وطن مألوف رخصت انصراف یافته و در عرض راه به جهان جاودان شتافت و بعد از وی اولاد امجاد و احفاد والا نژادش قائم مقام پدر و جد گردیده از این دولت ابد مدت چنانچه بعد از این در محل خود مبین گردد به اعلی مدارج تربیت رسیدند.

میر ابو طالب: طالب مطالب معقول و منقول و در عهد خود در دیده ارباب عقول منظور نظر قبول و از جمله سادات عظام امامی و در دار السلطنه اصفهان به این نسب گرامی عارج معارج نیکنامی و متولی بقعه شریفه و حظیره رفیعه منسوبه به سید الساجدین و امام- العارفین امام زین العابدین سلام الله علیه و آبائه و اولاده المعصومین- بود و خود را در مراتب معقول و حکمیات، سرآمد ارباب بصیرت و اصحاب یافت و رویت به جهانیان می‌نمود.

میر سید علی بن میر اسد الله شوشتری: گرامی گوهر صدف نیک اختری و درخشنده کوکب اوج والا گوهری و در عهد خجسته و زمان فرخنده خاقان جنت مکان سالهای فراوان مسند آرای سریر صدارت و در خدمت آن حضرت منظور نظر عاطفت و عنایت بود و چون نوبهار جوانیش در آن گرامی خدمت، دست فرسود خزان پیری گشت دست از دامن آن منصب والا کشیده چون ابر بهار از سر آن دریای اعتبار گذشت و حسب الاستدعا به سعادت خدمت تولیت آستان رفیع الشان شاهنشاه کشور امامت و سلطان سریر ولایت، امام ثامن ضامن علیه التحیهٔ و الثناء ممتاز و سرافراز گردیده پیوسته روزگار سعادت آثارش به اکتساب انواع فضایل و اجتناب از اقسام رذایل مصروف و به محامد ذات و کرایم صفات معروف بود و در ایام اشتغال به اشغال مذکوره دست خواهش و دیده طمع در انجام مهام انام به روی هیچگونه طمع و توقعی نگشود و پیروی طریقه

خلد برین، متن، ص: ۴۲۴

آبای بزرگوار خود را که پیوسته در ولایت شوشتر به عزت و اعتبار، روزگار گذرانیده مرجع و کارگزار آن دیار بوده‌اند از کف نمی‌داد و از راه پرهیزکاری و سداد، دیده خواهش به زخارف دنیوی و مستلذات جهان فانی نمی‌گشاد. و دو گرامی گوهر از صدف صلب گرامی وی بر بساط ظهور جلوه‌گر شده خلف اکبر به میر سید علی و پسر دیگر به میر عبد الوهاب موسوم بودند. و میر سید علی نقاوه آن دودمان و عارج معارج علم و عرفان بود و میر عبد الوهاب به حسن خدمات شایسته منظور نظر تربیت خاقان جنت مکان گردیده به مرتبه امارت دزفول و حکومت شرعیات آن ولایت رسید و جامع الریاستین حکومت شرعی و عرفی گردیده خود را در میان امثال و اقران به پایه والای امتیاز رسانید.

میر ابو القاسم اصفهانی: از سادات عالی درجات مشهوره به سادات خلفای آن معموره جنت نشان و به شراکت امیر کمال الدین استرابادی از اجله سادات عظام استراباد در اواخر ایام دولت خاقان والانژاد قدم بر مسند تولیت آستانه مقدسه سدره مرتبه عرش درجه رضیه رضویه- علی ساکنیها الف الف تحیهٔ- نهاد و به تقریب آن گرامی خدمت در مشهد مقدس معلی ابواب انجاح مرام بر روی خواص و عوام می‌گشاد.

مير هاشم قمى: از اجله سادات موسوى دار المؤمنين قم و به حسن مقال و حلاوت گفتار مقبول القول و مطبوع الطباع و مالك اموال و املاك و صاحب عقار و ضياع بود و پيوسته در خدمت خاقان جنت مكان از راه قرب خدمت و حسن صحبت، ابواب انجاح مرام بر روى خواص و عوام مى‌گشود اما چون مدار صحبت خاقان روزگار با مير مشار اليه به طريق هزل و مطايبه مى‌گذشت اكثر اوقات به مصادرات و مطالبات خوش طبعانه مؤاخذ مى‌گشت و بنا بر آن كه خود را عارج معارج بلند پايگى وزارت اعظم مى‌ديد بار گران تحميلات عنايت‌آميز آن حضرت را به دوش جان مى‌كشيد. و چون طالع دستگيرى و بخت، مساعدت ننمود به آن منصب والا نرسيد. و مدار

خلد برين، متن، ص: ۴۲۵

روزگار وى به اين آئين مى‌گذشت تا خسرو روى زمين متوجه سفر خلد برين و اعلى عليين گشت.

مير ابو الفتح: از جمله سادات شرقه و در علم و دانش سرآمد روزگار خود بود. جناب مير از جمله تلامذه مولانا عصام الدين است و در ديار ماوراء النهر تحصيل كمال نموده به ايران آمد و در دار الارشاد اردبيل توطن اختيار نموده روزگارش هم در آن ديار در سال نهصد و هفتاد و شش به موت فجأه سپرى گرديد. مصنفاتش:

حاشيه بر كبرى، حاشيه بر آداب بحث، حاشيه بر تهذيب منطق، حاشيه بر كنز العرفان، حاشيه بر تهذيب اصول فقه، حاشيه بر بحث مجهول مطلق، حاشيه بر مطالع، رساله در اصول فقه، شرح باب حادى عشر فارسى، حاشيه بر آيات احكام.

امير جمال الدين محمد استرابادى: از اجله سادات عالى درجات آن ديار و بلاد و از جمله تلامذه عالم ربانى مولانا جلال الدين محمد دوانى بود و بعد از آن خدمتش را سفر هرات پيش آمده در مدرس افاده مولانا شيخ حسن محتسب به استفاده شرح طوالع قيام نمود.

عاقبت از راه وفور فضل و كمال در عهد خجسته خاقان سكندر شان به آستان جاه و جلال انتقال نموده منظور نظر تربيت خاقان ستوده خصال و به منصب والاى صدارت بين الامثال و الاقران ممتاز و سرافراز شد. و چون غبار نقار فى ما بين او و ميرزا شاه حسين كه شمه‌اى از جلايل كمال عظمت و جلال وى در حديقه اول سبق ذكر يافت ارتفاع داشت خدمتش امير غياث الدين منصور شيرازى را از شيراز به درگاه خاقان سرفراز طلب نمود تا در منصب صدارت شريك مير مشار اليه گردد. و در آن اوقات چون به تقريبات در ميان ايشان مناظرات و مباحثات روى مى‌نمود مير جمال الدين محمد از در مطايبه و هزل كه طينتش به آن مفطور بود در مى‌آمد و مناظرات علمى را به خوش‌طبعى و ستم‌ظريفى (؟) مسخر مى‌ساخت مير غياث الدين منصور كارى نساخته رايت مراجعت به جانب شيراز افراخت و بعد از رفتن مير، مولانا خليل الله منجم كاشى اين رباعى در سلك نظم و تقرير

خلد برين، متن، ص: ۴۲۶

كشيد، رباعيه:

اى مير به انصاف مقيد رفتى‌ننوشته ترا خليفه حد رفتى

تعظيم تو آخر نه چه اول كردندافسوس كه نيك آمدى و بد رفتى بالجمله جناب صدارت مآب در مرتبه نخست كه بالانشين مسند اجتهاد شيخ على- اعلى الله مقامه- محرم كعبه اقبال گرديده از عراق عرب به آستان جاه و جلال رسيد با وى از در صداقت و الفت درآمده هنگامه موالات را گرم گردانيد و رفته رفته كار به جائى رسيد كه با يكديگر قرار دادند كه شيخ جليل در خدمت حضرت مير شرح تجريد مولانا على قوشچى را بگذراند و مير روشن ضمير در خدمت اعلم المجتهدين كتاب قواعد بخواند. و چون ربط حضرت مير در علم نجوم معلوم جناب شيخ بود طلب ساعت در باب افاده و استفاده فرموده مير تقرير نمود كه در اين هفته ساعت به جهت مباحثه علم كلام و در هفته آينده استفاده مسائل شرع سيد الانام خوب است، بنابر اين خاتم المجتهدين دو سه درس از امور عامه شرح تجريد بر حضرت مير گذرانيد. و چون نوبت استفاده به مير رسيد تمارض نموده از استفاده قواعد متقاعد گرديد.

القصه گرامی اوقات میر مشار الیه در زمان فرخنده نشان خاقان سکندر نشان در اعلای معالم دین مبین و اجرای اوامر و احکام ملت مستبین مصروف گردیده در آغاز بهار اقبال خاقان جنت مکان در سال نهصد و سی و دو رخت اقامت به جهان جاودان کشید.

امیر قوام الدین حسین «۱» اصفهانی: از اعاظم نجبای آن دیار و به فرمان شهریار روزگار در تفویض مناصب شرعیه و قبض و بسط مهام دینیه صاحب اختیار بود. در اواخر کار که سنین عمرش به سالهای بسیار و قرنهای بی‌شمار پیوسته قوت قوای ظاهری و باطنی میر مشار الیه از شهرستان مزاج شریفش بار سفر بست اکثر اوقات در ارجاع خدمات، خدمتش را اشتباهات روی می‌نمود چنانچه نوبتی

(۱)- در عالم آرای عباسی: «حسن».

بر سر منصب خطابت دار السلطنه تبریز در میان مولانا جلال الدین حافظ تبریزی و مولانا سعد الدین محمد خطیب ابواب تردد به در دولتسرای میر باز بود. روزی مولانا جلال الدین حافظ از راه خدمتگزاری به خدمت وی آمده در فکر آن آمد که مطلب خود را به تقریبی معروض دارد. حضرت میر به گمان آن که خدمتش مولانا سعد الدین است مشار الیه را مخاطب ساخته فرمود که مولانا جلال- الدین شایسته منصب خطابت نیست، خاطر جمع‌دار که آن خدمت را به تو می‌دهیم و بنا بر آن که جمع‌دار که آن خدمت را به تو می‌دهیم و بنابر آن که جمعی حمایت وی می‌نمایند گاهی او را نیز به این خدمت امیدوار می‌سازیم. مولانا جلال الدین از مضمون این مقال فهمید که میر ستوده خصال را در ضمیر [۹۱] آینه نظیر چیست، لاجرم ترک تردد نموده بعد از آن دردسر میر جلیل نداد. و چون روزگار سید بزرگوار به پایان رسید در سال نهصد و سی و هفت عازم سفر ناگزیر گردید.

امیر نعمهٔ الله حلی: هر چند به علو نسب و سموحسب و عالم معالم ربانی و عارج معارج بدیهه سنجی و شیوا بیانی و از تلامذه بحر گوهرخیز معارف و عوارف شیخ علی بن عبد العالی بود چون نسبت به آن حضرت از در زیاده‌سری درآمده طریق خصومت و نفاق می- پیمود مطعون ارباب دانش و بینش روزگار می‌گذرانید و با آن که به تربیت نظر اکسیر اثر خاتم المجتهدین قلب ناتمام عیار هستی مستعار خود را زر کرده بود به اغرا و اغوای شیخ ابراهیم قطیفی حاضر شده خود را از شاگردان وی می‌شمرد و پیوسته در صدد کسر حرمت شیخ بزرگوار بوده در این باب کتابات به شیخ قطیفی می‌نوشت و او را بر ارتکاب بعضی از امور که مستلزم نقص منزلت حضرت مجتهد الشان می‌شد ترغیب می‌فرمود و رساله‌ای در باب صحت نماز جمعه و سقم آن در غیبت امام علیه السلام بر خلاف عقیده پسندیده خاتم المجتهدین درست داشته عازم آن بود که در حضور خاقان جنت- مکان از در معارضه و مباحثه درآمده به الزام آن مقتدای انام پردازد و به این عزیمت جمعی از فقها و علما را که قاضی مسافر و مولانا

محمد حسین اردبیلی از آن جمله بودند با خود متفق ساخته و کمند موافقت و معاونت نیز به گردن محمود بیک مهردار و ملک بیک خوئی و امثال ایشان از امراء و ارکان دولت پادشاهی انداخته بود اما حقیقت دین مبین، رعایت جانب خاتم المجتهدین کرده آن آرزو به عمل نیامد و ترتیب مقدمات، عکس مطلوب نتیجه داد چه در خلال این احوال مکتوبی به خط مجهول مشتمل بر اسناد انواع مناهی و ملاهی به جناب اعلم العلماء در قفای سرای آن حضرت که در صاحب‌آباد تبریز در جوار زاویه نصریه واقع بود یافته به نظر کیمیا اثر شهریار عدالت گستر رسانیدند و آن حضرت چون خاطر از جانب خاتم- المجتهدین به همه جهت جمع داشت در صدد تحقیق و تفتیش آن درآمده بعد از تفحص تمام به وضوح پیوست که حضرت میر را در تحریر آن مکتوب دخلی تمام بوده، لاجرم حکم به اخراج بلد وی فرموده یساولی را بر وی موکل ساختند که میر پر تزویر را به بغداد برده به محمد خان حاکم آنجا سپارد. و حکم همایون به اسم محمد خان مشار الیه عز صدور یافت که پیوسته از حال وی خبردار بوده نگذارد که با شیخ قطیفی و

سایر اعادی خاتم المجتهدین ابواب مصاحبت و آمد و شد مفتوح دارد. چون خدمتش را به بغداد بردند شیخ بزرگوار نیز عازم آن دیار گردید و روزگار هر دو در دار السلام به فاصله ده روز در سال نهصد و چهل به انجام رسید.

از غرایب اتفاقات که محمول بر کرامات خاتم المجتهدین شمرده می‌شد آن بود که از جمله معاندان میر ستوده صفات، محمود بیک مهردار در خدمت شهریار روزگار در میدان صاحب‌آباد، چوگان می‌باخت و جناب اعلم العلماء در گوشه‌ای به قصد دفع عداوت و خصومت وی نشسته به خواندن دعای سیفی و دعای انتصار مظلوم از ظالم که به سید الشهداء- علیه التحیهٔ و الثناء- منسوب است مشغول بود و در دعای دویم، فقرات معجز آیات قرب اجله و ایتم ولده بر زبان الهام بیان آن حضرت می گذشت که ناگاه در اثنای اسب تاختن و چوگان باختن، مرکب حیات محمود بیک به سر درآمده با هزار سالها

خلد برین، متن، ص: ۴۲۹

برابر گشت.

مجلس سیوم در ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام و سایر اکابر و اعیان آن عهد خجسته فرجام

بالانشین صفه فضل و افضال، مجتهد ماوراء النهر شیخ علی بن عبد العال که زبان بیان از عد مناقب خدمتش لال است. پیشوای علمای امامیه و مقتدای فقهای مذهب حق اثنی عشریه و به اذعان کافه علمای دانشور، مجتهد جامع الشرایط آن عهد و اوان بود. و چون وقت آن رسید که از عالم فانی به جهان جاودانی نقل مکان اختیار کند در روز شنبه هجدهم ماه ذی الحجه سال نهصد و چهل در روضات جنان منزل گزید و «مقتدای شیعه» تاریخ ارتحال آن سرکرده ارباب حال گردید. از جمله مؤلفاتش: حاشیه الفیه، رساله جعفریه، شرح و حاشیه ارشاد، شرح بر لمعه دمشقیه، حاشیه بر شرایع. مجملی از ارتفاع پایه و شان جناب مجتهد الزمان به تقریب در ذکر میر نعمهٔ الله حلی رقمزده کلک بیان گردید.

شیخ عبد العالی: مسند نشین صفه اجتهاد و دانای غوامض سر مبدأ و معاد و گرامی خلف مجموعه مفاخر و معالی شیخ علی بن عبد- العالی است که چنانچه ایمائی به آن شد در عهد خود سرآمد علمای زمان و فقهای دوران و مجتهد جامع الشرایط آن عهد و اوان بود.

بعد از پدر دانشور به اذعان علمای اعلام و فضلای کرام بر مسند والای اجتهاد، جانشین والد ماجد گردیده صیت بلند آوازگی فضل و افضالش به شش جهت هفت اقلیم رسید. به حسن صورت و سیرت و صفای ظاهر و باطن و طلاقت لسان و فصاحت بیان و محامد اوصاف و مکارم اخلاق در میان اقران طاق و در اعلای معالم دین مبین و اجرای اوامر و احکام ملت مستبین شهره آفاق بود و اکثر اوقات فایض البرکات را در دار المؤمنین کاشان صرف درس و افاده معقول و منقول می‌نمود. و بنا بر آن که اکثر علمای دانشور، اذعان اجتهاد

خلد برین، متن، ص: ۴۳۰

خدمتش کرده در مسائل اصول و فروع، تابع رأی رزین وی بودند و فرصت آن نداشت که به فیصل قضایای شرعیه تواند پرداخت جمعی از ارباب تقلید را به فیصل دعاوی مردمان و اصلاح بین الناس مأمور و مرخص گردانیده بود و ایشان در انجام مهام انام، اهتمام تمام می‌فرمودند. و گاهی که به بلدی بخت بیدار به دربار آسمان کردار می‌آمد شهریار دیندار در تعظیم و احترام خدمتش مبالغه بی‌شمار فرموده ابواب عنایت و عاطفت بر روی روزگار وی می گشودند و پیوسته باب عرفان مآبش- خواه در دار المؤمنین کاشان و خواه در آستان گردون‌شان- مرجع علمای اعلام و مجمع فضلای کرام بود و دانشمندان آن عهد و اوان اکتساب انوار فضایل از اشعه ذات ستوده صفاتش می‌نمودند.

شیخ علی منشار: از جمله فضلاء و فقهای روزگار و شاگرد رشید شیخ بزرگوار شیخ علی بن عبد العالی و در مسائل شرعیه و فتاوی

ملیه رأی سدیدش موثق و معتبر بود. و بنا بر آن که ذات ستوده صفاتش در اعلای معالم دین و انتظام مهام شرع مبین بر اماثل و اقران، مرتبه تفوق و رجحان داشت لمعه‌ای از اشراقات عواطف بی‌کران خاقان جنت مکان بر ساحت امانی و آمال وی تافته خدمتش را به منصب سامی شیخ الاسلامی و شغل گرامی وکالت حلالیات معموره جنت نشان دار السلطنه اصفهان سرافراز فرموده بود و من حیث- الاستقلال به اشغال مرجوعه چنانچه شایان شیوه دینداری و پرهیزکاری باشد اشتغال می‌نمود.

بالانشین انجمن دانشوری مولانا عبد الله شوشتری سیاح دیار عوارف و سباح بحار معارف بود. مولد شریفش دار الملك شوشتر و در عهد خود سرآمد علمای فکر و نظر، در بدایت حال مدتی متمادی در دار العلم شیراز به اکتساب علوم معقول، ابواب امتیاز بر روی دل حقیقت طراز گشوده به صحبت بسیاری از دانشمندان آن دیار رسید و چون قطره از سیر و سفر، گوهر و زیور افسر خسروان تاجور می‌گردد از آنجا رخت اقامت به دیار عربستان کشید و از گلزار

خلد برین، متن، ص: ۴۳۱

صحبت کامل عیاران آن دیار به تخصیص فقها و مشایخ جبل عامل، گلدسته‌بند گلهای رنگارنگ عوارف گردید و از آنجا چون قطره سفر دریا پیش گرفته به درگاه معلی آمد و بعد از ادراک سعادت صحبت خاقان جنت مکان به دستوری آن حضرت در مشهد مقدس معلی متوطن و مجاور روضه منوره سدره مرتبه عرش درجه رضیه رضویه- علی ساکنیها الف الف تحیهٔ- گردیده در آن مکان ملایک آشیان، اعلای معالم دین مبین و اجرای اوامر و احکام ملت مستبین را از امر به معروف و نهی از منکر و اشباه آن به پایه والای نظام و انتظام رسانید و اکثر اوقات در جمعات، بالانشین منبر حق‌گوئی و خداجوئی گردیده زبان الهام بیان به مواعظ بلیغه و نصایح سودمند، گهربار می‌نمود و گروهی انبوه در مجلس وعظش گوش هوش را به شنیدن کلمات قدسی سمات، گرانبار می‌ساختند. عاقبت در سال نهصد و نود و هفت که آن ارض مقدس بنا بر طغیان عبد المؤمن خان اوزبک از تصرف کارکنان دولت ابد مدت بیرون رفت جناب مولوی را آن طایفه به درك گرفته به ماوراء النهر بردند و در آنجا او را با علمای ماوراء النهر در باب حقیقت مذهب حق ائمه اثنی عشر- علیهم صلوات الله الملك الاکبر- مناظرات و مباحثات روی نمود. و با آن که آن جناب بنا بر رعایت آداب تقیه، خود را شافعی مذهب باز نموده به صرفه سخن می‌گفت متعصبان حنفی مذهب هجوم آورده خدمتش را به ضرب قلمتراش و بوکده [۹۲] به عز شهادت فایز گردانیدند. «۱» رحمهٔ الله علیه رحمهٔ کاملهٔ.

عارج معارج علم و عرفان مولانا میرزاجان زبده علمای زمان و خلاصه دانشمندان دوران و در دار الملك شیراز از چابك سواران میدان امتیاز بود. در حلقه درس خواجه جمال الدین محمود شیرازی که از شاگردان بی‌واسطه علامه دوانی بود به اکتساب معارف عقلانی قیام نمود و در فنون حکمت و مراتب معقولات سرآمد روزگار خود

---

(۱)- و به آن اکتفا نکرده جسد شریفش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند (عالم آرا، ص ۱۵۵ ج ۱).

خلد برین، متن، ص: ۴۳۲

گردیده حرفی از علوم منقول که شارع النجات آوارگان بوادی پاك اعتقادی است به گوش حکمت نیوشش نرسید و بعد از ارتقاء بر مدارج فضل و حال در عهد خجسته خاقان ستوده خصال در دار العلم شیراز ابواب افاده بر روی طالبان مطالب معقول باز کرده بر مسند تدریس متمکن شد و جمعی کثیر از طلبه علوم هر دیار در حلقه درس افادت آثارش سرگرم استفاده گردیده به اعلی درجه ادراك مراتب عقلانی می‌رسیدند. و در فنون حکمت تصانیف معتبره و حواشی و تعلیقات دقیقه بر کتب و رسائل متقدمین دارد. بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر در عهد اقتدار اسماعیل میرزا به درگاه معلی آمد و بنا بر آن که در میان علمای شیعه متهم به شائبه تسنن بود به استظهار [اسماعیل] میرزا از آن طریقه باطله ابا و امتناع ننموده به اظهار آن زبان گشود و چون اسماعیل میرزا از نشأه صهبای نیستی مست به جهان دیگر پیوست توقف مولوی در ایران محال نموده طریق سفر به جانب ماوراء النهر پیمود، و هم در

آن ولایت بار سفر به عالم دیگر بسته به همسفران جهان باقی پیوست.

خواجه افضل الدین محمد ترکه: از احفاد قضات دار السلطنه اصفهان و مجمع البحرین علوم عقلی و نقلی بود. بعد از ارتقاء بر مدارج امتیاز از دار السلطنه مزبوره به درگاه جهان پناه نقل مکان نموده مشمول عواطف بی‌کران شاه جنت مکان گردید و در بعضی از مجالس خلد آئین، خاقان روی زمین از مناظرات و مباحثات وی سامعه افروز و مسرت اندوز می‌بودند. و چون روزگار غدار ناپایدار، محمل زندگانی آن شهریار نامدار را به بهشت پایدار کشید و اسماعیل میرزا صاحب اقتدار روزگار گردید خواجه مشار الیه بر خلاف سایر علماء منظور نظر التفات میرزا و اکثر اوقات در سلک مجلسیان وی منتظم می‌بود و بعد از ارتحال اسماعیل میرزا خواجه را از راه ضرورت سفر اصفهان پیش آمده به آن ولایت نقل مکان نمود و به سنت آباء و اجداد متصدی امور شرعیه و شغل قضا بود تا عاقبت به سبب ناسازی ایام و ناهمواری حکام، چشم خواهش از آن شغل

خلد برین، متن، ص: ۴۳۳

خطیر پوشیده به منصب تدریس و خادمی روضه سدره مرتبه، نظم:

امامی که روبند خاك درش راخلایق به مژگان ملایک به شهپر سرافراز گردید و سالها به این سعادت فایز بود تا در حین مراجعت خاقان علیین آشیان از یورش خراسان به مرافقت موکب ظفر نشان مراجعت نمود، و در اثنای سیر و سفر در ولایت ری، مرکب هستی وی به سر درآمده به عالم دیگر رفت.

عارف عوارف سرمد شیخ حسین عبد الصمد نخل برومند اثمار فضایل و از اعاظم علما و مشایخ جبل عامل و جامع جوامع علوم دینی و عارج معارج معارف یقینی بود. در آغاز بهار جوانی خلاصه ایام زندگانی را در صحبت عارف معارف ربانی و باقی به بقای جاودانی، شهید ثانی، صرف تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه نموده در تصحیح سند حدیث و مستند فقه و تفسیر بذل جهد به تقدیم رسانید و به مشارکت آن زبده ارباب حال، عارج معارج تحصیل کمال و جویای تصحیح حدیث و رجال و طالب تحصیل مراتب اجتهاد بود تا بر سلم بلند پایه اجتهاد صعود نمود. و بعد از ارتقاء بر مدارج تکمیل و وصول به پایه والای تحصیل، اعلای معالم دینداری سلسله- جنبان گردیده از وطن مألوف به بلدی بخت بیدار، متوجه دربار آسمان- کردار شد، و در شهور سنه ثلاث و ستین و تسع مائه خود را به عز ملاقات خاقان جنت مکان و شرف مجالست مجالس خلد نشان مفتخر و سرافراز گردانیده منظور نظر تربیت و مشمول عنایت بی‌غایت خاقان قدردان گردید، و علمای عهد و دانشمندان زمان، اذعان اجتهاد آن واقف رموز مبدأ و معاد کرده خدمتش را مجتهد جامع الشرایط شمردند. و چون مدتی بود که اقامت نماز جمعه بنابر اختلاف علماء در شرایط وجوب و وقوع آن در میان مسلمانان متروك و مهجور بود شیخ بزرگوار در ادای آن لوازم اهتمام به تقدیم رسانیده گزاردن نماز جمعه را در میان ارباب ایمان شایع گردانید و تا در درگاه آسمان جاه اقامت داشت دقیقه‌ای از دقایق اقامت جمعه و جماعات فرو نمی‌گذاشت. عاقبت منصب سامی شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات ممالك خراسان عموما

خلد برین، متن، ص: ۴۳۴

و دار السلطنه هرات خصوصا به آن مسندآرای سریر فقاهت عنایت شده رخت اقامت به دار السلطنه هرات کشید و سالها در آن خطه دلگشا به ترویج شریعت غرا و نظم و نسق مهام ملت بیضا قیام و اقدام داشت تا آن که شوق طلب و توفیق حصول مطلب، سلسله جنبان شده متوجه سفر خیر البلاد گردید و بعد از ادراك سعادت طوف بیت- الله الحرام و زیارت روضه عرش درجه سید الانام و مراقد متبرکه ائمه کرام- علیهم صلوات الله الملك العلام- در حین مراجعت از آن مشاهد مقدسه روزی چند در دار المؤمنین بحرین و لحصا رحل اقامت انداخت و بعد از آن که در صحبت مشایخ آن دیار آینه دل را از زنگ کدورات روزگار پرداخت هم در آن دیار در هشتم شهر ربیع- الاول سال نهصد و هشتاد و چهار روح قدسی را از کشاکش گرانی اسباب علایق سبکبار ساخت. رحمهٔ الله علیه رحمهٔ واسعهٔ.

دانای غوامض اسرار ازل و ابد شیخ بهاء الدین محمد گوهر یکتای دریای کمال و در یگانه درج فضل و افضال، گلدسته گلهای رنگارنگ گلستان دانائی، نوباوه نخل برومند بوستان یکتائی، مجموعه جامعه علوم معقول و منقول، واسطهٔ العقد جواهر زواهر فروع و اصول، میوه به کام دل رسیده حدیقه دریافت و شعور و گرامی خلف شیخ حسین مبرور بود. در آغاز اهتزاز ازاهیر بستانسرای زندگانی که از گریوه طفلی و کودکی میل عروج به معارج جوانی داشت به مرافقت والد ماجد قدم به دیار عجم گذاشت و به سعی و اهتمام تمام و جد و جهد بیرون از اندازه اوهام، طریق پیروی آباء و اجداد کرام پیش گرفته در انواع علوم سرآمد روزگار خویش گردید. و چون پرتو انوار گرامی انفاس پدر بزرگوار خود به نورستان علم تفسیر و حدیث و فقه و عربیت و اشباه آن رسید اقتباس انوار آگهی در تحصیل فنون حکمت و کلام و سایر علوم معقول از مشکوهٔ افاده اعلم العلماء مولانا عبد الله یزدی نموده ابواب تحصیل فنون ریاضی به سر انگشت فیض صحبت مولانا علی مذهب و مولانا افضل قاینی و جمعی دیگر از دانشوران معتبر آن فن بر روی خواهش دل گشود و

خلد برین، متن، ص: ۴۳۵

تا طبیب علتهای نهان نیز باشد تحصیل این علم گرامی را نیز از فیض صحبت جالینوس زمان حکیم عماد الدین محمود قمی و بقراط دوران حکیم صدرای گیلانی به مرتبه کمال قانون دانی و حذاقت رسانید.

بالجمله حضرتش را در مدت اندک، ترقی بسیار در انواع علوم عقلی و نقلی روی نموده به پایه والای اجتهاد رسید و بعد از ارتحال شیخ علی منشار به جهان پایدار در عهد خجسته و زمان فرخنده نواب گیتی ستان فردوس مکان منصب سامی شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی امور شرعیه معموره جنت نشان دار السلطنه اصفهان به امنای خدمتش مفوض و مرجوع گردیده سالها انجام مهام مذکوره را به پایه بلند نظام و انتظام رسانید. عاقبت شوق سفر خیر البلاد و ذوق سیاحت و جهانگردی، آن واقف اسرار مبدأ و معاد را از اشتغال به اشغال مذکوره مانع آمده آهنگ سفر حجاز ساز نمود و بعد از ادراک شرف آن عطیه عظمی در لباس فقر و درویشی مسافرت اختیار فرموده ابواب سیاحت بر روی دل سعادت طلب گشود و مدتها در عراق عرب و شام و مصر و بیت المقدس، سیار بوادی سیر و سلوک بوده از این راه به صحبت بسیاری از اکابر صوفیه و اهل الله رسید و از فیض همصحبتی درویشان و گوشه‌نشینان به منتهای مآرب صوری و معنوی فایز گردیده زر تمام عیار کمالات انفسی و آفاقی در به سکه قبول ارباب دانش و بینش رسانید. و چون خدمتش را عروج بر معارج رشد و رشاد و صعود بر مصاعد شرایط اجتهاد دست داد، مصراع: چون قطره که می‌رود به دریا، روی توجه به آستان گردون- شان نهاد. و آن حضرت ورود و وجود آن عالم ربانی را وسیله مقاصد دو جهانی و مقدمه حصول مآرب خسروی و گیتی‌ستانی شمرده در سفر و حضر از صحبت موفور المسرتش کامیاب فیوضات روحانی به سر می‌بردند و اکثر اوقات کلبه درویشانه آن نحریر یگانه را به نور حضور موفور السرور، مطلع خورشید اوج شاهی [۹۳] و مشرق انوار نامتناهی فرموده ابواب عنایت بی‌کران از صحبت فیض بخش بر روی

خلد برین، متن، ص: ۴۳۶

آرزوی وی می‌گشودند و پیوسته منظور نظر تعظیم و احترام و مشمول جلایل احسان و انعام بود تا آن زمان که طایر روح عرش- پرواز قدس آشیانه‌اش از قفس تنگ بدن به سرابستان جنان پرواز نمود.

جواهر زواهر مؤلفات و مصنفات که در مدت حیات از بحرین طبع وقاد و ذهن نقاد آن صدرنشین بزم اجتهاد به ساحل ظهور و بروز رسیده و صحایف و اوراق کتب و رسایل به فراهم آمدن آنها رشک دکان جوهری گردیده اگر چه از گنجینه عد و احصا بیرون است اما به مقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله، از آن جمله آنچه به نظر رسیده زیور افزای این مختصر می‌گردد: نخست عروهٔ الوثقی در تفسیر کتاب کریم و کلام لازم التعظیم که بنا بر اختیار سفر جنان توفیق اتمام آن نیافت. دیگر حبل المتین مشتمل بر جمع فی ما بین احادیث شریفه از صحیح و حسن و موثق و شرح آنها که آن کتاب مستطاب نیز بنابر نارسائی مهلت، تشریف رسائی و

اتمام در بر نکرد.

همچنین کتاب مشرق الشمسین مشعر بر تفسیر آیات احکام که آن نیز زیور اتمام نیافت. و مجموعه جامعه احادیث صحیح، و حاشیه دقیقه بر قواعد شهیدی، و شرح صحیفه کامله موسوم به حدائق الصالحین، و گلزار همیشه بهار اربعین حدیث که در مذاق ارباب حق و یقین مضامین صدق آئینش چون شهد فائق شیرین است. و کتاب عین الحیات منبع آب حیوان و تفسیر آیات بینات، و کتاب شرح الشرح چغمینی، و رساله تشریح الافلاک در هیأت، و رساله خلاصهٔ الحساب در علم حساب، و رساله صحیفهٔ الاحباب در اسطرلاب، و رسایل خمسه موسومه به اثنی عشریه مشتمله بر مسائل کتب طهارت و صلوهٔ و صوم و زکات و حج، و زبده اصول، و حاشیه مطول، و کتاب مستطاب مفتاح الفلاح در جمع ادعیه مأثوره و لوازم و شرایط آن که در نظر اندیشه کلید گنجینه نجات و سلم بلند پایه رفع درجات است، و کتاب شریف جامع عباسی در اعلای معالم دین مبین که در اواخر ایام زندگانی به اشاره اورنگ آرای سریر کیانی به لغت فارسی در سلک تحریر

خلد برین، متن، ص: ۴۳۷

و تلفیق کشیده آن نیز به پیرایه اتمام نرسید، و مجموعه مشتمله بر هفت مجلد که هر یک از آنها خوانی است پر نعمت افکار ابکار و درجی است مملو از لآلی آبدار که از کلمات شیرین و عبارات شهد آئین ارباب بلاغت و کمال و اصحاب فضل و افضال ترتیب داده و آن گنجینه جواهر منظوم و لآلی منثور را «کشکول» نام نهاده و با آن که اسناد شعر و شاعری به آن گنجور گنجینه بلاغت گستری از قبیل اسناد جولاهی و شعربافی به عارجان معارج دانش‌پروری است اما چون سالکان مسالک کشف و شهود از این راه زودتر به منزل مقصود رسیده و می‌رسند آن مجموعه کمالات صوری و معنوی در این فن نیز از بحرین لفظ و معنی، لآلی گرانبها و جواهر رنگارنگ برآورده گوشوار گوش قبول ارباب کمال نموده و تا کام جان کودک طبعان موايد فضل و افضال را به شهد شکر اشعار آبدار آن یگانه روزگار، شیرین کامی روزی شده باشد خوانی از «نان و حلوا» که از جمله مثنویات آن جناب بر سیاق مثنوی مولوی معنوی عارف روم بر سر خوان سخن آمده به جهت ایشان مرتب داشته و چون آن عقد گوهر در اثنای سیر و سفر در سلک نظم پیوسته نام آن را «سوانحیه» گذاشته و این دو بیت از آن جمله است، نظم:

گر نباشد دور باش از پیش و پس‌دور باش نفرت خلق از تو بس

رنج راحت دان چه مطلب شد بزرگ‌کرد کله توتیای چشم گرگ و اشعار آبدار از آن بالانشین بزم دانشوری به لغت تازی و دری بر صحایف و اوراق روزگار وسیله شیرین کامی سخنوران هر دیار است. افاض الله علیه شآبیب الغفران.

شیخ علی مشهور به ابن خاتون: از اجله مشایخ آل خاتون جبل- عامل و در عهد خود جامع اقسام فضایل و محسود اقران و اماثل بود.

در زمان فرخنده اوان خاقان جنت مکان به عزم ادراک سعادت زیارت آستان ملایک پاسبان، شاهنشاه کشور امامت و ولایت و سلطان

خلد برین، متن، ص: ۴۳۸

خراسان- علیه سلام الله ما ضاء الفرقدان و ما طلع النیران- به ملک فسیح الفضای ایران آمد و چون به آن سعادت عظمی و موهبت کبری فایز گردید، بعد از ادراک دریافت سعادت ملازمت آن خاقان گردون- منزلت، رخصت توطن مشهد مقدس معلی حاصل نموده سالها در آن مکان مقدس به اکتساب فیوضات غیبی و سعادات لا ریبی، روزگار گذرانیده چون پایه تخت فیروز بخت ایران به جلوس همایون خاقان علیین آشیان به ذروه آسمان رسید به منصب تدریس آن آستان عرش- نشان ممتاز و سرافراز گردید و به این گرامی خدمت سرافراز بود تا آفتاب اوج گیتی ستانی از افق ملک خراسان طالع شده شعشعه انوار سلطنت پایدارش به اقطار آفاق رسید و در آغاز بهار دولت پایدار آن حضرت مجددا منظور نظر تربیت و عنایت و به منصب جلیل خادمی آن روضه سدره

مرتبه عرش درجه مفتخر و مباهی گردید. عاقبت روزگار بی‌مروت، کار خود کرده در فتور عبد المؤمن- خان اوزبک در آن بقعه منوره به عز شهادت رسید.

شیخ فضل الله: از زمره دانشمندان آگاه و به مزید زهد و تقوی در جامع مشهد مقدس معلی پیشنماز و به منصب تدریس و وظیفه و مقرری از آن سرکار موهبت آثار ممتاز و سرافراز بود و بسیاری از علماء و اتقیاء در نماز به آن پیشوای آگاه اقتدا می‌کردند. بالاخره او نیز در فتور اوزبکیه با بسیاری از امثال و اقران به عز شهادت فایز گردید.

پیشوای خداجویان آگاه شیخ لطف الله از اعاظم فضلای روزگار و افاخم فقهای دیندار و از نبایر شیخ بزرگوار شیخ ابراهیم میسی بود. در اوایل عهد شباب و آغاز بهار جوانی از موضع میس جبل عامل که مولد و موطن آن جناب است به بلدی توفیق، محرم کعبه هشتم و قبله هفتم گردیده از این راه ادراک سعادت زیارت آن روضه سدره منزلت دریافت و مدتها در آن روضه خلد قرین و بهشت روی زمین ابواب تحصیل علوم بر روی روزگار خود گشوده از میامن گرامی صحبت علمای آن دیار به تخصیص بالانشین بزم دانشوری مولانا

خلد برین، متن، ص: ۴۳۹

عبد الله شوشتری استفاضه انوار معارف نمود و رفته رفته به منصب والای تدریس آن روضه خلد نشان سرافرازی یافته علمای اعلام در حلقه درس وی به شغل استفاده قیام می‌نمودند. و چون اورنگ جهانبانی به جلوس نواب گیتی‌ستان فردوس مکانی به ذروه چرخ برین رسید منصب خادمی آن آستانه عرش درجه علاوه تدریس وی گردیده در آن سرکار موهبت آثار به اخذ وظیفه مستمره، خوان نوال مواید بر روی روزگار خود کشید. و چون شعله طغیان عبد المؤمن- خان بی‌ایمان در مشهد معلی آغاز سرکشی نمود خدمتش به دستیاری سعی، پای طلب در شاهراه مقصود نهاده خود را به دار الامان آستان گردون شان رسانید و روزگاری در بلده جنت قرین دار السلطنه قزوین در مجلس افاده و تدریس، بالانشین بود. و چون پرتو آفتاب عنایت خاقان گیتی ستان فردوس مکان بر محروسه جنت نشان اصفهان تافته بر سایر دیار و بلدان رتبه تفوق و رجحان یافت و معمار همت بلند شهریار بی‌مثل و مانند به تأسیس مساجد و مدارس و سایر عمارات رفیعه فرمان داده از آن جمله مسجدی عالی شان در برابر دولتخانه مبارکه در میدان نقش جهان همدوش آسمان گردید شیخ بزرگوار به فرمان شهریار گردون اقتدار در جوار آن مسجد منزل گزیده پیشنماز و مدرس و متولی و متصدی موقوفات آن مسجد گردید و مبلغی کرامند از حاصل اوقاف خاصه آن شهریار همت بلند به وظیفه مستمره آن نحریر دانشمند اختصاص یافته حاصل عمر عزیز را در آن بقعه رفیعه صرف اکتساب انواع فیوضات نمود. و چون وقت رحیل از عبرت سرای پر قال و قیل رسید هم در جوار آن مسجد به ندای فرح افزای یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً «۱» متوجه سرابستان جنان و اولاد امجاد و احفاد والا نژاد از وی مخلف گردید. نظم:

قطره‌ای بود به دریا پیوست ذره‌ای بود به خورشید رسید

---

(۱)- سوره فجر، آیه ۲۸.

خلد برین، متن، ص: ۴۴۰

شیخ محمد داود استرابادی: از اعاظم علمای زمان خاقان جنت- مکان و به مزید قرب و منزلت در خدمت آن حضرت محسود افاضل و دانشمندان آن زمان بود و در مجالس ارم قرین که با خسرو روی زمین همنشین می‌گردید از سایر علماء و فضلاء لآلی کلمات قدسیه مشتمله بر امر معروف و نهی از منکر را به جرأت تمام، گوشوار گوش قبول آن خسرو کیخسرو غلام می‌گردانید و بنا بر آن که آن سخنان جرأت- آمیز از شائبه اغراض معنویه معری و مبرا به مسامع جلال می‌رسید به گوش اطاعت و اذعان، مسموع [۹۴] می‌افتاد و پیوسته بر مسند عزت و احترام مقام داشت تا روی توجه به روضات دار السلام گذاشت.

شیخ حسن داود: گرامی خلف شیخ محمد داود استرابادی است که در عهد خجسته خاقان جنت مکان چنانچه ایمائی به آن شد از اجله دانشوران آن زمان فرخنده نشان بود و چون در علم و دانش ارثا و اکتسابا قائم مقام پدر بود در روزگار دولت پایدار نواب گیتی ستان فردوس مکان در سلک خدام والا مقام آستان رفیع الشان سلطان خراسان- علیه سلام الله الملک المنان- انتظام داشت و در فترت عبد المؤمن خان نادان که اکثر افاضل و علمای مشهد مقدس معلی به عز شهادت فایز می‌گردیدند شیخ حسن مذکور به حسن تدبیر، گریزان خود را به آستان خاقان بی‌شبه و نظیر رسانید و در مدتی که آن حضرت به دفع دشمن خانگی پرداخته گلزار همیشه بهار ملک عراق و آذربایجان را از خار طغیان ارباب بغی و عناد پاک می‌ساخت شیخ بزرگوار، سایه‌نشین آفتاب عنایت شهریار جم اقتدار و در اکثر اسفار خیر- آثار ملازم موکب ظفر شعار بود. و چون وقت آن رسید که گلستان بی‌خزان ملک خراسان از سبزه بیگانه تغلب و تصرف اوزبکیه پاک شود ماهچه رایت ظفر آیت از افق آن ولایت طالع گردیده از نهیب تیغ درخشان خاقان گیتی‌ستان، طایفه به درک اوزبک خود را آواره دیار فرار دیدند و به تجدید، شاهد فتح خراسان به عقد دوام آن خدیو خداشناس درآمد مجددا پرتو انوار عاطفت خسروانه بر ساحت امانی و آمال وی تافته منصب والای نیابت خدمت سرکشیکی خدام

خلد برین، متن، ص: ۴۴۱

رفیع مقام آن روضه مینو نظام را که به ذات اقدس متعلق بود به امنای خدمتش تفویض فرمود و در آن آستان ملایک آشیان به وسیله این گرامی خدمت معزز و ممتاز به فراغ بال و رفاه حال، روزگار می‌گذرانید تا روزگارش به پایان رسیده متوجه سرابستان جنان گردید.

مولانا محمد مشکک رستمداری: مؤسس اساس شریعت پروری و دینداری و در آستانه عرش درجه سدره مرتبه رضیه رضویه- علی ساکنیها الف الف تحیة- معتکف زاویه ورع و پرهیزکاری بود.

مصدق این مقال و مؤید این حال جواب مکتوب علمای ماوراء النهر در فتور عبد المؤمن خان مغرور است که گنجینه هیچ سفینه از لآلی متلالی و جواهر زواهر آن مکتوب خالی نیست. گویند که چون آن مکتوب بلاغت اسلوب به علمای مذکور رسید کلمات قدسیه آیات و احادیث را از آن کتاب صواب انتزاع نموده باقیمانده آن را در آتش انداختند و بعد از تسخیر مشهد مقدس معلی آن گروه بی‌حیا به قلمتراش و کارد و بوکده، کار آن یگانه روزگار را ساختند. رحمة- الله علیه رحمة واسعة.

مولانا محمد علی تبریزی: خلف ارجمند مولانا عنایت الله است که در زمان خاقان جنت مکان از دانشوران آگاه و سالها به منصب شیخ- الاسلامی آن خطه دلپذیر سرافراز و وکیل سرکار حلالیات خاصه شریفه بود. چون پدر ستوده سیر از عالم فانی به جهان جاودانی سفر کرد مناصب مذکوره به گرامی پسر که در طریق دانش و کمال از پدر در پیش بود مفوض و مرجوع گردید. عاقبت در فترت تبریز از وطن اصلی راه گریز در پیش به عراق آمده در ولایت ری اقامت گزیده از آنجا متوجه سفر آخرت گردید.

خواجه عبد القادر کرمانی: خلف ارجمند خواجه عبد الرشید و از جمله اعاظم و اعیان دار الامان کرمان و مالک املاک و رقبات و صاحب محصولات و جهات و به ثروت و سامان، محسود امثال و اقران بود.

در زمان خاقان جنت مکان حسب الفرمان والا به درگاه معلی آمده

خلد برین، متن، ص: ۴۴۲

منظور نظر عنایت و احسان و در سلک مجلسیان مجلس خلدنشان منسلک گردید و با آن که در اکثر اوقات به تقریبات از لفظ گهربار آن حضرت نوید وزارت اعظم می‌شنید اما روزگار را در انتظار آن منصب والا به لیت و لعل می‌گذرانید و با وجود ارتقاء بر مدارج عزت و اعتبار پیوسته به دردسر تشدد ارباب حوالات گرفتار بود چنانچه نوبتی به امید آن که شاید آن دردسر رفع شود به رضا و رغبت خود دوازده هزار تومان به رسم پیشکش قبول نمود که خدمتش را مرخص و مقرر فرمایند که در دار الامان کرمان ساکن گشته به دعاگوئی دوام دولت ابد مدت و زراعت و عمارت قیام می‌نموده باشد.

مسئول به عز انجاح موصول نشده تا اوان ارتحال خاقان جنت مکان در اردوی معلی سرگردان بود. عاقبت در عهد سلطنت خاقان علیین آشیان به موهبت شرف رخصت سرافرازی یافته به وطن مألوف و منزل مقصود شتافت. اما به سبب وفور اقتدار و سلوک ناهموار بیکتاش‌خان حاکم آن دیار که محصل وجه تقبل مشار الیه بود در آن ولایت مجال اقامت ندیده رخت اقامت به عتبات عالیات سدره مرتبات کشید و مدتها در دار السلام بغداد به سر برده از بیم خفت و خواری و بی‌اعتباری پای از آنجا بیرون ننهاد و روزگارش در غربت گذران بود تا به جهان جاودان نقل مکان نمود.

مولانا مصلح الدین لاری: قدوه علمای اعلام زمان خود و از جمله تلامذه میر غیاث الدین منصور شیرازی بود. سنین سن گرامی جناب مولوی به حدود نود رسیده اوقات عمر عزیز را در سیاحت گذرانید. سالها در هند، صدر همایون پادشاه بود، بعد از ارتحال آن پادشاه ستوده خصال توفیق احرام زیارت حرمین شریفین بسته در اثنای راه به هنگام عبور از دریا کشتی‌ای که مرکب مولانا بود شکست و قرب چهارصد مجلد کتابش عرضه تلف گشته خدمتش به مشقت بسیار از موج خیز دریای حادثه به ساحل نجات پیوست و از آنجا عازم دیار روم گردیده چون به استنبول رسید منظور نظر تربیت و رعایت سلطان سلیمان گردید، و در اواخر ایام زندگانی به فرمان

خلد برین، متن، ص: ۴۴۳

سلطان سلیمان به بلاد اندش افتاده در آنجا در سال نهصد و هشتاد اوراق کتاب زندگانی را بر باد داد. از جمله مصنفاتش: حاشیه بر شرح مواقف، حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال دوانی، حاشیه بر شرح جامی، حاشیه بر انوار فقه شافعی، حاشیه بر شرح شمایل ترمدی، تفسیر سوره قدر، تاریخ سلاطین آل عثمان، رساله در شطرنج، رساله در فن بیطاری.

پیشوای خداجویان آگاه، مولانا عبد الله یزدی از اعاظم علمای دانشور و از جمله تلامذه خواجه جلال الدین محمود بود. در سال نهصد و هشتاد و یک در عربستان بدرود جهان گذران نمود. از جمله نتایج قلم خجسته رقمش حاشیه بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی، و شرح و حاشیه بر تهذیب منطق است.

مجلس چهارم در ذکر وزرای عظام و ارباب مناصب کرام

اشاره

که در عهد خجسته و زمان فرخنده خاقان جنت مکان، بالانشین بزم اعتبار و شان بوده‌اند به ترتیبی که مؤلف تاریخ عالم آرا از السنه و افواه مردم آن زمان به تحقیق حال ایشان پرداخته و آن گنجینه بلاغت را لبریز در و گوهر ساخته و بنا بر آن که جواهر واقعات زمان دولت ابد مدت آن حضرت از گنجینه تألیف شریف حسن بیک روملو بر بساط ظهور جلوه‌گر شده اگر ناظران این منظر بر مخالفت و مغایرتی مطلع گردند محمول بر اختلاف اقوال آن دو مورخ دانشور شمرند.

وزرای عظام ذوی الاحترام

در آغاز جلوس سعادت مأنوس خاقان جنت مکان:

خواجه جلال الدین خواند امیر تبریزی «۱» بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از آن که خرمن حیات آن وزیر ستوده صفات در همان اوقات

(۱)- در عالم آرای عباسی: «خواجه جلال الدین محمد کججی».

خلد برین، متن، ص: ۴۴۴

به شعله غدر و اقتدار دیو سلطان روملو به باد فنا رفت زیبنده سریر بالانشینی

قاضی جهان قزوینی که از اعاظم سادات کرام حسنی سیفی آن معموره جنت قرین و پیوسته منظور انظار عنایات خسرو روی زمین بود به این پایه بلند و مرتبه ارجمند صعود نمود. و چون خدمتش از مسند وزارت برخاست،

امیر قوام الدین جعفر ساوجی که وزیر چوهه سلطان بود بنا بر مزید اقتدار وی بر آن مسند والا نشست. و چون میر مذکور در سال نهصد و سی و هشت چنانچه گذشت در رباط نیک پی به قتل رسید این منصب گرامی رخت اقامت به دولتسرای.

احمد بیک پدر آقا کمال اصفهانی کشید. و بعد از وی میر عنایهٔ الله خواری و خواجه غیاث الدین علی سبزواری مشهور به «غیاث کهره» و آقا محمد فراهانی که از خوان تربیت آن حضرت چشم به راه نصیب و بهره بود و خواجه امیر بیک تبریزی مشهور به «امیر بیک مهر [دار]» و خواجه میرزا بیک سابقی ابهری به مشارکت یکدیگر بر سریر وزارت نشستند و این منصب والا در میان ایشان موزع بود تا مجموع ایشان به عزل و فوت، دست از دامن این گرامی منصب کوتاه کرده هر یک به راه خود رفتند. و بعد از ایشان وزارت دیوان اعلی من حیث الاستقلال و الانفراد به معصوم بیک صفوی میر دیوان متعلق گردید و خدمتش [۹۵] چندین سال منصب والای وزارت را با ایالت و سپهداری جمع آورده بر مسند جاه و جلال متمکن بود تا رفته رفته به دلالت هادی توفیق، احرام حریم حرم خداوندی بسته چون قواعد صلح و صلاح فی ما بین خاقان جنت مکان و سلطان سلیم قیصر روم مشید و مستحکم بود شرف رخصت از این دو پادشاه والاجاه حاصل نموده به همدستی مرافقت فرزند ارجمند خود خان میرزا که از اعاظم علما و دانشوران آن عهد و اوان بود پای طلب در شاهراه مطلب نهاده ابواب ادراک این سعادت بر روی روزگار خود گشود. عاقبت در حالت احرام، جمعی از رومیان گمنام

خلد برین، متن، ص: ۴۴۵

در لباس اعراب، خود را بر سر راه آن محرم کعبه توفیق رسانیده خدمتش را با گرامی خلف و جمعی از رفقا عرضه تیغ تلف ساختند.

و در ایام غیبت وی امیر سراج الدین علی قمی که متصدی شغل وزارت خدمتش بود به نیابت وی امور متعلقه به منصب وزارت اعظم را به تقدیم می‌رسانید. و بعد از سنوح واقعه جناب آصفی، چند سال شهریار بلند اقبال مسند وزارت را از وزیر به استقلال خالی گذاشته پایه قدر احدی را به آن منصب والا نیفراشت. عاقبت در اواخر ایام حیات میر سید حسین فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی را منظور نظر تربیت و به این منصب ارجمند سربلند فرمود.

اما در همان ایام چون اطوار ایشان پسندیده خواهش آن حضرت نبود ابواب عزل بر روی روزگار ایشان گشود و بعد از ایشان تا زمان ارتحال آن شهریار ستوده خصال، دیگری به آن پایه والا صعود ننمود.

و از این تقریر دلپذیر به وضوح پیوست که عارجان معارج این پایه والا در زمان آن حضرت دوازده نفر بوده ابواب نظام و انتظام مهام بر روی خواص و عوام گشوده‌اند.

مستوفیان عظام و مشاهیر ارباب مناصب کرام

در عهد خجسته و زمان فرخنده خاقان جنت مکان، مستوفیان ممالک هفت نفر بوده‌اند:

۱- میر مسعود گلپایگانی.

۲- خواجه شاه حسین ساروقی.

۳- خواجه غیاث الدین علی مشهور به غیاث کهره که عاقبت به منصب والای وزارت سرافراز شد.

۴- خواجه قاسم نطنزی.

۵- خواجه ملک محمد اصفهانی.

۶- میر غیاث الدین محمود شهرستانی اصفهانی.

۷- میرزا شکر الله اصفهانی که در حین ارتحال خاقان ستوده- خصال مستوفی الممالک به استقلال بود و شرح حال وی بعد از این

خلد برین، متن، ص: ۴۴۶

اجمال تفصیل خواهد یافت.

و از مستوفیان بقایا سه نفر صاحب سررشته حساب و دفتر بودند: میر هدایهٔ الله مقتول، میر محمد معموری برادر مشار الیه، میر شاه غازی اصفهانی. و در حین سنوح واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر، سایر ارباب مناصب دفترخانه همایون بدین تفصیل به خدمات مرجوعه قیام می‌نمودند:

وزیر و مستوفی و قورچیان عظام: عیسی بیک و میرزا فتح الله لشکر نویس دیوان اعلی، احمد بیک ضابطه‌نویس دیوان اعلی، میر- ابو تراب نطنزی صاحب توجیه دیوان اعلی، هدایت بیک شیرازی اوارجه نویس آذربایجان و شروان، خواجه محمد امین ولد خواجه قاسم مشهور به «خان» پیشکش نویس، میرزا محمد.

و مشرفان بیوتات خاصه شریفه: مشرف خزانه عامره: میرزا بابای شیرازی، مشرف قیچاچخانه و رکابخانه: میرزا حسن اصفهانی، مشرف طویله: میرزا قاسم شیرازی، مشرف شترخان: میر مرشد علی سیفی.

و از منشیان بلاغت نشان: محمدی بیک کججی، و میرزا محمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی، و قاضی عبد الله جوینی، و خواجه علاء الدین منصور هروی به خدمات مرجوعه قیام می‌نمودند.

اما وزرای جزء ممالک محروسه هر چند بی‌شمار بودند اما به ذکر چند نفر اختصار می‌شود:

میرزا هدایهٔ الله خلف خواجه شاه حسین ساروقی که مدتی وزیر پیره محمد خان استاجلو بود در زمان خاقان جنت آشیان به منصب وزارت گیلان سرافراز و بعد از قتل میرزا سلمان در زمان خاقان علیین آشیان به منصب وزارت دیوان اعلی معزز و ممتاز گردید.

خواجه قاسمعلی: که سالها وزیر حسین بیک یوزباشی استاجلو بود در زمان خاقان جنت مکان بعد از میرزا عطاء الله به رتبه وزارت آذربایجان سرافراز گردید و با آن که چندین سال بین الاقران و الامثال به خدمت مذکور اشتغال داشت اما تا حین ارتحال آن حضرت از

خلد برین، متن، ص: ۴۴۷

اردوی معلی قدم بیرون نگذاشت.

خواجه محمد شریف طهرانی: که دستش از دامن وزارت یزد به عزل کوتاه شده بود در آن اوان گریبان وزارت اصفهان را در دست داشت.

آقا بدیع الزمان ولد آقا ملای قزوینی که پدرش دواتدار نجم ثانی بود به شغل وزارت کاشان قیام می‌نمود.

میر عبد الباقی مشهور به «زاده مخدوم» خلف میر فضل الله شهرستانی اصفهانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی به رتبه وزارت دار السلطنه قزوین ممتاز و سرافراز بود.

احمد بیک پسر دیگر آقا ملای دواتدار نجم ثانی به شغل وزارت سبزوار و بعضی از محال خراسان اشتغال داشت.

میر حسن قاینی خطیب دار السلطنه هرات به وزارت محال خالصه آن ولایت قیام می‌نمود.

میرزا احمد کفرانی ولد میرزا نور الله «۱» به وزارت محال خالصه فارس سرافراز بود. چون سریر سلطنت به جلوس همایون خاقان علیین آشیان، همدوش آسمان شد خدمتش به ازاء حسن خدمات که در شیراز از وی به صدور پیوست به منصب والای نظارت بیوتات سرافراز گردید.

میرزا احمد کرمانی که سالها وزیر احمد بیک قورچی باشی بود به منصب وزارت دار الارشاد اردبیل سرافرازی داشت.

ناظران بیوتات: نخست قاضی عماد اصفهانی و بعد از وی آقا جمالی کرمانی و بعد از ایشان میرزا سلمان جابری انصاری به این گرامی خدمت سرافرازی داشتند. و خواجه ابو القاسم فراهانی ناظر بعضی از بیوتات و میرزا ابو الفتح اصفهانی ناظر عمارات بود.

و از جمله آنان که بر سبیل اجمال ذکر اسامی ایشان بر زبان خامه وقایع طراز گذشت و شرح خلاصه حال ایشان بر ذمت قلم اعجوبه رقم لازم نمود نخست:

---

(۱)- در متن: «ولد میرزا احمد». از روی عالم آرا تصحیح شد.

خلد برین، متن، ص: ۴۴۸

میرزا شکر الله مستوفی الممالک است که در عهد خود از اجله اعاظم ارباب قلم و گرامی خلف خواجه حبیب الله اصفهانی بود. در عهد خود به سلامت نفس و حسن سلوک و پسندیدگی اطوار و کمال تمکین و وقار، سرکرده ارباب اعتبار و در علم سیاق، محاسب خوشنویس ماهر کاردان به شمار درمی‌آمد. در آغاز ارتقاء بر مدارج حساب دانی در هر چند گاه از درگاه جاه و جلال به خدمتی سرافراز می‌شد و روزگارش در انجام آن خدمت به کام خواهش می‌گذشت.

عاقبت ترک تردد خدمات دوردست کرده در اردوی معلی پای در دامن کشید و بدون آن که به خدمتی از خدمات دیوان سرافراز باشد چند سال دیگر منظور نظر تربیت خاقان بحر و بر در مجلس بهشت- آئین در سلک مجلسیان و متفرقه‌نویسان منسلک بود. بعد از آن به منصب استیفای بقایا سرافراز و به تقریب آن گرامی خدمت، حسن سلوک و کرایم اخلاق وی بر آینه ضمیر منیر شهریار گردون سریر عکس‌پذیر شده میر غیاث الدین محمود شهرستانی را از منصب والای استیفای ممالک معزول و خدمتش را به این منصب والا- سرافراز فرمود و تا پرتو آفتاب عنایت خاقان جنت مکان بر ساحت آمال جهانیان تابان بود میرزای مشار الیه من حیث الاستقلال به مهم مزبور اشتمال می‌نمود. و بعد از سنوح سانحه جانگزای آن حضرت در زمان دولت اسماعیل میرزا چنانچه ایمائی به آن خواهد شد به پایه والای وزارت اعظم قدم نهاد. و چون جهان پیر به جلوس خاقان علیین آشیان، جوانی از سر نرفت حسب الفرمان قضا جریان منصب جلیل الشان تولیت آستان ملایک آشیان شاهنشاه کشور ایمان یعنی سلطان خراسان و وزارت و ممیزی آن ولایت به امنای خدمتش عنایت شد و بعد از ورود به آن حدود بنا بر ظهور تکبر و تمکین زیاد، خدمتش را با امرای خراسان سازگارئی که باید روی نداد و از این راه دری که دلخواه وی بود در خدمات مرجوعه بر روی وی نگشاد. عاقبت با جهان جهان اندوه و ملال در بلده دامغان به جهان جاودان انتقال نمود.

خلد برین، متن، ص: ۴۴۹

دیگر بالانشین سریر بلند اختری میرزا سلمان جابری، گرامی خلف خواجه میرزا علی جابری اصفهانی است که پدرش چندین سال به رتبه وزارت ابراهیم خان حاکم شیراز سرافراز بود. و میرزای مشار الیه به تقریب شغل والد در آن ملک دلپذیر عارج معارج انواع فضایل و کمالات گردیده به مرتبه بلند قابلیت و استعداد رسید و بعد از ارتحال پدر از شیراز به درگاه پادشاه سرافراز نقل مکان نموده سالها به تقویت میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان، ابواب خدمات جزء آن دیار را بر روی خواهش دل گشود؛ و در خلال این احوال نوبتی از قبل وزیر مشار الیه به درگاه آسمان جاه آمده بنا بر تحلی ذات ستوده صفاتش به انواع فضل و کمال منظور نظر

تربیت خاقان جنت مکان و در سلک مجلسیان مجلس خلد نشان منتظم و بعد از اخذ و قید آقا جمالی کرمانی به منصب والای نظارت اکثر بیوتات خاصه شریفه سرافراز گردید و تا زمان [۹۶] توجه خاقان جنت مکان به روضه رضوان و بهشت جاودان، قامت قابلیتش به تشریف این منصب والا زیب و بها داشت.

و بعد از سنوح این هایله کبری که اسماعیل میرزا بر سریر سلطنت نشست خدمتش را بیشتر از پیشتر منظور نظر تربیت و عنایت و بعد از عزل میرزا شکر الله به منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز فرمود. و بنا بر رعایت عظم شان و ارتفاع وی فرمان داد که جناب دستوری به تعظیم هیچیک از امرای عالی شان و اعاظم اکابر و اعیان از مسند وزارت بر نخیزد.

و چون دیگر باره حق بر مرکز خود قرار گرفته آب رفته به جو باز آمد و بعد از فوت اسماعیل میرزا اورنگ پادشاهی به جلوس همایون خاقان علیین آشیان به ذروه آسمان رسید به تجدید میرزا سلمان به این گرامی منصب محسود امثال و اقران گردید و روز بروز بر مدارج ارتقاء و استقلال مرتقی بود تا پیروی هوای نفس اختیار نمود و کثرت عبید و خدم و خیل و حشم را وسیله استدامت جاه و دولت و بقای شوکت و عظمت پنداشته نسبت به امرای عالی شان

خلد برین، متن، ص: ۴۵۰

تفوق و رجحان را بر طاق بلند گذاشت و از این راه چنانچه ایمائی به آن خواهد شد رسید به او آنچه رسید.

بالجمله با آن که مرتبه شعر و شاعری را دون مرتبه خود می- دانست در نظم اشعار آبدار [یدی] طولی داشت و این دو بیت از جمله نتایج افکار ابکار اوست، نظم:

عنان حسن به چشمان فتنه بار مدهبه دست مردم پر فتنه اختیار مده

ز زلف پرده به رخسار لاله گون مفکن‌کلید گنج سعادت به دست مار مده دیگر میر شاه غازی اصفهانی است که از اجله سادات عظام مشهور به «علاقه‌بند» دار السلطنه مزبور و به مهارت در علم نویسندگی و سیاق و مزید حساب‌دانی و حساب فهمی در اقطار آفاق مشهور بود. در بدایت حال در عهد سلطنت بی‌زوال خاقان جنت مکان چند سال به خدمات دیوانی و ممیزی بعضی محال اشتغال داشت و در اواخر ایام دولت آن حضرت چون میرزا شکر الله و میر محمد معموری از استیفای بقایا معزول شدند جناب سیادت مآب قائم مقام ایشان و مستوفی بقایا گردید و تا زمان ارتحال خاقان ستوده خصال من حیث- الاستقلال به خدمت مذکور اشتغال داشت. و چون میرزا شکر الله در عهد سلطنت اسماعیل میرزا قدم بر ذروه اعتلا گذاشته از استیفای ممالک به وزارت اعظم رسید خدمتش به منصب والای استیفای ممالک سرافراز گردید و در زمان فرخنده نشان خاقان علیین آشیان نیز به این منصب گرامی ممتاز زمانه و زمانیان و در کمال استقلال و اعتبار، روزگار می‌گذرانید تا رفته رفته به همدستی سعایت دو به هم- اندازان، میرزا سلمان وزیر دیوان را از جناب مستوفی ایشان نقاری در خاطر به هم رسیده ورق التفات را نسبت به مشار الیه برگردانید و وسیله انگیخت که دست تکدی و تکفل وی را از دامن این گرامی خدمت گسیخت. و چون خواجه محمد باقر یزدی به صوابدید میرزا سلمان قائم مقام وی گردیده به منصب استیفای ممالک رسید خدمتش

خلد برین، متن، ص: ۴۵۱

دست از دامن اعتبارات ظاهر کشیده عازم وطن مألوف و از آنجا متوجه سفر خیر البلاد گردید و بعد از ادراک مثوبات این سفر خیر اثر منطوق کریمه وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ «۱» مصدق حال وی آمده در اثنای طریق به بلدی توفیق، عنان توجه از جهان فانی به بهشت جاودانی معطوف گردانید.

دیگر خواجه ابو القاسم فراهانی است که از اعیان ولایت فراهان و به وزارت مهرداری مهر همایون شهریار ربع مسکون، محسود امثال و اقران بود. عاقبت به وسیله راستی و راست خانگی و اطوار درد- مندانه روستائی منشانه و وضع روستائیانه که داشت منظور نظر تربیت و عنایت خاقان جنت مکان گردیده قدم به ذروه منصب نظارت بعضی از بیوتات خاصه شریفه گذاشت و تا زمان ارتحال

آن حضرت به این گرامی خدمت سرافراز و بعد از آن نیز در عهد سلطنت اسماعیل میرزا مدتی به شغل مذکور مشغول و از ارباب اعتبار و امتیاز بود. آخر الامر ابواب فراغ بال بر روی روزگار خود گشوده به موطن اصلی و عالم پایدار نقل مکان نمود.

دیگر محمدی بیک تبریزی کججی است که از اقوام امیر زکریا و به رتبه انشای ممالک سرافراز و به سبق خدمت و قدم ملازمت ممتاز بود. چون منشور حیاتش در دار الانشای قضا به توقیع کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ «۲» موشح گردید احدی از ارباب امتیاز به این منصب والاـ سرافراز نگردید اما میرزا محمد خلف خواجه علی بیک سرخ کرمانی که از اقوام محمد بیک مذکور بود و قاضی عبد الله جوینی که در فن انشاء، یگانه روزگار بود و خواجه علاء الدین منصور کرهرودی که از خوشنویسان خط تعلیق و کلانتران ولایت کرهرود بود به خدمت انشای ممالک قیام می‌نمودند و در حین ارتحال خاقان ستوده خصال در سلک مجلسیان مجلس خلد مثال منتظم بودند و از جمله ایشان

---

(۱)- سوره نساء آیه ۱۰۰.

(۲)- سوره رحمان، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۴۵۲

میرزا محمد مذکور در زمان دولت اسماعیل میرزا به این گرامی خدمت اختصاص یافته به پایه والای عزت و اعتبار رسید و چون ناسازی زمانه در زمان خاقان علیین آشیان، میرزا سلمان وزیر دیوان را به جهان جاودان روان نمود خدمتش به منصب استیفای ممالک و بعد از آن در زمان ابو طالب میرزا به رتبه وزارت دیوان اعلی سرافراز گردید. و مآل حال وی در زمان فرخنده نشان نواب گیتی ستان فردوس مکان به عرض ارباب کمال خواهد رسید ان شاء الله تعالی.

مجلس پنجم در ذکر حکمای مسیحاپیشه و اطبای جالینوس اندیشه

هر چند به مقتضای مثل مشهور منجم به عدد نجوم و طبیب به شمار قبور در زمان خاقان جنت نشان از حکمای عیسوی انفاس در ممالک محروسه زیاده بر تخمین و قیاس بودند و ابواب حذاقت و شفابخشی بر روی کافه ناس می‌گشودند اما از این طبقه علیه به ذکر چند تن از ارباب امتیاز و مشاهیر این فن که سمت ملازمت آن حضرت داشتند اختصار می‌نماید:

حکیم غیاث الدین علی کاشی: از جمله اطبای صائب رای آن عهد و اوان و به ساده‌لوحی و حسن مقال و صدق گفتار، یگانه روزگار و در علم طب و سایر علوم متداوله سرآمد ازمان و ادوار بود. چون حکیم نور الدین برادرش که در سلک اطبای خاصه شریفه منسلک بود بدرود جهان گذران نمود جناب حذاقت مآب در سلک اطباء رتبه ملازمت یافته ابواب معالجه و مداوا بر روی بیماران گشود و پیوسته به مزید اخلاص و راست گفتاری به عنایت بی‌غایت شاهنشاهی اختصاص داشت.

حکیم کمال الدین حسین شیرازی: از افاضل اطبای روزگار و در حذاقت از بقراط و جالینوس یادگار بود. در بدایت حال در خدمت مرتضی اعظم شاه نعمهٔ الله یزدی سمت ملازمت داشت و چون خدمتش

خلد برین، متن، ص: ۴۵۳

دفتر هستی را بر طاق نیستی گذاشت حکیم مشار الیه به سعادت ملازمت خاقان جنت مکان سرافراز و از جمله اطبای درگاه جهان پناه گردید. در معالجه و مداوای امراض مزمنه و علل مختلفه، عیسوی- انفاس و در میان اطبای آن عهد و اوان صائب رأی و نبض‌شناس بود و به سرانگشت حذاقت، ابواب صحت بر روی علیل مزاجان امراض متعسر العلاج می‌گشود و با آن که در آن زمان در علم ابدان یگانه دوران بود چون وسع مشربی داشت و گاهی به جهت تقویت مزاج، لب بر لب ساغر می‌گذاشت شهریار دیندار نسبت به وی زیاد عنایتی نداشت. و چون در درگاه جهان پناه کارش بر حسب دلخواه از پیش نرفت عاقبت در عهد سلطنت خاقان

علیین آشیان از راه ضرورت به گیلان بیه‌پیش رفت و در سلک اطباء و مقربان خان احمد والی آنجا انتظام یافته در علم طب معلم وی گردید. و هم در آن مقام ساغر ناگوار نیستی را به کام و ناکام بر سر کشید.

حکیم ابو نصر گیلانی: گرامی خلف حکیم صدرای گیلانی و به حسن صورت و سیرت و حسن مقال و لطف گفتار و محاوره سنجیده و صلاح و سداد پسندیده محبوب القلوب اکابر و اعیان و در علم طب و حذاقت جالینوس زمان و یگانه دوران بود. و چون در پایه سریر سلطنت مصیر اکثر اوقات تیر تدبیرش در معالجه امراض متعسر- العلاج بر نشان آمده مشهور جهان شده بود در بیماری خاقان جنت- مکان ابواب خدمت شبانه‌روزی بر روی روزگار خود گشود و از این راه محسود زمانه و زمانیان گردیده در خدمت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان حیدر میرزا قرب و منزلت بی‌نهایت به هم رسانید. و بنا بر آن که دیده عاقبت بین نداشت تقرب شاهزاده را نخستین پله معراج تفوق و سروری بر ابنای زمان به تخصیص اکفا و اقران پنداشت.

عاقبت آنچه را نوش راحت می‌شمرد نیش محنت بار آورد و این معنی باعث آن گردید که بعد از ارتحال خاقان جنت مکان خدمتش را در معالجه و مداوای آن حضرت به خیانت متهم داشتند و قورچیان حوضخانه به جرم آن تهمت در دولتخانه مبارکه دمار از روزگارش

خلد برین، متن، ص: ۴۵۴

برآورده اثر و نشان از وی نگذاشتند.

حکیم میرزا محمد شیرازی: در معالجه و مداوا بی‌مثل و مانند و در نژاد و پیوند از اقوام حکیم کمال الدین حسین و در علم طب و قانون معالجات از فضلای دانشمند بود. پیوسته باب [۹۷] افادت مآبش بر روی طالبان علم ابدان گشاده و خوان حذاقتش به انواع موایـد دانش به جهت اکثر اطبای دانشور آماده و اقوال صحت مآلش دستور- العمل اطبای روزگار و از راه قانون‌دانی قافله‌سالار و پیشوای حکمای حذاقت مدار بود. و بنا بر آن که در مذاق شیر ازیان، شراب ارغوانی حکم آب زندگانی دارد خدمتش نیز به این جهت از شرف قرب خدمت خاقان گردون منزلت بی‌بهره و نصیب زندگانی می‌کرد و از این راه گاهی در درگاه جهان‌پناه و گاهی در دار العباده یزد روزگار گرامی را به سر می‌آورد.

حکیم عماد الدین محمود: گرامی گوهر بحر حذاقت و تابان اختر اوج طبابت و به اکتساب علم و عمل در میان امثال و اقران چون بدر منیر در میان کواکب طاق و به تجربه‌اندوزی و مرض‌شناسی و معالجه علل مزمنه و مداوای امراض مختلفه شهره آفاق بود. رسائل پسندیده و تصانیف سنجیده خدمتش در علم طب اگر به نظر اصابت اثر شیخ رئیس ابو علی سینا رسیدی مصنفات خود را به قانون ادب بر طاق نسیان نهادی و در ترکیب معاجین و مداوای امراض و علل متعسر- المداوا به تخصیص علل جدری و جرب از نوع صغیر و کبیر که بین الجمهور به آتشک مشهور است ابواب استفاده بر روی خود گشادی.

بالجمله جناب حذاقت مآب از اقربای حکیم ابو نصر و حکیم میرزا محمد شیرازی و در بدایت حال به درد بی‌درمان ملازمت عبد الله خان استاجلو امیر الامرای شروان گرفتار بود. نوبتی به تقصیر بی‌تقصیری و جرم بی گناهی، خدمتش را در مقام عتاب و خطاب بازداشته در مؤاخذه و بازخواست رسمی تازه گذاشت و در حینی که از شدت برودت هوا شرار در زمستانخانه بیدرسنگ یخ می‌بست فرمان داد که

خلد برین، متن، ص: ۴۵۵

شبی تا روز دیگر بالین و بستر آن حکیم دانشور را از برف مهیا نموده لحاف پنبه‌داری نیز از برف بر وی پوشیدند. و چون سرد- مهریهای روزگار و خنکیهای خان مردم آزار، خدمتش را به آن بلیه گرفتار کرد به ناچار روی حذاقت به تدبیر کار خود آورد و دوای آن درد را به خوردن افیون منحصر شمرده به چابکدستی دوستی که نواله‌ای از آن دشمن جان به وی رسانید در زندان برف، چندین بار از آن خورد. و چون از آن دریای بلا سفینه حیات خود را به ساحل نجات رسانیده از بأس و سطوت خان نادان ایمن

گردیـد به بلدی بخت بلند به درگاه پادشاه اقبالمند آمد و خاقان جنت مکان که در آن اوان متوجه نظام و انتظام آسـتان عرش نشان سلطان خراسان بودند و از نفایس اشیاء آنچه را بهتر و پسندیده‌تر می‌شـمردند صرف نظم و نسق و رواج و رونق آن آستان گردون شان می‌فرمودند خدمتش را که در عهد خود یگانه ازمان و ادوار بود به خدمت طبابت آن روضه عرش درجه سدره مرتبه سرافرازی داده به آن دیار فرستادند و سالها در مشهد مقدس معلی به معالجه و مداوای بیماران و تألیف و تصنیف کتب و رسائل در علم ابدان مشـغول بود. و چون در اوان خنکیهـای دوران، گرمی چنـان از افیون دیـده به خوردن آن معتاد گردیـده بود اکثر بیماران را به دادن تریـاک مـداوا می‌نمود. و چون هنگـام رحیـل از این بیمارسـتان پر قال و قیل رسـید به گشاده روئی متوجه سرابسـتان جنان و در آن آستان ملایک پاسبان مدفون گردید.

از غرایب اتفاقات که متمم این حکایـات است آن که چون جـالینوس زمان را به فرمان عبـد الله خان می‌خواسـتند که در برف نهان سازنـد یکی از دوستان چنـانچه ایمـائی به آن شـد چنـانچه دیگران آگهی نیافتنـد نـواله افیـون به آن ذو فنون حواله کرده بود. و از غرایب اتفاقات بعـد از نجات خدمتش از ولایت شـروان در حینی که محرم کعبه اقبال بود در دار السـلطنه تبریز بار اقامت چند روزه گشوده روزی از یکی از کوچه‌هـای آن ملـک دلپـذیر عبور می‌نمود. از قضـا در اثنـای مرور جنازه‌ای را دیـد که حاملانش به محله خاموشان می‌دوانیدند. از یکی

خلد برین، متن، ص: ۴۵۶

پرسـید که این نوسفر جهان بیم و امید کیست؟ آن شخص در جواب نام آن کس را برد که در شروان در وقتی چنان نواله تریاک به وی رسانیـده باعث احیای خـدمتش گردیـده بود. بعـد از تحقیق نام و نشان از اولیای میت چگونگی کوفت و مدت بیماری و سـبب ارتحـال وی را سؤال کرده جزم نمود که آن مرده زنـده و به درد سـکته گرفتـار است و چون دیـد که دوسـتان، او را بخواه و ناخواه زنـده در گور خواهنـد گـذاشت به تشییع جنازه وی قدمی چند برداشـته در مغسل به فصد وی پرداخت و یار قدیم خود را که منت حیات بر وی داشت زنـدگانی جدیـد بخشـیده آن بیچاره را که به حکم خطای اطبای آنجا به زنـدان قبر می‌بردند از آن وحشت‌آباد آزاد ساخت.

حکیم ابو الفتـح تبریزی: در عهـد خود بالانشـین بزم احترام و عزیزی و در تشـخیص مرض و بواعث آن نـایب منـاب حرارت غریزی بود. ساکنان آن خطه دلپذیر بنا بر حقارت جثه، خدمتش را «حکیم کوچک» نام نهاده در اعتقاد به حذاقت و مرض شناسـی وی داد مبالغه می‌دادند و به زعم ایشان اگر بیماری را در اثنای مداوای وی نکسـی روی می‌نمود حکیم مزبور به ملاحظه نبض مریض حکم می‌فرمود که سبب نکس وی اکل و شرب فلان مأکول و فلان مشروب است. و تبریزیان در ثبوت این دعوی خود را محتاج به بینه و برهان نمی- دانسـتند و می‌گفتنـد که حکیم در این شـیوه دعوی اعجاز عیسوی می‌تواند کرد. و مناسب سـیاق این کلام در این مقام نقلی از طبیب- زاده صـاحب شـعور که پـدرش به دسـتور حکیم مـذکور از دیـدن نبض حکم بر نـاپرهیزی مریض می‌کرد به خـاطر خطور نمود و چون خالی از غرایتی نبود صورت واقعه را بر صحیفه بیان چهره گشود.

حکـایت در میـان بزم آرایـان انجمن صـحبت مشـهور و بر السـنه و افواه خوش طبعـان محافـل الفت مـذکور است که یکی از اطبای حذاقت پیشه جالینوس اندیشه را که در این فن پیش خیز حکیم تبریز می- شایست گرامی خلفی بود که در معرکه کشتی حذاقت به دم‌زدنی پهلوانی را در خاک و به نفس کشیدنی خلقی را هلاک می‌کرد. و

خلد برین، متن، ص: ۴۵۷

پدر دانشور مقرر کرده بود که گرامی پسـر اکثر اوقات به مرافقت وی بر سر بیماران آمده در معالجه و مداوا رأی سدید پدر دانشور را اسوه و قدوه خود شـناسد. از قضا حکیم‌زاده در یک روز بر سر دو بیمار که پدر دانشور به معالجه ایشان قیام داشت قدم گذاشت و جنـاب حکمت مـآب از اضـطراب نبض آن دو مریض حکم به عـدم پرهیز ایشـان نمـوده به یکی فرمـود که تو امروز گوشت مرغ

خورده‌ای و به دیگری گفت که تو انار به کار برده‌ای. و چون حکم حکیم مطابق واقع بود تصدیق قول وی نموده قرار به آن دادند که بعد از آن بی‌تجویز حکیم آب نیاشامند. و چون پدر و پسر از بالین بیماران به منزل خود روان شدند در عرض راه حکیم‌زاده از حکمت پناه پرسید که رای سدید پدر بزرگوار از چه راه حکم به ناپرهیزی آن دو بیمار و خوردن گوشت مرغ و انار فرمود؟ حکیم را چون پیوسته پیشنهاد ضمیر، تعلیم فرزند ارجمند بود در انبان افاده گشوده بیان نمود که ای جان پدر! طبیب حاذق آن است که قراین و امارات را با رای رزین و فکر دوربین خود جمع آورده از حال مریض خبر دهد و ما در حینی که به دیدن آن بیماران می‌رفتیم در عرض راه در سرای یکی بال و پر مرغ و در دالان خانه دیگری پاره‌های پوست انار به نظر درآمد و بعد از ملاحظه چون از روز پیش اضطراب نبض ایشان را بیش دیدم با خود اندیشیدم که لا محاله چون بیمار گوشت مرغ و انار ببیند به خوردن آنها رغبت کند و به حسب اتفاق حکمی که روی داد مطابق واقع افتاد. طبیب‌زاده لآلی اندیشه پدر را در درج خاطر جای داده روز می‌شمرد تا حکیم دانشور رخت به سرای دیگر برد و خدمتش قائم‌مقام و جانشین پدر گردیده آوازه حذاقت خود را به دور و نزدیک رسانید. اتفاقا در آن روزگار یکی از اعیان آن دیار بیمار و به طبابت حکیم زاده گرفتار شد و چون پیوسته غیبگوئی پدر منظور نظرش بود در اثنای آمد و رفت نوبتی حذاقت به کار برده گفت به بیمار که تو امروز خر خورده‌ای و نخوردن آن از برای کوفت تو بهتر بوده باری چند روز دیگر از آن مخور تا مزاج قوت گرفته مرض

خلد برین، متن، ص: ۴۵۸

ضعیف شود! بیمار از این سخن روی در هم کشیده او را از سر بالین خود دور گردانید. و بعد از رفتن حکیم جمعی که این سخن از وی شنیده بودند زبان طعن بر وی گشوده از وی سؤال نمودند که امروز از چه دانستی که بیمار خر خورده؟ حکیم زاده جواب داد که در حینی که به بالین بیمار می‌رفتم در دالان سرای وی پالانی دیدم که بر دیوار تکیه داده بودند و چون جای پالان پشت خر می‌باشد و خری در میان نبود نزد رای رزین من به یقین پیوست که البته بیمار آن خر را خورده و آن لقمه لذیذ را به کار برده.

بالجمله جواد قلم که گاهی چند به پهنا قطع نمود بر سر راه وقایع‌نگاری خود آمده بر صحیفه ابلاغ می‌نگارد که حکیم کوچک در عهد خجسته خاقان جنت مکان در سلک اطبای تبریز انتظام داشت و در زمان دولت اسماعیل میرزا [۹۸] قدم به ذروه اعتلا گذاشته در محرمیت حریم عزت و افزونی قرب و منزلت، کارش به مدعا گردید و چون روزگار، اوراق اقتدار [] میرزا را بر طاق نسیان نهاده تخت سلطنت و تاج شهریاری به خاقان علیین آشیان رسید حکیم مذکور ملازمت امیر خان موصلوی ترکمان که حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود اختیار نمود. و شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا بعد از واقعه قتل امیر خان چون حکیم مزبور را از جمله محرمان و مقربان وی می‌دانست زیاده التفاتی به حال او نکرد و بعد از آن که تخت فیروز بخت ایران به جلوس همایون خاقان گیتی‌ستان فردوس- مکان همدوش فرقدان گردید با آن که حکیم کوچک منظور نظر تربیت و عنایت آن حضرت گردیده به پایه والای محرمیت و بزرگی رسید اما بالاخره به جرم تنگ ظرفی و کم حوصلگی به فرمان والا پیمانه حیاتش لبریز گردید.

حکیم یارعلی: مشهور به «خیری» از افاضل اطبای زمان خاقان جنت مکان و به حسن صحبت و لطف مقال و صدق گفتار منظور نظر عنایت شهریار گردون وقار بود و حسب الفرمان والا طبابت شربتخانه خیراتی و معالجه و مداوای غربا و محتاجان و تنک سرمایگان به وی

خلد برین، متن، ص: ۴۵۹

اختصاص داشت و بدین نسبت به «حکیم خیری» شهرت کرده به اتفاق دو پسر دانشور خود که یکی به حکیم نور الدین علی و دیگری به حکیم شرف موسوم و معروف بودند در خدمت مرجوعه لوازم اهتمام به تقدیم رسانید و به سخاوت و مهماندوستی محسود امثال و اقران و پیوسته از حاصل املاک و اموال حلال خود سفره درویشانه گسترده بود و به اتفاق فرزندان به خدمت آینده و رونده قیام می‌نمود.

میر روح الله: از اجله سادات عالی شان و اعاظم نقبای رفیع- مکان و گرامی خلف ممتاز جهان و جهانیان قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی است که در زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان صدرآرای سریر وزارت دیوان و به عظم شان و اعتلای مکان و کمالات صوری و معنوی یگانه ادوار و ازمان بود. پرتو انوار نجابت و بزرگ‌زادگی مانند اشعه لمعان مهر درخشان از ناصیه مکارم اخلاق و محاسن اوصافش تابان و بارقه تربیت و عنایت خاقان جنت مکان از جبهه وفور فضل و کمالش عیان. بر مدارج عز و علا ارتقاء داشت و پیوسته گرامی اوقات را صرف تحصیل فضل و افضال و اکتساب اسباب دانش و کمال به تخصیص علم طب و مباحثه و مطالعه «قانون» می‌فرمود و در آن فن گرامی به کثرت تعلیم و تعلم، جامه نیکنامی در بر کرده جالینوس عهد و بقراط روزگار گردید و با آن که به معالجه و مداوای مرضی کمتر می‌پرداخت اما رای سدیدش در تشخیص علل و امراض، اسوه و قدوه ارباب امتیاز این فن بود و حکمای حذاقت- پیشه به سر انگشت مصلحت رأی رزینش گره از کار امراض مزمنه می‌گشادند و بسیاری از طبیب زادگان قزوین به شاگردی وی مفتخر و مباهی و در انجمن استادی و امتیاز بالانشین بودند.

از جمله کمالات بیش از اندازه‌اش فرمانفرمائی قلمرو خط بود و به خامه گوهر بار، شکسته تعلیق را خوب می‌نوشت. عاقبت زمانه پر بهانه در عهد سلطنت خاقان علیین آشیان آن ممتاز یگانه را در آغاز اهتزاز بهار جوانی به سرابستان جنان روانه کرده در دار السلطنه قزوین متوجه سفر علیین گردید.

خلد برین، متن، ص: ۴۶۰

بر ناظران این منظر مستور نماند که سوای اطبای مذکور که از جامه خانه ملازمت این دولت ابد مدت تشریف اعتبار و امتیاز در بر داشتند بسیاری از اطبای حذاقت پیشه مانند حکیم نور الدین علی یزدی و میر ابو القاسم شیرازی و حکیم علاء الملك تبریزی و حکیم رشیدی قمی و مانند ایشان از اطبای دار السلطنه اصفهان در بلاد مذکوره و سایر ممالك محروسه، یگانه روزگار خود بودند و چون مقصود اشعاری به ذکر ملتزمان رکاب اقدس بود به شرح حال ایشان اختصار نمود.

مجلس ششم در ذکر خوشنویسان که در زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان به حسن خط مشهور جهان بودند

نخست از گوهر نگاران بدایع این فن خواجه محمود سیاوشانی معروف به محمود اسحاق است که در نستعلیق نویسی و حسن خط، یگانه آفاق و به اتفاق میر سید احمد شمعریز مشهدی شاگرد بی- واسطه قبلهٔ الکتاب مولانا میر علی هروی بوده‌اند و شرح حال ایشان و جمعی از خوشنویسان به تقریب شرح حال مولانا سلطانعلی مشهدی در حدیقه نخست از حدایق این روضه خلد نشان که گلهای رنگارنگش از بهار دولت خاقان سکندر شان چمن آراست سبق ذکر یافته محتاج به تکرار نیست.

دیگر از خوشنویسان نستعلیق مولانا محمد حسین تبریزی است که قلم بدایع رقمش گوهر ریز و از خوشنویسان دار السلطنه تبریز بود. خدمتش گرامی خلف مولانا عنایت است که سالها در زمان خاقان جنت مکان به منصب سامی شیخ الاسلامی و وکالت اموال حلال خاقان ستوده خصال سرافراز بود و بعد از ارتحال وی خلف اکبرش مولانا محمد علی که شرح حالش در زمره ارباب فضل و افضال تقدیم یافت قائم مقام پدر ستوده سیر گردیده بر مدارج اعتبار صعود نمود. با

خلد برین، متن، ص: ۴۶۱

آن که روزگارش در آغاز بهار جوانی سپری گردیده به پایه والای گوهر نگاری چنانچه دلخواه او بود نرسید اما در عهد خود به قلم جواهر رقم، چهره‌پرداز حسن بی‌ساخته عروس خط نستعلیق گردید و با قلم پر مغزی که داشت آنچه به طریق مشق بر صحایف و اوراق نگاشت گداخته و غلطان نگاشت و امروز صفحات مشق وی در دیده ارباب تمیز چون جواهر سرمه عزیز است و چشم همه کس به آن روشن می‌شود.

دیگر میر معز کاشی است که خود را در قطعه‌نویسی، یگانه ادوار و ازمان می‌دانست اما ارباب صناعت این فن خدمتش را در این

دعوی مسلم نمی‌داشتند و تفاوت بیش از پیش در میان خط او و خط استادان پیش می‌گذاشتند.

دیگر مولانا باباشاه اصفهانی است که از روزی که کاتب قضا، خامه سحر ختامه خوشنویسان جهان را به قصد کتابت قط کرده کاتبی به خوشنویسی او به صفحه وجود نیاورده. مدار روزگارش به وساطت کتابت از خامه گوهر بار می‌گذشت و با این حال چون صیرفی روزگار، گوهرشناس نبود اکثر اوقات بی‌کار می‌گشت و جمعی از قدرشناسان گوهر گرانبهای هنر که قدر وی می‌دانستند خدمتش را رعایتها نموده به قدر آنچه می‌توانستند از جواهر ریزه‌های قلم وی گنجینه‌ها پر می‌کردند و آن لآلی آبدار را به اطراف بلاد و دیار نقل کرده اکنون یکی از هزار آن در میان نیست.

دیگر میر صدر الدین محمد قاضی جهانی: هر چند مناسب آن بود که گوهر اسم سامی این سید گرامی با لآلی اسامی سادات عالی درجات در یک درج به آب و رنگ تمامی رسد اما بنا بر رعایت مزید فضل و افضال و وفور استعداد و کمال این سید ستوده خصال و تحلی به حلیه گوهر نگاری خط نستعلیق چنانچه اسم سامی برادرش میر روح الله از این راه در سلک اسامی اطبا انسلاک یافت نام نامی وی نیز بالانشین بزم اسامی خوشنویسان گردید.

بالجمله این تازه نهال گلستان کمال از جویبار حیات میرزا

خلد برین، متن، ص: ۴۶۲

شرف خلف قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی که جلایل ذات و کرایم صفاتش از شرح و بیان مستغنی است بالا کشیده و به اثمار انواع کمالات صوری و معنوی که یکی از آن فرمانفرمائی قلمرو حسن خط است فایز گردیده. در بدایت حال که برید کلک گهر سلکش سواد اعظم مداد بنیاد نهاد به دام شاگردی مولانا مالک دیلمی قزوینی که از استادان بدایع‌نگار این فن بود افتاد و طریق تعلیم و نزاکت و مزه خط را از او فرا گرفته در ایام جوانی نزاکت قلم و حسن خطش به مرتبه کمال رسید و چون محرف نویس بود در اواخر عمر که به سبب ضعف باصره، ترک مشق کرده بود معتقد شیوه مولانا سلطانعلی مشهدی گردید و خط او را سرمشق مولانا میر علی و سایر خوشنویسان این فن می‌دانست.

و از سایر کمالاتش یکی دیگر تتبع آثار سلف و پیروی ارباب سیر بود و سالها بر اشعار و دواوین متقدمین و متأخرین گردیده تذکره‌ای مشتمل بر احوال شعرای روزگار تألیف نمود و بذل جهدش در این باب به جائی رسید که اگر از کسی مصرعی موزون سر زد در آن تذکره صاحب نام و نشان گردید و با آن که روزگار سعادت آثارش صرف آن کار شد اما چنانچه دلخواه او بود به شیرازه اتمام نرسید.

همچنین در فن موسیقی و علم ادوار، یگانه روزگار و در زمان فرخنده نشان خاقان علیین آشیان منظور نظر تربیت و عنایت شاهزاده کامکار سلطان حمزه میرزا و از جمله مخصوصان و مقربان آن والا- تبار بود. و چون اورنگ جهان ستانی به جلوس همایون نواب گیتی- ستان فردوس مکانی پایه آسمانی گرفت کوکب طالع خدمتش بیشتر از پیشتر عارج معارج درجات صعود بود تا در بعضی از اسفار خیر- آثار خراسان به جهان جاویدان نقل مکان نمود.

دیگر میرزا ابراهیم اصفهانی گرامی خلف میرزا شاه حسین وزیر و در زمره ارباب استعداد بی‌سهیم و نظیر بود و در حسن خط، تتبع طور [۹۹] میر مذکور نموده محرف‌نویسی پیشه کرد و در خوشنویسی اهتمام تمام به جای آورد اما چنانچه دلخواه وی بود

خلد برین، متن، ص: ۴۶۳

صورت این متمنی چهره نگشود. بالجمله در روزگار خود به قدر مقدور به سخاوت وجود مشهور بود و شوربای درویشانه‌ای که داشت در مجمع شعرا و ظرفا و اهل کمال و ارباب حال بر طبق اخلاص می‌گذاشت و سفره نوالش گاه نمونه خوان تنعم اغنیا و گاهی مشابه کشکول قناعت فقرا بود. به خوش صحبتی و بذله سنجی در مجالس امرا و اعیان، نان خود را پخته، مزاج گوئی ایشان را وسیله تحصیل معاش می‌پنداشت و از این راه دست عیبجوئی و بدگوئی از گریبان جان هیچکس برنمی‌داشت. و در شعر فهمی و

تتبع لغت فرس، خود را ممتاز جهانیان می‌شمرد و فرهنگی به زعم خود در کمال آب و رنگ تألیف نموده ابواب انتشار و اشتهار بر روی آن می گشود.

دیگر از طبقه خوشنویسان تعلیق به غیر آنان که ایمائی به ذکر ایشان شد جمعی دیگر بودند که در نستعلیق نویسی ید بیضا می‌نمودند مانند عیسی بیک زنگنه نویس ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که سرآمد روزگار حسن خط میر عماد حسنی سیفی قزوینی خود را شاگرد وی می‌شمرد. و پیر بوداق بیک قپلان اوغلی شاملو و پسران بیگلو ولی عربگیرلو که در اقلیم خط صاحب اسم و رسم بودند و در میان ترکان به چوگان حسن خط، گوی امتیاز از اقران می‌ربودند.

اما بدایع رقمان خط تعلیق که در زمان خاقان جنت مکان به غرایب نگاری شهره جهان بودند نخست خواجه علاء الدین منصور کرهرودی است که در سلک منشیان بلاغت نشان و مجلسیان مجلس خلد نشان آن حضرت چنانچه ایمائی به آن شد منسلک و از جمله کلانتران آن ولایت و در اسلوب خط تعلیق پیرو طریقه مولانا درویش و مولانا عبد الحسین منشی سلطان یعقوب ترکمان بود و در آن زمان در میان تعلیق‌نویسان امتیاز تمام داشت و در طی تحریر مکاتیب و مناشیر، دوایر و کلمات را درشت و نمایان می‌نگاشت.

دیگر از خوشنویسان خط تعلیق میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله وزیر آذربایجان و شروان است که در عهد وزارت والد ماجد در زمره مجلسیان مجلس خلد نشان و مقربان بساط قرب خدمت خاقان جنت مکان

خلد برین، متن، ص: ۴۶۴

انتظام داشت و شغل تراشیدن قلم و محافظت محبره و قلمدان آن حضرت به وی متعلق بود. و با وجود خدمت شبانه‌روزی روزی بر وی نمی‌گذشت که در حسن خط عارج معارج برتری نمی‌گشت و با آن که در آخر کار، روزگارش به غمز و سعایت حاسدان از انتظام افتاده از پرتو انوار انظار خورشید آثار خاقان روزگار بی‌بهره گردید و مدتها پریشان حال روزگار می‌گذرانید اما منشیان دار- الانشای سلطنت به هنگام نگارش مکاتیب سلاطین آفاق، خدمتش را به مجلس تحریر طلب داشته مکاتیب قیصر و پادشاهان عالی شان را به صوابدید وی می‌نگاشتند و در انشای آنها دخلهای پسندیده وی را بجا دانسته به خرج بلاغت مجری می‌داشتند. و چون عارضه بیماری عارض ذات با برکات خاقان ستوده صفات گردید و محبوسان را از بند و زندان رهائی روزی گردید وزیرزاده نیز از زندان پریشان- حالی نجات یافته به وزارت ولایت شوشتر و خوزستان رسید. عاقبت در زمان دولت خاقان علیین آشیان به تقریب وزارت مرشد قلی خان رخت اقامت به خراسان کشیده از راه زیاده‌سری و بلندپروازی محرک سلسله قضایای خراسان گردید و پیوسته آواره صحرای اندیشه‌های محال بود تا برادرزاده‌اش در قلعه تربت به قتل وی جرأت نمود.

دیگر از تعلیق نویسان آن زمان میرزا محمد حسین گرامی خلف میرزا شکر الله است که پدر بلند اخترش در زمان خاقان جنت مکان به رتبه استیفای ممالک سرافراز بود و بعد از آن چنانچه ایمائی به آن شد به پایه والای وزارت اعظم مرتقی گردید. اگر چه لآلی آبدار از جواهر زواهر خط تعلیق در درج روزگار به یادگار می‌گذاشت اما جواهر ریزه‌های شکسته تعلیقش در نظر صیرفیان دکانچه حسن خط، آب و رنگ دیگر داشت و در این دو شیوه پسندیده پایه خط را به مرتبه کمال رسانیده یگانه روزگار خود گردید. عاقبت در عهد خجسته خاقان گیتی ستان فردوس مکان، تیره‌بختیها خدمتش را به ظلمت‌آباد هندوستان برده در سلک مجلسیان فرمانفرمای آن دیار

خلد برین، متن، ص: ۴۶۵

انتظام یافت. و چون وقت آن رسید که منشور حیاتش به توقیع کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ «۱» موشح و مزین گردد هم از آن خاک تیره به نورستان جهان جاودان شتافت.

دیگر میرزا محمد حسین معروف به صابونی است که به شاگردی خواجه علاء الدین منصور منشی ممتاز و به خدمت تحریر دار

الانشای خاقان جنت مکان سرافراز بود. میرزای مشار الیه ولد رشید خواجه غیاث الدین وزیر حسین بیک یوزباشی که رأس و رئیس سلطان- حیدریان بود و او نیز در نگارش خط تعلیق و شکسته آن ممتاز جهان و محسود امثال و اقران زندگانی می‌کرد و سرعت کتابتش بر حسن خط رتبه تفوق و رجحان داشت.

جمعی دیگر نیز از تعلیق نویسان مانند مولانا محمد امین قزوینی منشی و مانند وی در آن زمان یگانه دوران بودند که ذکر ایشان مناسب سیاق این اوراق نیست.

و از طبقه خوشنویسان ثلث و نسخ، اول جواهر رقمی که در عهد خجسته خاقان جنت مکان از قلم عنبرین رقم، علم امتیاز برافراخته آب و رنگ یاقوت رمان و لعل بدخشان را از نظر اعتبار انداخته گوهرنگار روزگار مولانا علاء الملک تبریزی است که در میان خوشنویسان جهان به «ملا علا بیک» اشتهار دارد و با آن که در اسلوب خط پیروی مولانا عبد الله صیرفی را منظور نظر مشکل پسند داشته اما در حسن خط و زور قلم، قدم بر قدم خواجه یاقوت مستعصمی گذاشته و بعد از استادان سبعه که آوازه خوشنویسی ایشان به شش جهت هفت اقلیم رسیده دیده روزگار، جواهر رقمی مانند وی ندیده و ملا علیرضای تبریزی که در عهد فرخنده خاقان گیتی‌ستان فردوس- مکان منظور نظر تربیت و احسان آن حضرت و به منصب کتابداری خاصه شریفه سرافراز بود و حسن بیک ولد محمد بیک سالم که از استادان این فن بودند از جمله شاگردان آن یگانه دوران بوده‌اند.

---

(۱)- سوره رحمان، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۴۶۶

دیگر از بدایع رقمان این فن مولانا یوسف کتابدار خاقان جنت- مکان است که در عهد خود رقم نسخ بر خط خوشنویسان زمان کشیده ممتاز روزگار گردید.

همچنین جمعی نیز از خوشنویسان نسخ در آذربایجان و عراق و فارس و خراسان در آن عهد و اوان به گوهرنگاری مشهور جهان بودند که حذرا من الاطالة شرح حال ایشان به تألیف دیگر حواله شده.

مجلس هفتم در ذکر نقاشان غرایب نگار و مذهبان نادره کار

هر چند کار این چهره پردازان صور غرایب نگاری بر صحایف و اوراق روزگار، پایدار و رشحه قلم مانوی رقم ایشان بر در و دیوار پریخانه روزگار، یادگار است و نقش بدیع ایشان به صد هزار زبان بدایع طرازی و سحر پردازی این نادره کاران را مو به مو خاطر نشان قدرشناسان می‌کند اما تا رشته گوهرنگاری قلم وقایع رقم از هم نگسلد شرح حال هر یک را باعث سیرآبی گلهای رنگارنگ این نادره چمن می‌سازد.

بالجمله سرآغاز این داستان و نوباوه این بوستان، نگارنده صور پری پیکران مجال بی‌مثالی و طرازنده پیکر زیبا شاهدان از عیب و قصور خالی، اورنگ‌آرای سریر سلطنت کیان، خاقان جنت- مکان است که با آن که اسم سامی و نام گرامی آن حضرت را بالانشین این انجمن ساختن، سمند جسارت در میدان جرأت و گستاخی تاختن است اما از آنجا که این طرازنده افسر و اورنگ در آغاز بهار تاجداری به اعجوبه کاری قلم مانوی نیرنگ، صورت بی‌جان را جان می‌داد و از جویبار کلک بدایع‌نگار، آب طراوت و سرسبزی به تمثال گلهای گلستان می‌گشاد اگر به میانجی این وسیله گرامی نام نامی آن حضرت سرلوحه کتاب امتیاز این طبقه سحر طراز گردد همانا باعث سرافرازی ایشان خواهد گردید.

الحاصل این شهریار دریا دل در مبادی استادی به شاگردی استاد

خلد برین، متن، ص: ۴۶۷

سلطان محمد که از مشاهیر زمان بود قلم بدایع رقم را طرح گلستان ارم نمود و در کم زمانی و اندک فرصتی صورت هر اندیشه که بر پرنیان خیال هر یک از نادره‌کاران این فن التیام یافت بر لوح ظهور چهره گشود، طراحی و چهره گشائی از کلک بدایع طرازش به آب و رنگ امتیاز رسید و به نزاکت قلم، آب زندگانی در جویبار صورت بی‌جان روان گردانید. در آغاز بهار نشو و نما بنا بر میلان خاطر والا- به چهره‌پردازی صور این کارخانه ارتنگ، اکثر اوقات ارباب این صناعت منظور نظر تربیت و عنایت بودند و استادان نادره کار مانند یگانه روزگار استاد بهزاد و استاد سلطان محمد مذکور که به نیرنگ سازی و سحرپردازی مشهور بودند در کتابخانه عامره کار می‌نمودند و آقا میرک نقاش اصفهانی پیوسته محرم خاص الخاص قرب خدمت و ملازم شبانه‌روزی آن حضرت بود و بعد از فراغ از نظام و انتظام مهام [۱۰۰] دولت ابدی اعتصام، ترطیب دماغ آن خاقان به استحقاق به مشق نقاشی چهره می‌نمود. عاقبت چون چهره- گشای صور ابداع، رنگی دیگر ریخت و کثرت مشاغل دولت ابد طراز، آن حضرت را از اندیشه سحر طرازی بازآورد و مقارن آن بعضی از آن نادره‌کاران نیز نقش بقا را از صحیفه وجود زدودند میلان خاطر اقدس نسبت به نقاشان روی به نقصان نهاد و فرمان داد که بقیه هنروران این فن که در کتابخانه عامره سمت ملازمت داشتند مطلق- العنان بوده به جهت خود کار می‌کرده باشند.

و چون روزگاری بر این برآمد و نزدیک به آن رسید که شهریار هنرور به عالم دیگر سفر کند یوسف بیک غلام خاصه شریفه را که از ارباب استعداد زمان خاقان والانژاد و در بدایع‌نگاری ثلث و نسخ استاد بود منظور نظر بنده‌پرور و به منصب گرامی کتابداری معتبر فرمود و بعد از ارتحال آن حضرت از دار ملال به عالم وصال، آنان که در این فن یگانه و در نقاشی مشهور زمانه بودند ابواب امتیاز بر روی اقران و امثال گشودند و از جمله ایشان:

استاد مظفر علی است که به رابطه خویشی و شاگردی استاد

خلد برین، متن، ص: ۴۶۸

بهزاد، کلک هنرپرورش داد غرایب طرازی و سحرپردازی داد و صیت بلند آوازگی خود را در طراحی و نزاکت قلم به اطراف عالم فرستاد و بعد از واقعه هایله خاقان والانژاد او نیز از راه جان‌سپاری روی توجه به جهان جاودان نهاد.

دیگر میر زین العابدین نبیره دختری استاد سلطان محمد مذکور است که به استادی خاقان جنت مکان در میان امثال و اقران مشهور بود و در زمان خاقان جنت مکان از راه سلامت نفس و حسن اخلاق و رعایت ادب و آداب به مجلس شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و سایر اکابر و اعیان روزگار گذار داشت و اکثر اوقات به جهت ایشان کار می‌کرد و کارخانه نقاشی میر به نادره‌کاری شاگردان رواج و رونق می‌داشت. عاقبت در زمان دولت اسماعیل میرزا که به ابداع کتابخانه مجدد پرداخت مشار الیه را از عمله کتابخانه مذکور ساخت.

دیگر از استادان نادره کار صادقی بیک افشار بود که کلک بدایع- نگارش همین چهره‌پرداز صور بی‌مثالی نبود بلکه خامه بلاغت آثارش به نظم اشعار آبدار، صحایف روزگار را گلریزان می‌نمود. و صادقی تخلص وی بود. در آغاز بهار جوانی و ریعان ازهار گلزار شباب، هوای سیر گلزار همیشه بهار صورت‌نگاری و نقاشی، خدمتش را سرگرم شاگردی استاد مظفر علی و ملازم شبانه‌روزی وی گردانید و بعد از ارتقاء بر مدارج کمال این فن چون پیوسته روزگار با استادان نادره کار دشمن می‌باشد کارخانه نقاشی و مصوری را اعتباری نمانده و مدارش به این کار نمی‌گذشت ترک این کار کرده با درویشان و قلندران درآمیخته از جمله ایشان گشت. و در ایامی که از لباس ظاهر عریان با قلندران سیر جهان می‌نمود امیر خان موصلو حاکم همدان از حال وی آگهی یافته خدمتش را از لباس عریانی بیرون آورده ملازم و مصاحب شبانه‌روزی خود کرد و با آن که کارش نقاشی بود پای از پایه قزلباشی پائین نمی‌گذاشت و مدارش به اظهار جلادت و پهلوانی و شجاعت و تیغ‌رانی می‌گذشت و از این راه دست امیدش از دامن فراغ بال و رفاه حال کوتاه بود.

خلد برین، متن، ص: ۴۶۹

عاقبت در زمان دولت خاقان علیین آشیان از راه ترکیت درآمده ملازمت اسکندرخان افشار اختیار نمود و در حرب یقه ترکمانان استراباد ابواب جرأتهای بی‌خردانه بر روی روزگار خود گشوده گشوده آخر الامر از آن همه بی‌عقلیها توبه فرمود و سر در سر کار نقاشی کرده یگانه روزگار خود گردید.

و چون نوبت سلطنت به اسماعیل میرزا رسید آن ممتاز یگانه را در سلک عمله کتابخانه خود منتظم گردانید و سالها مدارش با روزگار به مدارا می‌گذشت تا تخت فیروز بخت ایران به جلوس همایون خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان همدوش فرقدان گشت و رفته رفته آینه ضمیر اقدس، عکس‌پذیر صور کمالات وی گردیده خدمتش را منظور نظر تربیت فرموده به منصب کتابداری سرافرازی بخشود و با آن که پیوسته منظور نظر کیمیااثر بود از خوی زشتی که از راه ترکیت و زیاده سری به خود سپرده بود دری از سعادت قرب خدمت به رویش نمی‌گشود اما تا آخر عمر مواجب و مقرری کتابداری در وجه خدمتش برقرار بود. اشعار دلپذیرش عالمگیر و این بیت در آراستن معرکه داروگیر از ابیات دلپذیر اوست، نظم:

ملخهای پیکان به پرندگی‌شده آفت مزرع زندگی دیگر از استادان نادره‌کار مولانا عبد الجبار استرابادی خلف حاجی علی منشی تعلیق نویس است که قطع نظر از بدایع‌نگاری این فن، قامت قابلیتش به تشریف سایر کمالات آراستگی داشت و کتابه‌نویسی را بر طاق بلند نهاده دست دیگری از ابنای روزگار در آن کار به وی نمی‌رسید. و با وجود اتصاف به انواع کمالات چون به حریف حرفی و بذله سنجی و حسن صحبت، یگانه زمانه بود اکابر و اعیان دست از گریبان صحبتش برنمی‌داشتند و کلک مانوی نیرنگش را به حال بدایع‌نگاری نمی‌گذاشتند. در طی فراز و نشیب روزگار کارش به رفتن گیلان افتاده مدتی در سلک ندما و مجلسیان خان احمد والی گیلان بیه‌پیش منسلک گردید. و بعد از شورش و انقلاب آن دیار که خان احمد گرفتار شد به دار السلطنه قزوین بازگشته در آن

خلد برین، متن، ص: ۴۷۰

معموره جنت قرین رحل اقامت انداخت و به همصحبتی امراء و اعیان به تخصیص حسین بیک یوزباشی که رأس و رئیس سلطان حیدریان بود روزی به شب و شبی به روز می‌رسانید تا روزگار بی‌مروت کار خود کرده خاقان جنت مکان متوجه سرابستان جنان گردید. و چون نوبت سلطنت به اسماعیل میرزا رسید خدمتش را بنا بر ربط اختصاص مولانای مزبور از خدمت کتابخانه خود دور کرد و خواجه نصیر پسرش را که در جواهر رقمی و سایر کمالات کمتر از پدر نبود تربیت فرمود. و چون در زمان خاقان علیین آشیان دیگر باره خان احمد، والی ولایت گیلان گشت نادر الزمان مشار الیه به تجدید ملازمت وی اختیار نموده رخت اقامت به گیلان کشید و در آن دیار روزنامچه حیاتش به اختتام رسید.

دیگر از بدایع رقمان این فن سیاووش بیک گرجی غلام خاقان جنت مکان بود که حسب الفرمان قضا جریان، قلم نقاشی به دست گرفته به تقریب شاگردی استاد حسنعلی مصور استاد بی‌قرینه گردید و چون مهارت وی در این فن بر مرآت خاطر قدسی پرتو ظهور افکند خود به نفس نفیس متوجه تعلیم وی گشته کارش را به اعلی درجه کمال رسانید. بعد از ارتحال آن حضرت در سلک عمله کتابخانه اسماعیل میرزا منسلک و بعد از واقعه میرزا به اتفاق فرخ بیک برادر خود از معتمدان شاهزاده کامکار سلطان حمزه میرزا گردید و هر دو برادر در سایه تربیت آفتاب دولت این خاندان به سر می‌بردند تا در زمان فرخنده اوان نواب گیتی‌ستان فردوس مکان بعد از آن که مدتها ادراک سعادت ملازمت نموده بودند به عالم باقی نقل مکان نمودند.

دیگر از نقاشان نادره کار مولانا شیخ محمد سبزواری «۱» است که خود را در فن تصویر بی‌شبیه و نظیر می‌دانست و بنا بر آن که نستعلیق را خوب می‌نوشت قطعات خط استادان را چنان نقل می‌کرد که تمیز آن از اصل بر خوشنویسان زمان دشوار بود و تصویر فرنگی

(۱)- در متن: «شیرازی».

خلد برین، متن، ص: ۴۷۱

را که پیش از وی نقاشان ایران از چهره‌گشائی آن عاجز بودند به قدرت قلم و قوت فکر بدایع رقم در دیار عجم شایع ساخت. در بدایت کار در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار کرده در خدمتش به عراق آمد و در زمان دولت اسماعیل میرزا در سلک عمله کتابخانه وی انتظام یافته بعد از آن به خراسان شتافت. و چون ماهجه رایت آفتاب آیت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان از دیار خراسان بر ولایت عراق پرتو افکن گردید در رکاب ظفر انتساب آن حضرت رخت اقامت به دار السلطنه قزوین کشید، و بعد از آن که مدتها در دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین کار کرده بود به جهان جاودان نقل مکان نمود.

دیگر از نادره کاران فن نقاشی مولانا علی اصغر کاشی است که او نیز به جواهر رقمی مشهور و در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود و رفته رفته در سلك عمله کتابخانه اسماعیل میرزا منسلك گردیده کار نقاشی را به مرتبه کمال رسانید. و آقا رضای عباسی که در عهد سلطنت ابد مدت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان در مصوری اعجوبه زمان و یگانه دوران بود، خلف ارجمند استاد علی اصغر مشار الیه است که با آن که در سایه تربیت آن حضرت چون آفتاب مشهور و بر السنه و افواه جهانیان مذکور بود قدر آن موهبت نمی‌دانست و مانند صادقی بیک مدار روزگارش با کشتی گیران و قلندران در بیکاری می‌گذشت و با آن که از موايد احسان شهریار جهان پیوسته کامیاب و کامران بود از این راه اکثر اوقات با روز سیاه و حال تباه روزگار می‌گذرانید.

بالجمله تصویر کار آقا رضا تا اوایل زمان اعلی حضرت خاقان صاحب قران خلد آشیان چون مردم دیده در نظرها عزیز بود و در آن عهد خجسته و زمان فرخنده چون کار نقاشی [۱۰۱] به پایه سحر و اعجاز رسید فی الجمله بازار اعتبار کارهای وی کساد گردید.

دیگر از نقاشان زمان خاقان جنت مکان استاد میرزا محمد اصفهانی شاگرد خواجه عبد العزیز کاکاست که قلم قدرتش در کارپرداز و

خلد برین، متن، ص: ۴۷۲

نازك‌کاریها ممتاز بود و او نیز خدمت کتابخانه اسماعیل میرزا می‌نمود.

اما آنان که در فن تذهیب یگانه روزگار خود بودند یکی از ایشان مولانا حسن بغدادی است که کارش در میان امثال و اقران حکم مهر درخشان به سایر سیارگان داشت و به سایه سحرپردازی، انگشت رد بر بدایع طرازی مولانا یاری که بالانشین انجمن نازك کاری است می‌گذاشت و استادان نادره کار که در این فن، مسلم روزگار بودند در این دعوی تصدیق وی می‌نمودند. در اواخر زمان خاقان جنت مکان از بد معاملگی ابنای زمان به تقلید مهر مهر آثار آن حضرت جرأت کرده حسب الفرمان والا محبوس و مؤاخذ گردید و با آن که منظور نظر خاقان دادگر آن بود که به جریمه این غلطکاری دست او را از دامن بدایع نگاری کوتاه کند اما چون زیب و زیور روضه منور و بقعه معطر کربلای معلی به چابکدستی خامه آن هنرور صورت‌پذیر شده بود از سیاست وی اغماض و مقرر فرمود که خدمتش را از آن جرأت توبه دادند و روزگارش به کام و ناکام می‌گذشت تا او نیز از عمله کتابخانه اسماعیل میرزا گشت. و پسری داشت که در فن تذهیب و تصویر قدم بر قدم پدر می‌گذاشت.

دیگر از مذهبان نادره کار مولانا عبد الله شیرازی است که قلم قدرتش در این کار، ممتاز روزگار و از ملازمان سلطان ابراهیم- میرزا بود. چون بنا بر رعایت صله ارحام، تیغ انتقام اسماعیل میرزا شاهزاده را از میان برداشت مولانا قدم خدمتگزاری به کتابخانه اسماعیل میرزا گذشت.

و بجز این نادره کاران در آن زمان از نقاشان و مذهبان مانند محمدی بیک هروی و نقدی بیك کوسه «۱» و غیر ایشان بسیار بودند که ذکر ایشان مناسب سیاق این اوراق نیست.

(۱)- در عالم آرای عباسی قصری بیک کوسه.

خلد برین، متن، ص: ۴۷۳

مجلس هشتم در ذکر شعرای بلاغت شعار که به نظم اشعار آبدار، انجمن‌آرای آن روزگار بودند

هر چند عد اوصاف این بالانشینان انجمن سخن طرازی به مناسبات روحانی بر ذمت همت چمن‌آرای این گلزار همیشه بهار چون دین لازم الادا قرار و استقرار دارد اما چون شرح مفاخر و مآثر ایشان را تألیفی جداگانه در کار و بیم آن است که خامه وقایع- نگار از غرض اصلی و مقصود حقیقی باز مانده سخن به درازا کشد در ذکر این بالانشینان بزم روزگار طریق اختصار می‌پیماید و به قدر آنچه از شرح حال ایشان ناچار باشد اقتصار می‌نماید.

بالجمله در زمان دولت ابد توامان خاقان جنت مکان، شعرای فصاحت پیشه و سخنوران بلاغت اندیشه در دربار سپهر کردار بسیار و در ممالک محروسه و اقطار آفاق بی‌شمار بودند و در آغاز بهار سلطنت پایدار، آن حضرت را نسبت به این طایفه رفیع مقدار، عنایت بی‌نهایت بود و از جمله ایشان مانند مولانا حیرتی و میرزا شرف جهان به ادراک شرف قرب خدمت و همصحبتی آن حضرت مفتخر و مباهی و پیوسته محرم حریم قرب پادشاهی بودند، اما چون در اواخر ایام حیات، دیده دید خاقان روی زمین به جواهر سرمه یقین، بینای اوامر و احکام دین مبین و ملت مستبین گردیده در اجرای امر به معروف و نهی از منکر بیشتر از پیشتر مبالغه می‌فرمود اغراقات شاعرانه را که سخنوران زمانه آن را از قبیل افسانه در اشعار آبدار خود به کار می‌بردند از اکاذیب باطله شمرده به سمع قبول نمی‌شنود و از این راه ابواب التفات بر روی شعراء به گذرانیدن قطعه و قصیده نمی‌گشود. مؤید این مقال آن که نوبتی سحبان عجم مولانا محتشم دو قصیده غرا یکی در مدح آن حضرت و دیگری در مدح مهد علیا پریخان خانم که در مکنون بحر سلطنت روز افزون بود در رشته نظم کشیده از دار المؤمنین کاشان به دار السلطنه قزوین

خلد برین، متن، ص: ۴۷۴

فرستاده بود و چون به تقریب قرب منزلت مهد علیا آن قصیده غرا به عرض اقدس اعلی رسید بر زبان گوهربار گذرانیدند که چون شعرا گوهر اشعار خود را به اغراقات دور از کار و استعارات بدایع آثار، آب و رنگ حسن بهار می‌دهند اگر ممدوح ایشان ما باشیم هر آینه از حلیه صدق و صواب معرا خواهد بود، اولی آن که ناظمان مناظم سخنوری، معانی بلند و فکرهای ارجمند خود را در مداحی خاندان طیبین و طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- به تخصیص امیر المؤمنین و سید الوصیین- علیه صلوات الله و سلامه الی یوم- الدین- بر کرسی آفرین و تحسین نشانند تا اغراقات ایشان هر چند بلند باشد محتمل الوقوع بوده از شائبه کذب و افترا مبرا باشد. و چون قصاید ایشان در شان ممدوح کلمه لا فتی و ائمه هدی- علیهم التحیهٔ و الثناء- به اتمام رسد نخست از ارواح طیبه ایشان و بعد از آن از ما جایزه و صله سزاوار خواهند یافت.

بالجمله چون به جای صله آن قصیده، جواهر زواهر این سخنان به مولانا رسید غواص بحار معرفت گردیده لآلی آبدار به آب و رنگ هفت بند مولانا حسن کاشی که از غایت اشتهار کالشمس فی رابعهٔ- النهار از تعریف و توصیف مستغنی است از دریای فکرت به کنار آورده و آن جواهر زواهر را که از بحرین لفظ و معنی به کنار آورده بود تحفه بزم حضور شهریار جم اقتدار نموده به جایزه و صله کرامند سربلند گردید. و همچنین شعرای بلاغت شعار که در دربار عرش مدار بودند پیروی جناب مولوی اختیار نموده هفت بند بسیار به عرض اقدس رسانیده همگی به جوایز و صلات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردیدند.

الحاصل از ناظمان مناظم سخنوری که در آن زمان گوی تفوق و رجحان از میدان امثال و اقران می‌ربودند جمعی از مشاهیر این طبقه جلیله‌اند که بعضی از ایشان اقبال‌آسا ملتزم رکاب همایون و گروهی ساکن اقطار ربع مسکون بودند.

مولانا ضمیری اصفهانی: استاد سخنوران دوران بود. و چون

خلد برین، متن، ص: ۴۷۵

در علم رمل مهارت تمام داشت «ضمیری» تخلص می‌کرد. و چون آب چشمه‌سار طبعش روان بود از دواوین شعرا دیوانی نماند که جواب نگفت. به بلدی توفیق، نوبتی سالک طریق سعادت شده قدم در راه کربلای معلی نهاده بود و به علت شدت سرما قوت پا را از دست داده قطعه‌ای در این باب در سلک نظم کشید که این دو سه بیت از آن جمله است، نظم:

به سر بایست رفتن در طریق کربلا ای دل که دریابی طواف پادشاه دین و دنیا را

غلط کردم به پا رفتم از آن سرما ربود از من گناه از جانب من بود و جرمی نیست سرما را

ولی معذور می‌دارم که در راه تمنایت‌چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را دیوان حقایق بنیان خدمتش که حکم دریای بی‌کران دارد هم خس و خار و هم گوهر آبدار به کنار می‌آورد و این لؤلؤ غلطان از آن جواهر آبدار است، نظم:

لب مکیدی و من از شوق فتادم بیخودبا تو کیفیت این باده ندانم چون کرد مولانا محتشم کاشی: که اکثر اشعار آبدارش در نهایت لطافت و خوش قماشی است از سخنوران معتبر کاشان است و گنجینه دیوان معرفت بنیانش نمونه جیب صدف و گریبان کان. با آن که این خزانه مملو از درر از لآلی قصاید مصنوع و غزلهای مطبوع و ترجیع و ترکیب و تعمیه و امثال آن پر است اما در مرثیه سید الشهداء- علیه التحیهٔ و الثناء- از بحر فکرت چندان لآلی آبدار به کنار آورده که به آن جواهر زواهر، دنیا و آخرت خود را معمور ساخته و مرثیه بالانشین انجمن سخنوری شیخ آزری را که تا آن زمان لاف بی‌نظیری می‌زد از نظر اعتبار انداخته. هر چند گنجینه هیچ خاطری از آن لآلی متلالی خالی نیست تا این گنجینه هنر نیز از آن جواهر زواهر بهره‌ور باشد

خلد برین، متن، ص: ۴۷۶

به تحریر یک بیت از آن اکتفا می‌نماید، نظم:

هست از ملال گر چه بری ذات ذو الجلال‌او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال و از جمله قصاید غرای مولانا قصیده‌ای است هر مصرع تاریخ که به هنگام جلوس اسماعیل میرزا مشتمل بر مدح میرزا گفته و در قصیده مهد علیا نیز که ایمائی به آن شد درهای آبدار سفته. و این بیت از غزلهای عاشقانه آن یگانه زمانه است، نظم:

ای گردن بلند قدان در کمند تورعنائی آفریده قد بلند تو مولانا وحشی یزدی: حلوا فروش بازار سخنوری و طوطی شکر- شکن انجمن بلاغت گستری است. اشعار آبدارش، عاشقانه و ابیات دلپذیرش عارفانه در لباس نظم جلوه می‌نموده. نظم مثنوی فرهاد و شیرینش که شور در انجمن سخنوران انداخته کوهکن را در روان کردن جوی شیر منفعل ساخته. الحق به شیرینی شهد آن مثنوی، شکری دیگر بر سر خوان هنر جلوه‌گر نشده و به آن آب و رنگ، گوهری از بحرین لفظ و معنی به کنار نیامده. چون سفینه خاطرها به اشعار عاشقانه وی مشحون است به ذکر آنها مبادرت ننمود.

مولانا ولی دشت بیاضی: خدمتش از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین و شهد اشعار آبدارش در مذاق ارباب کمال شیرین است. در زمان خاقان جنت مکان به مرافقت سادات دشت بیاض که راه نگاه مولانا به گلزار رخسار یکی از ایشان بازپیوسته و چون زر تمام عیار در بوته عشق وی در گداز بود به درگاه معلی آمد و مدتها [۱۰۲] در دار السلطنه قزوین با سودای محبت آن سیدزاده قرین و با شعرای درگاه معلی مانند مولانا ضمیری و امثال وی معاشر و همنشین بود. عاقبت در زمان دولت خاقان علیین آشیان به خراسان رفت و در فترت تلیم خان بی‌ایمان بنا بر ظهور تشیع گرفتار گردیده هم در آن اوان به فرمان آن نادان به قتل رسید.

مشهور است که چون آن مردود به قتل مولانا جرأت نمود از در عذرخواهی درآمده گفته بود که چون شعراء سیه زبان می‌باشند و بیم

خلد برین، متن، ص: ۴۷۷

آن بود که به سبب رنجشی که از ما داشت زبان به هجو ما بگشاید زبان او را به این وسیله از هجو خود کوتاه کردیم. مگر عزیزی از اهل خراسان در مجلس وی حاضر بوده در جواب وی می‌گوید که کدام هجو بدتر از این بدنامی است که جناب سلطانی به قتل وی بر صحیفه روزگار پایدار گذاشت؟ آن اوزبک به درک از این جواب به تاب رفته او را نیز از عقب مولانا به ملک بقا روانه داشت.

میرزا قاسم گونابادی: از مشاهیر شعراء و معارف روزگار خود بود. در نظم شاهنامه داد سخنوری داده والا پایگی نظم را بر طاق بلند نهاده. از جمله اشعار آن ممتاز زمان که در شاهنامه به تقریب رفتن شب و آمدن روز گفته این بیت است که در نظر معنی بین به دیوانها برابر است. نظم:

یکی گردش چشم کرد آسمان‌سیاهی نهان شد سپیدی عیان و چون جایزه نظم شاهنامه چنانچه دلخواه او بود وجود نیافت این دو بیت را در شکایت گفت، نظم:

بریدم زبان طمع خامه راکه خاصیت اینست شهنامه را

درین باغ دوران که بی‌برگ نیست‌عطای لئیمان کم از مرگ نیست و چون روزگارش به پایان رسید در سال نهصد و هشتاد و دو متوجه ریاض جنان گردید.

خواجه حسین بنائی «۱»: از شعرای قصیده گوست و اشعار آبدارش خالی از دقتی نیست و فهم همه کس به معانی مقصوده وی نمی‌رسد.

در بدایت حال در ملازمت سلطان ابراهیم میرزا به سر می‌برد و پیوسته مشمول عواطف بی‌کران میرزا بود و بعد از واقعه جانگزای میرزا گوشه‌نشین زاویه انزوا گردیده در گوشه‌نشینی روزگارش به پایان رسید.

---

(۱)- عالم‌آرای عباسی: «ثنائی».

خلد برین، متن، ص: ۴۷۸

میر حیدر معمائی: قافله سالار چشم بندان طریق بینائی و در فن معما بست و گشاد خیال سحر تمثالش در کمال دقت و رسائی و از اعاظم سادات طباطبای دار المؤمنین کاشان و نقبای صاحب سیورغال زمان دولت خاقان جنت مکان بود. روزگار ناساز، خدمتش را به بلای عمر دراز که خصم دیرین ارباب استعداد است مبتلا کرده سنین عمر عزیزش از نود متجاوز گردید و در آن مدت مدید، شهد و شرنگ روزگار غدار بسیار چشید. از آغاز بهار جوانی تا اوان خزان زندگانی هرگز گلزار اندیشه‌اش از خار خار محبت گلعذاران خالی نبود و تا راه نگاهش به تماشاگاه حسن لاله عذاری نمی‌افتاد چشم جهان‌بین را رخصت دیدن نمی‌داد. در بدایت کار که باده جوانی در ساغر زندگانیش سرشار بود راه نگاهش به گلزار حسن سراپا بهار میرزا جعفر پسر آقا بدیع الزمان وزیر کاشان افتاده پریخانه دل را که بندر عشق پری پیکران جهان بود در بسته به آن آرام جان سپرد و چون به بلدی قائد قضا، میرزا جعفر را سفر هندوستان پیش آمد و در آن تیره خاکدان چراغ بختش روشن شده به پایه بلند آصف‌خانی رسید جناب میر را هوای مواصلت معشوق دلخواه از راه برده در عهد سلطنت ابد مدت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان رخت اقامت به دیار هندوستان کشید و جناب آصف خان مقدم گرامی میر روشن- ضمیر را وسیله نیکنامی خود شمرده خدمتش را منظور نظر سلطان جلال الدین اکبر که در آن اوان فرمانفرمای هندوستان بود گردانید و سالها مشمول عواطف و احسان آن پادشاه قدردان و در سلک مجلسیان وی منتظم بود تا شوق ادراک سعادت زیارت حرمین شریفین- زادهما الله شرفا و تعظیما- سلسله جنبان شده به دستوری دارای آن دیار، سفر خیر البلاد اختیار کرد. و آصف خان که با گنجوری گنجینه بحر و کان، دیناری به خنجرگذاری نمی‌داد هزار تومان مجتمع الاجزاء از برای جناب میر فرستاد و خدمتش مقضی المرام به سعادت زیارت بیت الله الحرام سرافرازی یافته قرب دو سال در مکه

معظمه رحل اقامت انداخت. عاقبت آرزوی وطن مألوف خدمتش را

خلد برین، متن، ص: ۴۷۹

به منزل مقصود که خطه کاشان بود بلدی نموده بار اقامت در وطن اصلی گشود و در اواخر ایام حیات اکثر اوقات منظور نظر التفات و مشمول عواطف بی‌کران خاقان گیتی‌ستان و به انعامات و سیورغالات سرافراز می‌بود تا به جهان جاودان و سرابستان جنان انتقال نمود.

بالجمله اشعار آبدار آن سید بزرگوار از غزل و قصیده و قطعه و تاریخ و نظایر آن در سفینه روزگار بسیار است از آن جمله به تحریر یک رباعی اکتفا می‌نماید و هو هذا، رباعیهٔ:

زاهد نکند گنه که قهاری توما غرق گناهیم که غفاری تو

او قهارت خواند و ما غفارت‌آیا به کدام نام خوش داری تو و همچنین از زاده‌های عمر دراز میر حیدر دو پسر عالی گهر است که مهتر به میر سنجر و کهتر به میر معصوم موسوم و هر یک در عهد خود از سخنوران معتبر بوده‌اند و دیوان نظم میر سنجر در میان ارباب کمال کمال اشتهار دارد.

ملک طیفور انجدانی: بالانشین انجمن سخندانی و در زمان خاقان جنت مکان در مدرسه رزمساریه دار السلطنه قزوین گوشه‌نشین و با کمال زهد و تقوی پیوسته آرزومند دیدار ماهرویان زهره جبین بود. در عهد فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان رخت اقامت به دار المؤمنین کاشان کشیده روزگارش در آن دیار سپری گردید.

اشعار دلپذیر دارد و این بیت از آن جمله است، نظم:

خون چکان است ملک تیغ ستم می‌ترسم‌کاین دل آخر به در خانه قاتل برود ملا داعی انجدانی: برادر اعیانی ملک طیفور و از جمله شعرای مشهور است. اکثر در انجدان بر سر خوان نان جوین خود میهمان روزگار می‌گذرانید و گاهی نیز به هوای همصحبتی شعرای کاشان رخت اقامت به آن ولایت می‌کشید. اشعار آبدار وی بسیار و از آن جمله این رباعی است، رباعیهٔ:

تا آن سر زلف تابدارش زده است‌ماند به کسی دلم که مارش زده است

خلد برین، متن، ص: ۴۸۰ آزار دل عاشق بیچاره چرااو را چه زنی که روزگارش زده است مولانا حزنی اصفهانی: از شعرای مشهور دار السلطنه مذکور است. اشعار عاشقانه و غزلهای عارفانه بسیار دارد و این بیت از آن جمله است، نظم:

هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن‌که وقت گریه‌های درد دل پرداز می‌آید مولانا هلاکی همدانی: ممتاز شیوه سخندانی و اشعار آبدارش در نهایت روانی بود. چون در مکتب استعداد، تحصیل سواد نکرده بود دیگران مسوده اشعار وی را به بیاض می‌بردند. اشعار مرغوب دارد. این یک بیت از آنهاست، نظم:

تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل‌هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی ملا مظهری کشمیری: به حسن خط و صفای رخسار، یگانه روزگار و به اشعار آبدار، شورافزای بزم شعرای بلاغت شعار بود.

در آغاز بهار زندگانی به هوای صحبت همصحبتان روحانی از کشمیر به ایران آمد و بعد از مدتی که کامیاب صحبت ارباب کمال بود به وطن مألوف مراجعت نمود.

مولانا ملک قمی: از شعرای دانشور آن کشور و هر بیت از اشعار آبدارش به دیوانی برابر است. چون پرتو شمع و چراغ در تاریکی شبهای تار، خودنمائی می‌کند. به ضرورت روزگار به هند دکن سفر اختیار کرده در آن دیار ملازم ابراهیم عادلشاه گردید و در نظم کتاب «نورس» که نه هزار بیت است مشارکت مولانا ظهوری اختیار نموده آن کتاب را به اسم عادلشاه در سلک نظم کشیدند و چون رسد هر یک چهار هزار و پانصد بیت می‌شد نه هزار تومان بالمناصفه صله یافتند.

ملا فهمی کاشی: کهنه کشتی گیر معرکه سخنوری و بعد از مولانا محتشم به زعم خود بالانشین بزم شاعری بود و خود را استاد

شعرای

خلد برین، متن، ص: ۴۸۱

کاشان می‌شمرد و تمامی ایشان را بربط شاگردی خود نام می‌برد.

این بیت در مدح وزیر اصفهان از نوادر اشعار اوست، نظم:

کلاه زنگله مهر بر سر صبح است‌به عهد خواجه مگر آب کرده است به شیر مولانا حاتم کاشی: از جمله سخنوران ممتاز و اشعارش در کمال خوش قماشی و امتیاز بود. چهره نویس ابداع، چهره مولوی را به رنگ دوات سیاه به قلم داده از این راه ابواب ستم ظریفی، شوخ- طبعان بر روی وی گشاده بودند چنانچه نوبتی چاقشوری سیاه در پا به راهی می‌رفت. یکی از ظرفا وی را دیده گفته بود که ملا حاتم را دیدم که پاها را برمالیده می‌خواست که در زمین خشک از جوی آب بگذرد. بالجمله پیوسته به درد بی‌درمان ستم ظریفی یاران گرفتار بود و در نظم اشعار عاشقانه و غزلهای عارفانه یگانه روزگار بود.

میرزا حسابی نطنزی: از اکابرزاده‌های آن دیار و در قابلیت و استعداد، ممتاز روزگار و در علم موسیقی یگانه ادوار [۱۰۳] و از خویشان نزدیک خواجه قاسم مستوفی الممالک بود. در غزلسرائی و عاشق‌پیشگی با هزار دستانش همداستان و اشعار شیرین و تصانیف نمکینش را شورانگیز مجلس مستان و ورد زبان می‌پرستان می- شمردند. سالها روزگارش پیوسته در معموره جنت قرین قزوین با تازه نهالان گلستان حسن همنشین و به درد عاشقی و اندوه ناشکیبائی جلیس و قرین زندگانی می‌کرد. اشعار آبدار وی بر صحایف روزگار بسیار است. از آن جمله به تحریر یک بیت اکتفا می‌رود، نظم:

در بدخشان گر عقیق از سنگ می‌آید برون‌از نطنز ما می گلرنگ می‌آید برون میر حضوری قمی: از جمله سادات آن دیار و گوهر اشعارش گوشوار قبول مردم روزگار بود. سالها در عتبات عالیات به وظایف طاعات و عبادات پرداخته کار دنیا و آخرت خود را در آن دیار بر وجه دلخواه ساخت.

ملاصبری روزبهان اصفهانی: مقیم معموره جنت نشان اصفهان

خلد برین، متن، ص: ۴۸۲

و از جمله سخنوران آن عهد و اوان بود.

بر گوش بر آواز ناله آشنای بلبل دستان سرای این گلزار همیشه بهار مستور نیست که عندلیب نوایان گلستان سخن که از عهد خجسته خاقان جنت مکان تا روزگار فرخنده نواب گیتی ستان فردوس- مکان، شورافزای انجمن روزگار بوده‌اند بیشتر از آن است که به سرانگشت خامه مطلب نگار، نقاب خفا از چهره نام و نشان ایشان تواند برداشت. اگر جمعی از این بالانشینان بزم سخنوری در این مجلس بهشت آئین همدوش کامیابی عزیزان مجلس‌نشین نشده باشند عذر آن خواسته است.

مجلس نهم در ذکر بزم‌آرایان انجمن عشرت و طرب و هنگامه طرازان بزم شور و شغب

خامه مطلب نگار که عندلیب عاشق ناله این گلزار همیشه بهار است بر شاخسار گلبن اظهار چنین نغمه‌سرا می‌گردد که چون در عهد خجسته خاقان جنت مکان بنا بر توجه خاطر شهریار روزگار به اعلای اعلام شرع انور و اجرای امر معروف و نهی منکر و بیم مؤاخذه و بازخواست خاقان هفت کشور، هزار دستان را در گلستان یارای آن نبود که نغمه سرائی آغاز کند تا به ارباب ساز و آواز چه رسد، لاجرم این طبقه در نظر شرع‌پرور آن سرور چون نغمه خارج آهنگ از پرده اعتبار به در بودند و از ایشان آنانی که سمت ملازمت و سعادت قرب خدمت داشتند به فرمان صاحب تخت و تاج، اخراج و به ضرورت مقام دست از کار و عمل خود کشیده از عراق روی به سفر حجاز گذاشتند. و از این طایفه بجز استاد حسین شوشتری سرنائی نقاره‌خانه خاصه شریفه که در فن خود یگانه زمانه و در بلبان‌نوازی در میان اقران و امثال افسانه بود کسی نماند که دست از دامن ملازمت کوتاه نکرده خود را به گوشه‌ای

نکشید. و چون احتمال آن داشت که شاهزادگان کامکار، عشاق‌وار بزرگ و کوچک

خلد برین، متن، ص: ۴۸۳

این راست نوایان نادره کار را به مجلس سامی خود بار دهند و امرای نامدار که به منصب للگی ایشان سرافراز باشند دست رد بر سینه خواهش ولی نعمت‌زاده‌های خود ننهند فرمان قضا جریان نافذ گردید که مشاهیر این طبقه را مانند حافظ احمد قزوینی و حافظ بینه «۱» تبریزی برادر مولانا جعفر غسال که در خوانندگی و گویندگی و پیچش آواز ممتاز بودند از اردوی همایون بیرون کردند و سرنائی نقاره خانه را که گاهی در پرده، سری به مجلس اعیان زمانه می‌کشید مدتی محبوس و بعد از آن مقرر کردند که از رفتن به مجلس امراء و اعیان توبه کند و به عهد و یمین بر خود لازم سازد که بعد الیوم بجز نقاره‌خانه همایون در جای دیگر ساز ننوازد. و تا اورنگ سلطنت به جلوس اقدس آن حضرت زیب و بها داشت کسی از این طایفه قدم خودنمائی از پرده بیرون نمی‌گذاشت. و چون شهریار دیندار را سفر جَنّاتٍ تَجْرِی [مِنْ] تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «۲» پیش آمد و نوبت سلطنت به اسماعیل میرزا رسید از این طبقه آنان که از بیم جان در اطراف جهان گوشه‌گیر و سرگردان بودند گرد موکب ظفر نشان جمعیت نمودند و آب رفته عیش و نشاط ایشان به جوی ساز و آواز باز آمد.

از آن جمله از حفاظ بلند آواز حافظ احمد قزوینی در خوانندگی و شعله آواز از امثال و اقران کمال امتیاز داشت. همچنین حافظ جلاجل باخرزی نیز در شیوه امتیاز قدم بر قدم حافظ احمد قزوینی می‌گذاشت و رفته رفته حسن صوت و کار و قول و عمل را به جائی رسانید که به رتبه چالانچی «۳» باشیگری سرافراز گردید. دیگر حافظ مظفر قمی بود که شور خوانندگی اهل خراسان را با نمک گویندگی اهل عراق یکجا جمع آورده به بال بی‌مثالی پرواز می‌نمود.

---

(۱)- عالم‌آرای عباسی: «لله».

(۲)- مواضع فراوان از قرآن کریم.

(۳)- در متن: «چالچی». در فرهنگها چنین لغتی یافته نشد. ولی چالانچی لغتی ترکی است به معنای سازنده و نوازنده.

خلد برین، متن، ص: ۴۸۴

دیگر حافظ هاشم قزوینی ولد حافظ درویش که در کاروان یکتائی از دیگران در پیش طریق امتیاز می‌پیمود. اگر چه در آن زمان آوازه‌ای نداشت اما در عهد سلطنت خاقان علیین آشیان به تقریب قرب خدمت شاهزاده مغفرت آماده سلطان حمزه میرزا قدم به ذروه بلندآوازگی گذاشت.

اما ارباب امتیاز اهل ساز که هر یک در فن خود سرآمد ادوار و یگانه روزگار بودند:

اول: میرزا محمد کمانچه عودنواز بود که در نواختن هر دو ساز، ناخن امتیاز بر دل می‌زد و در عهد سلطنت اسماعیل میرزا ملازم و در سلک ارباب طرب منتظم شده بود.

دیگر: استاد محمد مؤمن عودی پسر استاد حسین است که مانند پدر در عود نوازی و نغمه‌پردازی سرآمد اهل ساز و به تند مضرابی و تردستی در زمان خود ممتاز بود. عاقبت به مصلحت روزگار ناساز، رخت اقامت به ولایت گیلان کشیده در سلک ملازمان خان احمد والی آنجا منتظم گردید و در آن ولایت هنوز جا گرم نکرده بود که مانند عود، دود از مجمر وجودش برخاسته در آغاز بهار جوانی به جهان جاودانی نقل مکان نمود.

دیگر: استاد تیمور طنبوری بود که در فن چهارتار نوازی و مهارت در علم ادوار خود را یگانه روزگار می‌شمرد اما در انجمن مهره این فن، صدرنشین صف نعال بود.

دیگر استاد محمود شدرقوئی در ساز خود هنگامه طراز محفل امتیاز و غیچک «۱» نواز ممتاز بود. در عهد اقتدار شاهزاده جهاندار

سلطان حمزه میرزا منظور نظر تربیت و عنایت آن حضرت گردیده به پایه والای قرب و منزلت رسید. و چون از ولایت ورامین طهران ری بود برادران و خویشان وی در آن دیار از وی کسب سازندگی و اعتبار نموده از این راه ابواب کسب معاش و مدار بر روی روزگار

---

(۱)- غیچک- کمانچه.

خلد برین، متن، ص: ۴۸۵

خود گشوده بودند. و چون ساز خوشدلی جهانیان به جلوس همایون نواب گیتی‌ستان فردوس مکان بلند آوازه گردید نادر الزمان مشار- الیه به شرف قرب خدمت اختصاص یافته به پایه والای امتیاز رسید.

دیگر استاد معصوم کمانچه از مشاهیر این فن و شورانگیز هر انجمن بود. از آغاز بهار جوانی تا ایام خزان زندگانی در مشهد مقدس معلی اقامت داشت و تا سلطان ابراهیم میرزا در آن دیار فرمانروا بود از آستان ملازمت آن حضرت قدم به جای دیگر نگذاشت.

دیگر از ارباب امتیاز طنبور نوازی میرزا محمد طنبوره‌ای در فن خود ممتاز و میرزا حسن طنبوری در چهار تار نوازی و پرده- سازی چنگ از ارباب امتیاز بود.

دیگر از بلند آوازان این طبقه دو برادر ممتاز به دولت ملازمت این آستان والا سرافراز، یکی از ایشان قصه‌خوان و به استاد میرزا محمد کلنگی معروف و دیگری شاهنامه خوان و به مولانا حیدر موسوم بود. و آوازه آواز ملا حیدر از راه آن که یک فرسنگ راه را به یک دم قطع می‌کرد به شش جهت هفت اقلیم رسیده بود. همچنین از ارباب امتیاز ساز و آواز در اطراف ممالک محروسه بسیار بودند که ابواب عشرت و نشاط بر روی جهانیان می‌گشودند و شرح حال ایشان مناسب سیاق این اوراق نیست.

تمت الحدیقة الثانیة

خلد برین، متن، ص: ۴۸۷

[۱۰۴] حدیقه سوم از حدائق هفتگانه روضه هشتم از گلزار همیشه بهار خلد برین در وقایعی که بعد از واقعه ناگزیر خاقان جنت مکان روی نمود و کیفیت حال شاهزادگان عالی شان و ارتفاع کوکب اقبال اسماعیل میرزا از میان ایشان

اشاره

خلد برین متن ۴۸۹ [۱۰۴] حدیقه سوم از حدائق هفتگانه روضه هشتم از گلزار همیشه بهار خلد برین در وقایعی که بعد از واقعه ناگزیر خاقان جنت مکان روی نمود و کیفیت حال شاهزادگان عالی شان و ارتفاع کوکب اقبال اسماعیل میرزا از میان ایشان

خلد برین، متن، ص: ۴۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

گفتار در خونبار شدن کلک وقایع نگار به ذکر واقعه شهادت شاهزاده خورشید لقا سلطان حیدر میرزا و وقایعی که بعد از آن روی نمود تا هنگام جلوس اسماعیل میرزا

اگر به هنگام تقریر این واقعه غم‌افزا خامه داستان پیرا گریبان چاک زند روا و اگر آب حیات معانی در ظلمات دوات سیاه‌پوش به جوش و خروش درآید بجا خواهد بود، نظم:

زبان شکسته‌ترم از قلم نمی‌دانم که شرح آن به کدامین زبان کنم تقریر چون گردش چرخ دولابی هر روز یوسف مهر جهان افروز را

از چاه تیره شب به جهت زادن مطلبی که مادر زمانه به آن آبستن باشد برآورده به بازار روزگار می‌رساند و سپهر کج رفتار به قاعده پایدار خود تا آفتاب دولتی را به مغرب زوال نمی‌برد کوکب اقبال

خلد برین، متن، ص: ۴۹۰

دیگری را به اوج کمال نمی‌رساند و پیوسته در عبرتسرای جهان، متاع سود و زیان، گرم بازار است و رفت و آمد شاهان و شهریاران به این مرحله گذران ناچار و مضمون صدق مشحون، بیت:

تا نمیرد یکی به ناکامی‌دیگری شادکام ننشیند حالی روزگار کج رفتار، تفصیل این اجمال و تبیین این احوال که صریر قلم در تحریر آن چون دیده طاقت خونبار است آن که سابقا در طی واقعه پر ملال خاقان جنت انتقال ایمائی به آن شد که تازه نهال بهارستان عز و علا سلطان حیدر میرزا که گرامی گوهر صدف شهریاری و فروزان اختر برج تاجداری بود به اغرا و اغوای بیهده کاری در شب ارتحال خاقان ستوده خصال، خود را در دولتخانه جاه و جلال حصاری نمود و بنا بر آن که خود را از سایر برادران والا گهر سزاوار تخت و افسر و ولیعهد پدر می‌دانست به صوابدید مادر مهربان در زندان مذلت و هوان بار اقامت گشود و ندانست که اعدای کینه‌ور به بهانه کشیک دولتخانه که بنا بر قاعده مقرر نوبت ایشان بود اطراف و جوانب آن سرور را چون نگین انگشتر در میان دارند و اعوان و انصار وی را که در آن شب حلقه بیرون در بودند به حوالی حریم حرم که زندان ناکامی وی بود نمی‌گذارند، لاجرم چون روز شد و آفتاب انجم حشم به خون آن زندانی حریم حرم تیغ کشید به خاطری آسوده و دلی مطمئن چون مهر درخشان، تاج شاهی بر سر و تیغ جهانگشائی پدر بزرگوار زیب کمر با تمامی شاهزادگان بلند اختر و امرای نامور و مقربان درگاه و صوفیان هواخواه به ایوان چهل ستون برآمده به جای پدر بر تخت زر نشست و منشور ولایت عهد و وصیت نامه به مهر مبارك آن حضرت در دست، کمر به صاحب کلاهی بست.

چون خبر جلوس آن سرور به معاندان از خدا بی‌خبر رسید علی رئوس الاشهاد فریاد برآوردند که آن منشور عاطفت و رقیمه وصیت به خط مبارك خاقان گردون منزلت نیست و یکی از پردگیان حرم که خطش را مشابهتی به خط مبارك آن حضرت بوده بعد از

خلد برین، متن، ص: ۴۹۱

سنوح واقعه ناگزیر به تحریر آن پرداخته و به دست جرأت، انگشتر از انگشت آن حضرت برآورده به مهر مهر آثار مزین ساخته‌اند.

و چون خس و خار این سخنان به شعله طغیان معاندان شعله‌ور و شاهزاده ساده‌دل از آن باخبر شد از توقف بیجای خود در دولتخانه انگشت تأسف به دندان گزیده علاجی بجز ملایمت و مدارا ندید و با جمعی از یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و کشیکچیان و مانند ایشان که در آن روز در دولتخانه مبارکه جمعیت داشتند از در ملایمت و احسان درآمده هر یك از ایشان را به توجهات مرغوب و مواعید خوب، مستمال و امیدوار گردانید و غرضش آن بود که شاید به همدستی ایشان قفل بسته وی را کلیدی و از گشودن در دولتخانه نویدی به وی رسد. بنابر این چندین بار بر زبان گوهر بار گذرانید که در دولتخانه مبارکه را بگشائید تا آنان که بیرون درند به درون آیند. اما آن گروه بی‌مروت از اول روز تا هنگام زوال هر لحظه به بهانه‌ای و هر ساعت به افسانه‌ای آن زندانی جفای زمانه را تسلی می‌دادند و در نگشودن در به عذرهای مناسب توسل جسته دری از نجات [۱۰۵] بر روی وی نمی‌گشادند. عاقبت از میان ایشان ولی- بیك یوزباشی حرم، قوم ولی خان افشار حاکم کرمان را به وعده قورچی باشیگری و ایالت کرمان مستمال ساخته گشاد این عقده مبهم را به سرانگشت تدبیر وی حواله نمود. و آن بی‌رحم بی‌مروت رحم بر نورسیدگی آن تازه نهال گلستان اقبال ناکرده نزدیك دروازه می‌رود و بی‌آن که کسی از مستحفظان دروازه را ببیند و با ایشان در باب گشاد آن حرفی گوید بازگشته پرده از رخ کار برمی‌گیرد و می‌گوید که قورچیان که به پاس دروازه قیام دارند بی‌حیائی می‌کنند و می‌گویند که پادشاه ما از میان رفته و گروه قزلباش دو گروه شده هر یك در تلاش مطلب خود در مقامی جمعیت نموده‌اند و ما از همه کناری گرفته به حفظ و حراست دولتخانه و حرم پادشاهی و پاس ناموس ولی نعمت خود مشغولیم و تا امراء و ارکان دولت هر دو

فریق بر امری اتفاق نکنند و فسادی که از رهگذر دو هوائی در میان

خلد برین، متن، ص: ۴۹۲

ایشان به هم رسیده به صلاح منجر نشود و خاطر ما دولتخواهان که جز پاس حقوق ولی‌نعمت خود امری دیگر نیست از رهگذر افساد مفسدان و دست‌درازی ایشان اطمینان نیابد احتمال ندارد که مجال دخول و خروج احدی به دولتخانه مبارکه توانیم داد و این در دولت را جز به کلید جمعیت خاطرها که مفسده‌ای بر آن مترتب نباشد بر روی کسی توانیم گشاد.

چون شاهزاده دید که آن در بسته را کلید در زیر سر دروازه‌بان قضاست و آن طایفه بی‌باک از در حیله و تزویر درآمده در صدد هلاک وی‌اند آغاز اضطراب و بی‌تابی کرده تیغ از میان برکشید و قاصد قتل خود گردیده به درد دل بنالید که زندگی که چنین باشد به چه کار آید؟ و چون از ورای حجاب، اضطراب و خودکشیهای شاهزاده منظور نظر ما در آن گرامی گهر گردید چون شعله جوشان و چون سیل خروشان از پس پرده فریاد و فغان برآورده شاهزاده را از آن حرکت مانع آمد، و شاهزاده چون اضطراب مادر را دید دست از کشتن خود کشیده به خشم تمام متوجه حریم حرم گردیده در آنجا از گشاد کار خود چون نشانی ندید دیگر باره به پای اضطراب به بیرون دوید. و همچنین آن روز تا شب سپند شعله بی‌قراری بود و یکجا قرار نداشت و گاهی در درون و گاهی در بیرون، حیران بو العجبیهای گردش چرخ واژگون به سر می‌برد تا سیمرغ زرین بال خورشید قدم به آشیانه مغرب گذاشت.

اما چون امراء و ارکان دولت، صباح روز دیگر از ارتحال خاقان هفت کشور باخبر گردیدند در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی به هم رسیده هر یک از ایشان به دنبال صلاح کار خود دویدند. از جمله ایشان امیر اصلان خان افشار به اتفاق سلطان احمد میرزا و اروس خان به موافقت سلطان محمود میرزا و سایر اسماعیل میرزائیان منزل حسینقلی خلفا را ثقیفه بنی ساعده انگاشته به تمامی روی توجه به آنجا گذاشتند و صدر الدین خان صفوی ولد معصوم بیک و حمزه سلطان طالش و سید بیک کمونه و زال بیک گرجی و علی خان بیک

خلد برین، متن، ص: ۴۹۳

و اللهقلی سلطان ایچک اوغلی و امثال ایشان از سلطان حیدر- میرزائیان خانه حسین بیک یوزباشی را که مقام اقامت سلطان مصطفی- میرزا بود دار الندوه شناخته همگی به آنجا تاختند و سلطان ابراهیم میرزا پسر بهرام میرزا نیز بر اثر امراء به سلطان مصطفی میرزا پیوسته در سلک هواخواهان سلطان حیدر میرزا نشست و جمعی دیگر از اعیان امراء مانند حیدر سلطان چاتوق ترکمان و قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و امثال ایشان به مضمون خبر صدق اثر من ادخل داره و اغلق باب داره فهو امن منازل خود را مأمن عافیت شمرده به هیچیک از آن دو مجمع حاضر نشدند.

بالجمله ارباب آراء در هر دو جا ابواب مشورت بر روی یکدیگر گشوده در تحصیل مرام خود اهتمام تمام می‌نمودند. اما هواخواهان سلطان حیدر میرزا بیشتر از آن به قوت و شوکت خود مغرور بودند که بجز جلوس سلطان حیدر بر تخت زر خیال دیگر در سر داشته باشند و بنا بر آن که اسماعیل میرزا [را] در قلعه قهقهه گرفتار اقتدار خلیفه انصار کوتوال آن قلعه و حصار می‌دانستند و با خود می‌گفتند که چون سلطان حیدر بر تخت زر متمکن گردد هر حکمی که درباره وی بفرماید خلیفه انصار که از جمله هواخواهان شاهزاده والاتبار است هر آینه به تقدیم خواهد رسانید و از اسماعیل میرزائیان حسابی برنمی‌گرفتند و جمعی از ایشان صلاح در آن می‌دیدند که به هیأت اجتماعی به دولتخانه مبارکه می‌باید رفت و شاهزاده را به دست آورده بر تخت سلطنت متمکن می‌باید ساخت، و گروهی از ایشان که صاحب رای سدید و عقل دور اندیش بودند تجویز این جرأت نمی‌نمودند و می‌گفتند که چون قورچیان که در کشیک بوده‌اند ابواب دولتخانه را مسدود ساخته رایت مخالفت شاهزاده برافراخته‌اند مبادا که چون از ما این حرکت سر زند ایشان از در مخالفت و ممانعت درآیند، و چون کار برایشان تنگ شود بالضروره قصد شاهزاده نمایند، بدین جهت هر ساعت اندیشه و هر لحظه خیالی می‌کردند.

خلد برین، متن، ص: ۴۹۴

عاقبت آراء بر آن قرار گرفت که تا آخر روز صبر نموده چون شب شود و نوبت کشیک دولتخانه به ایشان رسد به خاطر جمع روانه شده به بهانه کشیک داخل دولتخانه گردند و آنچه دلخواه ایشان باشد به عمل آورند. اللهقلی سلطان ایجک اوغلی که از جمله ایشان بود این رای را صواب نشمرد و گفت که با یراق و اسباب حرب به در دولتسرای پادشاهان رفتن با صوفیگری و اخلاص، منافات دارد و مع ذلک گمان نیست که نهال این اندیشه، میوه مقصود بار دهد، صواب آن است که چون هنوز معاندان را در خانه حسینقلی خلفا جمیعتی چنان دست نداده پای جرأت پیش گذاریم و نخست او را که خار راه مقصود ماست از سر راه خود برداریم و بعد از آن حسب- المدعا روی به تمشیت کار خود گذاریم. با آن که این اراده در نظر عقل، پسندیده نمود اما چون سررشته تدبیر در کف کارگزاران جهان تقدیر بود دری از این راه به روی ایشان که هر یک به ناخن تدبیر، گره گشای کار جهانی بودند نگشود و حسینقلی خلفا و اتباع در مضمار اندیشه، گوی مسابقت از ایشان ربودند.

تبیین این مقال آن که خلفا در بدایت حال از راه مآل اندیشی و دوربینی به توهم آن که مبادا هواخواهان سلطان حیدر بی‌خبر بر سر ایشان آیند و کار دشوار شود پیوسته در صدد آن بود که کاری پیش گیرد که باعث تعویق کار ایشان گردد لاجرم تدبیر نخستش آن بود که دلو بوداق روملو و شاهقلی سلطان مسیب اوغلی ذو القدر را که از ریش سفیدان معتبر بودند از قبل سلطان محمود میرزا و تابعان به رسم رسالت به خدمت سلطان مصطفی میرزا و اتباع فرستاده پیغام داد که در طریق صوفیگری و اخلاص که به یقین ما و شما را بر آن گذار است کجا رواست که از راه دو هوائی، اندیشه‌ای پیش گیریم که بالمآل منجر به قیل و قال و قتال و جدال و باعث شماتت اعداء و تفریق شمل احباء گردد؟ اولی آن که ما هر دو گروه با یکدیگر از در مصالحه درآمده نخست به لوازم تعزیت ولی نعمت خود که حقوق تربیت آن حضرت بر ذمت تمامی ما ثابت است پردازیم و در مراسم

خلد برین، متن، ص: ۴۹۵

تجهیز و تکفین نعش محفوف به مغفرت آن گردون منزلت آنچه شایان شیوه جانفشانی و صوفیگری باشد پیشنهاد خاطر سازیم و بعد از سبکباری از آن دین واجب الاداء و فراغ از انجام مهام سوگواری و عزا ترک دو گروهی کرده در یکجا جمعیت نمائیم، آنگاه ریش سفیدان هر دو طرف، طرف گیری را حلقه بیرون در شمرده از در صلاح اندیشی دولت این دودمان والاشان و مصلحت‌اندوزی رفاه حال مسلمانان در آیند و در هر باب با یکدیگر گفتگو نموده یکی از این دو شاهزاده رفیع مقدار را که سزاوار اورنگ شهریاری و شایسته تخت تاجداری شمرند اختیار نمایند، و چون به بلدی رأی رزین و فکر دوربین ایشان صلاح دین و دولت را منظور نظر داشته یکی از این دو شاهزاده را اختیار کرده باشند همگی به همدستی وفاق، کمر اتفاق بر میان جان بندیم و به آئین سلاطین روزگار و رسم و آداب خواقین گردون اقتدار، آن گرامی گوهر درج شهریاری را بر تخت تاجداری متمکن سازیم. و با آن که مظنون بل متیقن خلفا بود که فرستادگان وی گرهی از کار این مدعا نخواهند گشود فرستادن ایشان را وسیله تعویق کار آن جماعت نمود.

القصه به صوابدید خلفا چون سفرا به تبلیغ رسالت پرداختند کاری نساخته با جوابهای درشت رایت مراجعت افراختند. و چون خلفا دید که آمد و رفت سفرا فی الجمله باعث تعویق کار معاندان گردید تدبیری دیگر بهتر از آن اندیشید و یکی از محرمان را نهان از مردمان در خلوت طلبیده او را به خدمتی مأمور گردانید و بعضی [۱۰۶] از سخنان که از کلام آینده به وضوح خواهد پیوست با او در میان نهاده او را پوشیده و پنهان به دنبال آن کار فرستاد. و آن شخص چنان که کسی از رفتن وی آگهی نیافت قرب یک فرسنگ راه از شهر بیرون شتافت و به وقت پیشین و هنگام زوال که هر دو فریق سرگرم قیل و قال و مهیای قتال و جدال یکدیگر بودند به رسم استعجال و طریق ایلغار غبار آلود و غرق عرق داخل شهر گردید و به هر کس رسید مژده ورود اسماعیل میرزا را به وی رسانیده آوازه

خلد برین، متن، ص: ۴۹۶

در انداخت که خاقان جنت مکان دوازده روز قبل از آن که متوجه روضات جنان شود پنهان از مردمان مسرعی به طلب شاهزاده فرستاده بوده و حسب الفرمان قضا جریان، شاهزاده از قلعه قهقهه روان شده امروز با جهان جهان عظمت و شان از راه می‌رسد. چون مژده ورود اسماعیل میرزا در افواه مردمان افتاد خلقی بی‌قیاس به اتفاق عوام- الناس- که بالطبع خواهان وی بودند- ابواب عیش و نشاط بر روی خود گشوده روی به منزل خلفا نهادند و ازدحام خلایق و شورش و غوغای عوام در درخانه خلفا به جائی رسید که راه آمد شد اندیشه بر خاطرها بسته گردید و از رهگذر این خبر سفینه جرأت هواخواهان سلطان حیدر در بحر افسردگی و گرداب پریشان خاطری شناور گردیده به دست و دلی که نداشتند تا آخر روز اراده‌ای را که داشتند بر طاق نسیان گذاشتند، و چون روز به آخر رسیده مشخص گردید که سراسر آن افسانه دروغ و مانند صبح کاذب بی‌فروغ است تدبیر خلفا کار خود را ساخته مهم سلطان حیدریان را به تعویق انداخته بود. بالجمله آخر روز اکثر مردمان از اطوار هواخواهان سلطان- حیدر میرزا افسردگی و یأس بیش از پیش تفرس نموده هر یک سر خویش گرفتند و جمعی از امراء مانند محمد قلی خلیفه مهردار و امثال وی که در خانه‌های خود اقامت نموده به هیچیک از آن دو مجمع نرفته بودند چون خلایق را از دولت سلطان حیدر میرزا مأیوس مشاهده نمودند از راه مآل اندیشی طریق خانه خلفا پیمودند.

القصه حسین بیک یوزباشی و اتباع وی چون علاجی نداشتند به بهانه کشیک در رکاب سلطان مصطفی میرزا روی به دولتخانه مبارکه گذاشتند و سلطان ابراهیم میرزا که تیر روی ترکش اندیشه ایشان بود به هنگام سواری و ازدحام عوام از مرافقت ایشان تخلف نمود و خود را به خانه خود که در آن نزدیکی بود انداخته دروازه خانه خود را به روی خود و کسان خود مسدود و مقفل ساخت. همچنین اللهقلی سلطان ایجک اوغلی نیز به متابعت سلطان ابراهیم میرزا خود را به خانه خود رسانیده رایت مخالفت آن جماعت افراخت. و حسین بیک و

خلد برین، متن، ص: ۴۹۷

سایر همراهان نخست از راه راست و طریق معهود که راه خیابان بود روان شد چون به حوالی منزل محمد قلی خلیفه مهردار و قلی بیک افشار رسیدند بنا بر آن که ملازمان و کسان ایشان آن راه را کوچه- بند نموده بودند از پشت بامها و فراز بلندیها دست به انداختن تیر و تفنگ گشوده آن راه را بر ایشان مسدود نمودند، و حسین بیک از راه آن که در جنگ مصلحت ندید راه را از آن کوچه‌بند گردانیده از راه دیگر متوجه مقصد گردیده از قضا سالک آن راه را عبور بر حوالی بیوتات خزانه عامره روی می‌نمود. چون آن بخت برگشتگان به آنجا رسیدند غربان «۱» خزانه نیز از بیم آن که مبادا دست جرأت به خزانه دراز کنند دیواری از ممانعت بر سر راه ایشان کشیدند. و چون حسین بیک دید که غربان از در ناکدخدائی درآمده در انداختن تیر و تفنگ محابا نمی‌نمایند آواز برکشید که ما را با کسی نزاعی نیست و به کشیک می‌رویم شما را با ما چه کار است؟ غربان خزانه چون دانستند که قصد ایشان چیست چوب منع از سر راه ایشان برداشته گذاشتند که از آنجا گذشتند و چون به در دولتخانه رسیده روی گشاده‌ای از در آن دولتسرا ندیدند چندان که حلقه بر در زدند آواز آشنائی نشنیدند. در خلال این احوال نزد ایشان به وضوح پیوست که خلفا و اتباع از راه خیابان که متصل به میدان اسب و باغچه حرم است آمده قدم در حریم حرم نهاده‌اند. چون این خبر به هواخواهان سلطان حیدر رسید مضطرب گردیده از بیم آن که مبادا قصد شاهزاده نمایند به هیأت اجتماعی به جانب دروازه دویدند و به ضرب نجق «۲» و آنچه به آن دسترس داشتند دروازه را شکسته به درون دولتخانه ریختند و طالب گمشده خویش گردیدند. چون در آن وقت شاهزاده در حریم حرم و درها بر روی وی مسدود بود به هر در که رسیدند چون در شکستن را باب کرده بودند در هم شکستند و شاه-

(۱)- غربان- زاغان، کلاغان (معین).

(۲)- نجق- نوعی چوبدستی و تعلیمی که در قدیم حاجبان و قاپوچیان دربار به دست می‌گرفتند (معین).

خلد برین، متن، ص: ۴۹۸

حیدر گویان و نعره‌زنان به خانه‌ها داخل شده کمر به تفحص آن گوهر نایاب بستند.

اما اسماعیل میرزائیان چون به میدان اسب رسیدند شمخال- سلطان مردود در دروازه باغچه حرم را بر روی ایشان گشود و خلفا و اتباع اکثر سواره به آنجا داخل شده به جستجوی شاهزاده مشغول گردیدند. و شاهزاده ناکام چون دید که آن گروه گمنام چون قضای آسمان از در و بام هجوم آورده جویای آن سرورند عزم آن نمود که قدم از حریم حرم بیرون نهد و به هواداران خود پیوندد و چون درها را بسته و اعدا را به رسم دربانی در پس درها نشسته دید از راه ضرورت به حرم باز گردید و گمانش آن بود که معاندان هر چند سرکشی پیش گرفته پای از حد ادب فرا گذارند از راه رعایت حرمت حرم، راهی به آن مقام محترم ندارند غافل از آن که گروهی که مرکب بی‌شرمی به باغچه حرم تاخته سنگ جرأت به شیشه خانه صوفیگری و اخلاص خود انداخته باشند پروائی از دخول حرم و هتک حرمت پردگیان آن مکان محترم نخواهند داشت.

القصه چون شهادت شاهزاده در دیوان قضا رقمزده کلک تقدیر بود چندان که سعی نمود از هیچ باب دری بر روی وی نگشود و به هر در که شتافت گشادی در کار خود نیافت عاقبت تن به قضا داده روی امید به ذیل عطوفت مادر مهربان نهاد. مقارن آن آن دیوسرشتان از شیشه ضبط بیرون جسته شیشه حرمت حرم را به سنگ جرأت و جسارت شکستند و قدم بی‌شرمی به درون حرم و میان پرده نشینان آن سرای محترم نهاده ابواب جستجوی شاهزاده را بر روی خود گشادند. و چون شاهزاده دید که خصم قوی بازو با تیغ کنده به سر- وقت وی رسید لا علاج به صوابدید مادر چاره‌گر لباس نسوان در بر و چادر ایشان بر سر کرد و به امید آن که شاید در آن لباس آن گروه حق ناشناس وی را نشناسند خواست که در میان جمعی از نسوان از آن خانه به خانه دیگر رود. در آن اثنا قضا کار خود را کرد و فوجی از آن بی‌رحمان را بر سر وی آورد. گویند که در اثنای عبور ایشان

خلد برین، متن، ص: ۴۹۹

علی بیک شاملو که از جمله ایشک آقاسیان حریم حرم بود آن گرامی گوهر بحر وجود را شناخته به دیگران اشارت نمود و جمشید بیک چرکس غلام سلطان سلیمان میرزا و علی خان بیک یوزباشی روملو به اشاره آن ناکس، گریبان جان شاهزاده بی‌فریادرس را گرفته از میان نسوانش بیرون کشیدند. و چون آن نونهال چمن اقبال به دست بی‌رحمی آن قوم بد فعال گرفتار شد جگر روزگار، افکار و چشم زمانه خونبار گردیده آن سرو ریاض سلطنت را به اشاره خلفا و شمخال بد فعال به خاک و خون کشیدند و آن دو کافر از خدا بی‌خبر به تیغ و خنجر بر سر وی تاخته آن تازه نهال گلستان جاه و جلال را که نسیم سبکخیز صبا و شمال، مجال عبور از سرابستان اقبال او نداشت بر خاک هلاک انداختند، و هنوز زمانه پر بهانه از وقوع آن داهیه عظمی چشم حیرت می‌مالید که سر سزاوار افسرش را به تیغ قهر از بدن بی‌مثل و مانندش جدا کردند، و در زمانی که زمین و زمان از سنوح آن واقعه گریبان چاک می‌زد، و علی خان بیک گرجی- خال شاهزاده شهید- و زال بیک گرجی و جمعی کثیر از فدویان آن بسمل تیر تقدیر درها را در هم شکسته فریاد کنان و شاه حیدر گویان نزدیک به در حرم رسیده بودند آن گروه بیدادگر سر بریده آن آفتاب انور را از بالای بام ایوان به میان آن برگشته بختان انداختند و فریاد بر کشیدند که این سر پادشاه شماست برگیرید و به هر جا که خواهید بروید. آن تیره روزان که چون آتش سوزان، جهانی را به دم در می‌کشیدند از مشاهده آن حال چون آب در یخچال افسرده گردیدند و پای جرأتشان از رفتار و زبان جلادتشان از گفتار باز- مانده با روز سیاه و حال تباه فریاد کنان و نعره‌زنان از دولتخانه بیرون آمدند و با آن که چون شاهزاده رفیع مقدار سلطان مصطفی- میرزا فروزنده اختری از برج جمعیت ایشان فروزان بود و دستشان به آن نمی‌رسید که به پایمردی همت، آن حضرت را بر تخت سلطنت متمکن گردانند اما چون تخت آرای سلطنت جاودان، اورنگ

جهانداری را به جلوس همایون خاقان علیین آشیان و اولاد احفاد عالی شان آن

خلد برین، متن، ص: ۵۰۰

حضرت زیب و زینت داده بود و دیده بصیرتشان بسته و پای ارادتشان شکسته [۱۰۷] حیران کار خود گردیدند و ندانستند که چه کنند و به کجا روند؟ عاقبت صلاح حال خود را در آن دیدند که رخت جمعیت خود را از تنگنای شهر به وسعت آباد صحرا کشند و در آنجا بر سر اسب با یکدیگر از در مشورت درآمده بدانچه رای همگی بر آن قرار گیرد از آن در نگذرند، و به این عزیمت با دلی صد پاره آواره دشت و صحرا گردیدند.

در عرض راه جمعی از ایشان که چندان اسم و رسمی نداشتند و قرب چهار دانگ از خیل و سپاه بودند ترک مرافقت امراء و اعیان نموده ابواب جدائی بر روی ایشان گشودند و خود را به خانه‌های خود رسانیده از هواخواهی شاهزاده شهید دست کشیدند. و چون آن تیره روزان در پناه تاریکی شب راه می‌بریدند از حال یکدیگر خبردار نبودند و بعد از دمیدن صبح صادق بر جهانیان روشن گردید که جز حسین بیک یوزباشی و معدودی چند، از آن گروه انبوه کسی بر سر سلطان مصطفی میرزا باقی نمانده بود، آن گروه معدود نیز چون مهر درخشان بر دشت و بیابان تابان شد هراسان و ترسان از هم جدا شدند. و از ایشان جمعی که از طایفه استاجلو بودند خود را به ورامین کشیده در پناه پیری بیک موصلو که از فدویان شاهزاده شهید بود آرمیدند. و جناب سلطان مصطفی میرزا به عزم آن که سایه بلند پایه خود را بر سر طایفه بیات که قرب دو هزار خانوار و ملازم شاهزاده رفیع مقدار و ساکن کرهرود و انجدان بودند گسترد و به اتفاق حسین بیک و رفقا به آن طرف مرحله پیما گردید. و حسین بیک بعد از آن که دو سه منزل در رکاب شاهزاده قطع مسافت نموده بود از غدر طایفه بیات اندیشیده برادران خود را ملتزم رکاب شاهزاده گردانید و خود به تقریبی از آن سرور جدا شده چون با محمدی لر که حاکم نصف لرستان فیلی بود رابطه صداقت و دوستی قدیم داشت روی توجه به آن ولایت گذاشت و به توهم آن که مبادا ظاهر بینان خدمتش را در لباس امتیاز بشناسند آنچه پوشیده بود در عرض راه

خلد برین، متن، ص: ۵۰۱

به شبانی داده جامه‌های او را بستد و در لباس شبانان قدم در راه نهاد. و هنوز مسافتی قطع ناکرده چون هرگز پیاده‌روی را در خواب نیز ندیده بود پایهایش آبله نمود، به ناچار روی آوارگی به خیمه صحرانشینان آورد. و مردم حشم از ناصیه احوالش اطوار بزرگانه دریافته جزم نمودند که از فراریان آن معرکه است لاجرم به حبس و قیدش پرداخته گرفتار گوشه زندانش ساختند.

اما شاهزاده رفیع جناب چون به جانب طایفه بیات سبک عنان و گران رکاب گردیده به میان آن جماعت رسید حاجی ویس سلطان بیات به ظاهر مقدم سامی شاهزاده را گرامی شمرده لوازم رعایت ادب و آداب مرعی داشت اما پنهان از وی جمعی را به محافظت و محارست آن حضرت گماشت و در ساعت کس به دار السلطنه قزوین فرستاده حقیقت گرفتاری شاهزاده را به اسماعیل میرزائیان پیغام داد. حاصل پیغام آن که شاهزاده را گرفته نگاه داشته‌ام که چون موکب اقبال پادشاهی از قلعه قهقهه به مقر جاه و جلال رسد خدمتش را به درگاه معلی حاضر سازم.

شرح بقیه حالات حسین بیک و رفقا در زمان سلطنت اسماعیل- میرزا رقمزده کلک وقایع‌نگار خواهد گردید ان شاء الله تعالی.

گفتار در پیش آمد کار حسینقلی خان خلفا و سایر اسماعیل میرزائیان بعد از واقعه شهادت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا

بعد از واقعه شهادت شاهزاده شهید که هواخواهان آن نونهال بوستان امید متفرق و آواره گردیدند حسینقلی [خلفا] و اتباع در آن شب جمعی را به کشیک دولتخانه مبارکه مأمور فرموده رخت اقامت به خانه‌های خود کشیدند. و هم در آن شب خلقی بی‌نهایت از هر طایفه و طبقه بر مراکب ایلغار سوار متوجه قلعه قهقهه گردیدند

خلد برین، متن، ص: ۵۰۲

و بامداد روز دیگر تمامی شاهزادگان عالی گهر و امرای نامور در دولتخانه مبارکه جمعیت نموده به صلاح و صوابدید مهد علیا پریخان خانم ابواب حل و عقد امور بر روی جمهور خلایق گشودند.

مقارن آن سلطان ابراهیم میرزا که به هنگام توجه سلطان حیدر میرزائیان به جانب دولتخانه از ایشان تخلف نموده به منزل خود رفته بود خود را اسماعیل میرزائی شمرده به جمع امراء تشریف حضور ارزانی داشت و امراء به دستور مقرر لوازم تعظیم و احترام به تقدیم رسانیده خدمتش را در مقامی که داشت متمکن گردانیدند.

همچنین اللهقلی سلطان ایچک اوغلی نیز که در تخلف متابعت شاهزاده کرده بود به این معنی مستظهر به اتفاق علی خان بیك ولد پیره محمد- خان و جمعی از امراء زاده‌های استاجلو به جمع امراء داخل گردیده در سلك امراء اقامت گزید اما روی دلی از ایشان ندید.

در خلال این احوال به فرمان مهد علیا، خلفا کسان به احضار زال بیك و فرخ بیك گرجی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از هواخواهان سلطان حیدر که دست از دامن مرافقت حسین بیك یوز- باشی و رفقا برداشته روی اقامت به خانه‌های خود گذاشته بودند روان نمود و آن خون گرفتگان را چون کشان کشان به جمع امراء رسانیدند به اشاره ایشان همگی را روانه شهرستان عدم گردانیدند.

همچنین حکیم ابو نصر ولد حکیم صدرای گیلانی طبیب سرکار خاصه شریفه را که از هواخواهان شاهزاده شهید بود و در شب ارتحال شاه جنت مکان به مرافقت وی در دولتخانه متوقف گردیده و بعد از شهادت شاهزاده راه بیرون شد نیافته چون دود به سوراخ بخاری یکی از خانه‌ها خزیده بود به تهمت آن که به فرمان شاهزاده در معالجه خیانت و سمی جانگزا داخل نوره کرده بوده قورچیان حوضخانه خدمتش را از آنجا بیرون کشیده به نزد امراء آوردند و به اشاره ایشان در همانجا پاره پاره کرده شعله حیاتش را فرو نشانیدند. و چون صدر الدین خان شیخاوند از جمله اعاظم روزگار بود به خودسر جرأت قتل وی ننموده خدمتش را به زندان فرستادند که درباره او

خلد برین، متن، ص: ۵۰۳

بدانچه اسماعیل میرزا اشاره نماید از قوت به فعل آید. و در همان روز به فرمان مهد علیا حیدر سلطان چاتوق ترکمان که از جمله امراء بود به آوردن اسماعیل میرزا مأمور و روانه گردید.

بعد از وقوع این قضایا علمای اعلام و مشایخ کرام به تغسیل و تکفین شاه جنت مکان و شاهزاده نوجوان پرداخته چنانچه ایمائی به آن شد نعش محفوف به مغفرت شاه گردون منزلت را در خانه شیروانی پوشی که در دولتخانه مبارکه واقع بود تا آمدن اسماعیل- میرزا به امانت جای دادند و تابوت شاهزاده شهید را به آستانه امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین- علیه التحیة و التسلیم- رسانیده چون گنج در خاك نهادند.

دیگر از سوانح عبرت‌افزا که روز بروز تا ورود اسماعیل میرزا روی می‌نمود ارتفاع عتبه علیای خدرمعلی پریخان خانم و اعتلای قدر و منزلت حسینقلی خلفا بود که در آن چند روز هر روز مجموع شاهزادگان عظام و امرای کرام و اکابر و اعیان والا احترام جبهه اطاعت و انقیاد بر عتبه علیای نواب خانم می‌سودند و از آنجا به در خانه خلفا شتافته ابواب خضوع و خشوع بر روی کارکنان دولت والای او می‌گشودند. و چون مهد علیا به کمند مکر و تزویر، دست و پای تدبیر برادری چون سلطان حیدر میرزا را بسته در دولتسرای سلطنت را بر روی اسماعیل میرزا گشوده بود و از میان امراء خلفا داد صوفیگری و اخلاص داده شاهزاده شهید را به روضات جنان فرستاده یکی خود را پادشاه و دیگری پادشاه نشان شمرده گوی حکمرانی را به چوگان نفاذ فرمان از میدان می‌بردند و کوکبه عظمت و شان و نفاذ امر و فرمان ایشان به جائی رسیده بود که هیچیك از امرای عالی شان را یارای آن نبود که بدون حکم مهد علیا و امضای خلفا نفس توانند کشید و به قاعده مقرر سلاطین صاحب تخت و افسر، وزراء و وکلاء و حجاب و بواب

عتبه علیای جناب خانم هر روزه بر در دولتسرای وی حاضر شده اوامر و نواهی خدرمعلی را به خلفا می‌رسانیدند و خلفا حکم به اجرای آن کرده سایر امراء در تمشیت

خلد برین، متن، ص: ۵۰۴

آن به سر دویده ممنون عواطف بی کران ایشان می گردیدند. اما چه سود که این جاه و جلال چون پرتو صبح کاذب نمودی بود بی‌بود و خون ناحق ریخته شاهزاده شهید نگذاشت که بیش از چند روز سرا- پرده عظمت و اجلال توانند افراشت، و لنعم ما قیل، بیت:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع راچندان امان نداد که شب را به سر برد بالجمله از روز سه‌شنبه که رایت اقتدار مهد علیا افراخته گردید این وقایع عبرت افزا به ظهور انجامید تا روز جمعه بعد از آن در دار السلطنه قزوین قیامت خفته بیدار و هول یوم النشور پدیدار بود و اشتعال نایره فتنه و فساد، خرمن حیات پیر و جوان و دانا و نادان و صغیر و کبیر و برنا و پیر را به یک نسبت به باد فنا می‌داد، اجامره و اوباش دست جرأت به قتل و غارت گشاده پای جرأت از کوچه و بازار به محلات و خانه‌ها نهادند و با هر کس عداوتی داشتند بی‌اندیشه بازخواست به جهان دیگرش فرستادند. و این حرکت شنیع را «چغل کشی» نام نهاده به جرأت تمام دست و تیغ به خون بی گناهان آلوده داد بی‌شرمی می‌دادند و در آن چند روز کسی را یارای آن نبود که قدم جرأت از خانه بیرون گذاشته سری به کوچه و بازار کشد، و آنان که فی الجمله مکنت و توانی داشتند از اهل سلاح، کشیکچیان [۱۰۸] و پاسبانان بر خانه‌های خود می گماشتند و بنا بر آن که پای مؤاخذه و بازخواست در میان نبود و دست به دامن صاحب دولتی ذو شوکت نمی‌رسید از بیم چغل کشی، آمد و رفت از میان خلق به کناری رفت و بازارها را برچیده دکاکین را تخته کردند و ابواب مساجد و حمامات مانند در خانه‌ها مسدود شد. و این شعله سرکش عالم سوز بود تا روز امنیت و آرام از تیره شب ظلم و ظلام چهره نمود و به فرمان مهد علیا و صوابدید خلفا در روز جمعه بیست و چهارم شهر صفر، بلند آوازان و جارچیان به مرافقت میرزا علی سلطان قاجار قدم در کوچه و بازار نهاده ندا در دادند که کوچه‌بندها را در محلات باز کنند و دکاکین و بازارها را گشوده به سودا و

خلد برین، متن، ص: ۵۰۵

معامله مشغول شوند و اجامره و اوباش بعد الیوم در میان خلق بر وجه پسندیده معاش نموده از سیاست و بازخواست محترز باشند.

همچنین منادی [ندا] در داد که خلایق به مسجد جامع حاضر شده گوش بر آواز خطبه خطبا باشند و مجموع شاهزادگان و امراء در مسجد جامع آمده اشاره نمودند که خطیب، خطبه سلطنت و پادشاهی به نام اسماعیل میرزا بخواند. خطیب بر فراز منبر برآمده بعد از ادای محامد جناب جلال کبریا و درود بر سید و سرور انبیا و ائمه هدی- علیهم التحیة و الثنا- نبذی از بی‌وفائی دنیا و قبض و بسط مهام این عبرتسرا به گوش مستمعان رسانید. آنگاه سررشته سخن را به واقعه ناگزیر پادشاه گردون سریر کشانیده دلها را افکار و دیده‌ها را خونبار گردانید و چون به مناسبت مقام بر زبان خطیب بلاغت نظام گذشت که، مصراع: شهری است پر ز حسرت و غم شهریار کو؟

شور یوم النشور پدیدار گشته فریاد و فغان مردمان از ذروه آسمان درگذشت.

القصه خطبه سلطنت به نام اسماعیل میرزا به مسامع جهانیان رسیده متفرق گردیدند.

و از سوانح عبرت اندوز که در آن چند روز به منصه ظهور و بروز رسید آن بود که عداوتی که در سوابق ازمان در میان طایفه تکلو و طبقه استاجلو بود تازه گردید و طایفه تکلو با خود گفتند که چون در زمان شاه جنت مکان واقعه فراق ولد محمد خان شرف الدین- اوغلی حاکم هرات به افساد طایفه استاجلو روی نموده باعث عدم لطف و احسان آن حضرت به ما گردید اکنون که فرصت به دست آمده از ایشان انتقام می‌باید کشید. به این عزیمت نخست سولاغ حسین و اردوغدی خلیفه تکلو که در سمام و اشکور گیلان به سر می‌بردند به قزوین آمدند. و چون در آن اوان از طایفه استاجلو اللهقلی سلطان ایجک اوغلی و جمعی کثیر از

میرزاده‌های ایشان مقیم آستان ولایت نشان بودند عزم آن کردند که اولا جوهر تیغ انتقام را به خون ایشان بیالایند و پس از آن به خاطر جمع در صدد

خلد برین، متن، ص: ۵۰۶

قتل دیگران درآیند، و بنا بر آن که در آن ایام بی‌مصلحت خلفا کسی را یارای نفس کشیدن نبود در خلوت به خدمت وی رفته در باب اراده خود ابواب مصلحت گشودند. و خلفا چون شنیده بود که اللهقلی سلطان در حین مشورت سلطان حیدریان در باب رفتن بر سر دولتخانه گفته بود که مصلحت آن است که نخست بر سر خانه خلفا رویم و کار او را به مدعا بسازیم آنگاه به تمشیت کار خود پردازیم و همچنین نوبتی دیگر بر سبیل تغیر و سرزنش در مجلس امراء به خلفا گفته بود که اگر سلطان حیدر میرزائیان سخن مرا می‌شنیدند کار ایشان به اینجا نمی‌رسید «۱» جوابی که بوی منع از آن آید به ایشان نداده بود و آن جماعت کم فرصت، عدم منع آن بی‌مروت را محض رضامندی و رخصت پنداشته به هیأت اجتماعی مسلح و مکمل سوار شده روی به خانه اللهقلی سلطان گذاشتند و اعیان استاجلو از جرأت کم فرصتان تکلو آگهی یافته اکثر ایشان به منزل اللهقلی سلطان شتافتند و دروازه خانه را مسدود و مضبوط نموده ابواب مدافعه و مقاتله بر روی آن قوم از خرد بیگانه گشودند.

و چون در آن زمان، باد بی‌نیازی بر کشت آمال سلطان حیدریان وزان بود نقش مرام ایشان درست ننشست و اکثر ملازمان بی‌حقیقت ایشان دست از امداد و معاونت آن جماعت کوتاه کرده پای فرار به کوچه‌بند ادبار نهادند و قرب سی چهل تن از سران ایشان از بیم عار راه فرار را بر خود بسته چون سد اسکندر با تیر و کمان و سیف و سنان به یکدیگر پیوستند و دست جرأت به ستیز و آویز گشاده راه پای گریز را بر خود بستند. نهایت چون جماعت تکلو قرب هزار و پانصد مبارز جنگجو بودند ابواب استیلا به شکستن دروازه و هجوم بی‌اندازه بر روی ایشان گشودند و چون قضای آسمان و بلای ناگهان از در و بام خانه بر سر ایشان ریخته به تیغ تیز دست امید ایشان را از دامن گریز گسیختند. در آن واقعه هولناک از طایفه استاجلو

---

(۱)- به نظر می‌رسد که نسخه کمی افتادگی داشته باشد.

خلد برین، متن، ص: ۵۰۷

بیست و چهار کس که اللهقلی سلطان با چند نفر از پسران او و علی- خان بیك ولد پیره محمد خان و چند نفر از طایفه چاوشلوی اقوام او از آن جمله بودند که بر خاك هلاك افتادند. و چون بساط حیات و اسباب زندگانی آن جماعت را به تاراج حادثات دادند دست جرأت به هتك ناموس عیال و اطفال و غارت و تاخت اسباب و اموال ایشان گشادند، و کار بی‌حیائی را به جائی رسانیدند که پردگیان سراپرده استار را برهنه و عریان به کوچه و بازار کشانیدند و چندان از نفایس اسباب و اموال و رغایب امتعه و اجناس به همدستی اجامره و عوام الناس که دست یافته بودند از منازل سلطان حیدریان به تخصیص از خانه- های حسین بیك و صدر الدین خان و حمزه سلطان بیرون آوردند که خزانه‌دار خیال از کثرت آن انگشت تعجب به دندان گزید.

و سانحه دیگر که از سانحه نخست غریبتر به نظر ارباب بصیرت آمد آن بود که امیر خان موصلوی ترکمان که در آن زمان در دیار خوار ری به سر می‌برد به پشتگرمی اتفاق حسین خان سلطان خنوسلو تیغ جرأت به قتل پیری بیك قوچلو و گروهی از طایفه استاجلو که در ورامین با او می‌بودند آخته بر سر خانه او تاخت. و چون معاندان قرب دو هزار نفر بودند اکثر ملازمان و کسان او طریق فرار پیموده معدودی چند که اسم و رسمی داشتند روی ستیز و آویز به دفع ترکمانان و جماعت خنوسلو گذاشتند و تا جان در تن و رمق در بدن داشتند دقیقه‌ای از دقایق مدافعه و مقاتله فرو نگذاشتند. عاقبت بسمل تیغ تسلیم گردیده تمامی در دست آن گروه بی‌مروت به قتل رسیدند و اسباب و جهات ایشان نیز به تاراج حادثات رفت.

بالجمله باعث بر این مفاسد عظیمه آن بود که چون قرب ده پانزده روز از جانب قلعه قهقهه خبری نمی‌رسید و گمان مردمان آن بود

که خلیفه انصار حاکم قلعه نسبت به اسماعیل میرزا غدری اندیشیده لاجرم مردم عالم، ملک را بی‌صاحب شمرده هر چه می‌خواستند می- کردند. عاقبت چون خبر صحت اثر سلامتی وی به امراء و ارکان دولت رسید فرمان لازم الاذعان مهد علیا نافذ گردید که احدی از

خلد برین، متن، ص: ۵۰۸

امرای تکلو در شهر اقامت ننموده به استقبال اسماعیل میرزا استعجال نمایند، و چون ایشان به صوب مقصد روان شدند آن شورش و غوغا فی الجمله فرو نشست. بعد از رفتن ایشان شاهزاده ظفر لوا سلطان ابراهیم میرزا که به منصب والای ایشک آقاسی- باشیگری ممتاز و سرافراز بود به مرافقت میرزا سلمان ناظر بیوتات، اسباب سلطنت و پادشاهی و چتر زرین و طبل و علم و کارخانجات خاقان جنت مکان را مصحوب خود گردانیده عازم استقبال گردید و در چمن زنجان اسباب سلطنت ابد مدت را به اسماعیل میرزا رسانید.

گفتار در ذکر جلوس اسماعیل میرزا و وقایع ایام دولت آن شاهزاده بی‌پروا

تخت آرای سریر تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ «۱» چون خواهد که به مقتضای حکمت بالغه، صاحب دولتی را از دودمان سلطنت و خاندان جلالت به مزید قدر و منزلت و شایستگی ارتقاء بر مدارج ابهت و عدالت برگزیند نخست یکی از والا نژادان آن دودمان را بر اورنگ تاجداری و تخت شهریاری متمکن گرداند تا زلال چشمه‌سار سلطنت و جهانبانی را به مصفات اقتدار سرشار وی از آلایش خس و خار زیاده‌سریهای گردنکشان روزگار صافی و بی- غش به جویبار سلطنت ابد مدت آن گردون منزلت رساند. ستاره صبح، پیشرو مهر درخشان و جنبش ابر بهار، قافله سالار سرسبزی گلهای گلستان است از اینجاست که چون از جامه خانه غیب، تشریف والای إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ «۲» بر قامت قابلیت اعلی حضرت خاقان علیین آشیان و اولاد امجاد و احفاد والا نژاد آن حضرت راست می‌آمد پیشکاران قضا به مقتضای مصلحت وقت، چند روزی به

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

(۲)- سوره ص، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۵۰۹

عاریت تخت شاهی و افسر پادشاهی را به شاهزاده والا نژاد اسماعیل میرزا دادند، و زمام کارگزاری زمانه و زمانیان را در قبضه اقتدار آن عالی مقدار نهادند.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که شاهزاده مشار الیه چنانچه در اثنای گلدسته‌بندی تعداد اولاد امجاد خاقان والا نژاد در حدیقه ثانیه از این گلزار همیشه بهار اشعاری به آن شد اعز و ارشد اولاد آن حضرت و با خاقان علیین آشیان گوهر یک درج و اختر یک برج بود و در روزگار دولت پایدار پدر بزرگوار خود در لوازم لشکر کشی [۱۰۹] و دشمن‌کشی دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمی- نمود عاقبت به زور نشئه باده هوش ربای شباب، سررشته رعایت ادب و آداب را از کف داده به خلاف رضای پادشاهی، ابواب ارتکاب بعضی از مناهی بر روی خود گشاد، و پدر عالی گهر، بودن پسر زیاده‌سر را در معسکر ظفر اثر مقرون به مصلحت دولت ابد مدت ندانسته سلطنت و دارائی ملک خراسان را که به خاقان علیین آشیان متعلق و مفوض بود به وی کرامت و گرامی گوهر بحر سلطنت را از دار السلطنه هرات طلب فرموده محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو که به منصب والای للگی اعلی حضرت خاقانی علیین آشیانی سرافراز بود به دستور به خدمت للگی وی شرف امتیاز یافت، و بنابر آن که در دار السلطنه هرات نیز حرکات شاهزاده، پسندیده ذات قدسی- سمات آن حضرت نبود و اطوار ناهنجار جماعت تکلو نیز گاهگاهی به مسامع جلال رسیده فی الجمله باعث عدم اعتماد بر آن جماعت می- گردید به تجدید، خاقان علیین آشیان را بر تخت سلطنت خراسان متمکن گردانیده

اسماعیل میرزا را به درگاه معلی طلبیدند و بعد از ورود وی به حدود معموره جنت قرین قزوین، سوندوک بیک قورچی‌باشی به فرمان شهریار روی زمین خدمتش را از حوالی شهر گذرانیده از راه تأدیب و گوشمال به قلعه قهقهه رسانید. و چون به هر مدتی صاحب شوکتی به کوتوالی آن قلعه سپهر مثال محسود اقران و امثال می‌شد شاهزاده را دست به دست به یکدیگر می‌سپردند

خلد برین، متن، ص: ۵۱۰

و چنانچه شایان شیوه خبرداری باشد در محافظت و پرستاری وی روز می‌شمردند تا مدت اقامتش در آن قلعه به نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز کشید.

در آن اوان به حسب اتفاق خلیفه انصار قراداغلو که به هواداری سلطان حیدر میرزا شهره آفاق بود به کوتوالی آن قلعه سپهر رواق سرافرازی داشت و بجز چند نفر از قورچیان که حسب الفرمان خاقان جنت مکان به محافظت شاهزاده قیام داشتند نسیم سبکخیز را مجال آن نبود که از حوالی قلعه عبور تواند نمود و به مقتضای قضا چنان اتفاق افتاد که در حینی که خلیفه انصار با اعوان و انصار خود به شکار رفته کشیکچیان از محافظت دروازه غافل بودند افشار آقا از درگاه معلی به سرعت برق و باد رسیده داخل قلعه گردید و خبر وحشت اثر ارتحال خاقان جنت مکان و شهادت شاهزاده شهید سلطان حیدر میرزا را به وی رسانید. و با آن که به هبوب نسیم این خبر، گلزار افسرده خاطر اسماعیل میرزا تازه و تر گردید اما چون اعتمادی بر خلیفه انصار نداشت و بنای کار این اخبار را بر کذب و ارجوفه می‌گذاشت با هفت نفر از هواخواهان خود که در قلعه داشت رایت اقتدار افراشت و چند تن از قورچیان را که در قلعه پاسبان وی بودند با خود متفق نمود، و چون می‌دانست که بیست و پنج نفر از قراداغلویان در قلعه اقامت دارند هر یک را به بهانه‌ای نزد خود طلب داشته بگرفت و محبوس فرمود و معدودی چند از اعوان و انصار خود را که در خارج قلعه به سر می‌بردند به قلعه درآورده پس از آن از راه احتیاط، در قلعه را بر روی خود بربست و در مرصد انتظار رسیدن خبر دیگر آسوده و فارغ بال نشست.

و چون اخبار مذکوره در شکار به خلیفه انصار رسیده به وقوع آن متیقن گردید و از صید گاه با حال تباه روی مراجعت به قلعه نهاده دروازه حصار را بسته دید نخست به اندیشه آن که شاید به ناخن تدبیر، گرهی از آن کار بسته گشاید و صید از دام جسته به دانه تدبیر دیگر باره به دام آید ملازمان خود را یک یک و دو دو به درون

خلد برین، متن، ص: ۵۱۱

قلعه فرستادن گرفت تا چون جمعیتی از ایشان در قلعه دست دهد به پایمردی ایشان خود نیز قدم جرأت به قلعه نهد و به انجام کاری که به کارش آید ابواب اهتمام گشاید. و چون اندیشه آن خطاپیشه بر آینه ضمیر شاهزاده آزاده پرتو ظهور افکنده بود هر کس از فرستادگان خلیفه انصار به قلعه درآمد به دام بند و زندان افتاد و در فتحی از این باب بر روی خلیفه انصار نگشاد. و چون دید که هر که می‌رود بر نمی‌گردد و چون مسافران جهان دیگر خبری از ایشان به وی نمی‌رسد از در عجز و زاری درآمد و به خضوع و خشوع تمام اظهار بندگی و سرافکندگی پیش گرفت. اما تا سه روز حصول این مطلب نیز حلقه بیرون در بود و در قلعه را بر روی آشنا و بیگانه نگشود.

و چون در عرض آن ایام پیوسته امرای عظام و عساکر ظفر فرجام از اردوی کیهان پوی و مملکت آذربایجان خواب و خورد را بر خود حرام کرده به سرعت برق و باد روی توجه به پای قلعه نهاده بودند و مانند بحر اخضر که به موج درآید فوج فوج به مقصد رسیده در پای حصار بار اقامت می‌گشودند این معنی باعث اطمینان خاطر اسماعیل میرزا گردیده دروازه قلعه را به روی رسیدگان مفتوح گردانید و امرای آذربایجان مانند سلمان خلیفه شاملو و فرخزاد بیک کنگرلو و احمد بیک ایشک آقاسی و سایر عساکر ظفر نشان داخل قلعه گردیده خود را به شرف سجده و پای‌بوس مشرف گردانیدند. و چون از طایفه استاجلو نیز جمعی طریق متابعت سایر غازیان پیموده به قلعه درآمده بودند و اسماعیل میرزا چون دو نفر از ایشان را به مصاحبت سلطان حیدر میرزا غایبانه

می‌شناخت تیغ سیاست را به خون آن دو بیگناه گلگون ساخت، و اکابر و اعیان استاجلو چون عنایت شاهانه را نسبت به خود در اعلی «۱» مرتبه کمال دیدند خائف و هراسان از هر طرف گریزان گردیدند و به سرعت برق و باد روی هزیمت به دار-

(۱)- ظاهرا باید «ادنی» باشد.

خلد برین، متن، ص: ۵۱۲

الارشاد اردبیل نهاده خود را در حظیره مقدسه و بقعه متبرکه متحصن گردانیدند.

مقارن آن حیدر سلطان چاتوق ترکمان که از دار السلطنه قزوین به فرمان مهد علیا و صوابدید خلفا به طلب وی آمده بود در پای قلعه پای اقامت گشود. بعد از ورود حیدر سلطان و اجتماع عساکر ظفر نشان در روز سه‌شنبه بیست و دویم ماه صفر به ساعتی که خود اختیار کرده بود از قلعه به خیمه حیدر سلطان نقل مکان نمود و عساکر ظفر مآل که در آن چند روز پیشدستی کرده به پای قلعه آمده بودند ابواب خدمت شبانه‌روزی بر روی وی گشودند و هر روزه از عساکر ظفرنشان فوجی و از آن بحر بی‌کران موجی به موکب اقبال پیوسته کثرت و ازدحام خلایق، راه تردد بر نسیم صبا و شمال می‌بست.

در خلال این احوال چون طایفه قراداغلو خود را به متابعت خلیفه انصار صاحب تقصیر و گناهکار می‌دانستند که به قتل خلیفه انصار خود را از زیر بار تقصیر بیرون آرند به این عزیمت جمعیت نموده منتهز فرصت بودند که خلیفه انصار از اندیشه ایشان خبردار شد و جمعی از امراء را شفاعتخواه گناه خود ساخته بر اثر ایشان خود را به مجلس شاهزاده انداخت و به زبان عجز و نیاز معروض داشت که اگر به ازاء تقصیرات گذشته که بی‌اختیار از من صادر گشته و به هر یک از آنها بیش از همه کس اعتراف دارم مرا زنده نخواهند گذاشت امیدوارم که بفرمایند که ملازمان آستان جلال به قتل من اقبال نمایند و اگر عواطف بی‌کران، رقم عفو و اغماض بر گناهان من خواهد کشید به آن نیز امیدوار گردانند که بیش از این زهر دشمنکامی از دشمنان نباید چشید. اسماعیل میرزا فرمود که خاطر جمع دار که من نذر کرده‌ام که اگر از شر اعادی خلاص شوم و روزگار غدار به کام من گردد با هیچکس در صدد انتقام نباشم! و مع ذلک تو را نیز تقصیری چندان نیست چه در محافظت من شرایط خدمت و نوکری ولی نعمت به جای می‌آوردی و اگر به امر و نهی من

خلد برین، متن، ص: ۵۱۳

التفات نمی‌کردی بر خاطر من گران نبود زیرا که نوکر خوب در پیش من کسی است که در اطاعت فرمان ولی‌نعمت خود از هیچکس حتی همچو من فرزندی محابا نکند و اندیشه نداشته باشد. آنگاه اشاره فرمود که خدمتش با امرای مجلس نشین جلیس و قرین گردید و از این راه از تفرقه و تشویشی که داشت فی الجمله بیرون آمده سفینه اندیشه‌اش از گرداب یأس و حرمان به ساحل امن و اطمینان رسید و قراداغلویان که مهیای قتل وی بودند ابواب دوستی و آمد و شد بر روی وی گشودند.

القصه در عرض دو سه روز که شادروان جلال اسماعیل میرزا در پای قلعه قهقهه بر خیمه زنگارگون سپهر می‌خندید از امرای نامدار و عساکر ظفر شعار قرب سی هزار سوار در موکب اقبال وی مجتمع گردید و بعد از سه روز با جهان جهان عظمت و اقبال و عالم عالم جاه و جلال از پای قلعه به صوب صواب دار السلطنه قزوین حرکت فرمود و بعد از قطع دو مرحله که یکی بافت و دیگری ارشق بود در دار الارشاد اردبیل نزول نمود و بعد از چند روز به عزم ادراک سعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیاء قدم در دیده رکاب نهاده از راه ادب و آداب به آن بقعه منوره درآمده و بعد از ادراک شرف زیارت و عرض حاجت، دست دریا نوال به اعطای نذور و صدقات و انواع خیرات و مبرات گشاده از آنجا روی توجه به صوب مقصد نهاد و نخست قریه خانه شیر محل نزول شهریار گردون سریر گردید در آنجا امیره سیاوش ولد امیره ساسان حاکم کسگر به موکب ظفر اثر پیوست. همچنین خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران حسین بیک یوزباشی را در آنجا به مسامع جلال رسانیدند.

صباح روز دیگر از آن مرحله روی به راه آورده از توتوسیز «۱» عبور و در ییلاق قمش نزول فرمود. در آن [۱۱۰] منزل فولاد خلیفه شاملو که حاکم همدان بود به اردوی معلی رسیده در سلک امراء

---

(۱)- در احسن التواریخ: «توتونسر» و در خلاصهٔ التواریخ: «توتون سبز».

خلد برین، متن، ص: ۵۱۴

منتظم گردید. و هم در آنجا علی خان بیک داروغه دفتر خانه همایون به خدمتی که از سیاق کلام آینده به وضوح خواهد پیوست مأمور و به جانب لاهیجان روان گردید.

و از ییلاق مذکور نهضت نموده در چمن زنجان نزول فرمود.

و چون قبل از ورود موکب مسعود به زنجان رود سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر با اسباب سلطنت و پادشاهی خاقان جنت مکان به آنجا رسیده بار اقامت گشوده بودند نخست به افراختن سرادقات جاه و جلال دولتخانه مبارکه از حرم و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی پرداخته پس از آن با چتر زرنگار خاقان روزگار و الویه دولت و اعلام اقبال به استقبال شتافتند و چون به شرف سجده و پای‌بوس مشرف گردیدند چتر شاهنشاهی را بر فرق فرقد سایش سایه گستر ساخته آن سرور را به عظمت و حشمت هر چه تمامتر به معسکر ظفر- اثر رسانیدند، و بعد از نزول به دولتخانه مجلسی شاهانه آراسته بر سریر سلطنت و پادشاهی نشست، و سلطان ابراهیم میرزا که به منصب والای ایشک آقاسی باشیگری سرافراز بود نخست زبان به مبارکباد جلوس همایون گشوده تهنیت سلطنت و پادشاهی به تقدیم رسانید. اسماعیل میرزا خدمتش را در آغوش تفقد و مهربانی کشیده به خطاب «برادر» سرافراز و انیس مجلس خاص و مصاحب دائمی بزم اختصاص گردانید.

و از سوانح عبرت افزا که در آن منزل روی نمود آمدن پیره- محمد خان استاجلو از گیلان و آوردن امامقلی میرزا بود. بیان این سخن چنانچه در طی گزارش واقعه ارتحال خاقان جنت مکان ایمائی به آن شد آن است که آن حضرت بعد از آن که از بیماری‌ای که داشت شفای عاجل یافته قدم بر سریر سروری گذاشت و قضیه دو هوائی قزلباش ظفر تلاش در خلوت به عرض آن حضرت رسید مصلحت وقت مقتضی آن گردید که هر یک از هواخواهان شاهزاده شهید را به تقریبی از موکب همایون بیرون کند و از این راه مراد خان استاجلو نبیره منتشا سلطان را که از اعاظم آن طبقه بود به تسخیر قلعه کجور،

خلد برین، متن، ص: ۵۱۵

مأمور فرموده بود، و خدمتش به موجب فرمان به مقصد روان شده هنوز در پای قلعه بود که واقعه ناگزیر خاقان خلد سریر و هایله شهادت شاهزاده آزاده روی نمود. و چون اخبار مذکوره به مراد خان مشار الیه رسید از راه لاهیجان متوجه پایه سریر اعلی شده به پیره- محمد خان استاجلو که در آن اوان حاکم لاهیجان بود ملحق گردید و پیره محمد خان با آن که از اعاظم امرای استاجلو بود غازیان استاجلو که از دل و جان هواخواه شاهزاده شهید بودند پیوسته او را به تهمت دوستی اسماعیل میرزا نکوهش می‌نمودند، و باعث بر این معنی آن بود که نوبتی خاقان جنت مکان او را با جمعی از امراء به قلعه قهقهه فرستاده بود که تحقیق تصرفات بیجای اسماعیل میرزا در خزاین آنجا نموده خزانه را به نظر شهریار زمانه رساند. همگی امراء که طریق مرافقت وی پیموده بودند بنا بر خوش‌آمد خاقان جنت مکان ابواب گستاخی و بی‌اندامی به دست جرأت بر روی اسماعیل میرزا گشوده پیره محمد خان از آن میان سالک طریق رعایت ادب و آداب بوده لاجرم در میان طایفه استاجلو و سایر مردمان چنان شهرت یافته بود که او را با شاهزاده لوازم عهد و پیمان در میان آمده و دختر خود را نامزد وی کرده.

بالجمله چون خبر ورود مرادخان به لاهیجان و جمعیت طایفه استاجلو نزد پیره محمد خان و روانه شدن ایشان در رکاب امامقلی- میرزا به صوب موکب معلی به اسماعیل میرزا رسید هر چند خاطر از دولتخواهی پیره محمد خان مطمئن داشت اما در خیالش

می گذشت که شاید مراد خان به اغوای وی پرداخته او را از شاهراه هواخواهی و اخلاص دور اندازد و به اتفاق یکدیگر امامقلی میرزا را در آن ولایت که به حصانت و متانت اشتهار دارد دست‌آویز زیاده‌سری خود سازند. لاجرم علی خان بیک ترکمان داروغه دفترخانه همایون را به رسم سفارت به نزد پیره محمد خان فرستاده پیغام داد که قواعد عهد و پیمان در میان ما و تو همان است که در قلعه استحکام یافته و به مقتضای آن مطالب و مقاصد طایفه استاجلو به عز اسعاف مقرون

خلد برین، متن، ص: ۵۱۶

می گردد، اما چون مراد خان از رعایت لوازم اخلاص و صوفیگری چشم پوشیده و باعث دو گروهی طوایف قزلباش گردیده چشمداشت از عاقبت‌بینی آن خان عالی شان آن که به همدستی علی خان بیک، جهان‌بین آن مغرور را از حلیه نور عاری ساخته در رکاب برادرم امامقلی میرزا به استقبال موکب معلی استعجال نماید. پیره محمد- خان انگشت قبول فرمان بر دیده نهاده علی خان بیک را با دل بی‌رحم و گزلك تیز بر سر چشم مراد خان فرستاد. و بعد از آن که مراد خان چشم از جهان پوشید به موجب فرمان ساکن اردبیل و علی خان بیک به موکب همایون بازگردید پیره محمد خان نیز بر اثر وی در رکاب شاهزاده جوان به استقبال موکب جاه و جلال روان خود را در چمن زنجان چنانچه ایمائی به آن شد به شرف سجده و پای‌بوس مشرف گردانید. و اسماعیل میرزا برادر والاگهر را در آغوش مهربانی کشیده پیره محمد خان را به پایه والای تربیت و عنایت رسانید.

همچنین سولاق حسین تکلو و امرای طالش را که طریق مرافقت پیره- محمد خان پیموده بودند منظور نظر عنایت بی‌غایت گردانید و از آنجا به آهستگی قطع مسافت می‌فرمود تا به حوالی دار السلطنه قزوین رسیده بنا بر ملاحظه ساعت در جانب شمالی شهر منزل گزید و شاهزادگان عظام و امرای کرام که در شهر بودند به اتفاق حسینقلی خلفا که در کمال عظمت و غوغا عازم خدمت بود روان شده به سعادت خدمت فایز گردیدند.

در خلال این احوال حسین بیک یوزباشی را در کسوت شبانان پشمینه در بر و کلاه نمدی بر سر به رسوائی و فضیحتی که از آن بدتر نباشد به معسکر ظفر اثر رسانیدند و از هر راه که آن بی گناه را می گذرانیدند خلایق به ازدحام تمام سر راه بر وی گرفته زبان به طعن و لعن وی گویا می گردانیدند و اگر پرستاران به منع مردم نمی‌پرداختند هر آینه آن بیچاره را پاره پاره می‌ساختند. القصه چون به این غوغا او را به نظر اسماعیل میرزا رسانیدند بعد از سجده به اطراف و جوانب خود نگریسته به درد دل بگریست و گفت سبحان الله!

خلد برین، متن، ص: ۵۱۷

در میان این همه خلق، گناهکار همین ما بوده‌ایم؟! اسماعیل میرزا فرمود که آنچه گفتی راست است و دیگران در کار سلطان حیدر از تو به جدتر بودند اما کاسه همه بر سر تو شکست. حسین بیک جواب داد که پادشاهم کسی نبود که سلطان حیدری نباشد اما اقبال تو بلند بود و صاحب کارخانه به مصلحت خود عمل نمود اکنون اگر در صدد انتقام‌خواهی بود عالمی را قتل کن و اول مرا. اسماعیل میرزا تصدیق قول وی کرده این معنی چند روزی باعث تأخیر قتل او گردید اما فایده‌ای به حال او نداد و چون به زندانش محبوس فرمود جمعی از تبهکاران عنود، بی‌دستوری و رخصت بر سر وی رفته از پایش درآوردند، و چون خبر قتل وی به اسماعیل میرزا رسید خلفا را مورد عتاب و خطاب گردانیده پس از آن حکم کرد که چون طوایف قزلباش را با یکدیگر بر سر پرخاش بودن مقرون به صلاح دولت روز افزون نیست هیچ آفریده به قصد دیگری تیغ انتقام از نیام برنیاورد و دست تعرض به هر جهت از گریبان یکدیگر به تخصیص از نفس و مال و اهل و عیال هواخواهان سلطان حیدر کوتاه و کشیده دارند و از مخالفت که باعث غضب و سخط پادشاهانه است احتراز و اجتناب لازم شمارند. بعد از آن هواخواهان شاهزاده شهید که در بیغوله‌ها و سوراخها خزیده بودند شهر روان گردیده ابواب آمد شد بر روی مردمان گشودند.

بالجمله در آن چند روز که شادروان جلال اسماعیل میرزا در خارج شهر همدوش آسمان بود هر روزه سران سپاه و گردنکشان

درگاه از راه رسیده به معسکر ظفر پناه ملحق می‌گردیدند. و از جمله سرداران که در آن اوان به معسکر ظفر نشان پیوستند قوچ خلیفه مهردار و قلی بیک افشار و شمخال بیک چرکس و میرزا علی بیک قاجار با سپاه بسیار و لشکر بی‌شمار بودند. و بنا بر ملاحظه ساعتی که [اسماعیل میرزا] خود به جهت دخول دولتخانه اختیار کرده بود به دولتخانه داخل نمی‌شد و بیش از آن در خارج شهر توقف نمودن مقرون به مصلحت نمی‌نمود از آنجا حرکت فرموده نخست به باغ

خلد برین، متن، ص: ۵۱۸

سعادت که احداث کرده خاقان گردون منزلت بود توجه نمود و چون به تماشای گلهای رنگارنگ آن روضه خلد قرین، گلچین خوشدلی گردید منازل حسینقلی خلفا را به جهت توقف چند روزه منزل اقامت گزید. و در ایامی که در خانه خلفا انتظار ساعت دخول دولتخانه می‌کشید حاجی ویس، سلطان مصطفی میرزا را به آنجا آورده به سجده و پای بوس سربلند گردانید و اسماعیل میرزا بنا بر مصلحتی که خود بهتر می‌دانست شاهزاده را در بر کشیده جبین فرخنده او را ببوسید و بعد از تفقد و دلجوئی تمام، فرمان داد که در میان برادران بنشیند و بنا بر آن که هیچیک از برادران به تعظیم شاهزاده از جای خود حرکت نکرده جای نشستن به وی ننمودند خود جای خود را در زیر دست سلطان سلیمان میرزا که به سال از او بزرگتر بود معین و مقرر و بر سایر شاهزادگان تقدم فرمود. و چون هر کس در مقام خود آرام گرفت اسماعیل میرزا [۱۱۱] شاهزاده‌ها را مخاطب ساخته هر یک را به مهربانی زبانی بنواخت و در مقام نصیحت از در دلجوئی ایشان درآمده فرمود که اگر شما برادران با من از در راستی و درستی و وفا و وفاق درآئید و ابواب حیله و نفاق بر روی محبت و دوستی نگشائید من نیز با شما به نوعی سلوک نمایم که ذکر جمیل آن بر صحایف ازمان و ادوار به یادگار بماند و هیچ پادشاهی به آن عنوان با برادران خود سلوک نکرده باشد. اما افسوس که آن سخنان را به زبان می‌گفت و دلش از آن خبر نداشت و با ایشان به هنگام فرصت کرد آنچه کرد چنانچه بعد از این مبین گردد ان شاء الله تعالی.

دیگر از سوانح عبرت افزا که در منزل خلفا به صدر ظهور رسید آن بود که فتح الله بیک و شاهقلی بیک و نظر علی بیک و شاهویردی بیک برادران حسین بیک یوزباشی را که به مقتضای قضا اسیر دام بلا شده بودند به نظر اسماعیل میرزا رسانیده منتظر صدور فرمان گردیدند. و چون بنای کار شهریار روزگار بر مراعات ظاهر بود به زعم خود آن چهار برادر را از دشمنان حصانت نمود و آن خون گرفتگان را به مراد سلطان استاجلو که از امرای آن طایفه بود

خلد برین، متن، ص: ۵۱۹

سپرد و آن بی‌مروت از راه رشد و رشادت هر چهار را از صفه بار به کنار آورده در درخانه خلفا به یاسا رسانید.

گفتار در آغاز گرفت و گیر خون ناحق ریخته شاهزاده شهید و بیان آنچه به ساعیان قتل آن نونهال ریاض سلطنت رسید

روزگار غدار که پیوسته به تقریب رفت و آمد خزان و بهار، کارش افسردن گل و پروردن خار است اگر زخم ستمی که از تیغ ستمکاری شهریاری رسد به مرهم مکافات مداوا نکند سررشته تجدد لیل و نهار و تعاقب خزان و بهار از کار افتد. مصدق این مقال پیش آمد حال قتله شاهزاده ستوده خصال سلطان حیدر میرزاست که بنا بر آن که هر یک از ایشان بنا بر سعی و اهتمام در آن کار خود را فرمانفرمای جهان و پادشاه پادشاه نشان می‌دانستند از نهالی که خود به بار آورده بودند گلهای رنگارنگ مکافات چیدند و به ایشان رسید آنچه رسید.

مجملا- از جمله ایشان نخست مهد علیا و خدرمعلی پریخان خانم صبیه شاه جنت مکان و همشیره شاهزاده نوجوان بود که چنانچه ایمائی به آن شد به حیله و تزویر رنگارنگ، جهانی چنین فراخ را بر برادری چنان تنگ کرد، و چون از همه راه به دستیاری سعی و تدبیر خود اسماعیل میرزا را صاحب افسر و گاه می‌دانست خود را در حقیقت پادشاه انگاشته آنچه در خور پادشاهان ذو شوکت باشد در عتبه علیای خود مهیا و آماده نمود و وزراء و وکلاء و حجاب و بواب و پیشکاران و پرده‌داران و سایر عمله و فعله معین

فرمود، و گمانش آن بود که چون سلطنت اسماعیل میرزا به مساعی جمیله وی بر کرسی وقوع نشسته هر آینه سلطنت و پادشاهی هر چند به نام او باشد اما به کام این خواهد بود، و بیشتر از شاهزاده سلطانم همشیره خاقان

خلد برین، متن، ص: ۵۲۰

جنت مکـان دست اقتـدار به قبض و بسـط مهـام روزگـار خواهـد گشود، بنـا بر آن در ایامی که اسـماعیل میرزا در خانه خلفا متکی ارایک عز و علا بود مهد علیا با امرای نامدار و اکابر و اعیان روزگار، پادشاهانه سلوک می‌نمود. و معمول و مقرر آن بود که اعاظم امراء و ارکان دولت قاهره و هر که اسم و رسـمی داشـته باشـد بعد از فراغ از نماز بامداد به در دولتسـرای نواب خانم حاضـر شده به وساطت محرمان، سـجده حضور خـدمت برسانند و منتظر صدور فرمان باشـند که اگر از عتبه علیا به خدمتی سـرافراز گردند منت بر جـان دانسـته به تمشـیت آن روان شونـد و الاـ در آنجا به تعقیب نماز صـبح پرداخته چون آفتاب به وقت چاشت رسـد از آنجا به در خانه خلفا نقل مکان و به خدمات اسـماعیل میرزا قیام نمایند. و بنا بر آن که آینه خاطر پادشاهان از اعتلای شان و ارتفاع مکان آنان که به ترتیب و عنایت ایشان جزئی حقیقی نشده به پایه والای اقتدار نرسـیده باشـند پیوسته در غبار کلفت و کدورت می‌باشد فکیف که دواعی دیگر به آن انضمام یابد ورق توجه و التفات اسماعیل میرزا نسبت به قیدافه زمان «۱» و سلطانم دوران برگشت و در صدد کسـر شوکت و اقتـدار وی درآمـد. و اگر چه باعث قوی در این اندیشه آن بود که کلک گوهربار به سـرانگشت اظهار، پرده از رخ کـار برداشت امـا در نظر اربـاب بصـیرت، خـون نـاحق ریخته برادری چون سـلطان حیـدر میرزا عظمت و اقتـدار مهـد علیـا را برقرار نگـذاشت و بواعث دیگر که از سـیاق کلاـم آینـده به وضوح خواهـد پیوست علاوه آنها گردیـده رخت بی‌اعتباری و بی‌وجودی به گوشه انزوا کشید.

بالجمله چون به مسامع جلال اسـماعیل میرزا رسـید که امراء و ارکان دولت هر روزه ملازمت در دولتسـرای مهد علیا را تالی فریضـه بامـداد می‌شـمارند نخست از در کناره‌گوئی درآمـده به رمز و ایما در مجالس متعدده ابواب منع بر روی امراء گشاد و چون دید که از

(۱)- قیـدافه نـام زنی است که حـاکم بردع و انـدلس بود و به نوشـابه شـهرت داشت و طبق روایـات معاصـر اسـکندر بود (لغت‌نـامه دهخدا).

خلد برین، متن، ص: ۵۲۱

سخنان کنایه‌آمیز کاری از پیش نمی‌رود نوبتی کنایه را به صریح تبدیل نموده فرمود که مگر یاران ندانسته‌اند که دخیل بودن نسوان در امـور سـلطنت و شـهریاری و قبض و بسـط مهـام پادشـاهی و ملکـداری سـزاوار نـاموس سـلطنت پادشاهـان نیسـت و در نظر خرد خرده‌دان، آشـنائی مردمان با پردگیان حجال اسـتتار خانـدان والا و دودمان معلی قبیـح است؟ و از این سـخن، عتبه علیای دولتسـرای خدرمعلی که مطاف جباه سـران و سـروران و مقام شـفاه «۱» گردنکشـان دوران بود از جبهه- سـائی رهـائی یافت و پس از آن پرتو التفات آمد شد امراء بر در و دیوار آن دولتسرا نتافت و کار به جائی رسید که بجز پای دربان، کسی سر به آن آستان نکشید.

و چون خون دامنگیر شـاهزاده خلـد سـریر، گریبـان جان مهـد علیا را گرفته از صـدر مسـند سـروری به زیر کشـید نوبت خونخواهی مکافـات به حسـینقلی خلفـا رسـید و از نهـالی که خود به آب دیـده مظلومـان و خون ناحق بی‌گناهان به بار آورده بود میوه کام دل چید.

خلاـصه این مـاجرا و حاصـل این مـدعا آن که در اوقاتی که اسـماعیل- میرزا در خانه خلفا انتظار ساعت دخول دولتخانه می‌کشـید معاندان وی که یکی از ایشان خون ناحق شاهزاده نوجوان بود فرصت یافته مزاج شهریاری را از آن دامن‌زن شعله جفاکاری منحرف ساختنـد. و باعث ظاهری آن بی‌عنایتی به گمان مردمان آن بود که بعـد از واقعه شاهزاده شـهید چون چند روز گذشت که از جانب

قلعه قهقهه و حیات و ممات اسماعیل میرزا خبری به درگاه معلی نرسید و از این راه ابواب فتنه و فساد بر روی خلق باز و دست کوته اندیشان به تافتن رشته ارجوفه دراز گردید و خلفا در مجمع امراء گفته بود که این همه اضطراب مردم چیست؟ اسماعیل میرزا نباشد سلطان محمود میرزا باشد چه او هم پسر شاه جنت مکان و وارث ملک و شایسته افسر و اورنگ پادشاهی است. و بعد از این سخنان چون مدار کاروبارش

---

(۱)- شفاه- لبها، لبان (معین).

خلد برین، متن، ص: ۵۲۲

به صلاح و صوابدید مهد علیا پریخان خانم بود به وساطت محرمان به مسامع علیه رسیده بود که روزها گذشت و خبری از قلعه قهقهه نرسید و ظن غالب آن است که بعد از رسیدن خبر ارتحال خاقان جنت مکان به سلطان حیدر میرزائیان در شب اول، کار اسماعیل میرزا را ساخته باشند و چون وقوع این حال احتمال قریب دارد که نموده واقعی باشد مناسب آن است که اشاره فرمایند که سلطان محمود میرزا را به جای پدر بر تخت زر متمکن سازیم، و نواب خانم در جواب خلفا می‌گوید که برادر مادری من سلطان مصطفی میرزا به سال از او بزرگتر و به سبب برادری من به پادشاهی سزاوارتر است او را پادشاه می‌کنیم.

القصه در خلال این احوال خبر سلامتی اسماعیل میرزا به درگاه جاه و جلال رسیده خود نیز بر اثر خبر وارد دار السلطنه قزوین گردیده و چنانچه گذشت در انتظار ساعت مقیم خانه خلفا گشت و بنا بر آن که خون ناحق شاهزاده بیش از این تاب تغافل نداشت معاندان خلفا را بر گماشت تا این مقدمات را در خلوت به عرض اسماعیل میرزا رسانیدند و از این راه پایه رفعت منزلت وی را در نظر پادشاه با خاک سیاه برابر گردانیدند و مصداق کلام خیر انجام من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه مناسب مقام افتاده اسماعیل میرزا را بر خلفا اعتمادی نماند و به جد و جهد تمام در صدد افنا و اعدام وی درآمده نخست خدمتش را به تفویض منصب والای وکالت دیوان اعلی و نیابت نفس همایون ممنون فرمود مشروط بر آن که از منصب خلفائی دست و دل برداشته به دیگری گذارد.

باعث بر این تکلیف آن بود که چون در آن اوان قرب ده هزار نفر از صوفیان سلسله علیه صفویه در قزوین جمع آمده خلفا را نایب و خلیفه مرشد کامل می‌شمردند و حکم او را تالی فرمان مرشد گمان می‌بردند و تسلط و اقتدار خلفا فی الجمله به استظهار ایشان بود رعایت حزم و احتیاط مقتضی آن گردید که با او از در امتحان درآید، لاجرم چنانچه گذشت به منصب والای وکالت مکلف گشت. و

خلد برین، متن، ص: ۵۲۳

خلفا در جواب عرض نمود که با وجود منصب خلافت اگر به این عنایت سربلند می‌فرمایند منت بر جان به تقدیم [۱۱۲] آن قیام می‌نمایم و اگر خلافت به دیگری عنایت خواهد شد به آن راضی نیستم و دست از خدمت خود برنمی‌دارم.

چون جواب خلفا به عرض اسماعیل میرزا رسید به ظاهر کار اظهار آزردگی و رنجش از خلفا نمود و امرای طایفه روملو را مخاطب ساخته فرمود که اگر یکی از صوفیان و طالبان این سلسله علیه از سخن مرشد کامل درگذرد و از فرمان لازم الاذعان مرشد تخلف جایز شمرد در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صفویه سزای آن کس چیست؟ ایشان به هیأت اجتماعی جواب دادند که در طریقه مشایخ، چنین کسی گناهکار و مردود باشد و تا مرشد رقم عفو و اغماض بر خطای او نکشد از تقصیر بیرون نیاید. اسماعیل میرزا فرمود که چون چنین است خلفا سحن ما را چرا رد کرده و فرمان ما را به جای نیاورده؟ این ماجرا به خلفا رسیده آن سخنان را وقعی نگذاشت و بامداد روز دیگر به دستور مقرر با کوکبه نمایان روی به در خانه خود که در آن وقت حکم دولتخانه داشت گذاشت و چون خواست که داخل شود حجاب و بواب و ایشک آقاسیان حسب الفرمان چوب منع بر سر راه وی نهاده گفتند که هر چند این خانه خانه تست اما تا مرشد و ولی‌نعمت ما در اینجا اقامت دارد قائم مقام دولتخانه قزلباش است و چون تو در خدمت پادشاه و

مرشد که ولی‌نعمت ماست صاحب تقصیری و تا آن حضرت از سر تقصیر تو در نگذرد در طریقه صوفیگری و سلوک، داخل شدن به دولتخانه روا نیست در برابر درگاه بنشین تا مرشد بر سر رضا آید.

چون این ماجرا به گوش خلفا رسید و حالتی را که هرگز در خواب و خیال به خاطر نگذرانیده بود به رای العین دید چون شعله بر خود پیچیده دود حیرت به دماغش متصاعد گردید و چون علاجی نداشت دل بر مصلحت وقت گذاشت و از اول روز تا هنگام زوال به رسم گناهکاران در برابر درگاه به روز سیاه و حال تباه بنشست و

خلد برین، متن، ص: ۵۲۴

جمعی کثیر از اکابر و اعیان طایفه روملو و غیر ایشان در اول روز طریق مرافقت و موافقت وی پیمودند و به هنگام ظهر اسماعیل میرزا کس بیرون فرستاده فرمان داد که خلفا به خانه خود رود که ما خود آنچه در هر باب گفتنی باشد باز خواهیم گفت.

چون این اشاره والاـ به خلفا رسید حیات تازه یافته فی الجمله مطمئن گردید و گمان مردمان آن شد که اسماعیل میرزا از راه دلجوئی به خانه خلفا رفته به آستین تفقد، گرد ملال از چهره حالش خواهد زدود. آن خود امری بود محال و خیالی دور از وسعت‌آباد احتمال، چه در دو روز متوالی که خانه‌نشین و امرای روملو با وی جلیس و قرین بودند دری از آن راه بر روی وی نگشود و روز سیوم اسماعیل میرزا از میان امرای روملو، دلو بوداق را که در میان ایشان به صوفیگری ترکانه طاق بود طلب نموده فرمود که خلفا چه می‌گوید؟

دلو بوداق عرض نمود که از مخالفت فرمان پادشاه و مرشد خود نادم و پشیمان است و بعد از این به هر خدمتی که مأمور شود اگر همه سگبانی این آستان باشد منت به جهان داشته به تقدیم می‌رساند.

اسماعیل میرزا فرمود که اگر راست می‌گوید و طریق فرمانبرداری ما می‌پوید ما نیز به ازای حقوق خدمات شایسته که از او به منصه ظهور پیوسته او را به خدمتی سرافراز می‌فرمائیم که موجب رفع درجات او در دنیا و آخرت بوده باشد و چون پیشنهاد خاطر والا ارتفاع شان او در دنیا و اعتلای مکان او در عقبی است او را به منصب والای قورچی‌باشیگری قورچیان مشهد مقدس معلی سرافراز فرمودیم که در آن مکان خلد نشان و روضه ملایک پاسبان، هم اعتبار دنیا و هم اجر آخرت داشته باشد، اکنون برخیز و مژده این موهبت را به وی رسانیده علی الفور او را سوار کرده روانه ساز.

دلوبوداق چون دید که کار به کجا رسید از نزد اسماعیل میرزا بیرون آمده امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا را از عدم توجه و التفات اسماعیل میرزا خبردار گردانید و نزد ایشان به وضوح پیوست که خون ناحق شاهزاده کار خود کرده و آن غدار جفاکار را

خلد برین، متن، ص: ۵۲۵

از اوج اعتبار و اقتدار به حضیض خسار و بوار آورده و بعد از این بودن آن ظالم بی‌پروا در اردوی معلی ممکن نیست، بنابر این کافه امراء و اعیان و سایر غازیان روملو از او دوری گزیدند و با ملازمان آن زیاده‌سر مغرور که از بس نخوت و غرور داشت سر به منصب وکالت اعلی فرود نمی‌آورد ترک خدمت وی کرده از در خانه وی پای تردد کشیدند و آن مردود غلطکار، حیران روزگار خود بود که دلو بوداق به اتفاق جمعی از ملازمان خود چون قضای آسمان و بلای ناگهان به منزل وی نزول نمود و بعد از رسانیدن پیغام اسماعیل میرزا فرصت سر خاریدن به وی نداده همان لحظه او را سوار کرده یک فرسنگ از در شهر بیرون برده فرود آورد و خود بازگشته احمال و اثقالش را در زمان بار و به دنبال او روان نمود.

و آن بی‌رحم کافر کیش راه هلاک خویش در پیش چون به دامغان رسید علی خلیفه آق‌قوینلو حاکم آنجا فرمانی از اسماعیل میرزا مشعر بر توقف خلفا ظاهر گردانیده بر حسب فرمان در دامغان متوقف گردید و در آنجا بروز سیاه خود گریان بود تا بعد از چند روز کور- شاهقلی روملو از گرد راه رسیده میل مکافات در دیده عبرت بینش کشید و چشم از جهان پوشیده‌اش را بینای تماشای بو العجبیهای اوضاع روزگار گردانیده از راهی که آمده بود بازگردید. و بعد از مراجعت کور شاهقلی که چشم انتظار اسماعیل

میرزا به خبر کور کردن خلفا روشن شد نورعلی خلیفه روملو ولد بلغار خلیفه را منظور نظر تربیت و عنایت فرموده منصب خلفا را به وی کرامت نمود.

همچنین در آن ایام خون شاهزاده ناکام تیغ انتقام از نیام کشیده یک یک از قتله خود را بر خاک هلاک می‌انداخت تا نقش وجود تمامی ایشان را از صحیفه هستی محو و معدوم ساخت.

گفتار در ایراد بعضی از قضایای زمان دولت اسماعیل میرزا که بعد از قضیه خلفا از جلبات خفا به منصه ظهور رسیده عبرت افزای دیده ارباب دید گردید

چون صورت اقتدار و اعتلای اسماعیل میرزا رقمزده کلک قضا بود صورت هر اندیشه که بر پرنیان خاطر نقش می‌نمود به کام مدعا چهره حصول می‌گشود و هر رنگی که مهندس خیالش در تأسیس مبانی جاه و جلال می‌ریخت خانمانها خراب کرده دود از دودمانها بر می‌انگیخت، و از این راه اطاعت و فرمان‌پذیری طوایف قزلباش در خدمتش به حدی انجامیده بود که پدر اگر سوء مزاجی نسبت به پسر «۱» از وی فهم می‌کرد پاره جگر خود را از هواخواهان سلطان حیدر شمرده سرش از تن برمی‌داشت و همچنین پسر نیز اگر بی‌عنایتی از شهریار دادگر می‌دید به همان بهانه خاک در کاسه سر پدر می‌گذاشت و به تیغ بی‌رحمی، قطع رحم چنان باب شده بود که برادر از کشتن برادر، تا به خویشاوندان دیگر چه رسد محابا نمی‌نمود. و از این رهگذر بسیاری از جماعت معتبر بار سفر به عالم دیگر بستند و چنانچه از سیاق کلام آینده به وضوح می‌پیوندد جمعی کثیر هدف تیر و طعمه شمشیر شدند.

بالجمله چون اسماعیل میرزا از کار حسینقلی خلفا بازپرداخت و او را از شهر بیرون کرده آواره دیار مذلت و هوان ساخت از خانه‌های آن ستمگر غدار به منازل شاهقلی سلطان یکان استاجلو که به دولتسرای مهد علیا و میدان اسب شاهی قرب جوار داشت روی اقامت گذاشت و مهد علیا وقوع این نقل مکان را وسیله ارتقاء بر مدارج عز و علا شمرده به مرافقت مخدرات حجال سلطنت و پردگیان

---

(۱)- در نسخه: «پدر».

تتق عفت، شرف قرب خدمت دریافت اما چنانچه دلخواه او بود بارقه‌ای از بوارق آفتاب عنایت بر ساحت حال وی نتافت و از آنجا به ساعتی که خود اختیار کرده بود از راه تفرج و تماشا به سیر عمارات دولتخانه توجه نمود و ابواب تغییر بیش از پیش بر عمارات پیش گشوده منازل موفور و قصور خالی از عیب و قصور طرح انداخته بر عمارات سابق افزود، و به سعی و اهتمام تمام هر روزه از صبح تا شام بنایان هنرور و صنعتگران هر کشور به سر کار امرای عظام در عمارات مذکوره کار می‌کردند و بدین جهت گاهی در منزل یکان و گاهی در دولتسرای مهد علیا و گاهی در باغ جنت بنیاد سعادت‌آباد، ابواب خبرداری بر روی کارگزاران می‌گشاد. و در آن ایام بنا بر ورود طوایف قزلباش از اطراف و انحای ممالک محروسه به معموره خلد قرین قزوین ازدحام خلایق به مرتبه‌ای رسید که در کوچه و بازارها راه تردد بر مترددین بسته گردید و تحف و هدایای ملوک و سلاطین و پیشکش و نثار امراء و اشراف و اکابر و اعیان اطراف چندان در آن خطه جنت قرین جمع آمد که سررشته آن از دست محاسب وهم و خیال بیرون رفت و بنا بر آن که خود از برای جلوس ساعت اختیار کرده نظام و انتظام مهام سلطنت را به آن ساعت موقوف داشته بود و به ناخن سعی و اهتمام خلق، گره از کار ایشان نمی‌گشود مردم روز شمرده انتظار ساعت می‌بردند. و طوایف قزلباش چون کاری نداشتند از راه خوش آمد اسماعیل میرزا دست از گریبان جان مسلمانان برنمی‌داشتند و به بهانه سلطان حیدری بودن دود از دودمانها برمی‌آوردند

و از این راه جمعی کثیر از طایفه استاجلو طریق عدم پیمودند.

مؤید این مقال که در خلال این احوال روی نمود یکی آن بود که سولاغ حسین و اللهقلی بیک برادران [۱۱۳] محمدی خان تخماق استاجلو که از راه ایلچیگری به دیار روم رفته برادران وی در خدمت بودند در حینی که از دولتخانه به خانه خود می‌رفتند ابو تراب بیک ولد یعقوب میرزا که از همان طایفه بود با نفری چند از مردم خود

خلد برین، متن، ص: ۵۲۸

در تنگنائی سر راه بر آن دو بیگناه گرفته هر دو را پاره پاره کردند.

اسماعیل میرزا خبر قتل آن دو امیرزاده را شنیده به روی بزرگی نیاورد و این معنی دامن‌زن شعله شور و شر شده خبر به اطراف ممالک رسید و باعث ازدیاد جرأت و دلیری مردمان در افناء و اعدام طایفه استاجلو گردید، و از آن جمله شاهقلی سلطان یکان که به منصب والای للگی نواب گیتی‌ستان فردوس مکان و ایالت و بیگلربیگیگری دار السلطنه هرات سرافراز بود به تیغ جرأت و بی‌شرمی حسین سلطان افشار حاکم فراه شربت شهادت چشید.

بیان این سخن آن است که امیر الامرای مذکور بعد از سنوح واقعه خاقان جنت مکان و رسیدن خبر به آن کشور به احتیاط آن که مبادا زمانه فتنه سر کند امرای تابین خود را از محال قریبه به دار السلطنه هرات طلب نمود که به حفظ و حراست شهر قیام و اقدام می‌نموده باشند و حسین سلطان مشار الیه کمر کین بیگلربیگی را بر میان جان بسته در بیرون دروازه ملک به خسرو سلطان کوراوغلی و امیرحسن خطیب و سایر امراء و غازیان که در دار السلطنه هرات با وی طریق موافقت و مرافقت می‌پیمودند پیوست و در آن کار ناهنجار با آن طایفه غدار در مرصد انتظار نشست و نخست با همعهدان مصلحت در آن دیدند که شاهقلی سلطان را از مخالفت خود آگاه سازند. لاجرم یکی را به نزد وی فرستاده پیغام دادند که بر عالمیان ظاهر است که طایفه استاجلو مغضوب پادشاهند و از این راه بودن ایشان در شهر و قلعه هرات که فی الحقیقه خانه پادشاه است احتمال ندارد و ما نخواهیم گذاشت که بعد از این این ولایت در تصرف ایشان باشد بلکه خود به حفظ و حراست آن پرداخته مملکت را مضبوط خواهیم ساخت تا پادشاه به هر کس این ولایت را عنایت کند به او سپرده آید، اولی آن که سلطان پیشتر از اشتعال نایره شور و شر از قلعه به درآمده اگر خواهد متوجه درگاه پادشاه شود و الا در گوشه‌ای منتظر فرمان پادشاهی باشد که بدانچه امر فرماید از آن قرار عمل نماید. چون فرستاده پیغام بگزارد آتش غیرت طایفه استاجلو که در

خلد برین، متن، ص: ۵۲۹

هرات بودند شعله‌ور شده مسلح و مکمل روی جمعیت به در خانه سلطان نهادند و آوازها بلند کرده جواب دادند که ما به فرمان پادشاه فرمانفرمای این ولایت بودیم اگر ولی نعمت ما از تخت سلطنت به عالم آخرت سفر کرده سر فرزند ارجمندش که به جای آن حضرت بر تخت پادشاهی جلوس فرموده به سلامت باشد و تا او حکم به عزل ما نکند ما دست از خدمت و حکومت خود برنمی‌داریم.

چون فرستاده بازگشته جواب طایفه استاجلو را به حسین سلطان و رفقا رسانید جهلا و ارباب فتنه و فساد آن طایفه روی به شهر و حصار نهادند. از این طرف نیز جمعی که به خود گمان دست و پائی داشتند الویه قیل و قال و اعلام قتال و جدال افراشتند و با آن که در شهر هرات مردم صلاح اندیش و مصلحت کیش بسیار بودند که به اصلاح ذات البین پرداخته آن فتنه را کوتاه می‌توانستند ساخت اما از شعله سرکش خوی اسماعیل میرزا اندیشیده از میان آن هنگامه به کنار کشیدند. و شاهقلی سلطان که در آن اوان در میان ترکان به صلاح اندیشی و وفور رای و تدبیر زبانزد صغیر و کبیر بود از بیم آن که مبادا از برای طایفه استاجلو باعث بدنامی تازه بشود ایشان را از پوشیدن اسلحه جنگ و تهیه اسباب حصول نام و ننگ منع فرموده و در خانه خود را بر روی آمد شد آشنا و بیگانه بسته منتظر رسیدن فرمان اسماعیل میرزا در گوشه‌ای به حال خود نشست. آن جماعت از وی به ترک حکومت قناعت نکرده

بی‌خبر بر سر خانه وی هجوم آورده آغاز شور و شر کردند. و چون به حکم سلطان، استاجلویان دست از گیر و دار کوتاه کرده اکثر به راه خود رفته بودند و معدودی چند از مردم وی که بر سر وی جمعیت داشتند پای مدافعه و مقاتله پیش نگذاشتند آن طایفه کم فرصت، فرصت غنیمت شمرده در حالتی که سلطان خون گرفته بی‌اسلحه و اسباب حرم، کسان خود را از استعمال سیف و سنان و کار فرمودن تیر و کمان منع می‌نمود با تیغهای کشیده بر سر وی دویدند و آن ترک ساده‌لوح را با جمعی از کسان او پاره پاره گردانیدند و بعد از قتل آن جماعت منازل و

خلد برین، متن، ص: ۵۳۰

مساکن ایشان را به جاروب نهب و غارت رفته زنان و فرزندان ایشان را به رسوائی که کس مبیناد در کوچه و بازار سر برهنه و عریان به هر طرف دوانیدند.

بعد از این سانحه عبرت افزا چون طایفه استاجلو را در هرات مجال اقامت نماند متفرق و پریشان به هر طرف گریزان شدند و بسیاری از آن جماعت پریشان حال و غارت‌زده خود را از آفتاب حوادث به سایه حمایت ابراهیم سلطان پسر شاهقلی سلطان که حاکم سرخس بود رسانیده جمعی نیز روی توجه به درگاه معلی آوردند و از این رهگذر، پادشاه بحر و بر و شهریار هفت کشور یعنی نواب گیتی‌ستان فردوس مکان که در آن اوان در سن شش هفت‌سالگی آفتاب عالمتاب افق خراسان و پرتو انوار اقتدارش بر ساحت ملک هرات تابان بود بی لله و خدمتکار و مدتی بی‌معاون و انصار ماند. و آنان که از طایفه افشار و غیر ایشان بر هرات دست یافته بودند از بیم بازخواست و مؤاخذه خوی بهانه‌جوی اسماعیل میرزا زیاده التفاتی به آن حضرت نمی‌نمودند.

و چون خبر این واقعه عبرت اثر به اسماعیل میرزا رسید بنای بازخواست آن جرأت سرشار را بر تغافل گذاشته گوش به آن نداشت و امیر الامرائی و ایالت هرات را نخست به اروس سلطان والی سابق شروان ارزانی داشت و اروس سلطان مذکور آب هرات را نخورده بود که آن منصب والا را به تغییر وی به علیقلی بیک ولد سلطان حسین بیک نواده دورمیش خان کرامت فرموده رایت اقتدارش را به علاوه شرف مصاهرت این دودمان و خطاب خانی و امیر الامرائی به ذروه آسمان افراشت.

اما اعیان طایفه استاجلو که در درگاه معلی گرفتار زندان بی- التفاتی اسماعیل میرزا بودند کار زندگانی برایشان به نحوی دشوار گردید که هیچیک از ایشان را بی‌تفرقه و تشویش کشتن و بستن شبی به روز و روزی به شب نمی‌رسید و در بحر اضطراب گردابی طوفانی سرگردان بودند و نمی‌دانستند که از آن دریای خوف و

خلد برین، متن، ص: ۵۳۱

خطر، کشتی زندگانی ایشان به ساحل نجات خواهد رسید یا نه؟ در خلال این احوال به حسب اتفاق محمدی خان تخماق که از اعاظم امرای طایفه استاجلو و بیگلر بیگی چخور سعد و از راه سفارت به دیار روم رفته بود در آن اثنا مراجعت نمود و با وجود خدمتی چنان نمایان چون به دار السلطنه قزوین رسیده به سجده و پای بوس اسماعیل میرزا مشرف گردید روی دلی که دلخواه وی بود از اسماعیل میرزا ندید و با وجود عدم توجه و دلجوئی، ایالت ولایت چخور سعد را به تغییر وی به ابو تراب سلطان عم زاده او نامزد فرمود. همچنین در آن اثنا شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو که از امرای معتبر آن کشور بود به موکب ظفر اثر پیوسته منظور نظر التفات نگردید. و چون طایفه استاجلو دیدند که روز بروز اسباب کم توجهی و عدم التفات اسماعیل میرزا روز افزون است با یکدیگر از در مشق جنون درآمده قرار به آن دادند که به اعتراف تقصیر ناکرده زبان گشایند و بگویند که چون ما در خدمت مرشد کامل و ولی‌نعمت خود مقصر و گناهکاریم تا عنایت آن حضرت رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم ما نکشد آسایش و آرام و زن و فرزند و خانه بر ما حرام است.

بعد از تمهید این مقدمات تمامی امراء و اعیان و همگی یوزباشیان و غازیان طایفه استاجلو روی جمعیت به در دولتخانه نهاده ابواب جرم ناکرده را بر روی خود گشادند و در برابر درگاه، خیام اقامت افراخته بساط انبساط انداختند و اسباب عیش و نشاط مرتب

داشته اظهار عرض تجمل را بر طاق بلند گذاشتند و شب و روز در آنجا به سر برده به رغم اغیار دل‌آزار، خودنمائیها می‌کردند و اطعمه گوناگون و اشربه رنگارنگ در ظروف و اوانی طلا و نقره بر سر خوان می‌آوردند.

و چون اقامت ایشان در آن مکان به چند روز کشید پیره محمد- خان و محمدی خان تخماق با ایشان در شغل گنهکاری اتفاق نموده خود را در سلك ایشان منسلك گردانیدند، و این معنی بر خاطر زود- رنج اسماعیل میرزا گران آمده به کرات بر زبان گذرانید که پیره

خلد برین، متن، ص: ۵۳۲

محمد خان در چه وقت و کدام روز داخل ارباب فتنه و فساد بود که امروز خود را در داخل گناهکاران باید نمود؟ و اگر غرضش حمایت و شفاعت ایشان نیست چرا از ایشان کناره نمی‌گیرد و به خانه خود نمی‌رود؟ و با آن که مکرر این سخنان به پیره محمد خان رسید از میان ایشان رخت اقامت به کناری کشید. عاقبت چون توقف ایشان در آن مکان متمادی گردید بعد از ده روز که شب و روز خبر گرمی هنگامه صحبت آن جماعت به مسامع جلال اسماعیل میرزا رسید نخست از راه اتمام حجت، تیری را که طایفه استاجلو در شبی که روزش هایله شاهزاده شهید روی نموده بود به طرف دولتخانه مبارکه افکنده بودند و بر یکی از چنارهای برابر ایوان چهل ستون آمده بند شده و تا آن روز بر چنار [۱۱۴] پایدار مانده بود حکم کرد که آن تیر را از چنار کشیدند و مصحوب یکی از مقربان به نزد استاجلویان فرستاده پیغام داد که چون شما دعوی اخلاص و صوفیگری می‌کنید پس چه کسی این تیر را به طرف دولتخانه مرشد کامل و نعش محفوف به مغفرت خاقان جنت مکان انداخته؟ ایشان در جواب گفتند که بر عالمیان چون آفتاب روشن است که از مبادی طلوع مهر جهان‌افروز دولت این خاندان تا امروز هرگز از ما امری که منافی صوفیگری و اخلاص باشد روی ننموده و تا بوده‌ایم بجز این درگاه پناهی و امیدگاهی نداشته‌ایم، اگر جمعی از جهلاء و بی‌دولتان ما به افساد ارباب فتنه و فساد و تحریك ایشان راه صوب گم کرده مرتکب امری ناصواب شده باشند هر آینه به سزا و جزای کردار ناهنجار خود رسیده و خواهند رسید و با آن که دامن اخلاص و صوفیگری دیگران از آلایش تقصیر و گناه مبراست ما همه خود را صاحب تقصیر و گناهکار شمرده روی التجا به درگاه عفو و احسان مرشد و پادشاه خود آورده‌ایم، و چون خود را مستحق تأدیب و سیاست می‌دانیم گردن انقیاد و اطاعت نهاده‌ایم، اگر بکشد و اگر ببخشد اختیار دارد و کسی سر از ربقه اطاعت و فرمان آن حضرت نخواهد پیچید.

چون فرستاده جواب ایشان را به عرض اسماعیل میرزا رسانید

خلد برین، متن، ص: ۵۳۳

نایره قیامت لهبش سر به کره اثیر کشیده جمعی را مأمور گردانید که بر سر ایشان تاختن آورده سراپرده‌ها و سایبانهای ملوکانه را که افراخته بودند بر سر ایشان فرود آوردند و اسباب جاه و جلال ایشان را که از راه خودنمائی به آن مکان آورده بودند غارت کردند، و آن جماعت به بدترین حالی از احوال، گریزان و هراسان خود را به خانه‌های خود رسانیده متفرق و پریشان گردیدند.

گفتار در برگ‌ریزان بهارستان حیات تازه نهالان گلزار سلطنت پایدار، سلطان مصطفی میرزا و سلطان سلیمان میرزا به صرصر خزان سردمهری روزگار غدار

چون در دار الضرب قضا به منطوق کریمه تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ «۱» زر ناقص عیار سلطنت چند روزه اسماعیل- میرزا از روائی بی‌بهره و نصیب و نقد کامل عیار پادشاهی روی زمین به نام نامی و القاب گرامی خاقان علیین آشیان و اولاد امجاد و احفاد والا نژاد آن حضرت به سکه خلود و دوام مسلوك می‌گردید بنابر این آنچه در زمان دولت اسماعیل میرزا از جلباب کمون به سرابستان ظهور می‌پیوست نقش حصول این متمنی بر حسب دلخواه می‌نشست.

مصدق این مقال صورت حال شاهزاده مشار الیه است که با آن که به حسب حسب و نسب و جاه و جلال و شجاعت و بسالت از سایر شاهزادگان بلند اقبال ممتاز بود دل به کرشمه عروس جلوه‌نمای زال دنیا داده ابواب بی‌رحمی و قساوت قلب بر روی برادران و برادر- زادگان خود گشاد و با آن که به یقین می‌دانست که نخل بی‌بر بی‌رحمی

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۵۳۴

نظر با اولو الارحام کدامین میوه بار می‌آورد چشم از مآل حال خود پوشید و از تیغ بی‌رحمی وی به آن دو نونهال گلزار اقبال و سایر شاهزادگان کامکار چنانچه بعد از این رقمزده خامه اظهار [خواهد] گشت رسید آنچه رسید. بالجمله چون روزی چند از بأس و سطوت وی به نظر طایفه استاجلو بگذشت و هر یک از آن جماعت از در دولتخانه غارت زده و پریشان، گریزان به خانه‌های خود رفتند نخست نسبت به آن دو بدر منیر از در حیله و تزویر درآمد و پیره محمد خان را که به مرافقت استاجلویان از نظر تربیت وی افتاده بود طلب نموده فرمود که سلطان مصطفی میرزا از راه دوستی سلطان حیدر- میرزا و سلطان سلیمان میرزا بنا بر آن که او و خواهرش پریخان خانم فی الجمله دخلی در ارتباط ظاهری ما داشته‌اند و متوقع ایشان به صدر ظهور نیامده با ما طریق معادات مسلوک می‌دارند و از ایشان ایمن و مطمئن نیستیم. پیره محمد خان در جواب عرض نمود که هر گاه آینه خاطر انور از ایشان در غبار کلفت باشد در یکی از قلاع به حبس ایشان فرمان دهند تا روزگارشان در بند و زندان به پایان رسد و مرآت ضمیر خورشید نظیر از زنگ تفرقه و تشویش رهد. اسماعیل میرزا فرمود که چون سلطان مصطفی میرزا پرورده طایفه استاجلوست او را به تو و سلطان سلیمان میرزا را به شمخال چرکس که خالوی اوست می‌سپارم، می‌خواهید به قلعه فرستید و می‌خواهید پادشاه کنید، و روز دیگر فرمان داد که حاجی ویس سلطان بیات، سلطان مصطفی میرزا را به منزل پیره محمد خان و دیگری از اعیان، سلطان سلیمان میرزا را به خانه شمخال سلطان برده بسپارند و قبض بگیرند. و چون شاهزادگان را به خانه ایشان برده سپردند استاجلویان در کار ایشان حیران شدند و چند روز مدار ایشان به مشورت و گفت و شنید می‌گذشت و نمی‌خواستند که دست و تیغ ایشان به خون اولاد شاه جنت بارگاه آلوده شود. عاقبت عقلای آن طایفه چون اسماعیل میرزا را تشنه به خون شاهزادگان می‌دانستند و از هیچ راه نمی‌توانستند که از راه رضای وی قدم جرأت بیرون

خلد برین، متن، ص: ۵۳۵

نهند لا علاج کمر به خون شاهزادگان بسته منتهز فرصت در کمین سلطان مصطفی میرزا نشستند. و در آن چند روز شاهزاده والا نژاد از اطوار ناهنجار روزگار، دلنهاد شهادت خود شده اوقات فرخنده ساعات را صرف اکتساب سعادت نموده به طاعت و عبادت می‌گذرانید و شب و روز مترصد و منتظر قتل خود می‌بود تا شبی از شبها قضا کار خود کرد و چند نفر از آن جماعت به محراب طاعت آن حضرت رفته آن تازه نهال جویبار سلطنت را بر خاک هلاک انداختند و آن گلدسته گلزار شهریاری را به ریسمان جفا خبه کرده خاطر از رهگذر آن سرور فارغ ساختند. شمخال بد فعال نیز با شاهزاده ستوده خصال سلطان سلیمان میرزا همین طریقه مسلوک داشته دفتر قرب و منزلت و قرابت شاهزاده را بر طاق نسیان گذاشت.

القصه در یک شب آن دو نونهال ریاض اقبال را به دهره بی‌رحمی از پای در انداخته نعش محفوف به مغفرت ایشان را در جوار امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین- علیه التحیة و التسلیم- مدفون ساختند. و چون خبر شهادت شاهزادگان شهید به اسماعیل میرزا رسید پیره محمد خان را منظور نظر تربیت و عنایت گردانیده دختر او را که نامزد کرده بود با دختر حسین سلطان خنوسلو در یک شب در سلک ازدواج کشید و عزای شاهزاده‌ها وسیله عروسی وی گردیده کام جان را به مواصلت آن دو پری پیکر در یک شب شیرین گردانید، و بعد از طوی پادشاهانه و تهنیت و مبارکبادی دامادی، کوکب طالع طایفه استاجلو از حضیض وبال روی به

اوج اقبال نهاده ابواب عاطفت و احسان بر روی ایشان گشاد و ابراهیم سلطان و مرشد قلی سلطان پسران شاهقلی سلطان یکان استاجلو را که در دار السلطنه هرات به قتل رسیده بود تربیت فرموده نخستین را به حکومت قزوین و دویمین را به امارت ولایت سیستان دلجوئی فرمود. و بعد از این قضایا طایفه استاجلو فی الجمله اعتباری به هم رسانیده از دست و زبان مردمان رهائی یافتند و پس از آن کسی به ایشان دست‌درازی نتوانست نمود.

خلد برین، متن، ص: ۵۳۶

گفتار در ذکر ایراد بعضی از قضایا که وقوع آنها باعث شهادت سایر شاهزادگان والا نژاد گردید

چون خاطر اسماعیل میرزا از رهگذر افنا و اعدام آن دو شاهزاده والاگهر جمع گردید نسبت به سایر شاهزادگان به مقتضای صلاح کار خود از در عطوفت و احسان درآمد و نخست گرامی گوهر صدف عز و علا سلطان ابراهیم میرزا را که به منصب ایشک آقاسی باشیگری محسود سایر شاهزادگان عالی شان و انیس و جلیس و محرم اسرار و مصاحب و غمگسار وی بود طلب نموده فرمود که بر سر پا خدمت کردن تو در زمان خاقان جنت مکان بنا بر آن بود که آن حضرت را به منزله فرزند ارجمند بودی، اکنون که ما را به جای برادر و از برادر عزیزتری این خدمت در خور قدر و منزلت تو نیست و مناسب نمی‌نماید که ما نشسته باشیم و تو بر سر پا ایستاده خدمت ما کنی و در نظر داریم که خدمتی به تو رجوع نمائیم که همیشه با ما همنشین و جلیس و قرین باشی و آن خدمت گرامی منصب سامی مهرداری است که به وسیله آن همه وقت منظور نظر امتیاز و شب و روز به شرف مصاحبت و همزبانی ما سرافراز خواهی بود. و چون شاهزاده را دلنهاد آن مهربانیهای زبانی ساخت به عزل قوچعلی خلیفه مهردار پرداخته منصب مهرداری را چون بند مهر به گردن شاهزاده انداخت و منصب ایشک آقاسی باشیگری را به حسینقلی سلطان شاملو تفویض فرموده ابواب تربیت و احسان بر روی وی گشود. همچنین در خلال این احوال منصب والای وزارت دیوان اعلی را در سلخ ماه ربیع الثانی به دبیر روشن ضمیر میرزا شکر الله اصفهانی که در عهد فرخنده خاقان جنت مکان، صدرنشین مسند استیفای ممالک بود مفوض و منصب استیفای ممالک را به میرزا شاه غازی مستوفی بقایا مرجوع فرمود.

خلد برین، متن، ص: ۵۳۷

و بعد از ارجاع مهام مذکوره چون انتظار روز جلوس و رسیدن ساعتی که خود به جهت آن [۱۱۵] روز معین ساخته بود می‌کشید و آن روز و ساعت دیر می‌رسید سد ابواب نظام و انتظام مهام پادشاهی و ترک انجاح مرام ترک و تاجیک و رعیت و سپاهی کرده تمامی آنها را موقوف به روز جلوس گردانید اما چون به مسامع جلال می‌رسید که متصدیان شرعیات آذربایجان دست خیانت به اموال اوقاف دراز کرده‌اند تمامی ایشان را معزول گردانید. و تا در آن ایام سررشته نظام و انتظام شهریاری از گیرودار نیفتد معماران دانش‌پیشه و مهندسان مهارت اندیشه عمارات گردون اساس را که در دولتخانه مبارکه طرح انداخته بود به جد و جهد تمام مشغول اتمام آن ساخت و بر هر یک از ارباب صناعت یکی از اعیان قزلباش را چنانچه ایمائی به آن شد سرکار فرموده همه روزه از بام تا شام به اهتمام تمام در عمارات مذکوره کار می‌کردند و خود را به انجام این قسم امور مشغول می‌داشت و از این راه بنیان قصر عظمت و جلال پادشاهی را به ذروه چرخ برین برمی‌افراشت تا کار اقتدار را در لوازم امور سلطنت و پادشاهی به جائی رسانید که سلاطین روی زمین پیشتر از آن که بر تخت سلطنت جلوس نماید از بأس و مهابت وی حسابها برگرفتند، و طوایف قزلباش در تلاش اطاعت و حسن خدمت به نوعی سرگرم فرمان‌پذیری وی گردیدند که اگر به فرض محال، سر قیصر و خاقان را از ایشان می‌طلبید بی‌اندیشه سعی و تأمل به قدم اهتمام به سوی انجام آن خدمت می‌دویدند. و صیت بأس و مهابت و آوازه شکوه پادشاهی و نظام سلطنت خدمتش چون پرتو مهر درخشان از مشرق به مغرب رسیده اندیشه مخالفتش از خاطر پادشاه گردون شان محو و زایل گردید و هیچیک از سلاطین روی زمین را یارای آن نبود که ابواب مخالفت بر روی شکوه سلطنت وی تواند گشود و با وجود تهی

بودن ثغور و سرحدها از امراء و لشکریان در آینه خیال هیچیک از پادشاهان نافذ فرمان، نقش نافرمانی وی صورت نمی‌بست و نمی‌توانستند که از خرمن سکنه

خلد برین، متن، ص: ۵۳۸

سرحدها پر کاهی به یغما برند.

بالجمله اساس سلطنت و اقبال و طمطراق جاه و جلالش صیت بلند آوازگی سلاطین روی زمین را از خاطرها زدوده ابواب مهابت و صلابت بی‌نهایت بر روی دوست و دشمن گشود. و چون روز وعده جلوس به نزدیک رسید نخست عازم آن گردید که به جهت ترویح روح پر فتوح شاه جنت مکان به اطعام فقرا و محتاجان پرداخته نعش محفوف به مغفرت آن حضرت را که در یورت شیروانی باغچه حرم محترم به امانت گذاشته بودند نقل به آستانه متبرکه امامزاده واجب- التعظیم شاهزاده حسین- علیه التحیهٔ و التسلیم- و از آنجا در فصل پائیز به صوب جنت اعلی و مشهد معلی یعنی روضه منوره متبرکه عرش درجه امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا- علیه الف الف التحیهٔ و الثناء- روان نماید. بنابر این بعد از آن که به تهیه و تدارک اطعام و لوازم آن فرمان داد، در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان جنازه مغفرت اندازه آن حضرت را از مکانی که به امانت مدفون بود بیرون آوردند و اسماعیل میرزا به اتفاق سایر شاهزادگان متحمل حمل آن گردیده به در دولتخانه رسانیدند و از آنجا شاهزادگان و بعضی از امرای عالی شان به رسم و آئین شاهان، نعش محفوف به مغفرت آن حضرت را همچنان بر دوش جان جای داده با جهان جهان گریه و زاری و عالم عالم نوحه و بی‌قراری راه می‌سپردند تا در جوار مزار کثیر الانوار بر زمین نهادند. و اسماعیل میرزا که از در درگاه سوار شده طریق مرافقت می‌پیمود چون به آستانه متبرکه رسید پیاده گردید و مقرر فرمود که حفاظ و قرائان، نعش مطهر را مانند نگین انگشتر در میان گرفته آغاز تلاوت کلام ملک علام نمودند و بعد از فراغ از انجام این امور از آستانه متبرکه بیرون آمده قدم در بارگاه عظمت و جلال که به فرمان وی در خارج آن مزار کثیر- الانوار افراخته بودند نهاد و از صباح تا رواح بر سر پا ایستاده داد خدمت فقراء و محتاجان بل کافه اهل ایمان داد، و خوانسالاران به موجب فرمان سفره گسترده چندان از الوان اطعمه و حلویات لذیذه

خلد برین، متن، ص: ۵۳۹

بر سر خوان حاضر آوردند که حرص گرسنه چشم به سیر چشمی نام برآورد و در معموره جنت قرین قزوین کسی نماند که از آن خوان احسان، کام جان شیرین نکرد. و چون در آن اثنا به سببی از اسباب فی ما بین سولاق حسین تکلو و مرتضی قلی سلطان ترکمان نزاعی روی نموده بیم آن بود که فتنه‌ای حادث گردد اسماعیل میرزا سوار شده سه تن از سران و سروران را به تیر زد و به خون ایشان گرد و غبار آن فتنه را فرو نشانید. و بعد از فراغ از مهام اطعام چون روز موعود جلوس به نزدیک رسیده بود شروع به تهیه و تدارک لوازم آن روز فیروز نموده و در ایوان چهل ستون مجلسی ترتیب فرمود که زال سپهر به عینک دورنمای ماه و مهر مجلسی به آن شکوه و آئین کمتر دیده بود.

القصه چون روز موعود که چهارشنبه بیست و هفتم ماه جمادی- الاولی بود رسید به رسم و آئین سلاطین بر تخت سلطنت و اورنگ پادشاهی متمکن گردید و به عظمت و شوکتی بی‌اندازه رسم پادشاهان گردون شان را تازه کرده در آن اوان در مکان مبارک شاه جنت مکان جلوس فرمود و نخست شاهزادگان والا- نژاد و پس از آن سادات عظام و علمای اعلام و عارجان معارج اجتهاد، آنگاه ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای عالی شان و وزرای رفیع مکان و بعد از ایشان اعیان طوایف قزلباش و اصحاب مناصب و ارباب قلم و سایر اکابر و اعاظم ممالک محروسه به شرف پای بوس سرافراز گردیدند و لوازم تهنیت و مبارکباد به تقدیم رسانیده پیشکش و هدایای ملوک و سلاطین و امرای اطراف را که در مدت انتظار جلوس در درگاه معلی جمع آمده بود از نظر قبول وی گذرانیدند. و در آن جشن شاهانه محمد قلی سلطان خلف حاجم خان اوزبک والی خوارزم و ایلچیان ابو الخان ولد دین محمد خان و ایلچیان پادشاه پرتکال و حکام گرجستان و عیسی خان ولد لوند خان و سمایون خان ولد لوارصاب خان و شاه رستم

والی لرستان سعادت قرب خدمت دریافته کامیاب خوشدلی گردیدند.

و هم در آن دو سه روز تخماق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو

خلد برین، متن، ص: ۵۴۰

که در زمان شاه جنت مکان از راه سفارت به دیار روم رفته بود و سلطان مراد قیصر او را به عواطف بی‌کران خود سرافراز رخصت انصراف داده بود با چاوش قیصر به درگاه جهان‌پناه رسیده نامه محبت ختامه خواندگار را به نظر شهریار جم اقتدار رسانید.

همچنین ایلچیان ابراهیم خان والی لار از جانب دریابار و ایلچی سلطان محمد خان بن مراد خان والی مازندران از آن دیار و رسول جمشید خان حاکم رشت از آن ولایت و قاصد سید سجاد والی عربستان از حویزه با تحف و هدایای بسیار و پیشکشهای شایسته و سزاوار وارد دار السلطنه قزوین گردیده پیشکش و هدایای ولات و حکام مذکوره را گذرانیدند.

و چون بعد از جلوس به دستور متوجه انجام مهام انام و متکفل نظام و انتظام احوال خواص و عوام نمی‌گردید و بنا بر غرضی که خود می‌دانست هیچ مهمی به فیصل نمی‌رسید و انتظار خلایق و تشنیع ایشان به سرحد افراط رسیده بود مقرر فرمود که سلطان ابراهیم میرزا به اتفاق محمدی خان تخماق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکر الله وزیر هر روزه در ایوان چهل ستون نشسته به فیصل امور جزئیه و مهام حسابی خلایق پردازند و احکام و مناشیر فیصل قضایای مذکوره را به طغرای امرای دیوان و مهر عالی‌شانی که علی حده به جهت آن احکام انجام یافته بود مزین سازند، و بنابر آن که گاهی از گنجینه طبع، لآلی موزون به کنار آورده در نظم اشعار «عادلی» تخلص می‌کرد مقرر فرموده بود که بر عنوان احکام و مناشیر «هو العادل» می‌نگاشتند.

در خلال این احوال منصب صدارت ممالک را در میان میرزای مخدوم شریفی و شاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان فرخنده- نشان خاقان جنت مکان قاضی معسکر بود بالمناصفه تفویض نمود و مقرر فرمود که احکام و امثله شرعیه نیز در هر باب به مردم داده شود، و از این راه مدت دو ماه معاملات جزئیه شرعی و حسابی خلایق فیصل‌پذیر گردیده احکام و مناشیر آن به مهر مهر نشان می‌رسید.

خلد برین، متن، ص: ۵۴۱

اما در عرض آن مدت پیوسته میرزا شکر الله وزیر هدف تیر سرزنش و تغیر بود و پیوسته از عدم رشد و کاردانی او شکایت می‌نمود. و بنابر آن که اکثر اوقات میرزای مشار الیه مورد اعتراضات غیر واقع بود ارباب یافت و رویت می‌دانستند که خوی بهانه جوی او نسبت به مشار الیه خیالی در سر دارد اما هیچکس راه به آن نمی‌برد. در خلال این احوال هر روزه جمعی به سایه چتر اقبالش استقلال جسته بر مواد جاه و جلالش می‌افزود چنانچه در پانزدهم شهر ذی الحجه شاهقلی خلیفه ذو القدر حاکم شبانکاره و روز دیگر خلیل خان افشار والی کوهگیلویه با دو هزار تومان [۱۱۶] پیشکش به دربار اقبال رسیده منظور نظر عاطفت گردیدند.

و از سوانح عبرت افزا که در آن ولا روی نموده خبر سنوح آن به مسامع جلال اسماعیل میرزا رسید ارتحال شاهزاده ظفر لوا سلطان- حسین میرزا ولد بهرام میرزا بود که حسب الفرمان خاقان جنت- مکان ایالت و دارائی ولایت قندهار و توابع به خدمتش اختصاص داشت. وصول این خبر، دامن زن شعله شور و شر اسماعیل میرزا نسبت به سایر شاهزادگان والا گهر گردیده بعد از آن که حکومت قندهار را به فولاد خلیفه شاملو ارزانی داشت به خاطر جمع در صدد افنا و اعدام ایشان درآمد و تا زبان عیبجویان بر وی دراز نشود نخست به دیدن سلطان ابراهیم میرزا برادر وی قدم رنجه داشته دقیقه‌ای از دقایق پرسش و دلجوئی فرو نگذاشت و بعد از تفقدات زبانی ابواب مهربانی بر روی میرزای مشار الیه و حریم محترم و صبیه قدسیه وی و محمد حسن میرزا خلف سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود گشوده هر یک را به خلاع فاخره از لباس سوگواری برآورد. و چون فی الجمله به مراعات لوازم تفقد و مهربانی پرداخت سوء مزاج خود را در اندک روزی با میرزای مشار الیه و سایر شاهزادگان چنانچه بعد از این مبین گردد بر عالمیان ظاهر ساخت.

خلد برین، متن، ص: ۵۴۲

گفتار در ذکر شهادت شاهزادگان نامدار به تیغ قهر و سیاست آن شهریار بی‌زینهار

چون به زعم فاسد و خیال باطل اسماعیل میرزا نخل حیات شاهزادگان والا نژاد، مثمر زوال ملک و پادشاهی وی بود گلدسته وجود برادران و برادرزادگان و بنی اعمام را خار گلزار سلطنت خود می‌شمرد، قطع رحم و قساوت قلب و سوء باطن را شعار خود ساخته نهال زندگانی هر یک از ایشان را به تقریبی بر خاک هلاک انداخت و مهربانیهای زبانی و تفقدات رسمی که گاهی از وی نسبت به سلطان ابراهیم میرزا به صدر ظهور می‌پیوست بنابر اعلای اعلام اقتدار برادر بزرگوارش سلطان حسین میرزا در ولایت قندهار بود و چون بیم آن داشت که مبادا آفتاب اقبال وی از افق مشرق که در دیار خراسان است طالع شده کار جهانداری بر وی دشوار گردد به ظاهر کار اظهار مهربانی با برادر نامدارش می‌نمود. لاجرم بعد از رسیدن خبر ارتحال آن سرور، دفتر صداقت و دوستی را بر طاق نسیان نهاده ابواب بهانه‌جوئی و بدگوئی بر روی وی گشاد و اکثر اوقات به اعتراضات غیر وارد، آینه خاطر قدس مناظر آن مجموعه معالی و مفاخر را غبار آلود کلفت خاطر ساخته هر لحظه به بهانه‌ای دام تازه در رهگذار روزگار وی می‌انداخت. عاقبت از حرکات ناهنجار و اطوار دل آزار وی جزم نمود که به تیغ قهر، نقش وجود او را از صحیفه حیات خواهد زدود. بنابر این به امید آن که شاید از راه انزوا و گوشه‌نشینی در فتحی بر روی وی گشاید دامن از ماسوی درچید و معتکف زاویه درویشی و ترک علایق گردید و آقایان و ملازمان در دولتسرای خود را عذرخواهی نموده مقرر فرمود که در خانه‌های خود بوده من بعد به در خانه وی نیایند. و با وجود این حال چون مراعات صله رحم در خیال اسماعیل میرزا احتمال نداشت هر نفسی از انفاس

خلد برین، متن، ص: ۵۴۳

گرامی خود را نفس بازپسین می‌انگاشت و لحظه به لحظه مترصد قتل و منتظر حکم قتل خود می‌بود تا بعد از چند روز نهال آن انتظار گل کرد و قرب بیست نفر از غلامان چرکس که به قساوت قلب و کراهت منظر، سمر بودند چون قضای آسمان و بلای ناگهان به منزل آن سرور درآمدند و تا رسیدند ابواب دخول و خروج را بر شاهزادگان و کسان وی مسدود گردانیدند و درهای خانه‌های اسباب و اشیاء را مقفل ساخته خود در حریم حرم به رسم کشیک، رحل اقامت انداختند.

و چون سورت عطش بی‌رحمی اسماعیل میرزا جز به زلال استیصال شاهزادگان بلند اقبال نمی‌نشست بر پرنیان خیال، نقش دیگر بست و هنگامه‌ای بو العجب طرح انداخته طوایف قزلباش را به آن مشغول ساخت و در گرمی آن هنگامه کار خود را کرده دود از خرمن وجود شاهزادگان برآورد. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که در عهد سلطنت خاقان جنت مکان که روزگار امن و امان بود جمعی از اکراد دیار بکر کمر اخلاص و صوفیگری بر میان جان بسته به تدریج به آستان گردون شان پیوسته بودند و در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته و در کنار شهر، به طرح دلخواه خانه‌ها ساخته، و چون پیوسته در سایه عاطفت و احسان آن حضرت از تابش آفتاب حوادث در امان بودند به مرور دهور خلقی بی‌نهایت شده به کثرت خود مغرور و از دست‌انداز و زیادتی حکام و عمال مرحله‌ها دور بودند و اگر احیانا از حکام و ملازمان ایشان ظلم و ستمی به آن جماعت می‌رسید به زور جمعیت خود در صدد انتقام و تلافی درآمده بزرگی از کسی نمی‌کشیدند و از این راه دست تعرض مفسدان از دامن روزگار ایشان کوتاه بود، و بعد از ارتحال خاقان ستوده خصال به احتمال آن که اسماعیل میرزا نیز فرزند ارجمند آن حضرت است و دست اقتدار ایشان را در دفع ظلم ظلمه قوی خواهد داشت نمی- گذاشتند که از کسی بر ایشان ستمی واقع شود.

القصه در روز یکشنبه ششم ماه ذی الحجه که پنج شش روز از حبس شاهزادگان و تعیین کشیکچیان به جهت حفظ و حراست ایشان

خلد برین، متن، ص: ۵۴۴

گذشته بود به حسب اتفاق یا به اشاره پادشاه به استحقاق در میدان سعادت‌آباد فی ما بین صوفیان و ملازمان عبد الغنی بیک استاجلو که داروغه قزوین بود بر سر بیع و شرای گوسفندی منازعه و مناقشه روی نموده چون ملازمان داروغه از مؤاخذه و بازخواست مطمئن بودند دست جرأت به زدن و بستن صوفیان گشودند. آن جماعت نیز بنا بر رسم و عادت خود جمعیت نموده ملازمان داروغه را نوازشی به سزا نمودند و ایشان گریزان خود را به داروغه رسانیده صورت واقعه را به صد آب و تاب معروض گردانیدند و داروغه به تلافی و تدارک آن دست درازی، حشری از ملازمان را بر سر صوفیان فرستاده به گرفتن آن جماعت فرمان داد. صوفیان در این نوبت نیز دست جرأت از آستین جلادت برآورده آن جماعت را نیز سر و دست شکسته باز- گردانیدند. از این رهگذر آتش غیرت داروغه شعله‌ور شده با تمامی ملازمان خود سوار روی به میدان کارزار گذاشت، و بنا بر آن که خاطر صوفیان از بازخواست اسماعیل میرزا جمع بود به هجوم عام و ازدحام تمام، داروغه را نیز به سنگ و چوب و دشنام دریافتند.

و چون خبر شکست لشکر داروغه و دست درازی صوفیان به اسماعیل میرزا رسید کار اندیشه‌اش درباره شاهزاده‌ها به مدعا گردیده مضمون مصراع: خوش آن زمان که برآید به یک کرشمه دو کار، عمل نموده در یک روز ابواب افنا و اعدام بر روی شاهزادگان و جماعت صوفیان گشود و مقرر فرمود که مسیب خان تکلو ولد محمد- خان و مرتضی قلی خان پرناک و سایر امرای بی‌باک به اتفاق ملازمان مسلح و مکمل با اسباب و اسلحه حرب، سوار به میدان اسب شاهی حاضر شوند. ایشان به موجب فرمان غرق آهن و فولاد روی به میدان اسب نهادند و هر که رسید به دفع فتنه صوفیان مأمور گردید. عاقبت ارادت و اتفاق صوفیان را با حسینقلی خلفا وسیله ساخته حکم به قتل عام آن بی‌گناهان نمود و تمامی لشکریان روی به منازل ایشان که در جوار خانه خلفا بود آوردند. و چون خبر قتل عام به صوفیان رسید اسلحه و یراق را انداخته خود را گریزان ساختند

خلد برین، متن، ص: ۵۴۵

و امراء و لشکریان با تیغهای آخته بر سر آن جماعت تاخته به چشم بر هم زدنی قرب پانصد نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداختند.

و چون غرض اصلی از گرمی این معرکه، افنا و اعدام شاهزادگان والا احترام بود و به هنگامی که امرای عظام را به دفع فتنه صوفیان و قتل عام ایشان روان می‌نمود حکم به قتل شاهزادگان نیز فرموده بود، و چون آواز گریه و زاری و نوحه و بی‌قراری از منازل شاهزاده‌ها به چرخ زنگاری رسیده اسماعیل میرزا به قتل ایشان متیقن گردید رقم عفو و بخشایش بر جراید جرایم صوفیان کشیده بقیهٔ السیف را آزاد گردانید. از بخشش صوفیان بعد از قتل شاهزادگان نزد همگنان به وضوح پیوست که غرض اسماعیل میرزا از گیر و دار صوفیان، استیصال شاهزادگان بوده و به ملاحظه آن که مبادا امراء و اعیان قزلباش از راه اخلاص و صوفیگری به قتل ایشان همداستان نشوند قتل عام صوفیان را وسیله ساخته آینه خاطر را از زنگ هستی شاهزادگان پرداخت.

مجملا در آن روز که روز یکشنبه ششم شهر ذی الحجه بود شش نفر از شاهزادگان والا تبار به تیغ قهر اسماعیل میرزا در دار السلطنه قزوین شربت فنا چشیده به بال شهادت به شاخسار سدره و طوبی رسیدند:

نخست: یگانه گوهر بحر عز و علا سلطان ابراهیم میرزاست که گلدسته وجود وافر الجودش از گلزار فضل و هنر به هم پیوسته در عهد خود به انواع دانش و کمال، محسود اقران و امثال بود. در خط نستعلیق، بدایع رقمش خط نسخ بر دفتر امتیاز [۱۱۷] پیشینیان کشیده و در مصوری و نازک رقمی، کلک مانوی نیرنگش چهره- گشای صور بی‌مثالی گردیده لآلی اشعار آبدارش، گوشوار گوش قبول سخنوران روزگار و در فن موسیقی شاگرد استاد قاسم قانونی یگانه ادوار بود، و در صنایع یدی مانند ساز نوازی و ساز تراشی و خاتم- بندی و درودگری و امثال آن مهارت تمام داشت و پیوسته به حسن خلق و کوچک‌دلی، تخم محبت در مزرع دل اکابر و اعالی می‌کاشت.

خلد برین، متن، ص: ۵۴۶

در ایام اقامت خراسان شعرای آن دیار ریزه‌خوار خوان احسان حضرتش بودند و اکثر اوقات در مجالس انس، طریق خدمت و مجالست وی می‌پیمودند. در نظم اشعار عاشقانه یگانه زمانه بود و «جاهی» تخلص می‌فرمود. این مقطع نمونه‌ای از لآلی اشعار آبدار اوست، نظم:

بعد از هزار شب که به بزمش رسیده‌ای‌جاهی غنیمت است از او بر مدار چشم القصه چون وقت آن رسید که از حرکات چرخ دولابی، یوسف جان عزیزش به چاه ناکامی افتد دیوساران چراکسه که در آن چند روز دربان حریم حرم آن شاهزاده محترم بودند به اشاره و تمهیدی که با اسماعیل میرزا در میان داشتند بی‌باکانه و بی‌ادبانه قدم در حریم حرم گذاشتند و آن سرو نوخیز جویبار سلطنت را از کنار عطوفت صبیه قدسیه خاقان جنت مکان که در حباله وی بود چون گوهر از رشته بیرون کشیدند و حلق نازنینش را که بوسه‌گاه حور و عین می‌شایست به کمند بی‌رحمی فشرده به نفس کشیدنی از کار وی فارغ گردیدند. بعد از سنوح این داهیه عظمی که فریاد از نهاد پیر و جوان و زمین و آسمان برخاست مهد علیا که گوهر هم سلك آن در یگانه بود فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیده گریبان جان چاك و شور یوم النشور از حرمسرای میرزا به ثریا رسیده قیامت خفته بیدار گردید و دوست و دشمن از ناله و شیون پردگیان حریم حرم شاهزاده دانستند که مآل حال آن زیبنده اورنگ سلطنت و جلال به کجا رسید.

اسماعیل میرزا نیز از فریاد و فغان ایشان خبردار گردیده منصب مهرداری را به جلدو و جایزه قتل سلطان حیدر میرزا به شمخال بد فعال مفوض و مرجوع گردانید.

بعد از این داهیه عظمی خدرمعلی از بیم آن که مبادا کرایم مخلفات شاهزاده ناکام به تاراج تصرف اسماعیل میرزا رود کتابخانه آن یگانه را که در نظر ارباب دانش و دید، گنجینه‌ای بود مشحون به لآلی کتب نفیسه و قطعات و مرقعات و تصاویر بی‌شبه و نظیر در آب

خلد برین، متن، ص: ۵۴۷

روان انداخته مجموع آنها را ناچیز و باطل ساخت و چینی خانه‌اش را که غیرت چینی‌خانه فغفور و خاقان بود به سنگ بی‌نیازی در هم شکسته به تضییع تمامی آنها پرداخت و سایر اسباب کامیابی آن جناب را که در سایر کارخانجات و بیوتات وی مخزون و مدخر بود همنشین آتش سوزان نموده دود آنها را به کره اثیر رسانید آنگاه به خاطر جمع و حال پریشان، بنیاد سوگواری و آغاز گریه و زاری نموده از بس جزع و بی‌قراری کرد پهلو بر بستر بیماری نهاد و در همان چند روز به کام جان، ابواب مرافقت جانان بر روی جان گشاده خرمن زندگانی را به باد فنا داد.

دویم: محمد حسن میرزا برادرزاده سلطان ابراهیم میرزا بود که در سن هفده سالگی نخست به میل مهربانی اسماعیل میرزا چشم از جهان پوشیده (!) به درد بی‌درمان ناله و بی‌قراری گرفتار گردید و بنا بر آن که از شدت وجع قرار و آرام نداشت خبر به اسماعیل میرزا رسیده آن کان مروت (!) را بر آن نو نهال چمن اقبال رحم آمد و فرمان داد تا آن بیچاره را از شکنجه داد و بیداد نجات داده به نزد عم بزرگوارش فرستادند.

سیوم: سلطان محمود میرزا بود که به فرمان پدر عالی گهر در میان طایفه روملو به سر می‌برد و با آن که شایسته سریر سروری بود از بس سلامت نفس و مآل‌اندیشی هرگز خیال بزرگی و بلند اقبالی در خاطرش خطور نمی‌نمود، و چون به فرمان برادر مهربان، مرافقت سایر برادران اختیار نمود در حین تغسیل و تکفین چشم عبرت بین گشوده به وضوح پیوست که دست ریسمان به هنگام خبه کردن به رگ گردن او نرسیده و این خبر نیز به گرامی برادر رسیده بار دیگر به قطع رشته حیات وی دلجوئی را مکرر فرمود (!)

چهارم: محمد باقر میرزا گرامی خلف سلطان محمود میرزا بود که هنوز لب از آلایش شیر مادر پاك نکرده دو ساله بود و در مهد بی‌وجودی از مهر پدر خشنودی داشت. و چون عم بزرگوار می‌دانست که مفارقت پسران خرد بر پدر گران است از راه مردمی و

مروت (!)

خلد برین، متن، ص: ۵۴۸

آن طفل رضیع را نیز به نزد پدر فرستاد.

همچنین دو نفر دیگر از شاهزادگـان عالی گهر که یکی امامقلی میرزا و دیگری سـلطان احمـد میرزا بود و هر دو را به موجب فرمان به دولتخانه آورده در حوالی میدان اسب محافظت می‌نمودند در همان مکان به سرابستان جنان رسانیدند.

اما جمعی از شاهزادگان را که بعـد از آن به تدریـج شـربت فنا چشانیـد از آن جمله بـدیع الزمان میرزا پسـر دیگر بهرام میرزا و پسـر خردسـالش که بهرام میرزا نـام بود که چون در درگاه معلی نبودنـد کس فرسـتاده بود که پـدر و پسـر را در هر جا که یابنـد با سایر شاهزاده‌هـا همسـفر گرداننـد و چون فرسـتاده قـدم در ملـک خراسان نهاد تیمور خان اسـتاجلو که به فرمان شاه جنت مکان الله بـدیع الزمان میرزا و حـاکم سیسـتان بود از مضـمون حکم با خبر شده فرصت به وی نداد و بنا بر آن که مراد خان پسـرش به تهمت سلطان حیـدری بودن از نظر تربیت اسـماعیل میرزا افتـاده مغضوب بود تا پسـر را از آن تهمت برآرد علی الفور بر سـر شاهزاده رفته سـر آن گرامی گهر را در کنار ایشان نهاد.

دیگر از شاهزاده‌هـا سـلطانعلی میرزا بود که به فرمـان خاقـان جنت مکان در گنجه در میان طایفه قاجار روزگار می‌گذرانیـد و چون اسـماعیل میرزا بـا خود قرار داده بود که برق خرمن حیـات تمـامی شاهزاده‌هـا بوده دود از این والا دودمان برآورد بعـد از جلوس بر اورنگ سـلطنت حکم به احضار وی فرموده بود و بعـد از چند روز که جماعت قاجار خدمتش را به دربار جاه و جلال آوردند عرق اخوت وی در حرکت آمده از سر خون وی در گذشت اما جهان بینش به میل کشیدن از دیدن عاطل گشت.

و چون از برادران و برادرزادگان و بنی اعمام بجز خاقان علیین آشـیان و اولاد عظام او دیگری نماند که به خون ایشان آبی بر آتش خیال محال و اندیشه دور از کار خود زند به مضمون مصراع: قلم اینجا رسید و سر بشکست، درباره دفع برادر بزرگتر که به ضعف

خلد برین، متن، ص: ۵۴۹

بصـر منظـور نظر بـود و اولاـد امجـاد آن سـرور پس زانوی انـدیشه و تأمـل نشـست و در بـاب کـار ایشـان سـرگردان و حیران بود و نمی‌دانست که چه کند. بنا بر آن در آن اندیشه روزها به شب آورده و شبها به روز برد و هر لحظه با خود خیالی داشت و هر دم راه احتمـالی پیش می‌گرفت. عاقبت سوء سـیرت و قبـح سـریرت خود را به سـر منزل عزم جزم استیصال ایشان رسانیـده نخست شاهزاده عالی گهر سـلطان حسن میرزا پسـر بزرگتر آن سـرور را معروض تیغ شـهادت گردانیـد. تبیین این مقال و شـرح حال شاهزاده سـتوده خصال آن که در آن اوان که خاقان علیین آشـیان به فرمان پدر عالی شان اورنگ آرای سـریر سـلطنت خراسان بود شاه جنت مکان شاهزاده جوانبخت را از راه ازدیاد لطف و احسان به درگاه عرش اشتباه طلب فرموده و آن گرامی گهر از دار- السلطنه هرات، احرام قرب خدمت جد بزرگوار را بسـته در اسـرع اوقات به کعبه حاجات که حجر تربیت خاقان سـتوده صـفات بود پیوست، و چون سالی چنـد در سایه آفتاب عنایت و تربیت آن حضـرت بر مـدارج نشو و نما متصاعـد گردیـده در انواع کمالات صوری و معنوی به مرتبه تمامی رسـید شاه جنت بارگاه بعد از ارتحال سـلطان مراد خان والی مازندران نصف ایالت آن ولایت را به وی کرامت نموده نصف دیگر را به میرزا خـان خلف سـلطان مراد خـان مفوض فرمود. و چون پیشـنهاد خـاطر قـدس منـاظر اعلی حضـرت خاقانی آن بود که پیوسـته آن تـازه گـل گلبن جـاه و جلال در گلزار همیشه بهار خوشـدلی شـکفته و خنـدان باشـد یکی از دیوساران مازنـدران را که دعوی آدمیت و مزیـد عقـل و وفور کیـاست می‌کرد و به «میرک دیو» موسوم و به حسن خـدمت و کـاردانی معروف بود به وکالت شاهزاده معتبر و با آن فروزان اختر همسفر گردانید.

و چون آفتـاب اقبال آن فروزان بـدر آسـمان جلال از افق امانی و آمال دیو نژادان مازنـدران طالع گردیـده پرتو عـدل و احسانش به دور و نزدیک رسـید میرک دیو از وکالت زیاد، قـدم در طریق کارگزاری و حسن خدمت نهاد و اکثر اوقات مهمات مملکتداری را

به صلاح و

خلد برین، متن، ص: ۵۵۰

صوابدید خود فیصل داده در هیچ باب ابواب مصلحت‌اندیشی بر روی شاهزاده نمی‌گشاد و آن سرور از این رهگذر پیوسته ملول و مکدر به سر می‌برد [۱۱۸] تـا رفته رفته دست اقتدار آن دیوسار در امر اختیار ملک و مال قوی گردیده پای از حد ادب و آداب بیرون نهاد و بسیاری از ملازمان قدیمی آن سرور را که بجز بر در دولتسرای وی راه به جائی دیگر نداشتند اخراج نموده بدر دلها (؟) فرستاد. عاقبت شاهزاده گردون منزلت را طاقت درازدستی آن دیو سیرت نمانده به مصلحت جمعی از ملازمان و اغوای پسران سید مظفر که از احفاد ولات آن کشور و دشمن جانی دیوساران مازندران بودند و اشاره جد بزرگوار، آن دیوسار را سزا در کنار نهاد. و بعد از قتل میرک دیو دست اختیار طایفه دیوان را از انجام مهام آن ولایت کوتاه کرده به دنبال کار بیکاری فرستاد. این معانی باعث رمیدگی آن جماعت از خدمت شاهزاده گردیده ماء معین حکمرانی آن زیبنده سریر کیانی از روانی افتاد و بسیاری از آن دیوساران از راه خونخواهی روی تظلم به درگاه جهان پناه آورده حقیقت حال ایشان به مسامع جلال خاقان ستوده خصال رسید و آینه ضمیر قدسی آن حضرت از رهگذر خودرائی و بی‌پروائی شاهزاده غبارآلود کلفت گردیده به سبب آن جرأت و جسارت از وی فی الجمله رنجید. و چون میرزا در ایام توقف اردوی معلی ابواب مصادقت و مصاحبت بر روی میر عزیزخان خال خود که خلف میر عبد الله خان بود مفتوح داشت و از این راه به خاطر قدس- مناظر می‌رسید که شاید این حرکت به اغوا و تحریک وی از شاهزاده به صدر ظهور رسیده باشد بنابر این مقرر فرمود که جمعی بی‌خبر بر سر خانه میرزا رفته مجموع نوشتجات و کاغذهای سرکار وی را به نظر کیمیا اثر رسانیدند، بعد از تفحص به تحقیق پیوست که میر عزیزخان مشار الیه سلسله جنبان این ماجرا بوده لاجرم به جهت اطفای نایره فتنه و فساد، میر عزیز خان را مقید و محبوس به قلعه اصطخر فرستاد و با دیوان مازندران از در دل‌آسائی و تألیف قلوب درآمده به اخراج ملازمان قدیمی شاهزاده فرمان داد و به غیر از

خلد برین، متن، ص: ۵۵۱

چند نفر پیشخدمت و عمله بیوتات، دیگری در ملازمت میرزا اقامت ننمود.

از این رهگذر فی الجمله روزگار آن سرور در دیار مازندران پریشان و ابتر گردید و چون دید که کار وی در خدمت جد بزرگوار به کجا رسید در صدد اصلاح کار خود درآمده به کرات، حقیقت عصیان و طغیان میرک دیو را به میانجی عرایض به مسامع جلال رسانید.

اما عرایض مذکوره به جواب دلخواه مقرون نگردید و شاهزاده بخواه و ناخواه در مازندران حکومتی به اکراه می‌کرد و در کمال بی‌اقتداری روزگاری می‌گذرانید و به ملایمت و دلجوئی، جمعی از دیوساران مازندران را مطیع و منقاد ساخته به اصلاح حال خود می‌پرداخت که ناگاه قضیه هایله خاقان جنت مکان به وقوع انجامیده کار شاهزاده افتاده را یکباره ساخت. و چون بیچاره آدمی تا گرفتار بست و گشاد قفل وسواس روز و شب و ممتحن به کشاکش منشار آمد و رفت انفاس سراپا تعب است در هیچ حال دست خیالش از دامن امیدواری کوتاه نمی‌باشد شاهزاده از پا افتاده چون شنید که اورنگ سلطنت و پادشاهی به جلوس عم بزرگوارش اسماعیل میرزا زیب و بها پذیرفته به پختن خیال خام اقدام نموده از چندین راه ابواب امید حصول کام و برآمد مرام بر روی خود گشود و به دلیل و برهان خاطر نشان خود کرد که در ایام سلطنت عم بزرگوار، مهین شریک دولت و مالک ملک و صاحب اقتدار و اختیار او خواهد بود و از این معنی غافل افتاد که شاید این عم، سراپا غم و این بزرگواری، محض مشقت و خواری باشد و حبل المتین این خیال خام آن بود که بنابر قاعده مقرر چون پسر بر اورنگ پادشاهی نشیند مادر به کام دل، گلهای کامرانی از گلزار سلطنت پسر چیند و از این قرار مهد علیا سلطانم که مادر آن حضرت و جده ماجده من است چون فرمانفرمای حریم حرم باشد از راه محبت مفرطی که پیوسته با من داشته و دارد نخواهد گذاشت که روزگار من در گیر و دار حکومت ناقص مازندران که کوه

قافی است مملو از دیوساران آن دیار، به ناکامی گذران باشد و به یقین زمام

خلد برین، متن، ص: ۵۵۲

مهام سلطنت و پادشاهی عم بزرگوار در قبضه اقتدار و اختیار من خواهد بود، و مع ذلک چون آن حضرت را گرامی خلفی نیست که قائم- مقام و ولیعهد خود گرداند احتمال قریب دارد که در خدمت عم بزرگوار و جده ماجده به منزله فرزند ارجمند بوده به ولایت عهد نیز اختصاص یابد.

بالجمله به بلدی این اندیشه‌های دور از کار که گردش روزگار بر آن می‌خندید عازم آن گردید که بی‌مصلحت و صوابدید شهریار جدید از دیولاخ مازندران رخت اقامت به موکب ظفر نشان عم مهربان کشد.

مقارن آن، طایفه دیوان در صدد خونخواهی میرک دیو درآمده به ازدحام تمام و هجوم عام، دولتسرای شاهزاده را در میان گرفتند و ابواب قیل و قال و جدال و نزاع بر روی وی گشوده انواع بی- ادبیها و بی‌اندامیها نمودند و پسر سید مظفر و دو برادر وی را که خمیر مایه فتنه و فساد می‌دانستند از خانه میرزا بیرون کشیده به قصاص میرک دیو معروض تیغ انتقام گردانیدند. هنوز غبار این فتنه و فساد ارتفاع داشت که سید مظفر نیز که سالک طریق اطاعت و انقیاد میرزا بود از وی روی گردان شده از راه صلح و صلاح، قدم در حلقه اطاعت دیوان گذاشت. وقوع این قضایا وسعت آباد جهان را در دیده شاهزاده تنگتر از دیده مور کرده با جهان جهان اندوه و ملال روی امید به دلجوئی عم ستوده خصال آورد و بی‌سر و سامان از مازندران به صوب مقصد روان شده اصلا به خاطرش خطور نکرد که شاید عم بزرگوار ملاقات او را به روز شمار اندازد و هیچیک از آن اندیشه‌های دور از کار را آشنای خیال خود نسازد.

القصه چون شاهزاده به طهران رسید عم والاگهر از توجه وی باخبر گردیده در طریق حزم و احتیاط، ملاقات میرزا را موافق مصلحت دولت خود ندید و از آن شربت که در کام جان سایر شاهزادگان ریخته بود بی‌سببی نمایان به ساغر کام وی نمی‌توانست ریخت چه پدر بزرگوار و یک برادر نامدار آن عالی تبار در شیراز بر سریر

خلد برین، متن، ص: ۵۵۳

اقتدار متمکن و در میان طایفه استاجلو به سر می‌بردند و مراعات جانب والده مقدسه نیز در نظر ظاهر بنیان از لوازم بود، لا جرم بهانه انگیخته رنگ اقامت شاهزاده را در طهران ریخت و کس نزد وی فرستاده پیغام داد که چون پیشنهاد خاطر محبت ذخایر آن است که شرف صحبت والده محترمه با ملاقات آن گرامی فرزند در یک مجلس اتفاق افتد و مسموع می‌شود که بنا بر تقلب ادوار و ناسازی روزگار، دایره معاش و مدار هر دو از کار افتاده و طلب ایشان با آن حال پریشان موافق مصلحت دولت ابد مدت نیست، و مقرر فرموده‌ایم که پیشکاران دولت والا به تهیه و تدارک آوردن والده قدسیه از دار المؤمنین قم و ورود آن گرامی فرزند از بلده طیبه طهران قیام نموده بعد از انجام مهام، ایشان را به اعزاز و احترام تمام به انجمن صحبت طلب نمائیم، بنابر این توقف آن فرزند در طهران چندان لازم است که خاطر از این رهگذر جمع آید و بعد از فراغ از انجام مهام مذکوره یکی از امرای عظام به طلب آن گرامی فرزند به آن حدود خواهد آمد که آن عزیز را به درگاه آسمان جاه رساند.

الحاصل به این زبان دل آسا میرزا در طهران گرفتار بند و زندان گردیده پای در دامن اقامت کشید و اسماعیل میرزا را چیزی که به خاطر نمی‌رسید آوردن ایشان بود و هر روز به بهانه دفع الوقت به تهیه و تدارک آوردن ایشان قیام می‌نمود تا از نیامد کار در قزوین حرف اختلاف مذهب- چنانچه ایمائی به آن خواهد شد- در میان آمد و خوش آمدگویان بی‌ایمان به اسماعیل میرزا رسانیدند که چون بسیاری از قزلباش به گمان خطا، تسنن حضرت شاه را در میان خلایق فاش کرده‌اند ظاهرا از این راه در تلاش آنند که سلطان حسن- میرزا را از طهران آورده پادشاه نمایند. این سخنان بی‌اصل و اکاذیب باطله که خاطرخواه اسماعیل میرزا بود دامن‌زن شعله خوی بهانه‌جوی وی گردیده بی‌غائله تأمل حکم به قتل شاهزاده ناکام نمود و در بدایت امر مقرر فرمود که مسیب خان شرف الدین

اوغلی تکلو که

خلد برین، متن، ص: ۵۵۴

خواهرزاده مهد علیا سلطانم و خاله‌زاده خاقان علیین آشیان و اسماعیل میرزا بود به سرعت برق و باد روی به طهران نهاده شاهزاده را با هزار سالها برابر سازد، و بنا بر آن که مسیب خان را در آن راه پای رفتار چون دست ارادت بسته بود و به اکراه تمام و تأنی مالا کلام قطع مسافت می‌نمود اسماعیل میرزا از تعلل و تعویق وی باخبر شده از این رهگذر بر آشفت و قهرمان قهرش چهل و چهار نفر از اعیان طوایف و ایماقات قزلباش را برگزیده به سرکردگی کوسه علیقلی که از امرای ترکمان بود به جانب طهران روان و مقرر فرمود که به کمند جفا آن نونهال ریاض نهال اقبال را به این طریق از پای درآوردند که جماعت مذکوره نصف از یک طرف و نصف از طرف دیگر هر دو سر طنابی را که در گردن آن سرور خواهند افکند گرفته او را خبه نمایند [۱۱۹]. و از این فرمان غرضش آن بود که خون آن بی‌گناه دامنگیر تمام طوایف و قبایل بوده احدی زبان طعن و انکار بر وی نتواند گشود.

القصه آن جماعت بی‌مروت چون وارد طهران و عازم اطاعت فرمان گردیدند شاهزاده آزاده به ورود ایشان استشمام رایحه عطوفت و مهربانی از عم نامهربان فرموده در خانه را چون ابواب خلاص و نجات بر روی خود مسدود نمود (؟) و با کمان گوشه‌گیر و ترکش پرتیر بر بالای بام برآمده دست جرأت به کمانداری گشود و مقصودش آن بود که تا جان در تن و تیر در ترکش داشته باشد دست از گریبان جان ایشان بر نداشته چون کار بر وی دشوار شود به مردی کشته گردد. قورچیان چون دیدند که شاهزاده ترک سر و وداع جان کرده آسان آسان خود را به کشتن نخواهد داد پای دستبرد پس نهادند و کوسه علیقلی قدم جرأت پیش نهاده فریاد برآورد که شاهزاده به توهم بیجا خود را چرا از نظر مرحمت عم بزرگوار می‌اندازد؟ چون پادشاه ما را از راه عنایت و احسان به طلب ایشان فرستاده سزاوار است که به خاطر جمع و دل آسوده ترک این حرکات نموده از بام به زیر آئید که به تهیه سفر پرداخته روانه شویم. و بعد از تقریر این سخنان

خلد برین، متن، ص: ۵۵۵

مصحفی طلب داشته بر صدق قول خود قسم یاد نمود و شاهزاده ساده دل به ریسمان پوسیده قسم دروغ آن بی‌ایمان به چاه افتاده از فراز بام روی به نشیب نهاد و در خانه را بر روی آن طایفه بی‌دین گشوده با آن ملاعین ملاقات نمود و چون دست تسلط آن طایفه عنود به دامن مقصود رسید بی‌محابا به یکبار به جانب شاهزاده مظلوم دویده آن نونهال چمن شهریاری را که بر جویبار نعمت و ناز به بار آمده بود به نهج مسطور بر خاک هلاک انداخته باز گردیدند.

و چون چراغ چشم اسماعیل میرزا به افسردن آن شمع انجمن تاجداری روشن گردید به فکر کار پدر بزرگوار و برادران نامدار شاهزاده والا تبار افتاده در اندیشه افنا و اعدام ایشان خواب و آرام را بر خود حرام گردانید و بعد از تأمل و اندیشه تمام، خود را دلنهاد قتل ایشان ساخته به تهیه آن کار ناهنجار پرداخت و نخست یکی از قورچیان ذو القدر را که به غازی بیک موسوم بود روانه شیراز نموده حکم فرمود که بعد از وصول به آن ولایت، سد ابواب آمد و رفت مردمان به در دولتسرای خاقان علیین آشیان و فرزندان والاشان ایشان نموده نگذارد که احدی از مردم آن دیار به شرف ملازمت و صحبت ایشان مشرف گردند و به واجبی به حفظ و حراست ایشان پرداخته منتظر صدور فرمان باشد. و بعد از آن چنانچه از سیاق کلام آینده به وضوح خواهد پیوست علیقلی خان شاملو را که امیر الامرای خراسان و بیگلر بیگی دار السلطنه هرات کرده بود به بر چیدن بساط زندگانی نواب گیتی‌ستان فردوس مکان که در آن اوان هفت ساله و در دار- السلطنه هرات بر سریر سلطنت پایدار متمکن بود مأمور نمود.

صدور این امور بروی مبارک نیامده هم در آن نزدیکی به درد بی‌درمان اجل گرفتار گردید و با جهان جهان آرزو و عالم عالم حسرت، رخت اقامت به جهان جاودان کشیده منطوق من حفر بئر- الاخیه وقع فیه را آئینه چهره‌نمای صورت حال خود دید.

خلد برین، متن، ص: ۵۵۶

گفتار در ذکر بعضی از سوانح عبرت‌افزا که در زمان دولت اسماعیل میرزا بعد از این قضایا روی نمود.

چون تیغ قهر و سیاست اسماعیل میرزا به خون برادران و برادرزادگان و بنی اعمام به سرخ‌روئی نام برآورد به شکرانه آن بساط کامرانی گسترد و به خواهش تمام و شوق مالا کلام متوجه نظام و انتظام مهام مملکت و پژوهش حال سپاهی و رعیت گردیده در امنیت و آبادانی بلاد و ترفیه حال عباد به اعتقاد خود مساعی جمیله به ظهور رسانید و با آن که دلش می‌خواست که از جزئی و کلی امور سلطنت و نقیر و قمطیر احوال تمام مملکت خبردار بوده بی‌وقوف و اطلاع وی کاری از پیش نرود اکثر اوقات کارها معطل بود و کمتر متوجه نظام و انتظام مهام مملکت می‌شد و دانسته در فیصل قضایا و برآمد کار خلایق مساهله و اهمال می‌نمود و مدار کارگزاری را بر تغافل گذاشته دری از انجاح مرام بر روی خواص و عوام نمی- گشود چنانچه هیچ حکمی از احکام سلاطین سلف در زمان دولت او به امضا نرسید و به هیچکس منصبی نداد که بعد از چند روز قلم نسخ و تغییر بر آن نکشید. مؤید این مقال آن که نخست در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول سال نهصد و هشتاد و پنج رقم عزل بر صحیفه حال وزیر صائب تدبیر آگاه، میرزا شکر الله که یازده ماه پیش از آن منظور نظر تربیت و عنایت وی گردیده به منصب والای وزارت دیوان اعلی رسیده بود کشیده میرزا سلمان جابری ناظر بیوتات را بر سریر وزارت متمکن گردانید و زمام مهام ملک و ملت و سررشته قبض و بسط امور سلطنت را به کف کفایت و قبضه درایت وی نهاده ابواب عنایت بی‌غایت بر روی وی گشاد. و از مدارج اعتلای خدمتش یکی آن بود که به موجب فرمان در روز دیوان

خلد برین، متن، ص: ۵۵۷

از برای هیچیک از امرای عالی شان تعظیم نمی‌نمود، و همچنین در صدد تغییر و تبدیل امرای ممالک محروسه درآمده بر هر ولایت حاکمی و امیری دلخواه خود تعیین نمود و اکثریت ایشان هنوز در اردوی معلی بودند که نقشبند کارخانه ابداع، نقش وجود اسماعیل میرزا را از صحیفه زندگانی زدود.

القصه از جمله امراء که بعد از ارتقاء بر مدارج ایالت رخت اقامت به ولایت خود کشیده بودند یکی مسیب خان شرف الدین اوغلی تکلو بود که به سبب نسبت خاله‌زادگی و خویشاوندی، منظور نظر تربیت اسماعیل میرزا گردیده به مرتبه ایالت و خانی ولایت ری رسید.

دیگر از طایفه تکلو سولاغ حسین را حاکم لرستان و بعضی از محال قلمرو علیشکر گردانید.

و از اویماق شاملو، قامت قابلیت علیقلی خان نواده دورمیش خان و سلطان حسین خان پدر وی را به تشریف والای ایالت و لقب خانی سرافراز فرموده ابواب تربیت و عنایت بر روی روزگار ایشان گشود. و چون می‌خواست که به همدستی فرمان‌پذیری علیقلی خان کاری ... «۱»

---

(۱)- از اینجا تا آخر حدیقه سوم، نسخه سفید است.

خلد برین، متن، ص: ۵۵۹

حدیقه چهارم از حدایق هفتگانه روضه هشتم از گلزار همیشه بهار خلد برین در ذکر واقعات سلطان محمد خدابنده]

اشاره

خلد برین، متن، ص: ۵۶۱

... [۱۲۰] دلجوئی می‌فرمود تا مقرر شد که خدمتش کسان از قبل خود نزد محمد کرای خان پدر و مادر خود فرستاده خبر سلامتی

خود را با اخبار عواطف سرشار شهریار والا اقتدار به ایشان رساند.
عادل گرای خان دو سه نفر از ملازمان معتمد خود را به جهت رسانیدن اخبار مذکوره و خبر نوید مصاهرت این دودمان والا شان که به وی رسیده بود به نزد پدر و مادر روان نمود و روزگارش در دولتخانه به کام دل می‌گذشت تا عاقبت کار چنانچه در مقام خود گزارش خواهد یافت پایمال حوادث گشت. بی‌عنایتی مهد علیا نیز نسبت به امراء و کم خدمتی ایشان نسبت به مهد علیا غبار انگیز مرآت خاطر قدس- مناظر خاقان علیین آشیان بود و به مقتضای مصلحت وقت با امرای زیاد سر مدارا می‌فرمود تا چهره نمود آنچه نمود و شرح آن نیز در مقام خود از مساعدت وقت مأمول است.
بالجمله چون ضبط و نسق ولایت شروان که به تازگی به حیطه ضبط و تسخیر در آمده بود از لوازم امور سلطنت بود ایالت آن ولایت را به محمد خلیفه ذو القدر حاجی لر که در اواخر زمان خاقان جنت
خلد برین، متن، ص: ۵۶۲
مکان به ایالت دار المؤمنین استراباد سرافراز شده بعد از ارتحال خاقان ستوده خصال و اسماعیل میرزا به سبب فتنه و فساد سیاه‌پوشان استراباد و عصیان و طغیان طایفه یقه ترکمان در آنجا مجال اقامت نیافته به دار السلطنه قزوین آمده ملتزم رکاب همایون بود تفویض فرمود و سایر محال آن ولایت را به امرای عالی‌شان منقسم ساخته رایت اقتدار ایشان را به اوج ارتفاع افراخت. و امرای مذکوره رخت اقامت به ولایت شروان کشیده بر مسند حکومت متمکن گردیدند.

گفتار در ذکر بواعث ارسال عساکر فیروزی مآثر به صوب مازندران بهشت بنیان و مآل حال میرزا خان والی آن خطه خلد نشان

خامه بو العجب نگار که سراسر دواین (؟) گلزار همیشه بهار است گلدسته این داستان را- که گلچینان بدایع اخبار به کلک جادونگار بر یکدیگر بسته‌اند- بدین سان زیب دستار غرایب‌نگاری می‌سازد که در سوالف زمان، حکومت مازندران خلد نشان با آباء و اجداد مهد علیا فخر النساء بیگم حرم محترم خاقان علیین آشیان بوده و در عهد سلطنت شاه جم جاه جنت مکان نوبت دارائی خلفا عن سلف به میر عبد الله خان والد ماجد آن ملکه ملکی صفات رسیده بر مسند حکومت متمکن بود تا رفته رفته میر مراد خان که از بنی اعمام آن جناب بود از راه دعوی وراثت بر سر حکومت با وی آغاز نزاع و خصومت نموده و جمعی از مردم مازندران که از دولت میر عبد الله- خان چندان بهره‌ای نداشتند به طوع و رغبت قدم در دایره متابعت میر مراد خان گذاشتند و دست اقتدار وی در تسخیر و تصرف آن دیار قوی گردیده میر عبد الله خان از مسند حکومت خود را به کنار کشید.
و بنا بر آن که میر مراد خان به سالها پیش از آن جبهه اطاعت و اخلاص بر آستان عرش آشیان نهاده پیشکش و هدایای شاهانه به
خلد برین، متن، ص: ۵۶۳
درگاه جهان پناه فرستاده بود و از میر عبد الله خان در ایام اقتدار، حرکات ناهنجار نسبت به خاقان روزگار به صدر ظهور رسیده در ادای باج و خراج تعلل ورزیده بود میر مراد خان به عواطف بی‌کران خسروانه سرافراز و به اعطای تاج و کمر و سایر اسباب سلطنت سربلند گردیده روز بروز بر مدارج اعتبار و اقتدارش می‌افزود و در فتحی از راه تربیت و عنایت آن حضرت بر روی میر عبد الله خان نمی‌گشود. عاقبت حون سایه چتر همایون فال خاقان بلند اقبال بر سر ستم رسیدگان، حکم آفتاب تابان داشت میر عبد الله خان از زیاده‌سریها و کم خدمتیهای خود نادم و پشیمان روی توسل به عتبه علیای خاقان جنت مکان گذاشت و آن حضرت را بر عجز و بیچارگی وی رحمت آمده مملکت مازندران را در میانه ایشان قسمت و مقرر فرمود که بعد الیوم با یکدیگر از در برادری درآمده قدم و قلم از ولایت هم کوتاه و کشیده دارند. و چون دو تیغ را در یک نیام آرام نمی‌باشد میر عبد الله خان فرمان پادشاهی را بر طاق نسیان نهاده دست اقتدار بر کسر شوکت میر مراد خان و تصرف در محال متعلقه وی گشاد و میر مراد خان کیفیت سلوک ناملایم میر عبد الله خان را به کرات به مسامع جلال خاقان ستوده خصال رسانیده احکام لازم الاتباع در باب حسن سلوک با

یکدیگر [۱۲۱] به اسم هر یک عز صدور یافت. اما میر عبد الله خان سر از چنبر قبول فرمان بیرون کشیده در بد سلوکی اصرار می‌ورزید تا کار به جائی رسید که میر مراد خان منظور نظر تربیت و عنایت خاقان گردون منزلت گردیده کار میر عبد الله خان از راه بی‌توجهی آن حضرت به بی‌سر و سامانی کشید، و بالاخره به سعی و اشاره میر مراد خان یا به اجل طبیعی و درد بی‌درمان یأس و حرمان متوجه جهان جاودان گردید.

چون خبر ارتحال میر عبد الله خان به مسامع جلال خاقان جنت مکان رسید بازماندگان او را منظور نظر التفات و عنایت فرموده صبیه قدسیه او را با خاقان علیین آشیان در سلک ازدواج کشیده میر عزیز خان پسر او را در سلک مقربان بساط قرب و ملازمان آستان

خلد برین، متن، ص: ۵۶۴

گردون شان منسلک گردانید و لئالی شاهوار درج سلطنت ابد مدت که اولاد امجاد آن حضرت بودند از آن ملکه ملکی طینت بر بساط وجود و جهان نمود جلوه خلود نمودند.

اما میر مراد خان بعد از فوت میر عبد الله خان تمام ولایت مازندران را به حیطه ضبط و تسخیر درآورده کوس انا و لا غیر را بلند آوازه کرد. و چون زمانه بهانه طلب، بساط دولت او را از ساحت آن ملک برچیده روز دولت او را نیز به شب رسانید، خاقان والا نسب از ولایت مازندران آنچه به میر عبد الله خان متعلق بود به شاهزاده کامکار سلطان حسن میرزا خلف اکبر خاقان علیین آشیان که دخترزاده وی بود کرامت نمود و آنچه به میر مراد خان اختصاص داشت به میرزا خان ولد او باز گذاشت.

و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر که در هر سر سودائی و در هر اندیشه، متمنائی به هم رسید میرزا خان پای از پایه حد خود- شناسی به راه زیاده‌سری نهاده آغاز دست درازی به محال متعلقه به شاهزاده والا نژاد سلطان حسن میرزا نمود و تا شاهزاده در آن مملکت اقامت داشت به حسب ظاهر رعایت جانب آن جناب را فرو نمی‌گذاشت و چون تیغ بی‌رحمی اسماعیل میرزا به خون آن سرور گلگون گردید فرصت به دست میرزا خان افتاده قدم جرأت بر مسند حکومت تمام آن ولایت نهاد و به سعی شمس الدین نامی از دیوان مازندران خود را وارث ملک شمرده گوی آرزوی این متمنی را که سالها در خم چوگان اندیشه داشت از میان برد و فرمانفرمای کل ولایت مازندران بود تا خاقان علیین آشیان بر اورنگ سلطنت و جهانبانی جلوس فرموده مهد علیا که صبیه محترمه میر عبد الله خان بود دست اقتدار به قبض و بسط مهام جهانیان گشود و بعد از آن که آن ملکی طینت، ملکه ملک ایران گردید سزاوار آن بود که میرزا خان از راه تهنیت و مبارکباد به عتبه علیای خدرمعلی توسل جسته از حرکات ناشایست میر مراد خان پدر خود اظهار خجالت و استدعای امضای حکومت مازندران که در حقیقت ملک موروث آن ملکی طینت بود از آن حضرت

خلد برین، متن، ص: ۵۶۵

نماید، شاید فروتنی وی دری از حصول این مطلب بر روی آرزوی او گشوده از جانب آن علیا جناب به حکومت مازندران سرافراز آید و بر تقدیر عدم رضای مهد علیا در امضای متمنای وی چند روزی با زمانه در سازد تا خود را در مضایق مهالک و مخاوف نینداخته باشد.

میرزا خان به اغوای دیوان مازندران و افساد مفسدان طریق صواب را از کف داده قدم در راه مآل اندیشی ننهاد و ابواب رضاجوئی ملکه روزگار را بر روی کار و بار خود نگشاد و این معنی، غبار انگیز آینه خاطر آن قدسی طینت گردیده در صدد آن درآمد که با سلسله میر مراد خان از در خونخواهی پدر عالی گهر خود در آمده دست اقتدار میرزا خان را از دامن حکومت مازندران کوتاه گرداند. لاجرم میر- علی خان نامی را از اقربای خود برگزیده به حکومت مازندران سر- افراز گردانید و ولی خان ولد محمد خان ترکمان را که به شرف مصاهرت این دودمان والا بالانشین صفه اعتبار بود به ولایت بعضی از حدود مازندران معتبر و به امداد و معاونت علی خان مأمور فرمود.

از آثار و امارات این حرکات نزد میرزا خان که به کمال درویشی و صلاح اتصاف داشت به علم یقینی به وضوح پیوست که با

وجود تسلط و اقتدار صبیه میر عبد الله خان و حمیت و عصبیت مازندرانیان که جبلی ایشان است او را در مازندران حاکم و فرمانروا بودن امری است محال و خیالی دور از وسعت آباد احتمال، اما چون پای خونخواهی در میان بود به جهت حفظ جان، پناه به قلعه فیروزجاه که از قلاع حصینه آن ولایت است برده در آنجا تحصن اختیار نمود و جمعی نیز از ملازمان زمان دولت پدرش از راه وفاداری به مرافقت وی در آن قلعه حصاری شدند. و با آن که در آن زمان خیال حکومت مازندران از دل میرزا خان مجال عبور نداشت اما بودن او در آن قلعه نمی‌گذاشت که میر علی خان رایت اقتدار تواند افراشت. بنابر- این ملکه روی زمین به همگی همت متوجه آن گردید که به ارسال لشکری گران، آن قلعه را یکسان ساخته بنیان قصر حیات اولاد و احفاد میر مراد خان را از بیخ و بن براندازد. به این عزیمت پیره-

خلد برین، متن، ص: ۵۶۶

محمد خان را که از اعاظم ارکان دولت بود به مرافقت قور خمس خان شاملو و جمعی از امرای نامجو با سپاهی سراپا جرأت و جلادت به تسخیر آن قلعه روان نمود و منتظر آن بود که زمان زمان خبر فتح قلعه و قتل قلعه‌دار به انهای امرای نامدار به وی رسد. و چون خبر تسخیر حصار دیر می‌رسید و نفس انتظار به شمار افتاد ملکه روزگار را یارای صبر و قرار نمانده شاهرخ خان مهردار را به رفتن آن دیار مکلف ساخت و چون خدمتش رکن رکین دولت ابد مدت و پایه قدر و منزلتش بیش از آن بود که به امثال این قسم خدمات مأمور گردد سر به آن خدمت فرود نیاورده عرض نمود که اگر از موقف جلال ملکه روزگار، دیگری به این خدمت مأمور گردد هر آینه باعث دلسردی پیره محمد خان و دیگران خواهد گردید و این معنی مقرون به صلاح دولت روزافزون نیست اگر پیره محمد خان مدد و کومك طلب نماید فرستادن آن آسان است.

چون عرضه داشت مهردار به ملکه روزگار رسید از تمهید معذرت وی بر آشفته شهریار جهاندار را بر آن داشت که او را به جبر و اکراه به تسخیر قلعه فیروزجاه فرستد. خاقان علیین آشیان از در دلجوئی مهد علیا درآمده شاهرخ خان را به مجلس طلب نمود و بعد از عتاب و خطاب شاهانه خدمتش را به رفتن مازندران الزام فرمود و چون عذر وی مسموع نبود میرزا سلمان وزیر و قورچی‌باشی و سایر ارکان دولت به نصایح دلپذیر، خدمتش را دلنهاد رفتن مازندران نمودند و مشار الیه با جهان جهان اجبار و اکراه روی توجه به تسخیر قلعه فیروزجاه نهاده چون به ظاهر آن قلعه فلك شان رسید و از تقریر پیره محمد خان و قور خمس خان استحکام قلعه و استعداد قلعه‌داری میرزا خان معلوم وی گردید دانست که تسخیر آن حصار به آسانی صورت امکان ندارد و اگر خواهند که عساکر نصرت شعار به قهر و غلبه آن قلعه و حصار را بگشایند لا محاله تعب و تشویش بسیار به شیرشکاران بیشه گیر و دار خواهد رسید، لاجرم با میرزا خان از در دوستی و اتحاد درآمده نصایح دوستانه به وی پیغام داد و خاطر نشان

خلد برین، متن، ص: ۵۶۷

او نمود که معارضه با پادشاه ایران کردن، بالمآل خاندان خود را در معرض زوال و استیصال درآوردن است و اگر به فرض محال امتداد ایام محاصره به یک سال و دو سال کشد چون از هیچ جا مددی متصور محصوران نباشد عاقبت مسخر گردد و بعد از آن که قلعه به قهر و غلبه به حیطه ضبط و تسخیر درآید پیداست که مآل حال قلعه‌داران چه خواهد بود، پس شایسته و سزاوار آن است که به دیده عاقبت بین در مآل حال خود نگرند و ترک مخالفت کرده به مرافقت ما که از غلامان معتبر آن درگاه و از اعاظم ارکان دولت پادشاه جهان پناهیم روی ارادت به عتبه علیای آن حضرت آورند شاید مهد علیا را به این قدر فروتنی و ملایمت از شما راضی ساخته چنان کند که با شما در مقام عطوفت و احسان آید، و اگر این معنی صورت وقوع نیابد زمین خدا فراخ است در هر جا که خواسته باشند توطن اختیار نموده روزگار به فراغ بال و رفاه حال می‌گذرانیده باشند.

چون پیغام شاهرخ خان به شرح مسطور به میرزا خان رسید در جواب آن سخنان پیغام داد که آنچه در هر باب فرموده‌اند مقرون به صدق و صواب است اما مردم مازندران اگر اندك جریمه از کسی بینند تا خون آن بیچاره را نریزند دست از سر وی بر نمی‌دارند و

به چیز دیگر راضـی نمی‌شونـد هر گاه مهد علیا پدر مرا خونی خود داند پر ظاهر است که تا مرا به قصاص پدر به قتل نرساند دست از گریبان جان من برندارد و چون جان عزیز است بر من لازم است که تا جان داشته باشم سعی نمایم تا کشته نشوم و الا حکومت مازنـدران و ملک و مـال سـریع الزوال چنـدان نیست که در حفظ و حراست، چنـدین سـعی و اهتمام بایـد نمود. شاهرخ‌خان و سایر امرای عالی‌شان چون بر مکنون خاطر میرزا خان مطلع گردیدند خدمتش را به ایمان مغلظه از این تفرقه و تشویش بیرون آورده قسم یاد نمودند که اگر العیاذ- بالله این اندیشه به خاطر مهد علیا برسد تا ایشان در حیات باشـند نگذارند که موئی از سر او کم شود تا به کشتن و بستن چه رسد. و بنا بر آن که امرای مذکوره از اعاظم ارکان دولت روز افزون بودند

خلد برین، متن، ص: ۵۶۸

و بی‌صـلاح و صوابدید ایشان امری از امور [۱۲۲] کلیه و جزئیه فیصل‌پـذیر نمی‌گردید میرزا خان خون گرفته بر عهد و پیمان ایشان اعتمـاد نموده از قلعه بیرون آمـد و قلعه را به تصـرف امراء داده ایشـان به کارکنان مهـد علیا سپردنـد و اموال و اسـباب میرزا خان را متعلق به وی شمرده او را همراه به درگاه جهان پناه بردند.

و چون مهـد علیا از صورت ماجرا خبر یافت از عهـد و پیمان امرای عالی شان رنجیـده دلنهاد مؤاخذه و بازخواست ایشان گردید چه خـاطر خواه ملکه ایران آن بود که امرای عالی‌شـان به قهر و غلبه قلعه را گشوده میرزا خـان را در قیـد اسار گرفتار به دربار آسـمان- کردار آورند که اگر آن علیا جناب از سر مؤاخذه خون پدر درگذرد میرزا خان به جان ممنون مراحم از حد افزون او بوده باشد.

القصه به رغم امراء کمر قتل میرزا خان را بر میان بسته منتظر ورود ایشان نشست تا امرای عالی شان به یک فرسخی قزوین رسیده فرود آمدنـد. و چون خبر قرب ورود امراء به مهد علیا رسید سی نفر از قورچیان را مقرر گردانید که در ساعت به اردوی امراء رفته میرزا خـان را از ایشـان بگیرنـد و چون شب شود به قطع رشـته حیـات آن بی‌گناه پرداخته روز دیگر به عتبه علیا برگردنـد. قورچیان طریـق اطـاعت فرمـان در پیش چـون به معسـکر امرای صواب انـدیش رسیـده طـالب میرزا خـان دلریش گردیدنـد امراء کوفته دل و پریشان خاطر در بـدایت حال از اطاعت فرمان سـر کشیـدند و گفتند که چون ولی‌نعمت ما به ما خدمتی فرموده بود و آن خدمت را چنانچه دلخواه آن حضـرت بوده به تقـدیم رسانیده‌ایم می‌خواهیم که او را در حضور امراء و اعیان قزلباش از نظر کیمیا اثر بگذرانیم شما فردا در شهر منتظر ورود ما باشید که چون به شهر آئیم و حسن خدمت خود را خاطر نشان ولی نعمت خود نمائیم در باب میرزا خان بدانچه فرمان پادشاهی به نفاذ پیوندد بدان عمل نمائیم.

ایشان گوش به آن سخنان نداشته بنای کار را بر تشدد و مبالغه گذاشتند. امرای عالی شان از الحاح و مبالغه قورچیان به جان آمده با

خلد برین، متن، ص: ۵۶۹

خود گفتنـد که چون بـدون حضور مـا میرزا خـان را به موقف بـازخواست نخواهنـد برد و به ظاهر کار، مخالفت فرمان پادشاهی نیز شایسـته و سـزاوار نیست او را به قورچیـان می‌سـپاریم و فردا در خلاـص و نجـات وی آنچه لاـزم باشـد به جـای می‌آریم آنگـاه آن بی‌گناه را به قورچیان سپرده با ایشان قرار به آن دادنـد که فردا به اتفاق امراء او را به شـهر داخل سازند. و قورچیان آن بیچاره را در آن شب امان ندادند که ایمان عرضه دارد و وی را به خبه از میان برداشـته روی به شـهر گذاشـتند. چون روز دیگر این خبر به امرای عالی‌شـان رسـید دود حیرت به کـاخ دماغ ایشان متصاعـد گردیـده آتش کینه دیرینه که از مهـد علیا در دل داشـتند سـر به کره اثیر کشید و چون وقت، مقتضی اظهار آن نبود روز دیگر به شهر داخل شده به عز ملاقات خاقان علیین آشیان سرافراز گردیدند و اظهار مقـدمه میرزا خان را به اخفا حواله نموده از آن مقوله حرفی بر زبان نیاوردنـد و بعـد از آن از راه ضـرورت به عتبه علیای خـدرمعلی شتـافته عرض دعـا کردنـد امـا تفقـدی که متوقع ایشـان بود از مهـد علیـا به صـدر ظهور نرسـید. این معنی نیز علاوه کینه‌های دیرین گردیـده کـار کـدورت به جائی رسـید که تمامی ایشان به خون مهـد علیا تشـنه گردیدنـد و رفته رفته کار به جائی رسـید که رسـید چنانچه بعد از این در محل خود مبین خواهد گردید.

بالجمله قتل آن سید صالح بی گناه که از راه بیراهه روی امراء و جهل و غرور مهد علیا و اقتضای قضا روی نمود بر ملکه ملکی- صفات مبارک نیامد و میر علی خان نیز از حکومت مازندران بهره‌ای چنان نیافته در همان نزدیکی در آغاز بهار جوانی و اهتزاز ازاهیر زندگانی به جهان جاودانی شتافت و هرج و مرج به احوال دیار مازندران راه یافته در هر سر سودای سروری و در هر دل خیال استقلال پدید آمد و بنا بر کثرت حوادث و مشاغل ضروری که در زمان دولت خاقان علیین آشیان روی می‌نمود و دفع و رفع مفاسد آنها بر ذمت همت آن حضرت لازم بود هیچکس از امراء و اعیان ایران به حال مازندران نپرداخت و این معنی یکباره آن ولایت را خراب و

خلد برین، متن، ص: ۵۷۰

ویران ساخت و بعد از زد و خورد بسیار، سرکشان آن دیار با یکدیگر به آن قرار دادند که قلعه اولاد و نصف بلاد مازندران را به الوند دیو و نصف دیگر را به سید مظفر که از امرای آن دیار بود متعلق شناسند و خود نیز دو فرقه شده جمعی متابعت آن و گروهی اطاعت این اختیار نمایند.

گفتار در مآل حال عادلگرای خان پادشاهزاده تاتار و ظهور خصومت و عداوت امراء با مهد علیا

سبق ذکر یافت که بعد از گرفتاری عادلگرای خان که امرای عالی شان بعد از فتح شروان او را به درگاه معلی آوردند به صوابدید مهد علیا در دولتخانه مبارکه به تدارک حال وی پرداخته منزلی مناسب به جهت اقامت او معین ساختند. و در ایامی که امرای عظام به تسخیر ولایت مازندران قیام می‌نمودند عادلگرای خان چنانچه ایمائی به آن شد روزگار به خوشدلی و شادمانی می گذرانید. و چون امرای عالی‌شان قرین فتح و نصرت از آن ولایت مراجعت نموده واقعه قتل میرزا خان به وقوع پیوست و امرای مذکوره از در نافرمانی و بطلان اوامر و احکام مهد علیا درآمده بودند [ماندن] عادلگرای خان را در درون دولتخانه مبارکه مقرون به مصلحت دولت روز افزون نشمردند و به اتفاق یکدیگر عازم آن گردیدند که پادشاهزاده تاتار را از نظر اعتبار انداخته از دولتخانه بیرون برند و بعد از آن موافق مصلحت وقت با وی عمل نموده اگر دست یابند خدمتش را به یکی از قلاع فرستند و الا در مکان دیگر به حفظ و حراست وی قیام نمایند.

بعد از تصمیم این عزیمت در محل فرصت، حقیقت این معنی را به عرض خاقان گردون منزلت رسانیده جویای رخصت گردیدند. این صلاح اندیشی موافق مزاج آن حضرت نیامده در جواب امراء فرمودند که بر عالمیان چون آفتاب روشن است که افعال و اقوال شاه جنت-

خلد برین، متن، ص: ۵۷۱

مکان دستور العمل سلاطین روی زمین بوده و خواهد بود هر گاه آن حضرت، سمایون خان والی گرجستان را با وجود کفر و طغیان بنا بر تألیف قلوب مردم گرجستان و به دست آوردن اتباع و فرزندان ایشان و هر گونه مصلحتها که خود علم به آنها داشتند در دولتخانه مبارکه مشمول عواطف بی‌کران نگاه داشته باشند اگر ما نیز پادشاهزاده تاتار را به مقتضای مصلحت دولت معزز و محترم در دولتخانه نگاه داریم و دشمنی چنان را به اندک دلجوئی که نسبت به وی به جای آریم دوست خود گردانیم چندان مفسده بر آن مترتب نخواهد گردید و مع ذلک بودن او در حصار دولتخانه از برای وی کمتر از قید و زندان نیست و ما هرگاه از راه مردمی پای او را از آمد و رفت کوتاه کرده جمعی از قورچیان را بر وی موکل ساخته باشیم که شب و روز به حفظ و حراست وی پردازند و او به این معنی خرسند بوده با ما طریق موالات بپیماید چرا بودن وی در دولتخانه مقرون به مصلحت دولت روز افزون نباشد؟

و چون امراء بنا بر اسبابی که سبق ذکر یافت نه چنان از مهد- علیا رنجیده بودند که به مسامحه و مدارا از سر آن اندیشه توانند

گذشت چشم از مآل حال نافرمانی پوشیده به خودسر جمعی را مقرر کردند که عادلگرای خان را از آن مکان که در دولتخانه است بیرون آورند. خان تاتار نیز از اندیشه امراء خبردار شده با چند نفر از مردم تاتار که با خود داشت قدم در میدان معارضه و محاربه کسان امراء گذاشت و به تیر و کمان و تیغ و سنان، ایشان را از خود دور داشته نمی‌گذاشتند که به نزدیک ایشان آیند. و چون خبر شور و شر مردم تاتار به امرای نامدار رسید جمعی را متعاقب یکدیگر بر سر قوم تاتار فرستاده به کسان خود پیغام دادند که چون طایفه تاتار از در نافرمانی درآمده سر از قبول فرمان تافته‌اند در همان مکان ایشان را از میان بردارند و از این راه هنگامه دار و گیر از آخر روز تا نیمی از شب در دولتخانه گرم بود و مردم تاتار چند نفر از غازیان قزلباش را به خدنگ جان ستان بی‌جان کرده بعد از آن که هر یک خون

خلد برین، متن، ص: ۵۷۲

خود را بیرونیان (؟) گرفتند به زخم تیر و تفنگ که از در و پنجره آن خانه به ایشان رسید دست از جنگ کشیده از پای درآمدند و غازیان قزلباش با تیغهای آخته بر سر اجساد ایشان تاخته عادلگرای خان را با رفقا پاره پاره کرده از آن خانه بیرون آورده به صحرا انداختند.

بعد از وقوع این واقعه بو العجب امراء پای از حد ادب فرانهاده در کسر اعتبار مهد علیا می‌کوشیدند تا کار به جائی رسید که به اغوای محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان به اشاره مهد علیا معزول شده بود به دفع و رفع آن علیا جناب جازم گردیدند چنانچه شرح آن بعد از گزارش وقایع خراسان از مساعدت وقت مأمول است.

گفتار در ذکر بدایع وقایع خراسان و آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای دولت خاقان گیتی ستان فردوس مکان

چون مشیت بی‌علت فروزنده چراغ دولت سلاطین گردون منزلت به برافراختن شمع جلال و برافراختن شادروان اجلال بلند اقبالی تعلق گیرد، چراغ پایداری آن نور پرورد الهی به صرصر تندباد حوادث انطفا نپذیرد، و اگر جهان را باد گیرد چراغ مشعل نمیرد. از اینجاست که چون [۱۲۳] اسماعیل میرزا کمر کین برادران و برادر- زادگان و بنی اعمام را به اهتمام تمام بر میان بسته به قطع رشته حیات بسیاری از ایشان پرداخت و راه خیالش به قطع نهال آن چمن- آرای گلستان جاه و جلال افتاد به پاسداری حفظ حافظ حقیقی کاری نساخت و آن اندیشه خطا و فکر ناصواب بروی مبارک نیامده ریشه عمر دولت خود را از بیخ برانداخت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که چون علیقلی خان نواده دورمیش خان چنانچه ایمائی به آن شد منظور نظر تربیت و التفات اسماعیل میرزا و امیر الامرای خراسان و بیگلر بیگی هرات و

خلد برین، متن، ص: ۵۷۳

مأمور به قطع رشته حیات شاهزاده ستوده صفات یعنی خاقان گیتی- ستان فردوس مکان گردید خدمتش را نه پای رفتن و نه یارای ماندن مانده درماند و در رد و قبول، کارش به دشواری کشید چه علیقلی- خان نوکرزاده قدیم و نمک پرورده خوان انعام و احسان خاقان علیین آشیان و والده ماجده‌اش قابله شاهزاده بلند اقبال و مادر رضاعی آن حضرت و سایر شاهزادگان ستوده خصال بود و چنین نمک به حلالی کجا روا دارد که نسیم سبکخیز، گستاخانه بر طرف گلبرگ عارض ولی‌نعمت زاده حقیقی او وزد تا به اندیشه‌های فاسد دیگر چه رسد؟

و چون علاجی نداشت به مرافقت جهان جهان اندوه و ملال، رایت عزیمت به صوب خراسان افراشت و بنا بر آن که تخلف از فرمان پادشاهی، فکیف پادشاهی که به حسن رعایت و تربیت او بالانشین اورنگ ایالت و امیر الامرائی شده باشد روا نبود، در تمام راه قدمی می‌گذاشت و قدمی بر می‌داشت و هر لحظه به بهانه‌ای و هر ساعت به افسانه‌ای در منازل و مراحل، بار اقامت چند روزه می‌گشاد و با آقایان و اعیان طایفه شاملو که در آن سفر طریق مرافقت وی می- سپردند در رد و قبول خدمت مرجوعه داد مشورت

می‌داد. عاقبت از راه ضرورت مؤاخذه و بازخواست، دلنهاد آن گردید که در روزی که به هرات رسد خدا ناکرده فرمان اسماعیل میرزا را به امضاء رساند.

و ریش سفیدان و آقایان شاملو از بیم خوی بهانه جوی اسماعیل- میرزا بر این معنی اتفاق نموده به کام و ناکام راه می‌پیمودند تا در بیست و ششم ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات بار اقامت گشودند و با آن که قرار داد خاطر تمامی آقایان شاملو آن بود که علیقلی خان در روزی که به هرات رسد تعلل و تأخیر در خدمت مرجوعه روا نداشته به دست جرأت، آن زهر جانگزا را در کام جان خود خواهد ریخت، اما به مقتضای العبد یدبر و الله یغیر، تعلل و تأخیر در آن عزم جزم راه یافته دست قضا خاک ادبار بر فرق انتظار ایشان بیخت. و آن روز چون شب بیست و هفتم ماه صیام و به زعم طایفه‌ای از اهل سنت و جماعت شب قدر و ارتکاب چنان محظوری در

خلد برین، متن، ص: ۵۷۴

کیش مروت حرام بود خان عالی‌شان به التماس حلیله جلیله خویش که در رفع آن کار ناهنجار مبالغه تمام داشت وقوع آن حرکت ناگوار را به روز دیگر حواله نمود. به حسب اتفاق چون روز دیگر نیز شب جمعه و از لیالی متبرکه بود احتراز از آن امر شنیع واجب و لازم نمود و بعد از آن چون ایام عید و زمان خوشدلی و هنگام تهیه و تدارک آن روز سعید بود آن پردگی حریم عفت فرصت یافته به خان عالی‌شان عرض نمود که در این دو سه روز که شراب خوشدلی و شادمانی در ساغر مرام کافه انام است چه لازم است که ما از مرارت این زهر جانگزا تلخکام باشیم؟ اگر صبر کنیم تا این دو سه روز نیز بگذرد مفسده‌ای چنان بر آن مترتب نمی‌گردد و بنا بر آن که آینه خاطر آن عصمت قباب، پذیرای تماثیل صور غیب بود آن التماس در خاطر خان مؤثر افتاده ابواب خرمی و انبساط لازمه آن روز سعید را بر روی خود و مردم هرات گشود.

و چون نقشی غریب و صورتی عجیب از کلک نقاش کارخانه ابداع بر پرنیان اختراع، چهره ظهور و نمود می‌گشود به مضمون صدق مشحون بیت:

در نا امیدی بسی امید استپایان شب سیه سپید است بعد از انقضای ایام عید و بسط بساط انبساط آن روز سعید در روز دویم شوال که خان بلند اقبال از بیم اشتعال نایره غضب قیامت لهب اسماعیل میرزا شاء ام ابی عازم آن گردید که چون شب شود نیر عالم افروز اوج اقبال را به مغرب زوال و زندان استیصال روان کند، ناگاه از افق جاه و جلال، ستاره خوشدلی درخشیدن آغاز نهاده خبر ارتحال اسماعیل میرزا به مرافقت برید صبا و شمال به خان بلند اقبال رسید.

بیان رسیدن این خبر مسرت اثر آن که سلطان محمود بیک نامی از آقایان معتبر طایفه شاملو که به منصب وکالت علیقلی خان از اقران ممتاز بود و بعد از توجه خان عالی شان به صوب خراسان به جهت انجام بعضی از مهام متعلقه به خان مشار الیه در دار السلطنه

خلد برین، متن، ص: ۵۷۵

قزوین اقامت داشت چون واقعه عجیبه ارتحال اسماعیل میرزا روی نمود سرعت سیر از برق و باد استعاره نموده به جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر با نسیم صبا همسفر گردید و به بلدی قائد اقبال در آخر روزی که شبش نمونه روز موعود می‌شد به دروازه دار الملک هرات رسید و چون بیم آن داشت که مبادا روزگار، خاک ادبار بر فرق مردم آن دیار بیخته خون شهریاری را که خاک پایش تاج سر سلاطین روی زمین می‌شایست ریخته باشد نخست از در تحقیق سلاطین ذات اقدس آن حضرت درآمده از دروازه‌بان پرسید که حال ذات عدیم المثال آن نونهال چمن اقبال بر چه منوال گذران است؟ و دروازه‌بان چون گل شکفته و خندان مژده صحت ذات ستوده صفات آن حضرت را به وی رسانیده به نسیم این خبر، گلستان خاطرش را گل گل شکفانید.

و چون رایحه این خبر مشام جان وی را معطر کرد چون غنچه از شادمانی بال برآورده پرواز کنان خود را به خدمت خان رسانید و چون هزار دستان داستان انتقال اسماعیل میرزا را به هزار داستان خاطر نشان وی گردانید و با آن که به وقوع آن نازله ناگاه، راه

انواع مفاسد که یکی از آنها عدم استحکام قلعه و حصار و فقدان سامان و سرانجام خان نامدار و دیگری احتمال ظهور عصیان و طغیان گردنکشان هر دیار به تخصیص اوزبکان غدار بود بر روی مردم آن دیار باز می‌شد و از این رهگذر سفینه اطمینان خان عالی‌شان دریائی چهار موجه خوف و خطر می‌گردید بنا بر آن که دوحه این خبر به میوه پایداری آن نهال سعادت ثمر بارور بود باعث شیرین‌کامی زمانه و زمانیان و وسیله خوشدلی و شادمانی خان عالی شان و آقایان شاملو گردیده بر صحت ذات کاملهٔ الصفات آن حضرت سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیدند و وجود وافر الجود آن گرامی گوهر بحرین غیب و شهود را لنگر پابرجائی سفینه امن و اطمینان شمرده از دل و جان کمر ملازمت و جان‌سپاری حضرتش را بر میان جان استوار گردانیدند و بنا بر آن که وسیله تعویق و تأخیر آن امر، نادلپذیر پرده‌نشین

خلد برین، متن، ص: ۵۷۶

حریم حرمت خان فدویت نشان بود کافه خلایق به صد هزار زبان به محامد اوصاف آن پردگی حجله عفاف رطب اللسان گردیدند و زبان حال گوش بر آوازان این خبر مسرت اثر به مضمون این مقال مترنم شد که، نظم:

اگر خار گلستان رفت بر بادگل صد برگ سوری را بقا باد القصه بعد از شیوع این خبر شادمانی اثر، خان عالی‌شان مجلسی رنگین چون خلد برین بر آراسته اشراف و اکابر آن دیار را به مهمانی خواست. و چون وجوه اکابر و اعیان به مشاهده طلعت همایون آن عین اعیان، سراپا چشم به آن مجلس بهشت آئین درآمده هر کس در مقام مناسب پایه خود قرار گرفت، علیقلی خان آن گوهر یکتای درج سلطنت و جهان ستانی را بر دوش جان جای داده قدم تمکین به آن بزم خلد قرین نهاد، آفتاب اوج و اقبال از افق جاه و جلال طالع شد و مجلسیان، رسم نثار و پای‌انداز اقامت نموده زبان به دعای استدامت عمر و دولت آن حضرت گشودند و عموم خلایق از پیر و جوان و خرد و کلان و سپاهی و رعیت، فوج فوج به نوبت به عز ملازمت سرافراز گردیده به کام دل رسیدند، و خان عقیدت کیش اخلاص اندیش، طریق للگی و خدمتکاری آن فروزان اختر برج شهریاری را پیش گرفته کمر فرمانبرداری بر میان جان بست.

و چون آرزوی پیر و جوان به ادراک سعادت ملازمت آن حضرت به کام دل برآمد امرای افشار که تیغ جرأت به قتل شاهقلی سلطان یکان- امیر الامرای سابق هرات- آخته در بیرون هرات متصل به دروازه ملک رحل اقامت انداخته بودند، چون بر سر اموال شاهقلی سلطان که به یغما رفته بود فی ما بین ایشان و علیقلی خان مناقشه بود از ادراک سعادت ملازمت محروم گردیدند و بنا بر آن که امید آمدن به شهر نداشتند مرخص گردیده روی ناامیدی به فراه و اسفزار و سایر محال متعلقه به خود گذاشتند. و بعد از رفتن ایشان علیقلی خان مژده صحت ذات قدسی را مصحوب مسرعان قمر مسیر به پایه سریر سلطنت مصیر رسانیده چراغ چشم منتسبان آن دودمان والا را روشن

خلد برین، متن، ص: ۵۷۷

گردانید. به ورود این بشارت عظمی ازدیاد شعله شوق ملاقات آن بارقه انوار قدس، آتش در خرمن شکیبائی پدر و مادر یعنی خاقان علیین آشیان و جناب مریم شان انداخته اراده خاطر والا را به آن متعلق ساختند که گرامی فرزند [۱۲۴] ارجمند را از دار السلطنه هرات به مجلس طلب حضور داشته دیده و دل را به دیدار آن بارقه انوار جمال، نور و سرور کرامت فرمایند. و بعد از این از بیم بیهده رائی و سر به هوائی جاهلان قزلباش، هیچیک از شاهزادگان کامکار را در دیار و امصار بعیده نگذاشته [اراده فرمودند او را] انجمن آرای بزم حضور گردانند. بنابر این عزیمت، محرم خاص- الخاص حریم حرمت، نظر آقا را که خواجه سرا و غلام قدیمی موروثی مهد علیا و منظور نظر تربیت و محل اعتماد خاقان علیین آشیان بود به آوردن آن طرازنده اورنگ جهانبانی به دیار خراسان روان نمودند، و فرمان لازم الاذعان به نفاذ پیوست که علیقلی خان پیشتر از آن که یکی از ارکان دولت به آوردن آن حضرت مأمور و وارد آن ولایت گردد به تهیه و تدارک اسباب سفر آن گرامی گوهر پرداخته نوعی نماید که در حین توجه آن درهٔ التاج

اکلیل سلطنت پایدار به دربار آسمان کردار، حالت منتظره نبوده باشد.

و چون خبر توجه آقا نظر به صوب خراسان در افواه عوام افتاد و امرای آن کشور از بواعث ورود وی خبردار شدند مانند محتضر که از رفتن جان، جهان در چشم وی تیره و تار نماید از رفتن آن سرمایه حیات جاودان از خراسان، عالم در نظر ایشان سیاه شده و با یکدیگر از در چاره‌گری درآمده با علیقلی خان قرار به آن دادند که از قبول فرمان سرباز زده به این بهانه توسل جوید که چون مملکت خراسان ولایتی است عریض بسیط و اکثر اوقات لگدکوب حادثات می‌باشد و پیوسته امنیت و استقامت این ولایت با تاخت و تاراج به درك اوزبك از یك چشمه‌سار آب می‌خورد و هرگز از فتنه و آشوب خالی نبوده و نیست بدون آن که یکی از شاهزادگان کامکار بر تخت سلطنت این دیار متمکن باشد نظم و نسق این ولایت از امراء و حکام

خلد برین، متن، ص: ۵۷۸

بر نیاید و از این راه اعتماد بر سعی و اهتمام ما بندگان نشاید کرد، و بدین جهت است که از تاریخی که این مملکت به حیطه تصرف و تسخیر کارکنان دولت ابد مدت درآمده هرگز تخت هرات از جلوس یکی از شاهزادگان جوانبخت خالی نبوده.

القصه قرارداد خاطرها این اندیشه صواب بود تا نظر آقا بار اقامت در دار السلطنه هرات گشود و چون از امرای خراسان، مرشد قلی خان خلف شاهقلی سلطان یکان زیاده از دیگران در این باب مبالغه و اصرار داشت و با علیقلی خان به عهد و پیمان، قرار داده بود که تا جان داشته باشد نگذارد که شاهزاده عالی شان را از خراسان به عراق برند و قواعد عهد و پیمان را به ایمان غلاظ شداد مؤکد گردانیده بود چون نظر آقا به هرات رسیده به شرف ملازمت آن در یکتای درج سلطنت مشرف گردید امرای صائب رأی نسبت به وی از در دلجوئی و مهربانی درآمده ابواب تعظیم و احترام تمام بر روی وی گشودند و هر یك از ایشان به قدر مکنت و توان، یادبودهای نمایان و بخششهای شایان به نظر آقا نموده خدمتش را رهین منت جلایل انعام و احسان خود نمودند و چون دیدند که مرغ دل آقا نظر به دانه احسان و انعام ایشان در دام اطاعت و انقیاد افتاد در گنجینه جواهر اسرار را که مکنون خاطر داشتند بر روی وی گشودند و به دلیل و برهان خاطر- نشان وی کردند که انتقال شاهزاده بلند اقبال از خراسان به عراق مقرون به صلاح دولت بی‌زوال ابدی الاتصال نیست و به صوابدید نظر آقا عرضه داشتی مشتمل بر خلاصه این مدعا در قلم آورده مصحوب وی به درگاه معلی فرستادند و در حین انصراف نظر آقا به درگاه معلی به کنایه و صریح خاطر نشان وی کردند که اگر مهد علیا در بردن شاهزاده بلند اقبال، دیگر باره مبالغه و اصرار ورزد جز آن که ما بندگان فدویت نشان را در تیه نافرمانی این والا دودمان، آواره و سرگردان سازد راه به جائی ندارد. اولی آن که از این اراده فاسده متقاعد گشته تخت خراسان را از جلوس شاهزاده عالی شان بی‌بهره و نصیب نگرداند.

خلد برین، متن، ص: ۵۷۹

و چون نظر آقا خود را به درگاه معلی رسانید آنچه دیده و شنیده بود بلا زیاده و نقصان معروض سده سنیه علیه عالیه گردانید و از این رهگذر، مرآت خاطر انور مهد علیا غبارآلود ملال گردیده معاذیر دلپذیر امرای خراسان را ناشنیده انگاشت و از راه غلوای شوق به دیدار آن عین اعیان، ابراهیم بیك ولد حیدر سلطان چاتوق ترکمان را که از امیرزاده‌های معتبر قزلباش بود به آوردن قرة العین خود به صوب هرات روان نمود و خدمتش با پنجاه نفر از غازیان معتبر ترکمان مانند باد صرصر به صوب آن کشور مرحله‌پیما گردیده چون خبر قرب ورود وی به علیقلی خان و مرشد قلی خان رسید صلاح در آن دیدند که به تجدید با مجموع امرای خراسان به عهد و پیمان دست یکی داشته ابراهیم بیك را نیز بی‌نیل مقصود بازگردانند، و به این عزیمت، کسان به نزد امرای تمام خراسان فرستاده مکنون خاطر خود را پیغام دادند و بنای کار اتفاق خود را بر عهد و پیمان مؤکد به قواعد ایمان نهادند. و از جمله ایشان چون سر زیاده‌سری مرتضی- قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی به علت ارتفاع بخار نخوت و غرور بیجا درد می‌کرد و علیقلی خان را با وجود پایه و قدر للگی شاهزاده عالمیان، به نظر در نمی‌آورد از موافقت امرای عالی شان سر باز زد و امرای تابین خود را نیز

نگذاشت که با ایشان از در موافقت درآیند. و این حرکت در میان ایشان باعث ارتفاع غبار نقار گردیده رفته رفته کار از مراسله و پیغام به نزاع و جدال کشید و شرح این قضایا عما قریب در محل خود بیاید. ان شاء الله تعالی.

القصه چون ابراهیم بیک از مشهد معلی عبور نموده به دار- السلطنه هرات رسید علیقلی خان و مرشد قلی خان و سایر امرای عالی شان که در هرات بودند ابواب تعظیم و احترام و احسان و انعام چنانچه بر روی نظر آقا گشوده بودند بر روی وی نیز گشوده خدمتش را دلنهاد معاودت نمودند و عرضه داشتی که در این نوبت مصحوب ابراهیم بیک به درگاه جهان پناه ارسال می‌شد مشحون به این مضمون بود که چون توجه شاهزاده والا نژاد به صوب عراق، سلسله جنبان

خلد برین، متن، ص: ۵۸۰

تاخت و تالکان (؟) اوزبکان کم فرصت می‌گردد و این معنی مقرون به صلاح دولت روز افزون نیست، ما بندگان دولتخواه دانسته با مرشد و پادشاه خود از در نافرمانی درآمده مآل حال خود را به صوفیگری و اخلاص حواله نمودیم و امیدواریم که چون غرض از ممانعت توجه آن والا نژاد به صوب عراق، امنیت بلاد و رفاهیت عباد است تقصیر نافرمانی ما به عفو و اغماض مقرون گردد.

و چون عریضه امراء به شرح مسطور به اتمام رسید ابراهیم بیک به خاطر گذرانید که عریضه را به درگاه جهان‌پناه فرستاده خود تا ورود جواب در هرات متوقف گردد. اما امراء به این معنی راضی نشده شاء ام ابی او را به درگاه معلی فرستادند.

و چون خدمتش وارد مشهد مقدس گردیده صورت مخالفت امراء به مرتضی قلی خان رسید عازم آن گردید که با سپاه و لشکر به هرات رفته در اجرای فرمان پادشاهی حسن اهتمام خود را ظاهر سازد. و ابراهیم بیک به دیده عاقبت بین چون مآل آن عزیمت را باعث مفاسد عظیمه می‌دید به این معنی راضی نگردیده همسفر برق و باد روی توجه به درگاه جهان‌پناه نهاد. و بعد از ورود به موکب مسعود چون صورت ماجرا را با عریضه امراء عرض نمود مهد علیا چون دریا به جوش و مانند رعد در خروش آمده سلطان حسین خان پدر علیقلی خان را که قورچی لشکر ظفر قرین و حاکم دار السلطنه قزوین و از اعاظم امراء و ارکان دولت خاقان روی زمین بود به ورای حجاب طلب نموده با وی عتاب و خطاب بسیار فرمود و با آن که پدر از جانب پسر به معاذیر دلپذیر متوسل گردید ملکه روزگار نشیند، و بعد از این قیل و قال عازم آن گردید که علیقلی خان را از پایه والای امیر الامرائی خراسان افکنده مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی را قائم مقام وی گرداند.

و چون سلطان حسین خان از اندیشه ملکه ایران خبر یافت به عتبه علیای خدرمعلی شتافت و تعهد نمود که خود به خراسان رفته علیقلی خان را از نافرمانی متقاعد گرداند و از هر راه که تواند

خلد برین، متن، ص: ۵۸۱

قرة العین خلافت را به عراق رساند. صاحبه روزگار بعد از مضایقه و مبالغه بی‌شمار با سلطان حسین خان قرار داد که به مدت سه ماه آن آفتاب اوج اقبال را در دیار عراق از افق جاه و جلال طالع سازد و اگر به فرض محال علیقلی خان و سایر امرای نافرمان در این نوبت نیز به اعلان کلمه عصیان پردازند سلطان حسین خان نیز مرکب معاودت را پی کرده در آن ولایت رحل اقامت اندازد که بعد الیوم روز روزگار این طبقه که به ظهور بغی و طغیان زبانزد عالمیانند در درگاه جهان پناه مانند شب تیره سیاه خواهد بود.

خان بیچاره از بیم شعله خوی بهانه‌جوی مهد علیا خود را آواره دشت و بیابان کرده به هرات رسانید و با امرای خراسان که یکی از ایشان خلف ارجمند وی بود بزم مشورت منعقد گردانید و به دلایل واضحه و براهین ساطعه بر ایشان لازم آورد که نهال مخالفت فرمان پادشاهی [۱۲۵] در نزد خرد خرده‌دان و عقلای صائب رای، مثمر گونه گونه و بال و نکال است. و از این راه اکثر آقایان طایفه شاملو به راه آمده قدم در طریق اطاعت فرمان نهادند و صلاح در آن دیدند که سلطان حسین خان مقضی الاوطار در رکاب شاهزاده والا تبار به دربار اقبال روان شود اما اکثر امرای عالی شان و کافه اعیان خراسان و قاطبه مردمان از ترک و تاجیک و دور و نزدیک به اندیشه آن که مبادا چون سایه آفتاب پایه آن فروزنده اختر اوج سعادت از سر کشور خراسان دور شود و روز زندگانی

ایشان از فتنه و فساد اوزبکان نمودار شب تار گردد به این دستان همداستان نمی‌گردیدند و این قال و قیل به تطویل کشیده رفته رفته در میانه پدر و پسر کار به درشت‌گوئی و تندخوئی رسید، چه سلطان حسین خان روی بازگشتن به پایه سریر اعلی نداشت و می‌خواست که به ضرورت پشت بر دولت کرده در هرات اقامت نماید.

مرشد قلی خان و سایر امرای همعهد و پیمان از بیم آن که مبادا علیقلی خان به ریسمان پوسیده عقیده آقایان شاملو به چاه تیره بختی افتاده دامن دولت از کف بگذارد نمی‌خواستند که سلطان حسین خان

خلد برین، متن، ص: ۵۸۲

در خراسان باشد و با آن که از علیقلی خان، امری که منافی عهد و پیمان باشد به صدر ظهور نرسید اما اکثر امرای بدگمان از دار-السلطنه هرات رخت اقامت به دیار سبزوار کشیده به قباد خان حاکم آنجا که از جمله همعهدان بود ملحق گردیدند و به صوابدید یکدیگر میرزا احمد وزیر مرشد قلی خان را که خلف ارجمند میرزا عطاء الله وزیر سابق آذربایجان و شروان و سلسله جنبان مخالفت امرای عالی- شان بود به هرات فرستاده به علیقلی خان و اکابر و اعیان طایفه شاملو پیغام دادند که به مقتضای عهد و پیمان مناسب آن است که ترک این اندیشه خطا نموده دست از دامن دولت بر ندارند که به فرض محال اگر تمام امراء و اعیان طایفه شاملو خواهند که نیر جهان تاب طلعت همایون شاهزاده عالی مقدار بر دیار عراق تابان گردد احتمال نخواهد داشت و ما نخواهیم گذاشت که متمنای ایشان از قوت به فعل گراید و جمعیت ما در سبزوار که بر سر راه عراق واقع است بنا بر آن است که چون ایشان به اندیشه‌های دور از کار، دست از دامن دولت پایدار بردارند ما به زور سرپنجه قوت و نیروی بازوی همت، سعادت قرب خدمت آن گوهر درج سلطنت را از کف نگذاریم و دریافت این موهبت را وسیله مباهات و مفاخرت خود شماریم.

بعد از ورود میرزا احمد و رسانیدن پیغام امرای عالی شان، علیقلی خان در کار پدر حیران گردیده آخر الامر او را به خواه و ناخواه به درگاه جهان‌پناه روانه گردانید و سلطان حسین خان بی‌نیل مقصود روی به راه آورده چون به سبزوار و صحبت امرای آنجا رسید با ایشان از در گفت و شنید درآمده از هر باب سخنان در میان آورد و چون دید که امرای عالی شان آسان دست از دامن دولت بر نمی‌دارند متفکر گردید که کدام بهانه را در درگاه معلی دستاویز تقصیر خود نماید و عزم آن داشت که به ناچار در آن دیار رحل اقامت افکنده خود را از زیر بار تحمل بدخوئیهای مهد علیا برآورد که ناگاه کوکب اقبال وی از حضیض زوال به اوج کمال پیوسته از دربار جاه

خلد برین، متن، ص: ۵۸۳

و جلال خبر رسید که مهد علیا به سعی و اهتمام جمعی از امرای گمنام بار سفر پایدار بست و به صوابدید امرای مذکور، فرمان لازم الاذعان نافذ گردید که سلطان حسین خان، آوردن شاهزاده عالی- شان را موقوف داشته خود به رسم استعجال متوجه آستان جاه و جلال شود. سلطان حسین خان در سبزوار منتظر ورود حکم جهان مطاع بود تا بعد از چند روز که به زیارت حکم همایون سرافراز گردید رخت اقامت به درگاه جهان پناه کشید.

بعد از رفتن سلطان حسین خان، علیقلی خان، مرشد قلی خان و سایر امرای عالی شان را که بیشتر شاملو و استاجلو بودند از سبزوار به هرات طلب داشته دیگر باره بنای کار اتفاق را بر تجدید عهد و پیمان گذاشت و به مصلحت یکدیگر قرار به آن دادند که بعد از این سایه‌نشین آفتاب دولت بی‌زوال شاهزاده بلند اقبال بوده دست از دامن خدمت و اطاعت آن حضرت برندارند و اوامر و احکام پادشاهی را که در حقیقت ساخته و پرداخته امرای طایفه تکلو و ترکمان است بنا بر آن که با ایشان معادات قدیم در میان دارند به چیزی نشمارند. و تمام امرای خراسان بجز مرتضی قلی خان قدم در دایره متابعت و موافقت یکدیگر نهاده ابواب عهد و پیمان بر روی هم گشادند و از این راه مردم خراسان دو گروه شده به در دولتسرای دو خان عالی- شان پناه بردند و رفته رفته کار ایشان به خصومت و نزاع کشیده خلقی بی‌نهایت- چنانچه بعد از این در محل خود گزارش یابد- در میانه به عرضه تیغ تلف گردید.

گفتار در ذکر واقعه ناگوار بانوی حجله اقتدار شهریار روزگار و مادر چهار شاهزاده والا- قدر عالی مقدار به تیغ ناسازی روزگار غدار

در این کارگاه وسیله بافی که تار و پودش پیوسته از رشته سیاه

خلد برین، متن، ص: ۵۸۴

و سفید شب و روز است چون حریر آسایش و آرام، و پرنیان امنیت و اطمینان به حسن اهتمام نقشبند کارخانه ابداع و کارگزار جهان اختراع بر بساط تمامی جلوه‌گر آید، از راه قدر ناشناسی ابنای زمان، آن اقمشه گرانبها چندان در پس دکان روزگار، بی‌خریدار ماند که رفته رفته دست فرسود گرد و غبار روزگار غدار گردیده اثری از آثار آن در بازار جهان نماند.

مصدق این مقال و مؤید این احوال آن که چون در عهد خجسته و زمان فرخنده خاقان جنت مکان، امنیت و آسایش جهان و جهانیان به مرتبه کمال رسید چشم بد روزگار کار خود کرد و بنا بر آن که هر کمالی را زوالی در دنبال می‌باشد عیش ابنای زمان به طیش و رفاهیت و امنیت جهانیان به محنت و کلفت مبدل گردید و خلق جهان چون از در ناسپاسی و حق‌ناشناسی درآمده بودند ابواب انواع محن و فتن بر روی ایشان گشوده گردید. و دلیل بر این مدعا آن که طوایف قزلباش که نمک پرورده خوان تربیت و احسان خاندان قدس نشان علیه صفویه بودند و با منتسبان دودمان والا- از در عقیدت و اخلاص درآمده پیر مریدانه سلوک می‌نمودند سالک طریق نفاق و گرفتار زندان عدم اتفاق گشتند و رفته رفته کارشان در ترک ادب و سوء عقیدت به جائی رسید که به شآمت آن، پایمال انواع بلایا و دست فرسود گونه گونه رزایا گردیدند. و یکی از قبایح اعمال و فضایح افعال ایشان آن بود که به اغراء و اغوای بیهده‌کاری و کافر ماجرائی با ولی نعمت خود از در کفران نعمت درآمده به تیغ جرأت ملکه قدسی ملکات و صاحبه قدوسی برکات، شجره طیبه بهارستان عز و علاء مهد علیا فخر النساء بیگم که پرده‌نشین حریم حرم حرمت خاقان علیین آشیان و والده قدسیه شاهزادگان والا شان بود آختند و خود را بلکه تمام طوایف قزلباش را بدنام دنیا و آخرت ساختند.

باعث بر این جرأت بیجا و حرکت رسوا آن بود که بعد از جلوس سعادت مأنوس خاقان علیین آشیان بر تخت فیروز بخت سلطنت ایران

خلد برین، متن، ص: ۵۸۵

بنا بر قوت ضعف باصره آن حضرت و خردسالی شاهزادگان والا- منزلت، ملکه ملکی طینت به جهت حفظ ناموس سلطنت، سررشته نظام و انتظام مهام پادشاهی را کماهی به قبضه اقتدار و اختیار خود درآورده بر مصاعد عز و علا متصاعد شد و عتبه علیای آن قدسی- طینت، بوسه‌گاه جباه و شفاه امراء و خوانین روی زمین، و اوامر و فرامین آن بالانشین سریر اعتلا با حکم قدر و فرمان قضا همنشین گردید و پیوسته این معنی بر خاطر امرای زیاده‌سر بیهده رای، گران، و در بیدای ناپیدای حفظ دولت و صلاح کار خود سرگردان بودند و به ضرورت وقت، اطاعت اوامر و احکام مهد علیا می‌نمودند تا آن که واقعه غریبه قتل میرزا خان ولد میر مراد خان مازندرانی به مقتضای قضا و حکم نافذ خدرمعلی بر خلاف خواهش امراء و صلاح و صوابدید ایشان- چنانچه ایمائی به آن شد- روی نمود. وقوع این فرمان از ملکه ایران بر خاطر امرای تبه رای گران آمده این حرکت از آن قدسی طینت، علاوه کلفت و کدورت و ضمیمه عداوت و مخالفت ایشان گردید و به همگی همت در صدد رفع و دفع آن صفیه صافی طویت درآمده در کمین فرصت، وسیله جوی و بهانه طلب روزی به شب می‌رسانیدند تا در آن اثنا قضا کار خود کرده زمانه بهانه‌ای به دست آورد و ارباب و اهالی دار المؤمنین کاشان به دیوان عدالت بنیان هجوم آورده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار محمد خان ترکمان حاکم آنجا تظلم بنیاد نهادند و از قوت طامعه وی فریاد و فغان به ذروه آسمان فرستادند. و چون عدالت کامله و مروت شامله آن ملکی طینت روا نمی‌دید که مور ضعیفی به غفلت، پی سپر جنود فتح و نصرت گردد بنابر این فرمان به احضار محمد خان و تحقیق زیاده‌رویهای آن کم خرد نادان، نافذ گردیده بعد از ثبوت گناه و ظهور تقصیر، دست اقتدار وی را از آن دیار کوتاه گردانیدند

[۱۲۶] و دار المؤمنین کاشان به دستور زمان شاه جنت مکان به جهت انجام اقمشه اثواب خلعتی به خاصه شریفه متعلق گردید و محمد خان که خود را از اعاظم امراء و ارکان دولت ابد مدت می‌شمرد از بیم خفت

خلد برین، متن، ص: ۵۸۶

و بی‌اعتباری که لازمه عزل و تغییر حکومت می‌باشد پناه به درگاه عفو و احسان ملکه ایران برد و شفعا انگیخته به دامن التفات وزراء و مقربان آن آستان آویخت شاید به وسیله ایشان جرایم و زلات وی به عفو و اغماض مقرون گردیده به علت تغییر حکومت کاشان در میان امثال و اقران، خوار و زبون نگردد.

چون اهالی کاشان حکم تغییر حکومت او را به مهر مهر آثار مزین ساخته رایت مراجعت افراخته بودند و صدور فرمان مطاع، تنقیض آن ناقض اعتلای شان و منافی اقتدار دولت ابد بنیان بود اثری بر عجز و فروتنی وی مترتب نگردید و آمد و رفت بی‌فایده وی در عتبه علیای خدر معلی به جائی نرسید. عاقبت پای تردد از در دلها کوتاه کرده به دو دست در ذیل عاطفت امرای بیهده رای چسبید و با ایشان در دفع ملکه دوران همعهد و همزبان شده با امرای نفاق اندیش طریق اتفاق پیش گرفت و با یکدیگر از در چاره‌گری درآمده نخست رکن رکین دولت ابد مدت قلی بیک قورچی‌باشی افشار را که به اصابت رای و خیرخواهی از ارکان دولت پادشاهی متفرد و ممتاز بود به چرب نرمی تعظیم و احترام و موم روغن خوش‌آمد گوئی به خود رام کرده به دام موافقت و اتفاق خود درآوردند. همچنین یک یک از امرای صاحب وجود صائب رای هر یک از اویماقات را در خفیه و نهان به وعده‌های دلخواه ایشان در استیصال ملکه ملکی خصال با خود همداستان نمودند.

و چون دام اتفاق ارباب نفاق به کام دل گسترده گشت از جمله ایشان محمد خان ترکمان و قورخمس خان شاملو که بیشتر از دیگران در صدد اشتعال نایره فتنه و فساد بودند ابواب اعتراضات بیجا و بهانه‌های لا یعنی بر روی وزراء و وکلای سایر کارکنان عتبه علیای خدر معلی گشودند و تربیت مازندرانیان و بخشش و احسان بیش از پیش نسبت به ایشان را دست‌آویز بهانه‌جوئی ساخته تهمت نقل خزاین حرم را که در وسعت‌آباد خیال آن ملکه ملکی خصال احتمال وقوع نداشت به دیار مازندران در افواه عوام انداختند. و چون شعله

خلد برین، متن، ص: ۵۸۷

خس و خار مکر و تزویر ایشان سر به کره اثیر کشید به هیئت اجتماعی قاصد افنا و اعدام آن نفاق معاندان کرام گردیدند و با رائی سست و اندیشه‌ای زبون در ایوان چهل ستون جمع آمده مولانا افضل منجم قزوینی را که سبق خدمات شایسته را با سمت خانخواهی مهد علیا جمع آورده از محرمان حریم اخلاص و نیکو بندگی بود طلب نمودند و به اعتقاد ناقص خود از راه اتمام حجت به خدمت خاقان علیین آشیان فرستاده پیغام دادند که دخیل بودن مهد علیا در معطمات امور دین و دولت که منتج کسر شوکت امراء و ارکان دولت ابد مدت است مقرون به مصلحت دولت بی‌زوال نیست و تربیت مازندرانیان و ترجیح جانب ایشان بر فدویان این آستان ولایت نشان نیز بر خاطر ریش سفیدان طوایف قزلباش گران است، اگر ولی نعمت و مرشد ما در این باب فکری به صواب نفرماید بیم آن است که عاقبت این کار به مفاسد کلی سرایت کند و جهانیان، ما بندگان را به وقوع آن، هدف تیر طعن و ملامت سازند.

چون مشار الیه حاصل پیغام امراء را به موقف عرض رسانید جناب عفت قباب در جواب، سخنان درشت تهدیدآمیز به امراء پیغام داد و ایشان نیز در برابر آن سخنان آغاز سفاهت و کم‌خردی نموده زبان جرأت به سخنان بی‌ادبانه گشودند. و چون آن روز به مراسله و پیغام به انجام رسید روز دیگر رخت جمعیت را به باغ سعادت آباد کشیده در افنا و اعدام ملکه ملکی احترام یکدل و یکزبان گردیدند.

و چون خبر جمعیت امراء به خاقان علیین آشیان و مهد علیا رسید مسیب خان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو را که

خـاله‌زاده خاقـان علیین آشـیان و از اتفاق ارباب نفاق بر کران بود به دولتخانه طلب داشـته مقرر فرمودنـد که در عتبه علیا از حرکت بیجـای امرای تبه رای خـبردار بوده اربـاب اخلاـص را در دولتخـانه از راه شـاهیسونی بر سـر خود جمع آورد و سـپرداری تیغ جرأت امرای عاصی نموده نگذارد که غباری از این رهگذر بر آینه خاطر انور نشیند.

به مقتضای این رأی رزین به یقین دفع فتنه جمعی از امراء که

خلد برین، متن، ص: ۵۸۸

خمیرمایه شورش و غوغا بودنـد صورت وقوع می‌یافت اگر مسیب خان مصدر این امر می‌شد، چه بر تقدیر جمعیت اویماقات اگر به مواعیـد مرغوب از اعطای ایالت و امارت و تفویض حکومت و ریاست صـلای دلجوئی در میان ایشان می‌دادند از راه حصول جاه و منصب از در همچشـمی و اویمـاقیت درآمـده دست جرأت به دفع شور و شـر چنـد نفر از امرای فتنه‌گر می‌گشادنـد اما چون از پس پرده غیب، صـورت دیگر جلوه ظهور می‌نمود و مسیب خـان از راه سـلامت نفس و کم‌آزاری در خود نمی‌دیـد که جزو نـاری «۱» داشـته باشـد از در خاکسـاری به خـانه خود درآمـده آبروی ترکیت را به بـاد فنـا داد و اطـاعت فرمان لازم- الاذعان را کان لم یکن انگاشته پهلو بر بستر بیماری تن‌پروری گذاشت.

امرای فتنه‌انگیز که از وی در مقام احتیاط و پرهیز بودنـد چون دیدند که خدمتش رخت جرأت و دلیری به خانه بی‌جگری کشـید بر اشـتعال نایره شور و شـر دلیرتر گردیدند و با آن که کاری که به کار آید از او بر نمی‌آمد تا یکباره خاطر از رهگذر شور و شـر وی جمع باشد، علی بیگ مهماندار را به احضار وی فرسـتادند، و خدمتش هر چند به عذر و بهانه از رفتن تقاعد نمود از وی نشـنودند و محصـل مـذکور بخواه و نـاخواه او را به جمع امراء حاضـر آورد و او نیز شـاء ام ابی بـا اربـاب نفـاق اتفاق نمود، آنگاه تمامی ایشان یکدل و یکزبان دیگر باره کس به خدمت خاقان علیین آشـیان فرسـتاده در حصول رخصت قتل مهد علیا داد بی‌شرمی دادند و بنای ثبوت مطلب خود را بر حجت و برهان گذاشـته، اولا: معروض داشـتند که بر مرآت خاطر قـدس مناظر صورت این مدعا عکس‌پذیر است که زنان به نقصان عقل و خفت رای و کثرت لجاج اتصاف دارند و پس از آن زبان به عرض مطلب گشوده عرض نمودند که در این مدت مهد علیا با آن که هرگز از بندگان دولتخواه گناهی که به ازاء آن سبکی و خفت باید کشید

---

(۱)- جزو ناری (ترکیب اضافی) پاره آتش است و پارسیان به مجاز به معنی خشم و غضب استعمال کنند (لغت‌نامه دهخدا).

خلد برین، متن، ص: ۵۸۹

به صدر ظهور نمی‌رسید پیوسته با ما، در مقام نقیض‌گیری بوده خفت و اهانت تمام به ما می‌رسانید و آنچه ما، در نظام و انتظام مهام دولت ابـد مـدت مقرون به مصـلحت می‌دانستیم به آن راضـی نمی‌شد و بر خلاف قرار داد امرا و ریش‌سـفیدان به دلخواه خود عمل می‌کرد، و مـا بنـدگان هر چنـد از راه رعـایت ادب و آداب جویـای رضـای خـاطر آن علیـا جنـاب بـوده‌ایم امـا نفسـی از بیـم خـوی بهانه‌جوی او ایمن و مطمئن نبوده‌ایم و اکنون که به صـدور بعضـی امور که بی‌اختیار روی نموده و پرده حجاب از میان رفع شـده به کـدام دست و دل از گزنـد بازخواست وی ایمن توانیم بود و مع ذلک در کیش مروت و رعایت ناموس سـلطنت چه گونه روا باشـد که در میـان پادشاهان شـهرت کنـد که در میان قزلباش از دودمان سـلطنت چون مردی نمانـده، کار اختیار پادشاهی به زنان افتاده و مـدار کـار و بـار روزگـار ایشـان اکنون بر نفاذ فرمان نسوان ایشان است؟ ما حصل سـخن آن که کار از کار گذشـته و تمام طوایف قزلباش به خون او تشنه گشته‌اند. اکنون اگر ولی نعمت، تخت سلطنت و نظام کارخانه دولت را می‌خواهد دست از پایداری بقای او بردارد و الا، تمام طوایف قزلباش را از این آستان سعادت بنیان مأیوس و محروم دانسته این معنی را منشأ صدور انواع مفاسد شمارد.

و چون به وساطت محرمان، حاصل این سـخنان پریشان به عرض خاقان علیین آشـیان رسـید متوجه انتظام کارخانه دولت گردیـده با امراء از در ملاـیمت درآمـده و به ایشـان پیغـام داد که چون دلخواه شـما آن است که سررشـته قبض و بسط عظایم امور سـلطنت در

قبضه اقتدار ریش‌سفیدان و امنای دولت ابد مدت باشد مقرر داریم که من بعد مهد علیا در امور ملکی به هیچ وجه مدخل ننموده در گوشه انزوا به طاعت و عبادت مشغول باشد و اگر گویند که بودن وی در حریم حرم، دست اقتدار ما را از خدمات مرجوعه کوتاه دارد چون از راه مصلحت وقت شاه جنت مکان مادر ما سلطانم را به قم فرستاده مایحتاج روزگار او را در آن دیار سامان داد و قرب بیست سال آن ملکه ملکی خصال در آن ولایت بسر برد، ما نیز به سنت سنیه پدر بزرگوار خود

خلد برین، متن، ص: ۵۹۰

عمل نموده او را به قم فرستیم تا در آن دیار اقامت اختیار کند و اگر اقامت وی در آن ولایت مقرون به مصلحت وقت [۱۲۷] نباشد مقرر داریم که به هرات رفته در سایه عاطفت فرزند ارجمند خود بسر برد و اگر در این باب نیز مضایقه داشته باشید حکم کنید که به مازندران رفته در خانه پدر از شور و شر زمانه بی‌خبر گردد.

و چون امرای بی‌انصاف به هیچیک از شقوق مذکوره راضی نشده بر تضییع ملکه روزگار اصرار نمودند به ایشان پیغام داد که چون شما از در عناد و لجاج درآمده به هیچیک از شقوق مذکوره راضی نمی‌شوید من هم به طوع و رغبت ترک پادشاهی و سلطنت کرده با فرزندان و متعلقان به شیراز می‌روم و در آنجا به درویشی و گوشه- گیری روزگار می‌گذرانم تا فتوا به خون سیده بی گناه نباید داد و دست جرأت شما را به قتل مادر فرزندان خود نباید گشاد و بعد از آن شما دانید هر که را خواهید به پادشاهی بردارید.

به ورود این پیغام نیز گرهی از کار بی‌شرمی امرای غدار نگشود و با خود گفتند که چون کار به اینجا رسید خود را مشغول مراسله و پیغام نباید نمود و به همدستی یکدیگر این گره سردرگم را از کار روزگار خود باید گشود.

اما مهد علیا در طی گزارش مراسلات امرای کافر نعمت و پیغامهای خاقان درویش منزلت چون شعله بر آتش غیرت و حمیت می‌پیچید و خط انکار بر ملایمت و مصلحت کیشی آن حضرت می- کشید و می‌فرمود که چه جای این سخنان است و که را حد و یارای آن بود که مرا از اطوار خود منع فرماید؟ به امرای نافرمان بگوئید که تا من زنده‌ام این آش است و این کاسه! از کسی پروا ندارم و قیل و قال شما را به چیزی نمی‌شمارم و دست از دامن سلوکی که تا غایت کرده‌ام برنمی‌دارم. اگر قزلباش از هتک عرض و ناموس پادشاهی و ارتکاب سوء ادب نیندیشند و نسبت به حرم پادشاه و ولی‌نعمت خود بی‌حرمتی روا داشته مرا به قتل رسانند مرا از آن چه زیان؟ مصراع: هر چه خدا خواست چنان می‌شود. اما نمی‌دانند

خلد برین، متن، ص: ۵۹۱

که من مادر چهار پادشاه‌زاده‌ام بعد از غیرت الهی که خونخواهی من خواهد کرد بازخواست خون خود را به فرزندان خود می گذارم.

مؤلف تاریخ عالم‌آرا گوید که: از صحیح القولی مسموع شد که در این هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه به خدمت آمده عرض کرد که امر فرمایند تا از خزاین حرم، کیسه‌های زر به ایوان چهل ستون آورده به قورچیان صلای زر دادن دهیم، چون قورچیان به جهت زر گرفتن به دولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در مجمع امراء می‌افتد. آن شیرزن از کمال غیرت جواب داد که ای آصف صائب تدبیر! قبل از این که امراء خیره شده بودند این تدبیر می‌بایست کرد، الحال که کار به اینجا رسیده این عمل مثل مشهور جوپای گریوه «۱» است. پادشاهی را به زر خریدن نوعی از زبونی است.

طبع من به این زبونی راضی و رضا نمی‌دهد و این مسامحه را مکروه می‌شمارم و رضا به قضاء الله داده‌ام. انتهی.

القصه امرای نفاق سرشت از هر اویماق چند تن را به این فعل قبیح و عمل زشت معین کردند و آن گروه ستمگر از خدا بی‌خبر که صدر الدین خان صفوی و حسن علی بیک الکسن اوغلی ذو القدر و امامقلی میرزای موصلوی ترکمان، قوم نواب سلطانم از آن جمله بودند به این کار کمر بسته روی به حریم حرم نهادند و از خدا و رسول و شاه و شاهزاده شرم ناکرده دست بیرحمی به خپه کردن آن ملکه ملکی طینت گشادند. سبحان الله غریب حالتی است که بیچاره آدمی که چراغ زندگانیش به چرب نرمی دمی

روشن است گاه از نیامد کار، کار روزگارش به جائی می‌رسد که در تواضع و فروتنی چون ترک مصلوب، محبوب القلوب تمام خلایق می‌گردد و گاهی به بلدی طالع بلند، پای نخوت و غرور بر پایه‌ای می‌گذارد که جز خود هیچکس را شایسته مرتبه جاه و جلال خیال نمی‌کند.

لاجرم امرای ساده لوح کم خرد که به اعتقاد خود تمیز خوب از

---

(۱)- در امثال و حکم دهخدا «جو پای کتل» آمده.

خلد برین، متن، ص: ۵۹۲

زشت و نیک از بد کرده از این راه مردم صافی اعتقاد خیرخواه بودند به اغرا و اغوای هوای نفس و وسوسه چند تن از مفسدان به تخصیص محمد خان ترکمان و قور خمس خان نادان ابواب بد نامی دنیا و آخرت بر روی روزگار خود گشودند و بی‌محابا آن صفیه صافی طویت را از پیش ولینعمت خود بیرون کشیده به حیات ابد و بقای مخلد رسانیدند. و چون خون آن سیده صالحه آبی بر آتش سرکشی ایشان چنانچه دلخواه آن قوم روسیاه باشد نزده بود، راهی به خانه والده مخدره آن ملکه مرحومه برده آن صالحه عابده را که آفتاب عمرش بالانشین سر دیوار مهلت چند روزه بود از آن مکان بلند به پائین کشیده با بعضی از اقوام و خویشاوندان او که در آن نزدیکی از مازندران آمده در جوار دولتخانه مبارکه به سر می‌بردند همسفر صبیه محترمه وی گردانیدند و به احتمال آن که شاید آن ملکه ملکی طینت که بعد از این از وی به نواب مرحومه تعبیر می‌رود اموال بی‌شمار از سیم و زر و لآلی آبدار احسان نموده باشد ابواب نهب و غارت بر روی متروکات و مخلفات وی گشودند و از آنجا با تیغ خونچکان قدم در کوچه و بازار نهاده هر که را از مازندرانیان دیدند به قتل رسانیدند و از این رهگذر بر سر هر گذر جوهای خون روان و خلق جهان از فضیحت و رسوائی ایشان به فریاد و فغان آمدند.

و چون آن روز که نمودار روز قیامت بود به پایان رسید خاقان علیین آشیان دست صبوری بر دل نهاده، علمای دیندار را طلب داشته به تغسیل و تکفین شهدای قزوین مأمور گردانید. و ایشان در همان شب بی‌رخصت امرای فتنه طلب به تجهیز و تکفین آن ستم رسیدگان پرداخته در جوار مرقد منور امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین علیه التحیهٔ و التسلیم مدفون ساختند.

خلد برین، متن، ص: ۵۹۳

گفتار در ذکر ندامت اظهار و استغفار امرای غلطکار و وقایعی که بعد از وقوع آن امر ناهنجار روی نمود

چون قضیه نامرضیه قتل نواب مرحومه به شرح مسطور از امرای مغرور به صدر ظهور رسید از خواب هواپرستی بیدار و از مستی آن درازدستی هشیار شده منفعل و شرمسار از در انابت و استغفار درآمدند و چون بیم آن بود که از علیقلی خان امیر الامرای خراسان خدا ناکرده غبار ملالی بر آینه خاطر اقدس شاهزاده والا قدر عالیمقدار یعنی نواب گیتی ستان فردوس مکان نشیند، نخست مسرعان قمر مسیر به دار السلطنه هرات روان و قضیه نامرضیه را اعلام نمودند و سلطان حسین خان را به آستان گردون شان طلب داشته آوردن درهٔ التاج افسر سرافرازی را موقوف فرمودند و پس از آن با جهان جهان شرمندگی و عالم عالم سرافکندگی به هیأت اجتماعی روی جمعیت به دولتخانه مبارکه نهاده از راه عبودیت و بندگی یکی از محرمان حریم حرمت را به خدمت خاقان علیین آشیان فرستادند و به مراحم بیکران آن حضرت توسلی جسته به عرض رسانیدند که هر چند گناه ما بندگان دولتخواه بیشتر از آن است که استدعای عفو و اغماض توانیم نمود اما چون بنده بی‌تقصیر نمی‌باشد و آدمی جایز الخطا است امیدواریم که به زلال عفو و احسان ولینعمت جهان و جهانیان جراید جرایم ما شسته گردد و عهد و پیمان بندگان دولتخواه خود را شفاعت خواه گناه ایشان شمرده از مؤاخذه و بازخواست آن درگذرند و چون مبانی عهد و پیمان و اساس نیکو بندگی و اخلاص که به قواعد ایمان

استحکام دارد به تقصیری که به مقتضای قضا روی نموده خلل پذیر نگردیده به دستور مقرر بر تخت زر تکیه فرموده این بندگان را به شرف سجده و سعادت بساطبوس

خلد برین، متن، ص: ۵۹۴

سرافراز و امیدوار فرمایند. خاقان گردون منزلت به اشاره رای رزین یا به مصلحت دولت ابد مدت، مکافات عمل ایشان را به دیوان روز جزا حواله نموده در جواب آن طایفه زیانکار، زبان گوهر بار به عتاب و خطاب نگشود اما دو سه روز سعادت قرب خدمت کرامت نفرمود.

و چون امرای سرکش دیدند که مسئول ایشان به حصول موصول نشد سپند آتش بیقراری گردیده بعد از دو سه روز علمای اعلام را در دولتخانه مبارکه حاضر گردانیدند و در حضور ایشان مبانی عهد و پیمان را به قواعد ایمان غلاظ شداد استحکام داده قسمنامه‌ای به این قید که تا آن حضرت زینت افزای سریر سلطنت و در حیات باشد دیگری را پادشاه نشمرند و بعد الیوم تا جان داشته باشند از اطاعت فرمان لازم الاذعان و رضای خاطر قدس مناظر نگذرند و بعد از آن حضرت شاهزاده والا نژاد سلطان حمزه میرزا را ولیعهد و قائم مقام آن حضرت دانسته اندیشه دیگر به خاطر نگذرانند، به مهر علما و مجتهدین درست داشته به خدمت آن حضرت فرستادند. و چون وثیقه عهد و پیمان به نظر خاقان علیین آشیان رسید به اکراه تمام به ایوان چهل ستون تشریف حضور ارزانی داشته به تجدید بر اورنگ جهانداری متمکن گردید و امرای زیاده‌سر به شرف پای‌بوس مشرف شده به اظهار خلوص نیت و وفور عبودیت، زنگ-زدای آینه خاطر قدسی گردیدند و آن بحر گوهر خیز به لآلی سخنان مصلحت آمیز تسلی بخش خاطر امرای فتنه انگیز گردیده به جلایل عواطف و احسان، ایشان را آسوده و مطمئن گردانید. و چون شاهزاده بسیاردان اندک سال در اثنای قیل و قال امرای بد فعال و وقوع قضیه نامرضیه نواب مرحومه به حفظ حال خود پرداخته با چند نفر از فدویان جان نثار و ملازمان اخلاص شعار که محل اعتماد آن والا نژاد بودند بر فراز بام حرم برآمده جمعی را مأمور ساخته بود که ما یحتاج توقف چند روزه [۱۲۸] آن سرور را به بام برده طریق صعود را به خاکریز مسدود نمایند، و فرمان پذیران به تخصیص

خلد برین، متن، ص: ۵۹۵

اسماعیل قلی بیک خلف ولی خلیفه شاملو که بعد از آن به ازای جانفشانی ملقب به «یولداش» گردید در آن باب خدمات شایسته به تقدیم رسانیده از فصیل بام، قلعچه مهیا گردانیده بودند که اگر از امرای بی‌پروا نسبت به شاهزاده و رفقا غدری روی نماید چند روزی به مدافعه و مقاتله ایشان توانند پرداخت بعد از آن که امراء به تقبیل عتبه علیا و شرف پای‌بوس خاقان علیین آشیان سرافراز گردیدند، هنوز شاهزاده سپهر احتشام در آن مقام بود و اعتماد بر امراء نمی‌فرمود، دیگر باره امراء در حضور علما نسبت به آن حضرت به تجدید قواعد عهد و پیمان پرداخته به ایمان مغلظه، مؤکد ساختند و عفو و احسان خاقان علیین آشیان را شفیع گناهان خود ساخته از آن حضرت التماس نمودند که آفتاب طلعت شاهزاده را بر سر ایشان سایه‌گستر گرداند. مسئول ایشان به اجابت اقتران یافته روز دیگر خاقان بحر و بر به سخنان دلاویز از خلوص نیت و صفای طویت امرای زیاده‌سر، شاهزاده عالی گهر را مطمئن ساخته با خود به ایوان چهل ستون آورد و تمامی امرا به شرف ملازمت آن حضرت سرافراز شدند.

و چون میرزا سلمان وزیر که به زعم بسیاری از مردمان وقوع این قضیه نامرضیه ساخته و پرداخته وی بود در حین اشتعال نایره بی‌شرمی امرا از راه مآل اندیشی از میان ایشان خود را به کنار کشیده به خانه خلیل خان رفته در آنجا آرمیده بود بعد از آن که جرایم امراء به عفو و اغماض مقرون گردید حسب الاستدعای ایشان خدمتش را از خانه خلیل خان آورده به دستور بر مسند وزارت متمکن گردانیدند و روز به روز پایه و قدر وی می‌افزود تا بر مدارج ترقیات زیاد که عاقبت بوسیله آن، دولتش را بر باد داد صعود نمود و در آن ایام با امرای نکوهیده فرجام به جد و جهد تمام، ملازمت درگاه سپهر احتشام نموده رضاجوی خاطر خاقان گردون غلام می‌بودند تا هر یک به جزای عمل زشت و مکافات حرکت قبیح خود گرفتار گردیدند. و تفصیل این قضایا در طی گزارش

وقایع زمان

خلد برین، متن، ص: ۵۹۶

فرخنده اوان نواب گیتی‌ستان فردوس مکان از مساعدت وقت مأمول است ان شاء الله وحده العزیز.

گفتار در ذکر توجه خاقان علیین آشیان به صوب آذربایجان و وقایعی که در آن سفر خیر اثر به وقوع انجامید

سبق ذکر یافت که بنا بر عدم اتفاق و ظهور نفاق امرای آذربایجان، اکراد بد نهاد به پشتگرمی امداد رومیان زشت بنیاد قدم جرأت به دیار آذربایجان نهاده دست جرأت به تسخیر الکای خوی و سلماس و اورمی و اوشنی و بعضی از توابع مراغه گشادند و همچنین قلعه تفلیس و لوری که پایتخت سلاطین گرجستان است به تصرف عسکر قضا هجوم روم درآمد. و بنابر تسلط و اقتدار طوایف اشرار، چون امرای قزلباش در دیار شروان آرام و قرار نداشتند و متعاقب یکدیگر خبر شور و شر مخالفان به آستان گردون شان می‌رسید و پیوسته مخالفان متعرض حواشی مملکت می‌گردیدند، مصلحت دولت مقتضی آن گردید که رایات جاه و جلال به عزم گوشمال ارباب ضلال به صوب دیار آذربایجان روان شده چند گاه دار السلطنه تبریز محل نزول موکب اقبال بوده باشد تا از راه قرب جوار، صیانت مملکت موروث از تعرض مخالفان و دفع و رفع ایشان بر لشکر ظفر شعار دشوار نباشد. بنابر این به صوابدید امراء و ارکان دولت متوجه نظام و انتظام مهام سلطنت گردیده، امیر حمزه خان استاجلو و ولی قلی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو را به حکومت بعضی از محال خراسان سرافراز ساخته حکام سابق آن دیار را از نظر اعتبار انداختند.

و چون خاطر قدس مناظر به همه جهت از نظام و انتظام کارخانه سلطنت فراغت یافت رایات ظفر قرین به ساعت سعد و طالع مسعود

خلد برین، متن، ص: ۵۹۷

از دار السلطنه قزوین به صوب آذربایجان روان شده به آهستگی قطع مسافت می‌فرمود تا در حدود دار السلطنه تبریز بار اقامت گشود. و چون خبر قرب ورود موکب مسعود به امیر خان حاکم آنجا رسید به زیب و زینت تمام و جاه و جلال مالا کلام با تمام مردم تبریز به استقبال موکب اقبال شتافته شرف پای بوس دریافت و سادات و علما و صواحب و اعیان و صغیر و کبیر آن خطه دلپذیر به جواهر سرمه غبار رهگذار شاه و شاهزاده، دیده امید روشن دیدند و ماهچه رایت ظفر قرین به رسم و آئین سلاطین بر ساحت آن مملکت پرتو وصول افکنده دولتخانه قدیم تبریز که مقر عز و شرف سلاطین علیه این دودمان ولایت نشان بود به نزول خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالی- شان، غیرت خلد برین و رشک نگارخانه چین گردید و شهریار جهان بنا بر خدمات شایسته و ترددات بایسته امیر خان خدمتش را منظور نظر تربیت و احسان و به شرف مصاهرت این والا دودمان سرافراز فرموده همشیره مقدسه خود فاطمه سلطان بیگم را به عقد ازدواج وی درآورد. اما پیشتر از آن که حجله مواصلت زیب و زینت یابد، خبر آمد آمد محمدگرای خان پادشاه تاتار مانع آن کار سزاوار گردید.

تفصیل این اجمال آن که قبل از این به اخبار مترددین دار السلطنه قزوین به وضوح پیوسته بود که بعد از گرفتاری عادلگرای خان چون خبر به محمد گرای خان می‌رسد که پادشاه قزلباش به نظر اعزاز و احترام و تعظیم و اکرام در وی نگریسته عزم آن دارد که خدمتش را به شرف مصاهرت و دامادی سرافراز فرماید و اکنون در نهایت عزت و اعتبار در دولتخانه پادشاهی روزگار می‌گذراند والده عادلگرای خان جمعی از معتمدین را تعیین نموده بود که با تحف و هدایای ارجمند از راه دربند به ایران آمده عذر توجهات شاهانه و عنایات پادشاهانه بخواهند و رخصت انصراف فرزند ارجمند را از شهریار دریا دل حاصل نموده خدمتش را از راه رعایت محبت و دوستی به ولایت خویش برند. و متعاقب آن چون از قتل عادلگرای خان خبردار می- شوند ترک آن عزیمت کرده اکنون در مقام خونخواهی وی درآمده‌اند.

خلد برین، متن، ص: ۵۹۸

القصه محمد گرای‌خان به اتفاق غازی گرای خان و صفی گرای- خان برادران عادلگرای خان به اشاره قیصر یا به عزم خونخواهی و اخذ غنایم، لشکری گران و سپاهی فراوان سان داده به جانب شروان روان گردید و چون به دربند رسید به عثمان پاشا ملحق گردید.

محمد خلیفه ذو القدر که در آن ولا والی ولایت شروان بود قضایای مذکوره را به آستان اقبال آشیان عرض نمود و بعد از تقدیم مشورت، به صوابدید امراء و ارکان دولت، مصلحت وقت مقتضی آن گردید که شاه و شاهزاده در دار السلطنه قزوین قشلاق نموده میرزا سلمان وزیر به اتفاق سایر امرای کشورگیر به شروان روان و به دفع دشمنان مشغول شوند و به این عزیمت امرای عالی شان به تهیه سفر شروان پرداخته رایت حرکت به صوب آن ولایت افراختند، و جمعی از ریش‌سفیدان طوایف قزلباش از قبیل خلیل خان افشار و امثال وی به اتفاق ارباب مناصب در موکب، اقامت نموده خود را ملتزم خدمت شبانه‌روزی ساختند. و حاکم شروان به اعلام امرای عالی شان از قرب ورود ایشان خبردار شده انتظار ورود ایشان می‌کشید که مقدمه لشکر تاتار به دیار شروان رسیده کار مملکتداری بر وی دشوار گردید و چون قرار عار فرار به خود نمی‌توانست داد از راه دلیری و مردانگی که داشت روی توجه به دفع فتنه سپاه تاتار گذاشت.

و چون هر دو لشکر به یکدیگر رسید [ند] حربی شدید به وقوع انجامید. بنابر آن که لشکر امرای شروان با سپاه کینه‌خواه محمد- گرای خان نسبت قطره به دریای بی‌کران بود در اثنای ستیز و آویز طریق گریز در پیش، سر خویش گرفتند و محمد خلیفه که هرگز جز پشت کمان به دشمنان ننموده بود در معرکه پای قرار و ثبات افشرده با بسیاری از دلاوران به بلدی تیغ مخالفان، رخت اقامت به جهان جاودان برد و بقیه غازیان را در شروان مجال اقامت نمانده از آن ولایت بیرون آمدند.

اما چون امرای نامدار در دیار قراباغ بار اقامت گشودند امیر- خان حاکم دار السلطنه تبریز که با ایشان همسفر بود مرکب جرأت و

خلد برین، متن، ص: ۵۹۹

جلادت را گرم رفتار ساخته رایت عزیمت به دفع مخالفان شروانی و داغستانی که در حاجمیر فراهم آمده مهیای گیرودار بودند افراخت، و چون کوکب اقبال مخالفان، ناظر به صعود بود کاری نساخته بی‌نیل مقصود مراجعت نمود. و چون خبر فرار وی به معسکر ظفر شعار امرای نامدار رسید جمعی از امرای شاملو و استاجلو که طریق متابعت و معاونت شاهرخ خان ذو القدر می‌پیمودند زبان طعن و ملامت بر امیر خان گشودند و شاهرخ خان به اغوا و اغرای ایشان عزم آن نمود که لشکر به حاجمیر کشیده به دفع مخالفان پردازد شاید که به این وسیله خود را در میان امراء بلند آوازه سازد. این معنی بر خاطر امیر خان گران آمده باعث ارتفاع غبار نقار در میان او و شاهرخ خان گردید و از میرزا سلمان نیز که وقوع این حرکت را از تحریک [۱۲۹] او می‌دانست از دل و جان رنجیده از این راه، دو گروهی در میان سپاه ظفرپناه به هم رسید و هر گروهی جدا فرود آمده از بیم یکدیگر به هم در نمی‌آمیختند و یکه تازان هر دو فریق از خوف و هراس پیوسته یراق پوش پاس می‌داشتند. عاقبت به صوابدید رای رزین قورچی باشی ترک آن بیهده‌رائی کرده با یکدیگر از در آشنائی درآمدند و شاهرخ خان از آن عزیمت متقاعد گردیده به ظاهر کار در میانه گرگ آشتی به وقوع انجامید اما همچنان جنگ در میان دلهای ایشان قائم بود و روی گرمی که لازمه دوستی و اتفاق بود به هم نمی‌نمودند.

القصه به سبب ظهور نفاق و عدم اتفاق ایشان و بواعث دیگر که خرابی آن کشور و فقدان آذوقه و وفور قحط و غلا از آن جمله بود امرای اقبالمند عزم تسخیر قلعه در بند و دفع فتنه عثمان پاشا را که در آنجا بود نتوانستند نمود و تیر تدبیر ایشان به سنگ آمده خواستند که به تعیین حاکم نافذ فرمان، خاطر از ولایت شروان جمع ساخته رایت مراجعت برافرازند. اما چون هیچیک از امراء از بیم اعدا قبول ایالت آن ولایت نمی‌نمودند عازم آن گردیدند که به اتفاق یکدیگر سری به ولایت شروان کشیده به دفع مخالفان پردازند.

خلد برین، متن، ص: ۶۰۰

ناگاه در آن اثنا خبر به امراء رسید که لشکر بی‌زینهار تاتار چون سیل بهار که از کهسار منحدر گردد به آن دیار ریخته گرد فتنه و بلا انگیختند و بعد از آن که تمام آن ولایت را به جاروب نهب و غارت رفته بودند خبر قرب ورود کمک و مدد لشکر قزلباش به ایشان رسیده متفرق گردیدند. و محمد گرای خان، غازیگرای خان را با لشکر گران به کمک عثمان پاشا در داغستان گذاشته خود رایت مراجعت به دیار خود افراشت.

به ورود این خبر، امرای پر نفاق کم اتفاق قشلاق آن سال را در قراباغ گذرانیده در بهار سال دیگر به جانب شروان روان شدند. و بنا بر آن که غازیگرای خان زمستان آن سال را در داغستان گذرانیده در بهار سال آینده باز به شروان آمده بود و مردم شروان که در آن اوقات از رهگذر دست انداز لشکر تاتار، لگدکوب حادثات بودند جمعی به عثمان پاشا پیوسته گروهی کمر موافقت و مرافقت ابوبکر میرزا پسر برهان را بر میان بسته در حاجمیر نشسته بودند. چون میرزا سلمان و سایر امرای شروان رسیده ولایت را بدان سان خراب و ویران دیدند و به انهای منهیان معلوم ایشان گردید که محمد- گرای خان از آب کر عبور و بر ولایت قراباغ مرور نموده، دست بیداد به نهب و غارت مسلمانان گشوده، بسیاری از زنان و دختران ایشان را به اسیری برده، به ضرورت دست تصرف در آن ولایت کوتاه کرده روی به راه مراجعت آوردند و به اتفاق یکدیگر دست از پا درازتر برگردیده در دار السلطنه تبریز به عز ملازمت شاه و شاهزاده رسیدند.

دیگر از سوانح عبرت افزای این سال که مطابق نهصد و هشتاد و هفت بود وقوع قحط و غلا در تمام ولایت آذربایجان و قراباغ و عراق و گیلانات بود و از این رهگذر خلقی بی‌نهایت در ولایت تبریز از فقدان نان جان سپرده از سایر ولایات خلایق به زحمت تمام جان از آن ورطه هولناک بیرون بردند.

خلد برین، متن، ص: ۶۰۱

گفتار در بیان وقایع ... «۱»

چون در آن زمان که نواب مرحومه مغفوره از راه ظهور نافرمانی علیقلی خان، سلطان حسین خان پدر او را به عزم آوردن شاهزاده والا شان به دیار خراسان روان نمود و ابواب عدم توجه و التفات بر روی طایفه شاملو گشوده بود به رغم انف سلطان حسین خان و پسر زیاده‌سر وی حکومت فوشنج و غوریان را به خوش خبر خان داده او را به آن ولایت فرستاده بود و تا مهد علیا اورنگ‌آرای سریر اقتدار بود خوش خبر خان به پشتگرمی عنایت و احسان نواب مریم شان، روی دلی از حسن سلوک به علیقلی خان نمی‌نمود و کار علیقلی خان از سلوک ناهموار وی دشوار شده بود. چون قضیه نامرضیه نواب علیه به وقوع پیوسته سلطان حسین خان به جانب عراق روان شد خان کم فرصت در صدد گوشمال خوش خبر خان درآمده لشکر به غوریان کشید و بنا بر آن که در زمان شاه جنت مکان، بیگلربیگیان و خوانین عظام، یارای آن نداشتند که بدون نفاذ فرمان پادشاهی نسبت به امرای تابین از در خشم و کین درآیند خوش خبر خان به خاطر جمع در غوریان نشسته خیال آمدن علیقلی خان نمی‌کرد. و چون شنید که خان عالی شان با اکثر امرای خراسان که سر بر خط فرمان شاهزاده عالم و عالمیان نهاده بودند به حوالی غوریان رسیده از راه اضطرار طریق فرار پیش گرفته رخت اقامت به اسفزار کشید، و حاکم اسفزار که از قبل یکان سلطان، مراد بیک نامی از طایفه افشار بود خوش خبر خان را در پناه حمایت خود درآورده در میان او و علیقلی خان که طریق تعاقب خوش خبر خان پیموده بودند کار به نزاع و جدال کشیده چند کس در میانه به قتل رسید و شاملویان بی‌نیل مقصود مراجعت نموده در غوریان به خان پیوستند. و بعد از مراجعت ایشان یکان سلطان

---

(۱)- در نسخه سفید است.

خلد برین، متن، ص: ۶۰۲

به تهیه سفر خوش خبر خان پرداخته خدمتش را به جانب عراق روانه داشت.

و چون خبر زیاده سری یکان سلطان و مراد بیگ گماشته وی به علیقلی خان رسید دل کوفته و پریشان از غوریان به هرات بازگردید و زمستان را در سایه عنایت شاهزاده والا شان گذرانیده در بهار سال نهصد و هشتاد و هشت دیگر باره عازم اسفزار و گوشمال یکان سلطان و اتباع او گردید. مراد بیگ از آوازه توجه علیقلی خان در اسفزار مجال اقامت ندیده گریزان به فراه رفت و علیقلی خان حکومت اسفزار را به اعوان و انصار خود تفویض نموده رخت اقامت به هرات کشید.

اما مرتضی قلی خان پرناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس معلی و بیگر بیگی نصف ولایت خراسان بود چنانچه ایمائی به آن شد به عظم شان و ارتفاع مکان خود مغرور، علیقلی خان را با وجود منصب والای للگی شاهزاده عالم و عالمیان و اطاعت و متابعت اکثر امرای خراسان به نظر در نمی‌آورد و خدمتش را وقعی نمی‌نهاد و این معنی باعث ارتفاع غبار نقار فی ما بین ایشان شده بود و چون سلطان حسین خان از سبزوار روی توجه به عراق نهاده امرای نامدار که در آن دیار جمع آمده بودند بار اقامت در ولایت خود گشادند مرتضی- قلی خان به جرم متابعت و موافقت علیقلی خان با قباد خان حاکم سبزوار که به درد بی‌درمان تا بینی او گرفتار بود از در مؤاخذه و گیر و دار درآمد و در اوایل سال مذکور به عزم گوشمال وی لشکر به سبزوار کشید، و قباد خان چون طاقت مقاومت وی نداشت از در تمهید معذرت درآمده روی اطاعت به عتبه جلال خاقان بلند اقبال گذاشت و معاذیر دلپذیر، شفاعتخواه گناه او نگردیده خدمتش را مورد عتاب و خطاب و از درجه اعتبار ساقط گردانید و سبزوار را به کسان خود سپرده قباد خان را همراه خود به مشهد معلی برد.

وقتی این خبر به علیقلی خان رسید که از اسفزار بازگردیده رخت اقامت به هرات کشیده بود. از استماع این خبر نایره غضب و

خلد برین، متن، ص: ۶۰۳

غیرت وی شعله‌ور شده حکم به احضار امرای خراسان نمود و به سرعت برق و باد در موکب همایون شاهزاده والا- نژاد به عزم گوشمال مرتضی قلی خان روی به مشهد مقدس معلی نهاد. در عرض راه مرشد قلی خان و محمود خان صوفی اوغلی و سایر امراء که اطاعت و متابعت وی اختیار کرده بودند به معسکر ظفر اثر شاهزاده والا گهر پیوستند.

مقارن آن خبر قرب ورود امیر حمزه خان ولد عبد الله خان استاجلو و ولی قلی خلیفه اوجی شاملو و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو که در حین توجه خاقان علیین آشیان به صوب آذربایجان به حکومت بعضی از محال خراسان سرافراز و امرای سابق معزول شده بودند در موکب ظفر نشان شاهزاده عالم و عالمیان انتشار و اشتهار یافت و امرای معزول به وصول این خبر بیشتر از پیشتر سر بر خط فرمان علیقلی خان نهاده ابواب اطاعت و انقیاد بر روی وی گشادند، و از این راه، سپاه ظفر پناه موکب همایون شاهزاده جوانبخت کامکار به شمار قطرات امطار و اوراق اشجار پیوسته، نقش مرام علیقلی خان موافق دلخواه نشست.

در خلال این احوال مصلحت دولت مقتضی آن گردید که مرشد- قلی خان و سایر امرای موکب ظفر نشان به ارسال رسل و رسایل، مرتضی قلی خان را از خواب گران مخالفت و زیاده سری بیدار سازند. لاجرم هر یک از ایشان یکی از ملازمان معتبر خود را به نزد وی فرستاده پیغام دادند که بر عالمیان ظاهر است که ما و شما نمک پرورده خوان احسان این والا دودمان و یکجهت و دولتخواه این خاندان ولایت بنیانیم و بعد از شاه جنت- مکان، خاقان علیین آشیان را قائم مقام آن حضرت و مرشد و ولی نعمت خود دانسته و می‌دانیم، و اندیشه مخالفت آن درگاه از هیچ راه نداشته و نخواهیم داشت و این که بنا بر مصلحت دولت ابد مدت در این وقت کمر به متابعت و موافقت شاهزاده والا تبار و خان فدویت- شعار بسته‌ایم منظور نظر [۱۳۰] عاقبت بین ما دو چیز است: اول این که: در این اوقات که قیصر روم به نقض عهد و پیمان پدران

خلد برین، متن، ص: ۶۰۴

خود پرداخته لشکری قیامت اثر به تسخیر آذربایجان و شروان روان ساخته و پادشاه ما با لشکر و سپاه به دفع فتنه آن قوم گمراه قیام دارد اگر خبر این شور و شر از آب آمویه گذر کند و به گوش ازبکان کم فرصت رسد بیم آن است که سلاطین ایشان با یکدیگر اتفاق نموده لشکر به خراسان کشند و بنا بر آن که دار السلطنه هرات پایتخت خراسان و امروز به جلوس شاهزاده عالم و عالمیان رشک فرمای معموره جهان است مناسب آن است که همگی از راه اخلاص و صوفیگری درآمده آن معموره را مرکز دایره سعادت و اقبال شمریم و علیقلی خان را که افسر سرافرازی دولت للگی آن حضرت بر سر و تشریف ایالت و بیگلربیگی گری این ولایت در بر دارد به مقتضای مصلحت دولت روز افزون، سر کرده و ریش سفید و امیر الامراء دانسته از هیچ راه طریق مخالفت وی نسپریم تا اگر خدا ناکرده حادثه‌ای روی نماید چون از جانب پادشاه خود به امداد و اسعاد امیدوار نیستیم همگی با یکدیگر از در اتفاق درآمده یکدل و یکزبان بر سر ولی نعمت‌زاده خود جمعیت نمائیم و چنانچه شایان شیوه ارادت و اخلاص باشد در رکاب آن حضرت، دست جرأت به دفع مخالفان گشائیم، چه اگر خبر مخالفت و ظهور نفاق و عدم اتفاق ما به طایفه به درک ازبک رسد هر آینه باعث ازدیاد جرأت و دلیری ایشان گردیده انواع مفاسد عظیمه روی نماید.

دیگر آن که: بر جهانیان ظاهر و هویدا است که در این ایام زمام مهام سلطنت روز افزون و سررشته قبض و بسط نظام و انتظام دولت ابد مقرون در کف اختیار و قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امرای سراپا حیله و تزویر است و ما و شما در حسب و نسب و سبق خدمات شایسته آباء و اجداد اگر بیش از ایشان نباشیم کمتر از ایشان نخواهیم بود. هر گاه ایشان توانند که به رتق و فتق مهام عراق و آذربایجان و دار المرز و فارس و کرمان قیام نمایند ما نیز می‌توانیم که در ضبط و نسق خراسان آنچه مقرون به صلاح دولت ابد مدت باشد به تقدیم رسانیم. اکنون شایسته و سزاوار آن است که

خلد برین، متن، ص: ۶۰۵

آن عالی مقدار نیز با امرای نامدار که به عهد و پیمان، طریق اطاعت و فرمان‌پذیری شاهزاده والا اقتدار اختیار نموده‌اند از در موافقت درآمده ابواب کلفت و نفاق را مسدود فرمایند و قباد خان را که به جرم یکجهتی و اتفاق با امرای عالی شان از نظر اعتبار و درجه اقتدار انداخته‌اند دلجوئی و عذرخواهی نموده به سبزوار فرستند تا این معنی سلسله جنبان حسن اتفاق آن خان عالی شان با سایر امرای خراسان گردد.

چون فرستادگان، پیغام امراء را به مرتضی قلی خان رسانیدند از غرور و نخوتی که داشت آن پیغامهای دوستانه را ترانه اطفال خیال انگاشت و معادات قدیم طوایف ترکمان و تکلو را با اویماقات استاجلو و شاملو به خاطر گذرانیده در جواب، زبان به سخنان درشت و پیغامهای زشت گشود و یکباره از در بی‌شرمی درآمده ابواب صلح و صلاح را مسدود نمود و در حضور فرستادگان، امرای عالی- شان را «ناصوفی» و «روسیاه» و خود را «شاهیسون» و «دولتخواه» نام نهاده پیغامهای سراپا دشنام به نزد امرای عظام فرستاد. و بعد از معاودت کسان امراء به کرات حقیقت این مقدمات را به عبارتی که جهانی را به غارت دهد معروض پایه سریر اعلی گردانید. و چون خبر شور و شر عظمت و شان مرتضی قلی خان به امرای عالی شان رسید به تمامی همت متوجه دفع فتنه وی گردیدند و با لشکرهای آراسته در موکب جاه و جلال شاهزاده بلند اقبال، رایت عزیمت به صوب مشهد مقدس معلی افراخته گنجینه سینه‌ها را از نقد دوستی و ولا پرداختند.

و چون در عرض راه خبر به امرای کینه خواه رسید که از جمله امرای عراق که به تازگی به حکومت ولایت خراسان می‌آیند ولی خلیفه شاملو بر دیگران سبقت جسته به حدود مشهد معلی پیوسته فوجی از سپاه ظفر پناه را بر سر راه وی فرستاده فرمان دادند که مانع آمدن وی شوند و ممانعت لشکر، دامن‌زن نایره شور و شر شده کار به گیر و دار رسید و بنا بر آن که ولی خلیفه به جنگ نیامده بود

خلد برین، متن، ص: ۶۰۶

و لشکر و حشری همراه نداشت به ضرورت روی به وادی هزیمت گذاشت و در اثنای گریز به تیغ تیز ملازمان محمود خان صوفی اوغلی بر خاک هلاک افتاده اوراق بقا را به باد فنا داد.

بعد از قتل ولی خلیفه که خمیر مایه مفاسد عظیمه گردید موکب همایون شاهزاده عالم و عالمیان به حوالی مشهد مقدس معلی رسیده علیقلی خان و سایر امرای عالی شان به تهیه و تدارک اسباب گیر و- دار مشغول گردیدند، و مرتضی قلی خان نیز به اتفاق بوداق خان- چگنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاهقلی سلطان حاکم جام و سایر امرای تابین از در جرأت و جلادت درآمده در ظاهر شهر صف برکشیدند و از هر دو سپاه، شیرشکاران بیشه جنگ و یکه تازان معرکه نام و ننگ، روی بهادری و مردانگی به معرکه کارزار نهاده داد کشش و کوشش دادند.

و چون خلقی بی‌نهایت از هر دو صف عرضه تیغ تلف گردید مبارزان بهرام صولت شاملو و بهادران فیروزی عادت استاجلو قدم سربازی پیش نهاده ابواب فتح و فیروزی به کلید سرپنجه دلاوری بر روی خود گشادند و مرتضی قلی خان چندان که بهادران ترکمان را دل داده به دفع مخالفان ترغیب نمود کسی نشنید و از هر طرف طریق فرار در پیش سر خویش گرفتند. عاقبت خان عظیم الشان نیز به حکم ضرورت عنان از معرکه تافته شکسته حال و پریشان خود را به شهر انداخت و به سعی و اهتمام تمام به ضبط و استحکام حصار پرداخته دیگر باره در برج و باره قلعه رایت گیر و دار افراخت و یکه- تازان لشکر ظفر قرین مانند شبان که رمه گوسفند را از صحرا به شهر برد فراریان را پیش کرده می‌دوانیدند تا به دروازه شهر رسانیدند، و در این گیر و دار خلقی بی‌شمار عرضه تیغ آبدار گردیده میر عبد الکریم متولی روضه منوره متبرکه سدره مرتبه نیز که در پای علم از عالم خبر نداشت نادانسته به قتل رسید، و شاهقلی سلطان حاکم جام که از امرای تابین مرتضی قلی خان بود به کمند اقتدار

خلد برین، متن، ص: ۶۰۷

غازیان شاملو گرفتار گردید، و قباد خان قاجار حاکم سبزوار که در آن گیر و دار طریق مرافقت مرتضی قلی خان می‌پیمود فرصت یافته خود را به میان غازیان شاملو رسانید.

بعد از این فتح نمایان، شیرشکاران عرصه کارزار، حصار مشهد معلی را پرگاروار در میان گرفته جای گیر و دار خود را بر اطراف شهر و حصار استوار گردانیدند و هر روز از بام تا شام تیغ جلادت آخته غریو کوس و نعره کرنای را به گوش سپهر آبنوس می‌رسانیدند و بهادران ترکمان نیز بر برج و باره حصار برآمده در حفظ و حراست شهر، داد مردی و مردانگی می‌دادند تا رفته رفته امتداد ایام محاصره به مدت چهار ماه کشیده باعث ملال و کلال لشکر ظفر مآل گردید. در عرض امتداد ایام محاصره نخست امری که روی نمود آن بود که چون خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو به امیر حمزه- خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی که متعاقب وی به حکومت ولایت خراسان می‌آمدند رسید مصلحت در مراجعت دیده متوجه صوب عراق و آستان شهریار به استحقاق گردیدند.

دیگر از قضایا آن بود که چون علیقلی خان و سایر امرای عالی- شان شنیدند که درویش محمد خان حاکم نیشابور از راه قرب خدمت مرتضی قلی خان به مشهد معلی آمده از ولایت خود دور افتاده لاجرم بنای مصلحت وقت را بر آن نهادند که رایت عزیمت به صوب آن ولایت برافرازند و اطراف و جوانب مرتضی قلی خان را به تقریب تسخیر نیشابور و سایر بلاد و امصار از اعوان و انصار وی بپردازند.

چون خبر عزم علیقلی خان و اتباع در مشهد معلی به درویش محمد خان رسید به دستوری مرتضی قلی خان چون باد وزان خود را به نیشابور رسانیده به تهیه اسباب قلعه‌داری مشغول گردید. مقارن آن کوکبه عظمت و شان امرای عالی شان به ظاهر نیشابور پیوسته مردم شهر دروازه‌های حصار را بر روی امرای نامدار بستند و درویش محمد خان معارضه خود را با امرای عالی شان از قبیل معارضه قطره به دریا و ذره به خورشید جهان آرا شمرده به عهد و پیمان از در

خلد برین، متن، ص: ۶۰۸

اطاعت و انقیاد درآمد و به آستان گردون شان شاهزاده عالم و عالمیان شتافته به شرف سجده و پای‌بوس سرافرازی یافت. علیقلی خان استمرار حکومت وی را مقرون به مصلحت وقت ندانسته آن ولایت را به مرشد قلی خان سپرد و خدمتش کسان معتمد خود را به حفظ و حراست نیشابور مأمور فرموده در آن دیار گذاشت.

بعد از تسخیر آن ولایت علیقلی خان، درویش محمد خان را مصحوب خود گردانیده به صوب تربت حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلی خان بود رایت عزیمت افراشت و چون ماهچه رایت ظفر آیت شاهزاده گردون منزلت بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند فرخ خان نیز به صوابدید رای رزین به عهد و پیمان از قلعه بیرون آمده به موکب ظفر قرین پیوست و بعد از ادراک سعادت سجده و پای‌بوس شاهزاده عالم و عالمیان به دستوری [۱۳۱] آن حضرت به صوب مشهد معلی بار سفر بست. و بعد از رفتن فرخ خان، علیقلی خان حکومت آن ولایت را در عوض حکومت نیشابور به درویش محمد خان داده خود در رکاب اقدس شاهزاده عالم و عالمیان روی عزیمت به دار السلطنه هرات نهاد.

بعد از توجه رایات نصرت آیات به صوب هرات چون مرغ دل درویش محمد خان پیوسته در فضای هوای نیشابور در پرواز بود از اطاعت علیقلی خان پشیمان شده به جانب آن ولایت بال پرواز گشود و با جمعی از غازیان روملو که با او به سر می‌بردند از تربت حیدریه به ایلغار خود را به نیشابور رسانیده بی‌خبر و گمان به شهر داخل گردید و چون بسیاری از اتباع و کسان وی هنوز در شهر بودند از ورود خدمتش خبردار شده ابواب جمعیت بر در دولتسرای وی گشودند و به تجدید بر مسند حکومت متمکن گردیده گماشتگان مرشد قلی خان را از شهر بیرون کرد. خبر این واقعه وقتی به علیقلی خان رسید که لشکریان را رخصت داده خود با ملتزمان رکاب همایون قدم به حدود هرات نهاده بود، بنابر این از حرکت بیجای درویش محمد- خان [رنجیده] اغماض و گوشمال درویش محمد خان را به سال دیگر

خلد برین، متن، ص: ۶۰۹

حواله نمود و از راه ضرورت وقت داخل هرات شده به نظام و انتظام مهام دین و دولت مشغول گردید.

اما مرتضی قلی خان بعد از آن که از تنگنای محاصره نجات یافت به تدارک شکستها و خرابیها که به سبب عبور و مرور لشکر منصور در حوالی و نواحی مشهد مقدس روی نموده بود پرداخته اطراف آن بلده طیبه را معمور و آبادان ساخت و حقایق حالات را عرضه داشت درگاه معلی نمود. وقتی مضمون عریضه وی به مسامع جلال خاقان بلند اقبال رسید که میرزا سلمان و سایر امراء از شروان مراجعت نموده در موکب ظفر نشان بار اقامت گشوده بودند. وصول این اخبار، غبار آینه خاطرها گردیده موجب تفرقه و تشویش بی‌شمار شد.

دیگر از سوانح این سال فرخنده مآل آن بود که چون سلطان حسین خان پدر علیقلی خان از خراسان عازم عراق شد بنا بر آن که در معموره جنت قرین قزوین بالانشین صفه حکومت و تمکین بود سایه وصول بر سر آن ولایت انداخت و به ارتکاب بعضی از اعمال که مناسبت به حال جاه و جلالش نداشت خود را از طاق دل آشنا و بیگانه و نظر دوست و دشمن انداخت. از جمله حرکات ناشایست جناب خان یکی آن بود که به اغرا و اغوای دشمنان دوست‌نما از وکلاء و وزراء به احیای رسم «خواجه‌گیری» که از عهد ملک اشرف چوپانی معروف به «اشرف خر» که مجملی از زیاده‌رویهای وی در روضه چهارم از این گلزار همیشه بهار گزارش یافت مؤکد به لعنت‌نامه از ولایت ایران بر طرف شده بود پرداخت و بازار گرفت و گیر را رواج داده خود را به اموال اغنیا و ارباب ثروت و سامان، قارون زمان و ملک- اشرف نادان ساخت، اما به مقتضای صدق مؤدای مصراع:

هر چه باد آورد بادش برد باز

آنچه به هوای دل بی‌حاصل جمع می‌آورد به مصارف لا یعنی و خرجهای باطل صرف می‌کرد.

یکی دیگر از زیاده‌رویهای آن زیاده سر آن بود که با وجود صدور فرمان به ادراک شرف پای بوس از در آمدن به عتبه علیا و

درگاه

خلد برین، متن، ص: ۶۱۰

معلی تغافل می‌نمود و رفته رفته کار تغافل را به جائی رسانید که معاندان بهانه طلب را سر رشته بدگوئی به دست افتاده آن مساهله و اهمال را محض طغیان و عین عصیان شمرده خانه روزگار وی را خراب کردند چنانچه عاقبت کارش در محل خود رقمزده کلک وقایع- نگار خواهد گردید. ان شاء الله تعالی.

گفتار در سوانح روزگار که در بهار سال نهصد و هشتاد و هشت در دربار آسمان کردار سانح گشت

در داستان گزارش وقایع آذربایجان و شروان ایمائی به آن شد که بر سر رفتن حاجمیر فی ما بین امیر خان ترکمان حاکم تبریز و شاهرخ خان ذو القدر غبار نقار ارتفاع یافته عاقبت به آب تدبیر قورچی‌باشی فی الجمله فرو نشست و گرگ آشتی در میان آمد. در این اوقات که به انهای مرتضی قلی خان حاکم مشهد معلی زیاده‌رویهای علیقلی خان و سایر امرای خراسان به مسامع جلال خاقان علیین آشیان رسید فرصت به دست امیر خان و سایر ترکمانان افتاده ابواب تغیر و سرزنش بر روی طایفه شاملو و استاجلو گشادند و ایشان را به عصیان و طغیان متهم ساخته به سرزنش نافرمانی در افواه عوام انداختند و مساهله و اهمال سلطان حسین خان در نیامدن به آستان گردون شان، برهان مدعای ایشان گردیده رفته رفته کار به جرأتهای دور از کار رسید.

باعث بر این قیل و قال که عاقبت به نزاع و جدال سرایت کرد آن بود که حلیله جلیله سلطان حسین خان که مادر علیقلی خان بود در آن اوان از راه آن که خود را قابله واتکه (؟) شاهزاده جهاندار سلطان حمزه میرزا می‌دانست و پیوسته به جای مادر، منظور نظر عنایت آن سرور بود احرام آستان ولایت نشان بر میان جان بسته از قزوین به

خلد برین، متن، ص: ۶۱۱

تبریز آمده در حریم حرم به سر می‌برد و حسین بیگ برادر آن مستوره نیز بنا بر مراعات جانب وی به منصب والای وزارت شاهزاده سپهر منزلت سرافرازی داشت. و قطع نظر از عنایت و عاطفت شاهزاده والا گهر به آن خواهر و برادر، اکثر اعیان طایفه شاملو مانند اسماعیل قلی بیگ یولداش ولد ولی خلیفه و مهدیقلی بیگ ایشک- آقاسی باشی ولد حسینقلی سلطان و ابو الفتح بیگ امیر آخور باشی ولد فولاد بیگ و طهماسبقلی بیگ ولد قورخمس خان به مزید قرب و منزلت اختصاص داشتند و بدین جهت شعله رشک و حسد در کانون سینه امرای طایفه ترکمان فروزان و در صدد کسر اعتبار ایشان بودند و میرزا سلمان وزیر نیز از راه همچشمی، ابواب تضییع بر روی حسین بیگ وزیر شاهزاده والا قدر گشوده مراعی جانب امیر خان و سایر ترکمانان می‌بود.

چون به ورود اخبار خراسان فرصت به دست امرای تکلو و ترکمان افتاد امیر خان و محمد خان ترکمان و مسیب خان تکلو و همکیشان ایشان تیغ زبان بر طایفه شاملو و استاجلو آخته در مجالس و محافل مذکور می‌ساختند که چون علیقلی خان و مرشد قلی خان قدم در بادیه نافرمانی شاه و شاهزاده نهاده‌اند بودن مادر علیقلی خان در حریم حرم، روا نیست و تا اعیان طایفه شاملو و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره انتظام دارند رفع این بدنامی از خود نکنند و با شاه و شاهزاده یکدل و یکجهت نشوند و این دوئی از میان قزلباش برنخیزد ایشان را محل اعتماد شمردن، با دولت ولی نعمت خود دشمنی کردن است. پیره محمد خان استاجلو و حسینقلی سلطان شاملو که با ایشان دعوی همچشمی در میان داشتند در برابر سخنان ایشان بر صحیفه بیان می‌نگاشتند که معاذ الله که از ما بندگان دولتخواه امری که مقرون به رضای خاطر ولی نعمت و ولی نعمت زاده ما نبوده باشد به صدر ظهور آید، و حاشا که از علیقلی خان و سایر امرای خراسان نیز حرکتی که منافی صلاح دولت ابد مدت باشد به وقوع پیوسته باشد بلکه چون مرتضی قلی خان در مشهد مقدس معلی کوس انا و

خلد برین، متن، ص: ۶۱۲

لا غیر بلند آوازه ساخته علیقلی خان و سایر امرای خراسان را در نظر مردمان از درجه اعتبار و اقتدار انداخته غرض ایشان از منازعه و مناقشه با ایشان آن بوده که مبادا در این وقت که اختلال تمام از راه تسلط رومیان بر انحای ممالک آذربایجان و شروان به حال قزلباش راه یافته از جانب ازبکان کم فرصت نیز حرکتی روی نماید که ابواب تفرقه و تشویش بیش از پیش بر روی صوفیان و فدویان عقیدت کیش گشاید، و اگر امرای خراسان با یکدیگر در مقام نفاق و عدم اتفاق باشند مملکت از تصرف اولیای دولت قاهره بیرون رود، بنابر این عزم آن داشته‌اند که مجموع امرای خراسان را در طریق اطاعت و متابعت شاهزاده عالم و عالمیان با یکدیگر متفق سازند که اگر خدا ناکرده سانحه‌ای روی نماید در موکب همایون آن حضرت جمعیت نموده به دفع حادثه پردازند و بجز این معنی، غرض دیگر مطمح نظر ایشان نبوده و آنچه شهرت کرده ساخته و پرداخته کذب و افترای مرتضی قلی خان است.

بنابر این قیل و قال چند روز از جانبین آماده قتال و جدال یکدیگر می‌بودند تا بالاخره به صوابدید صلاح اندیشان، ابواب صلح و صلاح بر روی هم گشودند و بنابر آن که در آن زمان، زمانه بهانه- طلب دامن زن شعله شور و شغب بود خبر قتل ولی خلیفه در افواه عوام افتاده دفتر صلح و صلاح غازیان را بر طاق نسیان نهاد و اسماعیل قلی بیک یولداش پسر وی طالب خون پدر گردیده محبت و وداد در میانه به فتنه و فساد کشید.

القصه چون پیوسته پیشنهاد خاطر امرای تکلو و ترکمان آن بود که از هر راه که توانند سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت و وفاق امرای شاملو و استاجلو افکنده دوستی و موالات قدیم ایشان را به دشمنی و معادات کشانند امیر خان و سایر امرای تکلو و ترکمان خاطر نشان اسماعیل قلی بیک کردند [۱۳۲] که قضیه قتل پدر تو به فرمان سلطان حسین خان و علیقلی خان روی نموده و او را بر آن داشتند که این معنی را در خلوت به عبارات دلپسند به عرض شاهزاده

خلد برین، متن، ص: ۶۱۳

ارجمند رسانیده آن حضرت را با طایفه شاملو سرگران و بدگمان گردانیدند، و کار بی‌حیائی را به جائی رسانیدند که به دستوری شاهزاده پای جرأت به حریم حرم نهاده مادر علیقلی خان را به هزار سالها برابر گردانیدند، و بعد از خبه کردن آن مستوره بیچاره اسماعیل قلی بیک را به نوید حکومت دار السلطنه قزوین و بشارت مرتبه ایالت و خانی و تواچی باشیگری که به سلطان حسین خان متعلق بود امیدوار ساخته خون ناحق سلطان حسین خان را در عوض خون پدر به گردن آن مغرور از سر خود بی‌خبر انداختند، و تا یکباره غبار نقار در میان طایفه شاملو ارتفاع و استمرار یابد قورخمس- خان شاملو را که از راه رعایت و تربیت ولی خلیفه شاملو به ذروه اقتدار و اعتبار رسیده بود به منصب جلیل القدر ایشک آقاسی باشیگری خاقان علیین آشیان مستمال و امیدوار ساخته کشتن حسینقلی سلطان ایشک آقاسی باشی را که از هواخواهان علیقلی خان بود به او حواله نمودند. و ایشان به امید وصول به پایه والای حکومت و ایالت، خونخواهی ولی خلیفه را دستاویز عاقبت نا اندیشی خود ساخته به قصد خونریز آن دو بیگناه، تیغ کین از نیام انتقام آختند، غافل از آن که به قتل ایشان تیشه بر پای دولت خود زده وقتی از آن کار ناهنجار پشیمان خواهند شد که اثری بر آن مترتب نگردد.

بالجمله اول کسی که به سبب اشتعال نایره کلفت و نزاع فی- ما بین طایفه شاملو و اعیان استاجلو خرمن زندگانی به باد فنا داد برادر محمود خان صوفی اوغلی بود که در دامن کوه سرخاب تبریز به برادران اسماعیل قلی خان یولداش بر خورده آن بیگناه را به بهانه خون پدر از پای درآوردند و پس از آن نوبت به دیگران رسیده جمعی از شاملویان بر سر خانه حسینقلی سلطان رفتند و آن بیچاره را از خانه بیرون آورده همسفر برادر محمود خان گردانیدند. و چون حسین بیک- خال علیقلی خان که وزیر شاهزاده عالی شان بود- مشاهده نمود که روزگار غدار، چگونه ابواب کلفت و نزاع بر روی طایفه شاملو و استاجلو که به دوستی یکدیگر قسم می‌خوردند گشود

خلد برین، متن، ص: ۶۱۴

از راه ضرورت، طریق فرار پیموده خود را از نظرها پنهان نمود اما اثری بر آن گریز و پرهیز مترتب نگردیده بعد از دو سه روز در تکیه «میر مفتول بند» دست به بند داده مقتول گردید.

بعد از وقوع وقایع مذکوره رای رزین خسرو روی زمین متوجه نظام و انتظام مهام سلطنت ابد قرین گردیده وزارت شاهزاده جهاندار را علاوه وزارت دیوان اعلی به میرزا سلمان متعلق فرمود و حکم حکومت دار السلطنه قزوین به اسم اسماعیل قلی خان یولداش عز صدور یافته مقرر شد که ملازمان وی سلطان حسین خان را اسیر و دستگیر به پایه سریر خلافت مصیر رسانند و ایشک آقاسی باشیگری شاه و شاهزاده به حسن خدمات شایسته قورخمس خان و پیری بیک- ایناللوی «۱» شاملو تعلق گرفت و شاه غازی، مستوفی الممالک را به مظنه آن که با اهل خلاف، زبان یکی دارد گیرانیده خدمتش را به خواجه محمد باقر هروی که از راه سبق خدمت، به مرتبه قرب و منزلت رسیده بود تفویض فرمود.

اما چون حکم حکومت اسماعیل قلی خان به دار السلطنه قزوین رسید سلطان حسین خان را در شهر مجال اقامت نمانده رخت اقامت به ییلاق «جکی جکی» کشید و ملازمانش با آن که به مواید انعام و احسان او زله‌بند «۲» ثروت و سامان شده بودند به سنت ابنای زمان، ابواب بی‌وفائی بر روی وی گشوده به سعی بسیار و اهتمام بی‌شمار ملازمت اسماعیل قلی خان اختیار نمودند، و خدمتش چون دید که کار وفاداری دوستان قدیم به کجا رسید از بیم گرفتاری، با یک دو کس خود را به اردبیل رسانیده در حظیره مقدسه متحصن گردید و چون دست گریبانگیر قضا نمی‌گذاشت که آن آواره دیار گمنامی در مقامی آرام گیرد بعد از چند گاه شیناربیک شیخاوند به اتفاق جمعی

---

(۱)- در اکثر متون عصر صفوی به بعد اینانلو (بانون) ضبط شده ولی در همه جای این کتاب به همین صورت بادولام است.

(۲)- زله‌بند- کسی که طعام پس مانده یک وقت را به وقت دیگر نگاه دارد (لغت نامه دهخدا).

خلد برین، متن، ص: ۶۱۵

از شیخاوندان خدمتش را به حیله و افسون از حظیره مقدسه بیرون آورده به معاندان سپرد و ایشان به قطع رشته حیات وی پرداخته کار دشوار سرگرانی را بر وی آسان ساختند. و چون این حرکات ناهنجار به مقتضای، نظم:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد به ظاهر کار از اشرار طایفه شاملو به اکابر و اعیان ایشان رسیده پای همچشمی ترکمانان در میان آن نبود پیره محمد خان را تیغ انتقام از نیام بر نیامد.

بعد از وقوع این قضایا میرزا سلمان وزیر و قورچی‌باشی و شاهرخ خان مهردار در صدد اصلاح ذات البین در آمده پیره محمد خان و امیر خان را با یکدیگر صلح دادند و غبار نقار از میان ایشان رفع شده از راه دوستی و وفاق، ابواب ملاقات و طریق آمد شد بر روی یکدیگر گشادند. مقارن آن، زمانه ابواب خوشدلی بر روی زمانیان گشوده دامادی امیر خان روی نمود و سه روز مجالس طرب اندوز منعقد گردیده هودج مهد علیا فاطمه سلطان بیگم صبیه محترمه خاقان جنت مکان را که در سال پیش به عقد دوام وی درآورده بودند به حجله وصال و وثاق اتصال خان بلند اقبال کشیدند و به ازای اعطای این موهبت عظمی، خان عالی شان پیشکشهای سزاوار از نظر شهریار روزگار و شاهزاده جهاندار گذرانیده به خلاع فاخره از تاج و کمر و شمشیر مرصع به گونه گونه گوهر و اسب خانه زاد با زین و لجام زر و سایر تشریفات شاهانه مانند چهارقب طلادوز و غیر آن سر- افراز گردید. و در این بزم نشاط و انجمن انبساط چون صبیه پیره محمد خان، مجلس افروز حجله ازدواج سلطان مراد خان پسر امیر خان و رعایت جانب پیره محمد خان و طایفه استاجلو لازم بود منصب ساق دوشی به خان مشار الیه تعلق گرفت.

و چون در سوابق ایام و سوالف ازمان، قرار داد خاطر قدس- مناظر شهریار جهان آن بود که آن فروزنده اختر از برج اتصال مسیب خان که با آن حضرت قرابت قریبه داشت طالع شده بر سر وی

خلد برین، متن، ص: ۶۱۶

سایه گستر گردد و مژده این سربلندی به وی رسیده به آن عطیه والاـ امیدوار بود و در این وقت بنا بر بعضی مصلحتها آن چراغ فروزان، روشنی بخش بزم خوشدلی امیر خان گردید مراعات خاطر وی واجب آمده به مرتبه بلند سولدوشی اختصاص یافت، و این معنی بر خاطر مسیب خان گران آمده به تقریب نظم این رباعی، زبان به شکوه گشود، رباعیه:

ای شاه جهان بی‌اثر اولدی امکم‌دوتدی غم الی الم ایاغی اتکم

یوز ییلد کی خدمتمله درگاهنده‌سولدوش امکینه دوندی آخر امکم القصه چون کار از کار گذشته بود مسیب خان خود را دلنهاد سولدوشی داماد نموده به همچشمی ساق دوش در خانه خود بزم سور و سرور فروچید و طوی الوشی به آئینی که پیره محمد خان به خدمت شاه و شاهزاده فرستاده بود او نیز روانه گردانید.

القصه به تقریب این کار خیر، ابواب شور و شر مسدود و امراء و اعیان اویماقات از یکدیگر خشنود گردیدند. همچنین سلمان خان ولد شاه علی میرزا خلف عبد الله خان استاجلو را که خدمات شایسته وی در این دودمان والا بر عالمیان ظاهر و هویدا است منظور نظر تربیت و به شرف مصاهرت سرافراز فرموده شهر بانو بیگم صبیه دیگر خاقان بحر و بر را با وی در سلك ازدواج کشیدند. و پیره- محمد خان بنا بر سبق خدمات عبد الله خان و تعصب اویماقیت متصدی نظام و انتظام مهام آن سور موفور السرور شد و مجلس عقد در خانه وی به آئین شایان منعقد گردیده امیر خان نیز خدمات شایسته به تقدیم رسانید. بعد از انقضای این قضایا مملکت شروان را در میان امرای استاجلو قسمت کرده سلمان خان مشار الیه بیگلربیگی و امیر الامرای آن ولایت گردید و حسینقلی سلطان ولد نظر سلطان الله و علیقلی سلطان ولد ایشك عوض چاوشلو و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو با دو سه نفر دیگر از اویماق چاکرلو و قرامانلو و

خلد برین، متن، ص: ۶۱۷

غیر آن در آن ولایت به رتبه امارت رسیده به تابینی سلمان خان مأمور گردیدند. و چون امرای مذکوره از موکب ظفرنشان به جانب شروان از راه ارسبار روان شده بودند به سبب شدت گرمی هوا در کنار رود کر در ییلاق مدشیر رحل اقامت افکندند که بعد از جمع آمدن سپاه و لشکر و مهیا شدن اسباب سفر چون هوا به اعتدال آمد به صوب مقصد حرکت نمایند.

و هم در این سال خلیل خان افشار حاکم [کوه] گیلویه که چهار سال بود که در آستان اقبال آشیان به سر می‌برد از راه خروج قلندر و شورش و فسادی که به سبب خروج آن بد اختر در آن کشور روی نموده بود مرخص گردیده رخت اقامت به آن ولایت کشید. و فرمان عالی شان به نفاذ پیوست که علی خان بیگلربیگی فارس به اتفاق امرای تابین و ولی خان افشار حاکم کرمان متوجه آذربایجان شوند و شرح این قضایا در محل خود از مساعدت وقت، مأمول است. ان شاء الله تعالی.

گفتار در ذکر توجه رایات آفتاب اشراق از دار- السلطنه تبریز به صوب ییلاق و وقایعی که در آن اوان اتفاق افتاد

[۱۳۳] چون وعده ملاقات بهار عالم آرا به سال دیگر افتاد و هوای تابستان با شاهدان گلستان از در گرمی درآمده حرارت هوای تبریز روی به ازدیاد نهاد و از رهگذر قحط و غلا و شدت گرما فی الجمله وبائی گریبانگیر مردم شهر گردید کوکبه جلال شهریار به استحقاق به صوب ییلاق توجه نموده در فضای اشگنبر گلبیز بار اقامت گشود.

در خلال این احوال به مسامع جلال پیوست که سلطان مراد خان قیصر روم، سنان پاشا مشهور به «قوجه سنان» را با لشکری گران به عزم تسخیر بقایای مملکت شروان به مدد عثمان پاشا روان نموده

خلد برین، متن، ص: ۶۱۸

و پاشای مذکور با آن سپاه قضا هجوم در ارزن الروم بار اقامت گشوده. مقارن آن خبر ورود ایلچی سنان پاشا به درگاه معلی متواتر

گردیده خود نیز بر اثر خبر به آستان گردون شان رسید. باعث بر آمدن وی آن که پاشای دور از مرحله انصاف، مکتوبی سراپا لاف و گزاف چنانچه خصم قوی بازو به دشمن ضعیف نویسد به میرزا سلمان وزیر نوشته بود ما حصل مضمون آن که چون قانون سلاطین آل عثمان آن است که در هر دیار که خطبه سلطنت به اسم ایشان خوانده شود به زور سرپنجه اقتدار، دست تصرف از آن مملکت بر ندارند بنابر این صلاح حال سپاه قزلباش در آن است که چون ولایت شروان و شکی و بعضی از محال آذربایجان و گرجستان به حیطه تسخیر و تصرف منسوبان آل عثمان درآمده بعد از این هوای زیاده سری از دماغ بیرون کرده پیرامون تصرف در آن محال- که خیالی است دور از وسعت آباد احتمال- نگردند و اگر جویای امن و امان و طالب رفاهیت و اطمینان باشند ولایات مذکوره را متعلق به پادشاه اسلام شمرده چهره ناموس حد خودشناسی را به ناخن بی‌شرمی و مناقشه نخراشند.

و یکی از طرز دانان رسوم سفارت را با نامه صداقت عنوان مشعر بر اعتذار حرکات ناهنجار که در سوالف زمان از ایشان به صدر ظهور پیوسته به درگاه پادشاه اسلام فرستاده در مقام عذرخواهی درآیند تا این خیرخواه از راه رفاه حال خلق الله درآمده «حضرت خواندگار» را به مصالحه راغب سازد و اگر خیال دیگر در سر داشته باشند عسکر منصور در عبور و مرور بر ممالک ایران معذور خواهند بود.

و چون بلند پروازیهای پاشا در فضای هوای آرزوهای بیجا از مضمون کتابت وی معلوم امرای خود رای قزلباش به تخصیص شاهرخ خان مهردار گردید با آن که معارضه با لشکر قضا هجوم روم در حیز قدرت و مکنت ایشان نبود و ظهور نفاق و عدم اتفاق ایشان با یکدیگر مانع دیگر بود از در شور و شر درآمده چون مرغ نامه‌بر، بال بلندپروازی گشودند و جواب کتابت سردار را به این سیاق قلمی نمودند که شایان شیوه انصاف آن است که حضرت سردار، حال خود

خلد برین، متن، ص: ۶۱۹

را به حال الله پاشا قیاس ننموده اندیشه کار خود بسزا کند. در آن زمان که لله پاشا با لشکر بی‌زینهار به این دیار آمد افواج بحر امواج سپاه ظفر پناه پادشاه ما در آذربایجان و عراق و سایر اقطار آفاق متفرق بودند و اکنون تمامی لشکر ظفر تلاش قزلباش که مدار و معاش و سرمایه انتعاش خود را منحصر در سربازی و جانفشانی در راه ولی نعمت خود می‌شمرند در آذربایجان جمعیت دارند و همگی نقد جان بر کف در سایه چتر فلک فرسای پادشاهی آرزومند معرکه کارزار و مترصد حرب و پیکارند و به یقین شمرند که اگر صلاح ذات البین و رفاه حال طرفین در اظهار مصالحه منظور باشد مادام که به طریق زمان شاه جنت مکان از در مصالحه در نیایند احتمال ندارد که لشکر قیامت اثر قزلباش به رضای خود به قدر کف دستی دست از ولایت شروان و غیر آن بردارند. و این که نوشته‌اند که ولایات مذکوره به تصرف کارکنان دولت آل عثمان درآمده محض خطا و عین کذب و افترا است و بجز حصار در بند که چهار دیواری بیش نیست جائی به حیطه تصرف و تسخیر ایشان در نیامده، و این که قلعه دربند در آن وقت سر به حلقه کمند اقتدار سپاه روم درآورده باعثی جز ظهور نفاق و عدم اتفاق امرای قزلباش نداشته و الا چه احتمال که از این راه غبار ملالی بر آینه حال سپاه ظفر پناه تواند نشست؟

چون رسول سردار، نامه امرای عالی مقدار را به مطالعه وی رسانید سمند جرأت را که به عزم تسخیر ولایت شروان، گرم رفتار ساخته بود عنان کشیده در ارزروم متوقف گردید و همچنین در مدت توقف، ابواب مکاتبات و مراسلات ملایمت انگیز صلح آمیز مفتوح داشته قرار به آن دادند که در این سال هر دو سپاه در آرامگاه خود قشلاق نموده از هر طرف، کس تعین نمایند که از راه خیرخواهی به ولایت شروان رفته ملاحظه نمایند که هر یک از محال در تصرف کدام طرف است تا بنای کار مصالحه بر آن گذاشته آید. و به جهت انجام این کار، عمر نامی را به آن دیار فرستاده خود به عزم قشلاق در ارزروم بار اقامت گشاد.

خلد برین، متن، ص: ۶۲۰

و چون خبر دم سردی باد خزان به ساحت گلستان رسیده هوای ییلاق، برودت آغاز نهاد، خاقان با عدل و داد نیز از ییلاقات

نخجوان روی به قشلاق قراباغ نهاد. و بنا بر آن که در آنجا پیوسته از ولایت خراسان به انهای مرتضی قلی خان، اخبار موحش می‌رسید مصلحت وقت، مقتضی آن گردید که محمد خان ترکمان که به اصابت رای و تدبیر، سرآمد اکفاء و اقران بود به اتفاق اسماعیل قلی خان و قورخمس خان که هر دو شاملو و معاند علیقلی خان بودند به خراسان رفته آتش فتنه و فسادی را که در میان علیقلی خان و مرتضی قلی خان شعله‌ور شده به آب تدبیر فرو نشانند.

در خلال این احوال خبر شکست امرای شروان از لشکر تاتار به دربار آسمان کردار رسیده باعث تفرقه و تشویش بیش از پیش گردید. صورت واقعه آن بود که پیشتر از آن که سلمان خان، بیگلر- بیگی دیار شروان و امرای تابین از ییلاق کنار کر رخت اقامت به محال متعلقه به خود کشند غازیگرای خان و صفی گرای خان با لشکر قیامت اثر تاتار به دیار شروان درآمده بعد از تفحص و تفتیش از حال امرای شروان خبردار می‌شوند و به بلدی طاغیان شروانی در حالتی که شش هفت شبانه‌روز ابر دریا دل، اردوی امرای مذکور را پا در گل داشت و کار تردد از کثرت لای و گل بر مترددین مشکل بود سپاه بی‌زینهار تاتار از معبر غیر مشهور از آب کر عبور نموده بر سر اردوی امراء ریخته‌اند و چون لشکریان فرصت آن نیافته‌اند که در یکجا جمع آمده به دفع صایل «۱» پردازند بی‌اندیشه مقابله و مقاتله متفرق و پراکنده به هر طرف گریزان می‌گردند و معدودی چند که عار فرار را بر خود نمی‌پسندند مردانه‌وار قدم به معرکه کارزار نهاده به عز شهادت فایز می‌گردند، و از امراء علیقلی سلطان چاوشلو ولد ایشک عوض به قتل رسیده دیگران از غرقاب بلا، رخت زندگانی به کنار می‌کشند و اسباب و اموال و ما یعرف خود را به باد فنا داده

---

(۱)- صایل- حمله برنده، گستاخ، سرکش (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۲۱

غارت زده و پریشان خود را به حدود قزل آغاج رسانیده لا علاج رحل اقامت می‌اندازند، و لشکر غدار تاتار، اردوی امرای نامدار را به جاروب نهب و تاراج رفته در همان روز با غنایم موفور به شروان مراجعت می‌نمایند، و عثمان پاشا از وقوع این حال خبردار شده جمعی از عسکر روم را به استظهار سپاه تاتار و به تسخیر حصار بادکوبه که از سه طرف به دریای خزر اتصال دارد می‌فرستد و اهل قلعه به استحکام حصار و تهیه و تدارک قلعه‌داری پرداخته رایت مقاومت افراخته‌اند.

بعد از ورود این خبر، خاقان دادگر با خاطری از طره طرار شاهدان پریشانتر در «سلطان بود قراباغ» که یورت قشلاق بود نزول اجلال فرمود و به موجب فرمان، میرزا سلمان وزیر و امیر خان و قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان با سایر امرای عالی شان و عساکر نصرت شان به عزم محاربه خوانین تاتار به جانب شروان روان شدند. و چون خبر قرب ورود امراء به اعدای باد پیما رسید چون آتش سوزان عازم معرکه میدان گردیدند و در یورت قشلاق شابران به چرخچیان لشکر ظفر مشتاق رسیده حربی شدید اتفاق افتاد و بنا بر آن که عساکر ظفر مآل چون امواج بحر بلا بر اثر یکدیگر می‌رسیدند مخالفان صرفه در جنگ ندیده دست از محاربه و مقاتله کشیدند و رومیان به دستور، پناه به قلعه در بند برده قوم تاتار به دیار خود مراجعت نمودند.

و چون سلمان خان و سایر امرای شروان از ورود موکب مسعود امرای عالی شان به ولایت شروان خبردار شدند شکسته و پریشان از آب کر عبور نموده متوجه شروان گردیدند و عزم آن نمودند که به تدارک مافات پرداخته به تسخیر قلعه بادکوبه خود را از زیر بار انفعال فرار از لشکر تاتار برآورند، بنابر این عزیمت [۱۳۴]، لشکر پراکنده را جمع آورده به محاصره قلعه پرداختند. میرزا سلمان وزیر و سایر امرای عالی شان بعد از آن فتح نمایان از شابران به عزم امداد و معاونت سلمان خان و سایر امرای شروان، رایت توجه

خلد برین، متن، ص: ۶۲۲

به صوب قلعه بادکوبه افراختند، و چون هیجده روز از محاصره بگذشت بنا بر کثرت سپاه و لشکر و اختلال حال رعایا و خرابی آن بوم و بر، آثار قحط و غلا در میان لشکر ظفر لوا هویدا گشت و کار به جائی رسید که چند روز، قرص نانی به جانی برابر شده کار

بر خلایق دشوار گردید. لاجرم امرای عالی شان از راه ضرورت، ترک محاصره قلعه نموده رخت اقامت به قراباغ کشیدند و در آن زمستان کسی از امرای ایران در شروان نماند و این معنی باعث آن گردید که رومیان بر اکثر ولایت شروان دست یافتند و به فرمان عثمان پاشا، حکام و باج ستانان به هر محل شتافتند.

و از جمله وقایع این سال آن بود که پیره محمد خان در اثنای این سفر مریض گردیده رخت به سرای آخرت کشید و مراد خان پسر وی منظور نظر تربیت خاقان بحر و بر و قائم مقام پدر گردید. اما آوازه اقتدار مرشد قلی خان استاجلو که هر روزه از خراسان به موکب ظفر نشان می‌رسید نمی‌گذاشت که خدمتش قدم بر مدارج جاه و جلال گذارد، چه انتشار و اشتهار اخبار مذکوره باعث آن شده بود که امیر خان و سایر امرای تکلو و ترکمان بیشتر از پیشتر زبان طعن و سرزنش بر طایفه شاملو و استاجلو دراز کرده در کسر عزت و اعتبار ایشان بذل جهد به تقدیم می‌رسانیدند و اگر فرصت می‌یافتند در کشتن و بستن و نهب و غارت آن جماعت مضایقه نداشتند. مؤید این مقال آن که در خلال این احوال شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو از خراسان مراجعت نموده به درگاه جهان پناه می‌آمد، و در حینی که به ورامین ری رسیده بود فوجی از طایفه تکلو که ملازمان مسیب- خان شرف الدین اوغلی بودند به سرکردگی محمد بیک مذاقی و متابعت سیصد نفر از طوایف دیگر سر راه بر ایشان گرفته مهیای قتل و غارت ایشان گردیدند، و سلطان مشار الیه چون ابواب خلاص و نجات را بر روی خود مسدود دید با معدودی چند که همراه داشت در برابر ایشان صف کشید و مردانه‌وار بر آن قوم بی‌زینهار، تاختن آورده چند تن از سران طایفه تکلو را به قتل رسانید، و محمد بیک سردار

خلد برین، متن، ص: ۶۲۳

ایشان با بقیهٔ السیف طریق فرار پیموده آواره دیار ادبار گردیدند، و شاهقلی سلطان با فتح و نصرت همرکاب و همعنان از ولایت ری که معدن طایفه تکلو و ترکمان بود به صوب موکب مسعود طریق مسارعت پیمود، و چون در یورت قشلاق قراباغ خود را به موکب همایون شهریار به استحقاق رسانید حرکت ناهنجار طایفه تکلو را معروض بار یافتگان سرادق جاه و جلال گردانید. با آن که وقوع این جرأت از آن جماعت، غبار انگیز آینه خاطر قدس مناظر گردیده بود مقرر فرمود که شاهقلی سلطان را به منزل مسیب خان برده با یکدیگر صلح دهند. و مسیب خان به موجب فرمان با وی از در دوستی و مهربانی درآمده از آنچه روی نموده بود اغماض نمود و بعد از آن هر چند ارباب فتنه و فساد که خویشان ایشان در معرکه ورامین به قتل رسیده بودند خواستند که مسیب خان را بر آن دارند که از شاهقلی سلطان انتقام کشد چون طایفه تکلو، بادی فتنه و فساد شده بودند اثری بر آن مترتب نگردید و به منع مفسدان پرداخته رشته آن قیل و قال را کوتاه گردانید و رضای خاطر خاقان جرم پوش را منظور نظر آگهی داشته با وجود نهایت قدرت و اقتدار و کمال عزت و اعتبار، آزار و اضراری از وی به شاهقلی سلطان نرسید.

گفتار در ذکر بواعث ارسال اسباب ابراهیم خان ترکمان به جهت تشیید قواعد مصالحه روم

بعد از فوت پیره محمد خان که مدار دایره اعتبار طایفه استاجلو بر او بود و دست برداشتن سلمان خان بیگلر بیگی شروان و امرای تابین از آن ولایت بنا بر عدم قدرت و استطاعت، و ورود عمر آقا از جانب سنان پاشا به درگاه معلی، مصلحت دولت مقتضی آن گردید که مملکت شروان را به طایفه قاجار و اویماقات اتوز ایکی و غیر آن که در ولایت قراباغ سکنی دارند سپارند تا به زور سرپنجه جمعیت و

خلد برین، متن، ص: ۶۲۴

استطاعت، آن ولایت را از آسیب تعرض دشمنان نگاه دارند. بنابر این به صوابدید امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ، ایالت مملکت شروان را به بیگلر خان زیاد اوغلی قاجار و حکومت سایر ولایات آن دیار را به چند نفر از امرای قاجار کرامت فرموده ایشان را به جبر و اکراه و خواه و ناخواه روانه شماخی نمودند. همچنین فوجی از لشکر ظفر اثر را به تسخیر قلعه تفلیس و معاونت سمایون خان

والی آنجا مقرر و مأمور فرمودنـد که مراد بیک توپچی‌باشـی با توپچیان قـدر انداز و عمله و اسـباب توپ‌ریزی، رفیق ایشان بوده در تسخیر قلعه مذکور اهتمام و نوعی نمایند که در حین ورود عمر آقا گماشته سنان پاشا قلعه تفلیس در تصرف اولیای روز افزون قرار و استقرار داشته باشد.

چون امرای شـروان رخت اقـامت به آن ولایت کشـیدند کس همراه عمر آقا کرده به جانب شـروان فرسـتادند که ملاحظه نمایـد که ولایات شـروان در تصرف کارکنان کدام دولت است؟ آقا عمر که از آقایان معتبر قیصر بود رفته ولایات شروان را در تحت تصرف اولیـای دولت قـاهره ملاحظه نمود و نزد وی به وضوح پیوست که بجز چهـار دیوار قلعه دربنـد و حصـار بـادکوبه جائی در تصـرف عثمان پاشا نیست. چون عمر آقا از پیش عثمان پاشا به معسـکر ظفر اثر برگشت خاقان بحر و بر مقرر فرمودند که شاهقلی سلطان ذو القـدر تبت اوغلی به رسم سـفارت مصـحوب عمر آقـا به نزد سـنان پاشـا رفته به تأسیس مبانی مصالحه پردازد، و چون به صوابـدید ارکان دولت قاهره وثیقه از جانب اهالی شـروان در دست داشـته بودنـد که چون در مملکت شـروان بعضـی محال موقوفه بر حرمین شریفین هست که می‌بایـد حاصـل و مـداخل آنهـا صـرف رواج و رونق آن دو حرم محترم شود بر خود لازم آورده‌انـد که هر ساله شصت خروار ابریشم به سـرکار حضرت خواندگار که خادم الحرمین الشریفین‌اند رسانند که کارکنان آن دولت به مصارف وجوب مصـروف گردانند مشروط بر آن که از ولایات شروان آنچه تا غایت به حیطه تسخیر عسکر روم در نیامده باشد متعرض آن نشده به تصرف قزلباش بازگذارند. وثیقه مزبوره نیز

خلد برین، متن، ص: ۶۲۵

به شاهقلی سـلطان سپرده شد که به نظر سنان پاشا رساند. مشار الیه به صوب مقصد شتافته رسم سفارت به جای آورد و سنان پاشا به شروط مـذکوره قبول مصـالحه نموده تبت اوغلی را خشـنود بازگردانیـد و مصـلحت چنان دیـد که یکی از امرای عالی شان به رسم سفارت به جانب روم روان شده به اتفاق پاشای صلاح اندیش کار مصالحه را از پیش برد.

بنابر این ابراهیم خان ولد حیدر سـلطان چاتوق ترکمان به ایلچیگری روم موسوم شده با نامه صداقت عنوان و تحف و هدایای شایان متوجه آن مرز و بوم گردیـد. و چون بر هم خوردگی مزاج زمـانه بر سـر بهانه و علاجش منحصـر در مـداوای تیغ جوهردار شـهریار یگانه یعنی نواب گیتی ستان فردوس مکان بود آن همه تدبیر و آمد و رفت بی‌فایده برآمد و بنا بر آن که سنان پاشا و عثمان پاشا از راه همچشـمیها بـا هم طریق نفـاق می‌پیمودنـد و عرضه داشت سـنان پاشـا از دربنـد به درگـاه پادشاه روم رفته عثمان پاشا را به جرم مساهله و جانبداری متهم ساخته بود، چون ابراهیم خان به خدمت سـلطان مراد- خان قیصر روم رسیده تبلیغ رسالت نمود از قیصر در باب قبول صـلح و صـلاح، جوابی دلخواه نشنود و این معنی باعث آن گردید که در سال دیگر فرهاد پاشا را سردار عسکر قیامت اثر روم کرده به تسـخیر ایران روان نمود و ولایت چخور سـعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان به ورود وی از تصـرف کارکنان دولت ابد بنیان بیرون رفت و ابراهیم خان در اسـتنبول سرگردان می‌گشت تا بعد از هفت سال که کوکب اقبالش از حضیض وبال برآمد و تخت سـلطنت ایران به جلوس همـایون خاقـان گیتی سـتان فردوس مکان همـدوش آسـمان گردیـد به دسـتوری قیصـر از آن کشور مراجعت نموده به درگاه پادشاه بحر و بر رسید و تفصیل این قضایا در مقام خود از مساعدت وقت مأمول است ان شاء- الله تعالی.

خلد برین، متن، ص: ۶۲۶

گفتار در بیان سوانح عبرت افزا که به مقتضای قضا در اثنای این سال فرخنده مآل به وقوع انجامید

چون در آن ایـام راه حصول اسـباب شورش و انقلاب در تمام ممالک ایران باب بود نخست در مملکت گیلان سانحه غریبه کشـته شدن جمشید خان نبیره سلطان مظفر والی گیلان بیه‌پس که به شرف مصاهرت شاه جنت مکان سرافراز بود به تیغ غدر میرزا کامران کوهـدمی روی نمود. خلاـصه این مقـال که تفصـیل آن [۱۳۵] مـوجب کلاـل و ملاـل می‌گردد آن که در آن اوقـات بنـا بر سـوابق

معادات که در میانه جمشید خان و خان احمد- والی گیلان بیه پیش- ارثا و اکتسابا سمت ظهور داشت گاهگاهی سر راه سرافرازی و گردنکشی بر یکدیگر گرفته لشکر بر سر ولایت یکدیگر می‌کشیدند، و ولایت دارلمرز بنا بر آن که خان احمد را به علو نسب و سمو حسب و جلایل اوصاف و مکارم اخلاق در میانه خود طاق و شهریار به استحقاق می‌دانستند به وسایل مرغوبه به خدمتش توسل می‌جستند. از جمله ایشان یکی میرزا کامران والی کوهدم بود که مملکت وی در میان این دو ولایت واقع بود و پیوسته آب از بن دندان دو شیر می‌خورد، بنا بر این مصلحت دولت خود را در موافقت وی دیده با خدمتش از در دوستی و ملایمت درآمد و فی ما بین ایشان ابواب مکاتبات و مراسلات و اتحاف تحف و هدایا مفتوح گردید. جمشید خان چون عزم آن داشت که به متابعت و موافقت میرزا کامران، دست اقتدار خان احمد را از گریبان دولت خود کوتاه کند با میرزا کامران از در دوستی و یگانگی درآمد و به ارسال رسل و رسایل، مبانی الفت و اتحاد را به قواعد عهد و پیمان استحکام داد. میرزا کامران نیز با جمشید خان از در اطاعت و انقیاد درآمده ابواب الفت و اتحاد بر روی وی گشاد و رفته رفته کار به جائی رسید که جویای ملاقات و همصحبتی هم گردیدند. میرزا کامران

خلد برین، متن، ص: ۶۲۷

از کوهدم به رشت آمده چند روز میهمان جمشید خان بود و بعد از تمهید مراسم میزبانی و تواضع و تکلفات رسمی که عقد اتحاد در میانه به ایمان غلاظ شداد بسته آمد میرزا کامران را با لشکر گران بر سر کوچسفهان- که در میان او و خان احمد بر سر آن نزاع بود- فرستاده آن ناحیه را به قهر و غلبه تصرف نمود.

و چون جمعی از مردم رشت که از جمشید خان خائف و هراسان بودند در ایامی که میرزا کامران در کوچسفهان بود خدمتش را به نوید سلطنت و ایالت بیه پس از راه برده بودند چون به رشت معاودت نمود ابواب غدر و نفاق بر روی جمشید خان گشود، و خان احمد از این معنی بی‌خبر، از موافقت ایشان سراسیمه و حیران به سر می‌برد تا چنان اتفاق افتاد که جمشید خان، قرابهادر فومنی سپهسالار لشکر خود را به مرافقت میرزا کامران بر سر خان احمد فرستاد، و پیشتر از آن که میرزا کامران با سپاه جمشید خان به صوب مقصد روان شود چراغ سلطان نامی از امرای جمشید خان بر غدر و مکر میرزا کامران اطلاع حاصل نموده شمه‌ای از آن با جمشید خان باز- گفت، و خان ساده دل چون خاطر به عهد و پیمان میرزا کامران جمع داشت سخنان چراغ سلطان را با وی در میان گذاشت. میرزا کامران به سخنان دلاویز و کلمات محبت‌انگیز، دلجوئی جمشید خان نموده خاطر وی را از جانب غدر و مکر خود ایمن و مطمئن ساخت اما چون دید که روزگار، پرده از رخ کار وی برداشت از جمشید خان خائف و هراسان سر در دنبال استیصال وی گذاشت و در این نوبت چون به کوچسفهان رسید به عهد و پیمان، قرا بهادر و بسیاری از اعیان بیه پس را که از بیم جان از جمشید خان هراسان بودند با خود متفق گردانید، و چراغ سلطان را در آنجا به قتل رسانیده عنان مراجعت به جانب رشت معطوف گردانید، و هیچکس از لشکریان جمشید خان را به خاطر نرسید که سبب مراجعت بیجای وی چیست. اصحاب مواضعه چون وارد رشت گردیدند از گرد راه بر سر سرای جمشید- خان دویدند. از راه ساده لوحی، گمان جمشید خان آن شد که امری

خلد برین، متن، ص: ۶۲۸

روی نموده که باعث معاودت میرزا کامران و لشکریان گردیده، اما میرزا کامران را چون نظر بر جمشید خان افتاد در ساعت خدمتش را گرفته به کوهدم فرستاد و محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را- که نبیره‌های شاه جنت مکان بودند- در نزد خود نگاه داشته به سعی قرابهادر قدم بر سریر سلطنت گیلان بیه پس گذاشت و بعد از دو ماه به اندیشه آن که مبادا گرد فتوری به عهد و پیمان مردم گیلان راه یابد کس به کوهدم فرستاده فرمان داد تا جمشید خان را از میان برداشتند و خون ناحق آن بیگناه را بر طاق نسیان گذاشته ندانستند که عاقبت کار بر سر ایشان چه خواهد آورد.

القصه چون میرزا کامران به قتل جمشید خان جرأت نموده [بر] چهار بالش سلطنت گیلان تکیه فرمود از راه مآل اندیشیها کسان به

آستان گردون شان فرستاده بنای قتل جمشید خان را بر طغیان و عصیان وی نهاد و از اموال جمشید خان پیشکشی نمایان به درگاه جهان پناه فرستاده استدعای حکومت گیلان و تزویج صبیه شاه جنت مکان- که در حباله جمشید خان بود- نمود. و چون خان احمد از میرزا کامران بیشتر از جمشید خان خائف و اندیشناك بود متعاقب و متوالی عرایض به درگاه جهان پناه فرستاده در رد ملتمس مشار الیه مبالغه را از حد گذرانید و به موقف عرض رسانید که چون مملکت گیلان بیه پس به میرزا کامران نسبتی ندارد اگر از دیوان اعلی، الکای مزبوره در میان امرای عالی شان قزلباش انقسام یابد و امرای مذکور به گیلان آیند خدمتش تعهد می‌نماید که میرزا کامران را چون موکه از خمیر برآرند از آن ولایت بیرون کرده مملکت مذکور را به تصرف امرای عالی شان دهد.

چون پیوسته حاجات و ملتمسات خان احمد به عز اسعاف مقرون بود و اغماض از حرکت ناصواب میرزا کامران نیز مناسب رتبه سلطنت و شان پادشاهی نبود استدعای میرزا کامران به حصول موصول نشد و آن ولایت در میان سلمان خان و حسینقلی سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد ایغوربیك و

خلد برین، متن، ص: ۶۲۹

احمد سلطان آسایش اوغلی و تنکری وردی خلیفه کنگرلو و جعفر سلطان و ابو القاسم سلطان و شاهویردی سلطان چاوشلو قوم پیره- محمد خان که از امرای استاجلو بودند و اصلان سلطانعلی بیگلوی ذو القدر و فرمان سلطان روملو و شاهویردی سلطان جلال اوغلی که در اردوی معلی بی الکا به سر می‌بردند قسمت‌پذیر شد، و شاهقلی- سلطان قارنجه اوغلی استاجلو به منصب للگی سلمان خان و حکومت کوچسفهان که ما به النزاع فریقین بود سربلند گردید.

بعد از تعیین و تشخیص امرای عالی شان آنچه میرزا کامران از اموال جمشید خان به رسم پیشکش به درگاه معلی فرستاده بود به مدد خرج ایشان داده تمامی را به جانب گیلان فرستادند و احکام مطاعه به اسم بایندر خان طالش و امیر حمزه خان ولد او و امیره سیاوش حاکم کسکر عز صدور یافت که لوازم امداد و اسعاد امرای مذکوره را به تقدیم رسانیدند. از جمله امراء، شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی در عرض راه، عطف عنان عزیمت به جانب خان احمد نمود که در باب مهمات بیه پس بدانچه او مصلحت داند به تقدیم رساند.

اما چون آوازه قرب ورود امراء به گیلان رسید شیرزاد نامی از مردم فومن، قلندر پسری را به پسری جمشید خان برداشته به نام پدر جمشید خان، «سلطان محمود خان» موسوم نمود و با حشری از سپاهیان فومن بر سر میرزا کامران به رشت آمد و خدمتش به توهم آن که مبادا شیرزاد را با مردم رشت در دفع وی زبان یکی باشد احمال و اثقال خود را انداخته چیزی که برداشت دل از حکومت بیه‌پس بود و نبیره‌های خاقان جنت مکان را مصحوب خود کرده به اتفاق قرابهادر و یکجهتان خود از راه غیر معهود گریزان به کوهدم شتافت و شیرزاد پسر علی جمشید خان را به دست آورده بر مسند حکومت جای داد. و بنا بر قرب جوار چون بیم آن بود که میرزا کامران، بی‌خبر لشکر به آن کشور کشیده کار بر شیرزاد دشوار شود با خان احمد از در دوستی و اطاعت درآمده اظهار و اخلاص یکرنگی نمود.

اما خان احمد چون از اختلال حال میرزا کامران خبردار شد از

خلد برین، متن، ص: ۶۳۰

طلب امرای عالی شان پشیمان شده خود متوجه دفع فتنه میرزا کامران گردید و سپاهی نمایان به دفع وی روان نمود. چون خدمتش تاب مقاومت نداشت بنای کار خود را بر فرار گذاشته گریزان تا رستم آباد و حدود طارم در جائی نایستاد، و لشکریان خان احمد در صدد خرابی کوهدم درآمده بعد از آن طریق تعاقب میرزا کامران پیش گرفتند.

آن آواره سرگردان در آن اثنا شنید که امرای عالی شان به منجیل رسیده‌اند و این معنی را فوزی عظیم شمرده به سلمان خان متوسل

گردید، و چون از بیم سپاه خان احمد یارای آمدن به خدمت امراء نداشت به اشاره سلمان خان قرب دویست سیصد نفر از غازیان رفته میرزا کامران را به منجیل رسانیدند.

چون خبر ورود امرای عالی شان و توسل میرزا کامران به سلمان خان مسموع خان احمد گردید سپاه و لشکر خود را به معاودت مأمور گردانید و پس از آن از راه خیرخواهی کس نزد سلمان خان فرستاده پیغام داد که چون این دولتخواه، میرزا کامران را بهتر از شما می- شناسد لازم می‌داند که شمه‌ای از خدعه و فریب و حیله و تزویر وی به موقف ابلاغ رساند، زینهار که فریب او را مخورید و به ریسمان پوسیده سخنان دوستانه وی خود را به چاه گمراهی میندازید! و اگر توانید آن بی‌رحم کافر کیش را به مؤاخذه خون جمشید خان در پیش خود محبوس نگاه دارید تا بر آنچه از درگاه معلی درباره وی فرمان نافذ گردد به تقدیم رسانید [۱۳۶] و نخست کوهدم را که متعلق به اوست به حیطه تصرف درآورده در آنجا رحل اقامت اندازید تا در فصل خزان که درختان از بار و برگ عریان گردند و دیو سرشتان گیلان را یارای معارضه با لشکر ظفر نشان نماند به اتفاق یکدیگر آن ولایت را به حیطه ضبط و تسخیر درآوریم.

چون میرزا کامران بر مضمون پیغام خان احمد مطلع گردید به چاپلوسی و چرب نرمی از در شیرین زبانی درآمده به سخنان صداقت- آمیز مصلحت انگیز، سلمان خان را فریب داد که خان احمد از بیم اقتدار من در تلاش آوردن امرای قزلباش به گیلان بود و اکنون که

خلد برین، متن، ص: ۶۳۱

خبر اختلال حال مرا شنیده از طلب پشیمان گردیده و چگونه به ورود شما راضی باشد که اگر شیرزاد و پسر علی جمشید خان در گیلان صاحب فرمان باشند حکم کمترین ملازمان وی را خواهند داشت و از این راه سپاه هر دو گیلان سر بر خط فرمان وی خواهند گذاشت.

اکنون شما خود را رهین منت او سازید که من خواهی نخواهی به امداد فضل الهی و توجه پادشاهی، گیلان را جهت شما مفتوح می‌سازم.

سلمان خان قبول آن سخنان را موقوف به آمدن شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی که به نزد خان احمد رفته بود نموده لآلی صدف شهریاری را که زاده جمشید خان بودند از میرزا کامران گرفته به صوب صواب دار السلطنه قزوین روانه فرمود. بعد از چند روز که سلطان مشار- الیه از نزد خان احمد به منجیل آمد تقریر نمود که خان احمد رفتن امراء را در این وقت که پای هر درختی از برگ و بار در جنگلهای گیلان قلعه‌ای است استوار، مقرون به مصلحت دولت نمی‌داند. این سخن در خاطر سلمان خان و سایر امراء تقویت قول میرزا کامران نموده به عزم تسخیر گیلان، رایت عزیمت را پرچم گشودند و مهدیقلی سلطان و ابو القاسم سلطان چاوشلو را مقدمه لشکر فیروزی اثر و تنکری ویردی خلیفه کنگرلو را دنباله رو کاروان فتح و ظفر نموده از منجیل به صوب گیلان روانه شدند. و چون شیرزاد فومنی پسر علی جمشید خان و علی بیک و محمد بیک ولدان کارکیا احمد فومنی که در عهد خجسته شاه جنت مکان، لله و وکیل جمشید خان بود در طریق بحاره پس که شارع عام گیلان بود سر راه بر سپاه ظفر پناه گرفته بودند میرزا کامران امرای عالی شان را از راه غیر معهود به رشت رسانید. شیرزاد بد بنیاد چون شنید که امرای قزلباش داخل رشت گردیده‌اند سپاه و لشکر را بر سر قلندر پسر گذاشته خود به جهت تحقیق خبر با چند نفر به شهر درآمد.

مقارن وصول وی چند نفر از چرخچیان لشکر ظفر اثر در میدان سیاه کوراب رشت که در جوار منزل جمشید خان واقع بود به وی رسیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند و شیرزاد نادانسته به سنان

خلد برین، متن، ص: ۶۳۲

جان ستان یکی از غازیان از صدر زین بر زمین افتاده گرفتار شد و رفقای وی بعضی مقتول و بعضی اسیر و دستگیر گردیدند.

سلمان- خان و سایر امراء از واقعه شیرزاد خبر شده مظفر و منصور رخت اقامت به رشت کشیدند و گیلانیان دیوسار که بر سر پسر علی جمشید خان جمع آمده منتظر وصول امراء بودند در آخر آن روز از وصول امراء به شهر خبردار شده از راه شور و شر به شهر درآمدند.

و چون آوازه سفید مهره ایشان به گوش امرای عالی شان رسید جمعی را بر سر راه ایشان فرستاده خود متوقف گردیدند و غازیان مانند بلای ناگهان، بر سر گیلانیان تاختن آورده تیغ زمردفام از نیام انتقام کشیدند و دیوساران آن دیار را یارای ثبات و قرار نمانده آواره دیار فرار گردیدند و بنا بر آن که شب بر سر دست آمده بود و فراریان خود را به بیشه‌ها و جنگلها کشیده بودند و لشکر ظفر تلاش قزلباش جرأت تعاقب ایشان نداشتند لشکر کوهدم به فرمان میرزا کامران بر اثر آن گروه بد اختر شتافته بسیاری از ایشان را گرفته بازگردیدند، و میرزا کامران فرمان داد تا تمامی گرفتاران را به قتل رسانیده از زندان سرگردانی آزاد گردانیدند.

بعد از این فتح نامدار، امرای شیرشکار، صورت حال را به درگاه معلی عرض نموده به ارسال پردگی حریم حرم جمشید خان مأمور گردیدند و سلمان خان، هودج مهد علیا را به درگاه معلی فرستاده خود در منازل جمشید خان نزول نمود و سایر امراء در منازل مناسب حال خود فرود آمده قرا بهادر را وکیل سلمان خان و رعایا را مستمال گردانیدند. و چون رعایا از هیچ راه قدم در دایره اطاعت امرای قزلباش نمی‌گذاشتند و رام فرمانبرداری امرای عظام نمی‌شدند هر شب یکی از امراء با جمعی از مردم کوهدم به قراولی رفته لوازم حفظ و حراست به تقدیم می‌رسانیدند تا نوبتی قرابهادر و ملازمان سلمان خان به پسران کارکیا احمد فومنی که از معرکه گریزان شده بودند شبی دچار شدند که با جمعی نردبانها بر دوش به حوالی خانه سلمان خان رسیده عزم آن داشتند که به آن خانه داخل شده به قتل

خلد برین، متن، ص: ۶۳۳

صاحب‌خانه پردازند، لاجرم سر راه بر ایشان بسته چند نفر از ایشان را اسیر و دستگیر کردند و بقیه ایشان چون قراولان را آگاه و بر سر راه دیدند نردبانها را انداخته گریزان گردیدند.

بعد از سنوح این واقعه امراء مصلحت در نگاه داشتن شیرزاد ندیده روز دیگر آن پلید را به قتل رسانیدند.

مقارن آن بایندرخان و امیر حمزه خان طالش و امیره سیاوش حاکم کسکر که به امداد امراء مأمور بودند در رشت بار اقامت گشودند اما آمدن ایشان به کاری نیامد و چون نمی‌خواستند که امرای قزلباش در ولایت گیلان حاکم و صاحب فرمان باشند به سخنان پریشان، ایشان را از حکومت گیلان پشیمان می‌کردند. عاقبت چون رعایا را به امراء بازگشتی نبود و در فتحی از راه حکومت بر روی ایشان نمی‌گشود و خان احمد اصلا به حال ایشان التفات نمی‌نمود و از دربار اقبال نیز امدادی متصور نبود امرای عالی شان دل از حکومت گیلان برداشته روی توجه به دربار جاه و جلال گذاشتند و پریشان و بی‌سامان به دار السلطنه قزوین رسیده از تشویش و تفرقه فتنه و فساد گیلانیان ایمن گردیدند. و بنا بر آن که مؤلف تاریخ عالم‌آرا در سفر مذکور رفیق امراء بوده تحقیق مقدمات و جزئیات امور حواله به تألیف مذکور است.

دیگر از سوانح دولت افزا که در آن ولا- روی نمود رفتن مسیب- خان شرف الدین اوغلی به خواستگاری صبیه سمایون خان به جهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان حمزه میرزا به جانب گرجستان بود.

چهره‌گشای نوعروسان خیال یعنی قلم جواهر رقم، شاهد این مدعا را چنین بهر هفت زیبائی می‌آراید که: چون الکسندر خان والی گرجستان کاخت که پیوسته خود را از منتسبان دودمان ولایت نشان می‌شمرد و به ضرورت وقت، کار اقتدار خود را از راه مدارا و مواسا با رومیه از پیش برد سمایون خان والی گرجستان کارتیل را که پیوسته با او طریق معادات می‌سپرد به موافقت و متابعت رومیان متهم می‌داشت و با آن که اسناد این تهمت به سمایون خان که خود را پرورده نعمت

خلد برین، متن، ص: ۶۳۴

تربیت این دودمان والا شان می‌دانست بنا بر ظهور خدمات شایسته و ترددات بایسته وی در معادات با رومیان به هنگام آمدن لله پاشا و فرستادن آذوقه به قلعه‌ها- که ایمائی به آن شد- محض افترا و بهتان بود مصلحت دولت اقتضای آن نمود که عیار نقد اخلاص وی به محک امتحان گرفته آید. بنابر این به صوابدید ارکان دولت ابد- توأمان و صلاح‌اندیشی امرای عالی شان، تاج سرافرازی دامادی شاهزاده ظفر لوا سلطان حمزه میرزا را بر سر وی نهاده مسیب خان شرف الدین اوغلی تکلو را با کرایم احسان و عواطف بی‌پایان به خواستگاری وی فرستادند.

چون مسیب خان بشارت این سعادت را به سمایون خان رسانید به مژده این سربلندی، کلاه شادمانی به آسمان افکنده افسر قبول فرمان بر سر نهاد و مقدم مسیب خان را گرامی شمرده ابواب مهمان- نوازی بر روی وی گشاد. اما چون امراء و ازناوران «۱» گرجستان بنا بر مغایرت کیش و ملت به شرف این وصلت راضی نبودند و به ظاهر کار رعایت و دلجوئی ایشان ناچار بود، سمایون خان با وجود قبول فرمان به بهانه تهیه و تدارک جهاز آن نوعروس حجله ناز آن شمع طراز را انجمن افروز بزم مواصلت شاهزاده سرافراز نمی‌نمود و از بیم اقتدار ازناوران، قدم به راه خیرخواهی خود نمی‌گذاشت و از این راه مسیب خان را در گرجستان به مساهله و دفع الوقت سرگردان داشت. و چون وقوع این کار خیر در گرو وقت بود در آن اثنا مقدمه ورود غازیگرای خان و صفی گران خان با لشکر سراپا شور و شر تاتار به دیار شروان و اشتعال نایره قتال و جدال در میان ایشان و امرای شروان- چنانچه بعد از این ایمائی به آن خواهد شد- روی نمود و این معنی وسیله امتداد توقف مسیب خان در گرجستان گردیده آن سال به نهایت رسید. و چون امرای شروان به فتح و فیروزی اختصاص یافته لشکر

---

(۱)- ازناور لغتی گرجی است به معنی شریف و بزرگ قوم، شجاع و دلیر و پهلوان (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۳۵

تاتار آواره دیار ادبار شدند در بهار سال دیگر که موعد تعلل و تأخیر سمایون خان در اطاعت فرمان به سر می‌رسید مصلحت دولت مقتضی آن گردید که فوجی از عساکر ظفر نشان و موجی از دریای بی‌پایان به سرکردگی جمعی از امرای عالی شان [۱۳۷] بر بوم و بر گرجستان گذر کنند و به نوعی که مقرون به صلاح دولت روز افزون شمرند مهام گرجستان را نظام و انتظام دهند. بنابر این میرزا سلمان وزیر به اتفاق چند تن از امرای صائب رای صاحب تدبیر و بیست هزار نفر از لشکر ظفر تأثیر به این خدمت سرافرازی یافته به صوب گرجستان شتافتند.

چون خبر قرب ورود امرای عالی شان به ولات گرجستان رسید از خوف و هراس بی‌قیاس چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده بنای کار نافرمانی را بر تمهید معذرت و عذرخواهی نهادند و چون الکسندر خان به علانیه و عیان، ابواب اطاعت فرمان بر روی رومیان گشوده بود به ترجمان آن پیشکشی نمایان بر گردن گرفته میرزا- سلمان و سایر امرای عالی شان را شفاعتخواه گناه خود نمود. ایشان نیز با وی از در دلجوئی درآمده به مقتضای مصلحت وقت، افسر سرافرازی از دامادی شاهزاده والا نژاد بر سر وی نهادند و دختر وی را نخست در سلک ازدواج آن فروزنده گوهر درآورده خدمتش را به دوستی و موافقت این دودمان والا شان و احتراز از متابعت مخالفان به تخصیص رومیان سوگند دادند.

چون خبر اطاعت و انقیاد الکسندر خان به سمایون خان رسید به اتفاق مسیب خان متوجه معسکر امراء گردید و امرای صائب رای، آن دو سرکش پیش خود بر پای را با یکدیگر از در صلح و آشتی درآورده به کیش عیسوی و ملت نصرانیت قسم دادند که بعد الیوم برادرانه با هم سلوک نموده در همه حال از صلاح و صوابدید یکدیگر تخلف نورزند و در یکرنگی و یکجهتی این دودمان والا قدم بر قدم هم نهاده در دفع دشمنان این والا خاندان با یکدیگر متفق باشند. و بعد از تشیید مبانی صلح و صلاح، صبیه سمایون خان که به وساطت ورود

خلد برین، متن، ص: ۶۳۶

مسیب خان نامزد شاهزاده عالم و عالمیان شده بود در سلک ازدواج آن طرازنده تخت و تاج درآمد و سمایون و الکسندر به تهیه سفر آن دو پری پیکر پرداخته هودج ایشان را مصحوب امرای عالی شان به حجله خاص شاهزاده جهان و جهانیان روان ساختند.

و چون امرای عظام، مهام مذکوره را بر حسب دلخواه نظام و انتظام دادند میرزا سلمان وزیر و سایر امرای کشورگیر به مصلحت بخت جوان و تدبیر پیر، مصلحت چنان دیدند که هر یک از سلاطین گرجستان یکی از پسران خود را به رسم «نوا» به مرافقت صبایا به درگاه معلی فرستند که ملتزم رکاب سعادت انتساب شاهزاده عالی- جناب و در گرو اطاعت و انقیاد پدران خود پیوسته کامران و کامیاب بوده باشند. خوانین گرجستان این معنی را وسیله مفاخرت و مباهات و سرمایه سربلندی و ارجمندی خود شمرده به چوگان قبول فرمان، گوی اطاعت و انقیاد از میدان اماثل و اقران بردند، و کستندیل- میرزا پسر الکسندر خان و لوارصاب میرزا خلف سمایون خان که هر یک در سن دوازده سالگی بودند به فرمان پدران خود ابواب ادراك این سعادت بر روی روزگار خود گشودند. و چون الکسندر خان از عهده ادای باج و خراج چند ساله ولایت متعلقه به خود بیرون نیامده بود تعهد نمود که خراج چند ساله مملکت خود را که سه هزار تومان می‌شد تحویل صاحب جمع خزانه عامره نموده «قبض الواصل» بستاند، و هزار تومان نیز به رسم اقامت به سرکار میرزا سلمان و سایر امرای عالی شان رساند. و چون سرانجام وجوه مزبوره و ایصال آن در گرجستان متعذر بود خواجه یعقوب یهودی وزیر خود را که به ثروت و سامان بر اقران رجحان داشت مصحوب امراء به گنجه فرستاده فرمان داد که چهار هزار تومان مذکور را در آنجا به کارکنان دولت ابد بنیان واصل ساخته رایت مراجعت نماید.

امرای عالی شان چون خاطر از اطاعت و فرمانبرداری خوانین گرجستان و فیصل قضایای آن حدود جمع نمودند هر یك از ایشان را به خلاع شاهانه و تشریفات خسروانه که از سرکار شاه و شاهزاده

خلد برین، متن، ص: ۶۳۷

همراه آورده بودند سرافراز فرمودند. و چون وقت آن رسید که رایت عزیمت امرای والا مرتبت به صوب مراجعت در حرکت آید هر یک از ایشان التماس آن نمودند که مقرر دارند که برادران ایشان را به ایشان سپارند که بعد الیوم، برادرانه با ایشان سلوک نموده شائبه غدر و نفاق درباره ایشان روا ندارند. مسئول به حصول موصول شده عیسی خان برادر الکسندر خان و داود خان برادر سمایون خان از راه وثوق عهد و پیمان به برادران خود پیوستند، اما ایشان در اندك زمانی دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده به قطع رشته حیات برادران پرداختند و پس از آن خبر فوت ایشان را در افواه عوام انداخته چون وقت، مقتضی بازخواست نبود خاطر از مؤاخذه آن فارغ ساختند.

القصه میرزا سلمان و امرای عالی شان، خاطر از نظام و انتظام مهام گرجستان پرداخته عنان به صوب مراجعت معطوف ساختند و سلاطین‌زاده‌های گرجستان را در «زکم چائی» به سجده و پای‌بوس سرافراز گردانیده خود نیز به آن موهبت سربلند گردیدند و خدمات شایسته ایشان منظور نظر استحسان آمده کامیاب و کامران موکب همایون از زکم چائی به ییلاق «میدان جوق» نقل مکان نمود و چند گاه شاه و شاهزاده در ییلاق مذکور، کامیاب خوشدلی بودند.

چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار روم به آن مرز و بوم پیرایه وقوع در بر کرد و مهام دیار گرجستان بر نهج مسطور، نظام و انتظام گرفت، و ابراهیم خان به جهت تشیید مبانی مصالحه به روم رفته خاطر از رهگذر رومیان جمع بسته بود، و پیوسته از طرف خراسان اخبار عصیان و طغیان امرای شاملو و استاجلو به درگاه معلی رسیده بیم آن بود که امرای استاجلو که از حکومت ولایت گیلان طرفی نبسته به موکب ظفر اثر پیوسته بودند به خراسان رفته به تهییج غبار فتنه و فساد پردازند مصلحت دولت مقتضی آن گردید که رایت ظفر آیت به مقر عز و شرف و مستقر سریر سلطنت حرکت کند. لاجرم چون فصل خوشیهای ییلاق بگذشت و باد خزان به سیر

خلد برین، متن، ص: ۶۳۸

گلستان آمد موکب ظفر قرین متوجه دار السلطنه قزوین گردیده زمستان آن سال را در آنجا گذرانیدند.

اما صورت آمدن غازیگرای خان و صفی گرای خان با لشکر بی- شمار تاتار بر سر شروان آن بود که چون به صوابدید امامقلی خان بیگلر- بیگی قراباغ، بیگلربیگی شروان به پیکر خان زیاد اوغلی و امارت بعضی از محال آن ولایت به چند نفر از امرای قاجار عنایت شده بود امامقلی- خان از بیم اصابه عین الکمال پیشتر از ورود لشکر تاتار، سپاهی گران و لشکری بی‌پایان به مدد و کمک پیکر خان و سایر امرای شروان فرستاده بود. بعد از قرب ورود لشکر تاتار، عثمان پاشای غدار نیز فوجی از عسکر بی‌زینهار دیار روم را از باب الابواب در بند به سرکردگی دلو ارونجی رومی مصحوب سپاه تاتار به دیار شروان روان نمود. چون جنود قیامت ورود تاتار به حدود شماخی رسیدند پیکر خان بیگلربیگی شروان به اتفاق امرای تابین، سپاهی گران سامان داده کمر مدافعه و محاربه مخالفان را بر میان بست. سپاه فریقین فی ما بین شماخی و شابران به یکدیگر پیوسته منصوبه صف- آرائی هر دو سپاه مطابق دلخواه نشست. و چون یکه تازان هر دو لشکر به قصد جان یکدیگر دست به قائمه تیغ و خنجر برده قدم جرأت در معرکه شور و شر فشردند غازیگرای خان که در معرکه میدان غازیان قزلباش، بدآموز جرأت و دلیری شده حسابی از ایشان نمی- برد سمند جرأت به معرکه تاخته رایت تهور و دلاوری بر افراخت.

از قضا فوجی از غازیان قاجار در اثنای گیر و دار به وی دچار شده خدمتش را دایره کردار در میان گرفتند و به کمند تقدیر، اسیر و دستگیر گردیده به سبب گرفتاری وی نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پیکر خان و امرای شروان وزید و صفی گرای خان با بقیه لشکر تاتار، شکسته حال و پریشان روزگار بر باد پای فرار سوار خود را به یورت اصلی خود رسانیدند. اما چون مقرر و مقدر بود که چند روزی مملکت شروان از تصرف منسوبان این دودمان ولایت نشان بیرون رفته به حیطه تسخیر کارکنان دولت قیصر درآید، با آن که کوکب اقبال

خلد برین، متن، ص: ۶۳۹

پیکر خان به تقریب این فتح نمایان سر به ذروه کمال کشیده به عنایت و تربیت خاقان علیین آشیان ممتاز و سرافراز گردید لیکن چشم بد زمانه کار خود کرده هم در این سال به عرض مرض، رخت اقامت به دیار آخرت کشید و خلیفه انصار قراداغلو نیز که بعد از وی بر مسند ایالت شروان متمکن شد مهلتی نیافته در آن زودی بر اثر پیکر خان به جهان جاودان روان گردید.

بعد از فوت خلیفه انصار چون ماهچه رایت ظفر شعار شهریار به استحقاق بر ساحت ولایت عراق تابان شده بود از امرای قزلباش کسی در ولایت شروان اقامت نتوانست نمود و آن مرز و بوم به تصرف سپاه روم درآمد چنانچه بعد از این در محل خود گزارش یابد ان شاء الله تعالی وحده العزیز.

دیگر از سوانح این سال، قیل و قال [۱۳۸] خروج قلندری است بد فعال که در محال کوهکیلویه به مسامع جلال رسید. تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آن که در اوایل این سال قلندری بی- سر و پا که فی الجمله شباهتی به اسماعیل میرزا داشت از در دعوی پادشاهی درآمده قدم از حدود درویشی خود بیرون گذاشت، و چون دو دندان پیش از اسماعیل میرزا افتاده بود او نیز دو دندان پیش خود را کنده دعوی اسماعیل میرزا بودن را به گواهی آن دو شاهد زور، ثابت پنداشت و نخست خود را به میان لرستان کوهکیلویه کشیده دام حیله و تزویر را صیاد عقل کامل عیار طایفه الوار گردانید و به خامه فریب چنان بر صحیفه بیان نگاشت که من اسماعیل میرزاام و بنا بر آن که جمعی از نمک به حرامان را در صدد قتل خود می‌دیدم از تخت سلطنت به حکم ضرورت، رخت به دیار غربت کشیدم و سرگذشت من آن است که شبی از شبهای ماه مبارک رمضان در خانه حسین بیک حلواچی اوغلی خوابیده بودم، ناگاه آن کافر- نعمتان را دیدم که بر در آن خانه هجوم آورده قاصد قتل من گردیدند و مرا چون راهی به گریزگاه دیگر نبود پنجره آن خانه را شکسته در فرار را بر روی خود گشودم و از آنجا خود را به گوشه‌ای کشیده لباس

خلد برین، متن، ص: ۶۴۰

پادشاهی را به کسوت درویشی مبدل گردانیدم. و آن طایفه نمک به حرام چون مرا در آن خانه ندیدند به هر طرف دویده غلامی را که فی الجمله مشابهتی به من داشت به هم رسانیدند و در همان شب به خوابگاه من آورده به خبه هلاک گردانیدند و چون کسی از سر کار ایشان خبردار نبود فوت غلام را به من شهرت دادند و من از راه ضرورت طریق گمنامی پیش گرفته در زی قلندران از ایران بیرون رفتم و در اقطار آفاق و اطراف جهان به تخصیص ولایت روم سیر می‌کردم و بلند و پست دولت و مکنت و فراز و نشیب راحت و محنت را به نظر تأمل در می‌آوردم تا مدت سیاحت من به دو سال کشید. و چون شنیدم که اکثر نمک به حرامان به جزای عمل خود گرفتار گردیدند مصلحت در مراجعت دیده رخت اقامت به ایران کشیدم.

این ترهات دور از کار را که شعر باف اندیشه، تافته و بافته خیالات بنگ و جنون سرشار می‌دانست عقلا و ریش‌سفیدان الوار به جای حریر و پرنیان به متاع جان خریدار شدند. و چون سانحه فوت اسماعیل میرزا بی‌گمان مردمان و غافل و ناگاه روی نموده بود و دور دستان دیار لرستان از سر کار خبردار نبودند گوش قبول به آن هذیانات و مهملات گشودند و کار قلندر از پرده خفا سر به دری پیش گرفته پای شهرت به کوچه و بازار نهاد و بنا بر آن که «شاه قلندر» به هنگام طلوع نشئه بنگ، لافهای گزاف می‌زد و ایالت و حکومت می‌داد مردم آن حدود از اطراف و جوانب، راه آمد شد به نزد وی گشادند و دور دستان که پای آمدن به خدمت وی نداشتند نذور فراوان و پیشکشهای سزاوار فرستادند. قلندر نیز رواج کار خود را در توقف آن دیار دیده به کام دل بر سر خوان الوار، شکم پرست و لوت خوار «۱» گردید و رفته رفته کار را به جائی رسانید که اسماعیل- میرزای واقعی گردیده بساط سلطنت و پادشاهی فروچید و افسر سروری بر سر و کمر تاجداری، زیب کمر کرده آن طایفه خر را به

(۱)- لوت خوار- کسی که طعامهای لذیذ خورد (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۴۱

سجده و پای‌بوس خود مأمور گردانید. ایشان نیز به طوع و رغبت تمام، اطاعت فرمان وی را وسیله وصول به مناصب بلند و مدارج ارجمند شمرده دختران صاحب جمال خود را تا به شرف همخوابگی و فراش وی رسانند بر سبیل نذر به خلوت خاص وی می‌فرستادند.

بالجمله کار آن ابله طرار در میان طایفه الوار قرار و استقرار بی‌شمار یافته ابواب داد و دهش بر روی ریش‌سفیدان و سرخیلان قبایل گشوده مناصب ارجمند به ایشان نامزد فرمود. و چون در قصه حمزه شنیده بود که پادشاه را از لشکر و سپاه ناچار است به فکر سپه‌آرائی و ترتیب لشکر افتاده به جمع آوردن سپاه و لشکر فرمان داد و گروهی انبوه از الوار جانکی و بندانی و سایر قبایل، کمر خدمت وی بر میان بسته عدد لشکریانش به بیست هزار پیوست. و چون رایت اقتدارش سر به سپهر دوار کشید عازم جهانگیری و کشورستانی گردیده با آن سپاه گران که بر سر داشت نخست روی توجه به تسخیر دهدشت- که دار الملک کوهکیلویه بود- گذاشت.

و چون در آن اوان حکومت آن دیار با خلیل خان افشار و خدمتش در دربار سپهر کردار بود طایفه افشار که بر سر رستم بیک [پسر] خلیل خان جمعیت داشتند او را از خروج قلندر خبردار گردانیدند و به کرات در میان ایشان و لشکر قلندر محاربات اتفاق افتاده گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌بودند تا کار به جائی رسید که در معارک گیر و دار، بسیاری از طایفه افشار عرضه تیغ تلف و در یکی از معارک، رستم خان پسر خلیل بیک نیز مقتول گردید. به قتل وی تسلط و اقتدار قلندر بیشتر از پیشتر گشت و طایفه افشار چنان از مقاومت سپاه روسیاه آن گمراه عاجز آمدند که زنان و دختران ایشان را به اسیری کشیده برای قلندر می‌بردند و آن بی‌باک با ایشان هر خاکی که می‌خواست بر سر می‌کرد و پس از آن به دیگران می‌بخشید.

و بنا بر آن که اردوی معلی در اقصی بلاد آذربایجان نزول اجلال داشت و بنا بر اشتغال به اشغال عظیمه، امداد و معاونت اقبال احتمال نداشت احکام و فرامین آن بی‌سر و پا به هر جا می‌رفت اطاعت

خلد برین، متن، ص: ۶۴۲

می‌کردند و پیشکش می‌فرستادند.

عاقبت پستی فطرت و دنائت طینت، پرده از رخ کار قلندر برداشت و از سلطنت و پادشاهی به تنعم و تن‌پروری قناعت کرده شداید امور لشکرکشی و دشمن‌کشی را بر طاق نسیان گذاشت و فرومایگی و پست فطرتی او بر عقلای الوار آشکار شده آوازه آمدن خلیل خان نیز در میان ایشان اشتهار یافت و قلندر از الوار متوهم و پریشان شده ایشان را رخصت داد که به منازل خود روند، و چون به این بهانه الوار را از سر خود وا کرده به قصد استمداد از سید سجاد والی عربستان روی توجه به جانب حویزه و دزفول آورد.

اما خلیل خان حاکم کوهکیلویه که در درگاه جهان پناه بود چون خبر شورش قلندر و قتل پسر خود را شنید به قصد گوشمال قلندر از خاقان بحر و بر مرخص و متوجه آن کشور گردید و بعد از ورود به آن حدود جمعی از زیاده‌سران الوار بندانی و غیر ایشان به بهانه هواخواهی قلندر نابکار بر سر راه خلیل خان آمده در دره‌ای که یک راه بیش نداشت در کمین فرصت نشستند و به هنگام عبور خان مذکور، تیر و سنگ بسیار بر رهگذار وی ریختند. از شست قضا تیری بر هدف سینه خلیل خان آمده رخت به دیار دیگر کشید و این معنی وسیله درازدستی طایفه الوار به قتل و غارت غازیان افشار گردیده خبر قتل خلیل خان به قلندر رسید و از راهی که رفته بود بازگشته بار دیگر بر سر او جمعیتی عظیم به وقوع انجامید.

در خلال این احوال محمود خان ولد خلیل خان به جای پدر حاکم آن کشور گردیده با طایفه افشار متوجه دفع فتنه آن نابکار شد و به کرات در میان ایشان محاربات روی نمود. در اثنای این قیل و قال محمود خان به عرض مرض، طریق عدم پیمود. و چون کار بر طایفه افشار دشوار گردیده بود علی سلطان پسر دیگر خلیل خان را که حاکم شوشتر بود به دفع فتنه قلندر آوردند و او نیز در عرض راه چون به رامهرمز رسید در دست سید مبارک ولد سید مطلب کشته گردید. غازیان افشار را دیگر در دهدشت مجال اقامت نمانده خود را

خلد برین، متن، ص: ۶۴۳

از آنجا به کنار کشیدند و حصار دهدشت بی‌مانع و مزاحمی به حیطه تسخیر قلندر درآمده به ضبط و استحکام آن اهتمام نمود و چون خصمی در برابر نداشت مردم خود را مرخص فرموده سر به شکم- پرستی و عیش و عشرت گذاشت.

و چون اخبار مذکور به مسامع جلال خاقان بلند اقبال رسید اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را به ایالت کوهکیلویه سرافراز و امت خان بیگلربیگی فارس و امرای ذو القدر توابین او را به دفع فتنه قلندر و امداد اسکندر خان مأمور گردانید. امت خان در سال نهصد و نود که رایات جاه و جلال به عزم گوشمال علیقلی خان و مرشد قلی خان و سایر امرای خراسان در اهتزاز آمده بود فوجی از سپاهیان فارس را به سرکردگی دوراق خلیفه به امداد اسکندر خان مأمور و به طرف کوهکیلویه روان نمود. اسکندر خان به پشتگرمی ورود جنود فارس، طایفه افشار را که متفرق و آواره هر گوشه و کنار بودند جمع آورده بر سر قلندر لشکر کشید و در این نوبت چون فی الجمله پرده از رخ کار آن بنگی لوت خوار برخاسته بود و الوار چنانچه باید طریق متابعت وی نمی‌پیمودند و کسی از در امداد و معاونت وی در نمی‌آمد از راه اضطرار در چهار دیوار قلعه دهدشت حصاری گردید و معدودی چند که با او بودند تاب مقاومت و یارای قلعه‌داری در خود ندیده خود را از برج و باره حصار به کناری کشیدند و غازیان ذو القدر خبردار شده [۱۳۹] داخل حصار گردیدند و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده هر که را از تابعان قلندر دیدند به قتل رسانیده در جستجوی قلندر به هر کوچه و گذر دویدند.

عاقبت آن گمنام را در بیغوله‌ای به دست آورده از آن مکانش بیرون کشیدند و با آن که قرارداد خاطر طایفه ذو القدر که آن بد

گوهر را گرفته بودند آن بود که وی را زنده به درگاه معلی فرستند غازیان افشار هجوم آورده قلندر را به قتل رسانیدند و سر پر شور و شر آن بنگی مادرزاد را به درگاه جهان پناه فرستاده در حینی که شهریار روزگار به تسخیر حصار تربت حیدریه و گوشمال مرشد قلی خان و

خلد برین، متن، ص: ۶۴۴

سایر محصوران آنجا مشغول بود آن سر بی‌مغز را بر عتبه اقبال خاقان ستوده خصال نهادند.

و چون به آب تیغ ظفر نگار اسکندر خان غبار فتنه و فساد آن غدار فرو نشست به استقلال تمام، کمر به حکومت ولایت کوهکیلویه بست، اما از راه نیامد کار، جمعی از مفسدان طایفه افشار بر سر شاهقلی بیگ ولد خلیل خان جمع آمده خدمتش را بی‌خبر بر سر اسکندر خان بردند تا او را به قتل رسانیده خود متصدی امر حکومت گردید و خود را شاهقلی خان نام نهاده ابواب اقتدار بر روی طایفه افشار و مردم آن دیار گشاد. و بنا بر آن که حسن بیگ ولد عبد اللطیف بیگ افشار از در اطاعت وی در نمی‌آمد و در میان ایشان ابواب قیل و قال مفتوح بود حکومت آن ولایت در میان ایشان انقسام پذیرفت و هر دو به ناچار در آن دیار با یکدیگر به سر می‌بردند تا در عهد خجسته نواب گیتی‌ستان فردوس مکان که هر دو در شیراز به عز بساط بوس آن حضرت سرافراز گردیدند شاهقلی خان در دست حسن بیک به قتل رسیده حسب الفرمان قضا جریان حکومت آن ولایت به حسن بیک مفوض و مرجوع گردید.

القصه بعد از قتل قلندر هر قطره خونی از آن دیو سیرت آدمی- صورت، قلندر دیگر شده در اطراف دیار و بلاد به وسیله این دعوی باطل، داد فتنه و فساد دادند و در هر گوشه اسماعیل میرزائی جدید به هم رسیده به هوای بنگ، اساس سلطنت و پادشاهی فرو چید و کار به دست بیکاران هر دیار افتاده چند روزی به بهانه متابعت آن بنگیان مادرزاد، ابواب فتنه و فساد بر روی عباد و بلاد می‌گشادند و در هر گوشه، بی‌توشه‌ای از این خرمن، خوشه‌ای برده خود را اسماعیل میرزا می‌شمرد و به بهانه عروسی محبوبه‌ای خیال محال شکمی از عزا برمی‌آورد اما به مقتضای صدق مؤدای، نظم:

اعتبار ناتمامان چند روزی بیش نیست‌چون زر قلبی که نادانسته می‌یابد رواج زمانه بهانه طلب، پرده از رخ کار ایشان برداشته سزای خیال

خلد برین، متن، ص: ۶۴۵

خام ایشان را در کنار ایشان می‌گذاشت چنان که یکی از آن بنگیان مادرزاد در میان الوار و اکراد چمچمال و سایر محال قلمرو علیشکر به هم رسیده دعوی بی‌معنی خود را به درجه ثبوت رسانید و مردم بی‌نام و نشان، تصدیق اسماعیل میرزائیت وی کرده روی اهتمام به تقویت مهام وی آوردند و آن ابله طرار بیهده‌کار نیز قرار جهانداری با خود داده قدم جرأت بر سریر سلطنت نهاد و امراء و ارباب مناصب معین گردانیده عدد سپاه و لشکر را به ده هزار رسانید و کس نزد سولاغ حسین تکلو که حاکم آن حدود بود فرستاده او را به اطاعت و متابعت خود دعوت نمود مشروط به آن که به ازای فرمانبرداری، منصب والای وکالت و جای چوهه سلطان به وی متعلق باشد. سولاغ حسین، دفع فتنه آن خمیر مایه شوروشین را در اظهار اطاعت ظاهری دیده رسول قلندر را خشنود و شاکر بازگردانید و بر اثر فرستاده، بار خانه‌های پی در پی فرستاده قلندر را به دام فرمانبرداری خود کشید. و چون دید که تیر تدبیر وی بر هدف مقصود رسید به آرزوی تمام، آن ناتمام را به چمچمال طلبید. قلندر آن سخنان مزور را باور کرده به آئین شاهانه به ریختنگاه خون خود روانه گردید. سولاغ- حسین به اتفاق اعیان تکلو و سیف سلطان بیات به استقبال وی شتافته اسماعیل میرزای عملی را به سجده و پای‌بوس دریافتند. و آن مغرور زیاده‌سر افسر سروری بر سر و قبای صاحب کلاهی در بر و کمر ترکش و کمر شمشیر طراز کمر با سپاه و لشکر به آن کشور درآمد، و آن امیر صائب تدبیر کمر فرمان‌پذیری وی را به خواهش تمام بر میان جان بسته به ازای آن بر مسند والای وکالت نشست و روزی چند از بیم گزند در صدد ازدیاد مواد سلطنت آن بنگی مادرزاد درآمده

چون دست یافت از دری که ابن علقمی با خلیفه بغداد درآمده بود درآمده لشکریان را به تقریبات، متفرق و پریشان ساخت. و چون قلندر را جز هوای بنگ، خیالی در دل و کسی بر سر نماند بند بر دست و پایش نهاد و به هنگامی که موکب ظفر قرین از سفر خراسان به دار السلطنه قزوین مراجعت نمود او را با بند گران به آستان گردون

خلد برین، متن، ص: ۶۴۶

شان فرستاد و قهرمان قهر، شاهزاده عالم و عالمیان، قبای باروطی در بر وی درآورده آن همه جاه و جلال را در خیابان میدان اسب، مشتی خاکستر کرد.

همچنین دیگری از آن طایفه بد کنش، در ولایت طالش به این درد بی‌درمان خود را گرفتار کرده حشری از حشرات روی زمین بر سر خود جمع آورد. و چون به زعم فاسد خود، اسماعیل میرزا بود نخست به زیارت مراقد منوره آبای عظام و اجداد عالی مقام خود توجه نمود و در دار الارشاد اردبیل شعله شور و شر وی منطفی گردیده به جزای کردار ناهنجار خود رسید.

دیگری نیز از قلندران شکم‌پرست در غور و فراه از دیار خراسان، کمر به این دعوی بی‌معنی بسته بر اورنگ اسماعیل میرزا بودن نشست و خلقی بی‌نهایت از خرد بی‌نصیبان جنون سرمایه بر سر وی جمعیت کرده سر به شور و شر برآوردند. حسین سلطان افشار که حاکم آن دیار بود به دفع فتنه وی توجه نموده در معرکه گیر و دار، سر در سر این کار کرد. خبر فتنه قلندر و کشته شدن حاکم آن کشور به معسکر ظفر اثر رسیده علی خان بیک برادر حسین سلطان که یوزباشی فوجی از قورچیان افشار بود به حکومت فراه و لقب سلطانی سربلند و معتبر گردید. او نیز با آن که در دفع آن گمنام اهتمام تمام نمود کاری نساخته به قتل رسید و در این نوبت، یکان نامی از اقوام ایشان لقب سلطانی و حکومت‌فراه یافته به عزم گوشمال قلندر به آن بوم و بر شتافت و بعد از ورود به آن حدود در دفع آن مردود، بذل جهد می‌نمود که ناگاه دست قضا، پرده از کار آن بنگی لوت خوار برداشت و دروغ بی‌فروغ و دعوی بی‌معنیش بر اعوان و انصار وی آشکار شده دمار از روزگارش برآوردند و غبار فتنه و فساد آن ناکس که چون شعله خس سر به چرخ اطلس می‌کشید به آب این وسیله منطفی گردید.

الحاصل با آن که قلندران می‌دیدند که مآل حال این دعوی بی- معنی به کجا می‌رسد پروانه‌وار خود را بر شعله شمع این متمنی

خلد برین، متن، ص: ۶۴۷

می‌زدند و از کشتن و بستن و خستن و سوختن اندیشه نمی‌کردند تا بسیاری از ایشان به جزای عمل خود گرفتار گردیده بساط این دعوی بی‌معنی را برچیدند و شعله شور و شر این طایفه بد گوهر از مبدأ جلوس خاقان علیین آشیان تا قرب چهار پنج سال در اشتعال بود و هر روز اسماعیل میرزائی در هر طرف به هم رسیده ناچیز می‌گردید تا نزدیک به آن رسید که تخم قلندر از میان خلق برافتد. و چون هنگام دمیدن صبح اقبال آفتاب اوج سلطنت و جلال یعنی نواب گیتی ستان فردوس مکان بود زمانه، ابواب امن و امان بر روی جهان و جهانیان گشود.

گفتار در آغاز تنسم نسیم امن و امان به جلوس همایون خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان در فضای دلگشای مملکت خراسان و سوانح دولت افزا که در آن ولا به مقتضای قضا روی نمود

گوهر کشان لآلی اخبار جواهر زواهر، نظم این داستان را چنین در رشته ظهور و اظهار کشیده‌اند که چون قیل و قال عصیان و طغیان علیقلی خان و مرشد قلی خان به وساطت عرایض مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی به حد اطناب انجامیده محمد خان ترکمان و جمعی از امراء و لشکریان چنانچه ایمائی به آن شد به جهت اطفای نایره فتنه و فساد امرای خراسان به آن ولایت روان گردیدند، و علیقلی- خان و مرشد قلی خان نیز خبر توجه امرای عراق را به صوب خراسان شنیدند چون مرتضی قلی خان را خمیرمایه فتنه و فساد می‌دانستند به اتفاق امرای همعهد در رکاب شاهزاده عالم و عالمیان به جانب مشهد معلی لشکر کشیدند.

و چون خبر توجه موکب ظفر شعار شاهزاده نامدار به مرتضی-

خلد برین، متن، ص: ۶۴۸

قلی خان رسید خواست که به بذل درم و دینار، مردم آن دیار را رهین احسان و از دل و جان بنده فرمان خود نموده در برابر امرای عالی- شان هرات، لشکری گران سامان دهد و آوازه عظمت و جلال خود را از این راه به امرای عالی جاه رسانیده [۱۴۰] ایشان را از بأس و سطوت خود آگاه گرداند. و چون در کیسه اقتدارش نقدی جز مداخل و حاصل آن دیار نبود و آن مختصر از عهده خرج یک روزه خوان احسان خان عالی شان برنمی‌آمد، مال اغنیا و ارباب ثروت و سامان مشهد مقدس معلی را از خود خیال کرده بلند پروازی جاه و جلال را به بال و پر مال دیگران از حد اعتدال گذرانید، و ارباب ثروت و سامان و تجار و سوداگران آن بقعه خلد نشان از دست توقعات دور از کار و حواله‌های بیجای وی به جان آمدند و آنچه در سالهای دراز به مرور دهور و تعاقب اعوام و شهور به زحمت تمام در آن بلده مینو نظام اندوخته بودند سر کیسه آن را در دامن محصلان خان عالی- شان گشودند، و با آن که در هیچ یمینی یسار و در هیچ کیسه‌ای اثری از درم و دینار نماند همان مردمان از کارگزاران تهیه و تدارک خوان نوال خان بلند اقبال زمزمه «هل من مزید» می‌شنیدند. رفته رفته کار به جائی رسید که دست جرأت خان طویل الباع «۱» به خزانه عامره آستانه مقدسه منوره متبرکه عرش درجه دراز گردیده کار دست درازی به قنادیل و شمعدانهای مرصع و طلای سایر ظروف و اوانی طلا و نقره سرکار فیض آثار کشیده به نام «دستگردان» تمام آنها را از خود انگاشت و با آن که لشکری سراپا جرأت و جلادت فراهم آورده به عظمت و حشمت بیرون از وسع طاقت، مهیای اشتعال نایره قتال و جدال گردید به شئامت این حرکت، کاری نساخته در برابر امرای هرات چنانچه از سیاق کلام به وضوح خواهد پیوست سپر عجز انداخت.

القصه چون محمد خان ترکمان و اسماعیل قلی خان شاملو ولد

---

(۱)- طویل الباع- دراز دست (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۴۹

ولی خلیفه که از امرای خراسان هوای خونخواهی پدر در سر داشت به اتفاق قورخمس خان شاملو و سایر امراء و لشکریان عراق به مشهد مقدس معلی رسیدند صلاح در آن دیدند که نخست با علیقلی خان و سایر امرای خراسان از در ملایمت و خیر اندیشی در آمده حجت بر ایشان تمام کنند. لاجرم محمد خان ترکمان، رسولی چرب زبان با نامه صداقت عنوان به نزد علیقلی خان فرستاده ابواب پند و نصیحت بر روی وی گشاد. اما چون امرای خراسان اسماعیل قلی خان را طالب خون پدر و محمد خان را از راه معادات قدیم طایفه ترکمان با اویماق شاملو بر سر شور و شر می‌دیدند و در میان ایشان و مرتضی- قلی خان نیز کار از اصلاح و مدارا گذشته بود در فتحی از مراسله و پیغام بر روی این مدعا نگشود و علیقلی خان در جواب مواعظ و نصایح محمد خان بر صحیفه بیان نگاشت که: چون فی ما بین ما و مرتضی قلی خان کار از صلح و صلاح و موافقت و اصلاح درگذشته و از هیچ راه ما را با او موافقت، ممکن و مقدور نیست اگر جویای آن باشند که امرای خراسان سر تسلیم و انقیاد بر آستان گردون شان گذاشته دوئی از میان امرای قزلباش برخیزد، دست اقتدار او را از حکومت مشهد معلی کوتاه کرده دیگری از امرای عظام را که در نظام و انتظام مهام دولت شاهزاده کامکار که به فرمان پدر بزرگوار خود فرمانفرمای این دیار است و با ما دست یکی تواند داشت حاکم مشهد معلی و قائم مقام آن مغرور بی‌پروا گردانند تا امرای خراسان ابواب وفا و وفاق بر روی امرای عراق توانند گشود و به آئینی که پیش از این بنده و دولتخواه شاه و شاهزاده بوده‌اند بعد از این نیز توانند بود.

چون پیغام علیقلی خان به شرح مسطور به محمد خان و مرتضی- قلی خان رسید چون خیال دیگر در سر داشتند و وقعی چنان به علیقلی خان و سایر امرای خراسان نمی‌گذاشتند به انسداد ابواب صلح و صلاح پرداخته رایت جنگ و جدال افراختند و مسرعان به

احضار اتباع و لشکریان خود به اطراف و جوانب روان کرده جمعیتی

خلد برین، متن، ص: ۶۵۰

عظیم در مشهد معلی فراهم آوردند. علیقلی خان و مرشد قلی خان چون از داعیه جاه و جلال و جمعیت ایشان آگهی یافتند صرفه در توجه به صوب مشهد مقدس ندیده چون از درویش محمد خان حاکم نیشابور بنا بر حرکتی که در سال گذشته دیده بودند [کینه] در دل داشتند عنان عزیمت به صوب نیشابور تافتند. درویش محمد خان چون از قرب ورود امرای عالی شان خبردار شد از در قلعه‌داری درآمده به استحکام قلعه و حصار و تهیه و تدارک اسباب گیر و دار پرداخت. مقارن آن ماهچه رایت ظفر آیت شاهزاده سپهر منزلت به ظاهر نیشابور رسیده بر ساحت آن ولایت پرتو وصول انداخت و غازیان جان نثار، آن قلعه و حصار را مرکزوار در میان گرفته شروع به بریدن جر «۱» و [کشیدن] سیبه و تهیه اسباب قلعه‌گشائی نمودند.

چون خبر محاصره نیشابور در مشهد معلی به محمد خان و مرتضی قلی خان رسید از سوء تدبیر و برگشتگی بخت، دفع این نازله را آسان شمرده کار را بر خود مشکل کردند و به مشورت یکدیگر مصلحت در اقامت مشهد معلی دیده اسماعیل قلی خان و بوداق خان چگنی را به مدد درویش محمد خان به جانب نیشابور روانه گردانیدند.

و چون خبر قرب ورود امرای مذکور به علیقلی خان و مرشد- قلی خان رسید فوجی از جنود مسعود را به دفع و رفع ایشان نامزد فرموده به پشتگرمی اقبال بی‌زوال شاهزاده بلند اقبال مترصد وقوع فتح و فیروزی در ظاهر نیشابور اقامت گزیدند و فریقین در حدود نیشابور به یکدیگر رسیده نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت، و بعد از ستیز و آویز، نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام دولت امرای عباسی وزیده اسماعیل قلی خان و بوداق خان گریزان خود را به مشهد معلی رسانیدند. وقوع این فتح نمایان باعث جرأت و دلیری امرای عالی شان موکب شاهزاده عالم و عالمیان گردیده امرای مشهد معلی

---

(۱)- جر- خندق (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۵۱

در نظرها فی الجمله بی‌وقع و بی‌اعتبار شدند، و از این راه سپاه مشهد مقدس در چهار دیوار حصار شهر، تحصن اختیار نموده کثرت و ازدحام ایشان روی به نقصان نهاد.

بعد از وقوع این فتح مبین، امرای موکب ظفر قرین شاهزاده اقبال آئین، به تخصیص طایفه استاجلو با یکدیگر از در مشورت درآمده صلاح در آن دیدند که چون به سعایت و بدگوئی ارکان دولت قاهره امرای استاجلو یکباره از نظر تربیت و عنایت خاقان علیین آشیان افتاده به عصیان و طغیان منسوب گشته‌اند و وقوع این نوع قضایا نیز به اقتضای قضا، مؤکد و مؤید آن می‌گردد ایشان نیز دست توسل به عروة الوثقای دولت پایدار شاهزاده نامدار استوار داشته آن حضرت را به سمت والای پادشاهی موسوم سازند و به آئین سلاطین گردون شان و پادشاهان جهان‌ستان، آن حضرت را بر تخت سلطنت و اورنگ شهریاری متمکن گردانیدند تا بر جهانیان ظاهر گردد که مقصد و مقصود ایشان از آن همه سربازی و جان سپاری، اعتلای شان و ارتفاع مکان آن حضرت بر اورنگ سلطنت است نه اندیشه دیگر.

چون آرای امرای استاجلو بر این عزم صواب اتفاق نمود مکنون خاطر خود را با علیقلی خان و سایر امرای عالی شان در میان نهادند و بنا بر آن که تشریف والای سلطنت از جامه خانه تقدیر بر قامت قابلیت آن حضرت راست آمده بود همگی ایشان تصویب رای رزین و فکر دوربین طایفه استاجلو نموده ابواب انجاح این متمنی را به دست خواهش دل بر روی خاطر گشودند و به ساعت سعد و طالع مسعود که ملا آقا میر منجم تربتی اختیار نموده بود در سال فرخنده- مآل ئیلان ئیل ترکی مطابق نهصد و هشتاد و نه هجری که فی الحقیقه عنفوان بهار اقبال و آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای جاه و جلال از این سال فرخنده فال به شمار می‌پیوندد بزمی خسروانه

و مجلسی پادشاهانه مرتب داشته پایه تخت فیروز بختی و اورنگ جهانگشائی ایران را به جلوس همایون آن حضرت بر دوش چرخ اطلس‌پوش گذاشتند و نام نامیش را که تا آن زمان «عباس میرزا» و به این اسم

خلد برین، متن، ص: ۶۵۲

سامی، حلاوت بخش کام زبانها بود به «شاه عباس» تبدیل نمودند و در تمام ولایت خراسان، سکه و خطبه به نام نامی و القاب گرامی آن حضرت زیب و بها پذیرفت. و در روز فیروز جلوس همایون که رشک فرمای صد عید و نوروز بود تمامی امراء و اعیان دولت که در عتبه گردون منزلت حاضر بودند زبان به تهنیت و مبارکباد گشوده به شرف سجده و پای‌بوس سرافرازی یافتند.

چون آوازه جلوس همایون همسفر برق و باد روی به اقطار آفاق نهاد اکثر اشراف و اعیان دیار خراسان خبردار شده با پیشکش و نثار، روی ارادت و اخلاص به کریاس گردون مماس آوردند و به شرف سجده و پای‌بوس سرافرازی یافته کامیاب سعادت به دیار خود شتافتند. از آن جمله میر محمد یوسف نیشابوری ولد میر شاه حسین مفتی الممالك که از اجله سادات عالی درجات و اعاظم آن دیار بود در مضمار حسن خدمت و نیکو بندگی گوی مسابقت از اکفا و اقران ربوده منظور نظر تربیت و به مرتبه بلند امارت سرافراز شد. اما در آن بزم شادمانی و انجمن کامرانی که جهان پیر، جوانی از سر گرفته جمعیت آباد دلها گنجینه عیش و نشاط بود، چون گنج [۱۴۱] بی‌رنج نمی‌باشد و گل را از مصاحبت خار ناچار است، آئینه خاطر قدس مناظر آن اورنگ طراز سلطنت باطن و ظاهر در غبار این اندیشه بود که مبادا از رهگذر این خبر مسرت اثر که بی‌اراده و اختیار آن سرور تشریف وقوع در بر کرد، گرد ملالی بر مرآت ضمیر قدسی خاقان علیین آشیان نشیند، لیکن چون کودکی و خردسالی و عدم خواهش و اختیار آن خدیو خدا آگاه بود ابواب رضا و تسلیم بر روی خاطر قدس مناظر گشوده بر اورنگ سلطنت پایدار تکیه فرمود.

القصه به طلوع این خورشید جهان افروز از افق دیار خراسان، ساحت آن مملکت، رشك فرمای معموره جهان گردیده به اعلی مدارج امنیت و آبادانی رسید، و بعد از بسط بساط عشرت و انبساط که به جلوس همایون، امرای عالی شان دار السلطنه هرات را روی نمود در موکب ظفر قرین هر موری ماری و هر پیاده سواری گردیده به عزم

خلد برین، متن، ص: ۶۵۳

تسخیر حصار نیشابور، سپر اهتمام بر سر و تیغ انتقام از نیام کشیدند. و درویش محمد خان چون پیش از این هیمه تری به امرای موکب ظفر نشان فروخته بود از بیم جان، دست از قبضه تیغ و قائمه سپر بر نمی‌داشت و از صباح تا رواح و از بام تا شام در برج و باره حصار با غازیان ظفر شعار، رایت گیر و دار می‌افراشت تا آن که سعی و اهتمام غازیان در امر قلعه گشائی به نهایت انجامیده مدت محاصره متمادی گردید و آوازه توجه لشکر عراق و خبر رسیدن وقت قشلاق نیز بر اثر یکدیگر به معسکر ظفر اثر رسیده مصلحت دولت مقتضی معاودت به مقر سلطنت ابد مدت گردید و جنود مسعود بی‌نیل مقصود دست از محاصره حصار نیشابور بازداشته رایت مراجعت به صوب هرات افراشتند.

اما چون خبر تهنیت اثر جلوس همایون شهریار ربع مسکون در مشهد معلی به امرای آنجا رسید سیلی‌خور امواج بحر تنگدلی و پریشان حالی گردیدند و محمد خان و مرتضی قلی خان که سلسله- جنبان عصیان و طغیان امرای خراسان بودند صورت واقعه را عرضه داشت درگاه معلی نمودند اما چون پیشتر از وصول عرایض ایشان به آستان گردون شان، خبر مسرت اثر جلوس شاهزاده والا گهر بر تخت سلطنت و اورنگ تاجداری به هر کس و هر جا که می‌رسید وسیله خوشدلی و باعث مسرت و خوشحالی پیر و جوان و توانا و ناتوان می‌گردید بعد از انتشار آن خبر مسرت اثر در معسکر ظفر- نشان خاقان علیین آشیان هر کس که دلنهاد وقوع آن می‌گردید چون امری چنین تا غایت در دودمان علیه صفویه روی ننموده بود انگشت تعجب به دندان می‌گزید.

مصدق این دعوا و مبین این مدعا آن که مؤلف تاریخ عالم آرا در طی نگارش این سانحه عبرت افزا بر صحیفه آنها نگاشته که راقم حروف از قاضی خان صدر حسنی استماع نمودم که سالی که نواب سکندر شان در قراباغ قشلاق کرده بودند خواجه ضیاء الدین

کاشی وزیر الکسندر خان والی گرجستان که به اردوی معلی آمده بود از

خلد برین، متن، ص: ۶۵۴

من سؤال کرد که پادشاهی شاهزاده عالی مقدار در خراسان صورت وقوع یافته؟ در جواب گفتم که از افواه و السنه مردم چنین معلوم می‌شود اما هنوز به تحقیق نپیوسته؛ دیوان کمال اسماعیل در میان بود، خواجه مشار الیه احوال شاهزاده را از آن کتاب تفأل نموده در اول صفحه این چند بیت بر آمد، نظم:

خسرو تاجبخش شاه جهان‌که ز تیغش زمانه بر حذر است

تحفه چرخ سوی او هر دم‌مژده فتح و دولت دگر است

رای او پیر و دولتش برنادست او بحر و خنجرش گهر است

آسمان دوش با خرد می‌گفت‌که به نزدیک ما چنین خبر است

که بگیرد به تیغ چون خورشیدهر چه خورشید را بر آن گذر است

خردش گفت خه تو پنداری‌عرصه ملک او همین قدر است

نه که در جنب پادشاهی اوهفت گردون هنوز مختصر است

باش تا صبح دولتش بدمدکاین اثر خود نتیجه سحر است انتهی کلامه.

بالجمله چون عرضه داشت محمد قلی خان و مرتضی قلی خان در یورت میدان جوق قراباغ به مسامع علیه خاقان به استحقاق رسید بنا بر آن که با سنان پاشا سردار روم سخن صلح و صلاح به میان آورده به جهت تمشیت آن مهم ابراهیم خان ترکمان به رسم سفارت به آن مرز و بوم رفته چون فی الجمله خاطر از شور و شر لشکر قیصر جمع بود عنان عزیمت به صوب عراق معطوف فرمود. و موکب همایون کوچ بر کوچ قطع مسافت می‌فرمود تا در اعز اوقات و اشرف ساعات در دار السلطنه قزوین که مستقر سریر سلطنت بود بار اقامت گشود و به فیروزی و اقبال، زمستان آن سال را در آن بقعه خلد مثال گذرانیده در بهار سال یونت ئیل ترکی مطابق نهصد و نود هجری اعلام جاه و جلال به عزم گوشمال امرای خراسان متوجه آن دیار گردید و پیشتر از آن که رایت ظفر آیت پادشاه گردون منزلت از مستقر سلطنت در حرکت آید حکم به احضار امراء و لشکریان اطراف ممالک فرموده مسرعان به انهای آنها روان نمودند.

خلد برین، متن، ص: ۶۵۵

گفتار در ذکر توجه رایت آفتاب انوار شهریار روزگار به صوب صواب دار السلطنه هرات- صانها الله عن الافات- و سوانح و وقایع عبرت افزا که در آن سفر خیر اثر روی نمود

چون لشکر غارتگردی از ساحت زمانه کوچ کرده پیشخانه سلطان بهار به دروازه چمن رسید و نوعروسان لاله و گل از حجله استتار و اختفا پای کوبان و دست افشان به سیر گلستان آمدند، در آن بهار عشرت‌افزا پیشتر از آن که الویه اقبال و اعلام جاه و جلال به صوب خراسان مرحله‌پیما گردد شاهزاده جهاندار به خواستگاری صبیه میرزا سلمان وزیر مایل گردیده به خواهش دل، آن پرده‌نشین حریم عفاف را به حباله نکاح خود درآورد و افسر زیاده‌سری بر سر پدر آن پری پیکر گذاشته به نیروی دولت این وصلت، رایت اقتدار و استقلالش را به چرخ هشتم افراشت، و در ضمن العقد شرط شد که در تمامی آن سال، وزیر بلند اقبال به تهیه جهاز آن پردگی حریم احترام و اعزاز، و تدارک اسباب عروسی و لوازم آن پرداخته در بهار سال دیگر به حکم إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها «۱» آن گلدسته گلزار حسن و جمال را به حجله وصال شاهزاده بی‌همال فرستد. و میرزا سلمان تا افسر سرافرازی شرف مصاهرت شاهزاده جهاندار را در مجمع امراء و اعیان روزگار بر سر گذارد مجلسی شاهانه و انجمنی پادشاهانه مشحون به

انواع خواسته‌های گوناگون ترتیب داده امراء و ارکان دولت و کافه اکابر و اشراف و اعیان مملکت را به آن بزم عشرت و شادمانی به مهمانی طلب کرد و به بسط بساط عشرت و انبساط پرداخته به تکلفاف گوناگون و تواضعات از حد افزون، حاضران آن بزم خوشدلی را از خود ممنون ساخت. و چون نوبت به

---

(۱)- سوره نساء آیه ۵۸.

خلد برین، متن، ص: ۶۵۶

ادای شکر گزاری شاه و شاهزاده رسید گنجهای روان از در و گوهر و سیم و زر و طرایف اقمشه و لطایف امتعه و مانند آن به رسم پیشکش و نثار از انظار کیمیا آثار شهریار روزگار و شاهزاده جهاندار گذرانید.

بعد از انقضای ایام سور و سرور که نزدیک و دور به موايد گوناگون آن بزم عشرت و حضور، کامیاب و مسرور شدند میرزا سلمان به پشتگرمی دولت این نسبت، مسند وزارت را بر فرق فرقدان افکنده بر آن سریر گردون نظیر متمکن گردید و در فیصل امور و رتق و فتق مهام جمهور، دست اقتدار خود را قوی و مطلق شمرده به تنهائی متکفل امور کلی و جزئی سلطنت ابد مدت گردید، و این معنی غبار انگیز آینه خاطر امراء و ارکان دولت و علاوه عدم رضای ایشان در امر مواصلت شده چون علاجی بجز مدارا نداشتند بنا بر میلان خاطر شاهزاده دست تغافل بر دل گذاشتند. خلد برین متن ۶۵۶ گفتار در ذکر توجه رایت آفتاب انوار شهریار روزگار به صوب صواب دار السلطنه هرات - صانها الله عن الافات - و سوانح و وقایع عبرت افزا که در آن سفر خیر اثر روی نمود ..... ص : ۶۵۵

خلال این احوال محمد خان و اسماعیل قلی خان که به خراسان رفته بودند از آن ولایت مراجعت نموده کماهی حالات آن حدود را چنانچه روی نموده بود معروض داشتند. و خبر مسرت اثر جلوس شاهزاده والا گهر که یکباره پرده از رخ کار امرای زیاده‌سر برداشته بود بر خاطر میرزا سلمان و سایر امراء و ارکان دولت که افسر دولتخواهی شاهزاده بلند اختر سلطان حمزه میرزا را بر سر داشتند گران آمده به سخنان دولتخواهانه، دامن‌زن شعله شور و شر و وسیله تصمیم عزم سفر خیر اثر خراسان گردیدند، و در برابر سخنان ایشان قورچی‌باشی و شاهرخ خان و جمعی دیگر از امراء و اعیان که از راه دولتخواهی راضی به سفر خراسان نبودند می‌گفتند که چون وثوق و اعتماد بر عهد و میثاق در میان نیست بیم آن است که چون آوازه توجه رایات اقبال به صوب خراسان مسموع ایشان گردد سنان- پاشا که پیوسته در کمین فرصتی چنین است به جانب آذربایجان حرکت کند، و چون موکب ظفر نشان در ولایت خراسان باشد و دست مردم آذربایجان به دامن امداد و معاونت سپاه ظفر پناه نرسد بالبدیهه

خلد برین، متن، ص: ۶۵۷

کار بر ایشان دشوار گردد و شاید که این معنی باعث درازدستی رومیان شده بعضی از محال آن ولایت را [۱۴۲] به حیطه ضبط و تسخیر درآورند، و اگر سلسله جنبان این سفر، افزودن قدر شاهزاده عالی گهر در آن کشور است از آن چه ضرر؟ چه امرای خراسان بیشتر از پیشتر سر بر خط فرمان آن سرور نهاده خاطر از رهگذر شور و شر لشکر ازبک جمع شود.

و با آن که مانند این سخنان به کرات از ایشان به مسامع علیه خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالمیان رسید اما میرزا سلمان و رفقا در خلا و ملا امرای مذکور را به مخالفت و نفاق متهم داشته نگذاشتند که سخنان ایشان بر کرسی قبول نشیند لاجرم ایشان نیز در تصمیم عزم سفر خراسان طریق متابعت میرزا سلمان و دیگران پیمودند و تمامی امراء و ارکان دولت، مصلحت در وقوع سفر خراسان دیده به اهتمام تمام به تهیه و تدارک آن مشغول گردیدند و پیشتر از وقوع سفر مذکور تا خاطر طایفه استاجلو به مراحم بی‌کران شاهانه اطمینان یابد سلمان خان ولد شاهعلی میرزا نبیره عبد الله خان استاجلو را از اقران ممتاز و به منصب ارجمند «دیوان بیگی گری» سرافراز و مقرر فرمودند که مهر وی در ضمن فرامین و احکام مطاعه جانشین مهر عبد الله خان جد او بوده باشد و مهد

علیا شهربانو بیگم صبیه شاه جنت مکان را که به عقد وی درآورده بودند به رسم و آئین شایان به حجله خاص او روان فرمودند. و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی و احمد سلطان آسایش اوغلی و چند نفر دیگر از امرای استاجلو را که در اردوی اعلی بی‌الکا به سر می‌بردند به عنایت بی‌نهایت مستمال و امیدوار گردانیده به مرافقت سفر مذکور مأمور و مدد خرج سفر کرامت فرمودند. منظور نظر اصابت اثر آن بود که اگر مرشد قلی- خان و سایر امرای استاجلو سر به چنبر اطاعت در نیاورده دفع و رفع ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم گردد جماعت مذکور را قائم مقام ایشان گردانند.

و چون سلمان خان و سایر امراء و ریش سفیدان استاجلو به

خلد برین، متن، ص: ۶۵۸

جلایل عواطف خسروانه سربلند شدند متعهد گردیدند که [به] نصایح سودمند، مرشد قلی خان و رفقار را به راه راست اطاعت و متابعت دلالت نموده از مرحله مخالفت و گم کرده راهی بگذرانند.

بنابر این شاهویردی سلطان یکان عم مرشد قلی خان را که از اعاظم امرای استاجلو و در عهد خجسته شاه جنت مکان مشیر مشار الیه بود از میان خود اختیار نموده به خراسان فرستادند.

و چون در عرض مدت سه سال که کوکب جاه و جلال در سفر آذربایجان نزول اجلال داشت علی خان ذو القدر بیگلربیگی و چند نفر از امرای فارس که به سفر مذکور مأمور بودند به بهانه خروج قلندر- که ایمائی به ذکر آن شد- از سفر آذربایجان تخلف نموده بودند به جرم نافرمانی معزول و امت بیک یوزباشی ذو القدر را ملقب به «امت خان» و امیر الامرای فارس گردانیده جمعی دیگر از امرای معتبر را به جای امرای معزول به پایه ارجمند امارت رسانیدند، و فرمان مطاع به نفاذ پیوست که امت خان از لشکریان فارس جمعی را به مدد اسکندر خان بیگلربیگی کوهکیلویه و دفع قلندر مأمور ساخته خود با بقیه سپاه و لشکر به سفر خراسان حاضر گردد.

همچنین حسب الفرمان لازم الاذعان ولی خان تکلو بیگلر بیگی قلمرو علیشکر به اتفاق امرای تابین، و ولی خان افشار حاکم کرمان با انصار و اعوان به سفر خراسان مأمور و مقرر شد که هر چند زودتر به معسکر ظفر اثر پیوندند.

بعد از فیصل قضایای مذکور به هنگام ارتفاع محصولات، رایات ظفر آیات به صوب خراسان در حرکت آمده قورخمس خان شاملو به حفظ و حراست دار السلطنه قزوین و دولتخانه خلد قرین مأمور و متوقف گردید، و استمالت نامه‌ها به امرای خراسان عز اصدار یافته مصحوب مسرعان به نزد ایشان روان و فرمان نافذ گردید که مجموع ایشان بر سر مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس معلی جمعیت نموده به اتفاق یکدیگر به معسکر ظفر اثر ملحق شوند، و عساکر ظفر شعار مانند جداول و انهار که به بحر ذخار پیوندد در عرض راه به موکب

خلد برین، متن، ص: ۶۵۹

فیروزی شعار پیوستند تا رفته رفته جمعیتی روی نمود که زال گردون به عینک دوربین مهر و ماه در قرون سالفه از سپاه ظفر پناه قزلباش کم دیده بود.

القصه موکب ظفر قران چون بحر بی‌کران، جوشان و خروشان قطع مراحل می‌نمود تا شاهویردی یکان عم مرشد قلی خان که از راه اصلاح ذات البین به خراسان رفته بود مراجعت نمود و بعد از ادراک شرف سجده و پای بوس چون در مجمع امراء از جانب مرشد قلی خان زبان به تمهید معذرت گشوده در اثنای محاوره، تندخوئی و درشت- گوئی می‌نمود مقید و مؤاخذ گردید. همچنین مهدیقلی بیک ولد حسین بیک چاوشلو، قورچی تیر و کمان که از اعاظم طایفه استاجلو بود چون از راه تعصب اویماقیت و حمایل ایل و عشیرت، در مجمع امراء گستاخانه زبان‌آوری می‌کرد به جرم زیاده‌سری و بلندپروازی، ابواب مؤاخذه و قید و بند بر روی خود گشود. و رفته رفته کار گرفتاری ایشان به جائی رسید که سلمان خان و ریش‌سفیدان طایفه استاجلو به اغوای معاندان و اقتضای

دوستی شاهزاده والا شان، آن دو گرفتار بند و زندان را به تیغ بی‌رحمی از میان برداشتند.

اما چون آوازه توجه موکب همایون خاقان به استحقاق با دریا دریا لشکر فارس و آذربایجان و عراق در دیار خراسان انتشار یافته پرتو این خبر بر ساحت ضمیر علیقلی خان و مرشد قلی خان تافت به احضار جمعی از امراء که با ایشان عهد و پیمان در میان داشتند مسرعان روان و خود در رکاب گردون جناب شاهزاده عالم و عالمیان یعنی نواب گیتی‌ستان فردوس مکان از دار السلطنه هرات به صوب مشهد معلی نقل مکان نمودند و همکیشان در عرض راه به ایشان پیوسته کمر تسخیر مشهد معلی و گوشمال مرتضی قلی خان را بر میان جان بستند و بعد از ورود به حدود مشهد مقدس معلی چون بر عدم انتظام مهام مرتضی قلی خان و قلت اعوان و انصار او آگهی یافتند به قصد تاخت و تاراج طایفه جونی قربانی که از اتباع مرتضی قلی خان و سلسله جنبان شوکت و اقتدار وی بودند عنان به

خلد برین، متن، ص: ۶۶۰

صوب چمن رادکان که منزل و مکان ایشان بود تافتند. و مقارن آن چون خبر قرب ورود لشکر عراق متواتر گردید مجال عزیمت نیافته از راه جهان ارغنان به جانب سبزوار شتافتند.

چون خبر ورود ایشان در دامغان به موکب ظفر نشان خاقان علیین آشیان رسید عساکر فیروزی نشان از جرأت و دلیری ایشان حیران و پریشان گردیدند. چه با وجود قرب لشکر عراق که اضعاف مضاعف سپاه خراسان بودند آمدن ایشان تا سبزوار در نظرها مستبعد می‌نمود و به رسیدن این خبر، گمان مردمان آن شد که در آن زودی در میان فریقین کار به ستیز و آویز خواهد رسید و از این راه اکثر امراء و عظمای سپاه در وقوع این محاربه طریق عدم رضا و اکراه می‌سپردند، چه طوایف قزلباش که در هر دو لشکر دامن‌زن شعله شور و شر بودند اقوام و اقارب یکدیگر بودند. امرای صائب رای مانند قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان گاهگاهی سخنان دولتخواهانه مشعر بر ترک نزاع و جدال بر زبان می‌آوردند و چون امثال این سخنان، خاطر خواه میرزا سلمان و رفقا نبود امرای مذکور را در دوستی شاهزاده والا نژاد از اهل نفاق شمرده اسناد دو رنگی به ایشان می‌نمودند و ایشان از بیم این تهمت به مقتضای مصلحت وقت، زبان به اظهار ما فی الضمیر نمی‌توانستند گشود.

القصه این قیل و قال در معسکر ظفر مآل نقل مجالس خرد و بزرگ بود تا در خلال این احوال موکب جلال شاهزاده بلند اقبال به صوابدید علیقلی خان به دار السلطنه هرات معاودت نمود. باعث بر این عزیمت آن بود که چون خبر قرب ورود خاقان روزگار با سپاه بسیار و لشکر بی‌شمار در سبزوار مسموع علیقلی خان و سایر امرای خراسان گردید و سعی و اهتمام میرزا سلمان در دفع و رفع ایشان به مسامع پیر و جوان رسید و بیم آن بود که چون آن دو لشکر فیروزی- اثر که در نظر اندیشه، پاره تن هم بودند به یکدیگر رسند به شآمت زیاده‌سری و خودرائی میرزا سلمان و تابعان وی نایره شور و شر در میان ایشان به نوعی بر افروزد که دود از دودمانها برآید بنابر این با

خلد برین، متن، ص: ۶۶۱

زمانه فتنه‌گر از در مدارا و مواسا درآمده قرار به آن دادند که رخت اقامت از رهگذر سیلاب حوادث به کنار کشند و جنگ صف را از میانه بر طرف شمرده هر یک خود را به قلعه و حصار متعلقه به خود رسانند و به اهتمام تمام به استحکام قلعه و تهیه اسباب قلعه‌داری پرداخته به سپرداری حصانت حصار و متانت دیوار، دم تیغ جرأت لشکر ظفر خاصیت عراق را از خود برگردانند. به این اندیشه صائب از سبزوار رایت مراجعت افراخته مرشد قلی خان قلعه تربت حیدریه را محل اقامت و مقام استقامت خود ساخت و موکب جهانگشای شاهزاده عالم و عالمیان به صوب صواب [۱۴۳] دار السلطنه هرات روان شده ماهچه رایت فیروزی آیت آن حضرت بر ساحت آن مملکت پرتو وصول انداخت و هر یک از امرای عالی شان رخصت انصراف یافته به ولایت خود شتافتند.

اما چون خبر مراجعت علیقلی خان و سایر امرای خراسان به موکب ظفر قران خاقان علیین آشیان [رسید] الویه دولت و اعلام فتح و

نصرت بر اثر ایشان به صوب صواب دار السلطنه هرات روان گردید، و مرتضی قلی خان و جمعی از امرای خراسان که طریق متابعت وی می‌سپردنـد در عرض راه به سایه چتر همایون فال پادشاهی پناه برده با امراء و ارکان دولت ابـد مـدت، حرف اقتـدار مرشـد قلی خان و سنگ راه بودن وی را در میان آوردند و آراء همگی بر آن اتفاق نمود که تا به گوشمال مرشد قلی خان نپردازند امری دیگر را پیشنهاد همت نسازند. از این راه عنان عزیمت شاه و سپاه به صوب قلعه تربت که آرامگاه مرشد قلی خان بود معطوف گردیده در اندک روزی به ظاهر آن حصار اسـتوار رسـیدند و جنود ظفر ورود بر اطراف و جوانب آن قلعه فرود آمده دست جرأت به اسـتعمال اسباب قلعه‌گشائی گشودنـد و به نیروی بازوی قوی دستی در اندك فرصتی به بردن جر و سـیبه، راههای پهناور در زیر زمین مرتب داشته به انداختن توپهای اژدر مهابت رعدآوا، غریو و ولوله در گنبد خضرا انداختند.

مرشد قلی خان که به پشتگرمی دولت جوان شاهزاده عالم و

خلد برین، متن، ص: ۶۶۲

عالمیان تکیه بر کوه گران و گنبـد هرمان داشت به زور سرپنجه سـعی و اهتمام، رایت مقابله و مقاتله می‌افراشت و نمی‌گذاشت که غازیـان شیرشـکار، سـر موئی زیادتی به اهل قلعه و حصار نماینـد و به هنگام فرصت با غازیان شـیر صولت به سـیبه‌ها و جرها ریخته گرد فتنه و بلاـ می‌انگیختنـد، چنـانچه اردوغـدی خلیفه را که از اعاظم آن طایفه بود با طهماسـبقلی بیك ولـد قورخمس خان شاملو ایشک آقاسی‌باشی شاهزاده جهاندار در سیبه به قتل رسانیدند.

و با آن که میرزا سـلمان و امرای تکلو و ترکمان زیاده از حوصـله شرح و بیان در تسخیر آن قلعه فلك شان سعی و اهتمام تمام می- نمودنـد قلعه داران، در فتحی بر روی جد و جهد ایشان نمی‌گشودند تا آن که مدت محاصـره به درازا کشـید و باعث ملالت فریقین گردید.

عـاقبت جمعی از امرای صـلاح انـدیش ماننـد قلی بیـک قورچی باشـی و شـاهرخ خـان و امثال ایشان که از بیم خونریزش راضـی به تسـخیر قلعه نبودند پنهان از میرزا سـلمان و اتباع، ریش‌سـفیدان اویماقات به تخصـیص طایفه شاملو و استاجلو را بر آن داشتند که در حضور میرزا سـلمان و امراء و ارکان دولت ابـد مـدت، حرف صـلح و صـلاح در میان آورده فی الجمله ایشان را به مصالحه راضـی کردند، و به جهت تشیید مبانی صلح و صلاح، در بدایت حال، سید بیك کمونه را از زمره امراء و میر ابو الولی اینجو قاضی معسکر را از جمله سادات و علماء به قلعه فرستاده پیغامهای عنایت آمیز مشتمل بر عفو تقصیرات و زلات گذشته به مرشد قلی خان دادند، و مرشد قلی خان چند روز فرسـتادگان را در قلعه نگاه داشـته رنجش و دل کوفتگی خود را که از امراء به سـبب قتل شاهویردی یکان عم خود داشت بر طبق اظهار گذاشت و ایشان چندان که به عذرهای مناسب از در دلجوئی وی درآمدند اثری بر آن مترتب نمی‌شد و وعده عفو و اغماض امراء و ارکان دولت را افسانه می‌پنداشت تا به انهای فرستادگان، عدم اعتماد مرشد قلی خان بر مواعید امرای عالی شان مسموع ایشان گردید و شاهرخ خان حاکم فارس و مجموع طایفه ذو القدر، ادراک سعادت

خلد برین، متن، ص: ۶۶۳

خـدمت شاه و شاهزاده نموده زبان به التماس عفو جرایم مرشـد قلی- خان گشودنـد و به تجدیـد، ملتمس ایشان به عز قبول موصول گردیـده شاهرخ خان را مأمور گردانیدنـد که از راه خیرخواهی به قلعه رفته مژده این عاطفت را به مرشـد قلی خان رساند، و شاهرخ خان به موجب فرمان با مرشد قلی خان ملاقات نموده ابواب نصایح سودمند بر روی وی گشود.

و چون مدت محاصره به شش ماه کشیده و محصوران، فصل زمستان را در تنگنای محاصره گذرانیده بودند از شدت تعب و مشقت قلعه‌داری به جان آمده دلنهاد صلح و صلاح گردیده بودند دروازه‌های قلعه را مفتوح و ابواب ستیز و اویز را مسدود نمودند. و چون راه آمـد و شد بر روی فریقین باز شد میرزا سـلمان و امرای تکلو و ترکمان که به خون مرشد قلی خان تشـنه بودند با خدمتش از در دوستی در آمـده در ظاهر حصار با یکـدیگر ملاقات نمودند و مرشد قلی خان به نمک صوفیگری و اخلاص شاه و شاهزاده قسم یاد

نمود که بعد- الیوم قدم از دایره اطاعت خاقان علیین آشیان و شاهزاده جهانیان بیرون نگذارد مشروط به آن که غازیان قوی چنگال موکب اقبال پادشاهی دست از محاصره قلعه کوتاه و از ظاهر حصار کوچ کرده چند روز مهلت یابد که بعد از تهیه و تدارک پیشکشی سزاوار به دربار آسمان کردار شتابد. و تا در خدمت شاه و شاهزاده شاهد صدق دعوی ازدیاد اخلاص و صوفیگری وی باشند چند نفر از اقوام و ریش- سفیدان ایل خود را مصحوب میرزا سلمان به آسمان گردون شان روان نمود که به تجدید، استدعای عفو جرایم او نمایند. فرستادگان به مرافقت میرزا سلمان به سعادت سجده و پای بوس سرافرازی یافته مقضی المرام با منشور عاطفت به اسم مرشد قلی خان مشعر بر رعایت حقوق خدمت چندین ساله والد او شاهقلی سلطان یکان که در دار- السلطنه هرات به تقریب للگی خاقان علیین آشیان و فرزندان عالی- شان آن حضرت به صدر ظهور رسیده بود و مشتمل بر عفو جرایم و زلات وی، به جانب قلعه مراجعت نمودند. و بر اثر فرستادگان تا

خلد برین، متن، ص: ۶۶۴

یکباره خاطر مرشد قلی خان به عواطف بی‌کران خرسند و شادان باشد خدمتش را به تشریفات شاهانه، لباس اعزاز و امتیاز در بر کردند.

بعد از صدور عنایات مذکور موکب همایون از پای حصار کوچ کرده در مقامی مناسب که بر سر راه هرات و شارع مشهد مقدس معلی واقع بود نزول اجلال فرمود و منتظر ورود مرشد قلی خان بودند، که ناگاه بی‌اختیار توجه به صوب دار السلطنه هرات روی نمود.

گفتار در ذکر توجه بی‌اختیار موکب ظفر شعار به جانب دار السلطنه هرات و وقوع محاربه فی ما بین سپاه عراق و لشکر خراسان و انهزام سپاه خراسان و وقایعی که در خلال این احوال روی نمود

چون به شرحی که رقمزده کلک وقایع نگار شد ماهچه رایت ظفر آیت خاقان گردون منزلت پرتو وصول بر سر دو راه افکند در آن اثنا خواجه عبد المؤمن هروی که از اقوام و اقارب خواجه اختیار منشی بود از دار السلطنه هرات وارد اردوی معلی گردیده خبر رسانید که علیقلی خان به اتفاق امراء و اتباع خود که در هرات بودند به قصد امداد و معاونت مرشد قلی خان در رکاب شاهزاده عالم و عالمیان از شهر نقل مکان نموده در غوریان بار اقامت گشوده‌اند و با آن که به یقین می‌دانند که معارضه لشکر خراسان با جنود سعادت ورود عراق از قبل معارضه قطره به دریا و ذره به خورشید جهان آراست خاطر خود را به این اندیشه جمع دارند که چون خبر جرأت ایشان به تقریب این حرکت به اولیای دولت ابد مدت رسد بالبدیهه موکب جاه و جلال به عزم گوشمال وی به استقبال ایشان شتافته مرشد قلی خان از تنگنای محاصره خلاصی خواهد یافت، و بعد از قرب ورود جنود مسعود به آن حدود چون خبر آزادی مرشد قلی خان از زندان محاصره

خلد برین، متن، ص: ۶۶۵

به ایشان رسد رایت مراجعت به صوب هرات افراخته به تهیه اسباب قلعه داری و ضبط و استحکام قلعه هرات پردازند و چون افواج بحر امواج سپاه ظفرپناه، قلعه هرات را- که از قلاع مشهوره جهان و به حصانت و رصانت زبانزد جهانیان است- مرکزوار در میان گرفته آغاز قلعه‌گیری نمایند ایشان نیز به خاطر جمع، سپر جگرداری بر سر کشیده با لشکر ظفر شعار از در گیر و دار درآیند. چه ظاهر است که لشکری که در عرض مدت شش ماه به محاصره قلعه تربت پرداخته با وجود سعی و اهتمام تمام، کاری نساخته باشند دست ستیز و آویز ایشان به سالهای دراز به دامن خاکریز قلعه هرات نخواهد رسید، و مع ذلک چون توقف لشکر قیامت اثر خاقان بحر و بر بنا بر قرب جوار عسکر روم و استیلای ایشان بر ولایت آذربایجان و سایر مشاغل عظیمه آن مرز و بوم زیاده بر یک سال احتمال ندارد، چون از راه ضرورت، سپاه ظفر خاصیت دست از محاصره هرات کوتاه کرده رایت مراجعت به صوب عراق و

آذربایجان برافرازند کار متمنای ایشان به مدعا خواهد گردید.

چون این سخنان خردمندانه به گوش هوش میرزا سلمان که پیوسته طایر خیالش در فضای هوای بلندپروازی در طیران بود رسید کشتی اندیشه‌اش در بحر تفکر، دریائی گردیده با هواخواهان و فدویان شاهزاده جهانیان به تخصیص اسماعیل قلی خان ولد ولی قلی خلیفه که به قصد خونخواهی پدر، کمر کین علیقلی خان بر میان جان بسته در مرصد انتظار نشسته بود و ولی خان تکلو و اعیان آن طایفه که پیوسته با طوایف شاملو و استاجلو معادات قدیم در میان داشتند بزم مشورت گزید [۱۴۴] و از هر جا سخنی در میان آورد. بعد از گفتگوی بسیار به آن قرار دادند که چون علیقلی خان و انصار و اعوان او از نقل مکان موکب ظفر نشان پادشاهی آگاه نشده‌اند سپاه ظفر پناه، سرعت سیر از برق و باد استعاره نموده از راه ایلغار خود را به غوریان رسانند و از هر راه که توانند سرمایه سعادت و اقتدار ایشان یعنی شاهزاده عالم و عالمیان را از زندان تصرف ایشان آزاد

خلد برین، متن، ص: ۶۶۶

گردانند.

بعد از تمهید این عزیمت از بزم مشورت برخاسته خود را به مجلس بهشت آئین پادشاه رسانیدند و قرارداد رای رزین خود را به مسامع علیه خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالی شان رسانیده حسب- الفرمان به تهیه ایلغار صوب غوریان مأمور گردیدند. از امرای عالی‌شان، آنان که این حرکت را مقرون به مصلحت نمی‌دانستند از بیم طعن میرزا سلمان و رفقا زبان ممانعت در کام کشیده دلنهاد ایلغار گردیدند. و در همان مجلس ولی خان تکلو را با فوجی از امرای آن طایفه، چرخچی سپاه جنگجو فرموده خبر توجه لشکر ظفر شعار به رسم ایلغار در همان روز در اردوی معلی شهرت نمود و یکه تازان معسکر ظفر نشان به نعل بستن اسبان و تهیه و تدارک اسباب ایلغار پرداخته به جد و جهد بسیار، رایت عزیمت به صوب مقصد افراختند.

روز دیگر که رایت بیضا ضیای مهر انور از گوشه میدان آسمان نمایان گردید الویه اقبال و اعلام جاه و جلال به صوب ایلغار گرم- رفتار شد و لشکر ظفر شعار چون بحر ذخار به موج درآمده مانند سیل بهار به صوب غوریان طریق ایلغار پیش گرفتند و مسافتی را که تا کنار تیر پل قطع آن به مدتی ممتد بر باد وزان گران بود در عرض سه روز قطع نموده زمانی از ایوار «۱» و شبگیر نیاسودند و در صبح روز چهارم که هنوز شب از روز متمیز نبود قراولان سپاه فیروزی پناه به کنار تیر پل رسیده قراولان لشکر علیقلی خان از ورود ایشان خبردار گردیدند.

و چون خبر شور و شر لشکر ظفر اثر به علیقلی خان رسید بنا بر آن که از قلعه تربت تا کنار تیر پل مسافتی بیش از پیش بود تصدیق آن خبر نمی‌نمود اما چون صبح صادق پرده از رخ کار شب تار برداشت و غلغله عبور لشکر منصور از دور منظور وی شد دلنهاد

---

(۱)- ایوار- هنگام عصر، نزدیک غروب آفتاب (معین).

خلد برین، متن، ص: ۶۶۷

تحقیق آن خبر شده در تیر پل به تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخت.

از این طرف بهادران لشکر منصور بر آب زده بقیه سپاه کینه‌خواه از پل عبور نموده به یکدیگر پیوستند و نایره قتال و جدال از دو طرف در اشتعال آمده بازار گیر و دار گرم گردید و بنا بر آن که سپاه خراسان در برابر لشکر ظفر اثر عراق حکم قطره به دریای بی‌کران داشت مدت مقابله و مقاتله به دراز نکشید و غازیان شاملو و سپاهیان خراسان زمانی به مطارده و محاربه پرداخته سپر عجز انداختند.

و چون چتر همایون فال خاقان علیین آشیان و کوکبه جاه و جلال شاهزاده عالی شان از دور نمایان شده چشم علیقلی خان و امراء و لشکریان بر جوش و خروش بحر بی‌کران سپاه ظفر قرین نصرت قران افتاد سررشته کار گیر و دار را از دست داده روی به وادی فرار

نهادند و لشکر ظفر تلاش قزلباش بر اثر فراریان، برق عنان شده جمعی از ایشان که دست و گریبان آنها به فراریان می‌رسید تعصب اویماقیت را منظور داشته زیاده آسیبی به ایشان نمی‌رسانیدند. اما طایفه ترکمان و تکلو بنا بر عداوت قدیم که با اویماق شاملو و استاجلو داشتند دقیقه‌ای از دقایق قتل و غارت فرو نمی‌گذاشتند و به هر کس می‌رسیدند به قتل می‌رسانیدند تا رفته رفته به اردوی ایشان رسیده به نهب و غارت مشغول گردیدند، و غازیان شاملو و استاجلو این معنی را غنیمت شمرده متاع جان را به سلامت از میان بیرون بردند.

اما چون کوکبه جلال شهریار بلند اقبال و شاهزاده بی‌همال به معرکه قتال و جدال رسید بنا بر شدت حرارت هوا و مشقت و تعب ایلغار که پیاده و سوار را یارای حرکت و طاقت رفتار نمانده بود در همانجا بار اقامت گشودند و حسب الفرمان قضا جریان مقرر گردید که مرتضی قلی خان، جمعی از امراء و لشکریان خود را در همان شب به دار السلطنه هرات رسانیده به ضبط شهر قیام نمایند و نوعی نمایند که دست تصرف علیقلی خان و اتباع او از دامن خاکریز قلعه هرات کوتاه باشد.

خلد برین، متن، ص: ۶۶۸

اما علیقلی خان چون گریزان و پریشان از معرکه میدان، عنان- تاب شد و به حکم ضرورت دست توسل از دامن رکاب سعادت شاهزاده گردون منزلت کوتاه کرده از راه دیگر به در رفت و آن سرور پیشتر از وی از راه دیگر با چند نفر از فدویان جان نثار به جانب هرات گرم رفتار گردیده به بلدی عنایت بی‌غایت در ضمان عافیت و سلامت نیمی از شب گذشته به دار السلطنه هرات رسیدند، وصول شاهزاده بلند اقبال در آن دل شب، چراغ فراغ بال در انجمن خاطرها فروزان کرده جمعی از فدویان جانفشان شاملو که به حفظ و حراست قلعه و حصار مأمور بودند به شکرانه سلامتی ذات بی‌بدیلش سجدات شکر الهی به جای آوردند، اما خاطر اقدس آن حضرت از رهگذر نیامدن علیقلی خان آرام نمی‌گرفت و چون معلوم نبود که او را چه پیش آمده ساعت به ساعت متفحص حال وی می‌بود تا میلان خاطر قدس مناظر، کار خود را کرده در همان شب علیقلی خان را به هرات رسانید و پاسبانان مژده ورود وی را به آن حضرت رسانیده باعث آرام و اطمینان خاطر مبارکش گردیدند و علیقلی خان از گرد راه خود را به شرف ملازمت شاهزاده ملایک سپاه رسانیده بعد از آن که خاطر از سلامتی ذات با برکات آن حضرت مطمئن کرد متوجه برج و باره قلعه و استحکام آن گردیده جمعی کثیر از فراریان معرکه را که وارد شهر شده بودند دلجوئی نموده به تهیه لوازم قلعه‌داری مأمور و مشغول گردانید.

اما مرتضی قلی خان که به اتفاق اسماعیل قلی خان شاملو و جمعی از امراء و لشکریان که حسب الفرمان خاقان علیین آشیان متوجه ضبط و تسخیر هرات شده بودند تمام آن شب از ایلغار نیاسوده به هنگام سحر بار اقامت در مدرسه خاقان مغفور سلطان حسین میرزا گشودند، و چون به سبب کوفتگی راه و تعب ایلغار، قوت رفتار در راکب و مرکوب نمانده بود در مدرسه مذکور به اندیشه آن که چون روز روشن شود داخل شهر شوند استراحت نمودند. و چون مهر انور سر زد و ایشان از خواب استراحت چشم گشوده عزم داخل شدن شهر

خلد برین، متن، ص: ۶۶۹

نمودند روی گشاده از دروازه ندیده برج و باره حصار را مضبوط و مستحکم دیدند، و چون دانستند که شاهزاده عالم و عالمیان چون جان به بدن قلعه هرات داخل شده و علیقلی خان و سایر فدویان جانفشان تا جان در تن و رمق در بدن دارند دقیقه‌ای از دقایق قلعه- داری فرو نمی‌گذارند کیفیت واقعه را عرضه داشت پایه سریر خلافت مصیر گردانیده مترصد صدور فرمان گردیدند.

امراء و ارکان دولت قاهره چون بر مضمون عریضه مرتضی- قلی خان و اتباع اطلاع حاصل نمودند به حکم تکلیف ما لا یطاق، تیغ زبان بر ایشان کشیده به عرض رسانیدند که می‌بایست مرتضی قلی- خان و رفقا در همان شب با اسبان از کار بازمانده خواب و آرام را بر خود حرام کنند و پیشتر از آن که شاهزاده و علیقلی خان داخل شهر شوند خود را از غوریان به شهر رسانیده به ضبط آن

قیام نمایند. و چون این حرکت از وسع طاقت بیرون بود خاقان علیین آشیان به محاصره هرات اشارت فرموده موکب ظفر قرین نیز بر اثر خبر در شهر، بـار اقـامت گشود و مـدرسه خاقان مزبور به نزول خاقان روزگار و شاهزاده جهانـدار، غیرت گلزار و رشک نوبهار گردیده کارخانجات پادشاهی نیز در بیوتات آن مدرسه اقامت گزیدند. و چون میرزا سلمان، نظام کارخانه سلطنت را به وجود خود موقـوف و معطـل می‌شـمرد خـانه‌ای در جـوار دولتخـانه به هم رسانیـده رخت اقـامت به آنجـا کشـید و هر یـک از امراء در یکی از دروازه‌هـای هرات فرود آمـده شـهر هرات را دایره کردار در میـان گرفتنـد و به تهیه اسـباب قلعه گشـایی و بردن جرو سـیبه مشـغول گردیدنـد. و چون در معرکه تیر پل که به خلاف رضای اکثر امرای عالی شأن روی نموده بود ابو الفتـح خان شاملو ولد اغوز خان و قباد خان قاجار حاکم سبزوار و حاجی سلطان چعشای «۱» مشهور به کوتوال و ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان و خوش خبر خان و از زمره اهل قلم، میرزا محمد کرمانی وزیر سابق سلطان حسین خان

---

(۱)- در عالم آرای عباسی: «حاجی سلطان جغتای».

خلد برین، متن، ص: ۶۷۰

که در آن زمـان به منصب والای وزارت شـاهزاده گیتی‌گشـای سـرافراز بود و خواجه افضـل وزیر علیقلی خـان و خواجه علی خـان کلانتر هرات و بسیاری از اعیان به قتل رسیده بودند و جمعی دیگر از امراء زاده‌ها گرفتار شده بودند میرزا سلمان بر خلاف خواهش امراء حکم به قتل ایشان کرده با وجود التماس امراء بر متنفسی ابقا نکرده بود به تجدید، غبار نقار در میان امراء و میرزا سلمان سر به کره اثیر کشیده در خلال این احوال واقعه قتل وی روی نمود.

گفتـار در بیان کشـته شـدن میرزا سـلمان و وقوع مصالحه با علیقلی خان و مراجعت موکب همایون به صوب صواب عراق از مملکت خراسان

چون میرزا سـلمان چنانچه ایمائی به آن شـد صبیه خود را به عقـد دوام [۱۴۵] شـاهزاده گردون احتشام درآورده فی الجمله خاطر از رهگذر قتل حسـین بیک وزیر شاهزاده و همشـیره او که غبار انگیز مرآت خاطر آن سرور بود جمع نمود پای از پایه حد خودشناسی فرانهـاده در فضـای هوای زیاده‌سـری، بال بلنـد پروازی گشود و تا بنیان قصـر اعتبار و اقتـدارش به وسـیله اظهار دولتخواهی شاهزاده جهاندار پایدار ماند پسـر بزرگتر خود را که به میرزا عبد الله موسوم بود وزیر شاهزاده گردون سریر و پسر دیگر را که میرزا نظام نام داشت انیس و جلیس و مصـاحب و مشـیر آن حضـرت نمـوده به خـاطر جمع بر مسـند جـاه و جلاـل تکیه فرمود و پیوسـته خود را از فـدویان شـاهزاده شـمرده بیشتر از دیگران خود را در میان دولتخواهان آن حضـرت نام می‌برد، و پیوسـته آینه خاطر امرای نامـدار از اطوار ناهنجار وی در غبار کلفت و ملال بود تا رفته رفته واقعه حرب تیر پل و محاصره هرات روی نموده در تأخیر تسخیر شهر، زبان توبیخ و سرزنش برایشان گشود. و

خلد برین، متن، ص: ۶۷۱

چون در مجلس سـامی شـاهزاده گرامی، چوب منع دربـان از سـر راه میرزا سـلمان برخاسـته بود اکثر اوقـات که در خلوات منصوبه، عرض مطلبش درست می‌نشسـت ترجیع‌بند سـخنانش اظهار نفاق و شـقاق اعاظم امراء به تخصیص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان بود و پیوسته به مسامع جلال شاهزاده بلند اقبال می‌رسانید که تا این سه کس در حیاتند ارتفاع نیر جهان افروز اقبال شاهزاده از جمله محالات است.

و امراء از اطوار شـاهزاده خاطر نشان خود کرده بودنـد که سـخنان میرزا سـلمان در مزاج آن حضـرت تأثیر تمام نموده بود و بیم آن داشـتند که مبادا بدون گناه و تقصـیری عرضه تیغ تلف شوند، لاجرم در دفع و رفع فتنه دست و زبان او با یکدیگر اتفاق نموده منتهز

فرصت بودند تا در آن ولا روزی از روزها میرزا سلمان اراده سیر گازرگاه هرات فرمود و جمعی از یاران جانی و مصاحبان جنانی خود را به مهمانی طلب داشته بسط بساط عشرت و نشاط را بر طاق بلند گذاشت و در گازرگاه مجلسی خسروانه ترتیب داده جمعی از شعراء و ندماء و ارباب طرب و اصحاب شور و شغب را با لوازم اسباب جشن و خوشدلی به آنجا فرستاد. امرای نامدار چون از رفتن میرزا سلمان به سیر گازرگاه خبردار شدند پسران و برادران و برادرزادگان خود را که مست باده بی‌باکی و یکه تاز مضمار چستی و چالاکی بودند طلب فرموده قتل میرزا سلمان را در جشن گازرگاه به تیغ جرأت ایشان حواله نمودند.

چون روز موعود رسیده میرزا سلمان با مصاحبان در کمال عظمت و شأن به جانب گازرگاه روان گردید اکابرزاده‌های قزلباش که به نشئه شراب جهل و غرور چون آتش سوزان در تلاش خانه خرابی میرزا سلمان بودند به سرکردگی یوسف خان ولد قورچی باشی و ولی خان خلف محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شاهرخ خان از راه دیگر به جانب گازرگاه ایلغار نمودند و پیشتر از رسیدن ایشان یکی از آن میان به سرعت برق و باد خود را به میرزا سلمان رسانیده

خلد برین، متن، ص: ۶۷۲

او را از کیفیت سانحه خبردار گردانید، و خدمتش چون دزدی که از رسیدن عسس گریزان و هراسان گردد جان بی‌نفس هوس سیر گازرگاه را از راه به در کرده در کمال سرعت و اضطراب، گریزان خود را به شهر رسانید و از گرد راه پناه به سایه آفتاب عنایت شاهانه برده خاقان علیین آشیان را از قصد امراء آگاه گردانید.

اما امراء زاده‌های بی‌پروا چون به گازرگاه رسیده از [فرار] میرزا سلمان آگاه گردیدند به رسم تعاقب سر در دنبال وی نهاده مراکب خود را برق عنان و باد رفتار گردانیدند و وقتی به در مدرسه سلطان حسین میرزا رسیدند که میرزا سلمان سعادت خدمت نموده زبان به شکوه امراء گشوده بود لا جرم در آن مکان عنان باز کشیده متوقف گردیدند.

اما چون میرزا سلمان هراسان و گریزان خود را به دولتخانه رسانیده زبان به شکوه امراء گشود فرمان قضا جریان به احضار تمامی امراء و ارکان دولت نافذ گردیده بعد از جمع آمدن ایشان از امرای عالی شان پرسیدند که غرض شما از تضییع میرزا سلمان که وزیر و معتمد علیه ما است چیست و به کدام تقصیر در صدد قتل وی درآمده‌اید؟ امراء نخست مصلحت در موافقت دیده به عرض رسانیدند که هرگاه میرزا سلمان به فرمان ولی نعمت بر مسند وزارت متمکن باشد ما را چه حد و یارای آن که زبان به شکوه و شکایت او توانیم گشود؟ اگر بی‌باکان و جاهلان قزلباش با او از در بی‌ادبی درآمده باشند سزاوار تنبیه و تأدیب خواهند بود. در خلال این احوال آواز قیل و قال جهال از در مدرسه بلند شده غلغله شور و شر ایشان به گوش کیوان رسید و کس به درون فرستاده معروض گردانیدند که ولی نعمت جهان و جهانیان خبر ندارد که میرزا سلمان، مخرب بنیان دین و دولت و خمیر مایه فتنه و فساد امرای خراسان است و از مفاسد عظیمه آنچه در این مدت روی نموده تمامی به شئامت زیاده‌سری وی بوده و بعد از این غیرت صوفیگری و اخلاص نمی‌گذارد که با میرزا سلمان در زیر یک آسمان باشیم و بیش از این حوصله آن نیز نداریم که جبهه اطاعت و انقیاد بر آستان جاه و جلال او گذاریم.

خلد برین، متن، ص: ۶۷۳

چون امرای عظام حاصل پیغام ایشان را شنیدند فی الجمله پرده از رخ کار برداشته به عرض رسانیدند که بر عالمیان ظاهر است که لشکرکشی و سپه آرائی و کشتن و کشته شدن، کار اهل قلم نیست و آنچه سلاطین گردون شان از ایشان خواسته و می‌خواهند رتق و فتق مهمات و تنقیح و تشخیص محاسبات و راستی و راست قلمی در معاملات دیوانی است بنابر این به میرزا سلمان نسبت نداشت که قدم جرأت از حد خود فرا گذاشته سپهدار و لشکرکش باشد و دخل در معظمات امور سلطنت نموده باعث این همه فتنه و فساد گردد، و چون کار به اینجا رسید و قزلباش به دست جرأت پرده از رخ کار برداشتند بعد از این مصلحت روزگار او در آن است که از مسند وزارت برخاسته در زاویه طاعت و عبادت نشیند و دامن خواهش از جاه و جلال و لشکرکشی و سپه‌آرائی و آنچه او را

زیان دارد برچینند. چون میرزا سلمان دید که امرای عالی شأن از کدام در درآمده کار وی را تباه کردند با آن که به یقین می‌دانست که امراء به این حرف و صوت دست از گریبان جان وی بر نخواهند داشت چون جان عزیز است دلی به آن سخنان خوش کرده راضی شد که آنچه داشته باشد از وی بگیرند و بگذارند که در گوشه‌ای بی‌توشه ساکن بوده به دعای دوام دولت ولی نعمت خود مشغول باشد.

مقارن آن امراء زبان به دعای پادشاه گیتی گشای گشوده از مجلس همایون برخاستند و چون بیم آن بود که انصار و اعوان میرزا سلمان در پناه تاریکی شب، آن برگشته روز روزگار غدار را از میان به کناری رسانند یکی را از میان خود برگزیده در آن شب به پاسداری و کشیک وی مأمور گردانیدند و قرارداد خیالشان آن بود که روز دیگر با میرزا سلمان به مقتضای فرمان لازم الاذعان عمل نموده خود را از زندان اطاعت و فرمان پذیری وی برهانند، و بنابر آن که میرزا سلمان چنان خاطر نشان شاهزاده جهانیان کرده بود که مقصد و مقصود حقیقی وی اعتلای شأن و ارتفاع مکان آن حضرت است و نمی‌خواهد که دیگری در امر سلطنت با او شریک و سهیم باشد در آن

خلد برین، متن، ص: ۶۷۴

شب از بیم آن که مبادا بعد از رفع فتنه میرزا سلمان امرای عالی شان، غبارانگیز مرآت خاطر قدسی آن سرور گردند پنهان از مردمان، یکی از محرمان را به نزد ایشان فرستاد تا از مکنون خاطر امرای نامدار خبردار گردد. و فرستاده چون اندیشه شاهزاده را با امراء در میان نهاد، ایشان به ایمان غلاظ شداد قسم یاد نمودند که از هیچ راه، گرد فتوری بر آینه اخلاص و بندگی ایشان ننشسته و عهد و پیمانی که با شاه و شاهزاده در میان دارند مانند سد اسکندر پایدار و برقرار است، نهایت چون میرزا سلمان به سخنان دور از کار، ما فدویان جان نثار را از طاق دل شاهزاده نامدار می‌انداخت و به اسناد گونه‌گون معایب نفاق و ناصوفیگری متهم می‌ساخت از ولی نعمت خود درخواستیم که دست تکفل او را از شغل خطیر وزارت کوتاه کرده دیگری را که در طریق اخلاص و بندگی با ما موافقت تواند نمود به جای وی نصب فرماید، و الا- چه احتمال که در آینه خانه خیال ما صورتی عکس‌پذیر گردد که از آن رهگذر، غبار ملالی بر آینه ضمیر انور تواند نشست.

چون فرستاده شاهزاده به شرح مسطور پیغام امراء را به شاه و شاهزاده رسانید و خاطر قدس مناظر ایشان از جانب امرای عالی- شان مطمئن گردید بنا بر آن که از میرزا سلمان چندان خشنودی نداشتند بنای کار او را بر خشنودی و رضای امراء گذاشتند و روز دیگر که خاقان فیروزی لوا به مقتضای قضا کار میرزا سلمان را به رضای امراء باز گذاشت تمامی ایشان بقای او را مستلزم فنای خود انگاشته خدمتش را که در خانه قورچی باشی محبوس بود به قورچیان سپردند تا او را به خواری خوار از میان برداشتند [۱۴۶] و اول کسی که با تیغ آخته بر سر میرزا سلمان تاخت طهماسب بیک موصلوی یوزباشی، قوم مهد علیا سلطانم بود و بعد از وی دیگران دست و تیغ جرأت بر وی گشوده کارش را تمام نمودند. و بعد از قتل میرزا سلمان، میرزا عبد الله و میرزا نظام پسران وی مقید و مأخوذ و تمامی اموال و اسباب وی به دیوان منسوب گردید.

خلد برین، متن، ص: ۶۷۵

القصه شرف مصاهرت شاهزاده عالی شان کاری که از برای میرزا سلمان کرد آن بود که سه طلاق بر گوشه چادر عروس عمر و دولت بسته خود را بر خاک مذلت و هوان انداخت و آن آب که باعث سرسبزی کشتزار آمالش بود در آسیای سپهر، گرد از خرمن وجودش برآورد. آری، نظم:

ز هر چه در نظر آید زمانه گرد برآردچنان مگرد که در دیده جهان بنمائی بالجمله جسدش را که یک شبانه‌روز بر خاک مذلت و خواری افتاده بود صدور عظام و علمای اعلام نقل مشهد معلی و در جوار روضه منوره متبرکه عرش درجه دفن نمودند و خدمتش از اشراف و اعیان جابریه دار السلطنه اصفهان است که نسب خود را به جابر بن عبد الله انصاری می‌رسانند و چون به تقریب گزارش

حال وزراء و ارباب قلم زمان شاه جنت مکان، خاصه احوال میرزا سلمان نیز سبق ذکر یافته در این مقام از تکرار اندیشیده، طریق ایجاز و اختصار پیمود.

القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عالی شان به اندیشه آن که مبادا چون دختر میرزا سلمان به حجله خاص شاهزاده گردون اساس اختصاص یابد فتنه‌ای از وی تولد نماید که به سالها تدارک آن دشوار باشد به شفاعت دولتخواهی از شاهزاده در خواستند که تا آن گوهر ناسفته را از سلک ازدواج خود بیرون کرد و گنجینه‌های سیم و زر و درجهای در و گوهر و نفایس امتعه و طرایف اقمشه که به رسم جهاز به آن نوعروس حجله ناز اختصاص یافته بود بختیان کوه کوهان نقل خزانه عامره نمودند و بعضی اسباب که در نظر عقل دقیقه یاب در خور سرکار شاهزاده عالیجناب نبود راه رفتار به منازل قورچیان گشود.

و بعد از آن که خاطر امرای عالی شان از رهگذر اقتدار میرزا سلمان به همه جهت فراغت یافت به همگی همت متوجه تسخیر دار- السلطنه هرات گردیده به جد و جهد بسیار کار را بر اهل حصار

خلد برین، متن، ص: ۶۷۶

دشوار کردند و چون مقدور و مقرر بود که از ورای پرده غیب صورت دیگر بر منصه شهود جلوه‌گر گردد بعد از دو ماه از جانب آذربایجان خبر آمدن فرهاد پاشای سردار روم در معسکر ظفر اثر متواتر گردید. امرای عظام از ورود آن خبر بی‌آرام گشته صلاح در آن دیدند که با علیقلی خان از در صلح و صلاح درآمده نخست به دفع فتنه دشمن قوی بازو پردازند و تسخیر هرات را موقوف به وقت دیگر داشته رایت مراجعت به صوب عراق و آذربایجان بر افرازند.

و چون آرای امراء بر این عزیمت اتفاق نمود از میان ایشان شاهرخ خان سلسله جنبان امر مصالحه گردیده امرای طرفین را به مصالحه راغب و مایل گردانید و قرار به آن داد که نخست خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالی شان اوراق جرایم و زلات علیقلی خان و سایر امرای خراسان را بر طاق نسیان گذارند و علیقلی خان به شکرانه این موهبت والا پسر دوازده ساله خود ولی خان میرزا را با عرضه داشت مطالب و مدعیات خود به آستان گردون شان فرستد که عذرخواه تقصیرات گذشته وی بوده مطالب وی به عز انجاح مقرون گردد.

بعد از تمهید قواعد صلح و صلاح به شرحی که از سیاق کلام آینده به وضوح می‌پیوندد روز دیگر علیقلی خان فرزند ارجمند را با عریضه عقیدت پیوند و پیشکشهای شایسته سزاوار به دربار آسمان کردار فرستاده مطالب و مقاصد خود را عرضه داشت نمود، و مضمون عریضه مذکور بعد از عرض لوازم عجز و نیاز و اظهار خجالت و انفعال از تقصیرات گذشته و استدعای عفو و اغماض از جرایم و زلات خود که به شئامت بی‌عنایتی و عدم اتفاق امراء و ارکان دولت قاهره به تخصیص میرزا سلمان روی نموده آن بود که چون خمیرمایه فتنه و فساد امرای خراسان میرزا سلمان بود و شعله اقتدار وی به آب تیغ امرای نامدار فرو نشست امرای خراسان همان غلام و غلام- زاده این درگاهند و استدعا دارند که چون بعد از این در تمام مملکت خراسان خطبه و سکه به نام نامی و القاب گرامی ولی نعمت مزین

خلد برین، متن، ص: ۶۷۷

خواهد بود ولی نعمت‌زاده ایشان که قرار و استقرار این ملک به وجود وافر الجود آن حضرت پایدار بوده به دستور سابق فرمانفرمای این دیار بوده باشد، و چون سلطان حسین خان والد این غلام در اثنای اشتعال نایره قیل و قال اسماعیل قلی خان در طلب خون ولی قلی خلیفه پدر خود به قتل رسیده و در معرکه غوریان بسیاری از طایفه شاملو که از اقوام و اقارب جانبین بوده‌اند همسفر وی گردیده‌اند هنگامه خونخواهی را از سر نگیرد و چون میانه این غلام و مرتضی قلی خان حاکم مشهد معلی مخاصمت و معادات از حد اصلاح تجاوز نموده مقرر فرمایند که مشار الیه ملتزم رکاب نصرت نصاب بوده حکومت آن ولایت به دیگری از امرای مصلحت کیش خیر اندیش مرجوع شود.

چون مضمون عریضه علیقلی خان به مسامع علیه خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالی شان رسید مطالب و مدعیات مشار الیه به عز انجاح و شرف اسعاف مقرون و مقرر گردید که شاهرخ خان چون واسطه صلح و صلاح است امر مصالحه را چنانچه دلخواه علیقلی باشد به انجام رساند و شاهرخ خان، اسماعیل قلی خان را به دلایل واضحه از عناد و لجاج گذرانیده با خود به قلعه برده با علیقلی خان صلح داد. و بعد از تأسیس مبانی مصالحه منشور عاطفت به اسم علیقلی خان موشح به لقب فرزندی عز اصدار یافته تشریفات شاهانه از قبل شاه و شاهزاده به جهت وی ارسال شد. همچنین به جهت شاهزاده عالم و عالمیان از جانب پدر بزرگوار و برادر عالی شان انواع تحف و هدایای شایان متحف گردید و ولی خان میرزا ولد علیقلی خان در سلک ملتزمان رکاب شاهزاده گردون احتشام انتظام یافت.

بعد از انجام مهام مذکور که قرب چهار ماه از نوروز فیروز گذشته بود رایات نصرت آیات از ظاهر قلعه هرات پرچم گشای و کوچ بر کوچ متوجه مشهد مقدس معلی گردید و بعد از ورود به آن بلده طیبه بر طبق ملتمس علیقلی خان و رعایت جانب مرشد قلی خان و طایفه استاجلو حکومت مشهد مقدس معلی به تغییر مرتضی قلی خان

خلد برین، متن، ص: ۶۷۸

به سلمان خان نواده عبد الله خان استاجلو کرامت شد و در عوض حکومت مشهد معلی ایالت استراباد به مرتضی قلی خان نامزد و حکومت ولایت دامغان و بسطام و هزار جریب و الوسات اعراب عامری علاوه آن گردید و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی را که از اعاظم طایفه استاجلو و به اصابت رای و تدبیر، بین الاقران ممتاز بود به حکومت ولایت جام و تابینی سلمان خان سرافراز فرمودند.

و چون به رغم امرای والا منزلت و ارکان دولت ابد مدت، معظمات امور خراسان مقرون به مصلحت سلطنت والا فیصل‌پذیر گردید اعلام و الویه ظفر طراز به صوب صواب عراق و آذربایجان در اهتزاز آمد. اما چون تخت آرایان دار الملک قضا در آن ولا اورنگ سلطنت و سریر پادشاهی را به جلوس شاهزاده عالم و عالمیان یعنی نواب گیتی ستان فردوس مکان زیب و بها می‌دادند مجموع آن صلاح- اندیشیها بی‌فایده و بیجا برآمده و اثری بر شرایط مصالحه و لوازم آن مترتب نگردید.

و بعد از انتشار این اخبار هرکس از امرای نامدار و اعیان دیار خراسان که در حین توجه موکب همایون پادشاهی به صوب صواب خراسان از راه دولتخواهی به استقبال اعلام جاه و جلال شتافته روی امید از آستان اقبال آشیان شاهزاده عالم و عالمیان تافته بودند از امداد و معاونت خاقان علیین آشیان به یأس و حرمان منسوب گشته به فکر مآل حال و تلافی و تدارک خجالت و انفعال خود افتادند و دست توسل به عروهٔ الوثقی دولت پایدار شاهزاده والا- تبار استوار کرده ابواب مخالفت و نافرمانی بر روی دولت پادشاهی گشادند.

و از امرای خراسان اول کسی که سلسله جنبان مخالفت و عصیان گردیده ابواب موافقت را مسدود گردانید حاکم سبزوار حسین بیک افشار ولد سوندوک بیک قورچی باشی زمان شاه جنت مکان بود که به هنگام ورود موکب مسعود از عراق به آن حدود اظهار شاهیسونی و دولتخواهی کرده به استقبال موکب اقبال شتافته به سعی قلی بیک و قورچی باشی به دستور سابق به حکومت آن ولایت سرافراز

خلد برین، متن، ص: ۶۷۹

شده بود به هنگام مراجعت موکب ظفر نشان ابواب مخالفت و عصیان بر روی خود گشوده دروازه‌های شهر و قلعه سبزوار را مسدود و مضبوط نمود و رایت مخالفت و قلعه‌داری افراخته توپ و تفنگ به اردوی کیهان پوی انداخت اما به باد دامن این حرکت ناهنجار، شعله غضب شاهزاده جهاندار سر به کره اثیر کشیده قورچی باشی و سایر امرای عالی شان را معاتب و مخاطب گردانید و فرمود که در انجام مهام خراسان بنا بر مصلحت‌اندیشی شما لوازم [۱۴۷] مدارا و مواسا به تقدیم رسانیدیم تا کار به جایی رسید که مانند حسین بیک بی‌نام و نشانی آن کرد که کرد، اکنون جای تغافل نیست اگر سزای آن زیاده‌سر بی‌پروا را در کنار او نگذارید

دیگر به چه کار این دولت خواهید آمد؟ و این فروتنی را که مناسب ناموس سلطنت نیست چه نام خواهید گذاشت.

بعد از این سخنان عتاب آمیز، امراء و ارکان دولت به تخصیص قلی بیک قورچی باشی که ریش سفید طایفه افشار و از اعاظم ارکان دولت و باعث حکومت و تربیت آن برگشته بخت بی‌سعادت بود سر خجالت در پیش افکنده متعهد گوشمال آن زیاده سر کم فرصت گردیدند و پس از آن به فرمان شاهزاده والا اقتدار، امرای نامدار و عساکر نصرت شعار به تخصیص ولی خان و سایر امرای تکلو به یکبار روی جرأت به تسخیر قلعه و حصار سبزوار آوردند و به نیروی بازوی توانا و زور سرپنجه قلعه گشا، در همان روز و شب قلعه و شهر را مسخر گردانیدند و آن مغرور سرکش را که در ارک سبزوار تحصن جسته بود بیلداری از بیلداران موکب ظفر شعار که از مردم سبزوار بود در ارک آن قلعه و حصار به آن مغرور سرکش دچار شده پشت بیلی بر فرقش نواخت که دیگر از خجالت آن گیر و دار سر بالا نکرد و روز دیگر به فرمان قهرمان قهر از دروازه شهر به حلقش آویختند، و به شئامت آن حرکت بیجا که از آن مغرور بی‌پروا روی نمود ابواب سفک دما و نهب و غارت و تاخت و تاراج بر روی شیعیان سبزوار و عجزه و زیردستان آن دیار بی‌اختیار گشوده گردید، چه در ظلمت

خلد برین، متن، ص: ۶۸۰

ظلام، بهادران لشکر ظفر قرین به هجوم عام بر برج و باره قلعه و حصار برآمده به شهر ریخته بودند و سپاهی از رعیت متمیز نبود آن داهیه کبری به مردم آنجا روی نمود.

القصه روز دیگر عجزه و زیردستان، منظور نظر عواطف و احسان و حکومت آن ولایت نیز به مرتضی قلی خان مفوض و متعلق گردید و خدمتش به موجب فرمان در دامغان به جهت تهیه و استعداد سفر استراباد رحل اقامت انداخته رایت ظفر طراز شهریار سرافراز کوچ بر کوچ متوجه صوب صواب دار السلطنه قزوین گردید. و موکب جاه و جلال به فیروزی و اقبال به مقر سلطنت ابد پیوند رسیده امت خان بیگلربیگی و سایر امراء و حکام مملکت فارس و ولی خان تکلو حاکم همدان را که در سفر خراسان ملازم موکب ظفرنشان بودند رخصت انصراف کرامت فرموده هر یک از ایشان به جانب الکای خود روان گردیدند.

گفتار در ذکر سوانح و وقایعی که در ایام غیبت موکب همایون در عراق و آذربایجان روی نمود

از جمله سوانح عبرت‌افزا که در مدت اقامت موکب ظفر نشان در خراسان روی نمود اشتعال نایره قتال و جدال در میان طایفه تکلو و جماعت بیات بود. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که قبل از آن که ماهچه رایت ظفر آیت از افق ولایت خراسان طالع شود ولی خان تکلو حاکم چمچمال و لرستان و به حفظ و حراست نواحی دار السلام بغداد مأمور بود، و از امرای بیات، سیف سلطان به موجب فرمان به کمک و مدد وی قیام می‌نمود، و بعد از خروج قلندر و گرفتاری آن مردود زیاده سر چنانچه ایمائی به آن شد به افساد مفسدان سانحه طلب در میان ایشان، الفت به کلفت و صداقت به عداوت مبدل گردیده در تضییع هم انتظار فرصت می‌کشیدند. و چون

خلد برین، متن، ص: ۶۸۱

ولی خان در سفر خیر اثر خراسان ملتزم رکاب همایون بود امتداد سفر خیر اثر و تواتر اخبار اراجیف، قوت طامعه سیف سلطان را به حرکت درآورده عزم آن نمود که از راه تاخت و غارت، لشکر به آن ولایت کشیده دست تصرف سولاغ حسین و جماعت تکلو را که به جهت حفظ و حراست آن سرحد از سفر خیر اثر خراسان تخلف نموده بودند از آن ولایت کوتاه سازد.

به این عزیمت چون از جماعت بیات حشری فراهم آورده روی جرأت به آن ولایت نهاد سولاغ حسین نیز طایفه تکلو را که به سفر خیر اثر نرفته بودند جمع آورده دست جرأت به دفع فتنه وی گشاد، و بعد از تلاقی فریقین و اشتعال نایره شور و شین با آن که جماعت بیات، اضعاف مضاعف طایفه تکلو بودند در حمله اول شکست یافته به وادی هزیمت شتافتند، و سیف سلطان به کمند

تقدیر اسیر و به فرمان سولاغ حسین در یک زنجیر با شاه قلندر همنشین گردید.

چون همنشینی و مصاحبت آن مردود زیاده‌سر بر خاطر شاه قلندر گران بود و مرافقت او را باعث خفت خود می‌شمرد انتهاز فرصت نموده بی‌خبر سر او را بـا آن زنجیر که در گردن داشت چنـان کوفت که دانه‌هـای زنجیر چون مغز در کـاسه سـر آن کم خرد جای گرفته از زندان زندگانی آزاد شد.

دیگر از سوانح که در آذربایجان روی نمود آمدن سردار روم به ولایت ایران و تسخیر قلعه ایروان بود.

ملخص این مقال آن که چون ابراهیم خان ترکمان به جهت تشیید صلـح و صـلاح به مرافقت سنان پاشا سردار روم به رسم سفارت متوجه آن مرز و بوم گردید عثمان پاشا که در قلعه باب الابواب در بند پیوسته به خیال تسـخیر مملکت شروان خرسند بود به سلطان مراد خان قیصـر روم عرض نمود که بیشتر ولایت شـروان به حیطه ضبط و تصرف عسکر آل عثمان درآمده و آنچه سنان پاشا عرض نمـوده که سوای قلعه دربنـد محلی در تصـرف رومیه نیست خلاـف واقع است، چه خـدمتش از راه جبن و بـد دلی جرأت آمـدن به ولایت آذربایجان و

خلد برین، متن، ص: ۶۸۲

شروان نتوانست نمود و امروز که پادشـاه قزلبـاش در دیـار خراسـان به دفع و رفع فتنه امرای نافرمـان خود مشـغول است اگر از دربار عظمت و اقتـدار، سرداری دیگر نـامزد این دیار گردد هم ولایت آذربایجان به تصـرف کارکنان دولت آل عثمان در می‌آیـد و هم مملکت شروان از دست‌انداز سپاه قزلباش سالم می‌ماند. بنابر این قیصر روم، سنان پاشا را معاتب و مخاطب ساخته رایت اقتدار فرهاد پاشا وزیر دویم خود را به سـرداری صوب ایران به فرق فرقدان افراخت و با لشـکری به شـمار قطرات امطار و اوراق اشجار به صوب دیار ایران روان ساخت.

ابراهیم خان در اسـتنبول اقامت فرموده قبول مصالحه به این شـرط نمود که در هر جا و هر محل که به ورود معسکر روم خطبه به نام سلطـان آن مرز و بوم خوانـده شـده باشـد به تصـرف منسوبـان دولت آل عثمـان باز گذاشـته دیگر در آن باب مناقشه ننماینـد و اگر پادشاه قزلباش به شـرط مذکور به مصالحه راضـی نباشد ما نیز اکتفا به تسـخیر ولایات مذکوره ننموده هر روز مملکتی را از ولایات ایران خـواهیم گشـود. ابراهیم خـان صورت مـاجرا را عرضه داشت پـایه سـریر اعلی گردانیـده از روی دولتخواهی صـریحا به عرض رسانیـد که اگر مبانی صـلح و صـلاح به شـروط مذکوره اسـتحکام و اسـتقرار نیابد و مملکت شـروان را با آنچه تا غایت به تصـرف دولت آل عثمان درآمـده به ایشان نگذارنـد هر ساله مملکتی از دست خواهد رفت و از این قرار کار بر دولت پایدار دشوار گردیده هر روزه انگشت تأسف و ندامت باید گزید.

عریضه مـذکوره را کس ابراهیم خان در خراسان به نظر کیمیا اثر رسانیده امرای خود رای قزلباش با وجود عدم وفاق و اتفاق به این معنی راضـی نگردیدند و به صوابدید ایشان جواب عرضه داشت ابراهیم خان به این عنوان به قلم آمد اگر مصالحه به طریقی که قبل از این ممهـد شـده به وقوع می‌انجامـد فبهـا و الا آنچه در پرده غیب است به عالم شـهود خواهـد رسیـد. و چون کس ابراهیم خان با جواب

خلد برین، متن، ص: ۶۸۳

عریضه به دیار روم مراجعت نمود خبرآمد آمد سـردار در موکب ظفر شعار منتشر و متواتر گردید، و صورت واقعه آن بود که فرهاد پاشای سردار با لشکری قیامت حشر، نخست به ارض روم رسیده به جهت جمع آوردن سپاه و لشکر فی الجمله متوقف گردید و بعد از جمع آوردن عسـکر آن بوم و بر از راه قارص لشـکر به چخور سـعد کشـیده قیامت خفته را بیدار گردانید و محمدی خان تخماق بیگلربیگی آنجـا بـا آن که به یقین می‌دانست که معـارضه با لشـکر قیصـر از حوصـله انـدیشه و طاقت به در است از بیم آن که مبادا مطعون امرای موکب همـایون گردد قبـل از ورود، سـردار امیر خـان ترکمـان بیگلربیگی آذربایجان و امامقلی خان قاجار بیگلربیگی

قراباغ و امرای تابین خود را از سانحه خبردار نموده به فکر دفع آن سپاه بی‌زینهار افتاد.

چون بیگلربیگیان و امرای سرحد ولایت آذربایجان و قراباغ بدون امداد و معاونت جنود ظفر ورود عراق مقابله خود را با لشکر قیامت هجوم روم از قبیل معارضه مشت و درفش می‌دیدند قدم جرأت از میدان معارضه ایشان پس کشیدند و چون محمدی خان از امداد امرای عالی شان به یأس و حرمان منسوب گردیده از راه اضطرار، قلعه ایروان را به سردار سپرده با مردمی که داشت از آن غرقاب حادثات، رخت حیات خود را به کنار برد و با آن که به نیروی بازوی جرأت و زور سرپنجه جلادت پیوسته از اطراف و جوانب عسکر روم درآمده دستبردهای نمایان به ایشان می‌نمود چون تدبیر بر خلاف تقدیر بود اثری بر آن مترتب نمی‌گشت تا آن که فرهاد پاشا با آن لشکر گران به ایروان آمده ولایت چخور سعد را به حیطه ضبط و تسخیر درآورد و قلعه‌ای در کمال [۱۴۸] استواری و پایداری و وسعت و فسحت اساس انداخته چندان در ایروان اقامت نمود که قلعه به اتمام رسید. پس از آن به تهیه و تدارک اسباب قلعه‌داری پرداخته به قدر ضرورت سالیانه از آذوقه و ذخیره و توپ و توپخانه و سایر ما یحتاج آن را مهیا ساخت و به قدر احتیاج حارس و پاسبان و ینگچری تعیین نموده کوتوال و قلعه‌دار بر ایشان گماشته رایت مراجعت به دیار روم

خلد برین، متن، ص: ۶۸۴

برافراشت.

چون محمدی خان از معاودت سردار خبردار شد به خواه و ناخواه دست از دامن حکومت آن ولایت کوتاه کرده رخت اقامت به نخجوان کشید و عیال و اطفال خود و غازیان را در قلعه النجق جای داده خاطر از رهگذر ایشان جمع گردانید. و چون امیرخان و امرای ترکمان بنا بر قرب جوار اکراد قدم از دار السلطنه تبریز و سایر محال بیرون ننهادند ولایت چخور سعد که معظم ارمنیه صغری است از حیطه ضبط و تصرف کارکنان دولت ابد مدت بیرون رفت و همچنین احدی از امرای قزلباش را در مملکت شروان مجال اقامت نمانده تمامی آن ولایات در تحت تصرف عسکر روم قرار و استقرار گرفت.

دیگر از وقایع این سال آن بود که خدرمعلی فاطمه سلطان بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان که چراغ افروز حریم حرم امیر خان بیگلر- بیگی آذربایجان بود در اثنای این سال پر ملال دست قضا ابواب امراض متضاره بر روی مزاج اعتدال سرشت آن ملکه ملکی صفات گشود و مداوا و معالجه اطبای حذاقت پیشه و اهتمام ایشان در ازاله مرض سودمند نیامده عاقبت از جهان گذران به بهشت جاویدان نقل مکان نمود و نعش محفوف به مغفرت آن قدسی طینت را به دار الارشاد اردبیل نقل مکان نموده در حظیره مقدسه سلطان الاولیاء مدفون ساختند.

گفتار در ذکر وقایعی که بعد از معاودت موکب ظفر نشان به صوب عراق و آذربایجان در خراسان روی نمود

چون حکومت مشهد مقدس معلی چنانچه ایمائی به آن شد به تغییر مرتضی قلی خان به سلمان خان ولد شاهعلی میرزا همشیره‌زاده

خلد برین، متن، ص: ۶۸۵

شاه جنت مکان که نواده عبد الله خان و بزرگ‌زاده طایفه استاجلو و به شرف مصاهرت این والا دودمان سرافراز بود کرامت شد و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی که از اعاظم آن طایفه و به اصابت رأی و تدبیر زبانزد برنا و پیر بود به حکومت ولایت جام و به منصب للگی خان مذکور سربلند و مقرر گردید که پیوسته در مشهد معلی کافل امور مذکور بوده در انتظام مهام دولت وی مساعی جمیله به ظهور رساند. بعد از توجه موکب ظفر قرین به صوب صواب دار- السلطنه قزوین چون مرشد قلی خان از عزل و نصب مرتضی قلی خان و سلمان خان خبردار گردید از خرمی در پوست نگنجید و ادراک سعادت زیارت آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه را وسیله ساخته عنان عزیمت به صوب تسخیر مشهد مقدس معلی معطوف گردانید و قبل از ورود خود رسولی چرب زبان به خدمت سلطان خان فرستاده پیغام داد که چون مدتی مدید بود که به شئامت کلفت و عناد مرتضی قلی خان از احراز

سعادت زیارت آستان ملایک آشیان امام همام عالی مقام محرومی روی نموده بود اکنون که معاملات خراسان بر حکم خواهش دوستان فیصل‌پذیر گردیده حکومت مشهد معلی به آن مخدوم و مخدوم‌زاده حقیقی رسید ابواب ادراک این سعادت به خاطر جمع بر روی دل خواهشمند گشوده گردید و بنا بر آن که آن جناب را در هر باب ملاذ و معاذ قدیم کل طبقه استاجلو می‌دانند مکنون خاطر اخلاص ذخایر آن است که اطاعت و متابعتی که تا غایت از راه صیانت نام و ناموس و حفظ عزت و اعتبار طبقه استاجلو که در زمان دولت اسماعیل میرزا دست فرسود انواع حوادث شده بودند نسبت به علیقلی خان که از ایل شاملو است به ظهور می‌آمد بعد از این نسبت به آن مخدوم و مخدوم‌زاده به ظهور رسد و چنانچه رکاب او را از راه ضرورت به اکراه می‌کشیدیم امروز به خواهش دل و رغبت خاطر در رکاب آن جناب طریقه چاکری و خدمتکاری به تقدیم رسانیده این معنی را وسیله مفاخرت و مباهات خود شناسیم و چون زمان حرمان خدمت امتدادی نخواهد داشت بعد از ادراک شرف

خلد برین، متن، ص: ۶۸۶

ملازمت در هر باب بدانچه مقرون به صلاح و رضای آن جناب بوده باشد بر طبق عرض خواهد گذاشت.

بعد از وصول رسول به مشهد معلی چون سلمان خان هنوز در آن مملکت استقامتی نیافته بود و لشکر و حشری که به کاری آید نداشت و معدودی چند که در سلک ملازمان وی درآمده بودند از هر جا و هر طایفه بودند و بر اقاویل کاذبه مرشد قلی خان نیز وثوق و اعتماد نبود در جواب وی ابواب حیرت بر روی خود گشود و بعد از تفکر و تأمل بسیار قرار به آن داد که کس به ولایت جام فرستاده در آن باب از رای رزین قارنجه اوغلی استمداد نماید. اما پیشتر از آن که دلنهاد این اندیشه گردد خبر ورود مرشد قلی خان به آن حدود رسیده کشتی اندیشه‌اش در موج خیز موافقت و مخالفت، دریائی گردید. عاقبت به صوابدید سادات عظام و خدام عتبه عرش مقام و سایر اکابر و اعیان مشهد معلی که طاقت تعب و مشقت قلعه‌داری نداشتند ابواب استقبال بر روی مرشد قلی خان گشود و به اتفاق اعاظم سادات و اکابر و اعیان و ارباب و اهالی آن بلده جنت نشان تا طرق طریق استقبال آن میهمان فضول پیمود، و مرشد قلی خان نیز از راه رعایت ادب و آداب درآمده چون سلمان خان به نزدیک رسید از مرکب پیاده گردیده انواع فروتنی و لوازم خادم مخدومی به تقدیم رسانید. و چون یکدیگر را به تواضعات رسمی دریافتند همعنان و همرکاب به جانب شهر شتافتند و مرشد قلی خان از گرد راه به قصد احراز شرف زیارت متوجه روضه مقدسه منوره سدره مرتبه گردیده به ادراک آن سعادت مستعسد گردید و بعد از دریافت آن موهبت به سببی که خود بهتر می‌دانست در آستان گردون شان رحل اقامت افکنده چند روز از آن روضه خلد آسا بیرون نیامد، و سلمان خان هر روزه از راه مهمان‌نوازی به روضه مقدسه شتافته آن مهمان عزیز را به انواع تفقد و مهربانی در می‌یافت و صبح و شام در انجام لوازم میزبانی اهتمام تمام نموده ابواب تواضعات رسمی بر روی وی می‌گشود، و مرشد قلی خان نیز به چرب زبانی و چاپلوسی،

خلد برین، متن، ص: ۶۸۷

حسن اخلاص و دولتخواهی خود را خاطر نشان سلمان خان می‌نمود تا رفته رفته ملازمان و کسان وی به تفاریق در شهر جمع آمدند و جمعیت ایشان باعث آن گردید که پرده از رخ کار آرزوی دیر سال خود که حکومت مشهد معلی بود برداشته دفتر اطاعت و انقیاد را بر طاق نسیان گذاشت و به حسب ظاهر به بهانه ملاقات سلمان خان از آستان گردون شان به جانب چهار باغ شهر که جا و مقام حکام بود با عظمت و ازدحام تمام روان گردید.

سلمان خان به خواه و ناخواه مقدم وی را گرامی شمرده به لوازم مراسم ضیافت و میهمانی پرداخت و بعد از فراغ از اکل و شرب که مجلسیان به باده صحبت تردماغ گردیدند سلمان خان از هر جا سخنی در میان آورده به مقتضای الکلام یجر الکلام سررشته سخن را به اظهار اخلاص و دولتخواهی خاقان علیین آشیان و شاهزاده عالی شان کشانید.

مرشد قلی خان نیز در بدایت کار اظهار دولتخواهی نموده بالاخره زبان به تقریر ما فی الضمیر گشود و به دلایل واضحه چنان خاطر

نشان سلمان خان کرد که مردم خراسان از سپاهی و رعیت و پیر و جوان، دلنهاد سلطنت شاهزاده عالم و عالمیان شده با علیقلی خان که لله آن حضرت و بیگلربیگی خراسان است از در عهد و پیمان درآمده‌اند، با وجود آن خاقان علیین آشیان به تجدید مملکت خراسان را به فرزند سعادتمند خود عنایت فرموده و اطاعت و انقیاد علیقلی خان را تالی آن نموده و در این وقت چون جناب خانی را بنا بر عدم سپاه و لشکر قدرت و استطاعت آن نیست که از عهده گوشمال سرکشان و متمردان این ولایت بیرون تواند آمد مصلحت دولت آن جناب در آن است که مخلص خیرخواه را متصدی ضبط و ربط امور این ولایت فرموده خود رخت عافیت به ولایت خواف و باخرز که بدین خیرخواه حقیقی متعلق است کشند تا روزگار ایشان به رفاهیت و فراغت، گذران باشد. و چون وقت آن رسد که به استظهار قدرت و اقتدار، کاری از پیش توانند برد حکومت این دیار را به خود متعلق و مخصوص خواهند شمرد.

سلمان خان چون مژده حکومت خواف و باخرز را بدان عنوان از

خلد برین، متن، ص: ۶۸۸

مرشد قلی خان شنید انگشت تعجب به دندان گزیده بجز اطاعت و انقیاد، چاره دیگر ندید، و مرشد قلی خان خدمتش را با جمعی از معتمدان به جانب خواف و باخرز روان نموده خود به عظمت و شوکت تمام بر مسند حکومت مشهد مقدس معلی تکیه فرمود. و سلمان خان چون دید که کار روزگار وی به کجا رسید در اثنای راه به بهانه شکار سوار شده بر سبیل فرار و ایلغار عازم عراق گردید و با جمعی از ملازمان قدیمی از راه تون و طبس خود را به پایه سریر سلطنت مصیر رسانیده [۱۴۹] اخبار خراسان را بر نهج مسطور معروض گردانید. و چون مهد علیا شهربانو بیگم صبیه محترمه خاقان جنت- مکان که در حباله وی بود چند روز قبل از ورود خان مشار الیه به روضات خلد برین نقل مکان نموده خبر این سانحه غم اندوز در حدود دار السلطنه قزوین به وی رسیده بود خاقان علیین آشیان به آستین تفقد و دلجوئی، غبار ملال از آینه حال کثیر الاختلال وی زدود.

اما مرشد قلی خان چون از رفتن سلمان خان به جانب عراق خبردار گردید این معنی را وسیله آمد کار خود شمرده نخست کسان به جام فرستاده قارنجه اوغلی را به دست آورد و به قصاص شاهویردی یکان عم خود از میان برداشته بنای کار حکومت مشهد مقدس معلی را بر عظمت و اقتدار گذاشت و با بوداق خان چگنی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه بیات و سایر امراء و سرخیلان اویماقات جغتای که در حدود مشهد مقدس جا و مقام داشتند از در آمیزش و التیام درآمده صبیه بوداق خان را به حباله نکاح خود درآورد و از راه دلجوئی و حسن سلوک، تألیف قلوب عامه مردم آن دیار نموده حکمش در انحای اقطار جاری گردید، و جمعی از طایفه استاجلو و غیر ایشان را که به هنگام سنوح قضایا نسبت به وی خدمات شایسته به تقدیم رسانیده بودند بر ولایاتی که مجددا به حیطه ضبط و تسخیر درآورده بود حاکم و فرمانروا نمود، و زمستان آن سال را در مشهد معلی به فراغ بال و رفاه حال گذرانیده نظم و نسق مهمات و رتق و فتق امور را به اعلی درجه کمال رسانید و با

خلد برین، متن، ص: ۶۸۹

وجود ارتقا بر مدارج جاه و جلال، سررشته دوستی و صداقت علیقلی خان را از دست نداده به اعلام حالات، مسرعان بر اثر یکدیگر به هرات فرستاد.

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان خاقان علیین آشیان نوبت دویم به دیار آذربایجان و گرفتاری امیر خان ترکمان حاکم دار السلطنه تبریز و تربیت یافتن علیقلی خان فتح اوغلی استاجلو و ظهور عصیان و طغیان طایفه تکلو و ترکمان

چون ماهچه رایت ظفر قرین بعد از سفر خراسان بر ساحت ولایت معموره جنت قرین قزوین پرتو وصول افکنده زمستان آن سال به خوشدلی و فراغ بال در آن بلده ارم مثال به پایان رسید و بهار سال فرخ فال پیچی‌ئیل مطابق نهصد و نود و دو هجری عالم آرا گردید امیر خان ترکمان بیگلر بیگی آذربایجان در حینی که شاهزاده کامکار، روزگار جوانی را صرف استدراک لذت کامبخشی

و کام ستانی فرموده هر روزه بـا مخصوصان و همصحبتان، ابواب خوشـدلی و کامرانی بر روی خاطر قـدس مناظر می‌گشود قاسم بیـک وزیر خود را از دار السلطنه تبریز به پایه سریر گردون نظیر فرستاده حقایق و حالات آذربایجان و استیلای رومیان و تسخیر ایروان را عرض نمود و به جهت استرداد آن استدعای توجه موکب مسعود به آن حدود فرمود.

بعـد از تقـدیم مشورت به صـلاح و صوابدیـد امراء و ارکان دولت، رایت عزیمت خاقان گردون منزلت به صوب صواب آذربایجان پرچم گشای گردیـده در اوایل فصل تابسـتان موکب ظفر قرین از دار- السـلطنه قزوین به جانب آذربایجان مرحله پیمای شد و پیشتر از آن که کوکبه جلال پادشاهی به صوب مقصد راهی گردد جمعی از امرای

خلد برین، متن، ص: ۶۹۰

عالی شان مانند محمد خان ترکمان حاکم کاشان و مسیب خان تکلو و محراب سلطان برادرزاده خان مشار الیه و حاکم ولایت ری مرخص گردیدند که به الکای خود رفته به جمع آوردن سپاه و لشکر و تهیه و تدارک سفر خیر اثر پرداخته در عرض راه به معسکر ظفر پناه ملحق شوند.

و چون قبه بارگاه پادشاه خلایق پناه در موضع میانج همـدوش مهر و ماه گردیـد شوق زیارت حظیره مقـدسه سلطان الاولیاء و سایر مشایـخ کرام صـفویه- انار الله براهینهم الجلیه- سلسـله جنبان توجه شاهزاده والا نژاد به صوب دار الارشاد گردیـده به دسـتوری والد بزرگـوار، عنـان عزیمت به صوب آن دیـار معطوف گردانیـد. و هنوز کوکبه جلاـل شـاهزاده جلیـل از دار الارشـاد اردبیـل مراجعت نکرده بود که خبر آمد آمد امیر خان ترکمان بیگلربیگی آذربایجان در موکب ظفر نشان شـهرت نمود و خان مشار الیه بر اثر خبر به عظمت و شوکت هر چه تمـامتر به اتفـاق ده دوازده هزار نفر از سپاه و لشـکر خود و امرای تـابین که اکثر اولاـد و برادران و اقوام و عشیرت و ایل و اویماق وی بودند به حوالی معسکر ظفر اثر رسید. و چون خبر توجه شاهزاده والا نژاد به صوب دار الارشاد به سمع وی رسـید قریب به اردوی کیهان پوی نزول نموده منتظر ورود آن حضـرت گردیـد. و بعـد از معاودت رایت ظفر خاصـیت شاهزاده گردون منزلت نخست به سـعادت ملازمت آن حضـرت سـرافراز گشـته پس از آن به وساطت آن حضرت خود را به شرف سجده و پـای‌بوس خاقـان علیین آشـیان رسانیـد و روز به روز به تقریب آراسـتگی سپاه و لشـکر و وفور عظمت و حشـمت و انواع تجملاـت خسـروانه و انواع خواسته‌های بزرگـانه مشـمول عواطف بی‌کران و محسود اقران و امثال می‌گردیـد تـا کار به جائی رسـید که نایره رشک و حسد در کانون درون اکثر امراء و مقربان شاهزاده بلند اختر شعله‌ور شده سر به کره اثیر کشید.

القصه بعد از ورود شاهزاده بلند اقبال، موکب جاه و جلال الویه دولت و اعلام فتح و نصرت در میانج به صوب دار السلطنه تبریز

خلد برین، متن، ص: ۶۹۱

مرحله‌پیمای گردیده در اسعد ساعات و ایمن اوقات به آن بلده طرب- انگیز رسید و مردم تبریز که به جان، خواهان ادراک سعادت ملازمت بودنـد به پایمردی شوق، طریق اسـتقبال موکب جاه و جلال پیمودنـد و آفتاب اوج اقبال در بیت الشـرف خود نزول اجلال فرموده دولتخـانه تـبریز به نزول شـاه و شـاهزاده، رشـک روضه رضوان و غیرت بهشت جاویـدان گردیـد و خـان عـالی شـان، نطـاق خدمتگزاری بر میان بسته به لوازم میزبانی و مراسم میهمانی قیام و اقدام داشت تا روزگار بهانه‌جوی به افساد مفسدان، سـزای حسـن خدمات وی را در کنار وی گذاشت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که در مرتبه نخست که الویه اقبال و اعلام جاه و جلال آفتاب مثال، سایه وصول بر آن ملک دلپـذیر افکنـده بود شـاهزاده جوانبخت خردسـال بود و اگر از امیر خـان و سـایر امرای عالی شان امری نادلپسند به وقوع می‌انجامید مؤاخـذه و بازخواست آن مقرون به عفو و اغماض می‌گردیـد و در این نوبت که سـنین عمر شـریف شاهزاده جهاندار در پله هفدهم سلم بلند پایه عمر طبیعی سـرگرم اعتلا و آغاز اهتزاز ازاهیر بسـتان سرای جوانی آن انجمن آرای هنگامه کامرانی بود اگر نسیم بهار بی‌خـواهش و رضـای آن حضـرت از طرف گلزار می‌گـذشت هر آینه غبـار انگیز مرآت خـاطر قـدس منـاظر می‌گشت، و چـون در

بدایت حال که در دار السلطنه تبریز نزول اجلال روی نمود مکنون ضمیر منیر مهر تنویر آن حضرت آن بود که به صوابدید اخلاص کیشی و مصلحت اندیشی امیر خان که خود را از فدویان جان نثار شاهزاده کامکار می‌شمرد دست اقتدار جمعی از مفسدان قزلباش را که دامن‌زن شعله فتنه و فساد بودند از گریبان دولت پایدار کوتاه ساخته به همدستی خان عالی‌شان ایشان را از میان بردارد از این رهگذر هر روزه خدمتش را به عنایتی تازه و مرحمتی بی‌اندازه سرافراز و بلند آوازه می‌فرمود تا نوبتی مکنون خاطر قدس مناظر را با وی در میان نهاد. خان مذکور بنا بر آن که در آن اوان قیصر روم را با جهان جهان لشکر و عالم عالم سپاه در

خلد برین، متن، ص: ۶۹۲

کمین تسخیر مملکت آذربایجان می‌دید و جمعی را که شاهزاده بلند اقبال در صدد افنا و استیصال ایشان درآمده هر یک ریش سفید طایفه‌ای و سرکرده اویماقی بودند در آن باب به آن حضرت جوابی دلخواه نداده و از این راه خان والا جاه فی الجمله از نظر تربیت و عنایت آن حضرت افتاد.

باعث دیگر که یکباره خان مشار الیه را از زمره اخلاص کیشان به در برد آن بود که عقد دوام دختر رز را که در شروع جوانی بر آن بزم‌آرای انجمن عشرت و کامرانی حلال بود بر آن حضرت حرام می‌شمرده و ارتکاب آن را مقرون به مصلحت دولت ندانسته گاهگاهی از روی دولتخواهی زبان به نصیحت آن حضرت می گشود و جمعی از امراء و ارکان دولت را که در باب میگساری شاهزاده زیاده مضایقه نداشتند توبیخ و سرزنش می‌نمود. این معنی با آن که غبار انگیز آینه خاطر آن حضرت می گردید اما از راه عیب پوشیها پرده اختفا و کتمان بر روی آن می‌پوشید تا آن که رفته رفته شاهد این راز از پرده، سر به دری آغاز نهاده سررشته عیبجوئی و افساد به دست باریافتگان محفل خلد مشاکل آن حضرت که همگی جوانان جاهل و از عاقبت- اندیشی و مآل حال دولت بی‌زوال غافل و ذاهل بودند افتاد. از جمله ایشان علیقلی بیک فتح اوغلی و محمدی بیک سارو سولاق قوم او که از طایفه استاجلو بودند از راه معادات قدیم که با اویماق ترکمان مفتوح داشتند در مجالس [۱۵۰] انس که به جرأت دولت شراب، راه سخن می‌یافتند در اثنای غلوای مستی به تحریک مواد فتنه و فساد پرداخته حرف عدم اخلاص و دولتخواهی امیر خان را به براهین واضحه، بند ترجیع سخنان خود می‌ساختند. از جمله دلایل قاطعه ایشان یکی آن بود که بدون دستوری و رخصت خاقان گردون منزلت بر در سرای خود قلعه‌ای در کمال حصانت و رصانت مشحون به بروج مشیده و باره مرتفعه بنا نهاده. دیگر آن که به خودسر، در ساختن و نواختن کرنای که در این دودمان والا- به پادشاهان اختصاص دارد جرأت نموده و به منع عمله نقاره‌خانه خاصه شریفه ممنوع نشده.

خلد برین، متن، ص: ۶۹۳

القصه به سعی و اهتمام آن گروه خودکام، کار امیر خان در خدمت شاهزاده سپهر احتشام به جائی رسید که به عصیان و طغیان و نمک به حرامی متهم گردید. امیر خان با آن که این سخنان را به کرات شنید از وفور غروری که داشت لطف و قهر آن حضرت را یکسان انگاشته به ظاهر، دفتر اخلاص و صوفیگری را بر طاق نسیان گذاشت و دست توسل از دامن عنایت و عاطفت شاهزاده گردون منزلت کوتاه کرده پای تردد و آمد و رفت صبح و شام را که شعار امرای نامدار بود از در دولتسرای شهریار گردون وقار کشید. و بنا بر آن که شاهزاده حق شناس، حقوق خدمات سابقه امیر خان را پاس می- داشت و نمی‌خواست که یکباره پرده از رخ کار زیاده‌سری و اقتدار وی بردارد در میدان صاحب آباد تبریز که در جوار قلعه و حصار وی بود هنگامه چوگان بازی و قبق‌اندازی را گرم نمود و مقرر فرمود که تمامی امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت در آن انجمن عیش و عشرت جمعیت نموده گوی مسابقت اطاعت و متابعت از میدان یکدیگر بربایند شاید که به این وسیله امیر خان از پرده حجاب خجالت و انفعال برآمده به آن انجمن حاضر گردد. چون دولت از وی روی- گردان شده بود دری از این راه بر روی وی نگشود و سوای مشار الیه که از امتثال فرمان تقاعد نمود دیگران ابواب اطاعت و فرمان‌پذیری بر روی روزگار خود گشودند. این حرکت نیز باعث ازدیاد مواد کلفت

گردیده خاطر قدس مناظر آن حضرت از آن جرأت به غایت رنجید.

همچنین در اثنای این قیل و قال هلال ماه محرم سال نهصد و نود و سه از گوشه آسمان هویدا و باعث گرمی هنگامه تعزیت سید الشهداء و خامس آل عبا- علیه التحیهٔ و الثناء- گردیده چون روز عاشورا رسید و به موجب فرمان شاهزاده عالی شان هنگامه آن روز در مسجد حسن پادشاه که بر جانب شمالی میدان صاحب آباد واقع است به دستور مقرر و قاعده مستمر گرم گردید و مجموع امراء و اعیان به مجلس تعزیت حاضر شده آن حضرت نیز قدم رنجه فرمود امیر خان

خلد برین، متن، ص: ۶۹۴

به دستور از آمدن تخلف نمود. این مخالفت و نافرمانی بس نبود که در خانه خود رسم عزا را به غوغای تمام اقامت فرمود. و امرای عظام چون از ناصیه همایون شاهزاده به دیده تأمل می‌دیدند که عن قریب خط بطلان بر صحیفه حیات امیر خان خواهد کشید با یکدیگر از در معاونت و خونخواهی وی درآمده قرار به آن دادند که قورچی باشی، شفاعتخواه گناه آن روسیاه گردیده نوعی نماید که آن حضرت به منزل وی قدم رنجه فرماید، شاید که چون آفتاب این عنایت بر سر وی سایه گستر گردد آن مغرور از خود بی‌خبر از حجاب خجالت و انفعال برآید. قورچی‌باشی به صوابدید امراء از در عجز و الحاح درآمده نوعی نمود که آن حضرت به منزل امیر خان قدم رنجه فرمود.

چون مژده ورود شاهزاده والا نژاد به آن دامن زن نایره فتنه و فساد رسید سر و جان به پای انداز قدوم آن حضرت پیش کشید و در تمهید لوازم میهمانی و مراسم میزبانی و تهیه اسباب پای‌انداز و نثار و گذرانیدن پیشکش و هدایای سزاوار، بذل جهد به تقدیم رسانیده هر یک از مقربان و مخصوصان آن حضرت را به نوازشی خاص اختصاص بخشید اما به حرکات ناملایم پسران و برادران و اقوام امیر خان که اکثر از امرای نامور و صاحب جیش و لشکر بودند و معارضه مقربان و مخصوصان آن سرور اثری بر آن میهمانی و جانفشانی مترتب نگردید و شاهزاده عالی گهر افسرده دل و کوفته خاطر از خانه امیر خان مراجعت نموده آن میهمانی بر اسباب وحشت افزود.

مقارن آن چنان اتفاق افتاد که شاهزاده عالی شان، شاهرخ خان را به مجلس انس بار داده ابواب عاطفت همپیالگی بر روی وی گشاد.

خان مشار الیه در اثنای غلوای مستی و هنگام ظهور جرأت میگساری و باده‌پرستی، مکنون ضمیر قدسی شاهزاده را نسبت به امیر خان دریافته از جان، دلنهاد افنا و اعدام وی گردید و تا سایر امرای عالی شان را در کسر شوکت امیر خان با خود متفق سازد نخست عزم آن نمود که آن راز را بی‌تحاشی با قورچی‌باشی در میان نهد، و

خلد برین، متن، ص: ۶۹۵

خدمتش از در خیراندیشی و مصلحت کیشی درآمده هر چند خواست که شاهزاده را از سر این اندیشه درگذراند فایده نداد و کار به جائی رسید که امیر خان و سایر بدمستان باده نخوت و غرور طایفه ترکمان از عزم و اندیشه شاهزاده جهاندار خبردار گردیده در خانه امیر- خان بزم مشورت گزیدند، و عقلای ایشان چندان که آن جاهلان کم خرد را از روز بد نافرمانی تحذیر و تخویف نمودند فایده‌ای بر آن مترتب نگشت. عاقبت آراء بر آن اتفاق نمود که تعصب اویماقیت را دستاویز ستیز و آویز گردانیده مخصوصان و مقربان آن حضرت را ضایع و ناچیز سازند. و به این بهانه مجموع طایفه ترکمان حتی یوزباشیان و قورچیان موکب ظفر نشان روی جمعیت به خانه امیر- خان نهاده ابواب شورش و فساد بر روی زمانه گشادند و قرب دو هزار نفر از آن جاهلان زیاده‌سر با خود و مغفر و تیغ و سپر در آنجا جمع آمده به شاهزاده والا گهر خبر فرستادند که با آن که از هیچ راه خللی در اخلاص و دولتخواهی ما راه نیافته اما تا جمعی از ارباب فتنه و فساد مانند علیقلی بیک فتح اوغلی و اسماعیل قلی خان شاملو و محمدی ساروسولاغ و امثال ایشان که خود را در خدمت آن حضرت، دولتخواه نام نهاده مزاج اقدس را از ما دولتخواهان منحرف ساخته و

می‌سازند از مجالس انس دور و از شرف قرب خدمت مهجور نگردند اطمینان خاطر به ما اخلاص کیشان نزدیک نخواهد شد.
چون صدور این قسم جرأتها از ارباب عقیدت و اخلاص بدنما می‌باشد مضمون مراسله ایشان دامن‌زن شعله غضب شاهزاده عالی شان گردیده نخست خط بطلان بر رقم حکومت امیر خان و سایر ترکمانان کشید.
چون خبر عزل امیر خان به صواحب و اعیان دار السلطنه تبریز رسید بنابر آن که از تسلط و استیلای طایفه ترکمان و مطالبات بیجای امیر خان به جان آمده بودند دعاگو و ثناخوان شاهزاده عالم و عالمیان گردیده به یکبار پای تردد و آمد و رفت از در خانه امیر خان کشیدند.

خلد برین، متن، ص: ۶۹۶

چون دست اقتدار کارکنان دولت امیر خان از گریبان جان تبریزیان کوتاه شد و بعد از آن فرمان، کسی اندیشه عبور از در عبرت‌سرای آن مغرور نکرد و های و هوی حجاب و دربانان وی که چون شعله به کره اثیر می‌کشید چون چراغ بخت صاحبخانه خاکستر- نشین گردید خان مغرور از خواب غرور بیدار و از نشئه شراب زیاده‌سری و گردنفرازی هشیار شد و چون علاجی نداشت روی تحصن به قلعه‌ای که داشت گذاشته در برج و باره حصار، رایت گیر و دار برافراشت، و تا آوازه کم خردی و بیباکی خود را به مسامع پیر و جوان رساند به انداختن توپ و تفنگ، صدای نافرمانی خود را بلند کرد و از برجی که در طرف میدان صاحب آباد و مقابل دولتخانه همایون واقع بود آغاز توپ انداختن نمود و تا سه روز که شاهزاده گیتی‌فروز در اندیشه کار آن غلطکار بود در اندیشه انداختن توپ و تفنگ، اندیشه و محابا نمی‌نمود. بعد از اندیشه بسزا شاهزاده مظفر لوا در روز چهارم حکم فرمود که بلندآوازان قریب به جمعیت ترکمانان ندا در دادند که هر که از طایفه ترکمان، شاهیسون و دوستدار خاندان نبوت و ولایت و در اخلاص و دولتخواهی یکدل و یکجهت این خاندان والا- مرتبت است روی ارادت و اطاعت به دولتخانه مبارکه گذارد و آن که دوستدار امیر خان و طالب رضای او باشد دست امید از دامن این دولت والا بردارد.
چون این ندای هولناک و این آواز هوش‌پرداز به گوش ترکمانان رسید از خواب گران غلطکاری بیدار گردیده مضطرب و بی‌قرار خود را به دولتخانه همایون رسانیدند. و چون امیر خان دید که به این تدبیر شایسته، عقد جمعیت ترکمانان روی به پریشانی نهاد کس نزد برادران و خویشان خود فرستاده پیغام داد که ایشان نیز خود را در سلک شاهیسونان درآوره از جمله آن سعادتمندان باشند، اما خود از بیم قهرمان قهر، شاهزاده والا قدر از آمدن متقاعد گشت و چندان که خاصان و دولتخواهان وی او را به شاهراه نجات، بلدی نموده گفتند که مناسب [۱۵۱] آن است که جناب خانی نیز خود را

خلد برین، متن، ص: ۶۹۷

به این وسیله از پرده حجاب برآرد قبول ننمود و جرأت آمدن نکرد اما از عرق انفعال وی باروطی که در توپ و توپخانه داشت نم کشید! پس از آن آواز توپ و تفنگ از قلعه به گوش کسی نرسید.
چون شاهزاده جهاندار از جمعیت شاهیسونان در دولتخانه خبردار شد در روزی که شب جمعه بود اشاره فرمود که لشکر ظفر- تلاش قزلباش و مردم تبریز به تهیه اسباب یورش پرداخته در آن شب تار، اقتدار امیر خان را ویران و با خاک تیره یکسان سازند.
چون رایحه این فرمان به مشام شعور امرای عالی شان رسید از بیم آن که به شعله عالم سوز این فرمان خرمن حیات بسیاری از عجزه و زیردستان به باد فنا رود متوسل به مرحمت بی‌کران خاقان علیین آشیان گردیده استدعای آن نمودند که شاهزاده را در آن شب متبرک از آن اراده منصرف سازد که اگر روز دیگر امیرخان زیاده‌سر به- قدم سرافکندگی از در اخلاص و بندگی در نیاید نایره این شور و شر در آن روز شعله‌ور گردد. آن حضرت از راه خلق عمیم و لطف جسیم، فرزند ارجمند را در آن شب از آن اراده متقاعد ساخت و روز دیگر همان جمعیت و شور و شر، دامن‌زن شعله خوف و خطر بود که در آن اثنا حکیم ابو الفتح تبریزی مشهور به «حکیم کوچک» که به رابطه تبریزی بودن از محرمان امیر خان بود به درگاه فلک پیشگاه آمده خبر بیرون آمدن امیر

خـان را بـا امرای عـالی شان عرض نمود. ایشان به عزم ملاقات امیر خان به حوالی قلعه شـتافته آن غریق بحر روسـیاهی را در مسـجد شـاهی که در میـدان صـاحب آباد واقع است دریافتنـد، و چون وقت مقتضـی ملامت و سـرزنش نبود خـدمتش را مصحـوب خویش گردانیده به دولتخانه رسانیدند. امیر خان چون به دولتخانه رسـید شمشیر از میان گشوده بر گردن آویخت و از یک طرف قلی بیک قورچی باشـی و از طرف دیگر شـاهرخ خان دست آن از پا افتاده را گرفته به طریق گناهکاران سـر خجالت و انفعال در پیش به پای بوس شاهزاده بلند اقبال رسانیدند و آن حضـرت به مقتضای خلق کریم و آزرم جبلی که از اجداد عالی مقدار به یادگار داشت علی الفور

خلد برین، متن، ص: ۶۹۸

شمشـیر را از گردن او برداشت. امیر خان را در این حالت، رقت دست داده گریان گردید و آن منبع عاطفت و احسان، قورچی‌باشی را مخاطب ساخته فرمود که امیر خان مهمان تو خواهد بود، و از امرای ترکمان، ادهم خان را مقرر فرمود که به قلعه رفته به محافظت اهل و عیال و اسـباب و اموال امیر خان پردازد. آن شب را امیر خان در دیوانخانه گذرانیده روز دیگر بالانشین عمارت هشت بهشت و بعـد از چنـد روز مقیم قلعه قهقهه گردیـد! و در حینی که خدمتش را با بند و زنجیر گران به قلعه قهقهه می‌فرسـتادند زمانه بر حال زار وی خنـدان و او چون ابر بهار بر مفارقت محبوبه بی‌نظیر خود گریان بود که محرمان، گریه و زاری وی را از جدائی «بی‌نظیر» به عرض شاهزاده گردون سریر رسانیده به فرمان آن حضرت، بی‌نظیر را همسفر و همراه وی گردانیدند.

و چون خاطر قدس مناظر شاهزاده والا شان از رهگذر خوف و خطر آن زیاده‌سر فراغت یافت در صدد نظام و انتظام مهام جهانداری درآمـده نخست علیقلی بیک فتح اوغلی را به ازای مساعی جمیله وی که در دفع و رفع امیر خان به صدر ظهور رسانیده بود به ایالت دار- السـلطنه تبریز و لقب ارجمند «خانی» سـربلند فرمود. و چون اسـماعیل قلی خان به تقریب وقوع قضـیه نامرضـیه والده قدسیه آن حضـرت به سـمت «یولداشـی» سـرافراز شـده بود علیقلی خان را «برادر» خوانده به لقب «قرداشـی» سـربلند و ممتاز گردانید. همچنین محمـدی سارو سولاغ را که به محرمیت اسـرار نهان اختصاص یافته بود به لقب ارجمنـد «سرداشـی» رسانید. نظر تربیت و عنایت آن حضرت نسبت به علیقلی خان و دیگران خواب و خورد را بر امرای عظام حرام داشت اما چون قدرت بر اظهار ما فی الضمیر نداشتند با ایشان از در دوستی و موالات درآمده دفتر معادات و دشمنی را بر طاق نسیان گذاشتند. و اعتلای شان و ارتفاع مکان علیقلی خان مشار الیه باعث آن گردید که طایفه اسـتاجلو که تا آن زمان در زوایای گمنامی خزیده بودند قدم جرأت از بیغوله‌ها بیرون گذاشـته شهر روان آمد و

خلد برین، متن، ص: ۶۹۹

رفت آسـتان گردون شان و رفته رفته منظور نظر تربیت و احسان گردیدند و بسیاری از ایشان ملازمت علیقلی خان را سرمایه عزت و اعتبار خود شمرده غاشیه اطاعت و متابعت او را بر دوش جان کشیدند.

اما پسران و برادران و اتباع امیر خان و سایر اعیان طایفه ترکمان که سالها بر مدارج عزت و اعتبار مرتقی بودند بنا بر آن که هر روزه طایفه اسـتاجلو را مشـمول عواطف بی‌کران شاهزاده عالم و عالمیان مشاهده می‌نمودند ابواب یأس و حرمان بر روی خود گشودند و چون روی دلی از تربیت و عنایت آن حضـرت نمی‌دیدند هر یک به وسـیله‌ای از گوشه‌ای به در رفته رخت سرگردانی به دیار عراق کشـیدند. از جمله ایشـان پسـران و برادران و اقوام امیر خـان بنـا بر آن که صبیه وی در سـلک ازدواج ولی خان تکلو حاکم همـدان انسلاک داشت روی به سوی او گذاشتند و به تدریج در همدان جمعیت نموده ابواب اطاعت و متابعت وی بر روی خود گشودند.

و چون خبر گرفتاری امیر خان به محمـد خان ترکمان حاکم کاشان رسـید به فکر مآل حال خود افتاده به امیـد امداد ولی خان روی مسـارعت به همـدان نهاد و با یکـدیگر بساط مشورت گسترده قرار به آن دادنـد که مجموع طایفه تکلو و ترکمان را جمع آورده به عزم ستیز و آویز به تبریز رونـد و به خواه و نـاخواه علیقلی خان فتـح اوغلی و محمـدی- سارو سولاغ را از خـدمت شاهزاده والا جاه

عـذرخواه شونـد و به نیروی بـازوی وفـاق و زور سـرپنجه اتفاق از معانـدان امیر خان انتقام کشـیده طایفه اسـتاجلو را از نظر تربیت و عنایت شهریار به استحقاق بیندازند.
این حرکت از آن عاقبت نااندیشان باعث آن گردید که چون خبر اتفاق ایشان به تبریز رسـید در قلعه قهقهه نام امیر خان از صـحیفه وجود سترده گردیـد و ولی خـان بعـد از اطلاـع بر قتـل امیر خـان به اغوای محمـد خـان، مسیب خان [را] با خود متفق ساخته رایت خونخواهی امیر خان افراخت. و چون خبر شور و شر ایشان در تبریز
خلد برین، متن، ص: ۷۰۰
به مسامع جلال شاهزاده والاگهر رسید به صوابدید امرای استاجلو و شاملو فرمان مطاع نافذ گردید که شاهویردی خلیفه شاملو حاکم نطنز رایت عزیمت به صوب کاشان افراخته آن بلـده فاخره را به حیطه ضـبط و تصـرف درآورد. بنا بر امتثال فرمان چون خلیفه مشار الیه شـهر کاشان را متصرف شد یوسف بیک ولد محمد خان که به منصب ... «۱» در دیوان اعلی معتبر و جانشین پدر بود خود را به قلعه کشیده دامن‌زن نایره شور و شر گردید و به تقریب این دار و گیر، یوسف بیک به قتل رسیده محمد خان به سبب قتل پسر، سپر عصـیان و طغیـان بر سـر کشـید و دلیجان خان پسـر دیگر خود را به دفع سانحه کاشان فرسـتاده شاهویردی خلیفه چون تاب مقاومت نـداشت روی مراجعت به جانب نطنز گـذاشت. و بنا بر قرب جوار کاشان و اقتـدار دلیجان خان در نطنز نیز مجال اقامت ندیده از راه ضرورت متوجه اصفهان گردید و در آنجا اقامت داشت تا نایره شور و شر ... «۲»

گفتار در اخبار امرای خراسان و سوانح اتفاقیه در میان ایشان به مقتضای قضا و اراده خالق ارض و سما

تخت آرایان سـریر سـخنوری و بالانشـینان اورنگ بلاغت گستری که شـهریاران بی‌تاج و تخت و گـدایان به نان شب محتاجنـد بزم بهشت آئین این داسـتان بـدایع قرین را که مبشـر طلوع طباشـیر صـبح اقبـال و مشـعر بر آغـاز اهتزاز ازاهیر بسـتان سـرای جاه و جلال شـاهزاده عـالم و عالمیان یعنی نواب گیتی‌سـتان فردوس مکان است به جواهر عبارات رنگین و لآلی فقرات دلنشـین چنین آراسـته و پیراسته‌اند که بعد از تمکن مرشد قلی خان بر مسند بلند پایه حکومت مشهد مقدس

---

(۱)- در نسخه سفید است.

(۲)- در نسخه سفید است.

خلد برین، متن، ص: ۷۰۱
معلی که به سـرانگشت خامه وقایع‌نگار، اشـعاری به ذکر آن شد، به دستیاری معاونت رأی رزین و فکر دوربین، اکثر سـرکشان دیار خراسـان را مطیع و فرمان‌پـذیر خود گردانیـده کیفیت چگونگی آن را به ارسـال رسـل و رسایـل به علیقلی خان رسانیـد روز بروز بر مـدارج ترقیات جاه و جلال متصاعـد بود و بر ولایاتی که به حیطه ضـبط- و تسـخیر در می‌آورد از طوایف قزلباش که نزد وی جمع آمـده بودنـد امراء و حکـام تعیین می‌نمود تـا در اوایـل سال پیچی‌ئیل مطابق نهصـد و نود و دو به فکر آن افتاد که حقیقت خـدمات شایسـته و حسن اخلاـص و دولتخواهی خود را معروض سـده سـنیه و عتبه رفیعه تخت آرای سـلطنت جـاودان یعنی شـاهزاده عالم و عالمیـان گردانـد. لاـجرم ابراهیم خـان برادر خود را که قبـل از این حـاکم اسـفرائین بود و در معرکه غوریان اسیر سـرپنجه استیلای غازیان موکب جهانگشای خاقان علیین آشـیان شـده خدمتش را به عراق برده بودند [۱۵۲] و انتهـاز فرصت نموده از راه گیلان خود را به خراسان رسانیده بود به دار- السلطنه هرات فرستاد تا مطالب و مدعیات وی را چنانچه دلخواه باشد به مسامع علیه رساند.
چون مشار الیه وارد هرات و به شـرف سـجده و پای بوس آن حضـرت سرافراز گردید بعضی از ریش‌سفیدان طایفه شاملو که اقتدار مرشـد قلی خان بر خاطر ایشان گران بود ابواب معارضه و مناقشه بر روی او گشوده به گفتگو درآمدنـد که اگر مرشـد قلی خان در

طریق اخلاص و صوفیگری راسخ دم و ثابت قدم می‌بود بـه خودسر ارتکاب این قسم حرکات زیاده‌سرانه نمی‌نمود و از در صلاح‌اندیشی علیقلی خان که به بیگلربیگی گری تمام خراسان و منصب والای للگی شاهزاده عالم و عالمیان سرافراز است درآمده کارها را به مشورت و صوابدید وی فیصل می‌داد. و چندان که ابراهیم خان به معاذیر دلپذیر توسل جسته در جواب ایشان می گفت که مرشد قلی خان بنابر آن که هنوز شادروان جلال سلطنت باوقار، خلود و دوام استحکام نیافته بنا بر یگانگی و اتحاد با جناب خانی به نیابت وی به فیصل قضایا و تمشیت

خلد برین، متن، ص: ۷۰۲

امور، جرئت نموده ایشان به گوش قبول نمی‌شنودند.

هنگامه این گفتگو در میان طایفه شاملو و استاجلو گرم بود تا خبر قیل و قال ایشان به مرشد قلی خان رسیده از راه رعایت جانب علیقلی خان متوجه هرات گردید و از گرد راه، ادراک سعادت سجده و پای بوس حضرت اعلی را شفاعتخواه گناه خود شمرده بعد از آن با علیقلی خان ملاقات نمود. علیقلی خان نیز مقدم وی را به لوازم اعزاز و احترام گرامی شمرده ابواب مصادقت و موالات بر روی وی گشود.

و چون ریش‌سفیدان طایفه شاملو دیدند که علیقلی خان با وی از در دلجوئی و مهمان نوازی درآمد قرار و آرام را بر خود حرام ساخته به قصد افنا و اعدام وی با علیقلی خان آغاز قال و قیل نمودند و به برهان و دلیل خاطر نشان وی کردند که اگر مرشد قلی خان دیگر باره به جا و مکان خود مراجعت نماید اساس پا برجائی قصر شوکت خانی چندان نپاید. لیکن امثال این سخنان در گوش علیقلی خان موقع قبول نیافت و بجز رعایت آداب مهمان نوازی و لطف و احسان نسبت به مرشد قلی خان امری دیگر به خاطر وی خطور نکرد. اما چون از ورای پرده غیب، صورتی بو العجب به دار الظهور شهود جلوه‌گر می‌شد اثری بر الفت و التیام ایشان مترتب نگردید و منافقان سخن چین که در کمین چنین روزی بودند ابواب موافقت و دوستی بر روی مرشد قلی خان گشوده خدمتش را به سخنان دور از کار از علیقلی خان و طایفه شاملو متوهم نمودند.

به حسب اتفاق در آن اثنا امری روی نمود که مصدق قول دو- به هم اندازان بیهده نال و مزید خوف و هراس خان بلند اقبال گردید.

صورت حال آن بود که یکی از دلاکان هرات را که به مرشد قلی خان فی الجمله مشابهتی داشت خصمی قوی بازو در کمین بود. از قضا در روزی که مرشد قلی خان در حمام بود آن شخص از راه انتقام با تیغ عریان داخل حمام شد و تا رسید دلاک مذکور را به قتل رسانیده بازگردید، و گمان خان عالی شان آن شد که آن شخص به قصد قتل وی با تیغ آخته به حمام تاخته بود و دلاک بی‌گناه را به اشتباه به قتل

خلد برین، متن، ص: ۷۰۳

رسانیده بنابر این خوف و هراسی که داشت روی به ازدیاد گذاشت و به اضطراب تمام از حمام بیرون آمده هراسان خود را به خانه رسانید و با آن که علیقلی خان از صورت واقعه خبردار گردیده از راه تفقد و دلجوئی به منزل مرشد قلی خان شتافت و سبب قتل دلاک را به شرح مسطور تقریر نموده به سخنان وفاق آمیز خاطر وی را مطمئن ساخت اما مرشد قلی خان چون از طبقه شاملو خایف و هراسان گردیده بود بعد از آن توقف خود را در دار السلطنه هرات مقرون به مصلحت ندید و ابراهیم خان برادر خود را در هرات گذاشته نیم شبی از هرات به سرعت برق و باد روی عزیمت- بل هزیمت- به صوب مشهد مقدس معلی نهاد.

چون علیقلی خان از حرکت بیجای مرشد قلی خان خبردار شد از وی به جان رنجیده دلنهاد گوشمال وی گردید، و از این رهگذر ابراهیم خان برادر وی را معاتب و مخاطب ساخته با وی از در بی- التفاتی درآمد و فرصت به دست ارباب فتنه و فساد افتاده کار را در میان آن دو خان عالی شان به جائی رسانیدند که به خون هم تشنه گردیدند.

مقارن آن ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان نیز راه گریز در پیش از هرات خود را به مشهد معلی رسانیده باعث ازدیاد مواد کلفت گردید و با آن که به ارسال رسل و رسایل، ابواب وفاق و اتفاق بر روی یکدیگر می‌گشودند اما پیوسته در کمین فرصت، مترصد افنا و اعدام یکدیگر می‌بودند تا کار به جائی رسید که به اغوای ریش- سفیدان طایفه شاملو علیقلی خان در رکاب همایون شاهزاده عالم و عالمیان با لشکر گران متوجه تنبیه و تأدیب مرشد قلی خان گردید و تا یکباره پرده از رخ کار موافقت و اتفاق بر نگرفته باشد نظام و انتظام مهام کل خراسان را دستاویز آن حرکت ساخته نخست رایت عزیمت به صوب ولایت قاین افراخت و سلطانعلی خلیفه ولد فولاد خلیفه حاکم آنجا را که به موافقت مرشد قلی خان متهم می‌دانست گیرانیده از پایه بلند حکومت انداخت و از آنجا عنان عزیمت به

خلد برین، متن، ص: ۷۰۴

صوب ترشیز منعطف گردانیده در اثنای راه مسرعان به طلب تمامی امرای خراسان اعم از آن که به فرمان مرشد قلی خان بر مسند حکومت متمکن باشند یا غیر آن، روان نموده احکام لازم الاتباع مزین به مهر مهر آثار شاهزاده کامکار به این مضمون اصدار فرمود که هر که یکرنگ و یکجهت شاهزاده گردون منزلت و تابع لله و بیگلربیگی هرات است باید که از راه اخلاص و دولتخواهی متوجه موکب ظفر خاصیت آن حضرت گردیده خود را به سایه آفتاب پایه چتر فلک فرسای شاهی رساند.

مرشد قلی خان نیز بعد از اطلاع بر وقایع مذکوره کسان به احضار امراء و اتباع خود فرستاده از مشهد معلی به عزم صلح و صلاح و رفع ماده نزاع روی به هرات نهاد و در عرض راه به جهت اصلاح ذات البین کس فرستاده التماس قدوم خواجه افضل وزیر و چند نفر از ریش سفیدان طایفه شاملو از علیقلی خان نمود که به وساطت ایشان کلفت و نفاق به الفت و اتفاق تبدیل یابد. چون جماعت مزبوره جرأت رفتن به نزد مرشد قلی خان نداشتند بنای کار جواب فرستاده را بر تغافل گذاشتند و به مقتضای قضا هیچکس در صدد اصلاح در این ماجرا در نیامد تا آن دو سپاه کینه خواه و آن دو لشکر خونریز در قریه سوسغد ترشیز به یکدیگر رسیده در برابر هم خیام اقامت مرتفع گردانیدند و به اندیشه آن که شاید کار گیر و دار آن دو لشکر خونخوار به آمد و رفت مردم صلاح اندیش به اصلاح گراید ابواب مکاتبات و مراسلات بر روی یکدیگر گشوده مترصد رفع کلفت و نزاع بودند که ناگاه امری روی نمود که بی- اختیار ابواب گیر و دار بر روی آن دو سپاه جرار کینه‌گذار گشود.

صورت ماجرا آن بود که از جمله امرای خراسان که حکم به احضار ایشان نافذ بود یکی ابراهیم سلطان شرفلو استاجلو قوم مرشد قلی خان بود و خدمتش از راه قرابت و خویشاوندی خان عالی شان با کوکبه نمایان از طبل و علم و خیل و حشم روی توجه به معسکر ظفر نشان نهاد. و چون به موکب همایون نزدیک رسیده شنید که

خلد برین، متن، ص: ۷۰۵

اردوی مرشد قلی خان از معسکر علیقلی خان کناری گرفته جدا فرود آمده‌اند از در خودنمائیها و تعصب اویماقیت درآمده فوج خود را با اسباب و اسلحه روز جنگ برآراست و با غریو و غلغله کوس و کرنا و جوش و خروش یکه تازان میدان وغا از راه رسیده به جمعی از سپاه کینه خواه مرشد قلی خان که به موجب فرمان به استقبال وی اقبال نموده بودند پیوسته به عظمت تمام به اردوی مرشد قلی خان ملحق گردید. و چون نفیر کرنای و غریو کوس ایشان به اردوی علیقلی خان رسیده جمعی از سواران را مسلح و مکمل و یراق پوش دیدند به حکم اذا اراد الله شیئا هییء اسبابه به خیال خطا و گمان غلط، خبر به علیقلی خان رسانیدند که لشکر پر شور و شر مرشد قلی خان صفوف قتال و جدال آراسته مهیای جنگ و آماده معرکه نام و ننگ شده‌اند و بیم آن است که نعره کرنای و غریو طبل و کوس ایشان به گوش چرخ آبنوس رسد و از رهگذر این خبر آشوب روز محشر در معسکر علیقلی خان پدیدار و قیامت خفته بیدار گردد.

جناب خانی از راه رعایت جانب حزم و احتیاط سوار شده سپاه و لشکر را مقدمه معرکه گیر و دار گردانید و ارتفاع گرد و غبار و

هـای و هوی دلیران معرکه گیر و دار مرشـد قلی خان را نیز خبر داد و به انـدیشه کارزار سوار کرد و هر دو لشـکر بی‌آن که اندیشـه شور و شـر در سـر داشـته باشـند در برابر یکدیگر صف برکشـیدند و بلند آوازان، قدم به معرکه شور و شـر نهاده گرد و غبار معرکه کارزار را به چرخ بی‌مدار فرستادند.

در خلال این احوال سـلطانعلی خلیفه حاکم قاین که در بـدایت حال گرفتار دام اقتدار علیقلی خان شده [۱۵۳] مدتی محبوس بود و در آن چند روز، جرم ناکرده او را به عفو و اغماض مقرون و مطلق- العنانش ساخته بود از راه کدورت و ملالی که از وی در خاطر داشت پیشتر از اشتعال نایره قتال و جـدال، صف سپاه علیقلی خان را ویران کرده با فوجی که همراه داشت روی امداد و معاونت به معسکر مرشد قلی خان گذاشت. این معنی باعث دلشکستگی غازیان شاملو و تزلزل

خلد برین، متن، ص: ۷۰۶

سپاه علیقلی خـان و سلسله جنبان جرأت و جلادت بهادران اسـتاجلو و لشـکر مرشـد قلی خان گردیـده کار ایشان از تیغ و سـنان به دست و گریبـان رسـید. علیقلی خان از بیم آن که مبادا چشم زخمی به موکب ظفر نشان شاهزاده عالم و عالمیان رسـد سـراپا چشـم شده نظاره‌گر معرکه میدان بود که ناگاه راه نگاهش در میان گرد و غبار بر فوجی بی‌زینهار افتاد که چون شیران گرسنه به هر طرف که می‌تاختنـد از کشـته پشـته می‌ساختنـد و به هر سواری که می‌رسـیدند از مرکب حیاتش پیاده می‌گردانیدنـد. از جرأت و جلادت ایشـان گمـان علیقلی خـان آن شـد که مرشـد قلی خان به یقین در میان ایشان است لا جرم به عزم رزم آن جماعت، مرکب جلادت برانگیخت و با فوجی از یکه‌تازان سپاه شاملو سر راه بر ایشان گرفته به نیروی بازوی جرأت و زور سرپنجه جلادت، عقد جمعیت آن گروه را از هم بگسیخت.

و چون دولت از علیقلی خـان روی گردان شـده سایه سـعادت بر سـر مرشـد قلی خان افکنـده بود در حینی که علیقلی خان سـرگرم تعاقب آن فوج بی‌نام و نشان بود مرشد قلی خان به دیده بینای آمد کار از دور مشاهده نمود که چتر فلک فرسای شاهزاده بلند اقبال مانند مهر فروزان که از کناره افق تابان گردد از گوشه معرکه میـدان درخشان است و از لشـکریان، معـدودی چند آن گوهر والای سلطنت پایـدار را مرکزوار در میـان دارنـد فرصت غنیمت شـمرده به بلـدی اقبـال بلنـد و راهنمـائی طـالع ارجمنـد، فوجی از فـدویان اخلاصـمند را فرمـان داد که به سـرعت برق و بـاد روی جرأت به سـایه چتر همـایون نهادنـد و به آن فوج قلیـل که در ظل ظلیل آن حضـرت جمعیت داشتند حمله‌آور گردیده سلک جمعیت ایشان را پریشان گردانیدند و ابو مسلم خان چاوشلو که از اتباع مرشد قلی خان و از امرای عالی شان بود دست در فتراک سـعادت جاویـدان زده خورشـید عالم تاب اوج سـلطنت پایـدار را به مشـرق آرزوی مرشـد قلی خـان و اردوی امراء و اعیـان طایفه اسـتاجلو رسانیـد. آری خورشـید عالم‌آرا به قطع درجات به اوج کمال و غایت ارتفاع پیوندد و زر ده دهی دست به دست به سکه قبول

خلد برین، متن، ص: ۷۰۷

عیارشناسان رسیده شهر روان «۱» بازار روائی گردد.

القصه چون آن آفتـاب عالم‌تاب اوج گیتی‌سـتانی به آن آسانی بر سـر اردوی طایفه اسـتاجلو سایه‌گستر گردیـد و گوهر والای درج سلطنت جاودان در حفظ و حمایت پادشاه پادشاهان به اردوی مرشد قلی خان رسید قصر شوکت و اقتدار طایفه شاملو شکست یافت و بی‌اختیار آواره دیار فرار شـده خواجه افضل وزیر با چهارصـد پانصد نفر از اعیان طایفه شاملو به دام اسار گرفتار گردیدند و خیمه و خرگاه و بند و جایگاه ایشان به جاروب نهب و غارت، رفته گشت.

و چون علیقلی خان عنان از تعاقب آن گروه کشـیده به صوب مراجعت معطوف گردانید و به اردو رسیده سایه بال همای سعادت را از سـر خود دور دیـد از حرکت بیجای خود دست بر دست سوده انگشت نـدامت به دندان گزید، و چون دولت از وی روی گردان شده سایه سعادت بر سر مرشد قلی خان افکنده بود عنان از معرکه تافته با جهان جهان حسرت و ندامت طریق هرات پیمود.

و چون آفتاب عنایت بی‌غایت بر سر مرشد قلی خان سایه گسترد و چراغ آمد کار طایفه استاجلو به پرتو اشعه انوار نامتناهی منور گردید جبین نیاز و جانفشانی بر عتبه علیای اورنگ آرای سریر سلطنت پایدار سوده آن فروزنده گوهر شاهوار را به خواهش دل در درج جان جای اقامت گشودند و به ادراک این موهبت عظمی افسر امتیاز بر سر و تشریف مباهات و افتخار در بر، در سایه چتر فلك فرسای آن سرور به مشهد مقدس معلی مراجعت نمودند و با آن که آن فروزنده اختر بنابر آن که از اوان طفولیت تا آن زمان به حسن رعایت و خدمت علیقلی خان و اعیان طایفه شاملو خو کرده بود و به همسالان در میان آن طایفه انس و الفت گرفته ابواب مؤانست بر روی خدمتگزاری مرشد قلی خان و اتباع او نمی‌توانست گشود به دلالت ملهم اقبال، آثار حزن و ملال را از جبهه نورانی زایل نموده چون

---

(۱)- شهر روان- زر و سیم رایج و سره (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۰۸

صبح، گشاده پیشانی و چون آفتاب در اوج کامرانی با ایشان از در عنایت و مهربانی درآمد و خاطر قدس مناظر را به ادراک سعادت زیارت آستان ملایک پاسبان، نظم:

امامی که روبند خاک درش راخلایق به مژگان ملایک به شهپر خوشوقت و شادان ساخته رایت توجه به صوب مشهد معلی افراخت. مرشد قلی خان و اتباع در سایه چتر آفتاب ارتفاع آن حضرت به مقصد رسیده به تهیه و تدارک اسباب سلطنت و پادشاهی آن نور- پرورد الهی مشغول گردیدند.

و چون به تجدید اورنگ سلطنت و تاجداری به جلوس همایون آن گرامی گوهر درج شهریاری همدوش چرخ بوقلمون گردید مرشد- قلی خان از دل و جان، کمر سربازی و جانفشانی بر میان بسته به عظمت و شوکت تمام بر سریر للگی و مسند وکالت نشست و نخست با گرفتاران طایفه شاملو از در مردمی و احسان درآمده تمامی ایشان را آزاد و مطلق العنان و مشمول عواطف بی‌کران ولی نعمت جهان و جهانیان گردانید و به صوابدید وی فرمان والا نافذ شد که هر کس از ایشان در میان غنایم آن فتح نمایان اسب و شتر و اموال و اسباب خود را بشناسد مالك مال خود گردد، و خواجه افضل را که وزیر علیقلی خان و از جمله گرفتاران بود منظور نظر تربیت و احسان شاهزاده عالم و عالمیان و وزیر سرکار آن حضرت گردانید. و چون مقرر شده بود که هر کس از گرفتاران هوای ارتقا بر معارج سعادت در سر داشته باشد و خواهد که به دولت ملازمت آن حضرت سربلند گردد در مشهد معلی اقامت نماید و آنان که دل از ملك و مال و اهل و عیال بر نداشته عازم مراجعت هرات باشند مقضی المرام به جا و مقام خود بازگردند و با آن که بسیاری از ایشان در سلك یوزباشیان و قورچیان و سایر ملازمان رکاب اعلی سرافرازی یافتند اما تاب توقف در میان طایفه استاجلو نیاورده فوج فوج گریزان به جانب هرات شتافتند و از طایفه شاملو بجز حسین بیک عبدللو که در سلك جلوداران خاصه شریفه انسلاک داشت و در روز جنگ از موکب

خلد برین، متن، ص: ۷۰۹

والا- جدا نشده بود و علیقلی بیک ولد شاه علی بیك کرامیلو که به هنگام انهزام از مرافقت علیقلی خان باز مانده بود احدی در مشهد مقدس معلی اقامت ننمود.

مرشد قلی خان بعد از نظام و انتظام کارخانه دولت، مکتوب محبت اسلوب به سیاقی که پیش از آن به علیقلی خان می‌نوشت در قلم آورده وقوع آن قضایا را به اراده خالق ارض و سما حواله نمود و در طی تحریر آن نامه صداقت ختامه، گله‌مندیهای دوستانه ابلاغ فرمود.

بالجمله کوکب اقبال مرشد قلی خان در سایه آفتاب پایه چتر همایون شاهی بر مدارج کمال متصاعد گردیده آوازه عظمت و اقتدار

او به تمام ملک خراسان رسید و از اطراف و اکناف آن دیار، اکابر و اشراف روی ارادت به آستان گردون شان نهاده در مشهد مقدس بار اقامت گشادند و به شرف سجده و پای‌بوس سرافرازی یافته بعد از اقامت رسم تهنیت و مبارکباد روی به اوطان خود نهادند.

گفتار در ذکر لشکر کشیدن عثمان پاشا سردار روم به دیار آذربایجان و تسخیر معموره طرب انگیز دار السلطنه تبریز و سوانح و وقایع عبرت افزا که در آن ولا روی نمود

سابقا رقمزده کلک وقایع نگار شد که عثمان پاشا در پیش قیصر سخنان سنان پاشا را که در بند باب الابواب در بند مشعر بر تمهید قواعد صلح و صلاح می‌گفت محمول بر کذب و افترا شمرده باعث آن گردید که قیصر از وی رنجیده فرهاد پاشا نامی را با سپاه و لشکر بی‌کران بر سر آذربایجان روان نمود و فرهاد پاشا در حینی که رایات جهانگشا در مملکت خراسان نزول اجلال داشت قدم به مملکت ایران گذاشته قلعه ایروان را به حیطه ضبط و تسخیر درآورد و عثمان پاشا نیز تمام مملکت شکی و شروان را به تصرف درآورده بعد از وصول به استنبول در خدمت قیصر، تعهد تسخیر کل ولایت

خلد برین، متن، ص: ۷۱۰

آذربایجان بلکه مملکت عراق نمود، و خواندگار روم، آن فتنه‌انگیز میشوم را منظور نظر تربیت و عنایت و به منصب والای وزارت اعظم و سرداری صوب ایران، محسود اقران و امثال نمود.

اخبار آمدن سردار با لشکر بیرون از شمار به ارض روم وقتی به دربار آسمان کردار رسید که فصل زمستان پیچی‌ئیل سال نهصد و نود و دو به آخر آن پیوسته شدت سرما بار سفر بسته بود و شاهد گل پیرهن بهار در لباس دلربائی جلوه خودنمائی می‌کرد، و در آن بهار عالم‌آرا که شاهدان گلستان، پیرایه نشو و نما در بر داشتند شاهزاده کامران کامکار وقعی به شور و شر خبر آمدن سردار [۱۵۴] نگذاشته قیصر روم و هجوم لشکر آن مرز و بوم را معدوم می‌انگاشت، و در آن بهار عشرت پیرا، طره زیبا شاهد عشرت و کامرانی را در بهار جوانی و ریعان گلزار زندگانی از دست نداده به تجرع اقدام راح و ریحانی ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی خاطر قدس مناظر می‌گشاد، و بنابر آن که در آن ایام گریبان آرزو را به دست چشم گیرا و مژگان رسای آهنگر پسری شیطان نام که علیقلی خان فتح- اوغلی از دار الحسن اصفهان به آذربایجان آورده بود داده ابواب تعلق و تعشق وی بر روی دل گشاده بود پیوسته چون گل، پیاله در کف و چون غنچه، صراحی در بغل بزم خوشدلی می‌گسترد، و آن بهار آرزو را هر روز در چمنی و هر شب در انجمنی آتش افروز خرمن صبر و شکیبائی می‌کرد و شعله حسن جگر سوز آن غیرت صبح عید و رشک روز نوروز از خلوت خاطر شاهزاده دل از کف داده سر به دری آغاز نهاده وصف جمیل حسن بی‌بدیلش به زبان مردمان افتاده بود چنانچه شعرای بلاغت شعار، اشعار آبدار مشعر بر رنگینی بهار حسن آن اعجوبه روزگار در سلک نظم کشیده دامن زن شعله شوق شاهزاده کامکار می‌گردیدند. از آن جمله شاهقلی بیک عرب اوغلی روملو به زبان ترکی این رباعی را در شان او گفته بود، رباعیه:

کونکلوم قوشین اول نرگس فتان آپاره‌کیمدور که اونن غمزه سیدن جان آپاره

خلد برین، متن، ص: ۷۱۱ شیطان شیطان دید و کلری کر بوایسه‌من راضیم ایمانمی شیطان آپاره همچنین دیگری از شعرای بلاغت پیشه، گوهر این رباعی را از بحر اندیشه برآورده بود، رباعیه:

عاشق چو رخ تو بیند از جان گذردتیر نگهت ز سینه پران گذرد

از دولت همنامیت ای صنع خدای‌شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد القصه در آن بهار سراپا نگار که ساغر شوق شاهزاده کامکار از شراب عشق آن برق خرمن صبر و قرار سرشار بود سوانح و وقایع بی‌شمار روی نمود از آن جمله آن که:

غازی گرای خان پادشاه تاتار که در واقعه حرب شروان چنانچه اشعاری به آن شد گرفتار کمند اقتدار لشکر ظفر اقتدار شده به

موجب فرمان در قلعه الموت اسیر سلسله قید و زندان بود چون قرب و منزلت شعراء و ارباب کمال را در خدمت شاهزاده بلند اقبال بشنید غزلی ترکی مشتمل بر محامد اوصاف آن حضرت در سلک نظم کشیده تحفه بزم حضور گردانید. و چون به وساطت محرمان، غزل مزبور به عز عرض رسید، پسند خاطر مشکل پسند افتاده به احضار پادشاه- زاده تاتار فرمان داد، و بعد از ادراک سعادت ملازمت چون به حسن سیرت و صورت و زیور استعداد و اهلیت آراستگی داشت در مجالس انس، محرم خاص الخاص بزم اختصاص گردیده قدم امتیاز بر مدارج والا پایگی گذاشت. این معنی سلسله جنبان حسد حاسدان به تخصیص علیقلی خان فتح اوغلی و سایر مخصوصان انجمن قرب گردیده در صدد تضییع وی برآمدند. پادشاه زاده تاتار از اطوار ایشان آنچه در خاطر داشتند تفرس نموده ابواب توهم و هراس بی‌قیاس بر روی خود گشود و از بیم جان از دار السلطنه تبریز گریزان گردیده خود را به معسکر عثمان پاشای سردار که در ارض روم اقامت داشت رسانید.

خلد برین، متن، ص: ۷۱۲

دیگر آن که بعد از فرار پادشاه‌زاده تاتار چون کوکبه سلطان بهار از ساحت گلزار، بار سفر بسته بود موکب همایون شاهزاده عالی مقدار نیز از دار السلطنه تبریز به ییلاقات اشکنبر کلنبر و بازار چائی نقل مکان نمود. و در مدت اقامت ییلاقات مزبور که قرب دو ماه امتداد یافت محمدی خان تخماق، بیگلربیگی چخور سعد که بعد از تسخیر قلعه ایروان در آن نواحی، بی‌سر و سامان روزگار می- گذرانید در موضع ساغری بلاغی به معسکر ظفر قرین پیوسته با وجود بی‌سر و سامانی، قوشون خود را آراسته و پیراسته از نظر انور گذرانید.

در خلال این احوال خبر آمدن سردار در معسکر ظفر شعار انتشار و اشتهار یافته منشأ قیل و قال سپاه ظفر پناه گردید. بعد از تقدیم مشورت با امرای بهرام صولت، مصلحت دولت مقتضی آن گردید که احکام مطاعه لازم الاطاعه به اسم امرای نامدار و عساکر نصرت شعار ممالک محروسه عز اصدار یافته مصحوب مسرعان قمر مسیر به ایوار و شبگیر روانه گردانیدند. همچنین مناشیر عاطفت و استمالت به اسم محمد خان و ولی خان و مسیب خان و کل امرای طایفه تکلو و ترکمان به این مضمون عز صدور یافت که چون طوایف قزلباش بنا بر صوفیگری و یکجهتی که نسبت به این دودمان والا شان دارند جان باختن را در راه مرشد و ولی نعمت خود ادنی پایه‌ای از مدارج اخلاص خود می‌دانند اگر امیر خان به ازای انحراف از جاده اطاعت و اخلاص به سزا و جزای خود رسیده باشد سایر امراء و غازیان تکلو و ترکمان را از آن چه نقصان؟ شایان شیوه عقیدت و اخلاص آن که چون ادهم خان که از جمله ایشان است بر مدارج اعزاز و احترام ارتقا دارد و پیوسته منظور انظار عاطفت و عنایت است ایشان نیز سودای بیجای خیالات فاسده را به استنشاق آب انابت، از دماغ زایل کرده با جهان جهان امیدواری خود را به شرف خدمت و عز ملازمت سرافراز فرمایند و یقین شمرند که اطوار ناملایم که از ایشان زبانزد جهانیان است با اخلاص و ارادت موروثی منافات

خلد برین، متن، ص: ۷۱۳

دارد به تخصیص در وقتی که سردار روم با عسکر قضا هجوم، کمر تسخیر مملکت ایران و استیصال طوایف قزلباش بر میان بسته در کمین تسخیر و تصرف دار السلطنه تبریز که گورخانه صد ساله قزلباش و تختگاه پادشاهان والا شان ایران است منتهز فرصت نشسته باشند، و پیدا است که بعد از تسخیر تبریز و مملکت آذربایجان که زبده و خلاصه مملکت ایران است مآل حال طوایف قزلباش و سایر محال ممالک محروسه چه خواهد بود؟ اولی آن که در این وقت به بلدی عقل معامله‌شناس، غیرت دین و مذهب و حمیت صوفیگری و اخلاص را منظور نظر مآل‌اندیش ساخته با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند که بعد از دفع و رفع مخالفان، حاجات و ملتمسات ایشان بر حسب دلخواه به شرف اسعاف و عز انجاح مقرون خواهد بود.

چون مسرعان با فرامین لازم الاذعان به اطراف ممالک محروسه روان شدند موکب ظفر نشان به اندیشه آن که مبادا عثمان پاشا لشکر به قراباغ کشد مدت یک ماه در آن حدود اقامت نمود. و بعد از انقضای مدت مذکور که مرور و عبور آن زیاده‌سر مغرور به

صوب تبریز به وضوح پیوست امرای نفاق سرشت در دفع آن دشمن قوی- دست، ابواب قیل و قال بر روی هم گشودند و جمعی از ایشان که پست و بلند اوضاع جهان را به قدم تجربه و امتحان پیموده بودند مصلحت وقت را در آن می‌دیدند که شهر تبریز و محالی را که بر سمت راه سردار واقع باشد به قاعده زمان شاه جنت مکان خالی نموده به محال حصینه و جبال متینه قراجه داغ فرستند که در حین هجوم لشکر روم از آب و آبادانی اثر و نشان نمانده باشد و تا جمعیت عساکر ظفر نشان و آمدن امرای تکلو و ترکمان به ضبط و محافظت طرق و شوارع پرداخته نگذارند که از هیچ طرف آذوقه و ذخیره به اردوی رومیان داخل تواند شد و اگر کسی به طلب آذوقه از اردوی سردار بیرون آید غازیان شیرشکار، قزاقانه روزگار بر وی سر آرند. و بعد از جمع آمدن لشکر ظفر علامت در هر جا مصلحت مقتضی

خلد برین، متن، ص: ۷۱۴

آن باشد رنگ جنگ ریخته کار را با دشمن قوی بازو یکرو نمایند.

گروهی از ایشان که به نشئه باده جهل و زیاده‌سری خوگر شده هوای بدمستی شراب غرور در سر داشتند بنای این رای صواب را بر خطا گذاشتند و گفتند که چون خلقی بی‌نهایت در شهر تبریز هستند که بیشتر ایشان جوانان جلد کارآمدنی‌اند که بر سر ناموس و اهل و عیال از کشته شدن باک ندارند مناسب آن است که شهر را کوچه‌بند نموده تبریزیان از درون و غازیان قزلباش از بیرون با مخالفان از در ستیز و آویز درآیند و راه دخول ایشان را به شهر مسدود نمایند. و چون اراده ازلی به تخریب خطه دلپذیر تبریز متعلق شده بود ارباب آرای صائبه، اختیار شق اخیر نموده ابواب کوچه بند بر روی دروب و محلات آن خطه طرب انگیز گشودند، و رقم مرحمت شیم مشعر بر استمالت و اطمینان به اسم صواحب و اعیان آن بلده خلد نشان عز صدور یافت که در باب کوچه‌بند و حفظ عیال و اطفال و اسباب و اموال خود لوازم اهتمام مرعی داشته به جرات و جلادت تمام به دفع و رفع اعادی قیام نمایند. مردم تبریز که بیشتر جهال فتنه‌انگیز بودند و در خدمت شاهزاده عالمیان راه سخن داشتند در خدمت آن حضرت بنای آن کار را بر لافهای گزاف گذاشتند و نگذاشتند که احدی از مردم آنجا اهل و عیال خود را از آن دایره ملال و حلقه استیصال رهائی داده خود را به کناری کشند.

القصه تبریزیان به موجب فرمان به اتفاق حسینقلی خان برادر علیقلی خان فتح اوغلی که به نیابت [۱۵۵] مشار الیه حاکم و حارس شهر بود به حکم کوچه‌بند، شادان و خرسند به قسمت محلات پرداختند و حفظ و حراست هر رخنه را به عهده یکی از پهلوانان آن محله فرموده بر سر هر محله یکی از اعیان قزلباش را با جمعی از بهادران موکل ساختند. اما چون رهگذر سیل بی‌زینهار را که در فصل بهار از دامن کهسار انحدار یابد به خس و خار بستن دشوار می‌باشد بر آن همه سعی و اهتمام، اثری مترتب نگردید و از آن سپاه خونریز به مردم تبریز رسید آنچه رسید.

خلد برین، متن، ص: ۷۱۵

القصه چون آمدن سردار به آن دیار متحقق گردید و صدور احکام نصیحت‌آمیز به طوایف قزلباش سیما امرای بیهده رای ترکمان و تکلو اثری نبخشید و لشکرهای فارس و عراق و کرمان نیز به معسکر ظفر نشان ملحق نگردیدند از راه ضرورت، مصلحت دولت مقتضی آن گردید که شاه و شاهزاده دامن اتفاق یکدیگر را از دست داده خاقان علیین آشیان با قورچی‌باشی و جمعی از قورچیان و اغرق همایون و اردوی کیهان پوی رایت عزیمت به صوب ازوم دول و دزمار قراجه داغ برافراخت. و شاهزاده عالم و عالمیان با معدودی از ارکان دولت و امرای عالی شان و فوجی از قورچیان و سایر ملازمان آستان گردون شان که ملتزم رکاب فیروزی مآب بودند جریده به عزم محاربه و معارضه عسکر قضا هجوم روم، سمند عزیمت شاهانه را از راه مرند گرم رفتار ساخت. و شیرشکاران بیشه ستیز و آویز، دامن کوه تبریز را گرفته در هر منزل در کمین قرب ورود جنود نامحدود روم که از راه طسوج می‌آمدند می‌بودند و به هنگام فرصت، دست و تیغ جرأت بر آن گروه کم فرصت به قوت دل و زور بازو می‌گشودند. و چون لشکر روم

هجوم آور شده کار بر ایشان دشوار می‌شد خود را به قلل جبال و محال صعب المسالك رسانیده از آنجا به موکب ظفر شعار شاهزاده نامدار می‌پیوستند چنانچه چندین بار در میان بهادران لشکر ظفر شعار و یکه تازان عسکر بی‌زینهار سردار، نایره گیر و دار اشتعال یافته جمعی کثیر از سپاه سردار به دیار عدم شتافتند و چند تن از بیباکان قزلباش به سعی و تلاش، خود را عرضه تیغ هلاك ساختند. و بنا بر آن که شمار مخالفان از اندازه تخمین و گمان بیرون بود دری از این راه بر روی سپاه نصرت پناه نگشود. و عثمان پاشا چون قضای آسمان و بلای ناگهان کوچ بر کوچ به حوالی تبریز رسیده در موضع شوراب، خیام اقامت مرتفع گردانید.

تبریزیان چون کثرت و عدت و جمعیت و عظمت رومیان را به نظر تأمل در آوردند خوف و هراس بی‌قیاس بر ضمایر ایشان راه یافته وداع طاقت و توان و ترک مال و جان و اهل و عیال و فرزندان

خلد برین، متن، ص: ۷۱۶

کردند و چون علاجی نداشتند بنای کار خود را بر صبر و تحمل گذاشتند.

در خلال این احوال عساکر هزیمت مآل روم دو سه نوبت بر سر کوچه‌بندها هجوم‌آور گردیده خود را به نزدیك شهر و دولتخانه رسانیدند و غازیان بهرام قهر و مردم شهر فی الجمله در مقام مدافعه و معارضه درآمده رومیان مظفر و منصور گردیدند و اساس پابرجائی کوچه‌بندها را به ضرب توپهای رعد آوا از هم ریخته تا میدان صاحب- آباد گرد فتنه انگیختند. و به تقریب این جرأت و حرکت بر سپاهی و رعیت ظاهر گردید که جمعیت و جگرداری ایشان به فریاد آن حادثه نمی‌تواند رسید. لا جرم در حینی که زمانه متلبس به لباس عباسیان گردید حسینقلی سلطان برادر علیقلی خان که حاکم شهر بود به مرافقت پیر غیب خان که از راه نفاذ فرمان به امداد و معاونت شهریان کمر بسته به ایشان پیوسته بود با مجموع غازیان ظفر تلاش قزلباش که در شهر اقامت داشتند روی هزیمت به معسکر همایون شاهزاده گردون منزلت گذاشتند.

و چون تبریزیان از امداد و معاونت غازیان قزلباش به یأس و حرمان منسوب شدند چون ماهی در شبکه اضطراب و گم کرده راهی افتادند و از راه حفظ مال و جان و اهل و عیال و فرزندان به جهت حصول خط امان، کامران بیك قاضی و مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت را که مفتی و شیخ الاسلام تبریز بود به نزد عثمان پاشا فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده خود را از رعایای دولت آل عثمان شمردند. و عثمان پاشا با آن که در بدایت حال با قاضی و شیخ الاسلام از در عتاب و خطاب درآمد اما چون صیت جگرداری و سپاهیگری مردم تبریز به کرات به وی رسیده بود بالاخره با ایشان طریق رفق و مدارا مسلوك داشت و تبریزیان را به عفو و احسان مستمال گردانیده مقرر فرمود که مردم به حال خود بوده مطمئن باشند که بعد الیوم از جمله رعایای حضرت خواندگار خواهند بود.

چون قاضی و مفتی با مژده عفو و اطمینان به شهر بازگشته

خلد برین، متن، ص: ۷۱۷

مردم را از آن خبردار گردانیدند جمعی از مردم شهر که به وفور عقل و دانش از دیگران ممتاز بودند با خود جزم نمودند که رومیان از راه مخالفت کیش و مذهب، دست از گریبان جان ایشان بر نخواهند داشت و به حرف و صوت عثمان پاشا ایشان را به حال خود نخواهند گذاشت، بنابر این به فکر مآل حال خود افتادند و اموال و اسباب خود را در نهانخانه‌ها و زیرزمینها جای داده یك یك و دو دو دست اهل و عیال خود را گرفته در دل شبها روی به وادی فرار می‌نهادند و هر که نقدی با خود همراه می‌داشت در سر گذرها و عرض راهها در پیش اجامره و اوباش هر طایفه و طبقه که پیوسته در انتظار چنین روزی به سر می‌بردند بر زمین می‌گذاشت و به تکلیف ابرام آن گروه گمنام از قید لباس خلاص یافته برهنه و عریان به هر طرف روان می‌گشتند.

اما عثمان پاشا چون خاطر از اطاعت و متابعت اهل شهر مطمئن گردانید به فراغ بال و رفاه حال داخل تبریز گردید و چون عزم آن داشت که در آنجا قلعه‌ای در کمال حصانت و رصانت بنا نماید دولتخانه تبریز را جهت مکان بنیان قلعه مناسب دیده از شوراب

رخت اقامت به جانب چرنداب- که سمت جنوب تبریز است- رخت اقامت کشیده به سعی و اهتمام تمام به ساختن قلعه مشغول گردید و با آن که لشکر ظفر مآب که به پشتگرمی کوه سرخاب هر روز چون آفتاب با تیغ و سپر از اطراف و جوانب لشکر پر شور و شر روم درآمده بسیاری از ایشان را روانه درکات سقر می‌کردند، اما آن دستبردها از هجوم و ازدحام لشکر روم معلوم نمی‌شد و به اهتمام تمام به کار خود قیام می‌نمودند تا در عرض مدت چهل روز قلعه را حسب المدعا به اتمام رسانیده ذخیره فراوان و اسباب بی‌پایان از توپ و تفنگ و ادوات لازمه روز جنگ به قلعه کشیدند، و حکومت تبریز و حفظ و حراست قلعه به جعفر پاشای اخته مخصوص و متعلق گردیده لوازم اهتمام در استحکام قلعه و تهیه اسباب قلعه‌داری به تقدیم رسید.

خلد برین، متن، ص: ۷۱۸

در خلال این احوال چون به عرض سردار رسانیدند که تبریزیان بنا بر تعصب کیش و مذهب با رومیان نمی‌آمیزند و اجامره و اوباش ایشان چون شبها دست می‌یابند قدم جرأت به خیام ایشان نهاده به تیغ جرأت، خون رومیان را می‌ریزند و بر سر قلعه رفته آنچه رومیان به روز کار کرده باشند به شب ویران می‌سازند بنا- بر این حکم به قتل عام تبریز فرمود و از این راه ابواب گونه‌گون بلایا و محن بر روی ساکنان آن خطه طرب انگیز گشود و بقعه‌ای که کریمه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ «۱» از معموری و آبادانی آن خبر می‌داد روی به خرابی و ویرانی نهاد و آن حکم بیجا به همدستی فرمان قضا در تبریز کاری نکرد که شرح آن خامه مکسور- اللسان بوده باشد چه از راه امتثال فرمان، رومیان با تیغهای آخته به شهر تاختند و مضمون کریمه إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً «۲» را خاطر نشان مردم آن خطه خلد نشان ساختند، خانه‌ها خراب شد و دود از دودمانها برآمد، و فریاد و فغان نسا و صبیان به گوش آسمانیان رسید و بسیاری از زنان و فرزندان تبریزیان که در آن موج خیز بلا غریق بحر فنا شده بودند به دست رومیان افتاد و بقیهٔ السیف شبها دست عیال و اطفال خود را گرفته روی فرار به دیار آوارگی نهادند و منازل و مساکن مردم شهر به جاروب نهب و غارت رفته گردیده کار قتل و غارت به جائی رسید که جمعی از رومیان خیرخواه خدا آگاه را بر مردم تبریز رحم آمده از عثمان پاشا درخواستند تا در آخر آن روز لشکریان را از قتل و نهب و غارت منع فرمود، اما [چون] آن حکم بعد از خرابی بصره و ویرانی تبریز بود اثری نبخشود. و بالاخره آن حکم بیجا بر عثمان- پاشا مبارک نیامده دود آه مظلومان، دود از دودمانش برآورد و در همان نزدیکی مرض خناق، گلوگیر وی شده رخت زندگانی به بئس- المصیر کشید.

---

(۱)- سوره فجر، آیه ۸.

(۲)- سوره نمل، آیه ۳۴.

خلد برین، متن، ص: ۷۱۹

گفتار در ذکر محارباتی که در آن ولا فی ما بین لشکر ظفر تلاش قزلباش و عساکر قضا هجوم روم به وقوع انجامید

چون به شرحی که سبق ذکر یافت معموره طرب انگیز دار السلطنه تبریز بعد از ستیز و آویز به حیطه ضبط و تسخیر رومیان درآمد و حسینقلی سلطان برادر علیقلی خان و سایر غازیان قزلباش که در شهر بودند گریزان به موکب همایون [۱۵۶] شاهزاده بهرام قهر نقل مکان نمودند، چون معارضه جنود مسعود قزلباش با سپاه نامحدود روم در نظر اندیشه از قبل معارضه قطره به دریا بود به صوابدید امراء و ارکان دولت شاهزاده گردون منزلت بعد از دستبردهای نمایان که در اثنای آمدن رومیان و در اوان توقف ایشان در تبریز در اطراف و جوانب از غازیان قزلباش به وقوع انجامید به مصلحت وقت، طبل مراجعت به صوب اردوی معلی که در ازوم دول «۱» رایت اقامت افراخته بودند بلند آوازه گردانید. و بعد از وصول موکب ظفر شعار و ادراک سعادت ملازمت والد بزرگوار، شاهزاده گردون اقتدار با امراء و ارکان دولت از در مشورت درآمده با قلی بیک قورچی باشی که ملتزم موکب ظفر قرین خاقان روی زمین

و به اصابت رای رزین و فکر دوربین، سرآمد ارکان دولت ابد قرین بود در باب گیر و دار با لشکر بی‌شمار سردار استشاره فرمود. قورچی باشی مشار الیه در آن مجلس به براهین قاطعه و دلایل واضحه خاطر نشان آن حضرت نمود که در بدایت حال، خالی نکردن تبریز مقرون به مصلحت دولت روز افزون نبود و اکنون که شهر تبریز به حیطه ضبط و تسخیر رومیان درآمده و مردم تبریز آواره و پریشان از راه

---

(۱)- این لغت چند صفحه قبل به صورت «ازدوم دول» آمده.

خلد برین، متن، ص: ۷۲۰

اضطرار روی فرار به اطراف اقطار نهاده‌اند بنا بر فقدان لشکر ظفر شعار و قلت انصار و اعوان، صرفه در معارضه و مقابله عسکر بی‌حد و شمار سردار نیست و در این وقت، صبر و مدارا به حال ما سزاوار است صبر می‌نمائیم تا ایشان قلعه‌ای را که بنا کرده‌اند به اتمام رسانیده رایت مراجعت به دیار خود برافرازند آنگاه ما از راه کینه- خواهی بر اثر ایشان روان و در هر منزل که فرصت به دست افتد قزاقانه دمار از روزگار ایشان بر می‌آوریم و این آش در کاسه روزگار لشکر بی‌شمار سردار خواهد بود تا به سرحد بلاد و دیار خود رسند.

و چون خاطر از رهگذر شور و شر ایشان بپردازیم رایت مراجعت به جانب قلعه می‌افرازیم و سپاه کینه‌خواه آذربایجان و مردم تبریز را که آواره و پریشان شده‌اند جمع آورده به امداد و معاونت عنایت بی‌غایت زور و سرپنجه دست ولایت، قلعه را مسخر می‌سازیم.

و بنا بر آن که شاهزاده والا نژاد از راه وفور غیرت و حمیت، گوش بر آن سخنان نمی‌نهاد و عزم آن جزم فرموده بود که از هر راه که تواند سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت رومیان افکنده نگذارد که قلعه را به اتمام رسانند بنابراین خود به نفس نفیس، کمر کین معاندان را بر میان جان بسته دلنهاد محاربه و مقاتله ایشان گردید.

و چون قورچی‌باشی و سایر امراء و اعیان موکب ظفر قرین، آن حضرت را مهیای معرکه قتال و جدال دیدند جبین نیاز بر زمین عبودیت سوده مستدعی آن گردیدند که چون شاهزاده را به نفس نفیس مرتکب حرب و ضرب اعدا شدن مقرون به مصلحت دولت ابد مدت نیست یک مرتبه قورچی باشی را مرخص فرمایند که به کین دشمنان کمر بسته جرأت و جلادت لشکر ظفر خاصیت را بیازماید.

اگر داند که غازیان اخلاص نشان، نقد جان بر کف مترصد فرمانند نوبت دیگر شاهزاده عالی شان رایت عزیمت به دفع آن گروه کم فرصت برافرازد و عقد جمعیت رومیان را به حدت تیغ و سنان پریشان سازد، چه اگر خدا ناکرده شیشه عزم قورچی‌باشی به سنگ ازدحام اعداء شکست یافته درست از آب برنیاید به یکی از بندگان این

خلد برین، متن، ص: ۷۲۱

آستان، چشم زخمی رسیده دامن ناموس سلطنت از آن رهگذر غبار آلود نگردیده باشد.

شاهزاده والا جاه به خواه و ناخواه در باب سرکردگی قورچی- باشی با امرای عالی شان همداستان گردید و به این عزیمت، الویه دولت و اعلام فتح و نصرت از ازوم دول حرکت فرموده در دره سهند- که در چهار فرسخی شهر است- نزول نمود، و شاهزاده جهاندار، محمدی خان تخماق را در موکب ظفر شعار اقامت فرموده قورچی‌باشی را سردار سپاه ظفرپناه و به دفع اعادی روسیاه مأمور نمود. سردار مشار الیه بعضی از امراء و بهادران جنود مسعود را مقدمه لشکر ظفر اثر گردانیده پیشتر از خود بر سر مخالفان فرستاد و ایشان از راه رودخانه فهرسفج که بر سر راه عراق در سمت شرقی تبریز واقع است صعود و سیاهی سپاه خود را به اعدا نمودند.

عثمان پاشا چون از قرب ورود جنود مسعود باخبر گردید چغال- اوغلی را که در آن زمان در میان رومیان، قائم مقام رستم‌دستان و

نـایب منـاب سام نریمان بود با گروهی از پاشایان معتبر و عسکر پر شور و شـر قیصـر به مـدافعه و محاربه غازیان ظفر تلاش قزلباش روان نمود. عسکر روم از راه ازدحام و هجومی که داشـتند چندان- وقعی به سپاه ظفر پناه نگذاشـته بیباکانه رایت مدافعه و محاربه افراشـتند. و چغـال اوغلی مست شـراب جرأت و پردلی چون در بادی- النظر راه نگاهش بر سپاه مقـدمه افتاد و گمانش آن شـد که سپـاه فیروزی نشان منحصـر در ایشان است از توپ و توپخانه جـدا شـده بیباکانه به دفع ایشان روانه گردیـد. از این جانب شـیر دلان بیشه مردانگی چون برق و بـاد روی جرأت به رومیـان نهادنـد و از دو طرف نایره قتال و جـدال به شـدت تمام اشـتعال یافته سـرهای سروران چون گوی در خم چوگان دست و پای مرکبان غلطان شد.

در خلال این احوال قلب لشـکر ظفر تلاش قزلباش که در میان رودخانه صف‌آرای و از نظر معانـدان نهان بودنـد چون شـعله آتش سوزان از میان رودخانه دلیرانه به دفع اعدا روانه شدند. و چون

خلد برین، متن، ص: ۷۲۲

نظر شیرشـکاران بیشه فتح و ظفر بر عسـکر چغال اوغلی افتاد به یکبار از جای درآمده جلوریز به قصد خونریز ایشان مرکب جلادت به میدان تاختند و در حمله نخست قرب دو هزار مبارز نامدار از آن قوم بی‌زینهار بر خاک هلاک و بوار انداختند.

چغال اوغلی را از رهگذر این دستبرد نمایان، پای ثبات و قرار از جای رفته سر خود گرفت و به حال تباه و روز سیاه گریزان خود را به مادیانی برق جولان که از برای روزی چنان مهیا داشت رسانیـده بر وی سوار شـد و عنان به صوب هزیمت منعطف ساخته از میان به در رفت. بعـد از فرار سـردار، کورسیدی خنوسلو اظهـار می‌کرد که دست سـنان نیزه جان سـتان من به دامن درع و خفتان چغال اوغلی رسید اما کارگر نگردید. این دعوا از وی به مرتبه ثبوت نرسیده چغال- اوغلی خود را از معرکه به کنار کشید اما بنا بر آن که عثمـان پاشا هر زمان از سپاه و لشـکر خود خبر گرفته ساعت به ساعت افواج بحر امواج روم را به مـدد و کمک چغال اوغلی [...] و انهزام رومیـان که غازیـان فیروزی نشـان به فتـح و ظفر اختصاص یافته بودنـد به توهم آن که مبادا بعـد از فتـح و فیروزی به رسـیدن کمک و مدد، چشم زخمی روی نماید و روز هم به آخر آن رسیده بود لشکر نصرت اثر را به مراجعت مأمور نمود و خود نیز عنان به صوب مراجعت معطوف سـاخته در میـان همـان رودخـانه رحل اقامت انـداخت و روز دیگر با جهان جهان فتـح و ظفر به معسـکر همایون شاهزاده والا گهر پیوسته رئوس اعادی و اسرا و اخترمه‌ها «۱» را از نظر انور آن سرور گذرانید.

و شاهزاده جهانـدار به جلدو «۲» و جایزه آن فتـح نامدار، قورچی‌باشـی و سایر امراء و اعیان سپاه ظفرپناه را به جلایل عنایت شاهانه سرافراز فرموده به منتهای مآرب ایشان رسانید.

بعد از این فتح نمایان، تبریزیان که از راه وقوع قتل عام، اسیر

---

(۱)- اخترمه- اسب و سلاح و بار و بنه دشمن که پس از کشتن وی تصاحب کنند (معین).

(۲)- جلدو- انعام و عطیه و عوض خدمت (فرهنگ نظام).

خلد برین، متن، ص: ۷۲۳

سرپنجه استیلاـ و اقتـدار رومیـان گردیـده در اردوی عثمان پاشا اسـیر سلسـله بلا و محبوس زنـدان عنا بودنـد فرصت یافته خود را به موکب همایون رسانیـده بودند تقریر می‌نمودند که رومیان به تقریب وقوع این فتح نمایان از لشـکر ظفر اثر قزلباش حسابها برگرفتند و عثمـان پاشـا، چغـال اوغلی را بـه جبن و بـد دلی منسـوب سـاخته به ملاـمت و سـرزنش، بیش از پیش او را از نظر تربیت و عنـایت انداخت.

بعـد از وقوع این فتـح نمایـان، شاهزاده جهانگیر جهانبان به نفس نفیس متوجه دفع و رفع رومیان گردیـده بعـد از چهار پنـج روز که لشـکر فیروز بر بستر آسـایش و استراحت غنودنـد رایت عزیمت به دفع رومیـان کم فرصت مرتفع گردانیـد و با ده دوازده هزار سوار

شیر شکار جرار که در موکب ظفر شعار حاضر بودند الویه اقبال و اعلام جاه و جلال را پرچم گشودند.
و چون ماهچه رایت ظفر آیت شاهزاده گردون منزلت بر ساحت معرکه پرتو وصول افکنده کوکبه جاه و جلال آن حضرت از کناره میدان، مشاهد رومیان گردید در این نوبت عثمان پاشای سردار، مراد پاشا بیگلربیگی قرامان و محمد پاشا بیگلربیگی دیار بکر را با لشکرهای سراپا جرأت و جلادت آناطولی به مقابله و مقاتله آن حضرت مأمور گردانید و مقدمه لشکر ظفر نشان و چرخچیان سپاه رومیان در کنار رودخانه فهرسفج به یکدیگر رسیده نایره گیر و دار را مشتعل گردانیدند، و از جانبین حملات متواتر به وقوع پیوسته فی الجمله قوی دستی رومیان، منظور نظر شاهزاده عالم و عالمیان گردید و از این رهگذر نایره غضب و حمیت آن سرور شعله‌ور شده چون مهر انور [۱۵۷] با تیغ و سپر از کوهه زین زر طالع گردیده سمند برق عنان را به معرکه میدان، گرم جولان گردانید و قورچی- باشی و سایر امرای دولتخواه و ریش‌سفیدان سپاه، توجه آن حضرت را از راه حزم و احتیاط، مناسب پایه والای سلطنت ندانسته به هر دو دست در فتراک آن سردار آویختند و رنگ آن ریختند که شاید اساس پابرجائی آن حضرت را از معرکه جرأت به کنار کشند،

خلد برین، متن، ص: ۷۲۴

صورت پذیر نگردید.
مقارن آن قول همایون از جای خود حرکت کرده به معرکه میدان رسید و یکه تازان معرکه گیر و دار که فدویان جان نثار بودند به طعن سنان آتشبار و جوهر شمشیر آبدار، بسیاری از رومیان بادپیمای خاکسار را در برابر آن سرور بر خاک هلاک انداختند و تا زمانی که طایر زرین بال خورشید، رخت به آشیانه مغرب کشید مرکب جرأت و جلادت به هر طرف می‌تاختند و با آن که شب زنده‌داران ثوابت و سیار بر بام این فیروزه حصار به پاسداری برآمده جهان، کسوت عباسیان در بر کرد شیرشکاران بیشه گیر و دار، عنان از معرکه میدان نکشیدند و از این راه، اعدای کینه‌خواه نیز سرگرم محاربه و مقاتله گردیدند و فرمان‌پذیران از دو جانب، مشاعل زرنگار و شمع و چراغ بی‌شمار به معرکه دوانیده ساحت میدان را چون دل ارباب ایمان منور گردانیدند و در آن شب تار، شعله تیغ آتشبار به فلک دوار رسید.
در اثنای گیر و دار، شاهزاده گردون اقتدار، شاهرخ خان را با امراء و لشکر ذو القدر و مردم قراجه داغ و جماعت شیخاوند که در میسره لشکر قیامت اثر بودند به حرب میمنه رومیان مأمور گردانید و بنا بر آن که قلب سپاه روم منظور و معلوم نبود و عبور لشکر منصور از میان رودخانه بود چون شاهرخ خان و اتباع از رودخانه به بالا صعود نمودند خود را در عقب رومیان دیده کرنای کشیدند و نفیر کرنای ایشان، رومیان را از نفخه صور و هول یوم النشور خبر داده به فکر گریز افتادند.
مقارن آن رایت ظفر نشان شاهزاده عالم و عالمیان از میان رودخانه نمایان شده بر اثر غازیان به معرکه میدان رسید. به ورود آن حضرت قلب لشکر روم به هم برآمد و پاشایان هر چند سعی نمودند که سلک جمعیت و صفوف لشکریان از هم نپاشد دست به هم نداد و سپاهی به آن کثرت و عدت روی به وادی هزیمت نهادند و پاشایان نیز فی الجمله پای ثبات و قرار افشرده چون دیدند که کار سپاه و لشکر به کجا رسید از راه اضطرار، ایشان نیز پشت داده روی به

خلد برین، متن، ص: ۷۲۵

وادی فرار نهادند و چون گذار فراریان به ناچار از کنار صفوف غازیان شیرشکار بود که از دنبال صفوف رومیان، دامن زن شعله گیر و دار بودند محمد پاشا و مراد پاشا بیگلربیگیان دیار بکر و قرامان اسیر کمند اقتدار لشکر ظفر شعار گردیدند و بنا بر آن که محمد- پاشا بیگلربیگی دیار بکر، زخم گران یافته روی از معرکه تافته بود و احتمال زیستن نداشت غازیان سرش را از تن جدا کرده سرکرده سایر سرها که در آن معرکه از تن جدا شده بود گردانیدند و به اتفاق مراد پاشا بیگلربیگی دیار قرامان که به کمند جرأت علی خان بیک شمس الدین‌لو گرفتار شده بود و گروهی انبوه از سایر امراء به نظر کیمیا اثر شاهزاده بلند اختر رسانیدند.

القصه در این معرکه نیز بسیاری از رومیان در اثنای ستیز و آویز و به هنگام گریز سر در سر کار خودسری کرده از مرکب زندگانی پیاده گردیدند و یکه‌تازان معرکه فتح و ظفر، فراریان را تا معسکر عثمان پاشا که در چرنداب اقامت داشتند تعاقب نموده چند تن از رومیان را در میان خیام ایشان گرفته به موکب همایون رسانیدند.

بعد از وقوع این فتح نامدار، شب تار در میان غازیان نصرت- شعار و ارباب فرار، حایل گردیده امرای نامدار و عساکر فیروزی- آثار در رکاب همایون شاهزاده کامکار از معرکه کارزار به کنار آمدند و روز دیگر شاهزاده والا گهر به دیدن سرها و اخترمه‌ها و رسیدن به جرأت و مردانگی هر یک از بهادران معرکه فتح و ظفر توجه نموده مراد پاشا را با دو سه نفر دیگر به اردوی اعلی روانه فرمود و جماعت مذکوره به فرمان خاقان علیین آشیان در قلعه قهقهه محبوس گردیدند.

القصه رومیان از جرأت و جلادت شاهزاده عالم و عالمیان انگشت تعجب به دندان به پشتگرمی کثرت و ازدحامی که داشتند از یک طرف به ساختن قلعه قیام نموده از طرف دیگر رایت محاربه و مقاتله می‌افراشتند. و بعد از سه چهار روز که موکب گیتی‌فروز در

خلد برین، متن، ص: ۷۲۶

حوالی رودخانه فهرسفج اقامت نموده ابواب آسایش بر روی غازیان و مراکب ایشان گشوده گردید قرار به آن یافت که چون عثمان پاشا خود قدم به معرکه نمی‌گذارد و کار گیر و دار سپاه ظفر شعار با افواج لشکر بی‌شمار روم دشوار افتاده در این نوبت هر فوجی که به محاربه و معارضه جنود مسعود کمر بندد به هیأت اجتماعی بر ایشان می‌باید تاخت و به نیروی بازوی تأیید الهی و زور سرپنجه دست ولایت به اردوی ایشان ریخته رایت فتح و فیروزی می‌باید افراخت و تا صرفه در جنگ باشد کوشش نموده بعد از آن جنگ‌کنان خود را از میان ایشان به کنار می‌باید کشید و پیوسته با مخالفان از این در درآمده قرار و آرام را بر ایشان حرام می‌باید گردانید.

بعد از تمهید و تصمیم این عزیمت، رایت ظفر آیت شاهزاده گردون منزلت به صوب استیصال مخالفان در حرکت آمده دریا دریا لشکر و سپاه روی توجه به معرکه فتح و ظفر نهادند.

و چون چرخچیان سپاه ظفرپناه قریب به معسکر رومیان کینه- خواه رسیدند قرب چهل پنجاه هزار کس که به فرمان عثمان پاشا به حفظ و حراست اردو مشغول بودند بر کنار اردوی خود صف‌آرای گردیده با آن همه عدت و کثرت، قدم جرأت پیش ننهادند و بهادران موکب منصور نیز بنا بر رعایت حزم و احتیاط، عنان از ستیز و آویز باز کشیده متوقف گردیدند.

القصه آن روز به شب رسیده از هیچ طرف نایره قتال و جدال اشتعال نیافت. و چون علم ضیا پرچم آفتاب انجم حشم را علمداران قضا به نهانخانه مغرب دوانیدند غازیان شیرشکار به فرمان شاهزاده کامکار در آن حوالی نزول نموده به پاسداری و حفظ و حراست مشغول بودند تا به هنگام طلوع طلیعه صبح صادق، جلوریز به معسکر رومیان ریخته دست و تیغ جرأت برافرازند و آن دریای بی‌کران را در آن دشت بی‌پایان، گریزان و پریشان سازند. به میامن اقبال بی‌زوال، پاسی از آن شب نگذشته بود که قراولان لشکر ظفر اثر به کنار معسکر رومیان رفته یک دو نفر را در میان خیمه‌های ایشان

خلد برین، متن، ص: ۷۲۷

گرفته به نظر انور شاهزاده والا گهر رسانیدند. آن حضرت از ایشان پرسید که دیروز رومیان چرا قدم جرأت به معرکه نگذاشتند؟ ایشان چون از اندیشه سردار خبردار نبودند به تخمین و گمان عرض نمودند که ظاهرا سردار با جمعی از ارباب اقتدار خلوت کرده در باب کوچ کردن با ایشان مشورت می‌نمود و پاشایان و لشکریان بجز حفظ و حراست اردو به خدمتی دیگر مأمور نبودند لا جرم قدم به معرکه شور و شر نگذاشتند.

در اثنای این قیل و قال، آتش بسیار از معسکر رومیان سر به کره اثیر کشیده به انهای کهنه سپاهیان مظنون بل متیقن گردید که این

صورت، علامت کوچ کردن ایشان است و هیزمی که هر کس جمع آورده بر آتش زده‌اند تا روز دیگر سبکبار از این دیار کوچ توانند نمود.

این سخنان در میان بود که نیمی از شب گذشته یکی از تبریزیان از لشکر رومیان گریزان خود را به معسکر ظفر نشان رسانیده عرض نمود که عثمان پاشا دو روز بود که به مرض خناق گرفتار شده حرکت نمی‌توانست نمود و امروز دست قضا گلوی وی را فشرده کشان کشان به جهان دیگرش برد و چغال اوغلی دیروز به مقتضای مصلحت وقت، فوت او را از مردمان پنهان داشته آخر روز چون در اخفای آن فایده‌ای ندید به دم، نقد سرداری را به خود خرید و سرداران و اعیان لشکر را طلب داشته صورت واقعه را با ایشان در میان گذاشت و در باب اقامت و حرکت با ایشان سخن در میان آورده بالاخره قرار به کوچ کردن دادند و فردا به هنگام طلوع صبح کوچ خواهند کرد. و چون عثمان پاشا چند روز پیشتر از آن که به دیار خاموشان نقل مکان کند جعفر پاشای اخته را با ذخیره سالیانه به قلعه فرستاده بود و بعضی از پاشایان می‌گفتند که بنا بر آن که مهام قلعه چنانچه باید انتظام نیافته و بعد از رفتن ما غازیان قزلباش به آسانی قلعه را خواهند گرفت بچه جهت ما دو سه هزار کس را به کشتن دهیم.

چغال اوغلی، جعفر پاشا را در اقامت و حرکت مخیر ساخت و مشار-

خلد برین، متن، ص: ۷۲۸

الیه بنابر آن که داخل قلعه شده بود حرکت کردن را نقص دولت پادشاه خود شمرده توقف قلعه را اختیار نمود. و چون به فرمان شاهزاده از آن تبریزی پرسیدند که بچه تقریب ترا بر قضایای مذکوره اطلاع حاصل شد؟ در جواب عرض نمود که در آن زمان که رومیان مرا به کمند اقتدار خود گرفتار کردند یکی از اعیان ایشان مرا در سایه حمایت خود جای داده ابواب مردمی بر روی من گشاد و در پناه مردمی وی به سر می‌بردم تا دیروز از مجلس مشورت ایشان به خیمه خود آمد و مرا طلب داشته صورت حال را با من [۱۵۸] در میان گذاشت و گفت که چون ما فردا کوچ می‌کنیم و اردوی قزلباش نزدیک است احتمال دارد که روز دیگر در میان این دو لشکر، کار به گیر و دار کشد و تو در میانه ضایع شوی. اکنون صلاح حال تو در آن است که در این شب خود را به اردوی قزلباش برسانی، و جمعی را همراه من نمود که مرا به حوالی معسکر همایون رسانند و ایشان مرا به جائی رسانیدند که سیاهی قراولان قزلباش نمایان شد، و من در آنجا از ایشان جدا شده خود را به اردوی معلی رسانیدم. مجملا آنچه از احوال سپاه روم در این دو سه روز معلوم من شد آن است که به سبب فوت عثمان پاشا و جرأت و جلادت لشکر ظفر تلاش قزلباش، تفرقه و تشویش تمام به حال ایشان راه یافته و دور می‌نماید که ینگچریان و جمعی که به محافظت قلعه مأمور شده‌اند در قلعه توقف توانند نمود و چون ایشان ترک قلعه‌داری نمایند جعفر پاشا نیز به ضرورت حرکت خواهد کرد.

بالجمله چون سخنان آن مرد تبریزی دور از کار نبود ابواب خوشدلی و نشاط بر روی جنود مسعود گشود و بقیه آن شب را به مسرت و خوشدلی گذرانیده چون رایت بیضا ضیای صبح نورانی از کناره افق نمایان گردید به تهیه اسباب جدال و قتال پرداخته چتر همایون فال شاهزاده بلند اقبال را به ذروه چرخ اخضر افراختند و چغال اوغلی که کمر سرداری آن لشکر بی‌شمار را بر میان بسته بود به ملاحظت و احتیاط تمام حرکت نمود و غازیان ظفر تلاش سر در

خلد برین، متن، ص: ۷۲۹

عقب ایشان گذاشته در شنب غازان به رومیان رسیدند. ایشان نیز به ضرورت با غازیان از در ستیز و آویز درآمده جنگی به گریز می‌کردند تا در حدود چرنداب، شاهزاده گردون رکاب، قول «۱» همایون را پیشتر رانده لشکر ظفر اثر را به محاربه و مقاتله ترغیب فرمود و بهادران موکب اقبال، مراکب باد رفتار را گرم عنان ساخته به یکبار بر آن سپاه بی‌شمار حمله‌آور گردیدند و مخالفان را از جای کنده به میان عرابه و آغروق و شتران ایشان دوانیدند. فی الحقیقه در این وقت که به فوت عثمان پاشای سردار، اساس پابرجائی سپاه روم طریق انهدام می‌سپرد اگر سپاه ظفر پناه فی الجمله بیشتر از آنچه بودند می‌بودند و لشکر قیامت هجوم روم

نمی‌دانستند که زیاده بر ده هزار نفر بر سر شاهزاده بلند اختر جمعیت ندارند، و در میان امرای عالی شأن طریق اتفاق مسلوک می‌بود، ابواب نفاق بر روی یکدیگر نمی‌گشودند و غازیان ظفر تلاش که دلیرانه به میان عرابه و شتران رومیان رانده بودند و دست اقتدارشان به اسباب و اموال رومیان رسیده به بهانه اخذ غنایم، دست از ستیز و آویز و قائمه تیغ تیز نمی‌کشیدند شکستی نمایان به رومیان رسیده یکباره مستأصل و ناچیز می‌گردیدند، اما به جهات مذکوره کاری چنان از پیش نرفت و لشکریان که بی‌محابا به میان شتران و احمال و اثقال رومیان تاخته بودند ابواب نهب و غارت بر روی اموال و اسباب ایشان گشودند و آنچه به دست هر کس افتاد روی توجه به بیرون بردن آن نهاد و بدین سبب دست از محاربه کشیده رفته رفته جمعیت ایشان کمتر گردید.

دیگر آن که چون خبر جرأت و جلادت غازیان قزلباش در حوالی شنب غازان به چغال اوغلی رسید به بلدی رای صائب، لشکریان را به فرود آمدن مأمور گردانید و رومیان به نحوی که در میان ایشان معمول و متعارف بود فرود آمده خیام اقامت نزدیک به یکدیگر

---

(۱)- قول- انبوه سپاه، قلب لشکر در میدان کارزار (لغت‌نامه دهخدا).

خلد برین، متن، ص: ۷۳۰

افراختند و به دستور مقرر از عرابه و زنجیرهای آن حصاری چون سد اسکندر بر دور اردوی خود گردانیده ابواب دخول آن را مسدود ساختند و ینگچریان و حافظان و حارسان بر آن حصار آتشبار گماشته لوازم حزم و احتیاط مرعی داشتند. اما لشکر ظفر تلاش قزلباش بنا بر مشغولی به تاخت و تاراج، روی همت به حرب عرابه نگذاشته به مال موجود غیرت و حمیت را معدوم انگاشتند و چون رومیان، زیاده حرکتی از ایشان ندیدند در اثنای گریز، دلنهاد ستیز و آویز گردیده رخت جرأت از غرقاب خوف و هراس به کنار کشیدند.

و چون رایحه خبر تفرقه لشکر به مشام شعور شاهزاده والا گهر رسید چون آتش بر افروخته و چون آب به جوش آمده مانند باد تند شده عزم آن نمود که با دلاورانی که در قلب حاضر باشند کمر استیصال دشمنان بر میان بسته به نیروی بازو و قوت دل، کار زندگانی را بر ایشان مشکل گرداند، اما امراء و دولتخواهان، آن حرکت را مقرون به مصلحت دولت ندیده به مبالغه و الحاح تمام، آن حضرت را از آن اراده متقاعد گردانیدند، و چون دیدند که بعد از این زیاده‌کاری از پیش نمی‌رود در حوالی چرنداب نزول نموده بار اقامت گشودند. در آن یورش اگر چه سر و اخترمه کمتر به نظر انور شاهزاده تاجور رسید اما به مقتضای قضا، سپاه ظفر لوا از مال رومیان، غنی و مالدار گردیدند و قبه شادروان جلال شاهزاده بلند اقبال در چرنداب با قبه مهر و ماه برابر بود تا چغال اوغلی از شنب- غازان کوچ نمود.

و چون رومیان روی هزیمت به صوب مراجعت نهادند غازیان ظفر مآل در سایه چتر همایون فال شاهزاده ستوده خصال به دنبال رومیان افتادند و تا قصبه طسوج هر کجا به مخالفان رسیده صرفه در معارضه و مقاتله می‌دیدند طرح جنگ ریخته بسیاری از ایشان را به خاک هلاک می‌کشیدند تا آن که در موضع مایان جنگی عظیم به وقوع پیوست و سپاه ظفر مآل به اصابه عین الکمال گرفتار آمده اسماعیل قلی خان و طایفه شاملو که مرکب جلادت پیش تاخته بودند

خلد برین، متن، ص: ۷۳۱

به هجوم عسکر روم، طریق هزیمت پیموده از معرکه مراجعت نمودند. به حسب اتفاق به هنگام فرار، گذار ایشان به بیابانی افتاد که آب در آن انداخته بودند و مرکب طایفه شاملو تا سینه در گل فرو رفته رومیان از دنبال ایشان هجوم‌آور گردیدند و از این رهگذر بسیاری از جوانان یکه تاز شاملو رخت زندگانی به جهان جاودانی کشیدند.

مقارن آن پیر غیب خان استاجلو که مقدمه سپاه جنگجو بود تیغ جلادت آخته رومیان را از سر ایشان دور ساخت و غازیان شاملو به

مشقت و محنت تمام، سفینه حیات خود را از آن دریای گل و لای به ساحل نجات رسانیده یکی از برادران اسماعیل قلی خان با چند تن دیگر عرضه تیغ تلف گردیدند. همچنین از ملتزمان رکاب نصرت- انتساب شاهزاده عالی جناب، شاه حسین بیك ولد زینل بیك شربت‌دار و قورخمس بیك ولد دیو سلطان ذو القدر، سر در سر این کار کردند.

در این روز لشکر فیروز را زیاده کاری از پیش نرفته علیقلی خان فتح اوغلی بنا بر ارتفاع نایره رشك و حسد که برق خرمن سوز موافقت امراء و ارکان دولت می‌باشد پیر غیب خان را در اعانت طایفه شاملو ملامتها کرد و زبان طعن و سرزنش بر وی گشوده گفت که چرا نمی‌گذاشتی که اسماعیل قلی خان مغلوب و منکوب و بین- الاقران خجلت زده و شرمسار گردد؟ و با آن که بر عالمیان از طعن و ملامت علیقلی خان نسبت به پیر غیب خان ظاهر گردید که نفاق امراء و ارکان دولت با یکدیگر در چه حد و غایت است شاهزاده عالم و عالمیان تا قصبه طسوج دست از تعاقب مخالفان نکشید و به قدر مقدور در دفع و استیصال ایشان بذل جهد به تقدیم رسانید و به نوعی در آن باب سعی و کوشش نمود که در عرض چهارده روز که طریق تعاقب رومیان می‌پیمود درع و خفتان از تن دور نکرده تیغ مغفر شکاف از میان نگشود.

اما چون شمار مخالفان بیرون از اندازه وهم و خیال بود و نفاق امرای عالی شان نیز سلسله جنبان گردیده نمی‌گذاشت که کار جرأت

خلد برین، متن، ص: ۷۳۲

و جلادت شاهزاده شیر صولت بر حسب دلخواه پیش رود بعد از آن که رومیان قریب به ولایت خود رسیدند مصلحت مقتضی آن گردید که آن حضرت رایت مخالفت افراخته به محاصره قلعه تبریز پرداخت.

و چون موکب ظفر نشان به حوالی شنب غازان رسیده شادروان اقامت برافراخت کس به نزد والد بزرگوار فرستاده آن حضرت را از کماهی حالات مطلع ساخت و خاقان علیین آشیان با اغروق همایون و پردگیان حریم حرمت از علی درەسی کوچ فرموده رخت اقامت به دار السلطنه تبریز کشید و منازل میر اسد الله صدر به نزول خاقان ربع مسکون اختصاص یافته سایر امراء و ارکان دولت در منازل خراب و آبادان فرود آمدند.

چون سخن به اینجا رسید بر ذمت همت خامه وقایع‌نگار لازم گردید که شمه‌ای از شرح حال تبریز و تبریزیان را به مسامع ارباب کمال رساند.

گفتار در ذکر شمه‌ای از غرایب آثار معموره طرب- انگیز دار السلطنه تبریز

بر مساحان ربع مسکون و سیاحان کوه و هامون مخفی و مستور نیست که دار الملك تبریز به زعم صاحب نزهۀ القلوب و عجایب- البلدان از بلاد معظم اقلیم چهارم و به عقیده صاحب تقویم البلدان از معموره‌های اقلیم پنجم است. و در بعضی از کتب سیر [۱۵۹] به نظر رسیده که معموره طرب انگیز تبریز از بناهای مشهوره خیره سعید، زبیده زن هارون الرشید است که بعد از چند گاه بر اثر زلزله خراب شده، متوکل عباسی به تجدید عمارت آن پرداخته و در روزگار دولت القائم بامر الله در سال چهارصد و سی و چهار ابو طاهر منجم شیرازی در شبی از شبها حکم کرده بود که امشب از رهگذر زلزله آفتی عظیم به این شهر می‌رسد و خلق را از اقامت در شهر تحذیر

خلد برین، متن، ص: ۷۳۳

فرموده بود. در آن شب بعضی از مردمان، سخن منجم را شنیده رخت اقامت به صحرا کشیدند و گروهی انبوه، بنای کار را بر خبر صدق اثر کذب المنجمون و رب الکعبۀ گذاشته در شهر و خانه‌های خود آرمیدند و به مقتضای قضا در آن شب زلزله‌ای روی نمود که در آن شهر از آبادانی اثر و نشان نگذاشت و سرای حیات چهل و چند هزار کس را به خراب شدن خانه‌ها و دیوارها به خاك

تیره انداخت. بعد از این حکم اتفاقی به ساعتی که ابو طاهر مذکور اختیار کرد حاکم آن ولایت متصدی عمارت آن بلده فاخره گردیده روی اهتمام به تجدید بنای آن آورد.

بالجمله در عهد سلطنت هولاگوخان بن منگوقاآن بن تولی خان ابن چنگیز خان معموره تبریز پایتخت سلاطین مغول و دار الملك پادشاهان نافذ فرمان ایران گردیده معموری و آبادانی آن به مرتبه کمال رسید و بناهای بلند و عمارات آسمان پیوند از مساجد و مدارس و بقاع سپهر ارتفاع که به معماری همت والا نهمت پادشاهان گردون شان و امراء و وزاری رفیع مکان در آن بلده فاخره سر به آسمان کشیده زیاده از آن است که مهندس اندیشه و معمار خیال به طرح تعداد آن توانند پرداخت، و باغات و بساتین ارم آئینش که نمونه روضات خلد برین و مصداق کریمه جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ «۱» بوده ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ «۲» بر روی تماشائیان گلزار صبح و شام گشوده، و بنا بر آن که سکنه آن بقعه طرب‌انگیز در تأسیس عمارات رفیعه و تزئین مساکن و اماکن بدیعه به سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ «۳» وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ «۴» وَ أَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ «۵» و سایر اثاث البیت بیشتر از شهرهای دیگر مبالغه می‌نمایند، خانه کمینه جولاهی در خور نزول امیر عالیجاهی می‌باشد. و چون طالع تبریز و تبریزیان مدد

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

(۲)- سوره حجر، آیه ۴۶.

(۳)- سوره الواقعه، آیه ۱۵.

(۴)- سورهٔ الواقعه، آیه ۳۳.

(۵)- سورهٔ غاشیه، آیه ۱۵.

خلد برین، متن، ص: ۷۳۴

کرده آفتاب دولت پادشاه غازی و مهر سپهر سرافرازی اعنی خاقان سکندر شان از مطلع امانی و آمال ایشان طالع و ساطع گردید روز بروز بر معموری و آبادانی و کثرت تجملات و تکلفات آن بلده عشرت‌خیز می‌افزود تا در عهد خجسته خاقان جنت مکان ابواب تمامی بر روی زیب و زیور آن بلده نزاهت بنیان گشود. و چون در زمان آن حضرت که یك دو مرتبه سلطان سلیمان قیصر روم به عزم تسخیر آن مرز و بوم، لشکر قیامت اثر به آن بوم و بر کشید از مردم آن بلده فاخره که به تشیع فطری و ولای اهل بیت عصمت و طهارت معروف و به اخلاص و یکجهتی این والا-دودمان موصوفند خدمات شایسته و ترددات بایسته به ظهور رسید آفتاب عنایت و تربیت آن حضرت بر سر ساکنان دار الملك تبریز سایه افکن گردید، و بنا بر آن که اکثر سکنه و متوطنین آن بلده عشرت‌خیز در سلك تجار خیر مدار و صنعتگران نادره‌کار و ارباب حرف و صناعت منتظم می‌باشند ایشان را از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم فرموده مال محترفه را به مردم تبریز بخشید و به مثابهی متوجه نظام و انتظام مهام تبریزیان بود که از برای رفاه حال ایشان «قاضی احداث» تعیین و مقرر فرموده بود که حکام و داروغگان، قضایای سانحه را در حضور وی پرسش نموده به مقتضای قانون شرع انور فیصل دهند. و سالهای دراز، پای جریمه و دست‌انداز داروغگان از میان ایشان کشیده و کوتاه بود.

و در آن مدت مدید چون متوطنان آن دیار و ساکنان آن بلده نزاهت آثار به فراغ بال و رفاه حال، روزگار می‌گذرانیدند زیب و گونه در و گوهر و سایر تجملات و تکلفات به حدی انجامیده بود که زیور عمارات آن کشور و حلی و حلل نساء و صبیان ایشان به گونه در تمام بلاد اسلام، معموره‌ای به آن جمعیت و آراستگی و شهری به آن زیب و زیور و پیراستگی نشان نمی‌دادند. عاقبت چشم بد روزگار نسبت به مردم آن دیار، کار خود کرد و به هجوم لشکر روم، تمامی عمارات و منازل آن بلده فاخره که به طلا و لاجورد و تماثیل عجیبه

خلد برین، متن، ص: ۷۳۵

و تصاویر غریبه زیب و زیور یافته بود خراب و ویران گردید و درها و پنجره‌های منقش را از خانه‌ها به جای هیزم به مطبخها کشیدند و اشجار مثمره و غیر مثمره باغات و بساتین آن بقعه خلد- آئین به دهره «۱» ناسازی دهر از پای درافتاده به جای هیمه سالیانه به قلعه کشیده شد و از چندین هزار خانه دلنشین که در خور نزول سلاطین روی زمین بود خانه‌ای که شایسته فرود آمدن بی‌نام و نشانی از مردم فرومایه باشد نماند، و مجموع دکاکین و خانات و حمامات و اسواق و محلات که به انواع کاشیکاریها و اقسام تکلفات آراستگی داشت روی به خرابی و ویرانی گذاشت.

القصه شهر تبریز که در نظر تماشائیان غرایب صنع، گلزاری بود همیشه بهار، به ورود رومیان جفاکار چنان خوار و بی‌اعتبار شده بود که خیال اقامت در منازل آن محال می‌نمود و در حین ورود موکب مسعود به آن حدود هنوز اجساد تبریزیان که به شعله تیغ بیداد رومیان سر به باد فنا داده بودند در اسواق و محلات و کوچه‌ها افتاده بود. مؤید این مقال است این بیت مولانا وقوعی تبریزی که مشعر بر این حال کثیر الاختلال در سلک نظم کشیده، بیت:

وقوعی کربلا تسکین دردم می‌دهد ورنه‌دلم از غصه تبریز ویرانتر ز تبریز است بالجمله چون نظر خاقان بحر و بر و شاهزاده بلند اختر بر آن تن‌های بی‌سر افتاد میر جعفر ولد میر راستی محتسب الممالک را فرستادند که به تکفین و تدفین اجساد تبریزیان پرداخته کوچه‌ها و محلات و بازارها را پاک و پاکیزه ساخت و مردم تبریز که گریزان نیم جانی از آن معرکه هولناک به محال دور دست برده بودند به شهر مراجعت نموده ابواب مرمت و تعمیر بر روی خانه‌های خراب خود گشودند و هر یک از امرای عالی شان و ارکان دولت و اعیان حضرت که در خانه‌های ویران فرود آمده بودند در تعمیر خانه‌ها با صاحبان

---

(۱)- دهره- شمشیر کوچک دو دمه (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۳۶

دست یکی داشته رفته رفته خرابه تبریز روی به معموری و آبادانی گذاشت و قشلاق شهریار به استحقاق در آن سال در تبریز اتفاق افتاد.

گفتار در محاصره قلعه تبریز و قضایای عبرت‌انگیز که در اثنای آن اتفاق افتاد

چون اورنگ طرازان سریر تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ «۱» تخت فیروز بخت سلطنت پایدار را به جلوس همایون شهریار ربع مسکون یعنی نواب گیتی‌ستان فردوس مکان زیب و بها فزوده رقمزده کلک تقدیر شده بود که خطه طرب انگیز تبریز نخست به حیطه تسخیر و تصرف اعادی دین و دولت درآمده اهالی و اعیان آن ملک دلپذیر، پایمال انواع شداید و محن و دست فرسود گونه گونه شورش و فتن گردند تا چون وقت آن رسد که آفتاب اوج سلطنت و شهریاری از افق دوام و پایداری طالع گردد جهان پیر، جوانی از سر گرفته عالم افسرده در سایه آفتاب پایه آن حضرت به برگ و نوای سرسبزی و خرمی رسد معموره عشرت خیز تبریز به تجدید در تحت تصرف اولیای دولت ابد مدت قرار و استقرار پذیرد، بنابراین در آن زمان که شاهزاده عالم و عالمیان کمر تسخیر قلعه تبریز را به جد و جهد تمام بر میان بسته بود هر مقدمه‌ای که ترتیب می‌فرمود عکس مطلوب نتیجه می‌داد و هر اندیشه‌ای که در آن باب به خاطر قدسی می‌رسید ابواب نقیض آن بر روی کارکنان دولت والا می‌گشاد.

مصدق این مقال و مبین این حال آن که چون ماهچه رایت فیروزی آیت خاقان علیین آشیان و شاهزاده قلعه‌گشای ملک‌ستان بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند امرای قلعه‌گشای، اطراف و جوانب قلعه را به نظر احتیاط درآورده اطراف حصار را بر غازیان

---

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۲۶.

خلد برین، متن، ص: ۷۳۷

جان نثار قسمت کردند و رسد ملازمان خاصه شاهزاده کامکار و علیقلی خان فتح اوغلی و اتباع و بهادران تبریز که در دربار آسمان- کردار بودند معین گردیده شروع در بردن سیبه و جر و نقب نمودند.

رسد قورچی باشی و قورچیان عظام نیز از جانب جنوب تبریز که محله نجاران بود افراز شده ایشان نیز در کار سیبه بردن آغاز سعی و اهتمام کردند و محمدی خان تخماق و امرای تابین و امامقلی خان قاجار و مردم قراباغ و شاهرخ خان مهردار و طایفه ذو القدر نیز هر یک سیبه‌ای اختیار و آغاز کار نمودند. و بنا بر قلت سپاه و لشکر دو طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که دست جرأت غازیان به دامن خاکریز آن نرسید.

چون گاهی آوازه ورود طایفه تکلو و ترکمان و غازیان ذو القدر ساکن فارس به موکب ظفر اثر می‌رسید [۱۶۰] مقرر شد که اگر ایشان از راه اطاعت و اخلاص به کریاس گردون مماس رسند در آن دو طرف شروع در بردن جر و سیبه نمایند. و بعد از تقسیم سیبه و جر، عمله و فعله و بیلدار و کلنگ‌دار بر ممالک آذربایجان سویت نموده مسرعان به احضار ایشان روان گردید. همچنین فرمان نافذ گردید که انیس الدوله مراد بیک توپچی‌باشی به جمع آوردن مصالح و سایر اسباب توپ‌ریزی قیام نموده شروع در ریختن توپ نماید و بنا بر آن که چند روز انتظار ریختن توپ و اتمام آن می‌بایست کشید مصلحت وقت، مقتضی آن گردید که نقابان چابکدست آهنین چنگ از میان مدرسه حسن پادشاه شروع در بردن نقب و جر نموده راهی پهناور به دور قلعه بگشایند و به موجب فرمان، هر یک از فرمان- پذیران به انجام مهام مأموره مشغول گردیدند. اما بنا بر سنوح سوانح عبرت‌افزا که در اثنای محاصره روی می‌نمود اثری بر آن همه اهتمام مترتب نگردید.

از جمله وقایع غریبه که در اثنای محاصره روی نموده ابواب شکستگی خاطر بر روی عامه خلایق گشود واقعه گرفتاری شاهرخ خان ذو القدر مهردار بود. بیان این سانحه بو العجب آن که بعد از تقسیم

خلد برین، متن، ص: ۷۳۸

سیبه‌ها و شروع در کار قلعه‌گشائی، شاهرخ خان مذکور که از جمله اعاظم امراء و بزرگ طایفه جلیله ذو القدر و به حمیت و غیرت موصوف و به شجاعت و مردانگی معروف بود از راه غیرت و حمیت بر او دشوار می‌نمود که لشکر قضا هجوم روم، شهر تبریز را که گورخانه صد ساله غازیان قزلباش است متصرف بوده پادشاه ایران با مجموع امرای عالی شان و ارکان دولت ابد نشان، ابواب محاصره بر روی قلعه آن گشوده باشند و جعفر پاشای اخته در دولتخانه و عمارت مبارکه هشت بهشت رحل اقامت افکنده هر روزه خطبه به نام قیصر روم می‌خوانده باشد. لاجرم در تسخیر قلعه از در اهتمام و اضطراب درآمده بود و همه روزه با همکاران اظهار آن می‌کرد که تا برج و باره این حصار به کمند اقتدار ما در نیاید خواب و خورد و راحت و آرام بر ما حرام خواهد بود، و از غایت غیرت و حمیت از رعایت جانب حزم و احتیاط غافل افتاده در هفته اول سیبه خود را به خانه‌ای که در حوالی دیوار قلعه واقع بود رسانید. و با آن که شاهزاده کامکار که در عنفوان جوانی، پیر جهان دیده روزگار بود به کرات او را از آن جرأت و تیز عنانی منع فرمود اما چون از ورای استتار صورت دیگر چهره ظهور اظهار می‌گشود فرمان والا- را به گوش قبول نشنود و به معاذیر دلپذیر تمسک جسته در توقف اصرار نمود، و روز دیگر در حینی که پیری بیک ایشک آقاسی به فرمان شاهزاده به آن مکان رفته او را از آن زیاده‌رویها منع می‌نمود و سیبه از آمد و رفت لشکریان و کشیکچیان روز و شب خالی بود رومیان فرصت یافته غافل و بی‌خبر بر سر آن سیبه ریختند و جمعی از ینگچریان، دهنه سیبه را که راه رسیدن مدد و کمک بود به ضرب گلوله تفنگ نگاه داشته سپاهیان روی به معرکه جنگ و قدم جرأت به آن خانه گذاشتند.

شاهرخ خان و ابو القاسم سلطان مشهور به «زهرمار سلطان» که در عهد خود یگانه روزگار و ثانی رستم و اسفندیار بود با پیری بیک و چند نفر دیگر که در آن خانه بودند چون هجوم رومیان را دیدند تیغ جرأت و دلاوری افراخته بر آن گروه بی‌شکوه تاختند و بعد

از

خلد برین، متن، ص: ۷۳۹

دستبردهای نمایان، شاهرخ خان زخمدار گرفتار و دیگران به عز شهادت فایز و متوجه عالم پایدار گردیدند. رومیان چون دانستند که گرفتار ایشان کیست علی الفور از راهی که آمده بودند بازگشته شاهرخ خان را به قلعه رسانیدند.

چون خبر جنگ سیبه شاهرخ خان در میان مردمان انتشار یافت از هر طرف غازیان قزلباش و یکه‌تازان ظفر تلاش به آن طرف شتافتند اما وقتی رسیدند که کار از کار گذشته شاهرخ خان را به قلعه رسانیده بودند و با وجود این حال که قلعه سلسله جنبان شادمانی اهل قلعه و دامن‌زن شعله کلال و ملال غازیان ظفر مآل گردید شاهزاده بلند اقبال آن واقعه عجیبه را چندان وقعی ننهاد و بر زبان گوهر بار گذرانید که هر کس از راه زیاده‌سری گوش به سخن ولی‌نعمت خود ندارد نهال آمالش جز ندامت و پشیمانی ثمری نیارد، اما منسوبان و بازماندگان شاهرخ خان را مشمول عواطف و احسان قرار داده پایه قدر اسلمس خان ولد مشار الیه را به منصب جلیل الامتیاز مهرداری به چرخ زنگاری افراشت، همچنین طهماسبقلی سلطان ولد زهرمار- سلطان قائم مقام پدر گردیده رضاقلی بیک ولد پیری بیک را که طفل خردسال بود بنا بر رعایت حقوق خدمات پسندیده پدر به منصب ایشک آقاسی باشیگری رسانید، و طایفه ذو القدر به دستور مقرر در همان سیبه به بردن نقب و جر مأمور گردیده خود را به محافظت و کشیک سیبه مشغول گردانیدند.

دیگر از سوانح اندوه افزا که به دستور در آن اثنا روی نمود آن بود که توپ مشهور به «کله گوش» را که از توپخانه رعد خروش شاه جنت مکان در یکی از قلاع آذربایجان باقی مانده بود حسب الفرمان از آنجا آورده بر یکی از بروج قلعه بسته کمانداری می‌کردند. نیمی از آن برج به صدمه گلوله آن توپ- که به وزن پانزده من بود- انهدام پذیرفته نزدیک به آن رسیده بود که آن برج بالتمام انهدام یابد. ناگاه رومیان در میان روزی به آن سیبه ریخته به حلقه‌های توپ آویختند و تا خبر به سیبه‌های دیگر می‌رسید مردم جمع می‌شدند،

خلد برین، متن، ص: ۷۴۰

توپ را به هجوم عام به پای دیوار قلعه رسانیده از آنجا به بالا کشیدند.

دیگر از سوانح عبرت‌افزا آن بود که بعد از دو ماه که سپاه ظفر پناه انتظار ریختن توپ قلعه‌گشای کشیده بودند در روزی که مصالح توپ در بوته به گداز آمده وقت گشاد کار انتظار بود و شاهزاده کامران و امرای عالی‌شان به تماشای ریختن آن جمع آمده بودند، بنا بر آن که قالب توپ خوب خشک نشده بود بستگی در آن کار روی نمود. صورت سانحه آن بود که بعد از گداز چون مصالح را به قالب گشاد دادند اجزای قالب، تاب حدت آن نیاورده از یکدیگر متلاشی گردیده مصالح گداخته به اطراف و جوانب پاشید و نزدیک به آن رسید که به اصابه عین الکمال، چشم زخمی به ذات بی‌همال شاهزاده بلند اقبال رسد، و چون به حفظ حافظ حقیقی، نکایت آن از ذات ستوده صفات آن حضرت درگذشت برق خرمن زندگانی چند نفر از مقربان بساط قرب آن سرور گشت. بعد از آن شاهزاده گردون شان، برخوردار بیک ولد حیدر بیک انیس را که پیوسته جلیس مجالس قرب خدمت بود به ریختن توپ مأمور فرمود، و خدمتش در عرض چهل پنجاه روز به تهیه و تدارک اسباب ریختن آن پرداخته در روز ریختن آن مجلسی عالی طرح انداخت و شاهزاده گردون وقار و امرای نامدار از راه تماشا به آن مجلس قدم رنجه فرموده به ساعت سعد و طالع مسعود که رصد بندان فلک دقیقه‌شناسی اختیار نموده بودند ابواب ریختن مصالح را در روی قالب توپ گشودند و در این نوبت به چابکدستی اقبال بی‌زوال، توپی بزرگ در کمال تمامی ریخته آمد که بیست و پنج من گلوله می‌انداخت و بعد از اتمام، فرمان‌پذیران آن را به سیبه شاهزاده عالم و عالمیان نقل نموده توپچیان قدر انداز به آن توپ رعد آوا آغاز کمانداری نمودند.

دیگر از سوانح اندوه اثر فرار قلی بیک قورچی‌باشی معسکر ظفر اثر و جبار قلی بیک برادرزاده وی که قورچی باشی شاهزاده بلند

اختر بود در خلال این احوال روی نمود. تفصیل این اجمال و تبیین

خلد برین، متن، ص: ۷۴۱

این مقال آن که در اثنای این قیل و قال به عرض شاهزاده بلند اقبال رسید که نقبی که به موجب فرمان از مسجد حسن پادشاه به جانب قلعه حفر نموده‌اند از قرار تقریر مردم صاحب وقوف، سر آن از پای حصار گذشته به درون قلعه رسیده، بنابر این فرمان والا به نفاذ پیوست که سیصد نفر از بهادران معرکه فتح و ظفر به نقب مذکور درآمده سر نقب را بشکافند و از آن راه به قلعه درآمده به نفیر کرنای، بهادران رزم ازمای را که در سیبه‌ها منتظر فتح الباب‌اند اخبار نمایند تا از همه جا یورش نموده قلعه را بگشایند. و چون به موجب فرمان، در شبی از شبها آن سیصد نفر به نقب درآمده سر نقب را سوراخ کردند تخمین و گمان مردم کاردان خلل‌پذیر گردیده سر نقب به میان شیر حاجی رسیده بود. لاجرم بعد از عرض، سر نقب را مسدود نموده مقرر فرمودند که نقابان به دستور مقرر به کار خود مشغول باشند تا سر نقب به میان قلعه رسید. و چون تسخیر قلعه تبریز حواله به زمان دولت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان بود بردن آن نقب، ابواب حزن و ملال بر روی کارکنان دولت بی‌زوال گشود و فرار قورچی‌باشی و برادرزاده وی باعث تعویق و تأخیر تسخیر قلعه گردیده به لشکر ظفر اثر از راه نقب رسید آنچه رسید.

بیان این مقال بر سبیل اجمال آن است که شاهزاده بلند اقبال پیشتر از آن که کار لشکر ظفر مآل با عسکر قضا هجوم روم به قتال و جدال کشد قورچی‌باشی [۱۶۱] و سایر امرای عالی شان را در قضیه نامرضیه شهادت علیا جناب مریم سیرت بلقیس سریرت والده مقدسه خود و قتل میرزا سلمان وزیر و سایر حرکات ناشایست ایشان که بالطبع غبار انگیز آینه ضمیر منیرش بود متفق می‌دانست و پیوسته در صدد آن بود که به هنگام فرصت از آن گروه کم فرصت انتقام کشد. قورچی‌باشی مشار الیه نیز در آن مدت از اطوار شاهزاده گردون منزلت این معنی را به فراست دریافته از آن حضرت پیوسته خائف و هراسان می‌بود. در این وقت چون به انهای منهیان بر مرآت خاطر قدس مناظر پرتو ظهور افکند که محمد خان ترکمان و ولی‌خان

خلد برین، متن، ص: ۷۴۲

تکلو که با یکدیگر در طلب خون امیر خان اتفاق نموده‌اند از راه نافرمانی متوجه اردوی کیهان‌پوی گشته به حوالی تبریز رسیده‌اند به خاطر انور خطور فرمود که هر گاه قورچی‌باشی که رکن رکین دولت ابد مدت است با ارباب بغی و طغیان همداستان باشد احتمال دارد که چون به یکدیگر رسند به پشتگرمی اعانت هم، سلسله جنبان مفاسد عظیمه شوند. علیقلی خان فتح اوغلی و محمدی ساروسولاغ که قتل امیر خان به سعایت و بدگوئی ایشان روی نموده بود مکنون ضمیر آینه نظیر شاهزاده گردون سریر را به فراست دریافته خاطر نشان آن حضرت نمودند که قبل از ورود امرای تکلو و ترکمان اگر در صدد دفع قورچی باشی در نیایند چون موافقت ایشان در مخالفت بر عالمیان هویدا است بعد از وصول آن جماعت به معاونت و استظهار یکدیگر آنچه اراده نمایند از ایشان به صدر ظهور می‌رسد.

این معنی در خاطر خطیر شاهزاده گردون سریر جای‌گیر آمده در دفع و رفع قورچی‌باشی یکدل و یکجهت گردید. قورچی‌باشی نیز که در آن اوقات بنا بر حرکات ناهنجار خود پیوسته از شاهزاده والا- مقدار خائف و هراسان بود، فی الجمله قرارداد خاطر قدس مناظر آن حضرت را دریافته به فکر مآل حال خود افتاد.

در خلال این احوال که خبر قرب امرای گمراه به دربار جهان پناه متواتر گردید طهماسبقلی سلطان ولد امیر اصلان خان ارشلوی افشار با سیصد سوار جرار از غازیان افشار به دربار آسمان کردار رسید.

شاهزاده کامکار خدمتش را به خلوت طلب داشته به منصب والای قورچی باشیگری سرافراز و امیدوار گردانید و مقرر فرمود که غبار نفاق قورچی‌باشی را به آب تیغ درخشان از رهگذر دولت ابد بنیان فرو نشاند.

در آن چند روز که جماعت افشار به شرف قرب خدمت اختصاص یافته بودند قورچی باشی از راه تزلزل خاطر از سیبه به خانه خود

نقل مکان نموده رخت بیماری افکنده بود، و به حسب اتفاق در روزی که طهماسبقلی سلطان به موجب فرمان به دفع وی روان می‌شد جبار

خلد برین، متن، ص: ۷۴۳

قلی بیک برادرزاده مشار الیه که در آن زمان در سلک مقربان و مجلسیان مجلس همایون منسلک بود این معنی را به فراست دریافته علی الفور خبر مذکور را به قورچی‌باشی رسانید. مقارن آن طهماسبقلی سلطان به اتفاق غازیان افشار به در سرای وی رسیده عازم دخول گردیدند. در آن حالت چون غازیان افشار، درگاه سرای وی را گرفته گریزگاهی جز راه روسیاهی نداشتند از راه باغچه آن خانه قدم جرأت به قصد هزیمت بیرون گذاشتند و گریزان و هراسان از راهی که به سیبه ایشان می‌رفت خود را به سیبه رسانیده از آنجا رخت هزیمت به پای قلعه کشیدند، و چون رومیان را در برج و باره قلعه متفحص حال خود دیدند تاج و هاج را که بر سر داشتند از سر وا کرده به درون خندق انداختند. رومیان از آن حرکت دانستند که آن دو روسیاه از درگاه جهان‌پناه روی گردان شده‌اند، لاجرم علی- الفور دروازه قلعه را گشوده ایشان را به قلعه درآوردند و چون دانستند که فراریان چه کس‌اند ورود ایشان را مقدمه فتح و فیروزی خود شمرده غلغله شادمانی به ایوان کیوان رسانیدند. در همان روز جبار قلی بیک نمک به حرام، رومیان را بر سر نقب برده ایشان را از صورت واقعه خبردار گردانید و آن گروه کم فرصت سر نقب را که به میان شیر حاجی «۱» رسیده بود گشوده به ضرب توپ و تفنگ، نقب را از کارکنان خالی نمودند. و چون راهی چنان پهناور بی‌کلفت شور و شر به دست ایشان افتاد از آن راه قدم به مدرسه حسن پادشاه نهادند و از این رهگذر شورشی نمونه روز محشر در آن سیبه روی نموده خبر به شاهزاده والاگهر رسید. حسب الفرمان، طایفه جلیله شاملو از اطراف و جوانب به دفع آن داهیه عظمی روان گردیده فی- ما بین حرب شدید به وقوع انجامید و گروهی انبوه از هر دو جانب به قتل رسیدند و نقبی را که نقابان آهنین چنگ در عرض مدت دو سه ماه، شاهراه سپاه ظفر پناه ساخته بودند و امکان داشت که شاهد

---

(۱)- شیرحاجی- حصاری که بر دور حصار درون باشد، دیوار مستحکم که گرد قلعه‌های جنگی کشند (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۴۴

فتح و نصرت از آن راه به استقبال دولت بی‌زوال آید رومیان کم فرصت، سرمایه آمد کار خود شمرده روزی چند از آن راه به انداختن توپ و تفنگ، مردم سیبه را به تنگ آوردند. و چون از این رهگذر شکستهای پی در پی به لشکر ظفر اثر می‌رسید از راه ضرورت، سوراخها در نقب پدید آورده کاه در آنها ریختند و به کاه دود، راه آن نقب را باطل و مسدود و آن همه سعی و اهتمام را ضایع و نابود نمودند.

القصه هر چند غازیان شیرشکار به جرأت سرشار، کار قلعه‌داری را بر اهل حصار دشوار می‌کردند چون در آن اوقات، تسخیر آن به کلك تقدیر، تصویر نشده بود از هر بستگی که روی می‌نمود در فتحی نزد روی ایشان می‌گشود تا رفته رفته کار به جائی رسید که بنا بر قرب ورود امرای تکلو و ترکمان دست از محاصره قلعه کشیده متوجه اطفای نایره فساد ایشان گردیدند و تا یکباره کار بردن جر و سیبه چون کار حفر نقب مسجد حسن پادشاه باطل نشود جمعی از تبریزیان و مردم آذربایجان را به توقف در سیبه‌ها و حفظ و حراست دروازه‌ها مأمور و مقرر گردانیدند که از آمد و رفت رومیان خبردار بوده نگذارند که احدی قدم از قلعه بیرون گذارد.

دیگر از سوانح ملال افزا که در خلال این احوال روی نمود انتقال صدر مغفرت مآل میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی بود که در اثنای محاصره تبریز به مرض سوء القنیه «۱» روی نمود. مرحوم مشار الیه در عهد خود به وفور قابلیت و استعداد و اتصاف به صفات حمیده و اخلاق پسندیده، یگانه روزگار بود و در علوم متداوله به تخصیص علم ریاضی و نجوم و رمل و فنون شعر و انشاء، گوی امتیاز از میدان مستعدان جهان ربوده «فهمی» تخلص می‌نمود. و چون بر سریر صدارت متمکن گردید خاقان علیین آشیان در

تعظیم و

(۱)- سوء القنیه- هرگاه که مزاج از حال طبیعی بگردد و ضعف مستولی شود حالی نزدیک حال مستسقیان پدید آید. طبیبان آن را سوء القنیه و سوء المزاج گویند (ذخیره خوارزمشاهی).

خلد برین، متن، ص: ۷۴۵

احترام وی مبالغه فرموده کلی و جزئی امور شرعیه را به رای شرع آرای وی مفوض و مرجوع گردانید و خدمتش کف دریا نوال به بذل اموال گشاده در عرض دو سه سال قرب یکصد هزار تومان زر نقد و خاکه فیروزه را که از محال موقوفه ممالک محروسه و نذورات شاه جنت مکان و خمس معادن فیروزه و غیر آن در خزانه عامره جمع آمده بود در دامن امانی و آمال سادات عالی درجات و علمای اعلام و فضلای کرام و طلبه علوم دینیه و معارف یقینیه و ارباب استحقاق و استیهال نهاد، و به تقریب جود و احسان میر مشار الیه گروهی انبوه از خوان احسان پادشاهی به موابد ارجمند خرسند گردیدند. و اشعار آبدار آن سید بزرگوار در سفینه روزگار بسیار است از آن جمله به تحریر این رباعی که در حین ارتحال بر صحیفه زمانه به یادگار گذاشته اکتفا می‌نماید، رباعیه:

خواهیم از این جهان فانی رفتن‌در زیر لحد به ناتوانی خفتن

در گوش زمین ز بی‌وفائی فلک‌حرفی به زبان بی‌زبانی گفتن

گفتار در ذکر ورود طایفه ترکمان و تکلو به حدود دار السلطنه تبریز و بازگشتن آن گروه فتنه- انگیز و سوانحی که در آن ایام به مقتضای قضا روی نمود

سبق ذکر یافت که بعد از گرفتاری امیر خان ترکمان، محمد خان ترکمان حاکم کاشان سلسله جنبان عصیان و طغیان جمعی از امرای تکلو و ترکمان گردیده خود را به همدان رسانید و ولی خان حاکم آنجا را با برادران و اولاد امیر خان که در آنجا جمع آمده بودند با خود متفق ساخته رایت معادات علیقلی خان فتح اوغلی و اسماعیل- قلی خان شاملو و محمدی ساروسولاغ و سایر اکابر و اعیان طایفه استاجلو و شاملو افراخت، و با آن که به کرات در آن اوقات احکام

خلد برین، متن، ص: ۷۴۶

مطاعه لازم الاطاعه به تأکید تمام در باب احضار ایشان به سفر آذربایجان عز صدور یافت از امتثال فرمان تقاعد ورزیده خود را به سایه چتر همایون فال شاهزاده بلند اقبال نکشیدند و رفته رفته به وضوح پیوست که امرای تکلو و ترکمان به عهد و پیمان با یکدیگر قرار به آن داده‌اند که به هیئت اجتماعی به موکب ظفر نشان پیوسته اگر بر وفق رضای ایشان علیقلی خان فتح اوغلی و سایر ساعیان قتل امیر خان را به دست اولاد وی سپارند که به قصاص [۱۶۲] پدر، دمار از روزگار ایشان برآرند و طایفه استاجلو و شاملو را از نظر تربیت و عنایت افکنده تمامی صاحب وجودان آن دو طبقه را معدوم مطلق انگارند و سررشته نظام و انتظام مهام سلطنت را به دستور پیش در کف اختیار و قبضه اقتدار ایشان گذارند و بعد از این شاهزاده گردون منزلت بی‌رضا و مصلحت ایشان در هیچ امری از امور دولت، مدخل نسازد ایشان نیز با شاهزاده از در مدارا و مواسا درآیند و الا دست اقتدار آن حضرت را از ولایت عهد پدر کوتاه ساخته دیگری از شاهزادگان را به ولایت عهد اختیار نمایند تا زمام مهام سلطنت بی‌منازع و مشارکی به قبضه اختیار ایشان درآید.

به این اندیشه باطل و خیال محال، دست از حبل المتین صوفیگری و اخلاص برداشته هر یک به قصد تهیه و تدارک اسباب سفر و سامان و سرانجام سپاه و لشکر از یکدیگر جدا شده روی عزیمت به الکای خود گذاشتند که به هنگام ضرورت در یکجا جمعیت

نمایند. و سولاغ حسین تکلو که از جمله امرای آن طایفه و تابین ولی خان بود به هنگام مشورت بر اندیشه خطا پیشه ایشان انکار بلیغ نموده ولی- خان را از آن اراده منع می‌فرمود و می گفت که چون پادشاهان، صاحب اختیار جان و مال عساکر ظفر مآل‌اند ما را چه حد و یارای آن که قدم جرأت از حد خود بیرون گذاریم و زبان اعتراض به ولی- نعمت‌زاده خود گشاده حرف قتل امیر خان و خونخواهی او را به میان آریم؟ اولی آن که جناب خانی به ریسمان پوسیده اغوای ترکمانان، خود را به چاه نافرمانی پادشاه و پادشاهزاده خود نینداخته سررشته

خلد برین، متن، ص: ۷۴۷

اخلاص و فرمانبرداری را از دست ندهد و چون به محافظت سرحد مأمور است تا منشور عاطفت به طلب او صادر نگردد به سخن محمد- خان از جا و مقام خود حرکت نکند.

این سخنان بر آن ترک ساده‌دل کار زهر قاتل کرده ولی خان را در مقام دفع وی درآورد و به اندیشه آن که مبادا عقیده اعیان طایفه تکلو را نسبت به او فاسد گرداند به اغوای محمد خان با او در مقام عداوت و عناد درآمد و رفته رفته کار به جائی رسید که اکثر طایفه تکلو را با خود متفق ساخته بر سر او لشکر کشید و در میانه حربی شدید به وقوع انجامیده سولاغ حسین به شآمت بی‌حمیتی ملازمان زخمدار و گرفتار گردید و در زندان اقتدار ولی خان روزگار می- گذرانید تا به هنگام توجه امرای عاصی به صوب تبریز به فرمان ولی خان به قتل رسید.

القصه چون خبر پر شور و شر ورود عثمان پاشا با لشکر قیامت اثر به دار الملك تبریز و قلعه ساختن و رایت مراجعت برافراختن وی با اخبار نزول الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به آن ولایت و محاصره نمودن قلعه مذکور به نزدیك و دور رسید امرای تکلو و ترکمان فرصت غنیمت شمرده محمد خان از کاشان و سلطان معصوم- خان ولد یادگار محمد خان ترخان از ساوه و مسیب خان شرف الدین- اوغلی تکلو از طهران و مختار سلطان برادرزاده وی از ورامین و ولی خان به اتفاق علی سلطان پاکمال ولد خود و اولاد و برادران امیر خان و اتباع ایشان از همدان با لشکرهای گران به صوب آذربایجان روان شده در یك مکان جمع آمدند و مسرعان به اطراف و اکناف ولایت عراق فرستاده از طایفه تکلو و ترکمان هر که را در ولایات مذکوره ساکن می‌دانستند احضار نمودند و از این راه لشکر و سپاه بی کران در اردوی ایشان جمعیت نموده ابواب تهیه و تدارك سفر آذربایجان بر روی خود گشودند.

در خلال این احوال امت خان ذو القدر امیر الامرای فارس که بعد از معاودت سفر خیر اثر خراسان به اتفاق امرای تابین مرخص

خلد برین، متن، ص: ۷۴۸

شده به محال متعلقه به خود رفته بودند که به تهیه سفر آذربایجان پرداخته به معسکر ظفر اثر ملحق گردند وارد عراق گردیدند و محمد خان با ایشان از در مصادقت و موالات درآمده از امت خان التماس نمود که در آن سفر طریق مرافقت ایشان پیموده به اتفاق یکدیگر به معسکر ظفر ورود وارد گردیدند. امت خان به اندیشه آن که شاید در عرض مدت مرافقت به اطفای نایره فتنه و فساد ایشان تواند پرداخت و به صلاح اندیشی خود آن جماعت کم فرصت را به فرمانپذیری و اطاعت راغب و مایل تواند ساخت قبول مرافقت ایشان نمود و به اتفاق یکدیگر از عراق به جانب آذربایجان روان شده قطع منازل و طی مراحل می‌نمودند تا در عرض راه، محمد خان و سایر امرای گمراه، امت خان را از راه برده به ریسمان پوسیده سخنان دور از کار خود آن بی گناه را به چاه برگشته بختی و نافرمانی انداختند.

و چون این اخبار وحشت‌انگیز به دار السلطنه تبریز رسید هر چند از جمعیت و اتفاق ایشان بوی نافرمانی و نفاق به مشام ارباب عقیدت و اخلاص می‌رسید شاهزاده گردون منزلت به مقتضای مصلحت دولت عازم آن گردید که مکنون خاطر ایشان را بر همگنان عیان ساخته بعد از آن به دفع فتنه و فساد ایشان پردازد. لاجرم ابواب مکاتبات و مراسلات بر روی ایشان گشوده نخست از

قبل خاقان علیین آشیان مناشیر عاطفت و احسان به اسم ایشان به این مضمون در قلم آورد که چون ایشان از یکجهتان و دولتخواهان این دودمان رفیع الشأنانـد و حقوق خـدمات چنـدین سـاله ایشان بر ذمت همت والا ثابت و متحقق است، شایان شـیوه صوفیگری و ارادت و سـزاوار شـیمه غیرت و حمیت آن بـود که در حین آمـدن عثمـان پاشـا و لشـکر قیـامت هجوم روم به این مرز و بوم به عزم تسـخیر دار السـلطنه تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان ولایت نشان است و شنیدن این خبر وحشت اثر بی‌آن که منشور عاطفت به اسم ایشان عز اصدار یابد از راه فدویت و اخلاصمندی مقید به جمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قوشون

خلد برین، متن، ص: ۷۴۹

و لشکری که داشته باشند به معسکر ظفر اثر پیوندند، و بعد از دفع اعادی دین و دولت اگر مطلبی داشته باشند به عز عرض رسانیده به حصول موصول شناسـند. و چون در این باب تعلل و تغافل ایشان از حـد گذشت احکام مطاعه لازم الاطاعه به تأکید تمام به طلب ایشـان نافـذ گشت. ایشـان مضـامین آن فرامین التفـات آئین را ناشـنیده انگاشـته دفتر اخلاـص و صوفیگری را یکباره بر طاق نسـیان گذاشـتند و اکنون که متوجه اردوی همایون شده‌اند مسموع می‌گردد که لشکر و حشر بیش از پیش فراهم آورده به هیئت اجتماعی بار سـفر به موکب ظفر اثر بسته متوجه این حدودند و از این اتفاق بوی فتنه‌انگیزی و نفاق به مشام ارباب عقیدت و اخلاص می‌رسد و چون ایشـان را در طریق اخلاـص و ارادت، ثابت قـدم و یکـدل و یکجهت می‌دانیم سـزاوار آن است که به جهت رفع مظنه ارباب عقیدت، مقید به اتفاق و جمعیت یکدیگر نشده هر یک با سپاه و لشکر خود روی ارادت و اخلاص به موکب ظفر خاصیت گذارند و بعـد از ادراک شـرف بساطبوس به خـدمتی که مأمور گردند قیام و اقدام نموده عنایت و عاطفت شاهانه را نسبت به خود در اعلی مرتبه کمال شمارند.

و در منشور عـاطفتی که به اسم مسیب خـان عز صـدور می‌یـافت قیـد فرمودنـد که اگر امرای ترکمـان بنـا بر قتل امیر خان از فرزند سعادت پیوند متوهم و هراسان باشند او را که قرابت قریبه با این دودمان والا شان دارد به این اندیشه باطل و خیال محال چه کار؟ سزاوار شـیوه اخلاص موروثی و رعایت حقوق تربیت و عنایت پادشاهی آن است که خود را از ایشان نشمرده به سعی هر چه تمامتر خود را به موکب ظفر اثر رساند.

چون احکام لازم الاحترام به مطالعه امرای نکوهیده فرجام رسـید عرضه داشتی به این سـیاق رقمزده کلك اتفاق نمودند که حقیقت اخلاص و جانفشانی ما غلامان و یکجهتان بر آینه ضمیر قدسی منطبع است اما چون در میان طایفه تکلو و ترکمان و اویماق شاملو و استاجلو ابواب مخالفت و عناد از دیرباز مفتوح بوده و به تجدید در

خلد برین، متن، ص: ۷۵۰

مملکت خراسان به تقریب دولتخواهی شاهزاده عالم و عالمیان بسیاری از ایشان در دست طایفه تکلو و ترکمان به قتل رسیده‌اند، در این وقت که جمعی از ایشـان منظور انظـار تربیت و عنـایت شـده شـاهزاده گردون منزلت را با ما دولتخواهان، بـد مظنه و بی‌شـفقت گردانیـده باشـند از سـعایت و بـدگوئی ایشان ایمن و مطمئن نمی‌توانیم بود و بیم آن است که ما بندگان را نیز مانند امیر خان که از هیـچ راه گناهی به خود راه نمی‌برد در دست قهرمان قهر شاهزاده به کشـتن دهنـد، بنابر این خواهش ما بندگان آن است که من بعد آن جمـاعت را در خـدمت آن حضـرت قـدر و منزلتی نبوده بـاعث امیـدواری و اطمینـان خـاطر مـا بنـدگان بوده باشـد و در این ولا جمعیت و اتفاقی که روی نموده از رهگـذر خوف اعـدا است و الا ما بندگان را چه حد و یارای آن که اندیشه دیگر به خاطر توانیم گذرانید؟ مسیب خان نیز در باب مرافقت، جوابهای مقرون به مصلحت به عرض رسانیده بود.

القصه چون عرایض ایشان به نظر کیمیا اثر خاقان علیین آشـیان و شاهزاده عالی شان رسـید به تجدیـد از موقف جلال، احکام مطاعه به اسم ایشـان صادر گردیـد که چون کل طوایف اخلاص تلاش قزلباش را حقوق ارادت [۱۶۳] و خـدمت بر ذمت همت این دولت ابـد مـدت ثـابت است و هر کس فراخور صوفیگری و اخلاص خود از موایـد تربیت و عنایت این دودمان والا به حظ اوفر و نصیـب

اوفی می‌رسد به تقصیر معدودی چند از طایفه شاملو و استاجلو که در دیار خراسان به مقتضای قضا روی نموده باشد اخلاص کیشان ارادت اندیش را که پیوسته در شاهراه جانبازی از دیگران در پیش بوده‌اند از نظر تربیت و عاطفت شاهانه انداختن، مستحق را از حق خود محروم ساختن است به تخصیص جمعی را که تا بوده‌اند غاشیه اخلاص و بندگی بر دوش و حلقه ارادت و اختصاص در گوش و جبین نیاز بر زمین سوده‌اند و مانند محمدی خان تخماق را از اعاظم طایفه استاجلو و اولاد ولی خلیفه را از طبقه رفیعه شاملو که از مبادی جلوس بر اورنگ جهانداری، انواع خدمات و جان‌سپاری از ایشان به صدر ظهور

خلد برین، متن، ص: ۷۵۱

رسیده و می‌رسد به چه گناه و کدام تقصیر از راتبه عنایت بی‌غایت، محروم و بی‌بهره توان نمود؟ علیقلی خان فتح اوغلی را که از بدو طلوع نیر جهان‌افروز کامکاری و جلوس بر اورنگ بلند پایه سلطنت و شهریاری، سایه مثال دنباله‌رو آفتاب جاه و جلال و پیوسته به حسن خدمات شایسته، قافله سالار ارباب اخلاص و اختصاص بوده به کدام بهانه از موايد شفقت و تربیت محروم توان داشت؟ و چرا عنایت و التفات نسبت به او باعث عدم توجه و عنایت نسبت به دیگران تواند گردید؟ و قتل امیر خان را که دست آویز زیاده‌سری خود ساخته بدان سبب پای جرأت از پایه ادب و حد خودشناسی بیرون نهاده‌اند و در کیش عاقبت نااندیشی، در پیش ایشان حکم خون سیاوخش به هم رسانیده به سعایت و بدگوئی علیقلی خان و سایر مخصوصان بساط قرب نسبت دادن، ابواب مکابره بیجا بر روی خود گشادن است. چون آینه خاطر قدسی از اطور ناهنجار اقتدار وی غبار آلود بود از موقف جلال، حکم به سیاست وی روی نموده دیگران را در اجرای آن فرمان دخلی نبود و در آن باب گفتگوی ایشان منافی آداب و ارادت و اخلاص و مناقض مراعات عقیدت و اختصاص خواهد بود. بر این تقدیر شایسته و سزاوار به حال ایشان آن است که در چنین وقتی که معموره فرح انگیز دار السلطنه تبریز از دست رفته و خاطر قدس مناظر به همگی همت متوجه تسخیر قلعه آنجاست از در اطاعت و اخلاص درآمده در دفع و رفع اعدای دین و دولت با سایر طوایف و اویماقات قزلباش، دست یکی دارند و در میان طوایف قزلباش از احداث فتنه و فساد احتراز و اجتناب لازم شمرند، چه اگر به اندیشه محال، خیال دیگر در سر داشته باشند و ملاحظه عواقب امور و مآل حال کفران نعمت ننمایند هر آینه بر ذمت همت خسروانه تأدیب و گوشمال ایشان لازم آید.

در این نوبت امرای زیاده‌سر از در دیگر درآمده به هیئت اجتماعی به مسامع علیه رسانیدند که چون جمعیت و اتفاق ما بندگان که پیوسته سالک شاهراه عقیدت و اخلاص بوده و می‌باشیم از راه

خلد برین، متن، ص: ۷۵۲

دفع ضرر و احتراز از فتنه و فساد معاندان فتنه‌گر روی نموده بعد از ادراک سعادت زمین‌بوس بدانچه مقتضای رضای اشرف اقدس اعلی و مکنون ضمیر منیر شاهزاده ظفر لوا بوده باعث دشمنکامی ما نگردد به عمل خواهیم آورد.

بعد از تکرار مراسلات که در میانه به وقوع انجامیده نفاق و شقاق امرای عاصی بر ارباب اتفاق ظاهر گردید منشور عاطفت از جانب شاهزاده گردون منزلت به اسم امت خان امیر الامرای فارس و آقایان طایفه ذو القدر به این مضمون به شرف اصدار رسید که ما او را منظور نظر تربیت و عنایت و به ایالت و امیر الامرائی مملکت فارس و شیراز سرافراز فرموده‌ایم و طایفه جلیله ذو القدر را که صوفی و صوفی‌زاده این دودمان رفیع الشان‌اند هرگز با طایفه تکلو و ترکمان الفتی و با معاندان ایشان کلفتی نبوده اگر ایشان از راه انجاح مطالب خود به هیئت اجتماعی به آستان گردون شان می‌آمده باشند طایفه ذو القدر را چه افتاده که طریق مرافقت ایشان پیموده از این رهگذر در نظر ارباب بصیرت، ابواب نافرمانی و مخالفت این دولت ابد مدت بر روی خود گشوده‌اند؟ و اگر گویند که غرض ما در این متابعت و مرافقت، صلاح اندیشی و ریش‌سفیدی است و می- خواهیم که به وساطت ما عقیدت کیشان فتنه و فسادی که روی نموده به صلاح و اصلاح گرایند چرا با ریش‌سفیدان سایر اویماقات که ملتزم رکاب سعادت‌اند دست یکی نمی‌دارند که در هر باب ملتمسات و مدعیات ایشان به عز انجاح و شرف اسعاف مقرون گردد؟ و اگر ایشان نیز از سلوک جاده

صواب منحرف گشته چون دیگران دامن‌زن شعله فتنه و فساد شده باشند بسی بر نیاید که روزگار کافر نعمت نیز به شئامت کفران نعمت چندان نپاید.

چون منشور مذکور بر نهج مسطور، مرقوم خامه بلاغت ختامه منشیان عطارد نشان گردید مصحوب حبیب بیگ ذو القدر که به رتبه یساولی صحبت آن حضرت سرافراز بود به امرای مذکور رسید، و بنا بر آن که در میان ایشان و امت خان مبانی عهد و پیمان به قواعد

خلد برین، متن، ص: ۷۵۳

ایمان استقرار و استحکام یافته بود مضمون حکم همایون را به گوش قبول نشنود و این حرکت ناصواب از وی بس نبود که به اغرا و اغوای محمد خان و سایر ارباب عصیان و طغیان دست جرأت به حبس حبیب بیگ مذکور گشود، و با آن که جمعی از مآل اندیشان طایفه ذو القدر از قبول این معنی سر باز زده با امت خان از در ممانعت درآمدند اثری بر منع ایشان مترتب نگردید و تا متابعت و موافقت خود را با امرای عاصی به مرتبه یقین رساند آن بی‌گناه را در چمن سلطانیه به قتل رسانید. و چون خاطر امرای فتنه‌گر به متابعت امت خان و طایفه ذو القدر اطمینان یافت از آنجا کوچ بر کوچ به جانب تبریز شتافتند.

و چون خبر قتل حبیب بیگ به مسامع جلال شاهزاده عالی گهر رسید دیگر باره با امرای بیهده رای از در اتمام حجت درآمده علی- خان بیگ- داروغه دفتر خانه همایون- را که از اولاد فتحی بیگ پروانه چی و از جمله اعاظم طایفه ترکمان بود و پدران او حقوق خدمت قدیم در این دودمان ولایت نشان ثابت داشتند به نزد محمد خان فرستاده در هر باب ابواب وعد و وعید بر روی وی گشاد. اما آن خواب غفلت، آن بی‌بصیرت را چنان از هوش برده بود که دیده عاقبت بین بر مآل حال خود نتوانست گشود. لاجرم چون علی خان بیگ به معسکر امرای عاصی رسیده نوش و نیش لطف و عنف شاهزاده را به کام شعور محمد خان رسانید اثری بر آن مترتب نگردیده باعث آن گردید که علی خان بیگ چنان رفت که باز نیامد.

همچنین بعد از قرب ورود امرای فتنه‌انگیز به نواحی تبریز، ادهم خان ترکمان ولد حیدر سلطان چاتوق را که از اعاظم امرای ترکمان و در خدمت شاهزاده والا- شان به مزید قرب و منزلت، محسود اکفا و اقران و با علیقلی خان فتح اوغلی مصاحب جانی و دوست جانی بود و پیوسته در مجالس انس از حرکات ناشایست ترکمانان، ابواب انفعال بر روی خود می‌گشود به دستور به نصیحت ایشان مأمور فرمود. همانا مقصود از فرستادن وی آن بود که اگر امرای بیهده-

خلد برین، متن، ص: ۷۵۴

کوش، گوش نصیحت نیوش گشوده باشند به وسیله ورود وی از پرده حجاب انفعال برآمده به ملازمت شتابند و الا ادهم خان را از زیر بار خجالت و انفعال برآورده به اویماق خود سپرده باشد. مشار الیه به تسنیم این عنایت چون گل شکفته و خندان خود را به خارستان اردوی امرای بهانه‌جوی رسانیده جنسیت علت ضم گردید و او نیز چون دیگران در چراگاه گمراهی، آبی چند بی‌لجام خورده کفش بازگشتن را از پای درآورد.

چون امرای فتنه‌انگیز به چهار فرسنگی تبریز رسیده در سعد- آباد بار اقامت گشادند و مخالفت و عصیان ایشان بر عالمیان ظاهر شد از طایفه تکلو و ترکمان هر کس که در موکب ظفر نشان بود گریزان و هراسان خود را به اردوی ایشان رسانیدند. یکی از ایشان کچل مصطفی افشار بود که بعد از فرار جبار قلی بیگ به قلعه تبریز- به شرحی که رقمزده کلک اظهار شد- در عوض او به پایه والای قورچی باشیگری شاهزاده عالی گهر سرافراز شده بود و در موکب ظفر شعار به امیر زادگی آن طایفه و به کمال مردمی و اهلیت اشتهار داشت بی‌جهتی فرار برقرار اختیار نموده در میان ایشان بار اقامتر گشود.

همچنین در آن چند روز هر کس که از بأس و سطوت شاهزاده هراسان بود یک یک و دو دو گریزان خود را به اردوی ایشان رسانیده ماده نزاع را قوی‌تر می‌گردانیدند تا کار به جائی رسید که شاهزاده گردون سریر از جمعیت و اتفاق ایشان هراسان گردید و

به ملاحظه آن که مبادا بی‌خبر بر سر موکب ظفر اثر آمده باعث تفرقه و تشویش خاطر انور گردند چون اکثر اوقات جهت نظام و انتظام مهام قلعه- گیری در خانه و قلعه امیر خان که جا و مقام علیقلی خان فتح اوغلی و قریب به سیبه آن سرور بود [۱۶۴] روزگار به خوشی می‌گذرانید از راه مصلحت وقت، رخت اقامت شبانه‌روزی به آن مکان کشید و التماس تشریف حضور خاقان علیین آشیان نیز به آن مکان فرموده آن قلعه و حصار، دولتخانه همایون و محل نزول خاقان روزگار و

خلد برین، متن، ص: ۷۵۵

شاهزادگان کامکار و پردگیان تتق استتار گردید و علیقلی خان کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بسته به لوازم میزبانی و مراسم خدمت و کشیک و پاسبانی قیام و اقدام می‌نمود.

همچنین فرمان قضا مضا به نفاذ پیوست که جمعی از امرای عظام و قورچیان کرام و سایر ملازمان خاصه شریفه با جماعت همیشه کشیک در دولتخانه مبارکه حاضر بوده جمعی دیگر از لشکر ظفر اثر به طریق قراولان تا سر خیابان شهر که محل عبور و مرور متردین راه عراق است رفته از اوضاع و اطوار امرای عاصی خبردار باشند.

اما امرای مذکور چون از سعد آباد کوچ کرده به موضع فهرسفج که دو فرسخی شهر است رسیدند قراولان ایشان که مسلح و مکمل پیشتر از افواج سپاه و لشکر می‌آمدند از حزم و احتیاط غازیان شیرشکار خبردار گردیده عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیدند.

و روز دیگر امرای بیهده‌رای، کس به خدمت شاهزاده گیتی‌گشای فرستاده زبان جرأت به اعاده سخنان پیش گشودند و شاهزاده نیز به دستور سابق جواب سخنان ایشان را بر نهج صواب داده ابواب یأس و حرمان بر روی آرزوهای بیجای ایشان گشادند و از آمد و رفت سفرا به وضوح پیوست که تا شاهزاده، علیقلی خان فتح اوغلی و محمدی ساروسولاغ را که به زعم ایشان قاتل امیر خان‌اند به دست خونخواهان ایشان نسپارد تا به قصاص رسانند سر به چنبر اطاعت و متابعت در نمی‌آورند بلکه عزم آن دارند که رایت اقتدار و استقلال افراخته از راه غلبه و قهر داخل شهر شوند و آنچه مکنون خاطر ایشان باشد نسبت به شاهزاده عالی شان به ظهور آرند. لاجرم آن حضرت چون دید که بیشتر از این رفق و ملایمت به آن جماعت منافی غیرت و حمیت و مناقض ناموس پادشاهی و سلطنت است ترک مسامحه و مدارا که تا آن زمان با ایشان به مقتضای مصلحت وقت می‌فرمودند کرده روی توجه به اشتعال شعله خشم و غضب آورد و سخنان عتاب آمیز خطاب‌انگیز به حدت تیغ تیز و سنان خونریز به آن گروه فتنه‌انگیز پیغام داده روی توجه به دفع و رفع فتنه ایشان نهاد.

خلد برین، متن، ص: ۷۵۶

اما چون خبر اشتعال نایره غضب آن سرور به آن گروه زیاده‌سر رسید چون شعله خس و خار با خود قرار خود نمائی داده بعد از آن که دو روز در موضع فهرسفج در فکر و اندیشه گذرانیده بودند روز سیوم به هیئت اجتماعی روی عزیمت به تسخیر شهر نهادند و به رسم و آئین بهادران میدان کین، آهنگ جنگ کرده با عظمت و اقتدار نمایان مکمل و مسلح تا سر خیابان آمدند. و چون خبر شور و شر ایشان به شاهزاده عالی گهر رسید رعایت ناموس سلطنت مقتضی آن گردید که شعله اقتدار اشرار به آب تیغ دشمن شکار انطفا پذیرفته غازیان نصرت شعار نیز از این طرف مهیای معرکه گیر و دار گردند.

بنا بر این جمعی از امرای عظام و عساکر ظفر فرجام به تخصیص امرای استاجلو و اتباع علیقلی خان را به مقابله و مقاتله ایشان روان نموده به احتیاط آن که مبادا از جانب دشمنان چشم زخمی به امرای عالی شان رسد موکب ظفر نشان نیز بر اثر ایشان حرکت فرمود، و تا شیر شکاران بیشه قتال و جدال در سایه چتر همایون فال خاقان علیین آشیان به فراغ بال به دفع و رفع مخالفان اشتغال نمایند التماس رکوب از آن حضرت نمود، و در رکاب همایون والد بزرگوار رایت اقتدار افراخته گوشمال آن گروه زیاده‌سر را پیشنهاد همت عالی نهمت ساخت، و بنا بر ظهور بی‌ادبی و جسارت آن گروه کم فرصت که از حد اعتدال تجاوز نموده باعث

اشتعال نایره غضب شاهزاده بلند اقبال گردیده بود در حین رکوب آن حضرت، احدی از امراء و ارکان دولت و مصلحت کیشان پایه سریر سلطنت را جرأت و فرصت آن نشد که حرفی در باب فسخ آن عزیمت بر زبان توانند آورد.

و چون کوکبه جاه و جلال شاهزاده بی‌همال به سر خیابان رسید از دو طرف نایره جدال و قتال اشتعال یافت و در میانه دو سه نفر مجروح و زخمدار گردیده قراولان هر دو لشکر عنان به صوب مراجعت معطوف گردانیدند. امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدی خان تخماق و سید بیک کمونه و شاهقلی خلفای روملو،

خلد برین، متن، ص: ۷۵۷

علیقلی خان را تیر روی ترکش عرض مطلب خود ساخته در پیش رکاب شاهزاده عالی مقدار، خود را از مراکب باد رفتار انداختند و جبین عبودیت و اخلاص بر زمین سوده به دست ضراعت، عنان بارگی برق رفتار آن حضرت را گرفتند و به مسامع جلال رسانیدند که پادشاهان عالی شان را به مقابله بندگان نافرمان رفتن، مقرون به صلاح دولت روز افزون نیست و روز نیز به آخر آن رسیده و بیم آن است که اگر اشهب تیزخرام، گامی چند به طرف آن گروه گمنام برگیرد در ظلمت ظلام، گروهی انبوه معروض تیغ انتقام شوند، مع ذلک آن گروه کم فرصت را کجا آن قدر و منزلت تواند بود که به نفس نفیس متحمل تأدیب ایشان گردند اگر حسب الاستدعای ما دولتخواهان، امروز عنان به صوب مراجعت منعطف ساخته رایت معاودت به موکب ظفر خاصیت برافرازند احتمال آن دارد که این عنایت باعث انتباه و آگهی آن غنودگان خواب غفلت گردد، و اگر این موهبت، دستگیر از پا افتادگی ایشان نشود و در تأدیب و گوشمال آن سرگشتگان تیه نافرمانی یک دو روز صبر فرمایند امیدواریم که به وسیله ما بندگان، مرکب غرور را پی کرده جبین عجز و استغفار به عتبه جاه و جلال گذارند، و اگر به فرض محال از صلاح و صوابدید ما دولتخواهان درگذرند احتیاج به رنجه شدن موکب همایون نیست، نایره شور و شر ایشان به آب تیغ درخشان ما غلامان انطفا می‌پذیرد.

چون مبالغه و الحاح امرای عالی شان به مسامع جلال شاهزاده عالم و عالمیان رسید التماس ایشان را به عرض والد بزرگوار رسانیده همعنان فتح و ظفر به شهر برگردیدند، و روز دیگر امرای زیاده‌سر از در فروتنی درآمده استدعای ارسال دو سه نفر از ریش سفیدان معتبر نمودند تا مطالب و مدعیات خود را با ایشان در میان نهاده سخنانی که داشته باشند به وساطت ایشان به عرض رسانند.

و با آن که شاهزاده گردون منزلت بعد از آن همه مدارا و مسامحه که روی نموده بود در خور قدر پایه سلطنت نمی‌دید که این استدعا به شرف اسعاف مقرون گردد، اما خاقان علیین آشیان مصلحت در ایجاب

خلد برین، متن، ص: ۷۵۸

ملتمس ایشان دیده میر ابو الولی صدر را که در آن زمان قاضی معسکر ظفر اثر بود به اتفاق سید بیک کمونه و شاهقلی خلفای روملو که از اعاظم امراء و اجله خیر خواهان بودند به رفتن مأمور و مقرر فرمودند که چون به سر خیابان رسند به ملاحظه آن که مبادا ایشان را نیز به طریق ادهم خان و دیگران نگاه دارند گامی چند از قراولان پیشتر رفته عنان بازکشند تا ایشان نیز از سپاه و لشکر جدا شده پیشتر آیند و سخنانی که داشته باشند در سر اسب با یکدیگر گفته باز گردند.

و چون ملاقات ارباب اطاعت و اصحاب غوایت به شرح مسطور روی نمود امرای عاصی از در حق ناشناسی درآمده زبان به امثال این سخنان گشودند که: سبب چیست که شاهزاده جهانیان جهت رضای خاطر دو تن از مفسدان که انواع فتنه و فساد از ایل و اویماق ایشان در خراسان به ظهور پیوسته و می‌پیوندد دو ایماق بزرگ معتبر قزلباش را که ترکمان و تکلو و ذو القدر باشند از خود مأیوس و روی گردان می‌کند؟ و در این وقت که رومیان در تبریز قلعه ساخته در این ولایت رحل اقامت انداخته‌اند و از برای تسخیر قلعه و رفع فتنه ایشان به سپاه کینه‌خواه محتاجند ده هزار کس را که در زمستان از آذربایجان و عراق متحمل مشاق یساق شده به اینجا رسیده‌اند بی موجبی که توان گفت از آستان خود ناامید و پراکنده می‌سازد؟ ایشان جواب دادند که ده هزار کس وقتی به کار دولت پایدار می‌آید که از دل و جان مطیع و بنده فرمان باشند نه آن که در چنین حالتی به بهانه خونخواهی امیر خان لشکری گران

فراهم آورند و همه روزه دامن‌زن شعله مفاسد عظیمه گردند. امرای بیهده رای بعد از قیل و قال فراوان به تیغ زبان قطع سخن به آن نمودند که از قضیه قتل امیر خان و بازخواست آن حرفی بر زبان نیاورند اما چون علیقلی- خان و محمدی ساروسولاغ سلسله جنبان این مفسده عظیمه نمایان بوده از این راه خاطر مبارک آن حضرت را از ما دولتخواهان آزرده ساخته‌اند امیدواریم که اگر به مقتضای نظام سلطنت و انتظام مهام پادشاهی، ایشان را از درجه اعتبار نمی‌اندازند در این وقت بنا بر

خلد برین، متن، ص: ۷۵۹

تألیف قلوب طایفه ترکمان و تکلو و دلجوئی اولاد و اتباع امیر خان به ایالت ولایتی از قلمرو همایون سرافراز فرمایند تا فی الجمله باعث اطمینان و آبروی این جماعت گشته به خاطر جمع به عز ملازمت سرافراز گردند و بعد از مدتی [۱۶۵] که مهمات بر حسب دلخواه به اصلاح گراید و توجهات بی‌کران آن حضرت، ابواب آسایش و اطمینان بر روی خاطر پریشان ما بندگان گشاید و رای عالم آرا اقتضای آن نماید دیگر بار احرام حریم قرب خدمت بر میان بسته به آستان گردون شان آیند.

امرای صلاح‌اندیش بعد از انجام این سخنان، طریق معاودت پیش گرفته بعد از ادراک شرف بساط بوس آنچه شنیده بودند عرض نمودند و با آن که یک دو روز در این فکر و اندیشه سپری شد اما چون از ورای پرده غیب، صور عجیبه و اشکال غریبه بر بساط ظهور جلوه‌گر می‌شد اثری بر آن همه آمد و رفت و قال و قیل مترتب نگردید و سپر سعی و تدبیر عقلای صائب رای، دافع تیر تقدیر نیامد.

القصه در اثنای این آمد و رفت چون رسوخ شاهزاده بنده پرور در حمایت و رعایت آن دو نفر بر قاطبه سپاه و لشکر ظاهر گردید ایشان در مجلسی که مجموع امرای عالی شان از سعادت قرب خدمت کامیاب و بهره‌ور بودند جبین نیاز بر زمین عذرخواهی سوده عرض نمودند که چون آفتاب تربیت و عنایت شاهزاده گردون منزلت به رسم ذره‌پروری، ما غلامان را از خاک بی‌وجودی برداشته به مرتبه کمال جاه و جلال افراشته اگر مقصد و مقصود ما بندگان دولتخواه پاس پایه قدر و منزلت خود بوده باشد در سلک نمک به حرامان این آستان منسلک خواهیم بود و بنا بر آن که در طریقه اخلاص و جان- سپاری، رضای خاطر اقدس را بر متمنیات صوری و معنوی خود راجح می‌دانیم و به امری که باعث نقصان دولت ابد مدت باشد به هیچوجه راضی نیستیم و نمی‌خواهیم که از برای رعایت دو کس، ده هزار کس از موائد تربیت و عنایت بی‌بهره باشند امیدواریم که درباره ما بدانچه مقرون به مصلحت دولت ابد مدت و مقتضای رای صواب-

خلد برین، متن، ص: ۷۶۰

نمای عالی باشد به عمل آورند که ما بندگان را در هیچ باب مضایقه نخواهد بود.

شاهزاده در جواب ایشان فرمودند که این همه ایستادگی و مبالغه ما در این باب از برای خاطر شما نیست بلکه چون ما به اراده خاطر و خواهش دل، شما را منظور نظر تربیت و مشمول عنایت بی‌غایت فرموده‌ایم اگر معاندان را درباره تربیت و رعایت شما سخنی بوده باشد با ما خواهد بود و چون امثال این سخنان از ارباب ارادت و عقیدت نسبت به ولی نعمت خود محمول بر سوء ادب می‌باشد لهذا بنا بر رعایت ناموس سلطنت بر ذمت همت ما نیز لازم است که بر سر آن ایستادگی نموده به امری که خلاف اراده و قرارداد خاطر ما باشد راضی نشویم، شما به حال خود باشید که عن قریب جبار منتقم در میان ما و نمک به حرامان حکم گردیده حکم خواهد نمود.

و از سوانح عبرت افزا که در آن ولا روی نمود آن بود که چون علیقلی خان و محمدی ساروسولاغ، قرین الطاف بی‌کران شاهزاده عالی‌شان خوشحال و خندان به منازل خود شتافتند، روز دیگر در عتبه علیا واقعه‌ای غیر مکرر روی نموده ابواب حزن و ملال بر روی ایشان گشود. تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که حسینعلی بیک الکسن اوغلی ذو القدر که از مفسدان قزلباش و از ساعیان واقعه هایله مهد علیا بود و پیوسته به سعایت و غمازی، ابواب فتنه و فساد بر روی طوایف قزلباش می‌گشود با جمعی از فتنه انگیزان

مانند طهماسبقلی بیک قاپوچی افشار برادر شهسوار بیک قاپوچی- باشی و غیر ایشان از قورچیان عظام که در کشیک بودند جمعیت نموده به اعتقاد ناقص خود از در دولتخواهی درآمدند و آوازها بلند کرده گفتند که بر جهانیان ظاهر است که عمده‌ترین ملازمان درگاه پادشاهی، قورچیان عظام‌اند و به هر امری از امور دولت که اتفاق نمایند دیگران را بجز اطاعت ایشان چاره نیست و الحال ما را مشکلی افتاده و نمی‌دانیم که به چه جهت برای رضای خاطر علیقلی خان فتح اوغلی و محمدی ساروسولاغ طوایف قزلباش دو گروه شده

خلد برین، متن، ص: ۷۶۱

مهم به قیل و قال و جدال می‌انجامد؟ و چرا امرای تکلو و ترکمان و ذو القدر که از راه دور و دراز با جمعیت و آراستگی تمام آمده‌اند راه نمی‌یابند که ادراک سعادت ملازمت نموده در تسخیر قلعه تبریز با دیگران دست یکی دارند؟

این سخنان دور از کار به جمعی از ساده‌لوحان بی‌خبر که در میان صوفیان قزلباش ایشان را «پیره» و «خلیفه» می‌نامند رسیده تصدیق قول ایشان کردند و این مقدمات را صوفیگری و صواب- اندیشی و اخلاص نام نهاده همگی با یکدیگر یکدل و یکزبان قرار به آن دادند که شرف قرب خدمت شاهزاده گردون منزلت دریافته چنانچه شایان شیوه پیرمریدی است به عرض مشکل خود جرأت نمایند و از آن حضرت التماس حل مشکل خود نموده منتظر فرمان باشند مشروط به آن که اگر از شاهزاده متمنای ایشان به حصول موصول نگردد به هیئت اجتماعی بر سر علیقلی خان و محمدی سارو- سولاغ و اتباع ایشان رفته به قتل ایشان پردازند. به این عزم ناصواب و اندیشه فاسد فریاد برآوردند که هر کس شاهیسون و خیرخواه این دولت است باید که با ما از در اتفاق درآید و آوازه شاهیسونی در میان عوام افتاده گروهی انبوه روی به جمع ایشان نهادند و پیشتر از آن که اعیان ایشان به در دولتسرای شاهزاده رفته به حل مشکل خود پردازند سرمستان شراب جهل و اشرار نا اهل آن طایفه بر بادپای فتنه و فساد سوار، روی ترکتاز به محلات تبریز نهادند و دست جرأت به نهب و غارت منازل و بیوتات اعیان طایفه استاجلو به تخصیص علیقلی خان و محمدی ساروسولاغ گشاده اکثر اموال و اسباب آن جماعت را از راه یغما به منازل خود فرستادند.

و چون شرار این شعله خانه‌سوز، عالم افروز گردیده خبر به امرای فتنه‌اندوز رسید چراغ عشرت و شادمانی در بزم خوشدلی افروخته بساط انبساط مبسوط گردانیدند.

القصه از شورش بیجای شاهیسونان، کار بر مجلسیان و مقربان بساط قرب شاهزاده نامدار دشوار گردید. و روز دیگر آن گروه

خلد برین، متن، ص: ۷۶۲

از مردمی بی‌خبر، خود را به عقب پنجره بزم عشرت آن حضرت کشیده در طلب حل مشکل خود آوازها بلند گردانیدند و شاهزاده فریدون فر تا آن گروه زیاده‌سر مجاب شده دیگر سخن نگویند فرمود که پادشاه و مرشد ما و شما خاقان علیین آشیان است به خدمت آن حضرت رفته التماس حل مشکل خود کنید. ایشان فریاد برآورند که ما شاهزاده والاتبار را قائم مقام پدر بزرگوار و ولیعهد پادشاه و مرشد خود می‌دانیم و بنابر آن که غرضی جز دولتخواهی نداریم فرمان شاهزاده را تالی فرمان آن حضرت می‌شماریم

چون سخن به اینجا رسید آن حضرت اسماعیل قلی خان را مأمور گردانید که از میان همان پنجره با ایشان از در گفتگو درآید و معلوم نماید که روی سخن با کیست و مقصد و مقصود اصلی ایشان چیست؟ اسماعیل قلی خان از راه امتثال فرمان به میان آن پنجره درآمد و ابواب گفتگو بر روی آن طایفه بیهده‌گو گشوده در هر باب آنچه مقرون به مصلحت وقت بود تقریر نمود. و چون شاه بیت سخنان ایشان، ترجیع‌بند گفتگوی امرای ترکمان و تکلو بود اسماعیل قلی خان در صدد اطمینان ایشان درآمده به زبان دل‌آسا بیان نمود که ان شاء الله تعالی به میامن توجه شاهزاده بلند اقبال، نزاع و جدال از میان طوایف قزلباش به کنار رفته آنچه صلاح دولت باشد به صدر ظهور می‌رسد و چگونه آن حضرت به این معنی راضی باشد که در میان ملازمان یک درگاه، دو گروهی بوده

از این راه کـار ایشـان به فتنه و فساد کشـد و ما بنـدگان دولتخواه نیز تا ممکن و مقـدور باشـد در دفع مواد خصومت، لوازم سـعی و اهتمام به تقدیم خواهیم رسانید.

به این سخنان، آن گروه بی‌ادب ترک شور و شغب نکرده آوازها را بلندتر کردند و شاهزاده والاگهر بار دیگر در صدد تحقیق شور و شـر ایشـان درآمـده پرسـید که غرض ایشان چیست و روی سـخن ایشان با کیست؟ علیقلی خان از جای خود برخاسـته گامی چند پیشتر آمد و به عرض رسانید که هر چند سخن ایشان در

خلد برین، متن، ص: ۷۶۳

پرده است اما مراد و مقصود ایشان، زوال و استیصال ما بندگان است تا امرای عاصی تسلی یافته بی‌خوف و هراس به کریاس گردون ممـاس تواننـد شـتافت و مـا بـه کرات معروض داشته‌ایم کـه حیـات خـود را مقرون بـه رضـای خـاطر قـدس منـاظر ولی‌نعمت خـود می‌خواهیم و متاع جان را که عاقبت در راه ولی‌نعمت نثار می‌نمائیم اگر مصـلحت دولت مقتضـی آن باشـد در این وقت نثار نمودن، چنـدان بر ما گران نخواهـد بود بـدانچه رای عالم آرا اقتضا نماید به خوشدلی و گشاده‌روئی اطاعت می‌نمائیم. شاهزاده فرمودند که هر گـاه چنین باشـد روی سـخن ایشـان بـا ما خواهـد بود نه با شـما، چه قتل امیر خان و تربیت شـما به اراده و فرمان ما روی نموده و باعث تربیت شـما ما بوده‌ایم؛ و مقارن آن دیگر باره به اسـماعیل قلی خان اشاره نمودند که آن قوم بی‌پروا را به رفق و مدارا دل‌آسا نموده بازگردانـد و ایشان همچنان در [۱۶۶] بی‌حیائی ثبات قدم ورزیده خود را از پرده شـرم و آزرم بیرون کشـیدند و به آواز بلند، نام علیقلی خان و محمـدی ساروسولاغ را بر زبان آورده گفتند که چرا شاهزاده روا می‌دارد که از برای وجود دو سه نفر مفسد خطا پیشه، بنیان قصـر سـلطنت ابد پیوند انهدام پذیرد؟ و در اثنای قیل و قال، اسـماعیل قلی- خان را مخاطب ساخته دشنامهای فحش‌آمیز دادند و گفتند که یکی از آن فتنه‌انگیزان کشتنی توئی و اول ترا می‌باید کشت تا نوبت به دیگران رسد.

و چون نایره شور و شـر آن گروه زیاده‌سـر بـدان مثابه شـعله‌ور شـد شاهزاده عالی گهر را دیگر طاقت خودداری نمانـده چون آتش سوزان از جای درآمد و جگر گوشه ذو الفقار یعنی تیغ آتشـبار را از نیام انتقام کشـیده متوجه گوشمال آن جماعت گردید، و چون آینه خـاطر قـدس منـاظر از حسـینعلی الکسن اوغلی بنـا بر واقعه عجیبه قتـل والـده مقـدسه خود غبار آلود ملال بود نخست آن خون گرفته را که از همه کس بیشتر دامن‌زن شعله شور و شر بود به نظر درآورده به یک ضربت حیدری روانه درکات جحیم نمود و بعد از آن دست و تیغ

خلد برین، متن، ص: ۷۶۴

جرأت به قتل طهماسبقلی بیک قاپوچی و جمعی دیگر که خیرگی کرده قدم بی‌شـرمی پیش نهاده بودند گشوده بقیهٔ السـیف طریق فرار پیمودند.

و چون برق تیغ عالم سوز آن حضـرت، گیتی‌فروز گردیده آن گروه تیره‌روز در زوایای گمنامی خزیدند به رغم انف امرای عاصی، علیقلی خـان را به تجدیـد مشـمول عواطف بی‌کران و محسود امثال و اقران فرموده چون جیقه و تاج و دسـتار او در رکابخانه وی به تـاراج حـوادث رفته بود تـاج طلادوز و دسـتار زر تـار و جیقه خـاصه خود را به وی کرامت نموده بـاعث مباهـات و سـرافرازی وی گردیدنـد و فرمان والا به نفاذ پیوست که خـدمتش با طایفه اسـتاجلو و کوکبه نمایان، گرد محلات شـهر برآمـده تا سـر خیابان سـیر نماینـد تـا اعتلای شان و ارتفاع مکان وی بر معانـدان ظاهر گردد. علیقلی خان با جمعی از هواخواهان و هواداران به موجب فرمان، مسرور و شادان گرد محلات برآمده تا سر خیابان سیر نمودند و چنانچه شایان شیوه سپاهیگری بود خودنمائیها نموده طریق مراجعت پیمودند.

دیگر از سوانـح حیرت‌افزا که در آن ولا روی نمود آن بود که چون محمـد خان و سایر ارباب عصـیان و طغیان دیدند که راه گشاد مهره مرادشان در شـشدر اندیشه از شـش جهت بسـته گردید بر پرنیان خیال، نقشی بو العجب طرح انداختند و با خود مخمر ساختند

که یکی از شاهزادگان عالی مقدار را به کمند حیله و تزویر به دام اقتدار خود درآورده رایت مراجعت به صوب مملکت عراق برافرازند و در آنجا به تأسیس مبانی سلطنت و پادشاهی وی پرداخته به خاطر آسوده با شاهزاده گردون منزلت از در مخالفت درآیند و قرعه اختیارشان به نام یکی از شاهزادگان کامکار ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا که روزها در قلعه امیر خان در خدمت والد بزرگوار و برادر عالی مقدار به سر برده شبها روی استراحت به خوابگاه خود که در جوار خلوتخانه خاقان علیین آشیان داشتند می‌گذاشتند افتاد، و بنا بر آن که خلیل بیک تکلو لله ابو طالب میرزا از عراق با امرای

خلد برین، متن، ص: ۷۶۵

عاصی اتفاق کرده در این وقت در میان ایشان به سر می‌برد و شاهزاده مشار الیه را فریفتن به سبب آن که به مرتبه رشد و تمیز رسیده بود و خالی از اشکال نبود به فریب طهماسب میرزا یکدل و یکجهت گشتند و یک دو نفر از قورچیان را یکی از ایشان به پاکیزه امامقلی معروف بود برانگیختند که از هر راه که توانند کیخسرو بیک گرجی لله شاهزاده را فریفته نوعی کنند که شاهزاده را به کمند حیله و تزویر ایشان گرفتار کند؛ و چون کیخسرو مذکور به سخافت عقل و ردائت رای و تدبیر، مشهور، و شاهزاده کودک و از مرتبه عقل و تمیز دور بود نقش مراد قورچیان مطابق دلخواه نشست و در دولتخانه با لله میرزا از در اتحاد و آشنائی درآمده به مواعید مرغوب، آن کم خرد ساده‌دل را فریفتند و قرار به آن دادند که در شبی از شبها در پایان برجی که قریب به خوابگاه شاهزاده است مرکبان برق تک باد رفتار حاضر ساخته آن گرامی گوهر را از میان به در برند. در شب موعود، قورچیان مذکور با دو سمند صبا رفتار به پای حصار شتافته در مرصد انتظار قرار گرفتند و چون پاسی از شب گذشت کیخسرو بد روز، شاهزاده را که در آن وقت یازده ساله بود در خواب یا بیداری به بالای برج آورده به جوال و ریسمان به پائین داد و خود نیز بر اثر شاهزاده از اوج عزت روی به حضیض مذلت نهاد و بعد از هبوط از مرتبه عز و شأن به اتفاق قورچیان بر مرکبان سوار شده از راه غیر معهود با آن گوهر مقصود در اردوی امرای مردود بار اقامت گشودند.

محمد خان به ورود شاهزاده ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی خاطر گشوده در همان شب، امرای رفیق خود را از صورت واقعه اخبار نمود و تمامی ایشان آمدن شاهزاده عالی شان را وسیله وصول به اعلی مدارج عز و شأن شمرده بلا توقف آن گوهر ارزنده را با خود از راه میانه و سلطانیه به مملکت عراق بردند؛ و چون شاهزاده به شرف همنامی شاه جنت مکان سرافراز و همسال زمان جلوس سعادت مأنوس آن حضرت بود به خیال محال و اندیشه دور از کار

خلد برین، متن، ص: ۷۶۶

ریش‌کاو (؟) پادشاهی شاهزاده و استمرار و استحکام آن شدند غافل از آن که در میان این و آن، مصراع: تفاوت از زمین تا آسمان است، چه آن سرور، خلف اکبر خاقان اسکندر شان و به حسب ارث و توره و آئین سلاطین، ولیعهد و قائم مقام و جانشین پدر بزرگوار خود بود و بعد از ارتحال آن سرور بر تخت زر تکیه فرمود و این شاهزاده را پدر نامدار، تخت نشین سلطنت پایدار و برادران از او بزرگتر به رتبه ولایت عهد سزاوارتر هستند و با وجود ایشان خیال ارباب عصیان و طغیان امری است محال و در نزد عقل سلیم و طبع مستقیم، دور از وسعت آباد احتمال.

القصه چون روز دیگر خبر بردن شاهزاده به پدر عالی گهر و برادر نامور رسید خاطر انور ایشان از این رهگذر مکدر و پریشان گردید و بعضی از کوته‌اندیشان را گمان آن شد که چون والده مقدسه خاقان علیین آشیان از بنات مکرمات اعاظم طایفه ترکمان و بسیاری از اقوام و اقارب آن علیا جناب در میان ایشان بودند، و مسیب خان تکلو خاله‌زاده آن حضرت و پدرش محمد خان شرف الدین- اوغلی به منصب والای للگی آن حضرت سرافراز بود و پیوسته در اثنای محاورات، طایفه تکلو را به جانب خود منسوب دانسته اظهار رضا و خشنودی از ایشان می‌فرمود وقوع این واقعه غریبه به اشاره آن حضرت روی نموده باشد اما، مصراع: زهی تصور باطل زهی خیال محال، که خاقان ستوده خصال با وجود علاقه پدر فرزندی و تفویض ولایت عهد به شاهزاده گردون منزلت با آن

حضرت در مقام غدر و نفاق درآید.

بالجمله بعد از معاودت ارباب نفاق به صوب ولایت عراق، شاهزاده عالی گهر و امرای نامور به فکر و اندیشه دفع فتنه و فساد آن طایفه بد نهاد افتاده رای رزین و فکر دوربین آن حضرت چنان مصلحت دید که پیشتر از آن که ایشان را در مملکت عراق استقامت و اتفاقی دست دهد به شعله تیغ آبدار، برق خرمن سوز خس و خار اقتدار ایشان گردد. بنابر این دفع شور و شر آن قوم بد اختر را از

خلد برین، متن، ص: ۷۶۷

تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی شمرده قرار به آن دادند که بلا توقف و اهمال با فوجی از غازیان ظفر مآل به طریق استعجال از دنبال ارباب ضلال روان شوند. با این اندیشه صواب بعد از استخاره و دستوری پدر نامور، برادر عالی گهر خود ابو طالب میرزا را در ملازمت آن حضرت در تبریز گذاشته محمدی خان تخماق را به حکومت آن ولایت و امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای آذربایجان را به محاصره قلعه تبریز بازداشت و خود به نفس نفیس با ملازمان خاصه و علیقلی خان فتح اوغلی و امرای عراق، رایت عزیمت به گوشمال آن قوم بد فعال افراشت، و قبل از توجه موکب ظفر قرین، اسماعیل قلی خان شاملو را که حاکم دار السلطنه قزوین بود به منصب والای للگی فرزند ارجمند خود سلطان حیدر میرزا که درۀ- التاج اکلیل شهریاری بود سرافراز و مقرر فرمود که پیشتر از امرای طاغی خود را به قزوین رساند و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش در آن معموره ارم قرین اقامت دارند و در این هنگام لا محاله به ضرورت وقت و اقتضای مقام به جهت صیانت اهل و عیال و اسباب و اموال خود روی توجه به آن صوب صواب خواهند آورد تمامی ایشان را بر سر خود جمع آورده به کوچه‌بند کردن محلات و محافظت و محارست دولتخانه و شهر قیام نماید.

به موجب فرمان در آخر همان روز اسماعیل قلی خان، شاهزاده عالی گهر را در خدمت پدر بلند اختر گذاشته با طایفه شاملو رایت عزیمت به صوب مقصد افراشت و روز دیگر اعلام جاه و جلال شاهزاده بلند اقبال از راه اردبیل و خلخال پرچم گشای گردیده دفع فتنه امرای بیهده‌رای را پیشنهاد همت والا نهمت گردانید.

خلد برین، متن، ص: ۷۶۸

گفتار در ذکر توجه شاهزاده دشمن شکار به دیار عراق و محاربه آن حضرت [۱۶۷] با ارباب نفاق و شقاق و به فتح و فیروزی اختصاص یافتن و وقایعی که در آن اوان دست داد

چون الویه دولت و اعلام فتح و نصرت شاهزاده گردون منزلت به عزم گوشمال امرای نکوهیده خصال از مقر جاه و جلال حرکت فرمود، و چنانچه ایمائی به آن شد ابو طالب میرزا [را] به کسب سعادت شبانه‌روزی در خدمت پدر بزرگوار گذاشته محمدی خان تخماق را به حکومت تبریز و امامقلی خان و سایر امرای آذربایجان را به محاصره قلعه آنجا و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را به ملازمت خاقان علیین آشیان و کشیک دولتخانه بازداشت ارباب و اهالی تبریز چون توجه شاهزاده را به صوب عراق باعث تعویق تسخیر قلعه تبریز می‌دیدند آغاز قلق و اضطراب عظیم نموده دادخواهانه فریاد برکشیدند. آن حضرت آن جماعت را به مواعید مرغوب دلجوئی نموده با ایشان رفتن و آمدن خود را به مدت سه ماه وعده فرمود و به ساعت سعد و طالع مسعود با ملازمان خاصه و جمعی از امراء و قورچیان که نفری ایشان به سه هزار کس نمی‌رسید اعلام فتح و فیروزی را پرچم گشود و به هفت منزل به دار الارشاد اردبیل رسیده به شرف زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیاء و مرقد آبای کرام عظام خود سرافراز گردید.

و چون نوروز سلطانی ایت‌ئیل مطابق نهصد و نود و چهار نزدیک رسیده بود یک هفته در آن بلده طیبه اقامت نموده به لوازم جشن آن روز فیروز قیام و اقدام فرمود و بعد از استمداد همت از ارواح مقدسه مشایخ عظام و آبای کرام از راه خلخال روی توجه به صوب عراق نهاد. و بنا بر آن که جنود ظفر ورود در برابر لشکر

خلد برین، متن، ص: ۷۶۹

هزیمت اثر معاندان چندان نمی‌نمود و مظنون بل متیقن بود که چون فدویان اخلاص شعار از توجه آن حضرت خبردار شوند به موکب ظفر طراز خواهند پیوست مصلحت وقت در سرعت حرکت نبود به تأنی و آهستگی طی مراحل و قطع منازل می‌فرمود، و تا ارباب ارادت را در ادراک سعادت خدمت، عذری و بهانه‌ای نماند به جهت احضار ایشان قورچیان به سرعت برق و باد روی به اطراف بلاد و دیار نهادند اما کمتر کسی در راه سربازی قدم جرأت پیش گذاشت.

از جمله دولتخواهان، طایفه جلیله شیخاوندان بودند که با اتباع و ملازمان فوجی نمایان بودند و می‌بایست که پیشتر از دیگران از راه نسبت قرابت، خود را به سعادت ادراک خدمت فایز گردانند. دست امداد بختشان از دامن دریافت این سعادت کوتاه ماند و از همراهی آن نصرت تقاعد ورزیدند. این کم خردی از ایشان بس نبود که سفها و جهال آن طبقه پای جرأت از حد ادب فراگذاشته بعضی از اسبان طوایل خاصه آن حضرت را که از دنبال کشیده می‌آوردند تصرف نموده از خود پنداشتند.

القصه چون موکب ظفر قرین از خلخال عبور نمود، در محال طارم بار اقامت گشود، روزی چند، طغیان رودخانه قزل‌اوزن طریق آمد شد رعایا و دهاقین را به معسکر ظفر قرین مسدود نمود و از این رهگذر، عسرت و تنگی در معسکر ظفر اثر علاوه تنگدستی غازیان شده باعث آن گردید که شاهزاده عالی گهر مجموع طلاآلات و نقره آلات خود را شکسته به غازیان ظفر ورود قسمت نمود.

در خلال این احوال خبر وصول امرای مجهول به دار السلطنه قزوین و انهزام اسماعیل قلی خان به دیار رودبار و فرار وی از آنجا به دیلمان به مسامع جلال پیوسته آینه خاطر قدسی در غبار تفرقه و تشویش نشست. بیان این سخن آن است که چون اسماعیل قلی خان به موجب فرمان از راه طارم و خلخال به طریق استعجال خود را به قزوین رسانیده محلات را به اتفاق مردم شهر به اهتمامی که لازم بود کوچه بند نمود و خبر ورود مشار الیه به قزوین و کوچه-

خلد برین، متن، ص: ۷۷۰

بند شهر در قصبه ابهر به امرای طاغی رسید علی خان سلطان داروغه دفترخانه همایون را که از طایفه ترکمان بود و طریق مرافقت ایشان می‌پیمود به رسم سفارت به نزد او روان نمودند و از راه صداقت و اتحاد به وی پیغام دادند که لله الحمد و المنة که پادشاه ما و شما که به دولت و اقبال بر اورنگ سلطنت و جلال متمکن است یکی است و بدین جهت می‌باید که دوئی را در میان ما راه نباشد، و چون پیشنهاد خاطر ما اخلاص کیشان بجز دولتخواهی این والا دودمان، امر دیگر نیست و آن خان عالی شان را از جمله خیرخواهان صلاح‌اندیش می‌دانستیم و در حین ورود به حدود دار السلطنه تبریز متوقع آن بودیم که به میانجی حسن تدبیر در صدد اصلاح حال ما درآمده نوعی نماید که شاهزاده گردون منزلت با ما بر سر لطف و احسان آید و چون در آن وقت این معنی صورت وقوع نیافت و ولی‌نعمت‌زاده ما دست رد بر سینه ملتمس ما نهاده ما دولتخواهان را به آستان گردون شان خود راه نداد امری روی نمود که ابواب مراجعت به این حدود بر روی ما گشود؛ الحال نیز متوقعیم که چون غرض ما اخلاص کیشان، رفع فتنه و فساد و نصب اعلام الفت و اتحاد است آن جناب نیز در این باب با ما از در آمیزش و وداد درآمده آنچه مقرون به مصلحت دین و دولت و مشحون به رضای خاطر آن عالی منزلت باشد پیرایه وقوع در بر کند.

فرستاده امراء هنوز از نزد اسماعیل قلی خان مراجعت ننموده بود که امرای غلطکار که به طریق ایلغار، خود را به یک فرسخی قزوین رسانیده بودند آماده دخول شهر گردیدند. چون اسماعیل- قلی خان افعال و اقوال ایشان را مخالف یکدیگر دید به جوابهای مناسب مقام، علی خان سلطان را به نزد امراء بازگردانید و چون قوت و مکنت معارضه با ایشان نداشت در همان شب با اهل و عیال و فرزندان و جمعی از طایفه شاملو که قدرت و استطاعت حرکت داشتند جریده و سوبای رخت اقامت به جبال رودبار کشید و جمعی از اکابر و اعیان قزوین مانند میر جعفر متصدی قزوینی و پهلوان

خلد برین، متن، ص: ۷۷۱

سلطان محمود عسس‌باشی از راه دولتخواهی شاهزاده، طریق موافقت وی پیمودند و روز دیگر امرای برگشته رای به خاطر آسوده و فراغ بال با کمال عظمت و جلال، طهماسب میرزا را به آئین سلاطین داخل قزوین نموده بار اقامت شاهزاده را در دولتخانه مبارکه گشودند و خود در منازل مرغوب فرود آمده ساعتی سعد به جهت جلوس وی اختیار نمودند و در ساعت مختار از اسباب بیوتات خاقان روزگار و کارخانجات شاهزاده عالی مقدار آنچه مختار ایشان بود از ضابطان و تحویلداران گرفته بزمی خسروانه ترتیب دادند و روز موعود، طهماسب میرزا را به سمت ولیعهدی پدر نامور بر اورنگ فرمانروائی و تخت زر متمکن گردانیدند و به اهتمام تمام در صدد نظام و انتظام مهام سلطنت وی درآمده شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را که دخترزاده قاضی جهان قزوینی وزیر شاه جنت مکان بود و در آن اوقات به عزم ادراک سعادت خدمت شاهزاده از اصفهان به اردوی معلی می‌رفت به وزارت طهماسب میرزا ممتاز و میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله را به استیفای ممالک و جمعی دیگر را به سایر مناصب علیه سرافراز کردند. و چون بیم آن بود که در باب منصب وکالت فی ما بین طایفه تکلو و ترکمان، کار به نزاع و جدال کشد محمد خان خود را لله نهاده منصب وکالت را به مسیب خان تکلو بازگذاشت اما صاحب- اختیار و مدار علیه کار و بار دولت محمد خان بود. چون امراء و وزراء و کارکنان دولت را معین کرد روی به تألیف قلوب دور و نزدیک آورد و مسرعان به دار السلطنه اصفهان و سایر محال عراق فرستاده خلق آن ولایت را به جلوس طهماسب میرزا مژده داد و بنا بر رعایت جانب خاقان علیین آشیان، مهر طهماسب میرزا را در مناشیر و احکام به جای مهر شاهزاده عالی مقام در پائین زده بر بالا مهر نکرد و در هر باب آنچه در خور بود مهیا ساخته کارخانه دولتی به راه انداخت که اگر زمانه بهانه طلب مساعدت می‌کرد کعبتین امیدش نقش مراد می‌آورد.

خلد برین، متن، ص: ۷۷۲

القصه چون محمد خان و سایر امرای طاغی شنیدند که موکب ظفر ورود شاهزاده به طارم رسیده و از آنجا به علت قلت سپاه و لشکر پیشتر نمی‌آید با یکدیگر از در مشورت درآمدند و صلاح کار خود را در آن دیدند که نخست رایت عزیمت به دفع اسماعیل قلی خان و طایفه شاملو که در رودبارند افراخته خاطر از آن رهگذر جمع سازند. لاجرم ولی خان تکلو با سپاهی جنگجو به بلدی مردم صاحب وقوف به جا و مکان ایشان که بیش از یک راه نداشت و اسماعیل- قلی خان به تعیین تفنگچیان خاطر از رهگذر آن راه جمع کرده بود ایلغار نمود. چون اسماعیل قلی خان خود را در دریای خوف و خطر شناور دید به صوابدید پسران ملا نعمت رودباری چشم از احمال و اثقال خود پوشیده از راهی غیر معهود که در میان بیشه و جنگل بود رخت اقامت به دیلمان کشید. بعد از فرار مشار الیه عیال و اطفال و اسباب و اموال طایفه شاملو به دست جماعت تکلو افتاده با بسیاری از گرفتاران ایشان روی مراجعت به قزوین گذاشتند. اما محمد خان بعد از ورود ایشان نگذاشت که احدی دست خیانت به جانب اهل و عیال [۱۶۸] طایفه شاملو دراز کند.

بعد از وقوع این قضایا چون خبر ورود اسماعیل قلی خان به دیلمان مسموع خان احمد والی گیلان گردید از راه رعایت و مراقبت، کسان به دلجوئی وی روان نموده به ارسال نزل و ارمغان، ابواب مهمان‌نوازی بر روی اسماعیل قلی خان و اتباع گشود.

و اما امرای عاصی بعد از آن که خاطر از رهگذر اسماعیل قلی- خان و اتباع مطمئن گردانیدند مصلحت در آن دیدند که لشکرهای گران بر سر طوایف قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند روان نمایند که به جرم نافرمانی و نیامدن به شهر، دست جرأت به قتل و غارت ایشان گشایند. و چون این تدبیر خطا را به دستور سایر تدابیر خود صواب شمرده شروع در این امر نمودند نخست جمعی را بر سر الوس دابرلو و افشار فرستاده جهات و اموال ایشان را به باد نهب و غارت دادند و این معنی باعث آن گردید که

خلد برین، متن، ص: ۷۷۳

سایر الوسات از ایشان رمیده رخت اقامت به محال دوردست کشیدند.

بعد از تاخت و تاراج الوسات مذکور عزم آن داشتند که نسبت به ایل بیات و سایر اویماقات همین طریقه مسلوک دارند که ناگاه بی‌خبر از حکم قضا و قدر، خبر مرور و عبور شاهزاده عالی گهر از دریای پر شور و شر رودخانه قزل اوزن و وصول به چمن ماهان به ایشان رسید و از این رهگذر پریشان و مکدر فرصت کار دیگر نیافته به عزم مقابله و مقاتله آن سرور از شهر بیرون شتافتند.

و چون خبر وقوع واقعه رودبار و فرار اسماعیل قلی خان به دیلمان به مسامع جلال شاهزاده بلند اقبال رسید کسان به طلب اسماعیل قلی خان به صوب دیلمان روان گردانید و اسماعیل قلی خان به موجب فرمان از راه پاراو و بابا منصوری و طارم به معسکر ظفر اثر پیوسته به شرف سجده و پای بوس معزز و سربلند گردید. و چون کارخانجات و بیوتات و سایر اسباب و جهات مشار الیه و رفقای او از طایفه شاملو عرضه نهب و غارت شده بود آن حضرت از در دلجوئی ایشان درآمده دست دریا نوال به اعطای خیمه و یراق بیوتات و اسباب کارخانجات ایشان گشود و هر روزه اسباب مدار و معاش و مایحتاج اسماعیل قلی خان و برادران و آقایان شاملو را از سر کار آن حضرت عنایت می‌نمودند. و چون به عرض آن حضرت رسیده بود که اکثر غازیان شاملو پیاده و پریشان از دیلمان به موکب ظفرنشان پیوسته‌اند به جهت سواری ایشان اسب بر تمامی امراء و اعیان و آنان که زیاده از قدر ضرورت اسب سواری و کوتل «۱» داشتند رسد رسانیده تمامی ایشان را سوار گردانید و به هر یک از اسلحه و اسباب روز جنگ آنچه در کار بود از سر کار خود عطا نمود.

علیقلی خان فتح اوغلی نیز به قدر مقدور پیروی آن سرور نموده ابواب دلجوئی بر روی آن جماعت گشود.

و چون خاطر شاهزاده بلند اقبال از تدارک حال آن گروه

---

(۱)- کوتل، کتل- اسب سواری، اسب یدک (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۷۴

پریشان احوال فارغ گردید به سفینه الطاف نامتناهی از بحر پر شور و شر رودخانه قزل اوزن عبور نموده در چمن ماهان نزول اجلال فرمود و در آنجا از طوایف استاجلو جمعی که در الکای طارم و خلخال اقامت داشتند روی عزیمت به آستان جاه و جلال گذاشتند.

و چون ماهچه رایت ظفر آیت بر چمن سلطانیه پرتو افکن گردید محمد حسین سلطان به اتفاق جماعت ایلور در چمن مذکور رخت اقامت به معسکر همایون کشیدند. و چون آوازه درازدستیهای امرای خودرای از راه تاخت و تاراج الوسات و اویماقات به اطراف و جوانب رسیده بود هر کس از آن جماعت قدرت و استطاعت حرکت داشت روی ارادت و اخلاص به چمن سلطانیه گذاشت. همچنین دولتیار سیاه منصور که به ایالت ایل مذکور موسوم و به آوردن فوجی از آن طایفه مأمور بود گروهی انبوه از آن جماعت را در چمن سلطانیه از نظر انور گذرانیده داخل معسکر ظفر اثر گردانید و هر روزه- فوجی از ارباب ارادت و اصحاب سعادت به موکب ظفر خاصیت می‌پیوستند تا رفته رفته جمعیتی در چمن سلطانیه روی نموده شمار لشکر ظفر شعار به هفت هزار که از آن جمله دو هزار نفر سپاهی بودند رسید و عدد لشکریان امرای زیاده‌سر که تمامی ایشان در میان آهن و فولاد غوطه‌ور و در بحر پرشور و شر چون ماهی زره در بر و چون سنگ پشت، خود بر سر و اکثر ایشان به دو سوار کوتل دار بودند به ده هزار می‌کشید.

القصه چون خبر قرب وصول ایشان به مسامع جلال شاهزاده بلند اقبال پیوست نقش مرام صاین قلعه که در دو فرسخی سلطانیه واقع است مطابق دلخواه نشست و الویه دولت و اعلام فتح و نصرت از سلطانیه به صوب گوشمال امرای خود رای پرچم گشای گردیده در صاین قلعه نزول اجلال فرمود. و چون در زمان، قراولان سیاه منصور خبر قرب وصول معاندان را در موکب ظفر نشان متواتر گردانیدند شاهزاده عالم و عالمیان روی توجه به تسویه صفوف و تعبیه لشکر آورده پیر غیب خان استاجلو را چرخچی لشکر فیروزی

خلد برین، متن، ص: ۷۷۵

اثر و از طایفه استاجلو قرب دو هزار نفر را تابع و فرمانبردار وی گردانید، و سرکردگی میمنه بایمن را به علیقلی خان فتح اوغلی اختصاص بخشیده اسلمس خان ذو القدر مهردار و علی سلطان تاتی- اوغلی نواده شاهقلی خلیفه مهردار و علی سلطان ذو القدر را با دو هزار نفر از طایفه استاجلو در فوج وی مقرر فرمود، و سرداری میسره بایسر به اسماعیل قلی خان شاملو مفوض گردیده قورخمس خان شاملو و شاهویردی خلیفه اینااللو را با غازیان شاملو که قرب هزار و دویست نفر بودند به اطاعت و فرمانبرداری وی مأمور نمود، و ماهچه رایت ظفر آیت شاهزاده گردون منزلت از افق قلب فروزان گشته شاهقلی سلطان خلفا و سید بیک کمونه و دولتیار خان میر- سیاه منصور در سایه چتر فلک فرسا قرار و آرام گرفتند، و اکثر مردم احشامی که از راه زبونی اسبان، کاری از ایشان برنمی‌آمد جهت سیاهی لشکر در عقب قلب، دل بر مرگ نهادند و به این آئین، سیاهی سپاه قول همایون به سه هزار کس پیوسته از این رهگذر، دل در بر قلب دشمن شکست.

و چون خبر رسیدن امرای زیاده‌سر بر اثر یکدیگر می‌رسید شاهزاده عالی گهر به رسم قباد و آئین اسکندر تا عصر آن روز به گمان ورود آن قوم تیره روز بر سر اسب توقف فرمود و بعد از آن که به انهای منهیان ظاهر گردید که ارباب طغیان، جنگ را به روز دیگر انداخته‌اند قرب دو سه هزار کس را به رسم طلایه و پاس مکر و کید اعداء در آن صحرا اقامت فرموده خود به نفس همایون با صفهای آراسته به موکب ظفر اثر معاودت نمود و تمام آن شب را با جمعی از فدویان به بیداری به سر رسانیده چندین بار بر زبان گوهر بیان گذرانید که بار خدایا! دلهای متمردان را نرم گردان و نایره این فتنه و فساد را که به باد دامن بغی و عناد ارباب افساد، شعله‌ور شده به آب لطف و احسان خود فرو نشان.

و چون در آن شب مجلسیان مجلس خلد آئین به فرمان آن حضرت از اخبار باستان سخن در میان داشتند و به این تقریب تاریخ روضة الصفا

خلد برین، متن، ص: ۷۷۶

انجمن آرا بود فرمود که به رسم تفأل، کتاب مذکور را می‌گشائیم و از واقعه‌ای که برآمده باشد استنباط مآل حال خود در قتال و جدال ارباب بغی و ضلال می‌نمائیم. به این نیت چون کتاب مذکور را گشودند واقعه عصیان و طغیان امیر چوپان با خاقان سعید سلطان ابو سعید خان و وقوع محاربه فی ما بین ایشان و فتح و فیروزی سلطان و فرار و ادبار امیر چوپان برآمد. مقارن آن شاهزاده عالم و عالمیان جبین نیاز بر زمین سوده نذر فرمودند که اگر بر اعداء ظفر یابند تجویز قتل احدی ننمایند و با گرفتاران به سنت سنیه آبای کرام و اجداد عظام خود عمل نموده شیوه مرضیه عفو و احسان را پیشنهاد خاطر قدس مناظر فرمایند.

بالجمله چون طلیعه طلوع صبح صادق نزدیک رسید آن نیر جهان‌افروز اوج شهریاری، نخست به حریم حرم شتافته به وداع فرزندان و پردگیان حریم حرمت به تخصیص علیا جناب خدرمعلی، زینب بیگم عمه محترمه خود پرداخت، پس از آن آقاجان بیک افشار را با قورچیان همیشه کشیک حریم حرم به حفظ و حراست دولتخانه مبارکه مأمور ساخته با جهان جهان وثایق الطاف نامتناهی، رایت عزیمت به دفع معاندان افراخت و به رسم و آئین روز پیشین با صفوف آراسته و کوکبه پیراسته متوجه میدان کین گردیده قریب به پیشین نزدیک به سپاه مخالفان رسید. بهادران لشکر منصور را چون از دور نظر بر کثرت و ازدحام آن طایفه گمنام افتاد سیاهی بیست هزار نفر به نظر درآورده غریق لجه خوف و خطر گردیدند و بعد از آن که تمامی آن لشکر پر شور و شر از عقب کوهی که منظور نظر بود بیرون آمده نزدیکتر رسیدند به وضوح پیوست که آن سیاهی شتران ایشان بوده که باردار از عقب خود به معرکه کارزار آورده بوده‌اند و از این رهگذر خوف و هراس ارباب ارادت و اخلاص فی الجمله زایل گردیده تیغ جرأت از نیام انتقام کشیدند.

القصه چون ارباب فتنه و فساد پیشتر آمده قدم جرأت [۱۶۹] به معرکه نهادند به وضوح پیوست که دو فوج مرتب داشته رایت

خلد برین، متن، ص: ۷۷۷

محاربه و مقاتله افراشتند. یک فوج به مسیب خان و ولی خان و طایفه تکلو متعلق و چرخچی ایشان علی سلطان مشهور به «پاک-مال» بود و فوج دیگر به پایمردی جرأت و جلادت محمد خان ترکمان و امت خان ذو القدر و ادهم خان و اسماعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان ترخان و سایر ترکمانان نمودار سد اسکندر می‌نمود و گلابی خان پسر امیر خان و شاهقلی سلطان پیاده اوغلی ترکمان چرخچی ایشان بودند. و در میان فوج ترکمانان، چتر زر- نگار بر سر طهماسب میرزا افراخته آن طفل خردسال را دست‌آویز جاه و جلال خود ساخته بودند.

القصه بعد از آن که آن دو دریای جوشان و آن دو بحر خروشان با یکدیگر دست و گریبان شدند نخست چرخچیان به تیغ و سنان، گریبان جان یکدیگر را گرفته لشکر تکلو که روبروی سپاه شاملو و طایفه ترکمان که در برابر اویماق استاجلو می‌آمدند درهم آویختند و شیر صولتان هر دو جانب، چنگ و چنگال به خون هم رنگین کرده گرد بلا- می‌انگیختند تا نسیم ظفر بر پرچم علم چرخچیان لشکر ظفر اثر وزیده طبقه شاملو بر طایفه تکلو مرکب جلادت تاختند. در اثنای اشتعال نایره قتال و جدال، علی سلطان پاک مال که سردار چرخچیان تکلو بود به شعله تیغ آبدار، خرمن حیات را به باد فنا داده حمزه بیک وزیر اسماعیل قلی خان خبر قتل پاک مال را به شاهزاده بلند اقبال رسانید، و طایفه استاجلو بر سپاه ترکمان تاخته به وساطت جرأت زیاد علیقلی خان فتح اوغلی که یک تنه با تیغ و سپر از پای علم خود قدم جرأت به معرکه نهاده و امداد ایشان می‌داد فوج ترکمان را نیز پریشان ساختند. و در این کر و فر، شاهقلی خان برادر امیر خان به قتل رسیده سر پرشور و شر و طبل و علم و خود و خفتان و بکتر «۱» او را به نظر انور شاهزاده بلند اختر رسانیدند.

و چون به اندک مایه شکستی که به چرخچیان تکلو و ترکمان

---

(۱)- بکتر نوعی از لباس جنگ است. (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۷۸

رسید غازیان شاملو و استاجلو مرکب غرور به معرکه زیاده‌سری تاختند به مقتضای قضا، ورق آن ماجرا برگشت و از قول سپاه تکلو لشکری جنگجو مانند قضای آسمان و بلای ناگهان، مراکب برق عنان برانگیخته خود را بر طایفه شاملو زده عقد جمعیت ایشان را که پروین‌آسا فراهم آمده بود بنات النعش‌وار از هم ریختند. در اثنای این گیر و دار شاه کرم بیک لنگ که سابقا از قبل اسماعیل قلی خان داروغه قزوین بود به قتل رسیده حمزه بیک وزیر مشار الیه گرفتار گردید. همچنین از قول ترکمان، مجموع برادران و اولاد و اتباع امیر خان و شاهقلی سلطان پیاده اوغلی با گروهی انبوه بر فوج استاجلو هجوم آورده پیر غیب خان استاجلو و چرخچیان آن فوج کینه‌جو را به یک حمله در هم شکستند و چون برق و باد خود را به قول علیقلی خان رسانیده سر راه ستیز و آویز بر ایشان بستند. و چون علیقلی خان مرکز را خالی گذاشته مردم قول را در تفحص خود سرگردان داشت فوج ترکمان فرصت یافته به حدت تیغ و سنان، ایشان را نیز از هم پاشیدند و طبل و علم علیقلی خان و سایر امرای استاجلو به دست ترکمانان افتاد. اما علیقلی خان که در معرکه میدان به هر طرف مرکب می‌تاخت و هماورد می‌انداخت بعد از تک و تاز بسیار خود را با سه چهار سوار به دامن کهسار کشیده خبر انهزام تمام آن جماعت به شاهزاده بهرام صولت رسید.

مقارن وصول آن اخبار به اشاره آن سرور اسلمس خان ذو القدر مهردار به اتفاق جمعی دیگر از امرای عالی مقدار که در دست چپ قول همایون به مدد علیقلی خان مأمور بودند مراکب باد رفتار از جای برانگیخته بر سر ترکمانان تاختند اما کاری نساخته سپر عجز و فروتنی انداختند. در این تک و تاز علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر به قتل رسیده باعث انهزام تمامی ایشان گردید و از افزونی رعب و بیم که بر خاطر فراریان هجوم آورده بود در اثنای گریز به قول همایون رسیده عنان باز نکشیدند و در آن بیابان گریزان و هراسان سرگردان می‌گردیدند. از نیامد کار شیرشکاران موکب ظفر شعار،

خلد برین، متن، ص: ۷۷۹

در اثنای گیرو دار مزاج اعتدال سرشت شاهزاده عالی مقدار از منهج اعتدال انحراف جسته بدان سبب قول همایون نیز به هم برآمد و بنا بر سطوح گرد و غبار و وزیدن باد از جانب امرای غدار، چتر زرنگار شاهزاده گردون اقتدار از نظر ایشان ناپدید گشت و کار به جائی رسید که ارباب لجاج و عناد به سرعت برق و باد رانده به قول همایون رسیده ملتفت آن نگردیده بازگردیدند و شاهزاده عالی گهر با وجود پراکندگی سپاه و لشکر با اندک مایه مردمی که بر سر داشت پای ثبات و قرار افشرده اندیشه فرار را بر طاق نسیان گذاشت. و مقارن آن به فکر علیقلی خان افتاده میرزا هدایهٔ الله نجم ثانی را به تفحص و طلب وی فرستاد، و خدمتش در دامن کهسار به علیقلی خان رسیده فرمان آن حضرت را به وی رسانید. جناب خانی از آمدن تقاعد ورزیده مصحوب مشار الیه به عرض رسانید که چون کار از کار گذشته و روی آمدن به خدمت شاهزاده کامکار ندارم و مرگ را بر زندگی که در دشمنکامی و مذلت و خواری گذرد راجح می‌شمارم، اگر آن حضرت عذر این حقیر را پذیرفته بگذارد که در معرکه، جان شیرین را نثار او نمایم هر آینه به حال من سزاوارتر خواهد بود.

چون حاصل سخنان علیقلی خان به عرض شاهزاده گردون شان رسید دیگر باره میرزا هدایهٔ الله را به اتفاق علیقلی سلطان قورغلوی ذو القدر به نزد وی بازگردانید و از روی خشم و اعراض به او پیغام داد که مگر گمان تو آن است که غم جان، مرا از این معرکه گریزان خواهد کرد که این قسم سخنان بر زبان می‌آری؟ باری بهانه میار و بیا تا هر چه بر سر ما آید بر سر تو هم بیاید. ایشان در این نوبت رفته علیقلی خان را به مبالغه تمام به خدمت شاهزاده گردون احتشام آوردند. بعد از وصول علیقلی خان، سپاه مخالف از جای خود حرکت کرده طریق پیش آمدن پیش گرفتند و فوج ولی خان و سپاه تکلو از راه قتل علی سلطان پسر ولی خان و طلب خون وی بر فوج ترکمانان که محل قرار و استقرار چتر زرنگار طهماسب میرزا بود و به تأنی و آهستگی می‌آمدند سبقت جسته پیشی گرفتند، قرب چهارصد

خلد برین، متن، ص: ۷۸۰

پانصد نفر تفنگچی که در رکاب ولی خان، داد کمانداری می‌دادند به سرعتی بر سر قول همایون راندند که فراریان طایفه شاملو که در آن بیابان این المفر گویان سرگردان می‌گشتند در عقب سر ایشان ماندند. مقارن آن محمد خان ترکمان، ادهم خان را با سیصد چهارصد نفر از قوشون خود مقرر کرد که جنداول «۱» سپاه تکلو بوده اگر از طایفه شاملو که در عقب ایشان مانده‌اند حرکتی روی نماید آن جماعت سر راه بر ایشان گرفته نگذارند که آسیبی به طایفه تکلو رسانند.

بالجمله تفنگچیان فوج ولی خان پیش راندند که زخم تفنگ ایشان به ملتزمان رکاب شاهزاده عالی شان رسید و شاهقلی بیک غلام چتردار آن حضرت به گلوله تفنگ ایشان زخمدار گردید. با وجود این حال، شاهزاده بلند اقبال اندیشه فرار را خیال محال شمرده چتر همایون فال را به فرخ بیک غلام دیگر خود که بعد از آن به «فرخ خان یکه‌تاز» اشتهار یافت سپرد و بنا بر آن که از صولت سپاه مخالف و صدمه گلوله تفنگ، لشکر قول به هم برآمده معدودی چند مهیای گریز مانده بودند آن حضرت سپر آفتاب پیکر را بر سر دست گرفته گاهی در پیش رو و گاه در عقب سر نگاه می‌داشتند و کار به جائی رسید که آن چند نفر که بر سر آن سرور مانده بودند قدمی چند به وادی فرار پیمودند و پیش روی آن حضرت از بیم آسیب زخم تفنگ از مبارزان فیروز جنگ خالی شد، و از عقب سر آن سرور تا یک فرسنگ راه سپاه ظفر پناه جویای آرامگاه به هر طرف می‌شتافتند.

از این رهگذر در معسکر ظفر اثر غلغله روز محشر پدید آمده قلق و اضطراب ملتزمان رکاب قرب به سرحد کمال رسید.

مقارن آن علی خان بیک جارچی‌باشی روملو از غایت سراسیمگی و دهشت خود را از مرکب درافکند و به هر دو دست، عنان سمند شاهزاده اقبالمند را گرفته به آواز بلند گفت که شیرشکاران بیشه

(۱)- جنداول- چنداول- جمعی از مردم که در عقب لشکرهای منظم حرکت می‌کردند، چریک (معین).

خلد برین، متن، ص: ۷۸۱

مصاف و یکه تازان معرکه لاف، گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده‌اند؛ اگر به مقتضای قضا در این معرکه ظفر از جانب اعدا باشد ذات اقدس را به محض تعصب و تهور به باد نتوان داد چون کار از کار گذشته و یار و مددکاری نمانده و تا شب ده فرسنگ راه می‌توان رفت مناسب وقت آن است که چون کار ما بندگان سهل است شاهزاده عالی مقدار، عنان عزیمت به صوب تبریز و خدمت پدر بزرگوار منعطف سازد و بعد از ورود به آن حدود دیگر باره فدویان جان نثار و دولتخواهان آن دیار را آورده به تجدید رایت جهان‌ستانی برافرازد.

آن حضرت از روی شدت و غلظت بانگ بر وی زده فرمود که چگونه عار فرار بر خود روا دارم که مردمان گویند که فلان از برادر کوچک خود گریزان شد؟ و زندگانی چنین بعد از این به چه کار خواهد آمد؟ و در نزد من شربت شهادت چشیدن به از عار فرار کشیدن است.

در خلال این احوال محمدی ساروسولاغ که قطع نظر از حیات کرده راه خلاص و نجات را بر روی خود مسدود می‌دید [۱۷۰] چون ثبات قدم شاهزاده را در آن معرکه هولناک بدان سان مشاهده نمود به زبان ترکی فریاد برآورد که: قربان اولدوغم ایمدی که کیمسه قالمدی ایش سنکا قالدی. یعنی فدای تو شوم اکنون که یار و مدد- کاری نماند کار به تو ماند. این سخنان دامن‌زن شعله غیرت و حمیت آن حضرت گردیده عنان مرکب برق جولان را از دست جارچی مذکور بازکشید و نیزه افعی کردار را از دست نیزه‌دار گرفته چون مهر انور، یک تنه با تیغ و سپر متوجه معرکه فتح و ظفر گردید و به هنگامی که مهمیز بر گرده‌گاه کوه پیکر شبدیز آشنا می‌کرد بر زبان گوهر بیان گذرانید که هر که میل شهادت دارد با ما بیاید و آن را که هوای زندگانی و شوق تن‌آسانی در سر باشد خدایش همراه. و بعد از تقریر این کلمات دلپذیر، نهنگ‌آسا خود را به دریای دغا افکنده جگر گوشه ذو الفقار یعنی تیغ آبدار آتش شرار را از نیام انتقام بر کشید و به نیروی جرأت دل و قوت بازو بر طایفه ترکمان و تکلو حمله‌آور گردید. مقارن جولان یکران شاهزاده عالم و عالمیان، نسیم

خلد برین، متن، ص: ۷۸۲

فتح و نصرت از مهب عنایت بی‌غایت وزید و به نور باهر الظهور وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ «۱» چراغ امید نا امیدان روشن گردید. شاهد فتح و ظفر که تا اکنون هر هفت کرده در نظر اعدا جلوه‌گر بود (؟) از دیده بی‌شرم ایشان کناره گزیده و بادی که تا آن زمان از طرف مخالفان وزیده گرد و غبار آن، جهان‌بین عساکر ظفر نشان را از مشاهده شاهد فتح و ظفر می‌پوشید در این وقت از طرف سپاه ظفر- پناه آغاز وزیدن کرده به خاک ادبار، سرمه‌کش دیده اقتدار اعدا گردید.

و چون شعشعه تیغ دشمن‌زدای شاهزاده اقلیم‌گشا خورشیدآسا بر اطراف معرکه تابان شد، اسماعیل قلی خان و طایفه شاملو که طریق فرار پیموده پراکنده و هراسان در عقب سپاه تکلو مانده بودند به روشنائی آن چراغ خدائی از تیره شب گم کرده راهی رهائی یافته یکجا جمع آمدند و به هیئت اجتماعی از پس سر طایفه تکلو خود را فدائی‌وار بر فوج ادهم‌خان ترکمان که جنداول سپاه تکلو بود زدند و چون سیل بی‌امان، خس و خار پاسداری ایشان را از میان برداشته چون برق و باد، سر در عقب طایفه تکلو گذاشتند.

از اتفاقات حسنه که امداد عنایت بی‌غایت عبارت از آن است [آن که] ولی خان تکلو به گلوله تفنگ یکی از تفنگچیان سپاه خود که به لشکر شاهزاده می‌انداختند زخمدار شد و مقارن آن خون سولاغ حسین تکلو که در سوابق ایام به تیغ قهر ولی خان هدر شده بود به جوش آمده بیرام خان را که یکی از پسران او بود و به جبر و اکراه طریق مرافقت طایفه تکلو می‌پیمود بر آن داشت که خود را چون باد سبک خیز از خیل اعداء راه گریز در پیش جلوریز به خدمت شاهزاده رسانید و از مرکب پیاده گردیده صورت حال ولی خان را به مسامع علیه رسانید. آن سرور این معنی را مقدمه جنود فتح و ظفر شمرده چون فرصت ایستادن و وقت حرف زدن

نبود فرمود که سوار شود و

(۱)- سوره آل عمران، آیه ۱۳.

خلد برین، متن، ص: ۷۸۳

خود مرکب آهو خرام را به حدت تمام برانگیخته دست امید اعداء را از دامن مقصود گسیخت و مخالفان که به اعتقاد خود گوی مراد را به چوگان سعی و اجتهاد از میدان ربوده ابواب غلبه و اقتدار را بر روی لشکر ظفر شعار گشوده می‌دیدند وقتی خبردار گردیدند که امواج بحر بلاـ بر ایشان محیط شد و کشتی امیدشان در چهار موجه خوف و خطر لنگر انداخت، و چون دیدند که نهنگان دریای دغا چون امواج بحر بلا از پس و پیش متعاقب و متوالی رسیدند از یکدیگر پاشیدند و شکست عظیم یافته رخت سرگردانی به وادی انهزام کشیدند.

در اثنای گیر و دار، امت بیک قورچی استاجلو به سنان جان ستان، ولی خان تکلو را که خمیرمایه فتنه و فساد بود از مرکب اقتدار انداخته سر پر شور و شرش را از بدن جدا ساخت. و با آن که در باب قتل ولی خان، دیگری با او در صدد معارضه و گفتگو بود اما او بعد از آن به «امت بیک ولی خان کش» شهرت نمود.

و چون محمد خان و فوج ترکمان دیدند که ورق فتح و فیروزی ایشان برگردید به هیئت اجتماعی حمله آورده خود را به حوالی قول همایون رسانیدند. و چون عرصه جولان مرکبان از حلقه انگشتر تنگتر شده بود و جای گردش رنگ بر روی مبارزان فیروز جنگ نمانده تا به استعمال سیف و سنان چه رسد، ملتزمان رکاب اقبال را تیر باران نمودند. در این حال کار بر شیر شکاران بیشه گیر و دار دشوار گردیده به اشاره شاهزاده گردون اقتدار فی الجمله از ایلغار عنان باز کشیدند.

و چون بارش ابر کمان بر درع و خفتان غازیان جانفشان به پایان رسید دیگر باره شاهزاده عالم و عالمیان عنان مرکب آهو خرام را به طرف قول ترکمان منعطف گردانید و ملتزمان رکاب اقدس نیز پیروی آن حضرت پیش گرفته به یکبار خود را بر قلب لشکر ترکمانان زدند و از این رهگذر، فزع روز محشر در معسکر مخالفان ظاهر شده بعضی از کمانداران ایشان تیرهای نیمکش را کشاد داده فرصت انداختن تیر دیگر نیافتند و پس از آن تیر از کمان و دست از عنان

خلد برین، متن، ص: ۷۸۴

نشناخته گریزان و هراسان به وادی آوارگی شتافتند.

و چون فتح و ظفر دو اسبه به استقبال موکب جاه و جلال شاهزاده بلند اقبال آمد فدویان جان نثار موکب همایون به اتفاق غازیان استاجلو طریق تعاقب ترکمانان پیش گرفته بهادران شاملو بر اثر طایفه تکلو، گران رکاب و سبک عنان گردیدند و اول کسی که از امرای ترکمان به سزا و جزای خود رسید محمد خان بود که در پهلوی چتر زرانـدود طهماسب میرزا در پای علم، رایت اقتدار افراخته بود چه بعد از آن که نسیم فتح و فیروزی از مهب وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ «۱» بر پرچم علم شاهزاده والا جاه وزید روح الله بیک ذو القدر یساول صحبت به طعن نیزه جان ستان آن سر کرده ارباب عصیان و طغیان را از مرکب عز و شان پیاده گردانیده و علیقلی سلطان ذو القدر خود را بر بالای او انداخته به حبس آن نادان پرداخت، تاج و دستارش را با جیقه‌های مرصع، روح الله بیک و کمر خنجر و شمشیر و سایر اسلحه و اسبابش را علیقلی سلطان متصرف گردیدند و شاهزاده بی‌گناه طهماسب میرزا را که در معرکه آوردگاه از مرکب بر خاک راه افتاده بود مهدیقلی سلطان طالش به دست آورده محافظت نمود.

و چون تیغ کین طایفه شاملو و استاجلو به قصد جان طبقه ترکمان و تکلو از نیام انتقام برآمده به هر کس می‌رسیدند به قتل می‌رسانیدند و شاه قوام الدین حسین اصفهانی- وزیر و اعتماد الدوله طهماسب میرزا- از آن جمله بود شاهزاده گردون منزلت به مقتضای صدق مؤادی کریمه أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ «۲» از عهد و نذری که کرده بود به یاد آورده مقرر فرمود که جارچیان

بلند آواز در معسکر ظفر طراز ندا در دادند که من بعد دست و تیغ به خون مخالفان نیالایند و گرفتاران را زنده به نظر رسانند و طریق تعاقب فراریان را مسدود شمرده کسی از عقب ایشان نرود. و چون بلند آوازان، بشارت امن و

---

(۱)- سوره یوسف، آیه ۸۷.

(۲)- سوره بقره، آیه ۴۰.

خلد برین، متن، ص: ۷۸۵

امان را به ارباب عصیان و طغیان رسانیدند بسیاری از ایشان خود را به شواهق جبال و کوههای آسمان تمثال کشیده در اقطار آفاق متفرق گردیدند. و ادهم خان رخت هزیمت به قم و سلطان معصوم خان به ساوه کشید. سایر عظماء و اعیان طایفه ذو القدر و ترکمان در دامغان به مرتضی قلی خان پرناک ترکمان ملتجی گردیدند و امت خان ذو القدر با معدودی چند به اراده رفتن شیراز به دار العباده یزد گریخت اما در آنجا با یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی افشار که از راه روسیاهی در قلعه تبریز به رومیان پیوسته بود همصحبت گردید و بنا بر آن که یوسف خان و طایفه افشار از رهگذار فرار قورچی‌باشی مذکور از شاهزاده خائف و هراسان بودند و عزم آن داشتند که خود را در خراسان به سایه آفتاب پایه چتر فلک فرسای شاهزاده عالم و عالمیان یعنی نواب گیتی ستان فردوس مکان رسانند امت خان نیز فسخ عزیمت شیراز نموده عازم خراسان بود که ناگاه غازیان افشار به صوابدید محمد خلیفه و جمعی دیگر از ارباب رای و رویت به قتل وی جرات کردند و از راه صوفیگری و اخلاص، سر پر شور و شرش را به آستان گردون شان آوردند. اسماعیل سلطان برادر امیر خان و سلطان مراد خان و گلابی خان پسران و شاه بوداق- سلطان قوم وی گریزان به دیار روم شتافتند. اما سلطان مراد خان و شاه بوداق سلطان از راه برگشته اسماعیل سلطان و گلابی خان به آن ولایت رسیدند و مآل حال ایشان در طی نگارش جواهر واقعات زمان فرخنده نشان خاقان گیتی ستان رقمزده کلک وقایع نگار خواهد گردید ان شاء الله وحده العزیز.

از طاغیان فتنه‌جو طایفه تکلو در صحرای ابهر پراکنده و متفرق گردیده بیشتر ایشان که یکی از آنها خلیل بیک لله طهماسب میرزا بود به قتل رسیدند و بقیهٔ السیف رخت هزیمت به همدان کشیده از آن جمله بسیاری متوجه بغداد گردیدند. و مرشد قلی خان برادر اسماعیل قلی خان، مسیب خان شرف الدین اوغلی تکلو را اسیر و دستگیر به پایه سریر اعلی آورده به جایزه و جلدوی آن به رتبه امارت

خلد برین، متن، ص: ۷۸۶

سرافراز شد. و بسیاری از فراریان را رعایا و مزارعان هر محل گرفته به صورتی که کس مبیناد برهنه پای و عریان [۷۱۱] سر [...] می‌دادند و ایشان با آن حال پریشان، متاع زندگی را غنیمت شمرده از آنجا به جای دیگر می‌بردند، و تمامی اموال و اسباب طوایف ترکمان و تکلو را که بر شتران کوه کوهان بار کرده در نیم فرسخی معرکه باز داشته بودند عرضه نهب و تاراج لشکر ظفر اثر گردید.

بعد از وقوع آن فتح نمایان از طایفه ترکمان، محمد خان که رأس و رئیس و سردار و سرکرده ایشان بود به دست ستم ظریفان موکب ظفر شعار و بذله سنجان اردو بازار افتاده آن گنهکار شرمسار را در میان گرفتند و نخست به تیر طعن و سنان لعن در صدد دلجوئی وی درآمده پس از آن نوبت به تیغ و سنان و امثال آن رسیده بیم آن بود که خون او در میان چندین هزار ابله نادان منتشر گردد. از اتفاقات حسنه، مروت جبلی شاهزاده عالم و عالمیان به سر وقت زندگانی وی رسیده به طعن نیزه جان ستان، طاغیان را از وی دور کرد و به نظر عفو و احسان در وی نگریسته به جمعی از فرمان‌پذیران سپرد که به سلامت وی را به موکب ظفر نشان رسانیدند.

گفتار در ذکر وقایع مسرت آثار که بعد از آن فتح نامدار در موکب ظفر شعار روی نمود

چون شـادروان جلال شـاهزاده بلنـد اقبـال به وقوع آن فتـح نمایان، همـدوش سایبان آسـمان گردیـد به شـکرانه آن جبین خضوع و استکانت بر زمین بندگی و سرافکندگی سوده سجدات شکر الهی به تقدیم رسانید و خواجه آقا شاه ابهری مشرف خزانه عامره خود را به جهت رسانیدن مژده فتح و فیروزی به معسکر همایون روان نموده به ارسال وی ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی منتظران این خبر مسرت اثر

خلد برین، متن، ص: ۷۸۷

گشوده، مبشر مـذکور در وقتی مژده سـلامتی ذات اقـدس و بشـارت افنـا و اعـدام معانـدان نـاکس را به حجله‌نشـینان حریم حرم به تخصیص مهـد علیـا و خـدرمعلی زینب بیگم عمه محترمه آن حضـرت رسانیـد که پردگیان استـار سـلطنت پایـدار به رسـیدن اخبار موحش، سررشـته امن و اطمینـان خـاطر از کف داده دلنهاد گونه گونه تشویش و اضـطراب بودنـد. بعـد از ورود مشار الیه در چمن خاطرها گلهای انبساط شکفتن گرفته به شکرانه آن فتح نمایان، نقاره عشرت و شادمانی را در معسکر همایون بلند آوازه گردانیدند. و چون الویه دولت و اعلام فتح و نصـرت به اردوی اعلی معاودت نمود کافه مردمان که به محافظت اردو و اغرق همایون و کشیک حرم علیه عـالیه اشـتغال داشـتند به اسـتقبال شـاهزاده بلنـد اقبـال طریـق اسـتعجال پیمـوده غلغله تهنیت و مبارکبـاد به ذروه چرخ برین رسانیدند و آن حضـرت به مرافقت الطاف نامتناهی الهی از گرد راه به جانب حریم حرم راهی گردیده پردگیان استار پادشاهی را از تعب انتظـار رهـائی بخشـید، و چون دو شـبانه روز بود که چشم راحت از خواب و استراحت پوشـیده بود بعـد از دلجوئی مخـدرات حجال سـلطنت، قرب دو سه ساعت به استراحت میل فرمود و بعـد از آن در آخر آن روز فیروز که غیرت شب عید و روز نوروز بود مجلس افروز گردیده بزم عشرت و شادمانی فروچید و رئوس اعداء را به رسم نما نما بر سر نیزه‌ها کرده در برابر عتبه علیا باز داشتند تا باعث عبرت عالمیان گردیده بعد از آن کسـی با ولی نعمت خود از در مخالفت و طغیان در نیاید. و تا پرتو این خبر مسـرت اثر بر آینه ضـمیر انور خاقان بحر و بر جلوه‌گر گردد در همان شب شاهویردی بیک بای بر دلو یساول صـحبت را به جهت رسانیـدن مژده فتح و ظفر به خدمت خاقان علیین آشیان روانه دار السلطنه تبریز نمود و روز دیگر مجلسی شاهانه و بزمی پادشاهانه در کمال عظمت و شأن مرتب داشـته بر صـندلی مرصع نشست و امرای عالی شان و خوانین رفیع مکان به تخصیص علیقلی- خان و اسماعیل قلی خان بر یمین و یسار آن حضرت قرار گرفته

خلد برین، متن، ص: ۷۸۸

فدویان جان نثار و غازیان نصـرت شعار، سر و اخترمه‌ای که داشتند از نظر انور گذرانیدند. نخست برادر خردسال بی‌گناه خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشـیده بر تخت زر با خود همنشـین گردانید و پس از آن محمد خان و مسیب خان را که با دست بسته و دل شکسـته به آن محفـل خلـد مشاکـل آورده بودنـد آزاد و مطلق العنـان فرموده اشـاره نمود که دست گشوده به دسـتور معهود در سلک امراء جای دادنـد و جرایم و زلات بسـیاری از امرای گنهکار به عفو و اغماض مقرون گردیده جمعی از ایشان را که به سـبب غرور ثروت و سامان شایستگی عفو و احسان نداشتند در عقبات عقاب مؤاخذه و مصادره کشیدند.

بعـد از انقضـای مجلس همایون محمـد خان را به علیقلی خان و مسـیب خان را به اسـماعیل قلی خان سپرد کهماننـد میهمانان عزیز، معزز و محترم نگـاه دارنـد و آن دو کـافر نعمت غریق بحر خجـالت، رخت اقـامت به منـازل امرای عـالی شان کشـیده با ناز و نعمت همنشـین گردیدند و اسـلمس بیک اینااللو را به جرم آن که شاملو بود و بی‌موجبی خود را در سلک امرای ترکمان و تکلو در آورده بود و کچل مصـطفای افشار را بنا بر آن که با وجود منصب قورچی باشیگری آن حضرت گریخته به میان مخالفان رفته بود در چرم گاو کشـیده به عقوبتی شدید معذب گردانیدند اما بعد از چند روز که در تنگنای زندان چرم گاو کارشان به هلاکت نزدیک رسید

اسلمس بیک به شفاعت اسماعیل قلی خان و کچل مصطفی به درخواست علیقلی خان آزاد و مطلق العنان گردیدند.

بعد از وقوع این قضایا و اشتهار آن فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار می‌شایست، الویه اقبال و اعلام جاه و جلال به صوب صواب دار السلطنه قزوین که مقر دولت و مستقر سلطنت ابد- پیوند بود پرچم گشای گردیده در دولتخانه مبارکه آن معموره جنت- قرین نزول اجلال روی نمود، و در مدت اقامت آن ولایت هر روزه مجالس ارم قرین مرتب داشته آنان را که در معرکه مردی و مردانگی آثار وفاداری و جان نثاری از ایشان به ظهور پیوسته بود منظور نظر

خلد برین، متن، ص: ۷۸۹

تربیت و احسان و مشمول عواطف و انعام بی‌کران فرمود. بعد از چند روز ادهم خان از قم و ابو المعصوم خان از ساوه با جهان جهان خجالت و انفعال به موکب جاه و جلال پیوسته به رسم گنهکاران تیغ در گردن و سرافکنده به نظر کیمیا اثر درآمدند و بنا بر آن که در نظر بنده‌پرور آن سرور، ادهم خان به عنایتی خاص اختصاص داشت و پیوسته به تقریبات شایسته اظهار می‌فرمودند که ادهم خان از راه اکراه، طریق موافقت آن قوم روسیاه می‌پیماید منظور نظر عفو و احسان و ابو المعصوم خان به مکافات اعمال زشت خود که در سوالف ایام از وی به صدر ظهور رسیده بود گرفتار وبال و نکال و اسباب و اموال او به دیوان اعلی متعلق گردید. و چون زبان حال علیقلی خان و سایر فدویان جان فشان به مضمون این بیت که، بیت:

دوستان را کجا کنی محروم‌تو که با دشمنان نظر داری گویا بود علیقلی خان را به خطاب «خان قرداشی» و منصب وکالت و لقب خانلرخانی و در عوض حکومت تبریز به ایالت ولایت ری سرافراز فرمود و به تفویض دارائی الکای همدان، ابواب لطف و احسان بر روی پیر غیب خان استاجلو گشود، و به سایر امرای استاجلو مانند حسینقلی سلطان برادر علیقلی خان و اللهقلی سلطان کنگرلو ولد جعفر سلطان و احمد سلطان آسایش اوغلی و مهدیقلی سلطان چاوشلو ولد ایغوت سلطان ولایات خوب و الکای مرغوب عنایت فرمود. همچنین بارقه‌ای از بوارق عنایات خسروانه بر ساحت امانی و آمال اسماعیل قلی خان که به خطاب مستطاب «یولداشی» سرافراز بود به منصب والای قورچی‌باشیگری ممتاز و مقرر شد که در ضمن احکام مطاع در برابر مهر وکالت، مهر زند. و الکای فراهان به مرشد قلی سلطان برادر اسماعیل قلی خان و مدینهٔ المؤمنین قم به علیقلی سلطان قورغلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار تعلق گرفته به دستور سابق امیر الامرائی مملکت فارس در وجه علی خان شادی بیگلوی ذو القدر برقرار شد و امرای تابین تعیین و فرمان لازم الاذعان نافذ

خلد برین، متن، ص: ۷۹۰

گردید که امرای عظام مذکوره به تهیه و تجهیز سپاه و لشکر و سامان و سرانجام اسباب سفر پرداخته به زودی به موکب ظفر اثر ملحق گردند.

و چون دو سه ماه از سال مذکور در انجام مهام سلطنت سپری شده بود و بعد از یک دو ماه دیگر سپاه کینه‌خواه روم حرکت می‌نمود و آن حضرت از راه وعده‌ای که با تبریزیان کرده بود در تسخیر قلعه تبریز مبالغه و اهتمام تمام داشت مقید به جمع آوردن لشکرهای ممالک نشده نخست برادر خردسال را از راه گوشمال به قلعه الموت فرستاده به جماعت فتحلو- اقوام علیقلی خان که کوتوال آن قلعه بودند- سپرد و پس از آن عنان عزیمت به صوب صواب دار السلطنه تبریز معطوف داشته به قصد ادراک سعادت خدمت پدر بزرگوار به آن دیار ایلغار فرمود. و چون همگی همت والا- نهمت مصروف و معطوف به آن بود که پیشتر از آن که سپاه قضا هجوم روم به آن مرز و بوم آیند به تسخیر و تخریب قلعه تبریز پردازند و اگر در این نوبت طوایف قزلباش از راه غیرت و حمیت جمعیت نمایند [۱۷۲] ریشه اندیشه هجوم عسکر روم را از گلزار طرب انگیز تبریز بر اندازند لاجرم چند روزی در چمن سلطانیه در انتظار جمعیت لشکر ظفر شعار رحل اقامت انداخت و چون هنوز ستاره طالع قزلباش در حضیض وبال سرگردان بود و انتظار ظهور کوکبه جاه و جلال و طلوع نیر جهان- افروز اقبال بی‌زوال شهریار بی‌همال یعنی خاقان گیتی ستان فردوس مکان

می‌کشید جمعیتی که دلخواه شاهزاده گردون بارگاه بود روی ننمود، چه اکثر اکابر و اعیان تکلو و ترکمان و اتباع ایشان مقتول و گرفتار و بقیهٔ السیف با وجود ظهور مروت و بخشایش خسروانه متفرق و به اطراف و جوانب روانه شده بودند، و امراء و غازیان افشار که در حدود اصفهان و یزد و کوهکیلویه و ابرقوه ساکن بودند از راه فرار قلی بیک قورچی‌باشی به قلعه تبریز و خوف و هراسی که از آن رهگذر داشتند پا به راه اطاعت و متابعت نگذاشتند و طوایف دیگر که احتمال ورود ایشان بود بنا بر ضیق وقت و تنگی فرصت،

خلد برین، متن، ص: ۷۹۱

منتظر ورود ایشان بودن مصلحت نبود، بنابر این شاهزاده عالم و عالمیان مقید به جمعیت ایشان نشده با ده هزار کس که در آن اوان در معسکر ظفر نشان جمع آمده بودند از چمن سلطانیه به صوب مقصد حرکت نمود و رایت ظفر آیت کوچ بر کوچ قطع مسافت می- فرمود تا در حوالی تبریز بار اقامت گشود.

و چون مژده قرب ورود شاهزاده عالی شان به خاقان علیین آشیان رسید با جهان جهان مسرت و شادمانی متوجه استقبال گرامی گوهر بحر سلطنت و جلال گردید و پیشتر از آن که گوهر شاهوار به کنار دریای بی‌قعر و کنار رسد شاهزاده والاتبار ابو طالب میرزا طریق مسارعت پیموده چون چتر همایون فال شاهزاده بلند اقبال به نزدیک رسید پیاده گردیده خود را به شرف ملازمت برادر ستوده سیر رسانید.

مقارن وصول ابو طالب میرزا کوکبه جاه و جلال خاقان علیین آشیان که قرب یک فرسخ مسافت پیموده بود از دور نمایان شده به نزدیک رسید. شاهزاده بلند اختر را چون نظر بر چتر همایون پیکر پدر بزرگوار افتاد بی‌اختیار از سمند صبا رفتار پیاده شده خود را به تقبیل ران و رکاب آن حضرت سربلند نمود؛ و جناب خاقانی فرزند ارجمند را در آغوش مهربانی درآورده ابواب مسرت و شادمانی بر روی آمال و امانی گشود. پس از آن شاه و شاهزاده با یکدیگر همرکاب و همعنان به جانب شهر روان شده چون شاهزاده عالی شان به شهر رسید به ساعت سعد در منازل پیره محمد خان چاوشلو منزل گزید، و روز دیگر خاقان عالی گهر از راه تفقد و دلجوئی به منزل شاهزاده قدم رنجه فرموده به لوازم محبت و مهربانی قیام و اقدام نمود، و آن حضرت نیز جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه مرتب داشته به شکرانه آن موهبت به مراسم میزبانی و لوازم ضیافت پرداخت و بعد از اقامت رسم نثار و پای انداز و گستردن خوان مشحون به موايد الوان، ما یعرف و اندوخته خود را پیشکش پدر بزرگوار ساخت، و اعلی- حضرت خاقانی هدایای آن سرور را به نظر قبول درآورده باز به آن حضرت عطا نمود.

خلد برین، متن، ص: ۷۹۲

بعد از فراغ از لوازم بزم عشرت و شادمانی، رایت عزیمت به تسخیر قلعه تبریز و گوشمال جعفر پاشا کوتوال آن افراخته به جد و جهد تمام به تهیه و تدارک اسباب آن پرداختند و به انداختن توپ بزرگ از جانب مسجد حسن پادشاه هنگامه روز قیامت را گرم کرده از طرف صاحب آباد به جهت افراختن حواله (؟) خاک پیش آوردند و شب و روز در بردن جر و سیبه و انداختن توپ و تفنگ به نوعی سرگرم جنگ و مهیای تحصیل نام و ننگ گردیدند که روز از شب و راحت از تعب فرق نمی‌کرد.

اما چون خبر مسرت اثر فتح و ظفر شاهزاده بلند اختر و مراجعت به دار السلطنه تبریز و مبالغه و اهتمام آن حضرت در انجام مهام قلعه‌گشائی به فرهاد پاشا که در آن ولا سردار و متوجه این دیار شده بود رسید از بیم آن که مبادا غازیان قزلباش، قلعه را مسخر سازند به عزم امداد جعفر پاشا به سرعت برق و باد مرحله‌پیما گردیده به حوالی تبریز رسید. و عساکر ظفر شعار از رهگذر قرب ورود سردار، مضطرب و بی‌قرار گردیده با آن که اسباب یورش چنانچه باید مهیا نشده بود و وقوع آن باعث افنا و اعدام بسیاری از غازیان عظام می‌شد به ناچار قرار یورش با خود دادند که اگر به نیروی بازوی قلعه‌گشا و زور سرپنجه مرد آزما شاهد فتح و ظفر، پیرایه وقوع در بر کند فبها و الا در نظر ارباب بصیرت ملوم و معاتب نبوده به تقصیر و تهاون منسوب نگردند.

بعد از تصمیم این عزیمت که مخالف رای ارباب یافت و رویت بود شاهزاده گردون منزلت در صباح روز موعود به مدرسه حسن پادشاه تشریف حضور ارزانی فرمود و سپاه ظفر پناه را از راهی که تمهید یافته بود به یورش قلعه مأمور و روانه نموده فدویان جان نثار و صوفیان اخلاص شعار، نقد حیات بر کف به یکبار از جای درآمده نردبانها بر دوش از اطراف و جوانب قلعه، غلغله جوش و خروش به گوش چرخ اطلس پوش رسانیدند. و بنا بر آن که در آن روز رومیان قلعه‌دار از یورش غازیان نصرت شعار خبردار شده بیشتر از

خلد برین، متن، ص: ۷۹۳

روزهای دیگر به تهیه اسباب گیر و دار پرداخته بودند چون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت خرمن زندگانی بسیاری از غازیان به باد فنا رفت و دست قضا در آن یورش بیجا ابواب آمد کار را بر روی جرأت و جلادت بهادران شیر شکار بسته نقش مرادشان مطابق دلخواه ننشست. لاجرم اولیای دولت روز افزون، دلشکسته و محزون به موکب همایون باز گردیده اعیان و اهالی تبریز را در دام قلق و اضطراب کشیدند. و چون تسخیر آن قلعه فلک شان حواله به زمان دولت ابد مدت خاقان گیتی ستان بود سعی و اهتمام شاهزاده عالم و عالمیان و غازیان نصرت نشان، در فتحی بر روی ایشان نگشود.

و چون خبر قرب ورود سردار با لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار به موکب ظفر شعار رسیده باعث یاس و حرمان اولیای دولت روز افزون از تسخیر آن حصار استوار گردید به مقتضای مصلحت وقت، فرمان قضا مضا به نفاذ پیوست که جمهور سکنه و عموم متوطنین تبریز رخت اقامت به دار السلطنه قزوین کشیده امراء و اعیان موکب ظفر- قرین، ایشان را به شتر و اسب و الاغ امداد نمایند. به موجب فرمان جمعی از اکابر و اعیان آن ملک دلپذیر به صوب قزوین طریق ایوار و شبگیر پیش گرفته سایر عجزه و رعایا رخت سرگردانی به محال دور و نزدیک کشیدند و شهری به آن فسحت و وسعت در یک شبانه- روز چنان خالی شد که در وی ساکن‌داری و نافخ ناری نماند. و چون مضمون لیس فی الدار غیره دیار حالی آن دیار گردید الویه دولت و اعلام فتح و نصرت نیز به صوب ازدوم دول و دزمار آسمان سای شد که بعد از آن که بر کمیت و کیفیت لشکر روم معلوم شود در دفع ایشان بدانچه مقرون به مصلحت وقت و صلاح دولت ابد مدت باشد به تقدیم رسد.

در خلال این احوال فرهاد پاشا با سپاهی تمام قهر به حوالی شهر رسیده در چرنداب، خیام اقامت مرتفع گردانید و کارکنان دولت آل عثمان به فرمان وی ذخیره سالیانه و اسباب قلعه‌داری را که همراه آورده بودند به قلعه کشیدند و به تغییر و تبدیل جمعی از مستحفظین

خلد برین، متن، ص: ۷۹۴

که از طول مدت قلعه‌داری به ستوه آمده بودند پرداخته بلا- توقف رایت مراجعت افراخت و در مدت اقامت چند روزه تبریز با علیقلی- خان و سایر امرای عالی شان از در اظهار خیرخواهی و صلاح اندیشی درآمده مکاتیب مصادقت عنوان به این مضمون به ایشان در قلم آورد که: از روزی که فی ما بین این دو پادشاه والا- جاه به وساطت افساد مفسدان، غبار کلفت و نقار ارتفاع یافته تا اکنون، از سپاه فریقین و عسکر جانبین چندین هزار نفس قایل به کلمتین در میانه عرضه تلف شده‌اند و در این مدت هر چند از راه رفاه حال مسلمانان خاطر- نشان ایشان کردیم که چون قانون سلاطین آل عثمان آن است که در هر محل که به تصرف ایشان درآمده باشد دست از تصرف آن بردارند بنابر این صلاح دولت ایشان در آن است که سعی و اهتمام نمایند که محل دیگر از تصرف ایشان بیرون نرود و امرای قزلباش بنا بر لجاج و عناد، سخنان خیرخواهانه ما را به گوش قبول اصغا ننمودند و این معنی باعث آن شد که هر سال ولایتی را از دست دادند و اگر بعد از این نیز به همین آئین سلوک نمایند نوبت به اردبیل و ولایت عراق خواهد رسید، چون ایشان نمک پرورده آن دودمانند نصیحت خیر- خواهانه ما را قبول کرده شاهزاده والا قدر را به مصالحه راغب و مایل سازند، و چون عدم اتفاق و ظهور نفاق طوایف قزلباش و اختلال احوال ایشان به دلیل و برهان بر اهل روم ظاهر شده تسخیر ممالک

ایران را سهل و آسان شمرده‌اند، با آن حضرت قرار دهند که ترک عناد و لجاج نموده با حضرت خواندگار از در دوستی درآیند و به هر طریق که توانند ابواب موافقت و یکجهتی بر روی وی گشایند تا ما خیر خواهان نیز این معنی را دست آویز اصلاح ذات البین [۱۷۳] نموده در تأسیس مبانی صلح و صلاح که موجب حصول نیکنامی و رفاه حال عباد و امنیت و آبادانی بلاد است لوازم سعی و اهتمام به تقدیم رسانیم، شاید نوعی شود که بعد از این قواعد صلح و صلاح استحکام یافته خلایق در مهاد امن و امان آرام گیرند.

چون مکتوب فرهاد پاشا در حضور امراء به عرض شاهزاده ظفر-

خلد برین، متن، ص: ۷۹۵

لوا رسید جمعی از ایشان که به بدمستی باده جهل و طغیان خو کرده بودند عرض نمودند که غرض فرهاد پاشا از این مراسله و پیغام آن است که چون عسکر روم به دیار خود بازگردند از لشکر ظفر تلاش قزلباش آفتی به قلعه تبریز نرسد و به این وسیله دست تصرف سپاه ظفر پناه از قلعه کوتاه ماند، بنابر این فرصت از دست نباید داد و بعد از مراجعت ایشان روی عزیمت به تسخیر قلعه باید نهاد و بعد از تسخیر قلعه در فصل زمستان که عسکر روم از بیم سپاه سرما در حصون و قلاع آن مرز و بوم خزیده می‌باشند قدم جرأت به آن ولایت نهاده دست اقتدار به غارت و یغما باید گشاد.

شاهزاده آن سخنان پریشان را وقعی ننهاده به بلدی رای رزین و عقل دوربین خود بر خلاف صوابدید امرای صاحب نفاق، سخنان وفاق‌آمیز دوستی انگیز با فرستاده فرهاد پاشا در میان آورده فرمان داد که منشیان بلاغت نشان، جواب مکتوب وی را به عنوان مرغوب به این مضمون در قلم آوردند که چون صلاح حال عباد الله در تشیید قواعد صلح و صلاح است قبول مصالحه می‌نمائیم مشروط به آن که چون ولایت تبریز، گورخانه قدیم قزلباش است و بر سر استرداد آن تا جان دارند سعی و کوشش می‌نمایند آن ولایت را به ایشان باز- گذارند. فرهاد پاشا بعد از مراجعت رسول و اطلاع بر مضمون نامه آن حضرت دیگر باره کس فرستاده پیغام داد که شاهد این مدعا وقتی پیرایه قبول می‌پوشد که آن حضرت یکی از شاهزادگان والا نژاد را از راه استحکام مبانی دوستی و وداد به نزد خواندگار فرستند که در سلک سایر فرزندان وی منسلک گشته ولایت تبریز به اقطاع شاهزاده داده شود و الا به نحو دیگر صورت‌پذیر نخواهد گردید.

چون استدعای فرهاد پاشا در نظر خرد خرده‌دان چندان استبعادی نداشت شاهزاده عالی گهر، دل بر مفارقت یکی از اولاد امجاد خود گذاشت و علیقلی خان نیز در این معنی با آن حضرت همداستان شده قرار به آن دادند که شاهزاده والا گهر سلطان حیدر میرزا را که از سایر اخلاف کرام آن سرور کوچکتر و علیقلی خان به منصب والای

خلد برین، متن، ص: ۷۹۶

للگی آن گرامی گوهر معتبر بود به دیار روم نزد خواندگار فرستند.

چون ایلچی بازگشته خبر مسرت اثر فرستادن شاهزاده را به فرهاد پاشا رسانید و نزد وی به وضوح پیوست که آن حضرت بر خلاف رای اکثر امرای قزلباش با قیصر از در دوستی و صداقت درآمده غایبانه زبان به تحسین و آفرین رای رزین آن حضرت گشوده گفته بود که کاش پیش از تسخیر تبریز در این مقام در می‌آمدند. و چون پیشنهاد خاطر فرهاد پاشا آن بود که از راه حسن خدمت، یکی از شاهزادگان این دودمان قدس نشان را به نزد خواندگار برده باعث ازدیاد رفعت و شان سلاطین آل عثمان و وسیله ارتفاع مدارج اعتبار و افتخار خود سازد و در این باب طریق اصرار پیموده و ولی آقای چاشنی‌گیر باشی را که از آقایان معتبر آن کشور بود به جهت آوردن شاهزاده عالی گهر و قرار و استقرار مبانی صلح و صلاح به آستان شاهزاده عالم و عالمیان روان نمود، و مشار الیه در بلده گنجه به تقبیل عتبه علیا سرافرازی یافته به لوازم سفارت پرداخت، و آن حضرت بنا بر رعایت شیمه کریمه مهمان نوازی، خدمتش را مشمول عواطف و احسان بی‌پایان و مهمان علیقلی خان نموده ابواب نوازشات شاهانه بر روی وی گشود.

و چون فرهاد پاشا بعد از ارسال رسول و ابلاغ مسئول، رخت اقامت به ارزن الروم کشیده در آنجا به بهانه قشلاق منتظر ورود

شاهزاده والا قـدر گردیـد و مترصـد آن بود که پیشتر از آن که فصل زمسـتان به پایان آید و شاهد گل پیرهن بهار سال آینده چهره گشوده حرکت لشکر روم به این مرز و بوم روی نماید، ایلچی آن حضرت با نامه صداقت عنوان و تحف و هدایای شایان در رکاب شاهزاده وارد آن ولایت شود تا او نیز در انجام مهام مصالحه و قرار و استقرار آن اهتمام نموده نوعی کند که قیصر، تبریز را به اقطاع شـاهزاده مقرر دارد، و شـاهزاده گردون منزلت رایت عزیمت به صـوب صـواب عراق افراخت تـا در آنجـا به تهیه و تـدارک اسـباب شاهزاده بر وجه لایق تواند پرداخت.

خلد برین، متن، ص: ۷۹۷

و چون سـیر متنزهات دار السـلطنه اصـفهان که از اعاظم بلاد ایران و نمونه گلزار جنان و به اقطاع آن سرور مقرر بود پیوسته در آینه ضمیر قدسـی، عکس‌پذیر می‌گردید و مکنون خاطر قدس مناظر آن بود که به تقریب ورود به آن حدود چند روزی بر بستر آسایش غنوده روزگـار فرخنـده آثار را در آن دیار به عشـرت و خوشـدلی بگذراننـد و به این وسـیله در صـدد نظام و انتظام مهام دار الامان کرمان و یزد و فارس و کوهکیلویه و خوزسـتان و توابع که به سـبب هر گونه حوادث، اختلالی تمام به آن راه یافته درآمـده ولایات مـذکوره را از یـد اقتـدار طـایفه ذو القـدر و افشـار و حکـام خود رای آن دیـار بیرون آرنـد، بنابر این انـدیشه سـزاوار، امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ را به افسر انجاح و مآرب سرافراز و به تشریفات و خلاع فاخره ممتاز گردانید و به تجدید، انتظام مهام آن ولایت را به عهده کارگزاری و حسن اهتمام او فرمود و سایر مهام آذربایجان را موقوف به تأسـیس مبانی صـلح و صـلاح داشـته از بلده گنجه رایت عزیمت به صوب دار السلطنه اصـفهان افراشت. و چون وقت آن رسـیده بود که نهال زندگانی آن اورنگ‌آرای سـریر اقبال به دهره بی‌رحمی دهر جفاکار از پای درآید در اثنای راه واقعه هایله شهادت آن حضرت روی نمود.

گفتار در ذکر ناسازگاری روزگار غدار مشـعر بر واقعه هایله شـهادت شاهزاده عالی مقدار به تیغ غدر رأس و رئیس نمک به حرامان روزگار، خداویردی دلاک نابکار

هر چنـد در نظر ارباب فکر و نظر، آمـد شـد گرامی انفاس در قطع دوحه حیات پیر و جوان، اره‌ای است دو سر، و آب زندگانی در معبر این سراچه فانی پیوسته چون سیل در گذر، اما از گردش روزگار

خلد برین، متن، ص: ۷۹۸

ستمگر اگر نخـل زنـدگانی رسـیدگان این سـرای دو در در آغـاز بهـار زنـدگانی و اوان اهتزاز ازاهیر جوانی به دهره بی‌رحمی دهر بیـدادگر از پـای درآیـد مرارت آن زهر جـانگزا در کـام جان آگاه دلان بیشتر از پیشتر اثر کرده سـیلاب سـرشک از دیـده پر خون گشایـد، فکیـف نهـال زنـدگانی شـاه جوانی که زال سـپهر به عینـک دوربین مـاه و مهر، شـبیه و نظیرش را ندیـده و به گوش هوش مستمعان بجز آوازه عدل و احسان حضرتش صدائی نرسیده باشد.

مصـدق این مقـال و مبین این حال واقعه پر ملال شـهادت شاهزاده غفران مآل است که در آغاز بهار جوانی و اوان نشو و نمای نهال زندگانی در حـدود گنجه به مقتضای قضا اتفاق افتاد. شـرح این واقعه غم اندوز و بیان این سانحه جگرسوز آن که چون الویه دولت و اعلام اقبـال شـاهزاده بی‌همـال از گنجه به صوب عراق، آسـمان‌سای گردیـده در چشـمه پر بحر (؟) و قبه شادروان جلال به چرخ کهنسـال رسـید آن حضـرت به نور قـدوم مسرت لزوم، منزل علیقلی خـان را رشک روضه رضوان و غیرت باغ جنان و چراغ چشـم صاحبخـانه را به نور حضور خود فروزان گردانیـد، و در آن بزم عشـرت و شادمانی تا نیم شب ساقیان لاله عـذار با ساغرهای شـراب خوشـگوار در گردش آمده به پیمودن اقداح راح روحانی، دامن‌زن شعله عیش و نشاط بودند. و چون نیمی از شب بگذشت و وقت آن رسید که پیمانه حیات شاهزاده ستوده- صفات از گردش چرخ کج حرکات لبریز شود با چند تن از فدویان خاص و مخصوصان به اختصاص، مست از منزل علیقلی خان به صوب دولتخانه خود روان گردید، و قائد قضا، عنان اشـهب گردون خرام آن حضـرت را

گرفته به خیمه قوشخانه که بر گذرگاه آن طرازنده اورنگ و گاه واقع بود رسانید، و به تکلیف مستی زیاد، شاهزاده والا نژاد قدم در آلاچوق قوشخانه نهاده مستانه بر بستر آرام و استراحت غنود. مقارن آن سرکرده کم خردان بی‌باک، خدا- ویردی دلاک که پسر یتیمی از پدر بی‌خبر بود و در بازار قزوین دلاکی می‌نمود و در عهد صبی و ایام کودکی نوبتی به تقریب دلاکی،

خلد برین، متن، ص: ۷۹۹

سعادت قرب خدمت آن حضرت دریافته منظور نظر تربیت و عنایت گردیده بود و چندین سال نهال زندگانیش بر جویبار عنایت آن حضرت بالا کشیده به پایه بلند و درجه ارجمند محرمیت رسیده بود و از این راه مرجع اعاظم امراء و ارکان دولت آن حضرت شده روزگار زندگانی را به عزت و اعتبار می‌گذرانید با آن حضرت از در کفران نعمت درآمده بی‌سببی ظاهر و باعثی نمایان، خبث طینت و سوء سریرت، آن دنی‌زاده کافر نعمت را بر آن داشت که داغ شهادت آن حضرت را بر دل پیر و جوان گذاشت [۱۷۴].

تفصیل این سانحه غم اندوز آن که آن نمک به حرام بی‌باک در حینی که شاهزاده در خیمه قوشخانه رخت استراحت افکنده به خواب و آسایش استراحت رغبت نمود آن دون زبون از درون آن خیمه بیرون آمده جماعت همیشه کشیک را که عزم آن داشتند که در حوالی خوابگاه آن حضرت به لوازم کشیک و حفظ و حراست قیام نمایند به بهانه آن که شاهزاده با یکی از خواص، بزم اختصاص فروچیده و از شما شرم دارد، آن جماعت را از حوالی خوابگاه آن حضرت عذر خواست، و چون محرمیت آن مردود بر همگنان عیان بود آن دروغ بی‌فروغ را راست پنداشته از حوالی خوابگاه به راه خود رفتند. آن نمک به حرام بی‌باک بازگشته بر بالین آن نونهال ریاض اقبال آمد و خنجر از کمر آن سرور برآورده به آن خنجر زخمی چند بر پهلو و سینه آن سرور زد و بعد از افسردن آن چراغ چشم جهانیان پشیمان و هراسان از آنجا گریزان شد. مقارن آن فتاح نامی از اهل خدمت داخل آن بیت الاحزان گردیده چه دید؟ عزیز مصر عزت از اورنگ سلطنت بر خاک مذلت افتاده یوسف جان عزیزش در دریای خون آغوش به شنا گشاده آفتاب اوج اقبال به مغرب زوال پیوسته و دوحه برومند نخل سلطنت از تند باد حوادث در هم شکسته مانند صید بسمل، کارش در خاک و خون طپیدن و چون نسیم سحرگاهی از سوز سینه گرم، نفس سرد کشیدن. و چون چشم فتاح در آن دل شب بر آن روز سیاه و حال تباه افتاد فریاد کنان و خاک بر سر کنان پای از آن خیمه

خلد برین، متن، ص: ۸۰۰

بیرون نهاد و غلامان و ملازمان خاصه آن حضرت از وقوع آن مصیبت خبردار شده از هر کنار جمع آمدند اما هیچیک یارای آن نداشت که قدم جرأت به آن خیمه تواند گذاشت. عاقبت زینل بیک شربتدار از راه اضطرار به آن غمخانه درآمد و چون شاهزاده شهید را در میان خاک و خون غلطان دید علی الفور گریان و نالان بازگردید و جراحان و اطبا را بر سر آن سرور حاضر گردانید، و چون قضا کار خود کرده کار از معالجه و مداوا گذشته بود علیقلی خان و اسماعیل قلی خان را که در آن زمان رکن رکین دولت آن حضرت بودند از سنوح آن هایله خبردار نمود.

امرای عالی شان چون از آن واقعه ناگهان باخبر گردیدند رخت جمعیت به خانه علیقلی خان کشیده به عهد و پیمان او را صاحب- اختیار امور سلطنت و ریش سفید خود گردانیدند. و با آن که در روزی که به این شب تیره آبستن بود ندای رحیل در داده اکثر اهل اردو روی به راه نهاده بودند و عشر عشیر مردمان در معسکر ظفر- نشان نمانده بود چون خبر اندوه اثر شهادت آن سرور در معسکر ظفر اثر انتشار یافت قیامت خفته بیدار شد و شور یوم النشور پدیدار گردید. چشمی نماند که خون نگریست و گریبانی نیافتند که چاک نشد. از فریاد و فغان مردمان پرده از رخ کار خودداری برخاست و این خبر وحشت اثر به خاقان علیین آشیان و پردگیان حریم حرمت و مخدرات سرادق سلطنت رسیده غلغله روز رستاخیز آشکارا گردید.

مقارن آن علیقلی خان به اتفاق امرای عالی شان با گریبانهای چاک، خاک بر سر کنان به عتبه گردون شان آمده به زبان سوگواری، لوازم تعزیت و مراسم پرسش به تقدیم رسانیدند. و چون کارخانجات پادشاهی اردوی کیهان پوی به منزل دیگر راهی

شده بودند التماس سواری خاقان علیین آشیان نمودند و شاه و سپاه قرین ناله و آه قدم ناشکیبائی به راه گذاشتند و مقرر شد که نعش محفوف به مغفرت آن نونهال گلزار سلطنت را ادهم خان ترکمان به اتفاق

خلد برین، متن، ص: ۸۰۱

ملازمان خاصه آن حضرت بر دوش جان کشیده به منزل دیگر رسانند. خان مشار الیه آن شهید تیغ ستم را همچنان با جامه خون‌آلود و اعضای پاره پاره در محفه جای داده روی به راه نهاد و قورچیان، آن جنازه مغفرت اندازه را بر دوش کشیده دو سه هزار نفر از اعیان سپاه و لشکر از پیش و پس نعش آن سرور، گریان و نالان روان گردیدند.

و چون به این آئین صندوق آن گرامی گوهر به حوالی منزل دیگر رسید امرای عظام و اکابر و اعیان موکب ظفر نشان و کافه مردمان به استقبال آن جنازه مغفرت اندازه روان شده چون از دور چشمشان بر آن صندوق پر نور افتاد گریبان جان، چاک کرده تاج و افسر بر زمین زدند و نالان و گریان و خاک بر سر کنان، فزع اکبر و هول روز محشر را تازه کردند. و چون تابوت محفوف به مغفرت حی لا- یموت را به سراپرده‌ای که در حوالی حریم حرم به جهت فرود آوردن آن سفر گزین بهشت برین نصیب شده بود رسانیده مردمان متفرق و پریشان گردیدند خاقان علیین آشیان و پردگیان سرادق عز و شأن، موی کنان و مویه کنان به آن خیمه درآمده فریاد و فغان به ذروه آسمان رسانیدند. و چون گریه و زاری و ناله و بی- قراری ایشان رخنه در بنیان طاقت پیر و جوان انداخت صدور عظام و علمای اعلام به قانون شرع انور به تغسیل و تکفین آن سرور پرداخته محل وقود و منزل ورود آن سرور را در دار الارشاد اردبیل در جوار سلطان الاولیاء و آبای عظام و اجداد کرام مقرر و معین ساختند. القصه، بیت:

ذره‌ای بود به خورشید رسیدقطره‌ای بود به دریا پیوست از غرایب وقایع گرفت و گیر خون ناحق شاهزاده شهید، واقعه گرفتاری و قتل خداویری پلید بود. بیان این سانحه عبرت اندوز آن که چون آن بدبخت تیره‌روز در شبی که به روز قیامت آبستن بود به قتل آن سرور جرأت نمود هراسان و گریزان خود را به منزل خود رسانید و بدره‌ای پر از زر سرخ که تقریبا پنجاه شصت تومان به

خلد برین، متن، ص: ۸۰۲

شمار می‌آمد به بهانه آن که به فرمان شاهزاده به یکی از ارباب استحقاق می‌باید داد برگرفته از راه آشنائی و مزید اختصاص پیاده و تنها مضطرب و پریشان حال روی به خانه اسماعیل قلی خان نهاد و در وقتی که خان مذکور با مخصوصان و مقربان، گرم صحبت بود به منزل وی درآمد و ایشان بعد از تقدیم مراسم اعزاز و احترام، چون از آمدن بی‌هنگام آن نمک به حرام سؤال نمودند به زبان بی‌زبانی تقریر نمود که خاکهای عالم را بر سر خود کرده‌ام و گناهی عظیم و خطائی بزرگ از من سر زده و نمی‌دانم چه کنم و به کجا گریزم و که را شفاعتخواه گناه خود سازم؟ و چون پرده از رخ کار خود برداشت اسماعیل قلی خان آن مردود مطرود را به رضاقلی ولد پیری- بیک ایناللو که در آن اوان به جای پدر به منصب ایشیک آقاسی- باشیگری شاهزاده عالی گهر سرافراز شده بود سپرد که در محافظت او اهتمام نموده او را به منزل دیگر رساند، و مشار الیه آن ناپاک بی‌باک را در صندوقی جای داده با صندوقخانه خود به آن منزل فرستاد.

و چون رضا قلی بیک به منزل رسیده در کار آن مردود نابکار متأمل و متفکر گردید عاقبت از بیم آن که مبادا چون پرده از رخ کار آن نمک به حرام غدار برافتد به تهمت معاونت وی معاتب و شرمسار گردد چون شب شد و مردمان از دست و پا افتادند آن کافر نعمت بی‌حیا را به دو کس از ملازمان خود سپرد که پنهان از مردمان به جنگلی که در آن نواحی بود برده به سزا و جزای وی رسانند. آن دو ناکس دون، آن مردود ملعون را از اردو بیرون برده به درون بیشه آوردند و هر یک زخمی بر وی زده چون کیسه زر را در کمر وی دیدند به قسمت آن مشغول و از اتمام کار وی غافل و ذاهل گردیدند.

آن مردود ازل و ابد چون زخم خود را کاری ندید گریزان خود را به سیاه آبی که در زیر نیستانی روان بود رسانیده در آنجا پنهان گردید و بعد از قسمت زر و رفتن آن دو بد گوهر، شدت سرما در وی اثر کرده خود را بی‌تابانه به آتشی که از دور فروزان دید

رسانید. از

خلد برین، متن، ص: ۸۰۳

قضـا آن آتش پرتـو مشـعلی چنـد بود که بر در سـراپرده نعش مطهر شـاهزاده عـالی گهر افروخته بودنـد، و چون خون نـاحق ریخته شاهزاده شـهید، گریبان جان آن مردود پلیـد را گرفته کشان کشان به آن مکان رسانید، جمعی از ملازمان آن سـرور، آن بد اختر را شناخته ماننـد بلای ناگهان و قضای آسـمان بر وی تاختنـد و به حبس وی پرداخته در گوشه‌ای بر خاک مـذلت و هوان انداختند که چون صبح طـالع و روز روشن شود آن تیره روز را به نظر کیمیا اثر خاقان علیین آشیان رساننـد. و در اثنای گرفت و گیر آن مردود سراپـا تقصـیر چون از دیـدن نعش شـاهزاده شـهید، آن پلیـد را چون ابر بهـاران گریـان و چون شـمع فروزان گـدازان دیدنـد از وی پرسـیدند که بـا آن که ترا به دولت شـاهزاده اسباب کـام دل حاصـل بود و رتبه تفوق و سـروری بر اعـاظم امراء و ارکان دولت آن حضرت داشتی [۱۷۵] بـاعث بر این حرکت شـنیع و امر قبیـح چه بـود؟ آن مردود جواب داد که: فلاـن و فلاـن مرا از راه برده بر آن داشتند که به دست خود خون خود را ریختم و خاکهای عالم را بر سر خود بیختم.

القصه هنوز صبح جهان‌افروز پرده دری آغاز ناکرده چون خبر گرفتاری آن مردود نمک به حرام به شهریار گردون غلام رسیده بود نخست به احضار امراء امر فرمود و بعـد از جمعیت امراء و ارکان دولت، آن کافر نعمت را به مجلس طلب داشـته از وی باعث بر آن جرأت و سـبب آن حرکـت را پرسـیدند. آن بی‌بـاک ناپـاک آغـاز هرزه درائی و ژاژخـائی کرده هر لحظـه تهمـت اغرا و اغـوا بر بی‌گنـاهی می‌بست و هر سـاعت کاسه بر سـر بی‌خبری می‌شـکست. به موجب فرمان جوالـدوزی بر زبانش زده بی‌زبانش ساختنـد و پس از آن شـهریار داغ دل دیـده خنجر انتقام از نیام برکشـیده خود به نفس نفیس مرتکب قتل آن مردود گردیـد و جسد خبیثش را مردم اردوبازار به نفط و بوریا سوخته خاکسترش را به باد فنا دادند.

و چون قتل آن مردود بی‌پروا فی الجمله مرهمی بر جراحت دلها نهاد ارباب آرای صائبه به فکر آن جرأت بیجا افتادند و چندان که

خلد برین، متن، ص: ۸۰۴

فراز و نشیب شاهراه اندیشه را به قدم تفکر پیمودند به جائی نرسیدند و از هیچ راه کسی از خیال آن مردود روسیاه آگاه نشد اما از روی گمان و خیال و قیاس و احتمال، هر کس را هر چه به خاطر می‌رسید بر زبان می‌گذرانیـد چنانچه وجوه عدیده در باب جرأت آن پلید در السنه و افواه مذکور گردید. از آن جمله جمعی از حاشیه- نشینان بساط قرب را گمان آن بود که چون آن مردود را راه نگاه به گلستان حسن ظاهری رضاقلی ایناللو باز بود و شاهزاده شـهید گاهی در خلوت با او همصحبت می‌گردید از غیرت عشق آن مردود پلید به شاهزاده رسید آنچه رسید.

جمعی دیگر را گمان آن بود که چون علیقلی خان به توجهات نمایان شاهزاده عالم و عالمیان محسود امثال و اقران شده بود رشـک و حسد اسـماعیل قلی خان که خود را در قرب و منزلت کمتر از او نمی‌دانست سلسله جنبان شده آن بی‌باک ناپاک را بر آن جرأت اغرا و اغوا نمود و اگر نه چنین می‌بود آن مردود مطرود چون بر آن حرکت اقدام نمود به اسـماعیل قلی خان توسل نمی‌جست و آن قدر نعمت ناشناس، یک شبانه روز پاس او نمی‌داشت.

گروهی می‌گفتنـد که چون شاهزاده عالی قدر پنهان از علیقلی- خان و اسـماعیل قلی خان و محمدی ساروسولاغ که محرم اسـرار و مصاحب شبانه‌روزی آن حضـرت بودنـد مرتضـی قلی خـان پرناک ترکمان را به آسـتان گردون شان طلب نموده بود گمان امرای مـذکور آن شـد که آن حضـرت با ایشان بـد مظنه و بی‌عنایت شـده در صـدد دفع ایشان است، لاجرم ایشان به آن گمان خطا از در پیشـدستی درآمـده آن مردود از سگ کمتر را بر آن داشـتند که به این حرکت شـنیع اقـدام نمود و اگر نه چنین می‌بود بعد از واقعه هایله آن سرور با وجود ضدیت و نفاق، چرا با یکدیگر اتفاق می‌نمودند و ابواب تحمل مشاق دولت بر روی یکدیگر می‌گشودند و چگونه اسـماعیل قلی خـان به تقـدیم و برتری علیقلی خـان در امر وکـالت راضـی می‌شـد؟ و چرا این چنین واقعه عظیمی را سـهل و

آسان انگاشته ابو طالب میرزا را

خلد برین، متن، ص: ۸۰۵

که کودکی خردسال بود به جای آن حضرت برمی‌داشتند؟ و مؤید قول اخیر است آنچه مؤلف تاریخ عالم‌آرا از میرزا لطف الله وزیر شاهزاده شهید بعد از قضیه شهادت آن حضرت شنیده بود که شاهزاده با خوانین مذکوره بی‌التفات شده بود و بد مظنه گشته چنانچه در آن دو سه روز که از گنجه بیرون می‌آمدند روزی مرا در حمام طلب نموده فرمودند که ما در خدمت این دو جوانمرد چه تقصیر کرده‌ایم که به خون ما تشنه شده در مجلس شراب به سرما داد می‌طلبند یعنی قصد قتل ما دارند؟ و در آن وقت خداویردی دلاک سر آن حضرت را می‌تراشید و این سخنان را می‌شنید یحتمل که از جهل و نادانی به ایشان گفته باشد و ایشان در مقام دفع آن حضرت در آمده خداویردی را فریفته باشند و آن بدبخت بی‌عاقبت از مسلك عقل دور افتاده به تعلیم ایشان ارتکاب این عمل نموده باشد. انتهی کلامه.

هر چند در نظر عقل معامله‌شناس بنای وجوه مذکوره بر تخمین و قیاس است و تجویز این حرکت شنیع از جمعی که به دولت تربیت آن حضرت از پله اخیر بی‌وجودی به اعلی درجه وجود که مرتبه بلند ایالت و جلالت است رسیده رکن رکین دولت گردیده باشند بسیار دور از کار است اما چون امرای مذکور چنانچه در روضه پنجم در محل خود مسطور گردد ان شاء الله تعالی بعد از واقعه شهادت شاهزاده غفران مآل سال به سر نبردند احتمال دارد که صورت این اندیشه در آینه خیال ایشان چهره‌نما شده باشد.

گفتار در اتفاق امراء بر ولایت عهد ابو طالب میرزا و بیان علل و اسبابی که باعث طلوع آفتاب دولت خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان گردید

چون به مقتضای صدق مؤادی، مصرع: تا پریشان نشود کار به سامان نرسد، گشودن گره غنچه در گرو وزیدن نسیم صبا و گشاد

خلد برین، متن، ص: ۸۰۶

کار گل در دست رسیدن زمان نشو و نما است، بعد از واقعه حیرت- افزای شاهزاده خلد مأوا چون وقت آن رسیده بود که آفتاب سلطنت لا- یزال از مطلع جاه و جلال طالع گردد و تیره شب اختلال حال ایران و ایرانیان به پایان رسد در هر دیار آثار هرج و مرج آشکار گردید و کار اختلال حال خلایق به سرحد کمال رسید، و چندان که عقلای صائب رای در ازاله آن به ترتیب مقدمات شایسته می‌پرداختند عکس مطلوب نتیجه داده کاری که مؤدی به مطلوب باشد نمی‌ساختند. از آن جمله ولایت عهد شاهزاده خردسال بزرگ فطرت ابو طالب میرزا بود که بعد از واقعه هایله شاهزاده غفران مآل روی نمود.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که چون دو سه روز از واقعه شهادت شاهزاده شهید منقضی گردید خاقان علیین آشیان، امرای عالی شان را به بزم حضور حاضر گردانید و گوش هوش ایشان را به لآلی نصایح سودمند و مواعظ ارجمند، گرانبار نموده به گونه گونه سخنان دلپذیر، ایشان را از خصومت اویماقیت و انواع کلفت و کدورت تخویف و تحذیر فرمود و شمه‌ای از فواید دوستی و وفاق و موافقت و اتفاق و شر ذمه‌ای از مفاید دشمنی و نفاق بر زبان گوهر- بار گذرانیده امرای نامدار را از خواب غفلت بیدار گردانید، و در باب رفع کلفت و عنادی که طایفه شاملو و استاجلو با طبقه ترکمان و تکلو داشتند مبالغه را به سرحد اطناب رسانید.

و چون مکنون خاطر قدس مناظر آن بود که بنابر بعضی مصلحتها بعد الیوم به نفس نفیس متکفل امور سلطنت و متصدی مهام سپاهی و رعیت بوده احدی از شاهزاده‌های عظام و اخلاف کرام را به سمت ولیعهدی موسوم نفرمایند امراء و ارکان دولت که صاحب اختیار امور سلطنت بودند با آن حضرت از در مخالفت درآمده مصلحت روزگار خود را در آن دانستند که ابو طالب میرزا را به جای شاهزاده مغفور، ولیعهد و قائم مقام آن حضرت گردانند و به این تقریب سر- رشته قبض و بسط امور سلطنت را به قبضه

اقتدار و اختیار خود درآورند. و خاقان علیین آشیان بنا بر آن که گرامی گوهر درج

خلد برین، متن، ص: ۸۰۷

شهریاری و فروزان اختر برج کامکاری در ولایت خراسان سریر- آرای اورنگ جهانداری بود و مرشد قلی خان و سایر امرای خراسان که غاشیه اطاعت و فرمانبرداری آن حضرت را به دوش جان کشیده بودند با امرای عراق طریق مخالفت می‌پیمودند و ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا بنا بر حداثت سن و خردسالی شایسته این مرتبه عالی نبودند و مع ذلک طهماسب میرزا در قلعه الموت گرفتار سرپنجه استیلا و اقتدار طایفه ترکمان و تکلو بود تفویض ولایت عهد را به هیچیک از شاهزادگان کامکار تجویز نمی‌فرمود و می‌فرمود که چون از همصحبتی زیاده‌سران پیش خود بر پای طوایف قزلباش به فرزند ارجمندم رسید آنچه رسید بعد از این ابواب آمیزش ایشان را بر روی سایر فرزندان کامکار خواهم بست و به ولایت عهد و خودسری به هیچیک از ایشان رضا نخواهم داد.

و چون ارتقای امرای خود رای بر مدارج جاه و جلال منوط و مربوط به ولایت عهد یکی از شاهزادگان والانژاد بود در آن باب ابواب مشورت بر روی هم گشودند و بعد از طی نشیب و فراز اندیشه‌های دور و دراز، میرزا محمد را که در آن وقت به رتبه استیفای ممالک سرافراز بود وسیله ساخته عرض نمودند که چون چند سال بود که آوازه جاه و جلال شاهزاده غفران مآل به آشنا و بیگانه و دوست و دشمن رسیده بود اگر بر اثر خبر اندوه اثر واقعه آن سرور خبر به ولایت عهد شاهزاده‌ای دیگر به هر بوم و بر نرسد بیم آن است که اختلال تمام به حال دولت بی‌زوال راه یابد، و چون امرای خراسان به دست عبودیت و اخلاصمندی، کمر خدمت شاهزاده گردون منزلت یعنی خاقان گیتی‌ستان را بر میان جان بسته در سایه آفتاب اقبال بی‌زوال آن حضرت [۱۷۶] از تابش آفتاب حوادث در امانند و امرای عراق چون رمه بی‌شبان در وادی حیرت سرگردان، اگر ولی‌نعمت جهان و جهانیان از راه صلاح دولت، شاهزاده والا مرتبت ابو طالب میرزا را به رتبه ولیعهدی سرافراز فرماید هر آینه باعث اتفاق امرای عراق در دفع ارباب نفاق و شقاق خواهد گردید.

خلد برین، متن، ص: ۸۰۸

میرزا محمد به وساطت حسن تقریر، خاطرخواه امراء را به عبارات دلپذیر بر آینه ضمیر منیر، عکس‌پذیر گردانیده در آن باب مبالغه را از حد گذرانید. و آن حضرت چون تمامی امراء و ارکان دولت را طالب این مطلب دید به خواه و ناخواه سر رضا جنبانیده شاهزاده را به رتبه والای ولیعهدی سرافراز گردانید و امرای خودرای در یورت ترتر چائی به ساعتی که مختار ایشان بود شاهزاده را به نظر اکسیر اثر پدر بزرگوار آورده آن سرور به دست مبارک خود تاج سروری بر سر وی نهاد و کمر شهریاری بر میانش بسته به تشریفات شاهانه و تجملات خسروانه امتیازش داد و به رسم و آئین سلاطین، اورنگ ولایت عهد به جلوس شاهزاده زیب و بها پذیرفته حسب الفرمان والا امراء و ارباب مناصب و سایر ملازمان شاهزاده مغفور، کمر خدمتش را بر میان بستند و اموال و اسباب و کارخانجات شاهزاده غفران مآب به آن جناب تعلق گرفت، و تمامی امراء و ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر اکابر و اعاظم قزلباش لوازم تهنیت و مبارکباد به تقدیم رسانیده به شرف پای بوس مشرف گردیدند، و مسرعان با بشارت نامه‌ها به اطراف ممالک روان شده مژده ولیعهدی شاهزاده را به جهانیان رسانیدند.

بعد از فیصل قضایای مذکور چون نقل نعش شاهزاده شهید به دار الارشاد اردبیل بر ذمت همت اولیای دولت از فرایض و واجبات بود در آن منزل به تهیه و تدارک اسباب آن پرداختند. و چون موکب والای خاقان با دین و داد روی عزیمت به صوب دار الارشاد می‌نهاد امامقلی بیگلربیگی قراباغ و امرای تابین او را مرخص و به الکای متعلقه به ایشان روان ساختند. و چون میرزا محمد مستوفی الممالک در انجاح مرام امرای عظام اهتمام نموده ابواب حصول کام بر روی ایشان گشوده بود همگی اتفاق و خدمتش را وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله به استحقاق نمودند.

و چون الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به دار الارشاد اردبیل رسید خاقان داغ دیده به تجدید تعزیت شاهزاده شهید مشغول گردید

خلد برین، متن، ص: ۸۰۹

و جسـد مطهر آن سـرور را به آئین شـرع از هر در جوار مرقـد آبای بزرگوار و اجـداد عالی تبار مـدفون گردانیـد. و چون آن گوهر پاك را چون گنج در دل خاك نهان ساختند خاقان ستوده خصال جهت ترویح روح پر فتوح شاهزاده غفران مآل، دست دریانوال به اطعام فقرا و ارباب استیهال گشاده نذورات و صدقات به عاكفان آن سده سدره مرتبه و سایر ارباب احتیاج فرسـتاد. و بعد از ختمات كلام ملك علام و اطعام و انعام فقرا و محتاجان، موكب جاه و جلال از راه طارم و خلخال به صوب صواب دار السـلطنه قزوین كه مستقر سـریر سـلطنت و اقبال بود حركت نمود. و بعد از ورود موكب مسعود به مقر سلطنت بی‌زوال شهریار به استحقاق در آن دیار به عزم قشلاق بار اقامت گشود.

بـالجمله نخستین خطـائی كه امرای عظـام را در نظـام و انتظـام مهـام دولت روی نمود ولاـیت عهـد ابو طالب میرزا بود، چه با وجود شعشـعه مهر جهان آرا چشم امید به پرتو سها گشودن، خود را دست فرسود ملاعبه اطفال آرزو نمودن بود، و با آن كه آوازه ارتفاع آفتـاب دولت این والاـ دودمـان از افق خراسـان چون نور آفتـاب از مشـرق به مغرب رسـیده بود امرای تبه‌رای به خیال آن كه امرای خراسان به تخصیص مرشد قلی خان به حكومت آن ولایت قناعت نموده نخواهند گذاشت كه پرتو انوار خورشید آثار دولت پایدار شـاهزاده كامكار یعنی نواب گیتی‌سـتان فردوس مكان بر در و دیوار سایر بلاد و امصار تابان شود آن همه سـعی و اهتمام در ولایت عهد ابو طالب میرزا به تقدیم رسانیدند و ندانسـتند كه چون چراغ خورشید تابان در بزم جهان، فروزان گردد نسبت شعاع آن به دور و نزدیـك یكسـان باشـد، و چون امرای مـذكور، مصـلحت روزگار خود را بر صـلاح دولت پایـدار اختیار كرده نور چراغ را بر پرتو آفتاب ترجیـح دادنـد از راه ادبار غلطكاری، ابواب نیامـد كار بر روی خود گشادند و به مكافات عمل خود گرفتار گردیده به ایشان رسید آنچه رسید چنانچه بعد از این از سیاق كلام آینده معلوم خواهد گردید.

خلد برین، متن، ص: ۸۱۰

دیگر از بواعث طلوع نیر اقبـال آن طرازنـده اورنـگ جـاه و جلال، اختلال احوال امرای عراق و فارس و كرمان بود كه بعـد از واقعه شهـادت شـاهزاده غفران مآل در ولایات مـذكوره روی نمود. بیان سـخن آن كه بعـد از كسـر شوكت امرای تكلو و تركمان چنانچه ایمائی به آن شـد اكثر معارف و اعیان ایشان گریزان خود را به دامغان رسانیدنـد و از راه اویماقیت رخت اقامت به خـدمت مرتضـی قلی خـان پرنـاك تركمـان كه حـاكم آن ولاـیت بود كشـیده در آن دیـار مجتمع گردیدنـد و بعـد از آن كه شـاهزاده غفران مآل از گوشـمال امرای زیـاده سر تكلـو و تركمـان فراغ بـال حاصـل نموده مظفر و منصور به صوب آذربایجـان نهضت فرمود ابواب عفو و اغماض بر روی جرایم و زلات آن جماعت گشوده بی‌اطلاع امراء و اركان دولت، مرتضـی- قلی خان را به درگاه آسـمان جاه طلب نمود و خدمتش به عواطف بی- كران شاهزاده مستظهر و مستمال به طریق استعجال رایت عزیمت به صوب عراق افراخته دو منزل را یكی سـاخت تـا به ولاـیت ری رسـید و در آنجـا خبر شـهادت شـاهزاده مغفرت مـآل و جلوس ابو طالب میرزا و ارتفاع كوكب اقبال علیقلی خان و اسـماعیل قلی خان مسـموع وی گردیـده از راه مزید اقتدار و اختیار و بیم مضـرت ایشان نسبت به طایفه تركمان عنان بازكشید، و چون ایل تركمان و اهل و عیال ایشان را كه اكثر در ولایت قم و ساوه به سر می‌بردند لگد كوب حوادث می‌دید متوجه ولایات مـذكوره گردیـده از آن جماعت هر كه را توانست به خواه و ناخواه كوچانیـده به جانب دامغان روانه گردانیـد. و در عرض مـدتی كه در آن ولایت اقامت داشت اهالی آن دیار خـدمتش را یاغی پنداشـته از راه صـیانت اهل و عیال در ارسال نزول و ساوری «۱» دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشتند.

در خلال این احوال ولی‌جان خان پسر محمد خان تركمان كه بعد از پدر به حكومت دار المؤمنین كاشان رسیده بود به مرتضی قلی خان

(۱)- ساوری- تحفه، پیشکش، باج و خراج (لغت‌نامه دهخدا).

خلد برین، متن، ص: ۸۱۱

پیوسته خدمتش را بر آن داشت که در دار المؤمنین مذکور رایت ظلم و طغیان برافرازد و خود به جهت تمشیت این مهم با اهالی کاشان از در گفتگو درآمد. نخست مردم آن شهر که اکثر از ولایات دیگر و از جمله تجار خیرمدار و ارباب ثروت و سامان بودند از توقعات زیاد آن بدنهاد به فریاد آمده ابواب عدم انقیاد بر روی آن خمیرمایه فتنه و فساد گشودند اما بالاخره چون مرتضی قلی خان را ممد و معاون وی می‌دانستند از بیم مضرت وی به آن بد گوهر توسل جسته به صوابدید میرزا احمد کججی وزیر و بهزاد بیک غلام داروغه شهر استدعای حضورش نمودند و آن مزور زیاده‌سر به مصلحت مرتضی- قلی خان به شهر رفته بعد از چند روز عازم سرقلعه «۱» گردید و چون در نظر وزیر داروغه چندان وقعی نداشت بی‌مضایقه ایشان قدم به قلعه گذاشت و از گرد راه به خانه داروغه رفته دو سه روز میهمان او شد، و جمعی از ترکمانان بی‌نام و نشان کاشان که در ایام حکومت ملازم وی و پدرش بودند بعد از ایشان ملازمت داروغه اختیار نموده به آن کم فرصت پیوستند. در آن دو سه روز جمعی نیز از ملازمان او که در بیرون شهر به سر می‌بردند کمر خدمت وی را بر میان بستند و رفته رفته دست اقتدار وی [بلند] گردیده بسیاری از ملازمان و عمله و فعله وزیر و داروغه را بر ترکمانان گیرانید و چون کسی را یارای منع وی نبود وزیر و داروغه را نیز گرفته محبوس نمود و اموال و اسباب ایشان را از خود شمرده دست جرأت به نهب و تاراج آن گشود و من حیث الاستقلال بر مسند جاه و جلال متمکن گردیده به حسن مدارا و مواسا مردم کاشان را مطیع و فرمان- پذیر خود گردانید.

مرتضی قلی خان که به ریسمان پوسیده اطاعت و انقیاد او به چاه غلطکاری افتاده بود چون دید که کار آن غدار در آن دیار به کجا رسیده فرصت غنیمت شمرده دست از دامن مرافقت وی باز کشید و

---

(۱)- خلاصة التواریخ: «سرقله» (ص ۸۳۸).

خلد برین، متن، ص: ۸۱۲

با جمعی از ترکمانان که متابعت وی اختیار نموده بودند به دامغان مراجعت نمود و در آنجا به بلدی بخت بیدار، چند نفر از ارباب اعتبار طایفه ترکمان را به آستان گردون شان خاقان گیتی‌ستان به مشهد معلی فرستاده به مرشد قلی خان پیغام داد که تا امروز اگر از راه رعایت مصلحت، سالک طریق بندگی و اطاعت شاهزاده گردون منزلت بودیم اکنون که آن حضرت را واقعه شهادت پیش آمد شاهزاده عالم و عالمیان را که در خراسان بر سریر سلطنت پایدار تمکن دارد ولیعهد و قائم مقام پدر بزرگوار می‌دانیم و امیدواریم که الویه [۱۷۷] اقبال و اعلام جاه و جلال آن حضرت به صوب عراق در حرکت آید تا از راه نهایت عبودیت و اخلاص طایفه ترکمان به موکب ظفر نشان پیوسته تا جان داشته باشند از دل و جان در رکاب آن حضرت سربازی نمایند.

اما ولی جان خان چون جاه و جلال مرتضی قلی خان را از سر خود واکرد پای از گلیم ادب و پایه حد خودشناسی فرا گذاشته رایت عظمت و استقلال به اوج کمال افراشت و رفته رفته بسیاری از ترکمانان بی‌خان و مان، روی ارادت به خدمت وی نهاده باعث ازدیاد جاه و جلال وی گردیدند و به استظهار ایشان ارباب ثروت و سامان کاشان را به توقعات دور از کار گرفتار کرده مال و اسباب فراوان جمع آورد و بخار نخوت و غرور به کاخ دماغ راه داده عرضه داشتی مشعر بر صیانت کاشان از استیلای مرتضی قلی خان و حسن خدمات خود به درگاه خاقان علیین آشیان فرستاد، و گمانش آن بود که به ازای نیکو خدمتیها منشور حکومت کاشان به اسم وی عز صدور خواهد یافت.

اما امراء و ارکان دولت در تفویض ایالت کاشان با وی از در مضایقه درآمده آن زیاده‌سری و بلند پروازی را از وی نپسندیدند. و مقارن آن چون حکومت کاشان به موجب فرمان واجب الاذعان به علیقلی خان تعلق گرفته کسان ولی جان خان بی‌نیل مقصود به

کاشان مراجعت نمودنـد و تیر تدبیرش بر سـنگ آمده از جانب امراء به یأس و حرمان موسوم گردید صـلاح روزگار خود را در آن دید که به سنت مرتضی

خلد برین، متن، ص: ۸۱۳

قلی خان به آستان اقبال آشیان شاهزاده عالم و عالمیان توسل جوید.

لاجرم کسان خود را با پیشکش و هدایا به مشهد مقدس معلی به نزد مرشد قلی خان فرستاده خود را «عباسی» نام نهاد و گردن از متابعت و موافقت ابو طالب میرزائیان کشیده به دست زیاده‌سری، اقمشه و امتعه و اموال و اسباب کرکیراقان «۱» امراء و ارکان دولت را که در کاشان بودند عرضه نهب و تاراج گردانید و عجزه و رعایای آن ولایت گرفتار اقتدار وی روزگار می‌گذرانیدند تا شعشعه مهر درخشان دولت ابد بنیان از افق خراسان بر ساحت کاشان تابان گردیده و چنانچه در محل خود ایمائی به آن خواهد شد روزگار اقتدار وی به نهایت رسید.

اما پیش آمد کار امرای افشار آن که یوسف خان ولد قلی بیک قورچی‌باشی که بعد از فرار پدر به قلعه تبریز و توسل به رومیان، گریزان خود را به دار العباده یزد رسانیده به معاونت محمد خلیفه افشار داروغه آنجا قلعه یزد را به حیطه ضبط و تسخیر درآورده بود، و در آن اوان که شاهزاده غفران مآل به دفع فتنه ترکمانان قیام می‌نمود قدم جرأت از حد خود فرا نهاده دست جسارت به اموال و اسباب پادشاهی و امرای درگاه شاهی می‌گشود، و بعد از آن که غبار گیرودار آن جماعت به آب تیغ ظفر نگار شاهزاده عالی مقدار فرو- نشست و اخبار اقتدار وی به مسامع جلال پیوست حسب الفرمان عالی شان به صوابدید میر میران مقید و محبوس بود.

مقارن آن ولی خان حاکم کرمان به مرافقت بیکتاش خان ولد خود که به عزم حضور سفر آذربایجان از کرمان به یزد آمده بودند چون از حبس و قید یوسف خان اطلاع حاصل نمودند چون بیکتاش خان را هوای خودسری و بلند پروازی در سر بود ابواب اندیشه‌های باطل و خیالات فاسد بر روی روزگار خود گشود و یوسف خان را مطلق العنان ساخته داروغه و کرکیراق یزد را به حبس دوام انداخت و به اعلان

---

(۱)- این لغت در قانون همایونی یا همایون‌نامه تألیف خواندمیر به صورت «کیرکیراقچیان» آمده است (چاپ میر هاشم محدث، نشر رسا).

خلد برین، متن، ص: ۸۱۴

کلمه عصیان جرأت نموده روز بروز بر مدارج عظمت و جلال می- افزود تا واقعه هایله شاهزاده غفران مآل روی نمود.

و چون این خبر اندوه اثر به پدر و پسر رسید رخت اقامت به کرمان کشیده پسر در یزد بر مسند ایالت و خانی متمکن گردید، و چون دست اقتدار میرمیران را در آن دیار قوی و مطلق می‌دید به مصاهرت وی رغبت کرده به این نسبت خود را در یزد حاکم مطلق- العنان گردانید و حکومت ابرقوه را به یوسف خان داده او را به ضبط و تسخیر آن دیار فرستاد. و چون از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود از امراء و ارکان دولت قاهره خائف و هراسان بود بالاخره او نیز کسان به خراسان به نزد مرشد قلی خان فرستاده اظهار اخلاص و عبودیت خاقان گیتی ستان نمود. همچنین امرای ارشلو و طوایف افشار که در کوهکیلویه جا و مقام داشتند طریق موافقت یکدیگر را از کف گذاشتند و چند گروه شده هر گروهی برای خود امیری انتخاب نمودند، و طوایف ذو القدر که در فارس اقامت داشتند و علی خان شادی بیگلو به حکومت ایشان رایت استقلال می‌افراشت پیشتر از آن که هایله شاهزاده روی نماید با حاکم خود از در زیاده- سری درآمده طریق متابعت وی چنانچه باید نمی‌پیمودند و به کرات در میان ایشان منازعات و مناقشات روی نموده کار به جائی رسید که علی خان به عزم آن که صورت حال را به مسامع جلال شاهزاده بلند اقبال رساند از شیراز متوجه اردوی معلی گردید، و بعد از ورود به دار السلطنه قزوین و شنیدن خبر اندوه اثر شاهزاده از رفتن عنان باز کشید و در آنجا اقامت

نمود تا موکب ظفر نشان در دار السلطنه مزبور بار اقامت گشود، و چون به شرف پای بوس خاقان علیین آشیان و سعادت ملازمت ابو طالب میرزا مشرف گردیده حقیقت اختلال احوال خود را به وساطت امراء به مسامع جلال رسانید مجددا به ایالت دار الملك شیراز سربلند و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید به اسم آقایان ذو القدر صادر گردیده مقضی المرام عنان به صوب مراجعت معطوف گردانید.

خلد برین، متن، ص: ۸۱۵

اما آن گروه کج نهاد به اغوا و افساد میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان جابری وزیر دیوان که به هوای جای پدر، اندیشه‌های گوناگون در سر داشت دل بر مخالفت علی خان نهاده مجمعی آراستند و مهدیقلی بیك شادی بیگلو را که از اقوام نزدیك علی خان و به منزله فرزند وی بود به ایالت و خانی برگرفته اموال و اسباب ایالت علی- خان را که در شیراز بازمانده بود به وی متعلق ساختند و به عهد و پیمان، قرار مخالفت علی خان و موافقت مهدیقلی خان با یکدیگر داده دل بر یاغیگری ابو طالب میرزائیان نهادند. و چون خبر شور و شر ایشان در عرض راه به علی خان رسید چندان وقعی به آن خبر نگذاشته با دویست سیصد نفری که همراه داشت قدم به ولایت فارس گذاشت و در هر منزل که نزول می‌نمود مترصد آن می‌بود که آقایان ذو القدر و اکابر و اعیان آن کشور به رسم استقبال بر سر راه وی آیند و گمان آن نداشت که غازیان ذو القدر، مخالفت فرمان خاقان علیین آشیان نمایند تا آن که به کتل مایین که در دوازده فرسخی شیراز واقع است رسیده اثری بر اندیشه‌های دور از کار وی مترتب نگردید و وقتی خبردار شد که مهدیقلی خان با جمعیتی نمایان از آقایان ذو القدر در مایین بر سر وی آمده کار بر وی دشوار گردید و چون پای مراجعت و یارای مقاومت نداشت دل بر کشته شدن گذاشت و با مهدیقلی خان و اتباع او که جلوریز بر سر وی تاخته بودند از در ستیز و آویز درآمد و چون مخالفان، اضعاف مضاعف کسان وی بودند تاب مقاومت نیاورده گریزان گردیدند و علی خان نیز طریق انهزام سپرده پس از آن بنا بر آن که سپاه فریقین اقوام و اقارب یکدیگر بودند از رهگذر قتل، زیاده آسیبی به کسی نرسید و بعد از آن که علی خان گریزان از معرکه بیرون رفت جمعی از اهل نبرد به تعاقب وی شتافته خدمتش را در قصر زرد، اسیر و دستگیر کردند و مقید و محبوس به شیراز برده در میدان شهر به قتل آوردند و به مقتضای الاقارب کالعقارب از مهدیقلی خان که از اقوام مشار الیه و به منزله فرزند عزیز وی بود رسید به او آنچه رسید. اما قاصدان قتل وی

خلد برین، متن، ص: ۸۱۶

بسی بر نیامد که به حکم کما تدین تدان به مکافات عمل ناپسند خود گرفتار گردیده به جزا و سزای خود رسیدند.

بالجمله آن گروه بی‌مروت و آن طایفه کم فرصت چون به آن حرکت جرأت نمودند جمعی از ریش‌سفیدان طایفه ذو القدر از کرده پشیمان با پیشکش فراوان به موکب ظفر نشان پیوسته در باب قتل علی خان به عذری چند دلپذیر توسل جستند و مستدعی آن گردیدند که اگر ارکان دولت قاهره جرائم و زلات ایشان را به عفو و اغماض مقرون شمرده مهدیقلی خان را به ایالت فارس منصوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش جان گرفته از راه صوفیگری و اخلاص، سالك طریق رضاجوئی خاقان علیین آشیان بوده باشند و مبلغی کرامند به رسم ترجمان قتل علی خان به دیوان واصل سازند.

و با آن که در آن زمان که در هر سر سودائی پدید آمده از هر جانبی صدائی و از هر طرفی غوغائی بلند می‌شد به مقتضای مصلحت وقت، قبول مصلحت ایشان گنجایش داشت اما میرزا محمد وزیر این معنی را محمول بر عجز و فروتنی دانسته از قبول آن امتناع نمود و ایالت شیراز را به شاهقلی خلیفه ذو القدر حاکم دارابجرد فارس و دارابجرد را به طهماسبقلی سلطان ولد علی خان نامزد فرمود. و با آن که رفتن هیچیك از ایشان به فارس صورت‌پذیر نگشت اما این معنی باعث آن شد که مهدیقلی خان [۱۷۸] و آقایان ذو القدر در مخالفت اصرار ورزیده به دستور دیگران شعار «عباسی» گری عیان ساختند و کسان با پیشکش نمایان به خراسان به آستان گردون شان خاقان گیتی ستان روان نموده ابواب ملایمت و موافقت بر روی مرشد قلی خان گشودند و از آنجا منشور

وزارت دیوان اعلی به اسم میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان و حکم ایالت فارس به اسم مهدیقلی خان عز اصدار و به جهت ایشان ارسال یافت. اما آقایان ذو القدر نظر بر رعایت جانب خاقان علیین آشیان افکنده در مملکت فارس به تغییر خطبه و سکه جرأت ننمودند و مراعات هر دو طرف نموده از میان دو سنگ، جویای آرد می‌بودند تا وقت حصاد خرمن زندگانی ایشان رسیده به شعله تیغ

خلد برین، متن، ص: ۸۱۷

ظلم زدای خاقان گیتی گشای گرفتار گردیدند. خلد برین متن ۸۱۷ گفتار در اتفاق امراء بر ولایت عهد ابو طالب میرزا و بیان علل و اسبابی که باعث طلوع آفتاب دولت خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان گردید ..... ص : ۸۰۵

ا اختلال احوال مردم اصفهان به طریق اجمال آن که چند سال قبل از ارتحال شاهزاده شهادت مآل فرهاد نامی از غلامان از قبل آن حضرت به داروغگی آن بلده خلد نشان قیام می‌نمود و در عرض مدت حکومت و استقلال در حوالی نقش جهان، قلعه‌ای در کمال حصانت و رصانت، اساس نهاده به قدر ضرورت آذوقه و اسباب قلعه‌داری در آنجا سامان داده بود. و چون واقعه شهادت آن حضرت باعث خرابی هر ولایت گردیده نوبت حکومت اصفهان به علیقلی خان رسید میرزا محمد نامی را از ملازمان خود، داروغه آن بلده فاخره گردانید. و چون زمانه را هوای دیگر در سر بود ورود میرزا محمد، ابواب وحشت بر روی فرهاد آقا گشود و چون از میرزا محمد مطمئن نبود و از وی سوء مزاجی نسبت به خود گمان می‌برد به بهانه صیانت خود از مضرت طایفه ارشلو که در حوالی و توابع اصفهان ساکن بودند به اهتمام تمام در استحکام قلعه و انجام مهام خود سعی می‌نمود و غرضش آن بود که تابع امر و نهی امرای ابو طالب میرزا نبوده میرزا محمد را در امر حکومت دخلی چنان ندهد.

و چون خبر نافرمانی و زیاده‌سری فرهاد آقا در دار السلطنه قزوین به ارکان دولت ابد قرین رسید میر جعفر قزوینی را که سابقا وزیر فرهاد آقا و در آن زمان متصدی آن معموره خلد آئین بود با منشور عاطفت به اصفهان فرستاده با وی قرار دادند که از هر راه که تواند فرهاد آقا را مستمال ساخته به موکب ظفر نشان رساند.

میر مشار الیه به زبان دل آسا فرهاد آقا را از اصفهان به درگاه معلی آورده خاطر امراء را از رهگذر شور و شر وی مطمئن گردانید.

فرهاد آقا چون به شرف پای‌بوس خاقان علیین آشیان و سعادت خدمت ابو طالب میرزا سربلند گردید محقر پیشکشی از نظر شاه و شاهزاده گذرانیده مبلغهای خطیر به رسم یادبود و ارمغان به خدمت علیقلی خان و اسماعیل قلی خان و میرزا محمد وزیر روانه گردانید و به تجدید از ایشان نوید حکومت اصفهان شنیده در موکب ظفر شعار

خلد برین، متن، ص: ۸۱۸

امیدوار روزگار می‌گذرانید تا عاقبت کارش چنانچه بعد از این رقمزده کلک وقایع نگار خواهد گردید به گرفت و گیر کشید.

همچنین بعد از واقعه هایله شاهزاده شهید انواع اختلال به حال مردم آذربایجان نیز روی نموده ابواب هرج و مرج بر روی مردم آن دیار گشوده گردید و بنابر آن که در هر سری سودای خودسری به هم رسیده مقید به حکم و فرمان پادشاهی نشدند و هر کس هر ولایتی را که توانست به حیطه ضبط و تسخیر خود درآورده کوس انا و لا غیر بلند آوازه کردند جعفر پاشا که کوتوال قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده دست جرأت به تسخیر و ضبط اطراف آن ولایت گشود و اکثر محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت.

بالجمله احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوهکیلویه و خوزستان اختلال تمام یافت و رعایا و زیردستان آن محال به سبب دست‌انداز سپاهیان، پایمال وبال و نکال بودند و چون رمه بی‌شبان و گله بی‌پاسبان سرگردان در انتظار لطیفه غیبی به سر می‌بردند که ناگاه تیره شب انتظار ایشان را روز روشن از در درآمد و شعشعه نوید طلوع خورشید عدل و احسان از افق خراسان بر ساحت ولایت عراق تابان شد و ماهچه رایت جهانگشای تخت آرای ملک ایران پرتو عاطفت و احسان بر در و دیوار هر دیار افکنده

جهان پیر، جوانی از سر گرفت و گلزار همیشه بهار ملك ایران که در خشکسال اختلال حال از طراوت و خرمی افتاده بود از جویبار عدل و احسان، رشك گلستان جنان و غیرت بهشت جاودان گردید.

گفتار در ذکر حال امراء و ارکان دولت پادشاه ستوده خصال و شاهزاده خردسال ابو طالب میرزا

سبق ذکر یافت که بعد از جلوس ابو طالب میرزا بر مسند ولایت عهد، موکب ظفر قرین از آذربایجان رخت اقامت به دار السلطنه

خلد برین، متن، ص: ۸۱۹

قزوین کشید و بنا بر آن که از بارش ابر عدل و احسان و بیم تابش آفتاب تیغ درخشان شاهزاده خلد مکان، گلزار هر دیار هنوز تازه و ریان بود و از هیچ رهگذر خبری که باعث تشویش امرای نامور باشد به معسکر ظفر اثر نمی‌رسید امرای مذکور چنان سرمست باده نخوت و غرور گردیدند که جز خود کسی را به نظر در نمی‌آوردند و در وسعت آباد خیال ایشان راه احتمال آن نبود که کسی را یارای مخالفت ایشان در خیال تواند گذشت و گمان نمی‌بردند که مرشد- قلی خان بنا بر قلت انصار و اعوان عازم آمدن عراق تواند گشت، لاجرم با نوعروس کام، عقد مواصلت دوام بسته از نشیب و فراز گردش ایام، فارغ نشسته بودند.

و چون فصل زمستان به پایان رسید و سلطان بهار در سال تنگوزی‌ئیل مطابق نهصد و نود و پنج رخت اقامت به ساحت دشت و کهسار کشید و از هر طرف اخبار وحشت آثار که رقمزده کلك وقایع نگار شد متوالی و متواتر گشت فی الجمله از گران خواب غفلت چشم گشوده به فکر انتظام مهام دولت و اندیشه تدارک اختلال احوال ملك و ملت افتادند اما چون طلیعه طلوع مهر جهان افروز به نزدیک رسیده بود در فتحی از پرتو چراغ سحرگاهی که خانه روشن می‌کرد بر روی روزگار نگشاد و هر مقدمه‌ای که ترتیب دادند بر عکس مراد نتیجه داد.

القصه چنانچه گذشت میر جعفر قزوینی به جهت آوردن فرهاد آقا متوجه اصفهان گشت و پیر قلی ولد شاهقلی سقا که با سلسله قلی بیک قورچی‌باشی و طایفه افشار روابط دوستی و صداقت مستحکم داشت روی عزیمت به یزد گذاشت که از هر راه که تواند بیکتاش خان را از وادی خلاف گذرانیده به سرچشمه اطاعت و انقیاد ابو طالب میرزا رساند. و چون هوای دار السلطنه قزوین به حرارت میل نموده وقت آن رسیده بود که موکب مسعود به صوب ییلاقات حرکت نماید الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به ییلاق خرقان نقل مکان نموده چند گاه در آنجا ابواب عیش و خوشدلی بر روی خود

خلد برین، متن، ص: ۸۲۰

گشودند اما در آنجا نیز پیوسته اخبار موحش از طرف بلاد و دیار رسیده باعث توزع بال امرای عالی مقدار می‌گردید. و چون رای و تدبیر میرزا محمد وزیر را در هر باب صواب می‌دانستند در تمامی امور از صوابدید او تخلف روا نمی‌داشتند. و در ییلاق مذکور میر جعفر قزوینی، فرهاد آقا را از اصفهان به آستان گردون شان رسانیده چنانچه ایمائی به آن شد سرگردان رخصت در موکب ظفر- نشان می‌گردید.

همچنین در همین اوقات فی ما بین طایفه شاملو و استاجلو فی- الجمله غبار نقاری ارتفاع یافته در همان زودی به آب تدبیر محمدی ساروسولاغ فرو نشست. ما به النزاع آن بود که در آن اوقات اسماعیل قلی خان شاملو عزم آن نمود که شاهویردی خلیفه برادر بزرگتر خود را از خاك بی‌اعتباری برگرفته به مرتبه بلند ایالت و حکومت رساند و قرعه اختیارش بر ایالت ولایت همدان که حسب الفرمان شاهزاده خلد مکان به پیر غیب خان استاجلو متعلق بود افتاد. علیقلی خان چون یارای مخالفت وی نداشت و از پیر غیب خان نیز آزرده خاطر بود قبول این معنی نمود و رقم ایالت همدان به اسم شاهویردی خلیفه صادر و متوجه آن ولایت گردید. چون پیر غیب خان از عزل خود و نصب شاهویردی خلیفه باخبر گردید هر چند به ظاهر کار اظهار اطاعت و انقیاد نمود اما ترک ایالت آن ولایت بر وی دشوار بود، بنابر این در منازلی که حاکم نشین بود اقامت نموده بیرون نمی‌رفت و این معنی محرك سلسله کلفت

گردیده کار به نزاع و جدال کشید و پیر غیب خان فائق آمده فی الجمله باعث هتك حرمت شاهویردی خلیفه گردید. بعد از رسیدن این خبر به موکب ظفر اثر، اسماعیل- قلی خان را نایره غضب شعله‌ور شده عزم رفتن همدان به قصد گوشمال پیر غیب خان جزم نمود و به وساطت محمدی ساروسولاغ ... «۱» مبادا این معنی، دامن زن شعله فتنه و فساد در میان طایفه

(۱)- به خاطر آب‌دیدگی نسخه، حدود سه کلمه خوانده نشد.

خلد برین، متن، ص: ۸۲۱

شاملو و استاجلو [۱۷۹] گردد با اسماعیل قلی خان از در ملایمت و فروتنی درآمده او را از آن اراده متقاعد ساخت و تعهد نمود که خود به همدان رفته شاهویردی خلیفه را بر مسند ایالت متمکن سازد و پیر غیب خان را اسیر و دستگیر به ملازمان اسماعیل قلی خان سپارد.

به این عزیمت با جمعی از امراء به صوب همدان روان شده چون به میانجی اصلاح مصلحان در میان حاکم قدیم و جدید، صلح گونه‌ای پدید گردیده پیر غیب خان از همدان بیرون آمده بود در عرض راه به وی رسیده خدمتش را با خود همراه به درگاه جهان پناه آورد. و چون علیقلی خان در این باب لوازم مردمی به تقدیم رسانیده بود اسماعیل قلی خان آن زیاده‌سری را به روی پیر غیب خان نیاورد و خدمتش در اردوی معلی سرگردان و بی‌اعتبار روزگار می‌گذرانید تا در ییلاق خرقان از اطوار امرای عالی شان استشمام رایحه بی- توجهی نموده منتهز فرصت گردیده نیم شبی با برادران و چند تن از طایفه استاجلو که ملازمان قدیم وی بودند احمال و اثقال و خیمه و سراپرده را به جا گذاشته جریده از اردوی کیهان پوی گریزان شد، و چون در آن اوان خراسان، مطلع آفتاب تابان و مرجع آرزوی پیر و جوان بود راه خراسان پیش گرفته در مشهد معلی بار اقامت گشود و بعد از ادراك سعادت پای‌بوس تخت‌آرای سریر سلطنت ابد بنیان با مرشد قلی خان ملاقات نمود و آنچه از اختلال احوال ابو طالب میرزا و امراء و ارکان دولت وی دیده و شنیده بود با وی در میان نهاده خدمتش را به توجه صوب عراق راغب و مایل فرمود. و چون جناب خانی به عقل و کاردانی یگانه روزگار خود بود نخست عزم آن نمود که یکی از مردم هشیار روزگار دیده را به عراق فرستد تا اوضاع در خانه و اطوار امراء و ارکان دولت و جزئی و کلی امور سلطنت را دریافته بعد از مراجعت به عرض رساند که بعد از ورود مشار الیه بدانچه مقرون به مصلحت وقت باشد از آن قرار به عمل آورد. بنا بر این اندیشه صواب، عاشور آقا نامی را از میان مردم کاردان انتخاب نموده به درگاه خاقان علیین آشیان فرستاد، و عاشور آقا در

خلد برین، متن، ص: ۸۲۲

ایامی که شادروان عز و شان در ییلاق خرقان همدوش آسمان بود بار اقامت در موکب ظفر نشان گشود.

و چون در آن نزدیکی خبر اندوه اثر واقعه شهادت شاهزاده عالی گهر به مشهد معلی رسیده بود عرضه داشتی از جانب جناب اشرف اعلی به خدمت پدربزرگوار مشعر بر پرسش واقعه برادر والا- تبار و اظهار شوق سرشار به ادراك سعادت ملازمت آن حضرت به نظر کیمیا اثر رسانید و عریضه اخلاص عنوان مرشد قلی خان را که محتوی بر اظهار جهان جهان عبودیت و حسن اخلاص و عقیدت بود تالی آن گردانید. و چون به سعادت بساط بوس سربلندی یافت به جهت رسانیدن مکاتیب امراء و ارکان دولت به منازل ایشان شتافت.

حاصل مضمون تمامی آن مکاتیب آن بود که چون چند سال شد که به مقتضای قضا و افساد دشمنان دوست نما، فی ما بین امرای عراق و خراسان اسباب وحشت و نزاع آماده و ابواب کلفت و خصومت گشاده است و از عدم اتفاق و ظهور نفاق ایشان انواع نقصان و خسران به قصر سلطنت ابد بنیان رسیده و می‌رسد، و اعادی دین و دولت بدین جهت دست جرأت از آستین فرصت برآورده به اطراف و انحای مملکت دراز کرده‌اند و این معنی سلسله جنبان مفاسد عظیمه گردیده تزلزل تمام به ارکان قصر سلطنت

و پادشاهی راه یافته و در این وقت که به مقتضای قضا واقعه شـهادت شاهزاده غفران مآل روی نموده بیم آن است که بیشتر از پیشتر اختلال به حال دولت بی‌زوال راه یابد، و چون زیبنده سریر سلطنت پایدار که در این دیار نزول اجلال دارند گرامی گوهر بحر جلالت و شان و فرزند بزرگتر خاقان علیین آشیان‌اند به مرتبه رشد و تمیز رسیده عارج معارج سلطنت و جهانداری گردیده‌اند و آثار خصم‌افکنی و دشمن‌شکاری و انوار رعیت‌پروری و ملکداری از ناصیه همایونش چون شمیم گلزار از نسیم بهار هویدا است اگر حضرات عالیات ارکان دولت قاهره بعد الیوم ترک مخالفت و نفاق نموده با دولتخواهان آن حضرت از در وفاق و اتفاق درآیند و همگی سر از یک گریبان برآورده دوئی و دو

خلد برین، متن، ص: ۸۲۳

هوائی را از میان قزلباش بر طرف نمایند بسی بر نیاید که قواعد بنیان قصر سلطنت استحکام پذیرد و رفته رفته اعادی دین و دولت به همدستی اتفاق ایشان، نیست و نابود گردند.

چون امرای خود رای بر مضامین مکاتیب مرشد قلی خان مطلع گردیدند بنابر آن که خدمتش را وکیل السلطنه و صاحب اختیار خاقان گیتی ستان می‌دانستند و پایه قدر و منزلت علیقلی خان نیز در آستان گردون شان از فرق فرقدان گذشته بود و بودن آن دو عالی شان در یک در خانه امکان نداشت بنای کار را بر مصلحت روزگار خود گذاشتند و سخنان صدق آمیز صواب انگیز مرشد قلی خان را محض کذب و عین حیله و تزویر شمرده ترهات مجانین و ترانه اطفال پنداشتند و از قبل خاقان علیین آشیان به این مضمون فرمانی به اسم او نوشتند که چون فرزند ارجمند مغفور که ولی عهد و قائم مقام ما بود در حین توجه به دفع فتنه تکلو و ترکمان وصیت کرده بود که اگر او را در آن سفر سانحه ناگزیر پیش آید برادر کهتر او ابو طالب میرزا جانشین او باشد، بنا بر این طوایف قزلباش به مقتضای وصیت مرحوم مشار الیه، گرامی فرزند ابو طالب میرزا را قائم مقام وی شمرده نطاق فرمانبرداری وی به دست عقیدت و اخلاص بر میان جان بسته‌اند و بجز اطاعت و متابعت وی به امری دیگر راضی نمی‌شوند.

هر یک از امراء در جواب مکتوب مرشد قلی خان سخنان عتاب‌آمیز فتنه انگیز نوشته خدمتش را بر مخالفت و طغیان سرزنشها نمودند و وثیقه‌ای در این باب مسجل به مهر امراء و ریش سفیدان تمامی اویماقات درست داشته به عاشور آقا دادند و آن سالک طریق خدمتگزاری را در کمال خفت و خواری به خراسان فرستادند. و چون سوای علیقلی خان و اسماعیل قلی خان و محمدی ساروسولاغ و میرزا محمد وزیر، سایر امراء و ارباب رای و تدبیر راضی به تحریر آن وثیقه نبوده به اجبار و اکراه مهر بر آن نهاده بودند عاشور آقا را به خلوت طلب داشته در باب اطاعت و انقیاد خود پیغامهای زبانی به مرشد قلی خان دادند.

خلد برین، متن، ص: ۸۲۴

بعد از رفتن عاشور آقا چون هر روزه از اطراف ممالک به تخصیص اصفهان و کاشان و یزد و کرمان اخبار وحشت آثار به امرای نامدار می‌رسید مصلحت وقت، مقتضی آن گردید که نخست متوجه کاشان شده دست اقتدار ولی جان خان را از آن ولایت کوتاه کنند و از آنجا به اصفهان و یزد نقل مکان نموده در گوشمال زیاده- سران آن حدود و انتظام مهام فارس و کرمان اهتمام تمام به تقدیم رسانند، بنابر این عزم ناصواب، علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم و مرشد قلی سلطان شاملو برادر اسماعیل قلی خان را بر سر ولی جان- خان به کاشان فرستادند، و بنابر آن که فرهاد آقا داروغه اصفهان را گنجور گنجینه بحر و کان و قارون زمان می‌دانستند به بهانه شکوه و شکایت جمعی از مردم اصفهان که در اردوی معلی بودند ابواب مؤاخذه و مصادره بر روی وی گشودند و محصلان شدید به جهت ضبط اموال و اسباب و سایر متملکات وی و اتباع وی که با خود همراه داشت تعیین نموده بر ایشان گماشتند. همچنین جمعی را به جهت وصول و ایصال اموال فرهاد آقا و کسان وی به جانب اصفهان فرستاده هر یک از عمله و فعله و منسوبان و ملازمان و اتباع وی را که زیاده بر پنجاه شصت نفر بودند گرفتار مؤاخذه و گرفت و گیر نمودند؛ و سید بیک کمونه را حاکم و میرزا احمد کفرانی را وزیر و ناظر و صاحب مقاطعه اصفهان و میرزا هدایت الله نحم ثانی را ناظر معاملات آن بلده خلد

نشان گردانیده ابواب ورود ایشان را به آن حدود گشودند.

بعد از فیصل قضایای مذکور، موکب منصور از ییلاق خرقان به صوب کاشان روان شده در عرض بیست روز کوچ بر کوچ به ظاهر کاشان رسیدند و بنا بر آن که ولی جان خان از جانب امرای عالی شان به یأس و حرمان اتصاف داشت به جد و جهد تمام، رایت مخالفت و قلعه‌داری افراشت و ابواب حصار را بر روی موکب ظفر شعار مسدود ساخته به تهیه اسباب قلعه‌داری و استحکام قلعه و حصار پرداخت و در مدت محاصره دست جرأت به تصرف اموال تجار خیر-

خلد برین، متن، ص: ۸۲۵

مدار و سایر ارباب ثروت و سامان کاشان که در مضیق محاصره گرفتار گونه گونه مذلت و هوان بودند گشوده تنخواه انعام و احسان کسان خود نمود و رفته رفته کار طمع و توقع را به جائی رسانید که تمام مردم کاشان [۱۸۰] را به گدائی انداخته به نان شب محتاج گردانید. اما سپاه ظفر پناه چون از مخالفت و نافرمانی آن روسیاه آگاه گردیدند سیبه‌ها ترتیب داده ابواب تسخیر حصار را بر روی آن مردم بی‌زینهار گشادند و در لوازم قلعه‌گیری مراسم سعی و اهتمام به تقدیم می‌رسانیدند تا سیبه‌ها به خندق رسیده کار بر مردم حصار دشوار گردید.

در اثنای این گیر و دار از جانب اصفهان اخبار وحشت آثار به موکب ظفر شعار رسیده باعث تعویق تسخیر حصار گردید. خلاصه این مقال آن که چون خبر گرفتاری فرهاد آقا به دار السلطنه اصفهان رسید و خسرو بیک غلام که از اقوام فرهاد آقا و سرکرده ملازمان و مردم وی بود از مؤاخذه و گرفتاری فرهاد آقا خبردار گردید چون به حفظ و حراست قلعه طبرک قیام داشتند ابواب قلعه را بر روی ضابطان و محصلان مسدود نموده رایت مخالفت و نافرمانی افراشتند و به اعلان کلمه عصیان جرأت نموده ابواب تحصن و قلعه‌داری بر روی خود گشودند. سید بیک حاکم و میرزا احمد وزیر چون جرأت و زیاده‌سری غلامان عاصی را مشاهده نمودند با روزگار از در سازگاری درآمده در منازل سادات عالی درجات حسینی که از جمله نقبای آن ملک و به «سادات حسینیه» مشهور بودند بار اقامت گشودند و با آن که مردم اصفهان آن منزل و مأوا را از غایت تعظیم و احترام، بست و ملتجا می‌دانستند نمی‌توانستند که آن سرای سعادت را از آفت دست‌انداز غلامان عاصی محافظت نمایند لا جرم گروهی انبوه از تفنگچیان قدر انداز از مردم بلوکات به شهر درآورده حفظ و حراست حسینیه و شهر می‌نمودند. با وجود این حال از دست‌انداز غلامان بی‌سر و پا اختلال تمام به حال سادات حسینیه و مردم شهر راه یافته امنیت و استقامت از آن ولایت کناره گزید و

خلد برین، متن، ص: ۸۲۶

رفته رفته دست جرأت و دست انداز غلامان عاصی دراز گردیده کار به جائی رسید که نوبتی انتهاز فرصت نموده غافل و بی‌خبر بر سر حسینیه رفتند و چند جا دیوارها را شکافته درها بر روی خود گشادند و به درون ریخته سید بیک کمونه و میرزا محمد امین را که از اجله سادات عظام و مرتضای ممالک اسلام بوده به گرو فرهاد آقا به قلعه فرستادند و آن سرای سعادت را به جاروب نهب و غارت رفته داد زیاده‌سری و درازدستی دادند. میرزا احمد وزیر را چون در اصفهان مجال قرار نماند گریزان خود را به کاشان رسانیده حقایق حالات را معروض گردانید.

امرای عالی شان به تجدید جمعی را به سرکردگی اللهقلی سلطان کنگولو به حفظ و حراست اصفهان مأمور و روانه گردانیدند.

چون فرستادگان به حوالی شهر رسیدند امرای ارشلو که در آن زمان سالک طریق بغی و طغیان بودند از قرب ورود ایشان خبردار شده چون سیل بهار در مورچه‌خوار بر سر ایشان تاختند و اللهقلی سلطان و میرزا هدایهٔ الله نجم ثانی را که در ثانی الحال به پشتگرمی امداد وی روی به اصفهان نهاده بود با چند تن دیگر گرفته در میان ایل خود محبوس و مقید ساختند.

چون خبر این شور و شر در کاشان به امرای عالی شان رسید سررشته اندیشه و آرام را از کف داده به جد و جهد تمام روی توجه به تسخیر قلعه کاشان نهادند و با آن که اسباب یورش حسب المدعا مهیا نشده بود از راه شتاب و اضطراب که در رفتن اصفهان داشتند

رایت گیرودار برافراشتند و شبی بی‌خبر از در یورش درآمده در اطراف حصار هجوم آور گردیدند و تا نیم شب به اشتعال نایره قتال و جدال اشتعال نموده ابواب تلف بر روی بسیاری از شیر شکاران بیشه کارزار گشوده گشت و چون کاری چنان از پیش نبردند بی‌نیل مقصود روی به آرامگاه خود آوردند.

و چون فیصل قضایای اصفهان اهم و اولی بود روز دیگر به صوابدید اسماعیل قلی خان قرار به آن دادند که با ولی جان خان از

خلد برین، متن، ص: ۸۲۷

در صلح و صلاح درآمده مهم کاشان را به وقت دیگر حواله نمایند، بنابر این اسماعیل قلی خان بادی امر مصالحه گردیده کسان خود را به درون قلعه فرستاد و به ولی جان خان پیغامهای دوستانه داده ابواب مصادقت و موالات بر روی وی گشاد. ولی جان خان نیز که از تنگنای محاصره به جان آمده بود این معنی را مغتنم شمرده به اسماعیل قلی خان توسل نمود و محقر پیشکشی با چند نفر از مردم معتبر خود به درگاه خاقان دادگر فرستاده التماس عفو گناهان خود را به اسماعیل- قلی خان پیغام داد. فرستادگان به وساطت خان مشار الیه به شرف پای بوس خاقان علیین آشیان و ابو طالب میرزا مشرف گردیده به خدمت علیقلی خان رسیدند و عذرخواه گناه جراتهای بیجای وی گردیده استدعای آن نمودند که خدمتش را یک دو ماه مهلت دهند که در کاشان به تهیه و تدارك اسباب سفر خود پرداخته به هر دیار که مقرر گردد روان شود.

بعد از قیل و قال بسیار قرار به آن یافت که چون موکب ظفر- شعار از ظاهر حصار کوچ کند ولی جان خان دروازه‌های قلعه را بگشاید و از لشکر ظفر اثر سیصد نفر از جماعت شاملو و بیات و امثال ایشان داخل قلعه شده در آنجا به سر برند که چون او از قلعه بیرون رود ایشان به محافظت شهر و قلعه قیام نمایند و از جانبین به صلحی چنین- که هرگز مباد- راضی شده موکب ظفر نشان به جانب اصفهان روان شد. و موکب مسعود در ساعتی که میرزا عرب منجم هروی اختیار نموده بود داخل شهر شده بار اقامت گشودند و منازل سادات حسینیه به نزول شاه و شاهزاده، کنگره رفعت به آسمان رسانیده مقرر گردید که علیقلی خان در جوار دولتخانه نزول نماید و اسماعیل قلی خان در محله گلبار و سایر امراء و اعیان در منازل مناسب فرود آمدند. و چون غلامان بیهده‌کار در محافظت قلعه و حصار اصرار می‌ورزیدند سپاه نصرت پناه مشغول ریختن توپ و تهیه قلعه‌داری گردیدند و بعد از چند روز علیقلی خان تسخیر قلعه را به رفق و مدارا اولی شمرده فرهاد آقا را به منزل خود برد و زنجیر از

خلد برین، متن، ص: ۸۲۸

گردنش برداشته ابواب میزبانی و مهربانی بر روی وی گشود و به گونه گونه مواعید دلپسند، خرسندش ساخته تعهد انجاح مرام او نمود و مشار الیه مستظهر و مستمال، کس به قلعه نزد خسرو کوتوال و غلامان بد فعال فرستاده به اطاعت و انقیاد و سپردن قلعه فرمان داد و ایشان با آن که در بدایت حال از در قیل و قال درآمده به فرهاد آقا سخنان درشت گفتند اما بعد از آن که خاطر از مؤاخذه و باز- خواست جمع نمودند از در صلح و صلاح درآمده ابواب قلعه را گشودند، و خسرو بیک به ملازمت علیقلی خان و امراء رسیده آن قفل دیرگشا به کلید حسن تدبیر به آسانی گشوده گردید، و بعد از انجام مهام قلعه ریش‌سفیدان طایفه ذو القدر به شرحی که سبق ذکر یافت به درگاه جهان پناه شتافته چون کاری نساختند شعار عباسیگری ظاهر ساختند و از این رهگذر، طوایف دیگر که با ابو طالب میرزائیان از در مخالفت درآمده بودند ناامید و رمیده‌تر شدند.

در خلال این احوال فی ما بین علیقلی خان و اسماعیل قلی خان فی الجمله غبار نقار ارتفاع یافته چند روزی در میانه کلفت و نزاع پایدار بود. باعث بر این منازعه و غوغا آن که علیقلی سلطان ذو القدر که نواده شاهقلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان و مصاحب و تربیت کرده علیقلی خان و الکای قم به دستوری که در زمان شاه جنت مکان به جد او تعلق داشت به وی متعلق بود آرزوی آن نمود که چون ایالت ولایت آباء و اجداد به او متعلق است منصب مهرداری نیز که با ایشان بوده به وی متعلق گردد، بنابر این استدعای مهم آباء و اجداد در آن باب از علیقلی خان استمداد نمود. خان مشار الیه که در آن اوان مدار علیه سلطنت پایدار بود

چون از اسلمس خان ولد شاهرخ خان ذو القدر که به جای پدر به منصب مهرداری سرافرازی داشت اظهار عدم رضا می‌نمود ابواب رضاجوئی بر روی خاطر علیقلی سلطان گشوده خدمتش را به منصب مذکور امیدوار فرمود.

و چون خبر تغییر اسلمس خان به طایفه ذو القدر رسید جمعی از ایشان که تربیت کرده پدر وی بودند بر آن کار ناهنجار انکار نمودند

خلد برین، متن، ص: ۸۲۹

و به اسماعیل قلی خان توسل جسته خدمتش را در مقام اعانت اسلمس خان آوردند و این معنی محرک ماده کلفت و نزاع شده کاری به دست بیکاران افتاد و رفته رفته به افساد ارباب فتنه و فساد بین الجانبین کلفت و وحشت به جائی رسید که طوایف قزلباش دو گروه گردیدند و جمعی به معاونت علیقلی خان و گروهی به تقویت اسماعیل قلی خان تیغ مخالفت و کلفت بر روی هم کشیدند و بازار لشکرکشی و سپه‌آرائی در شهر اصفهان رواج و رونق گرفته همه روزه [۱۸۱] در اسواق و محلات، جوش و خروش مبارزان جوشن پوش به گوش چرخ اطلس پوش می‌رسید و خلایق از سایه خود هراسان و گریزان گردیده کار بر هم خوردگی شهر و مملکت به جائی رسید که امن و عافیت از آن ولایت کناره گزید و از بیم دست‌انداز ارباب فتنه و فساد، پای تردد مردمان از کوچه و بازار کوتاه و ابواب دکاکین مسدود و متاع سودا و معامله در بازارها مفقود شد. با وجود این در بندان، دست جرأت دیوانیان به مصادره و مؤاخذه رعایا و زیردستان باز شده مبلغهای خطیر به علت مقطعی مملکت و رسومات و دوشلکات «۱» امراء و ارکان دولت در میان عجزه و رعایا به توجیه درآمد و محصلان شدید، بلای جان خلایق گردیده چون فریادرسی نبود محصلان، اضعاف مضاعف آنچه حواله داشته بودند از رعایا به حصول و وصول می‌رسانیدند. «۲»

بالجمله به جهات مذکوره اختلال حال مردم اصفهان به سرحد کمال رسیده کار زندگانی بر خلق آن دیار دشوار گردید. مقارن آن چون شب تیره به روز روشن آبستن می‌باشد مضمون این نظم بلاغت نظام که، بیت:

مخراش دل ز غم که چو انگشت در شمارچون بستگی رسد به نهایت گشادگی است حالی مردم اصفهان گردید و نسیم صبح رستگاری از مهب

---

(۱)- این لغت در عالم آرای عباسی هم آمده اما معنی آن را نیافتم.

(۲)- چیزی که همیشه در ایران معمول بوده است.

خلد برین، متن، ص: ۸۳۰

مرحمت باری وزیده از جانب خراسان خبر رسید که عبد الله خان پادشاه ماوراء النهر با لشکری تمام قهر به عزم تسخیر دار السلطنه هرات رخت اقامت به دیار خراسان کشید و علیقلی خان شاملو بیگلر- بیگی و امیر الامرای هرات به ضبط و استحکام شهر و حصار پرداخته ابواب اطاعت و انقیاد را بر روی عبد الله خان که به محاصره قیام دارد مسدود ساخت و مرشد قلی خان در رکاب آفتاب تابان یعنی زیبنده سریر کیان و برازنده تخت فیروز بخت ایران از مشهد معلی بیرون آمده عزم آن دارد که آن حضرت را از راه طبس به مملکت عراق آرد.

بعد از اشتهار و انتشار این اخبار، امرای نامدار فی الجمله از خواب غفلت بیدار شدند و بنا بر آن که در آن اوان تردد و آمد و رفت از خراسان به عراق کمتر اتفاق می‌افتاد و جزم نمی‌دانستند که اراده مرشد قلی خان از بیم طغیان عبد الله خان است یا تمکن شهریار جهان بر اورنگ سلطنت جاودان، در طی نشیب و فراز این اندیشه شبها به روز آوردند. ورود این خبر فی الجمله باعث آن گردید که به وساطت مصلحان خیراندیش، علیقلی خان و اسماعیل- قلی خان با یکدیگر از در صلح و صلاح درآمدند و علیقلی خان در باب مهرداری، مهر سکوت بر لب نهاده به فکر آمدن مرشد قلی خان افتاد و با آن که ارباب فتنه و فساد به میانجی فی الجمله

صلاحی که روی داد سر در گریبان کشیده پای در دامن پیچیدند آن دو خان عالی شان همچنان از یکدیگر خائف و هراسان روزگار می‌گذرانیدند و چون سر بزرگی هر دو بیش از آن درد می‌کرد که از راه فروتنی، یکی به دیدن دیگری رفته حجاب کلفت را از میانه برگیرد میرزا محمد وزیر به التماس زیاد اسماعیل قلی خان را به دیدن علیقلی خان فرستاد و در آن روز که وعده ملاقات بود از هر طرف لوازم خود- نمائی و سپه‌آرائی به تقدیم رسیده اسماعیل قلی خان در کمال عظمت و شان متوجه منزل علیقلی خان گردید. علیقلی خان نیز مجلسی به شکوه و شوکت مرتب داشته بواب و حجاب بر ابواب گماشته تفنگچی و کماندار بسیار بر اطراف و جوانب بازداشته بود.

خلد برین، متن، ص: ۸۳۱

و چون کوکبه جاه و جلال اسماعیل قلی خان به نزدیک رسیده دورباش عظمت و شان علیقلی خان را دید از راه مردمی و مدارا پیاده گردید و با چند تن از برادران و امراء و ریش‌سفیدان شاملو و سایر اویماقات که همراه داشت قدم به منزل علیقلی خان گذاشت، و با آن که چوب منع دربانان منزل علیقلی خان را بر سر راه ملازمان و کسان خود گذاشته دید از این رهگذر ملول و مکدر نگردید و به گشاده پیشانی و شکفته‌روئی با جناب خانی ملاقات نموده لوازم کوچک دلی و بزرگ منشی از جانبین به تقدیم رسید.

بعد از انقضای آن مجلس رنگین، ابواب الفت و التیام چنانچه باید بر روی هم نگشوده بودند که خبر ارتحال مرتضی قلی خان بیگلربیگی استراباد از دار ملال و خبر آمدن مرشد قلی خان در رکاب جاه و جلال گرامی گوهر درج سلطنت و اجلال از راه دامغان متواتر شد و در هر سری سودائی و در هر خاطری متمنائی به هم رسیده تفرقه تمام به آرای امرای عظام راه یافت. علیقلی خان مصلحت چنان دید که خود با امراء و اتباع خود که قرب پنج هزار سوار جرار نیزه‌گذار بودند به رسم ایلغار به دیاری که به تیول او مقرر بود رفته از آنجا به خوار و سمنان گذر کند و سر راهها را تا دامغان به مردم آگاه سپرده از ضبط طرق و شوارع خاطر جمع سازد تا اگر امرای عراق را هوای استقبال موکب جاه و جلال پادشاهی در سر افتد چون منع در رهگذار ایشان توانند نهاد، و اسماعیل قلی خان در رکاب سعادت نشان خاقان علیین آشیان و ابو طالب میرزا مرحله- پیما گردیده موکب ظفر قرین را به دار السلطنه قزوین که مقر سریر سلطنت ابد مدت است رساند.

اما چون وقت آن رسیده بود که تخت فیروز بخت ایران به جلوس همایون مهر جهانتاب فلك تاجداری زیب و بها پذیرد هواخواهان علیقلی خان در صدد ممانعت اراده وی درآمده گفتند که چون هنوز اعتمادی چنان بر جانب علیقلی خان نیست در وقتی چنین شاه و شاهزاده را به او سپردن و خود از در خانه دوری گزیدن پسندیده

خلد برین، متن، ص: ۸۳۲

خرد خرده‌دان نیست. همچنین جمعی دیگر به ملاحظه آن که مبادا مرشد قلی خان به استظهار طوایف ذو القدر و افشار که از اطراف دیار و امصار، کسان نزد او فرستاده خود را عباسی نام نهاده‌اند از راه یزد عزم اصفهان نماید توقف آنجا را اولی و انسب می‌شمردند.

القصه روزها در این اندیشه به شب رسیده شبها روز شد تا بعد از چند روز آوازه توجه موکب جهانگشای از راه دامغان متواتر گردید و امرای نامدار از راه اضطرار قرار به رفتن قزوین داده از طالع دون و بخت زبون، ابواب جور و تعدی بر روی مردم اصفهان گشادند و ارباب ثروت و سامان و اکابر و اعیان آن خطه خلد نشان را با آنچه داشتند گیرانیده شهری به آن معموری و آبادانی را خراب و ویران گردانیدند. و بعد از آن که از آبادانی و امن و امان در آنجا نشان نماند ابراهیم خان ترکمان ولد حیدر سلطان چاتوق را به داروغگی اصفهان منصوب ساخته رایت عزیمت به صوب مستقر سریر سلطنت افراختند و مقرر شد که علیقلی سلطان ذو القدر حاکم قم پیشتر از موکب ظفر اثر به آن کشور رفته به تهیه سپاه و لشکر پردازد تا به هر جانب که مقرر شود حاضر سازد.

از نیامدن کار امرای نامدار که در نظر خردمندان هوشیار از آثار و امارات ظهور دولت پایدار بود چون موکب ظفر شعار به مورچه‌خوار رسید محمدی ساروسولاغ که رکن رکین دولت ابو طالب میرزائیان بود به عارضه شدید گرفتار گردید و موکب همایون به سبب بیماری وی در آنجا که جای اقامت یک روزه نبود مدت ده روز اقامت گزید. و هنوز مورچه- خوار محل نزول موکب ظفر شعار بود که خبر آمدن مرشد قلی خان از راه خوار و سمنان متحقق گردید، لاجرم امرای عالی شان بنا بر یاغیگری ولی جان خان عنان از راه متعارف کاشان پیچیده به راه گلپایگان متوجه قزوین گردیدند.

خلد برین، متن، ص: ۸۳۳

گفتار در توجه موکب جهانگشای فروزنـده چراغ شاهی و فرازنـده اورنگ صاحب کلاهی از دیار خراسان به صوب عراق و تمکن آن حضرت بر تخت سلطنت ایران به حسب ارث و استحقاق و سوانحی که قبل از آن در ولایت خراسان و بعد از آن در مملکت عراق اتفاق افتاد

چون جنیبت کشان تقدیر که ادهم روز و اشهب شام را رام تازیانه تدبیر دارند عنان سمند صبا خرام خسرو و کیخسرو غلام یعنی آفتاب اوج شاهی و بدر جهان افروز برج صاحب کلاهی را در معرکه سوسغد ترشیز چنانچه جوهری خامه به نمایشی از آن گوهر- ریز شد از قلب معسکر علیقلی خان به صوب سپاه مرشد قلی خان معطوف گردانیدند و ظل ظلیل عنایت الهی یعنی آفتاب اوج شاهی خواهی نخواهی بر سر مرشد قلی خان و اتباع وی سایه افکن گردید و علیقلی خان مانند تاجر گران سرمایه که متاع مکنت و توان و کالای ثروت و سامان خود را یکجا به تاراج غارت غارتگران حوادث داده باشد پریشان حال و شکسته بال به هرات رسید چون سرمایه سعادت و سررشته دولت را از دست داد و دشمنی چون مرشد قلی خان در برابر وی ایستاده بود و در فتحی از امداد و اسعاد امرای عراق بر روی وی نمی‌گشود در بحر اندیشه فرو رفته آغاز دست و پا زدن نمود، و چون در غرقاب اضطرار، هر موجی از آن بحر ذخار را کنار می‌پنداشت [۱۸۲] به امید آن که شاید کشتی دریائی دولت خود را به ساحل مقصود رسانیده ناصر و مددکاری پیدا کند با عبد الله خان اوزبک و میرزایان قندهار طرح الفت و آشنائی افکند و به ارسال رسل و رسایل و اتحاف تحف و هدایا به ایشان متوسل گردیده خود

خلد برین، متن، ص: ۸۳۴

را به هر یک از آن جماعت منسوب گردانید، و از جانب ایشان نیز ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردیده ملاطفات ظاهری به ظهور رسید.

و با آن که میرزایان قندهار به آن سخنان دور از کار، سررشته روزگار خود را از کف نداده قدم از مسلک عافیت و فراغ بال بیرون ننهادند و از جانب ایشان خان عالی شان را شکست بر سر شکست نیامد اما مکاتبات دنیادارانه او سلسله جنبان آرزوی عبد الله- خان در تسخیر ملک هرات که سالهای دراز در آرزوی آن بود گردیده به خواهش تمام در اندیشه حصول مرام، خواب و خورد را بر خود حرام گردانید و بعد از تصمیم عزیمت به تسخیر آن خطه دلپذیر با سپاهی گران و لشکری چون قضای ناگهان در مبادی سال فرخ فال تنگوزئیل مطابق نصهد و نود و شش هجری به ملک خراسان آمد و قبل از ورود خود کس نزد علیقلی خان فرستاده پیغام داد که چون آینه ضمیر حقانیت گزین منطبع ساخته بود بنابر این همت والا- به تسخیر ملک خراسان معطوف گشته به آن صوب صواب توجه نمود؛ اکنون اگر آرزوی خدمت ما داشته در قول خود صادق باشد باید که بی‌اندیشه و تأمل به موکب عالی پیوسته سعادت ملازمت دریابد و در آن ولایت سکه و خطبه به نام نامی و القاب گرامی ما موشح و مزین ساخته ایالت آن ولایت را به دستور، مخصوص خود شناسد؛ و اگر بعد الیوم، بودن در آن ولایت را مکروه خاطر شمرد از ممالک ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان هر ولایت را که خواسته باشد به خود متعلق و مخصوص داند و اگر تغییر عزم کرده به وعده وفا نتواند نمود چون جنود

نامعدود اوزبکیه وارد حدود خراسان گردیده و بی‌نیل مقصود مراجعت نمی‌توانند نمود بلده فاخره هرات را خالی نموده رخت اقامت به ولایت قزلباش خواهد کشید.

علیقلی خان از پیغام عبد الله خان ترک قرار و آرام گفته از کرده پشیمان گردید و چون دل از حکومت ملک هرات که از معظمات

خلد برین، متن، ص: ۸۳۵

بلاد خراسان و غیرت گلزار جنان است بر نمی‌توانست داشت و دست امیدش از ملک عراق و امداد امرای آنجا کوتاه بود به کام و ناکام رضا به قضا داده دل بر تحصن و قلعه‌داری نهاد. عبد الله خان چون از نقض عهد و پیمان زبانی علیقلی خان خبردار گردید با لشکری بی‌زینهار از شبگیر و ایوار نیاسود تا شهر هرات را محاصره نمود چنانچه شرح آن در حدیقه پنجم رقمزده کلک وقایع نگار خواهد گردید ان شاء الله تعالی.

اما مرشد قلی خان چون در مشهد معلی از ورود عبد الله خان به مملکت خراسان و محاصره هرات خبردار شد بنا بر آن که به یقین می‌دانست که لشکر خراسان را با سپاه کینه خواه اوزبک تاب مقاومت نیست و در آن نزدیکی واقعه هولناک شاهزاده غفران مآل در عراق اتفاق افتاده بود و قاصد مشار الیه از نزد امرای عراق چنانچه ایمائی به آن شد بی‌نیل مقصود مراجعت نموده در بحر اندیشه گرفتار چهار موجه حیرت گردید و کشتی نشین دریای اضطراب بود تا مرتضی قلی خان پرناک ترکمان چنانچه ایمائی به آن شد رخت اقامت از عراق به دامغان کشیده برادر خود را با بسطام آقا و بیکتاش بیک ولد محمد خان ترکمان به مشهد مقدس معلی به نزد مرشد قلی خان روان نمود و ابواب مصادقت و یکتا دلی بر روی وی گشوده خدمتش را به توجه جانب عراق ترغیب و تحریص فرمود. همچنین از طرف فارس و یزد و کرمان نیز به شرحی که سبق ذکر یافت کسان بر سبیل تعاقب و توالی رسیده مژده اطاعت و انقیاد رسانیدند.

اما مرشد قلی خان که به وفور رای و تدبیر، سرآمد ابنای زمان بود قدم از دایره احتیاط بیرون نمی‌گذاشت و بنا بر عنادی که در میان طایفه ترکمان و استاجلو بود اعتمادی چنان به جانب مرتضی قلی خان نداشت و نمی‌خواست که سرمایه دولت و پیرایه افتخار خود را به میان دو سه هزار خانوار ترکمان برد بدین جهت در رفتن از راه دامغان متردد و متأمل بود و مع ذلک قلت اتباع و هواخواهان و عدم استعداد سفر ایشان نیز سد راه عزیمت عراق شده از هر راه

خلد برین، متن، ص: ۸۳۶

که خیال می‌کرد جرأت آمدن نمی‌نمود، و نگاه داشتن گرامی گوهر درج سلطنت و گیتی‌ستانی بنا بر ظهور بأس و سطوت و عدت و شوکت عبد الله خان در مشهد معلی کمال تعذر و اشکال داشت لاجرم هر دم اندیشه‌ای و هر ساعت خیالی می‌کرد و روزها و شبها متفکر و متأمل بود تا عاقبت کار، رای صواب نمایش بر آن قرار گرفت که چون امرای ذو القدر و افشار به کرات از یزد و کرمان و شیراز کسان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده‌اند موکب همایون شهریار ربع مسکون را از راه طبس و تون و یزد برده آن جماعت را به معسکر همایون ملحق سازد و به استعداد تمام با لشکری آراسته رایت توجه به صوب عراق برافرازد؛ و چون مرتضی قلی خان با طایفه ترکمان در دامغان منتظر ورود موکب مسعودند مقرر شود که از دامغان به کاشان رفته ولی جان خان را با خود متفق ساخته در عراق به موکب والای شهریار به استحقاق پیوندد. بنابر این به این عزیمت برادر خود ابراهیم خان را به حکومت مشهد مقدس معلی بازداشته ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفرایین و محمد خان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چگنی حاکم خبوشان را نزد وی گذاشت و به عزیمت جانب عراق در موکب همایون شهریار به استحقاق از مشهد مقدس معلی بیرون آمد.

و چون ماهچه رایت ظفر آیت بر حوالی ولایت ترشیز پرتو وصول افکند به ورود بعضی از اخبار مسرت آثار فسخ عزیمت جانب یزد و توجه از راه دامغان و سمنان بر وی لازم آمد:

نخست این که خبر رسید که مرتضی قلی خان در دامغان بار سفر آخرت بست و به ورود خبر مذکور خوفی که از رهگذر شور و

شر وی داشت زایل شد.

دیگر آن که به تحقیق پیوست که امرای عراق در رکاب خاقان علیین آشیان و ابو طالب میرزا رخت اقامت به اصفهان کشیده دلنهاد آن گردیده‌اند که به جهت اتساق و انتظام مهام فارس و کرمان به دار العباده یزد نقل مکان نمایند و بر تقدیر تحقیق این خبر بسا بود

خلد برین، متن، ص: ۸۳۷

که امرای افشار و ذو القدر از این رهگذر به معسکر ظفر اثر ملحق نتوانند شد و کارها بر حسب مدعا صورت پذیر نگردد.

دیگر خبر ارتحال شاهویردی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر حاکم سمنان بود که چون مشار الیه را تربیت کرده علیقلی خان و از جمله ابو طالب میرزائیان می‌دانست از آن راه نیز خاطر جمع نمود.

همچنین چون امراء و اعیان دار السلطنه قزوین و اکثر معارف و اکابر عراق به تخصیص طایفه جلیله شاملو که به حفظ و حراست مقر سلطنت همایون مشغولند در حین مراجعت عاشور آقا اظهار اخلاصمندی و دولتخواهی کرده به زبانی پیغام داده بودند که در توجه به صوب عراق مسارعت مبذول داشته خاطر از همه راه جمع دارند که به توفیق الهی مهمات پادشاهی حسب المدعا فیصل‌پذیر می گردد، این معنی نیز سلسله جنبان این عزم صواب گردید.

القصه به جهات مذکوره توجه رایات ظفر آیات از راه دامغان در خاطر مرشد قلی خان رسوخ یافته آرای کافه دولتخواهان که ملتزم رکاب اقدس بودند در این عزیمت با وی موافقت نمود، لاجرم عنان عزیمت به صوب مراجعت معطوف داشته از آنجا که نزول اجلال روی نموده بود کوچ بر کوچ به مشهد معلی معاودت نمودند؛ و چون صرف استحکام قلعه و حصار و تعمیر برج و باره و شهر بند مشهد مقدس معلی و سرانجام ذخیره و اسباب قلعه‌داری نموده خاطر به همه جهت از جانب مشهد مقدس جمع فرمودند.

بعد از فیصل قضایای مذکور در ساعت سعد و طالع مسعود، الویه دولت و اعلام فتح و نصرت، پرچم گشای گردیده بعد از ادراک شرف زیارت و استمداد همت از روضه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه با پانصد و شصت نفر از دولتخواهان جان سپار و فدویان وفادار از مشهد مقدس معلی بیرون آمدند و ماهچه رایت همایون بر کوه و هامون پرتو وصول افکنده چون مهر منیر از ایوار و شبگیر نمی‌آسود تا شادروان جلال در قصبه دامغان نزول اجلال فرمود و در

خلد برین، متن، ص: ۸۳۸

آنجا برادران و پسران مرتضی قلی خان و ریش سفیدان و اعیان ترکمان به سعادت بساط بوس سرافرازی یافته کمر خدمتکاری و موافقت موکب همایون بر میان بستند.

مقارن آن احمد سلطان، وکیل شاهویردی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر حاکم سمنان بعد از فوت مشار الیه به صوابدید ریش‌سفیدان به حکومت آنجا قیام می‌نمود و قبل [۱۸۳] از وصول موکب مسعود به آن حدود چون مرشد قلی خان کس به میان ایشان فرستاده آن جماعت را به انقیاد و اطاعت دلالت نموده بود به بلدی بخت و یاوری طالع از در اطاعت و متابعت درآمده کسان به استقبال الویه جاه و جلال فرستاد، و چون شعشعه آفتاب رایت سعادت سرایت بر در و دیوار حصار سمنان افتاد دروازه‌های قلعه را چون ابواب فتح و نصرت بر روی موکب ظفر خاصیت گشاد و خود به شرف ملازمت مشرف گردیده جبهه نیاز بر آستان پادشاه سرافراز نهاد.

و چون هوای دلگشای سمنان از غبار سم سمند فلک فرسا، عنبر بیز و مشکسای شد کس به دار السلطنه قزوین فرستاده قورخمس-خان شاملو حاکم شهر را با سادات و موالی و اعیان و اهالی دار- السلطنه مزبور از قرب ورود موکب منصور خبردار گردانیدند. و چون این خبر مسرت اثر مانند مهر انور پرتو وصول به آن کشور انداخت اسباب خوشدلی و شادمانی کافه مردمان را آماده و مهیا ساخت و بجز برادران اسماعیل قلی خان که گردن از ربقه فرمان کشیدند سایر ریش سفیدان شاملو سیما عباسعلی سلطان ولد چرنداب سلطان و عموم سکنه و متوطنین دار السلطنه قزوین، سالک طریق اطاعت و فرمانبرداری گردیده فوج فوج و گروه گروه

خوشحال و خندان به عزم استقبال موکب جاه و جلال، اقبال نمودند.

و چون مژده ورود موکب مسعود به ولایت ری رسید حسینقلی سلطان برادر علیقلی خان فتح اوغلی که به نیابت وی حاکم آن ولایت بود از بیم هجوم مردم آن مرز و بوم به ادراک شرف بندگی و سر- افکندگی مجال توقف در آن دیار ندیده به جانب قلعه الموت- که

خلد برین، متن، ص: ۸۳۹

طایفه فتح لو به فرموده علیقلی خان، طهماسب میرزا را در آنجا پاس می‌داشتند- فراری گردید و هنوز کوکبه والای تخت نشین کاووس و کی به ولایت ری نرسیده بود که اکابر و اعیان قزوین که طریق استقبال پیموده بودند جبین نیاز بر آستان اطاعت پادشاه سرافراز سودند و نقش آرزوی مرشد قلی خان از همه راه بر حسب دلخواه درست نشسته به کام دل، کمر صلاح اندیشی دولت ابد مدت بر میان جان بست و به آئین سلاطین پیشین و رسم و راه پادشاهان روی زمین در رکاب فلک فرسای خاقان کشور گشای از ولایت ری به صوب معموره جنت قرین قزوین راهی شده به ساعتی که سعود از آن کسب سعادت توانند کرد بی‌مانع و مزاحمی داخل شهر گردید و آفتاب اوج جهانبانی و گیتی ستانی را به بیت الشرف خود یعنی دولتخانه مبارکه رسانیده بر تخت سلطنت آباء و اجداد والا نژاد متمکن گردانید. به قدوم مسرت لزوم این طرازنده تاج و سریر، جهان پیر جوانی از سر گرفت و روزگار افسرده، بزم خوشدلی و بساط شادمانی فروچید. بزم آرایان انجمن کامروائی، داد مجلس آرائی دادند و آسمانیان به مرافقت زمینیان زبان به تهنیت و مبارکباد گشادند.

و چون چشم امید زمانه و زمانیان به طلعت همایون شهریار ربع مسکون روشن شد مرشد قلی خان خود را وکیل کارخانه سلطنت شمرده من حیث الاستقلال بر مسند جاه و جلال متمکن گردید.

و چون به مرافقت برید صبا و شمال، بشارت جلوس همایون به اطراف و جوانب رسید گوش بر آوازان این خبر مسرت اثر، احرام حریم قرب خدمت بر میان جان بسته با پیشکش و نثار به پایه سریر سلطنت پایدار پیوستند و ریش‌سفیدان و اعیان طوایف قزلباش که چون رمه بی‌شبان در اطراف جهان، سرگشته و حیران می‌گشتند به بلدی توفیق، سالک طریق انیق فرمان‌پذیری گردیده از اطراف دیار و بلاد روی مسارعت به معسکر ظفر بنیاد نهادند و مانند جداول و انهار که رفته رفته به دریای بی‌قعر و کنار پیوندد هر لحظه از لشکر

خلد برین، متن، ص: ۸۴۰

ظفر نشان فوجی و هر ساعت از آن بحر بی‌کران موجی به آستان اقبال آشیان پیوسته از دل و جان کمر جان سپاری بر میان بستند و از جمله ایشان ولی جان خان از کاشان بر دیگران پیشی گرفته از راه ری ... «۱» نادان فرو نشست مراحم بی‌کران شاهانه و عفو و اغماض خسروانه ابواب سیاست را بر روی سایر امراء و وزراء و ارباب مناصب بسته فرمان قضا مضا در باب گرفتن ترجمان از تمامی ایشان به نفاذ پیوست و فراخور حال و قدر استطاعت هر یک مبلغی به توجیه درآمده به محصلی محصلان به وصول رسید و با اموال و اسباب مقتولین به مدد خرج و انعام جمعی که از خراسان آمده کمال عسرت و پریشانی داشتند مقرر گردید.

اختتام مشعر بر انجام این حدیقه مینو نظام در آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای حدیقه پنجم به هبوب نسیم وقایع نگاری کلک جادو خرام:

المنهٔ لله تعالی و تقدس که چهار خیابان روضه هشتم از گلزار همیشه بهار تألیف خلد برین به میامن الطاف بی‌کران و حسن اهتمام چمن‌آرای این گلستان، نمونه باغ جنان و روضه رضوان گردید و پیشتر از آن که آب حیات الفاظ و معانی در جویبار زندگانی از روانی بازایستد خامه بو العجب نگار، طراحی این نادره گلزار را به پایان رسانید. چشم تماشائیان روشن که به شکفتن گلهای رنگارنگ این نادره چمن جیب و کنار گلدسته بندان ریاض سخن گلشن گردید و جیب و کنار سخن شناسان قدردان پر گل که

گلچین خیال از گلهای رنگارنگ الفاظ رنگین گلاب معانی بدیع آئین کشید.

چون در آغاز بهار این گلزار که چمن‌آرای اندیشه و باغبان خیال به فکر طراحی این گلستان بی‌خزان افتاده بود پیشنهاد اندیشه و قرارداد خاطر آن بود که از هر گلستانی که راه نگاه به آن افتد دسته‌بند گلهای رنگارنگ غرایب اخبار آن بوده خامه از شغل نگارش

---

(۱)- احتمالا چند سطر افتاده است.

خلد برین، متن، ص: ۸۴۱

مطلب معزول را به گلدسته بندی آن مشغول سازد، لاجرم ریاض هفتگانه این گلزار همیشه بهار به چابکدستی خامه گوهربار از آن قرار در نظر تماشائیان جلوه ظهور و اظهار نمود اما چون راه تماشا به گلستان بی‌خزان تاریخ عالم آرا افتاد و گلهای رنگارنگ آن گلستان را در نظر اندیشه جلوه داد، بسیاری از آن گلها را در هجوم سبزه بیگانه طول کلام، پنهان دید و در هم شکفتگی گلها نیز دامن اندیشه را از دست قرار داد خاطر بیرون کشید؛ و بنا بر آن که در قطع بوادی اخبار، راهنمای دیگر دستگیر خامه مطلب نگار نمی‌گردید قطع نظر از ایجاز و اختصار نموده در طی تحریر حدیقه سیوم و چهارم قدم بر قدم اسلوب کتاب مذکور گذاشته دست از دامن مطلب نگاری نداشت و به این تقریب جواهر زواهر اخبار عجیبه و آثار غریبه ایام ولادت با سعادت خدیو خداشناس و خاقان گردون اساس یعنی نواب گیتی- ستان فردوس مکان شاه عباس- انار الله برهانه- تا زمان جلوس سعادت مأنوس آن حضرت بر تخت فیروز بخت ایران در تحت هر داستان از این ... دولت افزای زمان سلطنت روز افزون و عهد خلافت ابد مقرون گردد، نظم: یارب این آرزوی من چه خوش است‌تو بدین آرزو مرا برسان امیدواری به کرم باری آن که تا از بهار و خزان در جهان نشان باشد بهار دولت پادشاه و ولی نعمت و خداوندگار حقیقی زمان ما از آسیب صرصر خزان حوادث در امان پدید آرنده بهار و خزان باشد. و ما ذلک علی الله بعزیز انه علی ما یشاء قدیر.

قد اتفق الفراغ من کتابهٔ هذه الحدایق الاربعهٔ من الروضهٔ الثامنهٔ من الریاض الثمانیهٔ علی یدی العبد الضعیف المحتاج الی رحمهٔ خالق الارض و السماء محمد رضا النجف آبادی الاصفهانی سنهٔ ۱۲۷۰.

خلد برین، متن، ص: ۸۴۲

غلطنامه

صفحه سطر غلط صحیح ۲ پاورقی زیاد باید به صفحه ۳ برود

۱۶ ۲۴ سوسفد سوسغد

۲۳ ۲۲ جلالت شان جلالت و شان

۲۳ ۲۳ هدایت و لمعان هدایت، لمعان

۲۶ ۱۲ تهه تهیه

۱۰۱ ۹ اثای اثنای

۱۱۲ ۲۷ خو خود

۱۲۸ ۲۲ مردن مردان

۱۶۵ ۱۴ انتظام انتقام

۱۹۰ ۲۴ شبیک شبیک

۲۲۷ ۱۲ صواب صوب

۲۵۵ ۱۱ قوردورمیش قودورمیش

۳۰۲ ۱۷ تجری تحتها تجری من تحتها

۳۲۷ ۹ سلطت سلطنت

۳۵۰ ۷ سرا حرمسرا

۳۵۰ ۱۰ قرشون قوشون

۳۵۵ ۲۰ همایون سمایون

۳۵۵ ۲۲ همایون سمایون

۳۵۶ ۲ همایون سمایون

۳۵۶ ۴ شناسی خودشناسی

۳۵۶ ۸ همایون سمایون

۳۷۸ ۷ الوند لوند

۴۲۹ ۵ دلزمان ماوراء النهر

۴۳۱ ۱۵ ماورء النهر الزمان

۴۸۰ ۷ دردل درد دل

۴۹۹ ۱۲ افسوش افسرش

۵۱۲ ۳ سلیمان سلطان

۵۳۴ ۲ وی آن وی به آن

۵۸۰ ۹ اماء اما امراء

۵۹۵ ۷ بود دو بود و

۶۵۷ ۳ جنان جنبان

۷۸۴ ۴ تعاقف تعاقب

۷۹۸ ۲۱ گردش منزل

۸۰۶ ۱۴ حضرت خصومت

۸۱۰ ۲ احودل احوال

خلد برین، متن، ص: ۸۴۴

فهرستها «۱»

اشاره

---

(۱) به جای رجوع شود خط تیره بلند قرار گرفته است.

خلد برین، متن، ص: ۸۴۵

فهرست آیات قرآنی

فهرست احادیث و جملات و کلمات عربی

فهرست نامهای مردمان

اخی مهماندار ۷۵

خلد برین، متن، ص: ۸۵۱

---

(۱)- در عالم آرای عباسی: «ایغوت» و در احسن التواریخ و سایر متون صفوی: «ایغود» و در خلد برین به همین صورت.

خلد برین، متن، ص: ۸۵۲

خلد برین، متن، ص: ۸۵۶

---

(۱)- در صفحه ۵۹۱ همین کتاب اشتباها حسنعلی چاپ شده.

خلد برین، متن، ص: ۸۵۷

---

(۱)- در صفحات ۳۵۵ و ۳۵۶ به غلط «همایون» چاپ شده است.

خلد برین، متن، ص: ۸۶۱

خلد برین، متن، ص: ۸۶۴

خلد برین، متن، ص: ۸۷۲

فهرست جاها

---

(۱)- این نام در این کتاب به صورت استانبول و اسلامبول هم آمده است.

خلد برین، متن، ص: ۸۷۷

خلد برین، متن، ص: ۸۸۳

خلد برین، متن، ص: ۸۸۷

خلد برین، متن، ص: ۸۸۸

فهرست ایلها و طایفه‌ها

خلد برین، متن، ص: ۸۹۳

فهرست اشعار و مصرعهای فارسی و ترکی

خلد برین، متن، ص: ۸۹۴

فهرست کتابها و نوشته‌ها

خلد برین، متن، ص: ۹۰۱

فهرست مطالب

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹